به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

شکّر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود



فصلنامهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شمارهٔ ٤٨-٤٧، زمستان ١٣٨٨ ـ بهار ١٣٨٩ هـ ش

ویژه‌نامهٔ کشمیر و میر سیّد علی همدانی

تهیّه و انتشار *قند پارسی* کوششی است به‌قصد ارائهٔ آرای استادان و پژوهشگران هند و ایران و دیگر پارسی‌زبانان در معرّفی و نقد آثار نگاشته شده به‌زبان فاخر فارسی از گذشته تاکنون و شرح احوال ادیبان و فرهیختگان و دیگر پدیدآورندگان این آثار، به‌ویژه در هند.

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

دهلی‌نو



فصلنامهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شمارهٔ ۴۸-۴۷، زمستان ۱۳۸۸ ـ بهار ۱۳۸۹ هش

ویژه‌نامهٔ کشمیر و میر سیّد علی همدانی

....

صاحب امتیاز

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو

مدیر مسئول: کریم نجفی برزگر

سردبیر و ویراستار: علی رضا قزوه

مشاوران علمی این شماره

سیّد امیر حسن عابدی، شریف حسین قاسمی، مهدی خواجه‌پیری و بهروز ایمانی



خوشنویسی عنوان : کاوهٔ اخوین

طرّاحی جلد : مجید احمدی و عایشه فوزیه

حروفچینی و صفحه‌آرایی : عبدالرّحمٰن قریشی و علی رضا

چاپ و صحّافی : الفا آرت، نوئیدا، یو.پی.



نشانی : شمارهٔ ۱۸، تیلک مارگ، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۱

خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

تلفن : ٤-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار : ۲۳۳۸۷٥٤۷

newdelhi@icro.ir

http://fa.newdelhi.icro.ir

فهرست مطالب

سخن اوّل

نوشتن سخن مدیرمسئول برای مجلّه‌ای که سال‌هاست قند و شیرینی می‌پراکند و شکّر پارسی و شیرینی پارسایی را هدیهٔ جان مشتاقان می‌کند برای چون من دشوار است و شاید هم نه چندان لازم، از آن جهت که سردبیر این نشریه به‌شیوهٔ جاری هر بار با ذوقی سرشار و کلامی پُربار حرفی از جنس روزگار بر زبان می‌راند و هر بار همراه این بار هل و شکّر و زعفران و ترمه و تغزّل، آغاز سخن را با کلامی شیوا و برازنده مبارک و خواندنی می‌کند. از این رو نوشتار و گفتار من را تنها به‌حساب ادای دین و گفتن خسته نباشیدی به‌همه بگذارید و بس. پس صد مرحبا و هزار آفرین به‌شما استادان زحمتکش زبان فارسی در هند و به‌همکاران ارجمندم در مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی دهلی‌نو که در این یکی دو سال اخیر طرحی به‌تمامی‌نو در انداخته‌اند و با آهنگی دیگر ترانهٔ خواستن و شعر توانستن را زمزمه کرده‌اند و این رضایت را شما نیز در مکتوبات و ملفوظات‌تان بارها نشان دادید و آنچه مرا وادار به‌نوشتن این مختصر کرد نیز در واقع پاسخ گفتن به‌همین محبّت‌های شما بود.

خدای را هزاران بار شکر که دیگر بار در پیش روی من و شما مجلّه‌ای دیگر است از جنس مجلّات وزین و خواندنی.

قند پارسی این شماره‌های اخیر بحمدالله نه تنها به‌بنگاله رفت که بنگاله و کشمیر و سرتاسر هند را درنوردید و از مرزهای این کشور نیز فراتر رفت و هم اینک پژوهشگران ارزنده و بزرگ ایران زمین نیز با ارسال نامه و پیغام، خواستار تک تک شماره‌های این نشریه‌اند. نشریه‌ای بسیار خواندنی که به‌همّت سردبیر آن ـ همکار ارجمندم، ادیب پُرتلاش و شاعر ارزندهٔ معاصر جناب آقای دکتر علی رضا قزوه ـ به‌زیور طبع آراسته شده است و همهٔ شماره‌های آن نشانگر تلاش و شکوفایی است.

شماره‌هایی که هریک به‌فراخور حال و با تلاش و مجاهدت یکایک شما و حوصلهٔ فراوان سردبیر کوشای آن به‌خواندنی‌ترین و قابل استنادترین مجلّات ادبی و فرهنگی زبان فارسی هند مبدّل شده است و ویژه‌نامه‌هایی چون:

«ویژهٔ بزرگداشت هشتصدمین سال تولّد مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی رومی»،

«ویژه‌نامهٔ میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی»،

«ویژه‌نامهٔ نسخ خطّی فارسی هند»،

«ویژه‌نامهٔ سفرنامه‌های هند»،

و «ویژه‌نامهٔ حزین و بنارس»

را پیش از این منتشر کردیم و اینک شماره‌ای سراپا تلاش و شکوه و شکفتگی با نام «ویژه‌نامهٔ کشمیر و میر سیّد علی همدانی» پیش روی شماست. شماره‌ای که در آن بیش از پنجاه مقاله از استادان و دانشجویان و پژوهشگران زبان فارسی هند گنجانده شده است و بیشترین این مقالات به‌سفارش و تلاش سردبیر محترم این نشریه در همین چند ماه اخیر توسّط شما نوشته شده است و این یعنی تلاش دسته جمعی استادان زبان فارسی هند در عرصهٔ پژوهش فرهنگی. این یعنی حرکت به‌سوی کمال. یعنی بازگشت به‌دوران طلایی شکوفایی.

خدای را شکر که این باغ پُرگل و ریحان یادآور به‌زیبایی کشمیر جنّت‌نظیر است و با تلاش شبانه روزی شما و همکارانم در مرکز تحقیقات فارسی اینک مجلّه‌ای درخور و خواندنی را در پیش روی دارید و چه بشارت نیکی که از زبان سردبیر نشریه شنیدم که در دو شمارهٔ آتیه مجلهٔ *قند پارسی* به‌موضوع «دهلی و ادب فارسی» و «گجرات و ادب فارسی» خواهد پرداخت و در شماره‌های آینده اگر عمری باشد به‌سراغ سرزمین‌هایی چون دکن و بنگال و اوده و... خواهیم رفت.

بی‌گمان قدم‌های استوار شما در این راه به‌سرانجامی روشن خواهد انجامید و چراغ کم سوی زبان فارسی به‌سعی و پشتکار و همّت شما چراغداران پارسی و پارسایی به‌چلچراغی نورانی بدل خواهد شد. ان‌شاءالله.

دیگر بار به‌عنوان خدمتکاری کوچک، دستان پُرمهر یکایک شما استادان و دانشجویان و پژوهشگران زبان فارسی را می‌فشارم و از همکاران شورای علمی نشریه

استادان ارجمند پروفسور امیرحسن عابدی، پروفسور شریف حسین قاسمی، پروفسور اظهر دهلوی، دکتر مهدی خواجه‌پیری و... همکاران ارجمندم در مرکز تحقیقات فارسی آقایان عبدالرّحمٰن قریشی، علی رضا، شبیر احمد و مدیر فهیم و دانش‌پژوه آن مرکز جناب دکتر علی‌رضا قزوه از صمیم قلب تشکّر می‌کنم.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

دکتر کریم نجفی برزگر
مدیر مسئول و رایزن فرهنگی دهلی‌نو
(تیرماه ۱۳۸۹ ش)

و امّا کشمیر...

راستش می‌خواستم در این شماره چیزی ننویسم. بیشتر از آن روی که مدیرمسئول محترم نشریه کلامی شیوا و خواندنی نوشته بود و مرا و ما را از هر نوشتاری به‌نام سرمقاله در این شماره بی‌نیاز می‌کرد. اگرچه کلام آن برادر ارجمند بیشتر از سر مهربانی و نوازش بود و هر بار که این مجلّه چاپ شد نیز مقاله‌ای از ایشان چشم نواز دل و جان مشتاقان بود. دیگر آن که در همین شماره، مقاله‌ای نسبتا مفصّل از من در باب «معنای فراموش شده کشمیر» درج شده است و همان کفایت می‌کند که به‌قول آن بزرگوار «یک داغ دل بس است برای قبیله‌ای» و تازه جز همین کوتاه نوشته، داغی دیگر و شعری دیگر و سفرنامه‌ای دیگر هم نوشته بودم، حاصل دوسفر در دو بهار گذشته به‌کشمیر، که سرشار از دلتنگی‌هایی بود و از شما چه پنهان که هنوز بیشتر بثّ الشکوای من از آن دیار نانوشته مانده است و سرنوشت رها شدهٔ قبور شاعران بزرگ زبان فارسی و گمنامی آنان در سرزمینی که نامش را «ایرانِ صغیر» نامیده‌اند برای این کوچک‌ترین خادم زبان فارسی بسیار تا بسیار دردناک و گرانْ بود و هست و آن سفرنامه ماند تا در فرصتی دیگر شاید کتابی شود یا شعری.

کشمیر با همهٔ سبزی‌ها و زردی‌هایش برای من همچنان سبز است و همچنان زلال و کدورتی اگر هست از کشمیر و کشمیریان نیست. این شمارهٔ *قند پارسی* بیش از دیگر شماره‌ها حاوی مقالات تخصّصی است و از شما چه پنهان که مقالات هنوز از گرد راه می‌رسید که شیرازهٔ این مجلّه بسته شد. هرچه هست آن‌قدر هست که بتوان با تأمّلی در آن دیگر بار شکوه و عظمت کشمیر و کشمیریان را به‌نظاره نشست.

هرچه هست بیش از آن مقداری است که در تمام این چند دههٔ اخیر دربارهٔ کشمیر در این مجلّه و مجلّاتی از این دست به‌نوشتن آمد.

هرچه هست تلاش صادقانه‌ای است از شما استاد و پژوهشگر و دانشجوی عزیز زبان فارسی که دغدغهٔ شکوفایی زبان فارسی و شکوفایی جان خویش را دارید.

در این شماره نوقلمان و دانشجویان زبان فارسی هند را بیشتر به‌تلاش خوانده‌ایم و بیشتر از آنان مطلب درج کرده‌ایم و بیشتر به‌آنان میدان داده‌ایم که یعنی شما نیز می‌توانید با تلاش بیشتر مقالاتی از جنس مقالات جماعت پیران و بزرگان تحقیق و پژوهش بنویسید. از این رو مقالات استادانی چون امیر حسن عابدی، استاد شریف حسین قاسمی، استاد صابر آفاقی، استاد مصطفوی سبزواری و... می‌تواند یک الگو و سرمشق برای استادان جوان‌تر باشد.

در شمارهٔ آتیه می‌خواستیم به‌سراغ «گجرات در ادب فارسی» برویم، امّا به‌پیشنهاد و احترام سرور ارجمند و پژوهشگر پرتلاش جناب پروفسور شریف حسین قاسمی شمارهٔ آینده *قند پارسی* را به«دهلی و ادب فارسی» اختصاص می‌دهیم. اینک چشم انتظار زیارت مقالات و مطالب پژوهشی شما در دو موضوع دهلی و گجرات و سهم آنان در زبان فارسی هستیم.

در این شماره اگر کاستی‌هایی‌ست از ماست و اگر قوّت و بالندگی‌یی‌ست از شماست. دست مریزاد و مرحبا به‌یکایک شما که از تبار تلاش و پویش و کوشش و جوشش‌اید.

دیر مانید و پایدار باشید. بحقّ محمّد(ص) و آل محمّد، آمین.

علی‌رضا قزوه
سردبیر و مدیر مرکز تحقیقات فارسی
رایزنی فرهنگی ج.ا. ایران، دهلی‌نو
(تیرماه ۱۳۸۹ ش، دهلی‌نو)

فانی کشمیری

سیّد امیر حسن عابدی [*]

ملّا شیخ محمّد محسن متخلّص به‌فانی شاگر ملّا یعقوب صرفی (م: ۱۰۱۳ ه‍/۱۶۰۵ م) و ملّا واصب و استاد غنی کشمیری (م: ۱۰۷۹ ه‍/۱۶۶۸ م) و محمّد اسلم سالم کشمیری (م: ۱۱۱۹ ه‍/۱۷۰۷ م یا ۱۱۳۰ ه‍/۱۷۱۸ م) می‌باشد. وی نیز مرید شیخ مُحب الله اله‌آبادی (م: ۱۰۵۸ ه‍/۱۶۴۸ م) و از درباریان شاهزاده داراشکوه (۱۰۶۹–۱۰۲۴ ه‍/۱۶۵۹–۱۶۱۵ م) بوده است. در تعریف داراشکوه و مرشد خود می‌سراید:

فانی که سجدهٔ در داراشکوه کرد دیگر سرش فرود به‌هر درنمی‌شود

*

هفت گردون خلوتی از خانقاه پیر ماست از گدا تا شه مرید پیر عالم گیر ماست

مؤلّف *مرآة‌الخیال* می‌نویسد:

"فاضل متبحّر و صاحب جاه و پاکیزه روزگار خوش‌گو و خوش‌صحبت بوده"[۱].

صاحب *ریاض‌الافکار* می‌گوید:

"خیلی سخن‌رس و خوش تقریر بود و صحبتش را در کشمیر رشک افزای گُل و گلزار می‌توان انگاشت"[۲].

مؤلّف *نتائج‌الافکار* می‌نویسد:

"گنجینهٔ فنون نکته‌دانی شیخ محسن فانی... از اعیان کشمیر است و در فضل و کمال بی‌نظیر"[۳].

---

* استاد ممتاز فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. ص ۱۶۶.

۲. ورق ٤٩.

۳. ص ٥٤١.

صاحب صبح گلشن می‌گوید:

"از خوش‌نوایانِ خطّهٔ دل‌پذیر کشمیر و در تلامذهٔ ملّا یعقوب صرفی کشمیری فاقدالنظیر بود. ملّا طاهر غنی و حاجی محمّد اسلم سالم کشمیری کلام خود را پیش نظر اصلاحش می‌کشیدند و به‌طفیلِ شاگردی وی در سخن‌سرایی به‌رتبهٔ استادی رسیدند و وی در اکثر علومِ عَلَمِ یکتایی می‌افراشت"[۱].

مؤلّف *کلمات‌الشعرا* می‌گوید:

"خود را از موحّدان می‌گرفت و از اکابر کشمیر صوفی مشرب بود"[۲].

صاحب *مجمع‌النفائس* می‌نویسد:

"در فضل و کمال و شعر شاگرد ملّا صرفی... است، خیل اهل کمال از دامن تربیت او برخاسته‌اند"[۳].

می‌گویند که در اوائل زندگانی خود فانی در خدمت نذر محمّد خان (م: ۱۰٦۰ ه/ ۱٦۵۰ م) حاکم بلخ بوده، امّا بعداً در خدمت شاهجهان (۱۰٦۸–۱۰۳۷ ه/۱٦۵۸–۱٦۲۸ م) وارد شد و به‌منصب صدارت فائز گردید. نیز گفته می‌شود که وقتی که مرادبخش (۱۰۷۲–۱۰۲۳ ه/۱٦٦۲–۱٦۱٤ م) نذر محمّد را شکست داد در کتابخانهٔ او نسخه‌ای از دیوان فانی پیدا شد که دارای قصیده‌ها در مدحِ نذر محمّد بود و لهذا فانی از خدمت معزول شد، امّا اجازهٔ دریافت کردن حقوق تقاعد را داشت. بعد از معزول شدن فانی در کشمیر زندگانی بازنشسته‌ای می‌گذرایند:

فانی آخـر منزوی در گوشـهٔ کشمیر شد   گرچه جایی بهتر از شاهِجهان‌آباد نیست

در کشمیر فانی وقت خود را در درس و تدریس صرف می‌کرد و اعیان شهر مرتّب نزد وی می‌رفتند. اسم منزل فانی «حوض خاص» بود.

وقتی که ظفر خان احسن[٤] به‌سمت استاندار به‌کشمیر رفت فانی خیلی خوشحال گردید:

---

۱. ص ۳۰۸.
۲. ص ۸۵
۳. ورق ۳۰۷٤.
۴. ظفر خان احسن (م: ۱۰۷۳ ه/۱٦٦۲ م): "به... نزاهت باغ و بستان و چمن‌سرایی و گلشن‌آرایی پرداخت. اقسام ریاحین از کابل طلبیده نهال ساخت". (*تاریخ کشمیر*، عاجز)

بهار گلشن کشمیـر باز رنگین شد   که ابر فیض ظفر خان کامگار آمد

امّا بعداً بین آنها مخالفت پیدا شد. فانی عاشق دختر رقاصی بود که ظفر خان هم او را دوست می‌داشت. وقتی که او به‌ظفر خان توجهی نکرد، او فانی و نجی هردو را هجو کرد:

خفته را بیـدار سـازد بـاد دامـان نجـی   مرده را در جنبش آرد بوی ابنان نجـی
لتّهٔ حیض نجی شد شمله و دستار شیخ   رشـتهٔ تـدبیر او شـد بـاد تنـبان نجـی

فانی نیز به‌نوبتِ خود اشعار هجایی دربارهٔ ظفر خان نوشت:

گو ظفر خان دَاغ شو امشب که فانی این غزل
در الـه‌آبـاد پیـش قـدردانی خـوانـــده اسـت

گفته می‌شود که فانی مجبور شد که کشمیر را ترک نموده در دهلی پناه ببرد. فانی عشق زیادی به‌کشمیر داشت:

در بهـار گلـشن کشـمیر فانی هـر طرف   جز شرابِ ناب شمع مجلس احباب نیست

و در مقابل آن آب و هوای هند موافق طبع او نبود:

فانی از بخت سیاهت شده در هند وطن   ورنه جای تو به‌جـز گـوشهٔ کشمیر نبود

*

هوای بر شگال هند خوش آمد مرا لیکن   نسـیم نَـوبهـار کابـل و کشمـیر می‌باید

از معاصرین فانی ملّا مفید بلخی او را هجو کرده است. فانی به‌شراب و تریاک معتاد بود. وی بالاخره در سال ۱۰۸۱ ه/۱۶۷۰ م از این جهان فانی درگذشت.

می‌گویند دیوان فانی دارای بین پنج هزار و هفت هزار شعر می‌باشد. کلّیات فانی به‌شرح ذیل است:

مثنوی: ۴ عدد، ۷۳۶۶ بیت.	غزل: ۵۲۶۵ بیت.
قصیده: ۵ عدد، ۱۶۸ بیت.	رباعی: ۱۶۶ عدد.

ناز و نیاز

نخستین مثنوی فانی «ناز و نیاز» (۱۹۲۸ بیت) است که دارای یک داستان عاشقانه و تاریخی می‌باشد و بدین نحو آغاز می‌گردد:

الهی آتـش عشـقـی بـرافـروز   که باشد همچو داغ لاله دلسوز

بعداً شاعر می‌گوید:

زلیخا را بـه‌یوسـف نـامزد سـاخت   به‌این آهنگ سـاز عـشق بنواخـت
ز روی حسن لیلـی پـرده برداشـت   نوای عشق از قـدّش بـر افراشـت
به‌فرهاد از لب شیرین سـخن کـرد   به‌نل هم جلوه از حسنِ دمـن کـرد
بـــه‌محمـــود از ایـــاز آورده پیغـام   که گشت از عشق او بی‌صبر و آرام

قبل از آغاز حکایت شاعر از هند و عرفای گرامی آن تمجید می‌کند:

سواد هند خاک عـشق خیـز اسـت   که آنجـا آفتـاب حُـسن تیـز اسـت
جهـان را نـور از هندوسـتان اسـت   سوادش مردم چـشم جهـان اسـت
دلم شد روشن از حُـسنِ سـیه فـام   عجب کـز کفـر دیـدم نـورِ اسـلام
که بود استاد من خوش طبع و زیـرک   نظـام‌الـدّین محمّـد شـیخ میـرک
ز اهل فـضل غیـر از آن حـق آگـاه   نگفته درس کـس در مجلـس شـاه
همین بس عزّ و شان او کـه گوینـد   همـه شـهزاده‌هـا شـاگرد اوینـد
میان اهـل دانـش با شـکوه است   که یـک شـاگرد او داراشـکوه است

*

بـه‌لاهـو از دم گـرم میـان سـیر   هـوا دارد بـسان شـعله تـأثیر...
در اجمیـر از معـین‌الـدّین چـشتی   روان در بحر عرفـان اسـت کـشتی
چـو هـر شـهری ز هنـدم یـاد آمـد   بـــه‌یـــادِ مـــن الـــه‌آبـــاد آمـــد
درو شـیخی محبّ الله نـام اسـت   که مشهور جهان از فیض عام است

داستان

در زمان سلطنت اکبر (۱۰۱٤–۹٦۳ ه/۱٦۰۵–۱۵۵٦ م) مرد جوانی به‌اسم سیّد موسٰی از کالپی به‌فتحپور سیکری آمده و ده سال محترمانه در دربار اکبر بود:

بـــرای امتحـــان بخـــت و اقبـــال   به‌خدمت صرف کرد از عمر ده سال

بعداً روزی موسٰی دختر زرگری به‌اسم موهنی را در خواب دید و شیفتهٔ جمال او گردید:

شـبی آمـد بـه‌خـوابش مـاهرویی   چو شب بر مه پریشان کرده مویی
چو مهر و مه بـه‌یکـدیگر رسـیدند   بهم از چشم مست افسون دمیدند
نهـــادم تـــا بـــه‌راه دلبـری گـام   بـرآوردم بـه‌اسـم مـوهنی نـام

وقتی که اکبر حال او شنید او را طلب کرد و ابوالفضل (۱۰۱۱–۹۵۸ ھ/۱٦۰۲–۱۵۵۱ م) برای احضار وی نامه نوشت:

وزیر اعظم شه شیخ ابوالفضل   که در فهم و فراست بود بوالفضل
به‌سیّد نامهٔ عظمی فرستاد   که شاهنشاه کرد امشب ترا یاد

به‌حکم شاه موسٰی به‌اکبرآباد فرستاده شد.

موسٰی در خیابان‌ها و کوچه‌های اکبرآباد سرگردان شد تا به‌خانه‌ای رسید که محبوبه او در آن منزل داشت:

نگاهی بر در و دیوار می‌کرد   تماشای سرای یار می‌کرد

برای دیدار معشوق موسٰی خود را در لباس گلفروش درآورد:

به‌قصد دیدن آن سرو آزاد   به‌رسم گلفروشان کرد فریاد

و بدین وسیله او داخل منزل موهنی شد و سه شب آنجا مخفیانه گذرانید:

گل و بلبل به‌یکدیگر رسیدند   گلی از گلشن دیدار چیدند
سه روز و شب به‌کوی یار گردید   مقیم سایهٔ دیوار گردید

بعد از سه روز موسٰی خانه‌ای اجاره کرد و محبوبهٔ خود را به‌آنجا برد:

ز منزل رو سوی بازار کردند   وداع آن در و دیوار کردند
در آن خانه را زنجیر کردند   بهم دیوانه‌ها تدبیر کردند
در عیش و طرب را باز کردند   بهم ناز و نیاز آغاز کردند

وقتی که خویشاوندان موهنی او را پیدا نکردند نقشه ریختند که موسٰی را بکشند. از دیدن نقشهٔ وحشت‌ناک آنها موهنی به‌خانه برگشت و طوری نشان داد که دیوانه شده است.

موسٰی به‌چادر سلطنتی برگشت و موهنی هم از اکبرآباد همراه شاعری به‌نام قاضی جمال که رفیق موسٰی بود رفت. امّا در راه خویشاوندانش او را گرفتند و محبوس کردند:

پی دفع جنون تدبیر کردند   به‌پای آن صنم زنجیر کردند

موسٰی نتوانست جدایی را تحمّل کند و سپس وی سه مرتبه شعر ذیل را ادا کرد و جان سپرد:

دلم صد جان ز عشق دلستان یافت   ازین به‌دلستانی کی توان یافت

جنازهٔ موسٰی از طرف خانهٔ موهنی رد شد و او گریه‌کنان از بام افتاد و بالاخره او هم درگذشت.

مثنوی سوّم فانی «مصدرالآثار» (۱۶۰۷ بیت) است که در سال ۱۰۶۷ ه‍/۱۵۵۷م در بحر *مخزن اسرار* نظامی نوشته شده است.

فانی عقیده داشت که این مثنوی هدیهٔ گران‌بهایی است برای ایران، توران و اصفهان و عنایت خان آشنا (م: ۱۰۸۱ ه‍/١٦٧٠ م)، میرزا حسن بیگ رفیع (م: ۱۱۰۰ ه‍/۱۶۸۹ م) و صائب (م: ۱۰۸۱ ه‍/۱۶۷۰ م) را یاد کرده است:

قبولش گر کنند این شعر فهمان	شود مشهور در ایران و توران
در اندک فرصتی از سرمهٔ آن	کند روشن سواد خود صفاهان
کنون خواهم که از عین عنایت	عنایت خان ببیند این حکایت
رفیقش گر دهد جا در کف خویش	رود چون ساغر می کار او پیش
به‌صائب هم دعایی می‌رساند	که قدر این دعا او نیک داند

ابیات ذیل اسم و سال تصنیف این مثنوی را بیان می‌کند:

ز حسن و عشق از بس یافت اتمام	بود ناز و نیاز این نامه را نام
بگوشم گفت هاتف از عنایت	رقم زد کلک فانی این حکایت

ملّا عبدالقادر بدایونی (م: ١٠٠٤ ه‍/١٥٩٦ م) به‌حدّی از این داستان عشقی متاثّر بود که آن را به‌طور مفصّل بیان کرده است. نیز گفتهٔ وی دارای جزئیاتی است که در مثنوی «ناز و نیاز» دیده نمی‌شود. بنابر این در اینجا عین عبارت او نقل کرده می‌شود:

"و از عجائب امور که در این سال [۹۷۶ ه‍/۱۶۶۸ م] واقع شد قضیهٔ وفات سیّد موسٰی ولد سیّد مکری (یا بکری یا بکسری) گرمسیریست از اعیان سادات کالپی از دیار هند مجملاً آنکه سیّد موسٰی در ملازمت شاهنشاهی بوده از قضا در آگره بر هندو زن زرگری موهنی نام که در حسن چون زر خالص عیار بود شیفته گشت و کمند نظر پاک او معشوق را جذب کرد و رابطهٔ تعلّق و تعشّق از جانبین استحکام گرفت...

و چون لشکرکشی رنتهنبور شد سیّد موسٰی تخلّف ورزیده و از درون قلعه آگره خانهٔ در جوار محبوب به‌کنار آب جون نزدیک به‌میر سیّد جلال متوکّل گرفت و

کارش به‌جنون کشید و یک دو مرتبه او را مصحوب نفران معتمد خویش از خانه‌اش برآورد هر نوبت یا به‌دست عسسان یا به‌دست زرگران قبیلهٔ وی افتاد...

و مدّت دو سال و چهار ماه گذشت و در این فرصت گاه‌گاهی از دور به‌نگاهی قانع بودند تا شبی سیّد موسٰی به‌اشارت آن کمند افگن کمندی... بر بام موهنی انداخت. چون رسن‌بازان برآمد و با یکدیگر صحبت بعضت گذرانیدند چنانچه مثنوی دلفریب نام که سیّد شاهی برادر سیّد موسٰی گفت اشعار بدان معنی می‌کند:

هرچند هـوای دل زدی جـوش　　می‌کرد حیـا نـدا کـه خـاموش
در پـیش نظـر زلال حیـوان　　یک دم نـه مجـال خـوردن آن
دل‌هـا ز کمـال تـشنگی گـرم　　لب‌ها شده مهـر بـسته از شـرم
یک خانـهٔ خلـوت و دو مـشتاق　　دل‌ها شده جفت مانده تن طاق
ماندنــد دو خــستهٔ دل افــروز　　در بازی طـاق و جفـت تـا روز
ایـن اسـت بـه‌نـزد مـا محبّـت　　کـز دل ببـرد خیـال شـهوت
چون دل ز هـوای نفـس میـرد　　کـی عـشق در آن قـرار گیـرد
نبود بـه‌جهـان بـی‌سـر و پـای　　جز در دل پاک عـشق را جـای
عشق است انـیس جـان پاکـان　　عـشق اسـت رفیـق دردناکـان
القـصّه بـه‌صـد لطافـت و نـاز　　بکـشاده هـزار دفتـر راز
دیدنـد قـریب چـون سـحر را　　کـردنـد وداع یـک دگـر را

و در وقت وداع قرار چنان یافت که معشوق از بستر خواب برخاسته خان و مان وداع کرده و از سر ننگ و ناموس گذشته همراه عاشق روان شود... و گفت:

کـای عاشـق صـادق وفـاکیش　　مـن بـا تـو مـوافقم مینـدیش
عهدی که نخست با تـو بـستم　　آن عهد یکی است تا که هستم
برخیـز کـه فکـر خـود نمـاییم　　وز بـام دگـر فـرود آیـیم
تـا آنکـه نگـشته اسـت آگـاه　　دزدیـده رویـم تـا سـحرگاه

و از آن محلّه سرعت از باد و تعجیل از آب استعارت کرده روانه گردیده در کاشانهٔ آشنایی معتمد علیه تا سه روز مختفی ماندند و خویشان نازنین خانهٔ سیّد موسٰی را حلقه‌وار در میان گرفته بنیاد دعوی و خصومت نهادند و سیّد شاهی

برادر خورد سیّد مشارٌالیه که به‌فقیر نسبت محبّت صادق دارد و این قصّه را اوّل تا آخر در مثنوی کرده و بعضی ابیاتش بالا مذکور شد جواب‌ها می‌داد و به‌لعلّ و لیت می‌گذرانید و آن دلبر از آن معرکه خبردار گشته و دلش به‌سیّد موسٰی سوخته که مبادا از حاکم ضرری به‌او رسد و آن دلداده را به‌ضرورت رخصت داد و به‌وعدهٔ وصل باز امیدوار ساخت و خود از ترس خال بدنامی که بر چهرهٔ او نشیند بازگشته به‌خانه رفت و بهانه آورد و گفت که به‌فلان شب که خواب در دیدهٔ من جا گرم کرد شخصی به‌آن چنان شکل دلربای که کسی در خواب هم مثل آن نبیند دست مرا گرفت، از عالم مثال به‌عالم خیال درآمدم و آن خواب به‌بیداری مبدّل شد و آن نازنین را عیان دیدم که تاجی مکلّل از جواهر بر سر و دو شهپری از نور دربردارد و بر من چون جادو زده‌ها افسونی خوانده حیران طلعت خویش گردانیده و بر پر و بال خویش گرفته به‌شهری برد که تعریف آن مگر در افسانه‌ها شنیده باشید و در قصری رفیع و منیع پر از عجائب و غرائب گوناگون و در هر گوشه‌اش خیل‌پری نژادان آرام گرفته:

هرچند کـه آن مقـام دلخـواه ‏ ‏ ‏ بوده به‌خـدا بـسی طـرب‌گـاه
و آن جملــه بتــان حــورزاده ‏ ‏ ‏ بودنــد بــه‌خــدمتم ســتاده
لــیکن ز فــراق دوســتانم ‏ ‏ ‏ آرام نمــی‌گرفــت جــانم
مــی مــردم از اشــتیاق مــادر ‏ ‏ ‏ مــی‌ســوختم از غــم بــرادر
هر لحظه درین تـن بلاکـش ‏ ‏ ‏ هجـر پـدرم همـی‌زد آتـش
بـا گریـهٔ زار و آه جـان سـوز ‏ ‏ ‏ چون رفت در آن مقام سه روز
دیدند همـه کـه بـس خـرابم ‏ ‏ ‏ بــسیار ز غــم در اضــطرابم
آگــــاه شــــدند از ملالــــم ‏ ‏ ‏ کردنــد ترحّمــی بــه‌حــالم
ز انسان که مرا به‌خانـه بردنـد ‏ ‏ ‏ برده بـه‌چنـان غمـی سـپردند
آورده بـه‌خـانـه‌ام رسـانـدنـد ‏ ‏ ‏ ز آن محنت و درد وا رهاندند

هندوان... این حیلهٔ جمیله را باور داشتند و اگرچه مصلحت در اخفای آن قضیه بود امّا بنا بر غرض روزی چند آن گنج را در حلقهٔ مار آهنین کشیدند و در بالاخانه مقفّل و محبوس گردانیدند و سیّد موسٰی از فراق به‌مرور مغلوب‌الحال شد و رسوایی تخلّص آورد و از عقیله عقل به‌یکبارگی خلاص یافت...

"و چون این قصّه... اشتهار یافت در هر مجلس از آن داستانی و در هر دهانی بیانی بود. دلآرام پیغام به‌دست مشّاطه فرستاد که من خود بهزاد محنت و رنج عذری و بهانه که زنان را می‌باشد ساخته از دست و زبان بدگویان فی‌الجمله خلاص یافتم:

از طعنهٔ اهل عـصر رسـتم   فـارغ ز چنـان بلانشـستم
در کوی جنون علاج‌یـابی   و آن رنج مـرا بـه‌یـاد آری
اکنون هم اگر عـلاج‌یـابی   امیـد کـه رو از آن نتـابی
نوعی بکنی که این فـسانه   شهرت نکند دریـن زمانـه
یعنی که ز شهر من برآیـی   وز منزل مـا کنـی جـدایی
لیکن ز گمـان دوسـتداری   یک محرم راز خود گذاری
تا حال مـرا چنانچـه دانـد   هـر روز به‌تو خبـر رسـاند

و سیّد موسٰی به‌موجب فرمودهٔ او سحری رفته او را به‌حالی‌که معلوم است وداع کرد و غریو از جانبین برخاست و محرم رازی را در خدمت او گذاشت و خود به‌عزم ملازمت راه رنتهنبور پیش دیدهٔ همّت ساخت...

"و آن نازنین تاب و دوری نیاورده بعد از روزی چند به‌آن محرم متّفق شده گفت که شبی به‌صورت گدایان فریاد برآری و من به‌حیلهٔ چیز دادن از خانه به‌درمی‌آیم و با تو از این شهر به‌در می‌روم و کنیزکی را که دیدبان او بود در پی کار فرستاد و روی به‌فرار نهاد...

"و استعداد سفر قبل از آن ساخته بودند و سه روز شهر پنهان بوده به‌خاطر جمع به‌جانب فتحپور و بیاز روانه گردیدند. اتّفاقاً از آنجا که خدای عزّ و جل نمی‌خواست به‌یکبار در میانهٔ راه خویشی از خویشان آن لعبت چون بلای ناگهان پیدا شده او را که خود مستور افسانه‌اش چون روز روشن مشهور شناخت و دست در دامنش محکم زد...

"عسسان پهلوان جمال که در آن ایّام کوتوال بود رسیدند و غوغای عظیم برخاسته. جمیلهٔ گریخته را به‌خویشان و گریزاننده را به‌زندان سپردند تا از شکنجه به‌شدّت و صعوبت تمام مدّت مدید رنجه گشته و به‌نوعی خلاص یافته.

خبر این واقعه به‌لشکر نزد سیّد بیچاره آواره بردند و او که از صنف دوری مانند هلالی و خیالی شده بود از شنیدن این خبر مایوس گشته دل به‌مرگ نهاد و اسباب هلاک جمع شد و دانست که مردن دیگر از برای کدام روز خوش است و گریبان صبوری چاک زده خواست که به‌آگره آید. برادران مشفق و یاران موافق خواهی نخواهی او را گاهی نصیحت و گاهی به‌زجر و تهدید و ملامت و سرزنش نگاه می‌داشتند تا آنکه اردوی ظفرقرین به‌مستقر سلطنت رسید و سیّد موسٰی که داغ بود کباب گشت و در این مرتبه هرچند جهد کرد دیدار یارش از آنکه در جای مستحکم و محفوظ نگاه داشته بودند میسّر نشد. در این اثنا قاضی جمال نام شاعری هندی سیوکن‌پوری از توابع کالپی را که با سیّد موسٰی نسبت مصاحبت جانی داشت و دل بر او سوخت و وقت نماز شامی آن کنج‌نشین کاشانۀ عفّت را از آن کلبۀ تاریک برآورده بر توسن سرکشی... ردیف خود ساخته به‌راه کنار دریای جون بالا رویه آب روان شد و خویشان زن از عقب و مردم شهر نظاره‌کنان از پیش فریادزنان رسیدند و اسپ در جرها و آب کندها که برای چاه و باغ عمارات ساخته بودند چون خر درو حل ماند و چون مهرۀ نرد در آن ششدر روی گذشتن نداشت و نازنین دل تنگ آمده خود را به‌ضرورت از خانۀ زین بر زمین انداخت و قاضی را گفت تو جان خود به‌سلامت ببر و سلام مرا به‌آن گرفتار رسان...

"سیّد موسٰی این خبر شنید و درون قلعۀ آگره به‌جایی که داشت در بر روی خویش بربست و از یأس و حسرت روح او درگذار و جانش چون طایر ملکوتی به‌پرواز درآمد و از حبس چار دیوار طبیعت رست و از بند دوست و دشمن فارغ شد و در آن حال سه بار این بیت بر زبان راند که:

از یار دلم هزار جان یافت   یاری به‌ازو نمی‌توان یافت

الهی این درد را نصیبۀ جان من خراب مهجور گردان... و چون رخت از این سرای مستعار به‌دارالقرار کشید قالب‌تهی او را به‌دست‌تهی به‌منزل بردند تا به‌گل بسپارند. از مرد و زن غریو و شیون برخاست. اتّفاق نعش او را از زیر غرفۀ آن صنم طرفه گذرانیدند و صنم چون در این نوبت گرفتار شده زنجیری چون

گیسوی مسلسل در پای او انداخته بودند بالای بام از صبح تا شام متحیّر و مبهوت ماند. مهر سکوت بر حقّهٔ لعل و یاقوت نهاده نظارهٔ جنازه آن شهید عشق می‌کرد. آخر بی‌طاقت و بی‌قرار گشته خود را به‌همان حالت نعره‌زنان از آن طاق بلند انداخت و زنجیر از پا بگسست و دیوانه‌وار سر و پای برهنه اوّل در محلهٔ آن غریب از دولت وصل بی‌نصیب رسید و حالش زمان زمان تغیّرپذیر شد. گاهی خاموش و گاهی مدهوش سر تحیّر به‌گریبان تفکّر کشید و آثار بیماری برو ظاهر گشت:

بیدار ز بهـر آخـرین خـواب   چون اشتر عید و گاه قصّاب
سیب ذقنش ز حـال گشته   ماننـدهٔ سـیب سـال گشته

مادر و پدر او را به‌آن حال دیده دست ازو به‌یکبار شسته معذور داشتند...

"و بعد از آنکه اختلافی و اختلالی تمام چون نبض اهل سکرات در حرکات و سکناتش پیدا شد دمبدم چون سوداییان با خود در جنگ و در گوشهٔ دلتنگ نشسته بر سینه سنگ می‌زد و نام سیّد موسٰی را ورد زبان و حرز جان ساخته... خود را بر خاک عاشق پاک زد و جان به‌جانان سپرد چنانچه سیّد شاهی صاحب در آن مثنوی اشاره به‌آن می‌کند که:

با خوبی او چو عشق شـد جمـع   پروانه صفت بـسوخت آن شـمع
کرد از سر شوق و جذبـه فریـاد   موسٰی به‌زبان گرفت و جـان داد
در یک نفس آن دو سرور عشق   گـشتند شـهید خنجـر عـشق
تـا آنکـه میـان بـاغ رضـوان   باشـند بهـم ز خلـق پنهـان
آن هـر دو مـصاحبان جـانی   رفتنـد از ایـن جهـان فـانی
از درد و غـم فـراق رسـتند   پنهـان ز همـه بهـم نشـستند
ای سیدی ایـن چـه حـال داری   دل را چـه بـه‌غـم حوالـه داری
ایـن واقعـه را بکـن فـرامـوش   در صبر بکوش و باش خامـوش

... اگرچه... جای اطناب در این واقعه نبود امّا چه توان کرد که سخن عشق بی‌اختیار عنان قلم از قبضهٔ اقتدار بیرون برد و دراز نفسی واقع شد"[1].

۱. منتخب‌*التواریخ*، ج ۲، ص ۱۸–۱۰۹.

مؤلّف *هفت اقلیم* نیز از سیّد شاهی تمجید و این داستان را مختصراً بیان نموده است. سپس به‌قرار ذیل شروع می‌کند:

"سیّد شاهی صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم است و با وجود فضیلت شعری در غایت جودت انشا می‌نماید... آورده‌اند که سیّد شاهی را برادری بوده خو کرده محنت و دلدادهٔ محبّت... ناگاه در ره‌گذری هندو زنی بدید هر هفت کرده چون ماه دو هفته:

یکی از کتاب‌های مهمّ قرن یازدهم هجری، «*دبستان مذاهب*» به‌فانی منسوب شده که کاملاً اشتباه است.

نگـاه شـرمگین مایـهٔ نـاز نهال قامتش همـسایهٔ نـاز
بلاپیچی ز زلف نیـم تابش ستم خاری ز گلزار عتابش

میخانه

مثنوی دوّم به‌اسم میخانه (۱۲۷۳ بیت) مانند مثنوی‌های دیگر در زمان پیری شاعر نوشته شده:

به‌صهبا کنم موی خود را خضاب که از وصل هر یک شوم کامیاب

*

بـه‌هنگام پیـری جـوانی کنـم چو می در جهان زندگانی کنم

در این مثنوی فانی از باغ‌ها، رودخانه‌ها، نهرها و جاهای با صفای کشمیر ذکر و ستایش کرده است:

گرو برده از سلسبیل آب ڈَل کـه رنگین شده از بهار کول

*

گلشن آتش انداخت در آب ڈَل شـد آتشـکـده روی تالاب ڈَل

*

اگر کـس کند سیر باغ نسیم نیـارد دگـر یـاد بـاغ نعــیم

*

اگر سر کنم وصف باغ نشاط نگنجد دلـم در تن از انبساط

*

عـروس همـه بـاغ‌ها شـاله‌مـار   که او را گرفته است دَل در کنار
*
چـو در عیـش‌آبـاد کـردم عبـور   دو بالا طرب شد دوچندان سرور
*
ازیـن بـاغ‌هـا بـه‌بـود بـاغ شـاه   که فرق اسـت از خـانه تا خانقاه
*
بود حوض او حوضهٔ فیل کـوه   سزد گـر بـود جای داراشـکوه
*
چو کردم ره خانهٔ خـویش یـاد   چو کشتی رهم در بهت اوفتاد
*
چو در باغ سـتیم گـذار اوفتـاد   عبورم بـه‌شـهر و دیـار اوفتـاد
*
به‌باغ فتح چنـد کـردم گذر   که از هند یابم در آنجا خبر
*
چو چشمم شود روشن از باغ نور   اگر صفحهٔ گل نخواهم چـه دور
*
ز یاد قد سـرو موزون شوم   ز هر جلوهٔ بید مجنون شوم
*
کند تا دعـایم بگـردون گـذار   دهم دست بیعت به‌دست چنار
*
چنار از می شوق لبریز شـد   ز باد خزان آتشش تیز شـد
*
برآرم سـر از کالپی و پیـاگ   ز چشمم فتد چشمهٔ ویرناگ
*
عمارات دلکش درو بی‌حساب   چو سیماب لرزند از سـیم آب
*
به‌از چل ستونش کجا جا بود   کـه بـر ملتقای دو دریـا بود

در خاتمه شاعر قضات را هجو کرده و سیرت بد آنها را نشان داده است:

یکی قاضی شـهر اسـلام شد که از رشوتش شرع بدنام شد

مصدرالآثار

مثنوی سوّم فانی «مصدرالآثار» (۱۶۰۷ بیت) است که در سال ۱۰۶۷ ه‍/۱۵۵۷م در بحر *مخزن اسرار* نظامی نوشته شده است. اسم مثنوی و سال تصنیف آن در ابیات ذیل داده شده است:

مصدرالآثار ز بس نـام اوسـت یک اثرش صورت اتمام اوست
بود اثرهاش چو از حـد فـزون آمـده تـاریخ ز نــامش بـرون

مثنوی مزبور با بیت ذیل شروع می‌شود:

بسم الله الـرّحمٰن الـرّحیم تازه نهالی‌ست ز باغ قدیم

شاعر در این مثنوی مثل مثنوی‌های دیگر خود اوّل مدح خدا، رسول، خلفای اربعه و شاهجهان را می‌سراید:

جعد شب از سلسلهٔ موی کیست ماه نو از جنبش ابـروی کیـست
آب بریــز ایــن کــرهٔ خــاک را خاک‌نشین کن همـه افـلاک را
خاک ز فیض قـدمت پـاک شـد نوبــت آرایــش افــلاک شــد
روشنی صبح شـب تـار ازوسـت دیدهٔ بخـت همه بیـدار ازوسـت

بعداً نظامی، امیر خسرو، جامی شیخ یعقوب صرفی و شیخ محب الله الهآبادی را مدح می‌کند. در سه "«صحبت» شاعر برای احیای دل و اماته نفس شریر"، "حصول مقام بقا بالله که مقدّم است بر فنا فی الله" و "رویت عالم اطلاق در تقیّد و عالم تقیّد در اطلاق" از مرشد خود استفاده کرده است. فانی معتقد است که راه تصوّف از راه شریعت جدا نیست. و بنابراین وی در رعایت مراسم و آداب دین اصرار می‌کند:

راه خــدا غیــر ره شــرع نیــست مسلک آن اصل جز این فرع نیست

«مصدرالآثار» کاملاً مثنوی مذهبی می‌باشد و روی تفکّر اخلاقی نوشته شده است. این مثنوی دارای هشت «اثر» است که در آن فضیلت کلمهٔ طیّبه، نماز، روزه، حج، زکٰوة، توبه، تواضع و توکّل بیان شده. نیز برای خاطر نشان کردن این فضائل داستان‌های کوچک اخلاقی به‌طور تمثیل داده شده است.

هفت اختر

مثنوی چهارم «هفت اختر» (۲۵۵۸ بیت) در سال ۱۰۶۸ ه‍/۱۷۵۸ م نوشته شده است:

چون درو وصف هفت دلبر کرد   نام او خانـه هفـت اختـر کـرد

*

گفت در گوش صفحه پنهانی   کرده این‌نامـه را رقـم فـانی

و چنین آغاز می‌گردد:

ای زبان کرده در دهان همه   حمد خـود گفته از زبان همه

در ابتدا فانی سه مثنوی را که در مدّت سه سال نوشته شده بود چنین نامیده است:

اوّل از آسمان عـشق مجـاز   شده نازل کتاب نـاز و نیـاز

ثانی آن سه نسخه میخانـه   کز میش گشته عقل دیوانـه

ثالث آن سـه مـصدرالآثـار   هست بر وزن مخزن اسرار

او در نوشتن این مثنوی هفت شب صرف کرده و آن را به‌عالمگیر بادشاه اهدا کرده است:

هفت شب تا سحر درین نامه   هفت افـسانه زد رقـم خامـه

*

می‌توان برد فانی این تقـویم   بـر در پادشـاه هفـت اقلـیم

شاه اورنگ‌زیب ملک سـتان   که بود حکم او چو آب روان

مثنوی مزبور داستان عشق بادشاه ایران با شاهزاده خانم چینی را شرح می‌دهد، امّا در طی داستان چندین نقاط دیگر هم ذکر شده است.

داستان

یکی از شاهان زیبا و جوان ایران مایل نبود ازدواج کند، تا روزی مسافری به‌او دربارهٔ حسن فوق‌العادهٔ شاهزاده خانم چینی به‌نام خورشید گفت:

یک شب از حس چین سخن می‌کرد   زلـف شـه را پـر از شـکن مـی‌کـرد

*

ناز شیدای چشـم شـهلایش   عشوه هم محو در تماشایش

شاه در نتیجهٔ عشق مهیّج جوانی به‌نام هلال با عکس خود به‌چین فرستاد.

در ابتدای امر هلال به‌فرغانه رسید و مهمان شاه سلیمان شد. فانی مردمان فرغانه را هجو کرده است:

نـام آن شـهر بـود فرغانـه　اهـل آن شـهر جملـه دیوانـه
کرده از خانه‌های خویش فـرار　جـا گرفتـه بـه‌خانـهٔ خمـار
همـه داده بـه‌پیـر میخانـه　دسـت بیعـت بـسان پیمانـه
همه گم کـرده جـوهر ذاتـی　در پـی شـاهـد خـرابـاتی

شاه فرغانه عاشق مهرانگیز بود. امّا بعد از دیدن عکس هم شاه و هم معشوقهٔ او به‌شاه ایران دل باختند.

از فرغانه هلال به‌ماهان رسید و در آنجا شاهزاده خانمی عاشق او شد و سپس هر دو به‌وصال یکدیگر رسیدند:

حسن سرگرم مجلس‌آرایی　عـشق بی‌پـا ز ناشـکیبایی

*

در بـر یکـدگـر فـتاده ز شـوق　روی بر روی همه نهاده ز شوق

*

کار عشق است روز و شب تازه　شـام آغـوش و صـبح خمیـازه

از ماهان هلال به‌دشت گلچین که در خاک غزنین می‌باشد رفت:

جاده‌اش آب را ز جو برده　ریگش از شبنم آبرو برده

در آنجا هم شاهزاده و خانم آن کشور عاشق وی شد و در نتیجه هر دو به‌وصال هم رسیدند:

یافت چون خلوتی در آن وادی　تنگ در بر کشیدش از شـادی

هلال از دست گلچین از راه هرات به‌کشمیر رسید:

دیـد از دور شـهر معمـوری　چون دل و دیده جای پـر نـوری
چون بهشت اندران خجسته مقام　سـبزهٔ صـبح مـی‌دمـد تـا شـام
دشـت او رشـک وادی ایمـن　گـشته چـشم کلـیم ازو روشـن
کوه آن شهر خوشتر از طور است　که شـب و روز مطلع نـور اسـت

*

از گـل سـرخ و لالـهٔ احمـر　لعـل‌هـا بـسته کـوه او بـه‌کمـر

کمـر کـوه نیـست از کـان کـم　　نیست کـشمیر از بدخـشان کـم
فیل مستی است کوه در کشمیر　　هست پایـش ز سـبزه در زنجیر
*
مـی‌نمایـد بـه‌اهـل عـالم آب　　کوه‌ها همچو شیشه‌های شراب
شـده جـوهای مـی‌درو جـاری　　بط می‌گشته کبـک کهـساری
*
چون زمینش سه ربع در آب است　　طرح آن شهر نقش بـر آب اسـت
چـار بـاغ اسـت ربـع مـسکونش　　کـوه دیـوار و صـحن مـأمونش
گـرد آن بـاغ همچـو بـاغ جنـان　　نهرهـــای عظـــیم گـــشته روان
هـست نـهری روان میانـهٔ شـهر　　ریختـه آب جـوی شـــیر آن نهـر
*
خانـه‌ها در کنار آن دریـا　　در تماشا به‌چشم روزن‌ها
*
چون روان است طبع آن جیحون　　از لبـش گـشته بیـت‌هـا مـوزون
*
کوه بر گرد آن زمین گشته　　خوشتر از خانهٔ نگین گشته
*
باغ و صحراش یک گلستان است　　گل و سـنبل درو فـــراوان اسـت
*
مـرکب آنجـا به‌غیر کشتی نیست　　هیچ سیری چو سیر کشتی نیست
*
اهـل آن شهر اهـل فضـل و کمال　　خورش و پوشش است شالی و شال
*
همه خوش طبع و خوش دل و خوش‌خو　　همه خوش‌فهم و خوش‌خط و خـوش‌گو

شاه، وزیر و شاهزاده خانم کشمیر به‌نام صنوبر از دیدن عکس قلب خود را به‌شاه ایران باختند. وقتی که هلال از کشمیر حرکت کرد شال‌های زیادی همراه خود برد:

چون در آن ملک شال ارزان دید　　تحـفه‌ها بهر یار و دوسـت خرید

از کشمیر هلال به‌تبّت رفت. مردمان تبّت در این مثنوی به‌طور مردمان خوبی معرّفی نشده‌اند:

اهـل آن ملـک گرچـه انـسانند   لیک در عقل کـم ز حیـوان‌انـد
از لبـاس بـشـر همـه عـریـان   پای در موزه چون دو آب نهان

*

روی شان همچو روی شیر مهیب   خوی شان زشت تر ز خوی رقیب
همه ژولیده مـوی چـون مجنـون   همه پشمینه‌پـوش چـون میمـون

امّا شاعر از هنر اطبا و لامه‌های تبّت اعتراف نموده است:

در شرائع چو ملحدان جاهـل   لیک در علم طب همه کامل
علم تـشریح جملـه را حـالی   از زبان و بیـان دهـن خـالی
بهر کسب کمال خـود کـرده   لـوح تعلـیم از تـن مـرده
تـن امـوات پـیـش آن احیـا   نیست کم از کتاب بیش بها

*

زان میان هر که هست علامه   مـی‌گـذارنـد نـام او لامـه

از تبّت هلال به‌ختن رسید و شاعر دربارهٔ مردمانش چنان می‌گوید:

مـردم آن دیـار ترکـان‌انـد   فارسـی را بـه‌درس مـی‌خواننـد
هـیچ کـس فارسـی ندانـد چیـست   پیش این قوم فارسی ترکـی اسـت
چون در آن ملک فارسی‌ست هنـر   فارسـی‌گوسـت مـرد دانـشور
فارسـی در برابـر عربـی اسـت   طعن بر اهل فـرس بـی‌ادبـی‌سـت
زن و مـردش تمـام تـرکـی گـوی   لیک چون اهلِ چین همه خوشروی

*

همه مینا به‌دسـت و بـاده‌پرسـت   کس پری را ندیده شیشه به‌دست

*

خـانـه‌هـا را ز نی بنـا کـرده   همه در نی چو نغمه جا کرده

*

سـاده لـوح‌اند اهـل آن کشـور   همه یک رو چو صفحهٔ مسطر

اختر خان حاکم ختن بود و پسر او به‌نام ناهید نامزد همان شاهزاده خانم چینی بود.

اکنون هلال عازم چین شد و در همان وقت دستهٔ سلطنتی از ختن برای عروسی حرکت کرده بودند. شاهزاده خانم چینی با شاهزادهٔ ختن، ازدواج کرد، امّا از عروسی وقتی که هلال عکس بادشاه ایران را به‌او نشان داد، او عاشق شاه شد:

عشق شه را کند تنک مایه   عشق خورشید را کند سایه

و بالآخر عروسی اوّل او فاسد شد.

هلال با شاهزاده خانم چین برگشت و از راه اندجان به‌اصفهان رسید. شاه از دیدن آنها خیلی خوشحال شد و گفت که پیش از ورود آنها چند درویش از چندی جا به‌آنجا آمده بودند، امّا هلال گفت که آنها شاه، شاهزاده خانم و وزیر کشمیر و همچنین شاه و شاهزاده خانم فرغانه و ماهان می‌باشند.

علاوه بر مثنوی، فانی غزل، رباعی و قصیده هم نوشته است. او به‌اشعار و بالخصوص به‌غزل‌های خود افتخار می‌کند:

نی زمین تنها بود فانی زمین شعر من   آسمان هم صفحه‌ای از کهنهٔ دیوان ماست

*

بس‌که در طرح غزل چون ما کسی استاد نیست

در زمین شعر ما یک بیت بی‌بنیاد نیست

*

تا بیاض شعر فانی بود دست‌آویز ما   از برای چشم مردم توتیایی داشتم

امّا اغلب غزلیات وی رسمی و غیر جالب بوده است. چنانکه از مثال‌های ذیل برمی‌آید:

از انتهای زلف سیه کس نشان نداد   نتوان شمرد بال و پر مرغ زاغ را

*

ز تار زلف تو تشخیص نبض خواهد کرد   خبر ز عمر دراز ار دهد طبیب مرا

*

بر جبین مدّی ز بخت تیره می‌باید کشید   واجب‌العرضی به‌زلف یار می‌باید نوشت

مؤلّف *ریاض‌الشّعرا* می‌گوید:

"دیوانش قریب پنج هزار بیت است. امّا شعر بلند به‌ندرت دارد".

محمّد صالح کنبوه می‌نویسد:

"جلوه‌سنج حسن کلام است و مانند بهار در کشمیر صاحب مقام. شاهدان معنی را با حسن وجود بر صفحهٔ بیان جلوه می‌دهد و سرانگشت قلمش عقده از سررشتهٔ معانی به‌نیکوترین وصفی می‌کشاید. فکرش آرایش‌ده دیوان سخن است و کلکش چهره‌آرای بتان معنی. فیض اندوز کمالات طبعی و الهی بوده. اوج گرای جمیع علوم است و شاعری دون مرتبهٔ آن والافطرت است و سخنوری کهین پایهٔ آن مهین سردار خطهٔ فکرت است. چون بعض اوقات به‌فکر شعر می‌پردازد و طرّهٔ اشعار را به‌شانهٔ قلم می‌طرازد (و لاجرم) نام آن عالی مرتبت در جرگهٔ شاعران به‌قلم آورده"[1].

هنوز بعضی از اشعار غزلیات فانی کاملاً خوب و روان است. چنانکه از نمونه‌های ذیل واضح می‌شود:

چنان مـزاج عروسان باغ نازک شد   که از صبا شود آشفته زلف سنبل‌ها

*

از پشت بام آن نازنین بنماید ار ماه چنین   خورشید افتد بر زمین چون سایهٔ دیوارها

*

بس‌که عیش می‌کشان تلخ است در ایّام ما   بـاده هم شـیرین نباشـد در مـذاق جام ما

*

قاصدان آه حسرت صبح راهی می‌شوند   شکوهٔ اهل زمیـن با آسمان باید نوشت

*

در مجـلس افسرده‌دلان تـا نفـس صبح   شمع است پریشان که، پروانه کدام است

*

چشم دارم کز غمت چشم تری پیدا کنم   از برای خـوردن خون سـاغری پیدا کنم

*

هر سحر کز شیشه در ساغر شراب انداختیم   آب حسـرت در دهـان آفـتاب انـداخـتـیم

---

۱. *عمل صالح*، ج ۳، ص ۴۱۶.

قصائد فانی دارای مطالبی مانند توصیف ماه صیام، مصیبت امام حسین[ع] و مدح شاهجهان است. رباعیات وی بیشتر اخلاقی است. در یکی از آنها شاعر برای حافظی سوگواری کرده است.

یکی از مهم‌ترین نشان اختصاصی فانی این است که وی چندین کلمات هندی را در مثنوی و قصیده گنجانیده است. مثلاً می‌گوید:

بود مرکب خاص آن ملک بهل   کزو سیر عالم بود بر تو سهل

*

لب گل‌رخان سرخ از پان شود   گهرهای دندان چو مرجان شود

*

به‌خونریزی عاشقان هر سحر   زده خنجر بیرهٔ پان کمر

*

نوبهار آمد به‌سیر گلشن هندوستان   زیبد ار طوطی به‌جای پر برآرد برگ پان
در چمن هر صبح مینا می‌کند راگ بسنت   نیست طوطی را به‌جز کلیان چون بلبل زبان
چنپه می‌گیرد چو نرگس دست گلچین را به‌زر   لاله می‌بندد حنا چون گل به‌دست باغبان
گل ز شبنم هار چنبیلی بگردن افگند   تا تواند شد حریف شاهد هندوستان
سیم و زر را وام می‌گیرد ز چنبیلی و بیل   نرگس از بهر نثار ثانی صاحبقران

یکی از کتاب‌های مهم قرن یازدهم هجری، *دبستان مذاهب* به‌فانی منسوب شده که کاملاً اشتباه است، و در مقدّمهٔ انگلیسی این مطلب مفصّل مطرح گردیده است.

مآخذ

۱. امیر شیر علی خان لودی: تذکرهٔ *مرآةالخیال*، طبع بمبئی.
۲. امین احمد رازی، *هفت اقلیم* (خطّی)، شمارهٔ ۷۸۹۸، آرشیوی ملّیِ هند، دهلی‌نو.
۳. پیر غلام حسن کویهامی: *تاریخِ حسن* (اردو ترجمه) کوه نور پریس، سرینگر، ۱۹۶۰ م.
۴. *دبستان مذاهب*، مطبع نولکشور.
۵. سراج‌الدّین علی خان آرزو: *مجمع‌النّفائس* (خطّی)، شمارهٔ ۱۶۹۵، کتابخانهٔ خدابخش، بانکی‌پور، پتنه.
۶. سیّد علی حسن خان: *صبحِ گلشن*، مطبع فیض شاهجهانی.
۷. عبدالقادر بن ملوک شاه بدایونی، *منتخب‌التّواریخ*، ج ۲، کالج پریس، کلکته، ۱۸۶۵ م.

۸. فهرست کتب عربی و فارسی و اردو، کتابخانهٔ آصفیه، مطبوعهٔ دارالطّبع جامعهٔ عثمانیّه، حیدرآباد دکن، ۱۳۴۷ هجری.

۹. کشن چند اخلاص: همیشه *بهار* (خطّی)، شمارهٔ ۶۸۹، کتابخانهٔ خدابخش، بانکی‌پور، پتنه.

۱۰. محمّد اعظم: *تاریخ کشمیر*، ترجمهٔ اردو از منشی اشرف علی، مطبع‌العلوم مدرسهٔ دهلی، ۱۸۴۶ م.

۱۱. محمّد افضل سرخوش: *کلمات‌الشعرا*، دین محمّد پریس، لاهور.

۱۲. محمّد صالح کنبوه: عمل صالح، ج ۳، محمود پرنتنگ پریس، لاهور، ۱۹۶۰ م.

۱۳. مرزا محمّد علی کاتب: *تذکرهٔ کاتب* (خطّی)، شمارهٔ ۲۴۲۰، کتابخانهٔ رضا، رامپور.

۱۴. مولانا محمّد قدرت الله گوپاموی: تذکرهٔ *نتائج‌الافکار*، سلطانی پریس، بهندی بازار، بمبئی.

۱۵. مولوی عبدالرّحیم: *لباب‌المعارف العلمیه فی* مکتبهٔ *دارالعلوم* الاسلامیه یعنی *فهرست* مکتبهٔ *مشرقیّهٔ دارالعلوم اسلامیّهٔ* پشاور، مطبع آگره اخبار، آگره.

۱۶. میر علاءالدّوله اشرف علی خان: *تذکرةالشعرا* (خطّی)، شمارهٔ ۲۴۰۹، کتابخانهٔ رضا، رامپور.

۱۷. میر وزیر علی عبرتی عظیم‌آبادی: *ریاض‌الافکار* (خطّی)، شمارهٔ ۱۷۸۴، کتابخانهٔ خدابخش، بانکی‌پور، پتنه.

۱۸. میرزا محمّد طاهر نصرآبادی اصفهانی: *تذکرهٔ نصرآبادی*، چاپخانهٔ ارمغان، تهران.

۱۹. نرائن کول متخلّص به«عاجز»: *تاریخِ* کشمیر (خطّی)، شمارهٔ ۷۶۰، آرشیوی ملّیِ هند، دهلی‌نو.

۲۰. واله داغستانی: *ریاض‌الشعرا* (خطّی)، شمارهٔ ۴۳۱، کتابخانهٔ ملک، تهران.

21. *The Dabistan*, translated by David Shea and Anthony Troy, Paris, New York and London.

22. S.M. Abdullah: *A Descriptive Catalogue of Persian, Urdu, and Arabic Manuscripts in the Punjab University Library*, Vol. I, Part II, Lahore, 1948.

23. Wladmir Ivanow: *Concise Descriptive Catalogue of the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, Baptist Mission Press, Calcutta, 1924.

24. Hermann Ethe: *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of India Office*, Vol. I.

25. Abdul Qadir ibn-e-Muluk Shah known as Al-Badauni: *Muntakhab-ut Twarikh*, Vol. II. (pp.113-122), translated into English by W.H. Lowe, Baptist Mission Press, Calcutta, 1924.

سهمِ سیّد علی همدانی در انتقالِ فرهنگِ ایران و اسلام به‌شبه قارّهٔ هند و پاکستان و ستم ستیزیهای او

رضا مصطفوی سبزواری*

عیب است بزرگ برکشیدن خود را — وز جملهٔ خلق برگزیدن خود را
از مردمک دیده بباید آموخت — دیدن همه کس را و ندیدن خود را
(سیّد علی همدانی)[۱]

میر سیّد علی همدانی روز دوشنبه دوازدهم رجب سال ۷۱۴ هجری قمری در همدان تولّد یافت[۲]. در طول سالهای ۷۳۴ تا ۷۵۳ هجری قمری به‌سیاحت در ممالک اسلامی و همجوار پرداخت و سپس در زادگاهش به‌تبلیغ اشتغال ورزید. به‌سال ۷۶۰ به‌ختلان[۳] مهاجرت کرد و همزمان، دو تن از معتمدان خود را نیز به‌قصد تبلیغ به‌کشمیر فرستاد. در سال ۷۷۳ هجری در ماوراءالنّهر با امیر تیمور ملاقات کرد و او را پند و اندرز و هشدار داد تا از خونریزیهایش دست بدارد. تیمور سیّد را به‌قتل تهدید کرد[۴] و در نتیجه سیّد علی به‌سال ۷۷۴[۵] با گروه سادات خود به‌کشمیر مهاجرت کرد[۱]. تاریخ

---

* استاد فارسی دانشگاه علّامه طباطبایی، تهران.

۱. ر.ک: نسخهٔ خطّی شمارهٔ ۲ کتابخانهٔ ملک به‌نقل مجلّهٔ *یغما* شمارهٔ ۸ آبان‌ماه ۱۳۳۰ ش، ص ۳۳۹، نیز احوال و آثار میر سیّد علی همدانی (با شش رسالهٔ او تألیف دکتر محمّد ریاض از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چ دوّم، ص ۴۸۱.

۲. عبارت: «رحمةالله» را به‌حروف ابجد تاریخِ ولادتِ او دانسته‌اند: ر.ک: کشیر *(Kashir)* یک تألیف غلام محی‌الدّین صوفی (انگلیسی)، چ لاهور، ۱۹۴۹ م، ص ۸۵

۳. ولایتی از بدخشان در ماوراءالنّهر نزدیک سمرقند که امروزه «کولاب» نام دارد و جزو تاجکستان است.

۴. کشیر *(Kashir)* یک تألیف غلام محی‌الدّین صوفی (انگلیسی)، چ لاهور، ۱۹۴۹ م، جلد یک، ص ۸۴

۵. در موردِ مهاجرت سیّد به‌کشمیر مادّهٔ تاریخ زیر در کتابهای تاریخ کشمیر نقل گردیده است:

وفات او را روز چهارشنبه ۶ ذی‌حجه ۷۸۶ نوشته‌اند[۲] و گفته‌اند که جنازه‌اش را مریدانش به‌ختلان (کولاب فعلی) در تاجیکستان انتقال داده‌اند[۳]. سیّد علی را باید یکی از بزرگترین و مؤثّرترین بانیان کاخ رفیع فرهنگ ایران و اسلام و زبان و ادب فارسی در خطّهٔ پهناور هند و ختلان دانست. او با تأسیس مدارس و خانقاه‌های زیادی در کشمیر و ختلان سبب گردید تا فرهنگ ایران زمین در آن خطّه رواج یابد. خانقاه معلّی یا مسجد شاه همدان و محلّ تدریس و تعلیم سیّد علی با معماری خاصّی که دارد نزدیک سرینگر کشمیر و در کنار رودخانهٔ جهیلم هنوز باقیست[۴].

مؤرّخان گفته‌اند ۳۷ هزار تن از هندوان و بودائیان عاشق او و یاران تربیت یافتهٔ او مسلمانان شدند که نام این همکاران تبلیغی او در *خزینة‌الاصفیا* آمده است.

او در ختلان و سپس کشمیر کتابخانه ساخت و کتابهای خود را به‌آنجا انتقال داد با توجّه به‌این نکته که نوشته‌اند: سلطان قطب‌الدّین که خود هم شاعر بود و هم علاقه‌مند به‌زبان و ادب فارسی و هم بانی یک مدرسهٔ بزرگ، از کتابخانهٔ او در کشمیر

میـر سیّـد علی شـاه همـدان　　سیر اقلیـم سـبعـه کـرد نکـو
شد مشرّف ز مقدمش کشمیر　　اهـل آن شهـر را هدایت جو
سـال تـاریـخِ مـقــدم او را　　یـابـی از «مقـدم شریف» او

۱. علّت مهاجرت سیّد را میرزا اکمل‌الدّین کامل بیگ بدخشانی به‌نقل دکتر محمّد ریاض چنین به‌نظم آورده:
گر نه تیمور شور و شر کردی　　که امیر این طرف گذر کردی

۲. در کتاب «نقش پارسی بر احجار هند» تألیف استاد علی اصغر حکمت، چ کلکته (ایران سوسایتی، ۱۳۳۶ ش) رباعی زیر به‌عنوان مادّهٔ تاریخ فوت سیّد آمده که مؤیّد تاریخ بالاست:
حضرت شاه همدان کریم　　آیهٔ رحمـت ز کلام قدیم
گفت دم آخر و تاریخ شد　　بسـم الله الرّحمٰن الرّحیم
(ر.ک: مأخذ یادشده، چ ایران سوسایتی، کلکته، ۱۳۳۶ ش (= ۱۹۵۷ م)، ص ۴۶)

۳. ر.ک: *تحایف‌الابرار*، ص ۲۳، نیز *نفحات‌الانس* جامی از انتشارات کتابفروشی محمودی به‌تصحیح مهدی توحیدپور، ص ۸–۴۴۷.

۴. تمام این بنا از قطعات چوب ضخیم و مکعب است که بر روی هم مانند خشت نصب کرده‌اند و در وسط آن بنا تالار وسیع مربعی قرار دارد و گویند آنجاست که میر سیّد علی نماز می‌گزارده» ر.ک: *نقش پارسی بر احجار هند*، ص ۴۵.

دیدن کرده و نیز در هردو مکان یادشده کتابداری مخصوص به‌نام سیّد محمّد قاضی داشته و همچنین پس از فوت سیّد کسی به‌نام ملّا احمد امور کتابخانهٔ او را به‌عهده گرفته بوده. معلوم می‌گردد که می‌باید هم تعداد کتابها و هم ارزش و کیفیّت آنها درخور توجّه بوده باشد[۱] و در انتقال فرهنگ ایران و اسلام بسیار مؤثّر.

پادشاهان وقت کشمیر: سلطان شهاب‌الدّین (۷۷۵–۷۵۵ ه) و برادرش قطب‌الدّین (۷۹۶–۷۷۵ ه) برای شخصیّت این ایرانی دانشمند والاتبار احترام خاصی قائل بودند و این حرمت و بزرگداشت آنان به‌مصداق «النّاس علی دین ملوکهم» سبب می‌گردید تا عموم مردم نیز نسبت به‌ایران و ایرانی که او نمونهٔ آنان معرّفی شده بود، دیدی احترام‌آمیز و شایستهٔ فرهنگ و تمدن ایران بیابند.

از سویی دیگر نفوذی که سیّد علی در پادشاهانِ وقت کشمیر ایجاد کرده بود سبب می‌گردید تا بتواند نصایح ارزنده و سازنده خود را نیز به‌آنان ابلاغ کند و مقبول طبعشان افتد و از این رهگذر نیز فرهنگ ایران زمین و آنچه قدما آن را قسمی از «حکمت عملی» و به‌اصطلاح «سیاست مدن»[۲] تعبیر می‌کردند در آن سرزمین‌های دوردست و خارج از محدوده ایران ترویج گردد. او در کتاب «تذکرةالملوک» که مشهورترین کتاب اوست و مدّتها نیز در خطّهٔ پهناور هند و به‌خصوص کشمیر کتاب درسی بوده[۳] شرایط حکومت و پادشاهی را ده چیز می‌داند و از آن جمله می‌گوید:

”شرط اوّل آنست که در واقعه‌ای که پیش آید پادشاه و حاکم خود را در آن واقعه یکی از رعایا تصوّر کند و دیگری را بر خود حاکم بیند و در آن حال هر حکم که از دیگری بر خود روان می‌دارد. مثل آن از خود بر دیگری روا ندارد“[۴].

و یا مثلاً در شرط چهارم می‌گوید:

۱. ر.ک: *واقعات کشمیر*، ص۴۳.

۲. ر.ک: *اخلاق ناصری* تألیف خواجه نصیرالدّین طوسی به‌تصحیح استاد مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری. انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶ ش، تهران.

۳. ر.ک: کشمیر، جلد یک، ص ۹۱.

۴. *تذکرةالملوک*: از انتشارات دانشگاه تبریز، آبان‌ماه ۱۳۵۸ ش، ص ۲۵۳.

"آنکه در حکم سخن به‌مدارا گوید و بی‌موجب درشتی نکند و از شنیدن حجّت بسیار ملول نگردد و از سخن گفتن با ضعیفان و مسکینان ننگ ندارد"[۱].

در شمارهٔ نهم به‌حاکمان سفارش می‌کند که: از تجسّس خیانت نوّاب و ظلم عمّال غافل نباشد و گرگ سیرتان ظالم را بر رعایاء مظلوم مسلّط نکند و چون ظلم و خیانت یکی از ایشان ظاهر شود، او را به‌مواخذه و عقوبت، عبرت دیگران گرداند و در سیاستِ پادشاهی مساهلت روا ندارد[۲].

مقام معنوی این سیّدبزرگوار به‌اندازه‌ای در دلها نفوذ کرده که قایق رانان رودهای کشمیر هنگامی که از پارو زدن خسته می‌شوند، از روح بزرگ سیّد استمداد می‌کنند و فریاد می‌زنند: یا شاه همدان!

سیّد علی در دیگر کتابها و رساله‌های خود نیز که تعداد آنها را صد و ده[۳] برشمرده‌اند، گاه و بی‌گاه به‌تبلیغ فرهنگ ایران و به‌خصوص مسائل اخلاقی و تربیّتی و زیر بنایی و انسانی جامعهٔ مسلمان ایرانی می‌پردازد. در کتاب فتوّت‌نامه‌اش که نثری به‌نسبت روان و ماندنی دارد، می‌نویسد:

"ای عزیز «اخی» باید به‌مکارم اخلاق موصوف بود و به‌خصایل پسندیده آراسته باشد: با پیران به‌حرمت باشد و جوانان به‌نصیحت، با طفلان به‌شفقت، با ضعیفان به‌رحمت، با درویشان به‌بذل و سخاوت، با علماء به‌توقیر و حشمت، با ظالمان به‌عداوت، با فاجران به‌اهانت با خلق به‌احسان و مروّت، با حق به‌تضرّع و استعانت، با نفس به‌جنگ با خلق به‌صلح، بر جفای خلق متحمّل، در وقت مصائب صابر، در حالت رجا شاکر، به‌عیوب نفس خود عارف، از ذکر عیوب خلق ساکت..."[۴]

---

۱. مأخذ اخیر، ص ۲۵۴.
۲. مأخذ اخیر، ص ۲۵۸.
۳. *تحایف‌الابرار*، جلد یک: کتابها و رساله‌های سیّد را صد و هفتاد دانسته است.
۴. فتوّت‌نامه به‌تصحیح محمّد ریاض خان استاد دانشگاه پنجاب به‌نقل مجلّهٔ *معارف* اسلامی، شمارهٔ ۱۱، خردادماه ۱۳۴۹ ش، ص ۳۷.

سیّد علی در مسافرتهایش به‌خطّهٔ شبه قارّه و سایر بلاد رسالتی را هم که برای ابلاغ دین مبین اسلام به‌عهده داشت، به‌نحو احسن به‌انجام رسانید، مؤرّخان گفته‌اند ۳۷ هزار تن از هندوان و بودائیان عاشق او و یاران تربیت یافتهٔ او مسلمانان شدند که نام این همکاران تبلیغی او در *خزینةالاصفیا* آمده است[۱].

سیّد نه تنها در زمینهٔ انتقال کتب فارسی به‌ختلان و کشمیر مؤفّق گردید که بنا به‌گفتهٔ اقبال لاهوری با ترویج «هنرهای غریب و دلپذیر» و دادن «علم و صنعت» به‌کشمیریان، از خطّهٔ کشمیر «ایران صغیر»[۲] آفرید و بعضی هنرها و صنایع ایرانی از قبیل قالی‌بافی، کلاه‌بافی و غیره را نیز بدان سرزمین انتقال داد[۳].

رفتار و کردار و خدمات و آموزشهای اخلاقی و انسانی سیّد علی به‌عنوان یک ایرانی مسلمان چنان محبوبیّتی از او در میان توده‌های مردم کشمیر به‌وجود آورد که به‌او لقب‌هایی چون «امیرکبیر» «علی ثانی» «شاه همدان» «حواریِ کشمیر» داده‌اند و نوشته‌اند:

> "اکنون جای وعظ و تدریس وی در کشمیر موردِ احترام و تکریم است. مسلمانانِ کشمیر در جایی که وی برای موعظه و ارشاد می‌نشست بنای یادبودی درست کرده‌اند و آن محلّ را زیارت می‌کنند. روز عاشورا هنگامی که دسته‌های عزاداران حضرت امام حسین(ع) از آن محلّ عبور می‌کند، پرچم‌های خود را به‌احترام فرود می‌آورند. مقام معنوی این سیّدبزرگوار به‌اندازه‌ای در دلها نفوذ کرده که قایق رانان رودهای کشمیر هنگامی که از پارو زدن خسته می‌شوند، از روح بزرگ سیّد استمداد می‌کنند و فریاد می‌زنند: یا شاه همدان!"[۴]

---

۱. ر.ک: ج ۲ آن کتاب، ص ۲۵۹-۲۰۷.

۲. علّامه اقبال لاهوری می‌گوید:

سـیّد آن کـشور مینـو نظیـر — میر و درویش و سلاطین را مشیر
جملـه را آن شـاه دریـا آسـتین — داد علم وصنعت و تهذیب و دین
آفریـد آن مـرد «ایران صغیر» — با هـنرهـای غـریـب و دلپـذیـر

(*دیوان اقبال*، انتشارات پگاه، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۳۹۳)

۳. *تحایف‌الابرار*، ص ۲۳.

۴. ر.ک: مجلّهٔ *معارف اسلامی*، شمارهٔ ۵، فروردین ۴۷، ص ۷۶.

سیّد علی ستم ستیز بود و در برابر مفاسد اجتماعی از پای نمی‌نشست. حکّام و پادشاهان وقت را به‌رعایت مقرّرات و قوانین دینی و انسانی و عدالت و دادگری فرامی‌خواند. نامه‌ای که به‌سلطان قطب‌الدّین پادشاه کشمیر نوشت چنین آغاز می‌گردد:

"حضرت سلطان اصلح الله شانه به‌دعای مخلصانه مخصوص است به‌اجابت مقرون باد".

و بعد از عنوان می‌نویسد:

"ای عزیز... اگر دین داری آنست که صحابه و تابعین داشتند و مسلمانی آنکه در قرن اوّل ورزیدند. جای آنست که گبران و مغان از تردامنی ما ننگ دارند و جهودان بی‌مقدار این مسلمانی ما را به‌این اعتقاد زور به‌کاه برگی برندارند".

و سپس در خطاب به‌سلطان می‌گوید:

"ای عزیز حرام مخور و ضعیفان را محروم مگردان"[1].

چون تیمور شنیده بود که سیّد هیچ‌موقع پشت به‌کعبه نمی‌نشیند. عمداً او را پشت به‌کعبه نشاند و گفت شنیدم تو پشت به‌قبله نمی‌نشینی! امروز چطور پشت به‌قبله نشستی؟ سیّد گفت: هرکه رو به‌شما کند بی‌شک پشتش به‌قبله خواهد بود".

سیّد در این نامه‌ها به‌پادشاهان هشدار می‌دهد که روز قیامت از مردم عوام دربارهٔ نماز و دیگر فرایض آنها می‌پرسند ولی از حاکمان و پادشاهان ابتدا دربارهٔ دادگریها و عدالتشان سؤال خواهد شد. از مجموعهٔ نامه‌های بازمانده از سیّد علی چنین برمی‌آید که هدف او از نگاشتن آنها ارشاد و راهنمائی امرا و سلاطین و حکّام وقت بوده و همچنین معلوم می‌گردد که سیّد تا چه اندازه بی‌باک و نترس و ستم ستیز بوده. در نامه‌ای به‌سلطان غیاث‌الدّین می‌نویسد:

"امروز جاهلان مفتن که احوال ایشان را به‌کرآت و مرآت دانسته‌اند و تحقیق کرده به‌مکابره و بی‌شرمی اجتماع کرده‌اند و این حدّ جرأت ایشان نیست تا از اجابت آن عزیز تقویّت نباشد. اگر خاطر عزیز آن می‌خواهد که اهل این دیار

---

۱. ر.ک: مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، شماره‌های ۸۱ و ۸۴ سال ۱۳۵۴ ش، مکتوبات میر سیّد علی همدانی. نیز *احوال و آثار میر سیّد علی*، ص ۱۲۱ به‌بعد.

به‌این ضعیف آن کنند که یزید کرد با حسنین(رض). سهل است که ما این جفاها را سعادت خود می‌دانیم. این ضعیف را به‌حضرت صمدیّت عهدیست که اگر جمله زمین آتش گیرد و از آسمان شمشیر بارد آنچه حق باشد نپوشد و به‌جهت مصلحت فانی. دین به‌دنیا نفروشد...»[1]

در نامهٔ دیگری به‌سلطان علاءالدّین می‌نویسد:

"بر حاکم و پادشاه واجب است که از خطر عهدهٔ حکومت بیندیشد و تقلّد امور بندگان حق را آسان نشمرد و آثار نتایج مرضی و نامرضی را خوار ندارد..."[2]

سیّد در راه مقاصد تعلیمی و تبلیغی خود حتّی در برابر جهانگشایی خونریز از ستیهندگی و ستم ستیزی و مبارزه دست برنمی‌دارد، نوشته‌اند:

"وقتی به‌دستور امیر تیمور سیّد علی همدانی را برای ملاقات با او حاصر می‌کنند، چون تیمور شنیده بود که سیّد هیچ‌موقع پشت به‌کعبه نمی‌نشیند. عمداً او را پشت به‌کعبه نشاند و گفت شنیدم تو پشت به‌قبله نمی‌نشینی! امروز چطور پشت به‌قبله نشستی؟ سیّد گفت: هرکه رو به‌شما کند بی‌شک پشتش به‌قبله خواهد بود"[3].

نیز نوشته‌اند:

"تیمور گفت: شنیده‌ام برای کسب قدرت می‌کوشی. سیّد گفت: ... دربارهٔ سلطنت شبی در خواب دیدم که «سگ لنگی» آمد و آن را در ربود. ما روی به‌آخرت آوردیم. دنیا را طالب نیستیم. خاطر جمع‌دار"[4].

سیّد علی منتقدی است ستیهنده و ستم ستیزی است کوبنده و بر این باورست که:

از سیل چو کوه سر مگردان　　سیلی خور و روی بر مگردان
خاک تو شده جهان هستی　　چون خاک مکن جهان‌پرستی[5]

---

۱. مأخذ اخیر، ص ۱۲۳.
۲. مأخذ اخیر، ص ۱۲۴.
۳. مأخذ اخیر، ص ۴۱-۴۰.
۴. مأخذ اخیر، ص ۴۱.
۵. مأخذ اخیر، ص ۳۰۸.

اعتراض و انتقاد سیّد علی فقط به‌حاکمان و پادشاهان منحصر نمی‌گردد که به‌عالمان ریایی و دنیاطلب نیز می‌تازد و آنان را به‌باد انتقاد می‌گیرد. در رسالهٔ مختصری که دربارهٔ فضایل علمای دین تحت عنوان «فی علماءالدّین» نگاشته، می‌گوید:

"عالمان واقعی آنهایی هستند که ظاهر و باطنشان یکی است نه آن گروه که از اطّلاعات جزئی کمی آگاهی پیدا کرده‌اند و در دنیاطلبی و دسیسه‌کاری‌ها محو و غرق می‌باشند"[۱].

سیّد علی از راه سرودنِ اشعار عرفانی خود نیز به‌دل ارباب ذوق و معرفت راه می‌یابد و شعر و شعرگوییِ او نیز در حقیقت راهی دیگر برای ترویج اندیشه‌های عارفانه او محسوب می‌گردد. مجموعهٔ غزلیّاتش «چهل اسرار» یا «گلشنِ اسرار» نام دارد و تخلّصش «علی» یا «علایی» است. گرچه بر روی هم حدود پانصد بیت در قالب غزل و قصیده و رباعی بیشتر به‌دست ما نرسیده، امّا همین تعداد اندک در راه مقاصد اصلاح طلبانه و رهنمودهای جامعهٔ روزگار بسیار مؤثّر می‌افتاده است و سیّد جذبات دورنی و حالات روحی خود را نیز در لباس همین اشعار لطیف به‌شنوندگان خود منتقل می‌کرده است[۲]:

ارباب ذوق در غـم تو آرمیـده‌اند　　از شادی و نعیم دو عالم رمیده‌اند

و یا:

راحت ار خواهـی بیا با درد او همـراز شو　　دولت ار جویی برو در عشق او جانباز شو[۳]

پاره‌ای دیگر از مأخذ مقاله

۱. *ذخیرة‌الملوک* تألیف میر سیّد علی همدانی به‌تصحیح دکتر انواری. انتشارات دانشگاه تبریز، آبان‌ماه ۱۳۵۸ ش.
۲. *دیوان اقبال لاهوری*، انتشارات پگاه، تهران، چاپ دوّم ۱۳۶۲ ش.
۳. سرزمین هند، نگارش علی اصغر حکمت، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۷ ش.

---

۱. مأخذ اخیر، رسالهٔ «فی علماءالدّین»، ص ۱۸۹.
۲. ر.ک: احوال و آثار و اشعار، ص ۲۲۰.
۳. مأخذ اخیر و همان صفحه.

۴. *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*، استاد سعید نفیسی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۵. *نفحات‌الانس* من حضرات‌القدس، تألیف مولانا عبدالرّحمٰن جامی به‌تصحیح مهدی توحیدی‌پور، از انتشارات کتابفروشی محمودی، ۱۳۳۶ ش.
۶. مجلّهٔ *یغما*، دوره‌های مختلف از جمله سال ۱۳۳۰ ش، شماره‌های ۶ و ۸.
۷. مجلّهٔ *معارف اسلامی*، دوره‌ها و شماره‌های مختلف از جمله شماره‌های ۵، ۶، ۱۱، ۱۳، ۲۳.
۸. مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره‌ها و دوره‌های مختلف.
۹. مجلّهٔ *ارمغان*، سال دهم «ادبیّات و هندوستان» سعید نفیسی.
۱۰. *تحایف‌الابرار*، چ هند.
۱۱. *فتوّت‌نامهٔ* میر سیّد علی همدانی به‌تصحیح محمّد ریاض خان، استاد دانشگاه پنجاب.
۱۲. *تاریخ کشمیر History of Kashmir*، تألیف دکتر رضیه بانو، چ ۱۹۹۱ م، دهلی.
۱۳. تحقیق *ما للهند*، تصنیف ابوریحان بیرونی، ترجمهٔ منوچهر صدوقی سهاء، مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، شمارهٔ ۵۲۱.
۱۴. خزینة‌*الاصفیا*، هند.
۱۵. *واقعات کشمیر*.

صوفیانِ کشمیر و نقشِ آنان در نشرِ فرهنگ و ادبِ فارسی

صابر آفاقی*

پیش از این که به‌نگاشتن احوال صوفیان کشمیر بپردازیم خود را مؤظّف می‌دانیم تا محیط مذهبی و روحانی آن ولایت را در پیش از اسلام روشن سازیم، چه اساس افکار و عقاید آتیه بر شالوده‌های گذشته استوار می‌باشد و هیچ‌نهضت و جنبشی را بدون مطالعهٔ سوابق و ادوار گذشته تاریخ نمی‌توان شناخت. از مطالعهٔ و تدقیق در قدیمی‌ترین تاریخ کشمیر «راج‌ترنگینی» و مردم نیز برمی‌آید که در این کشور حکومت راجگان هندو بر پایهٔ مذهب استوار بود، شب و روز مشغول عبادت خدایان و ساختن معابد بوده و این دین تا رسیدن اسلام در آن دیار ادامه داشته است.

در اواسط قرن سوم میلادی دین بودائی وارد ولایت کشمیر شد و این سرزمین بزرگترین مرکز دین مزبور در شبه قارّه گردید. آیین بودا از راه کشمیر به‌آسیای مرکزی و چین سرایت و نفوذ کرد. کنیشکا پادشاه کشمیر شورای مذهبی دوم را در نصف دوم قرن دوم پیش از میلادِ مسیح در کشمیر تشکیل داده و این شورا نقطهٔ آغاز فرقه مهایانا در دین بودائی گردیده و بنابر گفتهٔ مؤلّف «اسلام در هند» فرقهٔ نقشبندیّه از مهایانا متأثّر بود (ص ٤٣). او ٤٩٩ تن از علما را به‌این شورا انتخاب کرده و آنان متون کتب مقدّس خویش را مرتب و مدوّن کردند و پادشاه نامبرده دستور داد تا آنها را از کشمیر بیرون نبرند. احتمال می‌رود که در این شورا کشمیر ارض مقدّس شناخته شده باشد و آنان احساس کرده باشند که اگر کتب مذهبی را بیرون بیاورند ممکن است با عقاید نادرست

---

* استاد بازنشستهٔ دانشگاه کشمیر، سرینگر.

مخلوط شود. بعداً مرد مقدّس بودائی بنام کتیایامی پوتر به‌کشمیر رفت و آنجا به‌معاونت پانصد عالم بودائی کتب مذهبی را در هشت کتاب که *کانستا* خوانده می‌شد جمع کرد و در ستونی این دستور کنده شد. «کسانی که این آئین را بعد از این بخوانند نباید از کشمیر خارج شوند» بعد از کنیشکا اشوکا پادشاه کشمیر و پیرو و پشتیبان دین بودائی درین قلمرو شمرده می‌شود. وی در قرن اوّل پیش از میلادِ مسیح در ایالت کشمیر شاهی می‌کرده است. در این عهد مبلّغ بودائی مادیانتی کا در کشمیر می‌زیسته است.

در این ادوار تاریخ صدها عالم و مرتاض بودائی از گوشه و کنار پاکستان و هند در کشمیر تجمّع می‌کردند و در ستوپاها و جنگل‌ها به‌عبادت و ریاضت می‌پرداختند.

بعد از استقرار و نفوذ آیین‌های هندو و بودا در کشمیر بزرگترین حادثه‌ای که روی داد ورود مانی است به‌کشمیر. هرچند ما امروز نمی‌توانیم اثرات عقاید مانی را در بین عقاید اهل کشمیر تشخیص بدهیم، ولی چون این پیغمبر ایرانی در تبلیغ تعلیمات خود بسیار فعّال بوده و در کشمیر برای مدّتی که تعیین آن بر ما دشوار است ساکن بوده است، طبعاً باید او مورد احترام مردم قرارگرفته و جماعتی را پیروان خود ساخته باشد.

چنانکه خواندمیر در کتاب حبیب*السیر* آورده و می‌نویسد:

"بالجمله در بلاد هندوستان و ختا او را رواج و رونقی تمام دست داد".

امّا راجع به‌چگونگی رفتن مانی به‌کشمیر. مانی در عهد حکومت شاپور اوّل ٢٧٢–٢٤١ م و شاید در دورهٔ پادشاهی رانادتیا در کشمیر ایران را ترک گفته به‌کشمیر مهاجرت کرد. شادروان سعید نفیسی می‌نویسد:

"ناچار مانی از ایران بیرون رفت. یا آنکه او را تبعید کردند و به‌کشمیر رفت و از آنجا به‌ترکستان چین رفت و در راه از تبّت گذشت و پس آن همواره به‌معتقدین خود در تبّت مکتوب می‌نوشت و روابط خود را با ایشان حفظ می‌کرد"[۱].

و مسلماً مانند تعلیمات آیین‌های هندو و بودائی دین مانی نیز در تعلیمات صوفیان کشمیر که موضوع اصلی ماست انعکاس یافته است. زیرا لُبِّ تعلیمات مانی ترک دنیا و ترک لذّات مادّی بوده است و همین ترکات «بلکه» «ترک ترک» نظام متصوّفاته را

۱. *تاریخ تمدّن ایران ساسانی*، ج ۱، ص ٦٢.

تشکیل می‌دهد. در این مورد عقیده مصحّح *کشف‌المحجوب* بسیار مطلوب است که می‌نویسد:

"بزرگترین نماینده تصوّف ایرانی پیش از اسلام مانی است که از حیث وسعت و عظمت فکر و نبوغ معنوی و نفوذ روحانی در تاریخ تصوّف عالم یک شخصیّت عدیم النظیری می‌باشد"[1].

موسیقی ایرانی به‌وسیلهٔ صوفیانی که همراه علی همدانی به‌کشمیر رفتند معرّفی شد و امروز هم موسیقی کلاسیک کشمیری «صوفیانه کلام» خوانده می‌شود.

در اواخر قرن هشتم میلادی علمای هندو مذهب کشمیری یک تحوّل فکری ایجاد کردند و اصطلاحاتی به‌عقاید خودشان به‌عمل آوردند که بعداً خاص آنان گشت. چنانکه معلوم است شیوا یکی از سه یزدان بزرگ هند است و مذهبی که او را بر دیگر ایزدان برتری می‌داد آیین شیوا نامیده می‌شد. دین شیوائی در عصر اشکانیان و ساسانیان در کشمیر و پنجاب رایج بوده است، امّا در این هر سه ایزدان برابر بودند و این اهل کشمیر هستند که آن را به‌صورت یک فرقه جداگانه درآورده معرّفی کردند. خاصّهٔ فیلسوف و نویسندهٔ مشهور شیوائی ابهینا و گوپتا که مابین ۹۵۰ م در کشمیر متولّد شد.

در کشمیر آیین شیوا تریک شاستر خوانده می‌شود اسم دیگر این مکتب پاراتیا بیجنیا (بازشناسائی) است. مکتب شیوای کشمیری سعی کرد که به‌مبانی رساله‌های آگاماها صورت فلسفی بخشد و آن را به‌مباحث آئین یکتاپرستی و دانتا تلفیق دهد و سالک باید باطن خویش را چون آئینه تمام نمای شیوا باز شناسد[2]. همان‌طور که دین بودائی کشمیر را زمین مقدّس شناخت دین شیوا نیز این خاک را مرکز و محترم شمرده است. چنانکه در کتاب *دبستانِ مذاهب* می‌نویسد:

---

۱. ژوکوفسکی، *کشف‌المحجوب*، ص یازده.

۲. *ادیان و مکتبهای هند*، ص ٢٢٤.

"و زعم هندوان آنست که این همه تیرتهتا که در جهان است قائم مقام هر تیرتی از آن در کشمیر تیرتی هست که با وجود آن تیرتهٔ کشمیر نیاز رفتن تیرتهه‌های دیگر نباشد"[۱].

و به‌قول مرحوم دکتر صوفی مؤلّف کتاب کشمیر:

"آیین شیوای کشمیری خیلی نزدیک به‌اسلام است"[۲].

پس این مذهبت هم در عقاید صوفیانهٔ عارفان خطهٔ کشمیر مؤثّر بوده است.

کشمیر با کشورهای پاکستان، هند، تبّت، چین و نپال هم مرز بوده و هست لذا مسلّماً آن ولایت در فرهنگ و مذاهب این ممالک مؤثّر هم بوده و مورد تأثیر هم واقع شده و این معجون عقاید گوناگون را در تصوّف اسلامی انتقال داده است. ابی‌الفداء دربارهٔ ادیان چین قدیم می‌نویسد:

"... و هم اهل مذاهب اللمختلفه. فمنهم مجوس و اهل اوثان و اهل نیران"[۳].

به‌ویژهٔ آئین پیغمبر چینی کنفوسیوس (۵۵۲-۴۷۹ ق م) نفوذ فراوانی در کشمیر داشته بود. در دورهٔ مغولها مبلّغان زردشتی آذر کیوانی نیز به‌کشمیر رفتند و سه تن از آنان یعنی موبد هوشیار (دوم) موبد پرستار و شیدوش بن انوش در همانجا در سدهٔ یازدهم هجری درگذشته‌اند. لذا تأثیر افکارشان در تصوّف کشمیر مسلم است. طبق روایتی اسمٰعیلیان الموت نیز به‌کشمیر مهاجرت و تبلیغ کردند. همچنین فرقهٔ نوربخشیّه در ولایت کشمیر نفوذ داشته است.

پاندیت کلهن تاریخ‌نویس و شاعر سانسکریت زبان کشمیر با درنظر داشتن موقعیّت خاصّ و خصایل و مزایای ساکنان این کشور بسیار درست گفته است که کشمیر را نه به‌طاقت نظامی بلکه به‌نیروی روحانیت می‌شود فتح کرد[۴].

چنانکه بعداً به‌طور مشروح این قضیّه را روشن خواهیم ساخت. ممکن است یک عدّهٔ مسلمان به‌طور پراکنده قبلاً هم در کشمیر بوده باشند ولی آن کسی که اسلام را

---

۱. ص ۱۹۵.
۲. کشمیر، ج ۱، ص ۷۲.
۳. تاریخ ابی‌الفداء، ج ۱ ص ۱۰۲.
۴. راج‌ترنگنی، ستائن اشلوک، ص ۳۹.

به‌طور یک دین کامل در کشمیر معرّفی و ابلاغ کرد و موجب تحوّل فکری و علمی در شئون زندگی مردم شد سیّد بلبل شاه سهروردی ترکستانی بود که در سال ۷۲۵ ق به‌کشمیر وارد شد و راه را بر زبان فارسی و فرهنگ ترکستانی (ایرانی) باز کرد و این درویش به‌نیروی روح و روحانیّت خود قلب پادشاه را منقلب ساخت و مملکت کشمیر را تسخیر نمود. وی از بغدادک ارمغانی چند از قبیل مذهب و زبان و ادب همراه آورده بود. این ستاره سحر نشان داد که طلوع آفتاب بر کشمیر نزدیک است و این سال ۷۷٤ بود که سیّد علی همدانی با هفت صد تن از علما و صوفیان وارد کشمیر شد و این همه صوفیان ایرانی بر کالبد مردۀ کشمیری‌ها روح زندگی دمیدند. آنان را زحمتکش ساختند. در کشاورزی و صنعت و بازرگانی راهنمای مردم گشتند. ساکنان کشمیر را به‌حلیۀ علوم آراستند. در این عهد زبان سانسکریت در کشمیر رواج داشت و لیکن صوفیان ایران عربی و خاصّۀ فارسی را رایج ساختند و باعث ایجاد یک زبان تازه و مملو از لغات و ترکیبات فارسی و عربی گردیدند و این زبان کشمیری است. صوفیان کشمیر بجز از ریشی‌ها همواره اهمیّت کسب و کار و اکل حلال را می‌دانستند و هیچ‌گاه کاهلی و بطالت را به‌خود راه ندادند زیرا که به‌گفته حضرت شاه عبدالرّحیم دهلوی (متوفّی: ۱۱۳۱ ه) «التصوّف کُلّهُ جِدّ لایختلط فیه هزل». در کشمیر سلسله‌های چهارگانه صوفیه امثال نقشبندیّه، قادریّه و چشتیّه نفوذ داشته‌اند و سلسلۀ کبرویّه نیز به‌طور خاصّ مورد توجّه و پسند عارفان کشمیری بوده است و علاوه بر این سلسله‌ها درویشان ریشی و مجذوب هم بوده و عامّۀ مردم کشمیر را تحت تأثیر خود گذاشته‌اند. و از بدو ورود اسلام تا چند سال پیش صوفیان بسیاری در کشمیر زندگی می‌کردند چنانکه این روایت بین توده مردم اشتهار یافت که در این ولایت یکصد و بیست و پنج هزار ولی می‌زیسته‌اند.

علما و صوفیان کشمیر در گوشه و کنار این کشور مسجد و مدرسه و خانقاه بنا ساختند و این مراکز سه‌گانه در توسعه و پیشرفت علم و تصوّف و زبان نقش بسیار مهمّی را بازی می‌کردند و علما و صوفیه و ریشیان برای اصلاح و تربیت خلق ابزاری مانند گفتار و کردار و قلم را به‌کاربردند. علمای کشمیری به‌عربی و فارسی و به‌زبان کشمیری کتابهای بسیار پُرارزش تألیف کردند. صوفیه هم در خانقاه سازمانی داشتند.

آنان موسیقی و سماع را رواج دادند و موسیقی ایرانی به‌وسیلهٔ صوفیانی که همراه علی همدانی به‌کشمیر رفتند معرّفی شد و امروز هم موسیقی کلاسیک کشمیری «صوفیانه کلام» خوانده می‌شود. در دورهٔ مغولها شاعران کشمیر افکار و عقاید صوفیه را موضوع شعر ساختند.

صوفیان کشمیر این خصیصه را دارا هستند که آنان تقریباً صد درصد مصنّف و شاعر هم بوده‌اند و به‌وسیله اشعار و آثارشان افکار اصیل صوفیه را در ادبیّات فارسی و کشمیری و حتّی عربی وارد ساختند. شاعران معروف کشمیری زبان مانند رسول میر و محمود گامی عقاید صوفیه را در شعر خود آوردند. محمود گامی کتاب *یوسف و زلیخا*، *لیلی مجنون* و *شیرین و خسرو* را از فارسی به‌کشمیری برگرداند و سیف‌الدّین وامق و عذرا را به‌کشمیری ترجمه نمود و به‌این ترتیب تصوّف ایرانی در کشمیر جلوه نمود.

در ادوار بعدی تصوّف در همهٔ نواحی کشمیر و جامّو و پونچ گسترش یافت و صوفیان این دیار در زبانهای محلّی از قبیل پنجابی و گوجری در مسائل تصوّف و عرفان شعر سرودند و کتاب‌ها نوشتند. از آنجمله کتاب *سیف‌الملوک* است که صوفی مشهور میان محمّد پسوال میرپوری به‌زبان پنجابی نظم کرده و رموز حقیقی را به‌پرده مجاز بیان نموده است.

ما در این مقاله تاریخ تصوّف ششصد ساله کشمیر (از ۷۲۵ تا ۱۳۱٦ ه) را به‌طور خیلی خیلی خلاصه نوشته‌ایم و هرگز ادّعا هم نداریم که همهٔ اولیای کشمیر را در اینجا آورده‌ایم چه این موضوع بسیار دامنه‌دار و پیچیده است و هدف ما فقط معرّفی بوده نه تألیف یک کتاب.

نکتهٔ دومین که باید متذکّر شویم این است که تا امروز هم ده‌ها صوفی و مرد حق در جامّو و کشمیر وجود دارند و به‌هدایت نفوس مشغول هستند امّا چون ما اطّلاعاتی کامل و وافر دربارهٔ حیاتشان فعلاً در دست نداریم این موضوع یعنی «شرح احوال صوفیان کشیمیر از ۱۳۱٦ تا ۱۳۹۰» را نیز به‌آینده موکول کرده‌ایم.

نکتهٔ سومین این است که این مقاله به‌ترتیب زمانی و مطابق تاریخ درگذشت هریک از صوفیه نوشته شده است و مأخذ گفتار را در آخر درج نموده‌ایم.

سیّد عبدالرّحمٰن بلبل شاه (متوفّی: ۷۲۷ ه)

بنابر عقیدۀ بعضی مؤرّخان همزمان با حمله محمّد بن قاسم (۹۳ ه) نفوسی چند از مسلمانان در کشمیر موجود بوده‌اند و آنگاه هنگام حملۀ محمود غزنوی (٤۲۱ ه) بر تعداد این جماعت افزوده شد امّا معرف اصلی دین اسلام در ولایت کشمیر درویشی بود به‌نام سیّد عبدالرّحمٰن شرف‌الدّینی بلبل شاه ترکستانی که در سال ۷۲۵ هجری وارد کشمیر شد. وی سهروردی مسلک و حنفی مذهب بوده و با امام موسیٰ کاظم نسبت نژادی داشته است. سیّد بلبل شاه مدّتی در بغدادک خوارزم ساکن بود و سپس به‌منظور تبلیغ اسلام با همراهی خواجه محمّد مقیم ترکستانی و ملّا احمد علّامه مسافرت به‌طرف کشمیر کرد و چهار سال بعد در ۷۲۵ هجری راجای کشمیر که زینچن نام داشت مسلمان گردید و به‌لقب صدرالدّین ملقب گشت. صدرالدّین اوّلین سلطان مسلمان کشمیر به‌شمار می‌رود. سلطان صدرالدّین به‌سال ۷۲۸ هجری فوت کرد. بلبل شاه برای مسلمانان تازه نخستین مسجد و مدرسه را در شهر سرینگر بنا نهاد و طعام خانه‌ای به‌نام بلبل لنگر تأسیس نمود. با درنظر داشتن مقام و شخصیّت جذّاب و علم و دانش بلبل شاه می‌توان گفت که عدّۀ کثیری از اهالی درّۀ کشمیر فائز به‌ایمان و یکتاپرستی آفریدگار شده باشند چنانچه بعضی تعداد تازه مسلمانان را ده هزار نفوس نوشته‌اند. سیّد بلبل شاه بعد از سکونت سه سالۀ خویش در کشمیر به‌سال ۷۲۷ هجری در همانجا حیات را بدرود گفت. خواجه محمّد اعظم تاریخ‌نویس مشهور کشمیر مادّۀ تاریخ وفات بلبل شاه را چنین گفته است:

صوفیان کشمیر این خصیصه را دارا هستند که آنان تقریباً صد درصد مصنّف و شاعر هم بوده‌اند و به‌وسیله اشعار و آثارشان افکار اصیل صوفیه را در ادبیّات فارسی و کشمیری و حتّی عربی وارد ساختند.

سـال تاریـخ وصـل بلبل شاه　　بلبل قدس گفت «خاص اله»

(۷۲۷ ه)

روضهٔ مبارکهٔ آنحضرت کنار رود جهلم در شهر سرینگر امروز هم مرجع خلائق است.

شمعی را که سیّد موصوف روشن کرده بود با وفات آنحضرت خاموش نشد، بلکه بندگان با صفا و یاران خدا آن را روشن‌تر ساختند تا آنکه نور این چراغ چشم آفتاب را خیره نمود. چنانچه تقریباً بیست و دو سال بعد از وفات سیّد بلبل شاه در سال ۷٤۸ هجری سیّد جلال‌الدّین بخاری (متولّد: ۷۸۵ ه) مشهور به‌مخدوم جهانیان جهانگشت به‌غرض تبلیغ دین اسلام به‌ورود خود خاک کشمیر را مفتخر ساخت. او مرید شیخ رکن‌الدّین عالم بود. اگرچه قیام جهانیان جهانگشت از چند هفته بیش نبود، ولی اثر این مسافرت را نادیده نباید گرفت و نتایج این معاشرت را حقیر نباید شمرد. دوازده سال بعد از ورود سیّد مزبور یعنی در سال ۷٦۰ هجری سیّد تاج‌الدّین سمنانی از ایران به‌کشمیر آمد. سیّد مسعود و سیّد یوسف نیز همراه او بوده‌اند. سپس سیّد حسین سمنانی برادر کهتر سیّد تاج‌الدّین سمنانی به‌سال ۷۷۳ هجری به‌کشمیر وارد شد و در اینجا فوت کرد و باید یادآور شویم همگی سادات سمنان که به‌کشمیر آمدند صوفی و سنّی مذهب بوده‌اند. آنان مردم کشمیر را با تعلیمات و حقایق اسلام و معارف روحانیّه آشنا ساختند و بعد از وفات نیز مزارهای شان مرجع خلایق بوده و هست.

لله عارفه (متوفّی: ۷۷٤ ه)

این بانوی نام‌آور کشمیر به‌سال ۷۳۵ هجری در عهد راجا اودیان دیوا والی کشمیر در سم‌پورا متولّد شد هندوها را عقیده بر این است که هندو مذهب بوده و لل ایشوری نام داشته است امّا مسلمانان او را مسلمان و صوفی مسلک و مجذوبه می‌دانند. لله عارفه مرید سیّد حسین سمنانی بوده. سیّد مزبور به‌سال ۷۷۳ هجری وارد کشمیر شد و آنوقت سن لله عارفه ۳۸ سال بود. او همواره در مجمع صوفیان می‌نشست و رموز تصوّف اسلامی را یاد می‌گرفت و با سیّد جلال‌الدّین بخاری و امیرکبیر نیز ملاقات داشته است. لله عارفه مخالف برتری نژادی و رسوم و امتیازات ظاهری و بزرگترین مبلّغ فلسفهٔ «همه اوست» بوده است. شیخ نورالدّین ولی پسر رضاعی لله عارفه گفته است:

ای خدا تو ما را مانند لل دیدی باز

لله عارفه حقاً نابغه روزگار و درویشی محیرالعقول بود. نوشته‌اند که کراماتی هم ازو به‌ظهور آمده است. کشمیری‌ها او را لل ماجی یعنی مادربزرگ می‌گویند و راست هم هست. لل ماجی شاعر نیز بوده بلکه مؤسّس شعر کشمیری محسوب می‌شود. ضرب‌الامثال او تاکنون بین مردم رواج دارد. شخصیّت لله عارفه توجّه خاورشناسان را نیز جلب کرده و گرئرسن سرودهای لله عارفه را مرتب نموده و با تفسیر به‌زبان انگلیسی بنام لل واک چاپ کرده است. کلام لله عارفه را سررچرد تمپل به‌صورت نظم به‌انگلیسی درآورده است. اگر افکار لله عارفه را تجزیه و تحلیل کنیم خواهیم دید که او از یک طرف تصوّف شیوائی و از طرف دیگر تصوّف اسلامی را باهم مخلوط کرده است. چنانچه علّامه عبدالله یوسف علی می‌نویسد:

"نهضتی که بسبب آن دین شیوائی به‌سلسله نقشبندیّه نزدیک شد عمده ترین مثال آن در تصنیف لله کشمیری دیده می‌شود".

و همچنین مجله ثقافته الهند (عربی) می‌نویسد:

"و تتجلی هذه النغمه الجدید فی کلام لال»"، "... و تشرب شعر لال بمقطوعات من الاغانی الصوفیه التی تدور حول نظریه وحده الوجود". (ص ٦٥)

افکار و عقاید لله عارفه در تصوّف و به‌ویژه در سلسلهٔ ریشیان کشمیر بسیار مؤثّر بوده است وفات او در بجبهارا مابین سال ۷۸۹–۷۷٤ هجری اتّفاق افتاد. متأسّفانه قبرش معلوم نیست.

بعد از وفات تربت ما در زمین مجو   در سینه‌های مردم دانا مزار ماست

اینک قطعاتی چند از ترانه‌های عرفانی لله عارفه که ترجمهٔ آن به‌وسیلهٔ اینجانب صورت گرفته است:

۱. ای عابد! تو به‌علّت نقص نگاهِ خود یکی را دوتا می‌بینی و وجود خداوندگار را گاهی مرد و گاهی زن می‌پنداری وگرنه هرچه می‌بینی و در هر رنگ که می‌نگری همهٔ ظهور نور اوست.

۲. آیا آفتاب جمله گیتی را منوّر نمی‌کند و آیا آن صرفاً شهرهای زیبا را روشن می‌نماید، آیا باد به‌هر خانه راه نمی‌یابد؟ این یک رازی است و این اصول را دریابید.

۳. شیوا در هر جا موجود است. تعصّب و کوتاه‌بینی را ترک گوئید. در بین هندو و مسلم تبعیض قایل نشوید. اگر شما دانا هستید و چشم بینا دارید جلوهٔ او را در هر جا می‌توانید دید. ولی پیش از عرفانِ او عرفانِ خود لازم است.

٤. تو دل به‌صنم و صنم‌کده چرا بسته‌ای. در عقب تو، در جلو تو، در بالای تو، و در پائین تو، سنگ‌هاست. سنگ، لذا دلسنگ آسای تو مست سنگ گردیده، شیطان ترا با این سن گمراه کرده است. تو مکر می‌کنی و فریب می‌دهی و از خدا نمی‌ترسی، این دنیا مملو از سنگ‌هاست. تو چشم خود از همه چیز بربند.

افکار و عقاید لله عارفه در تصوّف و به‌ویژه در سلسلهٔ ریشیان کشمیر بسیار مؤثّر بوده است.

۵. هم صنم سنگ است و هم مندر، از بالا تا پائین یکی هست پس ای پاندیت نادان تو کرا پرستش خواهی کرد.

امیرکبیر سیّد علی همدانی (متوفّی: ۷۸٦ ه)

حضرت سیّد علی همدانی از علویّان همدان ایران بوده. ولادت آن‌حضرت در ۱۲ رجب‌المرجب به‌سال ۷۱٤ هجری اتّفاق افتاد. سیّد شهاب‌الدّین پدرش از اولاد امام زین‌العابدین و والی همدان بوده است. سیّد علی همدانی تحصیلات ابتدائی را از سیّد علاءالدّوله سمنانی (۷۳٦–٦۵۹ ه) دائی خود فراگرفت و در دوازده سالگی سیّد سمنانی خواهرزاده خویش را به‌شیخ ابوالبرکات تقی‌الدّین علی دوستی مرید خود سپرد. سیّد علی همدانی بعد از روزی چند در خدمت شیخ محمود مزدقانی حاضر شد و برای تهذیب نفس شروع به‌ریاضت کرد، او بعد از شش سال بار دیگر در محضر علی دوستی حضور به‌هم رسانید.

علی همدانی علم حدیث رسول صلعم را از محضر شیخ نجم‌الدّین آموخت و چون دفعه دوم در خدمت شیخ مزدقانی رسید حکم سیاحت یافت و امتثالاً لامرالمرشد کمرهمّت بربست و به‌خدمت سیر آفاق آغاز مسافرت نمود و بیست و یک سال

(از ۷۳۳ تا ۷۵۳ هـ) مسافرت کرده و در هیچ‌جای ساکن نشد. در این مسافرتهای طولانی حتّی از چین و ترکستان و سراندیب نیز بازدید کرده و از یک هزار و چهارصد ولی استفاده معنوی و روحانی نمود و دوازده مرتبه حج خانهٔ خدا را انجام داد. او در ۷۵۳ هجری به‌همدان برگشت و ازدواج کرد. در سال ۷۷۳ هجری او دوباره وطن را ترک گفته و مسافرت دیار و کشورهای بیگانه را برگزید و به‌سال ۷۷۳ هجری در ختلان با امیر تیمور روبه‌رو شده که در بعضی امور مابین سیّد و امیر اختلاف پیدا شد. به‌عقیده عدّه‌ای از مؤرّخان همان اختلاف و هراس موجب شد که سیّد علی با همراهی هفتصد تن از علما و مریدان خویش به‌سال ۷۷٤ هجری به‌کشمیر بیاید و در این ولایت مینونظیر پناهنده شود قبلاً مریدان سیّد علی همدانی امثال سیّد حسین سمنانی و تاج‌الدّین سمنانی در کشمیر آمده بودند و وقتی‌که سیّد علی به‌کشمیر آمد سیّد حسین سمنانی در شهر سرینگر اقامت داشته بود. سیّد علی مریدانش را در نواحی و اطراف کشمیر برای تبلیغ اسلام و کسب معاش به‌پراکندن و خود بعد از قیام شش ماهه بر سفر سرزمین حجاز رو نهاد. او بارِ دیگر در سال ۷۸۱ هجری کشمیر را به‌قدوم خود مزیّن ساخت و دو و نیم سال بعد از راه لدّاخ وارد ترکستان شد و پنج سال بعد از آن در ۷۸۵ هجری بارِ سوم ورود او به‌کشمیر اتّفاق افتاد. او در سال ۷۸٦ هجری باز برای سفر حج مسافرت کرده و آنگاه به‌کشمیر وارد شد و چون از کشمیر به‌ولایت هزاره (پاکستان) وارد شد بعد از بیماری مختصری زندگی را بدرود گفت. وفات آنحضرت در ذی‌الحجّهٔ ۷۸٦ هجری روی‌داده و سن شریفش هفتاد و دو سال بود و مریدان نعشِ او را در کولاب ختلان مدفون ساختند.

او از فحول علما و صوفیان و نویسندگان بوده است، چنانچه دولت شاه سمرقندی او را در دورهٔ تیمور سلطان‌العرفا نامیده است. مراکز تبلیغ و ارشاد این عالم درویش همدان، ترکستان و کشمیر بوده و به‌این ترتیب او توانسته است پیوند و همبستگی معنوی و فرهنگی را بین کشورهای مذکور ایجاد کند. بر اثر مجاهدتهای خستگی ناپذیر شاه همدان در سنینی که او در کشمیر رفت و آمد می‌کرد سی و هفت هزار تن از مردم مشرّف به‌اسلام شدند. لذا بدون شکّ شاه همدان مروّج اسلام در کشمیر و مؤسّس تمدّن اسلامی در آن دیار بوده است. اقبال لاهوری بسیار درست گفته است:

مـرشــد آن کشــور میـنـونظیـر　میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطّـه را آن شـاه دریـا آسـتیـن　داد علم و صنعت و تهذیب و دین
(اقبال لاهوری)

سیّد علی همدانی در کشمیر کتابخانه نیز ایجاد کرد و سایر کتب عربی و فارسی خود (و محتملاً کتب دیگر هم) به‌کشمیر آورده و این کتابها را در آن کتابخانه گذاشته است[1]. مریدان همدانی که از ایران به‌کشمیر آمدند زبان فارسی را در این کشور رواج دادند و همچنانکه زبان اردو بر اثر تجمّع لشکریان ایرانی و ترکی به‌وجود آمد زبان کشمیری خطّ فارسی را گرفت و مضامین شعری و تشبیهات و تلمیحات ادبی در این زبان وارد شد. خود سیّد علی همدانی صوفی گوشه‌نشین و یا عالم خشک نبوده. او ٤٤ جلد کتاب به‌فارسی و ۲۰ جلد کتاب به‌عربی تألیف کرده است.

نام بعضی از آثار او به‌قرار ذیل است و بعضی از آنها به‌طبع رسیده است:

ذخیرةالملوک، *مشارب‌الاذواق*، *الصطلاحات‌الصوفیه*، *مرأةالتائبین*، *مکتوبات امیریه*، *کتاب‌السبعین*، *رسالهٔ فتحیه*، *رسالهٔ مشکلِ حلّ*، *واردات*، *مناجات*، *مودةالقربٰی*، *اربعین*، *اوراد فتحیه*، *روضةالفردوس*، *علم‌القافیه*، *رسالهٔ فتوّتیه*، *منازل‌السائرین*، *رسالهٔ درویشیه*، *مکارم اخلاق*، *ذکریه*، *ده قاعده*، *رسالهٔ نوریّه*، *شرح قصیدهٔ فارضیه*، حضرت شاهِ همدان بیشتر آثار خودش را در کشمیر تألیف نموده و میان مریدان و نو مسلمانان پخش کرده است، لذا در تنویر افکار مردم و تهذیب اخلاقشان این آثار گوناگون سهم بسزایی داشته‌اند. آنحضرت مانند سایر صوفیان شاعر هم بوده و غزلهای گرم و پُرشور ساخته است که مجموعه‌ای از آنها را دوست گرامی جناب آقای دکتر محمّد ریاض پاکستانی به‌عنوان «چهل اسرار» در تهران چاپ کرده است.

اینک ابیاتی چند از غزلهای شاه همدان:

گشـته تا محـو تجـلّای جمـالـش جـانـم　دیـده‌ام حسـن و جمـالی که درو حیـرانم
تا شـد از صفحهٔ دل محو نقـوش کونیـن　خط رخسـار تو هـر لحـظه درو می‌خوانم
روزگاریسـت که هم طالب و هـم مطلوبی　طرفه حالیست که هم دردم و هم درمانم

۱. پایان‌نامهٔ ریاض شیروانی، ص ۱۰۲.

چنانچه گفتیم شاه همدان برای ما مردم ولایت کشیمر ارمغانی از قبیل اسلام و زبان فارسی و صنعت از سرزمین ایران آورده و برای این منظور نه تنها در درهٔ کشمیر بلکه در کشمیر آزاد فعلی نیز مدارس و خانقاه‌ها ساخته است که بر اثر دستخوش روزگار ازبین رفته است.

قبلاً مریدان سیّد علی همدانی امثال سیّد حسین سمنانی و تاج‌الدّین سمنانی در کشمیر آمده بودند و وقتی‌که سیّد علی به‌کشمیر آمد سیّد حسین سمنانی در شهر سرینگر اقامت داشته بود.

بعد از درگذشت شاه همدان سیّد میر محمّد همدانی (۸۵۴ ه) پسرش اشاعه اسلام را در کشمیر دنبال کرد. او به‌سال ۷۹۸ هجری در عهد سلطان سکندر به‌کشمیر آمد و در شهر سرینگر در کنار رود جهلم مسجدی ساخت که بنام «خانقاهٔ معلّی» مشهور و امروز هم مرکز روحانی مسلمانان کشمیر است. سیّد میر محمّد نیز مانند پدر بزرگوارش تقریباً سیصد تن از علما و صوفیان ایران را همراه آورده و آنان برای همیشه در ایالت کشمیر مقیم گشتند. او تا سال ۸۱۱ هجری در کشمیر سکونت داشته و قریب چهارده سال مشغول به‌هدایت و راهنمائی اهل این سامان بوده است. چنانچه در عهد سلطان سکندر (۸۲۰–۷۹۶ ه) خانقاه والا و خانقاه اعلا و خانقاه کبرویّه در سرینگر ساخته شد و به‌عنوان مرکز علمی و روحانی مورد استفاده مردم قرارگرفت.

شیخ بهاءالدّین گنج بخش (متوفّی: ۸۴۹ ه) یکی از خلفای امیرکبیر و کبار مشایخ کشمیر و مورد تکریم و احترام نورالدّین ولی بوده است.

نورالدّین ولی (متوفّی: ۸۴۲ ه)

نورالدّین ولی در دهکدهٔ کیموه (کشمیر) به‌سال ۷۷۹ هجری چشم بجهان گشود. پدرش شیخ سالارالدّین و مادرش سدره نام داشت. پدرِ او از بستگان راجه‌های کشتوار و توسّط یاسمان ریشی مسلمان شده بود. نورالدّین مذکور بنام ریشی مشهور است که به‌معنی حکیم قدّوسی و درویش و خدادوست است. ریشی مؤسّس سلسلهٔ ریشیّه در کشمیر به‌شمار رفته است. و به‌قول ابوالفضل در آن عهد دو هزار ریشی در کشمیر

وجود داشتند و بنابر نوشتهٔ آرنولد، ریشیها میوه می‌خوردند و از ازدواج و دیگر لذّات به‌کلّی برکنار بوده‌اند. ریشی نامبرده دارای سادگی و خلوص و حرارت قلبی بوده. هندوها او را نندریشی می‌گویند. بهاءالدّین متو دربارهٔ ریشی‌ها گفته است:

همه شاهان ملک تجریدند   همه مستان جام توحیدند

داود خاکی (متوفّی: ۹۲۸ ه) در قصیده لامیه می‌گوید:

شیخ نورالدّین ریشی پیر جمیع ریشیان
زاهد خوش بود با حق داشت بسیار اشتغال
بود با تجرید و تفرید اصل صوم دهر نیز
تارک لحم و بصل شیر و عسل بسیار سال
صاحب کشف و کرامت بود و نطق خوب داشت
هم اویسی بود گفت این را وی صاحب مقال

از ابیاتی که در فوق درج نموده‌ایم نیک پیداست که افکار و آداب و سلوک ریشی‌ها چگونه بوده است. نورالدّین ولی متعلّق به‌دورهٔ اوّل شعرای کشمیری زبان است و مانند لله عارفه ضرب‌الامثال او نیز در کشمیر رواج تمام دارد. او چه از لحاظ مقام روحانی و چه از نظر شاعر کشمیری زبان مقام بسیار بزرگ را حایز است و کشمیری‌ها بدون امتیاز مذهب و نژاد او را صوفی ملّی دانسته و می‌دانند و کمتر درویشی را سراغ داریم که بنام او سکّه زده باشند امّا این نورالدّین ریشی کسی است که عطا محمّد خان ناظم افغان در ۱۲۲۳ هجری سکّه بنام او زد و در کشمیر رایج ساخت. این هم اهمیّت ریشی است که او بین قوای مادیّه و روحانیّه تعادل و توازن برقرار کرد و چنانچه مجلّهٔ *ثقافة‌الهند* (عربی) می‌نویسد: ویدعو شعر الشیخ نورالدّین المعروف به‌نندرشی الی توازن تام بین القوی المادیه و الروحیه (ص ٦٥). شیخ نورالدّین ریشی در شصت و سه سالگی و به‌عهدِ سلطان زین‌العابدین در ۸٤۲ هجری فوت کرد و در چرار شریف مدفون گردید. عالمِ معروف آن عهد بابا عثمان گنائی بر او نماز جنازه خواند. ریشی چهار شاگرد داشت که نام آنان به‌قرار ذیل است:

۱- بابا نصرالدّین،   ۲- بام‌الدّین،
۳- زین‌الدّین و   ٤- لطیف‌الدّین.

سلطان‌العارفین شیخ حمزه مخدوم (متوفّی: ۹۸٤ ه)

شیخ حمزه مخدوم از کبار مشایخ کشمیر بود. او در مقام تیجر به‌سال ۹۰۰ هجری متولّد شد. اسم پدرش بابا عثمان و از لحاظ خانواده چند ربنسی راجپوت بود و به‌این ترتیب با خاندان رینه نسبت خویشگی داشته است. بابا علی رینه برادر و خلیفهٔ شیخ حمزه بود. علی رینه در احوال شیخ حمزه *تذکرةالعارفین* تألیف نموده است و این تذکره شامل دوازده بابا است. شیخ حمزه بعد از تحصیلات ابتدائیه پیش بابا اسمٰعیل کبروی آمد و در مدرسهٔ دارالشفا علوم مروّجه را فراگرفت. از استادان حمزه آخوند ملّا لطف الله و ملّا فتح الله حقانی بوده‌اند. حمزه در علوم دینیّه سرآمد روزگار بوده و بنابر گفته مؤرّخان وقتی که عالمی از تیراه در حضور حمزه مشرّف گشت حضرت او را کتاب عربی که *نزهةالمجالس* نام دارد برای مطالعه داد در تذکرهٔ ذکر اصحاب او هم آمده است که اسمای آنان بدین‌قرار است:

شیخ بهاءالدّین گنج بخش (م: 849 ه) یکي از خلفاي امیرکبیر و کبار مشایخ کشمیر و مورد تکریم و احترام نورالدّین ولي بوده است.

داود خاکی، میر حیدر تارابلی، نوروز ریشی، شیخ احمد چالگی، مهدی ملک، شیخ محمّد اسلام، شیخ زیتون، خواجه عبدالله، مولانا شاه دولت، شیخ کنکی ریشی، شیخ علی رینه، صوفی‌الهدٰی، ملّا عبدالعزیز، مولوی ابراهیم، شیخ محمّد هادی، بابا نورالدّین. شیخ احمد چالگی رساله‌ای در تصوّف بنام «سلطانیّه» در سال ۹۸۲ هجری تألیف کرد و در آن مقام مرشد را شرح داده است.

دیگر از مریدان حمزه خواجه میرم بزاز بوده که مؤلّف تذکرةالمرشد است. او این تذکره را در سال ۹۹۷ هجری تألیف کرد. خواجه حسن قاری نیز مرید حمزه بوده او *راحت‌الطالبین* را تألیف کرده است. خواجه اسحٰق قاری مرید حمزه چل‌چلةالعارفین نوشته و در آن احوال حمزه مرقوم گردیده است. اسحٰق قاری کتابی دیگر هم دارد که بنام حسینه است. غلام احمد سوپوری در آغاز قرن چهاردهم میلادی در فضایل شیخ حمزه مثنوی ساخته است. مولوی محمّد جعفر مرید حمزه *رموزالطالبین* را تألیف کرده است.

مزارِ شیخ حمزه در شیب کوه‌ماران سرینگر مرجع عموم ارادتمندان است. داود خاکی مرید او تاریخ وفات وی را بدینسان گفته است:

چو جستـم سـال تاریخ وفـاتش   مناسب یافتم «مخدوم مرحوم»

(۹۸٤ ه)

شیخ‌العلما بابا داود خاکی (متوفّی: ۹۹٤ ه)

داود خاکی در تصوّف خلیفهٔ سلطان‌العارفین شیخ حمزه مخدوم بود. او به‌سال ۹۲۸ هجری در سرینگر در خانوادهٔ گنائی تولّد یافت. وی مقیم محلّهٔ قلاش‌پورا و خاله‌زادهٔ ملّا محمّد یعقوب صرفی بوده است. متأسّفانه اطّلاعات کافی دربارهٔ خاندان و چگونگی اوضاع آن در دست نداریم. خاکی تمام زندگی را در خدمت مرشد خود گذراند البتّه احیاناً مسافرتهای کوتاهی نیز به‌طرف لاهور و مُلتان و غیره کرده است. او از حیث صوفی‌گری مؤلّف و شاعر معروفی است. در ثنای مرشد خویش قصیده‌ای بنام *وردالمریدین* ساخته و در قصیدهٔ لامیه فضایل نورالدّین ولی را بیان کرده است. بعداً *وردالمریدین* را در نثر فارسی شرح داده که نام آن *دستورالسالکین* می‌باشد. او *مجمع‌الفواید* را نیز تألیف کرده است. خاکی پیرو مسلک چشتیّه و سهروردیّه بود. میر سیّد احمد کرمانی سهروردی از کرمان به‌کشمیر وارد شد و به‌قول مؤرّخ یکی از اعیان ملک بنای خانقاهی در محلّهٔ نروره به‌جهت خادمان آنجناب نمود. والی ملک سه هزار خروار برای وظائف درگاه مقرّر کرده بود. و خاکی از مجالست و مفاوضات کرمانی کسب فیض کرد و نیز از میر بابا حیدر و حسن قاری و مخدوم شیخ احمد قادری استفاده معنوی نمود. داود خاکی در دوران مسافرت از مُلتان به‌لاهور آمد و با شیخ احمد قادری ملاقات نموده و قادری حسب مشورت خاکی به‌سال ۹٦۱ هجری به‌کشمیر سفری کرد. حضرت خاکی مانند نسیم در عبور و مرور بود و مردم را امر به‌معروف و نهی از منکر می‌کرد. خاکی مانند سایر صوفیهٔ وحدةالوجود را که در آن همه ملّتها و ادیان یکی می‌شوند، مبلّغ بود. می‌گوید:

گه بمسجد روم وگاه بمیخانه شوم   من بیچاره ترا می‌طلبـم از هر سو

از مریدان سرشناس او خواجه محمّد پارسا می‌باشد که در زهد و تقوٰی مشار بالبنان بود. خواجه مذکور رساله‌ای در مسائل و احکام اسلام نوشته است که تحقیقات نام دارد. حضرت داود خاکی در سال ۹۹٤ هجری فوت کرد.

نورالدّین ریشی کسی است که عطا محمّد خان ناظم افغان در ۱۲۲۳ هجری سکه بنام او زد و در کشمیر رایج ساخت.

سیّد میرحیدر (متوفّی: ۹۹۹ ﻫ)

سیّد میر حیدر اصلاً اهل گجرات پاکستان بوده امّا در اواخر سدهٔ دهم هجری وارد کشمیر و در محلّهٔ تیله‌موله ساکن شد و در هدایت مردم مشغول گردید. او کتاب *هدایةالمخلصین* را در سال ۹۸۲ هجری تألیف کرد. این کتاب دارای تفصیل اعمال و اذکار صوفیه است و موضوعات تصوّف و امثال محبّت صلاح، تقوٰی و احوال شیخ حمزه را نیز دربردارد. مرگ وی در کشمیر و به‌سال ۹۹۹ هجری روی داد.

ملّا محمّد یعقوب صرفی

ملّا محمّد یعقوب متخلص به«صرفی» بن میر حسن بن میر محمّد علی گنائی در سال ۹۲۸ هجری تولّد یافت. در هفت سالگی *قرآن* را حفظ کرده و شعرگوئی آغاز نمود. در ابتدا اصلاح در سخن از پدر خویش می‌گرفت و سپس ملّا آنی ختلانی شاگرد جامی را به‌عنوان استاد برگزید. علوم مروّجه از مولانا رضی‌الدّین و حافظ بصیر خواند و بعد از فراغت تحصیلات در نوزده سالگی به‌سمرقند رسیده و شیخ کمال‌الدّین حسین خوارزمی را خلیفه گردید و طالبان حقیقت را در سلسلهٔ کبرویّه بیعت می‌نمود اثر و نفوذ صرفی خیره کننده بود و حتّی محمّد میر فرزند یوسف میر نخست وزیر کشمیر مرید و آنگاه خلیفه صرفی گشت. شخصیّت صرفی بسیار متنوّع و جامع است. او مفسّر قرآن، محدّث، فقیه، صوفی، شاعر، نثرنویس، سیّاح و سیاستمدار بوده است. وی سفرهای طولانی کرده و از رجال بزرگ هر کشور ملاقات و استفاده نموده است. او در کابل با جلال‌الدّین دوانی و میر عبدالله ابوالمعالی. در بدخشان با محمّد امین، محمّد علی شمس‌الدّین، و شاه یوسف مجذوب در بلخ با محمّد زاهد بلخی و دوست محمّد

خان. در نارنول با شیخ نظام‌الدّین، قاضی محمّد صالح، در سبزوار با صادق محمّد. در بخارا با جلال ولی، شیخ ناصر در گجرات با سیّد محمّد مهدی در بلوچستان با ابراهیم خاموش، در لاهور با موسیٰ آهنگر، در مرهند با مجدّد الف ثانی، در دهلی با شاه عبدالعزیز، در آگره با جلال، در فتح‌پور سیکری با شیخ سلیم چشتی، در اجمیر و... ملاقات کرده است. صرفی در مدّت مسافرت از تاشقند، یارقند، قراکول، مشهد، طوس، شام، عراق، قزوین، بغداد، عربستان، یمن، حضرت موت دیدن کرده است. او در بغداد خرقهٔ امام ابوحنفیه و در مشهد عصای امام رضا را گرفته است. بنابر گفتهٔ سعید نفیسی:

"در دوران مسافت به‌ایران با شاه طهماسب صفوی نیز ملاقات کرده و او را نصیحت کرد تا در امور دینی بی‌تعصّبی و انصاف را از دست ندهد".

وی در علوم دینیّه شاگرد صادق طارمی، شیخ حسن طارمی، شیخ عبدالله، شیخ محمّد بکر، ابوسلمه، شیخ علی هندی، شیخ یوسف مغربی، شیخ عثمان حبشی، و شیخ ابن حجر مکّی بوده است و در حدیث شیخ احمد سرهندی معروف به‌مجدّد الف ثانی شاگرد صرفی می‌باشد.

شیخ صرفی در ۹۵۳ هجری با دختر سیّد علاءالدّین ازدواج کرد و گویا دارای اولاد هم بوده است. او شش برادر داشته که همهٔ شان عالم و صوفی بوده‌اند و اسمای آنان بدین‌قرار است:

میر کمال‌الدّین و میر نوروز از او بزرگتر بودند. میر محمّد شریف، میر محمّد ابراهیم و میر حیدر برادران کهتر بودند. همایون و اکبر کبیر به‌صرفی ارادت داشتند و بنابر شهادت *آئین اکبری* (ج ۱، ص ۱۸۲) ذات او در کلیّهٔ امور دینی سند بود.

عبدالقادر بدایونی گفته است که صرفی راهنمای دینی و در علوم عربی و تفسیر و حدیث و تصوّف مجتهد و امام بوده است.

حضرت یعقوب صرفی چون از مسافرت به‌وطن خود مراجعت نمود دید که ملّت کشمیر بدو دسته شیعه و سنّی منقسم شده و در هر سو هرج و مرج حکمفرماست. خود سلطان یعقوب شاه چک متعصّب و پشتیبان شیعه شده است. این صوفی همه دوست و یکتاپرست این اغتشاشات مذهبی را تحمّل نکرده و با همراهی بابا داود

خاکی و تنی چند از اکابر رهسپار دهلی گردید و اکبر شاه هند را برای فتح کشور کشمیر آماده ساخت و قول داد که او خود نیز کمک خواهد کرد امّا به‌شرط اینکه:

۱. پادشاه در امور دینی مداخلت نکند؛
۲. حکام کشمیری‌ها را بَرده نسازند؛
۳. اهل کشمیر از جور و بدعت محفوظ مانند؛
٤. امرای کشمیری از امور ملکی جدا بمانند.

بابا داود خاکی پیرو مسلک چشتیّه و سهروردیّه بود. میر سیّد احمد کرمانی سهروردی از کرمان به‌کشمیر وارد شد و به‌قول مؤرّخ یکی از اعیان ملک بنای خانقاهی در محلّهٔ نوروره به‌جهت خادمان آنجناب نمود.

اکبر پادشاه شرایط فوق‌الذّکر را قبول کرد و کشمیر در سال ۹۹٤ هجری جزو پادشاهی اکبر شاه گردید. شیخ صرفی هشت سال بعد روز ۱۲ ذی‌قعده سال ۱۰۰۳ هجری در هفتاد و پنج سالگی رخت از دنیای فانی بربست. مقبرهٔ آنحضرت در زینه کرل سرینگر موجود و زیارتگاه اهل ایمان است. تاریخ وفاتش از «شیخ امم بود» برمی‌آید شیخ یعقوب صرفی باید بزرگترین نویسنده به‌زبان عربی و فارسی بعد از شاه همدان محسوب شود زیرا که او در موضوعات گوناگون آثار فراوانی دارد که شرح آنها به‌طور خلاصه چنین است:

۱– *مطلب‌الطالبین* (تفسیر قرآن به‌عربی)؛ ۲– شرح *صحیح بخاری*؛
۳– شرح *اربعین*؛ ٤– *حاشیه بر توضیح تلویح*؛
۵– *مناقب اولیاء*؛ ٦– *کنزالجواهر*؛
۷– *رسالةالاذکار*؛ ۸– شرح *رباعیّات*؛
۹– *مناسک‌الحج*؛ ۱۰– *ید بیضا*؛
۱۱– شرح *ثلاثیات بخاری*؛ ۱۲– *روایح*؛
۱۳– خمسه؛ ۱٤– *دیوان اشعار*؛
۱۵– *تفریظ بی‌نقطه بر سواطع‌الالهام فیضی*.

چنانچه مذکور شد ملّا آنی در شاعری استاد صرفی و شاگرد ملّا عبدالرّحمٰن جامی بوده است. او صرفی را جامی ثانی لقب داد. صرفی از جامی تقلید کرده و خمسه‌ای ساخته است. بدین شرح:

۱. *مسلک‌الاخیار*: در مسائل اخلاق و تصوّف است و در جواب *مخزن‌الاسرار* سروده شده، این مثنوی چهار هزار بیت را دارد و در ۹۹۳ هجری نظم گشت.
۲. *وامق و عذرا*: صرفی این داستان را در ۹۹۳ هجری منظوم ساخت و ٣٦٠٤ بیت دارد.
۳. *لیلی و مجنون*: این هم قصّهٔ قدیم است و صرفی آن را به‌سال ۹۹۸ هجری و در ٢٦٠٤ بیت سروده است. او مسائل عشق حقیقی را بیان کرده ولو اینکه از اهمیّت عشق مجازی نیز منکر نیست، می‌گوید:

متاب از عشق رو گرچه مجازیست　　که از بهـر حقیقـت کارسـازیسـت

٤. *مغازی‌النبی*: ذکر غزوات رسول اکرم(ص) را داراست و صرفی احوال شخصیّه را نیز در آن شرح داده است. این مثنوی ۳۳۸۰ بیت دارد و در سال ۱۰۰۰ هجری نظم گردید.
۵. *مقامات مرشد*: منازل سلوک و مسائل عرفانی را در این مثنوی شرح داده است. تعداد ابیات ۳۵۰۰ است و سال نظم آن ۱۰۰۰ هجری است.

کلیّات اشعار صرفی شامل جمیع اصناف شعری است. چون موضوع این مقاله ارتقاء تدریجی تصوّف و عرفان در کشمیر است اینک به‌نقل ابیاتی چند از صرفی می‌پردازیم. رباعی:

خوش آنکه دلش صاف ز هر رنگ شود　　بیـرون ز هـمـهٔ آشـتی و جنـگ شـود
با دلبر مـن که رنگ او بی‌رنگی اسـت　　همرنگ کسـی شـود که بی‌رنگ شـود

و اینک دو بیت از یک غزل او:

در صـد هـزار آیـنه یـک دوسـت جلـوه‌گر　　در هرچه بیـنم آن رخ نیکوسـت جلـوه‌گـر
خلقی بهر طرف شـده سرگشته بهر دوست　　وین طرفه‌تر که دوست بهر سوست جلوه‌گر

شرح خلفای صرفی به‌قرار ذیل است:

۱- خواجه حبیب الله نوشهری،　　۲- شاه قاسم حقانی،
۳- خواجه یعقوب دارولی،　　٤- خواجه حبیب الله عطّار،
۵- میرزا کامل بیگ بدخشی،　　٦- شیخ نعمت الله،
۷- حاجی عبدالسّلام قلندر،　　۸- عبدالوهّاب نوری،

۹- شاه فضل الله نوری، ۱۰- شاه اسدالله نوری،
۱۱- شاه عظیم‌الدّین نوری، ۱۲- شاه محی‌الدّین نوری،
۱۳- محمّد علی نوری، ١٤- پیر محی‌الدّین نوری متولّی خانقاه صرفی و به‌قید حیات است.

ملّا کبیر حسن فرزند یعقوب صرفی نیز عالم و دانشمند بوده است. او شمایل ترمذی را استنساخ کرده و بر آن حواشی نوشته است و اکنون این نسخهٔ خطّی در دانشگاه داکا پاکستان شرقی موجود است. این نسخه سال ۱۰۵۵ هجری اندراج گردیده است.

حاجی محمّد کشمیری (متوفّی: ١٠٠٦ ه)

بزرگان حاجی محمّد با سیّد علی همدانی از ایران به‌کشمیر رفته و مستقلاً در آنجا مقیم شدند. حاجی محمّد در کشمیر تولّد یافت و در جوانی علوم را فراگرفت. او سالی چند در خدمت شیخ محمّد باقی نقشبندی دهلوی (متوفّی: ۱۰۱۲ ه) به‌سربرده و بعد از آموختن اسرار تصوّف و رموز به‌وطن خود عودت نموده و به‌تدریس پرداخت. حاجی محمّد از حیث صوفی و عالم و نویسنده دارای پایگاه بزرگی بوده است وآثار زیادی تألیف کرده است بدین شرح:

۱- شرح *شمایل النّبی*، ۲- *فضائل القرآن*،
۳- شرح *المجرّد*، ٤- شرح *مشارق‌الانوار*،
۵- *خلاصهٔ کتاب‌الوضاع فی بیان مذاهب الاربعه*،
٦- منتخب شرح *اورادالفتحیّه*، ۷- *مصباح‌الشریعه*،
۸- *شرح حصن حصین*.

این نویسنده چیره‌دست در سال ١٠٠٦ هجری درگذشت.

خواجه حبیب الله حبّی

خواجه حبیب الله ابن شمس‌الدّین به‌سال ٩٦٣ هجری در نوشهره سرینگر پا به‌عرصه گیتی نهاد. خواجه، حبّی تخلّص می‌کرد. او در علم و دانش و زهد و تقوٰی معروف

بوده است. در عربی و فارسی استادی او مسلّم است. او هم مانند مرشد خود صوفی و شاعر و مؤلّف بوده است. وی در علوم شاگرد ملّا یعقوب صرفی و در تصوّف تربیت یافته میر محمّد خلیفه بود و بعد از وفات ملّا صرفی حبّی خلیفه او گردید و ارشاد و هدایت مردمان را به‌عهده گرفت. حبّی در مسایل و عقاید تصوّف، رسالهٔ سلوک و کتاب *تنبیه‌القلوب* و *راحت‌القلوب* تألیف نموده و در شرح احوال یعقوب صرفی مرشد خود کتاب *مقامات حضرت* ایشان را نوشته است. بیشتر از اشعار او صوفیانه و عارفانه است و در آن نظریّهٔ وحدت ادیان بیان شده است. می‌گوید:

در حدیث شیخ احمد سرهندی معروف به‌مجدّد الف ثانی شاگردِ ملّا یعقوب صرفی می‌باشد.

زهی حالی که در وی لا نگنجد چه حدِّ لا درو الّا نگنجد
مقامی برتری از چند و خون است که در وی کیف و کم اصلا نگنجد
بگویم یک سخن من پوست کنده که آنجا بنده و مولا نگنجد

*

یا منم اندر جهان و یا جهان اندر من است خرمنی در دانه و یا دانه اندر خرمن است

حبّی یک مثنوی در حمد ذات باری تعالی نیز دارد، ولی غزل او بسیار پُرشور و هیجان‌انگیز است:

گرمی شوقت چه کرد نرمی ذوقت چه کرد سینه کبابم کباب دیده پرآبم پرآب (حبّی)

حبّی غزلهایی به‌زبان عربی و فارسی و کشمیری سروده است. اینک ابیاتی چند از غزل فارسی مخلوط به‌عربی او که جز در دیوان صحبت لاری و قرةالعین طاهر این سبک دیده نشده:

یکی نباشد چو من بعالم شکسته حالی ز نسل آدم
حُبست حباً قُتلت قتلا غرقت غرقا حرقت نارا
ببین که سودا چه کرد جانم مبین که سودی در آن ندانم
شریت غماً بهیم دنیا وهبت هما بغم سلما
اذا ضحک فصرتُ حیّا فانّه کالزلال شیئاً
ازوست قائم حیات حضر و ازوست دائم دم مسیحا

می‌گویند حبّی به‌درخواست حاکم پکلی مسافرت به‌آن دیار نموده و حاکم مزبور خانقاهی برای او بناکرده بود. حبّی بعداً به‌مولد خود برگشت و در آنجا به‌سال ١٠١٥ هجری فوت کرد. مزار این رادمرد کشمیر در محلّهٔ نوشهره سرینگر است.

حبّی دربارهٔ یعقوب صرفی مرشد و مراد خود چنین گفته است:

ای دل سـند از ثـانی یعقـوب طلـب   این نسبت ازان سالک مجذوب طلب
در بیت حـزن مقـام کن از غم عشق   آنـگاه ز دل یوسـف مطلـوب طلـب

ابوالفقرا بابا نصیب‌الدّین غازی (متوفّی: ١٠٤٧ ﻫ)

بابا نصیب (متولّد ٩٧٧ ﻫ) از کبار مشایخ سهروردیّه در کشمیر بوده است. او فرزند شیخ حسن و در تصوّف مرید شیخ حمزه مخدوم و بابا داود خاکی سهروردیّه بود. او کسب علوم از ملّا کمال و ملّا جلال نموده و سپس زندگی خود را وقف خدمت مردم و اشاعهٔ دین اسلام کرد و طبق نوشتهٔ تاریخ اعظمی در وقت خود ملجأ و مآب غُربا و بیچارگان بود و یکجا سکونت نمی‌فرمود. اکثر در قربات و پرگنات به‌تقریب ارشاد و هدایت خلایق می‌گذرانید. بابا کاملاً متّبع شریعت بوده و در مسافرتهای تبلیغی غالباً در حدود چهارصد تن همراه او بوده‌اند و او هرجا که می‌رفت مسجد می‌ساخت و نشر معارف می‌نمود. بابا نصیب‌الدّین در عهد جهانگیر پادشاه شهرت یافته و به‌کنیهٔ ابوالفقرا معروف گردید.

خُرَّم کشمیری شاعر دورهٔ مغولها در ثنای بابا نصیب گفته است:

بکشـمیـر آمـده اسـلام روشـن   چو شد بابا نصیب‌الدّین عَلَم زن

شیخ شمس‌الدّین برادر بابا نصیب‌الدّین نیز درویش با خدا و مرید شیخ اسحٰق بود. از بزرگترین مریدان بابا نصیب، داود مشکاتی می‌باشد که شرح احوالش را در همین مقاله خواهیم نگاشت. بابا نصیب مؤلّف هم بوده و کتاب *ریشی‌نامه* (نورنامه) او شهرت جهانی دارد. این کتاب مشتمل بر دو قسمت است. در قسمت اوّل ذکر مناقب خلفای اربعه آمده است و در قسمت دوم شرح احوال و کرامات صوفیان کشمیر مذکور گشته و در ضمّ احوال آیات قرآنی و احادیث رسول نیز اندراج یافته است و اشعاری به‌زبان کشمیری هم به‌چشم می‌خورد که شرح آن در فارسی نوشته شده است. قسمت دوم این

کتاب از احوال صوفی نام‌آور کشمیر شیخ نورالدّین ولی شروع می‌شود و دارای احوال یازده صوفی می‌باشد. زبان مؤلّف تحتِ تأثیر زبان ترکی و کشمیری قرارگرفته و لغاتی دارد که امروز متروک شده است.

همایون و اکبر کبیر به‌صرفی ارادت داشتند و بنابر شهادت *آئین اکبری* (ج ۱، ص ۱۸۲) ذات او در کلیّهٔ امور دینی سند بود.

سابقاً گفتیم که نصیب همواره در سیر و سفر بود و مریدان زیادی در کشمیر و در مُلتان داشته است و او غالباً برای دیدار آنان به‌مُلتان مسافرت می‌نمود.

بابا نصیب‌الدّین روز ۱۳ محرّم‌الحرام سال ۱۰٤۷ هجری در سرینگر درگذشت. علّامه حیدر چرخی شاگردِ او تاریخ رحلت بابا نصیب را «و هو خیرالصالحین» (۱۰٤۷ ه) گفته است.

شیخ داود بته‌مالو (متوفّی: ۱۰۷۰ ه)

شیخ داود در کشمیر به‌نام بته‌مالو مشهور است. او در عهد اورنگ‌زیب شهرت یافته و اگرچه با سواد نبود امّا بر اثر سیرت پاکیزه و فضائل انسانی بیشتر از مریدان او از طبقهٔ علما و شعرا بوده‌اند و به‌ویژهٔ ملّا زین‌الدّین یال که صوفی صاحب قال و حال و شاعر بوده از مریدان سرشناس بته‌مالو شمرده می‌شود. خوشنویس مشهور کشمیری ملّا محسن شیرین قلم برادر محمّد مراد زرّین قلم بنابر گفتهٔ حسن شاه در خدمت شیخ بته‌مالو استفاده کرده بود[1]. شیخ بته‌مالو با دست خود زراعت می‌کرد و مریدان را برنج (بته) می‌خوراند و همین سبب او را بته‌مالو گفته‌اند. مقبره او در محلّهٔ بته‌مالو شهر سرینگر امروز هم زیارتگاه مسلمانان کشمیر است. او در سال ۱۰۷۰ هجری وفات یافت.

ملّا شاه قادری (متوفّی: ۱۰۷۲ ه)

ملّا شاه قادری کشیمری‌الاصل نبوده و لیکن او چون کشمیر را برای سالیانی چند مرکز تبلیغ عقاید خود ساخته بود و صوفیان این ولایت سخت تحتِ تأثیر تعلمات او

---

۱. *تاریخ حسن*، ج ٤، ص ۱۹.

قرارگرفته بودند بدین سبب او را نیز در ردیف صوفیان کشمیر شمرده و در شرح احوال او می‌پردازیم.

ملّا آنی در شاعری استاد صرفی و شاگرد ملّا عبدالرّحمٰن جامی بوده است. او صرفی را جامی ثانی لقب داد. صرفی از جامی تقلید کرده و خمسه‌ای ساخته است.

ملّا شاه محمّد ابن قاضی ملّا عبدی در ارکسا (افغانستان) به‌دنیا آمد. او به‌سال ۱۰۲۳ هجری وارد لاهور و به‌حضور حضرت میان میر برای هدایت نفوس در سال ۱۰۴۹ هجری به‌کشمیر رفت و تقریباً سه سال در آنجا اقامت گزید. داراشکوه پادشاه به‌ملّا شاه عقیدت بسیار می‌داشت و در کشمیر بود که او با ملّا شاه به‌سال ۱۰۵۰ هجری ملاقات کرد و خانقاهٔ پری‌محلّ را برای ملّا شاه در سرینگر ساخت. داراشکوه قبل از این که به‌کشمیر رود کتاب *سفینة‌الاولیاء* را تألیف کرده بود.

ملّا شاه در کشمیر نزدیک چشمهٔ شاهی گوشه‌گیر شد و تفسیر *قرآن* را به‌زبان اهل تصوّف نوشت. مگر نتوانسته بیشتر از پارهٔ اوّل *قرآن* را تفسیر کند. او شاعر هم بوده و می‌گویند درصد هزار بیت حقایق و معارف تصوّف و عرفان را بیان کرده است. داراشکوه معتقد وحدت وجود بوده و خود را قادری حنفی معرّفی می‌کرده. او کتاب دیگری به‌نام *مجمع‌البحرین* در ۱۰۶۵ هجری تألیف نموده است. ناگفته نماند که در عهد اورنگ‌زیب صوفیه دو مکتب متّضاد داشتند، مکتبی که در آن هدف اصلی انسان تَکمیل روح بوده و مرید پایبند شریعت نبوده. راهنمایان این دسته ملّا شاه و داراشکوه و سرمد بوده‌اند و مکتبی که در آن یگانگی شریعت و طریقت دیده می‌شود و بنیانگذار این مکتب شیخ احمد سرهندی ملقّب به‌مجدّد الف ثانی بود. عقیدهٔ ملّا شاه از این رباعی پیداست که می‌گوید:

ای طالب ذات از چه رو در بدری   جویای خدا چرا ز خـود بی‌خبری
عین همه‌ای و جملگی عین تواند   اینست حقیقت ار بخود می‌نگری

ملّا شاه قادری به‌سال ۱۰۷۲ هجری در شهر لاهور (پاکستان) فوت و مدفون شد.

سیّد فریدالدّین قادری (متوفّی: ۱۰۷۵ هجری به‌بعد)

چنانکه مسلّم است اسلام چه در کشمیر و جامّو و چه در کشتوار و پونج صرفاً به‌وسیلهٔ صوفیه و روحانیون رسیده و استقرار گرفته و قشون و عساکر مادّی و سیاسی توسّط بلبل شاه مسلمان شد جایا سنگه راجای کشتوار نیز به‌وسیلهٔ سیّد فریدالدّین قادری مشرّف به‌اسلام گشت و بعداً به‌حکم النّاس علی دین ملوکهم رعیت کشتوار متدرجاً به‌نور اسلام منوّر گردید.

سیّد محمّد فریدالدّین قادری فرزند سیّد مصطفٰی از اولاد سیّد عبدالقادر گیلانی و اهل بغدادک (خوارزم) بوده است. وی در سال ۱۰۰۰ هجری تولّد یافت. سیّد فریدالدّین قادری مسافرتهای زیادی کرده. او در مکّه با شیخ جلال‌الدّین المغربی و در مصر با سیّد محی‌الدّین قادری ملاقات و از آنان استفاده و استفاضه معنوی نموده است. آنگاه از خوارزم به‌سند آمده و سپس به‌آگره رفت و در دورهٔ حکومت شاهجهان به‌دهلی رسید و از آنجا با چهار تن از مریدان خود مانند درویش محمّد و شاه ابدال و سیّد بهاءالدّین سامانی و یار محمّد به‌سال ۱۰۷۵ هجری در درّهٔ کشتوار وارد شده و شروع به‌تبلیغ اسلام نموده و بالنتیجه جایا سنگه راجای کشتوار مسلمان و به‌اسم بختیار خان موسوم گردید. جانشین او که کرت سنگه نام داشت نیز به‌نوبت خود مسلمان شد و از طرف اورنگ‌زیب پادشاه سعادت یار خان نام یافت. بعداً فرّخ‌سیر با خواهر کرت سنگه ازدواج کرد. تاریخ وفات حضرت قادری درست معلوم نیست ولی محتملاً در حدود ۱۰۸۵–۱۰۸۰ هجری فوت کرده است. مزار آنحضرت در کشتوار مرجع عقیدتمندان و طالبان حق است.

ملّا محمّد محسن فانی (متوفّی: ۱۰۸۲ ه)

ملّا محمّد محسن فانی بدین معنی صوفی نبوده که مریدان و خانقاه داشته باشد ولی از لحاظ عقاید و اخلاق و روش زندگی کمتر از یک صوفی نبوده است. اسم این فیلسوف و عالم و شاعر محمّد محسن و تخلص او فانی بود. او فرزند شیخ حسن بن شیخ محمود (یا محمّد) گنائی بوده. او تحصیلات مقدّماتی را از شیخ محمّد یعقوب صرفی کسب نموده و آنگاه به‌شهرهای شبه قارّه امثال لاهور و دهلی مسافرت کرد و

چندی به‌دربارِ نذر محمّد خان والی بلخ نیز متوسّل بوده است. بعد از طرف شاهجهان پادشاه در شهرِ الله‌آباد به‌سمت ریاست دادگستری منصوب شد و در همین سنوات مرید شاه محب الله (متوفّی: ۱۰۵۸ ه) گشت. در اواخر عمر به‌کشمیر بازگشت و در آنجا نیز رئیس دادگستری بوده است و بعد از انقضای مأموریّت در خانقاه پری‌محل منزوی گشت و به‌تدریس پرداخت. از برجسته‌ترین شاگردان فانی ملّا طاهر غنی و حاجی محمّد اسلم سالم بوده‌اند. ملّا فانی بنابر گفتهٔ *مرأةالخیال* "سالک نکته‌دانی و فاضل متبحّر بوده" و در شعرگوئی و مثنوی‌سرائی نیز در ردیف اصیل‌ترین شاعران پارسی‌گوی کشمیر به‌شمار می‌رود. مثنویّات او به‌سعی دانشمند گرامی جناب آقای دکتر سیّد امیرحسن عابدی استاد دانشگاه دهلی به‌طبع رسیده است. کلیّات دیوان اشعار فانی نیز همیشه موردِ توجّه دانشمندان بوده و هست. فانی هم مسلک داراشکوه بوده و حقایق جمله ادیانِ و مذاهب را به‌چشم احترام نگریسته است. ذیلاً ابیاتی چند از کلام فانی درج می‌گردد که همگی حاکی از عقاید صوفیانه شاعر است:

حریص دولت معنی شریک سلطنت است — گدائی در ما کم ز پادشاهی نیست
بگذر از خود تا توانی دید از آن قد جلوه أی — نردبان عالم بالا همین یک زینه است
کسی کز یاد او در خود فرو رفت — به‌دریای حقیقت آشنا شد
گردون ندوخت خرقهٔ تجرید بر تنم — پیراهن بقای مرا تا فنا نساخت
چشمی که بود کور چه بیدار چه خواب — بحری که شود شور چه آب و چه سراب
راهی که بود غلط چه نزدیک چه دور — عمری که رود هرزه چه شیب و چه شتاب

این درویش فیلسوف و شاعر عالم به‌سال ۱۰۸۲ هجری در شهر سرینگر کشمیر درگذشت و لیکن دوران این یگانه مرد کشمیر بر جریدهٔ عالم ثبت بوده و خواهد بود.

داود مشکوتی (متوفّی: ۱۰۹۷ ه)

راجع به‌خاندان مشکوتی ما اطّلاعی نداریم امّا آنچه مسلّم است این است که او در کشمیر تولّد یافت و علوم فقه و تفسیر از علّامه حیدر چرخی آموخت و درجهٔ استادی به‌دست آورد. چونکه مجموعهٔ احادیث مشکٰوة را حفظ کرده بود بدین سبب داود به‌نام مشکاتی شهرت یافت. او در علوم باطنی شاگرد و مرید بابا نصیب‌الدّین غازی بوده و از خواجه خاوند محمود نقشبندی نیز تربیت باطنی یافته است. لازم به‌تذکار است که

خاوند محمود نقشبندی از ۹۶۵ الی ۱۰۵۲ هجری در کشمیر ساکن و در طریقت خلیفهٔ خواجه اسحٰق بوده است. معین‌الدّین نوهٔ خاوند محمود کتاب *گنج سعادت* به‌فارسی نوشته که در آن حکایت دربارهٔ خاوند محمود و واقعات تاریخی از اکبر تا شاهجهان درج شده است.

کتاب *گنج سعادت* شامل چهار رکن است بدین قرار:

رکن اوّل، عقاید؛ رکن دوم، فقه؛ رکن سوم، ذکر حضرت رسول و خلفا؛ رکن چهارم، تصوّف. مؤلّف احوال سی تن از صوفیان نقشبندیّه خراسان و بیست و دو تن از صوفیان نقشبندیّه ترکستان را نیز در این کتاب آورده که همعصر او بوده‌اند. *فتاوی نقشبندیّه*، *رسالهٔ رضوانی* و *مرأة طیّبه* نیز از مؤلّفات معین‌الدّین است.

در عهدِ اورنگ‌زیب صوفیه دو مکتب متّضاد داشتند، مکتبی که در آن هدف اصلی انسان تکمیل روح بوده و مرید پایبند شریعت نبوده. راهنمایان این دسته ملّا شاه و داراشکوه و سرمد بوده‌اند و مکتبی که در آن یگانگی شریعت و طریقت دیده می‌شود و بنیانگذار این مکتب شیخ احمد سرهندی ملقّب به‌مجدّد الف ثانی بود.

مخدوم حافظ عبدالغفور (متوفّی: ۱۱۱۶ ه)

مخدوم حافظ عبدالغفور فرزند شیخ محمّد صالح کشمیری بود. او در کشمیر به‌دنیا آمد و بعد از تحصیل در محضر حاجی اسمٰعیل غوری حضور و تربیت باطنی یافته بود. وی با حضرت سیّد علی همدانی عقیدت تمام می‌داشت و غالباً در خانقاهٔ معلّی واقع در شهر سرینگر حاضر می‌شد و کسب فیّوضی روحانی می‌نمود. حضرت مخدوم در طریقت پیروی سلسلهٔ نقشبندیّه بوده است. از خلفای مخدوم آخوند عبدالسّلام بن شاه مسعود حسن شهرت بسیار داشته است. آخوند عبدالسّلام مبلّغ طریقهٔ نقشبندیّه در کشمیر شمرده شده. آخوند نام‌بُرده به‌سال ۱۰۸۶ هجری در کشمیر متولّد شد و در عهد عالمگیر پادشاه شیخ‌الاسلام کشمیر منصوب گردید. شیخ شرف‌الدّین محمّد زهگیر (متوفّی: ۱۲۰۶۵ ه) فرزند خواجه محمّد ابراهیم کشمیری از ارادتمندان آخوند عبدالسّلام بوده و او کتاب *روضة‌السّلام* نوشته است که در آن احوال و مأثورات حافظ

عبدالغفور اندراج یافته است. مخدوم عبدالغفور مریدان زیادی در کشمیر و شمال غربی پاکستان مانند هزاره و پشاور داشته است و چون وفات آنحضرت در شهر پشاور به‌سال ۱۱۱٦ هجری اتّفاق افتاده این است که او به‌نام حافظ عبدالغفور پشاوری مشهور است. او مدّتی در این شهر ساکن هم بوده است. وی را حقاً سرحلقهٔ زنجیر پیوند معنوی و روحانی مابین کشمیر و پاکستان باید دانست.

حضرت عنایت الله شال (متوفّی: ۱۱۲۵ ه)

عنایت الله شال علوم را از ابوالفتح و ملّا عبدالرّشید آموخته بود و بزرگترین محدّث و فقیه عصر خود بشمار می‌رفت. او در کتاب *صحیح بخاری* و *مثنوی مولوی رومی* مهارت به‌خصوصی داشته است. وی خرقهٔ خلافت از مشایخ عصر خود یافته و مریدان بی‌شمار تربیت کرده است. شال شاعر پارسی‌گو نیز بوده و اشعاری در مسایل و اسرار تصوّف سروده است. ملّا محمّد امین گانی (متوفّی: ۱۱۰۹ ه) از شاگردان همین حضرت بوده که کتاب شرح *تهذیب* و *مناظرهٔ شیعه و سنّی* نوشته است. عنایت الله شال در ٦٨ سالگی به‌سال ۱۱۲۵ هجری رهسپار عالم جاویدان گردید.

حضرت شیخ رادهو (متوفّی: ۱۱۲٦ ه)

شیخ محمّد چشتی رادهو از خانوادهٔ اشائی در علوم ظاهری شاگرد علّامه حیدر چرخی و در علوم باطنی مرید شیخ علی محمّد چشتی بود. علاوه بر اینکه شیخ رادهو پیشوای روحانی مسلمانان کشمیر و مؤلّف کتابهای متعدّد در نظم و نثر فارسی بوده از این نظر هم اهمیّت بسیار دارد که او سالها محافظ موی مبارک پیغمبر اکرم در کشمیر بوده است و چون ذکر موی مبارک در میان آمد لابد خود را مؤظّف می‌دانیم چگونگی آوردن موی مبارک را به‌کشمیر به‌طور خلاصه بنویسیم:

در اواخر سدهٔ یازدهم هجری سیّد عبدالله متولّی روضهٔ اطهر حضرت پیغمبر اکرم(ص) بود امّا بنابر عللی که معلوم نیست سلطان روم به‌او بدگمان شد و دستور داد تا از سرزمین حجاز خارج بشود. سیّد عبدالله موی مبارک گیسوی حضرت رسول را به‌طور تبرک گرفته و عازم هندوستان شد. او اوّل به‌دهلی آمد و سپس در بیجاپور

سکنی گزید و شاهجهان پادشاه او را قطعهٔ اراضی به‌طور جاگیر در بیجاپور اعطا کرد. این سیّد عبدالله صاحب اولاد شد و فرزندان او مصاحب داراشکوه شدند ولی عالمگیر پادشاه جاگیر را پس گرفت. پس اولادان سیّد عبدالله رو به‌دهلی نهادند و چندی بعد موی مبارک را به‌دست تاجری به‌نام خواجه نورالدّین ایشه بری کشمیری فروختند. نورالدّین مذکور عازم کشمیر بود که در شهر لاهور فوت کرد و موی رسول را ازو گرفته و در خانقاه خواجه معین‌الدّین چشتی اجمیری گذاشتند. می‌گویند بعد از ۹ روز پیغمبر اکرم(ص) در خواب ظاهر شدند و فرمودند تا موی ایشان را به‌کشمیر ببرند، لذا موی مبارک را با نعش خواجه نورالدّین با کمال احترام به‌کشمیر آوردند. مشایخ و علما و عموم مردم کشمیر به‌منظور پیشوازی و گرامی داشتن موی مبارک از شهر و شهرستانها بیرون ریختند و در مقام هیاپور جمع شدند. در این ایّام رهبری روحانی را شیخ رادهو به‌عهده می‌داشت. او برهنهٔ پا از سرینگر تا هیراپور رفته و از موی مبارک که بعداً حضرت بل یعنی حضرت مو نامیده شد استقبال نمود. مسلمانان در شور و هیجان آمده بودند و بر پیغمبر درود و سلام می‌فرستند. می‌رقصیدند و می‌خواندند:

ای دل و جان فدای یک مویت   نقد کونین بهای یک مویت

در این موقع حسّاسّ خود حضرت شیخ رادهو برای بوسه به‌موی مبارک پیشرفت و این بیت را بر زبان می‌راند:

فرشتگان به‌طوافش ز عرش می‌آیند   در آن زمین که ز موی مبارک است نشان

محمل موی مبارک را اوّل در خانقاه شاه نقشبند گذاشتند و از آن پس خانقاهی جداگانه ساختند که بنام خانقاه حضرت بل معروف است. تاریخ نزول موی مبارک را میرزا قلندر بیگ چنین ساخته است:

تاریخ نزول بیگی هاتف گفت   «کشمیر مدینه بشد از موی نبی»
(۱۱۱۱ ه)

به‌این ترتیب شیخ رادهو تقریباً هفده سال (از سال ۱۱۱۱ تا ۱۱۲٦ ه) محافظ و پاسبان حضرت بل بوده و بعد از فوت او دامادش شیخ محمّد بولاق باندی حفاظت آن را به‌عهده گرفت. این موی مبارک امروز هم موجود و مرجع و محافظ ملت کشمیر بوده و هست. شیخ محمّد چشتی رادهو مؤلّفاتی از قبیل «عدةاللقا»، «سراج‌السّالکین»،

«طگنج فقر»، «کنزالعشق» و «واردات» دارد و بنابر گواهی مؤلّف *تاریخ حسن* او مسایل تصوّف را درصد هزار بیت بیان کرده است. شیخ رادهو در ۸۰ سالگی به‌سال ۱۱۲٦ هجری فوت کرده است.

میرزا محمّد اکمل بدخشی (متوفّی: ۱۱۳۱ ه)

ملک محمّد خان پدر بزرگ میرزا اکمل از تاشقند هجرت نموده و وارد بدخشان شد و سپس به‌عهدِ اکبر پادشاه به‌دهلی آمد و از طرف پادشاه مزبور خطاب محمّد قلی خان یافت و نظامَت کشمیر به‌سال ۱۵۹۰ میلادی بدو محول گردید. عادل بیگ فرزند محمّد قلی خان بوده که پدر میرزا اکمل می‌باشد. میرزا اکمل همدرس داراشکوه و اورنگ‌زیب و شاگرد ملّا ابوالفتح کلّو و مرید حبیب الله عطّار بوده است. میرزا به‌دربارِ شاهجهان متوسّل و در دهلی مقیم هم بوده است. بعد از مراجعت به‌کشمیر در حلقهٔ صوفیّه می‌نشست و زندگی در ارشاد و سماع می‌گذراند. میرزا اکمل اکمل‌الدّین بدخشی در شعر مقلَّد مولوی و عطّار بوده و بحرالعرفان مثنوی او در چهار مجلّد است و قصیده مخبرالاسرار شامل مباحث صوفیانه راجع به‌عالم لاهوت و ملکوت جبروت و ناسوت است. او دربارهٔ عالم جبروت می‌گوید:

کفر و دین هردو عدم ماند در آن خلوت راز   صلـح کلّ یاد به‌هفتـاد و دو مّلّـت دادم

و دربارهٔ عالم لاهوت گفته است:

نه مرا سایه و نی سایه به‌اشیای دگر   نه شب و روز که باشـد عدد آن یادم

میرزا اکمل در تصوّف طریقهٔ کبرویّه و همدانیّه را پیرو بوده است.

از خلفای میرزا اکمل شیخ نعمت الله کلّو و میرزا فرهاد بیگ و حاجی عبدالسّلام قلندر و عبدالوهّاب نوری صاحبِ کتاب *فتحات کبرویّه* و خواجه محمّد اعظم نقشبندی دیده‌مری بوده‌اند. خواجه محمّد اعظم بن خیرالزمان آثار زیادی هم در نثر و هم در نظم دارد از آن جمله است:

تاریخ عظمی، *تجربه‌الطالبین*، *رسالهٔ فوایدالرّضا*، *وسایل‌الاعظم*، *اشجارالخلد*، *ثمرات‌الاشجار*، *فیض مراد*، *فراق‌نامه*، *قواعدالمشایخ*، *شرح کبریت احمر*، *رسالهٔ اثبات جهر*. خواجه محمّد اعظم به‌سال ۱۱۷۹ هجری فوت کرده و در شهر سرینگر در احاطهٔ

گورستان شیخ بهاءالدّین که به‌مزار کلان مشهور است مدفون شد. میرزا اکمل بدخشی در شهر سرینگر در سال ۱۱۳۱ هجری فوت کرده است.

میرزا اکمل در تصوّف طریقهٔ کبرویّه و همدانیّه را پیرو بوده است. از خلفای میرزا اکمل شیخ نعمت الله کلّو و میرزا فرهاد بیگ و حاجی عبدالسّلام قلندر و عبدالوهّاب نوری صاحبِ کتاب *فتحات کبرویّه* و خواجه محمّد اعظم نقشبندی دیده‌مری بوده‌اند.

محمّد مراد نقشبندی (متوفّی: ١١٣٤ ه)

شیخ محمّد مراد از مشهورترین صوفیه عصر خویش محسوب می‌شود. اته شجرهٔ شیخ مراد را بدین قرار نوشته است: محمّد مراد بن حبیب الله بن سعید (اته شمارهٔ ٦٥٢) شیخ محمّد مراد مرید محمّد رضا دهلوی و در علم ظاهر و باطن یگانه روزگار خود بوده است و بنابر نوشته کاتالوگ اته او مؤلّف کتاب *مناقب‌الحضرات* نیز هست. در این کتابها احوال شیخ احمد سرهندی، شیخ محمّد معصوم و شیخ آدم نقشبندی را درج کرده است. این کتاب احوال صوفیان و مریدان حضرات فوق‌الذّکر را نیز دارا است. شیخ محمّد مراد مزبور در ١١٣٤ هجری درگذشت. او گویا شاعر هم بوده ولی کلام او ازبین رفته است.

شیخ عبدالوهاب نوری (متوفّی: ١١٨٦ ه)

شیخ عبدالوهاب نوری فرزند رشیدالدّین شاگرد و خلیفهٔ شیخ محمّد یعقوب صرفی است و دست بیعت به‌میرزا اکمل‌الدّین محمّد اکمل بدخشی نیز داده بود. او به‌عنوان عالم دین و مرشد روحانی و مؤلّف و شاعر همیشه مورد احترام اهل کشمیر بوده است. کتاب *فتحات کبرویّه* که به‌دست نوری نوشته شده در بین اهل تحقیق و صاحبان علم قیمت و ارزش فراوانی دارد. این کتاب شامل است بر احوال بزرگان سلسلهٔ کبرویّه و خود به‌گفتهٔ مؤلّف «در ذکر حضرات که تا حال منضبط نشد به‌قلم آورده» است. شیخ نوری از قاضی دولت شاه بسوی نیز استفاده روحانی کرده و تذکره‌نویسان تعداد خلفای نوری را ٣٤٠ تن قلم داد کرده‌اند. عین‌العرفان نام مثنوی است که به‌وسیلهٔ نوری نظم

گشته و در شرح مسائل تصوّف است. سال تنظیم این مثنوی ١١٤٢ هجری می‌باشد چنانکه او خود گفته است:

هاتـفی داد ایـن ندا هر سو عین عرفان بحر عرفان گو

عبدالوهّاب نوری نود سال عمر یافت و در ١١ ربیع‌الثانی سال ١١٨٦ هجری در کشمیر فوت کرد. میر محی‌الدّین مهدی (متوفّی: ١٢٤٥ ه) یکی از مریدان نوری بوده که سبع اطوار، دوائر شش سلسله و میزان‌المقادیر از مؤلّفات اوست و به‌عربی نوشته است.

سیّد غلام‌الدّین آزاد قادری (متوفّی: ١٢٠٣ ه)

سیّد آزاد قادری ابن شاه محمود قادری از خاندان ارشاد و هدایت و علم و دانش بوده، محمّد فاضل پدر بزرگش با خانواده و معتقدان خود به‌کشمیر آمده و آنجا سکونت کرده بود. آزاد قادری در کشمیر زائیده و مادرش دختر حضرت شاه محمّد غوث لاهوری بود. او تربیت روحانی در محضر شاه محمّد غوث یافته بود. وی شاعر زبان فارسی بوده و دیوان اشعارش مملو از حقایق و رموز تصوّف است. اینک ابیاتی به‌طور نمونه:

عرصه تنگ جهـان خانهٔ زنجیر من است دوستان کنج قفس گلشن تعبیر من است
نیسـت زاد سـفـرم غیـر محبّـت همـراه رهنـما در ره تو نالـه شّـبگیـر مـن است
معنی صـورت من گرچه دقیق است ولی نسخه خلقـت عالم همه تفسیر من است

سیّد آزاد قادری در سال ١٢٠٣ هجری انتقال یافته است.

سیّد سعدالدّین نقشبندی (متوفّی: ١٢١٢ ه)

خواجه سیّد سعدالدّین نقشبندی فرزند میر عبدالرّشید شهید و مرید خواجه عبدالرّحیم کمال بود. او مدارج سلوک را در حضور خواجه کمال مزبور طیّ نموده و عاقبت خود نیز مرجع و مأوای خلق گردید و مردم را در طریقهٔ نقشبندیّه بیعت می‌کرد. در اینجا باید متذکّر شویم خواجه شاه نیاز نقشبندی فرزند خواجه عبدالرّحیم کمال نیز صوفی و در رموز عرفان شاگرد میان ضیاءالدّین و شاعر صاحب دیوان بوده است. سیّد سعدالدّین اشعار دل‌انگیز و شیرین سروده است و فی‌المثل ابیات زیر:

هـرجـا کـه آید عشـق تو ویـران نمـاید خانـه‌ها
گویا که بهـر خویـش گنـجی جا کنـد ویرانـه‌ها

تا بت‌پرستی کرد فرض بر خویش سیّد در جهان
هرجـا که بیـنی رفـت زو آبـاد شـد بت خانـه‌ها

عمر این مرشد کامل و شاعر با کمال به‌سال ۱۲۱۲ هجری به‌پایان رسید.

ملّا بهاءالدّین متو (متوفّی: ۱۲٤۸ ه)

ملّا بهاءالدّین متو از عارفان قرن سیزدهم هجری و از خاندان علما بوده است. از خاندان متو اشخاصی مشهور امثال ملّا مقصود و ملّا نصرالله و آخوند ملّا عبدالحق و مفتی هدایت الله برخاسته‌اند. اهمیّت ملّا بهاءالدّین متو از حیث تذکره‌نویسی صوفیه و مفسّر عقاید عرفانی مسلّم است. وی شاعر نیز بوده و خمسهٔ او شهرت به‌سزایی دارد، امّا برعکس عموم خمسه‌سرایان بهاءالدّین سلسله‌های ریشیهٔ نقشبندیّه و چشتیّه را به‌نظم درآورده است.

مثنویات بهاءالدّین مشتمل بر پنج منظومه می‌باشد به‌شرح ذیل:

۱. *ریشینامه*: در احوال شیخ نورالدّین ریشی بنیانگذار سلسلهٔ ریشیّه.
۲. سلطانیه: دربارهٔ زندگی و عقاید حضرت مخدوم شیخ حمزه.
۳. غوثیه: مشتمل است بر شرح حیات و تعلمات شیخ عبدالقادر گیلانی.
٤. نقشبندیّه: شامل احوال بزرگان سلسلهٔ نقشبندیّه است. مثنوی از شرح احوال خواجه یوسف همدانی شروع شده و بر سوانح خواجه عنایت الله نقشبندی خاتمه یافته است.
۵. چشتیّه: در احوال صوفیان سلسلهٔ چشتیّه است. آغاز از ذکر ابوبکر صدّیق می‌شود و خاتمه بر احوال میان هاشم کشمیری پیدا می‌کند.

حضرت ملّا بهاءالدّین متو به‌سال ۱۲٤۸ هجری فوت کرده است.

شیخ احمد تارابلی (متوفّی: ۱۲۷۸ ه)

شیخ احمد تارابلی کشمیری پسر محمّد نعیم در علم و روحانیّت مرتبهٔ بزرگی داشته و در عربی و فارسی استاد بوده است. او در فنّ قرائت شاگرد شیخ عبادی و جانشین شیخ اکبر و مرید پیر نورالدّین محمّد خانیاری بوده است. علاوه بر قاطبهٔ مردم کشمیر شیخ غلام محی‌الدّین (متوفّی: ۱۲٦۲ ه) ناظم کشمیر نیز بدو ارادت می‌ورزید. خواجه

امیرالدّین پکلی‌وال و احمد میرانی مریدان مشهور تارابلی بوده‌اند. احمد میرانی در سال ۱۳۰۱ هجری مثنوی جواهرالمنظوم را نظم کرده و در آن مرشد خود را ثنا گفته است. شیخ عمادالدّین کشمیری بن عبدالرّسول نیز مرید شیخ احمد تارابلی بوده است. شیخ محمّد تارابلی برادر احمد تارابلی (متوفّی: ۱۲۸۰ ه) عالم عربی و فارسی بوده و او قصیدهٔ *بُرده* و *بانت* را به‌نظم فارسی درآورده است. خود شیخ احمد تارابلی مؤلّفی بوده و رسالهٔ افضل‌الطریق را در شرح احوال بابا محمّد اشرف کشمیری تصنیف کرده و بر تحفةالفقرای خواجه اسحٰق ملحقات نوشته است. او شاعر پارسی‌گو بوده است ولی از حیث شاعری شهرتی ندارد. او در ۱۲۷۸ هجری فوت کرد.

خواجه امیرالدّین پکلی‌وال (متوفّی: ۱۲۸۲ ه)

خواجه امیرالدّین نوهٔ خواجه یعقوب پکلی‌وال بود. وی علوم را از قاضی جمال‌الدّین عالی کدلی آموخته و در سلسلهٔ کبرویّه مرید خواجه منوّر و در طریقهٔ نقشبندیّه مرید شیخ اکبر هادی بوده است. سپس تربیت باطنی از خواجه عطاءالله یافته و با طریقهٔ قادریّه بیعت کرد. او در مُلتان از شیخ سلیمان نیز فیض روحانی حاصل نموده و اکتساب فضایل کرده است. خواجهٔ مزبور مثنوی تحفهٔ احمدی و تحفهٔ محمّدی تنظیم و ساخته و در پیشگاه شیخ احمد تارابلی عرضه کرده است. وی *تاریخ* کشمیر را هم به‌رشتهٔ تحریر درآورده که به‌عنوان «تحقیقات امیری» مشهور است. از مریدان خواجه امیرالدّین خواجه عبدالرّحمٰن نقشبندی شهرت یافت و کتاب *تحفهٔ نقشبندیّه* را تألیف کرده که در شرح احوال حضرات نقشبندیّه است. سال تألیف این کتاب ۱۲۵۸ هجری است و یکسال بعد در ۱۲۸٦ هجری خواجه عبدالرّحمٰن وفات یافت. خواجه امیرالدّین به‌سال ۱۲۸۲ هجری فوت کرد و در گورستان شیخ بهاءالدّین گنج بخش در شهر سرینگر مدفون گشت.

شاه محمّد یعقوب مظفّرآبادی

شاه محمّد یعقوب قادری ساکن دهکدهٔ گنچهتر بلوک مظفرآباد (کشمیر آزاد فعلی) و از کبار مشایخ قرن سیزدهم هجری به‌شمار می‌رود. او در تصوّف مسلک قادری داشته و سلسلهٔ طریقت آن به‌شرح ذیل است:

شیخ انور شاه، شیخ عبدالله، شیخ محمّد رفیق، خواجه گل محمّد، خواجه عبدالصبور، خواجه حافظ احمد باره‌موله‌ای، شیخ عنایت الله شاه، سیّد عبدالله و ابوالبرکات سیّد حسین پشاوری. فردوسی کشمیر حضرت ملّا حمیدالله شاه‌آبادی در *اکبرنامهٔ* خود شجرهٔ طریقت قادری را بدین‌قرار منظوم ساخته است:

ابوصالح نصر قدسی صفات بنوشید ز آن چشمه آب حیات

(مراد شیخ عبدالقادر گیلانی)

از آن خضر فرخ لقا جست آب وحید زمان شیخ احمد شهاب
بنوشید تــه جرعــه جــام او شــرف یافــت یحیٰــی ز انعــام او
ازو تربیــت یافــت ســیّد عــلا پــذیرفتش آئینــهٔ دل جــلا
ز خلوتگهش شمس شد بهره یاب چـو از بـرج بیـت الـشرف آفتـاب
فروزنــده زان آفتــاب زمــن شده بدر دین شیخ سیّد حسن
ز فیضش شرف یافت سیّد شرف منـوّر شـد از نـور او هـر طـرف
درون دلش گنج عرفان که بود پـی خلـق تفـویض قاسـم نمـود
بـه‌تقـسیم خلـق خـدا را سـپرد فـزون از همـه سـیّد احمـد ببـرد
از آن شـاه آفـاق سـیّد حـسین ز آرایــش بــاطنی یافــت زیــن
ازو عبـد باسـط شـده مـستفید باهل جهان فیض عـامش رسید
چو آن شاهباز از جهان دیده بست به‌سجّاده‌اش عبد قادر نشست
بـدارالبقا چـون ز دنیـا شـتافت خلافت ز سادات محمود یافت
پس از رحلتش گشت قائم مقام بزرگی کـه عبدالّهش بود نام
چـو دورش بحـد نهایـت رسـید عنایــات او بــر عنایــت رســید
بنوشــید از وی شــراب طهــور ســعید ازل شــیخ عبدالــصبور
ز انفــاس آن نوبهــار نهفــت چو غنچه دل گل محمّد شکفت
خلیفه شـدش یـار خـاص شـفیق میـان صـاحب مـا محمّد رفیـق
ســعید ازل نــام عبــدالّهش نمــوده ز راز ســلوک آگهــش
چو در عهد ما ایـن مبـارک شـجر چنین سایه داراست و شیرین ثمر
برآمـد ثمـر زیـن درخـت رفیـع محمّـد امـین و محمّـد شـفیع

(*اکبرنامه*، ص ۱۰-۹)

شاه یعقوب مریدانی بی‌شمار در کشمیر آزاد و پاکستان داشته است. خود در زادگاهش مدرسه‌ای برای علوم دینیّه و تکیه‌ای برای ترتیب مریدان و طعام خانه‌ای درست کرده بود. از اعظم مریدان شاه یعقوب سلطان‌الفقرا خواجه عبدالرّحمٰن بن خواجه فقیر محمّد قریشی چهوروی می‌باشد که او نیز به‌نوبت خود هزاران افراد را تربیت کرده است. حضرت عبدالرّحمٰن مزبور در دهکدهٔ چهور در نزدیکی هری‌پور پاکستان خانقاه و مسجد و دارالعلوم ایجاد کرده که تاکنون باقی است. لاجرم این همبستگی معنوی موجب استواری و استحکام روابط ملّت پاکستان و کشمیر شده است.

شیخ احمد ترالی (متوفّی: ۱۲۹٦ ه)

زادگاه و مسکن شیخ احمد ترال کشمیر بوده. او در اوایل زانوی تلمّذ پیش غلام محی‌الدّین مفتی زد و آنگاه به‌دهلی رفته و حدیث از مولوی اسحٰق دهلوی خواند. وی در طریقهٔ کبرویّه مرید و مراد و راهنمای مردم بوده است. بعد از مراجعت به‌کشمیر شب و روز مشغول تدریس و مصرف تلقین و هدایت گردید. او رساله مفتاح‌السّعاده به‌زبان فارسی تألیف نموده است و شامل بر هفده فصل و خاتمه است. این رساله در مسایل وبا و احکام آن ترغیب عیادت مریض نوشته شده است. شیخ احمد به‌سال ۱۲۹٦ هجری در کشمیر درگذشته است.

پیر غلام حسن کهوئی‌هامی (متوفّی: ۱۳٦۱ ه)

هرچند پیر غلام حسن از زمرهٔ صوفیانی که خانقاه داشته و از مریدان بیعت گرفته باشد نبود ولی مرتبه او از حیث مروّج طریقهٔ نقشبندیّه و معرّف اولیا و علمای کشمیر کمتر از یک مرشد روحانی نیست. مهم‌ترین و اصیل‌ترین کار غلام حسن کتاب *تاریخِ حسن* است که موجب شهرت و دوام مؤلّف است.

پیر غلام حسن بن حافظ غلام رسول شیوا از خاندان علم و ادب کشمیر بوده است. گینش کول دتاتریه که جدّ او باشد به‌دست حق‌پرست شیخ مخدوم حمزه مسلمان شد و غازی‌الدّین نام یافت و در دورهٔ مغولها شیخ محمّد فاضل در این خاندان عالم اجل بوده و در دستگاه دولتی اثر و رسوخ زیادی داشته است. خود شیوا پدر غلام

حسن مردی عالم و متدیّن و شاعر بود. او دو منظومه در فارسی به‌نام مجموعهٔ شیوا و مناظرهٔ «عندلیب و قمری» ساخته است.

پیر غلام حسن به‌سال ۱۲٤۹ هجری در پرگنهٔ کهوئی‌هامی کشمیر تولّد یافت و او تحصیلات اولیه را از پدر خود فراگرفته و سپس از علمای پنجاب و افغانستان بهره‌ور گردیده و در طب هم مهارتی تمام داشته است. وی در طریقهٔ نقشبندیّه مرید خواجه محمّد تاشقندی بوده است. پیر غلام احمد جیّد (متوفّی: ۱۳۰۷ ه) برادر غلام حسن و اعظم علمای عصر خود بوده است. تاریخ حسن که به‌دست غلام حسن به‌زبان فارسی و در چهار مجلد نوشته شده از معتبرترین کتب تاریخی کشمیر شمرده می‌شود. این کتاب علاوه بر وقایع سیاسی متضمن احوال و کوائف صوفیه و علما و شعرای کشمیر نیز هست. دیگر تصنیفات غلام حسن به‌شرح ذیل است:

۱. *گلستان اخلاق*: در نظم فارسی است و در سال ۱۲۸۳ هجری تنظیم گردید.
۲. *خریطهٔ احرار*: در نثر فارسی و به‌سال ۱۲۸٦ هجری نوشته شد و مشتمل است بر تعویذات و مباحث نجومی و طبّی.
۳. *اعجاز غریبه*: در نظم و به‌زبان کشمیری است. در این منظومه معجزه‌های حضرت پیغمبر بیان گشته و احوال شیخ مخدوم حمزه شرح گردیده است. اعجاز غریبه به‌سال ۱۲۹۹ هجری نظم شد.

پیر غلام حسن در ٦۵ سالگی و در ۲۸ جمادی‌الآخر سال ۱۳۱٦ هجری به‌مقام گامرو پرگنهٔ کهوئی‌هامه کشمیر فوت و در محوّطهٔ مقبرهٔ میر بی بی خاتون مدفون شد. او تاریخ تولّد و وفات خویش را خودش گفته است:

بلبل باغ اصفیا آمد و ساجد بزیست   از پی سال وفات یافت حسن بهشت گو
(۱۳۱٦ ه)

مآخذ گفتار

۱. *ادیان و مکتبهای فلسفی هند*، ترجمهٔ داریوش شایگان، تهران، ۱۳٤٦ ه ش.
۲. *اسلام در هند* (انگلیسی)، عزیز احمد، لندن، ۱۹٦۹ م.
۳. *اکبرنامه*، ملّا حمیدالله شاه‌آبادی کشمیری، کابل، ۱۳۳۰ ش.

٤. *انفاس رحیمیه*، شاه عبدالرّحیم دهلوی، دهلی.
٥. *ایران و پاکستان* (گزارش)، سفارت پاکستان، تهران، مهرماه ۱۳٤۹ هـ ش.
٦. *ایران‌نامه* مؤلّفهٔ شوشتری مهرین، چاپ تهران، ۱۳۲۰هـ ش.
۷. *پارسی‌سرایان کشمیر*، دکتر تیکو، تهران، ۱۳٤۹ هـ ش.
۸. *پایان‌نامه* دو مجلّد، خانم دکتر خالده آفتاب اصغر.
۹. *پایان‌نامه*، دکتر محمّد ریاض.
۱۰. *پایان‌نامه*، ریاض شروانی.
۱۱. *تاریخ ابی‌الفداج*، اسمٰعیل ابی‌القدا، مصر.
۱۲. *تاریخ تصوّف در اسلام*، مجلد اوّل، دکتر قاسم غنی، تهران، ۱۳۲۲ هـ ش.
۱۳. *تاریخ تمدّن ایران ساسانی*، ج ۱، سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۱ هـ ش.
۱٤. *تاریخ حسن*، سه مجلد، سیّد حسن شاه کهویهامی، کشمیر، ۱۹٥٤ م.
۱٥. *تاریخ کامل ایران*، عبدالله رازی، تهران، ۱۳٤۱ هـ ش.
۱٦. *تاریخ مسلمانان پاکستان و بهارت* (اردو)، سیّد هاشم فریدآبادی، کراچی.
۱۷. *تاریخ هند* (اردو)، عبدالله یوسف علی، الله‌آباد، ۱۳۳۹ هجری.
۱۸. *تاریخ هند* (انگلیسی)، ماجومدار، لندن، ۱۹٥۸ م.
۱۹. *تاریخ هندوی کشمیر* (انگلیسی)، ویلسون، کلکته، ۱۹٦۰ م.
۲۰. *تبلیغ اسلام* (انگلیسی)، آرنولد، لندن.
۲۱. *تحقیقات چشتی*، نور احمد چشتی، لاهور، ۱۹٦٤ م.
۲۲. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، سه جلد، سیّد حسام‌الدّین راشدی، کراچی، ۱۹٦۷ م.
۲۳. *تذکرهٔ صوفیای سرحد*، اعجازالحق قدسی، لاهور، ۱۹٦٦ م.
۲٤. *تذکرهٔ علمای هند*، مولوی رحمان علی، کراچی، ۱۹٦۱ م.
۲٥. *چهل اسرار* (علی همدانی)، مرتبهٔ دکتر محمّد ریاض پاکستانی، تهران، ۱۳٤۷ هـ ش.
۲٦. *حضرت داتا گنج بخش* (اردو)، شیخ عبدالرّشید، لاهور، ۱۹٦۷ م.
۲۷. *دائرةالمعارف مذاهب* (انگلیسی)، ج ۲، جیمس هیستنگس، لندن، ۱۹۳٤ م.
۲۸. *دبستان مذاهب*، محسن فانی، کانپور، هند، ۱۹۰٤ م.
۲۹. *راج‌ترنگینی* (انگلیسی)، ستائن، دهلی، ۱۹٦۱ م.

۳۰. *رشحات کلامِ صرفی*، محمّد طیّب صدّیقی، کشمیر، ۱۳۸٤ هجری.
۳۱. *رود کوثر*، شیخ محمّد اکرام، لاهور، ۱۹۷۰ م.
۳۲. سایر کاتالاگهای نسخ خطّی.
۳۳. *سفینة‌الاولیاء*، شهزاده داراشکوه، ترجمهٔ محمّد وارث کامل، لاهور.
۳٤. *شیعیان هند* (انگلیسی)، هولستر، لندن، ۱۹۵۳ م.
۳۵. *طرایق‌الحقایق*، محمّد معصوم شیرازی، تهران، ۱۳۱۹ هـ ش.
۳٦. *فارسی ادب کی تاریخ*، عبدالقادر سروری، کشمیر، ۱۹٦۸ م.
۳۷. *قاموس‌المشاهیر*، ج ۲، نظامی بدایونی، بدایون، ۱۹۲٤ م.
۳۸. *کشف‌المحجوب*، ژوکوفسکی، تهران.
۳۹. کشمیر مجلّد اوّل و دوم (انگلیسی)، دکتر صوفی، لاهور، ۱۹٤۹ م.
٤۰. *گلزار کشمیر*، کرِپا رام، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸ هـ ش.
٤۱. *مانی و مذهب او*، دکتر افشار شیرازی، تهران.
٤۲. *مثنویات فانی*، به‌اهتمام دکتر سیّد امیر حسن عابدی، کشمیر، ۱۹٦٤ م.
٤۳. مجلّهٔ *ادبی دنیا* (اردو) «کشمیر نمبر»، لاهور، مارس ۱۹٦٦ م.
٤٤. مجلّهٔ *ثقافةالهند* (عربی)، المجلدالثانی ـ العددالاوّل، دهلی، ینایر ۱۹٦۱ م.
٤۵. مجلّهٔ *دانشکدهٔ ادبیّات*، ش ۳، سال چهارم، مقالهٔ دکتر معین، تهران، قزوین، ۱۳۳٦ هـ ش.
٤٦. مجلّهٔ *هلال*، شمارهٔ مخصوص مردم، کراچی، آذرماه ۱۳٤۸ هـ ش.
٤۷. مجلّهٔ *هنر و مردم*، مقالهٔ نگارنده، تهران، مهر و آبان ۱۳٤۹ هـ ش.
٤۸. *مذهب هنود* (انگلیسی)، مورگان، لندن، ۱۹۵۳ م.
٤۹. *مسلم ثفافت هندوستان مین*، عبدالمجید سالک، لاهور، ۱۹۵۷ م.
۵۰. *میراث فرهنگی پاکستان* (انگلیسی)، شیخ اکرام، کراچی، ۱۹۵۵ م.
۵۱. *میراث فرهنگی کشمیر* (انگلیسی)، بنرجی، کلکته، ۱۹٦۵ م.
۵۲. *هندوازم و بدارم* (انگلیسی)، چارلیس ایلیت، لندن، ۱۹٦۲ م.
۵۳. *یونانی‌ها در هند* (انگلیسی)، ژرژ ودکات، لندن، ۱۹٦٦ م.

حیدر گجراتی ثمّ کشمیری

محمّد زبیر قریشی *

در سدهٔ دهم هجری بعضی بزرگان آمده در گجرات مسکن اتّخاذ کردند و برخی فضلای گجرات را پدرود گفته در نواحی آن مانند اجّین و برهانپور سکونت اختیار کردند. در سدهٔ یازدهم هجری دو تن از بزرگان مسمّی به‌حضرت موسٰی بن جعفر کشمیری و درویش حسین کشمیری گجرات را به‌قدوم میمنت لزوم خویش مفتخر ساختند. چون حضرت موسٰی بن جعفر کشمیری به‌نیّت حج تشریف آورده بودند زود از اینجا مسافرت اختیار کردند. ولی قبل از آن که عازم حج شوند با شیخ حضرت عبدالقادر عیدروس احمدآبادی ملاقات نمودند. هردو نفوس قدسیه از یکدیگر کسب فیض کردند. حتّی در اواخر ماه رمضان‌المبارک در سال ۱۰۱۸ هجری حضرت موسٰی بن جعفر کشمیری به‌حضرت شیخ عبدالقادر عیدروس صاحبِ «النّورالساقی» را اجازت‌نامه عرضه فرمودند و مؤخّرالذّکر را مجاز مسموعات و مفردات خویش مشرّف کردند. بعده خود نیز از شیخ عبدالقادر عیدروس اجازت‌نامه خواستند. شیخ عبدالقادر بروز دوم شوّال ۱۰۱۸ هجری اجازت‌نامهٔ خویش به‌اوّل‌الذّکر مرحمت فرمود. ولی قبل از آن در اواخر سدهٔ دهم هجری بزرگی که اسم نامی او در هیچ‌تذکره مندرج نیست از گجرات به‌کشمیر مهاجرت کرد.

در کتابخانهٔ خدابخش پتنا مخطوطه‌ای پیدا کردم مسمّاة به«هدایةالمخلصین» که مصنّف آن حیدر گجراتی است. این رساله از برگ ۴۲ آغاز می‌شود و به‌برگ ۵۱ اختتام می‌پذیرد. مصنّف آن حیدر گجراتی خود را مرید حضرت حمزه کشمیری گوید.

---

* دانشیار بازنشستهٔ فارسی دانشگاه گجرات، احمدآباد.

مصنّف مقلّد سلسلهٔ سهروردیّه است و رساله مذکور بر پنج باب مشتمل است: ۱- اعمال مبتدی؛ ۲- اشغال مبتدی؛ ۳- اذکار مبتدی؛ صلاح و تقوٰی؛ نصائح از کلام پیر دستگیران.

از جمله مریدان خود، شیخ حیدر، نام شیخ عبدالرّشید برده که به‌قول او از هند به‌کشمیر آمده بود. او هم کامل و مکمّل بود به‌وجه این که در خدمت حضرت اویس قرنی رضی الله عنه تربیت یافته بود.

این رساله در ۱۲۷۱ هجری بروز پنجشنبه به‌مقام کلکته به‌محلّهٔ کولوتوله در مکان شمارهٔ ۱، متّصل مسجد حسن علی کتابت شده نام کاتب او حسینی است.

حیدر گجراتی در این رساله به‌تعارف خویش پرداخته است:

"بعد از حمد بی‌شمار و پس از درود بسیار فقیر حقیر میر حیدر گجراتی‌الاصل و قبله مولی‌الحال می‌گوید که والد ماجد فقیر سیّد صحیح‌النسب و ثابت‌الحسب هست و این فقیر را در خوردسالی والدینی ماجدین از عالم فنا به‌عالم بقا رحلت نموده. عمّ بزرگوار تا حدّ بالغی به‌محافظت داشته و مصحف و غیره از علوم لابد پیش معلّم خوانانیده و بعد از پانزده سالگی شبی در واقعه دیدم که پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم مع چهار با صفا یار رضی الله عنهم اجمعین در مسجد درآمدند و ما را طلب فرستادند. پیش خود حاضر ساختند و فرمودند که ای فرزند! اوّل طهارت بکن. به‌رخصتِ سرور علیه الصلوٰة و السّلام طهارت کردم و حضرت سرور جامه کشید و به‌دست عزیزی داد که این جامه به‌این پسر بپوشانید و با خود در خدمت بگیر که از اولادان ماست. خواست شما نمودیم تربیت ظاهر و باطن بر این نامراد بکن و آن عزیز آن خلعت در بر من کرد و ما را به‌کنار گرفته دستهای من بوسید و فرمود که ای فرزند! من در کشمیر می‌باشم و نام من مخدوم شیخ حمزه است. اینجا بیا که خدمتِ من شب و روز حاضر باشی که من ترا به‌فرزندی قبول کردم".

در این اثنا از خواب بیدار شدم و ضحٰی از عمّ خود رخصت خواستم او از محبّت آن که او را فرزندی نبود ما را اجازت نداد و من گریه و زاری پنهانی در دشتها رفته آغاز کردم. تا یک هفته گذشت که خواندن و نوشتن از من برفت. روز جمعه به‌نماز

جمعه رفتم. بعد از ادای جمعه به‌دشت روان شدم که در تنهایی ناله چند بلند بزنم. رفتم همین که ناله زنم، مردی بر اسپ کلاتی سوار شده پیش من آمد و در عقب او لشکر بی‌غایت را دیدم. خیال کردم که بادشاه برای شکار کردن آمده است.

بعد از ساعتی ما را پیش خود برد. نصیحت فرمود که فرزند من آنم که آن شب ترا پیغمبر علیه‌السّلام به من حوالت کرد. نزد من خواهی رسید و چندین اضطراب مکن. من هر ساعت ترا حاضر خواهیم بود. و اگر خواسته باشی ترا برداردم و بالای اسپ سوار کنم و در طرفۃالعین با خود در شهر خود رسانم و اگر ثوابِ عظیم خواسته باشی به‌مسافرت آمدن بسیار اعلی است.

باری فقیر مسافرت اختیار نمود. بعد از ماه از عمّ خود اجازت طلبیدم و روانۀ کشمیر شدم و در موضع قبله مولی سکونت اختیار کردم و مردم حالا ما را کشمیری می‌دانند.

اطّلاع راجع به‌حیدر گجراتی بیش از این به‌دست نیست چرا که در هیچ‌تذکره ذکرش نیامده حیدر گجراتی والدین خود را نبرده و نه سن رؤیا را نوشته. این‌قدر منفرد است که وقتی که او واقعه را دید پانزده سال عمر داشت.

جایی نسبت به‌شیخ خود می‌نویسد:

"در بعضی احوال قطب‌الاقطاب غوث‌الآفاق سلطان‌المشایخ محبوب رحمانی مطلوب صمدانی معشوق ربّانی و مقصود یزدانی حضرت مخدوم شیخ حمزه کشمیری مد الله تعالی ظلّه علی جمیع‌المخلصین و المریدین الی یوم القیامه".

پس می‌توان گفت که این کتاب در حین حیات شیخ حمزه به‌ضبط تحریر درآمده.

جایی می‌نویسد:

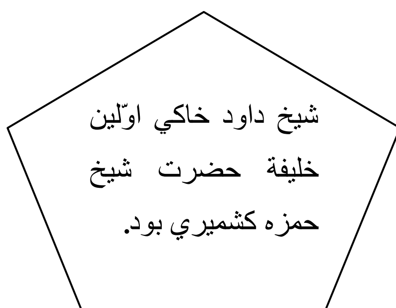
"احوالِ قطب‌الاقطاب حضرت شیخ حمزه کشمیری که در سال ۹۹۳ هجری گذشتهَ به‌قلم درآمد".

پس می‌توان قیاس کرد که این تصنیف در نیمۀ آخر سدۀ دهم به‌وجود آمده شیخ حیدر هم متخلّص به«حیدر» بود. در باب سیوم اشعار ذیل خود را نقل کرده:

منکرا از من نصیحت گوش کن　　بشنو از حال دل و بس هوش کن
ور تو در انکار سخن کافری　　جامه اقرار هان بردوش کن

ای برادر وعـظ مـن گر تلـخ هسـت   نافع است چون شربتی در گوش کن

در *هدایةالمخلصین* نوشته که او به‌دیدار حضرت اویس قرنی رضی الله عنه مشرّف شده و به‌هم عرش را دیده.



در فصل هفتم باب سیوم گوید وصال حقیقی و مجازی هردو به‌دو قسم منقسم می‌شود، وصال حقیقی به‌اتّصال حقیقی و انفصال روحانی منقسم می‌شود و وصال مجازی به‌اتّصال روحانی مع اتّصال جسمانی و انفصال به‌تحمّل و انفصال جسمانی منشعب می‌شود. کسی را که وصال مجازی دست دهد به‌خلوت رفته نفی ذات می‌کند.

در باب هشتم می‌نویسد که وصال هم مشتمل بر دو اقسام است، وصل محقّق و وصل ملحد. در صورتی که از ابتدا تا به‌آخر مخالفت شریعت روی ندهد، این شکل وصل محقّق است. این هم منحصر است بر دو فصول یکی محقّق عارف و دیگر محقّق مدقق و این رتبهٔ عظمٰی است و همین به‌مقام محمّدی موسوم است.

وصل ملحد، مقام ابلیس است. در میان ناسوت و ملکوت مقامی است وقتی که گذر سالک بر آن افتد شیطان او را مقیّد می‌کند. شیخ جمال گجراتی فی‌الواقع واصل حقیقی بود. شیخ جمال گجراتی در خدمت شیخ محمّد بیگ روزی چند به‌سربرد و پس از آن به‌سلک ارادت حضرت کشمیری درآمد. و بعد از بیعت کلمح‌البصر به‌گجرات مراجعت نمود و گاهی در چشم زدن پی ملاقات حضرت حیدر گجراتی نیز می‌آمد. ما ندانیم این شیج جمال گجراتی کیست.

از جمله مریدان خود، شیخ حیدر، نام شیخ عبدالرّشید برده که به‌قول او از هند به‌کشمیر آمده بود. او هم کامل و مکمّل بود به‌وجه این که در خدمت حضرت اویس قرنی رضی الله عنه تربیت یافته بود.

در فصل بیست و یکم می‌نویسد که ملحد هندی بود. هر کدامش نظر جادو اثرش بر آن می‌افتاد زبان به‌الحاد می‌کشاد. بالآخره در زمرهٔ مریدین حضرت محبوب‌العالم شیخ حمزه کشمیری درآمد. شیخ آن را به‌نام محمّد اسلام موسوم ساخت.

باب آخر یعنی باب پنجم در احوال شیخ حمزه کشمیری است. می‌نویسد که اجداد حضرت قطب عالم شیخ حمزه کشمیری از مریدان حضرت مخدوم جهانیان بودند قدّس‌سرّه. حضرت شیخ ازدواج نکرد، پس اولاد نداشت چرا که بر لوح محفوظ نوشته‌اند که حضرت شیخ عزب ماند و زوجه‌اش را خلق نکرده‌اند. شیخ حمزه به‌لقب محبوبِ‌العالم ملقّب بود. اکثر اوقات را خانهٔ بیرون در ویرانها می‌گذرانید. صحبت معمّرین را ترجیح می‌داد. به‌تحصیل علوم ظاهر قطعاً میل نداشت اگرچه مجبوراً امتثالاً به‌امر پدر بزرگوار خود روزی چند به‌کسب علوم ظاهری پرداخت.

بارها از هاتف ندا شنیده‌اند که کسی که در حلقهٔ ارادت او درآمد جنّت بر او واجب است به‌شرطی که او معترف ولایت عظمای او باشد. هاتف می‌گفت:

"من دخل فی سلسلتک فی المریدین الی یوم القیامة فقد غفرله و لوالدیه جمیع ذنوبهم و اعطاهم الیه جنّات نعیم خالدین فیها ابدا".

باری ندا آمد:

"من اجتمع او انتظام او انسک او دخل فی زمرةالمریدین ما عتقد بولایتک العظیمة الی آخر عمره ادخله الله تعالی فی جنّت النعیم".

شیخ حیدر گجراتی می‌نویسد که به‌حکم سرور کائنات صلّی الله علیه و آله و اصحابه و سلّم شیخ حمزه کشمیری به‌جایی در کشمیر در سال ۹۶۳ هجری مسجدی تعمیر کرده بود که درنظر مخلصین به‌مرتبهٔ مکّهٔ ثانی بود.

در فصلی از فصول ذکر نوافل محبوبیه ذکر صلوةالعاشقین، ذکر صلوةالعارفین، طریقهٔ ادای دوگانه محبوبیه، طریقه برای دفع وساوس، طریقهٔ دوگانه برای افزایش محبّت حق، ذکر او را و محبوب عالم نیز کرده است.

شیخ داود خاکی اوّلین خلیفهٔ حضرت شیخ حمزه کشمیری بود. حیدر گجراتی می‌نویسد که حضرت صدّیق اکبر رضی الله عنه سجل نامه‌ای به‌دست شیخ داود خاکی نهاد و آن سجل‌نامه مختوم بود به‌مهور تمام انبیاء و خلفای راشدین و جمیع اولیای قدّس اسرارهم در آن نوشته بود که شما برخلافت محبوب‌العالم انتخاب شده‌اید. بعده شیخ حمزه خرقهٔ خود به‌او عطا کرد.

شجرهٔ طیّبهٔ شیخ حمزه این‌طور است:

"الیه به‌حرمت سندنشینی چهارده خانوادهٔ پیران امیرکبیر قطب‌العالم حضرت مخدوم جهانیان سیّد جلال‌الدّین بن حضرت مخدوم شیخ احمد کبیر بن حضرت مخدوم شیخ جلال‌الدّین بخاری الحسینی الیه کرمت حضرت محمّد آدم محمود ناصرالدّین الله بحرمت حضرت مخدوم شیخ سیّد حامد کبیر الیه کرمت حضرت شیخ رکن‌الدّین ابوالفتح الیه کرمت حضرت مخدوم شیخ سیّد محمود ابوالقاسم الیه کرمت حضرت شیخ مخدوم محمّد عبدالله الیه کرمت حضرت سیّد حامد الیه کرمت حضرت سیّد حاجی عبدالوهّاب الیه کرمت حضرت مخدوم شیخ سیّد جلال‌الدّین بن صدرالدّین البخاری الیه کرمت مسندآرای مشایخ شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت محبوب‌العالم و غوث‌الاعظم محبوبِ سبحانی مطلوب رحمانی معشوق صمدانی مقصود یزدانی".

تمّت

دریچه‌ای به‌کشمیر در سدهٔ چهارم هجری

شریف حسین قاسمی*

کشمیر از دیرباز، بنابر اهمیّتِ جغرافیایی و مناظر قشنگ طبیعی خود موردِ توجّه بوده است. در بیشتر آثاری که دربارهٔ جغرافیای عالم نوشته شده است، ذکر کشمیر در آنها آمده است. *راج‌ترنگینی* به‌زبان سانسکریت تألیف کلهن تاریخ کشمیر را از آغاز تا ۵۰–۱۱٤۹ هجری دربردارد. در این کتاب چنان‌که در آن زمان مرسوم بوده، تاریخ با اساطیر به‌هم آمیخته شده است. با وجود این *راج‌ترنگینیِ* کلهن را قدیمی‌ترین تاریخ کشمیر تلقّی می‌کنند که در اختیار ما قرار دارد و به‌فارسی هم ترجمه شده است. در کتابهای جغرافیای عالم که در دورهٔ اسلامی نوشته شده‌اند، جغرافیای کشمیر را هم می‌توان در آنها یافت. پس باید گفت که کشمیر ناحیه‌ای بوده است که حتّی غیرهندی‌ها هم با آن آشنا بوده و در تألیفات جغرافیایی خود از آن سخن گفته‌اند.

کتابی داریم به‌نام *عجائب هند* تألیف ناخدا بزرگ شهریار رامهرمزی که در نیمهٔ اوّل چهارم هجری می‌زیسته است. آنچه دربارهٔ او از خود *عجائب هند* به‌دست می‌آید، آن است که ناخدا بزرگ در سال ۳۳۹ هجری زنده بوده است[۱]. او از جمله ایرانی‌ها بوده که در قرون اولیهٔ اسلامی در سواحل جنوبی ایران و بنادر خلیج فارس زندگی می‌کرده و با مسائل دریانوردی و فنّ کشتی‌رانی آشنایی داشته است. اینها به‌مسافرتهای دریایی تا سواحل شرق افریقا و سواحل جنوبی هندوستان و چین تا جزایر ژاپن مبادرت می‌ورزیدند. چنان‌که از اسمش پیداست، او یکی از ملّاحانی بوده که در

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. *عجائب هند*، انتشاراتِ بنیاد فرهنگِ ایران، ۱۳٤۸ هـ ش، ص ۳۹.

مسافرت‌های دریایی فعّالیّت داشته است. این ایرانی‌ها در این مسافرت‌های طولانی به‌سرزمین‌های عجائب و غرائب، از آنچه می‌دیده و یا می‌شنیده‌اند، حکایات و داستانهای شگفت‌آوری نقل کرده‌اند که تاکنون در افواه شایع است و برخی از آنها را مؤرّخین و مؤلّفین دورهٔ اسلامی در تألیفات خود نقل کرده‌اند.

همان‌طور که گفتیم یکی از این‌گونه آثار «عجائب هند» است که در سدهٔ چهارم هجری به‌نگارش درآمده است. او غالب به‌یقین، این کتاب را به‌عربی نوشته و محمّد ملک‌زاده آن را به‌فارسی به‌نام «عجائب هند» برگردانده است. ولی به‌قول مترجم فارسی این کتاب، نام این کتاب که بعدها از فارسی به‌زبان عربی برگردانده شده، «عجائب‌الهند برّه و بحره و جزایر» بوده است. باید یادآور شد که این کتاب به‌قول مترجم فارسی آن، باید در اصل فارسی بوده باشد، و معلوم نیست در چه زمانی و کجا از فارسی به‌عربی ترجمه شده است.

نسخهٔ خطّی عربی این کتاب در اسلامبول وجود دارد. دانشمند فرانسوی P.A. Van Der Lith آن را در طی سال‌های ۱۸۸۶–۱۸۸۳ م با نسخهٔ خطّی دیگری که در کتابخانهٔ دانشمند دیگر فرانسوی M. Schefer (میسو شفر) نگهداری می‌شده، مقابله و با همکاری جمعی از فضلا و مستشرقین اروپایی تصحیح کرده است. سپس مارسل دویک M. Marcel Devik آن را به‌زبان فرانسه ترجمه کرد. این ترجمه با انضمام یک مقدّمهٔ مفصّل و تحقیقی و فهرست‌های مختلف و چند تفسیر در مورد بعضی امور که در متن آمده‌اند و به‌قلم برخی از دانشمندان است با متن عربی آن تواماً به‌چاپ رسیده است.

این کتاب ۱۳۶ داستان دارد. داستانهایی که در این کتاب بازگو شده است، حوادث و اتّفاقات و مشاهدات عجیب و شگفت‌انگیزی را دربردارد که اغلب در هندوستان و دریای هند و جزایر هند رخ داده یا مشاهده شده است. اینجا باید هم یادآور شد که در خلال مطالب این کتاب به‌اسامی بلاد و جزایر و بنادری برخورد می‌کنیم که آن اسامی در نقشه‌های جغرافیایی امروز به‌هیچ‌وجه دیده نمی‌شود.

ناخدا بزرگ بن شهریار رامهرمزی این داستان‌ها، و حکایات عجیب و غریب را خود شخصاً از زبان بازرگانان ایرانی و هندی و عرب و ملّاحانی که در حدود ده

دوازده قرن پیش از این بین سواحل شرقی افریقا و ایران و هند تا جنوب چین و ژاپن رفت و آمد داشته‌اند، شنیده است. دربارهٔ مطالبی که در عجائب هند آمده، خود نگارنده می‌نویسد:

"خداوند عجائب و شگفتی‌های گیتی را به‌ده قسمت تقسیم فرموده، نه قسمت آن را به‌مشرق عالم بخشید و یک قسمت را به‌مغرب و شمال و جنوب عطا کرد. از نه قسمت عجائب مشرق، هشت قسمت آن را به‌چین و هند اختصاص داد و یک قسمت را به‌باقی ممالک مشرق زمین".

با این وجود که بعضی از داستانهای این کتاب افسانه و خیلی عجیب به‌نظر می‌رسد، مجموعهٔ آن از نظر این‌که دارای اطّلاعات بسیار مفید و ارزشمند از احوال طبیعی دریاها و اوضاع محلّی و جغرافیایی بندرها و جزایر ممالک مختلف مشرق زمین و عادات و آداب و رسوم مردم آن است، به‌حدّی مورد توجّه و علاقهٔ شدید دانشمندان اروپا و مستشرقین قرن نوزدهم میلادی بوده است که آنان با زحمات و تحقیقات و تتبّعات بسیار و با سالها صرف اوقات و تطبیق اسامی جغرافیایی مصطلح زمان با نقشهٔ کامل سواحل شرقی افریقا و جنوب و مشرق آسیا که متعلّق به‌کتاب ترسیم شده است، این کتاب را به‌چاپ رسانده‌اند.

دربارهٔ داستانها و مطالبی که عجیب به‌نظر می‌آید و به‌ظاهر باور کردنی نیست و در کتابهای جغرافیای عالم به‌عربی نوشته شده است، و اندرلیت دانشمند فرانسوی این‌گونه نظر می‌دهد:

"چنان‌که می‌دانیم در زبان غنی عربی تألیفات گوناگونی در جغرافیای عالم وجود دارد که برخی از آنها دارای اهمیّت بسیار است، مخصوصاً تألیفاتی که کمابیش جغرافیای تمام عالم یا قسمتی از عالم را توصیف کرده‌اند... با صرف نظر از بعضی خطاها و مبالغه‌گویی‌های آشکار، به‌این تألیفات الهام‌بخش باید اعتماد داشت..."[1]

---

۱. *عجائب هند* (ترجمهٔ فارسی)، مقدّمه.

در *عجائب هند* داستان‌هایی دربارهٔ کشمیر هم نقل شده است که بعضی جنبه‌های جغرافیایی و اجتماعی این منطقه را ایضاح می‌نماید. این داستانها به‌ظاهر باورکردنی نیست و از منابع دیگر که حالا در اختیار داریم، موردِ تصدیق قرار نمی‌گیرند، با این وصف نشان می‌دهند که در سدهٔ چهارم هجری مردمانِ کشورهای دیگر که این داستان‌ها را در آن وقت نقل می‌کردند، چه تصوّری دربارهٔ کشمیر داشتند و این داستان‌ها برای آنها معتبر بوده‌اند و کشمیر برای آنها منطقهٔ شگفتی‌ها بوده است.

عجائب هند بعد از حمد و نعتِ پیغمبرِ اسلام(ص)، با این داستان شروع می‌شود که یکی از حاکمان کشمیر مسلمان شد و آن را بنابر مصالح سیاسی و اجتماعی آشکار نکرد و این داستان را ابومحمّد حسن بن عمرو بن حمویه بن حرام بن حمویه النجیرمی به‌نگارندهٔ کتاب حکایت کرده بود:

> در منصوره[1] بودم. یکی از مشایخ معتبر آنجا برای من حکایت کرد که مهروک پسر رایق پادشاه کشور (را)[2] که بزرگترین پادشاهان ممالک هندوستان به‌شمار بود، و حوزهٔ حکمرانی او بین کشمیر بالا و کشمیر پایین[3] قرار داشت. در سال ۲۷۰ هجری نامه‌ای به‌عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز حاکم منصوره نوشت و از او خواست که شریعت اسلام را برایش به‌زبانِ هندی شرح دهد. عبدالله یکی از افراد برجسته و تیزهوش و فهیم منصوره را که شاعر هم بوده و از عراق بود و در بلاد هند پرورش یافته و به‌زبانهای مختلف هندی آشنایی داشت، فراخواند و خواستهٔ پادشاه (را) را با او در میان گذاشت و انجام تقاضا را از او خواست. این شخص عراقی قصیده‌ای ساخت و حاجت شاه را در آن بیان کرد و برایش ارسال نمود. چون این قصیده را در حضور شاه خواندند، بسیار تحسین کرد و به‌عبدالله نوشت که صاحب قصیده را نزد او گسیل نماید. عبدالله این شخص را به‌دربارِ شاه فرستاد. این شخص سه سال در دربارِ شاه اقامت کرد و سپس

---

۱. بندری است در ساحل غربی هندوستان.

۲. اسم جایی است که حالا شناخته نیست.

۳. سرزمین است در شمال هندوستان بین کشمیر بالا و کشمیر پایین.

به‌منصوره برگشت. عبدالله چگونگی احوال را از او پرسید و او چنین تعریف کرد که:

”هنگامی پادشاه را خداحافظی گفتم که از قلب و زبان مسلمان شده بود، امّا از بیم این‌که کشورش را از دست ندهد و سلطنت او نقل نگردد، مذهب اسلام را ظاهر نمی‌ساخت. روزی از من خواست که قرآن را برایش به‌زبان هندی تفسیر کنم. چون به‌سورهٔ یٰسین رسید و این آیه «قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ ۝٧٨ قُلۡ يُحۡيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلۡقٍ عَلِيمٌ ۝٧٩»[1] را تفسیر نمودم، شاه که بر تخت زرّین و مرصّع به‌انواع جواهر قیمتی قرار داشت، گفت: معنی این آیه را تکرار کن. تکرار کردم. شاه از تخت فرودآمد و به‌روی زمین که آب پاشیده شده و نمناک بود، قدم زد و بر زمین افتاد و گونهٔ خود را بر خاک نهاد و چندان گریست که صورتش گل‌آلود شد. سپس برخاست و به‌من گفت: این است معبود اوّل و پروردگار قدیم و یگانهٔ بی‌نظیر. او دستور داد که خانه‌ای برایش بنا کنند. تنها در آن خانه می‌رفت. ظاهراً می‌گفت برای انجام امور کشور در آن خانه خلوت می‌کند، امّا در حقیقت به‌عبادت خدا می‌پرداخت و نماز می‌گذاشت و کسی از کار او آگاه نمی‌گردد. شاه سه نوبت به‌این فرستادهٔ عبدالله ششصد من طلا بخشید“[2].

در *عجائب هند* داستان‌هایی دربارهٔ کشمیر هم نقل شده است که بعضی جنبه‌های جغرافیایی و اجتماعی این منطقه را ایضاح می‌نماید. این داستانها به‌ظاهر باورکردنی نیست و از منابع دیگر که حالا در اختیار داریم، مورد تصدیق قرار نمی‌گیرند.

از این داستان به‌دست می‌آید که پادشاه هندی حاکم «را» بود. اسم شخصی که پادشاه را مشرّف به‌اسلام کرد، معلوم نیست و این چنین داستانی به‌هر صورت دربارهٔ

---

۱. سورهٔ یٰسَ، آیه ۷۹–۷۸؛ ترجمه: گفت: کیست که استخوانها را درحالی‌که پوسیده و خاک شده زنده می‌کند؟ بگو: همان [خدای] که نخستین بار آفریدش، زنده‌اش می‌کند، و او به‌همهٔ آفرینش ـ یا آفریدگان ـ داناست.

۲. *عجائب هند*، ص ۳–۲.

یکی از پادشاهان غیرمسلمان کشمیر در بعضی مآخذ بازگو شده است که تصدیق می‌کند آنچه ناخدا بزرگ شهریار رامهرمزی بیان کرده است، فاقد اعتبار نیست.

این پیشامد هم نشان می‌دهد که اسلام در دورهٔ اوایل چه طور در هند پذیرفته شد. نه تنها عموم مردم هند به‌تعلیمات اسلام روی آوردند، بلکه حتّی طبقهٔ حاکم هم به‌حقّانیّت اسلام توجّه کرد و بدون هیچ‌گونه فشار، اسلام برای آنها قابل قبول می‌بوده است.

همین ابومحمّد حسن بن عمرو بن حمویه بن حرام بن حمویه النجیرمی حکایت دیگری هم دربارهٔ جشنی که کشمیری‌ها هر سال برگزار می‌کنند، این چنین آورده است:

"اهالی کشمیر بالا در هر سال عیدی دارند و در آن عید مردم در محلّی جمع می‌شوند و خطیبی برای موعظه به‌منبر می‌رود. روزی خطیب حسب معمول به‌منبر رفت و با خود کوزه‌ای از گلِ ناپخته داشت. او گفت: ای مردم مالک نفس خودتان باشید و احوال خویش را تا می‌توانید حفظ کنید. آنگاه کوزهٔ گلین را به‌آنها نشان داد و گفت: این ظرف گلی را بنگرید که چون نگاهداری شده و حفاظت گشته است، چهار هزار سال بر آن گذشته و هنوز باقی است".

ناخدا بزرگ بن شهریار داستانی دیگر دربارهٔ کشمیر بیان کرده است که شخصی به‌او بازگو کرده که به‌هندوستان سفر کرده بود. این داستان جالب بدین قرار است:

"در نواحی کشمیر الماس‌های صاف و کم‌نظیر و پربها به‌دست می‌آید. آن مکان تنگه‌ای است که میان دو کوه واقع شده و در آنجا در تمام اوقات شب و روز، زمستان و تابستان آتش فروزانی شعله‌ور است و در همین جاست که الماس یافت می‌شود. طالبان این الماس منحصراند به‌طایفه‌ای از اهالی هند سفلا که جان خود را به‌خطر انداخته و در هر مرتبه گروهی از آنان جمع می‌شوند و بدان مکان رهسپار می‌گردند، آنگاه در کنار تنگه گوسفند لاغری را می‌کشند و گوشت آن را تکّه تکّه می‌سازند و قطعات گوشت را یکی پس از دیگری به‌وسیلهٔ منجنیق به‌درون تنگه پرتاپ می‌کنند زیرا ورود به‌تنگه به‌چندین جهت غیرمقدور است. یکی حرارت آتش که مانع نزدیک شدن به‌آنجاست، دیگر آن که افعی‌ها و مارهای گزندهٔ بی‌شماری در اطراف آتش وجود دارند که نزدیک

شدن به‌آنها موجب هلاکت است. همین که پاره‌های گوشت به‌درون تنگه پرتاپ شد و دور از آتش به‌زمین افتاد، کرکس‌ها که عدّهٔ بی‌شماری که در آنجا درپردازند، بر روی تکّهٔ گوشت فرودآمده[1]، آن را به‌هوا می‌برند. این افراد، کرکس‌ها را در هوا دنبال کرده و دانه‌های الماس را که به‌گوشت چسبیده و از هوا به‌زمین می‌افتد، برمی‌دارند و یا به‌نقطه‌ای که کرکس فرودآمده و گوشت را خورده است، رفته و پاره‌های الماس را پیدا می‌کنند. گاهی پاره‌های گوشت از منجنیق به‌آتش افتاده می‌سوزد، زمانی هم که کرکس‌ها می‌خواهند گوشت را از نزدیک آتش بربایند، در شعله‌های آتش می‌سوزند، گاهی هم اتّفاق می‌افتد که کرکس‌ها گوشت را قبل از فرودآمدن به‌زمین در هوا می‌ربایند. در اغلب اوقات اشخاصی که بدانجا می‌روند، به‌وسیلهٔ مارها و یا در آتش تلف می‌شوند. پادشاهان آن سرزمین بی‌نهایت مشتاق به‌دست آوردنِ الماس بوده و برای حصول مقصود زحمات زیادی متحمّل می‌شوند و نظر به‌زیبایی و اهمیّتِ این سنگ گران‌بها کسانی را که حرفهٔ آنها پیداکردن الماس است، تحت بازرسی‌های شدید قرار می‌دهند"[2].

امروز از مآخذی دربارهٔ تاریخ و جغرافیای کشمیر، اطّلاعی دربارهٔ درّه‌ای نداریم که از آنجا الماس به‌دست می‌آمد و یا حالا هم پیدا می‌شود.

یکی از دریانوردان که سالهای زیاد در بلاد هند و نواحی آن مسافرت کرده بود، این حکایت دیگر را از اشخاصی که در هند بوده‌اند، شنیده و برای ناخدا بزرگ شهریار نقل کرد:

"در نواحی کشمیر اعلی در محلّی که آنجا را ترنرایین[3] می‌نامند، و دارای باغ و بوستان و جویبارهای زیادی می‌باشد، بازاری است معروف به‌بازار اجنّه که در آنجا همهمهٔ خرید و فروش و گفتگوهای معاملاتی زیاد شنیده می‌شود، امّا

۱. *عجائب هند*، ص ٤-۱۰۳.
۲. همان، ص ٤-۱۰۳.
۳. ناحیه‌ای است در شمال کشمیر.

اشخاصی در آنجا دیده نمی‌شوند و این مکان از قدیم‌الایّام معروف بوده و همچنان باقی است. پرسیدم آیا این بازار همیشه دایر است یا گاه‌به‌گاهی دایر می‌شود؟ گفت: این نکته را سؤال نکردم".

این اطّلاعاتی است که بزرگ بن شهریار دربارهٔ کشمیر قرن چهارم هجری داده است که امروز بیشتر از افسانه و داستان نیست ولی نشان می‌دهند که در قرن چهارم چه تصوّری دربارهٔ کشمیر در هند و خارج از هند وجود داشت و کشمیر جای شگفتی‌ها می‌بوده است.

نگاهی به‌نسخهٔ خطّی تذکرهٔ زعفران‌زار کشمیر◆

کریم نجفی برزگر*

تذکره‌نویسی در هند دارای پیشینهٔ تاریخی چشمگیری است و به‌طور کلّی سیر آن را به‌پنج دوره تقسیم کرده‌اند:

۱. از ابتدای سلطنت رسمی مسلمانان در هند به‌سال ٦۰۲ تا سال ۹۳۲ هجری؛
۲. از ابتدای سلطنت تیموریان در هند در سال ۹۳۲ هجری با بنیان‌گذاری ظهیرالدّین محمّد بابر تا پایان حکومت شاهجهان در سال ۱۰٦۸ هجری؛
۳. از ابتدای سلطنت اورنگ‌زیب در سال ۱۰٦۹ هجری تا آغاز سلطهٔ انگلیس در سال ۱۲۷٤ هجری؛
٤. از ابتدای سلطهٔ انگلیس در هند تا سال ۱۳٤۹ هجری؛
۵. از پایان سلطهٔ انگلیس تا دورهٔ معاصر.

در این ادوار طولانی تذکره‌های بی‌شماری در سرزمین هند به‌رشتهٔ تحریر درآمده که در آنها به‌شرح حال شعرا، عرفا، سلاطین، حکّام، اطبّاء، خوشنویسان، نثرنویسان، محدثّان، علما، فقها، فیلسوفان و... پرداخته شده است. البتّه بیشتر تذکره‌ها به‌سوانح حیات شاعران و صوفیان اختصاص یافته و به‌طور کلّی آن چه در هند انجام گرفته، نسبت به‌ایران از کم و کیف بیشتری برخوردار بوده است، زیرا اوّلین تذکره شناخته شده فارسی موسوم به*لباب‌الالباب* در شبه قارّه تألیف محمّد عوفی است. وی در سال

◆ این تذکره با تصحیح و توضیح نگارنده از سوی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران در سال ۱۳۸۸ هـ ش انتشار یافته است.

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور (ایران) و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

٦١٨ هجری این تذکره را تألیف نموده، در آن به‌ذکر شاهان، شاهزادگان، وزرا، علما و فضلایی که شعرمی سرودند، پرداخته است.

قابل ذکر است که در همین دوره در سال ٦٠٢ هجری اوّلین تاریخ فارسی سرزمین هند موسوم به*تاج المآثر*[۱] نیز توسّط حسن نظامی نیشابوری به‌دستور اوّلین حاکم دورهٔ سلطنت یعنی قطب‌الدّین ایبک به‌رشتهٔ تحریر درآمد.

در واقع تذکره‌نویسی نیز نوعی تاریخ‌نگاری است که مورد اهتمام حکّام و سلاطین نیزبوده است و لذا تذکره‌های تخصّصی در هند مصداق نخستین تحوّلات در روند تذکره‌نویسی بوده که از جمله آنها می‌توان به*روضةالسّلاطین* فخری هِروی در سال ۹٦۰ هجری که دربارهٔ هشتاد تن از سلاطین شاعر و همچنین *تذکرهٔ میخانه* عبدالنّبی قزوینی در سال ۱۰۲۸ هجری (دربارهٔ سرایندگان *ساقی‌نامه‌ها*) اشاره نمود.

نکتهٔ قابل ذکر این است که بسیاری از نخستین مؤلّفان تذکره‌های محلّی و منطقه‌ای هندیان هستند که از جمله آنها می‌توان از تذکره‌های مربوط به‌شعرای خطّهٔ کشمیر نام‌بُرد.

با ظهور اسلام در کشمیر زمینه‌های فروغ افشانی زبان و ادب فارسی به‌ویژهٔ فرهنگ ایرانی فراهم گشت. مهاجرت صنوف مختلف مسلمانان اعم از عرفا، علما و شعرا از ایران و دیگر مناطق فارسی زبان همچون خراسان، سمرقند، بخارا، مرو و هرات در توسعهٔ فرهنگ ایران زمین در کشمیر از اهمیّت خاصّی برخوردار بوده، به‌ویژه پذیرش اسلام از سوی حاکمان و سلاطین کشمیر در جهت تقویّت گرایش‌های مردمی و حمایت از فعالیّت‌های عرفا و علمای دین، بیش از گذشته نقش آفرین بوده است.

با گرایش «رینچن» اوّلین حاکم کشمیر به‌اسلام در سال ۷۲۵ هجری و حاکمیّت سلاطین بعدی همچون میر شمس‌الدّین، سلطان جمشید، سلطان علاءالدّین، سلطان شهاب‌الدّین و به‌ویژهٔ سلطان قطب‌الدّین و جانشینان او چون سلطان سکندر و سلطان علی شاه، عرفا و علمای دین نه تنها دربین مردم، بلکه نزد سلاطین نیز از جایگاه والایی برخوردار شدند.

---

۱. این کتاب به‌تصحیح استاد سیّد امیر حسن عابدی در سال ۱۳۸۷ هـ.ش در مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو انتشار یافته است.

در زمان حاکمیّت سلطان قطب‌الدّین، که اوضاع اجتماعی کشمیر شرایط مناسبی داشت میر سیّد علی همدانی با هفتصد نفر از اهل فضل و دانش و حرفه و صنعت برای خروج از مظالم تیمور، سرزمین کشمیر را برای اقامت و فعّالیّت برگزیده و در سال ۷۸۳ هجری بدانجا مهاجرت نمودند.

میر سیّد علی همدانی با همراهان هنرمند خود چنان در تبلیغ دین و فرهنگ ایران کوشید که سرزمین کشمیر نام «ایران صغیر» به‌خود گرفت.

با توسعهٔ اسلام در کشمیر، نه تنها احداث بناهای دینی، خانقاه‌ها، مساجد و حسینیّه‌ها رونق خاصّی یافت، بلکه زبان فارسی نیز در دورهٔ حاکمیّت سلطان زین‌العابدین (۱۳۷۳–۱۳٥٤ م) زبان رسمی دربار گردید.

در دورهٔ حکومت او تعاطی در زبان‌شناسی به‌ویژهٔ ترجمه‌نگاری و اقتباس رونق قابل توجّهی یافت و لذا ملّا احمد کشمیری دستور گرفت که «راج‌ترنگینی»[۱] تألیف پاندیت کلهن را به‌فارسی ترجمه نماید و همچنین اثر ارزشمند دیگری موسوم به‌*کَتَهاسَرِت سَاگَر* یا *دریای اسمار*[۲] به‌فارسی ترجمه گردید و نیز «سری‌وارا (Srivara)» مأموریّت یافت و کتاب *یوسف و زلیخای* جامی را به‌سانسکریت *کثاکایوتوکا* (Sanskrit Kathkautuka) برگرداند.

از شعرایی که در این دوره با حمایت‌های سلطان زین‌العابدین و پس از او «حسین شاه چک» (۷۰–۱٥٦۳ م) رشد و نبوغ یافتند می‌توان از «منطقی، فصیحی، ملیحی، جمیل، نادری و میر علی» نام‌بُرد.

---

۱. راج‌ترنگینی به‌معنی «دریای شاهان» یا «بحرالملوک» از پاندیت کلهن، تاریخ‌نویس و شاعر حماسه‌سرای کشمیری در سال ۱۱٤۹ میلادی آن را به‌زبان سانسکریت نه‌نظم درآورد. دویست و هشتاد سال پس از تألیف «راج‌ترنگینی»، ملّا احمد کشمیری به‌فرمان زین‌العابدین سلطانِ کشمیر (۸۷۹–۸۲۷ ه/۱٤۷٤–۱٤۲۳ م) آن را به‌فارسی برگردانید.

۲. «کَتَهاسَرِت سَاگَر» یا «دریای اسمار» در قرن نهم هجری به‌دستورِ پادشاه وقت کشمیر سلطان زین‌العابدین به‌زبان فارسی آمیخته به‌عربی برگردان شد سپس در عهدِ اکبر شاه تیموری (۱۰۱٤–۹٦۳ ه/۱٦۰٥–۱٥٥٦ م) و به‌دستورِ وی توسّط مصطفٰی خالقداد عبّاسی به‌فارسی یکدست درآمد و این کتاب با نام «دریای اسمار» به‌تصحیح دکتر تارا چند و پروفسور سیّد امیر حسن عابدی توسّط مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو در سال ۱۳۷٥ ه ش/۱۹۹۷ م انتشار یافت.

یکی از دوره‌هایی که زبان و ادب فارسی در کشمیر رونق ویژه‌ای یافت، دورهٔ حکومت گورکانیان هند بود، این دوره که حدود دو قرن به‌طول انجامید و اوج روابط فرهنگی آنها با حکومت صفویان در ایران بود، کشمیر نه تنها مورد توجّه صنوف مختلف ایرانیان به‌ویژهٔ شعرا و عرفا قرارگرفت، بلکه خاندان تیموری هند نیز که بعضاً از نژاد ایرانی و تحت تأثیر فرهنگ ایران بودند، خدمات قابل توجّهی به‌شکوفایی زبان و ادب فارسی به‌ویژهٔ فرهنگ ایرانی در کشمیر داشتند.

زعفران‌زار کشمیر عنوان تذکره‌ای است که در اواخر قرن سیزدهم هجری در شهر لکهنو، مرکز حکومت شیعه در هند به‌سلک تحریر درآمد.

سپاهیان جلال‌الدّین محمّد اکبر شاه (۱۰۱٤–۹٦۳ ھ) پس از فتح کشمیر در سال ۹۹۵ ھ/۱۵۸٦ م، عمران و آبادی راه‌های منتهی به‌درّهٔ بسیار زیبای کشمیر را به‌دستور اکبر که عاشق و فریفتهٔ حُسن و زیبایی این خطّه بود، آغاز نمودند. در این خصوص فیضی دکنی شاعر دربار وی این پیروزی بزرگ را در اشعار خود چنین سروده است.

به‌حکم خسرو والا ز تیشه کوه کنان / هزار جوی روان کرد صاف‌تر از شیر
چنان به‌کوه و کمر خاره را تراشیدند / که بهر کوکب شاهی سزَد مَمّر و مسیر
هزار قافلهٔ شوق می‌کند شب گیر / که بار عیش گشاید به‌عرصهٔ کشمیر
تبارک الله از آن عرصه‌ای که دیدن او / ورق‌نگارِ خیال است نقشبند ضمیر
هوای او متنوّع چو فکرت نقّاش / زمین او متلوّن چو صفحهٔ تصویر
غبار او بتوان خواند چشم را دارو / گیاه او بتوان گفت روح را اکسیر
به‌تن موافقت آب او چو ابره و گل / به‌جان مناسبت بادِ او چو شکّر و شیر
به‌پیش فیض نسیمش دم مسیح سموم / به‌نزدِ آب روانش زُلال خضر غدیر
دیار دلکش کشمیر را مسخّر کرد / بدان صفت که سلیمان پری کند تسخیر

جهانگیر نیز در دورهٔ خود نسبت به‌منطقهٔ سرسبز و رؤیایی کشمیر بسیار علاقه‌مند بود و در دورهٔ حکومت خود هشت مرتبه به‌کشمیر رفت که شش مرتبه آن به‌اتّفاق همسرش نورجهان بود.

در عهد شاهجهانی و عالمگیری نیز شاهد نواسنجی، نغمه پردازی و شعرسرایی شاعران ایرانی در این سرزمین هستیم که از آن میان طالب آملی، حاجی محمّد جان

قدسی، میرزا ابوطالب کلیم کاشانی، ظفر خان احسن و آصف خان بیش از دیگران اشتهار دارند. حاجی محمّد جان قدسی که زادگاهش مشهد مقدّس بوده در عهد شاهجهان وارد هند شد و در دربارِ او به‌لقب «ملک‌الشعرایی» منزلت یافت.

او که در غزل‌سرایی بی‌نظیر و در فصاحت و بلاغت سرآمد معاصران خود بود، *ظفرنامهٔ شاهجهان* را به‌سلک نظم درآورد.

در عهد عالمگیری نیز شخصیّت‌های برجسته‌ای چون عاقل خان رازی زینت بخش دربار بودند و اشعاری در وصفت و زیبایی بهشت گونهٔ کشمیر سرودند که از آن جمله است:

بی‌رنج مُحال است به‌فردوس رسیدن   همـــوار ره گلشـــن کشـــمیـر ندارد

طغرای مشهدی نیز که در اواخر عهد عالمگیری دربین شاعران همعصر خود نبوغ بیشتری داشت در توصیف کشمیر اشعاری دارد که دو بیت آن در وصفت موسم خزان کشمیر سروده شده و بسیار مشهور است:

کشمیر بود فصـل خزان، عالـم نـور   بر طالب فیض دیدنش هست ضرور

گویی که دریـن باغ چمـن ساز فضا   آورده نهـال شعـله از خـرمـن طـور

به‌هرحال دورهٔ سلاطین تیموری در هند بهترین دورهٔ رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در هند بود.

از میان شعرا و ادیبان برجستهٔ این دوره می‌توان از بابا داوود خاکی، شیخ یعقوب صرفی، خواجه حبیب الله فتوّت، ملّا مظهر علی مظهری، مولانا عبدالرّحمٰن اوجی، ملّا ذهنی، مولانا ندیم، شیخ فصیح‌الدّین انصاری فصیحی، مولانا فطرتی، ملّا سراج‌الدّین فروغی، ملّا محسن فانی، محمّد طاهر غنی، عبدالرّسول استغنا، منشی محمّد رفیع رافع، میرزا داراب بیگ جویا، ملک شهید لاله، حاجی محمّد اسلم سالم، محمّد رضا مشتاق، ملّا عبدالحکیم ساطع، محمّد اشرف یکتا نام‌بُرد که در تذکرهٔ *زعفران‌زار* کشمیر نیز شرحِ حال آنان آمده است.

پس از دورهٔ با شکوه سلاطین گورکانی علی رغم ضعف و فتور زبان و ادب فارسی عدّه‌ای از حکّام در گوشه و کنار این سرزمین همچنان از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی حمایت بی‌دریغ نمودند.

«سوکهجی وان مال (Sukhjivan Mal)» در دورهٔ حکومتش (۶۲–۱۷۵۴ م) عدّه‌ای از شعرای برجسته را مورد حمایت سخاوتمندانهٔ خود قرار داد که منشأ خدمات فرهنگی گردیدند و از جمله آنها می‌توان از شائق، سامی، توفیق، محتشم خان فدا، محوی، منشی بهوانی داس کاچرو، نیکو، دایا رام کاچرو و خوشدل نام‌بُرد که تحت حاکمیّت سیکها (۴۶–۱۸۱۹ م) و دوگراها (۱۹۴۶–۱۸۴۶ م) قرار داشتند و همچنین شعرای دیگری همچون میرزا مهدی مُجرم (م: ۱۸۹۵ م) ملّا حمیدالله شاه‌آبادی (م: ۱۲۴۶ ه)، خواجه حسن کول شرعی (م: ۱۲۹۸ ه)، خواجه محمّد شاه وفا و وهّاب پاره (۱۹۱۴–۱۸۴۵ م) نام‌بُرد که منشأ خدمات علمی و ادبی برای جامعهٔ هند گردیدند.

از شعرایی که در این دوره با حمایت‌های سلطان زین‌العابدین و پس از او «حسین شاه چک» (۷۰-۱۵۶۳ م) رشد و نبوغ یافتند می‌توان از «منطقی، فصیحی، ملیحی، جمیل، نادری و میر علی» نام‌بُرد.

همچنین در زمان مهاراجه «رنبیر سینگ» (۸۵–۱۸۵۷ م) کتاب‌های بسیاری در موضوعات دینی و عبادی هندوها به‌زبان فارسی ترجمه گردید و به‌ویژهٔ آثار تخلیقی در قالب ترجمه و تألیف به‌رشتهٔ تحریر درآمد.

زعفران‌زار کشمیر نسخهٔ نویافته

زعفران‌زار کشمیر عنوان تذکره‌ای است که در اواخر قرن سیزدهم هجری در شهر لکهنو، مرکز حکومت شیعه در هند به‌سلک تحریر درآمد.

آن مقطع زمانی که این کتاب نگارش یافت هندوستان زیر سلطهٔ حکومت بریتانیا بود و خِطّهٔ اوده با مرکزیّت لکهنو زیر نظر نوّاب‌ها که توسّط حکّام بریتانیا تعیین می‌شدند اداره می‌شد.

در این دوره به‌رغم سلطهٔ انگلیسی‌ها که زبان و ادب فارسی رو به‌افول نهاده بود، رقم بی‌شماری از علمای هند که دانش‌آموختگان حوزه‌های دینی بودند، آثار قابل توجّهی را به‌زبان فارسی به‌رشتهٔ تحریر درآوردند. یکی از آثار ارزشمند *زعفران‌زار* کشمیر است این نسخهٔ خطّی گرانبها توسّط استاد ارجمند جناب آقای پروفسور توفیق

هـ. سبحانی در اختیار اینجانب قرارگرفت. از آنجا که اوراق نسخه نامرتّب و با خطِّ نستعلیق شکسته و بدون شماره‌گذاری تحریر یافته بود و به‌ویژهٔ عنوانِ تذکره و نام مؤلّف آن نیز نامعلوم بود، پس از مدّتها تفحُّص و تحقیق در مطالب کتاب با مشاهده جملهٔ «تاریخ ولادت نور چشمی‌ام محمّد مهدی»[1] روزنهٔ امیدی برایم گشوده شد.

به‌تذکره‌های علمای هند مراجعه نمودم تا شاید از نام فرزندان آنها به‌مؤلّف تذکرهٔ *زعفران‌زار* پی ببرم؛ از جمله تذکره‌هایی که این راه مشکل را برایم هموار کرد، *مطلع انوار* مرحوم علّامه سیّد مرتضٰی حسین صدرالافاضل بود که خود از دانش‌آموختگان جامعهٔ سلطانیهٔ لکهنو بود. در تذکرهٔ آن مرحوم، علاوه بر ذکر فرزندان مؤلّف، تألیفات او از جمله *زعفران‌زار* نیز ذکرشده بود[2].

برای تکمیل بررسی‌های خود، مآخذ دیگر از جمله *الذریعه الی تصانیف الشیعه* مرحوم علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی را نیز مورد مطالعه و مقایسه قرار دادم[3].

در این کتاب، دو عنوان *زعفران‌زار* وجود دارد که هردو به‌زبان فارسی است؛ نخستین کتاب، اثر تاج‌العلما سیّد علی محمّد بن سلطان‌العلما محمّد بن سیّد دلدار علی نقوی نصیرآبادی متوفّای ۱۳۱۲ هجری است. دومی اثر مولوی میرزا محمّد علی بن محمّد صادق بن مهدی لکهنوی صاحب نجوم السّماء است که در سال ۱۳۰۹ هجری وفات یافته است.

شرحِ حالِ فرزندان مؤلّف، با *زعفران‌زار* دومی که متعلّق به‌میرزا محمّد علی لکهنوی است تطبیق داده شد و با تصریح *مطلع انوار* در خصوص این‌که فرزندان مؤلّف خود از علمای معروف بودند به‌شرحِ حالِ آنها در همین کتاب مراجعه نمودم[4]، با بررسی این موضوع معلوم شد که مؤلّف *زعفران‌زار* همان مؤلّف *نجوم السّماء* است که صاحب *الذریعه* نیز آن را ذکر نموده است[5].

---

۱. نسخهٔ خطّی، ص ۸۲
۲. *مطلع انوار*، ص ۵۷۹.
۳. *الذریعه*، ج ۱۲، ص ٤۰.
۴. *مطلع انوار*، ص ٦۲۱.
۵. الذریعه، ج ٢٤، ص ۸۱

براساس آنچه در *مطلع انوار* و *الذریعه* آمده است، میرزا محمّد مهدی فرزند دیگر میرزا محمّد علی است که تکمله‌ای بر *نجوم السّماء* نیز نوشته[۱] و میرزا محمّد هادی فرزند دیگرش در کتاب *تجلیّات عبّاس* آثار پدرش از جمله *زعفران‌زار* را ذکر نموده است[۲].

برای یافتن نسخهٔ دوم با اکثر کتابخانه‌های هند در شهرهای لکهنو، کشمیر، حیدرآباد، پتنا، رامپور و حتّی مرکز تحقیقات فارسی در اسلام‌آباد مکاتبه کردم و نهایتاً به‌این نتیجه رسیدم که نسخهٔ دیگری از این تذکره وجود ندارد.

پس از حروفچینی کتاب معلوم شد که مؤلّف در بخش اوّل، توصیفی از خطّهٔ دلپذیرکشمیر جنّت‌نظیر آورده و در ضمن به‌معرّفی تعدادی از شعرای آن منطقه پرداخته و در بخش دوّم اشعار و نیز تکملهٔ مربوط به‌هر شاعر را به‌صورت پراکنده و بعضاً در حواشی و در چند جای کتاب آورده که این بخش نیز با زحمت بسیار پس از تنظیم به‌صورت الفبایی ترتیب داده شد.

در متن کتاب، تعداد زیادی کلمات محلّی نیز مورد استفاده قرارگرفته بود که برای ضبط دقیق‌تر آن به‌کتاب‌هایی از جمله *راج‌ترنگینی*، *تاریخ حسن* و *وجیزالتّواریخ* که دربارهٔ تاریخ و شعرای سرزمین کشمیر تحریر یافته مراجعه و با بهره‌گیری از نکات ارزندهٔ آن آثار، مطالب قابل استفاده‌ای برای توضیح بیشتر متن *زعفران‌زار* اقتباس گردید.

در نثر و نظم کتاب افتادگی‌های وجود داشت که با مراجعه به‌دیگر تذکره‌ها از جمله *تذکرهٔ شعرای کشمیر* حسام‌الدّین راشدی اصلاح گردید.

موضوع قابل ذکر دیگر این است که مؤلّف در مقدّمهٔ تذکره تصریح نموده که آن تذکره را "حسب فرمان واجب‌الاذعانِ یکی از بزرگان به‌جمع و تألیفش شتافته و امتثالاً للامرالمسعود اقدام بر این امر نموده" است، امّا در متن کتاب ذکری از آن شخص که امرِ به‌تألیف این تذکره نموده، در میان نیامده است.

---

۱. این تکمله توسّط کتابخانهٔ حضرت آیت الله العظمٰی نجفی مرعشی(ره) در سال ۱۳۹۷ ه به‌چاپ رسیده است.
۲. *تجلیّات عبّاس*، ص ۲۸۰.

با تفحُّص در آثار علمای معاصرِ مؤلّف، کتابی که از آن شخصیّت بزرگ ذکری نموده، *تکملهٔ نجوم السّماء* فرزندش میرزا محمّد مهدی است که در این باره چنین تصریح فرموده است:

"*زعفران‌زار* که در احوال شعرای اهل کشمیر است به‌امر جناب عالم جلیل‌الشأن مجتهد رفیع‌المکان جناب مولانا السیّد ابوالحسن بن سیّد علیشاه طاب ثراهما تحریر فرموده بودند"[۱].

سلسلهٔ نسب و ولادت میرزا محمّد علی

براساس کتاب *مضامین عزیز لکهنوی* نسب میرزا محمّد علی مؤلّف *زعفران‌زار* کشمیر چنین ذکر گردیده است:

"میرزا محمّد علی بن میرزا محمّد صادق بن میرزا محمّد مهدی بن میرزا محمّد کاظم بن میرزا محمّد جعفر شیرازی است که در ۱۳ رجب سال ۱۲٦۰ هجری در شهر لکهنو ولادت یافت. جدّ اعلای ایشان میرزا محمّد جعفر در زمان سلطنت شاهان اَوَده در اختیار سلطان نصیرالدّین (۳۷–۱۸۲۷ م) بود".

تحصیلات عالیه

میرزا محمّد علی در محیط علمی، فرهنگی و مذهبی شهر لکهنو پرورش یافت و علوم و فنونِ مختلف را نزد اساتید مبرّز فراگرفت. فقه و اصول را نزد فرزندانِ علّامه سیّد دلدار علی سیّد محمّد سلطان‌العلماء (۱۲۸٤–۱۱۹۹ ه/۱۸٦۷–۱۷۸٤ م)[۲] و سیّد حسین سیّدالعلماء (۱۲۷۳–۱۲۱۱ ه/۱۸۵٦–۱۷۹٦ م)[۳] تفسیر و حدیث را نزد مولانا علّامه سیّد حامد حسین نیشابوری (۱۳۰٦–۱۲٤٦ ه/۱۸۸۸–۱۸۳۰ م) صاحبِ *عبقات‌الانوار*[٤]؛ علوم حکمیّه، طب و فلسفه را نزد راجه امداد علی خان کنتوری (م: ۱۲۹۲ ه/۱۸۷۵ م)[۵] و

---

۱. *تکملهٔ نجوم السّماء*، ص ۱۳۱.
۲. *مطلع انوار*، ص ٤۵۵.
۳ همان، ص ۱۹۱.
۴ همان، ص ۱۵۶.
۵ همان، ص ۱۱۰.

ادبیّات را نزد مولانا مفتی محمّد عبّاس شوشتری (۱۳۰٦-۱۲۲٤ هـ/۱۸۸۹-۱۸۰۹ م) فراگرفت.

میرزا محمّد علی از علمایی بود که در کسب علوم، جهد بلیغ داشت و نه تنها به‌اساتید خود بسیار اعتقاد و ارادت داشت، بلکه همواره از سوی آنها مورد احترام و اعزاز قرار می‌گرفت[1].

چنانکه علّامه میر حامد حسین، صاحب *عبقات‌الانوار* دربارهٔ او چنین می‌نویسد:

"الفاضل السعید والولی الرشید الصفی الحمید الالمعی الزکی اللوذعی الذکی المولوی میرزا محمّد علی مِمّن حازَ قصب السبق فی العلم و البدائه و احکم مرائر التحقیق و اتقن الصناعة و اخذالعلوم من الاعلام الاجِلّه و وافق الاکابر الذین هم رؤساء الملّة و هو لی بالخصوص قدیم الوداد الثقه و المختص بمرافقتی و المنوه بالاعتماد والرکون و الثقة"[2].

تألیفات میرزا محمّد علی

شیخ آقا بزرگ تهرانی در *الذریعه* آثار میرزا محمّد علی را چهار عنوان ذکر نموده است:

۱. *نجوم السّماء فی تراجم العلماء*.
۲. *زعفران‌زار*.
۳. *روضة‌الازهار*.
٤. *مجمع‌الفوائد*.

ایشان در خصوص آثار میرزا محمّد علی، اظهاراتی را به‌بدین شرح آورده است:

"*نجوم السّماء* اثری است به‌زبان فارسی که مؤلّف آن میرزا محمّد علی بن صادق بن مهدی کشمیری که شاگرد میر عبّاس شوشتری و میر حامد حسین نیشابوری صاحب *عبقات‌الانوار* است، شرح حال علمای سده‌های یازده تا سیزده هجری را تحریر نموده است.

---

۱. *مطلع انوار*، ص ۵۵۸.

۲. *تجلیّات عبّاس*، ص ۲۸۰.

مؤلّف، این کتاب را به‌امر استادش علّامه میر حامد حسین در سنهٔ ۱۲۸٦ هجری تألیف نمود و برای هر قرن یک نجم قرار داد.
نجم اوّل و دوّم و قسمتی از سوّم به‌سلک تحریر درآمد، امّا عمر مبارکش در تکمیل نجم سوّم کفاف نداد و لذا این کتاب در سنهٔ ۱۳۰۳ هجری در هند به‌چاپ رسید.
فرزند ایشان میرزا محمّد هادی ـ معروف به‌عزیز ـ در *تجلیّات* آورده که پدرش در ۱۳ رجب ۱۲٦۰ هجری متولّد و در ذی‌قعدهٔ ۱۳۰۹ هجری رحلت نمود.
از آثار او *روضةالازهار*، *زعفران‌زار* و *مجمع‌الفوائد* باقی‌مانده است.
فرزندش میرزا محمّد هادی دیوانی دارد و فرزند دیگرش محمّد مهدی *تکملهٔ نجوم السّماء* را به‌انجام رسانیده است"[1].

وجهٔ تسمیهٔ زعفران‌زار

یکی از گلزارهای این سرزمین جنّت‌نظیر *زعفران‌زار* بودن آن است. مؤلّف کتاب *راج‌ترنگینی*، پاندیت کلهن کشمیری در سال ٥٤٥ هجری آن را به‌صورت منظومه‌ای به‌زبانِ سانسکریت سروده و در سالِ ۹۹۷ هجری توسّط ملّا شاه محمّد شاه‌آبادی کشمیری به‌نثر فارسی ترجمه شده است. او دربارهٔ کشمیر می‌نویسد:

"کشمیر آن است که آب آن در هوای گرم، سرد و در هوای سرد گرم است و از جمله خوبی‌های آن زعفران‌زار است".

انتخاب نام این تذکره به‌*زعفران‌زار* که دربرگیرندهٔ اشعارِ شاعران و سخنوران خطّهٔ دلپذیر کشمیر است، اشارهٔ تلمیحی است به‌یکی از خواصّ و ویژگی‌های زعفران در طب قدیم که ویژگی خنده برانگیزی و نشاطدهندگی آن است و این تذکره نیز از سرسبزی و طرب‌انگیزی آن سرزمین که با اشعار زیبای شعرا به‌تصویر کشانده، حکایت دارد، چنانکه در متن این تذکره، مؤلّف بیتی را از میر سیّد عطاءالله رضوی در این خصوص ذکر نموده که فرمود:

---

۱. *مطلع انوار*، ص ٦۲۱.

زعفران خورده است گویی صبحدم از آفتاب
ورنه بی‌دردیست یکدم عمر و خندان زیستن

و همچنین شعرای دیگر در این خصوص آورده‌اند:

از آن میــوهٔ زعفــران ریــز شد　که چون زعفران شادی انگیز شد
(نظامی گنجوی)

ز روی عدو شاد شد روز جنگ　که دل را بود شادی از زعفران
(عیاضی سرخسی)

شد دلِ طاووس شاد از شنبلید از بهر آنک　زعفران رنگست و دل را شاد دارد زعفران
(امیر معزّی نیشابوری)

تا طبیعت زعفران را رنگ اعدای تو دید　مایه شـادی جـدا کـرد از مـزاج زعفران
(سنایی غزنوی)

ویژگی‌های زعفران‌زار

۱- نسخهٔ منحصر به‌فرد خطّ مؤلّف.

دلایل متقنی وجود دارد که این نسخه به‌خطّ مؤلّف می‌باشد:

دلیل اوّل: تصریح مؤلّف تذکره است که فرمود: "این تذکره را حسب فرمان واجب الاذعان یکی از بزرگان، به‌جمع و تألیفش شتافتم".

دلیل دوم: تصریح فرزندش میرزا محمّد مهدی است که فرمود پدرم *زعفران‌زار* را به‌امر جناب مولانا السیّد ابوالحسن تحریر فرموده بودند.

دلیل سوّم: تصریح نوهٔ مؤلّف یعنی میرزا محمّد جعفر، فرزند میرزا محمّد هادی بن میرزا محمّد علی معروف به«حیات لکهنوی» است که از شعرای برجسته و غزل‌سرای عصر حاضر بود که آثار ارزشمندی از او باقی‌مانده[1] است. ایشان پس از اطّلاع یافتن از تذکرهٔ *زعفران‌زار* که از آثار نایاب جدّ بزرگش بوده، بسیار

۱. وی در سال ۲۰۰۷ م درگذشت. از او چهار دیوانِ شعر باقی‌مانده که عبارتند از: *حصار آب*، *ندی کے پار کا منظر*، *دریا رواں رہے*، *وسلیه* و نیز دو اثر مرحوم پدرش عزیز لکهنوی را موسوم به*انجم‌کده* و *اوراقِ عزیز* مرتّب نموده است. (*خبرنامهٔ علمی*، اردو آکادمی، دهلی، سالانه ایوارد، ۱۹۹۸ م.

شادمان شد و عواطف و احساسات قلبی خود را طی نامه‌ای تقدیم فرموده و تصریح نمودند که این اثر را میرزا محمّد علی به‌قلم خودش تألیف کرده است[۱].

دلیل چهارم: قرینهٔ آشکار بر این تصریحات، خط خوردگی‌های بعضی از جملات در جای جای نسخهٔ خطّی است و چنانکه اگر کاتبی آن را تحریر می‌کرد، لازم بود برای زیبایی کتابت قلم خوردگی‌ها را که به‌زیبایی کتاب خدشه وارد می‌سازد، برطرف کند.

۲– این تذکره دارای دو بخش عمده است:

در بخش اوّل معرّفی تاریخچهٔ کشمیر که بنا به‌روایاتی محلّ هبوط حضرتِ آدم و حوّا بوده و در این خصوص مطالبی از اربابِ کتب و سیَر در ذکر بعضی حالاتِ پاکیزه سمات آن بلدهٔ طیّبه و مقامِ کریم که دری از ابواب جنّت‌النّعیم است، آورده شده و طلیعهٔ آن از کتاب *مجالس‌المؤمنین* قاضی نورالله شوشتری است که در دورهٔ جلال‌الدّین محمّد اکبر، پادشاه گورکانی هند قاضی‌القضات دربار او بوده است.

در ادامه ذکری از تاریخ گرایش مردم کشمیر به‌مذهب شیعه آمده که سهمِ قابل توجّهی از تشیّع کشمیر در مهاجرت میر سیّد علی همدانی با ۷۰۰ نفر اهلِ علم و قلم و حرَف مختلف به‌سرزمین کشمیر بوده که نام ایران صغیر را از آنِ خود ساخت. چنانکه علّامه اقبال لاهوری در ستایش و تجلیل از او فرمود:

آفرید آن مـرد ایران صغیر　　با هنرهای غریب و دلپذیر

در ادامهٔ بخش اوّل نسخهٔ خطّی مقدّمه‌ای در توضیح وجه تسمیهٔ کشمیر به‌جنّت‌نظیر اختصاص یافت و مطالبی از *تاریخ مرآةالاولیاء* و *نوادرالاخبار* بابا رفیع‌الدّین بلخی، *تاریخ* حشمت کشمیر و نیز *عجایب‌البلدان* عبدالسمیع بیرجندی ذکر گردیده است. در خاتمهٔ این بخش به‌طور مبسوط به‌عجایب و طلسماتِ این خطّهٔ دلپذیر پرداخته شده که در مطلعِ آن توصیف حکیم ابوالقاسم فردوسی است که فرمود:

چو کشمیر شهری دگِر در جهان　　نبیـنـد کسـی آشـکار و نهـان

و نیز به‌تفصیل قصیدهٔ جمال‌الدّین متخلّص به‌عرفی شیرازی ذکر گردیده که فرمود:

---

۱. رجوع شود به‌مقدّمهٔ کتاب یادداشت حیات لکهنوی.

هر سـوخته جـانی کـه بـه‌کـشمیر درآیـد   گر مـرغ کبابـست کـه بـا بـال و پـر آیـد
بنگر که ز فیضش چـه شـود گـوهر یکتـا   جایی کـه خـزف گـر رود آنجـا گهـر آیـد
فـردوس بـه‌دروازهٔ کـشمیر رسـیده‌سـت   کـو مـدّعی‌ای گـر نگرنـده‌سـت درآیـد
زیبایی کشمیر گـرش باعـث عـشوه‌سـت   من می‌خرم ار زال فلـک عـشره گـر آیـد
این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل   آن شـرح نـدارد کـه بـه‌گفـتار درآیـد

و در خاتمه آمده است:

کشمیر بهشـت بی‌در و دیوار است   تا چشم کند کار، گل و گلزار است

در بخش دومِ کتاب به‌ذکر شعرای سرزمین *زعفران‌زار* کشمیر پرداخته و به‌رغم اختصار کتاب، شرحِ حال ۱۳۳ تن از شعرای کشمیری را که برخی از آن‌ها را در هیچ‌منبع دیگری نمی‌توان یافت، ذکر نموده است.

۳- در بعضی اشعار این تذکره از کلماتِ هندی نیز در اشعار فارسی استفاده شده، از جمله اشعاری که شیخ محسن فانی کشمیری در مدح ظفر خان آورده است:

نو بهار آمـد بـه‌سـیر گلـشن هندوسـتان   زیبد ار طوطی به‌جای پر برآرد برگ پـان
چشم مردم از سواد هند روشن مـی‌شـود   گر نیارد کس متـاع سـرمه را از اصـفهان
در چمن هر صبح مَینا سر کند راگ بَسنت   نیست طوطی را بجر، کلیان چو بلبل بر زبان
چنبه می‌گیرد چو نرگس دست گلچینی به‌زر   لاله می‌بندد حنا چون گل به‌پـای باغبـان
گل ز شبنم هار چنبیلی بـه‌گـردن افکنـد   تـا توانـد شـد حریـف شـاهد هندوسـتان
باغ و صحـرا سبز شد از فیض ابر نو بهار   شد همه صحن زمین همرنگ بام آسمان

در این اشعار کلمات هندی مورد استفاده شده بدین شرح است:

بجر کلیان: آذرخش، صاعقه.
بَسَنت: یکی از جشن‌های هند است که می‌توان به‌آن جشن بهار گفت.
پان: یک نوع برگ سبز گرمسیری است که عدّه‌ای از مردم هند آن را پیچانده در دهان می‌گذارند و می‌جوند.
چنبه: بوتهٔ گلی که دارای گل‌های طلایی و خوشبوست.
چنبیلی: گل یاسمین.
راگ: دستگاهی در هنر موسیقی.
مَینا: یک نوع پرنده.
هار: حلقهٔ گردن.

۴- مؤلّف این تذکره چون از علمای شیعه بوده و شیعیان نیز دربین مسلمانان جایگاه ویژه‌ای دارند، اشعاری را در مدح و منزلت مولا علی(ع) آورده است، از جمله ابیاتی از شیخ یعقوب صرفی کشمیری اظهار داشته:

اولیا و اصفیا را سیّد و مولٰی، علی(ع) — وال من والاه علیاً، عاد من عادٰی، علی(ع)
پیشهٔ من عاشقی و منّت ایزد را که هست — در طریق عشقبازی پیشوای ما، علی(ع)
حق عیان از مصطفٰی(ص) و مصطفٰی از مرتضٰی — باء بسم اللّه نبی و نقطهٔ آن با علی(ع)
اوست دریای علوم و دُرِّ دریای یقین — بوالعجب سرّی که هم دُر است و هم دریا، علی(ع)
هیچ می‌دانی که او را چیست نسبت با نبی؟ — با محمّد مثل هارونست با موسٰی، علی(ع)
صرفی بیدل ضعیف و نفس غدّارش قویست — جای امداد است وقت دستگیری، یا علی(ع)

۵- میرزا محمّد علی با توجّه به‌ارادت و اخلاص ویژه‌ای که به‌استاد محبوبش مفتی محمّد عبّاس داشت، در اوراقی از آخر کتاب ذکری از آثار او من جمله کتاب ظِلٍّ ممدود که از منشآت و مکاتیب وی می‌باشد و نیز کتاب *روائح‌القرآن* اشعاری را ذکر کرده و حُسن ختامِ تذکرهٔ *زعفران زار* را به‌چند غزلِ عرفانی استادش بدین شرح مزیّن نموده است:

چه خوش است نیمه شبها سرِ کویِ یار بودن — دمِ پر شرر برآوردن و بی‌قرار بودن
من و تو درین گلستان چو گل و چو ابرنیسان — ز تو غنچه سان تبسّم من و اشکبار بودن
چو حیات ماست فانی چه غم و چه شادمانی — به‌خُمار باده خوشتر که به‌هوشیار بودن
تو که معدن طلایی به‌نگاه کیمیایی — ز غبار من چه خواهی، زر خوش عیار بودن
تو که جنس عیب پوشی به‌هُنر نمی‌فروشی — چه عبادت تو کردن چه گناهکار بودن
به‌دل چو غنچه تنگی، چه زنم سری به‌سنگی — که چو لاله‌زار باید همه داغدار بودن
بگذشت عمر سیّد بَد و نیک و خوب و فاسد — اثری نماند اِلاّ همه شرمسار بودن

منابع

۱. آقا بزرگ تهرانی، آقا محسن: *الذریعة الی تصانیف‌الشیعة*، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ه/ ۱۹۸۳ م.
۲. حسنی لکهنوی، حکیم عبدالحی بن فخرالدّین الحسنی: *نزهة‌الخواطر و بهجة‌المسامع و النواظر*، دائرةالمعارف العثمانیه، حیدرآباد، ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۹ هجری، هشت مجلّد.

۳. صدرالافاضل، سیّد مرتضٰی حسین: *مطلع انوار*، خراسان اسلامِک ریسرچ سنتر، کراچی، ۱٤۰۲ ه/۱۹۸۱ م.
٤. علی کشمیری، میرزا محمّد: *نجوم السما*، *تکملهٔ*...، میرزا محمّد مهدی لکهنوی کشمیری، به‌اهتمام حضرت آیت الله العظمٰی نجفی مرعشی(ره)، مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۷ هجری.
۵. علی کشمیری، میزرا محمّد: *نجوم السما*، چاپ لکهنو، ۱۳۰۳ هجری، جلد اوّل.

حدیثِ کشمیر در نسخهٔ خطّی «مجمع‌الافکار»

چندر شیکهر*

در فنون ادبی فارسی هند انشانویسی از آغاز معرّفی زبان و ادب فارسی در این خطّهٔ پهناور مظهر تبحّر و قدرت در زبان قرارگرفت. فنّ انشا در بسیار اداره‌های حکومتی لازم بود. از *چهار مقالهٔ* نظامی عروضی و *تاریخ بیهقی* علّامه ابوالفضل بیهقی و *تاریخِ فیروزشاهی* ضیاءالدّین برنی و *آیینِ اکبری* ابوالفضل تا آثار دانشمند نعمت خان عالی و غیره، همه آثارِ نامور ارزش و ضرورت این فنّ ادبی را بازگویی می‌کند.

دبیری[1] و انشانگاری شغل‌های عمدهٔ نظام حکومتی بوده است. در هند همین امر موجب گردید که آثار بسیاری در این زمینه به‌نگارش آمد و برای نوآموزان این فن نیز سیاق مشق شد. *اعجازِ خسروی* امیر خسرو در دورهٔ سلطنت هند و بعداً *آیینِ اکبری* و انشای ماهرو و انشای مادهو رام و مفتاح‌العلوم منابع و مآخذ برجسته برای نوآموزان فنّ مذکور قرارگرفت. اهمیّت و ارزش آثار این فنّ ادبی هم متنوّع است. ضمن انعکاس تبحّر و قدرت زبانی، انشانویس اطّلاعات مهمّ دربارهٔ واقعات مهمّ تاریخی، فرهنگی و هنری و جغرافیایی نیز عرضه می‌نماید.

مجمع‌الافکار مجموعه‌ای است مبنی بر رسایل و عرضداشت‌ها و دیباچه‌ها و مقدّمه‌هایی که بر روی آثار نویسندگان و شاعران ثبت بوده و تهنیت نامه‌ها و خطوط و

---

* استاد بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. واژهٔ «دبیر» فارسی و «دَوِیر» سانسکریت به‌معنی همسان است. حتّی در ناحیهٔ کشمیر در زمانِ قدیم حکومت دَوِیرها دایر بوده است.

مکتوب و رقّعات، سواد رقّعات و نقول مسوّده‌جات و فرامین و غیره. نسخهٔ خطّی (شمارهٔ اچ.ال. ۸۶۰) روی ورق اوّل نوشته شده:

"هدیه مختصر. به‌نظر فیض اثر نوّاب فیضمآب والامناصب علا مناقب نوّاب فوجدار محمّد خان صاحب بهادر دام اقباله شرف باد. تحریر تاریخ ۱۵ رمضان‌المبارک ۱۲۷۴ ه".

در نسخه تعداد سطور ۲۱–۱۹ و حروف ۲۲–۱۹ می‌باشد و به‌خطّ نستعلیق متوسّط (مایل به‌خفی) می‌باشد. آغاز:

"این نسخه که همچو گل ورق بر ورق است
از رشـک صـفاتـش گل به‌زیـر عـرق اسـت
گـر صـــد ورق اسـت در گلســتان گلـــزار
هـر صفـحـه ایـن هــزار گل را ورق اسـت
بر صفحه ضمیر منیر مستفیدان خرد و دانشوری..."

و در پایان *مجمع‌الافکار* عبارتی است اینچنین:

حرف اوّل باز بر در عد این مایه و میزان زیر و سه‌اش در مراتب عشرات یا بروج فلک در بکنایه ذاکر نباشد حرف چهارم او هر آیینه به‌آب نماند به‌هیچ بنا و راه باید در بنا خلل و فنا همچنانکه حرف چهارم او در مرتبهٔ خود به‌تصنیف آمده است قناعت کرده... عدد صحیح که مجموعه آن دوازده باشد درست و سلیقه کامل را ادراک عالی نیاورد بنای همّت کلّ آن نقطه بر صفحه صحیفه نگارد البتّه در پایان نسخه یک ورق ضمیمه است که بر آن *سوادنامهٔ* حجّةالاسلام ابوحامد محمّد غزالی که به‌*جواب‌نامهٔ مؤیدالکتاب* نظام‌الملک نیز رقم گردیده است.

اطّلاع دقیق دربارهٔ گردآورندهٔ مطالب این مجموعه به‌دست نرسیده، امّا از نوشته‌ها و سروده‌های بیدل عظیم‌آبادی مطالبی در این مجموعه به‌دست می‌رسد و بعضی مطالب در باب اورنگ‌زیب می‌باشد و این به‌اثبات می‌رساند که این اثر از دورهٔ بعد اورنگ‌زیب یعنی سدّهٔ هجدهم میلادی است. این نسخه در گنجینهٔ نسخ خطّی فارسی در کتابخانهٔ خدابخش پتنا محفوظ و مضبوط است. معرّفی مختصر ازین نسخه به‌قلم استاد دکتر اقتدار حسین صدّیقی در کتابی به‌عنوان «مجمع‌الافکار» (به‌سال ۱۹۹۳ م، انتشارات کتابخانهٔ

خدابخش، پتنا) به‌عمل آمد. براساس برخی اطّلاعات که استاد مذکور عطا نمودند راقم‌السّطور مشتاق شدم که مرور و بررسی این نسخهٔ نفیس نمایم. چنانکه بالا ذکر گردید از بیدل نیز نقل قول در این مجموعه به‌دست رسیده همان را اینجا تکرار می‌کنم. البتّه بیشتر مطالب از جلالای طباطبایی به‌نظر می‌رسد.

در *مجمع‌الافکار* به‌جای تاج محل آن مکان را مسجد جامع ناموس‌العالمین بانوی بانوان روی زمین بیگم صاحبه در مستقرالخلافة اکبرآباد حسب‌الحکم خدیو عالم وفاقان اعظم حضرت صاحبقران ثانی ذکر شده است.

میرزا بیدل در تعریف میر نورّالله نوشته:

تا نظر بر چمن حسن جهان وا کردیم
عالمی بود که در خواب تماشا کردیم

خمخانهٔ عالم وجود طلسمی است بی‌بود و حیرتکده انجمن هستی تصویریست بی‌نمود در بنای این طلسم چون گردباد طاقت مدار ورنه در شکست این دیوار چون رنگ صورت اختیار دریای معرفت میر صاحب نورّالله مرقده چه نگارد که از غبار بی‌تابی الفاظ‌نامه هر سطر مکتوب به‌رنگ گردباد صحرایی است و از طوفان سرشک خامه صفحه کاغذ چون چشم دریای ارادت خداوندی جلّ شانه شاهد حال است که دیده مشتاق را از جوش غبار تحریر کرده اشک مهری است بر طومار بد نگاه.

اگر نور غیرت آیینه‌پرداز دیدهٔ آگاهی گردد از ذرّه تا آفتاب سرگرم پرواز حیرت است.

و از قطره تا محیط بیتاب طپیدن وحشت صبح تا نفس می‌کشد غبار هستی خود به‌باد بسته و شعله تا قیامت راست می‌کند به‌خاکستر نیستی نشسته، فانوس سپهر از دود چراغان کشته آفتاب نعلی است و چهره سحاب از نفس سوخته برون رنگ افروز را بر سیلی تا سخن از لب برآمده چو هر آیینه هوا است تا نفس از دل سرکشیده... (ورق ۴۱۳ ب)

از ورق اوّل تا ۱۳۰ دیباچه‌های مختلف و متنوّع را آورده است، بعد از آن منشأت و گفتار و تهنیت نامه‌ها و نسخه‌های اطبّا و عیادت‌نامه‌ها و تعزیت‌نامه‌ها و مرثیه‌ها بعد از عناوینی است. تعریف خط، تعریف بزم، تعریف رزم و سواد مکتوب، نقل مکتوب و

نامه‌های به‌خطّ خاص مثلاً همایون پادشاه به‌نوّاب بیرم خان؛ نقل مکتوب جهانگیر بادشاه به‌خطّ خویش برای شاه عبّاس[1]؛ شاهجهان بادشاه به‌ملّا شاه[2].

مؤلّف *مجمع‌الافکار* اطّلاعات مفید در باب ساختمان‌ها دولتی و مساجد به‌تفصیل آورده و این گزارش تنها به‌یک شهر محدود نیست. جالب توجّه است که در *مجمع‌الافکار* به‌جای تاج محل آن مکان را مسجد جامع ناموس‌العالمین بانوی بانوان روی زمین بیگم صاحبه در مستقرالخلافة اکبرآباد حسب‌الحکم خدیو عالم وفاقان اعظم حضرت صاحب قران ثانی ذکر شده است.

در این مجموعه اطّلاعات محدود به‌هند نیست، بلکه ضمن اوصاف شهرها وصف شهر اصفهان به‌قلم نصیرا همدانی می‌باشد. (ورق ۳۳ ع)

مثل آثار بسیاری از قبیل *اکبرنامه* و *شاهجهان‌نامه*‌ها و متون تاریخ در بابِ خطّهٔ جنّت‌نظیر کشمیر اطّلاعات به‌وفور پرداخته‌اند. مسیرهای مختلف از لاهور به‌کشمیر می‌بوده که کاروان شاهی بدان به‌کشمیر عازم می‌شدند. *شاهجهان‌نامهٔ* کنبوه و تاریخ حسن در این موردِ جزییات داده است، چنانکه عرض گردید *مجمع‌الافکار* مجموعهٔ اطّلاعات است دربارهٔ شاهجهان‌آباد و کشمیر اطّلاعات مهمّ درین نسخه دستیاب است، همچنان اطّلاعات مفصّل دربارهٔ باغ‌های گوناگون به‌زبان شیرین در این مجموعه آمده و در کنار این در باب شاهجهان‌آباد اطّلاعات توسّط رسالهٔ سعدالله خان وزیر شاهجهان

---

۱. در مجالس جهانگیری گزارش‌های علمی، فرهنگی مربوط به‌دورهٔ جهانگیر ثبت و همچنان روابط هند و ایران یعنی روابط جهانگیر و شاه عبّاس توسّط نامه‌ها که به‌دست ایلچیان ردّ و بدل می‌شد اطّلاعات مهمّ آورده شد. مجالس جهانگیری، عبدالستّار بن قاسم لاهوری، تصحیح و تنقیح عارف نوشاهی و معین نظامی، چاپ میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۵ ش، ص ۴۱–۲۳۹.

۲. ضمن اطّلاعات تاریخی متن کتاب‌ها نیز در این مجموعه دیده می‌شود. مثلاً (ورق ۴۳۸ ب) متن کتیبه‌ای که در روضهٔ منوّره فردوس مکانی بابر پادشاه بنا یافته میان محمّد مراد مرحوم نوشته‌اند هم ذکر شد که عبارت است از: این مسجد منیف و معبد شریف که پیشانی مساجد آن از آن نورانی و دل عاکفان در آن مورد فیض رها نیست به‌حکم بانی مبانی خالق‌پرستی و خلق نورانی دافع آینهٔ دین متین نبی مجازی امیرالمؤمنین ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی... "الله تعالی دولته العالیه و اقام اعلام خلافة مادام‌الایّام و الّا عوام‌العالیه" در مدّت به‌مبلغ... در سال سعادت اتّصالی که از مصرعه بلاغت اجتماع مصرعهٔ شاهجهان بانی این مسجد است ۱۰۵۷ مرتبه عدد آن به‌حساب جمل مفهوم می‌گردد و صورت اتمام و پیرایه انجام یافت. همچنین کتاب‌های دیگر نیز در این مجموعه مرقوم می‌باشد.

به‌دست می‌رسد و اطّلاعات دربارهٔ کشمیر از فقط رسالهٔ مولانا شیدا به‌دست می‌آید. در معرّفی این مجموعه توسّط دکتر صدّیقی به‌شکل فاکسیمیل چاپ کرده است.

رسالهٔ کشمیر که به‌قلمِ مولانا شیدا در *مجمع‌الافکار* نقل گردیده، کشمیر دورهٔ شاهجهان را منعکس می‌نماید. مولانا شیدا قندهاری معروف به«فتح‌آبادی» از شاعران پارسی‌گوی هندی ایرانی‌نژاد دورهٔ جهانگیر و بعداً در دستگاه دولتی شاهجهان می‌باشد. دربارهٔ وی واله داغستانی می‌نویسد:

"مولانا شیدا در زمان جهانگیر بادشاه در فرقه احدیان شاهی نوکر بوده. مولدش قندهار و اصلش از مشهد مقدّس است. نشو و نما در هند یافته بود و بسیار بلند طبیعت واقع شده، لیکن پست فطرت بوده است زیرا که اکثر اشعارش از مضامین دیگران است[1] جالب است که همین امر را بختاور خان نیز در *مرآة‌العالم* آورده[2] احوال شیدا در غالب تذکره‌های فارسی به‌چشم می‌خورد البتّه در باب وی گزارش‌های منفی بیشتر دیده می‌شود محمّد صالح کنبوه که از همعصران وی بود در *شاهجهان‌نامه* وی دربارهٔ شیدا خاطرات به‌شکل هجو آورده. می‌نویسد:

شیدا بـر دانـا به‌حـذر می‌آیـد   در مجمع ابلهان به‌سر می‌آید
سازند اگر ز استخوانش بجلی   هر بار کـه افگنند خر می‌آید[3]

شیدا همراه شاهجهان که سه بار از کشمیر دیدن کرد به‌آن خطّهٔ دلگشا سفر نمود. علاوه بر این رساله که در معرّفی *مجمع‌الافکار* توسّط استاد اقتدار حسین صدّیقی معرّفی شد، گزارش دیگر نیز از کشمیر به‌قلم میرزا جلالای طباطبایی است که بدان دانشمند محترم اشاره نفرمودند. همچنان ضمن باغ‌های کشمیر و جاهای دیگر نیز اطّلاعات مفصّل به‌زبان دل‌انگیز و زینتی و خوش‌آیند در این اثر نامبرده به‌دست می‌رسد که در صفحات بعدی در همین عرایض جا خواهد یافت.

---

۱. *ریاض‌الشعرا*، علی قلی خان واله داغستانی، تصحیح سیّد محسن ناجی نصیرآبادی، چاپ تهران، ۱۳۸٤ ش، ج دوّم، ص ٤۲–۱۱۳۷.

۲. *مرآة‌العالم*، محمّد بختاور خان، تصحیح ساجده علوی، لاهور ۱۹۷۹ م، ج ۲، ص ۵۴۲.

۳. *کاروان هند*، گلچین معانی، ۹۸، ج ۱، ٤.

حدیث کشمیر در *مجمع‌الافکار* به‌رنگ گوناگون ترسیم و تجسّم شده است، علاوه بر جزوه‌ای که دکتر اقتدار حسین صدّیقی در معرّفی اثر مذکور از قلم مولانا شیدا آوردند، رساله از قلم جلالای طباطبایی نیز وجود دارد. همچنان در باب باغ‌های آن خطّهٔ دلگشا نیز اطّلاعات از اقلام سخن‌پردازان دیگر در *مجمع‌الافکار* مانند محمّد صالح کنبوه ورق ۴۱۰ می‌باشد. همچنان ملّا طغرا در مذمّت سرمای راه کشمیر نامه‌ای به‌قاضی زاهد نگاشت به‌همین شکل ملّا حیدر در هجو گل حیدر نام کشمیری نیز سطوری قلمبند فرموده است که درین مجموعه آمده. این اطّلاعات عاری از اهمیّت و ارزش نیست که بازگویی از همان درین سطور گردیده است. در قبال بازگویی از سخنان جلالای طباطبایی که از ورق ۳۹۸ الی ۴۰۲ ادامه دارد و به‌زبان رنگین است اینجا ذکر می‌گردد و نمونه‌هایی از مولانا شیدا نیز به‌اختصار آوردم بدینکه هردو مبحث مهمّ ضمن کشمیر یکجا شود. البتّه اوّل از زبان جلالای طباطبایی.

میرزا جلالای طباطبایی یعنی میرزا محمّد جلال‌الدّین طباطبایی فرزند مظهر ساکن قهپایهٔ اصفهان (۱۰۸۳–۱۰۳۳ ه) از دستگاه دولتی شاهجهان بود بدین لحاظ که از انشاپردازان معروف دورهٔ خود بود تاریخ ۵ ساله دورهٔ شاهجهان را به‌قید قلم آورد که به‌نام *شاهجهان‌نامه* و *پادشاه‌نامه* معروف است[۱]. جلالای طباطبایی که مواجه اشکال تراشی حاسدان گردید از رتبه مورّخ دولتی معزول گردید، امّا قلم وی از کار نیفتاد و وی آثار دیگر را نیز نگاشت. وی به‌پیروی سه نثر ظهوری سه نثر جلالای نوشت.

علاوه بر این وی فتح‌نامه‌ای به‌عنوان شش فتح کانگره نگاشت که نمونه‌ای از آن هم درین *مجمع‌الافکار* تذکری رفته است.

(ورق ۳۹۸) سحرگاهی چون باطن آگاه چشم برگشاد و دریچه فیض مبدأ نهاده مانند مبدأ فیض رو کشاده در برابر مرأت‌الکمال عقل فعّال ایستاده، آیینه حقیقت‌نمایی سینه معارف گنجینه از زنگار تعلّقات روزگار زدوده مستعد انعکاس صور حقایق اعیان و چشم به‌راه اقتباس دقایق کون و مکان بوده به‌آنچه فراخور استعداد و لایق قابلیت از

---

۱. این اثر ارزشمند که استاد دکتر سیّد محمّد یونس جعفری تصحیح و تنقیح فرموده اخیراً توسّطِ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو چاپ گردید.

مبدأ فیّاض خرسند[1] شده بود رسیده به‌خطاب بالغ نصیب کامل نصاب کامیاب گشته به‌عالم اسباب بازگشت نمودم، عالمی دیدم از نوید قدوم سعادت لزوم بازیافتگان این انجمن فردوس آیین آسمان و زمینش در سپاسگزاری مانند نخل به‌زبان طنین زمزمه‌سرا و شش جهت این گنبد مینای چون شان انگبین از چاشنی شهد و شکر سرشار شیرین ادا چرخ فرتوت بی‌سر و پا که با مبدأ رخصت پابوس این والا بساط نشاط جوانی از سرگرفته به‌هفت اندام‌گیر گردیده و سه بعد عالم از مرکز پنجمهره خاک تا اوج مثلّثات افلاک از عطر مثلّث مهر و ماه دماغ پیدا گشته آسمان به‌رسم پای انداز اعجاز آب و خاک این کل زمین نوآیین فرش‌های گوناگون گوهرنمایی و یاقوت رمّانی بر صحن زمرّد و آبگینه صرح ممر و گسترانیده و قوت نامیه بر آیین پیشکش پیشگری آفتاب بر خاک و آب از گلزار سمن و شاخچه نسترن صد هزار منیژه و پرن شعری نمایی و سهیل یمن بر طبق عرض چیده از تازه‌رویی این گلزار همیشه بهار کشمیر جنّت‌نظیر کاکل شگفته چمن چمن نکهت ذخیره نهاده و نزهت عطرآگین تبت چین چین‌نافه در چین ناف آهو نهفته به‌سنبلستان حنا تحفه فرستاده و چگونه چنین نباشد که زمین و آسمان این سرزمین بهشت آیین نقد مراد دیرینه در کنار گنجینه سینه می‌بیند.

رساله‌ای در تعریف کشمیر به‌قلم قاضی زاهد نیز در *مجمع‌الافکار* می‌باشد. قاضی نوشته که صانعی که صحن سرابستان افلاک را به‌گل‌های شب گشای کواکب بیاراست می‌خواست که سواد ریاض عالم قدس را در نظر ساکنان خاک جلوه دهد به‌قلم صنع نقش و نگار بی‌نظیر جنّت‌آباد کشمیر را بر صفحه خاک رقم گرد راهش که نمونه پل‌صراط است ابر این معنی دلیلی است مستقیم چون نقش دوّم صنعت‌نما بود در خوبی اوّل اوّل برآمد:

نقّاش نقش آخر بهتر کشد ز اوّل　　اکنون برخلاف قانون اصل را سجل باید

... همه جا آرامش و بی‌غمی. از غیرت گل‌های لعلی خون در رگ کان بدخشان افسرده. و از رشک شبنم که بر عارض گل نشسته اشک لالی در چشم صدف خشک شده... از کثرت سبزه و لاله در شهر و دشت خاک‌چنان نایاب که از رهگذر زلف

---

۱. خورسند.

خوبان جور دوست بر خاطر سنبلستان غباری ننشسته... چنارش که در خور تمنّای همّت بلندان قامت افراشته... بید سرسبز شادابش... در تماشای امرودش که بر کاخ شاخ نکته زده کلاه زود نخوتان افتاده... ولایت شام از خنده صبح دلگشایش بر در سیاه نشسته و مسمّی به‌شام شده مگر از مجمر لاله‌زارش به‌ترکستان بخوری رسیده که بخار پندار از دماغ بخارا بیرون کرده سیب سمرقند با چهره زرد خود را به‌یک پای ازدار آویخته به‌معذرت این که چرا با وجود سیبش خود را به‌خوبی سمر ساخته القصّه کشمیر شاهدی است که گل رویش محتاج به‌گلگونه و سنبل مویش مشتاق شانه نیست.

درحالی‌که مطالب بالا مذکور بیشتر به‌شکل شعری در ستایش و تمجید خطّه دلگشای کشمیر است و کمتر اطّلاعات دربارهٔ جاهای معروف آنجا دارد. البتّه در رسالهٔ مولانا شیدا در باب جاها و مکان‌ها مهمّ نیز اطّلاعات بهم می‌رسد. جمع‌آورندهٔ نمونه‌های انشا در مجموعهٔ *مجمع‌الافکار* این عنوان را می‌نویسد: امتحان قلم از مولانا شیدا در ستایش کشمیر جنّت‌نظیر و منازل و مقامات آن شهر فرحت بهر. (ورق ۴۰)
لاجرم درین مقام دراز نفسی که کوته‌اندیشی است سلسله سخن کوتاه داشته سررشته مرسله انشا به‌حسب اقتضای وقت به‌تعریف کشمیر دلپذیر پیوستن غایت رعایت ادب کیشی است... از نزهت‌آبا خطّه مینونظیر کشمیر که همان سواد نسخه حدیقه جنان بل بیاض مسوّده ریاض رضوان است.

نه فروردین و اردیبهشت شناسد و نه از دستبرد مهرگان و سردمهری بهمن هراسد نام خدا گلشنی همیشه بهار و گلبن جاوید گل پربار تموزی صورت وی بر خویش بسته و خزانی به‌رنگ و بوی صد بهار و آب و تاب هزار گلزار نشسته. هوای مانند نسیم صبا سامان صد برگ و نوا و مایه هزار نشو و نما در چین موج چین و نسیمی چون دم روح خون مشک از فر به‌در ساخته. سموم دادیش مانند حرارت غریزی سازگار مزاج کاینات است و سراب وادیش خضر چشمه سار عین‌الحیات... و اگر از راهگذر قافیه سجع کشمیر فردوس نظیرش گویم خود جنّت را منّت به‌زیر کرده باشم. پرند سبزکار مرغزارش که همانا به‌همین کارگاه صنع‌پرور تذکار است آب کار دیبای چینی برده و خارای مشجر کوهسارش از موج سبزه زرنگارگون آبی بر روی کارگاه بوقلمون آورده. به‌حیرتم که اگر خود گلزار جاوید بهار کشمیر ندیدی: معنی گل زمین

از روی حقیقت به‌چه آیین فهمیدی... دریا دریا آب به‌پای خود بر روی چمن‌هایش روان و چمن چمن گل بر سر درختانش به‌سر خویش میسّر گردان. ...اگر از پرتوی نظر حضرت که سایه آفتاب حضرت رب‌الارباب است آن پشت و پناه این هفت بارگاهش گویم نظر به‌مراعات حفظ پایه کرسی و ملاحظه ادب عرش نموده باشم... چون در این مقام خامه خام طمع را به‌دریافت سعادت ستایش گذاری این حضرت از اختلال دماغ و هجوم خیل سودا سیاهی برسرزده در قلمرو خطّه صفحه پای از اندازه گلیم خویش بیرون نهاده... لاجرم جواهر عقد لفظ و مرسله معنی کوتاه می‌کنم.

در باب وصف چشمه ویرناگ کشمیر جلالای طباطبایی می‌نویسد که:

"تعالی الله از فیض کوه ویرناگ که باشد آبروی عالم. سبکسر آسمان با احترامش زبان سنگین ز سنگینی نامش. ... قلعه‌اش سرکوب گردون فلک و دامنش چون نقطه در نون سرش حرف فلک را سبزه کرده... چشمه ساری چشم پاک پاک‌بینان از روی آن نسخه کتاب طهارت برگرفته و از فیض پاکیزه دامنی کوه دامانش سرچشمه ساز زندگانی صفای عیش جاودانی از سرگرفته. سرچشمه در لطافت مانند لطیفه ایان غیر مصنوع و ترزبانی دهان فوّاره‌اش چون بدیهه‌بند نمایان و مطبوع. آیینه‌اش مانند آب انبه صافی نهاده". (ورق ۴۰۱)

محمّد صالح کنبوه نویسنده زبردست که وی نیز از گوهرهای درخشان سلک ادبی دربار شاهجهان بوده نیز کشمیر را به‌زبان شیرین کام مبحثی به‌قید قلم آورده. او می‌نویسد". (ورق ۴۰۲) اکنون که به‌یمن عهد گرامی بهار گلشن دولت و اقبال آب و رنگ حدیقه عزّ و جلال باعث رونق چار بازار عالم موجب قوام‌السلطنة آدم سریر افروز انجمن جهانبانی فروغ افزای شبستان صاحبقرانی کارفرمای کارخانه دین طرازی ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان بادشاه غازی. غنچه سرسبز گلبن بخت جهان از سرنو لب تبسّم کشوده و نسیم گلشن فیض به‌تازگی برسر تبسّم آمده. آغاز ابتسام بهارستان شادمانی و طلوع نیر اعظم مسرّت و کامرانی... خاصّه در این ایّام که هوای گلگشت و موکب منصور مانند طلیعه افواج بهار متوجّه سرسبز بوستان کشمیر جاوید بیع گردیده وقت آن است که در گلشن سخن به‌دستیاری نخل پیرای طبع نهال معنی نشانم و از فیض ترشّح سحاب فکر حدیقه عبارت را سرسبز سازم آنگاه گل‌های

مضامین را که از پیشگاه سخن رسته و به‌یمن هواداری نسیم فیض آب و رنگ معین معنی پذیرفته بهر ستایش شهر دلپذیر کشمیر به‌دست اندیشه چیده به‌تار ریشه کنم گلدسته بندم و آن گلدسته را که دلفریب بوستان معنی است به‌جهت انبساط طبع رنگ افروزان بهار فطرت به‌صد رنگ جلوه دهم. چندان خطّه ارم نظیر کشمیر که جز آبش چون فصل گل پیرایه انبساط و کامرانی... اگر کاتب بر باد خاکش قلم راند خطّ غبارش خطّ ریحان گردد و اگر فال به‌نام زمینش قرعه اندازد نقط خاکش کار نقط آب کند. بس‌که همه وقت زمین این مکان فیض‌نشان سبز است از زمین تا آسمان تفاوت کردن مشکل است...

رسالهٔ کشمیر که به‌قلم مولانا شیدا در *مجمع‌الافکار* نقل گردیده، کشمیر دورهٔ شاهجهان را منعکس می‌نماید.

بهر جانب که بینی سبزه‌زار است بهار است و بهار است و بهار است
هزاران سرو در هر سو هواگیر نگه کن جلوه سبزان کشمیر
کشیده تا به‌رخ گلگونه از گل یکی از عاشقان اوست کاکل

سردپوش ریاحین: برطرف کنارش به‌آیینی صف زده که آبش چون حریفان عشرت کوش پیوسته گلدسته بر کف دارد و موجش مانند زلف خوبان هزاران گل خورشید مثال در دامان از شرم آب و رنگ گل نیلوفر که مانند رنگین از چمن عبارت جلوه ظهور گرفته گل مهر رنگ رو باخته و از عکس گل‌های زرد که چمن چمن بر ساحلش رسته... در توصیف کمّیت و کیفیّت این بدیع تالاب فسحت نصاب چون اندیشه به‌کوتاهی نگراید که اطناب سلسله بی‌منتهای تسلسل دوران... بی‌تکلّف ازین عالم دریاچه مصنوع پا این پایه نزهت و صفا و فیض‌بخش فضا و لطف مقر و حسن منظر بر روی زمین یافت نشود... در آبش بس‌که گل‌ها ریشه برده برده لبش گویی ز گل تنبول خورده... هجوم کشتی‌ها بر روی آبش گویی هزاران هلال بر صحرا خضر فلک نمودار گشته... هنگام حرکت چون عروسان هند نوعی خوش‌خرامی آغاز می‌کند که موج لحظه به‌لحظه از پرده چشم خویش پا اندازشان می‌سازد؛ زهی کشمیر جنّت‌نظیر که هرچند جادو فتان نیرنگ سخن داستان‌های نظم ثریا نظام در سال‌های نقره نثار در توصیفش پرداختند...

بازدید شاهجهان از کشمیر ضمن گزارش بدین الفاظ ثبت است:
"در خاتمه سنه هزار اوّل هجری در آغاز هزار دوّم بدین ستودگی وارستگی و تمامی که لختی از اخلاف آنچنان گرامی گوهر ثبت افتاد بزرگ نژاد گرامی نهاد والا منش نتیجه دودمان ریاست نایب خدا رحمت عالم ابر مهری قهرمان کلک کیهان خدیو دست قدرت دستور حکمت خداوندی کارنامه صنع الهی حجّت توانایی قدرت مطلق قافله سالار آفرینش مردم چشم دانش و بینش ناموس دولت جاوید روشنگر آیینهٔ ماه و خورشید به‌همین نتیجه ابداع عقل و نفس رونق‌افزای عالم اجسام اعتدال بخش ترکیب عناصر جنبش دهند قوای موالید جلال و مکرمتش برهان ذات ذوالجلال والاگرام پیکر والا نهادش رحمت خاص و عام ایزدی گوهر مروّت و مردی شرف دودمان... ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان بادشاه غازی صاحبقران ثانی ظلّه تعالی خلّدالله ملکه ابد از عالم غیب به‌عالم شهادت جلوه‌گر گردید جهان را جهانیان به‌شرف اقبال و سعادت خویش سرفرازی بخشید با احیای مراسم دین احمدی نموده روایی و رواج احکام الهی... شاهجهان ثانی صاحب قران شاهجهان بر در کشورستان. آنکه به‌اخلاق خداوند پاک:

رسـته ز آلـودگی آب و خاک　　گشته ولی نعمت عالم ز جود
جـود ازو یافـته اصـل وجـود　　وحدت اسلام به‌هندوی خال

دعوت او بود که از هندویست... اکنون به‌یمن مقدم گرامی او... هزاران... سرافراز است گوهر نثارش نظیر کنند... مردم همه او را پرستند ادای حق دین احمدی چون ادای دین برخود لازم دانسته راهنمای آفرینش است به‌راه کمال، هرچه ملک خدا است همه ملک او است... چندانکه او تیغ آبدار حصارهای متین و قلعه‌های گزین کشاده باد بهاری در چمن غنچه نتواند کشتزار (کشتوار) کار آگهان ازو آگهی کار جویند هر درشتی که به‌نام گرامی و سکّه پذیرد و قرص آفتاب گردد بسیط زمین با وسعت جودش یک کف سایل دور فلک با حوصله فراخش از روز و شب یک چشم تنگ سنگ به‌زبان ترازو به‌عدل او گویا شود سایه او هر کجا به‌زمین رسد سرسبزی بخت سرد سیراب سرکشد فیض ستایش او است که نظم من با پروین توأمان نثر من

چون خط کهکشان مسلسل است... فرصت کوتاه و مطلب دراز در این گفتگو که اتّفاق طبیعت افتاده پیش نهاد همّت آنست که مرا اگر درین فن کاری ندانند عاری نشمارند لاجرم در وصف کشمیر به‌یک دو حرف رسا که... دست بردی نمایم دستگاه سخن را عرض وهم باشد که لفظی به‌جا باشد با معنی غریب رو دهد تا درنظر کیمیا اثر حضرت ظلّ الهی صاحبقران ثانی ظلّه‌العالی مرا ازین سخن تازه آبروی تازه پدیدآید این شاهدان پرده‌نشین از خلوت به‌هنگام بار توانیم جلوه‌گر ساخت مردم را از آنجا که پیش‌بینی و پیش‌دانی آن سرگروه آفرینش در نظر بود هردم به‌چشم آن دسته نقش خیالی دیگر صورت می‌بست که از دارالخلافهٔ اکبرآباد با این فراوانی نعمت تازگی آب و هوا عمارات عالی شکارگاه‌های با نزهت سیر کشتی آب دریای چون که اگر به‌وصف هر یکی از آن سخن طرازیم مرا دستگاه سخن بیفزاید عرصه تنگ گردد و عزم سیر کشمیر از آن کارگاه اسرار الهی بی‌نظام حکمت نتواند بود غافل از آنکه آفتاب را از طی منازل سیر بروج... ارباب سپاه سامان سفرساز دارند و در رکاب سعادت اثر به‌غزنی و فیروزی را به‌گرامی آمدند که صورت هر منزلی به‌خامه سحرنگار طرازیم... در پادشاه‌نامه از منشیان سخن طراز معنی رسا به‌عبارت رنگین معنی رساند که از طریق اجمال سپردن برخویشتن واجب دیدم از آنچه ناگزیر بود لازم شمردم گیتی‌پناه جهان‌پرور چون از دارالخلافهٔ اکبرآباد متوجّه سیر کشمیر شدند منزل به‌منزل بر کنار دریای چون که دریایی‌ست چون حوصله کریمان فراخ و پهنا چون ضمیر صافی‌دلان لبریز از آبدار معانی موج‌خیز چون نگاه هوشمندان ژرف چون ارباب توکّل گران ناپدید... علم کاویان بال همای فتح و نصرت جز به‌هندوستان که سواد اعظم است و در هر سرزمین بهشتی جلوه نباشد مردم هند به‌زبان خویش هستی نام کنند الحق فراخی عرصه هر کشوری جولان این چنین پیکری توانا روزگذاری و روزی‌یابی را به‌فراوانی نعمت مرز و بوم ایشان به‌قوّت آن روزی خواران وفا نکند گوش و ابر سخن نیوشی پهن داشته چشم را ننگ خودبینی تنگ تنگچشمی بدین فراخ حوصلگی نتوان یافت چون نفس از خرطوم باز گذارند گردبادی بر روی زمین پدید آید که هلال درو چون برگ کاهی هواگیر نماید... دندان فیل به‌خلال نیازمند نبود با این شکوه و جلال سپاه آسوده قطع مراحل نمود منازل می‌پیمود آن رحمت عام ایزدی گاهی به‌سیر دریا

گاهی به‌شکار مشغول راه نورد بود هرجا که به‌شکار رای عالی بود می‌فرمود چندان شکار شاهین و باز و چرغ و شفتار و جری و باز اتّفاق می‌افتاد که از پر مرغان هوا بالش آگنده پری گشت از خون تذرو کو کبک زمین چون پنجه‌نگاران نگار می‌بست و در زمین صحرا از خون نخچیر فرسنگ در فرسنگ یک نافه مشک‌بودار گور و گو زبان چون مور و ملخ شماری نمی‌رفت هر خار صحرا از خون صید مژه پرخون عاشقان می‌نمود... سگان شکاری را خورد و نوش از پهلوی شیران و خونی پلنگان می‌رسید... خاص و عام به‌اندازه قسمت ارزان نصیبی می‌یافتند به‌کباب خشک و تر حق نمک را بر خویشتن ثابت می‌کردند بهر شهری از شهرهای هندوستان چون دارالملک دهلی و پانی‌پته و سونی‌پته و تهانیسر و سهرند و سلطان‌پور و امثال آن که بر سر راه واقع شده‌اند گوشه‌نشینان را از بازپرس آن نایب خدا غور رسی محتاجان دادبخشی ستمدیدگان بهره فراوان نصیب می‌گشت بهر دریای که سپاه فیروزی اثر می‌رسید به‌فرمان آن دریای بیکران رحمت ایزدی ملّاحان چابکدست بحر آشنای خضر دیدار الیاس قدم لوح فطرت به‌کشتی پل می‌بستند مردم به‌آسانی گذار می‌شدند اهتمام پاس کشت‌زار رعیت به‌آن همه انبوهی لشکر به‌فرمان آن جهان پیرای جوان‌بخت چنان سرانجام می‌یافت که هراس پای هیچ‌کس به‌زمین نمی‌رسید مردم بر هموار راه می‌سپردند چنان که عاشقان بر سبزه... لشکریان از سوار و پیاده برگشته دهقانیان چشم دوخته بودند خوشه‌چینی در دل مردم چندان راه‌یافته بود که عاشقان روز وصل دست‌اندازی به‌خوشه زلف معشوقان... اگر بی‌ادبی گستاخ کار از جاده مستقیم پای فراتر می‌نهاد چون عمل اهل ریا پامال می‌گشت تا به‌شهر فیض بخش عشرت‌آباد لاهور آرامگاه آن جهانبان گرامی نهاد با سپاه فیروزی اثر قرار یافت چون در شهر عشرت‌آباد لاهور حضرت ظلّ الهی صاحبقران ثانی را فرصتی درنگ اتّفاق افتاد امرای نامدار حق‌گذار از صوبهٔ ملتان و کابل به‌شرف سعادت زمین‌بوس آن قبله آفرینش سرافراز گشتند کار آگاه کاردان حق‌پرست نظر بر آسودگی سپاه داد بخشی بیچارگان از عزم کشمیر عنان‌گیر بود ولیکن از آن درنگ فرمانروای طاق را از هراس خون عروق از شام چون عرق سرد سرنیزه هر مو بر تنش از خار خاری که به‌دل راه‌یافته بود تیغ کشته روی زمین آن کشور از لرزه چون روی پیران سالخورده را رنگ کوه‌های آن مرز و بوم

از لرزه چون ابروی خوبان چین بر چین آب سرچشمه آب تیغ هوا بس‌که پای انقلاب بر خود می‌پیچد نفس بر لب مردم گردباد می‌گشت... لاجرم پس از فرصتی عازم سیر کشمیر شدند... چون از شهر فیض‌بخش لاهور به‌سیر عشرت‌آباد کشمیر توجّه فرمودند اکثر امرای عالی مقدار به‌اطراف رخصت یافتند تا سپاه بیاساید و سرگروه‌هایی که در رکاب سعادت ناگزیر شکوه دولت بودند به‌ساز سفر پرداختند از لشکریان حق گذار به‌شمار صد یک برگزیدند دیگر آن را به‌جاگیرهای دور دست فرستادند که اسب و مردم به‌نیر شوند... زمین از اسب و مرد موج می‌زد... زین از کوب سم اسپان ره نورد چون جگر عشّاق لخت لخت گشته روی آب چون چهره نرم‌دلان صافی مشرب... موکب نصرت‌یاب به‌پای کوه بهنبر[1] رسید که نامور باری ددهک است آری به‌زبان هند بسیار سخت بود دهک تنگ‌نا چون هر دو لفظ بهم مرکّب سازند ترجمهٔ آن بسیار سخت تن بود آن کار فرمای آفرینش را باز از پیش بینی دران منتخب از به‌پسندی و فزونی سپاه انتخابی خاص رفت که عشر عشیر آن برابر گزیدند مردم به‌قدر استعداد و احتیاج برگ و زاد سفر برگرفتند... از بینمبهر تا کشمیر دوازده منزل است چون دوازده برج فلک در هر منزلی شهرستانی آباد است عمارات عالی بادشاهانه بنیاد کرده ابتدای کار و رهی دهک کوهی است چنان بلند که آسمان در گردش از بس‌که از تیغ او سوده گشته اثر راه کهکشان برو پیداست جنش ستارگان بران نگنا به‌تأمّل بود ناهمواری راه از خوی زشت ناهمواران نشان دهد هر که بلندی‌های او تصوّر کند همّت بلند دریابد... هرکرا بران ره‌گذر نیفتد پست و بلند روزگار نداند مردم بر کمر کوه او از نیم خمیده روند تا سر بر سقف آسمان نساید خطّهٔ کشمیر از زمان قدیم در علم و علمای معرفت هندی به‌ویژه در فلسفه (که به‌اصطلاح) شیو درشَن معروف می‌باشد شهرت داشته است درین مجموعه نیز ملّا شیدا اطّلاعات مفصّل در زمینه مرتاضان و اصحاب کمال و ریاضت کیشان واگذار می‌نماید. از گزارش وی هویدا است که در دورهٔ مغل نیز عرفای هندو در خطّه پهناور کشمیر به‌راحتگی و آسودگی زندگی پرآرامشی داشتند.

---

۱. آقای دکتر اقتدار این را اشتباهاً ینهیر خوانده و همان نوشته‌اند، ص ۱۰؛ تاریخ حسن همان را هبمبر آورده، ص ۱۹۵.

حتّی اطّلاعات که به‌حواله حوض‌الحیات مؤلّف درین مجموعه آورده قابل توجّه است برای بررسی دقیق مطالب مزبور از همین گزارش ملّا شیدا ثبت می‌گردد. سالکان راه طریقت را آهستگی کار در استقامت از روندگان راه باید آموخت پرواز مرغان در هوای او از حیرت پریدن چشم و جنبش مژگان است که بال و پر برافشانند در پرواز هواگیر نتواند کشت مردم اگر همه چون سوار ابلق گردون باشند تا چون طفل اشک رنج پیادگی اختیار نکنند از آنجا نتوانند گذشت منزل اوّل چون از رهی دنگ بگذرند بچوگی هتیی[1] رام جای سپاه بود آن موضعی است که بنا نهاده جوگیان قدیم است که حکمت اشراق رسم و آیین ایشان است در پاس نفس داشتن ریاضت کشیدن رهنمای صوفیه‌اند. علم تشریح را به‌غایت نیک دانند امراض جسمانی را به‌تدبیر نفس و فروگذاشتن به‌آیینی که دانایان ایشان را مقرّر کرده‌اند علاج فرمایند کاملان آن گروه توانند از روی استدراج در هوا پرواز کرد بر روی آب رفت کسب علم ایشان از دشوار پسندی ریاضت قطع تعلّق دشخوار بود معرفت خواص اشیا به‌کمال دارند چندان در علم معرفت توحید غرفه باشند که اثبات وحدت به‌تحقیق نبوّت نیز دارند بعضی از محقّقین ایشان خود را متمسّک به‌احکام الهی و شریعت انبیا و نبیین دانند چنانکه صاحب حوض‌الحیات می‌نویسد که علی این قوم حضرت خضر علیه‌السّلام را به‌زبان خوانند اصول خود را به‌شریعت حضرت آدم علیه‌السّلام درست سازند که چون از بهشت بر زمین هند وارد شده کوه سراندیپ را به‌مقدم شریف گرامی داشته شریعت آن ابوالا بدین طریق بوده العلم عندالله در آن کل زمین در میان درّه رودی روان است خوش‌تر از زنده رود جوگیان هر طرف حجره در کوه تراشیده‌اند به‌ریاضت در آنجا به‌سر می‌برند و به‌آیین خویشتن پرستش یزدان هیمال به‌جاآرند

اهل کشمیر را هر سال جشنی خاص است که آن را شری‌پنچمی نامند در آن مرز و بوم مرد و زن در آن دریای دل سیر کشتی اختیار کنند روی آب از عکس آن شعله خساران دریای آتشین گردد.

۱. برخی نویسندگان این را چوکی هستی نوستند چنانکه توضیحاتش در صفحات آتیه ذکر می‌شود.

حاصل آن موضع از به‌خشایش رحمت ایزدی صرف معاش ایشان[1] منزل دوّم مردم چون از جوگی هتیی یا چوکی هستی[2] بیشتر راه سر کنند گذار ایشان بر کنار آن رود بود باید نوزده میل چون قطع مسافت کنند به‌کوهی رسند که بر کمره کوه از یمین و یسار دو کوه پاره واقع شده به‌فرمان نصرت فردوس مکانی نور الیه مضجعه استادان سنگ تراشان آهنین سرپنجه که فرهاد را به‌شاگردگی برنگیرند و آرزو را به‌دستیاری نپذیرند به‌صنع پیرای توانند از عالم یک آدم تراشند به‌قوّت سرپنجه مژگان کوه را از بنیاد برآرند به‌زخم ناخن توانند بر روی سنگ نقش و نگاری‌ست تیغ کوه را به‌یک ضرب تیشه آب‌جوی سازند پشته فلک را به‌یک جنبش آستین چون ریگ‌روان بباد دهند از آن دو کوه پاره دو پیل مقابل یکدیگر تراشیده‌اند پیلان کوه پیکر عبارت از ایشان مردم چون به‌تماشای آن چشم بگشایند نگاه از بیم چون اشک غنچه بر مژگان نشیند نتواند قدمی پیش رفت نی نی آن آموزگار دانش‌پرست طلسمی بر در آن کوهسار بسته تا هر بوالهوس بی‌جگر خبر دلبران شیر زهره نتوانند از آن ره گذشت. چه از دشواری سختی‌ها کشند تاب محنت آن نیارند یا از آن رهگذر است که تا دل به‌سختی ننهند سزاوار نعمت نگردند سختی آن راه چندانست که به‌آسانی در وصف آن دست ندهد عروج معانی طی منازل سلوک که باستانیان ذکر آن فرموده‌اند اشارت بدان راه خطرناک است هر که در تنگنا قدمش بلغزد ز پا به‌سردرآید دیگر کر نه بندد دره نوردات طریق چون طریقه سلسله مشایخ تا دست به‌دست یکدیگر ندهند و از هم

---

۱. در جزییات دیگر که دربارهٔ دوازده منازل از لاهور به‌کشمیر می‌باشد دربارهٔ جاهای دیدنی و سیرگاه‌ها و باغات فرح‌بخش و فیض و غیره و معابد از زمان باستانی اطّلاعات پرارزش به‌دست می‌رسد. البتّه این اطّلاعات در لابلای زبان رنگین نویسنده گم شده. اگر این اطّلاعات را با منابع دیگر مانند *تاریخِ حسن* مقایسه کنیم اطّلاعات بیشتر در این نمونه انشا به‌چشم می‌خورد. ضمن شاهکارهای مجسّمه‌سازان نویسنده رساله ملّا شیدا دربارهٔ سختی‌های راه‌های کشمیر که در همان ضمن در صفحات قبلی از قلم ملّا طغرا (ورق ۴۰۷ ب) به‌عنوان مذمّت راه‌های کشمیر ذکر گردیده مطلبی مفصّل آورده است. اوّل دربارهٔ فنّ لطیف مجسّمه‌سازی و شاهکارهای فنّاوران فرهیخته که فیل‌های سنگی تراشیدند و بعداً دربارهٔ سختی‌های راه‌های کشمیر.

۲. در برخی منابع و کتب تاریخ انگلیسی واژه به‌صورت جوگی هتیی نوشته شده بود در آن صورت اگر این چوکی هتیی به‌معنی فیل است و مسیر بیمبهر و پکهلی تنها مسیر بود از لاهور به‌کشمیر که فیل‌سواران نیز به‌آن می‌توانستند بروند. (*مرآةالعالم* تصحیح ساجده علوی)

نجویند در آن عرصه قدم نتوانند فشرد سایه با شخص در آن سفر هم سفر نتواند بود جاده‌ها در آن کوهسار چون شریانات در پیکر آدمی مردم چون قطره‌های خون از حرارت غریزی در آن به‌گرمی تمام به‌آهستگی آرام برفراز آن کوه سعی کوشش بجاآرند که آزمندان دنیا طلب دربرآمدن به‌پایه قدر و جاه در فرودآمدن چنان آهستگی به‌کار دارند که معنی از اوج سپهر بر دل اندیشه‌پرستان فرودآید ابر سیراب بر آن کوهسار همواره پریشان است چون زلف معشوقان به‌رخسار وصف بلندی‌های او دستگاه معین بلند دهد... چون از آن عقبه بگذرند به‌شهر نوشهره راحت گزینند. منزل سویم نوشهره نزهتگاهی است نشاط خیزآباد دلکش حصاری گرد شهر کشیده دریای در کنار او روان آب آن دریا از بس‌که نازل نرم ضمیر صافی روان روشن بر رنج رهروان بخشاید روز و شب از ناله و خروش نیاساید سرما به‌رنج و راحت دونست خردمندان بیدار مغز را در آن منزل از شورش آن آب خواب نبرد... چون از نوشهره قدم پیشتر نهند عرصه چون حوصله ارباب همّت جهان فراخ پدیدآید گل‌های گوناگون شگفته سبزه در سبزه چون مژگان مردم در خواب بهم یافته... منزل چهارم چنکریتهی[1] (= چنگریتهی) بود که باد از آبادی و معموری دولت چنگیزخان دهد گل و لاله به‌صف در صف عرض لشکر از سبزه او آبادی او در دامن کوه واقع شده است نزهتگاهانش انیس دل‌های عشرت گزین در بسیط آن زمین گل‌فروشان قضا چنان بساط ملوّن گسترده‌اند که جز پای تهی رفتن در آن عرصه از ادب شکر نعمت الهی دور است... آب چشمه دران کوهسار از عکس روی ایشان چشمه آفتاب گردد پیکر تصویر را به‌نگاهی جان در قالب درآرند شکر را از شکرخندان گلغداران دران مرز و بوم قیمت نبود دهقانیان آنجا در کشت و کار منت ابر نوبهار نکشند یک سال چون تخم افشانند چندین سال بدروند. منزل پنجم تهنیت[2] است که تن پرستان را آرامگاهی است عشرت خیز در آبادی کشور دل آباد است هر قطعه زمین او قطعه‌ایست از بهشت راحت چشم است... چون از آن سر منزل بگذرند راهگذر مردم بر دو کوه باشد آغاز کار او از پای

---

۱. *تاریخِ حسن* «چنگس» ثبت کرده، ص ۱۵۹.
۲. همان، «تهنه».

کوه تن پنجال[1] انجام او به‌کوه سرپنجال باشد اگرچه مثل عام است... الحق رتن پنجال است که رتن به‌زبان هند جواهر را گویند و پنجال به‌زبان کشمیری کوه باشد کوهی است جواهر خیز درختان او اگرچه عود و صندل نباشد در سوختن و سودن بویا بوند رهگذر او چون سایه زلف خوبانست پُرپیچ و تاب، نی نی سلسله پای سپهر است که فلک در آنچه چون پیل مست در زنجیز آهستگی را به‌هنجار خویشتن کار فرماید هلال برفراز او چون کجک پیلان سیاه مست نماید...

منزل ششم پرم کله اهادی او در دوره دره واقع شده در پیشگاه او رودابی می‌رود آبش به‌غایت سرد که آن آب همه از برف آن کوهسار سرزند با این همه سردی چندان گرم و تند تیزی می‌رود که پیلان کوه پیکر اسپان ره‌نورد در آن آب پا بر جا نتوانند داشت پنداری که دریایی است با خنک روی تمام در ستیزه گرم که بر در بزرگان جا کرده نمی‌خواهد غریبان را بار دهد. آبی صافی‌تر از آبروی عزیزان صافی دلان طبع خردمندان سردتر از حرف‌های بی‌جای بی‌خردان سرمایه افسرده دلان حجّت بی‌حاصلان عکس که در آن آب افتد نقش بر سنگ بندد... مبدأ فیض خیزان سرچشمه پیدا نیست آب صافی چشمه هر که خورد صفای دل حاصل کند. منزل هفتم پوشانه است که در دامن کوه پیر پنجال آباد است ره نوردان چون بدانجا بیاسایند زاد و برگ راه را سامان دهند تا توانند از پیر پنجال گذشت نزهت‌گاهی است که سایه در آنجا از نزهت آب و هوا چون شخص جانور شد عکس مردم که در آب او افتد مردم آبی گردد مردم را از سیرابی کل زمین و بیم برآمدن کوه پیر پنجال دل ندهد که پیشتر قدم نهند کوی مقام اعراف است که در چشم اهل معرفت از عسرت عشرت و خوف و رجا بهره پذیر است چون از آنجا به‌پای کوه پیر پنجال رسند از نظاره شکوه آن رنگ چهره عرق شود و فرو ریزد خون در رگ و ریشه بیفشرد پیوند اعضایش گردد نگاه از چشم پیش از مژه ترکتاز نتواند کرد دربرآمدن او مردم عزم عالم بالا کنند... الحق زمین او به‌آسمان پیوسته است... باد در تنگنای آن کوه چندان تند وزد که سنگ‌های یک منی و دو منی چون سنگ فلاخن پرواز آیند اگر طنین بال مگس در آن کوه پیچد برف از هوا فرود

---

۱. به‌صورت پنچال نیز در برخی منابع به‌ذکر رفته است.

آید... برفی از آن کوه به‌فرمان حضرت عرش آستان نوّرالله مضجعه عمارت عالی بناکردند که مردم شب در آنجا بیاساند و آن را لری محمّد قلی نامند که کارفرمای آن عمارت بوده چون از آنجا راه نوردی کردند دو راه پیش آید یکی در نشیب دیگری برفراز ـ راهی که فرود است در میان درّه واقع شد راهی که بر بالا است بر کمر کوه ـ راه فرودیش به‌آسانی توانند طی نمود ـ راهی که بر کمر کوه است به‌دشواری تفسیر آیهٔ کریمه: «فَرِيقٌ فِي ٱلْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي ٱلسَّعِيرِ»[1] در آنجا روشن است راهی که در درّه است رودی در آن روان است به‌فرمان آن کامیاب دین و دولت به‌جا پل‌ها تعبیه کرده‌اند پیش از آن که به‌شمار آید از هزار صراط باید گذشت تا بدان بهشت نعیم جاوید توان رسید ـ راهی که بر کمر کوه پیچیده است به‌زبان کشمیری به‌ناری بر آری علم است راهی است سخت دشوار چون طریق اختیار اهل بینش تا استعداد تمام نبود سالک آن طریق نتوان بود راه او بر کمر کوه پیچیده‌تر از زلف مسلسل خوبان است بر کمر باریک تر از تار نظر است که جز از باب بصیرت در آن راه سرنتوانند کرد... صف مردم در آن کوه چون جوهر تیغ درنظر موج زن گویی رشته هوا معمار قضاست که بنای دیر پای سپهر را بدان اندازه کرده پیش‌رسان در آنجا به‌واپسی خرسند سجّاده‌نشینان که دعوی طی ارضی دارند جاده به‌پای توکّل به‌امّید و بیم روند هجوم عامه چنان راه بر خاصان بسته بود که گفتگوی بی‌هنران راه سخن برهنرمندان جوانان از محنت راه همچو پیر شوند...

منزل هشتم در پای کوه عمارتی است عالی به‌سرای سوخته مشهور، سوختگی‌های او از نفس سوخته دل تفته کآنست که در آنجا نفس گرم برآرند آرامگاهی است چون چشم لئیمان تنگ که جز به‌ضرورت درماندگی‌های راه و بیچارگی‌های راه و بیچارگی نتوان در آنجا توقّف نمود احتمال باریدن برف همواره باشد. منزل نهم هیرپور[2] است که تلافی رنج‌های گذشته در آنجا توان کرد. شهری‌ست از شهرهای کشمیر آباد و معمور عمارت او در میان دو کوه اتّفاق افتاده دریای در کنار او روان است چون هنجار گزینان سفر بدان مقام رسند بیشتر محنت سفر و رنج راه چندان نباشد چون خوی مردم

---

۱. شوریٰ (٤٢)، آیه ۷.

۲. به‌صورت «هیراپورا» و «هرپپور» نیز در منابع دیگر آمد. (نگارنده)

صاحب اخلاق عرصه ایست هموار یکدست چندان پست و بلند ندارد مگر در پیشگاه او که چون از آن دریا عبره نمایند کوهی واقع شده است نسبت به‌پیر پنجال و رتن پنجال و کور پنجال پشته بیش نیست لیکن چون مردم از رنج راه بستوه آمده باشند پا از کار رفته آن را نیز نسبت به‌پایه معراج عیسوی که تا چرخ چهارم است بدان مشابه انگارند. ...از آنجا چون بگذرد عرصه فراخ پدید آید که از فراخی‌های انشراح صدر بخشد دل‌ها گشاده گردد و تنگ چشمان را به‌فراخ حوصلگی بهره‌مند سازد باد را در آن عرصه از پامال داشتن گل و لاله پا در دگار بود نسیم از بس‌که گل و لاله به‌رنگ پذیرد پیرهن مردم بی‌منّت رنگ‌ریزان رنگ دهد... عرصه او رنگین‌تر از خیال آزرنگارتر از وهم مالی هر طرف او رود آبی روان است که از سایه درختان زلف مسلسل بتان نماید بر خاک او هر جا پا بفشارند از رطوبت چشمه آب سرزند گویی در آن زمین فلک محیط نیست که فلک زده در آن سرزمین نتوان یافت... منزل دهم از هیرپور به‌اندازه هفت کروه بر لب رودی عمارت عالی شاه پسند بنا کرده‌اند که شاه و سپاه در آن عرصه به‌شادکامی بیاسایند مردم از رنج راه فراموش کنند هوای دیگر در سر دماغ را تازه سازد آب و رنگ چهره را طراوت بخشد فرسودگان راه آسوده گردند خون در رگ و ریشه به‌جوش آید مغز در استخوان ببالد شگفته چینی‌ها عام شود مردم پیکر پیرهن پیرهن گوشت ببالند زندگی از سرگیرند اندیشه‌وران از شگرفی‌ها خویشتن را در عالم دیگر مانند جهان دیدگان عالم سرمنزلی بدان نزهت و طراوت با فراخی نعمت در هیچ‌کشور نشان ندهند گویی هشت بهشت در آن گل زمین به‌تماشای یکدیگر فراهم آمده‌اند از بس‌که از لطف هوا هم باهم آمیخته یک بهشت گشته اگر هر گوشه او را به‌قصور بهشتی فراگیرند بهشت را شمار پیدا نباشد اگر از هر تنگنای او حساب پذیرند دوزخ را شمار ناپدید بود منزل یازدهم بخانپور رسند که خوان پُرنعمت الهی است وسعت صحرای او از شکفتگی چون روی مهربانان نسیم جان بخش او چون بوی مهربانی در بیداری در آنجا آسودگی خواب میسّر باشد آب هرچند غذا نشود آب آن سرزمین غذا تو اندیشه میوه او را چون میوه بهشت چندانکه به‌کار دارند سیر نشوند آب گوارا غذا موافق نسیم نشاط‌انگیز هوا دلپسند حسن دلنشین تماشا خاطر او در عشق شور انگیز... منزل دوازدهم شهر کشمیر است که عشرت‌آباد غریبان تماشاگاه

کامگار است چون از لطافت و سیرابی آن گل زمین بدفتر حرف نگارم روی صفحه از خط مسطر موج زند در دور شهر کشمیر دریایی است محیط که آن را به‌زبان دل [Dal=] نامند این شهر در دوران بکنتی (Baikunt به‌معنی جنّت) است در خاتم علمای براهمه [Brahma=] راهی کشمیر که در علم خود مهارت تمام دارند جز قدیم بودن آن شهر تاریخ بنای آن را نشان ندهند که آن را که بنا کرده آبادی او از کی باز است راستی آنست که بهشت خداآباد است دولت خداداد عامّه آن مرز و بوم گویند که بنا کرده حضرت سلیمان علیه‌السّلام است کوهی که در سواد آن واقع است آن را تخت سلیمان خوانند زیارت‌گاه خاص و عام است به‌زبان آنها سرینگر گویند. اهل کشمیر را هر سال جشنی خاص است که آن را شری‌پنچمی نامند در آن مرز و بوم مرد و زن در آن دریای دل سیر کشتی اختیار کنند روی آب از عکس آن شعله خساران دریای آتشین گردد از تاب صفای آب روی هوا رنگ پذیرد رنگ شفق که هر شام بر روی هوا پدیدار بر سخن من گواه است گل نیلوفر که در آن دریا بسیار شگفته شود اثر آن تواند بود یک شبانه روز در پای آن کوه آرام گیرند نشاط ورزند پنداری که هر گل و سبزه که در آن کوهسار از فیض نشو و نمای نوبهار سرزند جان پذیرد چشم مصوّر گردد با جادوان کشمیر به‌ساحری ستارگان را از اوج فلک فرودآرند تماشای تان را روز بازار عشرت بود زمین خجالت بخش آسمان گردد از گرهی هنگامه عشرت انسان روی هوا عرق گیرد از جلوه پری پیکران سیم اندام زمین در نظر مجلس تصویر نما بدان شب و روز را چنان به‌عشرت گذرانند که سالی بدان انتعاش طبیعت ورزند و فال مبارک دانند...
در عهد پیشین نشو و نما یافتگان آن دیار همه کافر بودند اسلام به‌یمن مقدم حضرت میر سیّد علی همدانی قدّس سرّه واقع شده درین زمان مسلمان بیشتر از کافران آن دیار چندان متابعت اسلام بجا آرند که در رسم و آیین مسلمانان از کافر نتوان شناخت نام‌های ایشان به‌شرف چون نام‌های مسلمان بود... برهمنان آنجا چون به‌مسلمانان رسند سلام علیک گویند مسلمانان عام به‌طریق رسم و عادت جواب آن باز دهند هری‌پربت کوهی است در میان شهر واقع شده بت‌خانه از عهد قدیم بر آن بنا کرده‌اند

درین عهد که آن رحمت الهی بر آن مرز و بوم سایه انداخته به‌فرمان آن حامی اسلام خراب کردند[۱]. براهمه کشمیر هری‌پربت را مهادیو [Maha Dev] که یکی از حکمای پیشین براهمه است منسوب دارند حجّت دانش او کتاب رُدّر جاتل [= تک] که در فنّ اکسیر و خواص اشیا نوشته در علمای ایشان معروف گویند که آن دانشور در آنجا به‌ریاضت به‌سرمی‌برده به‌آیین خویش به‌کسب کمال تعلیم تلامذه خویش مشغول بوده قول او را در فنّ طب اطبّای هند مسلم دارند و الله اعلم. فراخی‌های نعمت کشمیر از آن فراوان‌تر است که به‌شکر نعمت خداوندی وصف آن به‌لطف بیان توان ادا کرد از فیض نشو و نمای هوای او بتان کشمیر از بیم بالیدن کمر از میان نگشایند نشو و نمای گل آن تازه گلشن عشرت بدان بالیدگی است که چون شعله بالیدن محسوس است... میوه از مرز و بوم بدان شیرینی و سیرابی است که حلاوت آن را از سخنان شیرین بیان او توان دریافت در آن شهر باغ و خانه یکی است که بام خانه همواره چون تخت مرصّع بادشاهان کامگار از لاله و سبزه نگار باشد شقف خانه در لطافت از عکس آن بیرون و درون گلزار نی نی غلط کردم شعله رنگ روی گلعذاران او و از بس‌که تا بام خانه بر آید مردم لاله خطایی پندارند. صاحب حسن در آن کشور عام است ملاحت در هوا خاص از فیض تربیت آب و هوا... از تربیت اعتدال آب و هوا اکثر از نشو و نما یافتگان آن دیار به‌طبیعت موزون باشند علم موسیقی که دشوارترین علم‌هاست آسان توانند به‌دست آورد زمین مردم خیز است در کسب فضیلت چون بکوشند به‌اندک فرصتی توانند در فن مهارتی به‌کمال به‌هم رسانند. خوش‌نویسان او در اسلوب خطّی دستی تمام دارند. حضرت ظلّ الهی از آنجا که مهربانی بر بندگان خدا عام دارد در حق آفرینش ایزدی احسان خداوندی را به‌کار برد از موزونان طبیعت آطما سازندگان نوا پرداز هرچند در خور آن نبودند که به‌مجلس عالی بیایند به‌مصراعی توان گوش بر سخنان ایشان نهاد یا به‌نوای جنبش تاری دماغ تازه کرد هر کی خاص‌العام بیرون از

---

۱. ملّا شیدا تنها نویسنده‌ای است که دربارهٔ خرابی و انهدام معابد هوی پربت به‌دست حامیان اسلام به‌فرمان شاهجهان اطّلاع می‌دهد. در هیچ اثر دیگر اطّلاعی بدین نوع به‌چشم نمی‌خورد. البتّه شاهجهان در ارگ هری‌پربت عماراتی که جهانگیر بنا کرده بود را خراب نموده ساختمان‌های نو را بنا نمود. بیان ملّا شیدا نیاز به‌بررسی و تطبیق به‌منابع دیگر نیاز دارد.

حوصله او سرافراز می‌شد همه شکر ایزدی سپاس آن دولت خداداد به‌جا می‌آوردند. از فراوانی نعمت که در آن مرز و بوم است سال‌ها سرمایه روزی سرانجام روزگار ایشان می‌گشت. وصف دریای دَل او را چون به‌زبان آرم از عذوبت و لطافت آن سخن آب گردد. آب دَل چندان دلپسند است که دریای دَل که ارباب معرفت نشان دهند کنایت از اوست گل نیلوفر چندان در آن آب شگفته که آب در نظر از دور ناپدید بود آب او همه بوی گل نیلوفر دهد پنداری که هر قطره او تخم نیلوفر است... آب هرجا قطعهٔ زمینی به‌آیین جزایر دریای محیط بود باغ‌های دل‌گشا گلشن‌های با طراوت در آنجا طرح کرده‌اند عمارات دلنشین هوادار بنا ساختند وصف به‌زبان قلم بوسه به‌پیغام است... بن تلنگ دریای محیطی است که کشتی هلال اگر در آنجا بگذرد از شورش موج او غرق گردد. در میان آن دریا بادشاهان کشمیر بنای عالی نهاده‌اند تدبیر بنا نهادن بدین آیین حکمت اختیار فرموده که کشتی‌های بزرگ پُر از ساخته عالی بر آن طرح کرده‌اند به‌او کار شگرف است که از ایشان بر صفحه زونگار ماند و مردم در آنجا از هراس موج خیز که هر روز پس از زوال بادی سخت و تند برخیزد... شاله‌مار[1] چشمه ساریست که رشک چشمه آب حیات است غیرت افزای کوثر است در آنجا عمارتی ساخته‌اند بلند سر به‌فلک کشیده آب دَل در آنجا تمام در نظر است هنجار افزار شهر بر روی آب به‌مدد کشتی دستیاری ملّاحان بود ملّاحان کشمیر هانج [= مانجهی] نامند چندان کشتی را تند و تیز رانند که ماه در سرعت به‌کشتی ایشان نرسد چشم کشتی از دست افراز ایشان که بدان کشتی رانند دو صف مژگان به‌همرساند چون مرغان آبی دو بال پرواز گشاید در شتاب کشتی بیش از اندازه بر روی آب جو پالان نمایند در اثنای کشتی راندنی همه یک بار فریاد عجیب برآرند بدان انتعاش نمایند که صدای آن در گنبد دوار در پیچد عکس نقش و نگار عمارت شاهی در آن آب جلوه‌گر است پنداری که آن عمارت شاهدی است با کمال حسن به‌زیور تمام آراسته آب دَل آیینه رو نمای او است... بهشت برین از آن برتر در خیال نیابد...

---

۱. در اوراق بعدی همین اثر مطلبی است به‌عنوان ستایش حدیقه رشک ریاض رضوان خیلی بخش و فرح‌بخش‌افزا معروف به‌شاله‌مار (ورق ۴۴ ب).

دریای لار آب او چندان صاف و روشن و سپید است که گلیم تیره‌بختان اگر در آن آب بشویند توانند چون حریر صبح سفید ساخت گوهر با صفای آب تیره نماید هر جوی از آن آب جوی شیر است که بی‌محنت فرهاد زیر قصر هر شیرین لبی روان است از آن آب دریا به‌فرمان آن سرچشمه چشان خداوندی شاهرودی به‌شهر آورده‌اند هر کس از آن جوی به‌خانه و باغ خود برده جوی آب رود نظر جدول سیم است فیض آن خیر جاری بدان خاص و عام است. میوه کشمیر انگور آبی، سیب، زردالو، شفتالو، انار، بادام، فندق، چار مغز و جز آن فراوان است خوشهٔ انگورش از خوشه پروین گرو برده، آبی او رنگ چهره بیفزاید، سیب او از لطافت چنان باشد که تخم او از بیرون سیب چون خال ذقن معشوقان در نظر پیدا است... خربوزه او نیز خالی از حالی و حلاوتی نیست چون مدّت سه ماه و چند روز حضرت ظلّ الهی صاحبقران ثانی سپاه فیروزی سیر کشتی گاهی به‌شکار عرشت افزا مشغول بود چون برروی آب دَل مشعل‌ها فانوس‌ها می‌افروختند تمام عرصه کشمیر چندان روشن می‌گشت که دانایان ژرف نگاه توانستندی درم ماهی دریا را چون زر شمرد کوهسار او از لطافت چون پرده فانوس درنظر بود آب به‌رنگ همه باده ناب می‌گشت درم ماهی از تابش زر ریخته می‌شد رنگ گل نیلوفر چون رخسار دلبران از می‌ناب می‌افروخت آتش و آب را با هم اتّفاق صلح می‌افتاد چون کوه هرپربت را به‌فرمان آن آفتاب سپهر جاه و جلال چراغان می‌کردند کمر کوه چون کمر کشور بناهان مرصّع می‌نمود فلک البروج از ثوابت از روی رشک آن خجل نی نی حوران بهشت شاه جم جاه بر آن کوه هری‌پربت از فروغ چراغان چون جمع می‌آمدند در شکوه آن کامران دین و دولت از دور نظاره می‌کردند دور کوه هری‌پربت از فروغ چراغان گنبد دماغ سخن‌پروان از تخیل معنی رنگین می‌گشت تابش آن چندان هوا را روشن می‌داشت که منجمان را در شب و روز غلط می‌افتاد در حساب تنجیم سهو تمام رومی دادگاه روز روز را به‌حساب شب برمی‌گزیدند گاه شب را به‌شمار روز مردم چندان از آب و هوای آن دیار فراخی‌های نعمت آسوده حال بودند که در غربت یاد وطن بر ضمیر ایشان نمی‌گذشت همواره به‌دعا دست برآورده بودند که از آن عرصه پای بیرون ننهند سپاه ار از فراوانی نعمت جمعیت تمام دست داده بود بدانگی پیاده به‌درهمی با اسب سیر می‌گشت لیکن از پیش‌بینی‌های آن رموزدان اسرار

الهی چون عهد موسم باریدن برف نزدیک رسیده بود مردم هندوستان تاب آن نداشتند هم بر حال ساکنان آن دیار بخشایش آوردند که هرچند از نزول سپاه بر آن گوشه‌نشینان رحمتی وارد بود امّا از کثرت سپاه ستوه آمده بودند بی‌اختیار اردوی ظفر قرین را پیشتر رخصت فرمودند که از آن تنگنا بگذرند به‌پای کوه بیمبهر آرام پذیرند خود به‌دولت به‌سیر گوشه‌های کشمیر توجّه فرمودند. پنهبر جای آرام است در سواد آن شهر که کشت‌زار بر کوه و زد سنگ را گهربار سازد و خاک زمینش یاد از چهره زرد عاشقان دهد سیل کوهسار چون برای عرصه بگذرد همه آب زر گردد چشم اختر یرقانی از تماشای آن سرزمین است رنگ ابر نوبهاری همه از فیض آن خاک بود باد چون طاوس در آن مرغزار به‌نقش و نگار مصوّر شود تار نظر از تماشای او تار زر گردد گیاه آن عرصه چون خطّ تابش آفتاب همه زرّین سرزند گیاه اکسیر قلابان روزگار از آن دشت به‌دست آرند... آنچه دانایان پیشین از غرایب و عجایب دنیا نوشته‌اند که نسناس جانوری است که در کشت زار زعفران به‌هم رسد به‌صور آدمی بود قوّت او به‌بیخ زعفران بادش در آن دیار جز مردم صحرانشین او که بی‌خردی و نادانی جانوران دم در دمد جز به‌خورد و خواب روزگار به‌سربرند به‌چشم در نیاید نهال زعفران برگ و شاخش به‌شاخ و برگ گندم ماند... در عهد پیشین رسم چنان بود که ساکنان شهر را عمل فرمایان آن دیار از هر خانه یک کسی را بیکار می‌گرفتند به‌زعفران چیدن سر می‌دادند با این همه در آن کار اگر از آن بیچاره اهمالی واقع می‌شد تهمت دزدی زعفران زرد رویی خجالت رنگ همه به‌یاد برمی‌داد تبلخکای از چیدن زعفران چاره نداشت چون به‌عرض صاحبقران ثانی رسیدی آن رحمت ایزدی بر احوال آن بیچاره‌گان بخشایش فرمود آن رسم ستم را برانداخت به‌جاگیرداران مقرّر شد که به‌حصّهٔ خود آنچه اهل عمل به‌ضابطه منصب هر یک قرار دهند به‌مزد کارفرما بند بر هیچ‌کس ستم روا ندارند. پنج سیاره نزهتگاهی است آباد فرح‌بخش نشاط‌افزا طرب‌خیز روان پرور صحرای او دلکشا آب سرچشمه او از لطافت قوت جان بود قوت پیکر بیفزاید خاک او چون برند نگارین از گل‌های منقّش... دامن صحرای او یک دامن گل است... دشت او از شادابی چون گل و سنبل دمد سبزهٔ او چون سخن تازه معنی‌پرستان همواره بازه رو بود. انچ سیرگاهی است با نزهت که خاک او چون نهاد پاک طینات صافی مشرب

سرمایه مروّت مردی است صحرای او سرسبزی بخت سرسبز کشاده جنبان تنگ‌دلی در آن عرصه جز غنچه دل‌تنگ به‌چشم درنیاید شکفتگی در آنجا چنان عام است که چون مردم سخن سر کنند جز خنده بر لب چون گل گفتگوی نبود گرانباران را از فیض نسیم او سبک‌روحی حاصل آید سخن دلان را از سیرابی آن خاک نرم دلی میسّر گردد مرغان هوا را در فضای او چون برگ گل پر و بال رنگین و پویا بود شوق تماشای او سخت خفته را بیدار سازد... مصوّران در آن گل زمین از بیم دفتر خویش از هم بگشایند که پیکر تصویر از نسیم او همه جان پذیرد راه صحرا گیرد مژه بر چشم تماشاییان از نظاره گل و سبزه او بال طاوس شود. مجهی بهون[1] آرامگاهی است آبادتر از دل‌های آباد عزلت‌گزینان هر که بهشت را خواب دیده چون در آن عرصه فیض بخش بیداری نظر کنند تعبیر او درست آید نی نی بهشت را آن نعمت عام کجاست که مؤمن و کافر را در آن گنجایش بود ساکنان او از آسودگی گردش دور فلک انقلاب روزگار ندانند... عمارت عالی بادشاهانه در آنجا بنا کرده حوض آبی دارد که ماهی بسیار در آنجا سر دارد همواره قوّت آن ماهیان چون وظیفه خواران صاحب استحقاق از سرکار مقرّر بود حوض از ماهی آسمانی بود پر از هلال هلال آسمان پنداری ماهی است که از آن حوض برجسته هواگیر شده مردم آن سرزمین شکار ماهی او را چون صید حرم بر خود حرام دانند گویند که به‌تجربه رسیده که صید ماهی او یمن ندارد چون پرتو خورشید بر آن است تابد ماهیان او همه زرّین نمایند... اضطراب ماهیان در آب به‌اضطراب دل‌های داغدار عاشقان ماند... در حوّالی آن چاهی است خشک از عهد قدیم چون دل‌های تنگ از غم به‌خاک انباشته عامه آن مرز و بوم چاه بابل نامند ماجرای هاروت و ماروت که در کلام الهی ذکر آن واقع شده گویند در آن سرزمین بود... اچهول [= اچهدل] تماشاگاهی است که چشم تماشاییان جهان دیده چنان عرصه دلکشا ندیده خاک او رنگین‌تر از چشم می‌پرست می‌پرستان از آب و هوای او بی‌باده گلرنگ خمار در پیاله بشکند دامن صحرای او چون دامن اهل تقوی از آلودگی پاک... مردم را از بس‌که هوای عشرت افزای او در دماغ پیچد چون بخواهند همه بهشت در خواب بینند

---

۱. به‌معنی کاخ ماهی.

سایه از نشاط در آن سرزمین چون ابر سیراب هواگیر و ریزه استخوان در خاک او چون تخم مغصق از نشو و نما سیمین شود کل زمین بارآودی که بهون عشرت‌گاهی است که آرام دل در آنجا توان یافت تماشای او دلکشاتر از دیدار مهربانان صحبت مردم دانش‌پرست هر که روزی در آن سرزمین بسر برد روزگاری برو به‌شادمانی گذرد... دستگاه عشرت در آنجا فراخ بود کامیابی فراوان چشم مردم در خواب از شوق و تماشای او چشم نرگس بازماند. ویرناگ بهین تماشاجای کشمیر است آنچه وصف تمام دیار است تنها صفت اوست. این همه سخن رنگین که در ستایش هر منزلی نگارش یافت به‌فضل او بود که او مهمان عزیز است دیگران طفیلی او شاه است آن همه شیاه به‌نور غنچه از شاخ گلبن او سر بر نزده باشد که رنگ گل از شاخ چون رنگ ساعد خوبان آراستن و موج می‌ناب از پای شیشهدر نظر موج زن بود هنوز سبزه او از خاک سر بر نکرده... چون حضرت صاحبقران ثانی مدظله‌العالی را در آن گل زمین اتّفاق سیر افتادان تازه گلشن را دو نوبهار پدیدآمد یکی از شادابی آب و هوا که در آن ملک عام بود دیگر فیض مقدم همایون که بخت سرسبز جبین نقش پای او تواندان جهانیان گیتی پناه در آن جا انتعاش طبیعت بیفزود جشن وزن در آنجا اتّفاق افتاد آیین آن بادشاه جوان بخت است که با کفایت رای پسندیدگی طبع راست نهادی در سال دو بار اعتبار سال شمشی و قمری خویشتن را با تمام عالم بسنجد از آن دستگاه سنجیدگی بیفزاید با تمام روقن و بهار ترتیب دهند که چشم روزگار نظیر آن ندیده باشد در ساعتی مبارک فال که در فرخی و فیروزی اختیار شناسان بود اختیار کنند ترازویی ترتیب دهند که هر دو پله او از وسعت اندازه هر دو جهان بود شاهین او خط کهکشان زبان او حبل‌المتین سر رشته دستورالعمل روزگار آنچه در عالم اسباب هستی پذیر است سال به‌سال کارفرمایان هر کشور فراهم آرند از جواهر چون یاقوت لعل رمانی گوهر تاب پیروزه مروارید زمرّد و بیخ و نجز آن از لباس زیبا چون حریر و دیبا پرند نگارین جز واکسون و امثال آن از سیم و زر سکّه بدور سیم ساده چندانکه از خراج هفت کشور بهم رسد از معطّر شکناب عنبر را صندل خالص عود قماری کافور چندانکه محکن بود از رستینها آنچه روزی روی نوارگان باشد آفتاب که هر سال میزان جا کند به‌متابعت آن بادشاه سنجیده کار است سنجیدن او خود را با تمام عالم سنجیدن کوهی است یا گاهی

هر که سنجیدگی‌خای او را خیال بندد طبعش موزون شود سنجیدگی‌های کار نیز رسد شکوه‌مندان بخت ارجمند پارسیان پاکدامن سخن‌سنجان مدح‌سرای مطربان نوازان تهی‌دستان محتاج در آنجا جمع باشند چون آن قبله عالم پا در پله ترازو نهند پله ترازو قبله نمای عالم گردد از یمن مقدم شریف آن گرامی نهاد کفّهٔ میزان یاد از ید بیضا دهد شاهین ترازو از اعجاز عصای موسی شود نی نی پله ترازو برگ درخت طوبی بود شاهین شاخ طوبی که ازو هرچه آرزو پرند بدان بهره‌مند باشند نخست چون به‌جواهر به‌سنجید پله ترازو چون فلک‌البروج از ثوابت نگار گردد چون بخز و دیبا سنجند کفه میزان به‌کافور وزن کنند از راز روز وصل را به‌خاطر گذرانند هر دو پله ترازو از سبکی و گرانی وقار بجنبد کفه درو تمام عالم بود از ناز و سرکشی سرفرونیارد و گویی آن پله سخن دانا است متین پا برجا... آن نقد و جنس را وقت مسکینان و محتاجان سازند تا سال به‌سال به‌دستگاه آن به‌فراخی نعمت زندگانی کنند... چون جشن نشاط‌افزا تمامی پذیرفت مردم از نثار جود و دولت شهنشاهی کامیاب گشتند حضرت صاحبقران ثانی متوجّه به‌هندوستان شدند چنانچه پیش ازین نگارش یافته منزل‌های مقرر نزول اجلال تشریف ارزانی داشتند چون بیمبهر رسیدند... خاتمه این دو سه فقره که به‌قلم معجزه بیان سحرطراز نگارش یافت تازه گل‌های رنگین گلشن معانی است که به‌دستیاری انداز خیال به‌دست مژگان چیده‌ام". (ورق ٤۳۲)

نوشته‌ها و پدیده‌های بسیار به‌زبان سحرانگیز به‌جا مانده است و هر یک از آنان به‌شیوهٔ خود از خطه دلپذیر و جنّت‌نظیر کشمیر عکس برداری به‌صورت الفاظ ملون دفترها جمع نموده‌اند. مختصر اینکه نسخه *مجمع‌الافکار* که به‌ظاهر مجموعهٔ انشانویسی است امّا اطّلاعات مهمّ در موارد گوناگون دارای مطالب و مباحث ارزشمندی می‌باشد همین است که فهرست مندرجات آن را نیز در پایان این مقاله جا داده‌ام امّیدوارم مورد استفاده دوستان دانش‌پژوه قرار بگیرد.

۱. این نسخه که همچو گل ورق بر ورق است...

فهرست عناوین *مجمع‌الافکار*.

۲. دیباچهٔ مجموعهٔ انشای عربی و فارسی که به‌ریاض فیض موسوم است ریخته قلم شکسته رقم کمترین بندگان خدا مرزا جلال‌الدّین طباطبایی (دو دیباچه به‌همین عنوان)

٤، ٥. میرزا مذکور دیباچهٔ مرقّع نوشته.

٦. از میرزا جلالا دیباچه که سبعه سیاره موسوم است.

۱۲. دیباچهٔ مثنوی حاجی محمّد جان قدسی و شاه طالب کلیم من کلان عزه ناصیه سیادت قره باصره سعادت صاحب ذهن نقاد و ادراک وقاد را تبه دار مرتبه سخندانی پرده‌دار اسرار معانی مظهر فیوضات حق جل و علا میرزا جلالای طباطبایی.

۱٦. دیباچهٔ دیوان حاجی محمّد جان قدسی از میرزا جلالای.

(۱۸ ب) دیباچهٔ دیوان طالب کلیم از میرزا جلالای.

(۲۰ ب) دیباچهٔ دیوان ملّا منیر از میرزا جلالای.

سوادنامه.

دیباچهٔ سواد اعظم ملّا منیر از عنایت الله کنبوه.

(۲۲ ب) ایضاً.

۲٥. دیباچهٔ دیوان حکیم عبدالحاذق.

(۲۷ ب) خطبه شیخ محسن فانی بر مثنوی ملّا شاه.

(۲۸ ب) دیباچهٔ مثنوی ظفر خان از میر باقر.

(۲۹ ب) دیباچهٔ دیوان نصیرای همدانی.

(۳۰ ب) دیباچهٔ مرقّع نصیرای همدانی.

(۳۱) دیباچهٔ بیاض نصیرای همدانی.

(۳۱) دیباچهٔ مفتاح‌الحدود در طب از میرزا امان الله.

(۳۲) دیباچهٔ مرأت‌الجواهر از میرزا مشارالیه.

(۳۲ ب) دیباچهٔ مثنوی زلالی.

(۳۲) دیباچهٔ سبعه سیاره زلالی.

(۳٤) دیباچهٔ ساقی‌نامه.

۳٥ دیباچهٔ بیاض شیخ فیضی.

۳٥ دیباچهٔ بیاض صایب (سالارجنگ).

(۳٦ ب) دیباچهٔ بیاض نوّاب سعید خان از روشن ضمیر.

(۳۷ ب) دیباچهٔ بیاض میرزا محمّد رضا.

۴۱۵ مجمع*الافکار*، میرزا جلال طباطبایی:

تا نظر بر چمن حسن جهان وا کردیم عالمی بود که در خویش تماشا کردیم خمخانه عالم وجود طلسمی است بی‌بود و حیرتکده انجمن هستی تصویری‌ست بی‌نمود در بنای این طلسم چون گردباد طاقت مدار و نه در شکست این دیوار چون رنگ صورت اختیار.

اگر تو غیرت آیینه‌پرداز دیدهٔ آگاهی گردد از ذرّه تا آفتاب سرگرم پرواز حیرت است:

و از قطره تا محیط بیتاب تپیدن وحشت صبح تا نفس می‌کشد غبار هستی خود به‌باد بسته.

... و شعله توامت راست می‌کند به‌خاکستر نیستی نشسته فانوس سپهر از دود چراغان کشته آفتاب... است و چهره سحاب از نفس سوخته برون رنگ افروز را بر سیلی تا سخن از لب برآمده جوهر آیینهٔ هوا است تا نفس از دل سرکشیده کمند کنگره فنا.

(۴۲ ب) دیباچهٔ *تباشیرالصبح دیوان* فیضی.

۴۴ دیباچهٔ جنگ*المهملات* از میان محمّد نوّرالله سلّمه الله تعالی.

۴۴ دیباچهٔ *نورس* مولانا ظهوری.

۴۸ ایضاً دیباچهٔ *خوان خلیل* مولانا ظهوری.

۵۷ دیباچهٔ *گلزار ابراهیم* مولانا ظهوری.

۶۱ ایضاً.

۶۳ دیباچهٔ *اکبرنامه* از شیخ ابوالفض الله اکبر.

۷۱ دیباچهٔ *شاهجهان‌نامه* از شیخ حمید.

۷۴ دیباچهٔ *پادشاه‌نامه* از میرزا جلال‌الدّین محمّد طباطبایی اختتام هرچند کاف و نون است اساس سپاس والا.

(۸۶ ب) دیباچهٔ جلد دوّم *پادشاه‌نامه*.

۸۷ دیباچهٔ سیوم *شاهجهان‌نامه* از محمّد صالح کنبوه.

۸۹ دیباچهٔ *دیوان* میر معین‌الدّین غازی از محمّد صالح کنبوه.

۹۲ دیباچهٔ *دیوان* مولانا عرفی شیرازی.

(۹۴ ب) دیباچهٔ *دهرپدهای نایک بخشو* که حسب‌الحکم حضرت صاحبقرانی، اسلام خان نوشته.

۹۷ دیباچه که میان نورّالله برای *بیاض گلشن* فقیر نگارش فرموده‌اند:

هر حرف مرقوم از سواد مداد ماتمی است سیاه پوش و هر نقطه مسطور از صفحه کاغذ شهیدی است کفن در آغوش هوا در اندیشه‌پرواز فنا سر از جیبت سر کمی برآورده.

۹۷ دیباچهٔ *بهار سخن* محمّد صالح کنبوه از ملّا منیر.

۹۸ رسیدن قلم سحر طراز به‌پایه تمنّا و واله والا از نگارش دیباچهٔ *بهار دانش* که به‌میامن تیزدستی کلک معنی نگار قبله صورت و معنی عنایت الله هر حرفش چون نگاشه خامه صنع سر خط ارباب فضل و هنر است و نقش هر لفظ تازه رویش رشک فرمایی یاقوت خورشید و الماس قمر.

۱۰۱ دیباچهٔ *رقعات* سر دفتر نکته‌سنجان روزگار قبلهٔ دین و دنیا عنایت الله که از شرم شگفتگی انوار الفاظش دهان غنچه خندان از تبسّم بسته و حرف حرفش به‌آب و تاب معنی رنگینی و درخشانی بر لب لعل بدخشان شکسته.

۱۰۲ دیباچهٔ *دیوان حقایق بینان* زبده دودمان نکته‌وری فیض مبداء فیاض ابوالفیض المتخلّص به«فیضا» که چون در جواهرالاسرار معنی سرمایه استعداد والاطبعان نکته‌آفرین و به‌آب و رنگ لفظ و معنی روکش کارنامهٔ ارژنگ و رشک فرمای کارخانهٔ چین.

۱۰۴ دیباچهٔ شرح ملّا منیر بر قصاید مولانا عرفی از محمّد صالح کنبوه.

(۱۶ ب) دیباچهٔ *بیاض گلدسته*.

(۱۶ ب) تمهید دیباچه که میرزا جلالا بر *دیوان* ظفر خان نوشته.

۱۱۰ از *منشأت* میرزا مذکور.

ایضاً از *منشأت* میرزا مذکور دیباچهٔ *تحفةالعراقین* لک الجلال یا ذوالجلال.

۱۱۳ دیباچهٔ *رقعات* شاهزاده خردپژوه محمّد داراشکوه.

(۱۱۴–۱۱۳ ب) دیباچهٔ *بیاض* نصیرای همدانی.

(۱۱۴–۱۱۳ ب) دیباچهٔ *گلشن عنایت* از مولانا منیر.

۱۲٤ دیباچهٔ *کلیّات* اولی مولانا منیر.

(۱۳٦ ب) دیباچهٔ *توحید مولانا* سند از مولانا منیر.

۱۳۸ *دیباچهٔ گلدسته*.

(۱۲۸ ب) دیباچهٔ دستنبو: این فیضی سرشتان معنی... در شهر فیض بهرا که ابادپذیرای تحریر گردید.

(۱۲۹ ب) دیباچهٔ *نو باوه*.

(۱۲۹ ب) دیباچهٔ *هفت اختر*.

۱۳۰ دیباچهٔ *بیاض* میرزا عبدالقادر بیدل: محمّد مبدعی که تردّد انفاس هستی موجودات تحریکی است... تا در سلک سجان معبدش شمارند جذبهٔ تشنگان جاوید... صفحه خالی است.

(۱۳۱–۱۳۰ ب) ذکر بعض احوال همایون فال آموزگار علوم جهانبانی حضرت جنّت مکانی از منشا میرزا امینا.

(۱۳۱ ب) ذکر جلوس حضرت جنّت مکانی بر سریر سلطنت و کامرانی.

(۱۳۲ ب) ذکر روگردان شدن خسرو از دولت و معادت برای ناصواب و گریختنن از دارالخلافه آگره به‌جانب پنجاب: مصلحت‌اندیش امور آسمانی. آرایش فرخی و فیروزی بخشید.

(۱۳۳ ب) گفتار در آغاز بهار دولت صاحبقران ثانی و نامزن شدن مهد علیا ممتاز الزمانی به‌آنحضرت و یافتن منصب و لوازم جان و حشمت.

۱۳۵ ایضاً از *منشأت* میرزا امینا بعض احوال حضرت اعلی متضمّن ستایش ملک بندیله.

۱٤۰ از *منشأت* صاحب دهن نقاد ادراک وقاد ملّا مقیمای حسنی طاب ثراه.

(۱٤۵ ب) *دعای شمع و چراغ* از مولانا منیر.

(۱٤٦) از بیت‌المعمور من کلام معمور خان جم تخلّص.

(۱٤۹ ب) از بدایع فکر صورت‌بین و معنی‌شناس مولانا علی‌رضا تجلّی.

(۱۵۱ ب) نظم و نثر محمّد علی ماهر مسمّی به‌گل اورنگ.

(۱۵۲) نعت حسب خالق بی‌چون فایدهٔ امر کن فیکون مفتاح کنز مخفی وقایع‌دان اسرار خفی فاتحه کتاب فتوحات خاتمه خطاب نبوّت محرم بارگاه کبریا درّةالتاج اصفیا بارقه انوار جلی مرأت حسن لم‌یزلی سیّدالمرسلین و خاتم‌النّبیین علیه من الصلوات افضلها و من التحیات الحملها.

(۱۵۳ ب) تهنیت جلوس میمنت مانوس کامروای دولت حقیقی و مختاری ابوالمظفّر محی‌الدّین محمّد اورنگ‌زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی.

۱۵۸ از *منشأت* محمّد صالح کنبوه نغمه طرازی عندلیب شیرین نوای قلم که داستان زن شاخچه باغچه فیض است در گلشن مدح و ثنای بوستان هندوستان رنگ‌افروز حدیقه جهان واقف اسرار حقیقی و مجازی ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد ثانی صاحبقران شاهجهان بادشاه غازی ایضاً مدح شاهجهان از کارسنان ملّا منیر.

(۱٦۰ ب) عزیزی در ستایش عالمگیر بادشاه نوشته.

۱٦۱ چو این نسخه زیب لوایح شده مخـاطـب به‌تاج‌المـدایح شـده
بـه‌ایـــن طـغــر در اوراق زر رقـم‌ها نـهنـدش به‌بالای سـرّ

المدایح در وصف کشورکشای توران صاحب عالم و عالمیان.

۱٦۳ تعریف صورت مطرب بزم سخن را اگر تیرانه صفت جمالش حسن صوفی رو دهد از مقام خارج نخواهد بود.

(۱٦۳ ب) تعریف فضایل چنانچه در باب حشمت و جلال از شهریاران خراج می‌گیرد در مراتب فضیلت و کمال از دانشمندان باج می‌تواند گرفت.

(۱٦۳ ب) تعریف خطّ مشق هرچند به‌مرتبه نرسیده که به‌تعریف خطّش گفتگو را قطعه توان شمرد و لیکن به‌موجب نزاکت قلم فکر آنچنان نیست که اگر شکسته بسته بر صفحه بیان رقم شود مبتدیان نظم سرمشق خود ندانسته بر لوح زبان ندارد و منتهیان نشر نقلی از آن برنداشته در خرد دان حافظ نگذارند.

۱٦۳ تعریف بزم مقام‌شناسی اقتضا می‌کند که مطرب زبان را به‌ترانه صدای تعریف بزمش بنوا رساند و مکان دانی فتوی می‌دهد که ساقی حامد را به‌باده پیمایی توصیف عسرتش سربراه گرداند به‌شراب خانه دو آب کوین بدود انگیزی آتش می‌برد و انجمن صفحه کو دل بر سیاه مستی کوچک و بزرگ حرف بنه. رباعی

۱٦۵ تعریف رزم فوج معنی آراسته و به‌میدان صفحه شتافته و علم خامهٔ نواشته یعنی قابوی تعریف رزم شاه وقت ترکتازی ناطقه است کاشف فیل از این از ارتکاب این فکر به‌دلیری گفتار برمی‌خورد و تیغ زبان را در صفدری ثنا نرسیده به‌کار نمی‌برد.

(۱٦۵ ب) در ستایش فیل عزیز نوشته.

۱٦٦ محمّد صالح کنبوه در ستایش اسپان تازی نژاد و صرصر تک و فیلان کوه پیکر نوشته.

(۱٦۷ ب) مولانا منیر در ستایش خان پاک اعتقاد و سپاس الطاف آن صاحب فیض نژاد نوشته.

۱٦۹ سواد مکتوب همّت خان با شرف خان.

نقل مکتوب فصاحت اسلوب جامع کمالات معنوی و صوری شیخ قطب‌الدّین سلطان‌پوری به‌خان والاشان ابراهیم خان متضمّن تهنیت.

(۱۷۲ ب) میرزا جلال تعریف اسپک دل با دل به‌عنوان مبارکباد جشن نوشته.

۱۷٤ سواد فرمان فرّخ‌سیر بادشاه که به‌دستخط خاص به‌نام عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ صدور یافته.

(۱۷٤ ب) ایضاً به‌دستخط خاص به‌زکریا خان بهادر نوشته.

(۱۷٤ ب) همایون بادشاه به‌نوّاب بیرم خان نوشته

(۱۷٤ ب) جهانگیر بادشاه به‌خطّ خویش برای شاه عبّاس نوشته شاهجهان بادشاه به‌ملّا شاه نوشته.

۱۷۵ عالمگیر بادشاه به‌معظّم شاه بهادر به‌دستخط خاص نوشته.

۱۷۵ عالمگیر بادشاه به‌معظّم شاه بهادر به‌دستخط خاص نوشته.

۱۷۵ مکتوب داراشکوه برای شیخ محسن فانی.

۱۷۵ شیخ محسن فانی در جواب نوشته.

(۱۷۵ ب) سلطان شجاع بر *دروازه قلعه* نوشته بود وقت هزیمت از موی کر.

(۱۷٦ ب) کتابت برای خانم دختر شاه طماسب که به‌شاه اسماعیل نوشته بود.

۱۷۸ حسب‌الحکم صاحبقرانی میر جمله به‌نوّاب وزیر خان نوشته.

(۱۷۸ ب) نوّاب وزیر خان در جواب نوشته.

میرزا جلالا از زبان شاه عبّاس به‌عبدالله چنگریزی نوشته.

(۱۷۹ ب) عریضه میرزا عزیز کوکه مخاطب به«خان اعظم» که هنگام رفتن به‌مکّه و مدینه زاد همالله تشریفاً و تعظیماً به‌اکبر بادشاه نوشته.

(۱۸۰ ب) عرضداشت سعدالله خان به‌جناب خلافت.

(۱۸۱) از بهار سخی محمّد صالح کنبوه افروختن چهره شادمانی به‌ضیاء جاودانی و روشنایی یافتن چشم امّید از طلوع نیّر اعظم اوج شهریاری یعنی ولادت سلطان معظّم و التماس تام از خدمت بندگان اعلی‌حضرت خاقان صاحبقران ثانی.

(۱۸۱ ب) میان محمّد باقر به‌بارگاه سلاطین پناه نوشته.

ایضاً به‌شاه عالم نوشته.

۱۸۲ میرزا عبدالرّسول استغنا به‌بادشاه عالمگیر نوشتهٔ ۱۰۷۵ هـ.

نوّاب آصف خان به‌عادل خان نوشته.

(۱۸۳ ب) امیر خان به‌جعفر خان نوشته.

(۱۸۳ ب) حقیقت خان مرحوم به‌میر محمّد اصفهانی دیوان مراد بخش نوشته.

(۱۸۳ ب) میر حسین به‌طالب خان نوشته.

(۱۸٤ ب) جواب طالب خان.

سزاوار خان به‌میرزا محمّد رضا.

(۱۸۷ ب) سواد مکتوب همّت خان متضمن تهنیت عیدالفطر منصب به‌اشرف خان.

(۱۸۸ ب) ایضاً علیه متضمن تهنیت عیدالضحیٰ.

۱۹۱ از محسن فانی تهنیت خوان کم کردن.

(۱۹۱ ب) سعد الله خان به‌عبدالمجید منشی نوشته.

(۱۹۲ ب) ملّا حیاتی در جواب نوشته.

۱۹۳ نوّاب عنایت خان از شخصی چند نارنج و نهال انگور طلبیده بود اتّفاقاً که آن سخی فرستاده به‌کار نیاید بنابر آن نوشته نوّاب آصف خان به‌خواجه میرک حسین فانی نوشته.

(۱۹۳ ب) خان‌خانان به‌ملّا مرشد نوشته.

سعدالله خان به‌مولوی عبدالحکیم سیالکوتی نوشته.

۱۹٤ میرزا ابوسعید به‌میرزا جلال نوشته.

میرزا مکتوب الیه در جواب رقم نموده.

(۱۹٤ ب) بی‌بدل خان به‌ملّا منیر نوشته.

میر محمّد مؤمن به‌منیر نوشته.

۱۹۵ میرزا اشرف به‌ملّا گدا علی نوشته.

نوّاب مکرّم خان شیخ برهان نوشته و مخزن طلبیده شیخ مذکور به‌نوّاب معزالله نوشته و قرعه‌اش خواسته.

(۱۹۵ ب) حکیم سرمد به‌داراشکوه نوشته.

(۱۹۵ ب) رقعه داراشکوه.

(۱۹۵ ب) سیّد نظام حصاری در تهنیت داخل شدن بادشاهزاده محمّد اعظم شاه به‌بنگاله.

(۱۹۵ ب) رقعه نوشته هر فقره‌اش تاریخ داخل شدن است (سال تاریخ ۱۰۸۹ ه):

گلبانگ نشاط بر فلک رسید.

قبله امان عالم و عالمیان سلامت: قدوم میمنت لزوم شاهی.

(۱۹۵ ب) التماس‌وار به‌آسمان و زمین.

(۱۹۵ ب) عرضداشت بنده فدوی مشعر موسوی.

۱۹٦ مکتوب بی‌نقط از میرزا کاظم منشی:

عالم اسرار سالک اطوار محرم درگاه اله همدم اهل الله مؤسّس اساس کمال مالک ملک علم و حال ره رو راه.

(۱۹٦ ب) نقل مسوده جناب سیدی السیّد محمود بن سیّد محمّد الکروبی الشافعی قدّس الله سرّه‌العزیز موالحی لااله الّا هو بسم...

(۱۹۹ ب) میرزا مذکور به‌نوّاب اسلام خان نوشته.

(۱۹۸ ب) نقل مکتوب عابد خان صدرالصّدور به‌جناب حاجی‌الحرمین الشریفین حاجی ابوالقاسم مرحوم.

رقّعه بی‌نقط از منشأت میرزا عبدالقادر بیدل.

طرّاح معموره دل‌ها هادم اساس حرص و هوا همواره موصول وصول دوام داراد سالکا و اصلاً دو سه مصرع ساده که الحال دل سود آمال طرح کرده و کلک و داد سلک در احاطه دام مسطر در آورده طمع دارد که در مطالعهٔ درگاه همسلک گوهر کمال گردد:

دل اگـر محـو مـدّعا گـردد درد در کـام مـا دوا گـردد
کس که گرد سلاسـل آرام کوه صحرا همه هـوا گـردد
محو گردد سواد مصرع سرو مدّ آهـم اگـــر رسـا گـردد

۱۹۹ میرزا جلالا به‌خدمت نوّاب میر جمله نوشته در اظهار شکوه ستم‌ظریفان.

(۱۹۹ ب) میرزا مذکور به‌نوّاب اسلام خان نوشته.

۲۰۱ میرزا مذکور در جواب خطّ نوّاب افضل خان نوشته.

۲۰۲ ایضاً به‌نوّاب مشارٌالیه رقم نموده.

(۲۰۳ ب) طالب کلیم به‌نوّاب ظفر خان نوشته وقتی که ایشان را دیوانه رخم‌ها زده.

(۲۰۳ ب) میر علی شیر در استغنا رنجش سلطان حسین میرزا نوشته.

(۲۰۳ ب) رقعهٔ قاضی محمّد قاسم به‌نوّاب اسلام خان.

۲۰۴ میر قاسم علی کماهی به‌فریدون نوشته.

ملّا محمّد صوفی به‌آصف جاهی نوشته.

نوّاب مذکور در جواب نوشته.

۲۰۵ قاضی نورّالله به‌شیخ ابوالفضل در شکار نوشته.

۲۰۵ خواجه محمّد هاشم به‌خدّام عالی مقام بخشی الملکی نوشته سواد رقعه خواجه مذکور به‌قاضی عارف.

۲۰۶ ایضاً خواجه مذکور به‌مکتوب الیه مسطور نوشته.

خواجه مسطور به‌ملّا محمّد یوسف صدر نوشته.

ایضاً خواجه به‌محمّد قاسم حکّاک نوشته.

(۲۰۶ ب) خواجه مشارٌالیه به‌ملّا محمّد مراد خوشنویس نوشته:

شهرت بلند پایگی حسن عالی خط معانی که سواد دیدها بدان روشن است در قلمروی سواد اعظم چون آفتاب عالمتاب باد این قطعه قطعه‌ایست از بهشت برپا حسن حروف آراسته خطوط بصری از مشاهده دوایر منیرش رشک فرمای خطوط شعاعی

است الحق دقایق معانی از صورت حروف جاری ساخته و معانی دقایق در صنف نقوش ساری داشته:

قلم اینجا رسید و سر بشکست

انصاف که ید بیضای نموده اگر به‌قلم اشفاق بعضی از حروف آن را که ما تدارک روزگار از کیفیّت اصلی متغیر شده به‌خلقت اصلاح از نظر عیب‌بینی بپوشانند به‌مراتب مناسب معنوی صورت قریب خواهد داشت الله مکلم.

(۲۰۶ ب) شریف سرمدی حکیم ابوالفتح نوشته.

۲۰۷ ملّا محمّد صالح به‌نوّاب جعفر خان نوشته.

۲۰۷ سواد مکتوب عبدالحمید منشی به‌آصف جاهی.

۲۰۸ منشی مذکور به‌نوّاب سعدالله خان نوشته.

۲۰۹ حکیم عبدالحاذق به‌نوّاب جعفر خان نوشته.

۲۱۰ ایضاً به‌خان مذکور نوشته.

(۲۱۰ ب) به‌نوّاب اسلام خان نوشته.

۲۱۱ ایضاً الیه.

۲۱۱ به‌نوّاب خانِ‌خانان نوشته.

۲۱۲ به‌خان زمانِ نوشته.

مولانا عرفی به‌خانِ‌خانان نوشته.

۲۱۳ به‌آصف خانِ نوشته.

(۲۱۳ ب) به‌نوّاب حکیم ابوالفتح گیلانی نوشته.

به‌خانِ‌خانان نوشته.

ایضاً به‌نوّاب امیر خان.

ایضاً به‌نوّاب ابونصر خان نوشته.

ایضاً در سفارش سپارش حکیمی.

ایضاً.

مرزا محمّد رضا نوشته.

حضرت سلطان‌المشایخ به‌امیر خسرو دهلوی نوشته:

لایح باد ارباب عقل را کرا نقص مالی پیش آید چنین گویند که الحمد لله بر حال آمد بر تن نیامد و اصحاب قلوب ار اگر در تن زخمی رسد چنین گویند الحمد لله بر تن آمد بر دین نیامد معتبر صحت دین و سلامتی و سلامتی احوال و سیرابی الله است دیگر همه طفیل این راه است باید که در پی انشراح باطن رود و داعی را نیز به‌دعا باب آرد که در کار خویش حیران و سرگردان است تا باشد که به‌مطلوب رسد با مدّت خاطر را منشرح یا بد نیابد یا با چو دهن به‌روضه منوّره شیخ برود و از برای کار خود و از کار تب مدد خواهد و اسلام.

ـ میان محمّد معصوم به‌خواجه محمّد حنیف در باب فضایل بیگ نوشته.

ـ نوازشنامه حقایق سیّد نعمت الله به‌نوّاب فدای خان.

ـ ایضاً الیه.

ـ ایضاً در جواب مراسله سیّد صفی‌الدّین.

ـ ایضاً به‌مرزا مراد نوشته.

ـ نامه میرزا کاظمی به‌حضرت شیخ محمّد اشرف.

ـ خواجه محمّد هاشم به‌ملّا شاه نوشته.

ـ میان محمّد باقر نوشته.

ـ استفسار کیفیّت بعض مقدّمات حیرت‌انگیز از خدمت جامع فضایل وهبی و مکتبی حاوی فنون حکمی و ادبی مجموعه کمالات انسانی مولانا ابوالفتح ملتانی.

جواب بالصّواب از جانب آن صاحب فضا صوری و معنوی.

شرح رساله عجیبه در تصوّف

عالم که بادشاه به‌شیخ صفی‌الدّین سرهندی نوشته.

ایضاً بادشاه دین پناه به‌جانب میان محمّد باقر نوشته.

جلالا حالنامه عرفان پناه محمّد باقر شیرازی اصلح الله نوشته.

میر باقر علوی در جواب رقعهٔ میرزا جلالا نوشته.

وحشت‌*نامه* که میرزا جلالا به‌ملّا شیدا نوشته.

از *نتائج‌الافکار* شیخ فیروز.

سواد کتابتی که مولانا عارف لاهوری به‌مولانا دانا نوشته.

ـ میرزا جلالا در ندمت خراب درو نان بردن آرای و خودنما زاهدان ریاگرای و شکایت طمع بندگان هوا جدای.

ـ میرزا مذکور به‌ضیاءالحق والدین وله ملّا حالی تبریزی نوشته.

ـ مکتوبی که میرزا مذکور از کشمیر به‌میرزا امینا نوشته مشتمل بر اظهار این که از نفاق اخوان حد پیشه از رده نباشد.

ـ به‌حاجی حسین کرمانی در طلب عینک نوشته.

ـ ایضاً به‌حاجی حسین کرمانی نوشته متضمّن تکلیف سراغ.

ایضاً میرزا حسین نوشته.

ایضاً به‌صاحب صاحبدل خود مرزا نوشته.

ایضاً به‌خدام عظام میرزا حسین نوشته.

ـ به‌یار جانی حاجی حسین کرمانی نوشته.

ـ به‌میر آوایی نوشته.

به‌میرزا شاه باقر در *معذرت‌نامه* نوشتن و اکتفا کردن به‌ملاقات روحانی نوشته.

ـ به‌خدّام گرام ضیاءالسلام نوشته.

ـ به‌ملّا منیر نوشته.

ـ میرزا حسین فیاض نوشته.

ـ امیر الهی به‌منیر نوشته.

ـ چندربهان برهمن نوشته:

لمعات مهر منیر سپهر سخنوری و رشحات ابر مطیر فلک سخن گستری همواره بر کشور سخن تابان و در گلشن معنی گوهر افشان باد این خوشه‌چین خرمن سخن را کجا برد سرو؟ برگ آنست که گلدسته از نثر و نظم ترتیب داده ارسال خدمت آن نخلبند بوستان معنی و طراوت بخش گلستان سخندانی نماید و این معنی بدان ماند که کس گل به‌گلستان وزیر به‌زمان فرستد لیکن از آنجا که عروس سخن بر قبول خان آن شهسوار مضار سخنوری و سخندانی از حلیه معنی خالی و دهانست نظر بر آرایش و اصلاح این غزل را طرحی بدهد محفل منیف نمود چون از نظر فیض اثر بگذرد در رتبه دیگر خواهد یافت.

ایضاً.

ایضاً.

ایضاً.

ایضاً.

ـ شیخ عبدالفتح محمود نوشته.

ـ ملّا نور نقی در طلب شبیه بهادرالزمان مصوّری.

چندربهان به‌میر عبدالکریم وقتی که پای مکتوب الیه در دمی گرد نوشته.

ـ منشی مذکور به‌خواجه بهاگمل نوشته:

از دیرباز پیش نهاد خاطر حق گزین بود که ابلق قلم را در عرصه شوق اجازت جولان دهد امّا به‌مقتضای محبّت عنان سخن را کشیده می‌داشت و مقبول خود می‌ساخت که در تقریر مراتب یکرنگی و یکتایی و تسطیر روایت محبّت و آشنایی که آن قلبی است نه لسانی و آن رمزی است نه بیانی قلم در زبان و کاغذ دو رو را درجهٔ محرمیّت از کجا ع...

ـ منشی مذکور به‌حاجی محمّد جان قدسی.

ـ میرزا جلالا به‌طالب کلیم نوشته.

میرزا مذکور به‌میرزا بنده رضا نوشته.

ایضاً به‌میرزا محمّد حسین نوشته.

تیزیان عزیز مصر تمیز نوشته.

میرزا عبدالله نجم ثانی نوشته.

میرزا مذکور به‌عزیزی نوشته.

تا ورق ۴۳۳ عناوین در محتویات بالا مذکور (ضمن حدیث کشمیر) به‌ذکر رفته بعد از آن است.

ـ عریضه نصیرا همدانی در وصف اصفهان.

ـ ستایش بنیاد خیر یعنی اساس یافتن مسجد جامع عالی رفیع‌العماره که فسحت چار دیوارش زیاده بر مساحت ساحت سبع شداد است در دارالخلافه شاهجهان‌آباد

به‌فرمان بانی مبانی ملک‌گیری و جهانبانی ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی.

ـ کتابه مسجد مستقرالخلافة اکبرآباد.

ـ کیفیّت اساس یافتن مسجد جامع ناموس‌العاملین بانوی بانوان روی زمین بیگم صاحبه در مستقرالخلافة اکبرآباد حسب‌الحکم خدیو عالم و خاقان اعظم حضرت صاحبقران ثانی.

ـ کتابه مسجد محمّد صالح کنبوه.

ـ کتابه مسجد عمیم‌الفیض که به‌اهتمام میان محمّد باقر جیو اتمام یافته.

ـ استحکام یافتن اساس سخن از مبارکباد عمارت بانی مبانی فضل و احسان دستور اعظم سعدالله خان.

ـ کتابه مسجد که در روضهٔ منوّره فردوس مکانی بابر بادشاه بنا یافته میان محمّد مراد مرحوم نوشته‌اند (این کتابه تا بحال در محوطه مقبره بابر در کابل موجود است).

ـ کتابه وقف سرا از ملّا منیر.

ـ فریزی در وصف مسجد بادشاه عالمگیر که در لاهور واقع است نوشته.

ـ ستایش حدیقه رشک ریاض رضوان فیض‌بخش و فرح‌بخش افزا معروف به‌شالەمار.

ـ بعد از ادای ستایش باغ فیض‌بخش جلوه طرازی شاهد سخن در ثنای گلستانی زیباست که فکر از شوق ذکرش چون مستان نشای محبّت از خود رفته و گل‌چیدن اندیشه از بهار وصف بوستانی روانست که از فیض نهال خامه چون شاخ سنبل عطر آموز گشته.

ـ ستایش باغ نوّاب خان از مولانا منیر.

ـ بهارستان الفاظ معانی و نگارستان محبّت و نیکو بیانی یعنی سر خط نمودن حدیقه طراوت قرین و نواین گلشن فردوس تزیین به‌خلق دودمان سعادت نشان بهار رنگ افروز گلشن زمین و زمان صلی الله و علی آله وسلّم.

ـ سواد رقعه عزیزی متضمن تکلیف سیر باغ.

ـ شوقیه محمّد حبیب اصفهانی.

ـ معاد رقعه متضمن طلب آب که هر فقره‌اش در احیای ستیزه زر گلشن معنی رشک عین‌الحیات است.

ـ در جواب طلب سیراب به‌نگارش رفته.

ـ میرزا جلالا عیادت‌نامه تعزیری.

ـ سعدالله خان به‌مجموعه فضل و کمال سیّد جلال صدرالصّدور نوشته.

ـ حکیم حاذق به‌خانخانان نوشته.

ـ حکیم مذکور به‌داراب خان نوشته.

حکیم مسطور به‌میرزا روشن‌ضمیر و میرزا عبدالرّحمٰن نوشته.

ـ ملّا عرفی به‌عزیزی نوشته.

میرزا جلالا در جواب عیادت‌نامه نوشته.

حرکت نی ناتوان قلم بر صفحه بیان برای عیادت زبده دودمان مروّت و احسان اشفاق پناه میرزا امان الله که آفریدگار طبع و ارکان تا آخرالزمان حافظ و ناصران عدیم‌النّظیر باد.

ـ عیادت‌نامه به‌عنوان هجو از نعمت خان عالی.

منابع و مآخذ

۱. نسخهٔ خطّی *مجمع‌الافکار*، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا (شمارهٔ HL 860).

۲. *ریاض‌الشعرا*، واله داغستانی، تصحیح و تنقیح مع حواشی به‌قلم سیّد محسن ناجی نصیرآبادی، تهران، ۱۳۸۴ ش، پنج جلدی.

۳. *مرآةالعالم*، محمّد بختاور خان، تصحیح و مقدّمه و حواشی به‌قلم ساجده علوی، ادارهٔ تحقیقات پاکستان، پنجاب لاهور، ۱۹۷۹ م، ج دوّم.

۴. *دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه قارّه*، انوشه، تهران، ج ۲.

۵. *آیین اکبری*، ابوالفضل، ج ۲، (ترجمه انگلیسی بلاکمن و سرکار) چاپ دهلی، ۲۰۰۱ م.

۶. *تاریخ حسن*، میر غلام حسن کهویهامی، سرینگر، ۱۹۵۴ م، ج ۱.

۷. *شاهجهان‌نامه*، عنایت خان (ترجمه انگلیسی، بیگلی و دسایی، چاپ انتشارات آکسفور، دهلی، ۱۹۹۰ م.

۸. *مجمع‌الافکار*، (معرّفی به‌قلم) دکتر اقتدار حسین صدّیقی، خدابخش، پتنا، ۱۹۹۳ م.

معنای فراموش شدهٔ «کشمیر»

علی‌رضا قزوه*

در ادب فارسی کشمیر به‌عنوان سرزمینی جنّت نشان با زیبارویانش همیشه مورد توجّه اهل نظر و ادب و فرهنگ بوده است و در بسیاری از منابع ادبی و تاریخی نیز نام کشمیر با نام زیبایی و زیبارویان و بت و نقش و نگار و هنر همراه بوده است. قصد نگارنده از نوشتن این مقاله بیش از آن که به‌رخ کشیدن این معنا و معانی در شعر بزرگان پارسی باشد، توجّه دادن به‌یک معنای فراموش شده از کشمیر است. اگرچه کشمیر به‌معنای کنایی زیبایی و هنر و رصد آن در شعر بزرگان زبان فارسی و ادیبان ایرانی با قدمتی بیش از هزار سال خود حکایت از اصالت و قدمت و ارتباط فرهنگی و ادبی ایران و کشمیر از گذشته دور دارد، امّا معنای مورد اشارهٔ من قدمتی بیش از این دارد و معنایی که در این نوشتار در صدد بیان آن هستم ریشه در داستان‌های قدیم پارسی در عهد اشکانی داشته و دارد. می‌دانیم که یکی از قدیمی‌ترین منظومه‌های زبان فارسی منظومهٔ *ویس و رامین* فخرالدّین اسعد گرگانی ست. این منظومه براساس یک قصّه کاملاً پارسی و ایرانی شکل گرفته است و قدمت آن به‌پیش از اسلام و قبل از سلسلهٔ ساسانیان می‌رسد. دورهٔ اشکانیان همان دوره‌ای ست که در آن دوره کلمهٔ کشمیر و درست با همین تلفّظ کشمیر وجود داشته و این کلمه و این واژه نام پهلوان و بزرگی بوده که شاعر ما با بیانی متفاوت آن را روایت کرده و این شاعر و کتاب منظومه‌اش با قدمتی قریب به‌یک هزار سال سندی معتبر و محکم بر این ادّعاست. آری معنای فراموش شدهٔ «کشمیر» در روایت فخرالدّین اسعد گرگانی و در منظومهٔ مشهور

---

* شاعر و نویسنده و مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو.

ویس و رامین او به‌چشم می‌خورد. معنایی که از منظر چشم شاعران و پژوهشگران هند و کشمیر و حتّی ایران نیز دور مانده و در طول قرون متمادی شاعران تنها محو زیبایی و نقش و نگار کشمیر شدند و جنبهٔ اسطوره‌ای پهلوانی آن را از یاد بردند. پژوهنده تنها براساس یک پژوهش ادبی و از روی تصادف توام با حوصله این معنای متفاوت را یافت و نکتهٔ جالب توجّه آن که در هیچ‌یک از کتاب‌های معتبر لغت که تاکنون جستجو کرده‌ام نیز این معنا را نیافته‌ام. فخرالدّین اسعد در زمانی متولّد شد که فردوسی بزرگ پیری خود را سپری می‌کرد یا در همان سال‌ها تازه جهان فانی را بدرود گفته بود. احتمال این که وی فردوسی را ملاقات کرده باشد بسیار اندک است. امّا دورهٔ وی دورهٔ روایت کردن داستان‌های پهلوانی و اساطیر ایرانی بوده است و داستان فردوسی و پهلوانانش تا حدّی با داستان فخرالدّین اسعد متفاوت‌اند. دایرهٔ زمانی داستان‌های *شاهنامه* وسیع‌تر از داستان فخرالدّین اسعد است و از دورهٔ فردوسی تا دورهٔ پیشدادی را شامل می‌شود. لذا آنچه فردوسی از کشمیر روایت می‌کند بیشتر اقلیم و منطقه‌ای را شامل می‌شود که تا هنوز با همین نام وجود دارد.

فردوسی در *شاهنامهٔ* خود و در آغاز کتاب در اشاراتی که به‌سلطان محمود دارد، از کشمیر نیز یاد می‌کند. کشمیر در اینجا نام سرزمینی است مستقل که برای خود شهریاری داشته و طبق روایت فردوسی:

جهاندار محمود شاه بزرگ — به‌آبشخور آرد همی میش و گرگ
ز کشمیر تا پیش دریای چین — برو شهریاران کنند آفرین

اشارهٔ دیگر فردوسی در *شاهنامه* به‌کشمیر در داستان سیاوش است. وقتی پیران، فرنگیس ـ دختر افراسیاب ـ را برای نکاح به‌سیاوش معرّفی می‌کند در شرح جمال و زیبایی‌اش سخن می‌گوید گریزی نیز به‌زیبارویان کشمیر و کابل می‌زند و چنین می‌گوید:

از افراسیاب ار بخواهی رواست — چنو بت به‌کشمیر و کابل کجاست
شود شاه پرمایه پیوند تو — درفشان شود فرّ و اورند تو

در این داستان علاوه بر آن که به‌زیبایی دختران کشمیر و کابل نیز اشاره شده، بیانگر آن است که این دو منطقهٔ کشمیر و کابل با هم زیاد به‌کار رفته است و این دو

ناحیه تا حدّی نیز با هم مترادف بوده‌اند. در ادامه داستان سیاوش باز هم ذکر کشمیر را بر زبان فردوسی شاهدیم:

> معنای فراموش شدهٔ «کشمیر» در روایت فخرالدّین اسعد گرگانی و در منظومهٔ مشهور *ویس و رامین* او به‌چشم می‌خورد.

سپاهی فراوان بر پیلتن
ز کشمیر و کابل شدند انجمن
به‌درگاه کاووس بنهاد روی
دو دیده پر از آب و دل کینه‌جوی

فردوسی در پادشاهی کیخسرو که شصت سال طول کشید نیز کشمیر و کابل را این بار در ترادف با سرزمین نیمروز که سرزمینی است در سیستان قدیم و تا امروز نیز با همین نام وجود دارد به‌کار می‌برد. این در حالی است که کیخسرو مشغول سان دیدن از سپاهیان سردارانش است. سردارانی ایرانی چون زنگهٔ شاوران و فرامرز (پسر رستم) و... سوارانی با پیل و سلاح‌های جنگی فراوان از خطّه کشمیر و کابل و نیمروز نیز در سپاه ایرانیان بوده‌اند:

بسی زنگه بر شاه کرد آفرین   بران برز و بالا و تیغ و نگین
ز پشت سپهبد فرامرز بود   که با فرّ و با گرز و با ارز بود
ابا کوس و پیل و سپاهی گران   همه رزم جویان و کندآوران
ز کشمیر وز کابل و نیمروز   همه سرفرازان گیتی‌فروز
درفشی کجا چون دلاور پدر   که کس را ز رستم نبودی گذر

فردوسی در داستان کاموس کشانی نیز به‌کشمیر اشارت دارد و کاموس نام مبارزی است کشانی و او پادشاه سنجاب بود و تا به‌ملک روم ولایت داشت، وی به‌کمک افراسیاب آمد امّا رستم او را به‌خم کمند گرفت و بکشت:

بدیدار شاهان دلت شاددار   روانت ز اندیشه آزاددار
ز کشمیر تا برتر از رود شهد   درفش و سپاه است و پیلان و مهد...

«شهد» نام ناحیه یا رودی و یا به‌تعبیر قدما، دریایی است و برحسب آنچه در *شاهنامه* آمده در مشرق ایران واقع بوده است. فردوسی در داستان خاقان چین نیز دیگر بار کشمیر را در کنار رود شهد به‌کار می‌برد که به‌جغرافیای آن ناحیه نیز اشاره دارد. علاوه بر آن که به‌مناطقی چون کش و شگنان (شغنان) و چین و هند نیز اشاره دارد و

می‌دانیم که کش و کشان در آسیای میانه امروز و در کشور ازبکستان قرار دارد و شگنان یا شغنان [شِ/شَ] موضعی است در ترکستان، در ساحل رود سیحون. سکنهٔ آن اسماعیلی‌اند. منسوب بدان شغنی است. زبان شغنانی تا هنوز در آن نواحی (تاجیکستان فعلی) وجود دارد:

کشانی و شگنی و چینی و هند　　سپاهی ز چین تا بدریای سند
ز کشمیر تا دامن رود شهد　　سراپرده و پیل دیدیم و مهد

فردوسی در داستان دوازده رخ در *شاهنامه* نیز بار دیگر کشمیر و کابل را در یک مصراع و در کنار هم، چنین به‌نمایش می‌گذارد:

بزن کوس رویین و شیپور و نای　　به‌کشمیر و کابل فزون زین مپای
که ما را سر از جنگ افراسیاب　　نیابد همی خورد و آرام و خواب...

داستان رستم و شغاد نیز از داستان‌های زیبای *شاهنامه* است که در آن دوباره کشمیر و کابل در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند:

ستاره‌شناسان و کندآوران　　ز کشمیر و کابل گزیده سران
ز آتش‌پرست و ز یزدان‌پرست　　برفتند با زیج رومی به‌دست...

فردوسی در پادشاهی کسری نوشین روان که چهل و هشت سال سلطنت کرد نیز ذکر کشمیر را در کنار نام هند به‌میان می‌آورد و از زبان شاهوی پیر روایتی را باز می‌گوید که شخصیّت‌های هندی چون «جمهور» و «مای» و «گو» و «طلخند» و... دارد. بخشی از داستان طلخند و گو را ببینید:

چنین گفت شاهوی بیداردل　　که ای پیر دانای و بسیار دل
ایا مرد فرزانه و تیز ویر　　ز شاهوی پیر این سخن یادگیر
که در هند مردی سرافراز بود　　که با لشکر و خیل و با ساز بود
خنیده بهر جای جمهور نام　　به‌مردی بهر جای گسترده گام
چنان پادشا گشته برهندوان　　خردمند و بیدار و روشن‌روان
ورا بود کشمیر تا مرز چین　　برو خواندندی به‌داد آفرین
به‌مردی جهانی گرفته بدست　　ورا سندلی بود جای نشست
همیدون بدش تاج و گنج و سپاه　　همیدون نگین و همیدون کلاه
هنرمند جمهور فرهنگ جوی　　سرافراز با دانش و آبروی

بدو شادمان زیردستان اوی / چه شهری چه از در پرستان اوی
زنی بود هم گوهرش هوشمند / هنرمند و با دانش و بی‌گزند
پسر زاد زان شاه نیکو یکی / که پیدا نبود از پدر اندکی
پدر چون بدید آن جهاندار نو / هم اندر زمان نام کردند گو
برین برنیامد بسی روزگار / که بیمار شد ناگهان شهریار
به‌کدبانو اندرز کرد و به‌مرد / جهانی پر از دادگو را سپرد
ز خردی نشایست گو بخت را / نه تاج و کمر بستن و تخت را
سران را همه سر پر از گرد بود / ز جمهورشان دل پر از درد بود
ز بخشیدن و خوردن و داد اوی / جهان بود یک سر پر از یاد اوی
سپاهی و شهری همه انجمن / زن و کودک و مرد شد رای زن
که این خرد کودک نداند سپاه / نه داد و نه خشم و نه تخت و کلاه
همه پادشاهی شود پرگزند / اگر شهریاری نباشد بلند
به‌دنبر برادر بد آن شاه را / خردمند و شایستهٔ گاه را
کجا نام آن نامور مای بود / به‌دنبر نشسته دلارای بود
جهاندیدگان یک به‌یک شاه‌جوی / ز سندل به‌دنبر نهادند روی
بزرگان کشمیر تا مرز چین / به‌شاهی بدو خواندند آفرین...
ز دنبر بیامد سرافراز مای / به‌تخت کیان اندر آورد پای
همان تاج جمهور بر سر نهاد / بداد و ببخشش در اندر گشاد
چو با سازشد مام گو را بخواست / بپرورد و با جان همی‌داشت راست
پری چهره آبستن آمد ز مای / پسر زاد ازین نامور کدخدای
ورا پادشا نام طلخند کرد / روان را پر از مهر فرزند کرد

فردوسی در *شاهنامهٔ* خود در داستان پادشاهی یزدگرد نیز از کشمیر یاد می‌کند و این بار از جامهٔ کشمیری در کنار جامهٔ رومی و چینی به‌عنوان جامه‌ها و بافته‌های مشهور آن روزگار نام می‌برد:

که از تاج و ز تخت و مهر و نگین / همان جامهٔ روم و کشمیر و چین
ز پرمایه چیزی که آمد بدست / ز روم و ز طایف همه هرچ هست...

ممکن است در برخی جاها کشمیر به‌عنوان سرزمینی از هند نیز نمایندگی کند و منظور از آن همه شبه قارّهٔ امروز باشد و ممکن است گاهی با به‌کاربردنِ نام هند

سرزمین کشمیر نیز به‌ذهن متبادر شود امّا در *شاهنامه* ابیاتی هم هست که فردوسی هند و کشمیر را دو سرزمین جدا می‌داند و دربارهٔ کشمیر می‌گوید:

به‌راهی که شد رستم شیرمرد برآمد ز هند و ز کشمیر گرد

البتّه فردوسی و *شاهنامه* او در سرزمین هند و کشمیر همواره مورد توجّه بوده و بسیاری از شاعران از *شاهنامهٔ* حکیم طوس استقبال کرده‌اند و همان‌طور که مثلاً حسن دهلوی را «سعدی هند» می‌دانند عبدالملک عصامی را نیز «فردوسیِ هند» می‌دانند. فردوسی حتّی به‌زبان‌های دیگر از جمله زبان‌های محلّی هند و کشمیر نیز ترجمه شده است و در حدود یکصد و پنجاه سال پیش وهّاب‌پری *شاهنامهٔ* فردوسی را به‌زبانِ کشمیری برگردان کرده است.

در طول قرون متمادی شاعران تنها محو زیبایی و نقش و نگار کشمیر شدند و جنبهٔ اسطوره‌ای پهلوانی آن را از یاد بردند.

وی در محلّهٔ حاجن کشمیر در ۳۰ کیلومتری شمال سرینگر مدفون است. آنچه در شعر فردوسی در وصف کشمیر به‌تماشا می‌آید سرزمینی است که در کنار سرزمین‌های آباد آن روزگار، دارای مردانی صاحب رای و فکر و سران و بزرگان بوده است و زیبارویان و سرداران جنگی و حلّه و جامه‌هایش شهرهٔ آفاق بوده و گاه حتّی این سرزمین با وجود اشارات فراوان *شاهنامه* به‌هند آن‌قدر عظمت داشته که در کنار کشورهای بزرگی چون چین و روم از هند نیز نمایندگی کند:

ما را ره کشمیر همی‌آرزو آید ما ز آرزوی خویش نتابیم به‌یک موی
گاه است که یکباره به‌کشمیر خرامیم از دست بتان پهنه کنیم از سر بت، گوی
شاهی‌ست به‌کشمیر اگر ایزد خواهد امسال نیارامم تا کین نکشم زوی

ابیات بالا بخشی از رجزخوانی‌های فرّخی سیستانی است که پادشاه سرزمینی را به‌مبارزه می‌طلبد در نوع خود جالب است و دیگر آن که حکایت از داشتن پادشاه در کشمیر در عهد فرّخی و شاهان غزنوی دارد.

منوچهری دامغانی (۴۳۲–۳۹۸ ق) شاعر تصویرگرا و قصیده‌پرداز ممتاز سبک خراسانی و عهدِ غزنوی نیز در قطعه‌ای از ترکیب «بت کشمیر» استفاده می‌کند که قبل از آن که کنایه از چیزی دیگر باشد، کنایه از زیبایی است:

الا وقت صبوح است، نه گرم است و نه سرد است
نه ابر است و نه خورشید، نه باد است و نه گرد است
بیار ای بت کشمیر، شراب کهن پیر
بده پر و تهی گیر که مان ننگ و نبرد است
از آن باده که زرد است و نزار است و لیکن
نه از عشق نزار است و نه از محنت زرد است
به‌جان اندر قوت است و به‌مغز اندر مشک است
به‌چشم اندرنور است و به‌روی اندر، ورد است

منوچهری همچنین در یکی از مسمّطات خود در وصف بهار و مدح ابوحرب بختیار محمّد نیز با همان ترکیب «بت کشمیر» اینچنین به‌کشمیر گریز می‌زند:

... تا گل خودروی بود خوبروی تا شکن زلف بود مشکبوی
تا بت کشمیر بود جعد موی تا زن بدمهر بود جنگجوی
تا زبر سرو کند گفتگوی بلبل خوشگوی به‌آواز زار...

از دیگر شاعرانی که در منظومهٔ خود به‌کشمیر اشارت داشته‌اند فخرالدّین اسعد گرگانی است. در منظومهٔ فخرالدّین اسعد نقش کشمیر با تمام نقش‌های دیگر متفاوت است. اینجا دیگر کشمیر دخترک زیبا یا بت و یا جادو نیست، بلکه در هیأت یک پهلوان است.

فخرالدّین اسعد گرگانی از داستان‌سرایان بزرگ ایران است که در نیمهٔ اوّل قرن پنجم هجری می‌زیست. دورهٔ شاعری و شهرتش مصادف بوده با عهد سلطان ابوطالب طغرل بیک سلجوقی و گویا در اواخر عهد همین پادشاه بعد از ۴۵۵ ه ق وفات یافته است.

تنها اثر او منظومهٔ *ویس و رامین* است که بین سالهای ۴۵۵-۴۴۶ هجری از ترجمهٔ پهلوی به‌نظم پارسی درآمده است. موضوع این منظومه یک داستان کهن ایرانی است که مربوط به‌دورهٔ اشکانیان بوده است. شاه شاهان شاه موبد که همه شاهان فرمانبردار او بودند با «شهرو» ملکه زیبای ماهاباد عهد بست که چون دختری بزاید، نامزد او شود. از شهرو «ویس» زاده شد و مادرش او را به‌پیمان شکنی، به‌برادرش «ویرو» داد؛ لیکن موبد با ویرو به‌جنگ برخاست و چون بزور با او برنیامد، به‌حیلهٔ «ویس» را از دژ بیرون کشید و به‌خراسان برد. در راه «رامین» برادر جوان موبد به‌ویس دل باخت. ویس هم چندی بعد

عاشق رامین شد و هردو از دست شاه موبد بگریختند. از این پس یک سلسلهٔ حوادث پیاپی میان رامین و موبد و ویس و شاه موبد رخ داد تا آخر کار شاه موبد درگذشت و رامین بجای او نشست. او سالیان دراز با ویس بزیست و چون ویس درگذشت، رامین پادشاهی را به‌پسر داد و خود در آتشگاه معتکف شد.

فردوسی در داستان خاقان چین نیز دیگر بار کشمیر را در کنار رود شهد به‌کار می‌برد که به‌جغرافیای آن ناحیه نیز اشاره دارد.

منظومهٔ *ویس و رامین* از باب آنکه بازمانده یک داستان کهن ایرانی است و از آنروی که ناظم آن به‌بهترین نحو از عهده نظم آن برآمده و اثر خود را با رعایت جانب سادگی به‌زیور فصاحت و بلاغت آراسته است، به‌زودی مشهور و مورد قبول واقع شد. و تا اوایل قرن هفتم چنانکه از سخن عوفی برمی‌آید، داستانی مشهور و رایج بود و سرمشق شاعرانی که دست به‌سرودن داستان‌های عاشقانه می‌زده‌اند، قرار می‌گرفت.

در آغاز داستان «ویس و رامین» از کشمیر نیز چنین نام‌بُرده است:

یکی جشن نو آیین کرده بد شاه — که بُد در خورد آن دیهیم و آن گاه
نشسته پیشش اندر سرفرازان — به‌بخت شاه یکسر شاد و نازان
چه خرّم جشن بود اندر بهاران — به‌جشن اندر سراسر نامداران
ز هر شهری سپهداری و شاهی — ز هر مرزی پری رویی و ماهی
گزیده هرچه در ایران بزرگان — از آذربایگان وز ری و گرگان
همیدون از خراسان و کهستان — ز شیراز و صفاهان و دهستان
چو بهرام و رهام اردبیلی — گشسپ دیلمی، شاپور گیلی
چو کشمیریل و چون نامی آذین — چو ویروی دلیر و گرد رامین...

فخرالدّین اسعد گرگانی (تولّد اوایل قرن پنجم ـ فوت ۴۴۶ هـ ق) در *ویس و رامین* و در داستان برداشتن رامین، گنج مؤبد را و گریختنش به‌دیلمان دیگر بار نیز از کشمیری سخن می‌گوید که از بزرگان است:

بزرگانی که پیرامنش بودند — همه فرمانش را طاعت نمودند
چو کشمیر و چو آذین و چو ویرو — چو بهرام و رهام و سام و گیلو...

جالب است که این تعریف تازه و نگاه تازه که سابقه بیش از هزار سال سرودن دارد در هیچ‌یک از سروده‌های شاعران بعدی و حتّی در فرهنگ‌هایی که من دیده‌ام به‌کار نرفته است و از نظرها دور مانده است و اگر هم در جایی بدان اشارتی رفته باشد بسیار تا بسیار مهجور مانده است و این معنا می‌تواند بخشی از هویت و عظمت و زیبایی و شکوه گذشته کشمیر را زنده کند و بخشس از شناسنامهٔ فرهنگی کشمیر باشد.

فردوسی در پادشاهی کسری نوشین روان که چهل و هشت سال سلطنت کرد نیز ذکر کشمیر را در کنار نام هند به‌میان می‌آورد و از زبان شاهوی پیر روایتی را باز می‌گوید که شخصیّت‌های هندی چون «جمهور» و «مای» و «گو» و «طلخند» و... دارد.

قطران تبریزی (فوت: ۴۶۵ ق) شاعری است از عهد سلجوقی و معاصر ناصر خسرو که ناصر خسرو در سفر خود به‌تبریز با وی دیدار داشته است. قطران نخستین شاعر آذربایجانی است که شعر دری سروده است و وی اشعارش را بر ناصر خسرو عرضه کرده است. وی نیز که در روزگار نزدیک به‌فردوسی و حدود کمتر از یک قرن بعد از وی می‌زیسته است به‌شیوهٔ فردوسی بتان کشمیر و کابل را کنار هم قرار می‌دهد و در وصف معشوق او را امیر بتان و زیبارویان کشمیر و کابل می‌داند:

ای به‌خوبی بر بتان کابل و کشمیر میر   ماندم از بس آوری در وعده‌ها تاخیر خیر

این نشانگر آن نیز می‌تواند باشد که *شاهنامهٔ* فردوسی نسبت به‌منظومهٔ *ویس و رامین* تأثیر به‌مراتب بیشتری در شاعران بعدی داشته است.

در دیوان اشعار سنایی غزنوی (۵۴۵- ۴۷۳ ق) نیز غزلی است بسیار تا بسیار زیبا و به‌یادماندنی که در آن دیگر بار به‌حسن و زیبایی کشمیر و کشمیریان اشارت می‌رود:

کار دل باز ای نگارینا ز بازی در گذشت
شد حقیقت عشق و از حدّ مجازی در گذشت
گر به‌بازی بازی از عشقت همی لافی زدم
کار بازی بازی‌ام از لاف و بازی در گذشت
اندک اندک دل به‌راه عشقت ای بت گرم شد
چون ز من پیشی گرفت از اسب تازی در گذشت

سودکی دارد کنون گر گوید ای غازی بدار
تیر چون از شست شد از دست غازی در گذشت
چشم خونخوار تو از قتال سجزی دست برد
زلف دلدوز تو از طرار رازی در گذشت
گرچه کشمیری‌ست آن سیمین صنم از حسن خویش
از بت چینی و ماچین و طرازی در گذشت
بی‌نیاز ار داشتی خوشدل سنایی را کنون
این نیاز و خوشدلی و بی‌نیازی در گذشت

یکی دیگر از غزل‌های شگفت و زیبای سنایی که روح و حال و هوای آن بعدها در غزل‌های مولانا به‌اوج رسید، این غزل است که در همان مصراع آغازین از نقش کشمیری به‌عنوان نمادی از زیبایی و هنر کشمیر یاد شده است:

الا ای نقش کشمیری، الا ای حور خرگاهی
به‌دل سنگی، به‌بر سیمی، به‌قد سروی، به‌رخ ماهی
شه خوبان آفاقی، به‌خوبی در جهان طاقی
به‌لب درمان عشّاقی، به‌رخ خورشید خرگاهی
خوش و کش و طربناکی، شگرف و چست و چالاکی
عیار و رند و ناپاکی، ظریف و خوب و دلخواهی
ز بهر چشم تو نرگس همی پویم به‌هر مجلس
ندیدم در غمت مونس، بجز باد سحرگاهی...

انوری ابیوردی (فوت ۵۵۲ تا ۵۵۹ ه) شاعر عهد سلجوقی نیز از قصیده‌پردازانی است که سبک و سیاقش چندان با فرّخی فرق ندارد و در غزل وی نیز کشمیر به‌شکل یک واژهٔ ساده و در کنار خراسان به‌کار رفته است:

آنچه بر من در غم آن نامسلمان می‌رود
بالله ار با مؤمن اندر کافرستان می‌رود
دل به‌دلال غمش دادم به‌دستم باز داد
گفت نقدی ده که این با خاک یکسان می‌رود...
باد باری زلف او را چون به‌فرمان شد چنین
دیو زلفش گرنه با مهر سلیمان می‌رود

عید بودســـت آنچه در کشـــمیر می‌رفتســـت ازو
کار ایـــن دارد کـــه اکـــنون در خراسـان می‌رود

بعد از فردوسی و شاعران قصیده‌سرای سبک خراسانی و سنایی و انوری دیگر بار با ظهور شاعر بزرگ قصّه‌پردازی چون نظامی منظومه‌سرایی و داستان‌گویی به‌نقطهٔ اوج خود می‌رسد امّا نظامی گنجوی نیز هر بار از کشمیر یاد می‌کند نگاهش متوجّه همان جنبهٔ غنایی و زیبایی و جمال کشمیر و کشمیریان است.

فردوسی در *شاهنامهٔ* خود در داستان پادشاهی یزدگرد نیز از کشمیر یاد می‌کند و این بار از جامهٔ کشمیری در کنار جامهٔ رومی و چینی به‌عنوان جامه‌ها و بافته‌های مشهور آن روزگار نام می‌برد.

جمال‌الدّین ابومحمّد الیاس بن یوسف نظامی معروف به‌نظامی گنجوی (۶۰۸–۵۳۷ ق) بزرگ‌ترین داستان‌سرای ایرانی منظومه‌های حماسی عاشقانه به‌زبان فارسی است که سبک داستان محاوره‌ای را وارد ادبیّات داستانی منظوم فارسی کرد.

او در خمسهٔ خود و در خسرو و شیرین در داستان «شنیدن خسرو اوصاف شکر اسپهانی را» یاد زیبارویان کشمیر را نیز در کنار زیبارویان روم و ختن و ارمن اینچنین تازه می‌کند:

بـــه‌آیـــین جهانـــداران یکـــی روز   به‌مجلس بود شـاه مجلـس افـروز
به‌عزم دست بوسش قاف تـا قـاف   کمـــر بـــسته کلـــه‌داران اطـــراف
نشسته پیش تختش جمله شـاهان   ز چین تا روم و از ری تـا سـپاهان
ز ســالار خــتن تــا خــسرو زنــگ   همه بر یاد خـسرو بـاده در چنـگ
چـو دوری چنـد مـی‌در داد سـاقی   نماند از شـرم شـاهان هـیچ بـاقی
شهنـــشه شـــرم را برقـــع برافکنـــد   سخن لختی به‌گـستاخی در افکنـد
که خوبانی کـه در خـورد فریـشند   ز عــالم در کــدامین بقعــه بیــشند
یکـــی گفتـــا لطافـــت روم دارد   لطف گنج است و گنج آن بوم دارد
یکی گفـت از خـتن خیـزد نکـوئی   فسانه است آن طرف در خـوبروئی
یکی گفت ارمن است آن بـوم‌آبـاد   کـــه پیرکهـــای او باشـــد پریـــزاد
یکی گفتا کـه در اقـصای کـشمیر   ز شـــیرینی نباشـــد هـــیچ تقـــصیر

یکـی گفتـا سـزای بـزم شـاهان   شکر نامی است در شـهر سـپاهان
به‌شـکر بـر ز شـیرینـیـش بیــداد   وزو شـکر بـه‌خوزسـتان بهفـریـاد

نظامی در هفت پیکر و در داستان نشستن بهرام روز شنبه در گنبد سیاه و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم اوّل نیز اشارتی به‌کشمیر دارد. در این داستان بانوی هند همان دختر کشمیری است:

چونکه بهرام شد نشاط پرسـت   دیده در نقش هفت پیکر بـست
روز شـــنبه ز دیـــر شمّاســـی   خیمـــه زد در ســـواد عبّاســـی
سوی گنبـد سـرای غالیـه فـام   پیش بانوی هند شـد بـه‌سـلام
تا شب آنجا نشاط و بازی کـرد   عود سـازی و عطرسـازی کـرد
چون برافشاند شب به‌سنّت شاه   بـر حریـر سـپید مـشک سـیاه
شـاه ازان نـوبهـار کشـمیـــری   خواسـت بوئی چو باد شبگیری

نظامی در *شرفنامه* و در داستان مهمانی کردن خاقان چین برای اسکندر نیز به‌پای کوبان کشمیری و رقّاصان و جماعت اهلِ موسیقی این دیار اشاره می‌کند:

نشسته به‌رامش ز هـر کـشوری   غریـب اوسـتادی و رامـشگری
نـــوا ســـاز خنیـــاگران شـــگرف   بـه‌قـانون او زان بـرآورده حـرف
بریـشم نـوازان سـغدی سـرود   بـــه‌گـــردون بـــرآورده آواز رود
ســـــرایندگان ره پهلـــــوی   ز بـس نغمـه داده نـوا را نـوی
همـان پـای کوبـان کـشمیر زاد   معلّق زن از رقص چون دیو بـاد
ز یونانیـــان ارغنـــون زن بـــسی   که بردند هوش از دل هرکـسی
کمر بسته رومی و چیـنی به‌هـم   برآورده از روم و از چین علم...

نظامی در جای دیگری از *شرفنامه* در باب سفر اسکندر به‌قطب شمال و یافتن آب حیات نیز اینچنین از کشمیر و کشمیری سخن می‌گوید:

برآشفت گردون چو زنجیری‌یی   به‌زنگی بدل گشت کشمیری‌یی
شـد آن راه از مـوی باریـک‌تر   ز تاریـــکی شـام تاریـک‌تر...

یکی از قله‌های عرفانی ادب فارسی و از منظومه‌پردازان بی‌بدیل ایرانی فریدالدّین عطّار نیشابوری (۶۱۸-۵۴۰ ق) است. وی در دیوان اشعار خود و در بخش غزلیّات به‌جادوی کشمیر اشاره می‌کند:

بـس نظـرِ تیـز کـه تقـدیر کـرد   تـا رخ زیبـای تـو تـصویر کـرد

روی تو عقلم صدف عشق ساخت   چشم تـو جـانم هـدف تیـر کـرد
نـرگس جـادوت دل از مـن ربـود   گفت که این جادوی کشمیر کـرد
جـادوی کـشمیر نیـارد همـی   پیش تو یـک مـسئله تقریـر کـرد
زلـف تـو بـاز ایـن دل دیـوانـه را   حلـقه درافکـند و بـه‌زنجیـر کـرد

عطّار در *خسرونامهٔ* خود نیز از کوهِ کشمیر یاد می‌کند هنگامی که چتر زر (آفتاب) از آن بالا می‌آید:

برآمـد چتـر زر از کـوه کـشمیر   فگنـده در سـر افـلاک زنجیـر
شدند آنگـه روان یاران به‌یک راه   که تا رفتند چون ماران به‌یک راه

عطّار در *خسرونامه* و در داستان آمدن فرّخ به‌ترکستان به‌طلب گل نیز عینا همین تصویر (برآمدن آفتاب) را با رنگی دیگر ارائه کرده است:

فلک سـیمرغ شـب را کـرد زنجیـر   برآمـد زال زر از کـوه کـشمیر
چـو پیـدا کـرد زال زر رخ از شـیـر   جهان بگرفت چون رستم به‌شمشیر

قرن هفتم هجری قرن ظهور شاعران بزرگ زبان فارسی است. جلال‌الدّین محمّد بلخی مولوی (۶۷۲-۶۰۴ ه‍ ق) نیز در غزلیّات دیوان شمس از شاه کشمیر سخن می‌گوید:

نـبـاشـد عیـب پـرسـیـدن تـو را خـانـه کجـا باشد
نـشـانی ده اگـر یـابـیـم وان اقـبـال مـا بـاشـد...
فـروبستـه‌سـت تـدبـیـرم، بـیـا ای یـار شـبـگـیـرم
بـپـرس از شـاه کشـمـیـرم کسـی را کاشـنا بـاشـد
خود او پیدا و پنهان است جهان نقش است و او جان است
بیـندیـش ایـن چـه سلـطان اسـت مگـر نـور خـدا باشـد

مولانا در یکی از رباعیّات خود نیز ترکیب «جادوی کشمیر» را به‌کار می‌برد:

از بهر تو گر جان بدهم خوش میرم   ور بنـدهٔ بنـدهٔ تـوام خـوش میـرم
دیـوانهٔ آن دو زلـف چـون زنجیـرم   مدهـوش دو چشم جادوی کشمیرم

ابومحمّد مصلح ابن عبدالله سعدی شیرازی (۶۹۱-۶۰۶ ق) نیز در دیوان اشعار خود و در بخش غزلیّات غزلی با وزن کوتاه و روان دارد که در آن نیز زیبایی لعبتان کشمیری مثال آورده شده است. بیتی چند از آن این است:

آن کیست که می‌رود به‌نخجیـر   پـای دل دوسـتان بـه‌زنجیـر

همشیرهٔ جادوان بابل	همسایهٔ لعبتان کشمیر
این است بهشت اگر شنیدی	کز دیدن آن جوان شود پیر
از عشق کمان دست و بازوش	افتاده خبر ندارد از تیر...

سعدی که خود استاد زیبا سرودن است و رصد کردن زیبایی و زیبایی‌ها شگرد کلام و گفتار و نگاه اوست در بخش مواعظ دیوان خود ضمن قصیده‌ای در ستایش علاءالدّین جوینی صاحب دیوان چنین به‌کشمیر گریز می‌زند:

هر آدمی که نظر با یکی ندارد و دل	به‌صورتی ندهد صورتیست لایعقل
اگر همین خور و خواب است حاصل از عمرت	به‌هیچ کار نیاید حیات بی‌حاصل
از آنکه من به‌تأمل درو گرفتارم	هزار حیف بر آن کس که بگذرد غافل
نظر برفت و دل اندر کمند شوق بماند	خطا کنند سفیهان و عهده بر عاقل
ندانم از چه گلست آن نگار یغمایی	که خط کشیده در اوصاف نیکوان چگل
بدین کمال ندارند حسن در کشمیر	چنین بلیغ ندانند سحر در بابل...

اوحدی مراغه‌ای (۷۳۸–۶۷۳ ق) از شاعران سبک عراقی است. وی و شاعران سبک عراقی، برخلاف شاعران خراسانی چون فرّخی و انوری و... شاعر ترکیب سازند و غزل‌سرا و از این روست که ترکیب چند واژه‌ای «ماه کشمیری رخ» را در غزلیّات او مشاهده می‌کنیم:

ماه کشمیری رخ من، از ستمکاری که هست
می‌پسندد بر من بیچاره هر خواری که هست
چشم گریانم ز هجر عارض گل رنگ او
ابرنیسان را همی ماند، ز خون باری که هست...

در غزلیّاتِ خواجوی کرمانی (۷۵۳–۶۸۹ ه‍ ق) نیز به‌ترکیب «دلبر کشمیر» برمی‌خوریم که همچنان در شمار ترکیباتی است که اشارتی به‌زیبایی معشوق دارد و این که نشان می‌دهد کشمیر همچنان در طول ادوار گذشته شعر پارسی دیار زیبارویان بوده است:

بدان ورق که صبا در کف شکوفه نهاد	بدان عرق که سحر بر عذار لاله فتاد
بدان نفس که نسیم بهار چهره گشای	نقاب نسترن و گیسوی بنفشه گشاد
ببرد باری خاک و بحدت آتش	به‌نقش بندی آب و بعطر سائی باد
به‌سحر نرگس جادوی دلبر کشمیر	به‌چین سنبل هندوی لعبت نوشاد

به‌تاب طـره لیـلی و شـورش مجـنون به‌شـور شکر شیـرین و تلـخی فرهـاد

خواجوی کرمانی در دیگر غزلیّاتش نیز اشاراتی چون جادوی کشمیر و بت کشمیر دارد:

گه ز چین زلـف او صـد شـور در چین می‌فتاد
گه ز چشم جـادوش صـد فتنه در کشمیـر بود
دوش ترکی تیغ زن را مست می‌دیدم به‌خواب
چون بدیدم چشـم شـوخ دلبـرم تعبیر بود...

این هم غزل دیگری از خواجو و باز همان حکایت زیبایی و بت و جمال و...

دامن خرگه برافکن ای بت کـشمیر سـرو قبـاپوش و آفتـاب جهـانگیر
چهرهٔ خوب تو رشک لعبـت نوشـاد نرگس مستت بلای جادوی کشمیر
نقـش جمـالت نـگارخـانـهٔ مـانـی خط سـیـاه تـو روزنامـهٔ تقدیـر...

کشمیر در غزل خواجه شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی (۷۹۲– حدود ۷۲۷ هـ ق) این اعجوبه شعر و عرفان و غزل ایران زمین نیز همچنان نمادی از زیبارویان را تداعی می‌کند که با شعر حافظ به‌رقص و پایکوبی برخاسته‌اند:

به‌شعـر حافـظ شیـراز می‌رقصـند و می‌نازنـد
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی...

نورالدّین عبدالرّحمٰن جامی (۸۹۸–۸۱۷ ق) شاعر بزرگ قرن نهم هجری است که به‌وی لقب «خاتم‌الشعرا» داده‌اند. وی نیز بیش از همه به‌بتخانهٔ کشمیر نظر داشته، البتّه ممکن است بیشتر از بت ظاهری مقصد و مقصود شاعر باز زیبارویان بوده باشد، گرچه تلمیحی به‌بتخانه نیز می‌تواند داشته باشد، گرچه عهد جامی با عهد سلطنت پادشاهان مسلمان کشمیر موافقت می‌کند:

ز کشمیر بتان دل برانداز دلم بتخانهٔ کشمیر گشته

با حضور عارف بزرگ و علّامهٔ بی‌همتا میر سیّد علی همدانی در دوران معاصر حافظ شیرازی در کشمیر فرهنگ و زبان این منطقه دگرگون می‌شود و فارسی و فارسی‌سرایی در آن اوج می‌گیرد و کم کم زبان رسمی و دیوانی می‌شود. امّا در این دوران نیز آن معنای گم شده و فراموش شدهٔ کشمیر به‌ذهن‌ها متبادر نمی‌شود و آن هالهٔ گمنامی بر سر این معنا همچنان می‌نشیند. در این عصر و اعصار بعد نیز شاعران بسیاری از ایران و کشمیر در وصف کشمیر سخن می‌گویند و هر کدام به‌نوعی محو

زیبایی و جلالت کشمیرند. در این میان ظهور سلسلهٔ بابریان نیز از اعتلای زبان فارسی نه تنها نمی‌کاهد که به‌آن می‌افزاید و فرهنگ و زبان ایرانی و فارسی با فرهنگ هندی درمی‌آمیزد و از این تار و پود ابریشمین فرشی نفیس و چشم نواز بافته می‌شود که تا همیشه زیبایی‌اش در پیش روست.

در منظومهٔ فخرالدّین اسعد نقش کشمیر با تمام نقش‌هاي دیگر متفاوت است. اینجا دیگر کشمیر دخترک زیبا یا بت و یا جادو نیست، بلکه در هیأت یک پهلوان است.

در زبان ملّا ظهوری ترشیزی (متوفّی ۱۰۲٤ ق) نیز کشمیریان مردمانی هستند ملاحت فروش:

به‌ترکان غارتگر صبر و هوش
به‌کشـمیریان ملاحت فروش

عرفی شیرازی (۹۹۹- ۹٦۳ ق) شاعر ایرانی عهد تیموری که پیش از صائب و کلیم قدم به‌هند گذاشته بود نیز در وصف زیبایی‌های کشمیر ابیات فراوان دارد، از جمله این بیت وی مشهور است:

هر سوخـته جـانی که به‌کشمیر درآید   گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

یکی از شاعران هم عهد عرفی که در کنار او از ستون‌های اصلی غزل و شعر مکتب وقوع به‌حساب می‌آید و غزل‌هایش سوز و حالی خاص دارد، ابوالفیض فیضی (۱۰۰٤- ۹٥٤ ق) پسر شیخ مبارک ناگوری و برادر ابوالفضل علّامی صاحب *اکبرنامه* است که وی نخستین شاعر هندی بود که در دربار اکبر به‌ملک‌الشعرایی رسید و بعد از غزالی مشهدی این منصب به‌او سپرده شد. وی نیز در سفری که اکبر به‌کشمیر داشت قصیده‌ای یکصد بیتی دربارهٔ کشمیر و سفر پادشاه سرود که بیتی چند از آن چنین است:

هــزار قافلـهٔ شــوق مــی‌کنــد شــبگیر   که بار عیش گـشاید بـه‌عرصـهٔ کـشمیر
تبارک الله از آن عرصـه‌ای که دیـدن او   ورق نگار خیال است و نقش بند ضمیر...

محمّد قلی سلیم تهرانی (متوفّی ۱۰٥٦ ق) که مرقدش در کنار کلیم در مقبرةالشعرای کشمیر واقع است و نگارنده توفیق زیارت مرقد وی را داشته است، نیز دربارهٔ تاریخ بسیاری از باغات کشمیر از جمله باغ بحر آرا و باغ نشاط و شالمار و... شعر مادّهٔ تاریخ دارد. از جمله دربارهٔ باغ شالمار چنین می‌گوید:

شـنیدم شـاه روشـن دل جهـانگیر ز عشرت شد چو رونق بخش کشمیر
چو شـد دامـان دریـا جلـوه گاهـش بهسـوی شـالمـار افـتاد راهـش...

وی با کشمیر آنقدر انس و الفت میگیرد که خود را کشمیری میخواند و سرانجام هم در آن دیار بدرود حیات میکند و این هم دو بیت دیگر از او:

منم کشمیری و معشوق کشمیر حـدیث تـازه آوردم بـهتحریـر
مـرا از ذلّـه خـوردن عـار باشد گر از سعـدی وگـر عطّار باشـد

یکی دیگر از شاعرانی که در مقبرةالشعرای کشمیر مدفون است طغرای مشهدی (متوفّی حدود ۱۰۷۸ ه) است. وی حکایت پادشاه جهانگیر پسر اکبر و پدر شاهجهان را که عاشق کشمیر بود و حتّی دلش میخواست همه عمر در کشمیر بماند و در همانجا اقامت کند را چنین زیبا در این بیت آورده است:

از شـاه جهـانـگیـر دم نـزع چـو جسـتند
با خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ...

شاعر دیگری که وی نیز بهملکالشعرایی دربارِ شاهجهان رسیده بود، قدسی مشهدی (متوفّی ۱۰۵٦ ق) بود که وی نیز در اواخرِ عمر بهکشمیر رفت و مشغول نوشتن شعر از جمله *پادشاهنامه* منظوم شد و سرانجام در همانجا درگذشت و در کنار کلیم و سلیم بهخاک سپرده شد. این چند بیت از قدسی دربارهٔ کشمیر را ببینید:

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر که سر بر زد صفا از خاک کـشمیر
چو کـشمیر آبـروی هفـت کـشور نگـاه از دیـدن آن تـازه و تـر
بهخوبی آنچنان کشمیر طاق است که معشوق خراسان و عراق است

میرزا محمّد علی صائب تبریزی (متولّد حدود ۱۰۰۷ و متوفّی ۱۰۸۱ ق) در سال ۱۰۳٤ هجری بهدعوت ظفر خان صوبهدار کابل بهکابل آمد. بعد که ظفر خان مأموریّتش تمام شد و بهاکبرآباد رفت صائب را هم همراه خود بدانجا آورد و بهشاهجهان معرّفی کرد و شاهجهان از ملاقات او بسیار خوشنود شد و صائب در تاریخ جلوس شاهجهان قطعهای میسراید که شاهجهان لقب مستور خان و منصب هزاری و دوازده هزار روپیه صله بهاو میدهد. بعد شاهجهان بهدکن لشکر میکشد و صائب هم همراه ظفر خان بهدکن و برهانپور میرود و بعد مأموریّت کشمیر نصیبش میشود و صائب هم همراه

اوست تا آنکه پدر صائب به‌طلب فرزند به‌هند می‌رسد. صائب در آرزوی دیدن کشمیر می‌گوید:

می‌کنم از سر برون صائب، هوای خلد را
بخت اگر از ساکـنانِ شهرِ کشـمیرم کند

ابوطالب کلیم کاشانی (متوفّی ۱۰٦۱ ق) ملک‌الشعرای عهد شاهجهان که در اواخر عمر به‌خواهش خود به‌کشمیر رفت و سرانجام در همانجا نیز بدرود حیات گفت و الحال مزار او در مقبرة‌الشعرای کشمیر در کنار سلیم تهرانی و قدسی مشهدی و طغرای مشهدی و... است، دربارهٔ کشمیر اشعار و قصاید فراوان دارد، از جمله این ابیات از اوست:

محمّد قلی سلیم تهرانی (متوفّی ۱۰٥٦ ق) که مرقدش در کنار کلیم در مقبرة‌الشعرای کشمیر واقع است و نگارنده توفیق زیارت مرقد وی را داشته است، نیز دربارهٔ تاریخ بسیاری از باغات کشمیر از جمله باغ بحر آرا و باغ نشاط و شالمار و... شعر مادّهٔ تاریخ دارد.

بیا که مجمع خوبـان دلربـا اینجاسـت　　کرشمه با همه اینجا و نازها اینجاسـت
قـدم ز نقـطه کشـمیـر برنـمی‌گیـریم　　مقیم مرکز عیشیم و جای ما اینجاست

ظفر خان احسن (۱۰۷۳-۱۰۱۴ ق) پسر خواجه ابوالحسن تربتی که خود در عهد شاهجهان دو بار به‌منصب صوبه‌داری (فرمانداری) کشمیر رسیده بود و صائب تبریزی به‌دعوت وی به‌کابل و هند آمده بود خود از شاعران چیره‌دستی بود که بارها در اشعارش یاد کشمیر را تازه می‌کرد. وی در دوران امارتش در کشمیر که بار اوّل هشت سال و بار دوم چهار سال به‌طول انجامید با شاعران بزرگ ایرانی چون کلیم کاشانی و قدسی مشهدی و صائب تبریزی و... مجالس مشاعره داشت. وی هنگامی که از کشمیر دور بود و در پایتخت شاهجهان به‌سر می‌برد در فرقت کشمیر چنین می‌سرود:

در هنـــد نظـــاره بتـــانم بگـــداخت　　وز آتش عشق اسـتخوانم بگـداخت
تنها نه مـرا فرقـت کشمیر بسوخت　　از گرمی هند چشم و جانم بگداخت

وی دربارهٔ کشمیر و خراسان که خود از آن سرزمین است می‌گوید:

الهی تا بـود کشمیـر آباد　　ز گلزار خراسانم، مده یاد

و در جای دیگر می‌گوید:

به‌هرکس هرچه خواهی، بی‌سخن ده　　مـرا کشـمیـر و، بلـبل را چـمـن ده

ایشان مدّتی هم صوبه‌دار کابل بوده است و گاه در اشعارش کابل را به‌کشمیر حتّی ترجیح می‌دهد:

گرچه احسن گلشن کشمیر رشک جنّت است
مـرغ روح مـــن به‌شـــوق بـاغ کابـل می‌پرد

یا در غزل دیگر چون از دست برخی کشمیریان به‌تنگ می‌آید، می‌گوید:

کنون کارت فتاده با زبان نافهم کشمیری   فغان احسن که قدر اهل کابل را ندانستی

اگرچه در بسیاری جاها نیز در وصف کشمیر و مردمان مهربانش سخنان فراوان نیز دارد:

هـزاران ناز ای کشمیـر بر باغ جـنان داری   که در فصل خزان جوش بهار زعفران داری

یا:

کشمیر مگر رشـک پری‌خانـه چیـن است   القصّه بهشتی است که بر روی زمین است

ملّا محسن فانی کشمیری نیز که خود استاد غنی کشمیری و از شاعران عهد شاهجهان بود و در عهد او قاضی‌القضات اللهآباد بود نیز در دوری از کشمیر چون ظفر خان احسن ناله سر می‌دهد:

فانی از بخت سیاهت شده در هند وطن   ورنه جـای تو بجـز گوشـهٔ کشمیر نبود

البتّه همین فانی در جای دیگر شاهجهان‌آباد (دهلی) را بر کشمیر ترجیح می‌دهد:

فانی آخـر منزوی در گوشـهٔ کشمیر شد   گرچه جایی بهتر از شاهجهان‌آباد نیست

و در جای دیگر می‌گوید:

در بهار گلشـن کشمیـر فانی هر طـرف   جز شراب ناب شمع محفل احباب نیست

غنی کشمیری (متوفّی ۱۰۷۲ ق) شاگرد ملّا محسن فانی (متوفّی ۱۰۸۲ ق) نیز دربارهٔ کشمیر ابیات فراوانی دارد. شاید غنی را بتوان بزرگ‌ترین شاعر فارسی زبان کشمیر دانست. وی حتّی در میان این همه شاعر سبک هندی نام خود را به‌عنوان یکی از دو یا سه تن از شاعران بزرگ هند در سبک هندی در کنار نام عبدالقادر بیدل (۱۱۳۳-۱۰۵٤ ق) و ناصر علی سرهندی (متوفّی ۱۱۰۸ ق) جاودانه کرده است. گرچه سهم دو شاعر بزرگ ایرانی یعنی صائب و کلیم نیز بسیار تا بسیار زیاد است و اگر مجبور به‌انتخاب تنها دو شاعر بزرگ سبک هندی باشیم بی‌گمان صائب و بیدل آن دو

شاعرند و اگر بنا بر انتخاب و افزودن دو شاعر دیگر باشیم آن دو کسی جز کلیم و غنی نمی‌توانند باشند. این بیت غنی را ببینید:

کشمیر از صباحت روشنگر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است

گویا نگاهِ پروین اعتصامي به‌کشمیر بیش از همه به‌هنر کشمیر و صنعت و بافته‌هایش معطوف است، نه زیبایي‌هاي ظاهري.

یکی دیگر از شاعران نامدار کشمیر جویای کشمیری است که ولادتش نیز در کشمیر اتّفاق افتاده بود. وی در *ساقی‌نامه‌ای* دربارهٔ کشمیر چنین سخن می‌گوید:

بیا ساقی بهار آمد به‌صد رنگ   سوی کشمیر باید کرد آهنگ
مگو ای ساقی از دشواری راه   به‌کشمیر آمدیم الحمد لله
تعالی الله زهی گلزار کشمیر   که در وی غنچه‌ای هم نیست دلگیر

تماشای بیدل دهلوی (۱۱۳۳–۱۰۵۴ ق) از کشمیر و مضمون بندی‌اش بسیار متفاوت‌تر از دیگر شاعران است. وی در دیوان غزلیّات خود اشاره‌ای چنین زیبا و متفاوت به‌کشمیر دارد:

همه جا انجمن‌آرایی شیراز دل است   معنی از عالم کشمیری و لاهوری نیست
زین عرضها نتوان صاحب جوهر گردید   ناز چینی مفروشید که فغفوری نیست...

اینها نمونه‌هایی از تماشای شاعران متفاوت از کشمیر در سبک خراسانی تا سبک عراقی و مکتب وقوع و سپس سبک هندی بود. بعد از سبک هندی نیز در دورهٔ سبک بازگشت عمدهٔ تماشاهای شاعران از منظر کشمیر همان است که بود.

فروغی بسطامی (۱۲۷۴–۱۲۱۳ ق) نیز از شاعرانی است که در دو قرن گذشته می‌زیست. او نیز بیشتر به‌عنوان یک غزلسرای موفق مطرح است. وی در مقطع یکی از غزل‌هایش به‌کشمیر نیز اشاره می‌کند. اشارتی که شاید هم از روی رعایت قوافی و استفاده از تمام ظرفیّت‌های آن باشد. وگرنه کشمیر در شعرهایی از این دست موضوعیت چندانی ندارد و در محور سخن قرار نگرفته است:

مو به‌مو بستهٔ آن زلف گره گیر شدم   آخر از فیض جنون قابل زنجیر شدم
کاش ابروی کجش بنگری از دیدهٔ راست   تا بدانی که چرا کشتهٔ شمشیر شدم...

مـرگ را مایـهٔ عمـر ابـدی مـی‌دانـم بس‌که بی‌روی تو از صحبت جان سیر شدم
تا فـروغی رخ آن تـرک ختایـی دیـدم فـارغ از خلـخ و آسـوده ز کشمیـر شـدم

البتّه فروغی بسطامی دربارهٔ کشمیر نه که با واژهٔ کشمیر غزلی دارد که در مطلع آن به‌کشمیر به‌شکل «بتِ کشمیر» اشارت رفته است و از حیث موضوع و محوریّت تا اندازه‌ای پررنگ‌تر از موردِ قبلی است:

هر کجا دم زدم از چـشمِ بـت کـشمیرم خـون مـردم همـه گردیـد گریبـانگیرم
گنج‌ها جسته‌ام از فیض خرابی ای کـاش آن که کرده‌ست خـرابم، بکنـد تعمیـرم
اگـر آبـم نـزنی آتـش خـرمـن سـوزم ور خمـوشـم نکنی شعـلهٔ عالم‌گیـرم...

محمّد اقبال لاهوری (۱۹۳۸–۱۸۷۳ م) برخی از اشعار خود را در سرزمین کشمیر سروده است. او زاده سیالکوت است و به‌نوعی می‌توان او را حتّی کشمیری دانست. وی از جمله در «پیامِ مشرق» خود *ساقی‌نامه‌*ای دارد که آن را در نشاط باغ کشمیر نوشته است:

خوشا روزگاری خوشا نوبهاری نجوم پرن رست از مرغـزاری
زمین از بهاران چو بال تذروی ز فـوّاره الماس بـار آبـشاری

اقبال در جای جای پیام مشرق از کشمیر سخن می‌گوید و دشت و کوه و هوا و زیبایی‌هایش را توصیف می‌کند:

رخت به‌کاشـمر گشـا کـوه و تل و دمـن نگر
سبـزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر
بـاد بهـار مـوج مـوج مـرغ بهـار فـوج فـوج
صلصـل و سـار زوج زوج بر سـر نارون نگـر
تا نفـتد بـه‌زینـتش چشـــم سـپهـر فتـنه باز
بسـته بـه‌چهــرهٔ زمیـن برقـع نسـترن نگـر
لاله ز خـاک بر دمـید مـوج بـه‌آب جـو تپیـد
خاک شرر شرر ببین آب شکن شکن نگر...

اقبال در شعر بالا به‌ضرورت وزنی مجبور شده است کشمیر را به‌صورت کاشمر به‌کاربرد. در پیام مشرق وی باز هم در مورد کشمیر سخن رفته است. در معرّفی غنی کشمیری آن شاعر شیرین سخن و غزل‌پرداز یگانه نیز چنین از کشمیر سخن می‌گوید:

غنی آن سخنـگـوی بلـبل صـفیر نــوا سـنـج کشـمیـر مینـو نظیـر

چو اندر سـرا بود در بسـته داشـت　　چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت

همچنین در «پیامِ مشرق» در غزلی خود را چنین معرّفی می‌کند:

بیا کـه بلبـل شـوریده نغمـه‌پـرداز اسـت　　عروس لاله سـراپا کرشـمه و نـاز اسـت
نوا ز پردهٔ غیـب اسـت ای مقـام شـناس　　نه از گلوی غزل خوان نه از رگ ساز است
کسی که زخمه رساند به‌تـار سـاز حیـات　　ز من بگیر که آن بنـده محـرم راز اسـت
مــرا ز پردگیـــان جهـــان خبـــر دادنـــد　　ولی زبان نگشایم که چرخ کج باز اسـت...
کجاست منزل ایـن خاکـدان تیـره نهـاد　　که هرچه هست چو ریگ روان به‌پرواز است
تـنـم گلی ز خـیـابـان جنّـت کـشـمیـر　　دل از حریـم حجـاز و نـوا ز شیـراز است

اقبال در *جاویدنامهٔ* خود از زیارت امیرکبیر حضرت سیّد علی همدانی و ملّا طاهر غنی کشمیری نیز یاد کشمیر را تازه می‌کند. ضمن آن که خود را به‌نوعی کشمیری معرّفی می‌کند:

اصلشان از خاک دامنگیر ماست　　مطلع این اختران کشمیر ماست
خـاک مـا را بی‌شـرر دانی اگـر　　بر درون خـود یکی بگشـا نظر

محمّد تقی بهار (۱۳۳۰–۱۲۶۵ ش)، ملقّب به‌ملک‌الشعرا شاعر، روزنامه‌نگار، ادیب، تاریخ‌نویس، و سیاستمدار ایرانی بود.

بهار از قصیده‌سرایان و شاعران بزرگ قرن اخیر است که البتّه گاه قصایدش شکوه و عظمت شاعران خراسانی را فرایاد می‌آورد در این قصیده نگاه او به‌کشمیر به‌طرز شاعران قصیده‌سرای سبک خراسانی شباهت دارد:

آن بزم را طرازد چـون کـشمیر　　این باغ را بـسازد چـون کـشمر
هـر بامــداد، بـــاد برآیـد نـرم　　وز روی گل به‌لطف کشد معجر

رخشنده اعتصامی مشهور به‌پروین اعتِصامی (۱۳۲۰–۱۲۸۵ ش) از زنان شاعر ایرانی است که به‌عنوان مشهورترین شاعرِ زن ایرانی در تمام قرون ادب فارسی برای خود جایگاهی والا کسب کرده است. شعرِ پروین حکایت دردها و رنج‌های مردم و پند و اندرزهاست. شعری سرشار از اخلاق و ادب و ایمان. نگاه پروین به‌مقولهٔ کشمیر اگرچه تا اندازه‌ای متفاوت با دیگران است امّا این نیز آن چیزی نیست که ما به‌دنبال آنیم. در دیوان اشعار پروین و در شعر جولای خدا از بافته‌ای به‌نام کشمیری سخن رفته است:

رونقـی میجـوی گـر ارزنـده‌ای　　دیبـه‌ای میبـاف گـر بافنـده‌ای
کس ز خلقـان تـو پیـراهن نکـرد　　وین نخ پوسیده در سوزن نکـرد
کس نخواهد دیدنت در پشت در　　کس نخواهد خواندنت ز اهل هنـر
بـی‌سـر و سـامانی از دود و دمـی　　غـرق در طوفـانی از آه و نمـی
کس نخواهد دادنت پشم و کلاف　　کس نخواهد گفت کشمیری بباف
بس زبر دست است چرخ کینه‌توز　　پنبهٔ خـود را در ایـن آتش مسـوز

گویا نگاهِ پروین اعتصامی به‌کشمیر بیش از همه به‌هنرِ کشمیر و صنعت و بافته‌هایش معطوف است، نه زیبایی‌های ظاهری و البتّه که از منظر شاعری اخلاقی و انسانی مبادی ادب چون پروین جز این را نیز نباید انتظار داشت. دیگر بار در بخش مثنویّات دیوان پروین و در تمثیلات او به‌شعر «گنج درویش» برمی‌خوریم که در آن نیز این بار کشمیر به‌شکل طاقهٔ کشمیری نمود دارد:

کشمیریان عزیز سندی بهتر از این می‌خواهند که در یکهزار سال پیش و در یکی از قدیمی‌ترین منظومه‌های زبان فارسی متعلّق به‌دوران اشکانیان (حدود دو هزار سال قبل) پهلوان و سرداری به‌نام کشمیر وجود داشته است.

ای خـدا، بردنـد فـرش و بـسترم　　مـوزه از پـا، بـالش از زیـر سـرم
لعـل و مرواریـد دامـن دامـنم　　سـیم از صـندوق‌هـای آهـنم
راه من بست، آن سیه کـار لئـیم　　راه او بربنـد، ای حـی قـدیم
ای دریغـا طاقـهٔ کـشمیری‌ام　　بـرگ و سـاز روزگـار پیـری‌ام
ای دریـغ آن خرقـهٔ خزّ و سـمور　　که ز من فرسنگها گردید دور...

در بخش دیگری از تمثیلات *دیوانِ* پروین به‌شعر «ناآزموده» می‌رسیم که در آن نیز همین ترکیب «طاقهٔ کشمیر» تکرار شده است. هرچه هست تماشای پروین از کشمیر تماشایی هنرمندانه است اگرچه این تماشا متنوّع نیست:

برنمـی‌دارد چـو بـزّاز دغـل　　طاقـهٔ کـشمیری از زیـر بغـل
زر، دگـر ننهـاد مـرد کـم فـروش　　زیر مسند، تا شود قاضی خموش...

در این مقاله اشعار بیش از سی شاعر دربارهٔ کشمیر را به‌تماشا نشستیم و هر کدام از زاویهٔ نگاه خود کشمیر را سرودند و از کشمیر سخن گفتند. از حکایت پرشکوه و

جاودانهٔ حکیم طوس تا شعر سرشار از لطافت و حکمت و پند و اندرز پروین اعتصامی هرکسی کشمیر را به‌گونه‌ای تماشا کرده است امّا متفاوت‌ترین نگاه و تاریخی‌ترین نگاه به‌کشمیر بی‌گمان نگاه فخرالدّین اسعد گرگانی در منظومهٔ تاریخی *ویس و رامین* است. دیده‌اید که برخی به‌اجداد و نیاکان خود تا همین چند پشت و تا همین یکی دو قرن اخیر چه افتخاری می‌کنند و آن را با آب و تاب به‌رخ می‌کشند اگرچه ممکن است سندی محکم نیز در اثبات آن نداشته باشند. امّا کشمیریان عزیز سندی بهتر از این می‌خواهند که در یکهزار سال پیش و در یکی از قدیمی‌ترین منظومه‌های زبان فارسی متعلّق به‌دوران اشکانیان حدود دو هزار سال قبل پهلوان و سرداری به‌نام کشمیر وجود داشته است. تمام مقصد و مقصود من از این تحقیق به‌رخ کشیدن و به‌یادآوردن این معنا بود. معنایی که این همه قرن از منظر نگاه‌ها دور ماند...

منابع

۱. اسلم خان، دکتر محمّد: *ظفر خان احسن*، گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۶۸ م.

۲. انوشه، حسن (به‌سرپرستی). *دانشنامهٔ ادب فارسی: ادب فارسی در آسیای میانه جلد اوّل* (ویراست دوم)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اوّل ۱۳۸۰ ه‍ ش.

۳. بدیع خراسانی، بدیع‌الزمان محمّد حسن فروزانفر بن شیخ علی بشرویه‌ای (م: ۱۳٤۹ ش): *سخن و سخنوران*، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۰ ش، (جلد دوم).

۴. براون، ادوارد: *تاریخ ادبی ایران* (از فردوسی تا سعدی)، نیمهٔ نخست، ترجمهٔ... از سیّد فتح الله مجتبایی، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۵۵ ه‍ ش.

۵. برهان تبریزی، محمّد حسین بن خلف: *برهان قاطع*، به‌کوشش دکتر محمّد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم ۱۳٦۲ ه‍ ش.

٦. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل عظیم‌آبادی* (دو جلد)، به‌کوشش علی‌رضا قزوه، نشر کار آفرینان فرهنگ و هنر، تهران، چاپ اوّل ۱۳۸۸ ه‍ ش.

۷. پروین اعتصامی، رخشنده دختر یوسف اعتصامی (م: ۱۳۲۰ ه‍ ش): *دیوان پروین اعتصامی*، به‌کوشش حسن برازان، انتشارات سنبله مشهد، ۱۳۸٤ ه‍ ش.

۸. تیکو، گیردهاری لال: *پارسی‌سرایان کشمیر*، انجمن ایران و هند، تهران، شهریورماه ۱۳٤۲ هـ ش.

۹. حسن کهویهامی، پیر غلام حسن: *تاریخ حسن*، بخش تحقیق و نشریات، دولت جامّو و کشمیر، سرینگر، ژانویهٔ ۱۹٥٤ م.

۱۰. خواجوی کرمانی، کمال‌الدّین محمود: *دیوان خواجوی کرمانی*، به‌تصحیح سعید قانعی، انتشارات بهزاد، تهران، ۱۳۷٤ هـ ش.

۱۱. دهخدای قزوینی، علی اکبر بن خانبابا خان (۱۳۳٤–۱۲٥۸ هـ ش): *لغت‌نامهٔ دهخدا*، نشر روزبه، تهران، ۱۳۷۳ هـ ش.

۱۲. رادفر، ابوالقاسم، *گزیدهٔ اشعار فارسی اقبال لاهوری*، مؤسّسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹ هـ ش، صص ۱۴–۱۲.

۱۳. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدّین مصلح: *کلیّات سعدی*. به‌اهتمام محمّد علی فروغی، امیرکبیر، تهران، چاپ نهم ۱۳۷۲ هـ ش.

۱۴. صفای سمنانی، دکتر ذبیح الله: *تاریخ ادبیّات در ایران* (۸ جلد)، انتشارات فردوسی، تهران، چاپ سیزدهم ۱۳۷۳ هـ ش.

۱۵. صفای سمنانی، دکتر ذبیح الله: *تاریخ ادبیّات در ایران*، ابن سینا، تهران، چاپ سوم ۱۳۴۲ هـ ش، ۴۴۸.

۱٦. عطّار نیشابوری، شیخ فریدالدّین محمّد: *دیوان عطّار*، به‌تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۳ هـ ش.

۱۷. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ هـ/۱٦٦۸ م): *دیوان غنی کشمیری*، به‌کوشش احمد کرمی، انتشارات ما، تهران، ۱۳٦۲ هـ ش.

۱۸. فانی کشمیری، ملّا شیخ محمّد حسین: *مثنویات فانی*.

۱۹. فخرالدّین گرگانی: *خلاصهٔ ویس و رامین*، به‌تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ هـ ش.

۲۰. فرّخی سیستانی، علی بن جولوغ: *دیوان فرّخی سیستانی*، به‌کوشش محمّد دبیر سیاقی، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳٤۹ هـ ش.

۲۱. فردوسی طوسی، حکیم ابوالقاسم حسن: *شاهنامه*، به‌کوشش مهدی قریب و محمّد علی بهبودی، طوس، تهران، چاپ دوم ۱۳۷٤ هـ ش.

۲۲. قطران تبریزی، حکیم قطران (م: ٤٦٥ هـ): *دیوان قطران تبریزی*، به‌تصحیح محمّد نخجوانی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳٦۲ هـ ش.

۲۳. معین دشتی، دکتر محمّد معین: فرهنگ معین (٦ جلدی)، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۱ هـ ش.
٢٤. منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد (م: ٤٣٢ هـ): دیوان منوچهری دامغانی، به‌کوشش دکتر محمّد دبیرسیاقی، انتشارات زوّار، تهران، ١٣٦٣ هـ ش.
۲۵. نیازمند، دکتر محمّد صدّیق: سرچشمهٔ *عرفان* (مجموعهٔ مقالات فارسی)، انتشاراتِ اویس وقاص پبلِشنگ هاؤس، بمنه، سرینگر، ژانویهٔ ۱۹۹۶ م.

نگاهی به‌آثارِ فارسی پیرامون سیر و سلوک ریشیانِ کشمیر

محمّد صدّیق نیازمند*

همان‌طور که کشورِ ایران به‌عنوان سرزمین فرهنگ و هنر مهد عارفان شناخته شده است، کشمیر نیز به‌علاوهٔ لطافت و زیبایی طبیعی، گلشن عرفا و گاهوارهٔ صوفیان به‌شمار می‌رود. این امر مسلّم است که اسلام در کشمیر به‌توسّط مبلّغان ایران ترویج یافت. مبلّغانی که خودشان در کانون تصوّف و عرفان اسلامی تربیت یافته بودند، همان تصوّف و عرفان ایرانی را به‌عینه در کشمیر با جذبه و شوق و با نیروی ایمان رواج دادند که خودشان با آن آشنا بودند. از میانِ آنها سیّد محمّد همدانی، پیر حاجی محمّد قاری و سیّد حسین سمنانی را باید نام‌بُرد. بنیان تصوّف در کشمیر به‌دست مبلّغان متذکّرهٔ فوق نهاده شد و بعداً در قرن‌های متمادی کاخ بلند تصوّف در کشمیر به‌دست مبلّغان متذکّرهٔ فوق استوار شد. مناسب است تذکّر بدهیم که اهل کشمیر در طولِ مدّتِ هفت قرنِ اخیر در تمام جنبه‌های زندگی، ادبی و عرفانی از ایرانِ بزرگ پیروی نموده و حتّی این تقلید به‌جایی رسیده است که کشمیر در جهانِ متمدّن امروزی به‌اسم «ایرانِ صغیر» موسوم گشت.

در نتیجهٔ معاشرت مبلّغان ایران با مردم کشمیر یک جامعهٔ اسلامی در کشمیر به‌وجود آمد و در آن جامعهٔ اسلامی گروهی از عارفان و متصوّفه بروز کرد که هدفِ شان تصفیهٔ قلب و تزکیهٔ نفس و زدودنِ زنگار قلب به‌ابراز عشق و محبّت بود. این فرقهٔ صوفیان که از خودگذشتگان و تشنگانِ معرفت الهی هستند، در کشمیر به‌نام ریشیان معرّف‌اند.

---

* استاد مرکز مطالعات فارسی و آسیای مرکزی، دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو، هند.

دربارهٔ وجهٔ تسمیهٔ کلمهٔ ریشی محقّقان اختلاف نظر دارند. به‌نظر بعضی از محقّقان ریشی از واژهٔ «وریشاً» مشتق است بر طبق آیهٔ کریمهٔ «يَـٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ»[1] به‌نظر محقّقان این گروه چون ریشیان لباسِ تقوٰی پشمی دربرمی‌کردند، به‌این مناسبت آنها را ریشی می‌گفتند. برخلاف این گروه بعضی از محقّقانِ دیگر به‌تأویل واژهٔ ریشی اکتفا نموده آن را از «ریش» به‌معنی زخم یا مجروح مشتق می‌گردانند و تصوّر می‌کنند که ریشیان مثل مجروحان یا زخمیان، شب و روز با چشمان پُرآب در معرفتِ الهی به‌آه و زاری زندگی می‌کنند لذا به‌نام ریشی موسوم‌اند. در این ضمن بیت زیر حافظ شیرازی حائزِ ارزشِ فراوان است:

ریشیانِ کشمیر به‌دلیل اینکه حضرت عیسٰیع، حضرت یحیٰیع، حضرت رابعه‌رح و حضرت اویس‌رح و غیرهم که اهل حال بوده‌اند، به‌تجرید زندگی گذاشته‌اند، لذا ریشیان نیز به‌پیروی از ایشان زن نمی‌گرفتند و زندگی به‌تجرّد می‌گذاشته‌اند.

گر طمع داری از آن جَام مرصّع می لعل ای بسا دُر که به‌نوکِ مژه‌ات باید سُفت

امّا بعضی از دانشمندان مصدرِ واژهٔ ریشی را «ریشه» یعنی ریشهٔ طیر یا بال پرندگان می‌پندارند و بر آن هستند که ریشه وقتی که از پرندگان جدا می‌شود، در مقابل باد، بیچاره، ناچیز و ضعیف می‌ماند. دانشمندانی هستند که به‌خلاف آرای متذکّرهٔ فوق می‌گویند که واژهٔ ریشی از واژهٔ رکهی (Rikhi) استخراج شده است. رکهی به‌زبان سانسکریت کسی را می‌گویند که تارک دنیا باشد و در معرفت حق مستغرق. ریشی برای حصول معرفتِ حق ترک دنیا می‌کند و برای حصول حق تن به‌ریاضات دشوار و عبادات مشکل در دهد و حق هم هست که واژهٔ ریشی هیچ‌سروکاری به‌واژه‌های عربی یا فارسی ندارد. زیرا طایفهٔ ریشیان در کشمیر پیش از ترویج عربی و فارسی وجود داشته است.

---

۱. اعراف (۷)، آیهٔ ۲٦.

مسلک ریشی مثل مسلک‌های دیگر نیست که بنیانگذار آن شخصی مخصوص باشد این مسلکی است شامل بعضی از عقائد و افکارِ مذاهب مانند بودایزم، هندوایزم و جین‌ایزم. وقتی که اسلام در کشمیر در سال ۷۲۵ ه ق گسترش یافت، عقائد و افکار صوفیان ایران با آن درآمیخت. چنانکه می‌بینیم بعد از ترویج اسلام در کشمیر طبقه‌ای از عرفا در بین فرقهٔ مسلمان به‌وجود آمد که دنیا و اهلِ دنیا را ترک گفته، برای قرب الٰهی به‌بیشه‌های دور و دراز رفته، به‌تجرید زندگی گذاشتند. شب و روز ریاضت و عبادات انجام می‌دادند و در بیابان‌ها و جنگل‌ها خلوت می‌گزیدند، تا در پهنای دریای عرفان غوطه زنند و دُرّ معرفت به‌دست آورند.

در حدیث پیامبر آمده است: "لارهبانیته فی الاسلام" و بر طبق این حدیث هیچ‌مسلمان نمی‌تواند زندگی را به‌تجرید گذارد. امّا ریشیانِ کشمیر به‌دلیل اینکه حضرت عیسٰی^ع^، حضرت یحیٰی^ع^، حضرت رابعه^رح^ و حضرت اویس^رح^ و غیرهم که اهل حال بوده‌اند، به‌تجرید زندگی گذاشته‌اند، لذا ریشیان نیز به‌پیروی از ایشان زن نمی‌گرفتند و زندگی به‌تجرّد می‌گذاشته‌اند. تصوّر می‌کردند که از تقلیل شهوت روزه دارند. چنانکه بابا داود خاکی^رح^ در *ریشی‌نامه* (سال تصنیف ۹۸۸ ه ق) می‌گوید:

بی‌نکاحان را پی تقلیل شهوت روزه است
امر پیغمر اگر هم هست زن کردن حلال
عیسٰی^ع^ و امّ وی و یحیٰی^ع^ مجرّد بوده‌اند
هم اویس و رابعه دیگر گروهی ز اهل حال[۱]

بابا نصیب‌الدّین غازی (م: ۱۰۴۷ ه) کتاب *نورنامه* را در شرحِ‌حال نورالدّین ریشی که سرسلسلهٔ ریشان کشمیر بوده است، نوشته است. او بعضی از اصول و ضوابط ریشیان را در کتاب خود نقل می‌کند و می‌گوید:

ریش یعنی بی‌زن و فرزند بود   قطع پیوند شرطِ حال ریشیان است
ریش یعنی خرقهٔ تقوٰی لباس   خرقهٔ تقوٰی لباسِ ریشیان است
ریش یعنی تارک حرص و هوا   ترکِ بدنفسی سلوک ریشیان است
ریش یعنی شیخ نورالدّین ولی   کز صفاتش مرهم دل ریشیان است

۱. *ریشی‌نامه*، بابا داود خاکی، چاپ درکا، سرینگر، ص ۱۸.

متّـقی بــوده اســت اوّل نورالدّین   مقـتدای پارسـای ریشـیان اسـت[1]

در میان فرقه مسلمانان کشمیر پیشوای ریشیان حضرت شیخ نورالدّین ریشی بود. حضرت بابا داود خاکی‌رح در کتاب منظوم به‌نام *ریشی‌نامه* می‌گوید:

شـیخ نـورالـدّین ریشی پیـر جـمـع ریشـیان
زاهدی خوش بود با حق داشت بسیار اشتغال[2]

شیخ مزبور نخستین کسی است که مسلک ریشی را با فکر و اندیشهٔ عارفان ایرانی آشنا ساخت. سپس ریشیان بعدی از او تقلید نمودند. این فرقه بعد از آن، چنان وسعت گرفت که در زمان اکبر پادشاه گورکانی هند و پسرش نورالدّین جهانگیر تعداد ریشیان به‌دو هزار تن رسیده بود.

بابا نصیب‌الدّین غازی (م: ۱۰۴۷ هـ) کتاب نور*نامه* را در شرحِ‌حال نورالدّین ریشی که سرسلسلهٔ ریشان کشمیر بوده است، نوشته است. او بعضی از اصول و ضوابط ریشیان را در کتاب خود نقل می‌کند.

ریشیان کشمیر دوست ندارند که هیچ‌مخلوق حتّی چرند و پرند یا حشرات را برنجانند. گوشت هرگز نمی‌خورند. از خوردن پیاز، سیر و عسل اجتناب می‌کنند. معتقدند که به‌خوردن گوشت خلل به‌عبادت‌شان افتد و به‌عقیدهٔ بابا داود خاکی گوشت خواری قوّت شهوانی و غضبانی را برمی‌انگیزد لذا ریشیان از خوردن گوشت احتراز می‌کنند می‌گوید:

گوشت را چون خاصیّت سختی دل میل نساء است
تـرک آن بهـتر به‌عـذاب اسـت و اهـلِ اعـتـزال[3]

به‌همین علّت ریشیان در جنگل‌ها و بیشه‌ها زندگی می‌کردند و با سبزی‌های خودرو زندگی را تأمین می‌کردند. باید در اینجا اضافه نمود که ریشیان با این همه که به‌فلاکت زندگی می‌کنند ولی دستِ نیاز پیش کسی دراز نمی‌کنند، بلکه در بیابان‌ها و جنگل‌ها و صحراها درخت‌های میوه می‌نشانند به‌این نیّت که مردم از آن بهره برند و

---

۱. *تحائف‌الابرار* (خطّی)، محی‌الدّین مسکین، برگ ۸۰ ب.
۲. *ریشی‌نامه*، ص ۹.
۳. همان، ص ۳۶.

خودشان از آن هیچ‌تمتّع نمی‌گیرند. نورالدّین جهانگیر پادشاه مغول در توزک جهانگیری دربارهٔ ریشیان کشمیر می‌نویسد:

"طایفه از فقرایی باشند که آنها را ریشی گویند. به‌بی‌ساختگی و ظاهرآرایی می‌زیند و هیچ‌کس را بد نمی‌گویند. زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند. گوشت نمی‌خورند و زن نمی‌کنند. پیوسته درخت میوه‌دار در صحرا می‌نشانند، به‌این نیّت که مردم از آن تمتّع برگیرند. قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشد"[1].

ریشیان در جنگل‌ها و بیشه‌ها زندگی می‌کردند و با سبزی‌های خودرو زندگی را تأمین می‌کردند.

طریق ریشیان آن است که به‌عجز و زاری در ذکر دایم محو شوند. از حرکت زبان در گذرند و تمام وجود به‌ذکر حق پردازد. چشم ظاهر پُرآب و چشم باطن منوّر از معرفت حق شود. قلبش پر از عشق و سرمستی مثل عارفان ایرانی. ریشی با قلب و احساسات کار دارد، نه با عقل و منطق. چون عقل و فکر مانع راه عرفان است لذا ریشی با قلب و احساس سروکار دارد. آنچه را که عالم یا فقیه به‌استدلال به‌آن برسد، ریشی به‌شور و شوق از آن بگذرد. تصفیهٔ قلب و تزکیهٔ نفس می‌کند و قلب را از اغیار خالی می‌کند تا محبوب و مطلوب در آنجا گزیند.

ریشی اختلاف ادیان را چیزی فرعی و غیرضروری تصوّر می‌کند، زیرا به‌نظر او تمام ادیان به‌انوار الهی رهنمونی می‌کنند. آنها قائل به‌دینی هستند که با دینی دیگر درِ اختلاف را باز نکند و از دنیا و آرزوهای آن بیرون آورد و به‌سوی وحدتِ ذات حق رهبری کند. گروه‌بندی مذاهب یا جامعه را ردّ می‌کنند و مایل به‌مذهبی هستند که در آن جنگ و جدالِ کفر و ایمان نباشد. خواجه حبیب الله حبّی نوشهری می‌گوید:

دلا بگو که چه اَین اختلاف ادیان است یکی چه کافر و دیگر چرا مسلمان است
شد اختلاف همه ز اختلاف آن اسما که آن مقابل این، این مقابل آن است
یکی‌ست مظهر هادی که مسلمان آمد ز آن سبب عمل او نه غیر ایمان است

۱. توزک *جهانگیری*، مطبعه نولکشور، ص ۳۰۶.

یکی‌ست مظهر اسم مضل و کـافر گـشت — از آن سبب عمل او نـه غیـر کفـران اسـت
از این دو طایفه راضی همان دو رب خود است — ولیک مرضی این مرضیش نه شایان است
خلاف ملّه و دیـن، نی ز ربّ ارباب اسـت — در آن نه کفر، نه ایمان، نه شک نه ایقان است[1]

در مسلک ریشیان آدم و فرزند آدم حاصل هردو جهان‌اند و تمام انوار الٰهی مستغرق آدم است به‌نحوی که جسم آدم به‌دون روح بی‌ارزش است همان‌طور دنیا بدونِ آدم بی‌جان است. ظاهر آدم است و در باطنِ خدا. حبّی می‌گوید:

مسلک ریشیان که ریشه‌های آن در هیچجا بیرون از مرزهای کشمیر دیده نمی‌شوند، بر مبنای عشق و محبّت استوار است.

هــردو عــالم غــرق آدم یــافتم — بلکــه آدم اســم اعظــم یــافتم
آدم و فرزنــــد آدم دیــــده‌ام — مــردم چــشم دو عــالم یــافتم
چیست عالم چیست آدم یک وجود — در حقیقـت هـردو بـا هـم یـافتم
ظاهـراً آن آدم و باطـن حـق است — بلکه این دو حـرف مدغـم یافـتم[2]

مساعی ریشیان کشمیر در گسترش و ترویج اسلام اهمیّت فراوان دارد، زیر ریشیان در جامعه سهم بزرگ داشته‌اند. این حقیقت باعثِ بسیار خوشنودی است که دربارهٔ مسلک ریشی و شخصیّت‌های برگزیدهٔ این سلسلهٔ صوفیان آنچه که در دست داریم، به‌زبان فارسی نوشته شده است و در دسترس است. راجع به‌اصول و ضوابط و عقاید و آرای ریشیان کشمیر کتب بسیار معتبر به‌فارسی نوشته شده است و ما در اینجا به‌ذکر بعضی از آن می‌پردازیم.

نخستین کتابی که دربارهٔ عقاید و اصول این سلسله در کشمیر به‌فارسی تحریر یافت همان کتاب «ریشی‌نامه» است که بابا داود خاکیرح آن را نوشت. این کتاب منظوم چندین بار در کشمیر چاپ شده است. کتاب دیگری که مصنّف آن به‌تفصیل مسلک ریشی پرداخته است «نورنامه» است. نویسندهٔ کتاب بابا نصیب‌الدّین غازی می‌باشد که خود نیز ریشی بوده است کتاب به‌نثر فارسی است.

---

۱. دیوان حبیب الله حبّی نوشهری (خطّی)، برگ ۵۱.
۲. همان، برگ ۴۷ ب.

بابا داود مشکواتی دو جلد کتاب را دربارهٔ مسلک ریشی نوشته است. یکی به‌نام منهاج‌الرّیشیه که به‌زبان عربی نوشته است و این کتاب فعلاً در دسترس نیست و امّا کتاب دوّم به‌نثر فارسی است به‌نام «اسرارالابرار» مصنّف در ضمن احوال و آثار ریشیان نکاتی مهمّ پیرامون مسلک ریشی و عقائد ریشیان در آن درج نموده است. ملّا بهاءالدّین متّو خود نیز عارف کامل بود. کتابی منظوم و ضخیم به‌نام «ریشی‌نامه» در سال ۱۲۲۳ هـ ق نوشت. در توضیح سلسلهٔ ریشیان کشمیر کتابی به‌نام *روضةالریاضاتِ ازهارالانوار* از مصنّفات بابا خلیل نیز در دسترس می‌باشد و مصنّف این کتاب را در سال ۱۲۵۱ هـ ق به‌پایان رسانید. در این کتاب بعضی از اصطلاحات، مجاهدات، کرامات و خوارق عادات ریشیان درج است.

نخستین کتابی که دربارهٔ عقاید و اصول این سلسله در کشمیر به‌فارسی تحریر یافت همان کتاب «ریشی‌نامه» است که بابا داود خاکی[رح] آن را نوشت.

کتب فارسی دیگر نیز وجود دارد که در ضمن مباحث تصوّف و عرفان ایرانی، دربارهٔ اصول و ضوابط مسلک ریشی اطّلاعات سودمند در آن درج است. این کتب فارسی پرتوی به‌حقایق ریشیان و چگونگی وضع ایشان دارند. تعداد این چنین کتب فارسی در کشمیر بسیار است و ما در اینجا به‌ذکر بعضی از آن می‌پردازیم.

تذکرةالعارفین تصنیف بابا علی رعنا؛ *چلچلةالعارفین* از خواجه اسحاق قاری سال تصنیف ۹۸۲ هـ؛ *هدایت‌المخلصین* تألیف بابا حیدر تیله مولی سال تصنیف ۹۹۳ هـ؛ *راحت‌الطّالبین* از خواجه حسن قاری سال تصنیف ۹۸۲ هـ؛ *تذکرةالمرشدین* تصنیف خواجه میرم بزاز (سال تصنیف ۹۹۷ هـ).

خلاصه و ماحصل مبحث اینکه مسلک ریشیان که ریشه‌های آن در هیچ‌جا بیرون از مرزهای کشمیر دیده نمی‌شوند، بر مبنای عشق و محبّت استوار است. انسان را درسِ دوستی و اخوّت، امنیّت و سلامتی می‌دهد. مردم آزاری و ایذارسانی را مباح قرار نمی‌دهد. انسان را وا می‌دارد تا اینکه خود را بشناسد و معرفت حق تعالی را دریابد. این مسلک در عبادات شاقّه، به‌مکاشفه و اذکار دائم معتقد است.

هنر خوش‌نویسی و خطّاطانِ معروفِ کشمیر در دورهٔ مغولانِ گورکانیِ هند

محمّد صدّیق نیازمند *

هنر خوش‌نویسی و خطّاطی در زمان پادشاهان مسلمان به‌اوج کمال رسید، زیرا مسلمانان بر طبق قواعد و ضوابط اسلام مجسّمه‌سازی، پیکرتراشی و صورت‌سازی را مباح تصوّر می‌کردند. برای جبران‌پذیری این فنونِ لطیفه مسلمانان توجّهٔ خود را در تزیینِ فنّ و لطافت هنر به‌خرج دادند. مجسّمه‌سازی و پیکرتراشی و مصوّری را ترک گفته و به‌آرایش خطّ و زیبایی آن پرداختند. بنابراین برای نوشتن عبارت عربی و فارسی خط‌های گوناگون و زیبا و دلکش به‌جود آوردند، و تا حدّی کمبود صورت‌سازی و پیکرتراشی را جبران کردند. در نتیجهٔ آن در و دیوار اکثرِ کاخ‌ها، قلعه‌ها تأسیسات پادشاهان مسلمان‌ها کتیبه‌های آیات *قرآن* و عبارات فارسی به‌خط‌های متنوّع زیبا آراسته شده‌اند، حتّی این هنر بعداً به‌صورت کتیبه‌ها لازم برای عمارت‌سازی و تأسیساتِ مسلمانان قرارگرفت. در ضمن باید به‌خط کوفی اشاره کرد که به‌شکل و صورت بسیار زیبا درآمد و یکی از خط‌های زیبای دنیا به‌شمار می‌آید.

خطّ نسخ و ثلث قبل از دورهٔ تیموری در ایران به‌اوج رسیده بود، و امّا دورهٔ تیموری برای این که نامبُردارترین خطّاطان روزگارِ خود را در خطّ نستعلیق پیدا کرده است شهرت قابل ملاحظه‌ای دارد. پادشاهان تیموری خودشان به‌هنر خطّاطی و خوش‌نویسی دلبستگی داشتند، بلکه محبٌّ این هنر و سرپرست خطّاطان و خوش‌نویسان بوده‌اند. نبیرهٔ تیمور شاه میرزا بایسنقر بن شاهرخ عاشق کتابت و خوش‌نویسی بوده

---

* استاد مرکز مطالعات فارسی و آسیای مرکزی، دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو، هند.

است. وی خود نیز خوش‌نویس چیره‌دست بود و اثر برجستهٔ او امروز نیز در آستان قدس رضوی مشهد مقدّس توجّهٔ عاشقانِ این هنر را به‌سوی خود جلب می‌کند. در زمان بایسنقر میرزا خطِّ ثلث، تعلیق و نستعلیق به‌اوج خود رسید. دربارِ او با داشتن نامبُردارترین خوش‌نویسان مانند میر علی جعفر تبریزی که نخستین بار خطِّ نستعلیق را ابداع کرد و بر طرز زیبا نوشت، ارزش والا دارد. در دربار بایسنقر چهل نفر هنرمند به‌سرپرستی میر علی جعفر تبریزی برای استنساخ نسخه‌های خطّی مأمور بوده‌اند. خطِّ نستعلیق در این دوره تمام مراحل تکامل را پیموده، رونق و زیبایی یافت و کسانی که خطِّ نستعلیق را بعداً به‌کمال رسانیدند، سلطان علی مشهدی، میر علی هروی و میر عماد و غیر آن بوده‌اند.

هنر خوش‌نویسی مانند بعضی از هنرهای زیبای دیگر با کاروان‌های ادبا، علما، روحانیون و هنرمندان آسیای مرکزی و ایرانی به‌کشمیر رسیده است. مردم آسیای مرکزی چون با مردم کشمیر از نظر جغرافیایی بسیار نزدیک هستند، لذا زبان فارسی و هنرهای زیبا نیز به‌توسّط آنها در کشمیر بیشتر رواج پیدا کرده است. هنر زیبای خطّاطی در زمان نخستین خانوادهٔ مستقل مسلمان محلّی کشمیر به‌نام شهمیری به‌اوج کمال رسید. این خانواده معاصر با خانوادهٔ تیموری در ایران بوده است. از این خانواده بسیار پُرارج که از سال ۷٤۲ تا ۹٦۲ هـ‌ق یعنی دویست و بیست سال محیط بوده است، ما هیچ‌کدام از نسخهٔ خطّی فارسی که در این دوره استنساخ شده باشد، سراغ نداریم. امّا کتیبه‌هایی که در این دوره در بعضی از کاخ‌ها، عمارات تاریخی، خانقاه‌ها و به‌ویژه بر روی سنگ مزارها دیده می‌شوند، چگونگی وضع خوش‌نویسی در این دوره در کشمیر را آشکار می‌سازد.

در ضمن نخستین کتیبه‌ای که در محلّهٔ قطب‌الدّین‌پوره در شهر سرینگر بر روی سنگ مزار سلطان قطب‌الدّین شهمیری و همسرش به‌زبان عربی منقوش است، به‌خط خوش نسخ است. متأسّفانه این کتیبه به‌علّت گسستگی و گسیختگی ریخته و خراب شده است و در نتیجهٔ متن کتیبه کاملاً خوانا نیست. امّا تاریخ ارتحال سلطان قطب‌الدّین شهمیری در آن دیده می‌شود. از این خطّ و روش این کتیبه معلوم می‌شود که خطّ نسخ در آغاز دورهٔ شهمیری در کشمیر رایج بوده است.

نخستین پادشاه کشمیر که سعی بلیغ نمود تا هنر خوش‌نویسی را رواج دهد، سلطان زین‌العابدین شهمیری (۸۷٤-۸۲۳ هـ/۱٤۷۰-۱٤۲۰ م) بوده است. او اوّلین پادشاه کشمیر است که خوش‌نویسان معروف زمان خود را از آسیای مرکزی به‌کشمیر دعوت نمود. چون سلطان ایّام جوانی‌اش را در آسیای مرکزی در دربارِ تیمور سپری نموده بود، و در مراکز علوم مانند بلخ، بخارا و سمرقند اکتسابِ علوم نموده بود، لذا وی اساتید فنّ خطّاطی آن مراکز را دعوت نمود تا محصّلان این هنر و طلّاب این فن را در کشمیر تربیت نمایند. بعضی از اهلِ هنر را به‌سمرقند فرستاد تا در هنر کاغذسازی تربیت یابند. بعد از این که این هنرمندان در سمرقند اکتساب هنر نمودند، به‌کشمیر مراجعت نمودند و کارخانه‌های کاغذسازی را در کشمیر دایر نمودند، باید در اینجا تذکّر داد که در کشمیر تا آن زمان کارخانۀ کاغذسازی وجود نداشت و مردم تا آن زمان بیشتر بر برگ توز می‌نوشتند. در زمانِ سلطان کتیبه‌های عربی و فارسی به‌خط نسخ، ثلث و تعلیق منقّش شد. تمام کتیبه‌های آن زمان به‌همین سه خط موجود است و معلوم می‌دارد که خطِّ نسخ، ثلث و تعلیق در زمانِ سلطان زین‌العابدین در کشمیر رایج بوده است، تقریباً تمام کتیبه‌های آن زمان به‌همین سه خط به‌دست ما رسیده است.

سلطان زین‌العابدین خوش‌نویسان را به‌نام گنایی ملقّب و آنها را با جوایز فاخره و انعام و اکرام گرانقدر ممتاز ساخت. محمّد عثمان گنایی و اوچپ گنایی دو کاتب معروفِ دربار بودند که خطِّ نسخ و ثلث را به‌درجۀ کمال رسانیدند. چنان به‌نظر می‌رسد که در اواخر قرن نهم و در آغاز قرن دهم هجری خوش‌نویسی در کشمیر با تغیرِ فوق‌العاده روبه‌رو شد و یک خطّ بسیار زیبا که به‌نام نستعلیق معروف است و به‌حقّ آن را عروسی خطوط اسلامی لقب داده‌اند، در کشمیر رواج پیدا کرد. ما برخی از نمونه‌های برجستۀ خطوط متذکّرۀ فوق را که تا زمان ما باقی‌مانده‌اند، در اینجا می‌آوریم.

هنر خطّاطی در زمان سلاطین چک در کشمیر (۹۹٤-۹٦۲ هـ/۱۵۸٦-۱۵۵۵ م) راه تکامل را طی کرد. سلاطین چک، چون خودشان مذهب تشیّع داشته‌اند و معاصرِ سلاطین صفویّه بودند، لذا در آن زمان روابط سیاسی مذهبی و فرهنگی کشمیر با ایران استوارتر گردید. بسیاری از شاعران و نویسندگان از ایران به‌کشمیر مهاجرت نمودند. در نتیجۀ روابط استوار فرهنگ و آمد و شد علمای ایران و آسیای مرکزی هنرمندان و

خوش‌نویسان بنام واردِ کشمیر شدند، یکی از آنها میر علی می‌باشد که در خطِّ نستعلیق شهرتی به‌سزا به‌دست آورده بود. علمایِ نامدار که از سرزمین کشمیر در این دوره برخاستند، بعضی از آنها در هنر خوش‌نویسی نبوغ داشتند. نامبُردارترین آنها شیخ یعقوب صرفی، بابا داود خاکی، ملّا محسن فانی و غیر آنها می‌باشند.

پادشاه ایران شاه عبّاس صفوی اگر به‌داشتنِ خوش‌نویسی مانند میر عماد قزوینی در دربارِ خود افتخار می‌کرد، شاهنشاه جلال‌الدّین محمّد اکبر و پسرش نورالدّین جهانگیر و نبیره‌اش شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان به‌داشتنِ خطّاطانی مانند زرّین قلم کشمیری و شیرین قلم کشمیری مباهات می‌کردند.

بابا داود خاکی در سال ۹۲۸ ﻫ‌ق در شهر سرینگر چشم به‌جهان گشود و در سال ۹۹۳ ﻫ‌ق فوت کرد. او در علوم عقلی و نقلی دستگاه داشت. صاحبِ تصانیف است. در نظم فارسی نیز دست داشت. علاوه بر تصنیف و تألیف در خطِّ نستعلیق نیز مهارت به‌دست آورده بود. بعضی از آثار فارسی به‌خطِّ او در کتابخانۀ شخصی دکتر محمّد مقبول صوفی محفوظ است.

شیخ یعقوب صرفی که معاصر بابا داود خاکی بوده است، نیز در خطِّ نستعلیق مهارت داشت. او نخستین شاعر کشمیر می‌باشد که به‌تتبّع نظامی گنجوی پنج مثنوی یعنی خمسه سرود. در نثر و نظم تصانیف متعدّد از او باقی‌مانده است. در نستعلیق‌نویسی شهرت داشت. به‌احتمال قوی وی در این فنّ در خوارزم تربیت یافته بود، چون تحصیلات خود را در همانجا به‌پایان رسانیده بود. بعضی از آثار دست نوشتۀ او در کتابخانۀ آستانۀ حضرت شیخ یعقوب صرفی در شهر سرینگر و در کتابخانۀ شخصی دکتر محمّد مقبول صوفی وجود دارد.

هنگامی که جلال‌الدّین محمّد اکبر شاه گورکانی (۱۰۱٤–۹٦۳ ﻫ) کشمیر را در سال ۹۹٤ ﻫ‌ق تسخیر نمود و آن را به‌عنوان خالصۀ سرکاری (Government Land) به‌حکومت خود منسلک ساخت، در آن زمان هنر خوش‌نویسی در کشمیر به‌اوج کمال رسیده بود، و کشمیر به‌عنوان یکی از مراکز مهمّ خوش‌نویسی درآمده بود. تعداد قابل توجّهی از خوش‌نویشان در کشمیر وجود داشت. بعضی از آنها به‌استادی این فن رسیده

بودند. برخی از خوش‌نویسانِ کشمیر در دربارِ اکبری که مهد خوش‌نویسان بوده است، جای شایسته‌ای برای خود پیدا کردند، و حتّیَ القاب و اعزازات زرّین قلم و جادو رقم برای خود دریافت نمودند.

بر طبق روایت ابوالفضل علّامی در زمان اکبر شاه گورکانی هشت نوع خطّ در هند رایج بود. از این هشت خط، شش نوع خط را که ابن مُقَله در سال ۳۱۰ ه از معقلی و کوفی ابداع کرده بود، بدین قرار است: ثلث، توقیع، نسخ، ریحان، رقاع. خطٍّ تعلیق را خواجه تاج سلمانی با امتزاج خطّ رقاع و توقیع اختراع نموده بود. هشتمین خط که در زمانِ اکبر شاه گورکانی در هند متداول بوده است، نستعلیق بود. خطّ نستعلیق را خواجه امیرِ علی تبریزی چنانکه قبلاً اشاره رفت، در نتیجهٔ آمیختن خطٍّ نسخ با تعلیق ابداع نموده است.

تقریباً همهٔ پادشاهان مغول گورکانی هند سرپرست و حامی هنر خوش‌نویسی بوده‌اند. هنر و هنرمندان را پرورده‌اند و آنها را قدردانی نموده‌اند. با این همه که اکبر شاه گورکانی بی‌سواد بوده است، ابوالفضل دربارهٔ قدردانی او نسبت به‌هنرمندانِ خط می‌نویسد:

"از قدردانی و ارزش‌شناسی کشور خدای «اکبر» گوناگون خطها پایهٔ والا گرفت و هنرپردازان نادره کار را روز بازار شد، خاصّه نستعلیق رواجی دیگر یافت"[1].

دربارِ اکبر شاه گورکانی مرکزِ هنرمندان و خوش‌نویسان بود و بسیاری از خوش‌نویسان چیره‌دست به‌علّت تشویق و قدردانی اکبر شاه به‌دربارِ او منسلک شدند و در نتیجهٔ آن بسیاری از کتب فارسی و عربی در دربارِ او استنساخ شد. در زمان پادشاهی او رئیس بخش خطّاطی و خوش‌نویسی محمّد حسین زرّین قلم کشمیری بود.

هنر خوش‌نویسی در زمان فرمانروایی اکبر شاه به‌حدّ اعلی رسید، و به‌علّت بخشش، سرپرستی و خلعت فاخرهٔ او که در حقٍّ هنرمندانِ این فن واگذار داشت، هنر خوش‌نویسی تازگی، متانت و حیات نو یافت. لذا زمانِ حکومت اکبر شاه از نظر ترویج و اشاعت هنر خوش‌نویسی در کشمیر زمانِ طلایی به‌شمار می‌رود. کارِ اکثر خوش‌نویسان

---

۱. ابوالفضل علّامی، *آیینِ اکبری*، ج ۱، ص ۱۱۴.

به‌علّت تشویق و سرپرستی او بالا گرفت. اسامی خوش‌نویسان بزرگ کشمیر که در دورهٔ مغولانِ گورکانیِ هند برخاستند و در هنر خوش‌نویسی نام‌بُردار شدند، بدین قرار هستند:

محمّد حسین زرّین قلم کشمیری، علی چمن کشمیری، محمّد مراد شیرین قلم کشمیری، ملّا محسن کشمیری (برادر شیرین قلم) محمّد علی کشمیری (پسر زرّین قلم) خطّاطان متذکّرهٔ فوق به‌علّت جادو رقمی و سحرآفرینی مناصب و جاگیرهای فاخره برای خود از پادشاهان زمان دریافت نمودند.

محمّد حسین زرّین قلم کشمیری

زرّین قلم کشمیری معروف‌ترین نویسندهٔ خطّ نستعلیق دربارِ اکبری بوده است. در نوشتنِ خطٍّ نستعلیق او از تمام خطّاطان ایران و هند که در دربارِ اکبر فراهم آمده بودند، گوی سبقت ربود. بنابراین او برای تربیتِ شاهزادگان مقرّر گردید. با درنظر داشتنِ تبحّرِ او در هنرِ خوش‌نویسی اکبر شاه گورکانی. پادشاهِ هند او را به‌لقبِ «زرّین قلم» ملقّب گردانید و من بعد او به‌همین لقب شهرت یافت. ابوالفضل او را به‌لقب جادو رقم یاد می‌کند و درباره‌اش می‌نویسد:

"جادو رقمی که در ظلّ سریر خلافت صاحبِ این نقش دلپذیر «نستعلیق» توان گفت، محمّد حسین کشمیری است و به‌خطابِ «زرّین قلمی» روشناس آفاق"[۱].

محمّد حسین بعد از فوت اکبر شاه به‌دربارِ پسرش نورالدّین محمّد جهانگیر پادشاه منسلک گردید. بدین مناسبت «جهانگیر شاهی» را نیز به‌اسم خود اضافه نمود. زرّین قلم نه تنها بزرگ‌ترین خطّاط عهدِ جهانگیر پادشاه بوده است بلکه رئیس نستعلیق‌نویسان دربارِ جهانگیر نیز بوده است. جهانگیر پادشاه در «توزک جهانگیری» خود راجع به‌او می‌نویسد:

"ملّا محمّد حسین کشمیری سرآمدِ خوش‌نویسانِ زمان بود"[۲].

---

۱. ابوالفضل علّامی، *آیینِ اکبری*، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. نورالدّین جهانگیر پادشاه، توزک *جهانگیری*، مطبوعهٔ نولکشور، ص ۴۵.

مهدی بیانی در کتاب «احوال و آثارِ خوش‌نویسان» زرّین قلم را میرِ کاتبِ دربارِ جهانگیری تسلیم نموده است. او می‌نویسد:

"«محمّد حسین زرّین قلم» میرِ کاتبِ دربارِ وی «جهانگیر» بوده و به‌این مناسبت «جهانگیر شاهی» نیز رقم دارد"[۱].

در هنرِ خوش‌نویسی محمّد حسین شاگردِ عبدالعزیز بوده است، و امّا چنان به‌نظر می‌رسد که او در مقابل استاد خود خطِّ نستعلیق را بهتر می‌نوشت. در نوشته‌های او مدّات و دوائر موزون و مناسب به‌نظر می‌رسد[۲].

استادان هنر زرّین قلم کشمیری را همپایه و همانند میر علی هروی که سرآمد خطّاطان دورهٔ تیموری بوده است، برمی‌شمارند. جهانگیر پادشاه در سال ۱۰۱۷ ه علاوه بر خلعتِ فاخره و جوایز، زرّین قلم را در صلهٔ یک کار هنرمندانه با یک زنجیر فیل مفتخر ساخت. چنانکه در ضمن احوال و واقعات سال ۱۰۱۷ ه جهانگیر پادشاه در توزک خود مرقوم می‌دارد:

"یک فیل به‌محمّد حسین کاتب... مرحمت شد"[۳].

بر طبق روایت صاحب مناقب هنروران، محمّد حسین زرّین قلم شاگردی میر علی هروی را نیز اختیار نموده بود. ولی از تذکره‌های معاصر و تاریخ‌های آن زمان این قول به‌اثبات نمی‌رسد. اگر این مفروضه را درست تسلیم کنیم، در آن صورت زرّین قلم باید عمری دراز به‌سربرده باشد زیرا تذکره‌نگاران و تاریخ‌نویسان معاصر بالاتّفاق سال وفات زرّین قلم را ۱۰۲۰ ه/۱٦۱۱ م. ثبت نموده‌اند[٤]. در صورتی که وفات میر علی هروی به‌اغلب امکان در سال ۹۵۱ ه اتّفاق افتاده است. بر طبق این روایت زرّین قلم کشمیری بیشتر از هفتاد سال بعد از وفات استادِ خودش زنده بوده است؛ و در اینجا لازم به‌تذکّر

---

۱. مهدی بیانی، *احوال و آثار خوش‌نویسان*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳٤٦ ه ش، ج ۳، ص ۷۰۲.

۲. ابوالفضل علّامی، *آیینِ اکبری*، ج ۱، ص ۱۱۵؛ عبدالقادر سروری، *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، ص ۹۹ (مطبوعه)؛ G.M.D. Sofi, *Islamic Culture in Kashmir*, p.230.

۳. نورالدّین جهانگیر پادشاه، توزک *جهانگیری*، مطبوعهٔ نولکشور، ص ۷۷.

۴. مهدی بیانی، *احوال و آثار خوش‌نویسان*، ج ۲، ص ۵۰۵، ج ۳ ص ۷۰۳؛ G.M.D. Sofi, *Islamic Culture in Kashmir*, p.230.

است که در این صورت زرّین قلم کشمیری در نهایت کودکی شاگردی میر علی هروی را اختیار نموده باشد. درحالی‌که ما می‌دانیم که میر علی هروی در اواخرِ زندگی خود از وطنِ مألوف خود هجرت نموده و در بخارا با فقر و فاقه و با وضع وخیم روانی به‌سر می‌برد و معلوم نیست که در جریانِ این روزها طلّابِ هنر را مشق و تربیت بهم می‌رسانید یا خیر[1]؟

داراشکوه و اورنگ‌زیب عالمگیر خودشان از خطّاطان زبردست بودند. اورنگ‌زیب عالمگیر در اوقات فرصت ă مجید را به‌خطّ زیبای خود کتابت می‌کرد.

حقیقت امر این است که در زمان فرمانروایی سلطان حسین شاه چک (۹۷۸–۹۷۱ هـ/ ۱۵۷۰–۱۵٦۳ م) شخصی فاضل به‌نام میر علی وارد کشمیر شد. علاوه بر این که او عالم و فاضل بود، در شعر و سخن نیز دستی داشت. او در هنر خوش‌نویسی به‌ویژهٔ نستعلیق‌نویسی مهارتِ کامل داشت. میر علی در محلّهٔ بوته‌کدل متّصل باغ علی‌مردان خان در شهر سرینگر رخت اقامت برافگند، و مدّت‌ها در آنجا متمکّن بود. یک مسجدی نیز در آنجا تأسیس نمود که آثار آن امروز نیز باقی‌مانده است. امکان قوی است که زرّین قلم کشمیری شاگردی همین میر علی را اختیار نموده باشد. اگر زرّین قلم شاگردِ میر علی هروی می‌بود، جهانگیر پادشاه در توزک خود و یا ابوالفضل که معاصر او بوده است در *آیین اکبری* به‌افتخار به‌این امر توضیح می‌دادند یا حدّ اقل اشاره می‌کردند. ابوالفضل دربارهٔ او تنها این قدر تفصیل می‌دهد:

"کارآگهان او را (زرّین قلم کشمیری را) به‌پایهٔ ملّا علی (هروی) برگیرند"[2]. علاوه بر آن اگر قول مؤلّف تاریخ حسن درست باشد که می‌نویسد، اسم پدرِ محمّد حسین، میر علی بود[3]. تعجّب نیست که زرّین قلم در خوش‌نویسی شاگردیِ پدرِ خود یعنی میر علی را اختیار نموده باشد و در آن هنر به‌درجهٔ ممتاز رسید.

---

۱. مآخذ پیشین.
۲. ابوالفضل علّامی، *آیین اکبری*، ج ۱، ص ۱۱۵.
۳. پیر حسن کهویهامی، *تاریخ حسن*، ج ۴ به‌نام *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ص ۹. (مطبوعه)

زرّین قلم علاوه بر هنر خوش‌نویسی، در فنّ نقّاشی و مصوّری نیز مهارت داشت. وقتی که او به‌حکم پادشاه وقت اکبر شاه گورکانی نسخهٔ *آیینِ اکبری* را به‌خطِّ زیبای خود کتابت نمود و خدمت پادشاه ارائه داد، پادشاه بسیار خوشحال شد و او را بخشش‌ها داد. علاوه بر آن اکبر شاه گورکانی سه میلیون روپیه برای تربیت او در فنّ نقّاشی و مصوّری به‌خرج داد[۱].

نمونه‌های نادر خطّی از زرّین قلم کشمیری امروز در کتابخانه‌های مختلف جهان نگهداری می‌شوند. در میان آنها یک نسخهٔ بسیار نادر به‌خطِّ نستعلیق زیبا از کتاب *آیینِ اکبری* در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا محفوظ است.

علّامه اقبال که خودش از نژاد کشمیر بود، وقتی که این چنین میراث فرهنگی و سرمایهٔ ملّی را که از دست رفته است، در فرنگستان می‌بیند، دلش برای آن می‌سوزد و شعر زیر از طبعش جولان می‌زند:

مگر وہ علم کے موتی کتابیں اپنے آبا کی   جو دیکھیں ان کو یورپ میں تو دل ہوتا ہے سیپارہ

*

غـنی روزِ سـیاه پیـر کنـعان را تماشا کن   که روشن کرد نورِ دیده‌اش چشم زلیخا را

دوتا نمونهٔ برجستهٔ خطّ محمّد حسین زرّین قلم کشمیری در کتابخانهٔ علیگره و رضا رامپور مضبوط است. در موزهٔ مغول واقع در قلعهٔ سرخ دهلی یک نمونهٔ خطِّ زرین قلم نگهداری می‌شود. آقای مهدی بیانی مؤلّف احوال و آثار خوش‌نویسان دربارهٔ آثار باقی‌ماندهٔ خطّ زرّین قلم پیگیری نموده است و نمونه‌های خطّی او را که در کتابخانه‌های بزرگ جهان محفوظ است، تشخیص داده است. ما در اینجا به‌تفصیل آن می‌پردازیم.

در کتابخانهٔ سلطنتی تهران شش قطعه از هنر زرّین قلم کشمیری به‌خطّ بسیار زیبا در مُرقع گلشن مضبوط است. اسم کاتب و تاریخ کتابت بدین قرار دارد[۲]:

---

۱. محمّد یوسف تینگ، مجلّهٔ *شیرین قلم*، مقدّمه، انتشارات (فرهنگستان) اکادمی آف آرت، کلچر ایند لنگویجز، استانِ جامّو و کشمیر، سرینگر، ج ۱، ص ۴.

۲. مهدی بیانی، *احوال و آثار خوش‌نویسان*، ج ۳ ص ۷۰۳ تا ۷۰۴.

۱. "به‌موجب حکم اقدس، کمترین بنده‌ها، محمّد حسین زرّین قلم کشمیری به‌تاریخ سه موافق سنهٔ ۱۰۱۷ هجری به‌قلم شکسته رقم، نقل نمود".
۲. "کمترین بنده‌ها محمّد حسین زرّین قلم کشمیری، سنهٔ ۳ موافق سنهٔ ۱۰۱۷ هجری نقل نمود".
۳. "العبد المذنب الفقیر محمّد حسین زرّین قلم جهانگیر شاهی فی سنهٔ هزار و هجده".

پنج قطعهٔ خطّ زرّین قلم در مرقّعات دیگر کتابخانهٔ سلطنتی تهران نگهداری می‌شوند. یکی از آن دارای امضا و دیگر علاوه بر امضای تاریخ کتابت دارد.

۱. "العبد المذنب زرّین قلم غفر ذنبه".
۲. "العبد المذنب الفقیر محمّد حسین زرّین قلم اکبر شاهی، در سال سی جلوس جهانگیری مشق نمود".

قطعه‌ای که از کار زرّین قلم کشمیری در کتابخانهٔ ملّی تهران وجود دارد، دارای مشخّصات زیر است:

"العبد محمّد حسین الکشمیری زرّین قلم".

در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد قطعه‌ای از هنر زرّین قلم کشمیری به‌امضای زیر موجود است:

"کتبه العبد المذنب الفقیر محمّد حسین الکاتب الکشمیری".

نمونه‌ای از خطّ زرّین قلم کشمیری در کتابخانهٔ حاج حسین آقا ملک در تهران نگهداری می‌شود، تاریخ و اسم خود را در آن به‌این ترتیب ثبت نموده است:

"فی شهور سنهٔ اثنین و تسعین و تسعمائة المذنب کشمیری الکاتب".

در موزهٔ آرشیو دهلی‌نو یک قطعه از هنر زرّین قلم محفوظ است و مشخّصات زیر دارد:

"الفقیر محمّد حسین الکشمیری سنهٔ ۹۸۸ هجری".

در کتابخانهٔ بودلین، انگلستان قطعه‌ای از هنر زرّین قلم کشمیری موجود است و اطّلاعات زیر بهم می‌رساند:

"مشقه المذنب الفقیر محمّد حسین الکشمیری غفرالله ذنوبه و سترالله عیوبه".

یکی از بزرگترین مجموعهٔ مرقّعات که دارای ۵۳ نمونهٔ خطّ زرّین قلم می‌باشد و به‌خطّ بسیار نفیس و زیبا می‌باشد، امضای زرّین قلم و تاریخ استنساخ در آن به‌صورت زیر درج است:

۱- "کشمیری"، ۲- "کشمیری کاتب"،

۳- "محمّد حسین"، ٤- "محمّد حسین کاتب"،

۵- "محمّد حسین زرّین قلم"،

٦- "الفقیر محمّد حسین فی شهور سنهٔ ۹۹۹"،

۷- "کتبه العبد المذنب الحقیر محمّد حسین غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه والسّلام فی سنهٔ الف".

در مجموعهٔ مهدی بیانی یک برگ از نمونهٔ خطّ زرّین قلم کشمیری محفوظ است که دارای تاریخ و امضا زیر است:

"به‌تاریخ سنهٔ نهصد و نود، اواخر ذی‌قعدهٔ بندهٔ فقیر محمّد حسین کشمیری به‌قلم شکسته رقم مرقوم ساخت".

در کتاب *تذکرهٔ شعرای* کشمیر نمونهٔ خطّ زرّین قلم کشمیری با تصویر او به‌چاپ رسیده است و آخرین عبارت آن بدین قرار است:

"کتبه العبد المذنب الفقیر محمّد حسین الکشمیری غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه فی شهور سنهٔ تسعین و تسعمائة به‌بلدهٔ فتحپور"[1].

یکی از نمونه‌های خطّی محمّد حسین زرّین قلم در دروازهٔ قلعهٔ ناگرنگر (کاتهی دروازه) در شهر سرینگر به‌صورت کتیبه موجود است که تا زمان ما باقی‌مانده است و یکی از نمونه‌های برجستهٔ زرّین قلم به‌شمار می‌آید.

از شاگردان زرّین قلم، ابوالفضل دو شاگردش را در *آیین اکبری* اسم می‌برد. یکی حسین کشمیری است و دیگر محمّد مراد شیرین قلم؛ و هردو برای خود در دربارهای شاهان مغول جای شایسته‌ای را پیدا کردند و برای خود و استاد خود باعث شهرت شدند.

---

۱. حسام‌الدّین راشدی، *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۴، شمارهٔ عکس ۲۶.

علی چمن کشمیری

علی چمن کشمیری یکی از خوش‌نویسان معروف زمان خود بوده است. او نیز مثل زرّین قلم کشمیری به‌دربارِ اکبر شاه گورکانی پیوست. ابوالفضل او را میان خطّاطان دربارِ اکبری ذکر نموده است[۱]. او در خطّ نستعلیق مهارت کامل به‌دست آورده بود. متأسّفانه هیچ‌کدام از آثار هنری او به‌دستِ ما نرسیده است.

عبدالعزیز کشمیری

عبدالعزیز کشمیری که ظاهراً استاد محمّد حسین زرّین قلم کشمیری بوده است، یکی از پُرآوازه‌ترین خطّاطان بوده است. او در اواخر قرن دهم هجری و در اوائل قرن یازدهم هجری در کشمیر می‌زیست. با این همه که در هنر خوشنویسی به‌درجهٔ استادی رسیده بود، ولی محمّد حسین زرّین قلم در این فن از او گوی سبقت برد. نمونه‌های هنری این استاد و هنرمند معروف امروز بسیار کمیاب است. یک نمونهٔ خطّی او که شامل یک قطعه می‌باشد از نظر مهدی بیانی مؤلّف احوال و آثار خوش‌نویسان گذشته است. در پایان قطعهٔ مذبور کاتب اسم خود را بدین قرار درج نموده است[۲].

"کتبه الفقیر عبدالعزیز".

در زمان فرمانروایی نورالدّین محمّد جهانگیر پادشاه بن جلال‌الدّین محمّد اکبر پادشاه (۱۰۳۷–۱۰۱٤ ﻫ) هنر خوش‌نویسی در کشمیر بیش از پیش ترقّی و رواج یافت. دربارِ او مرکز مهمّ هنرمندان، شاعران و نویسندگان بود. چون پادشاه خودش ذوق سلیم و سلیقه هنر و علمی داشت لذا او و مثل پدرِ خود اهل هنر را سرپرستی و پیروی می‌کرد. در زمانِ حکومت او محمّد حسین زرّین قلم کشمیری رئیس گروه خطّاطی مقرّر شد. خطّاطانِ دیگر که به‌دربارِ جهانگیر از خطّهٔ کشمیر پیوستند، در میان آنها هنرمندِ بزرگ به‌نام محمّد مراد شیرین قلم کشمیری معروف است.

---

۱. ابوالفضل علّامی، *آیین اکبری*، ج ۱، ص ۱۱۵؛ سیّد صباح‌الدّین عبدالرّحمن، بزم تیموریه، ج ۱، ص ۵۸۷؛ G.M.D. Sofi, *Islamic Culture in Kashmir*, p.231.

۲. مهدی بیانی، *احوال و آثار خوش‌نویسان*، ج ۲ ص ۴۰۲ و ۴۰۳.

محمّد مراد شیرین قلم کشمیری

محمّد مراد در یکی از خانواده‌های بازرگانانِ کشمیر چشم به‌جهان گشود[۱]. تحصیلات خود را در کشمیر به‌پایان بُرد. در جریانِ تحصیلات مایل به‌اکتسابِ هنرِ خوش‌نویسی شد. در کسب این هنر لطیف زحمات فراوان کشید و خون جگر چشید تا این که در این فن به‌کمال رسید. خطِّ نستعلیق را از استاد محمّد حسین زرّین قلم کشمیری یادگرفت و آهسته آهسته رو به‌ترقّی نهاد و به‌درجهٔ استادی رسید. در همان اوان بود که شامل خوش‌نویسان دربار جهانگیری گردید. در هنر خطّاطی یگانهٔ روزگار شد و شهرت بی‌پایان یافت. بعد از اینکه جهانگیر پادشاه فوت کرد (۱۰۳۷ ه) او به‌دربارِ شاهجهان پادشاه (۱۰۳۷ ه) پیوست.

بر طبق مؤلّف *شاهجهان‌نامه*، پادشاه از هنرنمایی و چیره‌دستی او در نستعلیق‌نویسی، تحت تأثیر قرارگرفت، محمّد مراد را به‌شیرین قلم ملقّب ساخت. در تمام عمارات و محلّات و تأسیسات دولتی که در زمان جهانگیر پادشاه و شاهجهان پادشاه احداث شد، هنر و استادی در کتیبه‌های آنها (به‌ویژه در خطّ نستعلیق) از همین محمّد مراد شیرین قلم کشمیری جلوه می‌نماید[۲].

شیرین قلم کشمیری را بزرگترین استاد خطّ نستعلیق دربار شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان پادشاه تسلیم کرده‌اند. پادشاهِ مذبور او را کاتبِ دربار مقرّر نمود. شیوهٔ خطّ و هنر او موردِ تقلید خطّاطان دیگر گردید. شیرینی قلم و هنر نستعلیق‌نویسی او ویژگی خاصّی دارد. قلم کشمیری یا سبک و شیوهٔ خطّاطی کشمیر از همین ویژگی برخوردار است.

پادشاه ایران شاه عبّاس صفوی اگر به‌داشتنِ خوش‌نویسی مانند میر عماد قزوینی در دربارِ خود افتخار می‌کرد، شاهنشاه جلال‌الدّین محمّد اکبر و پسرش نورالدّین جهانگیر و نبیره‌اش شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان به‌داشتنِ خطّاطانی مانند زرّین قلم کشمیری و شیرین قلم کشمیری مباهات می‌کردند.

---

۱. پیر حسن کهویهامی، *تذکرهٔ شعرای کشمیر* (*تاریخ حسن*، جلد چهارم)، ص ۱۹.

۲. همان؛ مهدی بیانی، *احوال و آثار خوش‌نویسان*، ج ۳، ص ۸۳۵

خطِّ شیرین قلم کشمیری[1] را بعضی برابر با سلطان علی مشهدی و میر علی هروی شمار می‌کنند[2] بعضی از نمونه‌های خطّ شیرین قلم که در کتابخانه‌های مختلف مضبوط است، بدین قرار است:

۱. در کتابخانهٔ آقای خان ملک ساسانی در یک مجموعهٔ خطّاطی قطعه‌ای به‌خطّ عمدهٔ شیرین قلم محفوظ است که دارای امضای زیر است:
"کتبه محمّد مراد".

۲. در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد در یک مرقّعِ خط، چهار عدد قطعه از خطّاطی محمّد مراد شیرین قلم نگهداری می‌شوند که امضای زیر دارد:
"العبد المذنب محمّد مراد غفر ذنوبه".

۳. در کتابخانهٔ بودلین یک قطعه از نمونهٔ خطّ محمّد مراد شیرین قلم به‌امضای زیر مضبوط است:
"کتبه العبد المذنب محمّد مراد غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه".

٤. در یکی از مرقّعات خطّی در کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، چهار قطعهٔ خطّاطی به‌خطّ شیرین قلم کشمیری وجود دارد به‌امضای زیر:
(الف) "اقل العباد محمّد مراد".
(ب) "اقل العباد کشمیری".

۵. در مجموعهٔ خطّاطی شادروان پروفسور محمّد شفیع در لاهور قطعه‌ای به‌خطّ بسیار زیبا از محمّد مراد موجود است و در پایانِ آن عبارت زیر دیده می‌شود:
"کتبه العبد المذنب محمّد مراد الکشمیری".

ابوالمظفر شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان و پسرش داراشکوه هردو علم دوست، هنرپرور، و صاحب نظر بودند. ساختمان‌های پُرشکوه تاریخی، محلّات مجلّل و قلعه‌های رفیع و مساجد جلیل‌القدر که در زمانِ حکومتِ شاهجهان پادشاه تأسیس شد، در هیچ‌دورهٔ تاریخ هند بنا نشده است. داراشکوه و اورنگ‌زیب عالمگیر خودشان ار

۱. مهدی بیانی، *احوال و آثار خوش‌نویسان*، ص ۸۳۵ به‌حوالهٔ *مرأةالعالم*.
۲. همان به‌حوالهٔ *شاهجهان‌نامه*.

خطّاطان زبردست بودند. اورنگ‌زیب عالمگیر در اوقات فرصت *قرآن* مجید را به‌خطِّ زیبای خود کتابت می‌کرد. خطّاطان بسیار به‌دربارهای این پادشاهان وابسته بودند. اینک ما در اینجا به‌ذکر بعضی از اینها می‌پردازیم.

محمّد علی کشمیری

یکی از خوش‌نویسان معروف دیگر دورهٔ مغولان گورکانی هند، محمّد علی کشمیری بوده است. او ظاهراً پسر محمّد حسین زرّین قلم کشمیری است[۱]. او نیز مثل پدرِ بزرگوارِ خود استاد خطّ نستعلیق بود و امّا در این فن به‌درجه و پایهٔ پدرش نرسید. در نوشتنِ نستعلیق جلی مهارت به‌سزا به‌دست آورده بود. محمّد علی کشمیری را باید خطّاط زمان شاهجهان پادشاه دانست.

ملّا محسن کشمیری

ملّا محسن کشمیری برادر کوچک محمّد مراد شیرین قلم کشمیری بوده است. او در اواخر حکومت جهانگیر پادشاه در هنر خوش‌نویسی درخشید و زمانِ کمالِ هنر او زمانِ ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان پادشاه بوده است. در فنّ نستعلیق‌نویسی به‌درجهٔ استادی رسیده بود. بر طبق قول مهدی بیانی او کاتبی گمنام بود، و امّا بر طبق روایت تاریخ حسن، او خطِّ نستعلیق را مثل برادرش محمّد مراد شیرین قلم می‌نوشت و در این فنّ شهرت به‌دست آورده بود، حتّی کتیبه‌های عمارات که به‌علّت وفاتِ برادرش محمّد مراد، در زمان شاهجهان پادشاه ناتمام مانده بود، ملّا محمّد محسن کشمیری آنها را به‌تکمیل رساند. او در نستعلیق‌نویسی همپایهٔ برادرش بوده است[۲]. در علوم معنوی نیز دست داشت. وی همچنین از شعرای بزرگ کشمیر به‌حساب می‌آمد.

نسخهٔ خطّی از کتاب «یوسف و زلیخا» در کتابخانهٔ سلطنتی تهران به‌خطِّ ملّا محسن کشمیری محفوظ است که در پایان آن تاریخ استنساخ، محلّ کتابت و اسم کاتب بدین منوال درج است:

---

۱. مهدی بیانی، *احوال و آثار خوش‌نویسان*، ج ۳، ص ۸۰۱

۲. پیر حسن کهویهامی، تذکرهٔ شعرای کشمیر (*تاریخ حسن*، جلد چهارم)، ص ۱۹.

"تمام شد تصنیف رسالهٔ یوسف و زلیخا، در روز چهارم شنبه بیست و سیم ماه ذی‌الحجه در سال هزار و پنجاه و شش در شهر کشمیر جنّت نظیر، کاتبه العبد محسن غفر له"[۱].

ملّا حبیب گنایی

یکی دیگر از کاتبانِ به‌نام دورهٔ مغولانِ گورکانیِ هند که از سرزمین کشمیر برخاست ملّا حبیب گنایی بوده است. با این همه که خوش‌نویسی شغل او نبود و امّا در این فنّ شریف مهارت به‌دست آورده بود. گنایی پس از اکتساب علوم و ادبیّات شامل سربازانِ جهانگیر پادشاه شد و زیادی نگذشت که در میان مقربانِ جهانگیر پادشاه برای خود جایی پیدا کرد. خط بسیار زیبا، شیرین و پخته داشت. نسخه‌ای از کتاب معروف تصوّف به‌نام مرصادالعباد به‌خطّ ملّا حبیب گنایی به‌نظر محمّد اعظم دیده‌مری صاحبِ *واقعات* کشمیر گذشته است. دربارهٔ کتابِ مذبور دیده‌مری می‌نویسد:

"راقم حروف (محمّد اعظم دیده‌مری) کتاب مرصادالعباد را در تصوّف به‌خطِّ او یافته، عجب خطِّ نمکین، شیرین پخته نستعلیق داشت. از اوّل تا آخر به‌یک قلم ده هزار بیت نوشته است"[۲].

بابا حاجی بهرام

بابا حاجی بهرام در اوایل دورهٔ پادشاهی شاهجهان صاحب هنر و استاد خطّ نستعلیق بود. او مدرّسِ مدرسه بود و از هنر خوش‌نویسی نیز بهره برده بود. خطِّ استادانه داشت. می‌گویند که *قرآن* شریف که او به‌خطِّ زیبایِ خود استنساخ می‌نمود، به‌پول هزار تنکه رایج‌الوقت به‌فروش می‌رسید[۳].

---

۱. مهدی بیانی، *احوال و آثار خوش‌نویسان*، ج ۳، ص ۶۱۹.
۲. محمّد اعظم دیده‌مری، *واقعاتِ کشمیر*، ص ۱۳٤. (مطبوعه)
۳. همان، ص ۱۳۵.

محمّد جعفر کشمیری

او در زمان اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه هند می‌زیست. صاحب هنر و خطّاط چیره‌دست بود. از چندین پشت فنّ خطّاطی در خانواده‌اش رواج داشت. او نبیرهٔ زرّین قلم کشمیری و پسر محمّد علی کشمیری کاتبِ معروفِ دورانِ عهدِ جهانگیری بوده است. محمّد جعفر در نستعلیق‌نویسی مهارت داشت. قطعه‌ای از آثارِ و هنرِ او در کتابخانهٔ بودلین مضبوط است که در پایان آن عبارت زیر درج است:

"کمترین خانه‌زادان درگاه آسمان جاه محمّد جعفر بن محمّد علی نبیرهٔ زرّین قلم مرحوم"[۱].

از نسخهٔ خطّی که در زمان مغولان گورکانی هند به‌دست هنرمندانِ کشمیری کتابت شده، معلوم می‌شود که در این دوره یک مکتبِ خاص به‌نام مکتبِ کشمیر در فنّ خوش‌نویسی، کاغذسازی و صحافی به‌وجود آمد، و این مکتب در زمانه‌های بعدی مورد تقلید خوش‌نویسانِ کشمیر و هند قرارگرفت. چون خطّ نستعلیق در این عصر رواج بیشتر پیدا کرده بود لذا خوش‌نویسان بعدی در همین خط و در همین مکتب پاره‌های جوهر خود را آراستند و بروز دادند. خوش‌نویسی مکتبِ کشمیر میان خط‌های متداول در ایران و هند شناسایی خاصّی دارد و یکی از زیباترین خط‌ها و شیوه‌ها به‌شمار می‌رود. این خط و شیوه نه تنها به‌دست و ترویج آن سهم فوق‌العاده‌ای دارند. یکی از پُرارزش‌ترین هنرنمایی این روش را می‌توان در محراب مسجد جامع سرینگر مشاهده کرد که هنرنمایی هری رام خوش‌نویس دورهٔ مغول می‌باشد و بر طبق روایت مجلّهٔ «شیرین قلم» کاتب اسم خود را در پایان کتیبه به‌این صورت مرقوم دارد[۲].

"حرّره هری رام".

---

۱. مهدی بیانی، *احوال و آثار خوش‌نویسان*، ج ۳، ص ۶۷۳.

۲. محمّد یوسف تینگ، مجلّه شیرین *قلم*، ج ۱، مقدّمه، انتشارات فرهنگستان جامّو و کشمیر، سرینگر، ص ۴.

بابا طالب اصفهانی: شاعرِ ایرانی در کشمیر

محمّد صدّیق نیازمند[♦]
ترجمه و تلخیص: **فرحت‌آمیز**[*]

در زمان سلاطین چک بابا طالب به‌کشمیر آمد. امین احمد رازی نویسندهٔ «هفت اقلیم» نوشته است که او در کشمیر تا مدّتی گوشه‌نشین بود. البتّه نویسندهٔ معاصر خواجه محمّد اعظم دیده‌مَری این را تصدیق نمی‌کند. به‌گفتهٔ او:

"بابا طالب اصفهانی در زمان چکان به‌کشمیر رسید، با حکّام اینجا آشنایی ورزیده، چون به‌فنون علم آراسته و انواع کمالات پیراسته بود، قبولیّتی بهم رسانید و در قرب سلاطین از اقران در گذرانید، در نزاع امرا و فتن اربابِ داعیه سعی مصالحه بسیار داشت"[۱].

از محمّد اعظم ثابت می‌شود که طالب در کشمیر گوشه‌نشین نبود. حیدر ملک چاردره، مؤرّخ همزمان نوشته است هنگامی که یوسف شاه چک و اکبر شاه باهم می‌جنگیدند، بابا طالب دسته‌ای از ارتش یوسف چک را رهبری می‌کرد[۲]. حیدر ملک از شجاعت وی چنین ستایش کرده است:

"امّا تا آنجا رسیدن شجاعت شعار جلادت وثار بابا طالب اصفهانی که از جمیع وجوه آراسته بود به‌آن که از ابنای جنس کشمیریان نبود، چون چند سال در آنجا سکونت داشت و آسایش ورزیده بود، از برای حقوق نعم خود از آن

♦ رئیس مرکزِ مطالعاتِ فارسی و آسیای میانه دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.
* دانشجوی کارشناسیِ ارشد دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

۱. *واقعات کشمیر*، ص ۱۱٤.
۲. *تاریخِ کشمیر* (خطّی)، حیدر ملک، ص ۷۹.

جانب آب پرگنهٔ کهادره جنگ... آن‌قدر به‌مردم مغول کرده که تا رسیدن بولیاس قریب دو هزار کس جاندار را بی‌جان ساخت و نگذاشت که قدم از آنجا پیش نهند"[۱].

«بهارستان شاهی» نیز حاوی ذکر شجاعت وی می‌باشد. نگارندهٔ «بهارستان شاهی» دربارهٔ وی می‌نویسد:

"بابا طالب اصفهانی با بعضی مبارزان جهت محافظت راه کاهوره (کهادره) متوجّه شده، همانجا چند گاه بارهٔ اقامت انداخته نشست"[۲].

از این روشن است که در زمان سلاطین چک طالب اصفهانی در کشمیر بوده است و این گوشه‌نشینی وی غلط است. در دوران جوانی قلندری اختیار نمود و از اصفهان به‌کشمیر آمد[۳]. از آب و هوای کشمیر خوشش آمد و آنجا مسکون گشت. در «تزک جهانگیری» نیز آمده:

"طالب صفاهانی‌الاصل است، در عنفوان شباب به‌لباس تجرید و قلندری گذارش به‌کشمیر افتاد و از خوبی جا و به‌لطافت آب و هوا دل نهاد، آن ملک شده توطن و تأهّل اختیار کرد"[٤].

بابا طالب در دولت چک‌ها به‌عنوان سپاهی به‌سر می‌برد. هنگامی که شاه کشمیر را فتح کرد، بابا طالب نیز مانند شاعران دیگر به‌آستان او پیوست. طبق «تزک جهانگیری»:

"بعد از فتح کشمیر به‌خدمت عرش آشیانی پیوسته در سلک بنده‌های درگاه انتظام یافته"[٥].

---

۱. *تاریخ کشمیر* (خطّی)، حیدر ملک، ص ۸

۲. *بهارستان شاهی* (خطّی)، ص ۱۷٤.

۳. مؤلّف «صحف ابراهیم» علّت مراجعت بابا طالب به‌کشمیر را رنجیدن از دوستان ایرانی قرار داده است. (تذکرهٔ *شعرای کشمیر*، ۶۷۳/۱)

۴. *تزک جهانگیری*، نورالدّین محمّد جهانگیر، نولکشور، ص ۲۸۹.

۵. همان، ص ۹۰-۲۸۹. در «مآثر جهانگیر» کامگار حسینی همین عبارت «تزک جهانگیری» را با اندکی تغییر نقل کرده است: بابا طالب در عنفوان شباب به‌لباس تجرّد و قلندری از اصفهانی درآمده، به‌سیر و سیاحتی گذارش به‌کشمیر افتاد و از نفاست جا و به‌لطافت آب و هوا دل نهاده، آن ملک شده، توطّن و تأهّل اختیار نمود. بعد از آن که فتح کشمیر شد به‌خدمت حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه) پیوسته، در سلک بنده‌های درگاه منتظم گشت. (*مآثر جهانگیری*، کامگار حسینی، ص ۲۸٤)

بابا طالب علاوه بر آن که در میدان جنگ جری و شجاع بود، در شعر و ادب نیز یدِ طولی داشته. هنگامی که اکبر شاه به‌لدّاخ لشکرکشی نمود، بابا طالب نیز در آن مهمّ شامل بود. او تحتِ تأثیر آب و هوا و عجائب و غرائب لدّاخ رساله‌ایَ تألیف نمود که آن را ابوالفضل در *اکبرنامهٔ* خود ذکر نموده است[۱]. با وجودی که او مردی بود درویش منش در انشا و شعرگویی علاقهٔ فراوان داشت[۲].

هنگامی که یوسف شاه چک و اکبر شاه باهم می‌جنگیدند، بابا طالب دسته‌ای از ارتش یوسف چک را رهبری می‌کرد.

جهانگیر شاه در تزکِ خود در ذکر چهاردهمین سال جلوس خود (۱۰۲۸ ه) راجع به‌بابا طالب چنین نوشته است "الحال عمرش قریب به‌صد رسیده"[۳]. بدین حساب اگر بابا طالب در سال ۱۰۲۸ هجری صد ساله بوده، سال ولادت وی حدوداً ۹۲۸ هجری قرار می‌گیرد.

پس از پیوستن به‌دربار، شاه اکبر وی از حیث نماینده به‌خدمت والی لدّاخ علی رای فرستاده شد. ۱۰۱۰ هجری اکبر وی را به‌سند نیز فرستاد تا والی آنجا میرزا غازی ترخانی را همراه خود به‌دربار بیاورد[۴]. بابا طالب دو سال در سند به‌سربرد و کارهای مهمّی انجام داد[۵]. پس از تاج‌پوشی خود (۱۰۱۴ ه)، جهانگیر شاه وی را فرمانروای گجرات کرد[۶]. از هیچ‌منبعی معلوم نیست که وی تا چه مدّتی بر آن عهده مأمور بود امّا هنگامی عبدالباقی نهاوندی به‌تألیف «مآثر رحیمی» پرداخته (۱۰۲۵ ه)، بابا طالب بر همان عهده مأمور بود. چنانکه در «مآثر رحیمی» آمده "الحال صدر ولایت گجرات است"[۷].

---

۱. در منتخب‌*التّواریخ*، ۲۶۵/۳، هفت *اقلیم* (میکرو فیلم)، ۳۱۳ الف؛ بزم تیموریه، ۵۱۱/۱؛ صحفِ *ابراهیم* (به‌حوالهٔ *تذکرةالشعرای کشمیر*، ۶۷۳/۲).

۲. بزم تیموریه، از صباح‌الدّین عبدالرّحمن، ۱۱۲/۱، منتخب‌*التّواریخ*، عبدالقادر بدایونی، ۲۶۵/۳.

۳. تزک *جهانگیری*، ص ۲۹۰، نولکشور.

۴. *اکبرنامه*، ۵۵۲/۳. از *اکبرنامه* این اطّلاع نیز بهم می‌رسد که وی دو مرتبه دیگر به‌لدّاخ فرستاده شده، اوّل در ۹۹۷ هجری و دیگر همراه محمّد حسین کشمیری در ۱۰۰۵ هجری (*اکبرنامه*، ۷۳۱/۳).

۵. *مآثر* رحیمی، عبدالباقی نهاوندی به‌حوالهٔ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ۶۶۸/۲.

۶. بزم تیموریه، ص ۱۱۲.

۷. *مآثر رحیمی*، به‌حوالهٔ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ۶۶۸/۲.

در میان تذکره‌نویسان راجع به‌وفات وی اختلاف زیادی است. به‌گفتهٔ مؤرّخ همزمان محمّد اعظم دیده‌مَری وی در زمان اکبر شاه دیده از جهان فروبست و در محلّهٔ باباپوره مدفون شد[۱]. در «خلاصة‌الاشعار» تقی کاشی نوشته که "در نواحی گجرات در سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمائة (۹۸۴) به‌عالم بقا شتافت"[۲]. طبق «روزِ روشن» "در سنهٔ ثلثین و الف (۱۰۳۰) هجری از کشاکش این سپنجی سرا درگذشت"[۳]. طبق بیان عبدالباقی نهاوندی در هزار و بیست و پنج هجری وی فرمانروای گجرات بود. مؤرّخ همزمان کامگار حسینی نوشته که بابا طالب در اواخر زمان جهانگیر شاه فوت کرده و آنگاه عمر وی از صد بالا رسیده بود[۴]. در این ذیل بیان کامگار حسینی درست‌تر به‌نظر می‌رسد. بابا طالب اصفهانی اواخر زندگی خود را در کشمیر به‌سربرد زیرا که جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۸ هجری حضور وی را در کشمیر ذکر کرده است:

"الحال عمرش قریب به‌صد رسیده و در کشمیر به‌فراغ خاطر با فرزندان و متعلّقان به‌دعای دولت‌ابد قرین مشغول است"[۵].

از تمام قرائن و شواهد می‌توان به‌این نتیجه رسید که وفات وی پس از سال ۱۰۳۱ هجری در کشمیر اتّفاق افتاده باشد. چنانکه جهانگیر شاه در ذیل هفدهمین جلوس خود در تزک می‌نویسد:

"چون به‌عرض رسید که فقرا کشمیر در زمستان از شدّت سرما محنت می‌کشند و به‌سختی و دشواری می‌گذرانند، حکم فرمود که: قریه از اعمالِ کشمیر که سه چهار هزار روپیه حاصل آن بود باشد حوالهٔ ملّا طالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آن به‌جبهت وضو ساختن در مساجد باید که صرف نماید"[۶].

---

۱. *واقعات کشمیر*، ص ۱۱۴.
۲. *خلاصة‌الاشعار و صحف ابراهیم*، به‌حوالهٔ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ۲/۴-۶۷۳.
۳. *روزِ روشن*، به‌حوالهٔ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ۶۷۴/۲.
۴. *مآثرِ جهانگیری*، کامگار حسینی، ص ۲۸۴.
۵. *تزک جهانگیری*، ص ۲۹۰.
۶. همان، ص ۳۵۲.

بابا طالب اصفهانی از صحبت دانشورانی مانند حکیم ابوالفتح گیلانی، زین خان کوکه، ابوالفضل و فیضی، مولانا قاسم کاهی و نظیری تا حدّی استفاده نمود که به‌زودی در صفِ شاعران بزرگ زمانِ خود محسوب می‌شد.

پس از تاجپوشي خود (۱۰۱۴ ه)، جهانگير شاه بابا طالب اصفهاني را فرمانرواي گجرات كرد.

ابوالفضل می‌نویسد:

"(بابا طالب) از معنی خبری دارد و از معامله‌دانی نصیبه‌ای"[۱].

مؤلّف «*مآثر رحیمی*» چنین نوشته است:

"در شاعری و نکته‌دانی نیز مهارتی دارد"[۲].

ملّا عبدالقادر بدایونی از عبور وی در شعر و ادب چنین اعتراف کرده است:

"دردمندی خیلی دارد و در شعر و انشا درست است"[۳].

بابا طالب اصفهانی شاعران و دانشمندانی که از آن بهره‌ها برده را مدح کرده است. در ذیل وفات حکیم ابوالفتح[۴] و پیوستن برادرش حکیم همام به‌دربارِ اکبر شاه چنین می‌نویسد:

مهر دو برادرم که دمساز آمد　　او شد به‌سفر وین ز سفر بازآمد
او رفت و به‌دنبالهٔ او عمر برفت　　وین آمد و عمر رفته هم بازآمد[۵]

تحت اثر تربیت عبدالرّحیم خانِ‌خانان شعرگویی وی اوج کمال رسید[۶]. به‌قول عبدالباقی نهاوندی:

"... از روش اشعاری که در مدح ایشان (خانِ‌خانان) گفته روش التفات و مرحمت عالیجاه (خانِ‌خانان) و اخلاص این اخلاص‌مند را می‌توان یافت"[۷].

---

۱. *آئین اکبری*، ۳۰۷/۱.
۲. مآثر رحیمی، به‌حوالهٔ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ۶۶۸/۲.
۳. منتخب*التّواریخ*، ۲۶۵/۳.
۴. در *مآثر رحیمی* دربارهٔ ابوالفتح چنین آمده است: اکثر از اعیان دولت و ارکان سلطنت بادشاه مرحوم (اکبر) دست گرفته و تربیت کردهٔ وی‌اند (یعنی حکیم ابوالفتح) و هرکه تازه از ولایت آمده بندگی و مصاحبت ایشان اختیار می‌نمود. (به‌حوالهٔ شعرالعجم علّامه شبلی نعمانی، ۱۰/۳)
۵. *آیین اکبری*، ۳۳۸/۲.
۶. مآثر رحیمی به‌حوالهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۶۸/۲.
۷. همان، ۶۶۹/۲.

اشعاری از بابا طالب در مدح خانِ‌خانان باقی‌مانده که در اینجا برخی از آن را تقدیم‌تان می‌کنم:

گویدش کیست که باشد سبب دولت من　　خانِ‌خانان مربّی و ولی نعمت من
تویی امروز که از لطف تو در عرصهٔ خاک　　آسمان کسب بلندی کند از همّت من
لطف آن کرد که صد بار به‌روزی شکند　　تلخی زهر به‌کام شکر از لذّت من
سر کنم خاک برین در که نشیند روزی　　گرد دولت ز در جاه تو بر جبهت من[۱]

اینک چند بیت از مثنوی در مدح خانخانان را نیز نقل می‌کنیم:

زهی خانِ‌خانان دانش نژاد　　جوان و به‌عقل از جهان پیرزاد
پسر بر پدر کارساز آمده　　به‌خلق از خدا سرفراز آمده
به‌کار از جهان دیدگان هوشمند　　به‌دانش بزرگ و برای ارجمند[۲]

جهانگیر شاه نه فقط سخن‌فهم و سخن‌پرور بود بلکه خود نیز گاه‌گاه شعر می‌سرود. روزی معتمد خان یک رباعی از سرودهٔ بابا طالب جلوی وی خواند که او آن را پسندید و در تزک خود نوشت:

زهرم به‌فراق خود چشانی که چه شد　　خون‌ریزی و آستین فشانی که چه شد
ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد　　خاکم بفشار تا بدانی که چه شد[۳]

در دیباچهٔ «تزک جهانگیری» که تحت عنوان «ذکرِ شعرا که نزد آنحضرت بودند» نام بابا طالب سرفهرست است[۴].

سبک شعرهای بابا طالب ساده و روان است و بیشتر حاوی مضامین عاشقانه است. متأسّفانه آثار وی از بین رفته و اندکی باقی‌مانده که به‌وسیلهٔ تذکره‌ها به‌ما رسیده است. اکنون در پایان این مقاله ابیاتی از وی را تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنم:

---

۱. مآثر رحیمی به‌حوالهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۶۹/۲.
۲. همان، ۶۷۰/۲.
۳. *تزک جهانگیری*، ص ۲۸۹؛ *مآثر جهانگیری*، ص ۴–۲۸۳؛ *منتخب‌التّواریخ*، ۲۶۵/۳؛ *آیین اکبری*، ۲۶۰/۱.
۴. دیباچهٔ *تزک جهانگیری*، از مرزا محمّد هادی‌الخدمت، ص ۲۰. در *تزکِ جهانگیری*، جهانگیر شاه احوال دولت خود را تا اواسط هفدهمین جلوس خود نگاشته است و پس از آن معتمد خان به‌این کار پرداخته و احوال و وضعیت تا نوزدهمین جلوس نوشتهٔ اوست. سپس مرزا محمّد هادی به‌تکامل آن پرداخت و با احوال اواخر سلطنت جهانگیر و یک مقدّمه آن را به‌پایان رساند.

از سـر کـوی تـو دل با دیـدهٔ تـر مـی‌رود   شعله در دل، ناله بر لب، خاک بر سرمی‌رود
حـرف شـرح درد دل گـر آشـنای لب کنم   خـون ز جیـب دیده تا دامان محشر می‌رود
شعله در پـروانه افـتد، بلبل آیـد در خروش   گر بگویم آنچه مـا را بی تو بر سر می‌رود[۱]

*

در حـلـقـهٔ مـا زمـزمـهٔ سـور نـباشـد   مـا غمـزدگان را[۲] دل مسـرور نـباشـد
بی‌روی تو بیـرون کنم از دیده نظر را   گـر ذوق تماشـای تو منـظور نـباشـد
ویـرانـهٔ دل چـون سـر تعمـیر نـدارد   بگذار که این غمکـده معـمور نباشد[۳]

*

در دل تنگم اگر مهر تو گنجد چه عجب   تنگـنای دل مـن وسـعت صـحـرا دارد

*

ز ضعفم در گریبان ماند دست و می‌کنم افغان
که این چاک گریـبان تا به‌دامـن دیر می‌آید[٤]

*

شادم از اهل جهان کز اثر صحبت‌شان   به‌جهـانی نـدهـم گوشـهٔ تنهـایـی را[٥]

*

چو برگ گل کـه ز باد بهـار می‌افتد   رویم از غم دل خاک بر سر افگنده[٦]

*

غم‌نامهٔ مـن نخـوانی و کهـنه شود   مهجـوری مـن ندانی و کهنه شود
دیر آمدنت مـباد کیـن زخـم فراق   ترسم که تو دیرمانی و کهنه شود[۷]

*

یـک روز مـن خـسـتـه ره مـنـزل دل   از آبـلـه پـایـی طلـب سـاخـتـه گل
جان صرف رهی کنـم که از بهـر نـیاز   جان بر سر جان باشد و دل بر سر دل[۸]

---

۱. *واقعات کشمیر*، ص ۵–۱۱۴؛ *تاریخ حسن*، ۴/۴.
۲. در متن «غمزدگان» است.
۳. *واقعات کشمیر*، ص ۵–۱۱۴؛ *تاریخ حسن*، ۴/۴.
۴. *آیین اکبری*، ۲۶۰/۱.
۵. *منتخب‌التّواریخ*، ۲۶۶/۳.
۶. همان.
۷. همان، ۲٦٥/۳.
۸. همان.

بیدل و کشمیر

سیّد احسن‌الظّفر *

دمـاغ آشـفـتهٔ خاصـیّتِ پنجـاب و کشـمیرم
که بوی هر گل آنجا با پیاز و سیر می‌جوشد[1]

از بعضی اشعارِ میرز عبدالقادر بیدل (۱۱۳۳–۱۰۵۴ ه) برمی‌آید که او به‌کشمیر رفته و از آنجا دیدن کرده است و همچنین سخنان شیرین غنی کشمیری را موردِ مطالعه قرار داده است. تا آنجا که سیر کشمیر بستگی دارد، در این زمینه او در شعر بالا اشاره کرده است.

از بیانات بیدل محقّق می‌شود که او دوبار به‌پنجاب رفته. نخستین بار در سال ۱۰۸۵ ه/۱۶۷۴ م تا به‌حسن ابدال رفته[2] و بار دوم در حدود سال ۱۱۳۱ ه/۱۷۱۸ م بر اثر شهرت رباعی که دربارهٔ کشته شدن فرّخ‌سیر گفته بود، به‌لاهور رفته است[3]، ولی دربارهٔ سفر کشمیر در آثار منثور خود مثل *چهار عنصر*، *رقّعات* و *نکات* هیچ‌جا چه صراحةً و چه اشارةً ذکر نکرده است و نه در تذکره‌ها دیده شد. البتّه در غزلیّاتِ خود در سه اشعار سخن از کشمیر و غنی کشمیری به‌میان آورده است.

در شعری که در سرمقاله قرار دارد ویژگیهای مردمِ پنجاب و کشمیر در حرف پیاز و سیر ذکر کرده و اینکه هر چند آنجا گلهای رنگارنگ وجود دارد امّا خوشبویی آن

---

* دانشیار بازنشستهٔ فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، انتشارات فروغی، تهران، ١٣٦٨ ه‌ ش، ص ٥٤٦.

۲. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، تصحیح خلیل الله خلیلی، مطبوعهٔ کابل، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *سرو آزاد* (تألیف: ١١٦٦ ه)، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م، ص ١٦٣.

با بوی پیاز و سیر خام آمیخته موجب آشفتگی دماغ او شده است. تا آن درجه که مردمِ پنجاب به‌آن بستگی دارند. بنده خودم دیده‌ام که ایشان خوگر صرف پیاز هستند. نوبه‌ای در سفر تهران خانواده‌ای پنجابی در برابر بنده نشسته بود و هنگام صرف غذا پیازهای خام از جعبه‌ای برآورد و همراه غذا خوردن آغاز نمودند، امّا آیا کشمیریان هم همین‌طور صرف می‌کنند، بنده بدرستی نمی‌دانم ولی از بیان بیدل برمی‌آید که در آن هنگام آنها پیاز خام صرف می‌کردند.

برخی از قسمتهای کشمیر چون به‌برخی از نقاط استان پنجاب پیوسته است لذا امکان آن می‌رود که هنگام مسافرت حسن ابدال و یا لاهور در سال ۱۰۸۵ و ۱۱۳۱ هجری بیدل از آنجا عبور کرده باشد و با مردم آن سامان رابطه داشته باشد و به‌ویژگیهای طبیعی مردم کشمیر مثل ویژگی طبیعی پنجاب پی برده باشد. البتّه دانشمندان کشمیری این نکته را روشن خواهند کرد.

شعر دیگر که به‌غنی کشمیری و مسعود سعد سلمان لاهوری بستگی دارد به‌قرار زیر است:

همۀ جـا انجمـن آرایـی شـیراز دل است   معنی از عالم کشمیری و لاهوری نیست[۱]

شیراز دل هر جا انجمن آراست، لذا قدرت بر ایجاد معانی تازه و بکر تنها ویژگی غنی کشمیری و سلمان لاهوری نیست.

از جمله ویژگیهای شعر غنی کشمیری که بیشتر تذکره‌نگاران از آن سخن به‌میان آورده‌اند هوش و استعداد اوست در بیان و ایجاد نکته‌های تازه و بکر در پیکره‌های زیبای شعر چنانکه عقیدۀ برخی از آنها بقرار زیر است:

طاهر نصرآبادی:

"حقا که درست سلیقه و غریب نهال بود، اشعارش همگی لطیف است"[۲].

محمّد افضل سرخوش:

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، ص ۱۷۱.

۲. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرۀ نصرآبادی* (عصرِ صفوی)، چاپخانۀ ارمغان، تهران، ۱۳۱۷ هـ ش، ص ٤٤٥.

"صاحب طبایع عالی بود، پایهٔ سخنوری را به‌درجهٔ کمال رسانید. از خطّهٔ کشمیر بلکه تمام اقلیم هند همچو او سخنوری خوش خیال، نازک پسند، معنی‌یاب برنخاسته"[1].

غنی در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بربست و بیدل در سال ۱۰۷۶ هجری وارد دارالخلافهٔ دهلی شد و در سال ۱۰۸۵ هجری از پنجاب دیدن کرده است لذا می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در خلال اقامت سه ساله بیدل در دهلی، غنی کشمیری در قید حیات بود و سخنانش به‌دهلی رسیده و بیدل آن را موردِ مطالعه قرار داده بود.

شیر خان لودهی:

"اشعارش مانند گلهای کشمیر همواره با طراوت معنی و طرز کلامش چون کلام خوبان پیوسته با حلاوت و ارادات او را معنیِ خاصّ بسیار است و مضامین تازه بی‌قیاس. آنچه از طبع وقّادش سر زده بود، امروز در ایران و توران و سواد هندوستان بر افواه و السنه جاری است"[2].

واله داغستانی:

"درستی زبان و روانی الفاظ و لطافت معنی او به‌قبول همه بوده و الحق از خطّهٔ کشمیر مثل او کسی برنخاسته"[3].

به‌علاوه غنی کشمیری خودش گفته:

جلوه حسن تو آورد مرا برسرِ فکر   تو حنا بستی و من سعی رنگین بستم

بدیهی است غنی در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بربست و بیدل در سال ۱۰۷۶ هجری وارد دارالخلافهٔ دهلی شد و در سال ۱۰۸۵ هجری از پنجاب دیدن کرده

---

۱. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸–۱۰۹۳ ه)، مرتّبهٔ محمّد حسین محوی لکهنوی، دانشگاه مدراس، ۱۹۵۱ م، ص ۸۵–۸۳.

۲. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ۱۱۰۲ ه)، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری، ص ۱٦۱.

۳. واله داغستانی، علی قلی خان (م: ۱۱۷۰ ه): *ریاض‌الشعرا* (تألیف: ۱۱٦۱ ه/۱۷٤۸ م) مقدّمه و تصحیح و ترتیب پرفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۱۳۸۰ ه ش/۲۰۰۱ م.

است لذا می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در خلال اقامت سه ساله بیدل در دهلی، غنی کشمیری در قید حیات بود و سخنانش به‌دهلی رسیده و بیدل آن را موردِ مطالعه قرار داده بود، امّا سفر پس از درگذشت او کرده است.

بیدل که براستی وارسته و گرویدهٔ «دل» بوده است دربارهٔ ارزش و اهمیّت دل بسیاری از اشعار شیوا هم در غزلیّات و هم در مثنویات خود گفته است چنانکه شعرِ زیرِ او خیلی معروف است:

ستم است اگر هوست کشد که بگشت سر و سمن درآ

تـو ز غنچـه کـم ندمیـده‌ای، در دل کشـا بچمـن درآ

در اشعار دیگر به‌این نکته اشاره کرده است که دل چمن و گلستان است که از آنجا انواع و اقسام معانی سرچشمه گیرد:

به‌دل رو کـن، گلسـتان تو این است   به‌خودی می‌پیچ، حولان تو این است

حتّی گفته یکی از اساتذهٔ روحانی خود را نقل کرده می‌نویسند:

"دل اجتماع کیفیّات علوم است"[۱].

در این عقب منظرهٔ اوّل دل را «شیرازِ دل» گفته است که هرجا انجمن آراست. دل را به‌شیراز شباهت داده که اضافت تشبیهی است یعنی دلی که مثل شیراز است و اشاره بدین نکته است که شیراز زادگاه دو شاعر خیلی بزرگ و معروف ایران و دو ارکان برجستهٔ شعر فارسی سعدی و حافظ است. بدین ترتیب شیراز علّامه و سمبول شده است برای ارائهٔ معانی بکر و تازه در پیکرهٔ زیبا و قشنگ الفاظ. حالا متوجّه شوید به‌این نکته که اگر کسی گرایش خود را به‌دل اظهار دید، پس او هر جا که هست گنجینهٔ انواع معانی و مضامین تازه و بکر را دارد و تنها مسعود سعد سلمان لاهوری و غنی کشمیری نبستند که قدرت بر اظهار آن دارند.

و اینک شعر سیوم:

چه رنگینی است یاربّ عالم خورسندی دل را

بخاکش هرکه سر می‌دزدد از کشمیر می‌آید[۲]

---

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، ص ۶۴۶.

اینجا هم همانا «دل» مطرح است که ارزش و اهمیّتِ آن در سابق ذکر شد. دل را بیدل چمن، و گلستان می‌نامد. ما وقتی که دربارهٔ چمن فکر می‌کنیم انواع گلهای رنگارنگ و خوشبودار و درختان سبز و شاداب و سبزه‌زار با و... او پای دلکش در برابر نگاه ما قرار دارد. بدیهی است چون این چنین منظره‌های زیبا در برابر چشمان ما قرار دارد چقدر لذّت از آن خواهیم برد. بیدل گوید هرکه به‌گلستان دل وارد می‌شود او هم بهار و دلدوزی آن را حسّ می‌کند و گویی پس از سیر و گردش کشمیر باز آمده است. کشمیر که گاهی «جنّت نظیر» بوده و اکنون در این روزگار بر اثر ناامنیّت جهنّم‌کده شده است، در زمان سلاطین تیموری مثل جهانگیر و شاهجهان و اورنگ‌زیب و غیره خطّهٔ خیلی دلکش و دلپذیر بوده چنانکه در *جهانگیرنامه* و در کتابهای دیگر خوانده‌ایم.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *سرو آزاد* (تألیف: ۱۱٦٦ ه)، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.
۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳٦۸ ه ش.
۳. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، تصحیح خلیل الله خلیلی، مطبوعهٔ کابل (افغانستان).
۴. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸-۱۰۹۳ ه)، مرتّبهٔ محمّد حسین محوی لکهنوی، دانشگاه مدراس، ۱۹۵۱ م.
۵. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرهٔ نصرآبادی* (عصرِ صفوی)، چاپخانهٔ ارمغان، تهران، ۱۳۱۷ ه ش.
٦. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ۱۱۰۲ ه)، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری.
۷. واله داغستانی، علی قلی خان (م: ۱۱۷۰ ه): *ریاض‌الشعرا* (تألیف: ۱۱٦۱ ه/۱۷٤۸ م) مقدّمه و تصحیح و ترتیب پرفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۱۳۸۰ ه ش/ ۲۰۰۱ م.

کشمیر در منظومه‌های عهدِ شاهجهانی
(۱۰۳۷–۱۰۶۸ ه)

سیّد محمّد یونس جعفری *

ورود میر سیّد علی همدانی (٧٨٦–٧١٤– ٧٨٦ ه ق) که در کشمیر در سال ٧٧٧ هجری قمری (١٣٧٤ م) اتّفاق افتاد، در تاریخ فرهنگی، هنری، صنعتی و تجارتی این وادی حایز اهمیّت خاصی گردید؛ زیرا پس از آن فرهنگ ایرانی چنان در این منطقه نفوذ پیداکرد و راه یافت که سزاوار لقب ایران صغیر[1] شد. پیش از وارد شدن میر سیّد علی همدانی در این سرزمین بیشتر اهالی این منطقه مجسّمه‌های خدایان را می‌پرستیدند و شغل بعضی از آنها ساختن پیکرهای خدایان و فروختن آنها به‌دست عقیدتمندان آنها بود. چون میر سیّد علی با هفتصد نفر مریدانش که همه اهل حرفه بودند و در صنایع مختلفه اختصاص داشتند، تعلیمات دین مبین اسلام را در میان پیکر پرستان خدایان و همچنین پیکرتراشانِ آنها ارائه داد؛ بیشتر از آنها از صدق دل این دین را قبول کرده مشرّف به‌این دین آَسمانی شدند. آنها پیکرتراشان را صنعت ایرانی مانند شال و نمد و قالی‌بافی، کلاه‌دوزی، سوزن‌کاری، گلدوزی و منبّت‌کاری یاد داده تا وسیلهٔ امرار معاش و بدل مجسّمه‌سازی و پیکر تراشی گردد[2].

---

* دانشیار بازنشستهٔ فارسی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو.

۱. *مروّج اسلام در ایران صغیر*، احوال و آثار میر سیّد علی همدانی، مؤلّف: دکتر پرویز اذکائی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، سال ۱۳۷۰ ش، یادداشت مؤلّف.

۲. *مروّج اسلام در ایران صغیر*، ص ١٠٦.

تیموریان بابری هند که از مناطق کوهستانی ماوراءالنّهر، ایران و افغانستان فعلی به‌کشور هند وارد شده بودند، آنها کشمیر را به‌علّت موافق بودن وضع‌جویّ و هنرهای ایرانیی که قبل از ورودشان آنها، توسّط میر سیّد علی همدانی بدانجا رواج یافته بود، بیش از مناطق دیگر این شبه قارّه علاقه‌مند شدند.

در عصر جهانگیر و شاهجهان مسافت کشمیر را در دوازه منزل طی می‌نمودند و هر منزل دارای سرایی بود که آن را به‌زبان کشمیری لری یا لدی می‌نامیدند.

جلال‌الدّین محمّد اکبر در دوران پنجاه سالهٔ فرمانروایی، پس از استقرار حکومت خود در قسمت شمالی شبه قارّه توّجه خود را به‌تسخیر نمودن وادی کشمیر گذاشت و در سال ۹۹۸ هجری قمری بر آن استیلا یافت. پس از آن هر فرمانروای این خانواده تا اورنگ‌زیب ملقّب به‌عالمگیر هر وقت فرصتی یافت سری به‌کشمیر زد. اگر ما تمام منابعی را که دربارهٔ کشمیر به‌زبان فارسی نوشته شده بیاوریم چند جلد کتاب ضخیم می‌توان تهیّه کرد. ولی ما در اینجا تنها از منابعی استفاده می‌کنیم که در دورهٔ شاهجهان به‌شعر و نثر به‌رشتهٔ تحریر کشیده شد و تا هنوز در نسخه‌های خطّی محفوظ مانده است.

در اینجا این نکته نیز قابل توجّه است که خواجه ابوالحسن تربتی (م: ۱۰٤۲ ه) در زمان جهانگیر (۱۰۳۷–۱۰۱٤ ه) و همچنین در عهد فرمانروایی شاهجهان (۱۰٦۸–۱۰۳۷ ه) استاندار این منطقه بود و پسرش ظفر خان متخلّص به‌احسن (م: ۱۰۷۳ ه) به‌نیابت وی کار نظم و نسق آن منطقه را به‌عهده گرفته اداره می‌کرد. وی طبق فرمان شاهجهان چندین کار اصلاحی انجام داد، چنانکه جلال‌الدّین طباطبائی در *شاهجهان‌نامه* دربارهٔ آنها چنین می‌نویسد:

> "... ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاقّه دوام مطالبات بی‌حساب آزاد ساخت و به‌استصواب طبع خیراندیش سواد فرمان قضا نشان (شاهجهان) را بر لوحی از سنگ نقش نموده در درگاه مسجد جامع نصب گردانید که بنای بقای آنحضرت چون پایهٔ بنیان عدل و احسان پایدار باد و اساس قواعد و قوانین معدلت آیین ثانی صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و برقرار بماند..."[۱]

---

۱. جلالای طباطبایی زوّاره‌ای، محمّد بن محمّد محمود: *شاهجهان‌نامه*، تصحیح و تحشی از دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا. ایران، دهلی‌نو، آبان‌ماه ۱۳۸۸ ه ش/ نوامبر ۲۰۰۹ م.

کلیم همدانی چندین‌جا در مثنوی پادشاه‌نامه زیبائی کشمیر را وصف کرده اوّلین مرتبه وقتی که جهانگیر برای سیر آن سرزمین رفت، همراهش بود، چنانکه دربارهٔ صعوبت و آسایش سفر وی چنین می‌نویسد[1]:

به‌گرما و سرما شه دادگر / به‌لاهور و کشمیر بردی به‌سر
برون آمدی چون بهار از نقاب / به‌کشمیر رفتی شه کامیاب
چه کشمیر معشوق اهل نظر / گلش تا سر و سبزه‌اش تا کمر
برش چار خشتی که در عالمست / به‌افسردگی مجلس ماتمست
توان گشته در دهر بدنام ازو / به‌خون غوطه‌خور غوطهٔ شام ازو
اگر یک گلش را فشارد صبا / به‌رو آب سوزد سمرقند را
ز کشمیر تا زیب این مرحله است / به‌روی جهان آینه آبله است
بود عرصهٔ آن سواد بهشت / سوادی که در اصل جوی بهشت
ز شادابیش گر نگارد قلم / شود سبز چون ساق نرگس قلم
به‌وصفش سخن هرگهم داد رو / زبان برگ گل گشت از رنگ و بو
عصا با زمین تا شده آشنا / ازو گل دمانیده نشو و نما
هوایش ز فرط رطوبت چنان / که گوهر شود سفته از ریسمان
به‌ره گر شود پا به‌سنگ آشنا / اثر بیش در سنگ یابی ز پا
هوایش رطوبت به‌کوثر فروخت / به‌آتش همه هیزم تر بسوخت
رگ نهرها در تن این زمین / بهم متّصل همچو چین جبین[2]
ز بس‌جوش فیض اندران خاک و آب / گل از گل دمد چون حباب از شراب
به‌فصل بهاران ز هر پشت و بام / بر اختر گل و لاله پیموده جام
بر آب و گیا کرده جا تنگ گل / ز یک کف زمین رسته صد رنگ گل
ز سرهای دیوار گلهای تر / چو گیسوی حور آمده تا کمر
گل از شاهراهش برون آمده / ز انگشت هر جاده خون آمده
چو گل سبزه‌اش دلکش آمد برون / گل از سنگ چون آتش آمد برون
شراری که در سنگ پنهان بود / همه تخم گلهای الوان بود

---

۱. نگاه کنید نسخهٔ *گلستان* شمارهٔ برگ ۵۸ب الی ۶۰ تا آخرین سطر.
۲. چو انگشتها گشته باهم قرین (*گلستان*).

چـو خـارش شـود آب از آسـیب پـا گلـش را نزاکـت بـود تـا کجـا
گلش همچو مـل بس‌کـه سیّال شـد بـه‌جیـب سـبد آب غربـال شـد
رطوبـت چنـان بـرده ز آتـش اثـر کـه بـا قطـره همرنـگ آمـد شـرر
کننـد آتـش دوزخ ازایـن قیـاس از آننـد خلقـش ز حـق بـی‌هـراس
چنـار از رطوبـت چنـان مـوج‌دار کـه از پوسـت مـوجش شـود آشـکار
کف برگش از بـس کـه رفعـت گرفـت تـو گـویی ز خورشـید بیعـت گرفـت
بدانـسان کـه از دیـده خیـزد نگـاه بـه‌کـشمیر ز آیینـه رویـد گیـاه
مـراد دل میکـشان داده ابـر بـه‌بـام و در و کوچـه افتـاده ابـر
جـداول در آن عرصـهٔ پرسـرور پراکنـده چـون زلـف بـر روی حـور
بـه‌هـر نهـر مرغابیـان فـوج فـوج بگـسترده بـر آب پرهـا چـو مـوج
در آبـش مگـر بیـضه‌ای هـر حبـاب بـرآورده مرغـابی‌ای از حجـاب
همیـشه رگ ابـر آن سـرزمین بـسان قلـم گریـه در آسـتین
هواهـای فرسـودهٔ نـیم رنـگ زده شیـشهٔ توبـه‌هـا را بـه‌سـنگ
ز آبـش دمـد گـل بـسان حبـاب هـوایش عجـب نقـشها زد بـر آب
کـول آتـش از آب آرد بـدر کرامـات خـضر بهـارش نگـر
اگـر نـام گلهـای آن بوسـتان دبیـر قلـم آورد در میـان
کتـابی بـسان گلـستان شـود رقمهـاش خوشـبو چـو ریحـان شـود
ز نـشو و نمـا شـمع در ایـن چمـن دوانـد رگ و ریـشه انـدر لگـن
چـو پیونـد سـازی گلـی بـر عـصا بگیـرد ز امـداد نـشو و نمـا
چنـان نامیـه گـرم لشکرکـشی‌سـت که در زیـر پـا سـبزه در سرکـشی‌ست
ز بـوم و بـرش سـبزه در مـاه تیـر چـو دود دل عاشـقان اوج گیـر
ز جـوش رطوبـت مـدان هـیچ دور کـه چـون دود سـنبل دمـد از تنـور
ز خـشکی اثـر گـر شـود آشـکار نبینـی بجـز در لـب روزه‌دار
نـی تیـر گـردد در آمـاج سـبز چـو مژگـان شـود شـانهٔ عـاج سـبز
گلـش از پـی گـل رسـاند بهـار چـو عاشـق گـل اشـک را در کنـار
چنان سبزه‌اش رنـگ بخـشد بـه‌خـاک که مینا تـوان سـاخت زان خـاک پـاک
چـو لـشکر کنـد خیمـه زان مرغـزار شود جـای مـیخش همـه چـشمه سـار
ز بـادش ز بـس شـمع جـان پـرورد گریبـان فـانوس بـر خـود درد

هوایش بسان نفس بی‌غبار   شبش از صفا جان شب زنده‌دار
کلیم است با بلبل این چمن   چو زنگ از دلش رفته یاد وطن
به‌کشمیر جز خاک نایاب نیست   زمینش بجز سبزه و آب نیست
برای بنا خاک را می‌خرند   به‌آن کشورش چون نمک می‌برند
تیمم به‌خاک ار بود حاجتش   بیارند از شیشهٔ ساعتش
در آنجا بود بر دل خلق بار   اگر رفته گردد ز خاطر غبار
جز آبش به‌گل گرم خون آمده   گل از بند موسم برون آمده
خزان گر به‌این بوستان می‌رود   به‌سیر گل زعفران می‌رود
برآید گل از برف در این چمن   به‌شادابی یوسف از پیرهن
گهر وام گیرد سحاب از بحار   برای فرح بخش خواهد نثار
خیابان او امتداد زمان   درو نهر چون عشرت جاودان
مساحت خجل گشته در کار او   معیّن نگردیده مقدار او
سلامت کند شاعر ار آرزو   از آن نهر غلطان کند گفتگو
اگر راست‌تر زین بدی کهکشان   نمی‌دادی از شاه نهرش نشان
به‌سیرش رود چو شه کامگار   به‌عرضش کند چند کشتی گذار
چو نهرش ز پایان ندارد نشان   تنک می‌شود طاقت بادبان
ز سردی آبش چو گویم سخن   نفس را ببینی به‌لبهای من
شود چون ز سردیش ماهی کباب   به‌ساحل رود از پی آفتاب
چنار خیابان بهم داده دست   که ندهد خزان را مجال نشست
کف برگش و پنجهٔ آفتاب   یکی گشته مانند دست و خضاب
برین نه چمن دیده گردیده است   به‌این خرّمی باغ کم دیده است
هوایش به‌گل طرح ده رنگ و بو   نسیم ترش در بدن چار سو
گلش هرکرا زینت سر شود   دماغش ز بالای او تر شود
پی سیر این باغ آراسته   سر نرگس از پیش برخاسته
به‌خمیازه تا گل گشاید دهان   دهد لاله جام می‌اش در زمان
چنان لاله مستی ز حد می‌برد   کزو باغبان نیز بد می‌برد
سر بید مجنون به‌خاک چمن   به‌زانوست گویی سر فکر من
طراوت ز هر برگ ریزان ببین   درین باغ بی‌ابر باران ببین

محیط است حوضش که از قعر آن نماید بسان صدف آسمان
بلند آنچنان جسته فواره‌اش که شوید فلک روی سیاره‌اش
ره وصف کشمیر بی‌انتهاست خموشی گزیدن ازین پس بجاست

شاهجهان در سال ۱۰٤۳ هجری از لاهور به‌کشمیر عازم گشت. در این سفر کلیم همدانی همراهش بود. وی دربارهٔ این سفر مفصّل نگاشته که در زیر قید می‌گردد:

رفتن شاهجهان به‌سیر کشمیر جنّت نظیر

به‌تخت شهنشاهی بحر و بر چو بعد از جلوس مبارک اثر
سعادت نبخشیده بود از قدوم به‌پنجاب آن دلگشا مرز و بوم
نگسترده بودند ظلّ هما به‌لاهور رایات کشور گشا
به‌گلزار کشمیر جنّت نظیر کشیدی گهی خاطر مستنیر
که رایات اقبال خورشید نور بهم دستیار آمدند این امور
سعادت به‌لاهور سازد مکان به‌پنجاب کردند پرتو فشان
به‌پنجاب نهضت نمود اختیار ازین عزم شاهنشه روزگار
به‌سال هزار و چل و سه روان شد از اکبرآباد صاحبقران
شد از گات سامی سوی اوج ماه سر بارگاه فلک اشتباه
روان گشت اعلام گیتی فروز از آن سرزمین بعد مکث سه روز
دو سردار با فوج خیل و حشم شه عدل کیش فرشته شیم
که در کشتها کس نیاید فرود به‌پاس زراعت مقرر نمود
به‌کشت رعیّت عبور سپاه نیفتد به‌گاه مرور سپاه
سرش بدروند از بدن خوشه‌وار فتد گر کسی را به‌کشتی گذار
گه کوچ باشد ز فرسخ زیاد چو عرض سپاه قیامت نهاد
شود کشتی ار پایمال سپاه به‌حکم ضرورت ز تنگی راه
بود نامزد از پی جبر این ز ارباب خبرت گروهی امین
زیان رعایای مسکین حساب نمایند از روی صدق و صواب
موافق به‌نقصان بیابند زر ز سرکار شاهنشه دادگر
به‌قطع منازل در آید چو ماه به‌هر جا که رایات منصور شاه
همین رسم دلکش مقرر شود اگر کشته پامال لشکر شود
ره عدل را کس نرفت اینچنین ز شاهنشهان عدالت گزین

چو شد بر متهره سعادت فشان   سراپردهٔ شاه صاحبقران
خبر یافت از عرض میر شکار   خدیو زمان صاحب روزگار
که خاکش ندیده رخ آفتاب   که باشد یکی جنگل آن سوی آب
که برگش کف خود نیارد گشاد   درخت آنچنان تنگ درهم فتاد
بسان جرس غنچه مانده مدام   ز بس تنگی جا کل آن مقام
بجای پرش وا شود پای سیر   ز شاخی به‌شاخی نشیند چو طیر
مواشی هر ده شود گوشه گیر   گرفته در آن بیشه از بیم شیر
ز خانه به‌صحرا نرفته بدر   شده اسب شطرنج هر جانور
ز یک نعره بر هم زن لشکری   چه شیر آفت هستی کشوری
چه غاری که دندان بود از درش   دهانش بود غار کوه سرش
که ناخن ز پشتش شود آشکار   زند پنجه بر سینهٔ کوهسار
به‌کشتی گذر کرد مالک رقاب   به‌آهنگ نخجیر شیران ز آب
بیفکند و شد یک بچه دستگیر   به‌بازوی مردانگی چار شیر
به‌آسودگی خلق دمساز گشت   به‌آن بوم و بر ایمنی بازگشت
از آن سرزمین رفت چون بیشتر   به‌اقبال رایات فتح و ظفر
خبر اهل نخجیر دادند باز   به‌صیّاد دلها شه سرفراز
بر اهل سفر بسته راه گذر   که در بیشه‌ای چند شیر دگر
بیفکند آنجا به‌خاک و هلاک   دو شیر قوی هیکل سهمناک
در فیض بگشود بر کائنات   درینجا شب فیض بخش برات
شد آراسته از چراغان جهان   به‌حکم شهنشاه روشن روان
زراندود شد فلس ماهی در آب   چراغان به‌دریا چو افکنده تاب
جدا زنگ غم هر چراغی زدود   چراغان کشتی غم از دل ربود
منوّر شده همچو جرم هلال   فروغ سفینه گرفته کمال
ز نور علی نور داده نشان   هلال سفینه در آب روان
که بی‌سبق تمهید چون دست داد   خرد زین چراغان به‌حیرت فتاد
به‌دهلی بگسترد ظلّ هما   چو رایات اقبال خورشید شا
ز فضل الهی قوی دستگاه   سوی مرقد شاه غفران پناه
روان شد شهنشاه صاحبقران   همایون خدیو بهشت آشیان

فـرو ریخـت چـون ابـر نیـسان درم
بـه‌خـدّام آن روضـه دسـت کـرم

کـه سـیل آمـد و بـرد آمـال را
چنـان ریخـت بـاران افـضال را

از آن روضـه شـد بحـر احـسان روان
چـو خورشـید بـا پنجـهٔ زرفـشان

سـر واصـلان شـیخ عـالم نظـام
بـه‌طـرف مـزار سـپهر احتـرام

در لطـف نابـسته بـر وی گـشود
مجـاور دریـن روضـه هـم هرکـه بـود

نهادنـد رو مـردم روشـناس
ز دهلـی بـه‌درگـاه گـردون اسـاس

ز گوشـه نـشینان اهـل فـلاح
ز اربـاب علـم و زاهـل صـلاح

ز ارشادشـان گمرهـان حـق گـزین
مـشایخ کـه شـمعند در راه دیـن

لبالـب شـد از گـوهر مـدّعا
صـدف‌وار دامـان هریـک جـدا

فـزون از طمـع هـر کـس انعـام یافـت
تمّنـا ز بحـر کـرم کـام یافـت

شهنـشاه عـالم محـیط سـخا
پـس از صـید دلهـا بـه‌دام عطـا

کـه نخجیـر گـاه شهنـشاه بـود
ز دهلـی بـه‌پـالم توجّـه نمـود

بـه‌صـید افکنـی گـرم شـد چـار روز
در آن صـیدگه شـاه گیتـی فـروز

کـه یـک روز شاهنـشه کامگـار
چنان خوش نشین گـشت نقـش شـکار

مـسمّی ز خاقـان صـاحبقران
به‌زخم تفنگی کـه شـد «خـاص بـان»

بـه‌هـر یـک نیفکنـد یکبـار بـیش
چهـل آهـو افکنـد از دسـت خـویش

ز لـب اینچنـین گـشت گـوهر فـشان
شهنـشاه صـید افکـن کـامران

بدینـسان شـکاری نـشد هـیچ بـار
کـه تـا بـرده‌ام پـی بـه‌ذوق شـکار

فکنـدیم یکـروز در عهـد پـیش
همـین شـانزده آهـو از دسـت خـویش

بگفتـا کـه در صـیدگاه جهـان
چـو جنّـت مکـان گـشت آگـاه از آن

نیفتـاد مـا را بـه‌دام مـراد
بـه‌یـک روز از هـژده آهـو زیـاد

بـدون قمرغـه بدینـسان شـکار
نـدارد کـسی یـاد در روزگـار

بـه‌سـرهند گـشتند بـا هـم دوچـار
قـدوم شهنـشاه و فـصل بهـار

کـه اینجـا مهیّـا شـود جـشن عیـد
بـه‌فرمـانبران حکـم عـالی رسـید

کـه سـرهند رشـک گلـستان شـود
چنـان جـشن نـوروز سـامان شـود

بـه‌نـوعی کـز آن نـسخه گیـرد بهـار
شـود بـزم شـاهی ز نقـش و نگـار...

همـان روز رایـات دارای دهـر
قـرین سـعادت بـرون شـد ز شـهر

سـراپردهٔ شـاه مالـک رقـاب
بـه‌گـردون برآمـد در آن روی آب

سـیوم روز خـرداد از آن سـرزمین — روان گـشت اعـلام نـصرت قـرین
ز کـشتی ببـستند بـر پـل حبـاب — کـه بگذشـت دریـای لـشکر ز آب
چـو رایـات عـالی بـه‌هـم بـر رسـید — توقّـف عنـان سـپه را کـشید
شـود راه همـوار اینجـا تمـام — دگـر برفـراز و نـشیب اسـت گـام
ازینجـا فتـد راه بـر کوهـسار — صـعوبت شـود بعـد ازیـن راه دار
شـتر را ازیـن پیـشتر راه نیـست — کـه در راه جـز کـوه جانکـاه نیـست
ره چـون دم تیـغ بـر تیـغ کـوه — بـه‌رفعـت همـه کـوه گـردون شـکوه
منـازل ز کـشمیر تـا ایـن مکـان — بـه‌مقـدار بـرج اسـت تـا آسـمان
ازینجـا بـه‌کـشمیر جنّـت عـدیل — بـرد بـار را آدم و اسـب و فیـل
رهـی تنـگ چـون دسـت اهـل هنـر — نرفتـه دو کـس پهلـوی یکـدگر
رهی تنـگ میـدان چـو در سبحه تـار — چـو دانـه درو رهنـوردان قطـار
بـود شـهر کـشمیر را چـار راه — کـه از هـر یـک افتـد بـه‌کهـسار راه
همـه بـر صـعوبت همـه پـر خطـر — خـط جـاده هـا کـوه هـا را کمـر
شـده از خـط جـاده(ای) همچـو تـار — سـلیمانی خـاره زنّـار وار
میـان دره رخ چـو گـردد فـراخ — قـدمها بفرسـاید از سـنگلاخ
بـه‌مقـصد بـود زآن سـه راه دگـر — ره پیـر پنجـال نزدیکتـر
ولـی سـرد سیریـست بـی‌زینهـار — کـه تـا طـی نگـردد دو مـاه از بهـار
میـسّر نگـردد از آن ره عبـور — نگـردد ز ره مـانع بـرف دور
بـود جـاده هـا در ره کوهـسار — بـه‌تنگـی چـو بـر دسـتهٔ سـاز تـار
چـو پـرده دریـن شـارع پـر خطـر — بـود هـر قـدم سـدّ راه دگـر
بـدیهای راهـش چـو کـردم بیـان — نگـارم ز خـوبیش هـم داسـتان
دریـن راه عیـب و هنـر بـا همـست — که در خانه هـم سـور و هـم ماتمـست
ز هـر یـک ازیـن چـار ره رهنـورد — چـو آهنـگ گلـزار کـشمیر کـرد
ز آغـاز آن راه تـا انتهـا — گـذارد بـه‌روی گـل و لالـه پـا
روان آبـشار از یمـین و یـسار — چـو از آسـمان فـیض پروردگـار
صـنوبر گرفتـه سـراپای کـوه — همـه در بلنـدی بـه‌بـالای کـوه
صـف آرا شـده بـر سـر کوهـسار — برابـر چـو کنگـر بـه‌فـوق حـصار
هـوا قطـره افـشان چنـان بـی‌سـحاب — که شد طاس نرگس بـه‌فـرقش پـر آب

درین ره ز بوی خوش یاسمن معطّر شود پیرهن در بدن
زمین رفته در زیر گل سر به‌سر که از ابره پنهان شود آستر
گل از گل برآید درین بوستان بدانسانکه از گل دمد زعفران
به‌روی زمین کاتب نوبهار نوشت آیهٔ صنع پروردگار
زمین صفحه شد ساق نرگس قلم برین صفحه آمد بنفشه رقم
سفیر طیور است مضمونش این که مگذار با کفش پا بر زمین
به‌هر کوهسارش هزاران نهال دمیده ز سرچشمهٔ اعتدال
همه سبزه ممتاز از هم به‌رنگ ز الفت در آغوش هم رفته تنگ
بود سنبل تر درین بوستان سوادی ز سبزان هندوستان
تمامی نزاکت ز سر تا به‌پا ز ساق سیه دل ز مردم ربا
نزاکت در اقلیم حسن آنچه بود همه دست قدرت فراهم نمود
چو شد خامهٔ صنع سنبل نگار همه رفت در شاخ و برگش به‌کار
هر آن گل که در گلستان وجود فضا بهر آن نام تعیین نمود
بود فرش صحرای این بوم و بر رسد موج شادابیش تا کمر
جز اینهاست اقسام گل بیشمار نشد از نزاکت بر آن نام بار
چو گلهای انجم تمام آب و رنگ به‌هر دشت بر سبزه جا کرده تنگ
گرش دسته بندی شود چون حباب ز آسیب افشردن رشته آب
همه برگ مطبوع و موزون نهال به‌رنگ آتش خرمن هر ملال
در آیینهٔ برگ برگ منیر بود عکس گلهای تر جایگیر
ازین روی گلبن ز پا تا به‌سر نماید چو گلدسته ای در نظر
ز هر درّه نهری روان پر خروش همه مایهٔ راحت چشم و گوش
گوارنده مانند می در خمار لطیف و سبک چون نسیم بهار
خجل آینه از صفایش چنان که گلگون شود عکس زنگی در آن
به‌هرجا که افشانیش بر زمین نماید به‌خاک آنچه باشد دفین
ثباتیست با سردیش آنچنان که بتوانش بردن به‌هند ارمغان
به‌هنگام گرما چنانست سرد کز آن تشنه نارد به‌دست آبخورد
به‌اطراف هر نهر سنبل چنان که زلف از دو سو بر رخ دلبران
ازین پیش چون شاه جنّت مکان به‌گلزار کشمیر گشتی روان

سپه را به‌یکبار در کوهسار همی برد با خویش آن کامگار
ازین راه لشکر تعب می‌کشید تن از کوه چون مرغ جان می‌پرید
چه ره کوه را بر کمر کرده جا بود درّه کوه را منتها
سر کوه گشته به‌اختر قرین دره معنی اسفل السافلین
دو پهلو چو برهم خورد ز ازدحام شود قعر درّه یکی را مقام
ز دوری این راه وحشت فزا شود عضوها یک یک از تن جدا
ازین روی ثانی صاحبقران گشایندهٔ مشکلات جهان
به‌منبر سعادت چو داد از ورد سپه را به‌ترتیب قسمت نمود
مطابق به‌فرمان شاهجهان زبان قلم آورد در میان
شهنشاه و شهزاده های عظام گزیدند چون کوچ را بر مقام
کسی را که دولت نمود انتخاب که باشد شهنشاه را در رکاب

اگرچه قدسی مشهدی هم مشغول نوشتن *پادشاه‌نامه* بود ولی عمرش وفا نکرد این کار ناتمام ماند ولی او هم مثل شاعران دیگر ایرانی نسبت به‌کشمیر عشق و علاقه فراوان می‌داشت چنانکه از کلام وی برآید:

چه کشمیر رضوان نسب گلشنی که جنّت گلش راست از خرمنی
نخست انتخابی کنم زین چمن ز باغ فرح بخش گویم سخن
بود وصف این باغ بیش از بیان ز وصفش به‌عجز است قایل زبان
همین وصف باغ فرح بخش بس که وصفش نمی‌آید از دست کس
نسیمش ز صنعت بهار آفرین قلمهای نخلش نگار آفرین
ز برگ گلش خلد رو ساخته رطوبت به‌خاکش وضو ساخته
طراوت ز روی گلش منفعل بلندی ز بالای سروش خجل
ز گلهای الوانش از هر کنار بساطی فرا چیده رنگین بهار
ز بس سیر رنگین درین تازه باغ ز بوی گلش رنگ کرده دماغ
به‌صحنش ز جوش گل و یاسمن شده غنچه در بیضهٔ مرغ چمن
ز بهر شکفتن درین تازه باغ رسانیده در غنچگی گل دماغ
ارم را دل از آرزوی گلش پریشانتر از طرّهٔ سنبلش
همین بس بود شاهد جوش گل که نشنیده نام خزان گوش گل
چنان گل درین باغ رنگین دمید که از سایه‌اش می‌توان رنگ چید

چـه گلهـای رعنـا دریـن لالـه زار خـزان را پـس پـشت کـرده بهـار
چنـان شـد ز گـل بـار گلـبن گـران کـه افکنـد از شـاخ مـرغ آشـیان
دریـن بوسـتان طـراوت نگـار تـوان جـای گـل بـسته بـستن بهـار
ز پهلـوی گـل شـد چنـان عطـر یـاب که چون گل دهـد بـرگ گلـبن گـلاب
زمـرّد بـرد سـبزه‌اش را نیـاز کـف خـاکش از لالـه یـاقوت سـاز
دل از فـیض جنّـت درو بهـره منـد نظـر از تماشـای سـروش بلنـد
چنـان غنچـه‌اش از هـوا تـر دمـاغ کـه بـوی گلـش مـی‌خـورد بـر دمـاغ
دریـن بـاغ فـرش است نـشو و نمـای رطوبـت رطوبـت بـرد زیـن هـوای
بـه‌خـاکش نهـد ریـشه در گـل قـدم کـه از شـبنمش نـم رسـیده بـه‌نـم
چنـارش بـسی سـرو را دل شکـست بـود دسـت بـسیار بـالای دسـت
بـه‌سـر نرگـسش تـاج زر یافتـه ز چـشم کـه یـارب نظـر یافتـه
ز فریـاد بلبـل بـه‌صـد اضـطراب بهشتی دگـر جسته هـر سـو ز خـواب
درو بیـد مجنـون چنـان بـی‌خبـر کـه خلخـال پـا کـرده از مـوی سـر
رسـانیده سـروش بـه‌عیّـوق تـاج زمـرّد دهـد سـبزه‌اش را خـراج
بـود فـرش دایـم دریـن بوسـتان بهـاری کـه نـشنیده نـام خـزان
ز بـس ابـر پاشـیده بـر خـاکش آب غبـاری نـدارد هـوا جـز سـحاب
نـسیمش بـرون آرد از شاخـسار چـو بـرگ گـل از روی هـم نـو بهـار
شـقایق نظـر بـر چمـن دوختـه ز نـرگس نظـر بـازی آموختـه
مگـر کـرده نـرگس بـه‌سویش نگـاه کـه افکنـده از سـر شـقایق کـلاه
کنـد بـر سـمن عطـر تـری صـبا رطوبـت فروشـد بـه‌شـبنم هـوا
شـراب قـدح سـوز دارد بـه‌جـام کـه داده بجـز لالـه عـیش مـدام
چـو رخـسار سـاقی ز جـام شـراب چمـن در گرفـت از گـل آفتـاب
نمالیـده چـشم از شـکر خـواب نـاز شـکفتن بغـل کـرده بـر غنچـه بـاز
کنـد گـر سـوی ایـن گلـستان گـذار ارم عنـدلیبی کنـد اختیـار
خـط سـبزه‌اش بـر بیـاض چمـن در انـشای مـوزونی نـارون
بـود پـیش سـبزان مـوزون بـاغ ز مـوزونی نـارون سـرو داغ
دریـن بوسـتان سراسـر بهـشت نیـابی نهـالی کـه رضـوان نکـشت
دریـن بـاغ از سـایهٔ شاخـسار کنـد باغبـان ابـر رحمـت شـکار

قلمهـــای ایـــن بوســـتان را زبـــان نگردیـــده هرگـــز بـــه‌حـــرف خـــزان
ز شــبنم زنــد گــل بــه‌رویــش گــلاب که شاید جهـد چـشم نـرگس ز خـواب
ز طـــوبی از آن میـــوه کـــام رســـت کــه بـا نخـل ایـن بـاغ پیونـد جـست
چه حیرت که برگ گلـش ز آب و تـاب کنــد شیــشهٔ غنچــه را پــر گــلاب
ز آزادگـــی ســـروش آرد چـــو یـــاد ز پـــرواز قمـــری کـــشد قـــد زیـــاد
شد از عکس گل بـسکه خوشبوی آب بـــود چـــشمهٔ آب حـــوض گـــلاب
بــه‌صــحنش زمــرّد برابــر بــه‌خــاک بــه‌آبـش تـوان بـاختن عـشق پـاک
ز بس کـز تـری مـی‌چکـد رنـگ گـل ز خـاک چمـن شـد بـه‌بـاد آب گـل
درآیــد چــو از شــاه نهــرش ســخن کنــد خــضر پــر آب حــسرت دهــن
بـــه‌دامـــانش آورده دریـــا کنـــار کـــه دامـــن کنـــد پـــر در شـــاهوار
به‌وصفش کـسی چـون شـود تـر زبـان شـــود پـــر ز آب حیـــاتش دهـــان
بـود اختـر بخـت کـس گـر بـه‌خـواب ز فـــوّاره بـــر رویـــش افـــشاند آب
نـــدانم چـــه تـــدبیر کردنـــد و فـــن کـــه فـــانوس را آب شـــد پیـــرهن
فـــروزان چـــراغ از پـــی آبـــشار بـود لـوح سـیمین کـه شـد زرنگـار
ز عکـــس چراغـــان بـــود ســـطح آب ســپهری کــه پــر باشــد از آفتــاب
چراغـــان ز آب آتـــش انگیختـــه زر و ســـیم بـــاهم در آمیختـــه
ز عکــس چراغــان بــه‌دریــا حبــاب چو جـام بلـور اسـت و گلگـون شـراب
نظــر کــن بــه‌فــوّارهٔ ایــن حــریم اگـــر بیـــد مجنـــون ندیـــدی ز ســـیم
ز فــوّاره ســروش چــو شــد ســیمبر بـــود قمـــریش را ســـزا طـــوق زر
بـــود بخـــت فـــوّاره‌اش ارجمنـــد در افـــشاندن ســـیم دســـتش بلنـــد
بلنـــد ســـت فـــوّاره را دســـت از آن کــه بخــشد بــه‌ســیّاره ســیم روان
شــود دســت ســیّاره‌اش چــون بلنــد فلـــک را در آرد بـــه‌ســـیمین کمنـــد
نـــدانم چـــه نیرنـــگ فـــوّاره ســـاخت کــه در آسـتین سـین سـاعد گـداخت
در افـــشاندن ســـیم دســـتش کـــریم در آن صـــفحهٔ خـــرج افـــشان ز ســـیم
ز رخـــسار گـــردون فروشـــست گـــرد کــه بـودش سرشـته بـه‌تـن لاجـورد
بـــود ســـرو فـــوّاره‌اش ســـیمتن ببـین تـا چـه باشـد گـل ایـن چمـن
لــب خــویش از لالــه رنگــین چنــان کـــه لبهـــای ســـبزان هنـــدی زبـــان
خرامـــان بـــه‌اطـــراف جـــو پادشـــاه چـــو خورشـــید در کوچـــهٔ صـــبحگاه

ازیـــن بـــاغ رفـــتن نباشـــد صـــواب چـرا مـی‌رود چـشم نـرگس بـه‌خـواب
گلســـتان بـود گـر چـنـیـــن دلـربـای کنـد قـدسـیـان را گلـسـتـان سـتـای

در عصر جهانگیر و شاهجهان مسافت کشمیر را در دوازه منزل طی می‌نمودند و هر منزل دارای سرایی بود که آن را به‌زبان کشمیری لری[1] یا لدی می‌نامیدند. چنانکه دربارهٔ جلال‌الدّین طباطبائی چنین می‌نویسد:

"... لاجرم در تمام آن راه که چهل و هفت کروه است به‌دوازده منزل پادشاهی پیموده می‌شود. یازده جا به‌عهد حضرت جنّت‌مکانی لری که در زبان کشمیری زبان عبارت است از عمارتی که به‌وضع و شکل خاص می‌سازند و مهندسان هند به‌طرح و هندسهٔ معهوده خود مشتمل بر غسلخانه و محلّ خواص‌پوره یعنی آرام جای پرستاران و خدمهٔ خدمات بنا نهاده بر این موجب به‌اتمام رسانیده‌اند: (۱) جَوگی هتّی، (۲) نوشهره، (۳) چنگر هَتّی، (٤) راجور، (٥) تَهنه، (٦) بیرم کله، (۷) پوشانه، (۸) لری محمّد قلی، (۹) هیره‌پور، (۱۰) شاجه مرگ، (۱۱) خان‌پور و بنابر آن‌که در این مدّت متمادی اندراس به‌اساس آنها راه یافته بود بندگان حضرت در مبادی ارادهٔ سیر کشمیر و مرمّت هر لری به‌عهدهٔ اهتمام یکی از امرای عظّام فرمودند"[2].

آخرین بار شاهجهان برای سیر و سیاحت کشمیر در سال ۱۰٦۱ ق رفت. ولی این در مرتبه به‌علّت شدّت باران چنان پریشان خاطر و دلتنگ گردید که تصمیم گرفت که دیگر این طرف نیاید. چنانکه محمّد وارث صاحب *پادشاهنامه* در این مورد چنین می‌نویسد:

"... چون اواخر بهار به‌سبب افزونی باران و طغیان آب ریاض و حدایق اطراف (دریاچهٔ) دَل و وسط آن و دیگر بساتین حوالی شهر بی‌صفا و بی‌رونق گردید و بیست و دوم رجب (۱۰٦۱) آب دَل طغیان نمود، چندانکه به‌باغ پایان جَهروکَه دَرسَن[3] درآمد و زمین باغ مزبور نیز به‌جوشش آب چشمه‌سار گشت و اکثر

---

۱. *لڑی*= Larhi (برای کامی دمشی) و *لڈی*= Larhi (بدال کامی دمشی).

۲. جلالای طباطبایی زوّاره‌ای، محمّد بن محمّد محمود: *شاهجهان‌نامه*، ص ۲۵۰.

۳. درسن یا درشن: دریچه‌ای که در آن پادشاه می‌نشست و مردم وی را از آنجا زیارت می‌کردند.

اشجار خشک گردید. مقارن این حال بادی وزید و درخت بسیار که بیشتر آن سفیدار و برخی چنار بود از خیابان درآمد. باغ فیض بخش و فرح بخش و از باغات دیگر از بیخ برکَند و سیرگاه‌های کشمیر را صفائی نماند. چنانچه مکرّر بر زبان حقیقت بیان رفت که بعد از این موکب معلّی به‌خطّهٔ کشمیر متوّجه نخواهد گشت. چه با وجود بساتین و حدایق دارالخلافه شاهجهان‌آباد و دارالسلطنة لاهور که زینت بخش روی زمین و رشک افزای فردوس برین است نوردیدن این راه دور و دشوار برای سیر و تماشای متنزهات این سرزمین است. هرگاه در ایّام نزول موکب جهان پیما باغ و سیرگاه بی‌صفا و بی‌رونق شود، قطع منازل و طی مراحل عبث و بی‌فایده است...»[۱]

پس از آن اوضاع سیاسی سلطنت وی چنان آشفته و دگرگون گردید و هر چهار پسرش برای گرفتن تخت دولت طوری به‌جان یکدیگر افتادند که دیگر برایش جز این چاره‌ای نماند که دست و پایش را شکسته در قلعهٔ اکبر مثل زندانیان بماند و تا دم واپسین در آنجا در همان حال بسر برد.

منابع

۱. جلالای طباطبایی زوّاره‌ای، محمّد بن محمّد محمود: *شاهجهان‌نامه*، تصحیح و تحشی از دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، آبان‌ماه ۱۳۸۸ هـ ش/نوامبر ۲۰۰۹ م.

۲. *مروّج اسلام در ایران صغیر*، احوال و آثار میر سیّد علی همدانی، مؤلّف: دکتر پرویز اذکائی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، سال ۱۳۷۰ ش.

۱. نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد (جنوب هند) شمارهٔ ۳۰۶، برگ ۱۵۲.

ادبیّاتِ فارسی در قرنِ هجدهم میلادی در کشمیر

روانشاد استاد عطا کریم برق♦

ترجمه: **سیّد غلام نبی احمد***

کشمیر از اوایل قرن چهاردهم میلادی به‌عنوان مرکز و جایگاه برومند و شگفت جاودانه به‌شمار می‌آید، چون تعدادی سادات در دورهٔ پُرآشوب و دستخوش تیمور از ایران به‌این وادی زیبا و دلربا مهاجرت کردند. یکی از سلاطین بزرگوار و روشن‌فکر از سلسلهٔ شاهمیری زین‌العابدین (۷۰–۱٤۲۰ م) فارسی را به‌عنوان زبان رسمی در دربار خود اعلام نمود و تحت سرپرستی و پشتیبانی وی بسیار آثار نفیس سانسکریت از جمله «راج‌ترنگینی» اوّلین اثرِ تاریخی سانسکریت در کشمیر به‌رشتهٔ تحریر درآمد و «مهابهارت» به‌فارسی برگردانده شد و اثر فارسی «یوسف و زلیخا» به‌زبان کشمیری ترجمه شده. پس از این، کشمیر در دورهٔ مغول‌ها از پیشرفت و تحوّلات فوق‌العادّه‌ای از حیث مرکز پُرثمر و بارآور فارسی برخوردار گردید. پس از سقوط مغول‌ها در قرن هجدهم میلادی افغان‌ها (۱۸۱۹–۱۷۵۳ م) و سیک‌ها (۱۸٤٦–۱۸۱۹ م) به‌اقتدار رسیدند. در دورهٔ آنان نیز مطالعهٔ فارسی (زبان و ادبیّات فارسی) مثل سابق رونق و پیشرفت داشت و رسم و رواج دربارِ مغول را در کشمیر نگه داشتند.

در این مقاله سعی نمودم که با نظر اجمالی وضعیّتِ ادبیّات فارسی در قرن هجدهم میلادی در کشمیر بیان نمایم:

♦ رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه کلکته، کلکته.

* استادیار بخش فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۱. اکمل‌الدّین میرزا محمّد کامل پسر عادل بیگ در سال ١٦٤٤ م در خانوادهٔ اعیان چشم به‌جهان گشود. وقتی که یتیم شد پادشاه مغول شاهجهان وی را تحت سرپرستی خویش درآورد. بنابراین با زندگی ابتدایی در دهلی به‌سربرد. بعداً به‌کشمیر برگشت و زندگی صوفیانه و روحانی ورزید و تحت نفوذ راهنما و سرپرست روحانی و صوفی بزرگوار خواجه حبیب الله گنائی کشمیری درآمد و تمام زندگانی خود را جهت مشاهده، و ملاحظهٔ رسوم و آداب و طریقه و روش صوفیانه گذاشت. وی در سال ۱۷۱۸ م در هفتاد و چهار سالگی از این جهان رخت سفر بست و نزدیک به‌ده مائیل (Mile) در سرینگر دفن شد که آرامگاه پُرشکوه و پُرعظمت برای او بنا کردند که خود از مراکز زیارت‌کنندگان و عقیدتمندان محسوب می‌شود.

اکمل سخنور صوفی و عارف برجسته به‌شمار می‌رود که جایگاهی شایان و ارجمند در برابر مقام و مرتبهٔ مولانا جلال‌الدّین بلخی در کشمیر به‌عهده دارد. وی به‌پیروی و تقلید از روش مثنوی جلال‌الدّین رومی مثنوی عرفانی ضخیم و حجیم با عنوان «بهارالعرفان» ساخت که مبنی بر چهار جلد دارای شصت هزار شعر می‌باشد. وی اثر دیگری هم با عنون «مخبرالاسرار» در قالب قصیده سرود که دانش و علم و فضل دقیق و عمیق راجع به‌فلسفهٔ عرفانی و روحانی وی را نشان می‌دهد. این اثر جاودانه به‌توسّطِ ولی الله لاهوری تدوین و ویرایش شده و در سال ۱۳۵۰ هـ/۱۹۳۲ م به‌چاپ رسید. وی اوّلین شاعر کشمیری بوده که داستان‌ها و رویدادهای روحانی محلّی و بومی را به‌سلک شعر کشید. به‌طور مثال داستان «الکنندن» در مثنوی فارسی می‌توان دید. مثنوی معروف وی «بهارالعرفان» را میر حبیب الله کاملی، دانشور عربی و فارسی و متولّی آرامگاه اکمل که زمین خود را وقف کرده بود، در سال ۱۳۸۱ هـ/١٩٦٢ م منتشر کرد.

۲. محمّد اسلم سالم از هندوان کشمیر بوده که مشرّف به‌اسلام شد. پس از پایان رساندنِ تحصیلاتش به‌دهلی سفر نمود و در سال ۱۷۰۷ م در خدمت شاه عالم اشتغال داشت. امّا پس از مرگ سرپرست به‌کشمیر برگشت و تا وفاتِ خود به‌سال ۱۷۱۸ م همانجا اقامت گزید. وی در شاعری افتخارِ شاگردی محسن فانی را داشت

که شاعر نامدار و مایه‌ناز زمان خود در کشمیر بود. سالم در اصل شاعر غنایی بود. وی مجموعهٔ کلام (دیوان) داشت که از این سه نسخهٔ خطّی یکی در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور، دوّم در کتابخانهٔ رضا رامپور و سوّم که ناقص است در کتابخانهٔ تحقیقی سرینگر موجود می‌باشد. وی قصیده‌ای به‌نام «جنگ فیل» نگاشت که نیز در زمینهٔ شعر رزمیه علاقه و دلبستگی او را نشان می‌دهد.

۳. دیوان شاه، متخلّص به«آذر» پسر برهمن کشمیری بود که به‌شغل بازرگانی بود. وی در قرن هجدهم میلادی زندگی می‌کرد. امّا تاکنون در مورد تاریخ تولّد یا وفات او سراغی ندارم. امّا دیدگاه وی راجع به‌خشک‌سالی در نظم خویش نشان می‌دهد که وفاتش در حدود ۱۷٤۰ م اتّفاق افتاد. از غزلیّات وی پیداست که مجموعهٔ غزلیّات به‌خواهش و آرزوی برادر خود دلیپ چند جیر در سال ۱۱٤۲ ه‍/۱۷۲۹ م ساخت. این اوّلین شاعر هندوی کشمیر بوده که آثارش به‌فارسی به‌ما رسیده است. وی در شعر شاگرد ملّا داراب بیگ جویا بود و مثل شاعر دیگر همعصر مایل به‌تصوّف و عرفان بود. وی مجموعهٔ کلام یا دیوانِ شعر غنایی داشت که از آن هویداست که شاعری چیره‌دست و برجسته و ماهر بود و دسترسی کامل به‌شیوایی بیان با اندیشه و افکار عمیق عرفانی داشت. یک نسخهٔ خطّی ناقصِ دیوانِ او مشتمل بر ۱۲۹ برگ در کتابخانهٔ تحقیقی سرینگر نگهداری و پاسداری می‌شود.

٤. ملّا محمّد اشرف که تخلّص‌اش «بلبل» بود، اگرچه شاعر کم شناخته شده بود، امّا شایستگی و اخلاق فوق‌العادّه‌ای داشت. وی غیر از اشخاصِ مذهبی هیچ‌کس را تعریف و توصیف نکرد. وی در سال ۱٦۸۲ م در روستایی به‌نام «دَیر» در کشمیر پا به‌عرصه وجود گذاشت و در سال ۱۷٥٦ م چشم از جهان فروبست و در همان روستا در قبرستانِ خانوادهٔ خود مدفون شد. بنا به‌گفتهٔ محمّد امین رفیقی کشمیری اسم پدرش داوود بود که در ده «دَیر» زندگی می‌کرد و در کار درس و تدریس اشتغال داشت. بلبل عاشق و فرهیخته وافر شعر بود و خمسه (مثنوی) در سبک و شیوهٔ خمسهٔ نظامی گنجوی، به‌سلک شعر کشید. از این پنج مثنوی فقط یک مثنوی به‌عنوان «رضانامه» به‌جای مانده که در کتابخانهٔ تحقیقی کشمیر نگهداری می‌شود. امّا بقیه دیگر تا به‌حال ناپدید است. ملّا محمّد اشرف بلبل یکی از نخستین شاعران

کشمیری به‌شمار می‌رود که اوّلین دفعه داستان رزمیه و حماسه مربوط به‌رویداد و داستان شهادت امام حسین[ع] و کشتار و خونریزی دردناک کربلا را در شعر بیان نموده که در این جریانات همراه امام حسین[ع] هفتاد طرفدار و حامی به‌شمول زنان و بچگان و افراد خانواده به‌شهادت رسیدند. چهار مثنوی ناپدید دیگر وی از این قرارند:

أ: ارزن و حمال: این داستان عاشقانه محلّی است که اوّلین دفعه در کشمیر نوشته شده که قهرمان آن یک هندو می‌باشد.

ب: هشت تمهید و هشت اسرار: این دو مثنوی ویژگی عرفانی دارد چون به‌شیوهٔ «هفت پیکر نظامی گنجوی» نوشته شده است.

ج: مهر و ماه: بلبل به‌همهٔ این مثنوی‌ها در آخرین مثنوی خود «رضانامه» اشاره کرده است. اشعار وی نشان می‌دهد که به‌زبان و ادبیّات فارسی دسترس کامل داشت. سبک و شیوهٔ وی خیلی ساده و روان و طبیعی می‌باشد.

۵. ملّا محمّد توفیق معروف به«لاله‌جو» که تخلّص توفیق داشت، در سال ۱۶۹۶ م در سرینگر کشمیر به‌دنیا آمد. وی در زمان راجا سوکه جیون مل (٦٤–۱۷۵٤ م) به‌افتخار لقب «ملک‌الشعرایی» نایل آمد. وی در سال ۱۷۸۵ م در هشتاد و نه سالگی وفات یافت. وی در شاعری قبلاً شاگرد ملّا ساطع کشمیری بود و بعداً به‌شاگردی مشتاق کشمیری درآمد. وی به‌پیروی و تقلید حافظ، جامی، صائب، کلیم و دیگران شعر زیبا و جالب ساخت. «دیوان توفیق» و «کلیّات توفیق» دارای غزلیّات، رباعیّات و قصاید و جز آن می‌باشد. راجا سُکه جیون مَل هیئتی مشتمل بر هفت تن شاعر را به‌خدمت گرفته بود که عبارت بودند از توفیق، شایق، متین، حسن، راجع، نوید و سامی. این گروه تحت نظارت و ریاست توفیق جهت گردآوری مثنوی‌های مربوط به‌تاریخ سیاسی کشمیر به‌عنوان «احوال ملک کشمیر» تشکیل شدند. اگرچه بخش زیادی کار انجام شد. متأسّفانه راجا به‌قتل رسید و نتیجتاً این کار نامکمّل ماند. به‌توسّط شایق شصت هزار بیت ساخته شد. می‌گویند که بخش خاصّی از این مثنوی از بین رفت. آن مثنوی تاریخی که باقی‌مانده و به‌دست ما رسیده دارای دو هزار بیت ساخته از توفیق بود که مربوط است به‌یوسف شاه سلسلهٔ چک تا دورهٔ

جهانگیر (۱٦۰٥ م). نسخهٔ خطّی این اثر ارزشمند و گرانقدر در کتابخانهٔ تحقیقی سرینگر نگهداری می‌شود. اگر این مثنوی تاریخی که در کشمیر اتّفاق افتاد به‌چاپ رسد، اهمیّت و استفاده خاصّی خواهد داشت.

ملّا محمّد اشرف بلبل یکی از نخستین شاعران کشمیری به‌شمار می‌رود که اوّلین دفعه داستان رزمیه و حماسه مربوط به‌رویداد و داستان شهادت امام حسین[ع] و کشتار و خونریزی دردناک کربلا را در شعر بیان نموده.

٦. عبدالوهّاب شائق، این شاعر در سال ۱۷۰٦ م در سرینگر متولّد شد. طبق تذکره‌نگاران وی پیش نماز (امام) مسجد بود که وظیفهٔ نماز پنجگانه را انجام می‌داد. وی از حیثِ تاریخ‌نویسی متخصّص و کارشناس نیز محسوب می‌شود. به‌عنوان شاعر برجسته و چیره‌دست شهرت و محبوبیّت ویژه‌ای در زمان فرمانروایی راجا سوکه مل (۱۷٦٤–۱۷٥٤ م) داشت که پادشاه وی را از این حیث عضوِ «هیئت تاریخ‌نویسی کشمیر» گماشت. معلومات زیادی در مورد احوال زندگی ویِ فراهم و مهیّا نشده است. وی در سال ۱۱۸۲ ه/۱۷٦۸ م در سرینگر وفات یافت و اثر تاریخی او در شعر با عنوان «ریاض‌الاسلام» دارای شصت هزار بیت و در دو بخش منقسم است. بخش اوّل در مورد ورودِ اسلام در کشمیر تا دورهٔ یوسف شاه (۸۲–۱٥۷۹ م) سلسلهٔ چَک است و بخشِ دوّم مربوط به‌احوال زندگی و کرامات رِیشی (فقیر) از جمله نورالدّین رِیشی، محمّد امین اویسی، شیخ مخدوم حمزه و بعضی برهمنان و اشخاص دیگر است. نسخهٔ خطّی این اثر جاودانه و با ارزش در دو جلد در کتابخانهٔ تحقیقی کشمیر نگهداری می‌شود.

۷. بهوانی داس کَچرو متخلّص به«تکّو» در قرن هجدهم میلادی در کشمیر زندگی می‌کرد و مقام و منصب سزاوار وِ شایانی در دولت افغان در کشمیر به‌عهده داشت. راجع به‌احوال و آثار وی زیاد اطّلاعی به‌ما نرسیده است فقط چند اشعار و غزلیّات در «بهار گلشنِ کشمیر» جلد دوّم در سال ۱۹۳۲ م در لکهنو به‌چاپ رسید و برخی از احوال را آقای جی.ال. تکّو در *تذکرهٔ شعرای* کشمیر مطرح و بیان کرده است.

۸. دَیا رام کَچرو متخلّص به«خوشدل» از خانوادهٔ اشرافی برهمنان کشمیر بود که در سال ۱۷٤۳ م در «ریناواری» در کشمیر تولّد یافت. خانوادهٔ وی در علم و فضلِ

سانسکریت و فارسی شهرت سزاواری داشت. او مستخدم افغان بوده که منصب و جای عالی در کشمیر داشت. به‌منظور وظیفهٔ اداری به‌کابل و به‌شهرهای دیگر افغانستان مسافرت کرد. طبق گفته پسرش بیربَل کَچرو وارسته که مورّخ نامدار و نویسندهٔ «مجمع‌التّواریخ» بوده، خوشدل در خدمت وزیر وفادار خان و سعادت علی خان اشتغال داشت و از کابل به‌دوستان کشمیری نامه نوشته بود. خوشدل به‌عنوان شاعر و نویسنده مایه‌ناز و مایه‌ور در قرن هجدهم میلادی شناخته می‌شود که در شعر و نثر مهارت خاصّی داشت. نویسنده «بهار گلشن کشمیر» وی را به‌علل و عوامل استعداد خداداد و صلاحیت و لیاقت عمیق تعریف و ستایش نموده است. وی در سال ۱۸۱۱ م چشم از جهان بست. آثار گرانقدر شعر و نثر فارسی در زیر نقل می‌شود که اهمیّت فوق‌العاده‌ای را نشان می‌دهد:

أ: *دیوان* یا «مجموعهٔ شعر» که در سال ۱۷۰۳ م ساخته شده. در بعضی از اشعار وی اندیشه و افکار فلسفهٔ هندویی مطرح شده است.

ب: «مثنوی کشمیر» که در تعریف و توصیف احوال کشمیر است.

ج: «گیتای فارسی» این ترجمه نثری فارسی از بهگوت گیتا می‌باشد که در آن روح اساسی متون سانسکریت را می‌توان دید.

د: «ترانهٔ سرور» این هم اثر نثری می‌باشد که در زمینهٔ موسیقی نوشته است و در آن عبارت و اقتباساتی از «سام وید» و از جلال‌الدّین رومی دیده می‌شود.

نسخه‌های خطّی این چهار اثر در کتابخانهٔ تحقیقی سرینگر کشمیر نگهداری می‌شود.

۹. محمّد رضا مشتاق: شبان و گاو چران بوده، وقتی گاوهای خود را در چراگاه و مرغزار سرسبز و زیبای کشمیر می‌چرانید اشعار جلال‌الدّین رومی را می‌خوانده است. وی از زیبایی و شادابی طبیعی این‌قدر متأثّر و شیفته و شیدا گردید که در دل او شوق و شور شعرگویی برپا شد و شعر در فارسی ساخت. تاریخ و جای تولّد او پیدا نیست و در سال ۱۷۳۱ م وفات یافت و دیوان فارسی وی نشان می‌دهد که در تشبیه و استعاره از طبیعت سرسبز و زعفران‌زار کشمیر استفاده کرده است. دو نسخهٔ خطّی دیوان وی در کتابخانهٔ تحقیقی سرینگر و یک نسخه در کتابخانهٔ رضا رامپور محفوظ می‌باشد.

۱۰. عبدالحکیم ساطع فرزند ملّا غالب از اهالی کشمیر بوده ولی به‌دهلی مهاجرت کرد. وی در شعر قبلاً شاگرد لالا ملک شهید بود و بعداً تحت سرپرستی میرزا داراب بیگ جویا آمد. وقتی که در دهلی بود اوّل تحت سرپرستی شاه عالم بهادر (۱۷۰۷–۱۷۱۲ م) و سپس فرّخ‌سیر (۱۷۱۳–۱۷۱۹ م) قرارگرفت. بعداً وی به‌کشمیر برگشت و در سال ۱۷۳۲ م وفات کرد. او صاحب دیوان شعر هست. اشعار وی نشان می‌دهد که در مثنوی از کلیم، در قصیده از عرفی و در غزل از صائب پیروی کرده است. دیوان وی نیز در کتابخانهٔ تحقیقی سرینگر و کتابخانهٔ رضا رامپور نگهداری می‌شود.

دکتر جی.ال. تکّو اوّلین دانشمند پس از استقلال هند بوده که دانشجویان تحقیقات زبان و ادبیّات فارسی را در کشمیر راهنمایی کرد و وی نخستین *تذکرهٔ شعرای کشمیر* را با عنوان «برگزیدهٔ شاعران فارسی کشمیر» نوشت. این کتاب در سال ۱۹٦٤ م با سرمایهٔ انجمن ایران و هند در تهران انتشار یافت. دکتر تکّو خود از اهالی کشمیر بوده و دکترای زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه تهران کسب نمود و جهت گردآوری این گلچین ادبی زحمات خاصّ و تلاش بسیار نموده است که در این کتاب نوزده تن از شاعران فارسی‌نژاد کشمیری را منتخب نموده که ده تن از نوزده شاعر سدّهٔ هجدهم را ذکر نمودم. وقتی که شعر را ذکر می‌کرد احوال و آثار مختصر هر شاعر را بیان نموده است. مثنوی مبنی بر چهارده شعر از بهگوت گیتا را ترجمه کرده نیز در آخر کتاب آورده است.

با سعی و تلاش و زحمات صمیمانه می‌توان در ایالت‌های دیگر هند مثل بنگال، اریسه، آسام، بهار، اتراپرادش، مادّیاپرادش، آندراپرادیش و پنجاب و غیره به‌آسانی اشعاری را آماده و گردآوری کرد، چون زبان‌های بومی و محلّی همواره تحت تأثیر و نفوذ فارسی بوده‌اند. این خدمات عظیم برای ادبیّات فارسی است که در هر ایالت و استان در هند و پاک و بنگلادش تا قبل از ۱۹٤۷ م اشعاری گردآورده شود. تا این آثار شعر و نثر فارسی که هر دو میراث مشترک هموطنان ما یعنی هندو، مسلمان، سیک‌ها، و غیره بوده، گردآوری و نگهداری و حتماً از بین نرود. این مسئولیّت ماست که این را نگهداری و پاسداری بکنیم. راجع به‌این دولت هند، در کمیسیون اعانت دانشگاهی

(U.G.C.)، وزارت آموزش و پرورش مرکزی و وزارت آموزش و پرورش ایالتی هند نیز با کمک مالی و پشتیبانی برای دانشوران و پژوهشگران فارسی که در زمینهٔ تحقیق و پژوهش علاقه دارند، حمایت می‌کند.

خدمات صادقانه دکتر تکّو در گسترش زبان و ادبیّات فارسی در هند به‌ویژه کشمیر کارنامهٔ فوق‌العاده و گرانقدر می‌باشد. کشمیر یکی از ایالت‌های هند و بخش مهمّی از اتّحادیهٔ هند (Indian Union) است که آنجا در فرمانروایان گذشته و درباریان مسلمان فارسی را به‌عنوان زبان دولتی و رسمی پذیرفتند. در حال حاضر زبان فارسی نیز در زندگانی و فرهنگ کشمیر نقش اساسی و سهم به‌سزایی ایفاء می‌کند که مردم و جمعیّت زیادی به‌گسترش و توسعه زبان و ادبیّات و اندیشه‌های فارسی عشق و علاقه و دلبستگی خاصی دارند.

اقدام دیگر دکتر تکّو در پروژه بالا با عنوان شعر فارسی در کشمیر (۱۳۳۹–۱۸٤٦ م) بود. این کتاب با همکاری دانشگاه‌های کالیفورنیا، برکلی، لوس آنجلس، لندن در سال ۱۹۷۱ م به‌چاپ رسید. در این کتاب شعرای کشمیر را ذکر کرده است. بنده در این باره بررسی نمودم و در مجلّهٔ *اندو ایرانیکا*، ج ۲۰، ش ۱، مارس ۱۹۶۷ م مقاله‌ای منتشر شد.

آثار ارزنده و عالمانه دکتر تکّو «شعر فارسی در کشمیر» در چهار فصل منقسم هست. فصل سوّم مربوط به‌مغول از سال ۱۵۸۹ تا ۱۷۵۱ م و فصل چهارم راجع به‌افغان‌ها و سیک‌ها از ۱۷۵۳ تا ۱۸۴۶ م می‌باشد. بخش خاصّ فصل سوّم و چهارم مربوط به‌ادبیّات فارسی قرن هجدهم میلادی می‌باشد که بحث و بررسی موضوع اصلی و اساسی بنده است. در این فصل‌ها دکتر تکّو منابع و مراجع شعر فارسی کشمیر را بیان نموده است و مطالعهٔ توضیحی و انتقادی راجع به‌ترویج و ترقّی ادبیّات فارسی را در کشمیر در قرن هجدهم میلادی مورد بررسی قرار داده است. طی دوره‌های افغان‌ها و سیک‌ها، کشمیر امنیّت و آشتی نداشت. این جریانات را نیز بحث و بیان نموده است و چهرهٔ زمان و ویژگی شعر فارسی مطرح شد. راجع به‌احوال و آثار شاعران برجسته مثلاً میرزا داراب بیگ جویا، میرزا کامل، اسلم سالم، دیوان شاه آذر، ملّا اشرف، ملّا محمّد توفیق، عبدالوهّاب شایق، بهوانی داس کَچرو، دَیا رام خوشدل، محمّد رضا مشتاق، عبدالحکیم ساطع، گوپال پاندیت فقیر (م: ۱۷۹۹ م)، بهاءالدّین متّو که خمسهٔ مثنوی

«پنج گنج» را در سال ۱۸۰۰ م به‌پایان رساند، مؤرّخ نامدار خواجه محمّد اعظمی (م: ۱۷۶۵ م) و غیره بحث و بررسی کرده‌اند.

شادروان دکتر شمس‌الدّین رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه کشمیر اثرِ تحقیقی جدّی به‌عنوان «محمّد رضا مشتاق کشمیری» در سال ۱۹۶۴ م تألیف نمود. مشتاق کشمیری که شاعر قرن هجدهم میلادی بوده و در این باره بنده هم در بالا ذکر نموده‌ام. دکتر شمس‌الدّین در کتاب خود در مورد زندگی‌نامه و کارنامهٔ شاعر در زمینهٔ تاریخ ادبیّات فارسی در کشمیر به‌نحو ماهرانه و محقّقانه ابراز عقیده کرده است. دیگر آثار تحقیقی مربوط به‌ادبیّات فارسی قرن هجدهم میلادی که در دو دههٔ آخر انجام شده، به‌شرح زیر نقل می‌شود:

۱. «موسیقی کشمیر»، از موهن لال آیما، ۱۹۵۴ م.
۲. «کلیّات میرزا داراب بیگ جویا»، ویرایش و تدوین از دکتر محمّد باقر، تهران، چاپ ۱۳۳۹ هـ ش/۱۹۶۰ م.
۳. «احوال و آثار ملّا اشرف بلبل»، از محمّد امین رفیقی، انتشارات تعمیر، کشمیر، چاپ ۱۹۶۰ م.
۴. «شعرای کشمیر»، از جی.ال. تکّو، هندِ نو، تهران، ۱۹۶۱ م.
۵. «بهار عرفان»، از میرزا اکملِ بیگ کامل، تدوین جلد اوّل از میرزا حبیب الله کاملی، سرینگر، ۱۳۸۱ هـ/۱۹۶۲ م.
۶. «دیوان فانی»، تدوین از جی.ال. تکّو، تهران، ۱۹۶۳ م.
۷. «تذکرهٔ شعرای کشمیر»، از محمّد اصلح: تدوین از سیّد حسام‌الدّین راشدی، کراچی، ۱۹۶۷ م.

در احوالات بعضی شعرای ایرانی مقیمِ کشمیر

سیّد انوار احمد*

نشانات تأثیر و نفوذِ فرهنگ و ادب ایران به‌طول و عرض کشمیر از اوایل قرن چهاردهم میلادی وقتی‌که این دیار زیر سلسلهٔ سلاطین کشمیری بود به‌ظهور آمدن آغاز کرد. در ظرف این زمان سیّد علی همدانی، معروف پیشوای دین مبین اسلام خاک کشمیر را به‌مقدّمِ پُرمیمنتِ خود مشرّف نموده بود. در این اوان سلطان شهاب‌الدّین بر اریکهٔ پادشاهی متمکّن بود. سیّد موصوف در این وادی فرح‌بخش تا مدّتِ چهار ماه اقامت داشتند و به‌مساعی تبلیغی تودهٔ مردم را به‌فیّوضاتِ دین و ایقان بهره‌مند کردند. از برای یاد دادن عقاید و اصول دین به‌مردمِ این منطقه، سیّد علی همدانی و همراهان او زبانِ فارسی را به‌کار می‌بردند و در وهلهٔ دوّم سیّد علی همدانی به‌دورهٔ فرمانروای سلطان قطب‌الدّین بر این سرزمین قدم رنجه فرمودند. تاریخ‌نویسان گزارش داده‌اند که در این سفر دعوت و عزیمت تقریباً هفتصد تن رفقا در معیّتِ سیّد همدانی بودند و تا مدّت شش ماه این گروه مؤمنین در اطراف و اکنافِ این ریاست به‌کار و ابلاغِ دین سعی کردند و هنگامی که حضرت موصوف به‌سفر معاودت رهسپار شدند رفقای عدید را برای اشاعت دین در این خطّه گذاشتند.

در عهدِ سلطنت این پادشاه ورود صوفیان و اشاعت‌کنندگان اسلام از ایران و دیارهای شرقِ میانه آغاز شد و در نتیجهٔ گشت و گذار این مجاهدین اسلام به‌قصد ابلاغِ دین، زبان و ثقافتِ ایران در میان ساکنانِ این ایالت ترویج یافت. سلطان قطب‌الدّین

---

* استاد بازنشستهٔ ادبیّات فارسی دانشگاه پتنا، بیهار (هند).

با وجود گرفتاریهای انتظام سلطنتی هوادار علم و ادب بود و به‌شعر فارسی گرایش فراوان می‌داشته. از یک غزلش دو شعر به‌شرح زیرین مندرج می‌گردد:

ای به‌گرد شـمع رویـت عالـمی پروانـه‌ای وز لب شیرین تو شوری‌ست در هر خانه‌ای
من به‌چندین آشـنایی می‌خورم خون جگر آشـنا را حـال اینسـت وای بر بیـگانـه‌ای

در زمانی که حضرت سیّد علی همدانی به‌منظور ارشاد و هدایت به‌این وادی ورود فرموده بودند، چند سخنوران فارسی‌گو اینجا موجود بودند. مثلاً یک شاعری بود موسوم به‌سیّد محمّد خاوری که بر ورود مسعود سیّد همدانی به‌سرزمین کشمیر قطعهٔ مندرجه زیرین را سراییده بود:

میـر سیّد عـلی شـهِ مـــردان سیـــر اِقلیـم سبعـه کـرد نکو
شد مشرّف ز مقدّمش کشمیر اهل آن شهـر ازو هـدایت جو
ســالِ تـاریـــخ مقـــدّم او را گفتـم از «مقدّمِ شریف» بجو

حضرت سیّد علی همدانی یک سالک با صفا، یک درویش دوراندیش و هم یک عالم برجسته و عالی‌مقام بود و رساله‌های به‌شمار معتنابه از قلم معجزرقم خود به‌معرض تحریر آورده بود. مثلاً «رسالهٔ منهاج‌العارفین»، «رسالهٔ مکتوبات»، «رسالهٔ ذکریه»، «رسالهٔ کشف‌الحقایق» و «رسالهٔ نفسیه» و غیره. این رسایل و دیگر نوشتارهای سیّد علی همدانی در کتابخانهٔ مرکز تحقیقات سرینگر مضبوط است.

سلطان زین‌العابدین برجسته‌ترین حکمرانان شهمیری به‌حساب می‌آید. خیلی دانشمند، جسور و جزم‌اندیش بود و به‌صفات سعهٔ نظر، بی‌تعصّبی، خوش محضری و وارستگی طبع آراسته بود. سلطان موصوف تا یک مدّت طویل به‌دربارِ امیر تیمور ماندگار بوده و فروغِ پیشرفت و ارتقا در شعبهٔ صنعت و هنر تحت انتظام ملک تیمور را او به‌چشم خود مشاهده کرده بود و او از مواقعِ معاشرت و ارتباط با اربابِ فضل و دانش، مقامات ذی‌اقتدار و شاعران عالی‌مقدار بهره‌ور شده بود و هنگامی که زمامِ حکمرانی این وادی به‌دست گرفت، بر بنای مشاهدات و معلومات خود به‌منظور بهتری و بهبود آوردن در طرز و آیین سلطنت اقداماتِ جدید به‌عمل آورد و همزمانِ این فعّالیّتهای ترقّی خواه راجع به‌اسباب و مسائلِ مادّی، شعر و ادب فارسی هم به‌توجّه و علاقه‌مندی فراوان این سلطان بر جادهٔ اعتلا و ارتقاء به‌استواری گامزن بود. دورهٔ سلطان

زین‌العابدین از این رو برای ترویج و گسترشِ ادب و ثقافت فارسی خیلی مساعد و با برکت بود.

قطع نظر از دانشورانِ محلّی علمای عظام و صوفیان کرام از ایران و ترکستان در این ایّام به‌سرزمین کشمیر وارد شده بودند. برخی از این مشایخ و دانشوران ارجمند به‌قرار ذیل بودند:

از تزک جهانگیری این اطّلاع به‌دست می‌آید که در چهاردهمین سالِ سلطنت جهانگیر بابا اصفهانی در کشمیر زندگی می‌کرد و عمرش در آن زمان حدود صد رسیده بود.

ملّا علی شیرازی، مولانا حسین غزنوی، ملّا حافظ بغدادی، مولانا جلال‌الدّین، قاضی میر علی، سیّد ناصرالدّین بیهقی و حضرت بهاءالدّین گنج بخش و غیره.

یکی از کارهای ارزنده و درخور تحسین که در حوزهٔ ادب و فرهنگ فارسی به‌اهتمامِ سلطان زین‌العابدین به‌هدف توفیق رسید، تأسیس دارالترجمه بود. این موسّسهٔ مفید و مهمّ یکی از شعبه‌های دارالعلوم نوشهره بود. اساتید شایسته و قدرتمند از این دارالعلوم به‌خدمات مترجمی مشغول بودند. علاوه بر کتابهای عربی آثار گرانمایهٔ سانسکریت هم در این مؤسّسه برگردانده می‌شد. به‌قصد توسیع و تداول علم و هنر در میان مردم عامه از طبقات مختلف سلطان می‌خواست موانع و اشکال لسانی برطرف گردد. برای برگردانِ کتابهای سانسکریت این اداره خدمات پاندیتها قابل اعتنا بود که آنان به‌زبانِ فارسی هم به‌نحو احسن مسلّط بودند و بر این بنا ملّا احمد کشمیری به‌یاری و معاونت این برهمنان مهابهارت و راج‌ترنگینی، یک اثر بی‌نظیر و خیلی مفید متعلّق به‌تاریخ‌شناسی را به‌زبانِ فارسی درآورد و تاریخ‌نویسان متذکّر شده‌اند که معکوساً کتابهای عربی و فارسی هم به‌زبانِ سانسکریت برگردانده می‌شد. بعد از سلطان زین‌العابدین دیگر سلاطین مانند سلطان حسن شاه و سلطان حیدر شاه در ضمن توسعه و ترویجِ ادب و فرهنگِ فارسی کارهای مفید ایفا کرده بود.

به‌عهدِ سلاطین چک محیط سیاسی و اجتماعیِ دیار کشمیر رضایت‌بخش و استوار نبود. ولی با وجود عواملِ فتنه‌انگیز و اضطراب‌آمیز در جریان زیرین احوال اجتماعیِ این خطّه، صورت حال ادب و شعر قابل تحمل بود و زیاد دستخوشِ آشفتگی و خرابی نگشته بود. سلاطین چک که مسلکِ شیعانِ علی(ع) را پیروی می‌کردند به‌تشویق و

سرپرستی شعرا و ارباب فضل و دانش متمایل بودند. یوسف شاه و حسین شاه خود سخن‌سرا بودند و در حمایت و تقویت هنروران اهمال نمی‌کردند. پیر غلام حسن در این مورد اظهار داشته است:

"پس در عهدِ چکان حسین شاه چک که در سخن گستری طبع عالی داشت و پرورش و قدردانی سخنوران بسیار می‌کرد، حرفهٔ شعر و سخن اندک رواج یافت".

شعرا و هنروران معروف از ایران و قرب و جوار ایران چون دربارهٔ بذل توجّه و قدردانی از جانب شاهانِ کشمیر آگاهی یافتند به‌عدّهٔ معتنابه سوی این دیار حرکت کردند. از میان این صاحبان هنر ملّا نامی، بابا طالب اصفهانی، امیر علی و مولانا مهدی درخور ذکراند. میر علی علاوه بر هنر سخن‌سرایی در اصنافِ علوم دیگر هم استعداد فوق‌العاده می‌داشت. پیر غلام حسن او را "علّامهٔ زمان، فاضلِ دوران و صاحب نطق و بیان" می‌گوید. او تحتِ سایهٔ حمایت و مکرمتِ شاه حسین به‌سکون و آرامش زندگی می‌گذراند.

یوسف شاه خود یک شاعر خوشفکر و معنی‌یاب بود. پیر غلام حسن دربارهٔ قریحهٔ شعری وی می‌گوید که "طبعی موزون داشت و اشعارِ فارسی، هندی، و کشمیری بدیهه می‌گفت".

چند شعر از غزلهای او به‌شرحِ ذیل می‌باشد:

لیلٰی جمازه را بر مجنون به‌خود نراند   زورِ کمند جذبهٔ معجز نمای اوست

*

دل پُر درد من جانان بسانِ غنچهٔ پُرخون است

چه بی‌رحمی نه پرسیدی که احوال دلت چون است

شعرا از قبیل مولانا احمد و محمّد امین مستغنی به‌دربارِ یوسف شاه وابسته بودند. مولانا احمد شاعری چیره‌دست بوده و به‌ویژه در واقعه‌نگاریِ مهارت کامل نشان می‌داد. در ایّامِ سلطنت یوسف شاه یک‌بار کشمیر قحطی زده شده بود. مولانا احمد در اشعار ذیل بر این واقعه اشاره می‌نماید:

گر نظر بر هلال می‌کردند   لب نانی خیال می‌کردند
گردنِ خود دراز می‌کردند   دهن آز باز می‌کردند

با وجود اینکه یوسف شاه خود هنرپرور و شاعری هنرمند بود، اوضاعِ ادب و فرهنگ به‌عهدِ او روی هم رفته آشفته و متمایل به‌پستی بود و این صورت واقعی نتیجهٔ اسفناک احوالِ شرانگیز و فتنه‌خیز بود که به‌علّتِ خصومت و نفرت فرقه‌ای مابین شیعانِ علی(ع) و اهلِ‌سنّت در آن ایّام به‌ظهور آمده بود. هردو گروه با یکدیگر در جنگ و جدال، و کشت و قتال گرفتار بودند و در ایّام حکومت یعقوب شاه پسر و جانشین یوسف شاه اوضاعِ این مملکت خیلی زبون و تباه بود. مناقشات مابین پیروان سنّت و شیعان علی(ع) فزونتر گشته بود. در این کشاکش و ستیزه‌گری چند علمای عظام مانند قاضی میر موسٰی متأسّفانه شهید شده بودند. طوری‌که پیر غلام حسن در «تاریخ حسن» بیان کرده است که به‌موجبِ شدّت و سرسختی در عقاید و اعمال تعصّب‌آمیز اهلِ تشیّع ماحولِ پرخاش و پیکار بر این سرزمین مستولی بود. ولی در این مورد از اندیشه و رویّهٔ اهلِ‌سنّت هم صرف نظر نباید کرد که در تأمین صلح و آشتی مساعد و مسالمت‌آمیز نبود. چون جلوگیری از این اوضاع وخیم از حیطهٔ قدرت مردم کشمیر بیرون بود و احوالِ هر روز فاسدتر می‌شد، لاجرم بابا داؤد خاکی همراه شیخ یعقوب صرفی عازمِ هندوستان شدند و از احوالِ زشت و موحشِ دیار کشمیر شهنشاه جلال‌الدّین اکبر را مستحضر کردند و برای مداخلت و معاونت در این معاملهٔ فجیع تقاضا کردند و این قضیه خیلی طول کشید تا اینکه خطّهٔ کشمیر تحتِ تصرّف مغولانِ هند درآمد و به‌سال هزار و پانصد و هشتاد و شش جلال‌الدّین اکبر این ایالت را به‌مملکتِ خود الحاق کرد. قدرت و نفوذ حکومتِ سلطانی چک متدرجاً در این ایّام رو به‌کاهش و شکست متمایل بود و بالمقابلِ لشکرِ منظّم و یکپارچهٔ مغولها در یک مدّت کوتاهی به‌هزیمت مواجه شده از میان رفت. اگرچه بعد از شکست خوردگی یکچند ساکنان کشمیر بر بنای تغیّر سیاسی و حاکمیّتِ بیگانه دلشکسته شده بودند، ولی در صورتی‌که این تبدّل موجب فلاح و خوشحالی در معیشت و معاشرت بود و استحکام و استقلال در انتظام سلطنتی پدیدآمده بود به‌زودی این صورت جدید را اهلِ کشمیر موجبِ سعادت تلقّی کردند و تحتِ انتظامات اداری مأمورانِ مغول همراه آشتی و سلامتی در تمام شعبه‌های زندگی مانند صنعت و هنر، تجارت، باغبانی، فنون ظریفه و ادب و فرهنگ وضعیّت مثبت و ترقّی پدیدآمد.

مقارنِ این احوالِ مشایخ و صوفیان متعلّق به‌سلاسل مختلف از ایران و مناطق خاور میانه به‌کشمیر تَشریف آوردند، به‌مساعی این بزرگانِ حق‌اندیش و صفاکیش حال و هوای صلح و آشتی، اخوّت و دلسوزی، مهربانی و فداکاری در میان مردم عامهٔ کشمیر به‌ظهور آمد و اوضاعِ اجتماعیِ کشمیر در عهدِ شاهانِ مغول برای پرورش و پیشرفتِ شعر و ادب فارسی بی‌سابقه خیلی مساعد شد. بدین علّت از میان سخنگویان فارسی که از ایران و همسایگی ایران به‌ترغیباتِ شاهانِ هند به‌جهت بذل و بخشش جوق جوق به‌سرزمین هند وارد شدند عدّهٔ زیاد هم به‌وادیِ کشمیر پا گذاشتند. محیطِ کشمیر در آن زمان به‌اعتبار صورت و معنٰی برای این شعرای ارجمند خیلی سازگار و مساعد بود. بعضی از این شعرا که به‌کشمیر آمده بودند، تا یک مدّتی اینجا اقامت داشته به‌وطن خود مراجعت نمودند، درحالیکه برخی از اینها در این ناحیه دلنشین خوشتر از بهشت‌برینِ توطّن اختیار کردند و ایّامِ آخرِ حیاتِ ایشان اینجا سپهری شد. چند شعرا از این قبیلِ مورد مطالعهٔ اجمالی قرار داده می‌شود.

بابا طالب اصفهانی

بابا طالب اصفهانی در آغاز ایّام شباب به‌هند ورود کرده بود. در شاهجهان‌آباد و هم شهر و دیار دیگر این کشور چندی سکونت داشت و بعداً عازم کشمیر گشته آنجا ماندگار شد. بابا اصفهانی چندی قبل از هجوم‌آوری و تسلّط‌یابی جنبشِ جلال‌الدّین اکبر به‌دیارِ کشمیر، آنجا ورود کرده بود. جمال و جذّابیت جلوه‌های طبیعت در این سرزمین بابا طالب را مسحور و مفتون ساخته و تحت تأثیر نقشهای رنگ رنگ این خطّهٔ ارض، روش قلندرانه اختیار کرد و بی‌قید و وارسته زندگی می‌گذراند و غالب اوقات او در عبادت و ریاضت مستغرق می‌ماند.

بابا اصفهانی را ملازمت و مصاحبتِ ارباب عالی‌مقدار از دولت مغولِ هند مانند شیخ ابوالفضل، فیضی، حکیم ابوالفتح گیلانی و غیره میسّر بود. یک‌بار مشارٌالیه با سمت سفیر از طرف بادشاه اکبر و والی تبّت گسیل داشته بود. این مسئولیّت مهمّ و دیپلماتیک را بابا اصفهانی با فراست فوق‌العاده انجام داده بود و بعد معاودت از این مسافرت او متضمّن عجایب و غرایب آن منطقه یک رساله‌ای ترقیم نموده به‌خدمت ابوالفضل تقدیم

داشته که مؤخّرالذکر آن سفرنامهٔ مختصر را در «اکبرنامه» داخل کرد. سپس وقتی‌که جهانگیر اورنگ‌نشین شد بابا طالب اصفهانی بر عهدهٔ صدر اعظم استان گجرات منصوب گشته بود و اینجا او با عبدالرّحیم خان خانِ‌خانان تماس حاصل کرد و در ستایش وی قصیده‌ها سرایید.

بابا طالب اصفهانی بعد از انجام دادنِ خدمات جلیله در حضور اکبر و جهانگیر به‌کشمیر بازگشت. از تزک جهانگیری این اطّلاع به‌دست می‌آید که در چهاردهمین سالِ سلطنت جهانگیر بابا اصفهانی در کشمیر زندگی می‌کرد و عمرش در آن زمان حدود صد رسیده بود. معتمد خان مؤلّف «اقبال‌نامهٔ جهانگیری» این ملاحظهٔ *تزکِ جهانگیری* دربارهٔ بابا طالب اصفهانی را تصدیق می‌کند و می‌افزاید که او در اواخرِ فرمانروایی جهانگیر رخت از جهان بست و در آن هنگام سِنش از صد تجاوز کرده بود. بابا طالب اصفهانی یک دانشمند ارجمند بود و در هنر سخن‌سرایی قریحه و استعداد طبعی وی بسیار عالی بود. به‌ویژهٔ رباعیّات این شاعر خیلی معنی‌خیز و لطیف می‌باشد. یکی از رباعیّات وی به‌شرح ذیل مندرج می‌گردد که جهانگیر آن را در تزکِ خود درآورده است:

کلیم با ظفر خان احسن ربط و قربت می‌داشت و در ایّام اقامت وی در کشمیر ظفر خان او را مورد تقویت و حمایت قرار داد.

زهرم به‌فراق خود چشـانی که چه شد   خون‌ریزی و آستین فشانی که چه شد
ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد   خاکـم بفشـار تا بـدانی کـه چـه شـد

و این هم از اوست:

دی فتنه از آن سرو خرامان می‌ریخت   وز طرح نگاهش آب حیوان می‌ریخت
می‌رفـت و عقـاب می‌چکیـد از نازش   می‌آمد و از کرشمه‌اش جان می‌ریخت

این یک بیت هم از اوست:

بیـرون مـیا کـه شهـرهٔ ایّام می‌شوی   ما کشته می‌شویم و تو بدنام می‌شوی

طوری‌که در «نشتر عشق» به‌ذکر آمده است وفات بابا طالب اصفهانی به‌سال هزار و سی به‌وقوع آمده بود.

حاجی محمّد جان قدسی

حاجی محمّد جان قدسی حدوداً به‌سال ۹۹۱ هجری مطابق ۱۵۸۳ م در مشهد مقدس زاییده شد. بر بنای اینکه به‌زیارت روضات مقدّس مشرّف گشته بود، تخلّص خود را تیمّناً قدسی کرد. تقی اوحدی در تذکرهٔ خود آورده است که قدسی در اوایل زندگی عطّار پیشه بود ولی بعد از زیارت حرمین شرفین و دیگر اماکن متبرّک در گرایش ذهنی او تغیّر پدیدآمد. بخت یاوری کرد و عازمِ مسافرت هند شد و به‌عهدِ شاهجهان به‌دهلی پاگذاشت و بلافاصله اجازهٔ شرفیابی به‌دربارِ شاهجهانی دریافت کرد و در ردیف ملازمان شاهجهان شامل شد. کمی قبل از باریابی به‌دربارِ شاهی قدسی قصیدای در مدح عبدالله خان که یکی از امرای شاهجهان و منصبدار هفت‌هزاری بود سرود. عبدالله از استماع این قصیده آن درجه شیفته و از خود رفته گشته که او را مشتاقانه در آغوش گرفت و پهلوی خود نشانید و لباسی که خود پوشیده بود را از تن بیرون کرده، به‌وی اعطا کرد و مشارٌالیه چندین بار قدسی را به‌طور صلهٔ مدح‌سرایی به‌جایزه‌های گرانبها مستفیض فرموده بود و پس از این به‌توجّه و مساعدت او به‌دربارِ شاهجهان به‌سال ۱۰۴۲ هجری مطابق ۱۶۳۲ م رسایی یافت. اوّلین قصیده‌ای که قدسی در مدح بادشاه سرود از لحاظ محسناتِ صورت و معنی خیلی جالب و نغز بود و آن‌قدر مورد پسند خاطر شاهجهان افتاد که به‌قولِ مؤلّف «مرأةالخیال» در صلهٔ قصیدهٔ هٰذا دهان قدسی را هفت‌بار از جواهر پُر کرد. عبارت «مرأةالخیال» در این بابت این‌طور می‌باشد:

"محمّد جان قدسی قصیدهٔ زیباتری در مدح صاحبقران ثانی خوانده، پادشاه بخشش عبدالله شنیده بود، گفت که انعامی را که عبدالله به‌شما داد کسی دیگر نمی‌تواند بدهد و سپس انواعِ جواهر را خواست و دستور داد که هفت‌بار دهن قدسی را از جواهر پُر کنند. در جلوی او طشتی از طلا نهاده شده بود و هرگاه که دهنش پُر می‌شد جواهر را در آن می‌ریخت".

چند شعر از قصیدهٔ فوق‌الذکر درج ذیل می‌گردد:

ای قلم بر خود ببال از شادی و بگشا زبان　　در ثنای قبلهٔ دین ثانیِ صاحبقران
آبروی آفرینش کعبه صدق و صفا　　قبلهٔ اقبال خاقانِ زمن شاهجهان
جوهر اوّل شهاب‌الدّین محمّد کز ازل　　از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان

اختـر بـرجِ کـرامــت مضـمـر لطــف اله   جوهر شیخ شجاعـت مصـدر امن و امـان

و در آغاز سال ۱۰۵۴ هجری هنگامی‌که قدسی به‌مناسبتِ بهبودی و شفایابی جهان آرا بیگم دختر شاهجهان از علالت آتش‌زدگی یک قصیده‌ای مبنٰی بر تبریک و تهنیّت سرایید و در صلهٔ این قصیده به‌همّت‌آوری یک مبلغ هنگفتی از شاه دریافت کرد. علاوه بر این جایزه‌های مزبور قدسی به‌مناسبت برگزار جشنهای متنوّع به‌انعامات چشمگیر مشرف گشته بود و سرانجام به‌خطاب ملک‌الشعرایی سرفرازی یافت. قدسی به‌سال ۱۰۵۶ هجری مطابق ۱۶۴۶ م در کشمیر واصل به‌حق شد. میرزا ابوطالب کلیم سال وفاتش از مصرعهٔ زیرین برآورده است:

«دور از آن بلبل قدسی چمنم زندان شد» (۱۰۵۶ ه)

شاهجهان او را برای نظم کردن *شاهنامه* مأمور کرده بود ولی به‌علّت مرگ ناگهانی این وظیفهٔ عظیم را نتوانست به‌اتمام برساند.

کلیّاتِ آثار قدسی مشتمل بر قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و قطعه می‌باشد. مثنوی موسوم به«ظفرنامهٔ شاهجهانی» در هفت‌هزار بیت به‌بحر متقارب سراییده شده. یک مثنوی در ستایش باغات شاهجهان در کشمیر. یک مثنوی دیگر هم در تعریف کشمیر نوشته است و دو *ساقی‌نامه* به‌نظم کشیده است. مثنوی که در توصیف کشمیر و کوه و دمنِ آن دیار گفته خیلی جالب است که در آن مناظر طبیعت را به‌حسن و هنرمندی بیان کرده است. چند شعر از این مثنوی به‌شرح ذیل می‌باشد:

اوّل مشکلات راه کشمیر را توضیح می‌دهد:

بـود قطــع رهِ کشـمـیـر مشـکل   بحـق نـتوان رسـید از راهِ باطـل
مگر زین راه باریکـت خـبر نیست   که گویی کوه را مـوی کمر نیست
ز بیـم ایـن رهِ بـاریـک خونخـوار   خلـد مـوی کـمـر در دیــدهٔ خـار
گروهی دسـت از جـان برفشـانده   در ایـن ره چون گره در تار مانـده
رهِ فقـر از رهِ کشـمیـر پیـداسـت   کـه گام اوّل او تــرک دنـیـاسـت
از این ره چون توان آسان گذشتن   که گام اوّل اسـت از جان گذشـتن

ولی چون شاعر این راه صعب و دشوار را عبور کرد و بر سرزمین جنّت نشان کشمیر قدم نهاد و جلوه‌های جمیلِ سبزه زارهای این خطّه را تماشا کرد، مشاهدات خود را این‌طور به‌نظم آورده است:

خوشا کشـمیر و خـاک پاک کشمیر   که سـر برزد بهشت از خاک کشمیر
چـو کشـمیـر آبـروی هفـت کشـور   نـگاه از دیـــدن او تـــازه و تـــر
چه کشـمیـر آبـروی بـاغ و بسـتان   اسـیـر هـر نهـالـش صـد گلسـتان
سـوادش سـرمـهٔ چشـم بهـار است   بهشت و جوی شیرین آب لار است
بـود نـشـو و نـمـا اینـجـا روان را   بـهـار دیـگـر اسـت ایـن کاروان را

قدسی یکی از غزل‌سرایان ممتاز در عصر خود بود. شعری چند از یکی از غزلهاش مثلاً اینجا درج می‌گردد:

دارم دلی امّا چه دل صـد گونه حرمـان در بغل
چشمی بخون در آستین اشکی به‌طوفان در بغل
باد صـبا گـر بگـذرد از کـوی تو سـوی چمـن
گل غنچه گـردد تا کند بوی تو پنهـان در بغـل
نـازم خـــدنـگ غمـــزه‌ات از لـذّت دیـــدار او
از هم جراحت‌هـای دل دزدیده پیـکان در بغل
روزِ قیامـت هر کسـی در دسـت گیـرد نامه‌ای
من نیز حاضر می‌شـوم تصـویر جـانان در بغل
ای باغـبان کی می‌کشـم منّـت برای سیر گل
از داغهـای سیـنه خـود دارم گلسـتان در بغـل
برقع ز عـارض بر فگن یک صبح دم تا از ضیا
گردد خـرامش صـبح را خورشید تابان در بغل

کلیم کاشانی

میرزا ابوطالب متخلّص به«کلیم» اصلاً از همدان بود، ولی اوقات آموزش و تربیت تا یک مدّتی طویل در کاشان طی شده بود. بر این بنا او به‌کاشانی بیشتر شهرت دارد. در اوانِ جوانی به‌منظور تحصیلات عالیه عازم شیراز شد و بعد به‌پایان رساندنِ تعلیمات خود درِ زمان سلطنت جهانگیر به‌سرزمین هند قدم گذاشت و به‌سلک ملازمانِ شاهنواز خان پیوسته شد. ولی کلیم بدین جهت که از رنج فراق و دوری از وطن مألَوف خود خیلی دلتنگ بود و هم به‌موجب آنکه بدبختانه متاعِ هنر و فضل او موافق آرمان و آرزویش موردِ توجّه نزدیک امرای آن وقت نشده بود لاجرم به‌وطنش مراجعت نمود

ولی اینجا هم او را فراغِ بال و آرامش نصیب نشد و بعد دو سال و نیمی بار دوّم صعوبتِ سفر هند کشید و در این وهله کلیم با میرجمله متخلّص به«روح‌الامین» رحل اقامت افکند. روح‌الامین که به‌دربارِ جهانگیر نفوذ و اعتبار زیاد می‌داشته مقدّمش را محترم داشت و با حرارت و اشتیاق او را استقبال کرد. با وجود این بذلِ توجّه مخصوص و احترام شایسته‌ای از جانب میرجمله کلیم به‌دربارِ جهانگیر در حصولِ مقام و مرتبت توفیق نیافت. یکی از اسباب موجّه این ناکامی و محرومی این بوده که شهبانو نور جهان نظر کرم و عنایت سوی این شاعر معطوف نمی‌داشت و بیشتر اوقات اشعار کلیم را مورد خرده‌گیری و تنقیص قرار می‌داده.

در آن زمان کلیم در جستجوی یک سرپرستی حامی و گرم گستر در شهرهای این کشور سرگردانی می‌کرد و در طی این ولگردی او به‌بیجاپور رسید و به‌خدمت ابراهیم عادل شاه فرمانروای آن دیار یک قصیده‌ای تقدیم نمود ولی به‌هدف خود نایل نیامد و افزون بر این به‌یک رخدادی افسوسناک در بابت اتّهام جاسوسی او را دستگیر کردند و بالنتیجه او تا یک مدّتی به‌زندان ماند. آخرالامر به‌میانجی‌گری و شفاعتِ شاهنواز خان از اسارت رهایی یافت و بعد از این متدرجاً التفات و مرحمت اعیانِ دربار شاهجهان را توانست تحصیل بکند و بر بنای استعداد خداداد و جوهر طبعی به‌زودی موردِ پسند منصبداران و ارباب امور مملکت گشت و بعد از وفات حاجی محمّد جان قدسی او سمتِ افتخار ملک‌الشعرایی را دریافت کرد. کلیم هم مانند قدسی به‌عوض نظم اشعاری به‌مناسبت مواقع با اهمیّت و مسرّت‌افزا انعامات گزاف به‌دست آورد. یک‌بار بروز قِران‌العیدین یعنی نوروز و عیدالفطر که همان روز شاهجهان از کشمیر به‌اکبرآباد معاودت نموده بود و بر تخت طاؤسی که به‌مخارجِ یک کرور روپیه فراهم آمده بود جلوس فرموده و کلیم یک قصیدای عزّا در تهنیّتِ عیدین و توصیف تخت مذکور به‌حضور سلطانِ صاحبقران انشاد کرد. مطلع قصیدهٔ هٰذا به‌قرار ذیل می‌باشد:

خجستهٔ مقدم نوروز و غرّهٔ شوال   فشانده‌اند چه گلهای عیش بر سر سال

شاهجهان هنرپرور و جوهرشناس بود. این شاهکار شعری وی را قدردانی کرده پنج‌هزار و پانصد روپیه به‌او ارزانی داشت.

وقتی سلطان ترکستان به‌نام شاهجهان یک مرقومه‌ای ایفاد کرده بدین موجب او را هدف اعتراض و ایراد قرار داده بود که او (شاه مغول) به‌اسم خود عنوان «شاهجهان» افزوده است، درحالی‌که حد و حصرِ مملکت شاه هند از مرز هند بیرون تجاوز نکرده است. همین‌که کلیم از ایرادگیری والی ترکستان آگاهی یافت او در جواب این خطاب شعرِ ذیل را سرود که خیلی مُسکت و معنی‌خیز می‌باشد:

هند و جهان ز روی عدد چون برابر است　　بر من خطابِ شاهجهان ز آن مقرّر است

شاهجهان از بداهت و سرعت ذهنِ کلیم خیلی مسرور گشت و این بیت را در جواب مکتوب سلطان ترکستان فرستاد و شاعر مزبور را به‌جایزه‌ای خطیر سرفراز فرمود.

چندی بعد کلیم به‌سال ۱۰۳۴ هجری مطابق ۱۶۳۹ م در مصاحبت شاهجهان به‌کشمیر درآمد و از ظرافت و شادابی سبزه و گلهای این سرزمین و از جلوه‌های طرب‌انگیز این قطعهٔ ارض آن‌قدر شیفته و سحر زده گشته بود که از شاه موصوف برای بقیهٔ زندگانی خود را آنجا گذراندن تقاضا نمود. شاهجهان خواهش وی را پذیرفت و سرانجام آنجا ماندگار شد و در نظم کردنِ *شاهنامهٔ* شاهجهانی خود را مشغول کرد تا اینکه همانجا به‌سال ۱۰۶۲ هجری مطابق ۱۶۵۱ م به‌رحمت حق پیوست.

کلیم با ظفر خان احسن ربط و قربت می‌داشت و در ایّام اقامت وی در کشمیر ظفر خان او را مورد تقویت و حمایت قرار داد.

قطع نظر از غزلها، کلیم مثنویهای متعدّد سراییده است. در خصوصِ تعریفِ اکبرآباد قحط دکن، صعوبت راه کشمیر، علاوه بر «پادشاه‌نامه» که نامکمّل مانده، مثنوی‌ها دارد و مانند قدسی و میر الٰهی در تعریف کشمیر هم مثنوی‌ای سروده است. ابیات مُختص به‌مدح ظفر خان احسن از یک مثنوی کلیم که دربارهٔ تعریف کشمیر گفته شد اینجا نقل می‌گردد:

چمن پیرای باغِ عدل و احسان　　جهانِ خلق نوّاب ظفر خان
سحاب لطف او تا شد گهربار　　گل است آشفته از هم چشمی خار
چو احسانش بحال خلق پرداخت　　دلِ کان و کف دریا تهی ساخت
بحسن خلق او یوسف خریدار　　به‌خاتم داریش حاتم سزاوار

مجالس شعری که تحت توجّهات ظفر خان احسن منعقد می‌شد خیلی جالب و نشاط‌انگیز می‌بوده. او خود یک شاعری معنی طراز و نازک‌خیال بود و شعرایی که توسل به‌دربارِ او می‌جستند را به‌دلگرمی حمایت می‌کرد. در بعضی تذکره‌ها یادآوری شده است که روزی در مجلس ظفر خان، صائب تبریزی و میرزا ابوطالب کلیم سخن‌سرایی می‌کردند. در اثنای شعرگویی ظفر خان پیشنهاد کرد که بیتی در وصف لبی که زخم دندان خورده باشد را موردِ فکر سخن قرار باید داد. به‌موافقتِ هدایت خان والامقام اوّلاً کلیم این مطلع را ارتجالاً گفت:

زخم دندان خوبتر کرد آن لب پرخنده را   قیمت آری بیش می‌باشد عقیق کنده را

جمیع حضار مجلس بر این بیت صدای آفرین بلند کردند. سپس میرزا صائب هم یک بیتی در جواب این نکته‌آوری به‌قرار ذیل طرح کرد:

باشد به‌لبش نشان دندان   نقشی کـه به‌مدّعا نشیند

این بیت هم موردِ ستایش و تحسین جمله اهلِ مجلس شد. کلیم از این جواب صائب تقریباً تحت احساس شکست‌خوردگی آمد ولی حواس خود را جمع کرد و بلاتأخیر این شعر انشاد کرد:

پیش این جوهریانی که در این بازاراند   قیمـت رشـته فـزون‌تر بود از گوهر ما

صائب از شعر مزبور خیلی ناراحت شد و آخرالامر این شعر بدیهاً پیش مجلسیان خواند:

تیره روزی بین که می‌خواهد کلیم بی‌زبان   پیـش شمـع طـور اظهـارِ زبـانـدانی کنـد

همین‌که این بیت از صائب شنید، کلیم بی‌حد رنجیده گشت. صائب هم آماده به‌نزاع بود ولی سعی صلح‌جویانه ظفر خان از این فتنه مانع آمد.

کلیم اگرچه در جمله اصناف سخن طبع‌آزمایی کرده است و به‌ویژه در مثنوی‌سرایی و قصیده‌گویی چیره‌دستی او شایستهٔ تحسین می‌باشد و در این صنوفِ سخن لزوماتِ واقعه‌نگاری را به‌کمال هنرمندی به‌انجام رسانده است. در واقعه‌نگاریِ کلیم توصیفِ طبیعت و تصویر اوضاع و الوانِ موسمها را هدف سخن‌گویی قرار داده است. مخصوصاً احوال و کوایفِ صیف و شتا، بهار و خزان، سختی و رنج سفر را به‌شیوهٔ مؤثّر تبین نموده است. ولیِ ویژگی‌های هنر سخن‌سرایی او در صنف غزل خوبتر می‌درخشد و

اختصاصات غزلهای او مانند غزلهای شعرای معاصر او مبنٰی بر معنی آفرینی، خیال‌پردازی، تمثیل، ایجاز، ایهام و غیره می‌باشد.

یکی از غزلهایش مثالاً درج ذیل می‌گردد:

پیری رسید و موسمِ طبع جوان گذشت تاب تن از تحمّل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابلِ دیدن دوباره نیست روپس نکرد هرکه از این خاکدان گذشت
در راه عشق گریه متاعِ اثر نداشت صد بار از کنار من این کاروان گذشت
طبعی به‌هم رسان که بسازد به‌عالمی یا همتی که از سر عالم توان گذشت
در کیش ما تجرّد عنقا تمام نیست در بند نام ماند اگر از نشان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم باتو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به‌آن و این روز دگر به‌کندن دل زین و آن گذشت

میر الٰهی

میر عمادالدّین ولد محمود امیر حجّت الله حسینی معروف به‌میر الٰهی اصلاً از همدان بود و در اسدآباد من مضافاتِ همدان تقریباً به‌سال ۹۹۴ هجری مطابق ۱۵۸۵ م پا به‌عرصهٔ حیات گذاشت. به‌قصد فراگرفتن علوم فایق و فراتر به‌سفر شیراز رفت و تخمیناً سه و نیم سال آنجا در تحصیلات اشتغال ورزید. چندی بعد سوی عراق حرکت کرد. میر الٰهی با فکر و فعّالیّت نقطویان قربت می‌داشت و واقعاً از خوفِ مکافاتِ این فکر و عمل کفرآمیز خود را نجات دادن به‌راه کابل و قندهار به‌سال ۱۰۲۱ هجری به‌آگره وارد شد ولی کمی بعد به‌اسباب ناگزیر از اینجا اجباراً به‌کابل مراجعت کرد ولی بار دوّم به‌سال ۱۰۲۴ هجری به‌آگره ورود کرد.

میر الٰهی به‌فضل و کمال آراسته بود و ذوق و قریحهٔ شعری وی را تذکره‌نویسان موردِ ستایش و تحسین قرار داده‌اند. به‌قول مؤلّفِ «نشترِ عشق» این شاعر قدرتمند در ایران همطرحِ آقا رضی و حکیم شفایی بوده.

دربارهٔ استعداد سخن‌سرایی میر الٰهی، گردآورندهٔ «شاهجهان‌نامه» به‌قرار ذیل نوشته است:

"طراز سخنش بسیار تازه و اشعارش بلندآوازه، لطف کلامش از قیاس افزون، جزالتِ الفاظش از خیال بیرون".

و آرزو در «مجمع‌النفائس» نظر خود را این‌طور اظهار داشته است:

"در درستی مضمون و زبردستی زبان و تازگی خیال میر مذکور مسلّم‌الثبوت است و همه به‌استادی وی قایل‌اند".

و سرخوش در «کلمات‌الشعراء» در بابت میر الٰهی می‌نگارد که مرد سخن‌فهم و خوشخیال بود و تیمّناً تذکرهٔ خود را ابتدا بنام او نموده است.

مؤلّفِ نشترِ عشق، عاشقی عظیم‌آبادی می‌نویسد که میر الٰهی به‌عهدِ جهانگیر پادشاه به‌هندوستان آمده به‌ملازمان سلطانی درآمد و در «طبقاتِ شاهجهانی» به‌ذکر آمده که او در کابل به‌ملازمتِ ظفر خان احس بود. مؤخّرالذکر او را سر دفترِ دیوان فصاحت و شیخ‌البلاغه می‌گفت. به‌معونت و رهنمایی وی به‌دربارِ جهانگیر راه یافت و مصاحبِ او گشت و بعدها وقتی‌که شاهجهان بر سریر پادشاهی متمکّن بود به‌حمایت و تقویت محمّد جان قدسی به‌صفِ ملازمان دربارِ بادشاه موصوف پیوست. میر الٰهی در میان شعرای دربارِ شاهجهان جایگاهی والا می‌داشت. هنگامی‌که ظفر خان احسن عازمِ سفر کشمیر شد او را برای همراه خود بردن به‌کشمیر به‌پادشاه درخواست کرد مشارٌالیه بلافاصله درخواست ظفر خان را پذیرفت و بالنتیجه میر الٰهی در مصاحبت ظفر خان به‌کشمیر ورود کرد. از این بعد میر مذکور بقیهٔ ایّامِ حیاتِ خود را در این دیار شاداب و صفاخیز گذرانید.

میر الٰهی در جمیع اصناف سخن قادر و توانا بود. در تعریف کشمیر میر الٰهی یک مثنوی‌ای سروده است که محتوی می‌باشد بر توصیف اشجار و اثمار باغات، حوضها و آبشارها. در وصف درخت چنار چند شعر به‌قرار ذیل می‌باشد:

چنارش چون ز ساعد افکند ظل   شود در گردنِ جوزا حمایل
سر شاخش بساق عرش پیوند   بشاخِ گاو و ماهی ریشه‌اش بند
بفرقِ آفتاب از مهربانی   ز هر برگی کشیده سایبانی

میر الٰهی اینجا اوقات آخرِ حیاتِ خود را به‌آرامش و آسودگی گذرانید و مردِ درویش طینت و وارسته مزاج بود و مسلکِ صلح کلّ، را پیروی می‌کرد و در این باره این‌طور می‌گوید:

نه رافضی نه منافق نه خارجی هستم   که هر سه هیزم دوزخ به‌روز غفرانند

همه ستایش یاران مصطفیٰ شده‌ایم　وگرچه گویم الٰهی که مؤمنم خوانند

*

محمودم از سعادت نور محمّدی　در ملّتِ صحابه و آلِ پیمبرم

در زمانی که میر الٰهی در کشمیر اقامت گزین بود، با ملّا شاه بدخشی، پیر طریقت داراشکوه پسر ارشد شاهجهان مراوده و معاشرت می‌داشته. ملّا شاه قطع نظر از گرایشهای او به‌عرفان و تصوّف به‌سلیقهٔ شعرگویی به‌نحو احسن آشنا بود. میر الٰهی بارها با ملّا شاه به‌بحث و چون و چرای شعری می‌افتاد، اگرچه احترامات وی را واجب می‌دانسته. بعضی تذکره‌نویسان متذکّر شده‌اند که یک بیتی از ملّا شاه بدخشی بر لوحه‌ای نگاشته شده بود:

پادشاهی را گذار و دست آگاهی گزین

چون به‌آگاهی رسیدی هرچه می‌خواهی گزین

میر الٰهی این بیت را ملاحظه کرد و زیر این، یک بیتی از خودش که به‌شرح ذیل می‌باشد ترقیم نمود:

من نمی‌گویم گدایی یا شهنشاهی گزین

خویش را مگزین و دیگر هرچه می‌خواهی گزین

گذشته از خدمات ارزندهٔ وی در زمینهٔ سخن‌سرایی میر الٰهی یک تذکره‌نگاری درخورِ اعتنا بود. او یک تذکره‌ای موسوم به«خزینهٔ الٰهی» تألیف کرده است. اسم این تذکره در کتابهای فهرست اسپرنگر و استوری به‌قرار فوق آمده است. درحالی‌که مؤلّفِ تذکرهٔ خود را «تذکرهٔ الٰهی» می‌گوید. اسپرنگر تذکرهٔ هٰذا را در کتابخانهٔ نوّابان اودهٔ پیدا کرده بود و بعدها این نسخهٔ خطّی بر برلن منتقل شد. قطع نظر از این نسخهٔ خطّی یک نسخه‌ای دیگر خیلی گرانبها و دارای اهمیّت زیاد به‌کوشش و پژوهش آقای عبدالحق رئیس متقاعد بخش اردو دانشگاه دهلی پیدا گشته است. پروفسور موصوف دربارهٔ «تذکرهٔ الٰهی» یک مقاله‌ای به‌قلم آورده است که در مجلّه «فکر و نظر» سه‌ماهی (اردو) به‌ماهِ دسامبر ۲۰۰۹ م انتشار یافته است. در طی این مقاله استاد عبدالحق می‌نویسد که جزو ابتدای این تذکره یعنی نسخهٔ برلن احتمالاً در آگره ترقیم نموده شده باشد که اصلاً در کتابخانهٔ بیگم نور جهان ملکهٔ جهانگیر شامل بود و نسخهٔ این تذکره

که کشف کردهٔ استاد عبدالحق است، در اثنای اقامت در کشمیر، میر الٰهی تحریر کرده باشد و می‌افزاید که نسخهٔ برلن از مقدّمه و ترقیمه عاری است، درحالی‌که نسخه‌ای که تشخیص دادهٔ خودش است ترقیمه در برمی‌دارد و چند صفحه از آغاز این نسخه ازبین رفته است. میر الٰهی به‌سال هزار و شصت و چهار (۱۰۶۴) هجری در سرینگر کشمیر به‌رحمت الٰهی پیوست و مرقدِ این شاعر ارجمند نزد مقبرهٔ شیخ بهاءالدّین گنج بخش کشمیری که مرجع خلایق می‌باشد، واقع است. ملّا محمّد طاهر غنی کشمیری بر وفات او یک قطعهٔ تاریخ نوشته است. دو بیت از قطعهٔ هذا به‌قرار ذیل می‌باشد:

نیست دور از اثر صحبت او　　که لب گور درآید بسخن
گفت تاریخ وفاتش طاهر　　برد الٰهی ز جهان گوی سخن

برخی از اشعار غزلهاش درج ذیل می‌باشد:

لاله سان هر عضو ما میراث خار داغ اوست
کی به‌مرهم صاف گردد سینهٔ افگار ما

از آن لب نیم بوسی مایهٔ بی‌هوشی ما شد
چه مستی‌ها که بخشی از شراب نیمرس ما را

لذّتی از تیغ او دارم که چاک سینه‌ام
چون خمارآلود نتواند لب از خمیازه بست

نرگس قدح شکستهٔ چشم سیاه اوست
زهر اجلِ چکیدهٔ تیغِ نگاه اوست

تلخکامی ز جهان بس‌که کشیدم همه عمر
زهر شد نیمهٔ دل، نیمه‌ای دیگر خون گشت

ز بس طراوت رویش نمی‌توان دانست
که شبنم است به‌گل یا گره به‌پیشانی‌ست

صد خون خورم که ناله بآن بی‌وفا رسد
این آه پاشکسته ندانم کجا رسد

منابع و مآخذ

۱. *ادب فارسی در هند بعهد جهانگیر و شاهجهان*، چاپی، به‌زبان انگلیسی، استاد لطف‌الرّحمٰن، انتشار دانشگاه بروده، هند.

۲. *تاریخ ادب فارسی* در کشمیر، استاد عبدالقادر سروری (به‌زبان اردو)، مجلس تحقیقات اردو، سرینگر، ۱۹۶۸ م.

۳. *تاریخ حسن*، پیر غلام حسن، مطبع دولتی سرینگر، ۱۹۶۰ م.

۴. تذکرهٔ «نشترِ عشق»، حسین قلی خان عظیم‌آبادی، مرتّبهٔ اصغر جانفدا، دوشنبه، تاجیکستان، ۱۹۸۱ م.

۵. *تذکرهٔ حسینی*، میر حسن دوست سنبهلی، نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۲ هجری.

۶. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، اصلح میرزا، مطبع انجمن، کراچی.

۷. تزک *جهانگیری*، انتشارات نولکشور، لکهنو.

۸. *ریاض‌الشعراء*، علی قلی خان واله داغستانی، مرتّبهٔ استاد شریف حسین قاسمی، چاپ کتابخانهٔ رضا، رامپور، ۲۰۰۱ م.

۹. *سرو آزاد* (خطّی)، غلام علی آزاد بلگرامی، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

۱۰. *ظفر خان احسن*، دکتر محمّد اسلم خان، انتشارات اندو پرشین سوسایتی، دهلی‌نو.

۱۱. *عرفات‌العاشقین* (خطّی)، تقی اوحدی، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

۱۲. *عمل صالح*، محمّد صالح کنبوه، چاپ آسیاتیک سوسایتی، بنگال.

۱۳. *کلمات‌الشعراء* (خطّی)، محمّد افضل سرخوش، کتابخانهٔ خدابخش پتنا.

۱۴. مجمع*النفایس* (خطّی)، سراج‌الدّین علی خان آرزو، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

۱۵. مخزن*الغرایب* (خطّی)، شیخ احمد علی خان هاشمی، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

۱۶. منتخب*التّواریخ*، عبدالقادر بدایونی، چاپ آسیاتیک سوسایتی، بنگال.

۱۷. *نتایج‌الافکار*، قدرت الله خان گوپاموی، چاپ ۱۲۵۹ هجری.

۱۸. *نگاهی به‌تاریخ ادب فارسی*، تألیف دکتر توفیق سبحانی، انتشارات شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران.

۱۹. مجلّهٔ *فکر و نظر*، سه‌ماهی (اردو)، دانشگاه اسلامی علیگره، دسامبر ۲۰۰۹ م.

پیوند تاریخی و فرهنگی تاجیکان با کشمیر

ضمیره غفّاراوا*

سرزمین ختلان‌زمین از دوران دور تاریخ به‌حیث یکی از مرکزهای نیرومند علم و فرهنگ اعتراف گردیده، این سرزمین زادگاه چهره‌های تابناک علم و ادبیّات و سرزمین ظهور مکتب و نهضت‌های فکری شناخته شده است. قدمت تاریخی این منطقه به‌گسترش معارف و ادب فارسی در حوزه‌های مختلف آن در دوران گوناگون اشارت کرده است. از نظر دیگر، شهرت مخصوص تاریخی در انتخاب سرزمین ختلان برای مراجعت و مسافرت اهل نظر به‌این منطقه مؤثّر بوده است. به‌شهادت سرچشمه‌های ادبی و تاریخی ادیبان و عارفان بی‌شماری در مسیر زندگی خود به‌این دیار سفر کرده، از فیض آب و هوای آن بهره‌یاب شده‌اند. وجود مزار مبارک یکی از پیشاهنگان عالم عرفان ـ میر سیّد علی همدانی ابن شهاب‌الدّین محمّد همدانی (۱۳۸۴–۱۳۱۴ ق) که در زمان خود در ایران با لقب «امیرکبیر» و «علی ثانی» و در هندوستان با نام «شاهِ همدان» مشهور گردیده است، سند مهمّ اثبات اندیشه‌های بالاست.

باید گفت که در ختلان دفن شدن میر سیّد علی همدانی و پسر و خویش و اقربایش زمینه‌های معین تاریخی دارند. به‌اتّفاق مؤلّفان سرچشمه‌ها، میر سیّد علی همدانی در نیمهٔ اوّل عصر ۱۴ میلادی از همدان به‌ختلان می‌آید و در آنجا به‌تبلیغ اسلام و تصنیف آثار می‌پردازد. در این فرصت پیروان و مخلصان زیاد پیدا می‌کند و بعضی از آنها را به‌شاگردی قبول می‌نماید. خواجه اسحاق ختلانی از زمرهٔ آنهاست که بعدتر با دختر استادش عهد و پیوند زندگی می‌بندد. میر سیّد علی همدانی در این سرزمین

---

* استاد دانشگاه دولتی خجند تاجیکستان به‌نام آکادمیک باباجان غفوراف.

دیهه‌ای را خریداری نموده، در آن مسجد و مدارس و کتابخانه‌ای بنیاد کرده، همهٔ آنها را وقف می‌نماید. مدّت چند سال در ختلان اقامت داشتن میر سیّد علی همدانی، تربیت شاگردان از این محلّ، دختر خود را به‌فرزند ختلانی خانه‌دار کردنش و امثال این علی همدانی را به‌آن وادار می‌کند که او پیش از مرگ وصیت کند که نعشش را به‌ختلان برند. قابل تذکّر است که پس از درگذشت امیرکبیر و در این دیار قرارگرفتن مدفن وی تشریف اهل دل به‌این جا بیشتر گردید و بی‌شک، زیارت مزار مقدّس این بزرگوار وجه دیگر نفوذ مسافرت ادیبان و شاعران به‌این سرزمین شد. در این زمینه، مسافرت شاعران فارسی‌گوی هند به‌ختلان نیز جریان پذیرفت که شرف زیارت مزار میر سیّد علی همدانی را نیز می‌توان از وجوه اصلی سفر آنها به‌این سرزمین مقرّر کرد. از جمله، تعدادی از سرچشمه‌ها به‌سفر یکی از سخن‌سرایان و دانشمندان شهیر قرن ۱۶ هند، صرفی کشمیری به‌ختلان زمین اشارت نموده‌اند. او مدّت سه ماه در مزار میر سیّد علی همدانی اقامت اختیار کرده بود. صرفی در «مغازیون نبی» نام مثنوی‌اش دربارهٔ مسافرت خویش به‌کابل، سمرقند، مشهد، بلخ، عربستان سعودی، ختلان و غیره به‌تفصیل سخن رانده، از آن جمله نوشته است:

مشرّف شده این فقیر حقیر　　به‌طوف مزار امیر کبیر
(۱۵، ص ۶۳۹)

نباید فراموش ساخت که در شبه قارّهٔ هند و پاکستان صرفی کشمیری، قبل از همه، چون مرد فاضل و دانشمند و عالم متبحّر ساحهٔ تصوّف شناخته شده است. سران شعردوست و ادب‌پرور زمان برای مطرح ساختن مشکلات شعر و عموماً معمّاهای ادبی دور به‌او مراجعت می‌کردند. در علم تصوّف مرتبهٔ بزرگ یافتن صرفی را به‌اعتبار گرفته سعید نفیسی او را «از مشاهیر صوفیه حنفیهٔ قرن دهم» (۱۳، ص ۸۲۹) و «از مشایخ معروف صوفیه هندوستان» (۱۲، ص ۴۷۰) نام می‌برد. چنان‌که گفته آمد، عامل مهمّ سفر صرفی به‌ختلان باید محبّت افزونش به‌شخصیّت میر سیّد علی همدانی و عقاید او محسوب گردد. از نظر دیگر، اهل علم و ادب و فضلا و عرفای سرزمین هند به‌شخصیّت و عقاید میر سیّد علی همدانی اخلاص و ارادت تمام داشتند و بی‌شک، صرفی کشمیری این انسان عارف، هرگز از این دایره بیرون بوده نمی‌تواند. این پیوند و

ارادت، پیش از همه، به‌خدمت‌های امیرکبیر در تبلیغ اسلام در سرزمین هند تکیه می‌کند.

چنان که تأکید شد، در اخبار تاریخی به‌ارادت مردم هند، خاصّهٔ سرزمین کشمیر نسبت به‌امیرکبیر در همهٔ زمانها اشارات فراوان رفته، علما و فضلای این منطقه میر سیّد علی همدانی را بزرگترین شخصیّت روحانی خطّهٔ کشمیر شناخته‌اند. ا. غفّاراو در رابطه به‌این مسئله نوشته است که: علی همدانی را «رهبر بزرگ کشمیر می‌نامند» (۲۳، ص ۶۴) و این، البتّه، بی‌سبب نیست، زیرا به‌قول دانشمند ایرانی مهدی درخشان او به‌کشمیر رفته، «خلقی را مرید خود ساخت» (۸، ص ۸۳). محمّد داراشکوه نیز در «سفینة‌الاولیا» به‌همین معنی تأکید فرموده است: "و ابتدای اسلام در کشمیر با برکات مقدم شریف ایشان (میر سیّد علی همدانی، ض.غ.) است. و امروز خانقاه ایشان (خانقاه معلّی، ض.غ.) در کشمیر موجود است" (۷، ص ۱۰۸). جهت توضیح بیشتر مسئله اشارت چند نکتهٔ مربوط به‌سبب‌های اعتقادات مردم هند در زمینهٔ مسافرت امیرکبیر به‌این سرزمین ضرور می‌نماید.

تعدادی از سرچشمه‌ها به‌سفر یکی از سخن‌سرایان و دانشمندان شهیر قرن ۱۶ هند، صرفی کشمیری به‌ختلان زمین اشارت نموده‌اند. او مدّت سه ماه در مزار میر سیّد علی همدانی اقامت اختیار کرده بود.

میر سیّد علی همدانی چندین بار به‌کشمیر مسافرت انجام داده است. بنا به‌معلومات «تاریخ حسن» او بار اوّل (سال ۱۳۷۲ م) در عهد سلطان شهاب‌الدّین به‌همراه هفتصد نفر از خویشان و اقربا و مریدان و شاگردان وارد کشمیر شد، در محلّهٔ علاءالدّین‌پور فرودآمد و چهار ماه در آنجا اقامت داشت. آن وقت میان سلطان شهاب‌الدّین و سلطان فیروزشاه تغلق جنگ عظیمی برپا بود. بنابر سعی میر سیّد علی همدانی که برای استقرار صلح در شهر فیروزپور با سلطان شهاب‌الدّین ملاقات نمود، کار با صلح انجام یافت و ولایت پنجاب تا مرز سرهند تحت تصرّف شهاب‌الدّین محمّد درآمد. (۲۶، ص ۱۷۳)

مسافرت دوّم میر سیّد علی همدانی به‌کشمیر (سال ۱۳۷۹ م) در زمان سلطان قطب‌الدّین صورت گرفت و مدّت ۲ تا ۵ سال ادامه یافت. بار سوّم (سال ۱۳۸۴ م) در

این دیار همگی چند روز توقّف نموده است و خلاص. م.سلطانزاده در این خصوص می‌نویسد:

"به‌عقیدۀ ا.ا. سیمیان‌اف، میر سیّد علی همدانی شش سال و به‌گفتۀ میرزا حیدر چهل روز و به‌قول خواجه اعظم دیده‌مری کشمیری سه سال در کشمیر زندگی کرده است. به‌فکر ما هر سه مؤلّف هم به‌ناصحیحی راه داده‌اند... از مقایسه و مشاهدۀ دلیل و سندهای سفر و زندگی میر سیّد علی همدانی به‌چنین خلاصه‌ای آمدن ممکن است که او در کشمیر و مضافات آن پنج سال اقامت ورزیده است".

قابل تأکید است که این مسافرت میر سیّد علی همدانی پیوسته از جانب اخلاصمندان مورد پذیرایی قرار می‌گرفت. از جمله، سیّد محمّد خاوری به‌مناسبت اوّلین مرتبه به‌کشمیر تشریف آوردن میر سیّد علی همدانی ابیات ذیل را هم در صفت و هم در مادّۀ تاریخ این سفر سروده:

میر سیّد علی شه همدان — سیر اقلیم سبعه کرد نکو
شد مشرّف ز مقدمش کشمیر — اهل آن شهر را هدایتجو
سال تاریخ مقدم او را — یابی از مقدم شریف او
(۲۳، ص ۱۴)

باعث تذکّر است که میر سیّد علی همدانی میان سلاطین و بزرگان این دیار نیز نفوذ مذهبی زیادی داشت. حکمرانان کشمیر ـ سلطان شهاب‌الدّین و سلطان قطب‌الدّین از مریدان او گشتند. محض، با توصیه او سلطان شهاب‌الدّین در سرینگر مسجد جامع بنا کرد. سلطان قطب‌الدّین نیز زیر راهنمایی او عمل می‌کرد و هریک امرش را با دل و جان به‌جا می‌آورد. با شنیدن خبر ورود میر سیّد علی همدانی به‌سرزمین کشمیر او با امرای مملکت برای پیشوازش از شهر بیرون رفته، با کمال احترام استقبال نموده و در محلّۀ علاءالدّین‌پور منزل شایانی برای اقامت او تهیّه کرد. صفّۀ مربّعی برای او در کشمیر آراسته بودند. سلطان قطب‌الدّین با اخلاص و آداب محبّت و ارادت هر روز به‌خدمتش می‌رفت، از صحبت‌هایش بهره‌ور می‌گشت و همۀ نصیحت‌ها و توصیه‌های او را به‌اجرا می‌آورد. لباس هندوان که تا آن زمان بر تن می‌کرد، کنار گذاشت و از دو خواهر که در ازدواج وی بوده‌اند، یکی را طلاق داد. (نک: ۲۶، ص ۱۷۳)

در رابطه به‌مناسبات میر سیّد علی همدانی با امرای متذکّره نقل و حکایات زیادی در سرچشمه‌ها آمده که همگی به‌ارادت تمام ایشان نسبت به‌این عارف نام‌آور اشارت دارند. از جملهٔ آن اقوال این است که وقتی علی همدانی کلاه مبارک خود را برای سلطان قطب‌الدّین عطا نمود، سلطان آداب قبول آن را به‌جا آورده، آن را به‌سر خود نهاد و این سنّت تا آخر سلطنت خانوادهٔ شاهمیریان ادامه یافت. تا آن دمی که با خواهش سلطان فتح شاه کلاه علی همدانی در کفن او پیچانیده شد (۱۵۱۶)، سلاطین شاهمیری کلاه او را به‌سر می‌نهادند (۶، ص ۲۰۶؛ ۱۶، ص ۷۳؛ ۲۴، ص ۲۴؛ ۹، ص ۱۱–۱۰).

میر سیّد علی همدانی چندین سال حیاتش را در کشمیر گذرانیده، سلسلهٔ مرتّب عرفانی را در این سرزمین به‌وجود آورد. با دستور او مدرسه‌ها و مرکزهای تعلیمی اسلامی در هر دیهه تأسیس یافتند. از آن جمله، اوّلین مدرسهٔ اسلامی با نام «مدرسة‌القرآن» نیز بنا کردهٔ اوست که در آنجا علوم اسلامی و زبان‌های عربی و فارسی درس داده می‌شد. در مدرسهٔ مذکور شیخ سلیمان که قبلاً هندو بود و به‌ارشاد و هدایت شاه همدان به‌دین اسلام روآورده، به‌آموزش «قرآن» توجّه ظاهر نموده بود، به‌تحصیل پرداخت و پس از آن همچون یکی از مفسّرین نامور «قرآن» در سرزمین هند شناخته شد.

در عهد سلطان سکندر نیز یک مدرسهٔ اسلامی تأسیس یافت که از سبب در نزدیکی مسجد جامع قرار داشتنش با نام مدرسهٔ مسجد جامع مشهور گشت. در آن مدرسه میر محمّد علی بخاری، ملّا محمّد یوسف کشمیری، ملّا صدرالدّین کاشی، مولانا سیّد حسین منطقی و غیره به‌تدریس مشغول بودند. همچنین، در این دوره جمال‌الدّین مدهوش نیز که با همراهی امیرکبیر به‌کشمیر آمده بود، «عروة‌الوثقٰی» نام مدرسه‌ای را برپا کرد. (۱۹، ص ۴۵)

از شیوهٔ دیگر کار امیرکبیر آن بود که مبلّغان و واعظان متعدّد را تعلیم داده، آنها را به‌نقاط گوناگون کشمیر اعزام می‌کرد، تا این که مردم را به‌تعلیمات اسلام آشنا نمایند. شاگردان میر سیّد علی همدانی در سرتاسر کشمیر خانقاه و مدرسه‌ها برقرار نمودند. چنان‌که، سیّد محمّد قُریشی در بهجاره مقیم گشته، آنجا یک مسجد کلان برپا کرد. سیّد جلال‌الدّین عطایی در موضع شیرپرگنه سکونت نموده، در همانجا تعلیمات اسلامی را پهن نمود. حضرت سیّد کمال در درپنشهر به‌کارهای تبلیغاتی شغل ورزیده و حضرت

میر رکن‌الدّین و سیّد فخرالدّین با امر میر سیّد علی همدانی در موضع آونپور سکونت اختیار نمودند. جمعی از سادات ایرانی، چون سیّد تاج‌الدّین و سیّد حسین سمنانی، سیّد مسعود و سیّد یوسف که در آن سفر مبارک ملازم خدمت شاه همدان بودند، در کشمیر ساکن شدند.

در برابر این خدمت‌های بزرگ، میر سیّد علی همدانی که بیشتر کتابهای عربی و فارسی خود را به‌کشمیر آورده بود، آنجا کتابخانهٔ بزرگ خود را تأسیس داد که به‌شایستگی مورد استفاده و استقبال مردم آن دیار قرارگرفت. (۲۵، ص ۳۷)

در مدارس متعدّد دیگری که در آن زمان در شهر و دهات مهمّ کشور بنیاد گشت، تعلیم زبان فارسی آغاز گردید (۱۹، ص ۴–۴۳؛ ۲۵، ص ۴۲). فعّالیّت میر سیّد علی همدانی در کشمیر که برای تعلیم و تبلیغ دین اسلام به‌این سرزمین قدم گذاشت و مردم این خطّه را مورد هدایت قرار داد، برای در کشمیر منتشر گردیدن زبان فارسی نیز زمینهٔ خوبی فراهم آورد. همزمان با ترویج و گسترش کامل دین مبین اسلام در کشمیر زبان و ادبیّات فارسی که خود وسیلهٔ تبلیغ فرهنگ اسلامی در این سرزمین محسوب می‌گشت، خیلی تکامل پذیرفت.

شایان یادآوری است که وقتی میر سیّد علی همدانی در سال ۱۳۷۲ م به‌کشمیر تشریف آورد، مردم این خطّه با زبان فارسی آشنایی داشتند و شعر فارسی نیز در این دوره رواج یافته بود و چنان‌که قبلاً هم تأکید شد، سیّد محمّد خاوری نام شاعری تاریخ ورود او را به‌این زبان منظوم ساخت (۱۶، ص ۵۲). امّا در نتیجهٔ فعّالیّت عارفان بزرگ ـ میر سیّد علی همدانی، سیّد جلال‌الدّین، میر محمّد علی همدانی، میر شمس‌الدّین عراقی و دیگر سخنوران و دانشمندان فارسی‌زبان، زبان فارسی در سرزمین کشمیر نفوذ بلند یافته، به‌حلقهٔ خاص و عام درآمد، توسعه و رشد یافته، در محافل ادبی محبوبیّت تمام پیدا کرد و به‌تدریج همچون زبان کارگزاری و علم و ادب مقام زبان فرهنگی کشور را به‌دست آورد. در این زمینه قید یک نکته ضرور است که محض پندیتها برای ترویج زبان فارسی در کشمیر خدمات شایسته‌ای به‌سامان رسانیده‌اند. نخست آنها به‌تحصیل و آموزش زبان و ادبیّات فارسی گام برداشتند و به‌این زبان آزادانه حرف می‌زدند. (۱، ص ۲۸)

در این دوره زبان فارسی بین هندوان کشمیر نیز رواج کامل یافت و در این راه میر سیّد علی همدانی کوشش زیاد به‌خرج داد. او می‌خواست که زبان فارسی به‌حیث زبان معاشرت خلق‌های غیرمسلمانی نیز باشد که در کشمیر سکونت داشتند. در ظرف آن مدّتی که میر سیّد علی همدانی در کشمیر اقامت داشت، با برهمنان آنجا مباحثه و مناظره‌ها برگزار می‌نمود و در پرتو هدایت او ایشان گروه گروه به‌دین اسلام روی می‌آوردند.

در نتیجهٔ فعّالیّت عارفان بزرگ ـ میر سیّد علی همدانی، سیّد جلال‌الدّین، میر محمّد علی همدانی، میر شمس‌الدّین عراقی و دیگر سخنوران و دانشمندان فارسی‌زبان، زبان فارسی در سرزمین کشمیر نفوذ بلند یافته، به‌حلقهٔ خاص و عام درآمد.

امّا رواج زبان و ادبیّات فارسی در کشمیر از آن نیز وابسته بود که شهاب‌الدّین (۱۳۷۳-۱۳۵۴ م)، قطب‌الدّین (۱۳۸۹-۱۳۷۳ م)، سکندر (۱۴۱۸-۱۳۸۹ م) و خصوصاً زین‌العابدین (۱۴۷۰-۱۴۲۰ م) بر این سلاطین علم‌دوست و ادب‌پرور شاهمیری به‌زبان و ادبیّات فارسی توجّه بی‌اندازه داشتند و برای گسترش آن در کشمیر سعی فراوانی به‌خرج دادند. همچنین، اهل علم و ادب فارسی را که از مراکز اسلامی آن دوره به‌مانند هرات، مرو، بغداد و سمرقند و بخارا رو به‌کشمیر نهادند، تقدیر و پذیرایی می‌نمودند. از تشویق و حمایت سلاطین سخن‌شناس و ادب‌پرور کشمیر برخوردار شده، گروه گروه نمایندگان علم و ادب از ورارود و ایران جانب کشمیر رهسپار شدند و وجود آنها بر زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم تأثیر عمیق گذاشت. (۳۱، ص ۱۹-۱۲)

محض در دورهٔ حکمرانی سلطان شهاب‌الدّین زبان فارسی چون زبان رسمی دولتی اعتبار زیاد پیدا کرد. چون که در مدارس دینی در برابر تعلیم علوم مذهبی تدریس زبان فارسی گواه آن بود که امرا به‌مسئلهٔ ترویج زبان فارسی اهمیّت بی‌اندازه ظاهر می‌نمایند. راجع به‌این مسئله نیز دانشمندان و مؤرّخان نظرات خویش را بیان نموده‌اند. عبدالقادر سروری عهد سلطان قطب‌الدّین را «زمان ارتقای زبان و علم و ادب فارسی در کشمیر» می‌نامد (۱۹، ص ۴۴). به‌همّت این سلطان که به‌شعر و ادب علاقهٔ وافری داشت و به‌فارسی شعر هم می‌گفت، کتابخانه‌ها و مدرسه و خانقاه‌ها برپا گردید. دارالعلومی که

او تشکیل نمود، تا عصر ۱۹ تعلیمگاه اساسی علم و ادب فارسی در این سرزمین به‌شمار می‌رفت. (۱۹، ص ۴۴)

وابسته به‌این، نفوذ زبان فارسی در این سرزمین زبان تمدّن باستانی هند قدیم ـ سانسکریت را که از زمان حکمرانی کنیشکا (ا. ۱ م) سر کرده، در زمان حکومت راجه‌های کشمیر (ا. ۱۴–۷) و برای یک دورهٔ معیّن در عهد سلاطین شاهمیری (ا. ۱۴) زبان رسمی این سرزمین بود (۱۱، ص ۲۸۹؛ ۱، ص ۲۶–۱۰۵؛ ۲۱، ص ۴۷–۱۷؛ ۲۲، ص ۱۲۸) و طول عصرها سخن‌سرایان کشمیری چون کشیمیندره (ا. ۱۱)، سامدیوه (ا. ۱۱)، کلهنه (ا. ۱۲)، بهمهه (ا. ۶)، انندهوردهنه (ا. ۱۱)، ابهینوگوپته (ا. ۱۱)، بهسکر، سامننده، اتپلچریه و دیگران اثرهای گرانبهای دینی و فلسفی و علمی و ادبی به‌این زبان تألیف نموده و با میراث گرانبهای خود خزینهٔ علم و ادبیّات هند قدیم را ثروتمند و غنی گردانیده بودند، از بین برد. در زمان سلطان شهاب‌الدّین (۱۳۷۳–۱۳۵۴ م) زبان سانسکریت کاملاً جای خود را به‌زبان فارسی داد. (۱۹، ص ۴۳)

اگر چندی زبان فارسی به‌کشمیر تنها در قرن ۱۴ وارد گشته، در اینجا موقعیّت خیلی قوی پیدا نمود، در طول شش قرن گذشته از این خطّه آن‌قدر عالم و شعرای فارسی‌گو برخاستند که تاریخ چنین ادوار پُربار معنوی را کم در خاطر دارد. مردم کشمیر از میراث ادبی گذشتهٔ خود جدا شده، به‌دستاوردهای ادبی «فاتحان» انس گرفتند. گسترش زبان فارسی و تجلّی وی آنچنان به‌پایهٔ بلندی رسید که حتّی پندیتهای کشمیر آن را چون زبان علمی و ادبی اختیار نمودند و بعضی کتب دینی خود را هم به‌زبان فارسی می‌نوشتند. در این زمینه، همچنان که لاهور را «اصفهان ثانی» و «غزنین خرد» می‌گفتند، کشمیر را «ایران صغیر» می‌نامیدند. این افتخار بزرگ در مسیر تاریخ فقط نصیب کشمیر شده است و این بی‌سبب نیست، زیرا به‌قول خواجه عبدالحمید عرفانی:

> "در تاریخ دنیا کمتر نظیر دارد که یک ملّت به‌وسیلهٔ تدریس و تعلیم، زبان خارجی را یاد بگیرد و در آن زبان آثار پرارزش مثل کشمیری‌ها به‌یادگار گذارد". (۹، ص ۴۷)

علاوه بر این، محض به‌شرافت دانشمند و عارف نامور میر سیّد علی همدانی و عرفای دیگر کشمیر را همچون مهد تصوّف و عرفان شناخته‌اند. طوری که در بالا تأکید

شد، برای به‌مقام بزرگ رسیدن خدمت بزرگ تاریخی بردوش عرفای نام‌آوری، چون میر سیّد علی همدانی افتاده بود که مردم این خطّه را مورد هدایت قرار دادند. مدّتی در کشمیر زیستن و به‌ارشاد اشتغال ورزیدن میر سیّد علی همدانی از عصر ۱۴ این سرزمین را در تربیت و رشد شخصیّت‌های عرفانی ممتاز گردانید. از بس‌که فضای معنوی کشمیر از فیض و رایحهٔ عرفان وحدت‌الوجودی معطّر گشته بود، این فیضان معنوی ناگزیر در آیینهٔ شعر نیز متجلّی شد. در کنار غزل و قصاید عرفانی مثنوی‌ها و داستان‌های عارفانه هم عرض وجود کردند که «بحرالعرفان» اکمل بدخشی، «عین‌العرفان» عبدالوهاب نوری، «نورالانوار» محمّدافضل سرخوش، «عدّةاللقاء» و «کنزالعشق» شیخ محمّد چشتی‌زاده و، «تنبیه‌القلوب» حبّی، مثنوی عرفانی در موضوع محلّی گفتهٔ کامل بیک بدخشی با نام «کنندن» از جملهٔ آنها به‌شمار آمده، هر یکی در مقام معیّن ادبی و عرفانی اعتراف گردیده‌اند.

در این دوره زبان فارسی بین هندوان کشمیر نیز رواج کامل یافت و در این راه میر سیّد علی همدانی کوشش زیاد به‌خرج داد. او می‌خواست که زبان فارسی به‌حیث زبان معاشرت خلق‌های غیرمسلمانی نیز باشد که در کشمیر سکونت داشتند.

نبوغ فکری و مقام عالی میر سیّد علی همدانی در بین هندوان برای ایجاد محبّت افزون مردم این سرزمین نقش مؤثّر گذاشت که این درجه و مقام اخلاص ایشان در اکثر سرچشمه‌ها صریحا تأکید گردیده است. محض همین اخلاصمندی و محبّت به‌شخصیّت و اندیشه‌های امیرکبیر بود که مردم کشمیر این نام‌آور عالم عرفان را در همهٔ دوره‌ها به‌حیث شخصیّت بی‌نظیر و مربّی خویش شناخته، او را در مقام بلند مبلّغ فرهنگ اسلامی و مروّج زبان و ادبیّات فارسی برداشته‌اند. مؤلّفان «تاریخ فرشته»، «سفینةالاولیا»، «تاریخ اعظمی» و غیره نسبت به‌شخصیّت میر سیّد علی همدانی ارادت تمام داشتن خرد و بزرگ کشمیر را به‌طور واضح تأکید نموده‌اند. برابر این اکرام و بزرگداشت کشمیریان او را همچون حضرت شاه همدان نام می‌بردند، از رباعی زیرین که در پیشطاق بنای خانقاه او در سرینگر نوشته شده است، می‌توان معرفت پیدا کرد:

هر فیض که در سابقهٔ هر دو جهان است / در پیـروی حـضرت شـاه همـدان اسـت
شاه همدان، آن که شهنشاه جهـان است / ای خاک بر آن دیده که در ریب چنان است

پس از صدها سال محمّد اقبال لاهوری در «جاویدنامه» خود این عارف نامور و شاعر والاگهر را با کمال احترام چنین ستایش کرده است:

سیّدالـــسّادات ســـالار عجـــم / دســـت او معمـــار تقـــدیر امـــم
مرشــــد آن کـــشور مینـــونظیر / میر و درویش و سلاطین را مـشیر
خطّــه را آن شــاه دریــا آســتین / داد علم و صنعت و تهذیب و دین
(۱۰، ص ۲۱۷)

دانشمند ایرانی محمّد حسین تسبیحی ارادت مردم کشمیر و ماورای آن را به‌شخصیّت و اندیشهٔ امیرکبیر در قالب شعر این‌گونه افاده کرده است:

ای علی، ای سـیّد کـشمیریان / سیّدالـــسّادات پاکـــستانیان
ای امیر کشور عرفان و عـشق / گلــشن پــاک تــو از ایرانیــان
کــاروان عاشــقان گــشته روان / سوی کشمیر آمدنـد از خـتّلان
مردم کشمیر و پاکـستان همـه / دل سپرده در رهت پیر و جوان
(۲۳، ص ۲۰)

از تأکید محمّد حسین تسبیحی هم وجوه مهمّ تقویت ارتباط ختلان و هند قرارگرفتن میر سیّد علی همدانی روشن می‌گردد.

بنا به‌معلومات خواجه اعظم دیده‌مری پس از درگذشت میر سیّد علی همدانی به‌جهت دفن او نزاع شد و هر طایفه‌ای به‌جانب خود می‌خواست. چون میر سیّد علی همدانی در پاخلی وفات کرد، این خبر به‌زودی به‌کشمیر رسید و نمایندگان سلطان قطب‌الدّین برای آوردن نعشش به‌کشمیر به‌آنجا فرستاده شدند. حاکم پاخلی می‌خواست که علی همدانی در ولایت او مدفون گردد. مقابل این گروهها همراهان و مریدان ختلانی او می‌گفتند که مطابق وصیّت میر سیّد علی همدانی نعشش را به‌ختلان می‌بریم. بعد جنازه شیخ قوام‌الدّین بدخشی که از مریدان خاص او بود، گفت: "هرکسی یا هر گروه که تابوت مبارک را بردارد، می‌تواند آن را در جایی که می‌خواهد، دفن کند". هرکدام سعی کرده بودند و کسی نتوانست برداشت، مگر شیخ قوام‌الدّین که تنها آزادانه

برداشت. از این کرامت همه در حیرت گردیدند و مریدان ختلانی او را اجازت دادند که نعش میر سیّد علی همدانی را به‌ختلان ببرند. (۲۵، ص ۸–۳۷)

در تمام دوره‌ها اعتقاد قوی میان اهل فضل و عرفان و علم و ادب کشمیر، محبّت و صداقت نسبت به‌امیرکبیر پا برجا ماند. از این جهت، چنان‌که تأکید شد، یکی از عامل‌های اساسی مسافرت شیخ یعقوب صرفی کشمیری به‌ختلان خیال زیارت مزار این بزرگوار بود. لازم به‌تأکید است که صرفی محبّت خویش را به‌این مرد عارف بارها در آثارش اظهار نموده است. او در همهٔ مثنوی‌هایش بعد از حمد خداوند و نعت رسول اکرم(ص) در منقبت امیرکبیر اشعار سروده است که این نکته از محبّت بزرگ وی نسبت به‌این شخصیّت منیر قلمرو عرفان خبر می‌دهد. پس، اگر مسافرت صرفی به‌ختلان، از یکطرف دلیل ارادت او به‌میر سیّد علی همدانی باشد، از سوی دیگر بازگوی آن است که در مسیر تاریخ ادیبان فارسی زبان به‌وسیلهٔ همین‌گونه پیوندهای معنوی و روابط ادبی توانستند که نه تنها ادبیّات و زبان و فرهنگ فارسی را انتشار بخشند، بلکه محفوظ نگاه داشته، در برابر آن توسعه بخشند.

گسترش زبان فارسي و تجلّي وي آنچنان به‌پاية بلندي رسيد كه حتّي پنديتهاي كشمير آن را چون زبان علمي و ادبي اختيار نمودند و بعضي كتب ديني خود را هم به‌زبان فارسي مي‌نوشتند.

با نتیجه‌گیری از عوامل رشد فرهنگ اسلامی و زبان و ادبیّات فارسی در سرزمین هند این امر مسلّم است که مسافرت میر سیّد علی همدانی در سرخط وجوه این پیشرفت‌ها قرار دارد. زیرا در نیمهٔ اوّل عصر ۱۴ میر سیّد علی همدانی که ترویج و گسترش کامل دین اسلام در کشمیر محض با نام او مربوط است، همچون ستارهٔ درخشان در افق این سرزمین تجلّی کرد. این شخص در تفکّر مردم کشمیر گردش کلّی به‌وجود آورد. محض با نفوذ تبلیغ و راهبری او هزارها تن از کشمیریان به‌سعادت اسلام مشرّف گردیدند و فرهنگ اسلامی و تفکّر عرفانی به‌زودی در این قلمرو آنچنان وسعت پیدا کرد که هیچ یک گوشهٔ هند چنین با توسّع دین اسلام را نپذیرفته است.

با نظرداشت تقریر این اعمال و دیگر کارهایی که میر سیّد علی همدانی در بنیاد مساجد و مدارس کرده‌اند، امکان می‌دهد نتیجه بگیریم که او در رواج اسلام و قبول آن در کشمیر و در برابر آن، در گسترش زبان و ادب فارسی در این سرزمین خدمت‌های شایسته‌ای به‌انجام رسانیده، در افق تفکّر اهل ادب و عرفان پهنای تمدّن فارسی اسلامی همچون خورشید پرانوار فروغ ابدیت بخشیده است. در کنار این با حضور مبارک خود به‌ایجاد روابط ادبی ادیبان هر دو منطقه ـ هند و ختلان ـ اساس گذاشته است. منبعد در ادوار مابعد وی، مسافرتها به‌سمت ختلان، بیش از همه، به‌هستی منوّر مزار مقدّس این عارف نام‌آور در شهر کولاب که به‌زیارتگاه اهل دل تبدیل یافته است، تکیه می‌کند.

شایستهٔ تأکید است که رابطهٔ قوی میان ادیبان هند و ختلان که، پیش از همه، به‌ارادت و اخلاص شخصیّت‌های معنوی، چون میر سیّد علی همدانی تکیه می‌کند، در دیگر دوران تاریخی نیز به‌شایستگی ادامه یافته و نه تنها صورت یک‌جانبه به‌خود گرفت، بلکه منبعد سفر شاعران ختلان به‌هند نیز واقع افتاد. نمونهٔ بارز این‌گونه مسافرت که سمت حرکت شاعران ختلان را به‌سوی هند باز نمود و ارتباط ادبی را تقویت بخشید، هجرت «حیات جان» نام شاعر است که متخلّص به«باقی» بوده، با نام باقی کولابی مشهور است. نامبرده از شاعران صاحب استعداد عصر ۱۶ تاجیک محسوب می‌شود. در شهر کولاب به‌دنیا آمده، در جوانی شهرت دایره‌های ادبی هندوستان را شنیده است و در زمان جلال‌الدّین محمّد اکبر پادشاه (۱۵۵۶–۱۶۰۵) به‌آنجا مسافرت انجام داده. از اخبار سرچشمه‌ها برمی‌آید که در هندوستان به‌ایجاد اشعار متنوّع از نظر شکل و مضمون مشغول شده است. وی در دورهٔ حکمرانی اکبر و هنگام شورش معصوم خان کابلی در سال ۱۵۷۹ م در جانپور کُشته می‌شود. (نک: ۲، ص ۱۹۴)

شعرهای پراکندهٔ باقی کولابی در تذکره‌ها و دیگر سرچشمه‌های تاریخی و ادبی وجود دارد امّا تا سال ۱۹۲۷ م یگان اثر کلان حجم او در دسترس نبود. در این سال یکی از دانشمندان ممتاز هند به‌نام مولوی محمّد شفیع در شهر لاهور در کتابخانهٔ شخصی شهاب‌الدّین نام عالم هند، قصّهٔ عشق شورانگیز «هیر و رانجهه» سرودهٔ باقی کولابی را پیدا می‌کند. سال ۱۹۶۰ م دکتر محمّد باقر که یکی از محقّقان نامی پاکستان

به‌شمار می‌آید، در لاهور با عنوان «قصّه‌های پنجابی در زبان فارسی» کتابی را به‌طبع می‌رساند که در آن در خصوص مندرجهٔ مثنوی «هیر و رانجهۀ» باقی کولابی نیز اطّلاع رفته است که بین سالهای ۱۵۷۵–۱۵۷۹ م تألیف شده است. (۴، ص ۵۵–۳۶)

همین‌طور، مسافرت شاعر باقی کولابی به‌سرزمین هند، از یک‌طرف اگر به‌رونق ارتباط ادبی این دو سرزمین اشارت کند، از نظر دیگر به‌شهرت و مقام ادب‌پروری امیران و شاهان هند در سراسر پهنای کشورها تکیه می‌کند که در زمینهٔ آن شاعر به‌این سرزمین رفته، از محیط پرقوّت ادبی آن برخوردار شده، به‌ایجاد مثنوی بزرگی موفّق می‌گردد. هرچند دربارهٔ زندگی و روزگار باقی کولابی مطالب زیادی در دست نداریم، ولی زندگی و آثار دسترس شدهٔ وی به‌یک صحیفهٔ پُربار روابط ادبی هند و ختلان اشارت می‌کند.

بازنگری به‌سیر تاریخی روابط ادبی ختلان و هند از آن خبر می‌دهد که پیوند ادبی این دو منطقه سابقهٔ قدیمهٔ تاریخی دارد و برای گسترش و رواج آن سهم عارف کامل و نام‌آور میر سیّد علی همدانی خیلی بزرگ است.

وجه دیگر گسترش روابط ادبی در استقبال ادبی به‌ظهور می‌رسد. مسلّم است که ادبیّات فارسی‌زبان هند در عصرهای ۱۶ و ۱۷ م به‌بعد در منطقه‌های فارسی‌زبان شهرت تمام داشت. به‌خصوص، نبوغ فکری و ادبی بیدل سراسر این مناطق را تسخیر کرده و به‌ایجاد مکتب‌های نیرومند پیروان آن باعث گردیده بود. از این رو، از معلومات سرچشمه‌ها برمی‌آید که ادیبان ختلان نیز از فیض انوار اشعار و اندیشهٔ بیدل بهرهٔ افزون دریافتند و شایان تأکید است که حاجی حسین کنگرتی ختلانی یگانه کسی است که بر مبنای داستان «کامدی و مدن» میرزا عبدالقادر بیدل با همین نام داستان آفریده است. با وجود آن‌که مأخذ اساسی داستان حاجی حسین اثر بیدل بوده است، امّا موصوف توانسته است که در پرتو اندیشه‌های میرزا بیدل به‌آفریدن یک اثر مستقل و مکمّلی موفّق شود که در آن نظر و دید و اندیشهٔ مستقل مؤلّف آن آشکار است. این شاعر هنرمند مخصوصاً در تصویر منظره‌های طبیعت دیار خویش مهارت بیشتر نشان داده است که این امر وجه مهمّ در فرقیّت محتوای داستان‌های هردو شاعر محسوب می‌شود.

از نظر دیگر، داستان حاجی حسین با سادگی زبان و اسلوب تصویرها و فراگیری موضوع‌های محلّی نیز از داستان بیدل که بیشتر به‌پیچیده‌گویی و ابهام تکیه می‌کند، فرق دارد. به‌عبارهٔ دیگر حاجی حسین کوشیده است که روش مشکل بیانی بیدل را در سبک نگارش خود ادامه ندهد و بیشتر به‌سادگی زبان و بیان ره بگیرد.

در مجموع، بازنگری به‌سیر تاریخی روابط ادبی ختلان و هند از آن خبر می‌دهد که پیوند ادبی این دو منطقه سابقهٔ قدیمهٔ تاریخی دارد و برای گسترش و رواج آن سهم عارف کامل و نام‌آور میر سیّد علی همدانی خیلی بزرگ است. اگر از نظر اوّل امیرکبیر در ضمن انجام مسافرت به‌هند و ترغیب و تشویق فرهنگ اسلامی و زبان و ادبیّات فارسی راه این ارتباط را باز کرده باشد، وجود مدفن این بزرگوار در ختلان و محلّ زیارت اهل دل قرارگرفتن آن مکان صف زایرین مقبرهٔ ایشان را از دایره‌های ادبی و علمی و عرفانی افزون گردانیده که صرفی کشمیری از زمرهٔ آنهاست. تقویت این روابط در زمینهٔ ارادت و اخلاص به‌شخصیّت‌های معنوی سمت دیگر رواج مناسبت‌ها و به‌سوی هند حرکت کردن اهل ادب ختلان را نیز در پی آورد که حاصل آن گسترش پیوند ادبی هر دو منطقه گردید.

پی نوشت

۱. عبدالله، سیّد. *ادبیّات فارسی در میان هندوان*، ترجمهٔ دکتر محمّد اسلم خان، تهران، ۱۳۷۱ خورشیدی، ۲۸۳ ص.
۲. عبدالقادر بداونی. *منتخب‌التواریخ*. ج ۳، کلکتّه، ۱۸۶۹ م، ۳۱۱س.
۳. اشرفین ک.ز. فئودالیزم و اندی. مسکو: نوکه، ۱۹۷۷ م، ۲۳۸ ص.
۴. باقر، محمّد. *پنجبی قصّی فرسی زبان مین* (قصّه‌های پنجابی به‌زبان فارسی)، مجلّد دوّم، لاهور، ۱۹۶۰ م، ۹۷ ص.
۵. وانینه ا.یو. *فرهنگ خوبکارکنی عصرهای میانه در هند*. ۱۹۹۱ م، ۲۲۴ ص. (به‌زبان روسی)
۶. غفّاراف ا. *محمّد اقبال*. دوشنبه: دانش، ۱۹۷۷ م، ۲۲۱ ص.
۷. داراشکوه، محمّد. *سفینةالاولیا*، کانپور، ۱۹۸۲ م.
۸. درخشان، مهدی. *بزرگان و سخن‌سرایان همدان*. تهران، ۱۳۴۱ خورشیدی، ج ۲، ۴۳۸ ص.

۹. عرفانی، خواجه عبدالحمید. *ایران صغیر یا تذکرهٔ شعرای پارسی‌زبان کشمیر*. تهران، ۱۳۳۵ خورشیدی، ۱۹۰ ص.

۱۰. اقبال، محمّد. *پیغام شرق*، *مرتّب ا. غفّاراو*، دوشنبه: ادیب، ۱۹۸۷ م، ۳۲۰ ص.

۱۱. لونیا ب.ن. *تاریخ فرهنگ هند از دوران قدیم تا زمان ما*. ترجمه مختصر از انگلسی ازو تیورینا. مسکو. ۱۹۶۰ م. ۵۶۶ ص. (به‌زبان روسی)

۱۲. نفیسی، سعید. *تاریخ نظم و نثر زبان فارسی*. ایران، ۱۳۳۴ خورشیدی، ج ۱ و ۲.

۱۳. جواهرلعل نهرو. *گشاش هند*. ترجمه از انگلسی ازو. اساکوویچ. ای.س. کونینای و و.ن پاولاوه. ماسکو. ۱۹۸۹ م. کتاب اوّل ۴۶۰ ص. (به‌زبان روسی)

۱۴. راشدی، سیّد حسام‌الدّین. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*. کراچی، ۱۹۶۸ م. ۵۱۷–۱۰۴۳.

۱۵. ریاض، محمّد. *احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی*، تهیّهٔ احمداف ص. و سلطان‌اف م. دوشنبه: عرفان، ۱۹۹۵ م. ۲۴۸ ص.

۱۶. ریاض، محمّد. *فارسی‌سرایان کشمیر در دورهٔ پیش از تیموریان* «هلال»، ۱۹۷۲ م. شمارهٔ ۲. ص ۵۵–۵۱.

۱۷. سعادت، مفتی محمّدشاه. بلبل شاه صاحب. سرینگر، ۱۳۶۰.

۱۸. سروری، عبدالقادر. *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، سرینگر، ۱۹۶۸ م، ۳۵۰ ص.

۱۹. سرب ریوکاف ا.د. رمند ادبی در هند. (قرون هفت و هشت) ماسکو، انتشارات علم، ۱۹۷۹ م، ١٦٠ ص (به‌زبان روسی).

۲۰. سرب ریوکاف ا. *آثار کشمیر با زبان سانسکریت در عصر هفت و سیزده*. ماسکو. ۱۹۸۲ م. ١٤٩ ص (به‌زبان روسی)

۲۱. سرب ریوکاف ا. ادبیّات خلق‌های هند. مسکو. انتشارات مکتب عالی. ۱۹۸۵ م. ۳۰٤ ص. (به‌زبان روسی)

۲۲. سالار عجم، *تهیّه و سرسخن ماهرخوجه سلطانزاده*. دوشنبه: پیوند، ۱۹۸۵ م. ۸۱ ص.

۲۳. سلطانزاده، ماهرخواجه. *سرسخن، میر سیّد علی همدانی شاه همدان*. آثار منتخب، دوشنبه: عرفان، ۱۹۹۴ م. ج ۱، س ۴۱–۵.

۲۴. خواجه اعظم دیده‌مری. *تاریخ اعظمی*. سرینگر، ۱۸۸۶ م.

۲۵. حسن، پیر غلام. *تاریخ کشمیر*. سرینگر، ۱۹۶۰ م. ج ۲.

26. Hasan, Mohibbul. *Kahsmir under the Sultans*. Calcutta, 1959.

27. Hollister, John Norman. *The Shi'a of India*. London, 1953. p.440.

28. Parmu R.K. *A History of Muslim Rule in Kahsmir*. Dehli, Ahmadabad, Bombay, 1969.
29. Smith V.A. *The Oxford History of India*. Oxford, 1964. p.899.
30. Tikku, G.L. Persian Poetry in Kahsmir (1339–1846). Berkelly, Los Angeles, 1971. p.321.

محمّد حسین کشمیری

(قلهٔ خوشنویسانِ کشمیر)

حمید رضا قلیچ‌خانی*[*]

درآمد

کتابت و خوشنویسی از سپیده دمِ دورهٔ اسلامی به‌جهت پاسداری از *قرآن* کریم، بسیار مورد توجّه قرارگرفت و کاتبانِ مسلمان به‌ارجمندترین جایگاه اجتماعی دست یافتند. خوشنویسی تنها هنری است که سلسلهٔ شاگردی و استادی آن را به‌ائمّهٔ اطهار(ع) رسانده و از آن با عنوان «هنر مقدّس» یادکرده‌اند.

با ورود مسلمانان به‌شبه قارّهٔ هند و گسترش فرهنگ اسلامی در آن سرزمین، ایرانیان توانستند بیش از دیگر همسایگان بر هنر خوشنویسی هند تأثیرگذار باشند. از جملهٔ عوامل اصلی این تأثیر، همسایگی و نفوذ شگرف زبان و ادب فارسی در شبهٔ قارّه بوده است.

پژوهشگران برآنند که ایرانیان بیش از اعراب در تداوم و ارتقای خطوط اسلامی کوشیده‌اند، چنانکه ابن مقلهٔ شیرازی (۳۲۸–۲۷۲ ق) را نخستین استادی دانسته‌اند که خطوط ششگانه (نسخ، ثلث، رقاع، توقیع، محقق و ریحان) را از کوفی استخراج و قانونمند کرد[۱].

---

* دانشجوی دکتری گروه فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. رسالاتی در خوشنویسی، ص ۱۸.

همچنین در کتاب «مناقب هنروران» عالی افندی، به‌معرّفی خط و خوشنویسی در نزدِ عثمانیان پرداخته است و جالب است که در آن کتاب نیز، شمار خوشنویسانِ ایرانی بیش از ترکان و اعراب است.

اوج مهاجرت نستعلیق‌نویسان ایراني به‌هند در سدهٔ یازدهم هجري بود.

کتابت به‌شکل کاربردی خط در تهیّه و تولید نسخه‌های خطّی گفته می‌شود که این مهمّ از سده‌های نخستین ورود مسلمانان به‌شبه قارّه آغاز شد و با ورود عارفان و ایرانیانِ اهلِ فرهنگ، سامان فراوانی یافت. نسخه‌های خطّی بازمانده از کاتبانِ شبه قارّه نشان‌دهندهٔ این نکته است که دستهٔ اصلی آنها را متون عرفانی، ادبی و تاریخی تشکیل داده است.

هرچند که از سدهٔ چهارم تا ششم هجری کتیبه‌ها و کتاب‌هایی به‌زبان عربی در دست است و از سدهٔ ششم هجری به‌بعد نیز آثار فراوانی به‌زبان فارسی در شبه قارّه یافت می‌شود امّا جنبهٔ هنری خوشنویسی از آغاز حکومت بابر (۹۳۲ ق) تا پایان سلطنت شاهجهان (۱۰۶۸ ق) به‌کمال گرایید و کیفیّت آثار خوشنویسی شبه قارّه در سدهٔ یازدهم هجری با آثار نظیر خود در ایران به‌برابری رسید.

خوشنویسی (calligraphy)، جنبه‌های هنری و زیبایی‌شناسانهٔ خط و تهیّهٔ کتاب‌ها و مرقّعات نفیس را گویند که از سدهٔ دهم هجری و با گسترش خط نستعلیق، بیش از پیش مورد توجّه قرارگرفت و تا اواخر سدهٔ یازدهم هجری به‌اوج شکوفایی رسید.

گسترش خوشنویسی در هند با تکامل و اوج یافتن خط نستعلیق در هرات و اصفهان، همخوانی داشت. از اواسط سدهٔ دهم هجری مهاجرت شاعران و خوشنویسان ایرانی به‌شبه قارّه نمود روشن‌تری یافت. معزّالدّین محمّد حسینی (زنده در ۹۹۰ ق) که از استادان زبردست خط نستعلیق بود در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم هجری به‌هند مهاجرت کرد. همایون پسر بابر پس از اقامت در دربارِ صفوی و آشنایی بیشتر با فرهنگ و هنر ایران، هنگام بازگشت به‌وطن، هنرمندانی را همراه با خود برد. در آن میان خوشنویسانی چون محمّد مؤمن قزوینی و به‌گمان بسیار، سلطان بایزید دوری عازم هند شدند. سلطان بایزید از سوی اکبر پادشاه به‌خطاب «کاتب‌الملک» سرافراز گشت؛ با این حال، اوج مهاجرت نستعلیق‌نویسان ایرانی به‌هند در سدهٔ یازدهم هجری بود.

محمّد حسین کشمیری

از جمله خوشنویسان هندی که به‌رقابت با هنرورانِ ایرانی پرداخت، محمّد حسین کشمیری (ف: ۱۰۲۰ ق/۱۶۱۱ م) بود. محمّد حسین از قله‌های خطّ نستعلیق شبه قارّه و از نظر سبک و عیار خوشنویسی تنها هنرمندی است که به‌پایهٔ نستعلیق‌نویسان طراز اوّل همچون میر علی کاتب هروی رسیده است. وی از اکبر شاه (۱۰۱۴–۹۶۳ ق) لقب «زرّین قلم» گرفت و گاه در آثار خود از عنوان «اکبر شاهی» بهره جست. پس از آن در آثاری که در دورهٔ جهانگیر پادشاه (۱۰۳۷–۱۰۱۴ ق) کتابت کرد نیز از لقب «جهانگیری» و «جهانگیر شاهی» بهره‌مند گشت و بسیار مورد توجّه این دو پادشاه بود. ابوالفضل علّامی در آیین اکبری وی را «جادو رقم» خوانده است:

> "... خاصهٔ نستعلیق روایی دیگر یافت و جادو رقمی که در ظلِّ سریر خلافت صاحب این نقش دلپذیر توان گفت محمّد حسین کشمیری ست و به‌خطاب زرّین قلمی روشناسِ آفاق، شاگردِ مولانا عبدالعزیز، از استاد گذرانیده، مدّات و دوایرِ او متناسب همند و کارآگاهان او را به‌پایهٔ میر علی [کاتب هروی] برگیرند..."[1]

و جهانگیر نیز در *جهانگیرنامه* یا *توزک جهانگیری* چندین بار از وی نام‌بُرده است[2] تا اندازه‌ای که کتابتِ مقدّمهٔ نفیس‌ترین مرقّع آن زمان، یعنی مرقّع جهانگیری (مرقّع گلشن) و به‌گمانَ بسیار، گردآوری و گزینشِ قطعات آن نیز به‌وی سپرده شد؛ چرا که بیشتر آثار این مرقّع شامل قطعاتی از میر علی کاتب است، همان هنرمندی که محمّد حسین کشمیری سبک وی را پسندیده و بر آن بوده که پیرو همان مکتب هنری باشد. محمّد حسین سبک اصیلِ نستعلیق را که پس از میر علی تبریزی (ف: ۸۰۳ ق)، توسّط جعفر تبریزی، اظهر تبریزی و سلطان علی مشهدی طی شده و به‌میر علی هروی (ف: ۹۵۱ ق) رسیده بود، دنبال کرد و به‌زیبایی هرچه تمام‌تر رساند. همین روند را علی رضا تبریزی (عبّاسی) در اصفهان پی گرفت و به‌نهایت رساند.

---

۱. *آیین اکبری*، ص ۹۳.

۲. *توزک جهانگیری*، ص ۵۳ و ۹۱.

محمّد حسین همدورهٔ چند استاد طراز اول خط نستعلیق در اواخر سدهٔ دهم و اوایل یازدهم است، همچون: میر عماد قزوینی، علی رضا تبریزی و خلیل الله حسینی (ملقّب به‌پادشاه قلم) و از نظر تاریخی در دوره‌ای می‌زیست که نستعلیق در حال رسیدن به‌نهایت تناسب و زیبایی خود بود. گفتنی است که پس از میرعماد (ف: ۱۰۲۴ ق)، شاگردان و پیروانِ وی، کمال این خط را در آثار وی جستجو کردند و کمتر به‌تغییر و خلاقیت اندیشیدند. عبدالرّشید دیلمی (ف: ۱۰۸۱ ق) که از شاگردان ممتاز میر عماد بود به‌هند مهاجرت کرد و در دربارِ شاهجهان به‌تدریس شاهزادگان پرداخت. چنانکه در تذکرهٔ خوشنویسان (غلام محمّد هفت قلمی دهلوی) می‌بینیم، از آن پس عیار هنری خوشنویسان هند با آثار عبدالرّشید سنجیده می‌شد و همین نکته سبب گشت تا هنرشناسان هندی، محمّد حسین کشمیری را چنانکه شایستهٔ اوست، نشناسند.

محمّد حسین اگرچه به‌دقّت و درستی از آثار میر علی کاتب هروی مشق کرده و پیرو سبک اوست امّا شاگرد حضوری وی نبوده است. می‌دانیم که میر علی از سال ۹۳۵ ق به‌اجبار به‌بخارا برده شد و تا هنگام درگذشت (ف: ۹۵۱ ق) در آنجا بود و از نظر زمانی در این هنگام یعنی پیش از سال ۹۵۱ ق امکانِ شاگردی محمّد حسین در بخارا بسیار دور از ذهن است؛ زیرا وی در ۱۰۲۰ ق درگذشته و در صورتی می‌توانسته به‌محضر میر علی راه یابد که بیش از هشتاد سال زیسته باشد. گروهی وی را شاگرد عبدالعزیز دانسته‌اند و در این صورت وی از نظر مهارت و شهرت، از استادش بسی پیشی گرفته است. از شاگردان وی به‌حسین کشمیری و محمّد مراد زرّین قلم، محمّد علی (پسرش) می‌توان اشاره کرد.

آثار بر جای مانده

بی‌شک محمّد حسین آثار بسیاری را در عرصهٔ کتابت و کتیبه‌نگاری نگاشته است که از آن میان شمار اندکی در دسترس و انبوهی نیز از میان رفته است. از جمله کتیبهٔ سنگی که جهانگیر از آن را در کتاب *تاریخ جهانگیری* یادکرده است. این کتیبه در واقع سنگ مزاری بوده به‌خط محمّد حسین که در کنار مناره‌ای در جهانگیرپور بر سر قبر

آهویی که مورد توجّه جهانگیر بوده نصب شده بود. در برخی از آثار نیز امکانِ رقم زدن وجود نداشته است و تنها با جستجو در کتاب‌های تاریخی و تذکره‌ها و دیگر اسناد می‌توان به‌وجود آنها پی برد. از این رو بسیاری از کتیبه‌های بازمانده در بناهای سلطنتی آگرا نیز به‌قلم وی است، از جمله کتیبه‌های تختِ سنگی جهانگیر و سنگ‌آبه‌ای در قلعهٔ آگرا که از نظر عیارِ خطّ نستعلیق، نمی‌تواند از کسی جز وی باشد.

جنبهٔ هنری خوشنویسی از آغاز حکومت بابر (۹۳۲ق) تا پایان سلطنت شاهجهان (۱۰۶۸ق) به‌کمال گرایید و کیفیّت آثار خوشنویسی شبه قارّه در سدهٔ یازدهم هجری با آثار نظیر خود در ایران به‌برابری رسید.

از آثارِ از میان رفته که بگذریم، کتابت‌های رقم‌دار وی به‌این قرار است:

۱. **شش قطعه در مرقّع گلشن:** این مرقّع، نفیس‌ترین مرقّع موجود در ایران است که اینک در کتابخانهٔ کاخ موزهٔ گلستان تهران نگهداری می‌گردد. به‌گمان این مرقّع در حملهٔ نادرشاه به‌دهلی، به‌غنیمت گرفته شده و پس از آن به«کتابخانهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی» وارد شده و مهر دورهٔ ولیعهدی ناصرالدّین را در سال ۱۲۶۳ ق/۱۸۴۷ م. دارد. این مرقّع در آغاز به‌دستور جهانگیر (۱۰۳۷–۱۰۱۴ ق) در سال ۱۰۱۹ ق/۱۶۱۰ م تهیّه گردید و در صفحه‌ای از آن آمده است:

این مرقّع که بتوفیق اله   صورت آرای شد از لوح و قلم
رشکِ گلزار ارم تاریخش   چهره‌پرداز خرد کرد رقم

العبد محمّد حسین زرّین قلم جهانگیر شاهی ۱۰۱۹

محمّد حسین در صفحه‌ای دیگر بنا به‌دستور جهانگیر، قطعه‌ای را که به‌تاریخ ۹۵۸ ق توسّط خوشنویسِ دیگری نوشته شده بود، در ۱۰۱۷ ق نقل کرده است: «تحریرا فی نهم محرّم‌الحرام سنهٔ ۹۵۸ بموجب حکم اقدس کمترین بنده‌ها محمّد حسین زرّین قلم».

بهترین و با عیارترین آثار محمّد حسین در همین مرقّع برجای مانده است. اهمیّت این مرقّع تا اندازه‌ای بوده که جهانگیر خود در ۲۷ ربیع‌الاوّل ۱۰۱۹ ق بیتی درباره‌اش سروده است:

"«... برای امتیاز این مرقّع پادشاهی یادگار خاصهٔ مطلعی به‌خاطر مبارک ما گذشته...

این مرقّع شـده زِ لطفِ اله   از جهانگیر شاهِ اکبر شاه"[۱]

و پس از آن نیز در مجلسِ ۶ ربیع‌الاخر همان سال آمده است:

"چند مجلس تصویر از مرقّع گرامی به‌نظرِ حضرت اقدس درمی‌آوردند و نزاکت‌های خط و بوالعجبی‌های تصویر و نادره کاری‌های بی‌نظیرانِ روزگار و استادانِ یگانهٔ ایران و توران و فرنگستان و روم و هندوستان در محفلِ عالی مذکور می‌شد. چند مجلس تصویر برآمد که مُزدِ هر موضع، حضرتِ عرش آشیانی هزار روپیه عنایت فرموده بودند..."[۲]

به‌گمان بسیار، بخش دیگری نیز در دورهٔ شاهجهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷ ق) به‌آن افزوده و یا نزدیک به‌همان قطع و شکل، مرقّع دیگری تهیّه شده است چراکه کلیم همدانی (۱۰۶۱-۹۹۰ ق) در توصیف این اثر، چنین سروده است:

چندین هزار نقـش بدیـع انتخـاب کرد   دوران که شـد مرقّـع شـاهجهـانش نام

تاریـخ شـد «مرقّـع بی‌مثـل و بی‌بـدل»   چون این سواد گلشن فردوس شد تمام

و تاریخ اتمام آن را سال ۱۰۴۶ ق/۱۶۳۶ م یادکرده است[۳].

این مرقّع ۲۶۲ صفحه دارد و دو صفحه، دو صفحه مزیّن به‌قطعه‌های خوشنویسی و نگارگری است. هرچند که در حاشیهٔ قطعه‌های خوشنویسی، سبک نگارگری هند و ایرانی آشکارا دیده می‌شود، جالب است که برخلافِ نگارگری‌های، در متن آثار خوشنویسی، اثری از استادان هندی و یا سبکِ خوشنویسی هندی به‌چشم نمی‌خورد و به‌گمان بسیار این نکته از سلیقهٔ محمّد حسین کشمیری (ف: ۱۰۲۰ ق) که کاتب مقدمهٔ مرقّع بوده، برخاسته باشد. این مرقّع بالغ بر صد قطعه از میر علی کاتب (از سال ۹۲۸ تا ۹۵۱ ق) را داراست و

---

۱. *مجالس جهانگیری*، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۵۳.

۳. *دیوان کلیم*، ص ۱۲۸.

قطعه‌هایی نیز از نستعلیق‌نویسان شهیر ایرانی از جمله: جعفرالکاتب [تبریزی]، اظهرالکاتب [تبریزی]، سلطان علی مشهدی و عبدالرّحیم عنبرین قلم در آن وجود دارد.

محمّد حسین سبک اصیلِ نستعلیق را که پس از میر علی تبریزی (ف: ۸۰۳ ق)، توسّط جعفر تبریزی، اظهر تبریزی و سلطان علی مشهدی طی شده و به‌میر علی هروی (ف: ۹۵۱ ق) رسیده بود، دنبال کرد و به‌زیبایی هرچه تمام‌تر رساند.

رقم‌های وی در این مرقّع از این قرار است:

- بنده کمترین محمّد حسین کشمیری تحریر نمود؛
- کشمیری به‌تاریخ سنهٔ سه موافق سنهٔ ۱۰۱۷ بقلم شکسته رقم نقل نمود؛
- کمترین بنده‌ها محمّد حسین زرّین قلم کشمیری سنهٔ سه موافق سنهٔ ۱۰۱۷؛
- العبد المذنب الفقیر محمّد حسین جهانگیرشاهی فی سنهٔ هزار و هجده.

۲. **شش دفتر مثنوی مولوی:** در کتابخانهٔ ملّی ملک، تهران؛ به‌خط نستعلیق میرزا جان محمّد و محمّد حسین زرّین قلم اکبر شاهی کشمیری، ۳۵۵ برگ، ۲۱ سطری.

۳. ***لوایح جامی:*** ۱۳۸ صفحه، ۱۴ در ۲۴ سانتی‌متر در مرکز میکروفیلم نور، دهلی.

انجامه: «... تمّت علی ید اقل العباد محمّد حسین الکشمیری غفرالله ذنوبه».

این نسخه اگرچه تاریخ کتابت ندارد، امّا از آثار دورهٔ پختگی وی است و به‌گمان پس از سال ۱۰۱۰ ق تحریر شده باشد.

۴. **مفردات:** نستعلیق میر علی تبریزی در مجموعهٔ دکتر بیانی، تهران.

انجامه: «بتاریخ سنهٔ نهصد و نود اواخر ذی‌قعده بنده فقیر محمّد حسین کشمیری بقلم شکسته رقم مرقوم ساخت».

۵. **گلستان سعدی:** در انجمن سلطنتی آسیایی (Royal Asiatic Society)، لندن: این نسخه در سال ۹۹۰ ق. کتابت شده است و در صفحهٔ انجامهٔ آن، تصویری از محمّد حسین کشمیری و منوهر (فرزند Basawan) به‌دست منوهر نگارگری شده است.

انجامه: «کتبه العبد المذنب الفقیر محمّد حسین الکشمیری غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه فی شهور سنهٔ تسعین و تسعمائه ببلدهٔ فتحپور».

۶. **دیوان حسن دهلوی**: به‌شمارهٔ ۱۳۲ در کتابخانهٔ خدابخش در شهر پتنه، به‌سال ۱۰۱۰ ق.

انجامه: «کتابخانهٔ نواب قبله گاهی... شیخ فرید بخاری... کمینه کمترین محمّد حسین کشمیری سنهٔ عشر و الف».

۷. **منتخبی** از اخلاق جلالی اثر بهرام بن حیدر مهماندار در کتابخانهٔ مجلس شورا، تهران.

انجامه: «کتبه العبد المذنب الفقیر محمّد حسین الکشمیری غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه فی سنهٔ هزار و ۱۳».

این نسخه در سال ۱۰۱۳ ق به‌خط نستعلیق کتابت شده و عیار آن به‌رقعه‌ها و قطعاتِ وی نمی‌رسد.

۸. **دیوان حافظ** در کتابخانهٔ بنیاد خاورشناسی فرهنگستان تفلیس، تفلیس؛ در محرّم سال ۱۰۱۷ ق به‌خط نستعلیق کتابت شده است.

۹. **آیین اکبری** در موزهٔ انگلیس (British Museum)، لندن.

۱۰. **هفت بند کاشی** در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر.

۱۱. **ده‌ها قطعه و چلیپا** در موزه‌ها، کتابخانه‌ها و مجموعه‌های خصوصی هند، ایران و دیگر کشورها. وی در این آثار از رقم‌های زیر استفاده کرده است:

- محمّد حسین کاتب؛
- محمّد حسین زرّین قلم؛
- الفقیر محمّد حسین فی شهور سنهٔ ۹۹۹؛
- کتبه العبد المذنب الحقیر محمّد حسین غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه والسّلام فی سنهٔ الف؛
- کتبه العبد المفتقر الی رحمه‌الله محمّد حسین زرّین قلم غفرله سنهٔ هزار و چهار؛
- بندهٔ بی‌بضاعت و بی‌استطاعت محمّد حسین کاتب بجهت نوّاب قبله‌گاهی اقبال آثاری حکیم همام سلمه الله و ابقاه تحریر نمود فی شهور سنهٔ ۹۹۸؛

- تحریرا فی شهور سنهٔ ثمان و تسعین و تسعمائه کتبه محمّد حسین الکاتب؛
- العبد المذنب الفقیر محمّد حسین زرّین قلم اکبرشاهی در سال سی جلوس جهانگیری مشق نمود؛
- العبد محمّد حسین الکشمیری زرّین قلم؛
- کتبه العبد المذنب الفقیر محمّد حسین الکاتب الکشمیری؛
- مشقه المذنب الفقیر محمّد حسین الکشمیری غفرالله ذنوبه و ستر الله عیوبه؛
- الفقیر محمّد حسین الکشمیری سنهٔ ۹۸۸؛
- کتبه العبد محمّد حسین زرّین قلم جهانگیرشاهی؛
- الفقیر محمّد حسین الکشمیری غفرله؛
- کتبه العبد المذنب الفقیر محمّد حسین زرّین قلم اکبرشاهی؛
- العبد المذنب الفقیر محمّد حسین الکشمیری سترالله عیوبه؛
- الفقیر محمّد حسین زرّین قلم اکبرشاهی؛
- الفقیر محمّد حسین الکاتب سترالله عیوبه؛

محمّد حسین از قله‌های خطّ نستعلیق شبه قارّه و از نظر سبک و عیار خوشنویسی تنها هنرمندی است که به‌پایهٔ نستعلیق‌نویسان طراز اوّل همچون میر علی کاتب هروی رسیده است. وی از اکبر شاه (۱۰۱۴-۹۶۳ ق) لقب «زرّین قلم» گرفت.

کتابنامه

۱. ابوالفضل علّامی، *آیین اکبری*، به‌تصحیح سر سیّد احمد، دانشگاه اسلامی علیگر، ۲۰۰۵ م.
۲. بیانی، مهدی، *احوال و آثار خوشنویسان*، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۳. جهانگیر، نورالدّین محمّد، *جهانگیرنامه* (توزک جهانگیری)، به‌کوشش محمّد هاشم، تهران، ۱۳۵۹ ش.
۴. حاج سیّد جوادی، سیّد کمال، *میراث جاودان* (سنگ نبشته‌ها و کتیبه‌های فارسی در پاکستان در دو جلد)، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، ۱۳۷۰ ش.

۵. حکمت، علی اصغر، *نقش پارسی بر احجار هند*، تهران، ۱۳۳۷ ش.
۶. ربّانی، احمد، *مقالات مولوی محمّد شفیع* (راجع به‌هنروران و خط و خطّاطان)، لاهور.
۷. سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قارّه (ج ۱)، اسلام‌آباد، ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م.
۸. سیّد عبدالله، *ادبیّات فارسی در میان هندوان*، ترجمهٔ محمّد اسلم خان، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۷۱ ش.
۹. عبدالستّار بن قاسم لاهوری، *مجالس جهانگیری*، به‌تصحیح عارف نوشاهی و معین نظامی، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۱۰. قلیچ‌خانی، حمید رضا، *رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته*، روزنه، ۱۳۷۳ ش.
۱۱. قلیچ‌خانی، حمید رضا، *فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی*، روزنه، (چ ۲)، ۱۳۸۷ ش.
۱۲. کلیم همدانی، *دیوان*، به‌تصحیح محمّد قهرمان، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۱۳. محمود، سیّد فیّاض و سیّد وزیرالحسن عابدی، *تاریخ ادبیّات فارسی در شبه قارّهٔ هند* (۱۷۰۷ تا ۱۹۷۲ م)، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۴. نوشاهی، عارف، *بایزید دوری هروی، مقالات عارف*، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۱۵. نهاوندی، عبدالباقی، *مآثر رحیمی*، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۱۶. هفت قلمی دهلوی، غلام محمّد، *تذکرهٔ خوشنویسان*، به‌تصحیح محمّد هدایت حسن، کلکته، ۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰ م.
17. *Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library* at (Bankipore) Patna, Patna, 1961.
18. S.P. Verma, *Portraits of the Calligraphers Depicted in the Mughul Miniatures: A Historical Study*, Islamic Culture (1980):173-186.



الحمد لله الذی اظهر آثار انواره فی وجود الانام
وارفع بجلال عنصره کدورات الشرک عن
مواطن الاصنام واضبط النظام فی الایام
بحسب امتداد الآن من غیر الانصرام و
اوصل بتوفیقه ذوات البهجة الی نهایت قدس
المقام والصلوة علی سید الانبیا وخلاصة الاذکیا

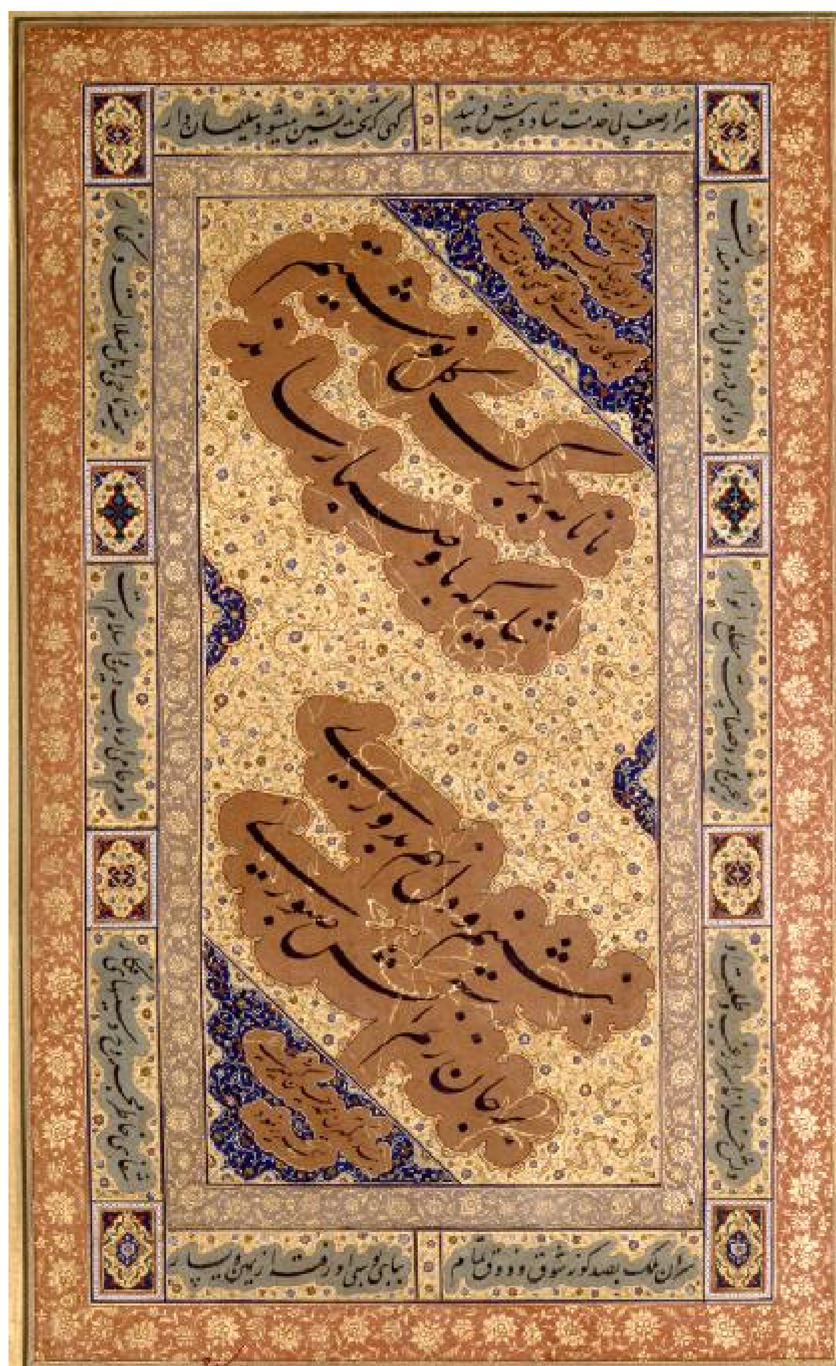
صفحهٔ آغازِ منتخب *اخلاق جلالی*، ۱۰۱۳ ق، کتابخانهٔ مجلس شورا، تهران



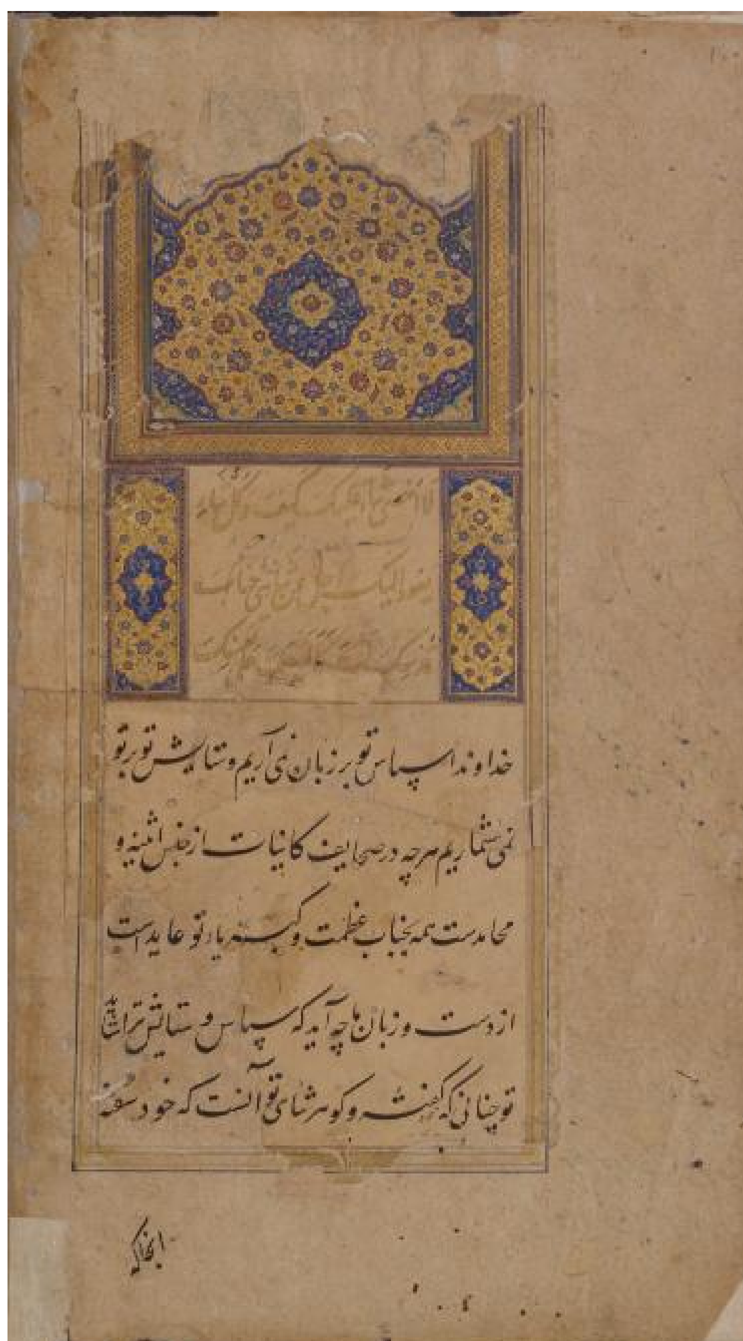
انجامهٔ منتخب *اخلاق جلالی*، ۱۰۱۳ ق، کتابخانهٔ مجلس شورا، تهران



برگی از مرقّع گلشن، ۱۰۱۷ ق، کتابخانهٔ کاخ گلستان، تهران



برگی از مرقّع گلشن، چلیپای نستعلیق، کتابخانهٔ کاخ گلستان، تهران


خداوندا سپاس تو بر زبان نمی آریم و ستایش تو بر تو
نمی شماریم هرچه در صحایف کاینات از جنس اثنیه و
محامدست همه بجناب عظمت و کبریای تو عاید است
از دست و زبان ما چه آید که سپاس و ستایش ترا شاید
تو چنانی که گفته و گوهر ثنای تو آنست که خود سفته

صفحهٔ آغاز *لوایح* جامی، مرکز میکروفیلم نور، دهلی


وز وجه دگر جمله مضافیست بحق

چون مقصود ازین عبارات و مطلوب ازین
اشارات تنبیه بود بر احاطهٔ ذات حق سبحانه و تعالی
و سریان نور او در جمیع مراتب وجود تا سالکان آگاه
و طالبان صاحب انتباه بشهود هیچ ذات از مشاهدهٔ
جمال ذات او ذاهل نشوند و بظهور هیچ صفت از مطالعهٔ
کمال صفات او غافل نگردند و آنچه مذکور شد در ادای
این مقصود کافی بود و در بیان این مطلوب وافی لاجرم
برین قدر اختصار افتاد و در چند رباعی اقتصار کرده شد

صفحه‌ای از لوایح جامی، کتابت نستعلیق، مرکز میکروفیلم نور، دهلی

دو شاعرِ کشمیری در دورهٔ شاهجهان

ذاکره شریف قاسمی *

کشمیر به‌ویژهٔ سرینگر مرکزِ بزرگِ زبان و ادب فارسی بوده است. فارسی در حقیقت همراه با مسلمانان واردِ این سرزمین شد. بلبل شاه و شاهِ همدان از جمله عارفانی هستند که ما نمی‌توانیم در تاریخِ ترویجِ زبان و ادب فارسی در کشمیر از آنها ذکر نکنیم. این هردو عارف در قرنِ هشتم هجری واردِ این منطقه شدند. با ورودِ آنها در کشمیر سرنوشت سیاسی، اجتماعی و ادبی کشمیر تغییر یافت. به‌تدریجِ اسلام و زبان و ادب فارسی رو به‌راه شد. دورانِ حکومتهای پادشاهانِ شهمیری، چک و تیموریان زبان و ادب و فرهنگ فارسی در این سرزمین چنان جای گرفت که صاحبان نظر، کشمیر را «ایرانِ صغیر» نامیدند.

شعرا و نویسندگانِ چیره‌دست در این دورهٔ تاریخ کشمیر، خدمات شایان ادبی و علمی را انجام دادند. وقتی که تاریخ کامل و مفصّلِ تاریخ ادب فارسی در هند، نوشته می‌شود از اهمیّت کشمیر در پیشرفتِ زبان فارسی به‌هیچ‌وجه صرف نظر نخواهد شد.

ترکِ وطن و مسافرت به‌نقاطِ دوردست از بدوِ آغاز تاریخ مسلمانان معمول بوده است. هزارها نفر از طبقاتِ مختلفِ جامعه از یک‌جا به‌جای دیگر مهاجرت می‌کردند. بعضی از اینها برای جهانگردی و بعضی برای بهره‌برداری از منابعِ بهتری مسافرت و مهاجرت را اختیار می‌نمودند. در این زمینه البیرونی و ابن بطوطه را می‌توان نام‌بُرد که دورانِ قرون میانه از عجم و عرب به‌هند آمدند و خاطراتِ آنها تاکنون برای تفهیم هندِ

---

* استاد فارسی دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

آن دوره از اهمیّت اساسی برخوردارند و هرکس که می‌خواهد زندگی هند اوایل قرون میانه را بررسی کند، ممکن نیست از آثار این دوجهانگرد دانشمند استفاده نکند.

کشمیری‌ها هم از این روایت جامعهٔ مسلمان پیروی کردند. بعضی از آنها از کشمیر بیرون آمدند و در جاهای مختلف هند سکنی گزیدند و خدمات شایانی را در زمینه‌های مختلف زندگانی انجام دادند.

بنده در این وقت تنها دربارهٔ دو نفر شاعر و نویسنده و اندیشمند کشمیری سخن می‌گویم که در دورهٔ حکومت شاهجهان فعّالیّت داشتند و نقشی در زمینهٔ زبان و ادب فارسی را بازی کردند که ممکن نیست آن را نادیده گرفت.

یکی از آنها ملّا شیخ محمّد محسن فانی کشمیری فرزند حسن بن محمّد است که از خانوادهٔ عالم و شاعر و عارف معروف کشمیر مُلّا یعقوب صرفی (۱۶۰۵–۱۵۵۳ م) بوده و شاعرانی چون غنی کشمیری و اسلم سالم کشمیری از محضر او استفاده کردند. فانی برای کسب علم از محضر استادان و عرفای دیگر هم استفاده کرد. بعد از تکمیل تحصیلات به‌بلخ رفت و پس از مراجعت به‌هند، در سلک ملازمان داراشکوه پسر شاهجهان درآمد[1]. فانی ارتباط خود با داراشکوه را چنین توصیف می‌کند که بنابر تعلّق با این شاهزاده، احتیاج به‌ارتباط با کسی ندارد:

فانی که سجـدهٔ درِ داراشکوه کرد   دیگر سرش فرود به‌هر درنمی‌شود

فانی در مدح شاهجهان هم شعر سروده و این پادشاه تیموری نیز به‌او توجّه خاصّی داشت و وی را به‌صدارت صوبهٔ اله‌آباد مأمور کرد. در دوران اقامت خود در اله‌آباد، فانی به‌خدمت عارف معروف و مبلّغ زبردست وحدت‌الوجود شیخ محبّ الله اله‌آبادی (م: ۱۰۶۸ ه) رسید و خرقهٔ درویشی از او پوشید و از محضرش بهره برد. چون فانی عرفان دوست بود، به‌مُلّا شاه نیز ارادت داشت. مرادبخش پسر شاهجهان بلخ را فتح کرد. نذر محمّد خان والی بلخ (متوفی: ۱۰۶۰ ه/۱۶۵۰ م) گریخت و دارایی‌هایش به‌دست شاهزادهٔ تیموری افتاد. در کتابخانهٔ بلخ قصایدی از فانی در مدح نذر محمّد

---

۱. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ١١٢٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸–۱۰۹۳ ه)، ص ۸۵

خان به‌دست آمد از آن پس وی از نظر پادشاه افتاد و از صدارت هم کنار گذاشته شد. شاهجهان او را اجازه داد به‌وطن خود کشمیر برگردد و مقرّری سالیانه بگیرد.

فانی تا آخر عمر در سرینگر بوده و به‌درس و تدریس و تصنیف و تألیف پرداخت ولی او حتماً با مراجعت به‌کشمیر خوشحال نبود و می‌خواست در شاهجهان‌آباد به‌سربرد. فانی آخر منزوی در گوشهٔ کشمیر شد. در منزلش در سرینگر امرا و دولتمردان جمع می‌شدند و از محضرش استفاده می‌کرد[1]. فانی در سالِ ۱۰۸۱ هـ/۱۶۷۰ م بدرود حیات گفت و در صحن خانهٔ خود مدفون شد.

فانی آثارِ زیادی را به‌جای گذاشته است که عبارتند از:

دیوان مشتمل بر غزلیّات، رباعی، قصاید که گِرداری لال تِکّو آن را از تهران به‌چاپ رسانده است[2].

مصدرالآثار در پیروی از *مخزن‌الاسرار* نظامی را در ۱۰۶۷ هجری به‌نام شاهجهان سروده است.

ناز و نیاز، *مثنوی عشقی*، *مثنوی مهر و ماه*، *مثنوی هفت اختر*، *نجات‌المؤمنین* به‌نثر، شرح *عین‌العلم* به‌نثر، *دیباچه بر مثنوی مُلّا شاه* و *میخانه* که *ساقی‌نامه* است، فانی در میخانه باغها، دریاچه‌ها، چشمه‌ها و جاهای دیگر دیدنی سرینگر را توصیف نموده است. دربارهٔ باغ شالیمار می‌گوید:

عروس همه باغها شاله‌مار   که او را گرفته است دَل درکنار

فانی علاقهٔ خاصّی به‌مثنوی‌سرایی نشان داده است. استاد دانشمند بنده جناب آقای پروفسور سیّد امیر حسن عابدی مثنویات فانی را به‌چاپ رسانده است[3]. درحالی‌که علی قلی واله داغستانی در *ریاض‌الشعرا* می‌گوید:

"دیوانش قریب به‌پنج هزار بیت است، امّا شعر بلند به‌ندرت دارد"[4].

---

۱. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲۶ هـ): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸–۱۰۹۳ هـ)، ص ۸۵

۲. نسخهٔ خطّی *کلیّات فانی* در کتابخانهٔ رضا، رامپور به‌شمارهٔ ۳۵۶۵ مضبوط است.

۳. چاپ شده از آکادمیِ هنرهای جامّو و کشمیر، ۱۹۶۴ م.

۴. واله داغستانی، علی قلی خان: *ریاض‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۶۱ هـ/۱۷۴۸ م)، تصحیح پرفسور شریف حسین قاسمی، ص ۲۶۷.

ولی صالح کنبوه از فن شعر فانی چنین توصیف و ستایش می‌کند:

"جلوه سنج حسنِ کلام است و مانند بهار در کشمیر صاحبِ مقام. شاهدان معنی را با حسنِ وجود بر صفحهٔ بیان جلوه می‌دهد و سرانگشت قلمش عقده از سررشتهٔ معنی به‌نیکوترین وصفی می‌کشاید. فکرش آرایش ده دیوانِ سخن است و کلکش چهره آرای بتانِ معنی، فیض‌اندوز کمالاتِ طبعی و الهی بوده، اوج‌گرای جمیع علومِ است و شاعری، دون مرتبهٔ آن والافطرت است و سخنوری کهین پایهٔ آن مهین سردارِ خطّهٔ فکرت است، چون بعضِ اوقات به‌فکرِ شعر می‌پردازد و طرهٔ اشعار را به‌شانهٔ قلم می‌طرازد، لاجرم نام آن عالی مرتبت در جرگهٔ شاعران بقلم آورده"[1].

در دورانِ اقامتِ خود در اله‌آباد، فانی به‌خدمت عارفِ معروف و مبلّغ زبردست وحدت‌الوجود شیخ محبّ الله اله‌آبادی (م: ۱۰۶۸ ه) رسید و خرقهٔ درویشی از او پوشید و از محضرش بهره برد.

غنی کشمیری شاعرِ دیگر معروف است که در دورهٔ شاهجهان به‌سربرد. ملّا محمّد طاهر متخلّص به«غنی»[2] از خانواده‌ای است که همراه با میر سیّد علی همدانی از ایران به‌کشمیر مهاجرت کرد. یکی از اجدادِ غنی بنام خواجه سنگین، دوست نزدیک علی همدانی بوده است[3]. در *واقعاتِ کشمیر* آمده است که غنی از طایفهٔ اشائی کشمیری است که دورانِ حکومت سلاطین از دهکدهٔ اشاور در خراسان به‌کشمیر منتقل شده و با دربارِ سلطانِ زین‌العابدین معروف به‌بدشاه (پادشاهِ بزرگ) مرتبط شد[4].

---

۱. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح موسوم به‌شاهجهان‌نامه* (تألیف: ۸۰-۱۰۷۰ ه)، ج ۳، ص ۳۳۰.

۲. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه/۱٦٦۸ م): *دیوان غنی کشمیری*، مطبع نولکشور، ۱۹۳۱ م.

۳. مجلّهٔ *هلال*، کراچی، ژوئن ۱۹٦۳ م، ص ٤۳.

۴. اعظم کشمیری، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری (ددّمری) (م: ۱۱۸۵ ه) بن خیرالزمان کشمیری: *واقعاتِ کشمیر*، ترجمهٔ اردو پروفسور شمس‌الدّین احمد، ص ۲۸۷؛ *مآثرالکرام*، ص ۱۰۳؛ شمع *انجمن*، ص ۳۹۹.

غنی در سرینگر در ۱۰۳۹ یا ۱۰۴۰ ه/۱۶۳۰ م متولّد شد[۱]. ما دربارهٔ تاریخ وفات غنی اطّلاعِ دقیق نداریم. مسلم شاگرد او که دیوانش را بعد از وفاتش گردآورد، در این ضمن می‌نویسد:

"مرغ روحِ آن سبک سیرِ شاهراه معنی با طایرِ سخن تا آشیان اعلی شتافته و در فضای عالم ملکوت پروازِ طایران قدس یافته. پیش از آنکه مسودهٔ اشعارش جمعیّت‌پذیرد و سخنانِ بیاضش صورت دیوان گیرد، رشتهٔ حیات از هم گسیخت و نسخهٔ وجودش از ترتیب اجزای عنصری افتاد"[۲].

همچنین این ابیات او حاکی است که غنی در پیری بدرود به‌حیات گفت:

موی سرکردم سفید امّا خیالت در سراست   اخگرِ پنهان ته این تودهٔ خاکستر است
تن بمردن ده غنی چون قامتت گردید خم   بهر این خاتم نگینی نیست جز سنگ مزار

غنی از محسن فانی کشمیری که در مدرسهٔ قطبیه درس می‌داد، کسب فیض کرد[۳]. در بعضی تذکره‌ها واژه‌های مولانا، ملّا و یا شیخ به‌اسمش اضافه کرده‌اند که نشانگر مقام ارجمند او در علم و ادب است. خود استادِ او فانی کشمیری هم برای حلّ و فضل بعضی امورِ پیچیده‌ای به‌این شاگرد خود رجوع می‌کرد. در این زمینه مسلم شاگرد او در مقدّمه‌ای به‌دیوانِ غنی می‌نویسد:

"اگرچه آن مجمع‌الکمالات بیشتر به‌شاعری شهرت یافته و شعرش در این باب تیز دستی به‌کاربرده، امّا کمالات شاعری او نمونه‌ای است از کمالاتِ دیگر و سخنان نگینش گونه‌ای است از جمال معنی آن نیکو سیر... از تمام اقلیم هند همچو او سخنوری خوشخیال، نازکبند، معنی‌یاب برنخاسته".

خوشگو دربارهٔ سبک شعرش نظر می‌دهد:

---

۱. تکّو، گرداری لال: *پارسی‌سرایان کشمیر*، ص ۳۶.
۲. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه/۱۶۶۸ م): *دیوان غنی کشمیری*، مقدّمه، ص ۵۵.
۳. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه/۱۶۶۸ م): *دیوان غنی کشمیری*، مقدّمه، ص ۵۵؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۸۳؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۲۲۸.

"صاحبِ سخنِ پرکار استاد فنِ جادونگار است. چنانچه شاه جوّاد درویش اکثر می‌فرمود که کلامش دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است"[1].

علی قلی واله داغستانی در *ریاض‌الشعرا*، غنی را بهترین شاعر کشمیر خوانده است:

"درستی زبان و روانی الفاظ و لطافت معنی او مقبول همه بوده والحق از خطّهٔ کشمیر مثل او کسی برنخاسته"[2].

علی قلی واله داغستانی در *ریاض‌الشعرا*، غنی را بهترین شاعر کشمیر خوانده است.

دیوانی مشتمل بر غزلیّات، مثنویات مختصر را برای علاقه‌مندان به‌زبان و ادبیّات فارسی به‌جای گذاشته است. این دیوانش یک‌بار در ۱۸۴۵ میلادی و بارِ دیگر در مدراس چاپ شد، سپس در ایران و در خود کشمیر هم منتشر شده است.

غنی مانند صائب تبریزی، شاعری تمثیلی است. برای اثباتِ اندیشه‌ای که در مصرعِ اوّل طرح می‌کند، مثال در مصرع دوم می‌آورد تا آن را ثبوت برساند. این یکی از ویژگی‌های سبک هندی است. سبک هندی در سروده‌های وی به‌کمال می‌رسد. آثار او را به‌نازک خیالی و توانایی بسیار در بیان معنی دقیق و مضامین باریک ستوده‌اند.

برای ارسال‌المثل و یا مثال ابیات زیر غنی باید موردِ توجّه قرارگیرد:

بجو دوری ز هم‌جنسان نشاطی گر طمع داری
چون می‌بنیی جدا از یکدگر لبهای خندان را
نمی‌باشد مخالف قول و فعل داستان باهم
که گفتار قلم باشد ز رفتارِ قلم پیدا
نور حسن از دیدهٔ تر دامنان پنهان بود
بی‌نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

غنی می‌خواست که افکار و اندیشه‌های نو را در شعر آورد و معتقد به‌این بود که اگر شاعر مضمون و فکر شاعر دیگر را اخذ می‌کند، شعرش از نزاکت می‌افتدا:

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو* (تألیف: ۱۱٤۷ ه/٥-۱۷۳٤ م)، ص ٤۰۲.
۲. واله داغستانی، علی قلی خان: *ریاض‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۶۱ ه/۱۷۴۸ م)، ص ٤٦۷.

برنداریم ز اشـعار کسـی مضـمـون را طبع شاعر نتواند سخن کس برداشت

*

از نزاکت اوفتد مضـمون من گر به‌مضمون کسی پهلو زند

به‌فکر شعر سر فرود نیاورده و تدوین دیوان را تحصیل حاصل شمرده علم را نقاب عرفان ساخته بود و شعرش پرده‌داری هردو می‌نمود. معارف حقیقی را در لباسِ علوم رسمی روپوش می‌ساخت و از سخنان گوناگون برقعه‌ای دوخته بر بالای هردو می‌انداخت. چنانچه خود می‌فرماید:

بسربردم غنی هرچند عمر خود به‌مکتب‌ها

نیاوردم ز خطّ سرنوشتِ خویش سر بیرون

*

جویند دوای درد از من دگران لیکن الـمِ مـن نپذیرد دامـان

غنی بیشتر در انزوا زندگی می‌کرد و بنابراین:

در ترک و تجرید چنان می‌کوشید که از پیکر هیولایش پوستی و استخوانی مانده بود. محمّد زمان راسخ، مسلم، و ملک شاهد از جمله شاگردان وی هستند. مسلم، چنانکه اشاره به‌آن شد، دیوان استاد خود را جمع‌آوری نمود و مقدّمه‌ای مفید هم بر او نوشت. غنی در سال ۱۰۷۷ ه/۱۶۶۶ م و یا ۱۰۷۹ ه/۱۶۶۸ م فوت کرد. مسلم در قطعهٔ زیر سالِ وفات استاد خود را نظم کرده است:

از فوت غنی گشته که و مه غمگین هرکس شـده در ماتم او خانه‌نشـین

تـاریـخ وفـاتـش ار بـپرسـند بگـو «پنهان شده گنج هنری زیر زمین»

(۱۰۷۹ ه)

غنی با دربار علاقه نداشت و صله‌ای برای شعر خود هم از کسی نگرفت. غنی در شعر مقامی بس والا دارد. شعرای معاصر و بعدی از سبک او تقلید کرده‌اند. منتقدین ادب، تأثیر غنی را در شعر غالب دهلوی و علّامه اقبال نشان داده‌اند. حتّی بعضی شعرای اردو زبان هم نتوانستند خود را از نفوذ شعر غنی به‌دور نگه‌دارند. همچنین همهٔ تذکره‌نگاران از فنّ شعر غنی توصیف و تقدیر نموده‌اند.

نصرآبادی در این ضمن می‌نویسد:

حقّا که درست سلیقه و غریب خیال بود، اشعارش همگی لطیف است[۱].

سرخوش می‌گوید:

صاحب طبع عالی بوده، پایهٔ سخنوری را به‌درجهٔ کمال رسانده از خطّهٔ کشمیر[۲].

مزیّت دیگر شعر غنی کشمیری استفاده از صنعت ایهام است. خوشگو در این ضمن نظر داده است که:

"طرزش به‌صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه در جواب هر بیت استاد غنی که سرخیل ایهام‌بندان است و در این ایّام ده هزار بیت..."[۳]

غنی اساساً شاعر غزل‌سراست. بعضی ابیاتش تمایل او به‌عرفان را نشان می‌دهد. برای فکر نو و اندیشهٔ دیگر باید به‌این دو شعر توجّه کرد:

غـنی تا چـند پرسـی دسـتگاه اهـلِ دنـیا را
که باشد وسـعت آن از حصـار جـامِ جم پیدا

خوشا عهـدی که مردم آدمِ بی‌سایه را دیدند
غریب است این زمان گر سایهٔ آدم شود پیدا

در هجوحجّام و شتائیه دو مثنوی غنی است. در یکی از قطعات خود، غنی سال وفات ابوطالب کلیم را به‌نظم کشیده است:

مـرا بر تن زبانی گشـت هـر مو   شوم دروصف حجامی سخن گو

علاوه بر این غنی قطعاتِ تاریخِ وفاتِ میر الٰهی و امیرالامر اسلام خان را هم سروده است.

خلاصه این که دو شاعر نامبردهٔ دورهٔ شاهجهان از کشمیر در حقیقت از جمله شعرای فارسی‌گوی هستند که شعرای بعدی را تحت تأثیر قرار دادند و می‌توان گفت که از لحاظ هنر شعر، غنی بزرگترین شاعری است که از کشمیر برخاسته و توجّهٔ شعرای فارسی را در سراسرِ هند به‌خود جلب کرده است.

---

۱. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرهٔ نصرآبادی* (عصرِ صفوی)، ص ۴۴۸.
۲. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: سفینهٔ خوشگو (تألیف: ۱۱٤۷ هـ/٥–۱۷۳٤ م)، ص ٤۰۲.
۳. همان.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *مآثرالکرام*، آگره، ۱۹۱۰ م.

۲. اعظم کشمیری، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری (ددِمری) (م: ۱۱۸۵ ه) بن خیرالزمان کشمیری: *واقعات کشمیر*، ترجمهٔ اردو پروفسور شِمس‌الدّین احمد، جمّون ایند کشمیر اسلامک ریسرچ سِنتر، سرینگر، اپریل ۲۰۰۱ م.

۳. تکّو، گرداری لال: *پارسی‌سرایان کشمیر*، انجمن ایران و هند، تهران، شهریورماه ۱۳٤۲ ه ش.

۴. حسینی سنبهلی مرادآبادی، میر حسین دوست، *تذکرهٔ حسینی* (تألیف: ۱۱٦۳ ه/۱۷۵۰ م)، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۵ م.

۵. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو* (تألیف: ۱۱٤۷ ه/۵–۱۷۳٤ م)، به‌تصحیح سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، رمضان‌المبارک ۱۳۷۸ ه/مارس ۱۹۵۹ م.

۶. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸–۱۰۹۳ ه)، تصحیح صادق علی دلاوری، به‌اهتمام ملک محمّد عارف خان، لاهور (پاکستان)، سپتامبر ۱۹٤۲ م.

۷. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرهٔ نصرآبادی* (عصرِ صفوی)، چاپخانهٔ ارمغان، تهران، ۱۳۱۷ ه ش.

۸. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه/۱٦٦۸ م): *دیوان غنی کشمیری*، مطبع نولکشور، ۱۹۳۱ م.

۹. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه* (تألیف: ۸۰–۱۰۷۰ ه)، حواشی دکتر غلام یزدانی، تصحیح دکتر وحید قریشی، مجلس ترقّی ادب، لاهور، جلد اوّل ژانویه ۱۹٦۷ م، جلد دوم مارس ۱۹٦۷ م، جلد سوم ۱۹۷۲ م.

۱۰. نوّاب قنّوجی بخارایی، امیرالملک سیّد محمّد صدّیق بن حسن: شمع *انجمن*، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هجری.

۱۱. واله داغستانی، علی قلی خان: *ریاض‌الشعرا* (تألیف: ۱۱٦۱ ه/۱۷٤۸ م)، تصحیح پرفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا، رامپور، ۲۰۰۱ م.

۱۲. مجلّهٔ *هلال*، کراچی، ژوئن ۱۹٦۳ م.

نگاهی به‌احوال و آثارِ صرفی کشمیری

عمر کمال‌الدّین کاکوروی*

بیـا حُبّـی مگـو دیگـر فـسانه　　بگـو اوصـاف آن پیـرِ زمانـه
زهی پیری که ریزد راست محبوب　　بـود نـامِ شـریفش شـاهِ یعقـوب
به‌اوج سـروری چـون آفـتـابسـت　　بـبرج رهبـری چو ماهـتاب اسـت

*

برنـد اولیـا از درش فـیض‌هـا　　شـود خلـق را حاجـت آنجـا روا
و لـیکن مقامـات آن محتـرم　　معـیّن بـود در عـرب هـم عجـم
ز صرفی مقـامی بهـر کشـور است　　که از هریکی دیگـری بهتر است[۱]

جنّت نظیر ایالت کشمیر موسوم به«ایرانِ صغیر» برای لطافت و قشنگی و زیبایی طبیعی مصداق بیت ذیل است:

اگـر فـردوس بـر روی زمـیـن اسـت　　همین است و همین است و همین است

مبلّغان و عارفان و ادیبان و شاعران و مؤرّخان این منطقه در زمینه‌های گوناگون کارهای شایانی انجام داده‌اند. میان این نامداران کشمیر اسم حضرت شیخ یعقوب متخلّص به«صرفی» را هم می‌توان برد که یکی از برجسته‌ترین فاضلان و شاعران و ادیبان و فقیهان و محدّثین و سیاستمداران دورهٔ خود بوده است.

جدّ بزرگ شیخ یعقوب صرفی بایزید گنائی[۲] از احفاد حضرت عاصم پسر خلیفه دوم حضرت عمر(رض) بود. در عهدِ سلطان زین‌العابدین (۸۷۸–۸۲۷ ه/۱۴۷۳–۱۴۲۴ م)

---

* استاد فارسی گروه زبان فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۱. خواجه حبیب الله نوشهری متخلّص به«حبّی» کشمیری «مقامات مرشد» به‌حوالهٔ «*تماراد‌ب‌ومشاهیرنمبر*»، ص ۳۰٦.

۲. در کشمیر خانوادهٔ گنائی خانوادهٔ عالمان و فاضلان محسوب می‌گردد.

در زمرهٔ اهلِ دربار منسلک گردید. اسمِ پسرِ وی میر علی بود، میر حسن فرزند میر علی از اکابر و شرفای شهر سرینگر به‌شمار می‌آمد. وی هفت‌تا پسر داشت که اسامی آنها بدین صورت ضبط کرده‌اند.

۱- شیخ کمال؛ ۲- شیخ محمّد شریف؛ ۳- شیخ نوروز؛ ۴- شیخ محمّد؛ ۵- شیخ ابراهیم؛ ۶- شیخ حیدر؛ ۷- شیخ یعقوب.

شیخ یعقوب صرفی در سال ۹۲۸ ه‍/۱۵۲۱ م در شهر سرینگر پا به‌عرصهٔ وجود نهاد، از کودکی علامات فطانت و ذهانت، ادراک و تیزبینی، متانت و فراست در جبین او هویدا بود. در سن هفت یا هشت سالگی از حفظ قرآن مجید سرفراز شد و تحصیلات مقدّماتی نزد پدر خود فراگرفت. در ابیات ذیل ابتداکردن تحصیل و آغاز شعرگوی تحت تربیت پدرِ خود چنین بیان می‌کند:

پدر بس‌که مشفق بمن بوده است   مرا علم آداب فرموده است
به‌تعلیم خود بنده را کرد خاص   ز تشویش استاد مکتب خلاص
چو در سال هشتم نهادم قدم   ز طبعم روان گشت شعر عجم
پدر کرد اصلاح اشعار من   به‌اصلاح بودی مددگار من[۱]

برای تحصیلات عالیه صرفی در شاگردیِ مُلّا محمّد آنی هروی آمد[۲]، و اعتراف تلمّذ وی در ابیات ذیل این‌طور می‌کند:

سپرده‌ست آنگه مرا با یکی   که بودست از اولیا بی‌شکّی
محمّد ورا نام و آنی لقب   که جامی گرفته حقوق ادب[۳]

اوستادش وی را «جامی ثانی»[٤] خطاب می‌کرد و تخلّص «صرفی» اعطا نمود، بنا به‌گفتهٔ صرفی:

---

۱. مثنوی «مغازی‌النّبی» از صرفی نسخهٔ خطّی، ص ٥ (به‌حوالهٔ مضمون دکتر غلام رسول جان، دانش، ۳/۳۲-۲۱۲).
۲. مولانا محمّد آنی هروی (م: ٩٤٨ ه‍) شاگرد مولانا عبدالرّحمٰن جامی (م: ۸۹۸ ه‍)، فاضل زبردست و عالم با عمل بود هنگام انتزاع سلاطین به‌کشمیر آمد و مردم بسیار ازو فیض ظاهری و باطنی یافتند. صرفی از ایشان اصلاح به‌شعر خود گرفت. آنی موزون طبع و قادرالکلام بود و در همهٔ صنف سخن طبع آزمایی می‌کرد هنگام وداع دنیای دنی در مزار گنج بخش مدفون گردید.
۳. مثنوی «مغازی‌النّبی»، ص ٥. (به‌حوالهٔ مضمون دکتر رسول جان، دانش، ۲۱۳/۳۲)
۴. فتوحات کبرویّه از عبدالوهّاب نوری، ورق ۲۱۹ب. (به‌حوالهٔ پیشین)

برســـم تخلّص به‌نظـم کلام   مرا صرفی آن نامور ماند نام[1]

ولی جایی دیگر دربارهٔ نام و تخلّص خود این‌طور می‌گوید:

صرفی‌ست تخلّصم در ایّام   یعقوب ز والـد خـودم نـام

*

چون کرد صرف راهِ تو نقدِ حیاتِ خویش
یعقوب را ز عشـق تو صرفی شـده‌سـت نام[2]

صرفی در سلسلهٔ عالیه چشتیه از حضرت شیخ سلیم چشتی نیز اجازت و خلافت داشت.

صرفی برای تحصیل علوم متداوله مانند نحو و صرف و فقه پیش ملّا رضی‌الدّین (م: ۹۵۶ ه‍/۱۵۴۹ م) زانوی تلمّذ بغل کرد، نیز از حضرت آخوند مولانا بصیرالدّین نابینا معروف به‌مُلّا بابا (م: ۹۴۶ ه‍/۱۵۳۹ م) منطق و حکمت و معانی بیان و غیره تحصیل کرد در *مغازی‌النّبی* فرمود:

شــدم در علــوم دگــر بهــره‌گیــر   ز ملّــا رضــی و ز حــافظ بــصیر
همــی گفــت درس جمیــع علــوم   چه طرز خصوص و چه طرز عموم
ز هر فن جزویش هم صـد ضـبط   ز شــعر و معمّــا و انــشا و خــط
چه گویم ز حافظ بصیری که بـود   خبــردار ز اســرار کــشف و شــهود
ازو علـــم صـــوفیه آمـــوختم   دقیقـــات عقلیـــه انـــدوختم
فـن منـطـق و اصـطـلاح کـلام   بدیـع و بـیـان و مـعانی تـمـام[3]

در علم حدیث وی شاگرد قدوةالمحدّثین حضرت شهاب‌الدّین بن حجر هیتمی مکّی (م: ۹۷۳ ه‍) بود و اجازهٔ حدیث ازو گرفت[4].

صرفی هنوز جوان نوزده ساله بوده که به‌اشارهٔ غیبی از کشمیر سوی سمرقند در خدمت سراپا فیض و برکت حضرت شیخ کمال‌الدّین حسینی خوارزمی حاضر شد:

یک بـرادر شـده‌سـت همـرهِ او   شـــاه نـــوروز مـــرد نـــام نکـــو
دیگر آن بـوده صـوفی درویـش   که صفاکیش بود و نیک اندیش

---

۱. «مغازی‌النّبی»، ص ۹. (به‌حوالهٔ پیشین)
۲. به‌حوالهٔ *واقعات* کشمیر از پروفسور شمس‌الدّین احمد، ترجمهٔ محمّد اعظم دیده‌مری، ص ۹۹۳.
۳. «مغازی‌النّبی»، ص ۹.
۴. منتخب‌*التّواریخ*، عبدالقادر بدایونی (یکجلدی)، چاپ نولکشور، لکهنو، ۱۸٦۸ م، ص ۳۲۷؛ رودِ کوثر، شیخ اکرم، ص ۲۲۵.

دیگر آن کوکه‌اش یوسف نام　　که نکو بخت بود و نیک انجام
دیگر آنکه که بردارِ پیر　　بوده بهرام نام بهره پذیر
دیگری آن محمّد کاکا　　همرهش بوده است بهر خدا
این همه چار و پیر ما پنجم　　پیرِ ما آفتاب و شان انجم[1]

اگرچه از ابیات فوق‌الذّکر خواجه حُبّی عدد چهار به‌کاربرده ولی اسامی همراهیان وی مثلاً شاه نوروز و صوفی و یوسف و بهرام و محمّد کاکا پنج است همچنان این قافله مشتمل بر شش نفر بود و به‌وسیلهٔ بانهال، سیالکوت، مُلتان، لاهور، کابل، بدخشان، بلخ و غورستان به‌سمرقند نزد حضرت حسین خوارزمی حاضر شد و در سلسلهٔ عالیه کبرویه فردوسیه مرید شد و پس از ریاضات و مجاهدات شاقه از اجازهٔ بیعت و خلافت سرفراز شد:

عاقبت داد خط ارشادم　　آنکه کرده بدست خویش رقم
خرقه‌ای هم مرا عنایت کرد　　شکر آن بنده هم بجا آورد[2]

پس از گرفتن خرقهٔ خلافت صرفی مدّت دراز در خدمت پیر و مرشد به‌سربرده سپس به‌حکم وی کمرهمّت سوی کشمیر بست و پیر و مرشدش عازم سفر حج شد صرفی تا منزلی چند همسفر پیر خود بود ولی عاقبت وی صرفی را وداع گفت و فرمود گاهی گاهی برای ملاقات بیاید:

عاقبت من به‌حکم حضرت پیر　　کرده‌ام رو بخطّهٔ کشمیر
خواجه کرده است نیز عزم سفر　　بسوی مکّهٔ مکرّم در
منزلی چند رفتمش همراه　　خواجه‌ام کرد الوداع آنگاه
گفت رو کن به‌خطّهٔ کشمیر　　در سیاحت مکن تو هم تقصیر
بعد از آن گر تو دیده‌ای توفیق　　پیش من آی زود از تشویق[3]

---

۱. مقامات حضرت ایشان از خواجه حبّی کشمیری. (به‌حوالهٔ پیشین مضمون دکتر غلام رسول جان)
۲. همان، ورق ۱۵۷ب.
۳. همان.

سلسلهٔ طریقت از حضرت یعقوب صرفی تا امام الاولیا امیرالمؤمنین حضرت علی کرّم الله وجهه بدین‌طور است[۱]:

۱.	شیخ یعقوب صرفی	مرید و خلیفه
۲.	شیخ کمال‌الدّین حسین خوارزمی	مرید و خلیفه
۳.	شیخ فضل الله	مرید و خلیفه
۴.	شیخ حاجی محمّد خبوشانی	مرید و خلیفه
۵.	شیخ رشیدالدّین بیداوازی	مرید و خلیفه
۶.	شیخ امیر عبدالله برزش‌آبادی	مرید و خلیفه
۷.	خواجه اسحٰق ختلانی	مرید و خلیفه
۸.	امیرکبیر میر سیّد علی همدانی (م: ۷۸۶ ه)	مرید و خلیفه
۹.	شیخ شرف‌الدّین محمود	مرید و خلیفه
۱۰.	شیخ رکن‌الدّین علاءالدّوله سمنانی	مرید و خلیفه
۱۱.	شیخ عبدالرّحمٰن اسفرائنی	مرید و خلیفه
۱۲.	شیخ جمال‌الدّین احمد	مرید و خلیفه
۱۳.	شیخ رضی‌الدّین	مرید و خلیفه
۱۴.	شیخ نجم‌الدّین کبرای ولی‌تراش	مرید و خلیفه
۱۵.	شیخ ابونجیب سهروردی	مرید و خلیفه
۱۶.	شیخ احمد غزالی	مرید و خلیفه
۱۷.	شیخ ابوبکر نسّاج	مرید و خلیفه
۱۸.	شیخ ابوالقاسم گرگانی	مرید و خلیفه
۱۹.	شیخ ابوعثمان مغربی	مرید و خلیفه
۲۰.	شیخ ابوعلی کاتب	مرید و خلیفه
۲۱.	شیخ ابوعلی رودباری	مرید و خلیفه
۲۲.	شیخ جنید بغدادی	مرید و خلیفه

۱. *واقعات کشمیر*، پروفسور شمس‌الدّین، ترجمهٔ خواجه محمّد اعظم دیده‌مری، ص ۷۵۵.

۲۳. شیخ سرّی سقطی — مرید و خلیفه
۲۴. شیخ معروف کرخی — مرید و خلیفه
۲۵. شیخ داود طائی — مرید و خلیفه
۲۶. خواجه حبیب عجمی — مرید و خلیفه
۲۷. خواجه حسن بصری — مرید و خلیفه
۲۸. امیرالمؤمنین حضرت علی کرّم الله وجهه

لایق تذکّر است که صرفی در سلسلهٔ عالیه چشتیه از حضرت شیخ سلیم چشتی[۱] نیز اجازت و خلافت داشت.

هنگام بازگشت در کشمیر صرفی در خانقاهی که به‌توسّط شیخ سلیمان کشمیری در درگجن بنا شده بود اقامت گزید و در رشد و هدایت مشغول گشت و پس مدّتی چند برای زیارت رشد خود به‌سمرقند عزیمت نمود و به‌همراهی وی برای حج و زیارت سوی حجاز مقدّس حرکت کرد. صرفی در دوران سفر در مشهد مقدّس به‌زیارت آرامگاه حضرت امام رضا(رح) مشرّف گشته[۲] و وی در مثنوی «مغازی‌النّبی» کرامتی از حضرت امام رضا(رح) در موردِ بینا شدن یک زن کور مسمّٰی به‌آفتی نقل می‌کند که چنین است:

به‌مشهد شدم مستفیض از امام — علی بن موسی امامِ امام
امام رضا شاه عالم مدار — غلامش چو معروف چندین هزار
رفیقیم در آن سیر بوده زنی — زنی نی که خوش مرد شیرافگنی
لقب آفتی و به‌طبع لطیف — شده آفتی بر وضیع و شریف
ولی بود اعمی و عیب عمٰی — نبودیش مانع ز فیض خدا

---

۱. حضرت شیخ سلیم چشتی از اولاد حضرت بابا شیخ فریدالدّین گنج شکر بود و در کشورهای اسلامی به‌لقب «شیخ‌الهند» معروف گشت. از راه خشکی و بحری دو مرتبه مشرّف به‌حج بیت‌الله شد. حج دومّین در سال ۹۶۴ هجری به‌معیّت شیخ صرفی کرد. شیخ مزبور به‌سن نود و پنج سالگی ریاضت شاقه می‌کرد، به‌برکت دعای وی پسر اکبر شاه گورکانی به‌بطن جودها بایی متولّد گشت که اسم آن پسر به‌نام وی سلیم گذاشت که بعداً به‌نام جهانگیر معروف گشت. شیخ در زبان و ادبیّات عربی تسلّط کاملی می‌داشت و در سال ۹۷۹ هجری از جهان فانی به‌عالم جاودانی شتافت تاریخ وفات از مادّهٔ «شیخ هندی» برآمد شد.

۲. *حدایق‌الحنفیه* از فقیر محمّد جهلمی، ص ۵-۲۹٤.

بسی بود خوشگوی در شاعری نمودی درین فنّ من شاعری
من و او در آن گنبد پرصفا که آنجاست قبر امام هدٰی
شبی بگذرانید باهم تمام که خواهیم فیضی ربود از امام
ولی او بهناگاه سر بر سجود نهاد و در آن سجده خوابش ربود
مؤذّن زمانی که در بامداد ندا چون خروس سحرگاه داد
از آنخواب برخاست بینا شده بنور بصر چشم او واشده
دو چشم از غبار عمٰی صاف و پاک بهکُحل الٰهی عجب سرمه ناک
چو بینا شده آنچنان دیدمش ز احوال آن خواب پرسیدمش
بگفتا که من خود ندیدم امام که بود او پسِ پردهٔ سرخ فام
من این چشم پر پرده مالیدمی ز رنجوریِ خویش نالیدمی
خطاب از ادب کردمی یا امام همی گفتمی دمبدم یا امام
شدم باز بیدار و بینا دو چشم بعین بصارت شده وا دو چشم[۱]

هنگام اقامت در حجاز مقدّس صرفی چنانکه قبلاً ذکر شد از شیخ ابن حجر مکّی دیدن کرد و اجازهٔ روایت حدیث ازو گرفت و بهکشمیر بازگشت. پس از چندین سال مجدّداً برای حج و زیارت رخت سفر بربست و دوران سکونت یکساله کتابهای زیادی از حدیث و تفسیر و فقه جمعآوری کرده و بههمراه خود بهکشمیر آورد.

در اثنای سفر طولانی هند و سمرقند و مشهد و بغداد و حجاز مقدّس و غیره تعداد زیادی از علما و فضلا و عارفان ملاقی شد و از آنها فیضها گرفت بعداً شیخ در کشمیر زینت آرای مسند درس و تدریس بود و عدّهای کثیر ازو تحصیل کردند، عارف شهیر و بنیانگذار سلسلهٔ مجدّدیّه نقشبندیّه حضرت مجدّد الف ثانی شیخ احمد سرهندی (م: ۱۰۳۴) در دهلی از صرفی علم حدیث فراگرفت[۲].

---

۱. *مغازی‌النّبی*، ص ۱۲.

۲. *نزهةالخواطر* ٤۷۳/٥. دربارهٔ اجازت و خلافت شیخ احمد سرهندی معروف به«مجدّد الف ثانی» مسندالوقت شاه ولی الله محدّث دهلوی در «الانتباه فی سلاسل اولیاءالله» مینویسد:
اخذ هذا القین الطریقة و لبس الخرقة عن ابیه شیخ عبدالرّحیم عن سیّد عبدالله عن الشیخ آدم البنوری عن الشیخ احمد السرهندی عن الشیخ یعقوب الصرفی... الخ.
شیخ محمّد اکرم در رود کوثر مینویسد: حضرت مجدّد در همهٔ زندگی خود مرید سه تن شد یکی پدر خود دوم حضرت خواجه باقی بالله نقشبندی سوم شیخ یعقوب صرفی (ترجمهٔ رود کوثر، ص ۲۲٦). *تحفةالکلیه* ۱٥/۲.

صرفی در سن هفتاد و پنج سالگی در شب پنجشنبه ۱۲ ذی‌قعدهٔ ۱۰۰۳ هجری/۱۹ ژوئیهٔ ۱۵۹۵ م[1] «ارجع الی ربّک» را لبّیک گفت و جان به‌جان آفرین سپرد. آرامگاه وی در محلّهٔ زینه‌کدل شهر سرینگر واقع است و زیارتگاه خلایق است. تاریخ وفات از مادّهٔ «افضل انام»[2] برآمد می‌شود.

عارف شهیر و بنیانگذار سلسلهٔ مجدّدیّه نقشبندیّه حضرت مجدّد الف ثانی شیخ احمد سرهندی (م: ۱۰۳۴) در دهلی از صرفی علم حدیث فراگرفت.

صرفی همهٔعمر خود را در ترویج و حفظ شریعت و رشد و گسترش طریقت به‌سربرد و عدّه‌ای کثیر از وی استفاده کردند. اسامی شاگردان و خلفا به‌ترتیب الفبایی به‌قرار ذیل است:

۱. شیخ احمد سرهندی معروف به«مجدّد الف ثانی» (متوفّی: ۱۰۳۴ ه)؛
۲. (حضرت شیخ) ابراهیم (برادر)[3]؛
۳. (ملّا حاجی) باندی مفتی[4]؛
۴. (خواجه) حبیب الله نوشهری[5]؛
۵. (میر) حمزه کریری[6]؛
۶. (خواجه) علی پنورانیوری[7]؛
۷. (ملّا) حاجی گنائی[8]؛
۸. (شیخ) محمّد لبیب[9]؛

---

۱. *تاریخ ادبیّات مسمانان پاک و هند* ٢٢٢/٤؛ *نزهةالخواطر*، ٤٧٤/٥.
۲. در منتخب‌التّواریخ ملّا عبدالقادر بدایونی و به‌تقلید وی دیگر تذکره‌نویسی مادّهٔ تاریخ وی «شیخ امم» نوشته‌اند که مبنی بر اشتباه است که از «شیخ امم» عدد «۹۹۱» برآمد می‌شود که از ۱۰۰۳، ۱۲ کم است.
۳. *واقعات کشمیر* از پروفسور شمس‌الدّین احمد، ترجمهٔ به‌فارسی خواجه محمّد اعظم دیده‌مری، ص ۲۰۹.
۴. همان، ص ۲۱۳.
۵. همان، ص ٢٠٦.
۶. همان، ص ۲۰۹.
۷. همان، ص ۲۱۷.
۸. همان، ص ۲۱۳.
۹. همان، ص ۲۰۳.

۹. (شیخ) محمّد یوسف مانتجی[۱]؛
۱۰.(خواجه) محمّد یوسف مانتجو ثانی[۲]؛
۱۱.(حضرت شیخ) محمّد (برادر)[۳]؛
۱۲.(شیخ) موسٰی زهگیر[۴]؛
۱۳.(حضرت میر) محمّد[۵]؛
۱۴.(شیخ) محمّد محسن نامی کشمیری[۶].

صرفی از نظر شعر فارسی در کشمیر مقام نظامی را دارد. صرفی اوّلین شاعر پارسی‌گوی کشمیری است که خمسه به‌مقابل خمسهٔ *نظامی* گفته است.

آثار

صرفی نویسندهٔ بلندرتبه و شاعر برجسته عهدِ خود بود. اینک شرح مختصری از آثار وی:

۱. *تفسیر قرآن* (عربی): نام دیگر این تفسیر *مطلب‌الطالبین* است.
۲. *تفسیر قرآن* (فارسی): صاحبِ *منتخب‌التّواریخ* دربارهٔ تفسیر وی می‌نویسد "در این ایّام که رحلتِ او نزدیک بود تفسیری می‌نوشت که آیتی است از کمالات او"[۷]. این تفسیر که بهعلّت مرگ وی به‌پایهٔ تکمیل نتوان رسید نسخهٔ خطّی آن در دانشگاه پنجاب لاهور مکتوبهٔ رمضان‌المبارک ۱۰۷۱ ه/۱۶۶۰ م به‌قلم روح الله بن نذیر بیگ در ذخیرهٔ شیرانی مضبوط است[۸].
۳. *تقریظ بر سواطع‌الالهام فیضی*: صرفی بر تفسیر بی‌نقطهٔ معروف از ابوالفیض فیضی تقریظ نوشته است که شاهد عدل بر تسلّط وی در زبان عربی و مهارت بر علوم قرآنیهٔ وی است در تعریف این تفسیر می‌نویسد:

---

۱. *واقعاتِ کشمیر* از پروفسور شمس‌الدّین احمد، ترجمهٔ بهفارسی خواجه محمّد اعظم دیده‌مری، ص ۱۹۳.
۲. همان، ص ۲۱۰.
۳. همان، ص ۲۰۸.
۴. همان، ص ۲۱۱.
۵. همان، ص ۱۹۲.
۶. *نگارستان کشمیر* ناظم سیوهاری. (به‌حوالهٔ *تماراادب‌ومشاهیرنمبر*، ص ۳۱۰)؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۴۲–۵۴۱.
۷. *منتخب‌التّواریخ* (یکجلدی)، نولکشور، ص ۳۲۷.
۸. *تذکرهٔ مفسّرین هند*، محمّد عارف اعظمی عمری، دارالمصنّفین، اعظم‌گره، ص ۸۳.

"ولعمری انه لم یقتدر احد من اساطین الکلام علی ذلک الابراز و هو تفسیرالکلام المجید و تأویل الفرقان الحمید المرسوم ببدائع الارقام و المرسوم بسواطع الالهام مامست مثله ابدی الافکار و لم یکتحل بنظیر اعین الاحقاب و الاعصار"[۱].

(به‌خدا هرگز کسی نتوانسته چنین نوع کتابی نویسد و درآینده هم نمی‌تواند بنویسد «سواطع‌الالهام» کتابی که از عجایب روزگار است. قبل از این در تصوّر انسانی چنین فکر نیامد و نظیر آن در قرنها نتوان پیدا کرد).

در تعریف این اثر بی‌نظیر فیضی صرفی این‌قدر جلو رفت که:

"لو الله لم یکن الفوز باختراع هٰذا التفسیر الخارج عن الطریق الانسانی الّا بسوانح الالقاء السبحانی و سواطع‌الالهام الربّانی"[۲].

(قسم به‌خدا که تفسیر آن که خارج از خیال و فکر انسان است، و در آن مؤفّق شدن نتیجهٔ القاء و الهام از طرف خداوند جلّ شانه است).

۴. *حاشیهٔ توضیح و تلویح*.

۵. *رسالهٔ اذکار*.

۶. *رسالهٔ مناسک حج* (عربی).

۷. *روایح*؛ این رساله در عرفان و سلوک است که به‌تقلید لوایح عبدالرّحمٰن جامی نوشته است. صرفی هر فصل را بجای لایحه رایحه عنوان داده است.

۸. شرح *اربعین رسالهٔ اذکار*.

۹. شرح *صحیح بخاری*.

۱۰. شرح *رباعیّات*.

۱۱. *کنزالجواهر*.

۱۲. *مناقب الاولیاء* و غیره[۳].

---

۱. ابوالفیض فیضی، *سواطع‌الالهام*، نولکشور پریس، لکهنو، ۱۸۸۹ م، ص ۷۳۹.

۲. ابوالفیض فیضی، *سواطع‌الالهام*، ص ۷٤۰.

۳. *تذکرهٔ مفسّرین هند*، ص ٤–۸۳؛ ترجمهٔ *واقعات* کشمیر، ص ۹۹۳.

میان آثار شعر صرفی پنج مثنوی که به‌مقابلهٔ خمسهٔ نظامی گفته است شهرت دارد از آن جمله *مسلک‌الاخیار*، *وامق و عذرا*، *مغازی‌النّبی*، *مقامات مرشد* و *لیلی و مجنون*‌اند.

علاوه بر این صرفی صاحب دیوان هم بوده است که شامل غزلیّات و رباعیّات است مصنّفِ کتاب «پارسی‌سرایانِ کشمیر» نوشته است و درست هم نوشته است که "صرفی از نظر شعر فارسی در کشمیر مقام نظامی را دارد. صرفی اوّلین شاعر پارسی‌گوی کشمیری است که خمسه به‌مقابل خمسهٔ *نظامی* گفته است"[1].

صرفی در دوران سفر در مشهد مقدّس به‌زیارت آرامگاه حضرت امام رضا(رح) مشرّف گشته و وی در مثنوی «مغازی‌النّبی» کرامتی از حضرت امام رضا(رح) در موردِ بینا شدن یک زن کور مسمّی به‌آفتی نقل می‌کند.

از مطالعهٔ اشعارش پیدا است که او با دل و چشم صفا مظاهر قدرت را می‌بیند و عشق حقیقی در او جلوه‌گر می‌شود:

در هرچه بینم آن رُخ نیکوست جلوه‌گر   در صد هـزار آیینه یکروسـت جلوه‌گر

*

ما طـوافِ کعـبهٔ دل می‌کنیم   حج ما را حاجت احرام نیست

*

هیچ‌کس غیر تو نبود در جهان   گرچه بیرون از جهان دیدم ترا

صرفی شاعر حسّاس است و از واردات عشق کاملاً آگاه است. او عقیده دارد که عشق و مصائب و آلام لازم و ملزوم‌اند:

برای عاشق زاری که در کوی بتان افتد   بلایی گـر نباشد در زمین از آسمان اُفتد

صرفی یک صوفی صافی هم هست، اسرارِ عشق حقیقی و رموز راه سلوک را به‌شیوهٔ زیبا بیان می‌کند. او جلوهٔ محبوب حقیقی را چنین مشاهده می‌کند:

بـاطنی لـیکن عیـان دیـدم تـرا   ظـاهری امّـا نهـان دیـدم تـرا
چون تو خود پاک آمدی از چند و چون   وه چـه گـویم تـا چـسان دیـدم تـرا
چـون نظـر کـردم بـه‌گـل در گلـستان   هـم گـل و هـم گلـستان دیـدم تـرا

---

۱. پارسی‌سرایانِ کشمیر، گردهاری لال تیکو، ص ۸

در جهــان هــرکس نــشانی از تــو داد   مــن بــرون از هــر نــشان دیــدم تــرا
جســم را از جــان مــدد جــان رازِ تــو   لیک عیــن چشــم و جــان دیــدم تــرا

بعضی از ابیات جالب صرفی همین‌طوراند:

تــا گشــته‌ایم ســاقی میخــانــهٔ شهود   محروم هیچ‌کس نشد از فیض عامِ ما

*

رقیبانِ جفاجوی ترا یارب چه دیــن باشد   که آیین جفاجوی روا در هیچ‌ملّت نیست

*

باده و اشک من و خونِ جگر هر سه یکیست
کهــربا و رُخ زردِ مــن و زر هــر ســه یکیست

*

در غمش تنها دل من خون نشد   یک دل بی‌غــم درین ایّام نیست

*

نیست در صورت بتان جز دوست   همه را عاشقیم چون همه اوست

*

همه را سینه ز تیر غمش افگار دلی   مثل صرفی نبود سینه فگاری دیگر

*

نیســـت بیـــرون ز طالبـــان مطلـــوب   پس چرا بهر وصلش این شک و پوست

*

قیس را مجنون شد از لیلی لقب   بی‌نشــانان رهــت را نــام نیســت

*

گرچه در دل حرفهــای گُفتنی دارم ولی   همچنان کوته زبان از رنجش یارم هنوز

*

بر رُخ فگند چاشتگه آن مه نقاب را   پیــش از زوال شام رســید آفتاب را

*

از توتیا مپرس وزان خــاک در بپرس   خاصیّتش ز مردم صاحب نظر بپرس

دربارهٔ سخن صرفی در مثنوی «مسلک‌الاخیار» چنین اظهار نظر شده است:

هــر ســخنی خاصّــهٔ حــالی دگــر   تــابع هــر وقــت مقــالی دگــر

هـست تفـاوت ز سـخن تـا سـخن نیست دریـن اهـل سـخن را سـخن
گـه سـخنی همچـو دُر شـاهوار گه سخنی همچو خزف ریزه خوار...
گـاه روان بخـش چـو آب حیـات گـاه چـو زقّـوم ممـدّ ممـات
گـاه بـسی گـرم ز سـوز درون شـعلهٔ افتـاده ز آتـش بـرون
گـاه چنـان سـرد کـه گـویی تگـرگ ریختـه و گـشت نفـس ریـز مـرگ
گـر بـسخن لفـظ نباشـد فـصیح گـه بـود آن نـزد سـخندان صـحیح
عـاری از اسـباب فـصاحت سـخن نزد خواصـست چـو صـورت نـه مـن
تن سـخن و معنـی خـوش جـان آن غیـر فـصاحت نبـود قـوّت جـان...
وزن چـو گـردد بفـصاحت قـرین نـاظم آنراسـت خـدا آفـرین
اصل سخن چـشمهٔ بحـر اسـت دان گـشته از آن چـشمه و دریـا روان
بحـر همانـست کـه آیـد بـشعر صـد گهـر نـاب نمایـد بـه‌شـعر
بحـر گـر از چـشمهٔ بحـر اسـت پـر لیک به‌بحـر اسـت نـه در چـشمهٔ دُر
بحـر بـسنجید بمیـزان ولـی نیـست چنـین وزن در امکـان بلـی
آمـده در دل سـخن بـی‌قـصور بحـر نـه یـک بلکـه بـسی از بحـور
بنـده دریـن بحـر کـه غـوّاص شـد نـاظـم عـقـد گهـر خـاص شـد[1]

در مثنوی «وامق و عذرا» در ضمن اقسام عشق به‌این‌طور زمزمه سنجی کرده است:

گروهـی از ملـک پیوسـته قـایم بحیـرت مانـده در عـشقند دایـم
گروهـی در هـوای طاعـت عـشق همیشه مبتلای طاعـت عـشق...
نه جن و نه ملـک از عـشق خـالی ولـی شـأن بـشر در عـشق عـالی
دریغـا از بـشر جمعـی چنـان‌انـد کـه طـرز عـشقبازی مـی‌ندانند
یکـی را عـشق سلطانی و خـوالی یکـی را عـشق الفـاظ و معـانی
یکی عـشق تجـارت پیـشه کـرده زیـان و سـود آن اندیـشه کـرده
یکـی عاشـق زراعـت را همیـشه جز این او را نـه اندیـشه نـه پیـشه
یکی بـا حرفـه‌ای گردیـده عاشـق بعـشق صـنعتی پیوسـته صـادق
یکی عاشق صلوٰة و صوم و حـج را بکـار عـشق آن جـسته فـرج را
یکـی مجنـون عـشق خـوبرویی پـری رخـساره‌ای زنجیـر مـویی

۱. *پارسی‌سرایان کشمیر*، گردهاری لال تیکو، ص ۲-۱۱.

گذشـــته از دو عـــالم در هـــوایش نـــشاط او ز عـــشق غـــم فـــزایش
ز شـــوقـش هـمـدم او نـالـه و آه کشـیده دمــبــدم فریــاد جانکاه
عـلیهٰـذا القـیـاس ای دانـش‌آمـوز بطوری گشته هریک عشق اندوز[1]

در پایانِ مقاله شایسته می‌دانم که ابیات ملّا عبدالقادر بدایونی را در ذیل نقل کنم که در ستایش صرفی گفته است:

از زبانـــت کلیـــد نامـــهٔ غیـــب دل پاکـــت نتیجـــهٔ لاریـــب
داده اعجـاز کلـک تـو بیـرون گـنج‌هـای نهـانِ کُـن فیکُـون
گفتـــی از منطـــق گهرپـــرور کـــز دوانـــی بـــداونی خوشـــتر
گـر دوانـی و گـر بـداونی‌انـد همه از گنج فضل تـو غنـی‌انـد
دلـم آیینـهٔ جمـال تـو شـد مظهـر فـیض لایـزال تـو شـد
چه عجب گر که روی حق بینی خویـشتن را درو همـی بینـی[2]

منابع

۱. ابوالفضل، *اکبرنامه*، چاپ کلکته.
۲. ابوالحسن علی میان ندوی: *تاریخ دعوت و عزیمت* (جلد ۴)، مجلس تحقیقات و نشریات اسلام، لکهنو، ۱۹۸۸ م.
۳. الطاف احمد وانی: *مغازی‌النّبی* (مرتّب).
۴. ایّوب قادری: ترجمهٔ تذکرهٔ علمای هند، چاپخانهٔ جادو، کراچی، ۱۹۶۱ م.
۵. بدایونی، ملّا عبدالقادر: منتخب‌التّواریخ، یکجلدی، چاپخانهٔ نولکشور، لکهنو، ۱۸۶۸ م.
۶. بزرگ تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، جلد چهارم، چاپخانهٔ دانشگاه تهران، تهران.
۷. حسام‌الدّین راشدی: *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، جلد چهارم، اقبال اکادمی، کراچی، ۱۹۶۹ م.
۸. حسین دوست سنبهلی، میر: *تذکرهٔ حسینی* (تألیف: ۱۱۶۳ ﻫ)، لکهنو، ۱۲۹۲ هجری.
۹. خان بابا مشار: *مؤلّفین کتب چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تاکنون* (جلد پنجم)، تهران، ۶۲–۱۳۴۰ ﻫ ش.
۱۰. رحمٰن علی، مولوی: *تذکرهٔ علمای هند*، چاپخانهٔ نولکشور، لکهنو، ۱۹۱۴ م.

---

۱. *پارسی‌سرایان کشمیر*، گردهاری لال تیکو، ص ۱۵.
۲. *منتخب‌التّواریخ*، عبدالقادر بدایونی، ص ۳۲۸.

۱۱. سعید نفیسی: *تاریخ نظم و نثر فارسی*، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴ ه ش.
۱۲. شمس‌الدّین احمد، پروفسور: ترجمهٔ *واقعاتِ کشمیر*، جمّون ایند کشمیر اسلامِک ریسرچ سنتر، سرینگر، اپریل ۲۰۰۱ م.
۱۳. صدّیق حسن، نوّاب: *شمع انجمن*، چاپخانهٔ شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۲ هجری.
۱۴. صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، سیّد: *بزم تیموریه*، (جلد اوّل)، چاپخانهٔ معارف، اعظم‌گره، ۱۹۷۳ م.
۱۵. ظهورالدّین احمد، دکتر: *پاکستان میں فارسی ادب*، لاهور.
۱۶. عبدالحی ندوی: *نزهة‌الخواطر بهجة‌المسامع والنّواظر*، مطبع‌الندوه، لکهنو، ۱۹۹۲ م.
۱۷. عبدالله، دکتر: *فهرست مخطوطات*، دانشگاه پنجاب، لاهور.
۱۸. عرفانی سیالکوتی، خواجه عبدالحمید: *ایران صغیر* یا *تذکرهٔ شعرای فارسی زبان کشمیر*، تهران، ۱۳۳۵ ه ش.
۱۹. غلام رسول جان: *احوال و آثارِ صرفی کشمیری* (انگلیسی).
۲۰. فقیر محمّد جهلمی: *حدائق النحفیه*، چاپخانهٔ نولکشور، لکهنو، ۱۸۹۱ م.
۲۱. گردهاری لال تیکو: *پارسی‌سرایانِ کشمیر*، چاپخانهٔ راستی ایران، ۱۳۴۲ ه ش.
۲۲. محمّد اعظم دیده‌مری: *واقعاتِ کشمیر* (ترجمه).
۲۳. محمّد عارف اعظمی عمری: *تذکرهٔ مفسّرینِ هند*، چاپخانهٔ معارف، اعظم‌گره.
۲۴. مقبول بیگ بدخشانی، مرزا: *تاریخ ادبیّاتِ مسلمانانِ پاک و هند*، جلد چهارم، لاهور، ۱۹۷۱ م.
۲۵. نظام‌الدّین احمد: *طبقات اکبری*، جلد دوم، نولکشور، لکهنو.
۲۶. واله داغستانی: *ریاض‌الشعرا*، به‌تصحیح پروفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۲۰۰۱ م.
۲۷. مجلّهٔ *دانش*، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۳۲، زمستان ۱۳۷۱ ه ش، آرمی پریس، راولپندی، ۱۳۷۱ ه ش.
۲۸. مجلّهٔ *معارف*، اعظم‌گره، شمارهٔ مارس تا ژوئیهٔ ۱۹۵۴ م، چاپخانهٔ معارف، اعظم‌گره.
۲۹. مجلّهٔ *همارا ادب و مشاهیر نمبر* (۷۷–۱۹۷۶)، جمّون ایند کشمیر اکیدمی آف آرت، کلچر ایند لنگویجز، سرینگر، ۱۹۷۸ م.

ردّ پای صوفی سیّاح «عارف امیرکبیر» در کشمیر

فرزانه اعظم لطفی *

مرد مقدّسی که عرفان اسلامی را به‌سرزمین هند آورد را می‌توان به‌جرأت از سیّاحان بزرگ عالم اسلام دانست. ردّ پای عرفانی این صوفی سیّاح در سراسرِ کشمیر بر جای مانده است متأسّفانه امیرکبیر از وقایع مسافرت‌های خود آنچنان به‌رشتۀ تحریر نپرداخته است و الّا می‌توانست سفرنامه‌ای ترتیب دهد که در حدود «الرحلة» معاصر خود ابن بطوطه (۷۷۹-۷۰۳ هـ) باشد امّا می‌توان با رجوع به‌منابع ذی‌قیمتش چون «خلاصةالمناقب» و یا «مستورات» به‌عظمت عرفانی مسافرت‌های وی پی‌برد.

مسافرت‌های سیّد در طی را سلوک و فقه بوده است و هدف تحصیل او وعظ و تبلیغ و راهنمایی خلق خدا. به‌قول خودش سه بار از مشرق تا به‌مغرب سفر کردیم، بسی عجائب در بحر و بر دیده شد و هر بار به‌شهری و ولایتش رسیدم عادات اهل آن موضع طریق دیگر دیدم. سیّد در ترتیب انجام این مسافرت‌ها گفته است: "در دفعۀ اوّل شهر به‌شهر و دفعۀ دوّم قریه به‌قریه و دفعۀ سوّم خانه به‌خانه". جعفر بدخشی در ضمن ذکر هدف مسافرت‌ها می‌نویسد: بعضی اولیا را که اخیار نامند و به‌عدد هفت باشند سیّاح نیز خوانند، زیرا که خدای تعالی ایشان را کمال معرفت بخشیده است و در بساط دنیا به‌سیّاحت امر کرده است از مصالح عبّاد و طلّابی را که در اطراف دنیا باشند اهل سیّاحت ارشاد کنند: به‌نظر او علی همدانی یکی از ایشان است علی همدانی برای تحمّل صعوبت‌های مسافرت جذبۀ محکم داشته و در اتمام هدف‌های عالیۀ خود از هیچ‌کوششی دریغ نکرده است.

---

* استادیار عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیّاتِ اردو دانشگاه تهران، تهران.

دربارهٔ حدود مسافرت‌های او غالب نویسندگان کلمهٔ ربع مسکون و همهٔ دنیا را به‌کاربرده‌اند، ولی از چگونگی مسافرت‌های او در مآخذ مذکور برمی‌آید که بعضی از ممالک اسلامی و روم را دیده است. اساس بعضی ممالک و شهرها را که سیّد دیده است در زیر آورده می‌شود: مزدقان، بلخ، بخارا، بدخشان، یزد، ختلان، بغداد، ماوراءالنّهر، شیراز، اردبیل، مشهد، کشمیر، شام (سوریه)، سراندیپ (سیلان)، ترکستان، لدّاخ (تبّت) سائر نقاط شبه قارهٔ هند و پاکستان و بلاد عربی. در مستورات می‌آورد که: "در یک موقع بعد از فریضهٔ حج مقام ملک عرب را سیّاحت نمود".

از دیگر شهرهایی که سیّد دیدار کرده، قبچاق (ترکستان) گاندون و جبل القاف قابل ذکر است و در دیدن این شهرها و جاها سیّد اشرف جهانگیر سمنانی (متوفّی حدود ۸۲۸ هـ) هم همراه او بوده است[۱].

«امیرکبیر» به‌برخی از شهرهای و دهستان‌های ولایت همدان، مانند «آوج»، «درگزین»، «ورکان»، «لنکان»، «برکان»، ولایت‌های کردستان و لرستان نیز رفته‌اند. پس از ۲۳ سالگی یعنی از سال ۷۳٦ هـ به‌بعد به‌سمنان رفته و مدّتی در سلک طریقت شیخ اخی علی دوستی در خانقاه آن شهر شاگردی و اقامت نموده است، امّا پس از وفات شیخ دوباره به‌همدان بازگشته‌اند. در رسالهٔ *انیس‌السّالکین* آورده‌اند:

"حضرت میر به‌روایتش هفت نوبت معموره عالم را گردیده‌اند، و به‌روایت اشهر سه کرّت و هزار و صد و سی و چهار کس از اولیای خدا را دریافته‌اند"[۲].

درویش شیرازی نیز در «کرسی‌نامه» یاد کرده:

مظهر انوار حق سیّد علی   در همدان داشت موطن آن ولی
صاحب «اوراد فتحیه» است او   سه کرّت معموره را دیده است او
صاحب فضل و علوم و معرفت   بود خورشیدی «نظام‌الدّین» صفت

همچنین در *صحیفةالاولیا* نیز آمده است:

دگر شیخ شیخم که او سیّد است   علی نام و الوندی المولد است
بگشت او جهان را سراسر سه بار   بدید اولیا، چهار صد، با هزار

---

۱. *لطایف اشرفی*، ج دوّم، *تذکرهٔ صوفیای بنگال* (اردو)، ص ۳۱۰.
۲. *روضات‌الجنان*، ج ۱، ص ۱۰۹.

نموده است پنجاه سال اختیار   تجافی ز مضجع، زهی مرد کار

شاه همدانی صوفی سیّاح نخستین بار در سال ۷۲٤ هـ به‌کشمیر قدم نهاده و به‌دعوت نور عرفان در این سرزمین همّت گمارد. هرمان اته یاد کرده است که: وی به‌تاریخ ۷۸۱ هـ در رأس هفتصد تن از مریدان خود به‌منظور مذهبی به‌کشمیر تاخت و در آنجا نفوذ زیادی پیدا نمود. امیرکبیر در وعظ و راهبری و تبلیغ دین و ارشاد مریدان و کسب برای اکل حلال و ملاقات‌ها برای مشورت و راهبری پادشاهان و امیران آن وقت. آثار زیاد و ارزنده‌ای به‌زبان فارسی و عربی بر جا گذاشته است.

مجموعهٔ شعر او را که محتوی چهل و یک غزل و نه رباعی و قطعه می‌باشد هم می‌توان جزو آثار برجسته در ادبیّات عرفانی صوفیانه تلقّی کرد. چنانچه در کنار آثار منظوم وی جمع آثار منثور اعم از چاپی و خطّی بالغ بر حدود صد و ده کتاب ارزنده نیز می‌باشد.

نورالدّین جعفر بخشی در *خلاصة‌المناقب* می‌نویسد که وقتی علی همدانی دربارهٔ آثارش فرموده است:

"مرا در این روزگار کسی نشناخت و لیکن بعد از فوت من به‌صد سال طالبان پیدا شوند که از رسائل من فوائد گیرند و قدر من بشناسند".

الحق این پیش‌بینی درست درآمده است چرا که بعضی از کتب و رسائل او در شبه قارّهٔ هند و پاکستان جزو کتب درسی بوده است و رسالهٔ «اوراد فتحیه» او هنوز هم در کشمیر از متداول‌ترین کتب اوراد و وظایف می‌باشد.

آری شاه همدان در سرزمینی قدم نهاده بود که نمایندگان خداوند آن خطّه خود به‌تولید انبوه خدایان با سنگ و چوب می‌پرداختند و بدون اندک توجّهی به‌مقام و منزلت والای خلیفةالله خود در برابر ساخته و پرداختهٔ خود تعظیم می‌کردند. نومسلمانان کشمیری در ابتدا بنا بر عادت دیرینهٔ خود که در معابد به‌نواختن ساز و دُهل می‌پرداختند پس از ادای نماز فجر به‌این عادت ادای فریضه می‌کردند امّا شاه همدان با تدبیر عارفانه و صلح‌آمیز خود مردمان آن خطّه را به‌خواندنِ اوراد فتحیه پس از دعا و نماز فجر ترغیب ساخت. امیر همدان در چنین سرزمینِ که زمانی بندگان بندهٔ سنگ و کلوخ

بودند. نمازهای پنجگانه را در پنجگاه به‌ساحل دریا، در همان موضع که اکنون خانقاه اوست به‌امامت خود می‌گزارد. به‌قول غنی کشمیری:

باش تا بینی که بی‌آواز طور   ملّتش برخیزد از خاک قبور

نورالدّین جعفر بخشی در *خلاصة‌المناقب* می‌نویسد که وقتی علی همدانی دربارهٔ آثارش فرموده است: "مرا در این روزگار کسی نشناخت و لیکن بعد از فوت من به‌صد سال طالبان پیدا شوند که از رسائل من فوائد گیرند و قدر من بشناسند".

نفوذ عرفانی شاه همدان در کشمیر به‌حدّی می‌رسد که بزرگترین شاعر کلاسیک کشمیری «لاله عارفه» (۷۳٦ ه) «وخشورِ بانوی» آن دیار به‌زعم هندوان شیواترین اشعار عارفانهٔ خود را در حق وی سروده که اکنون به‌صورت ترانه نزد مردم کشمیر است و از برجسته‌ترین ستایندگان «شاه همدان» است که اشعار فلسفی و مذهبی وی، حتّی امروزه نیز توسّط قایق رانان و روستاییان به‌مشابهٔ ادبیّات سنّتی و مردمی کشمیر، از برخوانده می‌شود. هندوهای درّهٔ کشمیر او را «لالا یوگشاوری» می‌نامند. یعنی «بانوی وخشور یوگا» و مسلمانان «لالا عارفه». دو جریان بزرگ «شیوا یوگا» فلسفهٔ وحدت وجودی کشمیر، و «عرفان» تصوّف الٰهی اسلام، در وجودِ «لالا» و شاه همدان جمع شده است.

آثار منظوم و منثور سیّد بیش از ۱۱۰ کتابِ و رساله و مجموعهٔ شعری اهم به‌لحاظ سبک و انشا و محتوی و مضمون درخور توجّه می‌باشد. وی با گذشت ثلث عمر خود در مسافرت و جهانگردی به‌زبان و ادب فارسی وقعت و رونق خاصّی در کشمیر بخشیده است.

«ذخیرةالملوک» او از لحاظ مضمون و لهجهٔ ناصحانه و بی‌باکانه در میان کتاب‌های مهمّ قدما در اخلاقِ و سیاست مدن بی‌نظیر است. نامه‌های وی نیز اگرچه به‌قصد ارشاد و راهنمایی خلق نگارش یافته است، نمونه‌های بی‌نظیری از نثر فارسی را ارائه می‌دهد.

شرح فصیح میر سیّد علی همدانی بر تعدادی از اشعار حافظ و نیز فرهنگی که برای مصطلحات دیوان او پرداخته که در اصل هردو با دید عارفانه است در نوع خود نخستین اثری است که انجام شده است. هرچند محصول کار وی در این مورد رسالهٔ مختصری بیش نیست امّا اهمیّت شایانی دارد زیرا علاوه بر فضل تقدم، شارح خود نیز

با خواجهٔ شیراز معاصر بوده و او را ملاقات کرده است و خواه ناخواه شناخت و برداشت او از لسان‌الغیب به‌واقعیّت نزدیک‌تر است تا دیگران که قرن‌ها بعدی از وی می‌زیسته‌اند.

همچنین گزارش یکی دیگر از معاصرانِ حافظ به‌نام سیّد محمّد اشرف جهانگیر سمنانی، مریدِ سیّد علی همدانی است که از خواجه حافظ به‌عنوان یک عارف کامل یاد کرده است. این اثر سیّد اهمیّت خواجه را در روزگار حیاتش آشکار می‌سازد که شخصیّتی به‌عظمت سیّد همدانی که ظاهراً از خواجه سالخورده‌تر بوده با آن همه مشاغل و گرفتاری‌های که خود داشته، در روزگار حیات خواجه و حتّی پیش از جمع‌آوری دیوان وی این رساله را برای کمک به‌درک اشعارش پدیدآورده است.

اکنون به‌بررسی شیوهٔ سبک نگارش و آثارِ او می‌پردازیم:

شاه همدان در نگارش‌های خود به‌زبانِ وقت هم توجّه خاصّی داشته است، گویا به‌زبان رایج و متداول زمانِ خود اکثر می‌نگاشته است، چنانچه می‌توان دریافت که سبک نگارش زمان او (قرنِ هفتم، هشتم) ساده و مصنوع بوده است. مثلاً رسالهٔ «آدابِ سفره» و «چهل مقام صوفیه» او برای مبتدیان نوشته شده لذا مطالب ساده و عام فهم است، امّا «ذکریه» و «عبقات» برای خواص مصنوع و مسجّع است. استاد علی اصغر حکمت خصوصیّات عمومی سبک نثر قرن هشتم را چنین بیان می‌کند:

۱. کمال آمیختگی و اختلاط زبان فارسی با ادب و لغت عربی.
۲. تأثیر و نفوذ کامل معارف و تعلیمات و آداب دین اسلام در نگارش‌ها.
۳. تأثیرِ آثار و اقوالِ صوفیهٔ گذشته در آثار و خاصّه در نظم و نثر متصوّفه قرن هشتم.

آثار فارسی امیرکبیر نیز دارای چنین خصوصیّاتی است، امّا سیّد همانند دیگر متصوّفه هر فن به‌آثار پیشینیان نیز نظر کامل نیز داشته است، چرا که برای تهیّهٔ مواد نگارش خود در نظم و نثر از آثار آنانِ فیض برده است.

آثار فارسی شاه همدان

۱. *ذخیرةالملوک*، در موضوع علم اخلاق و سیاست مؤمن.
۲. *مرآت‌التائبین*، دارای چهار باب در بحث توبه و کناره جستن از معاصی.

۳. *مشارب‌الاذواق*، در شرح عرفانی قصیدهٔ معروف خمریهٔ میمیهٔ ابن فارض مصری، شیخ عمر بن ابی‌الحسن (٦۳۲ هـ).

٤. *اوراد فتحیه*، مجموعه مشتمل بر اوراد و اذکاری است که شاه همدان برای مریدان و طالبان و ذاکران عمومی جمع‌آوری کرده است.

۵. *سیرالطّالبین*، موضوع آن سیر و سلوک و تصوّف و عرفان و تزکیه و تطهیر نفوس است.

٦. ذکریه (فارسی)، این رسالهٔ شریف پیرامون احوال و کیفیّات و فوائد اذکار و اوراد است به‌طریق صوفیهٔ کبرویه.

۷. مکتوبات *امیریه*، این رساله مربوط به‌نامه‌ها و امرا و سالکان راه حق و دوستان و مریدان وی می‌باشد.

۸. *عقلیه*، این رساله در فضیلت عقل انسانی با توجّه به‌آیات *قرآن* مجید و احادیث پیغامبر[ص] و اقوال صحابه و تابعین و بزرگان نوشته شده است.

۹. *داوودیه*، در آداب و سیر اهل کمال.

۱۰. *رسالهٔ بهرام‌شاهیّه*، این رساله به‌التماس سلطان محمّد بهرام شاه حاکم بدخشان نوشته شده است و در واقع اوّلین نامهٔ معرّفی شده در مکتوبات امیریّه است.

۱۱. *رسالهٔ موچلکه*، یکی از ارادتمندان سیّد بوده و در دنبالهٔ ملاقات و صحبت موچلکه با سیّد نگارش شده است.

۱۲. واردات امیریه، این رساله مانند *واردات* و *مناجات* از خواجه عبدالله انصاری هروی به‌نثر مسجّع و گاهی مقفّی تألیف شده است و همانند رساله‌های خواجه واردات و کیفیّات درونی مؤلّف را دربردارد.

۱۳. *ده قاعده*، این رساله ترجمهٔ آزاد فارسی *الاصول‌العشرة* تألیف شیخ نجم‌الدّین کبریٰ می‌باشد. مضمون رساله حقیقت «اصول ده‌گانه» سالکان گروه «کبرویه» می‌باشد.

١٤. *چهل مقام صوفیه*، سیّد در این رساله به‌ذکر چهل مقام صوفیه به‌زبان ساده پرداخته است: نیّت، انابت، توبه، ارادت، مجاهده، مراقبه، صبر، ذکر، مخالفت نفس، رضا، موافقت برملا، تسلیم، توکّل، زهد، عبادت، ورع، اخلاص، صدق، خوف، رجا، فنا، بقا، علم‌الیقین، حق‌الیقین، معرفت، ولایت، محبّت، شوق، وحدت قربت، وصال،

کشف، محاضره، تجرید، ولایت، تفرید، انبساط، تحیّر، نهایت و تصوّف دربارهٔ آخر می‌فرماید:

"مقام چهلم تصوّف است و صوفی آن بود که از همهٔ مرادها صافی بود و زبانش از عیب و فضول صافی بود و دلش از هر علّت صافی بود و چشمش از خیانت صافی بود و از جهان دوخته بود و با حق آموخته بود و باطنش از آفت صافی بود و نفسش از شهوت صافی بود و ظاهرش از آرایش صورت صافی بود و گفتارش صافی بود که این چهل مقام پیغمبران هم بوده است".

شرح فصیح میر سیّد علی همدانی بر تعدادی از اشعار حافظ و نیز فرهنگی که برای مصطلحات دیوان او پرداخته که در اصل هردو با دید عارفانه است در نوع خود نخستین اثری است که انجام شده است. زیرا علاوه بر فضل تقدم، شارح خود نیز با خواجهٔ شیراز معاصر بوده و او را ملاقات کرده است.

۱۵. *منامیه*، این رساله را سیّد در بیان و کیفیّت خواب و تعبیر رؤیا و فرق خواب‌های کاملان و ناقصان به‌تقاضای یکی از مریدان خود که نامش را ذکر نکرده نوشته است.

۱٦. *همدانیه*، در اصل توجّه سیّد به‌معنای عرفانی کلمه مبذول است و چند منسوب از امام فخرالدّین رازی (م: ٦۰٦ ه) که:

آنکس که بداند و بداند که نداند — او خویشتن از دست ضلالت برهاند
اینک به‌عراق اندر شهری‌ست معظّم — کو را «همدان» خوانند او هیچ نداند

در اصل معنای عرفانی «همدان» فقط ذات باری تعالی است و دعوی «همدانی» دیگران فاقد حقیقت است البتّه از نظر سیّد آن کس می‌تواند همدان گردد که به«همدان مطلق» واصل گردد.

۱۷. *رسالهٔ اعتقادیه*، این رساله دربارهٔ مبانی و اعتقادات مسلمانی است که می‌فرماید: عقائد مسلمانی را باید در قلب و ذهن خود جا داده باشیم و با داشتن شک و تردید نباید که ایمان خود را تلف کنیم.

۱۸. *اصطلاحات صوفیه*، این رساله به‌معانی مختصر متجاوز از سیصد لغت و اصطلاح صوفیانه و توضیحاتی پیرامون آنهاست.
۱۹. *رسالهٔ عبقات یا قدّوسیه*، این رساله طبق التماس پادشاه کشمیر نگاشته و به‌او پند و اندرزهای مرشدانه داده است.
۲۰. *رسالهٔ مشیّت*، این رساله برای رهنمایی سالکان راه خداوندی است.
۲۱. حقیقت ایمان، این رسالهٔ ایمان صوفیه و سالکان است نه ایمان سادهٔ مسلمانی.
۲۲. *رسالهٔ مشکل حلّ*، این رساله براساس موضوع بیان مشکلات عرفان و معرفت خداوندی است.
۲۳. سیر *و سلوک*، حق‌الیقین، این رساله دربارهٔ مراتب سیر و سلوک سالکان و احوال اهل تصوّف و عرفان است.
۲٤. *حلّ الفصوص*، این رساله در مورد خلاصهٔ مطالب عرفانی *فصوص‌الحکم* تألیف محی‌الدّین ابن عربی اندلسی (م: ٦۳۸ ه) می‌باشد.
۲۵. نسبت *خرقهٔ درویشی «فقریه»*، این رساله در اصل وصیّت‌نامهٔ میر سیّد علی همدانی است که برای ملک خضر شاه حاکم «کونار» و نواحی آن نوشته است.
۲٦. درویشیه، این رساله در مجموعهٔ رسائل دراویش به‌وسیلهٔ خانقاه ذهبیّه احمدی شیرازی در سال ۱۳۳۸ ش به‌چاپ رسید. سیّد در این رساله دربارهٔ مسلک درویشی و احوال درویشان نوشته است.
۲۷. *آداب‌المریدین*، این رساله خلاصه‌ای است از رسالهٔ فارسی شیخ نجم‌الدّین کبریٰ که به‌همین نام «آداب‌المریدین» است.
۲۸. *انسان‌نامه*، «قیافه‌نامه»، رساله به‌اسم قیافه‌شناسی یا علم‌القیافه یا مرآت‌الخیال هم شهرت دارد و موضوع آن دربارهٔ قیافهٔ انسانی و قیافهٔ ظاهر است.
۲۹. *نوریه*، این رساله در اساس تعلیماتی که سالک از انواع عبارات و ریاضات نفس به‌دست می‌آورد و به‌وجود «نور مانند» دست می‌یابد، نگاشته شده است.
۳۰. *وجودیه*، این رساله مشتمل بر بحث‌های عرفانی است.
۳۱. *تلقینیه*، موضوع این رساله این است: در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدیّت و کیفیّت وصول و مقصود اصلی و مطلوب حقیقی.

۳۲. *اسناد و اوراد فتحیه*، این رساله در بیان اهمیّت آداب صوفیانه و اعمال و عبادات، روزه، وضو، نماز و اذکار استوار است.
۳۳. *رسالهٔ مناجات*، این رساله به‌طور کلّی قسمتی از رسالهٔ «واردات امیریه» است که به‌پیروی از مناجات معروف خواجه عبدالله انصاری هروی نوشته شده.
۳٤. *آداب سفره*، رساله شامل هشتاد و یک «ادب» است که مریدان در اکل و شرب باید نگاه دارند.
۳۵. *طائفهٔ* مردم، در این رساله سیّد بنابر استعداد ذاتی مردم که در امور دینی دارند آنان را به‌چهار گروه تقسیم می‌کند.
۳٦. *حقیقت نور و تفاصیل انوار*، موضوع این رساله درک حقیقت نور خدا توسّط خاصّان خدا است.
۳۷. *اختیارات منطق‌الطّیر* (هفت وادی) این رساله شامل اشعار دعائیه منطق‌الطّیر، منتخب عرفانی مرتبط‌المعانی است.
۳۸. اسناد حلیهٔ حضرت رسول[ص]، این رساله بر مبنای حلیهٔ مبارک حضرت رسول[ص] بیان شده است.
۳۹. اقرب‌الطّریق اذا لم یوجد الرفیق (فارسی)، موضوع این رساله برای سالکان توصیه و اندرز است که در عدم کبر و خودبینی، خشوع و خضوع حقیقی لازم است.
٤۰. فتوتیه (فتوّت‌نامه، کتاب‌الفتوّة) این رساله شامل اشعار ظفر کافی همدانی (قرن ٤ ه) و عطّار و نظامی و خود مؤلّف است و آیین فتوّت و جوانمردی است.
٤۱. *فی السواد اللّیل و لبس الاسواد*، این رساله شامل توضیحاتی بر لباس ظاهر و باطن سالک مخلص و بی‌ریاست.
٤۲. *رسالهٔ سؤالات* (کلامی)، این رساله محتوی ده سؤال کلامی ارادتمندان و سائلان است که علی همدانی به‌جواب مختصر هر یک از سؤالات پرداخته است.
٤۳. معاش*السالکین*، این رساله براساس فرمایش یکی از مریدان مخلص خود به‌نام حاج قوام‌الدّین بدخشی نوشته شده است و بحث دربارهٔ حلال و حرام است.
٤٤. *مرادات دیوان حافظ*، توضیحات و تفسیرات عرفانی دیوان حافظ.

٤٥. *منهاج‌العارفین*، در این رساله مجموعاً ١٤٣ پند و اندرز و کلمات قصار بزرگان را برای مریدان و سالکان و عقیدتمندان جمع‌آوری شده است.

٤٦. *اقوال در علم طب و کیمیا*، این رساله شامل نامه برای جعفر بدخشی نصائح طبیبانه و ترکیب دوا نوشته است.

«امیرکبیر» شاه همدان به‌سرزمین کشمیر که توسّط مقدار ناچیزی پول توسّط انگلیس‌ها به«راجه دوگراه» هندو فروخته شده بود، آزادی و عزّت و وقعت بخشید و با فرهنگ و تمدّن اسلامی ایران و با بخشیدن و دمیدن روح زبان فارسی نام کشمیر را به«ایرانِ صغیر» تبدیل کرد.

به‌قول عارف کبیر علّامه اقبال لاهوری:

دهقان و کشت وجوی خیابان فروختند　　قومی فروختند و چه ارزان فروختند

و در ارمغان حجاز می‌گوید:

همان کشمیر گر محکوم و مجبور و فقیر آمد　　که نزد اهل بینش نامش «ایرانِ صغیر» آمد
چه ظلم و چه ستم‌ها دید از دست زمان پی‌هم　　فسانه گوی این غم، کلبهٔ دهقان پیر آمد
مشو نومید ای قوم نجیب و تر دماغ، آخر　　مکافات ستم باید رسد، هرچند دیر آمد

(ترجمه از اردو)

اقبال در جاویدنامه به‌هدایت مولانا جلال‌الدّین محمّد رومی به‌سیر افلاک می‌پردازد و سپس در آن سوی افلاک سری به‌جنّة‌الفردوس می‌زند و به‌شرف زیارت «شاهِ همدان» فائض می‌شود، او می‌گوید:

از تپ یاران تپیدم در بهشت　　کهنه غم‌ها را خریدم در بهشت
گفت «رومی» آنچه می‌آید نگر　　دل مده با آنچه بگذشت ای پسر
نغمه‌ای می‌خواند آن مست مدام　　در حضور «سیّد» والامقام
سیّدالسّادات سالار عجم　　دست او معمار تقدیر امم
تا «غزالی» درس الله هو گرفت　　ذکر و فکر از دودمان او گرفت
مرشد آن کشور مینو نظیر　　میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطّه را آن «شاه» دریا آستین　　داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفریدن آن مرد «ایران صغیر»　　با هنرهای غریب و دلپذیر

یـک نـگاه او گشـایـد صـــد گـره خیز و تیرش را به‌دل راهی بده...[1]

آری نفوذ قدرت عرفانی و ایرانی این بزرگوار آنچنان در شبه قارّه به‌اوج رسید که حتّی بسیاری از حکّام و امیران وقت حلقهٔ ارادتش را در گوش کرده و با نهایت احترام از او یاد کردند. بنایی که سیّد در کشمیر در آن نماز می‌گزارد امروزه مرکز فعّالیّت‌های مسلمانان شبه قارّه به‌خصوص در ایّام مقدّس عاشورا و تاسوعا می‌باشد پرچم‌های مسلمانان کشمیری به‌افتخار یاد «امیرکبیر سرزمین ایران، شاه همدان» در روز عاشورا به‌نشانه احترام فرود می‌آید. غیرمسلمانان نیز احترام خاص برای این صوفی سیّاح ایرانی قائل می‌شوند.

شاه همدان بانی گسترش زبان فارسی و فرهنگ و تمدّن‌های ایرانی در سرزمین کشمیر و شبه قارّه است بزرگانی چون علّامه اقبال لاهوری و دیگر شاعران به‌نام در ستایش و وصف او به‌زبان فارسی اشعارِ زیبا بخشیده‌اند.

«شاه همدان» نه تنها از مقام علمی و عرفانی خاصّی در ایران و شبه قارّه برخوردار است، بلکه مجاهدی است عظیم که بدون ریختن قطره خونی با روحی آرام به‌تبلیغ دین مبین اسلام در سرزمین خدایان سنگی پرداخت. به‌راستی روحش قرین رحمت حق باشد و یادش در قلب تمامی عارفان دین جاویدان...

منابع و کتابیات

۱. *برگزیدهٔ آثارِ عین‌القضاة همدانی* مؤلّفین محمّد کاظم کهدویی، یدالله شکیبامن ۱۳۷۳.
۲. *تذکرهٔ صوفیانِ بنگال* (اردو)، دو جد، الطائف اشرمن.
۳. چهل اسرار غزلیّاتِ شاه همدان، دکتر م.م. مسعودی، انیس آفسیت پرنترز، دریاگنج، نئی دهلی.
۴. *خلاصة‌المناقب اور مناقب میر سیّد علی همدانی*، تألیف نورالدّین جعفر بدخشی، به‌تصحیح دکتر سیّده اشرف ظفر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۹۹۵/۱۳۷۴ م.

---

۱. *کلیّات اشعار فارسی اقبال*، ص ٦–٤١٥.

۵. *صاحب مَوَدةالقُربٰی* دکتر سیّد حمد کمال‌الدّین حسین همدانی، ناشر: یاور حسین جعفری، ۱۹۸۴ م.

۶. *مُروّج اسلام در ایران* صغیر، احوال و آثارِ میر سیّد علی همدانی به‌انضمام رسالهٔ همدانیه تألیف دکتر پرویز اذکایی، انتشارات دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ۱۳۷۰ ه ش.

صرفی کشمیری و شعر و ادبِ فارسی

محمّد عابد حسین [*]

بررسی کتاب‌های تاریخ نشان می‌دهد که آوازهٔ آب و هوای خوش و روح‌پرور و خوبان ملیح و سیه‌چشمان کشمیر همواره مرکز آرزوی پادشاهان و شاعران بوده است دلفریبی این منطقه نه تنها در گوش همسایه‌ها بلکه در نقاط دورتر نیز رسید و ناز طبعان و شاعران به‌مناسبت زیبایی و دلکشی نام کشمیر را چون نگین در انگشتر اشعار خودشان به‌کاربردند و به‌خوبی و زیبایی آن را مثال می‌زدند در ادبیّات فارسی کشمیر به‌علّت زیبایی و مناظر طبیعی از روز نخستین توجّهٔ بیشتر شاعران را جلب کرده و در اندیشه‌ها و شعرهای ایشان راه یافته است. حافظ شیرازی (م: ۷۹۲ ه) که هیچ‌وقت به‌کشمیر مسافرت نکرده است، دربارهٔ «سیه‌چشمان کشمیر» این‌گونه تذکّر می‌دهد:

به‌شعر حافظ شـیراز می‌رقصـند و می‌نازند   سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی[۱]

پس از پنجاه سال وفات ملّا اشرف دائری ملّا داؤد معروف به‌بلبل شاه (م: ۱۷۷۵ م) یک عارف ربّانی که به‌القاب «امیرکبیر» و «شاه همدان» شهرت دارد، همراه هفتصد نفر از عرفا و فضلا وارد کشمیر شدند. ورود مسعود امیرکبیر نه فقط از نظر تبلیغ اسلام دارای ارزش می‌باشد بلکه از حیث روابط ادبی و فرهنگی و مذهبی و علمی بین ایران و کشمیر برقرار گردید و می‌توان گفت که کشمیر نخستین منطقه‌ای در شبه قارّه محسوب می‌شود که توسّعهٔ اسلام در آن به‌وسیله زبان فارسی به‌عمل آمد. علّامه اقبال لاهوری در «جاویدنامه» راجع به‌خدمات بلند شاه همدان اشعاری گفته‌اند:

---

* رئیس بخش فارسی دانشگاه پتنا، پتنا.

۱. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدّین محمّد: *دیوان حافظ*، ص ۴۰۷.

سیّدالسّادات، سالار عجم　　دست او، معمار تقدیر امم
جمله را آن شاه دریا آستین　　داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد، ایران صغیر　　با هنرهای غریب و دلپذیر
یک نگاه او گشاید صد گره　　خیز و تیرش را به‌دل راهی بده[1]

کشمیری‌ها در یادبود «امیرکبیر» در وسط سرینگر خانقاهی به‌نام «خانقاه معلّی» بنا کردند که تا امروز آثارش باقی است.

به‌این‌طور زبان فارسی در کشمیر رواج گرفت و در عهد سلاطین شهمیری و سلاطین چک زبان و ادبیّات فارسی پیشرفت کرد و در سراسر مملکت زبان فارسی زبان رسمی قرارگرفت. شاعرانِ ایران و شاعرانِ محلّی در نتیجهٔ سرپرستی شاهان شعرگویی را ترقّی دادند. هنگامی که کشمیر به‌دست جلال‌الدّین اکبر فتح شد عدّهٔ زیادی از شاعران همراه او به‌کشمیر رفتند و بعضی از اینها در کشمیر اقامت گزیدند و در این زمان کشمیر مانند «ایران صغیر» به‌وجود آمده بود.

پس از سقوط مغول کشمیر تحت تسلّط افغانان آمد[2]. در این دور پیشرفت زبان و ادبیّات فارسی مثل دوره‌های پیش به‌نظر نمی‌آید. البتّه راجا سُکه جیون مَل استاندار کشمیر خود شاعر بود و بنابه دستور خود هفت نفر از شاعران نغزگوی آن زمان را مأمور کرد که «شاهنامه کشمیر» بنویسد.

در زمان سیک‌ها به‌علّت هرج و مرج سیاسی ادبیّات فارسی اهمیّت و ارزش قبلی را از دست داد. در دورهٔ اخیر که راجگانِ دوگرا حکمران کشمیر بودند زبان فارسی از حیث زبان رسمی درافتاد. مردم آن دیار تا این زمان زبان فارسی را در قلب‌های خودشان جای داده‌اند و پاسبانی می‌نمایند در ردیف شاعران محلّی شیخ یعقوب یکی از شخصیّت‌های برجسته و از بزرگترین نویسندگان و شاعران فارسی‌گوی سدّهٔ دهم شبه قارّه می‌باشد که خدمات پُرارزش این نابغه در زمینه‌های مختلف سزاوار مباهات و سپاسگری است. اوّلاً احوال زندگانی او را به‌اختصار می‌آورم.

---

۱. اقبال لاهوری، محمّد اقبال: *کلیّات اقبال فارسی*، ص ۳۵۸.
۲. حسن کهویهای، پیر غلام حسن: *تاریخ حسن*، ج ۲، ص ۶۵۲.

نام گرامی یعقوب و صرفی تخلّص و گنایی و عاصمی القاب خانواده است. جامی ثانی و ابوحنیفه ثانی، و جامع‌الکمالات و حضرت ایشان و شیخ امم از القاب صرفی می‌باشد. در سال ۱۵۲۱ م/۹۲۸ هجری تولّد یافت. «شیخ حی» تاریخ ولادت را نشان می‌دهد. پدر بزرگوار از رؤسای دولت شهمیری بودند. میر محمّد علی و میر بایزید[1] از علمای بزرگ و اسلاف و نیاکان صرفی، در اراکین سلطان زین‌العابدین بودند و سلطان «شیخ‌الامم» خطاب داده بود. به‌علّتی که بیشتر اهلیان این خانواده به‌عهده «دبیر» و «مدیر» مأموریّت می‌یافتند به‌لقب «گنایی[2]» شهرت می‌یافتند.

کشمیر نخستین منطقه‌ای در شبه قارّه محسوب می‌شود که توسّعهٔ اسلام در آن به‌وسیله زبان فارسی به‌عمل آمد.

میر محمّد علی دو فرزند داشت. (۱) میر محمّد حسن (۲) میر محمّد حسین.

میر محمّد حسن دارای هفت پسر بود. صرفی بین برادرها بر درجهٔ دوّم بود. از کودکی تیزذهن بود. آثار متانت و تیزبینی و ادراک و بزرگی در ذات او عیان بود. خانوادهٔ صرفی امانتدار محیط علمی و روحانی بودند. با وجود ناز و نعم در تربیت هیچ‌تقصیر روا نداشتند. تحصیلات مقدّماتی نزد پدر فراگرفت و در هفت سالگی *قرآن* کریم را حفظ کرد[3] و در سنّ هشت سالگی شعر گفتن آغاز کرد و از پدر بزرگوار اصلاح گرفت. صرفی می‌گوید:

چو در سال هشـتم نهادم قدم　　ز طبعم روان گشت شعر عجم
پدر کردی اصـلاح اشـعار من　　دران کار بـودی مـددگار من[4]

پس از تحصیلات مقدّماتی صرفی را در شاگرد مولانا آنی[5] هروی (م: ۹۴۸ ﻫ) سپردند. مولانا آنی یکی از شاگردان مولانا نورالدّین عبدالرّحمن جامی (م: ۸۹۸ ﻫ) و

۱. محب‌الحسن: *کشمیر سلاطین کی عهد میں*، ص ۱۲۰.
۲. همان، ص ۲۶۸ و سروری، عبدالقادر: *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، ص ۸۳
۳. تکّو، گرداری لال: *پارسی‌سرایان کشمیر*، ص ۸
۴. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۴.
۵. اعظم کشمیری، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری: *واقعات کشمیر*، کتابفروشی غلام محمّد نور محمّد، ص ۸۵

فاضل اجلّ و استاد برجسته بود. در دارالخلافهٔ کشمیر در مدرسه شاهی به‌عنوان صدرالمدرّسین درس می‌داد. از خراسان آمده در کشمیر توطّن کرده بود در سخن‌سرای نیز استاد فن بود. صرفی از محضر این استاد عالی مقام تحصیل علوم ظاهری و باطنی نمود و در شعرگویی هم استفاده کرد و با وجود صغرسنی در عرفان و معرفت رهبری حاصل کرد. صرفی گوید:

سپرد است آنگه مرا با یکی   که بود است از اولیا بی‌شکی[1]
محمّد ورا نام و آنی لقب   ز جامی گرفته فنون ادب
فنّ تعمیر بردم از وی به‌کار   که نوعی که گشتم دران نامدار
به‌سنّ صغیرم نکرده نظر   مرا در تصوّف شده راهبر

ملّا آنی تحت تأثیر فطانت و ذکاوت شیخ یعقوب و مهارت بی‌نظیر در علوم صرف و نحو از لقب «صرفی» موسوم کرد. همین لقب استاد را تیمّناً تخلّص گرفت. خواجه اعظم دیده‌مری می‌نویسد:

"شیخ یعقوب از صغرسنی آثار فطانت و تیزفهمی و بزرگی ظاهر داشت و در سنّ هفت سالگی حفظ *قرآن* کرده از خدمت مولانا محمّد آنی که شاگرد جامی بود، استفادهٔ علوم نمود و از ایشان مخاطب به«جامی ثانی» شد"[2].

گویا استاد از استعدادِ شاگرد وقوف کلّی داشت و پیش‌گویی کرد که شاگرد از استاد بهتر خواهد آمد. صرفی از محضر اساتید معروف زمان و ماهر فن مانند ملّا حافظ بصیر و مولانا رضی‌الدّین اکتساب علوم نقلی و عقلی کرد. چنانکه خودش می‌گوید:

شدم در علوم دگر بهره‌گیر   ز ملّا رضی و ز حافظ بصیر
من و والد من مربّای او   به‌جان بندهٔ خاص و مولای او
ازو علم صوفیه آموختم   دقیقات عقلیه اندوختم
فنّ منطق و اصطلاح کلام   بدیع و بیان و معانی تمام
رضی آن بسی شان و فضلش شگرف   مرا فقه آموخت و نحو و صرف[3]

---

۱. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۵.
۲. اعظم کشمیری، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری: *واقعات کشمیر*، کتابفروشی غلام محمّد نور محمّد، ص ۲۵.
۳. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۵.

از این رو در سنّ نوزده سالگی در تمام علوم متداوله کمال پیدا کرد. سپس رو به‌سیاحت نمود و برای تسکین جذبهٔ باطن و سرّ روحانی بسوی خراسان رهسپار شد. از راه لاهور و کابل و بدخشان به‌سمرقند رسید. آنجا در خدمت شیخ حسین خوارزمی حاضر شد و در حلقهٔ ارادت آمد. در رهبری شیخ کامل در اندک زمانی مدارج سلوک را طی کرد. صرفی گوید:

جامی ثانی و ابوحنیفه ثانی، و جامع‌الکمالات و حضرت ایشان و شیخ امم از القاب صرفی می‌باشد.

مـرا بعـد ازان جذبـه‌ای دسـت داد — هــوایی دگــر در ســر مــن فتــاد
هــوای ســلوک و ره اهــل حــال — رهــی برتــر از عــالم قیــل و قــال
دریــن راه چــون رهبــری خواســتم — کمــر در طلــب بــسته برخاســتم
شنیدم که چون پیر خـوارزم کـس — نــدارد دریــن رهبــری دســترس
مــسافر شــدم از وطــن بهــر او — نهــادم بــه‌ســوی ســمرقند رو
تعجّـب مکـن گـر مـرا نیـز پیـر — در اندک زمان ساخت روشن ضمیر
چه روشن ضمیـری که روی زمین — شـد از پرتـوم روشنـای گـزیـن[1]

شیخ حسین خوارزمی‌نامهٔ ارشاد عطا کرد و هنگام خداحافظی فرمودند که "اگر توفیق‌یابی بار دیگر می‌توانی بیایی". پس از مراجعت به‌کشمیر مولانا صرفی رشد و هدایت مخلوق الهی را هدف زندگی قرار داد. طالبان راه خدا خیلی استفاضه کردند. پس از چند روز صرفی در اشتیاق پیر رو به‌مسافرت نمود. در میان مسافرت آرزوی زیارت بیت الله دلش را بی‌قرار کرد. در همان آن از طرف مرشد این واقعه یادآمد که اوّل باید سیر خراسان کنی تا از محضر صاحبان علم استفاده بتوانی کرد. مولانا صرفی چون از طرف مرشد این مژده یافت رو به‌مسافرت نمود و از علما و صلحای روزگار خیلی استفاده کرد. راجع به‌این سفر پُربار و شرف صحبت با مردمان خوش‌خصال نشان می‌دهد.

دلا پیش ازان بعد ازان نیز هم — به‌سیر و سـیاحت نهـادم قـدم
سیاحـت به‌عالـم بسی کرده‌ام — ملاقـات با هرکسی کـرده‌ام[2]

---

۱. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۷.
۲. همان، ص ۸۶

از آنجا همراه کاروان به‌جانب خراسان حرکت کرد، چون نزد سرحد قندهار رسید، حاکم آن دیار حسن بیگ داروغه بود. مولانا را در دربارِ خودش پذیرایی کرد. مولانا صرفی یک غزل سروده عقاید دینی و مذهبی را اظهار نمود:

مذهبم عاشقی و عشق‌بتان دین من است　　مشربم رندی و دیـوانگی آیین من است[۱]

سپس رو به‌کابل کرد و هفت ماه اینجا اقامت گزید و از شخصیّت‌های علمی و روحانی مانند میر محمّد مجذوب و سیّد عبدالله و مولانا جلال‌الدّین دوّانی استفاده کرد و چون وارد بدخشان شد از محضر محمّد علی آدم برجسته اکتساب فیض نمود و از راه «قندز» به‌مقام رستاق رسید و از عارفان با کمال استفاده کرد. همینجا خانقاهی بود که میر سیّد علی همدانی بنا کرده بود. صرفی در آن عبادت کرد و روضهٔ نورالدّین جعفر بدخشی را زیارت کرد. خودش می‌گوید:

به‌رستاق آن بحر ذوق و شـهود　　کـه او را علـم نعمـت الله بـود
دران خانقــاه فلــک دســتگاه　　که هست از علـی ولایـت‌پنـاه
به‌کشف حقایق رسـیدم بـه‌کـام　　کشیدم می عشق را جـام جـام
هـم از روضـهٔ نورالدّین جعفـرم　　رسیـدم به‌فیـضی و شد رهبـرم

بعد از آن در مقام کولاب (تاجیکستان) مقبرهٔ میر سیّد علی همدانی را زیارت کرد:

مشرّف شد آنجـا فقیـر حقیـر　　بــه‌طــوف مــزار امیرکبیــر
مــزار پُرانـــوار سیّـد علی　　که هستم به‌جان بندهٔ آن ولی

از آنجا به‌بلخ رسید و از صحبت با فیض محمّد زاهد بلخی استفاده کرد، علاوه بر این از ابوالخیر و قاضی صالح نیز کسب فیض کرد در طی این سفر شهرهای گوناگون را عبور کرده در بخارا به‌سلطان اوبهی مصافحه نمود شیخ سلطان اوبهی از سه واسطه یعنی به‌توسّط شیخ ابوسعید معمّر حبشی به‌حضرت رسول مقبول(ص) وصل می‌گردد. مولانا می‌گوید:

ز اصـل کمـالات سـلطان علـی　　کـه «اوبـه» بـود مولـد آن ولـی
بــه‌نــزد خــدا و پیمبــر قبــول　　مصافح به سه واسطه بـا رسـول
مــصافح شــدندی بــه‌او اصــفیا　　چـه از اهـل علـم و چـه از اولیـا

---

۱. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۳۰.

بەحمـدالله از فیـض فضـل قـدم مصافـح بەاو گشت این بنده هم

همین‌طور سفر کرده به‌خراسان رسید و شیخ حسین خوارزمی را دیدار کرده با دانشمندان و عارفان دیگر ملاقی شد و از صحبت‌های ایشان استفاده کرد و دیگر مقامات تهذیبی و ثقافتی را طی کرده در خیوق در خانقاه شیخ نجم‌الدّین کبری چلّه‌کشی نمود[۱]. چنانکه می‌گوید:

در آن خانقـــاه ســـپهر آســـتان که از شیخ کبری است تا این زمـان
نشسـتم من از صـدق یک اربعیـن دران اربعـیـن خـادمـم حـور عیـن

پس از سیر خوارزم مولانا رو به‌مشهد مقدّس کرد و روضهٔ امام علی‌رضا[ع] را زیارت کرد. اینجا یک کرامت را نشان می‌دهد که عیناً مشاهده کرد. مولانا می‌سراید:

به‌مـشهد شـدم مـستفیض از امـام علـی بـن موسـی علیـه‌الـسّلام
امـام رضـا شـاه عـالم مـدار غلامش چو معروف چنـدین هـزار
رفـیقم در آن سـیر بـوده زنـی زنی نی که خوش مرد مرد افگنـی
مـن و او در آن گنبـد پُـر صـفا کـه آنجـا اسـت قبـر امـام هـدی
شـبی بگذرانـدیم بـا هـم تمـام که خـواهیم فیـضی ربـود از امـام
ولـی او بـه‌ناگـاه سـر در سـجود نهاد و در آن سجده خـوابش ربـود
مـؤذّن زمـانی کـه در بامـداد نـدا چـون خـروس سـحرگاه داد
ازان خـواب برخواسـت بینـا شـده بـه‌نـور بـصر چـشم او وا شـده
دلش از غبار غمـی صـاف و پـاک به‌کحل الهـی عجـب سـرمه‌نـاک
چـو بینـا شـده آنچنـان دیـدمش از احـوال آن خـوب پرسـیدمش
به‌گفتا کـه مـن خـود ندیـدم امـام کـه بـود او پـس پـردهٔ سـرخ فـام
من این چـشم بـر پـرده مالیـدمی ز رنجـوری خـویش نالیـدمی
خطـاب از ادب کردمـی بـا امـام همـی‌گفتمـی دمبـدم بـا امـام
شـده بـاز بیـدار و بیـنا دو چشـم به‌عیـن بصـارت شـده وا دو چشم

به‌این‌طور آن نابینا از کرامت امام بینا شد. مولانا در طی این مسافرت‌های طولانی همه جا با تکریم و تجلیل دانشمندان و عالمان زمان مواجه بودند و در مدرسه‌ها و خانقاه‌ها با حرمت و اکرام تلقّی می‌شدند و استفاده کردند. نام‌آوران عصر که در

۱. اعظم کشمیری، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری: *واقعاتِ کشمیر*، کتابفروشی غلام محمّد نور محمّد، ص ۸۶

مباحثات عالمانه غالباً شاهد قدرت و غلبهٔ وی بودند، خیلی زود ناچار شدند که به‌فضیلت او اعتراف کنند و به‌او لقب جامع‌الکمالات دادند. چون به‌کشمیر بازگشت دید که «چک‌ها» حکمران هستند و مردمان کشمیر از بی‌راه روی‌های اینها عاجز شده‌اند. لذا مولانا صرفی چندی نفر از امراء با حضرت بابا داؤد خاکی رو به دربارِ شهنشاه اکبر کردند. اکبر مولانا را تجلیل و تکریم نمود و در ۱۵۸۶ م/۹۹۴ ه[1] این منطقه را در حکمرانی خود شامل کرد و کشمیریان را امان داد. سپس مولانا به‌عزیمت حج بیرون آمد و در بغداد چندی توقف کرده راه حجاز پیش گرفت و آنجا پس از ادای ارکان حج از مشایخ معروف مانند علّامه ابن حجر مکّی[2] و شیخ عبدالعزیز و دیگر استفاده کرد و به‌ویژگی در فقه و تفسیر و حدیث اسناد حاصل کرد. در بازگشت از حج دوباره در بغداد توقف کرد. اینجا کلاه حضرت بایزید تبرّکاً به‌او اهدا شد. باقی‌ماندهٔ زندگانی را در کشمیر در فعّالیّت‌های علمی و ادبی و اصلاحی به‌سربرد. در طی سفر طولانی مولانا صرفی بیشتر نسخه‌های خطّی از عنوان‌های گوناگون را گردآوری کرد و یک کتابخانهٔ بزرگ در کشمیر برپا کرد که برای پژوهش‌کنندگان خیلی سودمند و پُرارزش بود.

به‌این‌طور زندگی مولانا دارای سه مرحلهٔ مسافرت وجود دارد. در مرحلهٔ اوّل از حیث یک دانشجو در شهرهای پنجاب و آگره و اجمیر و لاهور و احمدآباد کسب علم و دانش کرد و در مرحلهٔ دوّم از حیث مرید شهرهای گوناگون مانند خوارزم و بلخ و بخارا و سمرقند و طوس و غزنین را پیموده به‌شیخ حسین خوارزمی دست ارادت داد. و در مرحلهٔ سوّم برای توشهٔ آخرت مسافرت کرده مکّه معظّمه و مدینه منوّره را زیارت کرد. نیز در شهرهای یمن و شام و بغداد از دانشمندان و عارفان با کمال کسب فیض نمود.

نابغهٔ روزگار مولانا صرفی دارای حرمت و حشمت بسیار بلند می‌باشد و دانشمندی بلند آوازه بود. از صرف و نحو و عروض تا فقه و حدیث و تفسیر و حکمت و عرفان همه چیز مورد علاقهٔ او بود و در همهٔ فنّ کتابی و رساله‌ای تألیف کرده. ازینها گذشته قریحهٔ شاعری نیز داشت و مثل شاعران معاصر می‌توانست با هنرهای گوناگون که

---

۱. علّامی، شیخ ابوالفضل: *آیین اکبری*، ج ۳، چاپ دهلی، ص ۱۰۸.

۲. صباح‌الدّین عبدالرّحمن، سیّد: بزم تیموریه، اعظم‌گره، ج ۱، ص ۲۲۹.

داشت توجّه پادشاهان و شاهزادگان را به‌خود جلب بکند امّا بی‌نیازی و وقار عالمانه او را از ستایشگری دور داشت. با آنکه هنرهای او از معمّا و حکمت تا شعر و انشا مورد توجّه و علاقهٔ دانشمندان و میران وقت بود. نام‌آوران عصر در مباحثات عالمانه شاهد قدرت و غلبهٔ او بودند و خیلی زود ناچار شده به‌فضیلت او اعتراف نمودند. مثلاً ملک‌الشعرای فیضی و ابوالفضل از استعداد فوق‌العادهٔ صرفی محو حیرت ماندند و عارفان آسیای میانه با احترام از لقب «ایشان» یاد می‌کردند. نیز به‌وی جامع‌الکمالات و کثیرالجهات می‌گفتند. زندگانی مولانا موضوعی بس دلپذیر و ولوله‌انگیز می‌باشد که هم عالم روحانی و عارف ربّانی و خودبین و خدابین و جهان‌بین و از طرف دیگر جهانگرد و نویسنده و شاعر و از همه بالاتر، یک نابغهٔ روزگار و مبلّغ اسلام است. مهمّ‌ترین فعّالیّت‌های او تبلیغ و تدریس می‌باشد. از مجاهدات و مساعی خودش خطّهٔ مینونظیر کشمیر را به‌نور اسلام منوّر ساخت و تعلیمات اسلامی را اشاعه نمود و توسعه داد. بالاخره این آفتاب تابان نظم و نثر و علم و عرفان در ۱۲ ذی‌قعده ۱۰۰۳ ه‍/۱۵۹۲ م در سنّ هفتاد و پنج سالگی غروب کرد[۱]. انّا لله و انّا الیه راجعون. نزد «زینه‌کَدَل» که آنجا خانقاه خودش را بنا کرده بود مدفون شدند. و این وقت از نام «محلّه ایشان» شهرت دارد. در جنازه علما و صلحا و امرا و عوام‌النّاس شرکت کردند. خلیفه مخصوص خواجه حبیب الله نوشهری تاریخ ارتحال رقم نمود:

بهر تاریخ نقل رهبر دین   اوّل و آخـر «چراغ» ببیـن

اوّل چراغ ــ چ یعنی ج = ۳
آخر چراغ ــ غ = ۱۰۰۰
مجموعه ۱۰۰۳ ه‍

از زمان حیات او تا این دوره اساتید و ناقدین مانند ابوالفضل علّامی و ملّا عبدالقادر بدایونی و شهنشاه اکبر و خواجه حبیب الله نوشهری و شیخ عبدالوهّاب نوری و خواجه اعظم دیده‌مری و پیر حسن کهویه در تألیفات خودشان اظهار عقیدت نموده‌اند.

---

۱. تکّو، گرداری لال: *پارسی‌سرایان کشمیر*، انتشارات انجمن ایران و هند، تهران، ص ۸؛ سروری، عبدالقادر: *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، ص ۸۵

آثار مولانا صرفی

مولانا صرفی در نظم و نثر آثار گرانمایه پی گذاشته‌اند بیشتر آثار او از بین رفته‌اند و چندی نیز که باقی‌مانده‌اند در قعر گمنامی هستند. بلکه بیشتر آثار منثور به‌چاپ نرسیده است. تذکره‌نگاران تصنیفات مولانا را تا سی و دو نشان داده‌اند که در فنون مختلفه بوده ولی همه با آتش‌زدگی کتابخانه از بین رفته. البتّه چند تا نقل‌ها که مریدان و عقیدتمندان مولانا نگهداری کردند به‌قرار زیرین می‌باشد و برجسته‌ترین آنها «روائح» در نثر می‌باشد که در تقلید «لوائح» مولانا جامی نوشته‌اند و در آن اسرار و رموز عرفان و حکمت را در نثر ساده بیان فرموده است.

آثار منثور

اینجا آثار منثور مولانا به‌اختصار تذکّر داده می‌شود:

۱. مطالب‌الطّالبین: این کتاب اصلاً تفسیر دو پارهٔ آخرین *قرآن* کریم می‌باشد که در زبان تازی تألیف نموده‌اند چونکه مولانا استاد برجستهٔ زبان فارسی و عربی بوده و بر زبان عربی نیز تسلّط کامل می‌داشت. در این تصنیف نکات مهمّ و نازک دربارهٔ آیات *قرآن* را توضیح داده است.

۲. مناسک‌الحج: در این رساله تمام مسایل حج و مناجات مسنونه را در عبارت ساده مفصّلاً شرح داده.

۳. اربعین: این کتابی است که مولانا در تمجید و تفضیل خلفای راشدین و اهل بیت نوشته‌اند و راجع به‌این موضوع از صحاح ستّه احادیث نبوی را جمع‌آوری کرده است. نیز چهل‌تا حدیث را جداگانه تخریج کرده و پس از تشریح در فارسی نظم کرده است. بدین علّت اربعین خوانده می‌شود.

۴. ید بیضا: در این کتاب مولانا همه معمّاهای خودش را یکجا گردآورده و شرح داده است.

۵. کنزالجواهر: در فنّ تعمیه‌گویی این یک تألیف تازه و دلچسپ است. مولانا چونکه در فنّ معمّاگویی ید طولی می‌داشت و معمّاهای زیادی دارد لذا همه آنها را در این کتاب تذکّر داده است.

۶. تشریح و تحشّیه ثلاثیات بخاری: آن احادیث صحیح بخاری که تنها سه تن از اصحاب رسول مقبول علیه‌الصّلوة و السّلام روایت می‌باشد، ثلاثیات بخاری خوانده می‌شود. مولانا صرفی آن احادیث ثلاثیات را یک‌جا کرده در پیرایه احسن تشریح نموده. این ثلاثیات مبانی اسلام و اصول و دستور شریعت را نشان می‌دهد.

۷. تحشّیه بر توضیح و تلویح تفتازانی: علّامه شیخ تفتازانی در اصول فقه یک کتاب مستند به‌نام «توضیح و تلویح» تألیف نموده‌اند. مولانا صرفی از تحشّیه‌نگاری این کتاب نشان داده که بدون تفقّه و اصول، از آیات *قرآن* و احادیث نبوی[ص] استنباط مسائل فقهی ناممکن می‌باشد. این کتاب پژوهش کنندگان را در راه تخریج مسائل راه تازه مهیّا کرده است.

۸. تشریح احادیث صحیح بخاری: مقصود مولانا از این تألیف این است که در آیینهٔ احادیث چطور مسائل فقهیه را بتوانیم استنباط کنیم و اعلام داده که حدیث و فقه لازم و ملزوم است.

۹. تقریظ سواطع‌الالهام: فیضی دکنی تفسیر بی‌نقط به‌نام «سواطع‌الالهام» در سن ۱۰۰۲ ه به‌اتمام رسانید و بر این تصنیف نازان بود. در یک نامه می‌نویسد:

"در عاشر ربیع‌الثّانی اثنین و الف (۱۰۰۲ ه)" که سال حال است تمام شد. این عطیه غیبی مخصوص فقیر بود. غرابتش زیاده از آن است که حیرت‌افزای این فن نه گردد"[۱].

مولانا غلام علی آزاد بلگرامی راجع به‌این تفسیر می‌نویسد:

"برهان فضیلت شیخ فیضی سواطع‌الالهام تفسیر بی‌نقط است که هزار سال پیشتر هیچ‌متعدی را میسّر نشد. طرفه این که این چنین کار دشوار در عرض دو سال از مبدا به‌منتهی رسانید"[۲].

فیضی این اثر نغز علمی و ادبی را در دربار شهنشاه اکبر در محضر مولانا صرفی پیش کرد و در انتظار بود که مولانا به‌فضیلت او اعتراف کند و مدّعی برتری علمی بود.

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: *مآثرالکرام*، لاهور، ص ۱۹۹.
۲. همان.

مولانا صرفی بدون تأمّل در همان حال قلم برداشت و فی‌البداهه در زمینهٔ همان صنعت بی‌نقط یک تقریظ مبسوط رقم نمود. فیضی خیلی زود ناچار شده، شاهد قدرت و غلبهٔ او شود. حتماً این تقریظ یک نمونهٔ عمدهٔ ادبیّات عربی می‌باشد.

۱۰. روائح: این تصنیف مولانا اصلاً در پیروی مولانا عبدالرّحمن جامی است. این کتاب چهل تا پنجاه رائحه دارد و اسرار و رموز عرفان و سلوک را توضیح می‌دهد. با وجودی که هردو تصنیف در فنّ تصوّف است ولی به‌این تفاوت که لوائح در عبارت مقفّی و مسجّع است و روائح در نثر ساده و سلیس. راجع به‌این دو تألیف گرانقدر علمی و ادبی اینجا قدری تفصیل داده می‌شود.

مولانا صرفی اعلام می‌دهد که "این عجاله‌ایست که بر سنن لوائح مسمّی به‌روائح". حتماً این کتاب در تتبّع لوائح جامی است ولی با اعتراف حقیقت، مولانا در پایان کتاب به‌طور تعلّی می‌سراید:

روایح از لوایح کم به‌معنی[1] نیامـد پیـش آمـد تا روایح

به‌هرحال مقایسه بین هردو کتاب مبنی بر عدل باشد زیرا که موضوع یکی است. هردو کتاب چهارتا بخش دارد. بخش اوّل در حمد و ستایش خدای متعال و بخش دوّم در مناجات و بخش سوّم در تمهید کتاب و بخش چهارم در کشف رموز و اسرار تصوّف می‌باشد. مولانا جامی آن نکات را لایحه نامیده‌اند و مولانا صرفی به‌نام رایحه موسوم می‌کند. تمهید کتاب شاهد قدرت و کمال هردو شاعر و نویسنده می‌باشد. البتّه لوایح نقش اوّل است و جامی خودش مخترع این طرز مبتکر می‌باشد و جانب دیگر صرفی در پیروی جامی سعی کرده است مثلاً در لوایح جامی نوشته است:

"خداوندا سپاس تو بر زبان نمی‌آرم و ستایش تو بر تو نمی‌شماریم هرچه در صحایف کاینات از جنس اثنیه و محامد است همه به‌جانب عظمت و کبریایی تو عاید است. از دست و زبان ما چه آید که سپاس و ستایش ترا شاید تو چنانی که خود گفته‌ای و گوهر ثنای تو آنست که خود سفته‌ای".

مولانا صرفی راجع به‌این معنی در روایح می‌نویسد:

---

۱. احمد، شمس‌الدّین احمد: *گنج عرفان*، انتشارات گلشن، سرینگر، ص ۵.

"پاکا خداوندا اگر جنس حمد و ثنا مخصوص به‌ذات و صفات تو است و استحقاق و شکر و سپاس منحصر در نعم و عطیات تو امّا ترا غیر از تو چنانچه باید و شاید نتواند ستود و شکرگذاری ماسوای تو لایق به‌جناب کبریای تو وافی به‌آلاء و نعماء تو نتواند بود".

در طی سفر طولانی مولانا صرفی بیشتر نسخه‌های خطّی از عنوان‌های گوناگون را گردآوری کرد و یک کتابخانهٔ بزرگ در کشمیر برپا کرد که برای پژوهش‌کنندگان خیلی سودمند و پُرارزش بود.

رسول مقبول صلّی الله علیه و آله و سلّم در توصیف و تحمید ذات و صفات خداوندی اقرار عجز می‌کنند و می‌فرمایند که: اللّهم لااحصی ثناءً علیک انت کما اثنیت علی نفسک.

مولانا صرفی در این مورد علّت را نشان می‌دهد که:

"کنه ذات و صفاتش را اصلاً نمی‌دانیم ستودن و بحمدی که سزاوار صفات و ذاتش باشد کی توانیم".

ولی مولانا جامی در این معنی توضیح می‌نمایند:

"جایی که زبان‌آور حضرت انا افصح العرب علم فصاحت را انداخته و خود را در ادای ثنای تو عاجز شناخته هر شکسته زبانی را چه امکان زبان‌گشایی و هر آشفته رای را چه یارای سخن آرایی".

صرفی می‌گوید:

"حبّذا زبان‌آوری که در ادای حمد و ثنای الهی معترف با یکی است و خوشا سخن‌گستری که در احصای آلاء و نعمایی نامتناهی متّصف با عجمی"[1].

بخش دوّم کتاب دارای اهمیّت بسیار می‌باشد صرفی این بخش را مناجات نام داده است ولی مولانا جامی بدون عنوان نوشته است. البتّه پروفسور براؤن[2] در بخش سوّم

---

۱. احمد، شمس‌الدّین احمد: گنج *عرفان*، انتشارات گلشن، سرینگر، ص ۱۳۵.

۲. براؤن، ای.جی.: *تاریخ ادبیّات ایران*، تهران، ج ۳، ص ۴۴۸.

«تاریخ ادبیّات فارسی» خودش مناجات نامیده و زیباترین بخش کتاب قرار داده و در زبان انگلیسی ترجمه هم کرده. مناجات لوایح به‌قرار زیر است:

"الهی الهی خلّصنا عن الاشتغال بالملاهی و ارنا حقایق الاشیاء کماهی غشاوتِ غفلت از بصر بصیرت ما بگشای و هر چیز را چنانکه هست بما بنمای، نیستی را بر ما در صورت هستی جلوه مده و از نیستی بر جمال هستی پرده منه این صور خیال را آیینهٔ تجلّیات حسنِ جمال خود گردان نه علّت حجاب و دوری و این نقوش وهمی را سرمایهٔ دانایی و بینایی ما گردان نه آلت و جهالت و کوری محرومی و مهجوری ما همه از ماست ما را بما بگذار ما را از ما رهایی کرامت کن و با خود آشنایی ارزانی دار".

راجع به‌این عنوان صرفی می‌نویسد:

"الهی از کمال وسعت رحمت بی‌علّت غبار جرم و معصیت این خاکسار کوی مذلّت به‌رشحات سحاب عفو و مغفرت به‌نشان و ظلمتِ گناه هستی این خودپرست را در پرتو انوار نیتی مستور و مقهور گردان و بر محو این وجود موهوم که نمود بی‌بود است دران ذات باقی که حقیقت وجود است توضیقم ده و از تتق وحدت و جمال وحدت و جمال وحدت حقیقت چشم بصیرتم را پرده منه و اقوم طریق وصول به‌فضای کشف و عیان را سهل سبل نجات از تنگنای نطق و بیان این سرگشتهٔ تیه جهل و عمیان را بنمای و رنگ رنگ مابه‌الامتیاز به‌مصقلهٔ ما به‌الاتّحاد از جرأت حقیقت این نامراد بزدای"[1].

اهل نقد می‌دانند که این انشاپردازی صرفی چقدر معیاری و حامل مقام بلند می‌باشد. ای کاش پروفسور براؤن روایح صرفی را دیده و خوانده باشند قضاوت به‌عدل می‌رسیدی. هدف بنده از نقل عبارت هردو کتاب این است که مولانا صرفی نیز مانند مولانا جامی در انشاپردازی فارسی ید طولی دارد و استاد فنّ به‌شمار می‌رود و واقعاً سزاوار لقب «جامی ثانی» خواندن است.

---

۱. احمد، شمس‌الدّین احمد: *گنج عرفان*، انتشارات گلشن، سرینگر، ص ۵۱۵.

شعرگویی مولانا صرفی

صرفی از هشت سالگی شعر گفتن آغاز کرد و از پدر خودش اصلاح گرفت و مانند حافظ شیرازی در هفت سالگی *قرآن* کریم را حفظ کرد. صرفی یکی از بزرگترین شاعران فارسی‌گوی سدّهٔ دهم هجری کشمیر است و در انواع مختلف شعر طبع‌آزمایی کرده و با شمع احساس و بارقهٔ فکر و بینش خاص خود شعر فارسی را جلوهٔ تازه داده است صرفی شعر را نمودار روح و طرز فکر و آمال دلپسند شاعر می‌داند و عقیده دارد که هر قدر اندیشهٔ شاعر بلندتر همان قدر سخنش از صداقت بیشتر برخوردار باشد، تأثیر کلامش بیشتر باشد و این جمله عناصر را از اخلاق شاعر تعبیر می‌کند و حق این است که شعر صرفی در بیشتر جاها بازتاب اندیشهٔ سرایندگان فارسی‌گوی ایران و شبه قارّه می‌باشد، چه از نظر عروض و ترکیبات و تشبیهات و استعارات و صنایع لفظی و معنوی و چه چیزهای دیگر. او نه تنها برای خود حق آزاد ذهنی طلب می‌کند بلکه برای پس آیندگان فضای آزاد ذهنی هم گذاشته است. مختصر اینکه مولانا صرفی یک شاعر قادرالکلام است و حامل شخصیّت برجسته و جامع‌الکمالات است.

در زیر انواع مختلف شعر صرفی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهم.

صرفی گرچه در انواع شعر آثار برجسته دارد و شعر هر گونه گفته است ولی میدان اصلی مثنوی‌نگاری می‌باشد.

در طول تاریخ شعرگویی می‌بینیم که شاعران در سرپرستی پادشاهان و وزیران و حاکمان فنّ شعرگویی را ترقّی داده‌اند و در مرفّه حالی زندگانی کرده‌اند. برخلاف اینها مولانا صرفی هیچ‌وقت در سرپرستی هیچ‌خانواده و دربارِ شاهی نبوده بلکه مدام خود را در مبارزه‌های سیاسی و فکری مشغول می‌داشت. بیشتر ایّام زندگانی در سیر و سیاحت و تبلیغ اسلام و رشد و ارشاد می‌گذرانید. نیز بار سنگین مسئولیّت‌های خانقاه‌ها و مدرسه‌ها برسر داشت و گاه‌گاهی به‌شعرگویی توجّه می‌کرد البتّه همیشه در بدیهه‌گویی موفّق می‌آمد. حسودان و هرزه‌گویان در پی‌آزار بودند. از احوال علمی و سیاسی مولانا کشف می‌شود که او سری پرشور می‌داشت. و دائماً با لفظ شیرین و نطق فصیح در شعر عالی و نثر متین، دیگران را هدایت می‌کرد با این گرفتاری‌های گوناگون شاهکارهای ادبی پی‌گذاشته و مردمان را دعوت فکر و عمل داده است.

مثنوی‌نگاری

خمسه صرفی در استقبال خمسهٔ نظامی است بسیار خمسه‌ها نظم کرده‌اند مثلاً امیر خسرو، خواجو کرمانی و فیضی و دیگران. بدون تردید امیر خسرو موفّق‌ترین خمسه‌سرای شعر فارسی است که در تتبّع نظامی آثاری ارزنده آفریده‌اند[1]. مولانا جامی نیز در پیروی نظامی «هفت اورنگ» نظم کرد. هفت اورنگ او در واقع تختهٔ مشقی است که شاعران در آن سبک خسرو و نظامی را تمرین کرده است. خمسهٔ نظامی متاع سراسر زندگانی او بود و در بیست و پنج سال این پنج مثنوی را به‌اتمام رسانید. امیر خسرو در طی مدّت کوتاه سه ساله خمسهٔ خود را سروده بود. مولانا صرفی در میان مدّت هفت سال خمسهٔ خود را نظم کرد. جانب دیگر خمسه‌نگاران از کردارهای غیرتاریخی رزم و بزم را آراسته کردند ولی صرفی کارنامه‌های حقیقی و تاریخی را موضوع مثنوی قرار می‌دهد به‌این جهت یک گونه عجاله می‌باشد. وقایع‌نگاری، پند و موعظت، آراستگی بزم و رزم از ویژگی‌های مثنوی‌سرایی مولانا صرفی می‌باشد. مثنویات خمسهٔ صرفی به‌قرار زیر است:

۱. مسلک‌الاخیار: این نخستین مثنوی صرفی است و ۴۰۵۳ بیت دارد. در سال ۹۹۳ هجری سروده شده است. نام مثنوی تاریخ ترقّم را نشان می‌دهد.
صرفی می‌گوید:

«مسلک‌الاخیار» چون کردم رقم　　نام رساله شد و تاریخ هم

این مثنوی در مقابل *مخزن‌الاسرار*، نظامی و *تحفة‌الاحرار* جامی و *مطلع‌الانوار* امیر خسرو سروده شده است. صرفی گذارش بیست تا مجالس مرشد خود شیخ حسین خوارزمی را در این مثنوی نظم کرده است و سلوک الی الله و مبانی اصول تصوّف را مورد بحث قرار داده است. در میان مبحث فقر اضطراری و فقر اختیاری را در روشنایی حدیث نبوی علیه‌الصّلوة و السّلام. «کاد الفقر ان یکون کفراً» و دیگر «الفقر فخری» مبرهن ساخته است. عذوبت بیان و سلاست زبان در این مثنوی به‌درجهٔ کمال است. صرفی در این مثنوی سعی می‌کند که مسلمانان، تعلیمات و دستورهای

۱. تکّو، گرداری لال: *پارسی‌سرایان کشمیر*، انتشارات انجمن ایران و هند، تهران، ص ۹.

اسلام را که به‌دست فراموشی سپرده‌اند، بازآیند و بر آن عمل‌پیرا بشوند. هم‌وطنان خود را در پیرایهٔ ترحّم و تلطّف دلجویی می‌نماید و تحت تأثیر فصاحت کلام مولانا روم و سعدی و خسرو رموز آفاقی را نشان می‌دهد و راجع به‌وطن مألوف می‌گوید:

گر ز قضا شکوه کنی در دهر   شهد نیابی تو به‌جای زهر
هرچه به‌تو کلک قضا زد رقم   از گله‌هایت نشود بیش و کم

صرفی از حیث معمار اخلاق و ترجمان صبر و استقلال کشمیریان را توصیه می‌کند که با هم یک شوند و با خطاب‌های عرفانی و قصّه‌های اخلاقی تلقین می‌کند که برای بقای دوام پاکی دل و تطهیر قلب لابد است:

صرفی اگر نیست دلت با خدا   هیچ نماز تو نگردد روا
کار نیکو کن و حق اندیش باش   با خبر از ذاکری خویش باش
محنت و رنجی که رسد از قضا   کار موحّد نبود جز رضا

صرفی هدف اخلاقی و تربیتی را منظور داشته کوشش می‌کند که جامعه را از جرائم خجلت‌آور پاک کند و گم‌گشتگان راه راست را با نصایح دلپذیر به‌صراط مستقیم رهنمان باشد. صرفی عرایس افکار و عقاید خود را در پوششی از استعارات و تشبیهات بکر و بدیع بر منصّهٔ شهود جلوه داده است. نفاست الفاظ و معانی را لازم می‌داند:

گر به‌سخن لفظ نباشد فصیح   کی بود آن نزد سخندان صحیح

صرفی مطالب را به‌طور ساده و روان ولی مدلّل بیان کرده. مقصود خود را به‌شیوهٔ احسن به‌دست آورده است:

۲. وامق و عذرا: این مثنوی در پیروی «خسرو شیرین نظامی» و «یوسف و زلیخا» جامی سروده است. ۳۶۰۴ بیت دارد و در سال ۹۹۳ هجری به‌اختتام رسید:

بختم نامه صرفی دید لایق   که تاریخش بود «معشوق و عاشق»
(۹۹۳ هـ)

طرز بیان لطیف و زبان ساده و سلیس و مؤثّر است. تشبیهات و استعارات نوین دارد نخستین بار در سال ۱۳۱۸ هجری در مطبع نولکشور چاپ شد.

صرفی در شیوهٔ دلچسپ این داستان آلام عشق را شرح داده است و در خلال کلام تمثیلات روحانی را ابراز نموده و عشق رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم و احسانات اولیای کرام مانند محسن کشمیری، حضرت میر سیّد علی همدانی و حسین خوارزمی را کنایةً و بداهةً نشان داده است. صرفی عقیده دارد که جوهر عشق در ذات ذی‌روح وجود دارد و به‌مطابق ظرف استفاده می‌کند و همین جوهر عشق آدم‌زاد را بر مقام بلند انسانیت می‌رساند. این داستان خالی از لطف و عشق نیست. صرفی این مثنوی را با این اشعار تشکّر به‌اتمام می‌رساند:

بحمد الله که با این گنج ثانی　　دو گنجم آمـد از نقـد معـانی
بحمد الله که شد نامه مرتّـب　　به‌ترتیب خوش و طرز مهـذّب
بشد فضل خـدا با مـن موافق　　به‌شـرح قصّـهٔ عـذرا و وامـق

۳. لیلی و مجنون: بسیاری از شاعران فارسی راجع به‌این موضوع قدرت قریحه و حلاوت بیان و بلندی تخیّل و ابتکار را از خود نشان داده‌اند. سخنوران نامی که در زمان خویش به‌جواب آن پرداخته‌اند، صرفی به‌این طور یاد می‌کند:

هم خسرو گفت و هم نظامی　　هم زبـدهٔ اهـل حـال جـامی
این قصّه کـه بـشنوی مکـرّر　　هـر بـار دهـد رواج دیگـر
زنهـار به‌اهـل بغض منشـین　　از صحبـتِشان کناره بگزین

ابیات مثنوی تا ۲۶۰۴ است و سال ترقیم ۹۹۸ هجری می‌باشد. مولانا می‌گوید:

در خاتمـه سـخن طـرازی　　تاریخ تو «شرح عشقبازی»
(۹۹۸ ه)

صرفی در این مثنوی تأکید می‌کند که از بغض و کینه دل را پاکدار تا در دنیا و عقبی موفّق شوی. مولانا این مثنوی را در عنوانات ذیلی پخش کرده اسلوب دراماتی را به‌کاربرده است. در محاکات و معامله‌بندی داد سخن داده است.

۴. مغازی‌النّبی: اسم با مسمّی این مثنوی آیینه‌دار غزوات نبی اکرم صلّی الله علیه و سلّم است. پس از ابواب تمهیدی، زندگانی مکّی رسول مقبول صلّی الله علیه و آله و سلّم را بیان کرده است که چطور در تبلیغ اسلام مشکل‌های گوناگون را استقبال کردند پس از آن هجرت و غزوه‌ها و سریه‌ها را تذکّر داده روش مدافعانه

مسلمانان را نشان داده است. در میان منظرکشی و محاکات، تقدیس و تکریم حضرت ختمی مرتبت صلّی الله علیه و آله و سلّم ملحوظ خاطر است.

مولانا صرفی توضیح داده که مسلمانان همیشه در طی جهاد روش مدافعانه را پیش گرفته‌اند و تا آخرین لمحه برای حفظ و ایمان پاسدار صبر و استقامت بوده‌اند. صرفی در نظم این داستان به‌شیوهٔ مثنوی معنوی مولانا روم جزئیات و تمثیلات گوناگون را نشان داده است:

به‌فرمود کای دوستان در قتال   به‌تعجیل خوش نیست کردن جدال
وقاری بورزید روز نبرد   نباید به‌پیکار تعجیل کرد
چو نزدیک‌تر خصم خواهد رسید   به‌تیر و کمان دست باید کشید

تفصیل این داستان از احادیث نبوی[ص] گرفته شده است مثلاً در تحت حدیث لایلدغ المؤمن من حجرة مرّتین یعنی مؤمن از یک سوراخ دوبار زخم نمی‌خورد:

شه انبیا[ص] گفت مؤمن دو بار   گزیده نگردد ز سوراخ مار
بود حاصل معنی این حدیث   که مؤمن بود پُر حذر زان خبیث
ترا چون رسد از کسی کلفتی   نگیری به‌او بعد از آن الفتی

مولانا صرفی توصیه می‌کند که مسلمانان را باید که مربوط به‌سیرت رسول اکرم[ص] اکتساب فیض بکنند و در کار کردارسازی سعی بلیغ بنمایند:

غلام محمّد[ص] رسول الله‌ام   در اقلیم اخلاص شاهنشه‌ام
اگر جز هوایش بود در سرم   همه خاک نکبت سزد بر سرم
ز طوقش تهی گر بود گردنم   سزاوار صد طوق لعنت منم

اقبال لاهوری همین مضمون را پس از صرفی به‌گونه‌ای دیگر سروده است:

به‌مصطفٰی برسان خویش را که دین همه اوست
اگر به‌او نرسیدی تمام بولهبی است[۱]

تعداد ابیات این مثنوی ۳۳۸۰ است و در سال ۱۰۰۰ هجری به‌پایان رسیده است:

چو کردم طلب سال ختم‌الکتاب   مرا گفت پیر خرد در جواب
طلب گر تو خواهان این مطلبی   ز حرف دوّم از مغازی‌النّبی

---

۱. اقبال لاهوری، محمّد اقبال: *کلیّات اقبال اردو*، ایجوکیشنل بُک هاؤس، علیگره، ص ۶۹۱.

(۱۰۰۰ هـ)

این کتاب در سال ۱۳۱۶ هجری در مطبع نولکشور، لاهور به‌چاپ رسید.

۵. مقامات مرشد: مولانا صرفی در این مثنوی مقامات و مصطلحات مختلفه سلوک را نشان داده است صرفی عقیده دارد که بدون مرشد هیچ‌کس به‌مقام خلافت الهی نتواند برسد. ضمناً تماثیل عرفانی را شرح داده و وابستگی خود با شیخ حسین خوارزمی را با ادب و احترام می‌سراید. گویا این داستان مراتب و شئون مختلف غیب و شهود را تبیین می‌دهد و این مراتب و مراحل مختلف را همه جا در رهنمایی پیر طی می‌کند. کشف اسرار این سیر آفاق و انفس در بیان صرفی لطف خاص دارد. خواننده را تأکید می‌کند که فریفته ظاهر نشود بلکه حقیقت و معنی را طلب کند. مثنوی بسیار سهل و روان است. تعداد ابیات ۳۵۰۰ است و سال تصنیف ۱۰۰۰ هجری می‌باشد:

سال تاریخ ختم ایـن نامـه   خواستم تا نویسدش خامـه
گفت با بنده طبع نادره گـو   از «مقامات راه پیـر» بجـو
(۱۰۰۰ هـ)

علاوه بر این دیگر منظومات صرفی دارای هزار و دویست بیت می‌باشد که در مدح اولیای کرام است. صرفی در شاعری آوازهٔ بلند داشت و سرآمد معاصران خویش بود. در بیان تعالیم و افکار صوفیه مهارتی دارد. مزایای فنّی نیز در کلامش وجود دارد. آیات قرآنی و احادیث نبوی[ص] و امثال عربی و فارسی را به‌آن چیره‌دستی به‌کار می‌برد که جزو زبان شده است. تصوّف صرفی آن‌گونه است که از راه شریعت جدا نمی‌شود. تصوّفی است معتدل و در حدّی است که طریقت را با شریعت می‌آمیزد.

غزل‌گویی

صرفی گاه‌گاهی به‌طور تفنّنی در سبک عراقی به‌شیوهٔ شاعران قدیم غزل می‌سرود. رایحه طرز و اسلوب قدما در غزل‌های او وجود دارد. در دیوانش چندین غزل استادانه وجود دارد که پُرمغز و دارای سوز درونی می‌باشد و تبحّر علمی و مذاق ادبی را نشان می‌دهد. غزل‌های صرفی یک امتزاج دلاویز حقیقت و مجاز است. او به‌استقبال غزل‌های

استادان فنّ غزل سروده است. اشعارش روشن، مطبوع و دلپذیر نیز دارای معانی دقیق و افکار بدیع می‌باشد. او اندیشه‌های خود را به‌خوبی در پردهٔ واژه‌ها پوشانده. صفت خاصّهٔ غزل‌های صرفی جوش و خروش عاشقانه است که هر خواننده را تکان می‌دهد. در واقع تأثیر جذبه و حال و آتش و اشتعال در غزل‌های او محسوس می‌شود. روح صفا و صمیمیّت در اشعار او جلوه می‌کند واقعاً غزل‌های او رموز عشق را نشان می‌دهد:

مذهبم عاشقی و عشـق بتان دیـن من است
مشـربـم رنـدی و دیوانـگی آیین مـن است
همـه را جـامِ تنعّـم به‌کـف و سـاغر عیـش
فارغ از عیـش و تنعّم دل غمگیـن من است
اشک سرخـم بر رخ زرد روان است ز عشق
عشق بر رغم رقیب در پی تزیین من است[1]

*

طالب دیدار جز خود کام نیـست	پختگان را این خیال خام نیـست
مـا طـواف کعبـهٔ دل مـی‌کنـیم	حج ما را حاجـت احـرام نیـست
نیست درد عاشقی درمـان پـذیر	دولـت جاویـد را انجـام نیـست
جام می صرفی ز دل رنجم زدود	مرشد من غیـر پیـر جـام نیست

هدف صرفی وصال حق و درک وجود مطلق است. هجران یار و شوق دلدار را با آب و تاب می‌سراید:

صد پاره‌ایـست جامـه ز درد جنـون مـرا	عشق تو کرده است ز پـرده بـرون مـرا
نظارهٔ تو رهبر من شد بـه‌کـوی عـشق	عشق تو شد به‌کوی جنون رهنمون مرا
از بس‌که محکـم است بنای وفـای من	صرفی جفای دوسـت نسازد زبون مرا[2]

مولانا صرفی در پیروی اساتید فنّ غزل گفته است. غزل‌های هموزن و هم بحر زیادی در دیوان او وجود دارد اینک چندین نمونه، در خصوص حافظ می‌گوید:

---

۱. صرفی، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۸۶
۲. همان، ص ۶۸.

ترحّـم کـن به‌حـال بی‌دلان خـود سـتـمـگارا
چو دل بردی ز دست ما به‌دست آور دل ما را
اگر گجـرات منزل‌هاش می‌بینی نمی‌خواهـی
کـنار آب رکـنابـاد و گلگشـت مصـلّـی را[۱]

در خصوص امیر خسرو:

زندگی‌بخش دل و جان جز شراب صاف نیست
می‌کشان را طعنه کردن زاهد از انصاف نیست
صـادق و کاذب چـه دانـد زد به‌لاف عاشـقی
جز بلای هجر نقـد عشـق را صـرّاف نیست[۲]

غزل‌های صرفی در عین روانگی و سادگی دارای اسلوب خاص است. التزام صنایع و بدایع کلام صرفی را دلاویزی بخشیده است. مثلاً:

در چشم خود ز گرد رهت توتیا کنند　　آنان که خـاک را به‌نظـر کیمیا کنند
با منکـران رویت حق روی خود نما　　تا در رخـت نـظّارۀ نـور خـدا کنـند
صـرفی بلاکشـان طریـق محبّتـش　　از جـان خود نشـانۀ تیـر بـلا کنند[۳]

صرفی دارای ذوق سرشار است. مردی است خوش ذوق، خوش مشرب و خوش‌کلام. در غزل‌های او شعر عرفانی و عشق حقیقی بیشتر چشم می‌خورد.

جانـب کعبـۀ کویـت بـه‌نیـاز آمـده‌ام　　بسته احرام حریمـت ز حجـاز آمـده‌ام
سویت ای کعبۀ دل آمدم از کعبۀ گِل　　شکر لله بـه‌حقیقـت ز مجـاز آمـده‌ام
از درت بخت بد آواره مرا ساخته بـود　　طالعم کـرد مـددگاری و بـاز آمـده‌ام
بنده را گر به‌نگاهی بنوازی چـه شـود　　بـه‌امیـد تـو ای بنـده‌نـواز آمـده‌ام
یاد ابروی تو محـراب به‌مسجد دیدم　　ورنه آنجا نه مـن از بهر نمـاز آمده‌ام

بدون تردید او در فنون ادب و علوم دینی و آداب *قرآن* آزموده و توانا است. شعر او نشان می‌دهد که او در زبان عربی نیز تبحّری داشت. شیرینی بیان و نوآوری از مختصّات کلام او می‌باشد:

---

۱. صرفی، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۷۱.
۲. همان، ص ۸۲
۳. همان، ص ۱۰۳.

گر بـدانـی قـدر خـوبی‌های خوی خویـش را
کی نمـایی با کسـی روی نکـوی خویـش را
غیـرآشــوب و بـلا آن شــوخ تعـلیـمی نداد
طـرّهٔ طـرّار و چشـم فتـنه‌جـوی خـویـش را
خُلق من مهر و وفـا و خوی من محنت کشی
چون توانم کرد دیگر خلق و خوی خویش را[1]

صرفی واقعاً صوفی است. عقاید صوفیانه را با بهترین طرزی در لباس نظم بیان کرده است. به‌طور کلّی می‌توان گفت که محتویات تمام اشعار راجع است به‌معنای تصوّف و عبارت است از توحید خدا و نعت پیمبر و اولیاء و اعراض از ظاهر و رجوع به‌باطن:

ای از صـفات سـاخته آیینـه ذات را   وز کاینـات آینـه کـرده صـفات را
اثبات وحدت تو در عین کثرت است   از نفی ما چه فایـده لات و مـنات را

*

هـوای مهوشـان یا رب مـبر بیرون ز سر ما را
که حسن تست ازین خورشیدرویان درنظر ما را
مـبر گـه بر در میـخانـه و گــه بـر در کعـبه
مکن دور از در خویش و مگردان در به‌در ما را

*

حبیبی ضـربةً بالسـیف تکفیـنی تعـجّلـهـا
که در تأخیر آفـات اسـت و در آفـات مشکلها
چو با تو وعدهٔ تسلیمِ جان‌ها وقت دیدار است
فـفی الابـدانِ اهملهـا الی المیـعاد و اسـهلها
به‌جان تحفهٔ جانت چو لایق نیست ای صرفی
الی من یخـدم الکلب الذی فی الباب ارسلها[2]

شمار غزل‌های صرفی ۸۵۰ است. غزل‌های صرفی چونکه تذکّر داده شد داری آهنگی بلند و خیال‌انگیز و پُر از مصطلحات ادبی و تشبیه‌های نو و شگرف می‌باشد.

---

۱. صرفی، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۶۹.
۲. همان، ص ۵۹.

قصیده‌گویی صرفی

در قصیده‌سرایی نیز صرفی کمال پیدا کرده است. قصاید او با کیفیّت و در ستایش پیامبران و امامان و عارفان می‌باشد. او سعی می‌کند که قصاید دارای افکار اخلاقی باشد و این روح دیانت او همه جا دیده می‌شود. صرفی هیچ‌وقت برای مدح‌سرایی و جایزه‌یابی و جلب منفعت قصیده نمی‌گوید بلکه قصاید او در شیوهٔ موعظه دارای مقام بلند است. او مانند سعدی در قصیده‌ها امیران و رئیسان همصر و شاهان وقت را از ناپایداری این دنیای دون آگاهی می‌دهد و می‌گوید که هدف این زندگانی مستعار اصلاً عبادت خدای متعال و امر بالمعروف و نهی عن‌المنکر است. او آیات قرآنی و احادیث نبوی[ص] را در خلال قصیده به‌کاربرده است. قصاید او بر تبحّر علمی دلالت می‌کند. قصیدهٔ ذومطلعین که در حمد و نعت می‌باشد این‌گونه آغاز می‌شود:

معلّـم خُم بود یا دل قـدح طفـل سـبق خوانش
سبق تـاراجِ عـقـل و کنـج میـخـانه دبسـتانش
چو بگشـاید دکّان می فـروشـی پیـر میـخـانـه
کم از جـام فـلک پیـمـانه‌ای نـبود بـه‌دکّانـش
شراب ماست از تا کی که می ناخورده مستِ راز
کسی کافتد به‌فرقش سایه‌ای از برگ اغصانش
ترشّـح کـرده زیـن بـاده نمی در خمّ افـلاطون
از آن یک نم شده آن خمّ پُر از صهبای عرفانش
بـه‌فـتـوای محبّـت مـؤمـن کامـل بـود رندی
کـه باشـد پرتـوی از آتـش می نـور ایـمـانش[1]

مطلع دیگر این قصیده به‌قرار زیر است:

معلّم کیست استاد ازل آدم سبق خوانش سبق تعلیـم اسماء لنگر عزّت دبستانش

این قصیده در پیروی خاقانی، عرفی و جامی سروده شده است. مطلع خاقانی همین‌طور است:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش ....

---

۱. صرفی، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۱۸۱.

و مطلع عرفی:

دل من باغبان عشق و حیرانی گلستانش ازل دروازهٔ باغ و ابد حدّ خیابانش

و مطلع جامی

معلّم کیست عشق و گنج خاموشی دبستانش

سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق خوانش

یکی قصیدهٔ زیبا در مدح مرشد سروده که مطلعش این است:

ز وصل یار چو مأیوس گشته ماندم دور شنیدم آیت لاتیئسوا من مهجور

ز بس‌که موج زنان آمده محیط امید از آن فتاده بسی در بناء یأس فتور[1]

صرفی در یک قصیده به‌عنوان «موعظت» اقدار عرفانی و اخلاقی را شرح نموده و فقر را اصل مایهٔ زندگانی قرار داده است و اندرز می‌دهد که هدف زندگی را دائماً نگاه دارید و آن امر بالمعروف و نهی عن‌المنکر است و از بی‌ثباتی دنیا و بی‌قدری مال و مکنت سخن می‌گوید و بی‌نیازی را دوست دارد. آغاز قصیده این است:

خرّم کسی که هست به‌فقرش توانگری تجرید خضر دارد و ملک سکندری

خوش رهروی که در طلب مطلب خلیل سنگ رهش نیامده بت‌های آذری

دست طمع اگر نزنی بر در فلک چون حلقه بر در تو بود چرخ چنبری

باید که پاک باشی ز آلایش جهان بر عرصه کثافتش آندم که بگذری

الفقر فخر نقش نگین دلت بود روی زمین به‌زیر نگین گردآوری[2]

صرفی توصیه می‌دهد که آدمیّت را حاصل کن و عشق خدای شیوه کن. زیرا که آدمیّت از همه مسالک برتر است:

در کهنه آدمیّت اگر آدمی رسد بیرون ز حکم تو نه فرشته است و نی پری

نخلی است آدمیّت و عشق است میوه‌اش در باغ کون یارب از آن نخل بر خوری

واعظ حدیث عشق چه داند که این حدیث آمد منزّه از نعت تازی و دری

ترک حدیث عشق به‌کید خسان کنی دُرّ ثمین فروخته خر مهره می‌خری

در پایان قصیده به‌طور تعلّی می‌سراید:

---

۱. صرفی، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۲۱.

۲. همان، ص ۲۲۵.

سرتاسر این قصیده در اسرار معنوی است | تا کس نداندش ز سخن‌های سرسری
صرفی شوند زنده ز اعجاز نظم تو | خوانندش ار به‌خاک نظامی و انوری
از نظم منفعل شده گویند صد کتاب | نظم بدیع بهر تو در مدح گستری
در جلوه‌گاه توسن سعدی چه حد تست | کاید به‌جلوه از تو سمند سخنوری
امّا عجب نباشد ز امداد فیض قدس | موری اگر کند به‌سلیمان[٤] برابری
استغفرالله این همه لاف است بیهده | شبدیز نظم من نرود ره ز لاغری
یارب ز نقش سهو و خطا نامه‌ام سیاه | سهوم تو بخشی وز خطایم تو بگذری

به‌این‌طور صرفی در قصیده‌سرایی ید طولی می‌داشت و این ارادت و محبّت نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و امامان و اولیا است که قصیده‌های او را به‌حدّ کمال رسانیده است. قصاید پُرمغز و ذی‌قیمت او دارای هرگونه مزایای فنّی است وی معانی عادّی را غالباً به‌تصرّف رنگ خاص می‌دهد و گاه از آیات قرآنی و امثال، سخن خویش را چاشنی می‌بخشد. درست است که آوردن این مضامین حاصل تبحّر او در ادب عربی و دانش‌های عصری است. نشانهٔ آشنایی با علوم مدرسه در آثار او بسیار است و بدین سبب در بعضی موارد دشوار محتاج به‌شرح کردن است. با این همه از حیث زبان و بیان، سادگی و شستگی کلام صرفی دارای مقام بلند است.

رباعی‌گویی صرفی

رباعی از آن اصناف شعر است که عقیدهٔ شاعر را به‌وضوح آشکارا می‌کند. برخلاف غزل، رباعی عموماً ابهام و پرده‌داری را تحمّل نمی‌کند. شاعر به‌نحوِ روشن اندیشه و افکار خودش را در این صنف ابراز می‌نماید. صرفی مضامین اخلاقی و روحانی و اسرار و رموز تصوّف را در شیوهٔ ساده و آسان با صراحت و زیبایی بیان کرده است.

در کعبهٔ و سومنات معبود تویی | هرجا که سری نهند مسجود تویی
غیر تو کسی حمد تو نتواند گفت | یعنی به‌جهان حامد و محمود تویی[١]

*

ساقی بده آن می که سرورم بخشد | زنگ از دل من زدوده نورم بخشد

---

١. صرفی، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۳۱.

هوش و خـردم برده شعورم بخشد   غایب ز خودم کرده حضورم بخشد

*

ترک طلبِ ریاست و جـاه بگـو   حرفی ز ره خـدا و همـراه بگـو
در کُنج قناعت ز همه بگسسته   بنشیـن و تـوکّلت علی الله بگو

در رباعی‌های صرفی پاکی و صفایی به‌طور کلّی وجود دارد. صرفی قطعه‌ها و معمّاهای خوب گفته است. در تعمیه‌گویی کمال پیدا کرده بلکه در این فنّ کتابی تألیف نموده و در یک تألیف دیگر آن معمّاها را شرح داده است.

خلاصه این‌که صرفی یکی از شخصیّت‌های برجستهٔ علمی و ادبی و فرهنگی عصر خود بوده است. دانشمندی بلندآوازه‌ای بود. به‌هر چیز دانستنی علاقه می‌ورزید و در هر چیز که می‌دانست بر دیگر مدّعیان برتری داشت. از صرف و نحو تا عرفان و حکمت مورد علاقهٔ او بود و کتاب‌ها تألیف کرده بود. قریحهٔ شاعری نیز داشت و می‌توانست با هنرهای گوناگون که داشت همه را به‌خود جلب کند و حتّی پادشاهان عصر را. امّا وقار و بی‌نیازی عالمانه او را از ستایشگری دور داشت و همین نکته سبب مزید حشمت و شهرت او بود. روشنی فکر و حضور ذهن او نیز که صحبت او را از لطایف و بذله‌ها می‌آگند، بیشتر موجب علاقهٔ معتقدان در حق وی گشت و شهرت و نفوذ خود بدرش آمده بود. شاعران و ادیبان صوفیان و فقیهان با وی به‌حرمت و ادب سلوک می‌کردند. غیر از دیوان‌های شعر و مثنویات گوناگون کتاب‌ها و رساله‌های بسیار پدید می‌آورد. الفاظ ساده را در میان تعبیرات و ترکیبات در سبک خراسانی و عراقی به‌کار می‌برد. آثار تجدّد و تنوّع در اکثر اشعارش آشکار است. به‌طور کلّی می‌توان گفت که محتویات تمام اشعار غزل و رباعی راجع است به‌معنای تصوّف و مطالب عرفان. حتماً عقاید عارفانه در اخلاق و کردار صرفی جلوه نموده است.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: *مآثرالکرام*، لاهور، ۱۹۱۳ م.
۲. احمد، شمس‌الدّین احمد: *گنج عرفان*، انتشارات گلشن، سرینگر، کشمیر.
۳. اعظم کشمیری، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری (ددّمری) (م: ۱۱۸۵ هـ) بن خیرالزمان کشمیری: *واقعاتِ کشمیر*، انتشارات کتابفروشی غلامِ محمّد نور محمّد، سرینگر.

۴. اقبال لاهوری، محمّد اقبال: *کلیّات اقبال اردو*، ایجوکیشنل بُک هاؤس، علیگره، ۱۹۷۶ م.
۵. اقبال لاهوری، محمّد اقبال: *کلیّات اقبال فارسی*، به‌وسیلهٔ احمد سروش، انتشارات کتابخانهٔ سنایی، تهران، اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۳ هـ ش.
۶. براؤن، ای.جی.: *تاریخ ادبیّات ایران*، ترجمه هاشمی، تهران ۱۳۴۵ هـ ش.
۷. تکّو، گرداری لال: *پارسی‌سرایان کشمیر*، انتشارات انجمن ایران و هند، تهران، شهریورماه، ۱۳۴۲ هـ ش.
۸. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدّین محمّد: *دیوان حافظ*، سب‌رنگ کتاب گهر، دهلی، ۱۹۷۲ م.
۹. حسن کهویهامی، پیر غلام حسن: *تاریخِ حسن*، ج ۲، بخش تحقیق و نشریات دولت جامو و کشمیر، سرینگر، ژانویه ۱۹۵۴ م.
۱۰. سروری، عبدالقادر: *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، مجلس تحقیقات اردو، سرینگر، کشمیر، ۱۹۶۸ م.
۱۱. صباح‌الدّین عبدالرّحمن، سیّد: بزم تیموریه، اعظم‌گره، ۱۹۷۳ م.
۱۲. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: *رشحات کلام صرفی*، مرتّبه صدّیقی محمّد طیب، مرکنتایل پریس، سرینگر، کشمیر، ۱۹۶۴ م.
۱۳. علّامی دهلوی، شیخ ابوالفضل بن مبارک ناگوری: *آیین اکبری*، ج ۳، چاپ دهلی، ۱۳۷۳ هجری.
۱۴. محبّ الحسن: *کشمیر سلاطین کی عهد میں*، ترجمه علی حمّاد عبّاسی، نیشنل بُک فاؤندیشن، اسلام‌آباد، ۱۹۹۰ م.

ذکرِ کشمیر در ادبِ فارسی

شمیم‌الحق صدّیقی *

اگـر فــردوس بـر روی زمـیـن اســت   همین است و همین است و همین است

بله اگر فردوس بر روی زمین است، کشمیر است. جایی که مثل فردوس باشد، چطور می‌تواند از ادب فارسی دور بماند. به‌همین جهت ذکر کشمیر در ادب فارسی به‌ویژۀ ادب فارسی هند چه شعر باشد و چه نثر بارها تکرار شده است. تذکار تمام اشعار و نوشته‌ها دربارۀ کشمیر در این مختصر ممکن نیست. بنابراین به‌نقل برخی از آنها بسنده می‌کنیم.

یکی از معروف‌ترین قصیده‌گویان، عرفی شیرازی است که در عهد شهنشاه جلال‌الدّین اکبر به‌هند آمد و از کشمیر دیدن کرد، زیبایی و رعنایی کشمیر را دیده شیفته و مفتونش گردید. عرفی قصیده‌ای در شأنِ کشمیر گفت که هیچ‌شاعر دیگری به‌این خوبی نگفته است. عرفی شیرازی این قصیده را تحت عنوان «در وصفِ کشمیر» سراییده و همۀ جای کشمیر را توصیف می‌نماید. گاهی چگونگی آب و هوایِ کشمیر را می‌ستاید و گاهی سبزه و چشمه و لاله و گل را تعریف می‌کند و گاهی کشمیر را مثل طاووس رنگارنگ می‌بیند و گاهی زیبنده عروسی که هر دم به‌نظر خوشتر و شاداب‌تر می‌آید:

هر سوخته جـانی کـه بـه‌کـشمیر درآیـد   گر مرغ کباب است که با بـال و پـر آیـد
بنگـر کـه ز فیـضش بـشود گـوهر یکتـا   جایی که خـزف گـر رود آنجـا گهـر آیـد
و آنگه به‌چنین فصل که در ساحت گلـزار   از لطـف هـوا چاشـت نـسیم سـحر آیـد

---

* دانشیار بازنشستۀ فارسی کالج ذاکر حسین، جواهرلعل نهرو مارگ، دهلی‌نو.

از بلبـل خـاموش دل بـاغ گرفتـه‌ســت / او را چـه گنـه مخمـل گـل دیرتـر آیـد
گل هم چه کند باد صبا خواست که عرفی / آید سـوی کـشمیر و گلـش بـر اثـر آیـد
گو هفته‌ای از شاهد گل حجله تهی بـاش / تـا بلبـل شـیراز دریـن بـاغ درآیـد
نشگفته گل امّـا بـه‌مثـل بـر رگ شـاخی / گـر پـای نهـم خـون گلـم تـا کمـر آیـد
وقت است که گل بر فگند پرده ز رخـسار / زان سان که ز فـانوس چراغـی بـه‌درآیـد
مهتاب گل از هـم بـشکافد قـصب شـاخ / وز لمحـه او سـیب قمـر لعـل تـر آیـد
فـردوس بـدروازهٔ کـشمیر رسـیده اسـت / کو مـدّعی‌یـی گـر نگرنـده اسـت درآیـد
زیبایی کشمیر گرش باعث عـشوه اسـت / من می‌خرم ار زال فلـک عـشوه گـر آیـد
این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل / آن شـاخ نـدارد کـه بگفتـار درآیـد
این چشمه که رضوان چو رود تشنه بسویش / کـوثر بـسرش تیزتـر و تـشنه‌تـر آیـد
آن لالـه کـه هنـگامِ تـراشـیـدن خـارا / از رخـنـه سـنگ و دهـن تیـشه بـرآیـد
در چاشت که از شبنم گل گرد فشانـست / آن باد کـه در هنـد گـر آیـد جکـر[۱] آیـد
تا رنگ گلـی نـشکفد از تـابش خورشـید / حربـا نکنـد میـل کـه خورشـید برآیـد
از بس‌که کند جذب رطوبت خطرش نیست / گـر سـاغر چینـی ز هـوا بـر حجـر آیـد
حاجت بدو زخم ار فتدش قطع محال است / گـر سـنگدلی مایـل قطـع شـجر آیـد
ز آن کز مدد نـشو و نمـا زخـم نخـستین / مصمت شده تـا زخـم دگـر بـر اثـر آیـد
کشمیر بهشتی است فریبنـده کـه شـبلی / آید چـو در آو، صـومعه بـروی سـقر آیـد
طاووس مثـالی کـه نیفـشانده پـر و بـال / هر لمحـه بـه‌رنـگ دگـر انـدر نظـر آیـد
زیبنـده عروسـی کـه نیفـزوده جمـالش / هر دم به‌نظر خوش‌تـر و شـاداب‌تـر آیـد
هر لحظه که شاداب و ترش بینم، گـویم / بگـشای بغـل بـو کـه در آغـوش درآیـد
یـاد از روش خـود کـنم و بـزم خداونـد / هرگه که صبا از چمـنش جلوه‌گـر آیـد
چون بوی گل آید کـنم از انجمـنش یـاد / تـا نکهـت گـل مایـه صـد درد سـر آیـد
هرگه که به‌عزم سفر از شـوق تـو عرفـی / آیـد بـه‌وداع وی و بـا چـشم‌تـر آیـد
زاری کند از شش جهت آغاز که مـشتاب / کین فصل و سه فصل دگرم بـر اثـر آیـد
لیک از همه خلدست که بی‌طوف جنانـت / چندان نکنـد مکـث کـه وقـت ثمـر آیـد
کـشمیر بـر او والـه و او والـه کـشمیر / امّا نه چنـان کـش بـه‌دل از دیـده درآیـد
کارش همه انباشتن چـشمهٔ گریـه اسـت / هرگـاه کـه سـیمای تـواش در نظـر آیـد

۱. جکر: واژهٔ هندی به‌معنی گرد و غبار و بادآلوده به‌خاک.

ترسد که در این خاک چو از شوق تو گرید   خون جگرش گـل شـود آنگـه بـه‌درآیـد
از بس‌کـه ملایـم صـف افتـاده هـوایش   بـیم اسـت کـه آه سـحرش بـی‌اثـر آیـد
حکـم تـواش آورد بـه‌کشـمـیـر وگـرنـه   کی از سـر آن خـاک بـه‌خـاک دگـر آید
می‌آید و می‌سوزد از این رشک که کشمیر   چون یافـت کـه آیـد به‌کجـا بر اثـر آید[1]

شاعر سرشناس شبه قارهٔ هند علّامه اقبال لاهوری به‌وسیلهٔ شعرش تحت عنوان «کشمیر» دعوت به‌دیدار از کاشمیر (کشمیر) می‌دهد تا کوه و دمن، باد بهار و صُلصُل سار، لاله و برقع نسترن و دختر برهمن سمن‌بر را بنگرید[2]:

رخت به‌کاشمر کشا، کوه و تل و دمن نگر   سبزه جهان جهان ببین، لاله چمن چمن نگـر
باد بهار موج موج، مـرغ بهـار فـوج فـوج   صُلصُل سار زوج زوج، بر سر نـارون نگـر
تا نه فتد به‌زینتش، چشم شـهر فتنـه بـاز   بستهٔ به‌چهرهٔ زمـین، برقـع نـسترن نگـر
لاله ز خاک بر دمید، موج به‌آب جو تپیـد   خاک شرر شرر ببین، آب شکن شکن نگر
زخمه به‌تارِ ساز زن، باده به‌سـاتگین بریـز   قافلــهٔ بهــار را انجمــن انجمــن نگــر
دختر کی برهمنی، لاله رخی سمن بری   چشم به‌روی او گشـا، باز بخویشـتن نگر

تا جایی که مربوط به‌نثر است، ذکر کشمیر مخصوصاً در تاریخ و سفرنامه‌ها مانند *تاریخ هند*، *واقعاتِ کشمیر*، *جهانگیرنامه*، *سفرنامهٔ کشمیر* و غیرهم در مواضع مختلف آمده است.

تاریخ کشمیر[3]

چنانکه از اسمش پیداست، تاریخ کشمیر از زمان قدیم تا سالِ ۱۱۲۲ ه‍/۱۱–۱۷۱۰ م نوشتهٔ نارائن کاؤل عزیز است. نویسنده که در کشمیر متولّد شده بود، خیلی پیش خود را با تاریخچهٔ وطنش آشنا ساخته بود. نجبای کشمیر اکثر به‌او اصرار می‌ورزیدند که تاریخ آن دیار را بنویسد. بالآخره در چهارمین سال حکومت شاه عالم یعنی ۱۱۲۲ ه‍/ ۱۱–۱۷۱۰ م فرصتی به‌دستش آمد. عارف خان که آن وقت نائب دیوان کشمیر بود، وقایع کشمیر به‌زبان سانسکریت را گردآورده بود و می‌خواست با محتویاتش آشنا

---

۱. *کلیّات عرفی شیرازی*، ص ۷–۳٦.
۲. *پیام مشرق*، ص ۳–۱۰۲.
۳. ریو، ص ۲۹۸.

گردد. نویسنده سپس ترجمهٔ آنها را توسّط ملک حیدر به‌دست آورد که خیلی مفصّل بود. و پس از مقایسهٔ آن با اصل سانسکریت و حذفِ بیانات مبالغه‌آمیز و غیرمعتبر، خلاصه‌اش نمود. این عارف خان که نیز کشمیری بود و قبلاً در مقام نائب استاندار ابراهیم خان و بعداً علی‌مردان خان انجام وظیفه نموده بود، سپس در غیاب استاندارِ تازه نوازش خان برای یک سال ریاستِ حکومت را به‌عهده داشت.

تاریخ کشمیر محتوی دیباچه‌ای، اسم و اصل کشمیر، راجاهای هندو، پادشاهان مسلمان، فتح قاسم خان، ورودِ اکبر، استانداران از فتح تا سال ۱۱۲۲ هـ/۱۱-۱۷۱۰ م، نقشه‌برداری و کالاهای مخصوصِ کشمیر و خاتمه‌ای است. نویسنده در سطرهای آخر می‌گوید: کلماتِ «احوال به‌ایجازِ تمام کشمیر» عنوان اثر و تاریخ تألیف آن را می‌رساند. مادّهٔ تاریخ، تقریبی است زیرا آن ۱۱۲۱ را به‌جای ۱۱۲۲ هجری می‌دهد. زبان آن در آغاز، گزاف و سپس ساده می‌گردد. مثلاً بندی از آغاز:

سپاسِ بیرون از مقیاس قیاس سزاوار جناب پادشاهی که پادشاهی بخش پادشاهان فلک رخش است که به‌حکم «تؤتی الملک من تشاء و شرع الملک من تشاء» ساخت، مملکت گردون رفعت کشمیر را با وجود قلاع جبال آسمان مثال که مرغ اوهام از فراز آن بال پرواز نمی‌تواند گشاد، به‌جهت روشنایی دیده متوطّن این دیار ترتیب آثار و صیقل‌گری آینهٔ اقبال، سکنهٔ این سرزمین رشکِ بهشت‌برین جولانگاه یکران بندگان ممالک آرای عدل پیرای جهان‌بخش و جهاندارِ اولادالامجاد نامدارِ کامگار صاحبقران گیتی‌ستان امیر تیمور گورگان نَورَّاللهُ مَضْجَعَهُ ساخت.

و در وسط کتاب:

بالجمله در هنگامی که لشکرخان صوبه‌دار کشمیر بود، بندگان ظلّ سبحانی، زینت بخشِ صاحبقرانی، محی‌الدّین محمّد اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه غازی به‌قصد عیادتِ شاهجهان از بلاد دکن برخاسته، ارادهٔ بندوبستِ مملکت نموده، مرادبخش را که در گوجرات [گجرات] و احمدآباد خروج کرده برای عفو تقصیرات، همراه گرفته، متوجّهٔ هندوستان شده، داراشکوه که ولیعهد شاهجهان

بوده افواج قاهره فرستاده تا سدّ راه این شاهِ اقبال پناه شوند، در حدود نربدا جنگ اوّل وقوع یافت.

واقعات کشمیر[۱]

این هم تاریخ کشمیر است از دیر زمان تا ۱۱۶۰ هجری برابر با ۱۷۴۷ م به‌قلم محمّد اعظم بن خیرالزّمان خان. نویسنده متولّد کشمیر و شاگرد شیخ پاکدامن محمّد مراد نقشبندی کشمیری بود که در سال ۱۱۳۴ ه‍/۲۲-۱۷۲۱ م درگذشت. وی در مقدّمه بیان می‌دارد تاریخ اصلی کشمیر، اثر چند نفر وقایع‌نگاران کشمیر توسّط چندین نویسندگان مسلمان نظیر ملّا حسین قادری، حیدر ملک و غیرهم ترجمه، و تا به‌زمانشان آورده شد. تقریباً همان زمان یک نفر هندو شاید نارائن کَول خلاصه‌اش را نوشته بود. نظر به‌این که آن آثار محتوی اطّلاعات کامل دربارهٔ اشخاص مقدّس کشمیر نبودند و واقعات ازمنهٔ اخیر را ذکر نمی‌کردند به‌خاطرش خطور کرد که آن کمبود را با اثر فعلی رفع بکند که بدان تاریخ سیاسی، اطّلاعات راجع به‌عارفان و دانشوران هر عصر و نیز شاعران و نویسندگان با ذوق را افزود که در ازمنهٔ اخیر به‌منتهای درجه شهرت رسیده بودند.

او اثر کنونی را در ۱۱۴۸ ه (برابر با ۳۶-۱۷۳۵ م) شروع کرد، تاریخی که از عنوان اثر به‌دست می‌آید، امّا آن را تا ۱۱۶۰ ه‍/۱۷۴۷ م تکمیل نکرده بود. تاریخ بعدی از مادّهٔ تاریخ «زیب و زینت کشمیر افروز» یا «ترتیب ابواب الجنان» در پایان حاصل می‌گردد. نویسنده در خاتمه می‌گوید که منظورش در گردآوری آنها اظهار بزرگی معنوی اشخاص مقدّس کشمیر در برابر انکار فضیلتشان از سوی یک نفرسید بسیار معروف به‌نام میر محمّد یوسف از سلسله‌های نقشبندی و کبروی بود که در ۱۱۴۶ ه‍/۳۴-۱۷۳۳ م از آن استان دیدن کرده بود. وی می‌افزاید بیماری طاقت فرسایی نگذاشت که آنها را با اطّلاعات دربارهٔ شیوخ معاصر به‌پایهٔ تکمیل برساند و در پایان تذکار آثار ذیل را می‌کند که در تألیفش به‌کار رفته‌اند.

---

۱. ریو، ص ۳۰۰ و ۹۶۵؛ در سال ۱۸۸۶ م در لاهور به‌چاپ رسید.

تاریخ سیّد علی، *تاریخ رشیدی* به‌قلم میرزا حیدر، *منتخب‌التّواریخ* از احسن بیگ، *تاریخ حیدر ملک*، *ریشی‌نامه* به‌قلم ملّا نصیب، *درجات‌السّعادت* از خواجه اسحٰق، *اسرارالابرار* به‌قلم بابا داوود مشکوبی، *تحفةالفقرا* و رساله‌های دیگر از راهنمای روحانی نویسنده شیخ مراد، معاصر عالمگیری.

واقعات کشمیر مشتمل است بر مقدّمه، سه قسمت و بخش آخر بدین قرار:

پیشگفتار: توصیف کشمیر؛

قسمت اوّل: راجاهای هندو؛

قسمت دوّم: پادشاهان مسلمان؛

قسمت سوّم: فتح اکبر، دوره‌های سلطنت جهانگیر، شاهجهان، اورنگ‌زیب، بهادر شاه، فرّخ‌سیر، محمّد شاه و غرائب کشمیر. واقعاتِ کشمیر به‌محمّد شاه معنون است.

جهانگیرنامه[1]

نویسنده *جهانگیرنامهٔ* خواجه ابوالحسن ضمن تذکار واقعات دیگر دربارهٔ پادشاه جهانگیر در باب دیدار اعلی‌حضرت از کشمیر می‌نویسد: در این تاریخ خاطر اشرف به‌سیر و تماشای ویرناگ که سرچشمهٔ دریای بهت است و از شهر تا آنجا همه راه سیرگاه و چشمه‌های جانفزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرمود کشتی‌ها آراسته به‌سمت بالای آب شتافتند. روز سوّم مقام بیج‌براره به‌نزول موکب جهان افروز آراستگی یافت. این موضع از سیرگاه‌های مقرّری کشمیر است و جلگهٔ واقع شده در غایت صفا و نزاهت و هفت درخت چنار عالی دروست. جلگه وجوی آبی بر دور آن گشته و این دیه به‌جاگیر شاهزادهٔ پرویز تنخواه است. وکلای ایشان عمارتی به‌موقع ساخته‌اند مشرف بر دریا به‌غایت دل‌نشین. از بیج براره به‌موضع آبنج تشریف فرمودند. در دامن کوه چشمه‌ساری است جاری و برفراز چشمه عمارات و حوض‌ها به‌قرینهٔ یکدیگر ترتیب یافته. بی‌تکلّف سیرگاهی است عالی. چون به‌جاگیر خانجهان بود مشارٌالیه به‌لوازم ضیافت پرداخته پیش کشید. قلیلی به‌جهت خاطر او پذیرفتند. و از این

---

۱. انتخاب *جهانگیرنامه* (حکیم ذکی احمد، نصاب جدید فارسی، دهلی ۱۹۶۱ م، ص ۲۸–۱۲۴).

چشمه نیم کروه پیشتر چشمهٔ مچّهی‌بهون است. آب این چشمه از آن بیشتر است و درخت‌های کلان کهنسال از چنار و سفیدار و سیاه بید بر دور آن رُسته. درین چشمه‌ها آن‌قدر ماهی درهم می‌جوشند که چشم خیره می‌شود و صفای آب به‌مثابه‌ای که اگر نخودی در آب افتد محسوس می‌گردد. بیت:

در تهِ آبش ز صفا ریگ خُرد کـور تواند به‌دلِ شب شمرد

از مچّهی‌بهون به‌اجهول منزل شد. آب این چشمه از آن افزون‌تر است. آبشاری عالی دارد و درخت‌های چنار و سفیدار و غیره سربهم آورده، نشیمن‌های دلکش به‌موقع ترتیب یافته و در مدّنظر باغچه به‌صفا و گل‌های جعفری چمن چمن شگفته. گویی قطعه‌ای است از بهشت عنبر سرشت. روز دیگر از اجهول به‌سرچشمهٔ ویرناگ بزم نشاط ترتیب یافت. این چنین منبع دریای بهت است در دامن کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بومش محسوس نمی‌شود. در زمان شاهزادگی حکم شده بود که برفراز این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند. در این ولا به‌انجام رسیده حوض مثمن چهل و دو ذرع در چهل و دو ذرع و عمقش چهارده ذرع و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ می‌نماید و ماهی بسیار شناور و بردو حوض ایوان‌های طاق‌زده و باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوی چهار گز در عرض، یکصد و هشتاد و شش گز طول و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بست. از صفای جوی و سبزه گیاهی که در زیر آب رُسته چه نویسد. بعضی سبز ملیح و برخی فستقی و سیبگی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر درهم نمودار. از جمله بهته به‌نظر درآمد بعینه مانند دُم طاووس منقّش و از موج آب متحرّک و گل‌های جابه‌جا شگفته. نفس‌الامر آن که در تمام کشمیر به‌آن خوبی و دل‌فریبی سیرگاهی نیست. چون ساعت کوچ قریب رسیده بود، رایت معاودت به‌صوب شهر ارتفاع یافته و سرچشمه «لوگابهون» محل نزول بارگاه اقبال گشت. سرچشمه نیز سیرگاه خوش است. اگر مناسب مقام عمارتی اساس یابد جای خوبی خواهد شد. در اثنای راه بر چشمهٔ انده[1] ناگ عبور اتّفاق افتاد. وجه تسمیهٔ

---

۱. انده: واژهٔ هندی به‌معنی کور.

انده‌ناگ این است که ماهی این چشمه اکثر نابینا می‌باشد. زمانی توقّف فرموده دام انداختند، دوازده ماهی گرفتار گشت. سه ماهی نبینا بود. و نه ماهی چشم داشت. ظاهراً آب این چشمه را تأثیری است که ماهی را کور می‌سازد و بنا بر غرابت ثبت شد. به‌شرحی که رقم‌زدهٔ کلک بیان گشته منزل به‌منزل مراجعت فرمودند. ارادت خان خانسامان به‌صاحب صوبگی کشمیر سرافرازی یافت و میر جمله از تغیر او به‌خدمت مذکور سعادت اندوخت و راقم اقبالنامه از تغیر میر جمله به‌خدمت عرض مکرّر معزّز گشت. درین راه مکرّر شکار ماهی مشاهده افتاد و در جایی که آب تا سینهٔ آدمی باشد دو کشتی محاذی یکدیگر می‌برند، به‌دستوری که یکسر با هم پیوسته و سر دیگر از هم دور به‌فاصلهٔ چهارده پانزده ذرع و دو ملّاح بر کنار طرف بیرون کشتی‌ها چوبِ دراز به‌دست گرفته می‌ایستند تا فاصله زیاده و کم نشود و برابر می‌رفته باشند و ده دوازده ملّاح نیز در آب درآمده سرهای کشتی‌ها را که با هم پیوسته است به‌دست گرفته پاها را بر زمین کوفته بگذرد به‌پای ملّاحان می‌رسد و ملّاح فی‌الفور غوطه خورده خود را به‌قعر آب می‌رساند و ملّاح دیگر بر پشت او حمل انداخته به‌دو دست زور می‌کند تا آب او را به‌بالا بیارد و او ماهی را گرفته برمی‌آرد و بعضی که در این فنّ مهارت تمام دارند ماهی به‌دو دست گرفته می‌آرند. از جمله پیر ملّاحی بود که در هر غوطه‌زدن دو ماهی برمی‌آورد و این شکار مخصوص دریای بهت است و جای دیگر دیده و شنیده نشده و منحصر در موسم بهار است که آب، سرد و گزنده نباشد. در شهر جشن دسهره[1] ترتیب یافت. اسپان و فیلان را آراسته به‌نظر همایون درآوردند. در این ولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را به‌اطبّایی که در رکاب اقبال به‌سعادت حضور اختصاص داشتند، بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت از این تاریخ است. در خلال این حال به‌قصد سیر خزان به‌جانب صفاپور و درّهٔ لارکه پایان آب کشمیر واقع است، متوجّه گردیدند. در صفاپور کول آب خوشی است و بر سمت شمال آن کوهی است پُر درخت. با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود، غریب نمودی داشت. عکس اشجار الوان از زرد آلو و غیر آن در میان

١. جشنوارهٔ مقدّس هندوان.

آب به‌غایت خوش می‌نمود. و بی‌اغراق خوبی‌های خزان از خوبی‌های بهار هیچ‌کمی ندارد. بیت:

ذوق فنا نیافته‌ای ورنه در نظر   رنگین‌تر بهار بود جلـوهٔ خزان

چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت مراجعت برافراختند. بنابرآن که زعفران گل کرده بود از سواد شهر به‌موضع پانپور شتافتند. در تمام کشمیر زعفران غیر از این موضع جای دیگر نمی‌شود. چمن چمن صحرا صحرا چندان که نظر کار می‌کرد شگفته بود. تنه‌اش به‌زمین پیوسته می‌باشد. گلش چهار برگ می‌دارد بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ سرخ زعفران رسته و در سال کامل چهارصد من به‌وزن حال زعفران حاصل می‌شود که سه هزار و دو صد من به‌وزن خراسان باشد. نصف حصّهٔ خالصه و نصف حصّهٔ رعایا معمول است و سیری به‌ده روپیه خرید و فروخت می‌شود و رسم مقرّر است که گل زعفران را وزن کرده به‌اهلِ حرفه می‌دهند و آنها به‌خانه خود برده زعفران را از میان گل چیده برمی‌آرند و موافق رابعی که از قدیم بسته‌اند، به‌متصدّیان این شغل می‌رسانند و هم وزن آن، نمک در وجه اجوره می‌گیرند. نمک در کشمیر نمی‌باشد. به‌حدّی که در حُسن او هم نمک نیست. از هندوستان نمک می‌برند. دیگر از تحفه‌های کشمیر پرکَلَنگی است از جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد پر به‌هم می‌رسد از باز و جُرّه تا دویست دست به‌دام می‌افتد. آشیان باشه هم دارد و باشه آشیانی خوب می‌شود. درین دولت ابد قرین کارخانه قالی به‌هم رسید از پشم، شال کشمیر به‌غایت عالی شد.

سفرنامهٔ کشمیر[1]

نویسندهٔ سفرنامهٔ کشمیر دکتر علی‌رضا قزوه که به‌قول خودش برای دیدن قبرهای شاعران ایرانی در کشمیر چون کلیم کاشانی، سلیم تهرانی، قدسی مشهدی طغرای مشهدی به‌سرینگر کشمیر سفر کرده بود، در پایان سفرنامه‌اش کمی اطّلاع دربارهٔ کشیمر می‌دهد. بالای مزار می‌توان رودخانه و کشتی‌های کوچک را دید که مردمِ کشمیر

۱. *قند پارسی* «ویژه‌نامهٔ سفرنامه‌های هند»، شمارهٔ ۴۴–۴۳، زمستان ۱۳۸۷ ـ بهار ۱۳۸۸ ه‍ ش، ص ٥٠١، ٥٠٤.

به‌قایق‌های تفریحی کوچک شیکارا می‌گویند و به‌قایق‌های بزرگتر که ثابت‌اند و از آنها به‌عنوان رستوران و هتل استفاده می‌شود هاوس بوت می‌گویند و به‌قایق‌های بسیار کوچک‌تر ناو! کمی جلوتر و در مسیر عبور از هتل‌ها به‌سمت گوبکار می‌رویم که جایی است که رودخانه وسیع می‌شود و دریاچه‌ای خود را نشان می‌دهد و به‌موازات آن در دامنهٔ کوه سلیمان معبد آچاریا و کمی جلوتر مسجد صاحب‌الزّمان وجود دارد که بر تنهٔ درختی بزرگ عکسی بزرگ از مقام معظّم رهبری زده‌اند و در مسجد مزار عارفی وجود دارد به‌نام سیّد مهدی الحسینی و قبل از ایشان نیز عارفی بزرگ در کشمیر بوده به‌نام میر شمس‌الدّین عراقی و قبل از این دو نیز بزرگ عارفی از ایران به‌نام میر سیّد علی همدانی پا به‌این دیار گذاشته بود و از آنجا به‌سمت تاجیکستان امروزی رفته بود و در کولاب امروزی در شمال افغانستان و جنوب تاجیسکتان مزاری با عظمت دارد که محلّ زیارت مردم است.

منابع

۱. خواجه ابوالحسن: *انتخاب جهانگیرنامه* (حکیم ذکی احمد، نصاب جدید فارسی، دهلی ۱۹۶۱ م).

۲. عرفی شیرازی: *کلیّات عرفی* (به‌کوشش غلام حسین جواهری) تهران.

۳. علّامه اقبال لاهوری: *پیام مشرق* (کلّیات اقبال) دهلی، ۱۹۶۲ م.

۴. *قند پارسی* «ویژه‌نامهٔ سفرنامه‌های هند»، شمارهٔ ۴۴-۴۳، زمستان ۱۳۸۷ ـ بهار ۱۳۸۸ ه ش، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

5. Charles Rieu: *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, London, 1879-83.

6. Dr. Shmimul Haq Siddiqi's Thesis: "*Indo-Persian Literature during the First Half of the Eighteenth Century A.D. (1707-48)*", Delhi, 1975.

زبانِ فارسی در عهدِ شهمیریان، چکان و مغولان در کشمیر

مسرّت پروین*

وضع زبان در عهدِ شهمیریان و چکان

عهد شهمیریان، عهدِ ترویج و انتشار زبان و ادبیّات فارسی در کشمیر به‌شمار می‌رود. منطقه‌های کشمیر مانند شهرستانهای ایران به‌مراکز علم و ادب مبدّل گردیدند و این دوران بدون شک و تردید نخستین دوره پیشرفت ادبیّات فارسی می‌باشد. سلاطین شهمیران که از سنهٔ ۱۳۳۸ تا ۱۵۶۵ م حکومت کردند اسمشان اینچنین آمده است:

۱- سلطان شمس‌الدّین
۲- سلطان جمشید
۳- سلطان علاءالدّین شاه
۴- سلطان شهاب‌الدّین
۵- سلطان قطب‌الدّین
۶- سلطان سکندر
۷- سلطان علی شاه
۸- سلطان زین‌العابدین (بد شاه)
۹- سلطان حیدر شاه
۱۰- سلطان حسن شاه
۱۱- سلطان محمّد شاه (به‌چهار نوبت)
۱۲- سلطان فتح شاه (به‌سه نوبت)
۱۳- سلطان ابراهیم شاه
۱۴- سلطان شمس‌الدّین ثانی
۱۵- سلطان نازک شاه
۱۶- سلطان اسمٰعیل ثانی
۱۷- سلطان حبیب شاه[۱].

---

* رئیس بخش فارسی دبیرستان دولتی زَدی‌بَل، سرینگر.

۱. *تاریخ اعظمی* (خطّی) از خواَجه محمّد اعظم دیده‌مری، شمارهٔ ۳۱۰۸، مرکز تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، ص ۳۰؛ «کشمیر» از غلام احمد صوفی، ص ۸۳

در سال ۷۷۴ هجری مطابق ۱۳۷۲ م در عهد سلطان شهاب‌الدّین شهمیری، میر سیّد علی همدانی اوّلین بار در خاک کشمیر قدم مبارک نهادند و مدّت[1] دو سال و چهار ماه ایشان در کشمیر مقیم بودند و بار دوّم در سال ۱۳۷۹ م در عهد پادشاهی سلطان قطب‌الدّین شاهمیری با ۷۰۰ سادات کرام وارد خطّهٔ کشمیر شدند[2] و سه و نیم سال اینجا مقیم بودند و بار سوّم و بار آخر در سال ۷۸۴ هجری مطابق ۱۳۸۲ م و مدّت اقامت شان یک سال بود[3]. میر سیّد علی همدانی به‌عنوان مبلّغ ایرانی در گوشه و کنار کشمیر دین اسلام و زبان و فرهنگ و تمدّن و ادبیّات ایرانی را انتشار دادند. ساداتی که همراه ایشان آمدند بیشترشان عارفان و شاعران متصوّف و عالمانِ دین بوده‌اند و به‌علّت فعّالیّت‌های مبلّغین ایرانی دینِ اسلام و فرهنگ و زبانِ ایرانی در منطقه‌های دور دست کشمیر با سرعت فوق‌العاده توسعه یافت. شاه همدان و پیروانش در طول اقامت خود در کشمیر نه تنها به‌اشاعتِ دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم و عادات غیراسلامی را که مسلمانِ کشمیر از آن پیروی می‌کردند منسوخ گردید. حتّی سلطان قطب‌الدّین که دو خواهر در عقدِ خود داشت را مجبور به‌طلاق یکی از آنها کرد و پیشنهاد نمود که لباس سلاطینِ طبقِ مقرّرات اسلام باشد[4] و کلاهِ خود را به‌سلطان هدیه نمود که او و جانشینانش تا پایانِ دورانِ حکومت خود بر سر می‌نهادند

---

۱. نسخ خطّیِ شعبهٔ مخطوطاتِ مرکز تحقیقات فارسی جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر: *بهارستان شاهی*، مصنّف طاهر بن تحفةالاحباب بن حسام، شمارهٔ ٦٩١، ورق ١٩؛ *تاریخِ کشمیر* از حیدر ملک چاوره، شمارهٔ ٣٩، ص ٣٩؛ *نوادرالاخبار* از رفیع‌الدّین احمد، شمارهٔ ٦٩؛ *تاریخِ حسن* از پیر غلام حسن، شمارهٔ ١٧١٧، جلد دوم، ص ٤–١٧٣.

۲. *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ* از عبدالقادر سروری، ص ۴۳؛ *نگارستان کشمیر*، ص ٨١

۳. نسخ خطّیِ شعبهٔ مخطوطاتِ فارسی جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر: *تاریخِ حسن* از پیر غلام حسن، شمارهٔ ١٧١٧، جلدِ دوم، ص ١٧٣؛ *تاریخِ کبیر* از محی‌الدّین مسکین، ص ٣٠٤٤ و «کشمیر» از غلام محی‌الدّین صوفی، کیپیتل پبلشنگ هاؤس، دهلی‌نو، ص ٨٧

۴. نسخ خطّیِ شعبهٔ مخطوطات فارسی جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر: *بهارستان شاهی* از مصنّف طاهر، شمارهٔ ٦٩١، جلد دوم، ورق ١٢ب؛ *تاریخ سیّد علی*، شمارهٔ ٧٣٩؛ ورق ٥؛ *اسرارالابرار* از بابا داوود مشکواتی، شمارهٔ ٥٦، ص ١٣٣.

و چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود به‌گُور بُرد و سلطنت از دست شهمیریان بدر رفت[۱].

شاه همدان روز دوشنبه ۱۲ رجب سال ۷۱۴ هجری برابر با ۲۲ اکتوبر ۱۳۱۴ م در همدان تولّد یافت. پدرش سیّد شهاب‌الدّین ابن میر سیّد محمّد حسینی و مادرش فاطمه نام داشت شجرهٔ نسب با شانزده واسطه به‌حضرت امیرالمؤمنین حضرت علی[ع] می‌رسد. در کودکی *قرآن* کریم را حفظ کرد سپس پیشِ سیّد علاءالدّین سمنانی خالِ خود الهیات و عرفان و تصوّف آموخت. اوّل مریدِ شیخ ابوبرکات تقی‌الدّین علی دوستی بود و بعد از وفاتِ ایشان با شیخ شرف‌الدّین محمّد مزدقانی رازی بیعت نمود و به‌فرمانِ مرشد خود به‌مسافرت و سیاحت پرداخت[۲].

شاه همدان خود مردیِ بسیار عالم و فاضل و شاعر و نثرنگار چیره‌دست و صاحب تصانیفِ بسیاری بوده است. بعضی از مؤرّخین تعدادِ تصنیفات ایشان را از صدتا کتابِ بیشتر می‌نویسند ولی مؤلّف «کشمیر» در جلد اوّل، ص ۹۰، تعدادِ آن را ۱۱۵ کتاب که به‌فارسی و عربی نوشته است، شرح می‌دهد که در آن *ذخیرةالملوک*، *مرأةالطالبین*، *مناجات‌نامه*، *رسالهٔ مکتوبات*، *منهاج‌العارفین*، *کشف‌الحقایق*، *فتوتیهٔ نفسیه*، *حلٍّ مشکلات* در فارسی و *رسالهٔ اورادالفتحیه*، *قدوسیه* و *رسالهٔ احادیث معرفت زهد چهل حدیث* و... در عربی و *مجموعهٔ غزلیّاتِ عرفانی* به‌نام «چهل اسرار»، بسیار مشهور است. علاوه بر این سیّد علی همدانی در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر نیز کوششها نمود. از قدم مبارک ایشان در کشمیر شاخه‌هایِ دینِ اسلام برای همیشه استوار شدند. گرچه بلبل شاه در اشاعتِ دینِ اسلام در کشمیر گامهای اوّلی برداشته بود. ولی باز هم کثرتِ اهلِ هندو در کشمیر وجود داشتند. از کوشش‌های میر سیّد علی همدانی وادی کشمیر کلّاً به‌اسلام مبدّل گردید و فقط یازده خانه خارج از دین اسلام ماندند[۳]. چنانچه شاه

۱. نیازمند، دکتر محمّد صدّیق: سرچشمهٔ *عرفان* (مجموعهٔ مقالات فارسی)، انتشاراتِ اویس وقاص پبلِشنگ هاؤس، بمنه، سرینگر، ژانویه ۱۹۹۶ م.

۲. *شاه همدان در آینهٔ مفکّران تاجیکی و کشمیری* از مسرّت پروین، ص ۷۱، *دانش*، شمارهٔ بیت دوم به‌حوالهٔ *خلاصةالمناقب* از مولانا نورالدّین جعفر بدخشی، شمارهٔ ٦۵۸، نسخهٔ خطّی مرکز تحقیقات جامّو و کشمیر.

۳. *نگارستان کشمیر*، ص ۳۷۱ به‌حوالهٔ *لارنس و اقوامِ کشمیر*، ص ۱۷۲.

همدانی در سال ۷۸۶ هجری عازم مکّهٔ مکرّمه شدند و از کشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان فروبست.

بعد از درگذشتِ شاه همدان پسرِشان میر سیّد محمّد همدانی در سال ۷۹۵ ه/ ۱۳۹۳ م با گروهی از عرفا و علمای سادات وارد این سرزمین شدند در آن روزگار سلطان سکندرِ بُت شکن پادشاهِ کشمیر بود.

دورهٔ عظمت شهمیریان دورهٔ سلطان زین‌العابدین است. این عهد دارای علما و نویسندگان و شاعران و تاریخ‌نویسان و مترجمان بوده که واقعاً اُستادِ زبان بودند و بر اثر تشویق و حمایتِ پادشاه علم دوست و فرهنگ‌پرور علمای برهمن مذهب نیز زبان فارسی را فراگرفتند.

میر سیّد محمّد همدانی فعّالیّتهای پدر بزرگوارِ خود را ادامه داد و مدّتِ دوازده سال در کشمیر به‌سربُرد و در طولِ این مدّت نفوذِ زبان و ادبیّات فارسی به‌اندازه‌ای وسیع گردید حتّی پادشاهانِ وقت به‌زبانِ فارسی تکلّم می‌کردند و شاعرانِ فارسی‌سرا و نویسندگان به‌وجود آمدند و زبانِ فارسی زبان علمی و ادبی گردید[1]. میر سیّد محمّد همدانی از معاونتِ سکندر شهمیری برای ساختن خانقاه قدم برداشتند و وزیر سلطان سکندر به‌دستِ ایشان مشرّف به‌اسلام گردید و سپس عدّه‌ای بسیار از مردمِ این سرزمین قبولِ اسلام نمودند[2].

میر محمّد همدانی در سال ۷۷۴ ه/۱۳۷۲ م در شهر ختلان چشم به‌جهان گشود و علوم را نزد خواجه اسحٰق و مولانا نورالدّین یادگرفت، وقتی عمرش به‌شانزده سال رسید به‌سیاحت و مسافرت پرداخت و پدرش نویسنده و شاعر وقت خود بود و کتابی به‌زبان فارسی به‌اسم *رسالهٔ سکندری* دربارهٔ تصوّف برای سلطان سکندر تصنیف کردند. خانقاهِ درگجن و عیدگاه هم یادگارِ میر محمّد همدانی هستند[3].

---

۱. نسخ خطّی مرکزِ تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر: *تاریخِ حسن* از پیر غلام حسن، ج ۲، ص ۱۷۸؛ *بهارستان شاهی* از مصنّف طاهر، شمارهٔ ٦٩١٠، ورق ١٤ب؛ *تاریخِ کشمیر* از حیدر ملک چارووره، شمارهٔ ۳۹، ص ۴۴ و «کشمیر» از غلام محی‌الدّین صوفی، کیپیتل پبلشنگ هاؤس، دهلی‌نو، ج ۱، ص ۹۳.

۲. *شاه‌ہمدان: حیات اور کارنامے* از دکتر شمس‌الدّین احمد، پبلیشرز حاجی شیخ غلام محمّد ایند سنز بک سیلرز.

۳. همان، ص ۷۸۵؛ غنی کشمیری: *احوال و آثار* از دکتر ریاض‌الدّین احمد شیروانی، آکادمی فرهنگ و هنر و زبان در سرینگر، ص ۳۱.

میر محمّد همدانی بعد از اقامت دوازده ساله برای حج عازم بیت الله گردید و به‌جای تولّدش برگشت. ایشان نزد پدر خودش میر سیّد علی همدانی در دهکدهٔ کولاب تاجیکستان در یک مقبره پهلوی یکدیگر مدفون هستند[1]. مردم کشمیر برای بزرگداشت ایشان به‌خانقاه که میر محمّد همدانی ساخته‌اند به‌طور متواتر برای زیارت آثار آنحضرت به‌آنجا مسافرت می‌کنند.

مولانا سعیدالدّین با قطب ربّانی میر سیّد محمّد همدانی در سال ۷۹۵ ه‍/۱۳۹۳ م واردِ کشمیر شده بود و اهلِ همدان بود عالم و فاضل والامرتبه و در علم تفسیر، حدیث، فقه، منطق، فلسفه، و در دیگر علوم کمال داشتند. میر محمّد همدانی به‌ایشان احترام فراوان می‌کردند و برای همین ایشان را نگهبانی (متولّی) خانقاه معلّی (خانقاه میر سیّد علی همدانی) مقرّر فرموده بودند و در وقفنامهٔ ایشان را از واژه‌های ممتاز و معزّز، برادر ارشد و امجد خطاب فرمودند[2]. ایشان در محلّهٔ خانقاه معلّی مسکن اختیار نمودند و مشغول درس و تدریس بودند. از اولادِشان علما و فضلا، حکما، شعرا و خطّاط متولّد شدند[3].

این مبلّغانِ ایرانی و ترکانِ ایرانی از زمانِ شهاب‌الدّین در کشمیر مهاجرت نموده بودند و در نتیجه معاشرت و مصاحبت و روابطِ مستقیم ایرانیان و کشمیریان تحتِ نفوذِ مستقیم فرهنگ و زبان فارسی قرارگرفت و این روابط نه فقط توسّطِ مبلّغان ایرانیِ بلکه نیز به‌دستِ تاجران ایرانی نیز استوار گشت و در اثر رفت و آمدِ مستقیم ایرانیان و ترکان و ترکانِ ایرانی در کشمیر صورت گرفت و این از تشویق و حمایت سلاطین و گروه علما و مبلّغان و تاجران که سوی کشمیر رهسپار شدند و وجود آنها بر زندگیِ اجتماعی و فرهنگیِ مردم تأثیر عمیقی گذاشت و در دُنبالِ این روابط فرهنگی و اشاعه و تبلیغِ مذهبی زبانِ فارسی در کشمیر رواج گرفت. در زمانِ سلطان شهاب‌الدّین فارسی به‌تدریج جای زبانِ سانسکریت را گرفت و این زبان نه تنها در امور دولتی بلکه در

---

۱. *شاه همدان: حیات اور کارنامے* از دکتر شمس‌الدّین احمد، ص ۷۷۹.
۲. *تاریخِ حسن* (خطّی) از پیر غلام حسن، مرکزِ تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۱۷۱۷، ص ۳۳۳.
۳. *شیعه‌ها کشمیر* از حکیم غلام صفدر همدانی، ص ۱۳.

محافل ادبی و فرهنگی و سیاسی نیز جایِ خود را پیدا کرد و در مدارس شهر و قصبه‌ها و دهکده‌ها و روستاها جاری شد.

از بین هجده سلاطین شاهمیری علاوه بر زین‌العابدین، سلطان شهاب‌الدّین، سلطان قطب‌الدّین، و سلطان سکندر نیز دانش‌پرور و معشوق فضلا و دانشمندان بودند. سلطان شهاب‌الدّین مدرسه برای تعلیم اسلامی به‌اسم مدرسة‌القران تأسیس کرد. سلطان قطب‌الدّین در شهر سرینگر دانشکده‌ای تأسیس نمود که ریاست آن را حاجی محمّد قاری به‌عهده داشت و این دانشکده تا اوسط قرنِ سیزدهم هجری وجود داشت. در زمان سلطان سکندر بُت‌شکن عدّه‌ای زیادی از علما و فضلای اسلام از عراق و خراسان و ماوراءالنّهر به‌کشمیر مهاجرت کردند. ولی دورهٔ عظمتِ شهمیریان دورهٔ سلطان زین‌العابدین است. این عهد دارای علما و نویسندگان و شاعران و تاریخ‌نویسان و مترجمان بوده که واقعاً اُستادِ زبان بودند و بر اثر تشویق و حمایت پادشاه علم دوست و فرهنگ‌پرور علمای برهمنِ مذهب نیز زبان فارسی را فراگرفتند.

زین‌العابدین در زمانِ امیر تیمور هفت سال در سمرقند پیش امیر تیمور به‌سربرده و در این زمان با علوم و ادبیّات و صنایع ظریفهٔ ایران آشنا گردیده بود.

دکتر شمس‌الدّین احمد می‌نویسد:

"وقتی سلطان به‌کشمیر بازگشت کارمندانِ چیره‌دست مثلاً شالبافی و پشم‌سازی و کاغذسازی و کنده‌کاری و غیره را همراه آورد و در سراسرِ کشمیر رواج داد[۱]. همچنین شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور برای پادشاه معاصرِ کشمیر سلطان زین‌العابدین لعل و جواهر فیل و اسپها را به‌عنوانِ هدیه فرستاد".

سلطان بعد از تقدیم و تشکّر نوشت:

"اگر به‌جایِ لعل و جواهر عدّه‌ای از دانشمندان و فضلای ایرانی می‌فرستادید موجب خوشحالی بیشتر می‌گردید".

۱. *سیری در ادبیّاتِ فارسی* از دکتر شمس‌الدّین، دانش، شمارهٔ ۵، ص ۱۱.

شاهرخ برای خوشنودی بادشاه کشمیر شش نفر از زبدگان علما و دانشمندان دربار بشمول کتابها در علوم متفرّقه به‌زبان فارسی و عربی از کتابخانهٔ شخصی خود فرستاد[۱]. زین‌العابدین دارالترجمه را تأسیس نهاد که در آن شعبه‌های فارسی و سانسکریت را دایر کرد و در شعبهٔ سانسکریت تحت نظر «پاندیت بووهی بهت» کتابهای کلاسیک فارسی در سانسکریت ترجمه شد و همچنین در شعبهٔ فارسی که رئیس آن ملّا احمد کشمیری بود. کتابهای سانسکریت را به‌فارسی گردانید[۲]. مثلاً *مهابهارت* همین‌طور *راج‌ترنگنی* را که راجع به‌کشمیر یکی از قدیم‌ترین تاریخ‌ها است به‌فارسی ترجمه کرد. عبدالقادر سروری می‌نویسد که "ملّا احمد ترجمهٔ مجمع‌الحکایات «کتهاسَرِت ساگَر» را ترجمه نمودند و اسم آن «بحرالاسمار» گذاشتند[۳]. ملّا احمد در دربارِ زین‌العابدین به‌عهدهٔ ملک‌الشعرا فائز شدند"[٤].

جانشینانِ سلطان زین‌العابدین فعّالیّتهای ادبی و فرهنگی را ادامه دادند و این خانواده در مدّت دویست و پنج (۲۰۵) سال کشمیر را از لحاظ زبان و فرهنگ و ادبیّات به‌طور کلّی به‌ایران ثانی و یا به«ایرانِ صغیر» مبدّل کردند و نباید فراموش کرد که تا سقوط سلسلهٔ شهمیری در سال ۱۵۶۱ م (۹۶۸ ه) این خانواده به‌بالابردن پایهٔ ادبیّات کوشان بودند.

بعد از سقوطِ شهمیریان فرزندان و نوه‌هایِ لنگرِ چک[۵] به‌تخت پادشاهی کشمیر رسیدند. در حکومت سلسلهٔ چکان فقط شش نفر به‌نام غازی چک، حسین چک، علی شاه، یوسف شاه، به‌دو نوبت ولو تمام حکمرانِ چک و یعقوب شاه بیست و هفت سال (۱۵۸۸–۱۵۶۱ م) حکمرانی کردند و به‌ترویج و تشویقِ زبان و ادبیّاتِ فارسی

۱. *سیری در ادبیّات فارسی* از دکتر شمس‌الدّین، دانش، شمارهٔ ۵، ص ۱۱.
۲. *تاریخ* حسن (خطّی) از پیر غلام حسن، مرکزِ تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۱۷۱۷، ص ٦–۱۵، ۳۷، ٤۲ و ۵۳.
۳. *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ* از عبدالقادر سروری، ص ۴–۶۲؛ *کشمیر سلاطین کے عہد میں*، ص ۱۲۸.
۴. نسخ خطّی مرکزِ تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر: *واقعات* کشمیر از محمّد اعظم دیده‌مری، شمارهٔ ۳۱۰۸، ص ۵۱؛ تاریخ کشمیر از حید ملک، شمارهٔ ۳۹، ص ٤۹.
۵. لنگرِ چک، شاهمیر و رنچن هر سه در عهدِ سه دیوا واردِ کشمیر شدند و نوبت به‌نوبت به‌تختِ پادشاهی رسیدند.

کمرهمّت بربستند. از جمله شش پادشاهان این سلسله سه تن به‌اسمِ حسین شاه، علی شاه و یوسف شاه ذوق و شوق شعر و شاعری داشتند و بیشتر شعرا را در دربارِ خود پرورش دادند. حسین شاه چک [دربارۀ حسین شاه چک بهارستان شاهی صفحۀ ۳۶۱ نوشته است که در اوایل سلطنت خود طریقۀ رعیت‌پروری و قواعد معدلتِ گستری چنان مرعی داشته که اهالی و موالی این مملکت به‌سبب به‌ظلم و بیدادیها غازی شاه او را «نوشیروان عادل» پنداشتند و بعضی از شعرا عدل و احسان او را دیده] (۱۵۷۰–۱۵۶۳ م) مدرسۀ بزرگی به‌نام مدرسۀ حسین شاه تأسیس نمود و درآمد بعضی از دهکده‌ها را برای مخارج و هزینه آن مدرسه که دارای شبانه‌روزی و کتابخانۀ بزرگ نیز بوده است وقف کرد و ریاست آن مدرسه را شیخ فتح الله حقّانی به‌عهده داشت و آخوند ملّا درویش و شیخ حمزه نیز به‌آن مدرسه وابسته بودند. در زمان همین حسین شاه چک علما و پارسی‌سرایان مثل «ملّا نامی اوّل»، «ملّا نامی دوم»، «ملّا احمد مهری»، «بابا طالب اصفهانی» و «میر علی» از ایران وارد کشمیر شدند و به‌شعرگویی و فلسفه و منطق رونق بخشیدند. میر علی علاوه بر شعرگوئی خطّاطِ معروفِ زمان هم بوده است. بابا طالب اصفهانی سرمشقِ شاعرانِ آن عصر بوده است. علاوه بر این شاعرانِ معروف علما و فضلا و دانشمندانِ محلّی نیز در این دوره سر برآوردند که می‌شود «قاضی موسٰی»، «بابا داود خاکی»، «شیخ یعقوب صرفی»، «بابا علی رینه»، «مولوی فیروز ثانی»، «مولوی محمّد جعفر»، «بابا خلیل الله»، «بابا مهدی»، «شیخ حسن مولانا حافظ»، نام‌بُرد.

از میان این علما شیخ یعقوب صرفی مؤلّف «خمسه» می‌باشد که آن را به‌پیروی از نظامی گنجوی نوشت و این مثنویّات بنامهای «مسلک‌الاخیار»، «وامق و عذرا»، «مغازی‌النّبی»، «لیلی و مجنون»، و «مقاماتِ مرشد» می‌باشند. علاوه بر این وی در نشر فارسی کتابی در عرفان و سلوک به‌پیروی از «لوایح» مولانا جامی به‌نام «روایح» نوشت و مؤلّف شرح صحیح بخاری، حاشیه توضیح و تلویح «مناسکِ حج»، «رسالۀ افکار»، «کنزالجواهر» و صاحبِ دیوان شعر هم هستند.

هرچند که دورۀ چکان بسیار کوتاه بود ولی از جهت تاریخ ادبی فارسی در کشمیر اهمیّت فراوان دارد. پادشاهانِ چک سخن‌شناس بودند به‌شعرسرایی هم می‌پرداختند و در نتیجه ادبیّات فارسی راه ترقّی خود را پیمود. پادشاه یوسف چک در فن موسیقی

استاد بود و به‌شعر و شاعری علاقه فراوان داشت و طبع موزون برای شعر و شاعری داشتند و علاوه بر زبان فارسی در زبان کشمیری و هندی هم شعرها سروده‌اند. مؤلّفِ بهارستانِ شاهی دربارش می‌گوید. "یوسف شاه به‌حلیهٔ حسن بُشره و صورت و به‌زیورِ جمال و سیرت آراسته و پیراسته بود و از علم موسیقی و اشعارِ هندی و کشمیری و فارسی به‌اقطی‌الغایت واقف و آگاه بود. چنانچه در رمزهٔ اهلِ شوق مخترعاتِ طبعِ لطیفش و اشعارِ هندی در هندوستان و اشعارِ کشمیری اشعار فارسی او بر زبان فضلا و شعرا اشتهار تمام[1] دارد" و از جمله اشعارِ فارسیه یک بیت این‌طور آمده است:

دل پُردردِ من جانانِ بسان غنچه پرخون است
چه بی‌رحمی نه پرسیدی که احوالِ دلت چون است[2]

و به‌طور مثال اشعارِ ذیل که یوسف شاه در جواب ابدال بت نوشتند. تاریخِ حسن دربارش می‌نویسد: "یوسف خان چون خط تهدید و تخفیف برادر ابدال بت به‌مطالعه درآورد از طبع‌رسای خود جواب منظوم به‌جانب ابدال بت مرسل داشت"[3] و آن خط منظوم این‌طور است:

چه می‌گویی ای گرگ ابدال رنگ   به‌ترسانی از آبِ دریا نهنگ
غضنفر به‌صد فر برآورد سر   حذر کُن ز روباه بازی گذر
تو بودی کشاورز آبای من   کشاورز را کی سزد جای من
به‌شمشیر و خنجر ترا نیست کار   کشاورز را با دلیری چه کار
نژاده منم دیگران زیر دست   به‌پور علی شه که آرد شکست
تو از مکر خود سیّد پادشاه   درانداختی همچو رُستم بچاه
ز کردان خود سر برافراختی   به‌میدانِ مردان فرس تاختی
پی حرب من لشکر آراستی   شبیخون کنان سوی من خاستی
بدان تا بهم بر زنی جای من   ستانی ز من ملک آبای من
تو گر هوشیاری نه من بی‌خودم   همان هوشیارم همان بحردم
من آنگه عنان باز پیچم براه   که یا سر دهم یا ستانم کُلاه

---

۱. *بهارستانِ شاهی* (خطّی) از طاهر، مرکزِ تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۶۹۱، ص ۴۰۳ب.
۲. *بهارستانِ شاهی* (خطّی) از طاهر، مرکزِ تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۶۹۱، ص ۴۰۳ب.
۳. *تاریخِ حسن* (خطّی) از پیر غلام حسن، مرکزِ تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۱۷۱۷، ص ۳۱۱.

ترا آنچه بایست گفتم تمام　　تو دانی دگر بعد ازین والسلام[۱]

و از مطالعهٔ آثاری مختصر که به‌دست می‌رسد معلوم می‌شود که در دوره چکان که قرن شانزدهم میلادی است شعرا سُرودن قصاید در مدح پادشاهان و در منقبت چون قصیده ملّا مهری، مثلاً:

مرتضٰی آنکه شده مسند عالی نسبی است　　آفتابی است که برج شرفش دوش نبی است

افواج یا ارتشیان جلال‌الدّین اکبر وقتی در جنگ ۱۵۸۵ م به‌قحطی دچار شدند ملّا مهری این شعر را سرودند:

گر نظر بر هلال می‌کردند　　لب نانی خیال می‌کردند
گردن خود دراز می‌کردند　　دهن آزباز می‌کردند

و قصاید عرفانی مثل قصیده «لامیه» بابا داؤد خاکی و همچنین مثنوی‌های اخلاقی و عرفانی مثل «وردةالمریدین».

یوسف شاه چک بالاخره به‌صلاح وزیر خودش مرزا قاسم خان به‌دعوت جلال‌الدّین اکبر به‌دهلی رسیدند[۲] و آنجا اسیر شدند. بعد از اسیر شدنِ یوسف شاه چک پسرش یعقوب شاه چک بر تخت جلوس نمود. "ایشان دارای ذهانت، فطانت و از خرد و تدبّر مثالی بودند و در شجاعت معروف بودند با دشمنانِ خارجی شجاعانه جنگ کرد"[۳]. اکبر بعد از اسیر کردنِ یوسف شاه رؤیای پدر و جدِّ خودش همایون و بابر را جامهٔ حقیقی پوشاند و احساس کرده بود که بدونِ تسخیر کشمیر سلطنت را نمی‌شود مستحکم و استوار ساخت و برای برآوری اغراض و مقاصد سیاسی به‌طور غیرشایستهٔ کشمیر را فتح کرد. برای وضاحت رجوع کنیم «تاریخ کشمیر رنچن سی رنجیت تک»، در آن استاد دکتر محمّد منوّر مسعودی می‌نویسد:

---

۱. *تاریخ حسن* (خطّی) از پیر غلام حسن، مرکزِ تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۱۷۱۷، ص ۳۱۱.

۲. *تاریخِ کشمیر* (خطّی) از محمّد خلیل مرجان، شعبهٔ مخطوطات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۸۰۰ ج ۲، ص ۱۱۳.

۳. *بهارستانِ شاهی* (خطّی) از طاهر، مرکزِ تحقیقات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۹۹۱، ص ۱۷۲؛ «کشمیر» از غلام محی‌الدّین صوفی، کیپیتل پبلشنگ هاؤس، دهلی‌نو، ج ۱، ص ۲۱۸؛ *تاریخ اقوام کشمیر*، از محمّدالدّین فوق، گلشن پبلیشرز، سرینگر.

"۱۵۸۶م کے بعد کی تاریخ بتاتی ہے کہ اکبر کشمیر کے معاملے میں ایک لمحہ بھی غافل نہیں رہنا چاہتا تھا۔ اس نے محسوس کیا تھا کہ کشمیر کی تسخیر کے بغیر وہ اپنی سلطنت کو مستحکم و استوار نہیں رکھ سکتا۔ علاوہ بریں خارجی حملوں سے محفوظ رکھنے کے لئے بھی تسخیر کشمیر ہندوستان کے لئے ضروری تھی۔ کیونکہ خارجی حکمرانوں (مثلاً میر قریش جو عبداللہ خان اوزبک کا سیاسی نمایندہ تھا) کی حریصانہ نگاہیں ہندوستان پر لگی ہوئی تھیں۔ اکبر نے اپنی سیاسی اغراض و مقاصد کی برآوری کے لئے فتح کشمیر کی خاطر غیر شائستہ اور احتشام جہانبانی کے منافی اقدام سے بھی صرف نظر نہ کیا"[1]۔

بیشتر تواریخ شجاعت و جلادتِ چکان را بیان نمودند، امّا مصنّف «اقوامِ کشمیر» در صفحهٔ ۳۹۹ و «تاریخ کشمیر رنچین سی رنجیت تک»، اقرار شجاعت و جلادت چکان می‌کنند. استاد محمّد منوّر مسعودی در آن می‌گوید:

"کشمیر آزادی و خودمختاری را از دست داده بود، ولی مردم و پادشاه اصلاً قبول نمی‌کردند. کشمیریها پرورده یک روایت شاندار شاهی بودند و تسلّطِ خارجی‌ها را قبول نمی‌کردند و برای خارج کردنِ افواجِ مغولها خیلی جدّوجهدَ کردند. ولی اقتدار و قوّت دستِ مغولها بود. آنها از این بغاوتها نترسیدند و باز نگشتند و مقیم این سرزمین ماندند و بالآخره به‌مفاهمت مجبور شدند"[2].

یعقوب شاه بیشتر با جنگها مشغول بود و فرصتی برای شعر و شاعری پیدا نکرد چنانچه در فضایِ کشمیر ذوقِ شعری و راستی است و فضای کشمیر شعرخیز بوده است. چنانچه میرزا علی خان، پسر میرزا مجرم بیگ، با دربار یعقوب شاه منسلک بود. شعرِ میرزا علی به‌طور مثال ملاحظه شود:

شام چو از چهره فگندی نقاب تـاب نیـاورد نشـسـت آفـتاب

با زوالِ سلاطینِ چک ادب و زبانِ فارسی به‌تدریج شکل دیگری به‌خودش گرفت و شکلِ مذهبی و روحانی که در زبانِ فارسی رایج بود عوض شد و در عهدِ مغول چون شاعران از خارج و از هندوستان به‌کشمیر آمدند و با خودشان روایات نواز زبان و ادب فارسی آوردند و این رنگ دیگری از ادبیّات زبانِ فارسی که به‌حسن و عشق منسلک

---

۱. *تاریخ کشمیر رنچن سے رنجیت تک*، از محمّد منوّر مسعودی، اندین پرنتنگ پریس، دَلگیت، سرینگر.
۲. *تاریخ کشمیر رنچن سے رنجیت تک*، از محمّد منوّر مسعودی، اندین پرنتنگ پریس، دَلگیت، سرینگر.

بود به‌تدریج پدیدآمد و این انداز نو ادب و زبانِ فارسی رایج در کشمیر را بیشتر تحتِ تأثیر گذاشت.

بعد از پیروزی افواج امپراطور اکبر در سال ۱۵۸۶ م یعنی ۹۹۵ ھ کشمیر به‌عنوان یک استانِ وسیع منسلک به‌مغول درآمد. با وجود این فاجعه ناگوار دورۀ پادشاهانِ مغولها از لحاظ رشد و نمو و از راه ارتباط ادبی علمی و فرهنگی بسیار سودمند و بارآور بود و زمانی که پادشاه گورکانی هند جلال‌الدّین اکبر کشمیر را مُسخّر نمود دویست سال از سن ادب و فرهنگِ فارسی در کشمیر گذشته بود ولی در نتیجه علاقه و دلبستگی خاصّی که پادشاهانِ گورکانی نسبت به‌کشمیر نشان دادند و بر اثر روی آوردنِ کاروانی از شاعرانِ مهاجرِ ایرانی به‌کشمیر بهارِ شعر و نثر فارسی در کشمیر به‌اوج کمال رسید.

عالمگیر برخلافِ پدر و اجداد خود فقط یک‌بار به‌مسافرت کشمیر پرداخت و آن هم برای اینکه بعد از مریضی شدید خواست در هوایِ مطبوع این خطّه جنّت‌نظیر تجدید قوای جسمانی و روحانی بکند.

وضع زبان و ادبیّات فارسی در عهدِ مغولان

پادشاهانِ گورکانی خودشان در ادبیّات فارسی قریحه شاعرانه داشتند و شاعران را گاهی به‌طلا وزن می‌کردند و گاهی دهان‌شان را از لعل و جواهر پُر می‌کردند. در نتیجه تشویقِ شاعران و نویسندگان از طرف پادشاهان آن دوره بیشتر شعرا از سرزمین کشمیر نسبتِ به‌دیگر اُستانهای هند رونما شدند.

شاعران و نویسندگان و خوشنویسان در عهدِ گورکانی در کشمیر بسیار بودند. مظهری کشمیری که به‌ایران سفر کرد و با محتشم کاشی ملاقات کرده و اوجی کشمیری، ملّا ذهنی، ملّا صالح، ملّا خلیجی، ملّا فهمی، فروعی، ملّا محمّد طاهر غنی، ملّا محسن فانی، نافع کشمیری (برادر غنی کشمیری)، میرزا داراب جویا، میرزا کامران گویا، بابا داوود مشکواتی، لاله ملک شهید، ملّا عبدالحکیم ساطع، میرزا عبدالغنی بیگ قبول، میرزا محمّد عقیل بینش کشمیری، میرزا اکمل‌الدّین بدخشی، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری معروف شعرای آن عهد بودند.

جلال‌الدّین اکبر در عهدِ نوزده ساله خودش فقط سه‌بار به‌کشمیر تشریف آورد و در عهدِ خودشان چهارتا فرمانروا به‌کشمیر فرستاده بود:

۱- قاسم خان میر بحر،

۲- مرزا یوسف خان،

۳- محمّد قلی خان،

۴- مرزا علی اکبر خان.

از اینها محمّد قلی خان بیشتر از همه در کشمیر ماندند[۱].

در عهدِ اکبر هند به‌پیشرفت زیادی دست یافت. جهانگیر به‌طرف کشمیر توجّه خاصّی داشت. طبعش به‌طرف مناظر فطری خیلی راغب بود. از بیست و دو سال حکمرانی ایشان شش سال در کشمیر با سکون و اطمینان سپری کرد. هشت بار کشمیر تشریف آورد. شش بار در عهدِ خودش و دوبار با پدر خودش اکبر. جهانگیر در عهدِ خودش هفت فرمانروا را به‌کشمیر فرستاد، به‌اسم‌های:

۱. نوّاب قلیچ خان

۲. نوّاب هاشم خان

۳. نوّاب صفدر خان

۴. نوّاب احمد بیگ خان

۵. دلاور خان

۶. ارادت خان

۷. اعتقاد خان[۲].

با تاجگذاری شاهجهان در سال ۱۰۳۷ هجری در هر شعبهٔ زندگی در برِّ صغیر تغییرات چشمگیری رونما شد. شادابی و خوشحالی نصیب مردم شد. ایشان برای امن و امان و برای رفاهِ مردم خیلی سعی کرد. در رعیت‌پروری و گسترش انصاف از آباء و اجداد خودش سبقت گرفت. آزادی اکبر و عیش و عشرت جهانگیر را به‌کنار گذاشت و

---

۱. *تاریخ کشمیر رنجن سے رنجیت تک*، از محمّد منوّر مسعودی، اندین پرنتنگ پریس، دَلگیت، سرینگر.

۲. وجیز*التّواریخ* (خطّی) از غلام نبی خانیاری، شعبهٔ مخطوطاتِ جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۵۳۲.

قاعدهٔ شریعت را رواج کرد. مثلاً ازدواج بین هندوها و مسلمانها را منسوخ کرد. این قانون را جهانگیر رایج کرده بود. در همین حال این عهد را از لحاظ ترویجِ زبان و ادبِ فارسی به‌فصل بهار تشبیه می‌کند. در این عهد مشاعره‌های زیادی منعقد می‌شدند و شاعرانِ ملّی و خارجی در اینها شرکت می‌کردند. در کُلٍّ تاریخ عهدِ شاهجهان یک عهد پُر از خوشحالی و شادمانی شناخته می‌شود. از لحاظ علم و تهذیب و تمدّن و مخصوصاً از لحاظ ادب این یکی از درخشانترین دوره به‌حساب می‌آید.

عهدِ شاهجهان دورهٔ طلایی به‌حساب می‌آید. ایشان به‌طرف معماری هم توجّه خاصّی داد. مثلاً قلعهٔ شاهجهان، جامع مسجد دهلی، تاج محلّ، روضهٔ جهانگیر (لاهور) و تخت طاووس قابلِ تذکّر است. ایشان در سی و یک ساله عهدِ خودش چهار بار کشمیر تشریف آورده‌اند و در عهدِ ایشان نه فرمانروا به‌کشمیر فرستاده شدند:

۱. اعتقاد خان که بعد از جهانگیر در عهدِ خودش باقی مانده‌اند.
۲. ظفر خان احسن خراسانی.
۳. سلطان مراد بخش.
۴. علی‌مردان خان.
۵. ظفر خان احسن (بار دوّم).
۶. تربیت خان.
۷. حسن بیگ خان.
۸. علی‌مردان خان (بار دوّم).
۹. لشکر خان[۱].

خلاصه اینکه مردم در زمانِ شاهجهان از هر جهت آسوده و خوشحال بودند و کشور از هر حیث به‌سوی ترقّیِ گام برمی‌داشت تا اینکه شاهجهان در ۱۰۶۷ هجری به‌دستِ پسر گرفتار و به‌زندان افتاد و حکومت و پادشاهی به‌دست اورنگ‌زیب سومین پسر شاهجهان رسید.

---

۱. *وجیزالتّواریخ* (خطّی) از غلام نبی خانیاری، شعبهٔ مخطوطاتِ جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۵۳۲.

عالمگیر در طی حکومت چهل و نه ساله خود بیشتر اوقات به‌جنگ و تسخیر و فتح ممالک اشتغال داشت و سلطنتِ مغول را به‌کمال وسعت و عظمت و اقتدار رسانید و حدود آن را از کشمیر تا کرناتک و از برما تا غزنی گسترده شده بود[۱]. عالمگیر برخلافِ پدر و اجداد خود فقط یک‌بار به‌مسافرت کشمیر پرداخت و آن هم برای اینکه بعد از مریضی شدید خواست در هوای مطبوع این خطّه جنّت‌نظیر تجدید قوای جسمانی و روحانی بکند. بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولانی اسلاف او خیلی کم بود به‌دهلی برگشت. عالمگیر در طی حکومتِ خود ۱۳ استاندار را به‌کشمیر اعزام نمود و از جمله آنان:

۱- اعتماد خان	۲- ابراهیم خان
۳- اسلام خان	۴- سیف خان (دوبار)
۵- مبارز خان	۶- افتخار خان
۷- قوام‌الدّین خان	۸- حفیظ الله خان
۹- ابوالفتح خان	۱۰-مظفّر خان
۱۱- ابوالنصر خان	۱۲-فاضل خان
۱۳- نوازش خان[۲].	

بیشتر تواریخ می‌نویسند که در عهدِ اورنگ‌زیب شاعری فارسی به‌سوی زوال قدم گذاشته چون اورنگ‌زیب عهدهٔ ملک‌الشعرا را گرفت و مانند صوفیان مخالف قصیده‌گویی بود و شعر و شاعری را دوست نداشت. ولی شاعری عظیم فقط از سرپرستی شاهی به‌وجود نمی‌آید و نه هماره ملک‌الشعرا شاعر عظیم به‌شمار می‌رود:

"شعرای عظیمِ فارسی مثلاً فردوسی، خیّام، رومی، و سعدی، خسرو، حافظ و بیدل با دربار وابسته نبودند"[۳].

۱. تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص۳۹۴، تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگ‌زیب از دکتر آفتاب اصغر، خانهٔ فرهنگ اسلامی ایران، لاهور، پاکستان. (به‌حوالهٔ تألیف انگلیسی از جادو نات سرکار «تاریخِ اورنگ‌زیب»)

۲. *وجیزالتّواریخ* (خطّی) از غلام نبی خانیاری، شعبهٔ مخطوطات جامّو و کشمیر دانشگاه کشمیر، شمارهٔ ۵۳۲.

۳. *فارسی ادب بعهدِ اورنگ‌زیب* از دکتر نورالحسن انصاری، اندو پرشین سوسایتی، دهلی، ۱۹۶۹ م، ص ۱۸.

شعرِ فارسی هندی بر چهار نفر (مانند چهار ستون) قائم بود: ۱– خسرو، ۲– بیدل، ۳– غالب و ۴– اقبال و این امر قابلِ افتخار است که از این چهار ستون بیدل به‌عهدِ اورنگ‌زیب وابسته بود.

در موردِ عالمگیر گفته می‌شود که او خیلی متعصّب بود، ولی استاد سیّد محمّد عزیزالدّین حسینی همدانی تردید می‌کند و می‌گوید:

"به‌نظر من انگلیسها در موردِ اورنگ‌زیب اغراق کردند و این کار برای ایجاد تفرقه بین مسلمانانِ و هندوها بود. چون اورنگ‌زیب با شیواجی و راتهور و حکمرانانِ شیعهٔ دکنِ جنگ کرده بود. تواریخ مشهور ایلیت و داؤسن نوشتند که اورنگ‌زیب یک مسلمانِ سُنّی متعصّب بود چون این واژه برای تفرّقه بین ملّت‌های گوناگون کافی بود"[1].

بعد از وفاتِ اورنگ‌زیب بین پسران او جنگ شروع شد. بعد از کشت و کُشتار محمّد معظّم بهادر شاه اعلامِ پادشاهی کرد و به‌لقب «بهادر شاه» یا «شاه عالم» در ۱۱۱۹ هجری تخت‌نشین شد و در سال ۱۱۲۲ هجری از دنیا رفت و فقط چند سال حکومت کرد از جانب او پنج استاندار برای کشمیر مأمور شدند:

۱. جعفر خان،
۲. عارف خان،
۳. ابراهیم خان،
۴. نوازش خان،
۵. عنایت الله خان[2].

بعد از شاه عالم شهزاده خجسته اخترالمعروف به‌جهاندار شاه برای مدّت کوتاه وارث تخت و تاج شد. ایشان در عهد خودش فرمانروایی کشمیر را به‌عنایت الله خان سپرد. در سال ۱۱۲۴ هجری عنایت الله خان در کشمیر بود که شهزاده فرّخ‌سیر حکومت را به‌دست گرفت.

---

۱. *تاریخ عهدِ وسطی* از پروفسور سیّد محمّد عزیزالدّین حسینی همدانی، ناشر ادارهٔ همدانیه، گرهی، جلالی، ضلع علیگره، ص ۷۲.

۲. *خلاصة‌التّواریخ* از مرزا اکمال‌الدّین شیدا، گلشن پبلیشرز، گاؤ کدل، سرینگر، ص ۱۰۳.

در عهدِ فرّخ‌سیر پنج ناظم بر کشمیر مأمور بودند به‌اسم‌های:

۱. سادات خان،
۲. محمّد علی خان،
۳. اعظم خان،
۴. احترام خان،
۵. عنایت الله خان (به‌نیابت میر احمد خان)[۱].

در ۱۱۳۱ هجری فرّخ‌سیر به‌دستِ سیّد برادران از چشمانِ خود محروم شد و ایشان را وحشیانه به‌قتل رساندند.

بعد از فرّخ‌سیر شهزاده رفیع‌الدّرجات فرزند رفیع‌الشّان شاه عالم تخت‌نشین شد. فقط پنج ماه حکومت کرد و در مرض دِق مبتلا شد و فوت کرد. بعد از ایشان برادرش رفیع‌الدّوله به‌لقب شاهجهان ثانی فقط پنج ماه به‌تخت نشسته بود و فوت شد. از طرف این دو برادران هیچ‌فرمانروا به‌کشمیر نیامد فقط میر احمد خان نایب عنایت الله خان اعتمادِ شاهی داشت.

بعد از وفات رفیع‌الدّوله ابوالفتح ناصرالدّین محمّد شاه که اسم اصلی سلطان روشن اختر بود در سال ۱۱۳۲ هجری تخت‌نشین شد و بیست و چهار سال حکمرانی کرد. در عهدِ او بیست فرمانروایان برای کشمیر مأمور شدند:

۱. عبدالله خان ابیدی،
۲. سیف‌الدّوله،
۳. ابوبرکات،
۴. نجیب خان،
۵. اعظم خان،
۶. فخرالدّین محمّد خان،
۷. عظمت خان به‌نیابت ابوبرکات،

---

۱. تاریخِ کشمیر اسلامی عهد مین از دکتر صابر آفاقی، شاهین بُک استال ایند پبلیشرز، بدشاه چوک، سرینگر، ص ٢٦-٢١٩.

۸. آغا خان بذریعه نایب میر صدّیق خان بخشی،
۹. ابوبرکات خان (بار دوّم)،
۱۰. احترام خان بذریعه ابوبرکات خان،
۱۱. دلیر خان به‌نیابت ابوبرکات،
۱۲. خلیل خان،
۱۳. فخرالدّوله،
۱۴. عنایت الله خان،
۱۵. ابوبرکات خان،
۱۶. ابوالمنصور خان،
۱۷. صفدر جنگ،
۱۸. افراسیاب خان،
۱۹. الف خان،
۲۰. قاسم خان برکات خانی[1].

در اواخر عهدِ مغول در دهلی کشمکش و بی‌اطمینانی رونما شد و این وضعیّتِ کشمیر را هم تحتِ تأثیر خود قرار داد و علم و ادب در خطر افتاد. بعد از دورهٔ مغول، حکمرانانِ افغانی برِ کشمیر تسلّط پیدا کردند.

۱. مختصر *تاریخ کشمیر* از محمّد امین پندت، گلشن پبلیشرز، سرینگر.

قدسی مشهدی و نزهتگاه کشمیر

سیّد محمّد اسد علی خورشید*

خطّهٔ کشمیر دیاری است از کشور هندوستان که آن را بهشت زمین می‌نامند و دلفریبی و رعنایی این دیار بیشتر سخن‌سنجان زبان و ادب فارسی هند را شیفته و شیدایش کرده است. همین سبب است که صدها نغزخوانان فارسی این سواد دلکش هندوستان و وضع بی‌مثالش را در چامه‌شان سروده‌اند که قلب خواننده را به‌سوی این مصر جنّت‌نشان می‌کشاند و بهشت ارضی بودنش را تصدیق می‌نماید. ولی حق آن است که زیبایی و دلفریبی این سواد دلکش در مقال و حکایت نمی‌گنجد. فهرست شعرای فارسی که دربارهٔ کشمیر و اوضاعش سخنان سنجیده‌اند خیلی طولانی است و در این *سلسلة‌الذهب* تذکّر اسامی ملّا شیدا تکلو، سعیدای گیلانی، عاقل خان رازی، آشوب مازندرانی، صوفی مازندرانی، محسن فانی، فیضی فیاضی، عرفی شیرازی، قدسی مشهدی، کلیم کاشانی، نعمت خان عالی، قزلباش امید، سلطان زین‌العابدین قطبی، واصل کشمیری و اقبال لاهوری و... مشتی از خرواری است. این چامه‌سرایان کشمیر یا خود کشمیرنژاد بودند، یا کشمیر را میهن خود انتخاب کردند و یا در همرکابی ولی نعمتان و منعمان خود این فردوس زمین را به‌چشم خودشان تماشا کرده بودند.

شاعرانی که کشمیری‌الاصل بودند بر زاد و بوم خود افتخار فراوان داشتند و این را از افتخارات خودشان می‌پنداشتند. میان ایشان نام علّامه اقبال را مجلّا می‌بینیم که در کلام خود دربارهٔ کشمیر سخنان دلپذیر گفته است و افتخار می‌کند که کالبدش از گل و خاک خیابان کشمیر و دلش از جوهر حجاز مقدّس و نوایش از شیراز کرشمه زا است.

---

* دانشیار، گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه اسلامی، علیگره، علیگره.

اقبال لاهوری خوانندگان خودش را تشویق بر عزم کشمیر و کوه و تل و دمن آن دیار و سبزه‌زار و کوهسار و لاله‌زار آن مرز مینونظیر می‌دهد. او کشمیر را ایران صغیر می‌گوید و نگاهش در چمن‌زار کشمیر باد بهار را با وفور دوان می‌بیند و سماعتش از نغمه‌سرایی صلصل و سار برسر نارون مسحور می‌کند در پیام مشرق خود اقبال جایی که وصف کشمیر را تذکّر می‌دهد وفور گلهای نسترن در آن گلستان را به‌طور حجاب نقش می‌کند تا از نگاه فتنه باز چرخ دوّار زینت آن دیار مصون بماند. چنانچه می‌گوید:

رخت به‌کاشـمر گشـا! کوه و تل و دمن نگر
سبزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر
بـاد بهـار مـوج مـوج، مـرغ بهـار فـوج فوج
صلصـل و سار زوج زوج بر سـر نارون نگـر
تـا نفتـد به‌زینـتش چشـم سـپهـر فتـنه باز
بسـته بچهـرهٔ زمیـن برقـع نسـترن نـگـر[۱]

و شاعرانی که کشمیرالاصل نبودند آن هم در وصف کشمیر نغمات و سرودها چنان سنجیده‌اند که خواننده در تعشّق آن دیار گرفتار و اسیر می‌شود. در میان آن چامه‌سرایان قدسی مشهدی شاعری است که این مقاله دربارهٔ او و سخنان دلپذیر او دربارهٔ کشمیر بحث می‌کند.

حاجی محمّد جان قدسی در اواخر سدهٔ دهم هجری اعنی قرن شانزدهم میلادی در مشهد مقدّس چشم بجهان گشاد. در وطن مألوف خودش به‌سن رشد و تمیز رسید و همانجا تحصیل کرد. صاحب تذکرهٔ *میخانه* ملّا عبدالنّبی فخرالزمانی که معاصر قدسی مشهدی است اعتراف کمال سخن‌سنجی او کرده وی را بی‌نظیر و بی‌همتا قرار داده است. چنانچه می‌نویسد:

"... درین جزو زمان، کسی از شعرای آن بلدهٔ طیّبه به‌فصاحت بیان و طلاقت لسان مانند او نیست. شعر را به‌غایت و بی‌نهایت به‌مزه می‌گوید"[۲].

---

۱. *کلیّات اشعار فارسی اقبال*؛ ص ۲۳۸.
۲. تذکرهٔ *میخانه*، به‌حواله تذکرهٔ شعرای فارسی، ج ۳، ص ۸–۱۲۲۷.

صاحبِ *شاهجهان‌نامه* اوصاف حمیده و خصائل ستودهٔ قدسی مشهدی را با زیبایی و دلفریبی نوشته است و تقدّس ذاتش و تنزّه صفاتش و تورّع و تقوای بی‌همالش را مریدانه بیان نموده است. صاحبِ *شاهجهان‌نامه* محمّد صالح کنبو می‌نویسد:

قدسی مشهدی در مثنوی خود دربارهٔ باغهای مختلف کشمیر مثلاً باغ جهان آرا، باغ آصف‌آباد، باغ اکبرآباد، باغ فرح‌بخش معروف به‌باغ شاله‌مار، باغ فیض‌بخش، باغ شاهزاده، نشاط باغ، باغ صادق‌آباد، باغ نسیم عیش‌آباد، نور باغ، باغ بحرآرا و باغ بیگم‌آباد به‌فراوانی رعنایی و دلکشی سخن گفته است.

"محمّد جان قدسی، از متوطّنان مشهد مقدّس است... صاحب طبع ستوده است و در شیوهٔ سخنوری متانت و جزالت را چنانچه باید رعایت می‌فرماید. چون ظهور فیض به‌اندیشهٔ او موقوف است و خفای نیر معانی به‌بی‌فکری او موصوف. در قصیده قصیده‌های نیک می‌نگارد و در قطعه و غزل و رباعی و به‌تخصیص مثنوی، داد صنایع و بدایع لفظی و معنوی داده. ایراد معنی‌های برجسته بی‌آهو می‌نماید. از روی انصاف هیچ‌کس از سخنوران بر سخنش انگشت نتواند نهاد... زیرا که، سخن او مانند زرپخته از آلایش خامی منزه و به‌جمیع وجوه، نزد عیارشناسان معنی، معقول و موجّه..."[۱]

صاحبِ *شاهجهان‌نامه* معترف کمالات سخنگویی قدسی مشهدی چنان است که وی را اگرچه از حیث وجودش در زمرهٔ متأخّرین می‌بیند ولی بر مقیاس اعتبار معنی و مفاهیم والایش در کفهٔ متقدّمین می‌سنجد. به‌قول صاحب *شاهجهان‌نامه* قدسی مشهدی معنی پیش پا افتاده را از قداست طبعش و فراست و کیاست استادانه‌اش ببندیده به‌مرتبه والا و بالا رسانیده است.

قدسی مشهدی در ۱۰۴۲ هجری برابر ۱۶۳۲ میلادی در دربار شاهجهان گورکانی باریافت و قصیده‌ای که ابیاتی چند ذیلاً تذکّر داده می‌شود، انشاد کرد:

---

۱. *شاهجهان‌نامه*، به‌حواله *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳؛ ص ۱۲۲۹.

ای قلم بر خود ببال از شادی و بگشا زبان   در ثنای قبلهٔ دین ثانی صاحبقران...
آبروی آفرینش کعبهٔ صدق و صفا   قبلهٔ اقبال خانان زمن شاهجهان...
اختر برج کرامت، مظهر لطف اله   جوهر تیغ شجاعت، مصدر امن و امان...
آفتابی این چنین طالع نشد، در هیچ قرن   از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان[1]

در صله، این قصیدهٔ نغز و با تجلیل قدسی مشهدی از خلعت شاهانه‌ای شاهجهان سرافراز شد و در سلک شعرای والا جاهش مانند لولوی لالا پیوست. صاحبِ *مرأةالخیال* می‌نویسد که شاهجهان در صلهٔ این قصیده دهن قدسی مشهدی را از لعل و یاقوت و جواهر به‌هفت دفعه پرکنانید.

شاهجهان صاحبقران، از روی وقایع و تاریخ، اورنگی معروف به‌تخت طاؤس بعد از صرفه کثیر در مدّت هفت سال تعمیر کرد. منجمان سیوم سلخ شوّال ۱۰۴۴ هجری را برای اورنگ نشینی شاهنشاه گورکانی اعنی صاحبقران ثانی قرار دادند. قدسی مشهدی قطعه‌ای تاریخ این تخت طاؤس گفت و در حضور شاهجهان این قطعه تاریخ چنان گزینش یافت که برای حکّ و نقش این قطعه تاریخ به‌مینای زمرد خام بر تخت طاؤس حکم فرمود. صاحب *شاهجهان‌نامه* تذکّر داده می‌نویسد:

"... و کتابه درون آن از اشعار آبدار شاعر فرشته محضر اعنی زینت صفحهٔ روزگار حاجی محمّد جان قدسی تخلص که از سرآمد شعرای پای تخت است بمینای زمرد خام نگاشته..."[2]

چند اشعار آبدار از آن قطعهٔ تاریخ تخت طاؤس که قدسی مشهدی سروده ضمناً نقل کرده می‌شود:

زهی فرخنده تخت بادشاهی   که شد سامان بتأیید الهی
فلک روزی که میکردش مکمّل   زر خورشید را بگداخت اوّل
بحکم کارفرما، صرف شد پاک   بمیناکاریش مینای افلاک...
... برای پایه‌اش عمری کشیده   گهر افسر بسر خاتم ندیده...
... در افراطش، بود گلهای مینا   فروزان چون چراغ از طور سینا...

۱. *شاهجهان‌نامه*، ص ۴–۲۳؛ نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ص ۱۲۲۳.
۲. *شاهجهان‌نامه*؛ ص ۳–۷۲.

... دهد شاهجهان را بوسه بر پـای	از آن شد پایه قدرش فلک سای...
...اثر باقیست تـا کـون و مکـان را	بــود برتخــت جــا شــاهجهان را
بـود تختـی چنـین، هـر روز جـایش	خــراج هفــت کــشور زیــر پــایش
چـو تاریخـش زبـان پرسـید از دل	بگفت اورنـگ شـاهـنشــاه عـادل
(١٠٤٤ ه)[1]

سلخ ربیع‌الثانی ۱۰۵۶ ه برابر ۱۶۴۶ م قدسی مشهدی به‌عارضهٔ اسهال در لاهور این جهان فانی را پدرود گفت و به‌قول *تذکرهٔ نصرآبادی* و شمع *انجمن* و غیراستخوانش به‌مشهد مقدس بردند و دعوٰی مدفنش در کشمیر شدن به‌پایهٔ تحقیق نمی‌رسد.

همهٔ تذکره‌نگاران قدسی مشهدی، تقدّس ذاتش و محمّدت صفاتش را رطب‌اللسان گفته‌اند و چیرگی و استادی سخن‌سنجی وی را با اعتراف کمالاتش سروده‌اند. صاحبِ *لطایف‌الخیال* دربارهٔ قدسی نوشته است که:

"... الحق پهلوان است، چه قصیده و مثنوی و غزل و رباعی همه را خوب می‌گوید"[2].

در تذکرهٔ نصرآبادی مرقوم است که:

"... از طور سخن او کمال شاعری ظاهر است، امّا در قصیده گاهی ابیات بی‌نسبت دارد. در قصیده خیلی قدرت دارد... دیوان او را فقیر دیدم، اشعاری که در هند گفته مثنویی در تعریف کشمیر دیده شد. مسموع شد مثنوی هم مشتمل بر غزوات پادشاه به‌نظم آورده، بسیار به‌قدرت گفته..."[3]

صاحب *کلمات‌الشعرا* قدسی مشهدی را حسّان زمان قرار داده است و ملک‌الشعرای عصر شاهجهان خوانده است. دربارهٔ ملک‌الشعرایی قدسی مشهدی محقّقین و منتقدمین او اتّفاق ندارند چرا که ملک‌الشعرایی ابوطالب کلیم به‌استناد می‌رسد و قدسی را سندی نیست. استادی سخنگویی و سخن‌طرازی قدسی مشهدی را تذکّر داده صاحب *کلمات‌الشعرا* می‌نویسد:

---

۱. *شاهجهان‌نامه*، ج۲ ، ص۳-۷۲.
۲. *لطایف‌الخیال*؛ به‌حوالهٔ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۲۴۶.
۳. *تذکرهٔ نصرآبادی*، محمّد طاهر نصرآبادی، ص ۲۲۵.

"... سخنور صاحب قدرت بود. در قصیده‌گویی و غزل‌پردازی گوی بلاغت از اقران می‌ربود... در تعریف کشمیر و صعوبت راه مثنوی خوب گفتند..."[۱]

محمّد قدرت الله گوپاموی در تذکرهٔ *نتائج‌الافکار* قدسی مشهدی را مشغوف نکته‌سنجی و دقیقه‌رسی قرار داده و ذات قدسی صفاتش را به‌کشف رموز سخن و حلّ دقایق سخن‌گویی منتخب زمانه قرار داده است. خدمت استادی قدسی مشهدی را بدین‌گونه نیازمندیش نذر می‌کند که:

"... در نظم‌پردازی به‌طبع متین و ادابندی مضامین رنگین، یگانه به‌ذهن و ذکا و فکررسا و عالی‌طبعان عراق و خراسان سر به‌تفوق می‌افراخت... برهمنونی طالع فیض حضوری شاهجهان بادشاه دریافت..."[۲]

در *مآثرالکرام* معروف به‌*سرو آزاد* غلام علی آزاد بلگرامی، قدسی مشهدی را جان سخن‌پروری و روح معنی گستری شمرده است ولی دربارهٔ مثنوی کشمیر او چیزی ننوشته است. در ذکر سخن‌سنجیش می‌نویسد:

"... مثنوی و قصیدهٔ قدسی خوب است لیکن غزلش چندان رتبه ندارد..."[۳]

در نعت‌گویی هم قدسی مشهدی را کمال حاصل بود و یکی از نعتهایش را قبول عالم حاصل است و در شبه قارّه صدها شاعران زبان فارسی و اردو بر این نعت قدسی مشهدی تصمین کرده‌اند. تیمناً بیتها از این نعت را اینجا نقل می‌کنم:

مرحبا سیّد مکی مدنی العربی	دل و جان باد فدایت چه عجب خوش لقبی
من بیدل به‌جمال تو عجب حیرانم	الله الله چه جمالست بدین بوالعجبی
نسبتی نیست بذات تو بنی‌آدم را	برتر از آدم و عالم تو چه عالی نسبی
نخل بستان مدینه ز تو سرسبز مدام	زان شده شهرهٔ آفاق به‌شیرین رطبی
ذات پاک تو درین ملک عرب کرد ظهور	زان سبب آمده قرآن به‌زبان عربی
شب معراج عروج تو زا فلاک گذشت	به‌مقامی که رسیدی نرسد هیچ‌نبی
نسبت خود بسگت کردم و بس منفعلم	زانکه نسبت به‌سگ کوی تو شد بی‌ادبی

۱. *کلمات‌الشعرا*، محمّد افضل سرخوش، ص ۹۱-۹۰.
۲. تذکرهٔ *نتائج‌الافکار*، محمّد قدرت الله گوپاموی، ص ۶۳-۵۲.
۳. *مآثرالکرام* معروف به‌*سرو آزاد*، غلام علی آزاد بلگرامی، ص ۲-۴۱.

ما همه تـشنه لبـانیم و تـویی آب حیـات   لطف فرما که ز حدّ می‌گـذرد تـشنه لبـی
چشم رحمت بکشا سوی مـن انـداز نظـر   ای قریـشی لقبـی هاشـمی و مطلبـی
بدر فیض تو اسـتاده به‌صـد عجـز و نـیاز   زنـگی و رومی و طوسی، یمـنی و حلـبی
سیّـدی انـت حـبیـبی و طبیـب قلـبی   آمـده سـوی تو قدسی پی درمـان طلبی[۱]

مثنوی در وصف کشمیر

بعد از این تمهید طولانی دربارهٔ قدسی مشهدی بنده به‌طرف موضوع اصلی این مقاله راجع شوم. قدسی مشهدی در وصف وصفت کشمیر مینونظیر مثنوی طولانی دارد که از روی *تذکرهٔ شعرای* کشمیر دارای پنج صد و هشتاد بیت است و از روی نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مولانا آزاد مربوط به‌این مثنوی سیصد و نود و شش بیت دارد.

قدسی مثنوی خودش راجع به‌توصیف کشمیر را از حمد و نعت ابتدا می‌کند و این مثنوی از ابیات زیرین آغاز می‌شود:

بـنـام پـادشـاه پـادشـاهـان   سرافـرازی ده صـاحب کلاهـان
خداوندی که زیب کن فکان داد   جهان را زینت از شاهجهان داد[۲]

*

بـه‌جـوش‌آور بهـاری از ضـمیرم   که عرش و فـرش را، در لالـه گیـرم
بـه‌طـرز حمـد خویـشم آشـنا کـن   زبـانم را ثنـاگوی ثنـاکن
نمـک دارد تمنّـا حـسن داغـم   بـه‌کـشمیر ملاحـت ده سـراغم...
صـفات باغبـانم گـر کنـد مـات   فرسـتم بـر جمـال بـاغ صـلوات...
... درین گلشن چنان کن روشناسـم   که رنگ گـل کنـد بلبـل قیاسـم...
... ز کلکـم آن حـلاوت ده رقـم را   که از شهدش گلـو سـوزد قلـم را...
... گلی زیـن بوسـتانـم کن کرامت   که باشم مست بویش تا قیامت...[۳]

همین‌گونه در قسمت نعت نبوی صلّی الله علیه و سلّم گوید:

بـه‌زلـف سـنبلم بـوی ثنـاده   گلـم را رنـگ نعـت مـصطفٰی ده

۱. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۲۷۳.
۲. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۱۶۵.
۳. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۱۶۵ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۹-۱۲۷۴.

دلیرم کن به‌نعت شاه لولاک　　کلامم را ز حرف غیر کن پاک
روان کن آبی از نعتش بجویم　　که دست از هرچه غیر وی بشویم
ز گل روی پیمبرده بیادم　　به‌سنبل زان دو گیسو ساز شادم
ز مهرش چون سرشتی خاک پاکم　　به‌مهرش باز بسپاری بخاکم
پی نعت نبی کج کن کلاهم　　در اقلیم سخن کن پادشاهم
بود کشمیر آغاز کلامم　　که چون کشمیر مانند سبزنامم[1]

تعریف ملک کشمیر و آب و هوای روح‌افزا و بهار گلشن آن

قدسی مشهدی در این حصّهٔ مثنوی مرز کشمیر را آبروی هفت کشور و سواد این خطّه را سرمهٔ چشم بهار و سرسبزی و شادابی و طراوت و نظارت بهشت‌آسای خاک کشمیر را رشک طوبی و جهانگیر خوبی قرار می‌دهد. چنانچه این‌گونه نغمه‌سنجی می‌کند:

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر　　که سر برزد بهشت از خاک کشمیر
چه کشمیر آبروی هفت کشور　　نگاه از دیدن او تازه و تر
چه کشمیر آب و رنگ باغ و بستان　　اسیر هر زمانش صد گلستان
سوادش سرمهٔ چشم بهار است　　بهشت و جوی شیرش آبشار است
سواد خطّه‌اش رسمی نهاد است　　که سبزی از سواد اینجا مراد است
بود نشو و نما اینجا روان را　　بهار دیگر است این بوستان را
ز سبزی هر زمانش رشک طوبی　　جهانگیرانِد سبزانش بخوبی
ز جوش سبزه در کوه و بیابان　　زمین کشته و ناکشته یکسان
جز آن گلها که مشهور جهان است　　گل اینجا بوستان در بوستان است[2]

زمین کشمیر چنان پر از سبزه است که برای وی فکر قدسی از فیض بکر معنیش قالی زمردین درمی‌بافد و به‌نظرش آب کشمیر مثل زمرد روان و جاری است. سبزه‌زارهای کشمیر در نگاهش بر خضر فوقیت دارد چرا که خضر آب حیات از سرچشمه خورده است و این سبزه‌های رعنا از دریا جام خلود را می‌نوشند و در گلشن کشمیر به‌سبب جوش و جنب خنده‌های گل بلبلان کر و لال گشته‌اند و آوازهای‌شان

۱. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۱۶۵ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۸۱–۱۲۸۰.
۲. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۱۶۸ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۳–۱۲۸۲.

مسموع نمی‌شود. از شعاع و عکس لاله‌ها در این گلشن سبز، چراغ هفت اقلیم را او تابان می‌بیند و برای باد صبا کشمیر مانند وطن است که در آنجا نشو و نما یابد. چونکه برای بهشتیان جای برای سیر نبود لذا ایشان از بهشت برای سیر و سیاحت رو به‌جانب گلشن کشمیر نهاده‌اند. کشمیر در حسن و جمال تا به‌آن مرتبه رسیده است که معشوق و محبوب خراسان و عراق گشته است و چون خراسان صدها مصاحب و ندیمش هستند و عراق از خاکساران قدیمی اوست. حریم کشمیر از پهلوی خودش هندوستان را مشرّف ساخته است و کشور تبّت از نسیم او فیض می‌یابد. زنده رود اصفهان در آرزوی کشمیر خروشان است و ناصیهٔ عراق در جستجوی این مرز بوم زیبا عرق‌آلود گشته است. قدسی می‌گوید:

... بخوبی آنچنان کشمیر طاق است / که معشوق خراسان و عراق است
ز هرسو، چون خراسان صد ندیمش / عراق از خاکساران قدیمش
مشرّفِ هند در جنب حریمش / معطّر خاک تبّت از نسیمش
خروشان زنده رود از آرزویش / عرق ریزان عراق از جستجویش
صفاهان راست سنگ سرمه تدبیر / چو بی‌صلوات گوید نام کشمیر
ز شوقش ملک دارالمرز یکسر / چو آذربائیجان دایم در آذر
سزد کشمیر را در جلوهٔ ناز / هزار الله اکبر! کو چه شیراز
صفای شام را اینجا مبرنام / چه نسبت صبح صادق راست با شام
چو کشمیر آفتابی در برابر / مبر کو نام خوبی ملک دیگر...
... نباشد شرم بطحا گر عنان گیر / حجاز آید به‌طوف کوه کشمیر
خوشا ملکی که از آب و هوایش / بود گلدسته جاروب سرایش
... ز رشک سبزه‌زار کوه کشمیر / ز غم، فیروزه در معدن، شود پیر
خزان را در گلستانش چه کار است / که صید هر نهالش صد بهار است
... ز سحر بابلی خاکش سرشته / هوایش تازه و حسنش برشته...
... ز دریا کی کشد منّت سحابش / که بی‌منّت هوا می‌بخشد آبش...
... شبیهش را سزد، گر هفت کشور / پی قدر و شرف بندند برسر[1]

---

۱. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۹–۱۶۸ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۸–۱۲۸۷.

چهرهٔ کشمیر بسا رعنا و زیبا است و هر مصوّر نتواند که نقش رخسار زیبایش بکشد و مصوّر زیبای روی کشمیر خود نقّاش ازل است که مشاطگی دستهایش این خطّه را چنان ساخته است که اگر هفت کشورهای گیتی از پی قدر و شرف کشمیر را برسر ببندند، حق است. بر حسن و قشنگی این مرز بوم بلبلان از وفور حیرت لال گشته‌اند. فقرای این دیار چنان غنی هستند که برای شاهان جهان خرقه‌های شال می‌فرستند. خود بهشت بر زیبای چمن کشمیر جانش نثار می‌کند.

باغ فرح‌بخش معروف به‌شاله‌مار باغ یکی از بهترین باغهای دل است که به‌حکم شاهجهان ترتیب یافته است و قبلاً به‌شاله‌مار معروف بود. وقتی‌که شاهجهان وارد کشمیر شد این را عوض کرده به‌فرح بخش موسوم ساخت.

قدسی، ارم را از سبزه‌های کشمیر یک شاخ سنبل و بهشت را از گلشن این خطّه یک دستهٔ گل قرار می‌دهد.
در این چمن‌زار میوه‌ها در شاخ درختان بجای آب از هوا روی خودشان می‌شویند و همه‌ای درختان کشمیر بوی صندل دارند همین سبب است که تاک مثل مار بر درختان پیچیده‌اند. همینجا است که ابر از هوایش برای هندوستان ارمغان بر شگال می‌برد. تنزّهٔ آب و هوای این دیار کدورت و کینه را از دلها می‌شوید. رنگ نسیم در این گلشن کشمیر برنگ گل شده و هم نشینی او با گلهای این دیار ملون کرده است. اگر کسی دست برای چیدن گل سوی شاخ می‌برد از شاخه‌هایش خون بلبل می‌چکد. وفور انگور این سرزمین را چنان سرمست و بی‌خود کرده است که نرگس از این خاک مخمور می‌زاید. خضر آبیار این گلستان است و برای سیرابی این چمن‌زار به‌جای آب، آب حیوان به‌کار می‌رود. قدسی گوید:

... بنای حسن این ملک استوار است	ملاحت خانه‌زاد این دیار است
بهشتش خوانده اندو نیست دلگیر	که دارد در جهان آلام کشمیر...
... ز تأثیر هوا از خاک کشمیر	برآرد دستهٔ گل دستهٔ تیر...
... چو سبزی و نمک برخوان امکان	بود کشمیر بس آرایش خوان
هوای تر بود کشمیر را باب	زمرد را فزاید قیمت از آب

ز مطــرب آســمانی پــر ز ناهیــد تمــام ســال او نــوروز یــا عیــد...
... کـه دارد فرقـت کـشمیر را تـاب درین شهر از هوا دل می‌خورد آب...
چــرا افــسرده‌ای قدســی و دلگیــر نظر بکـشای کـشمیر اسـت کـشمیر[1]

مشکلات راه‌های کشمیر و کوه پیر پنجال

قدسی مشهدی اگرچه گرویدۀ خطّۀ کشمیر بود، ولی راههای این دیار را نکوهش کرده است و گفته است که اگرچه به‌کشمیر اعتقادم درست است ولی دربارۀ راه‌های پر از اشکال کشمیر اعتقاد خودم درست نیابم. قطع راه را مشکل گفته و راه باطل قرار داده است. او گوید که ترا دربارۀ مشکلات این راه پر از خطر و اشکال خبری نیست. او این راهها را باریک و خونخوار می‌خواند. زال فلک آرزومند نوردیدن این راه‌ها است. درنظر قدسی راه فقر که در دشواریها و مشکلات معروف است اصلاً از راه کشمیر هویدا شده است چرا که چنان درنظر رهنوردان فقر،گام اوّل فقر ترک دنیا است همان‌گونه نیز راه کشمیر است که سالک کشمیر را بر انقطاع و ترک و تجرید از دیگر خطّه‌های جهان برمی‌انگیزد. قدسی گوید:

بـه‌کـشمیر اعتقـاد مـا درسـت اسـت ولی پیمان براهش سخت سست است
بـــود قطـــع ره کـــشمیر مـــشکل بــه‌حــق نتــوان رسـید از راه باطــل
مگـر زیـن راه باریکـت خبـر نیـست که گوئی کوه را موی کمر نیـست...
... ره فقــر از ره کــشمیر پیداســت کــه گــام اوّل آن تــرک دنیاســت
دریــن ره، ره نــوردان تــا بــه‌منــزل چنان لرزان که بر مـوی کمـر دل...
... رهی همچون دم شمشیر باریـک جهـان در چـشم ره پیمـاش تاریـک
رهـی پیـچیـده‌تــر از مـوی زنـگـی به‌تنـدی چـون دم تیـغ فـرنگی...[2]

همین‌طور قدسی از کوه پیر پنجال پناه به‌خدا می‌طلبد و بلندی این کوه را بیان کرده می‌گوید که صبا هم از بالای این کوه نتوان گذشت و همین سبب است که در دامن کوه گردش می‌کند. خارایی و سنگینی این راه و کوه دل قدسی می‌لرزاند که مثل

---

۱. *نسخۀ دیوان قدسی*، ص ۱۷۵ و نیز *تذکرۀ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۹۰-۱۲۸۹.
۲. *نسخۀ دیوان قدسی*، ص ۱۷۱ و نیز *تذکرۀ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۲۹۱.

تیغ کشیده در راه رهروان ایستاده است. راه‌های این کوه خیلی پُرپیچ و پُراندوه است که اگر جوانی به‌سرکشیدن این راه کمر همّت ببندد او پیش چشم کوه پیر خواهد شد ولی راه سر نتوان کرد. از وهم پیر پنجال کوه قاف عزلت گزیده است و بلندی این کوه پایه‌های کرسی آسمان شکسته است در آخر این بیان قدسی این‌گونه می‌سراید:

... چه می‌پرسی ازین راه پُراندوه　　زبان سنگین شود در وصف این کوه
بوصفش قطع باید کرد دم را　　ز حرفش پای می‌لغزد قلم را...
خلیدی در جگر این راه چون تیر　　نبودی در میان گر پای کشمیر
مرا زین قصّه تن فرسود جان هم　　دلم زین حرف سنگین شد زبان هم
نفس شد منقطع در قطع این راه　　دراز است این حکایت قصّه کوتاه...[۱]

ولی در آخر این شکایت‌نامه‌ای راه‌ها و کوه پیر پنجال این جوری فکر رسا و بدیع خود را سوی حسن و رعنای کشمیر برگردانده می‌گوید:

... گلستانی که راه آن بهشت است　　ببین دهقان در آن گلشن چه کشته است
ز راهش کس چرا دلتنگ باشد　　زمرد در میان سنگ باشد[۲]

و بعداً سوی تعریف کشمیر باز آمده می‌گوید:

اگر این است نزهت‌گاه کشمیر　　هزاران جان فدای راه کشمیر[۳]

قدسی مشهدی در مثنوی خود دربارهٔ باغهای مختلف کشمیر مثلاً باغ جهان آرا، باغ آصف‌آباد، باغ اکبرآباد، باغ فرح‌بخش معروف به‌باغ شاله‌مار، باغ فیض‌بخش، باغ شاهزاده، نشاط باغ، باغ صادق‌آباد، باغ نسیم عیش‌آباد، نور باغ، باغ بحرآرا و باغ بیگم‌آباد به‌فراوانی رعنایی و دلکشی سخن گفته است و ابیات قدسی در وصف این باغها، حسن و زیبایی و نزاهت‌شان بر افلاک رسانده است.

در تعریف باغ جهان آرا سروده می‌گوید که جای دلپذیرتر از باغ جهان آرا در دهر پیدا نیست و کولاب دل تاب فراق این باغ ندارد. گلهای این باغ از سحاب کرامت آبیاری می‌شود و نهاد این باغ از فردوس خرّم‌تر است:

---

۱. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۱۷۲ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۲۹۳.
۲. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۱۷۲ و نیز تذکرهٔ شعرای کشمیر، ج ۳، ص ۱۲۹۴.
۳. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۱۷۲ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۲۹۴.

ندارد دهر جایی، دل فروگیر به از باغ جهان آرای کشمیر
درین گلشن بکس ننمود گل رو نشد تا غنچه‌اش تعویذ بازو
ندارد دل جدا از سنبلش تاب که یکجا خورده با زلف بتان آب
گلش پروردهٔ ابر کرامت زکات قامت سروش قیامت...
... ز فردوس است نیکو بر نهادش ز آب خضر روشن‌تر سوادش[1]

در وصف باغ آصف‌آباد می‌گوید:

چو آمد سوی باغ آصف‌آباد سلیمان ملک خود را رونما داد
به‌آبش آب زمزم چون ستیزد که این از چشمهٔ آن از چاه خیزد
قرین می‌گشت با این چشمه زمزم اگر می‌بود در کشمیر آن هم
نمی‌باشد گواراتر ازین آب نوشته خضر صد محضر درین باب...
... ز مشرق تا به‌مغرب گر شتابی چنین سرچشمهٔ دیگر نیابی...
... همین آب است آب زندگانی برو از خضر بشنو گر ندانی
درین چشمه نماید عکس زنگی چو در آئینها عکس فرنگی...
... ز شوقش چشمه‌سار کوه الوند رسانده اشک حسرت تا دماوند...[2]

باغ اکبرآباد در نگاهِ قدسی آن باغ دل‌افروز است که در این باغ شامگاه هم از صبح نوروز فیض‌یاب است و هوای این باغ طبیعت سایر را معتدل می‌سازد. دل فروردین بر بهار این باغ فدا است و بوی او هزاران اردیبهشت را سرمست می‌سازد. در این چمن‌زار کشمیر گلبن چنان بویا و معطّر است که معلوم می‌شود که ریشه‌های و بیخهای این گلبنها در ناف آهو پیوسته‌اند. چنانچه می‌گوید:

... هرات از شرم باغ اکبرآباد چو گل، اوراق خوبی، داده سرباد
مگر بر سبزه‌اش غلطیده کشمیر که باشد حسن سبزانش، جهانگیر...
... بنوعی گلبن این باغ خوشبوست که گوئی ریشه‌اش در ناف آهوست...
... بهار از خانه‌زادان حریمش نسیم از بی‌قراران قدیمش
ز نخل این چمن، شاخی فگنده بماند جاودان، چون خضر زنده
ز جویش آب حیوان تاب دارد که چندین خضر را سیراب دارد...

۱. *نسخهٔ دیوان قدسی*، ص ۵–۱۷۴ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۲۹۴.
۲. *نسخهٔ دیوان قدسی*، ص ۱۷۸ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۲۹۷.

... نهـال سـیب او چـون قامـت یـار نمـی‌آرد بجـز سـیب ذقـن بـار...
... بهار ایـن گلسـتان صحـت افزاسـت نسیـم ایـنجـا هـوادار مسـیحـا اسـت
بـهـار ایـن گلـسـتـان بـی‌زوال اسـت شکست رنگ گل اینجا، محال است...[1]

باغ فرح‌بخش معروف به‌شاله‌مار باغ یکی از بهترین باغهای دل است که به‌حکم شاهجهان ترتیب یافته است و قبلاً به‌شاله‌مار معروف بود. وقتی‌که شاهجهان وارد کشمیر شد این را عوض کرده به‌فرح بخش موسوم ساخت. قدسی بر دلربایی باغ فرح‌بخش باغهای حوران را فدا می‌سازد و مفصلاً دربارهٔ میوه‌ها و گلهای این باغ ابیات شیرین سروده است. می‌گوید:

مـرا بـاغ فـرح‌بخـش اسـت منظـور نـدارم آرزوی روضـهٔ حـور...
... زهـر بـرگش گلـستانی نمایـان چـو از آئینـه عکـس روی جانـان...
... خیابـانش بـود فـردوس اکبـر لبالـب شـاه نهـر از آب کـوثر...
... بپـای شـاه نهـر افتـاده دریـا در شـهوار ازو دارد تمنّـا
... دریـن گلـشن بـرای هـر نهـالی بهـار آورده تـشریف کمـالی...
... ز دیگـر بوسـتانها ایـن گلـستان بـود ممتـاز چـون یوسـف ز اخـوان
گلـش آسـوده از صـوت هـزار اسـت کـه مـدهوش از صـدای آبـشارست
... چو در خلد آنچه بایـستی ندیدنـد از آن بـاغ فـرح‌بخـش آفریدنـد
... فرح‌بخش است نام این بوستان را از آن بخشد فـرح خلـق جهـان را...
ارم در پـشت دیـوارش نشـسته خجـل چـون عنـدلیب پـر شکـسته
فرح‌بخـش از دو عـالم دلپـذیر اسـت بهشت و شاه نهرش جوی شیر اسـت
ندیده در جهـان کس این چنین جای فرح‌بخـش و فرحـناک و فرح زای[2]

باغ فیض‌بخش باغی است که بر سمت بالای فرح بخش وجود دارد. صاحب *شاهجهان‌نامه* محمّد صالح کنبوه این باغ را روضهٔ رضوان آئین، سرجملهٔ باغهای کشمیر و ثانی خلدبرین قرارداده است. چنانچه می‌نویسد:

"و از منتزبات این نزهت‌آباد فردوس بنیاد سرابستانهای فردوس مثال خلدنشان است که هریک از آن رشک حدایق جنان است. سرجملهٔ آنها روضهٔ رضوان

۱. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۳۰۱.
۲. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۳–۱۷۲ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۳–۱۳۰۲.

آئین فیض‌بخش و فرح‌بخش است و آن ثانی خلدبرین که سبز درخشان دلکش آن همانا خضرآسا آبحیات سرخورده سبز کرده و برآوردهٔ حضرت جهان‌بخش صاحبقران است که در ایّام شاهزادگی در سرزمین شالامار بی‌قرین این قرینه بهشت‌برین را احداث فرموده‌اند...»[1]

قدسی مشهدی این باغ فیض‌بخش را یادآورندهٔ ایّام جوانی می‌داند و دیوار حصارهایش از گوهر مرصّع می‌بیند. حسن و زیبایی این باغ چنان عالی است که به‌نظر قدسی اگر سرو آن را به‌بیند در محرابهایش مثل مؤذن ایستاده غلغلهٔ کبریایی بزند. گلهای این باغ چنان شوخ و گستاخ هستند که قبل از وقت معهود از شاخها سر بزنند. چنانچه می‌گوید:

ز باغ فیض بخشم دل بود شاد — کز ایّام جوانی می‌دهد یاد
حصاری گرد این گلشن کشیدند — ز گوهر مهرهٔ دیوار چیدند
چو محراب درش را سرو دیدی — مؤذّن‌وار قامت برکشیدی...
... ز شوخی آنچنان گردید گستاخ — که پیش از وعده می‌روید گل از شاخ...
... بوصفش تا کشم بر صفحه مدّی — شود هر نونهالش سر و قدّی
به‌مدحش تاکنم سر، داستانی — شود هر طفل این گلشن جوانی...
... بهشتش می‌نوشتی خامهٔ غیب — تنزّل گر نبودی در ثنا عیب[2]

همین جوری در وصف باغ شاهزاده می‌گوید:

بود برجی به‌باغ شاهزاده — که با قدرش بود گردون پیاده...
... فضای عالم قدس از هوایش — فزای ربع مسکون از بنایش...
... گلش چون از تجلّی بر فروزد — سپهر آرد چراغ طور سوزد...
... بهار این چمن جای دگر کو — به‌قدر سیر این گلشن نظر کو[3]

۱. *شاهجهان‌نامه*، محمّد صالح کنبو، ج ۲، ص ۲۸.
۲. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۴-۱۷۳ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۳۰۴.
۳. نسخهٔ *دیوان قدسی*، ص ۳-۱۷۲ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۵-۱۳۰۴.

باغ نشاط که بر ساحل دل واقع است هم یکی از باغهای معروف کشمیر است. صاحبِ *شاهجهان‌نامه* این باغ را نزهت‌گاهی کشاده فضا گوید و آن را وحید و یگانه بر روی زمین پندارد و از بهشت‌برین به‌یک مرتبه والاتر و به‌هزار درجه بهتر شمارد[۱].

قدسی مشهدی در مثنوی خود دلکشی و زیبایی این باغ نقشبند را دیده است و این باغ را سبب نشاط عمر و باعث انبساط و فرحت قلب و جگر گفته است. می‌گوید:

دلت را گر هوای انبساط است — نشاط عمر در باغ نشاط است
به‌پهلویش زمرد فام کوهی — چه کوهی بلکه خضر با شکوهی...
... بپاکی دامنش چون دامن گل — نسیمش خوشه چین خرمن گل...
... به‌موزونی چنار از نارون به — خزانش از بهار صد چمن به...
... ز بس گفتم سخن زین سبز گلشن — زبان شد در دهانم، برگ سوسن[۲]

همین جوری قدسی در وصف باغ صادق‌آباد و باغ نسیم عیش‌آباد نیز در تعریف نور باغ و باغ بحرآرا و باغ بیگم‌آباد ابیات سروده است. وی را صفای بوستان صادق‌آباد از فیوضات صبح صادق نظر می‌آید. به‌طرف دیگر نسیم فیض را در باغ نسیم فراوان می‌بیند. نور باغ را اگر یک طرف بهشت جاودانی قرار دهد به‌سوی دیگر باغ بحرآرا را از آئینه تشبیه می‌دهد که از عکس رخسار محبوب منوّر می‌شود. حسن و دلکشی باغ بیگم‌آباد بر باد صبا وقتی که به‌سیر این باغ می‌آید رعشه و لرزه می‌آرد. خود به‌زبان قدسی:

صفای بوستانی، صادق آباد — ز فیض صبح صادق، می‌دهد یاد
درین خاک مبارک هرچه کشتند — به‌مهر جعفر صادق، سرشتند...[۳]

*

نسیم فیض در باغ نسیم است — بهشتش از مریدان قدیم است...
... به‌شوخی سروهایش تیز دستند — چو طفل مکتب آزادی پرستند
برای چیدن انگور از تاک — چنارش دست اندازد بر افلاک...[۴]

*

۱. *شاهجهان‌نامه*، محمّد صالح کنبو، ج ۲، ص ۲۹.
۲. *نسخهٔ دیوان قدسی*، ص ۱۷۵ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۳۰۵.
۳. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۳۰۵.
۴. *نسخهٔ دیوان قدسی*، ص ۱۷۵ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۳۰۶.

بهـشت جـاودانی نـور بـاغ اسـت که این معموره را چشم و چراغ است
نسیـمش کز رطوبـت نیسـت خالی شـکسـته شیشـهٔ بی‌اعتبـاری...[۱]

*

ز دریـا بـاغ بحـرآرا نمایـان چو از آئینـه عکس روی جانـان
دریـن باغ از هـوای تـازه و تـر درختان را گذشته آب از سر...[۲]

*

چـو کـرد آهنـگ بـاغ بـیگم‌آبـاد صـبا در رعـشهٔ جاویـد افتـاد
ز بس وحشت درین پاکیزه گلشن نگیـرد یاسـمن را خـار دامـن
گل ایـن بـاغ را از بس حـیا بـود نگاه نرگسش بر پشت پا بود...[۳]

در شرق نزهتگاه کشمیر کولابی واقع است که آن را کولاب دَل گویند و در سراسر جهان شهرت به‌سزا دارد. صاحبِ *شاهجهان‌نامه* در مجلّد دوم می‌نویسد:

"... و سوای این تالابی است واقع در سمت شرقی شهر که از فرط نقش و نگار گلهای رنگارنگ و انبوهی انواع سبزهای مختلف‌الاشکال همانا شاهدی سراپا غنج و دلال است و نام نامی آن «دَل» است به‌فتح دال و بر دلکشایی و فرح‌افزایی همهٔ تن سرمایهٔ استشهاد و استدلال است..."[۴]

قدسی مشهدی این کولاب را تحت عنوان «تعریف تالاب صفاپور» وصف کرده است. او در این جزوهٔ مثنوی نقش‌نگارین این کولاب بسته است و این را دارای آن نور داند که جام جهان‌بین را هم میسّر نبود. آب این کولاب آب نیست بلکه درنظر قدسی آن آئینه است که ابروی یار در آن انعکاس‌پذیر است چرا که در آب این کولاب عکس کشتی‌ها همچون کجی‌های ابروان نموداراند و عکس گل، مثل آتشی است که در آب افروخته‌اند. کشتی‌های رنگین و نگارین در این کولاب مثل طاؤسان با ناز و غمزهٔ

---

۱. *نسخهٔ دیوان قدسی*، ص ۱۷۵ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۳۰۶.
۲. *نسخهٔ دیوان قدسی*، ص ۱۷۵ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۳۰۶.
۳. *نسخهٔ دیوان قدسی*، ص ۱۷۷ و نیز *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۱۳۰۷.
۴. *شاهجهان‌نامه*، ج ۲، ص ۲۴.

خراماناند و گلهای کول و نیلوفر زیبایی این کولاب را تا بهحدّی رسانیده است که مانند بهشت بهنظر میآید. قدسی گوید:

بـود جـام جهـانبـین گرچـه پُرنـور نـــدارد نـــور تـــالاب صـــفاپور
ز آبـش عکـس کـشتیهـا نمـودار چـو از آئینـه عکـس ابـروی یـار
ز عکـس گـل در آب، آتـش فتـاده چنـان کـز آبیـابی، فـیض بـاده...
... شـب مهتـاب و سـیر روی دریـا کنـــــد آئینـــــه دل را مـــــصفّا
چـــه دریـــا آســـمانی برقـــراری ز گلهـای کـول خورشـید زاری...
... خرامـان کـشتی رنگـین بلنگـر چـو طاؤسـان کـشیده چتـر برسـر
نـه کـشتیها در ایـن دریـا روانـند کـه طاؤسـان گلـزار جنـاناند
ز خـــوبی هـــر ســـفینه نـــازنینی گرفتـه در بـرش کـشتی نـشینی...
... بهـــار دیگـــر کـــشمیر دیگـــر بهـــشتی در میـــان آب کـــوثر...
... چمنهـــا در میـــان آب پیـــدا چـــو روی نوخطـــان در دیـــدۀ مـــا
بهشت است آنکه تـا کـشمیر را دیـد سـر از شـرمش بزیـر آب دزدیـد...
... چه دولت دارد این تالاب در سـر کـه از نیلـوفرش گیـرد همـا فـر...
... کنـد طاؤس کشـتی برهـمـا ناز که جا در زیر چتـرش کـرده شهباز[1]

همینطور قدسی مشهدی در مثنوی خود چمشههای ورناگ و اچول را وصف نموده است. چشمۀ ورناگ را بهآن مرتبه رسانده است که اگر خضر بیابد ترک جام چشمۀ حیوان کند و در وصف چشمۀ اچول گوید که اگر سکندر اعظم آب از این چشمه میخورد در جستجوی چشمۀ حیوان نمیمرد.

قدسی مشهدی در این مثنوی خود مربوط بهکشمیر اوصاف این دیار را بهچنان زیبایی و دلکشی بیان نموده است که خود این مثنوی مانند گلزاری از کشمیر شده است. قدرت و کمال سخنگویی قدسی مشهدی از این مثنوی او هویدا است و سخن آفرینی و معنی بندی او بیمثال است. مشاطگی دستهای فن او رخسار دلکش و زیبای کشمیر را زیباتر و برازندهتر گردانیده است. در *ظفرنامۀ* خود هم قدسی در وصف

۱. نسخۀ *دیوان قدسی*، ص ۶–۱۷۵ و نیز *تذکرۀ شعرای کشمیر*، ج ۳، ص ۵–۱۲۹۴.

کشمیر ابیات سروده است و از این شیفتگی او از خطّهٔ جانفزا و کرشمه‌زای کشمیر به‌اثبات می‌رسد.

بنده با ابیات زیرین از *ظفرنامهٔ* قدسی مشهدی که مربوط به‌کشمیر است سخنان خود را به‌پایان می‌رسانم:

... ز کس وصف کشمیر نشنیده‌ام — به‌کشمیر خود رفته و دیده‌ام
ندیدست گردندهٔ بحر و بر — به‌عالم چو کشمیر جای دگر...
... چو کشمیر جایی در آفاق نیست — درین گفت و گو هیچ اغراق نیست
رقم می‌نمایم به‌کشمیر یاد — که در وصفش از خامه کذبم نزاد
دروغی اگر گفتم اینست راست — که بستودمش آنچنان کش سزاست...[1]

مآخذ و منابع

۱. بزم *تیموریه*، مجلّد دوم، سیّد صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، مطبع معارف، اعظم‌گره، ۱۹۸۴ م.
۲. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، مجلد اوّل و سوم، محمّد اصلح مرزا، به‌کوشش سیّد حسام‌الدّین راشدی، اقبال اکادمی کراچی، ۱۳۴۶ ش.
۳. *تذکرهٔ نتائج‌الافکار*، محمّد قدرت الله گوپاموی، چاپخانهٔ سلطانی، بمبی، ۱۳۳۶ ش.
۴. *تذکرهٔ نصرآبادی*، محمّد طاهر نصرآبادی، به‌تصحیح استاد فقید وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۱ ش.
۵. *شاهجهان‌نامه*، مجلّد دوم، محمّد صالح کنبوه، به‌تصحیح و تحشیه دکتر وحید قریشی و دکتر غلام یزدانی، مجلس ترقّی ادب، لاهور، ۱۹۴۷ م.
۶. *کلمات‌الشعرا* (تذکرهٔ سرخوش)، محمّد افضل سرخوش به‌تصحیح صادق علی دلاوری، عالمگیر پریس لاهور، ۱۹۲۴ م.
۷. *کلیّات اشعار فارسی اقبال*، علّامه اقبال، با مقدّمه احمد سروش، انتشارات کتابخانهٔ سنائی، ۱۳۴۳ ش.
۸. *مآثرالکرام* معروف به‌*سرو آزاد*، غلام علی آزاد بلگرامی، به‌سعی و تصحیح عبدالله خان، مطبع دخانی، لاهور، ۱۹۱۳ م.

۱. نسخهٔ خطّی *ظفرنامه*، قدسی مشهدی، ص ۲۵۷.

۹. نسخهٔ خطّی *دیوان* قدسی مشهدی، شمارهٔ ۳۴، یونیورستی کلکشن، کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

۱۰. نسخهٔ خطّی *ظفرنامه*، قدسی مشهدی، شمارهٔ ۷۷۶/۵۱، سلیمان کلکشن، کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

صور خیال و زیبایی‌های کشمیر در شعرِ طالب آملی

سیّده خورشید فاطمه حسینی*

کشمیر به‌خاطر طراوت و شادابی و مناظر طبیعی و زیبایی در هند جایگاه خاصّی دارد. روابط کشمیر با کشورهای دیگر در زمینه‌های تجاری سیاسی و حسن اخلاق و نیز از لحاظ علمی و فرهنگی پیوندی ناگسستنی دارد. فارسی در این سرزمین زبان اداری بوده و در طول تاریخ به‌اوج خود رسیده است در این مدّت هزاران تن از علما و فضلا و صوفیان کرام، ادیبان و شاعران و نیز پادشاهان از ایران و از اطراف و اکناف جهان در کشمیر گردهم آمدند و این بیت شعر نشانگر آن است:

اگر فردوس بر روی زمین است　　همین است و همین است و همین است

این منطقه توجّهٔ شاعران و سخنورانی مانند حافظ شیرازی و نظامی گنجوی و عرفی شیرازی و دیگر شاعران را در هند و خارج از هند به‌سوی خود جلب کرده و آنها در این زمینه قلم فرسایی کرده‌اند، چنانچه بین آنان شعرای فرهیخته همچون طالب آملی نیز وجود دارند که عاشق زیبایی آن دیار شده‌اند و شعرشان یکی از معروفترین اشعار بوده است.

عظمت و بزرگی یک شاعر ادیب و نویسنده در شخصیّت وی متجلّی است که او با استعداد خود همعصران خود را چگونه متأثّر می‌کند. طالب در جهان شعری از این لحاظ شاعر با استعداد به‌شمار می‌رود. همهٔ این موارد دلالت بر آن دارد که شهنشاه جهانگیر نیز دانشمند ادب‌دوست و شاعرپرور بود. وقتی که جهانگیر به‌سلطنت رسید، دربارش پر از شعرا بود. شاعران در سایه تشویق و حمایت او پرورش می‌یافتند ولی

---

* دانشیار بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

جهانگیر تاج ملک‌الشعرایی را بر سر طالب آملی نهاد. در میان همه شعرا این ویژگی طالب او را ممتاز و مستثنٰی می‌سازد.

احوال

اسمش مولانا سیّد محمّد طالب آملی است[1] طالب در شهر آمل به‌دنیا آمد. تاریخ تولّدش معلوم نیست، احتمالاً در حدود سال ۹۹۴ هجری باشد[2]. بعد از آموزش‌های ابتدایی در سنّ شانزده سالگی منطق و هیئت، ریاضی، فلسفه و تصوّف را فراگرفت و در خوشنویسی به‌درجۀ کمال رسید. او از آمل به‌کاشان و از کاشان به‌مرو رفت پس از آن به‌دربارِ ملکش خان وابسته شد ولی طالب در اشتیاق هند از مرو به‌سوی هند رفت چنانکه می‌سراید:

طالب گل این چمن به‌بستان بگذار بگذار که می‌شوی پشیمان بگذار
هندو نبرد تحفه کسی جانب هند بخت سیه خویش به‌ایران بگذار

در دربارِ جهانگیر به‌توسّط اعتمادالدّوله به‌کمال رسید جهانگیر او را در سال ۱۰۲۸ ه در سنّ بیستَ سالگی لقب ملک‌الشّعرایی اعطا کرد چنانچه در تزک می‌نویسد:

"در این تاریخ طالب آملی به‌خطاب ملک‌الشعرایی خلعت ممتازی پوشیده، اصل او آمل است چندی با اعتمادالدّوله بود و چون رتبه سخن او از همگنان بالاتر شد در ملک‌الشّعرای پایتخت منتظم گشت".

طالب از دیدگاه معاصران وی

مؤلّف تذکرۀ *میخانه* معاصر طالب آملی دربارۀ وی می‌نویسد:

"وی دوره‌ای فریدالزّمان یکتای دوران خود است. آن بلبل داستان‌سرا در همان سال ۱۰۲۰ هجری به‌دارالخلافۀ آگره آمد این حقیر مرتبۀ اوّل در هند در اوایل ایّام با او ملاقات کردم جوانی دیدم با انواع هنر آراسته. عزیزی ملاحظه نمودم با اصناف سخن پیراسته"[3].

---

۱. *خزانۀ عامره*، میر غلام علی آزاد بلگرامی، مطبع نولکشور، ۱۸۷۱ م، ص ۳۰۰.
۲. *تذکرۀ شعرای پنجاب*، خواجه عبدالرّشید، اقبال اکادمی، کراچی، ١٣٤٦ خورشیدی، ص ۲۳-۲۲۲.
۳. *تذکرۀ میخانه*، عبدالنّبی، مطبع کپور آرت، لاهور، ١٩٢٦ م، ص ٣٨٤.

"طالب بلبل آمل و شاعر خوش تخیّل است، اسم تامی آن مولانا طالب است مولد سرزمین آمل با افکار متین و اشعار رنگین مستمعان را به‌هزار رنگ در وجد می‌آورد در مصاحبت و مجلس آرایی نظیر و عدیل خود نداشت به‌قول علی قلی خان واله خاله‌زاد حکیم رکن‌الدّین مسیح کاشی است که به‌بیشتر علوم و فنون آراسته بود"[۱].

به‌گفتهٔ عبدالرّشید طالب آملی مراسم دوستی و صمیمیّت را با عرفی شیرازی داشت و از معاصران او بود چنانچه طالب آملی دربارهٔ عرفی شیرازی می‌گوید:

به‌خاک عرفی اگر طالب این غزل خواند ز تربتش همه گل‌های آفرین روید[۲]

جوهرِ شعری در طالب آملی از کودکی نهاده بود چنانچه از سنّ دوازده سالگی و سیزده سالگی شعر می‌سراید که خود فخر می‌کند:

غیر کلک من نشان ندهد کسی کز آب شعر
دفتر اسلاف شوید کودک دی و پریر

این شاعر برجسته در دو ساعت پنجاه و شصت بیت در سلک شعر می‌گنجانید، چنانچه در مدح قلیچ خان لاهوری در یک شب قصیده‌ای مشتمل بر هشتاد و چهار بیت به‌پایهٔ تکمیل رسانید:

منم که نیست چو من شاعری ز اهل سخن
منم که نیست چو من قایلی ز اهلِ کلام
گواه این دو سه معنی همین قصیده بس است
که یافت از سر شب تا سپیده دم اتمام

در مدح جهانگیر نیز قصیده‌ای که پنجاه و شش بیت است در یک شب گفت:

چو شهسوار مرا چشم بر شکار افتاد به‌زخم تیر نگه صید بی‌شمار افتاد

دیوان طالب آملی دارای بیست هزار بیت است. طالب آملی در عنفوان شباب سپرد خاک شد. وفاتش در سال ۱۰۳۵ هجری اتّفاق افتاد. ملّا صبوری مشهدی قطعهٔ تاریخ وفاتش بدین ترتیب سروده است:

---

۱. *خزانهٔ عامره*، میر غلام علی آزاد بلگرامی، مطبع نولکشور، ۱۸۷۱ م، ص ۳۰۰.
۲. *دیوان طالب آملی*، طالب آملی، نسخهٔ خطّی، شمارهٔ ٤٧/٥٠، حبیب گنج کلکشن، ص ٦٣.

از چرخ بگو ز رفتن طالب داد | کامروز ادای نظم از پا افتاد
تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت | «حشرش بعلی ابن ابی‌طالب باد»
(۱۰۳۵ ه)

صور خیال در اشعار طالب آملی

از دیدگاه قدما و متأخّرین همهٔ دانشوران و محقّقان از ارسطو تا خواجه نصیر و نیمایوشیج متّفق‌القول هستند که عنصر خیال در شعر اساسی‌ترین عنصر است این حقیقت قابل انکار نیست که طالب آملی در قلمرو عناصر طبیعت سیر می‌کند. ژرف‌نگری همه چیز را با دقّت نظر مشاهده می‌کند چنانچه از زیبایی‌های کشمیر، کشتزارهای زعفران، دریاچه‌های نقره فام، مرغزارهای سرسبز و شاداب چشمه‌سار و آبشارهای زمزمه‌ساز علاوه بر این از جاهای فرح‌بخش آن دیار مانند گلمرگ و بوس مرگ و سونا مرگ و پهلگام تابلوی درست می‌کند دریای بهت و جهیلم، باغ نشاط، باغ شاله‌مار، باغ فیض‌بخش، باغ فرح‌بخش، باغ نسیم، باغ افضل‌آباد، باغ طرب‌افزا، باغ جهان آرا، باغ محمّد، باغ عیش‌آباد، باغ بحر آرا و نور باغ و غیره را با انگیزه‌های بکر بیان کرده است علاوه بر این بساط بیان را با کرشمه‌ها و نازهای ایشان آرایش داده است. امید و رجا سررشتگی وفا، می و میخواری شاعر را این‌قدر مفتون و مجذوب می‌کند که در عین سرمستی و شوق و در حال در آب‌های نقره فام و امواج‌های نشاط‌انگیز آب تنی می‌کند که نمی‌خواهد از این جای پُرسکون به‌جای دیگر انتقال کند، حتّی دربارهٔ یاران و وابستگان خویش نیز چنین تصوّر می‌کند می‌سراید:

بیا که مجمع خوبان دلربا اینجاست | کرشمه‌ها همه اینجا و نازها اینجاست
قدم ز خطّهٔ کشمیر برنمی‌داریم | مقیم مرکز عیشم و جای ما اینجاست
مده به‌غارت بیگانه کشور دل خویش | که ترکتاز نگه‌های آشنا اینجاست
جوان شد از نفسم همنشین رو به‌چمن | اگر به‌کسب هوا می‌روی هوا اینجاست
به‌کنج گلشن خویشم هوای گلشن نیست | کجا روم که مرا باغ دلکشا اینجاست
به‌کلبه‌ام چو فتد راه اهل درد بهم | نشان دهند که سررشته وفا اینجاست
خزیده در شکن زلف یار معذور است | کجا رود دل آواره‌ام که جا اینجاست
مرو به‌دیدن بلبل سوی چمن طالب | بیا که بلبل مست غزل‌سرا اینجاست

در فنّ سخنوری و مخصوص در غزل‌گویی خیال و ایجاز بیان لازم است می‌توان گفت که تخیّل شاعر تصویرهای خوبی را با موضوع از مقوله تشبیه و استعاره خلق می‌کند. توسن فکر خلّاق آملی در میدان طبیعت با صور خیال تیز جولان است از این جهت سخنان خود را در انواع مختلف ارائه داده است.

تمثیل

یکی از برجسته‌ترین شگرد او تمثیل است که معانی را محسوس می‌کند و در القاء مفاهیم سهمی به‌سزا دارد. طالب جلگه کشمیر، جنگل‌های انبوه، درّه‌های سخت، راه‌های پرپیچ و خم کشمیر را نادیده نگذاشته است. چنانچه در صور خیالش واژه‌های مارشکن‌گر، تنگنای سخت دشوار، کودکان نابالغ و مرد پیر و غیره و غیره از فرط پختگی و کمال در مثل‌ها، تمثیل‌ها و در محاورات و کنایات جلوه‌گر است از اشعارش پیداست.

اغراق و مبالغه

به‌گفتهٔ شبلی نعمانی در مبالغه اصلاً حقیقت و واقعیّت شرط نیست، در صورتی که لطف تخیل در این است که یک چیزی محال را طوری ادا کند که در ظاهر ممکن باشد[۱] در اشعار طالب آملی وسیع‌ترین صورت خیال اغراق شاعرانه است که او هر چیزی ناممکن را ممکن می‌کند. مبالغه در شعرش بسیار دل‌انگیز و پیوند معنوی میان اجزا وجود دارد که شاعر از این تصرّف هنری برخوردار است. چنانچه در پر پرواز تخیّلش کوه بالا آسمان زیر، صبا نفس‌گیر، آسمان زمین‌گیر، براساس نطق زیر شاعر همه چیز را در زیر پای خود می‌بیند:

به‌زیر پا درآوردیم راهی   که در وی آسمان گشتی زمین‌گیر
عنان دادیم برهنجار کوهی   که بود آن کوه بالا آسمان زیر
سبک رفتیم بر کوهی که گردد   صبا در نیم راه او نفس‌گیر

۱. *شعرالعجم*، شمس‌العلما محمّد شبلی نعمانی، ج ٤، ص ٦٢،٦٣.

طالب آملی نه تنها در تصویرهای طبیعت پرداخته بلکه آهنگ و ارتعاش اصوات نیز در طبعش شور و هیجان می‌آرد و خواننده را با طبیعت نزدیک‌تر می‌کند:

ز بس گشایش دل‌ها به‌یک نشاط رسید   به‌گوشه نالهٔ خلخال و ناله زنجیر
هزار حلقه به‌گوش گل، اندر آویزد   چو عندلیب زند نغمه‌های پرتحریر
به‌جلوه سَروَش حوری بود که گاه خرام   صدا کند به‌تن نازکش لباس حریر

تشخیص

تشخیص از خصایص صور خیال است که خصوصیّت آن دوره در کلامش دیده می‌شود. خطاب‌های وی به‌طبیعت و اشیا بسیار متحرّک زنده و پویا است. در ابیات زیر شاعر مانند عکّاس صحنه‌ای درست کرده است. بیدهایی که کنار جویبارهای پرپیچ و خمدار ایستاده‌اند به‌شکل مجنون قرار داده و آن جویبارهای موج آفرین را زنجیر در پای دیوانه گفته دنیای صور خیال را گسترش داده است:

به‌هر سو بید مجنونی نشسته   به‌پا پیچیده آبی همچو زنجیر
هوا گر دایگی ورزد در آن باغ   توان پرورد طفل از شیر انجیر

تشبیه مفرط

تشبیه مفرط یکی از قوی‌ترین جنبه‌های تخیّل است که شاعران طبیعت به‌این نوع خیال توجّه بسیار دارند. چنانچه وی در کلامش غوطه‌زدن جبین، خلد چکیدن از دهن کودکان، شگفتن گل بدون نسیم، غنچه‌های نیم شگفت مانند دهن طفل شیرخوار و غیره و غیره بسیار عجیب و پیچیده و در محسوس کردن معانی تأثیر دارد. وی می‌سراید:

چو وصف گلشن کشمیر بر زبان گذرد   جبین خلد زند غوطه در خوی تشویر
چه مسکنی که بود عندلیب چون مسند   که جمع کرده لب خویش غنچه مهر صفیر
ز انبساط هوای بهار او چه عجب   که بی‌نسیم دعا بشگفد گل تأثیر
چنان که از دهن کودکان لعاب چکد   چکد ز لطف هوا آب از دم شمشیر
به‌شاخ جلوه‌کنان غنچه‌های نیم شگفت   چو کودکی که کشاید دهان خوردن شیر
به‌قدر زلف بتان عمر بایدم ناچار   که وصف سنبل بستان او کنم تقریر
همیشه در حرکت باد و بید او گویی   که بید زلف جوانست، بید ساعد پیر

طالب آملی گل‌ها و پرندگان، میوه‌های گوناگون و دیگر عناصر طبیعت را به‌نحو دل‌انگیز و شیرین طراوت می‌بخشد و به‌حد غُلوّ می‌سراید:

ز آبداری نازش لب رطب چو سفال — ز شرح روی سیبش عذار به‌چو زریر
ز دانه دانه انگور او درو نه تار — ز عقده عقده چون دانه دانه انجیر

تشبیه مفرط آن تشبیه را گویند که در آن مبالغه به‌کاربرده شده است. در صور خیال شاعر این تشبیه همه جا جلوه‌گر است. آملی در اشعار خود کشمیر را از جنّت مقایسه می‌کند. چمن‌زار و کشمیر را از جنّت فزون‌تر می‌داند در وصف کشمیر آن‌قدر مستغرق است که در عوض جنّت کشمیر را می‌خواهد. چیره‌دستی وی در صنایع بدایع از ابیات هویدا است. می‌گوید:

فیض پیاله بخشد آب و هوای کشمیر — از خشت خم نهادند گویا بنای کشمیر[1]
کشمیر می‌ستانم از حق به‌جای جنّت — امّا نمی‌ستانم جنّت به‌جای کشمیر
وصف بهشت جاوید از عاشقان او پرس — ما را زبان نگردد جز در ثنای کشمیر
هر صبح در مشامم از راه آشنایی — پیغام جنّت آرد باد صبای کشمیر
هرکس پی تماشا کردند خوش فضایی — رضوان فضای جنّت طالب فضای کشمیر

*

زخم‌ها داریم و مرهم‌های پرتأثیر هم — زهر در پیمانهٔ عیش است ما را شیر هم
چشم روشن می‌کند حسن خط رخسار یار — در بهشت این سیر گلها نیست در کشمیر هم
عرصه کشمیر را دیدیم و می‌بینیم و باز — گر امان یابیم طالب عرصهٔ اجمیر هم

تشبیه

تشبیه در میان گوناگون خیال که در شعر او به‌چشم می‌خورد، بیشترین نوع تشبیه است. شاعر در محشر خیال‌پرواز می‌کند و از بزم نازنینان و نازکشان و کرشمه‌های رنگارنگ خوبان لذّت می‌برد و چون در طواف گلشن مشغول می‌شود انبوه گل لاله او را به‌دشت کربلا می‌رساند و سرخی آن خون شهیدان را به‌یاد می‌آورد. چه طور ممکن است که ذکر کربلا بدون اشک باشد. طالب فضای نشاط را مکدّر نمی‌کند و این قطره مدوّر

---

۱. *دیوان طالب آملی*، نسخهٔ خطّی، شمارهٔ ۴۷/۵۰، حبیب گنج کلکشن، ص ۱۶۵.

اشک‌ها را به‌گل تعبیر کرده است. آرزوی شهید بودنش در سینه‌اش پنهان است و با دیدن گلزار کشمیر به‌کمال می‌رساند، وجود خود را که نماینده شهیدان کربلا است قانع می‌کند:

ز دیده‌ام گل خون جوش می‌زند گویی   که قتلگاه شهیدان کربلا اینهاست
صد آرزوی شهیدم به‌سینه افتاد است   اگر غلط نکنم دشت کربلا اینجاست[1]

شاعر قبل ازین که در وصف گلشن کشمیر زمزمه بکند، نمی‌خواهد که اشعار سرود تلخ را بسراید. ابتدا تلخی دهن خود را از شیر و شکر می‌شوید. آملی حقیقتاً عاشق هند بود و عاشق کشمیر بود لذا سخنوران و دانشوران را پیغام می‌دهد که هند منبع سخن و معدن سخا و گوهر مقبل شناسی است:

درآ به‌هندو ببین رتبه سخا و سخن   که منبع سخن و معدن سخا اینجاست
به‌هندجوهریانند قدر فضل شناس   رواج گوهر دانش به‌مدّعا اینجاست

کنایه

کنایه بدون تردید از تجربه‌های حسّی شاعر است که او در زمینه‌های گوناگون تازه‌ترین تجربه‌های خود را در شعر خود گنجانیده است. شاعر در رمز و کنایه آداب و فرهنگ و زیبایی کشمیریان را به‌سخن آورده:

بپوش دیده در آن ملک و نیز خانه مروب
که خاک او همه نور است و گرد او اکسیر
نظّاره کن که ز هر برگ سوسن و گل و بید
چمن گشوده زبانی به‌شکر ابر مطیر

در پایان بگویم که طالب آملی «بلبل آمل و شاعر خوش تخیّل» است او با همه خوشباشی به‌کاربردنِ کلمات پرشکوه و از موشکافی افکار نازک و ظریف به‌پایهٔ بلند رسیده است. حسن اَدا و زیبایی شعر همین است که شاعر صحنه را با تصویری خلق کند که ذهن خواننده هر جا که بخواهد برود از یک مضمون تعبیرهای گوناگون بدهد و

---

۱. *دیوان طالب آملی*، نسخهٔ خطّی، ص ۲۲۱.

در هر تعبیر چنین تازگی نهفته باشد که شنونده را به‌تحسین وادار کند. طالب آملی به‌همه این صفات متّصف است چنین که در این اشعارش می‌گوید:

تشنه لب جان بسپاریم و گلوتر بکنیم   لب ما گر به‌لب چشـمهٔ حیوان برسد[1]

بالآخره شاعر از آن چمن‌زار سرسبز و شاداب و از حلقه‌های موج آب خود را رها نمی‌کند و در یاد بود کبود غدیر وجودش را گم می‌کند:

به‌طرف زرّ اندوخـته ز حلقـه مـوج   چو آب آینه صافی یکی کبود غدیر

منابع

۱. *تذکرهٔ شعرای پارسی زبان* کشمیر، عبدالحمید عرفانی، از نشریات کتابفروشی ابن سینا، آتشکده، تهران، ۱۳۳۵ ش.
۲. *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، خواجه عبدالرّشید، اقبال اکادمی، کراچی، ١٣٤٦ خورشیدی.
۳. *تذکرهٔ شعرای* کشمیر، سیّد حسام‌الدّین راشدی، (بخش اوّل) اقبال اکادمی، کراچی، ۱۹۶۷ م.
۴. *تذکرهٔ میخانه*، عبدالنّبی، مطبع کپور آرت، لاهور ١٩٢٦ م،
۵. تزک *جهانگیری*،
۶. *خزانهٔ عامره*، میر غلام علی آزاد بلگرامی، مطبع نولکشور، ۱۸۷۱ م.
۷. *دیوان طالب آملی*، طالب آملی، نسخهٔ خطّی، گنجینهٔ دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره، فارسیه نظم (۱) شمارهٔ ۲۵۶، نوشته ۱۳۵۹ هجری به‌شهر علیگره.
۸. *دیوان طالب آملی*، مؤلّف طالب آملی، نسخهٔ خطّی، شمارهٔ ٤٧/٥٠، حبیب گنج کلکشن دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۹. *سیرالمتأخّرین*، از بابر تا جهانگیر، ج ۱، عبدالباقی عبّاسی، تاج بُک‌دپو، لاهور، ۱۹۴۰ م.
۱۰. شعر*العجم*، شمس‌العلما محمّد شبلی نعمانی، ج ٤، اعظم‌گره.
۱۱. *صور خیال* در شعر *فارسی*، شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۸ ش.
۱۲. *مآثرالامرا*، مرزا اشرف علی، کلکته، ۱۸۹۴ م.
۱۳. *مقالات امیر حسن عابدی*، مرتّبهٔ سیّده بلقیس فاطمه حسینی، انتشارات شعبهٔ فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۲۰۰۳ م.

---

۱. دیوان مخطوطه.

نگاهی گذرا به‌تاریخ‌نویسی فارسیِ محلّی راجع به‌کشمیر

واصف احمد*

از سپیده دم تاریخ بشری روابط فرهنگی و ادبی هند و ایران خیلی قدیم، محکم، استوار و ناگسستنی بوده است. به‌عبارت دیگر مردم هند و ایران دوست قدیمی و صمیمی هستند و از یک ریشه منشعب گردیده‌اند. می‌توان گفت زبان فارسی که کمابیش همزمان با ورود محمود غزنوی به‌شبه قارهٔ هند پا به‌عرصه گذاشت، با مرور زمان پلّه به‌پلّه و مرحله به‌مرحله به‌سوی راه ترقّی و تکامل گامزن شد. به‌الفاظ دیگر شبه قارهٔ هند کمی پس از حملات سلطان محمود غزنوی و خاصه پس از استقرار سلطنت مستقل اسلامی توسّط قطب‌الدّین ایبک، غلام سلطان شهاب‌الدّین غوری، یکی از مراکز ادبیّات فارسی به‌شمار می‌رفت. در دورهٔ تیموریان هند این سرزمین پهناور به‌صورت بزرگترین مرکز و مرجع دانشمندان، سخنوران و نویسندگان فارسی درآمد. مؤسّس سلسلهٔ تیموریان هند ظهیرالدّین محمّد بابر (۹۳۷–۹۳۳ ه/۱۵۳۰–۱۵۲۶ م) و جانشینانش در ترقّی و ترویج زبان و ادبیّات فارسی نقش مهمّی ایفا نمودند. بابر خودش نویسندهٔ بزرگ و شاعر برجسته بود. بدون هیچ‌شک و تردید در تاریخ‌نویسی فارسی مایه‌ناز تخلیق بابر موسوم به«توزک بابری» مقام فوق‌العاده‌ای دارد. او شعر خوب می‌سرود. ابیاتی از یک غزل بابر:

ای ماه شام وصف تو صبح سعادت است　　روز جدای تو ولی شام محنت است
جانم بکن جراحت و راحت رسان به‌دل　　از تو به‌جان خسته جراحت چو راحت است[1]

---

* گروه عربی، فارسی اردو و مطالعات اسلامی، ودّیا بَوَن، دانشگاه وِشوَ بارتی، شانتی نکیتن (بنگال غربی).

۱. *نگاهی به‌ادب فارسی در هند*، استاد توفیق سبحانی، شورای گسترش زبان و ادبیّات فارسی، تهران، ایران، ۱۳۷۷ ه ش، ص ۲۷۱.

همچنین جانشینانش همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ‌زیب نیز سنّت دیرینهٔ معارف‌پروری و ادب‌دوستی خودشان را دنبال کردند و صدها شاعر و نویسنده را به‌دربار با شکوه و مجلّل خود جلب کردند. پس در اثر بذل و بخشش و ترغیب و تشویق گرانمایه شاهان تیموری هند، آثارِ ذی‌قیمت، غنی پُربار و ارزشمند بسیاری در عرصه‌های گوناگون در شعر ادب، عرفان، تذکره، لغت، معارف دینی، تفسیر، تجوید، حدیث، فلسفهٔ عملی، ستاره‌شناسی، نامه‌نگاری، پزشکی، فرهنگ‌نامه، داستان، جغرافیا، تاریخ و دانشهای بیشتری به‌منصهٔ ظهور رسیده است. ایشان به‌ضبط وقایع و حوادث عهد سلطنت و مفاخر و مأثر خود توجّه خاصّی داشتند. بنابراین در زمین تاریخ و تاریخ‌نویسی فارسی محلّی آثار گرانبها و پُرارزش متعدّد به‌وجود آمدند. بدون هیچ‌شک و تردید در تاریخ طولانی تاریخ‌نویسی فارسی شبه قارّه که همزبان با تأسیس سلطنت مستقلّ اسلامی در هند با تألیف *تاج‌المآثر* شروع می‌شود، بهترین و غنی‌ترین دورهٔ تاریخ‌نویسی فارسی تیموریان بزرگ است.

در این دورهٔ درخشان تاریخ به‌ویژه تاریخ‌نویسی فارسی محلّی رواج فوق‌العاده‌ای یافت و از لحاظ کمیّت و کیفیّت شاهکارهای بزرگ تاریخی *بابرنامه*، *همایون‌نامه*، *گلبدن بیگم*، *اکبرنامه*، *جهانگیرنامه*، *شاهجهان‌نامه*، *مرآت اسکندری*، *تاریخ بنگاله*، *تاریخ دکن*، *تاریخ بیجاپور*، *تاریخ کشمیر*، *نامهٔ شاهان کشمیر*، *انتخاب کشمیر*، *تاریخ کشمیر*، حسن بن علی کشمیری، *تاریخ کشمیر* حیدر ملک و ده‌ها اثر دیگر به‌ظهور رسیدند. پیشرفتی که به‌وسیلهٔ تاریخ‌نویسان تاریخ محلّی به‌وقوع پیوسته است، متأسّفانه تاکنون چنانکه باید و شاید، به‌جهان فارسی شناسانده نشده است. اساسی‌ترین انگیزهٔ این حقیر در انتخاب موضوع مقالهٔ حاضر همین بوده است. تواریخ محلّی در باب احوال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محلّ مخصوص اطّلاع بسیار سودمند فراهم می‌کنند و در تحقیق آن منطقه مرجع مهمّ و مؤفّق به‌شمار می‌روند.

حالا روشن است که در میان مؤرّخان، تاریخ‌نویسی فارسی محلّی از دیرباز رایج بوده ولی تاریخ‌نویسی فارسی محلّی راجع به‌کشمیر به‌عهدِ سیاستمدار بزرگ زین‌العابدین و به‌بعد رواج خاصّی پیدا کرد. مؤرّخان محلّی چون شاه محمّد شاه‌آبادی، نراین کول عاجز، حسن بن علی کشمیری، حیدر ملک کشمیری، سیّد علی، ملّا توفیق کشمیری،

دیوان کرپا رام و امثال آنها شاهکارهای بزرگ تاریخی محلّی راجع به‌کشمیر مانند *تاریخ کشمیر*، *نامهٔ شاهان کشمیر* یا *بهارستان شاهی*، *انتخاب تاریخ کشمیر*، *تاریخ کشمیر*، حسن بن علی کشمیری، *تاریخ کشمیر*، حیدر ملک، *تاریخ کشمیر*، سیّد علی، *تاریخ کشمیر*، مجهول‌الاسم، *احوال کشمیر*، ملّا توفیق کشمیری، *گلزار کشمیر* و ده‌ها اثر دیگر به‌وجود آوردند. حالا به‌ذکر مفصّل آنها می‌پردازم.

اقدام قدردانی و تشویق جهانگیر به‌نویسندگان و تاریخ‌نویسان مهم‌ترین انگیزه‌ای بود که بازار شعر و ادب گرم شد و تاریخ‌نویسی فارسی به‌طور اعم و تاریخ محلّی به‌طور اخص رونق فوق‌العاده و رنگ تازه‌ای به‌خود گرفت.

وضع تاریخ‌نویسی فارسی در دورهٔ اکبر

شاه اکبر اسم با مسمّایی است. او یکی از بزرگترین پادشاهان عالم بود. او شعر می‌سرود. چنانچه از گفته ابوالفضل برمی‌آید.

"... و طبع الهام‌پذیر آن حضرت به‌گفتن نظم هندی و فارسی به‌غایت موافق افتاده در دقایق تخیّلات شعری نکته‌سنجی و موشگافی می‌فرمایند"[1].

چون ذکرش رفت بذر فرهنگ و زبان و ادب فارسی در هند همزمان با ورود محمود غزنوی پراکنده شد و در عهد تیموریان هند به‌اوج کمال رسید. عهد اکبر بزرگ دورهٔ طلوع آفتاب فنون لطیفه، هنر نقّاشی، فنّ معماری فرهنگ و تمدّن و علوم و ادبیّات فارسی به‌شمار می‌رود. با وجود اینکه اکبر نسبت به‌نیاکان خود کم سواد بود باز هم در تشویق، راهنمایی و قدردانی اهل علم و دانش از همهٔ آنان سبقت برد. بنابراین علماء، فضلاء، دانشمندان، شاعران، نویسندگان و تاریخ‌نویسان از نقاط مختلف هند و ایران، افغانستان و آسیای مرکزی به‌دربارش جمع شدند. نتیجتاً بازار فرهنگ و ادب گرم شد و رونق بی‌سابقه یافت. فرزندش جهانگیر چنین تأیید می‌کند:

---

۱. *توزک جهانگیری*، چاپ سیّد احمد خان، ص ۱۵، نقل از *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، آفتاب اصغر، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور (پاکستان)، ۱۳۶۴ هـ ش، ص ۱۱۷.

"... و به‌دقایق نظم و نثر چنان می‌رسیدند که فوقی بر آن متصوّر نبود"[۱].

اکبر معتقد بود که برای ایجاد تفاهم متقابل بین مسلمانان و هندوان ترجمهٔ آثار سانسکریت به‌فارسی خیلی مفید و مؤثّر خواهد شد. او فعّالانه کوشید و عدّهٔ زیادی از مؤرّخان را به‌تألیف تاریخ و ترجمه نمودن شاهکارهای تاریخی زبانهای دیگر سانسکریت، عربی و ترکی مأمور کرد. از این رو در آن عهدِ آثار مهمّ به‌فارسی برگردانده شد از آنجمله می‌توان برای مثال از تراجم زیر نام‌بُرد:

مهابهارت، *راماین*، *سنگهاسن بتّیسی*، *پنجاتانترا*، *نل دمینتی*، *کتهاسرت ساگر* و *راج‌ترنگنی*.

گرچه اغلب شاهان امپراطوری تیموری به‌تاریخ و تاریخ‌نویسی فارسی متمایل به‌نظر می‌رسند، ولی از میان آنها اکبر بیش از همه به‌تاریخ علاقه‌مند بود و آثار تاریخی بسیار به‌وجود آورد. چنانکه از قول زیر فرشته پیداست:

"اگرچه سواد کامل نداشت، امّا گاهی شعر می‌گفت و در علم تاریخ وقوفی تمام داشت و قصص هند نیکو می‌دانست"[۲].

کشمیر ــ تصرّف کشمیر

عموی همایون، میرزا حیدر، به‌دستور همایون کشمیر را تسخیر کرد، خطبه به‌نامش خواند و سکّه رایج کرد. سپس اکبر آن را ضمیمهٔ متصرّفات خود قرار داد.

سلطان زین‌العابدین

سلطان زین‌العابدین (شاهی خان) پس از مرگ برادرش علی شاه به‌سال ۱۴۲۷ م زمام حکومت کشمیر را به‌دست خود گرفت و رسماً جانشینش شد. در عهدِ سلطان زین‌العابدین که یکی از ممتازترین شاهان کشمیر به‌شمار می‌رود، زبان فارسی، به‌جای زبان سانسکریت به‌حیث زبان درباری و رسمی شناخته شد. علم‌دوست ادب‌پرور،

---

۱. *توزک جهانگیری*، چاپ سیّد احمد خان، ص ۱۵، نقل از *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، آفتاب اصغر، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور (پاکستان)، ۱۳۶۴ ه‍ ش، ص ۱۱۷.

۲. بزم تیموریه، جلد اوّل، سیّد صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، دارالمصنّفین، شبلی اکادمی، اعظم‌گره، هند، ۱۹۹۵ م، ص ۱۱۷.

موسیقی‌دان، مصلح قوم و حامی زبان و ادبیّات فارسی سلطان زین‌العابدین در اصلاح معاشره، ترقّی و ترویج فنون لطیفه زبان و ادب و به‌ویژهٔ تاریخ‌نویسی فارسی محلّی راجع به‌کشمیر نقش مهمّی ایفا نمود. او به‌سال ۱۴۷۲ م درگذشت. علما، فضلا، ادبا، شعرا و به‌خصوص تاریخ‌نویسان مورد تقدیر و تشویق او قرارگرفتند. سیّد محمّد فقیه، میر سیّد علی همدانی، ملّا محمّد شاعر و ملّا جمیل از علماء و رجال بزرگ همین عهد هستند. این نکته باید متذکّر شد در کشمیر در این عهد زبان فارسی و تاریخ‌نویسی به‌بام عروج رسید. خلیق انجم هم مؤیّد همین عقیده به‌نظر می‌رسد:

{FÙ ÙÙ â يا Ù ÙK Ù نخستين تاريخ مستقلّ محلّي كشمير است كه مستقيماً به‌زبان فارسي به‌رشته تحرير درآورده شده است.}

"کہتے ہیں کشمیر میں سلطان زین العابدین (۸۷۸-۸۲۷ ھ/۱۴۷۳-۱۴۲۴ م) کے زمانے میں فارسی زبان کو عروج حاصل ہوا۔ سلطان نے فارسی کو ہندوؤں اور مسلمانوں کے در میان تعلّقات مستحکم کرنے کا ذریعہ بنایا"[۱].

چون در بالا گذشت، به‌دستور سلطان زین‌العابدین کتابهای تاریخی و نیم تاریخی متعدّد زبانهای دیگر به‌فارسی سره برگردانده شد. کتاب معروف *تاریخ کشمیر*، ترجمهٔ *راج‌ترنگنی*، از یادگار همین عهد است.

راج‌ترنگنی

پندت کلهن تاریخ چهار هزار سال کشمیر را به‌زبان سانسکریت به‌عنوان «راج‌ترنگنی» تألیف کرد. شری‌ور شاگرد جونا راج به‌تاریخ‌نویسی کشمیر پرداخت.

راجیه ویستک، تألیف راجه بت، آخرین روزنامچه‌ای راجع به‌کشمیر به‌زبان سانسکریت بود[۲]. پس روشن شد در کشمیر تاریخ‌نویسی به‌شکل‌های مختلف شامل روزنامچه از ابتدا رایج بود. ذکر این نکته لازم است بیشتر این روزنامچه‌ها تلف

---

۱. *ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصّہ*، سیّد عبدالله، انجمن ترقّی اردو، دهلی‌نو، هند، ۱۹۹۱ م، ص ۲۲.

۲. *ہندوستانی دور وسطی کے مؤرخین*، محب‌الحسن/رومیلا تهاپر، قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، دهلی‌نو، ۱۹۸۵ م، ص ۲۸.

شده‌اند. خوشبختانه *راج‌ترنگنی* که به‌سال ۹–۱۱۴۸ م به‌تکمیل رسید، محفوظ ماند و به‌دست ما رسید.

تاریخ کشمیر تألیف مولانا شاه محمّد شاه‌آبادی

مولانا شاه محمّد شاه‌آبادی به‌حکم اکبر *راج‌ترگنی* مذکور را تحت عنوان «تاریخ کشمیر» به‌زبان فارسی ترجمه کرد. بعداً مؤرّخ مشهور و خالق *منتخب‌التواریخ* ملّا عبدالقادر بدایونی، پس از نظر ثانی آن را تلخیص کرد. این منبع تاریخ دست اوّل که مبنی بر روایات، قصص، کتیبه‌ها، دستاویزات تحریری و نیل ماتا پران است، حاوی تاریخ کشمیر از ابتدا تا قرن دوازدهم می‌باشد[۱]. کتیبه‌های معبدها و ساختمان‌های دیگر مختلف که دارای اطّلاعات مهمّ کشوری عهدِ مخصوص می‌باشد، مصادر و منابع مستند و معتبر تاریخی قرارگرفته است. در این اثر جنبه‌ها و گوشه‌های مختلف زندگانی انسانی کشمیر به‌نحو احسن منوّر گردیده است. اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قانونی و دینی مورد بحث قرارگرفته است. فعّالیّت‌های راجه‌ها، سیاستمداران و زمامداران وقت به‌وضوح روشن شده است. همین‌طور علل عروج و زوال شاهان مطرح گردیده است. مؤلّف به‌جزئیات نگاری پرداخته، علّت ضعف راجه کشمیر هرش را به‌تفصیل مورد بحث قرار داده است و بدون هیچ‌تأمّل از واقعات ماضی تاریخی درس اخلاق و سیاست اخذ می‌کند. وقت تولّد راجه هرش تقدیرش خوب نبود به‌همین علّت حکومتش به‌این زودی رو به‌زوال شد. در عین حال او می‌افزاید که علاوه بر تقدیر علّت زوالش این بود که او قوّهٔ ارادی محکم و قوی نداشت، یقین محکم و عمل پی هم نداشت، قوّهٔ فیصله خیلی کم داشت و مشیر خوب هم نداشت. هوس‌پرستی و زن‌پرستی سبب زوال حکومت می‌شود. او معتقد است عمل گرفتار شدن شاهان در دام زنان چالباز، مکّار، چالاک و عیّار نیز بدترین کمزوری شاهان است.

"کسی بھی راجہ کی کمزوری کی ایک قابل مذمّت وجہ یہ ہوتی ہے کہ وہ چالباز عورتوں کی اثر میں آ جاتا ہے"[۲].

---

۱. *ہندوستانی دور وسطیٰ کے مورّخین*، محب‌الحسن/رومیلا تهاپر، ص ۱۰۷.

۲. همان، ص ۳۴.

گروهی از مردم اعتقاد داشتند قحط غلّه به‌علّت ناخوشی معبود هندوان رخ می‌دهد. وقتی‌که زنان راجه‌ها به‌پرستش معبود خود می‌پردازند و او را خوشحال می‌کنند، قحط یواش یواش رفع شده مسئله‌ای راجع به‌کمبود غذا حلّ می‌شود. ذکر به‌عناصر مافوق‌الفطرت و تقدیر و تدبیر رفته است. جنبه‌های گوناگون واقعات تاریخی از دیدگاه مختلف مطرح گردیده است. کردارهای واقعات، توانایی و کمزوری آنها، ظهور نظام جاگیرداری، روابط بین جاگیردار و شاهان، شرکت برهمنان در سیاست کشمیر و غیره دقیقتاً مورد بررسی قرارگرفته است. در قرون وسطی در صحنهٔ سیاست کشمیر فرقه‌های مختلف حاوی بودند. به‌عهدهٔ منشی‌گیری کایستها به‌تعداد زیاد مأمور بودند. مؤلّف ظلم تشدّد عمل مندر شکنی را شدیداً مورد انتقاد قرار داده است. در تاریخ کشمیر مذکور است که یکی از علل زوال راجه هرش اقدام مندر شکنی و مجسّمه شکنی به‌وسیلهٔ خود راجه و کارمندان و مأموران دربارش بود. استاد رومیلا تهاپر چنین می‌گوید:

"ہرش کے زوال کے اسباب میں ایک سبب یہ دیا گیا ہے کہ اس نے نہ صرف مندروں کو لوٹا بلکہ ایسے افسروں کا تقرّر کیا جن کا کام مقدّس مورتیوں کی بیخ کنی کرنا تھا"[1].

طبق شاسترها نگهداشت و فلاح و بهبودی عوام‌النّاس اوّلین وظیفهٔ شاهان و حکمرانان وقت می‌باشد.

نورالدّین محمّد جهانگیر هم به‌پیروی آبا و اجداد و نیاکانش به‌تشویق شاعران، نویسندگان و تاریخ‌نویسان پرداخت. او خود مؤرّخ بود. شاهکار جاوید تاریخی موسوم به‌*جهانگیرنامهٔ* وی خودش شاهد و گواه این حقیقت است که او چه قدر به‌تاریخ‌نویسی علاقه‌مند بود. اقدام قدردانی و تشویق جهانگیر به‌نویسندگان و تاریخ‌نویسان مهمّترین انگیزه‌ای بود که بازار شعر و ادب گرم شد و تاریخ‌نویسی فارسی به‌طور اعم و تاریخ محلّی به‌طور اخص رونق فوق‌العاده و رنگ تازه‌ای به‌خود گرفت و در ادوار بعدی متدرجاً به‌نضج و کمال رسید. اینجا به‌طور مثال می‌توان بعضی از تواریخ محلّی که در این عهد نوشته شدند، نام‌بُرد: *نامهٔ شاهان* کشمیر یا *بهارستان شاهی* (تاریخ کشمیر)،

۱. *ہندوستانی دور وسطیٰ کے مؤرّخین*، محب‌الحسن /رومیلا تهاپر، ص ۳۷.

تاریخ حیدر ملک (تاریخ کشمیر)، *بهارستان غیبی* (تاریخ بنگال)، *مرآت سکندری* (تاریخ گجرات)، *بیگلرنامه* (تاریخ سند)، و *تاریخ طاهری* (تاریخ سند).

نامهٔ شاهان کشمیر یا بهارستان شاهی (ناشناس)

تاریخِ کشمیر حیدر ملک یکی از معتبرترین تواریخ کشمیر است چون مؤلّف خودش در اغلب واقعات و حوادث شرکت داشت و ناظر و مشاهد دقیق بعضی از وقایع تاریخی شامل واقعه انقراض سلطنت کشمیر و الحاقش به‌سلطنت اکبر شاه بود.

این نکته باید یادآور شود که برای اوّلین بار به‌عهدِ اکبر شاه تاریخ کشمیر موسوم به‌*راج‌ترنگنی* به‌فارسی برگردانده شده بود. کتاب مورد بحث *نامهٔ شاهان* کشمیر یا *بهارستان شاهی* نخستین تاریخ مستقلّ محلّی کشمیر است که مستقیماً به‌زبان فارسی به‌رشته تحریر درآورده شده است. این کتاب *بهارستان شاهی* هم خوانده شده است. دربارهٔ مؤلّف هیچ‌اطّلاعی در دست نیست، حتّی اسمش نیز معلوم نیست. این تألیف مستند محتوی است بر *تاریخ‌کشمیر* از آغاز تا عهد جهانگیر. برای کسب اطّلاع از جریانات و تحوّلات سیاسی کشمیر، حمله و تسخیر کشمیر و روابط دولت تیموری با کشمیر و غیره کتابی با اهمیّت است. میرزا حیدر دوغلت با صوفیان خوب رفتار نمی‌کرد. مؤلّف فعّالیّت‌های سیّد علی همدانی و پسرش محمّد همدانی راجع به‌اشاعت اسلام در کشمیر را شدیداً مورد توصیف و توقیر قرار می‌دهد. می‌توان حدس زد شاید بیشتر مطالب از تاریخ کشمیر، ترجمهٔ فارسی *راج‌ترنگنی*، و روزنامچه‌ها مأخوذ شده باشد چون قبل از این تألیف جز منابع مذکور نمونه‌ای پیش مؤلّف نبود. تا زمان تحریر به‌علّت بودن نخستین و کاملترین تاریخ از ارزش اهمیّت زیاد برخوردار است و حیثیّت منبع و مأخذ مستند دست اوّل را نیز دارا است انداز بیان پُرتصنّع است.

تاریخ کشمیر تألیف حسن بن علی کشمیری

حسن بن علی کشمیری به‌دستور پدر بزرگ حیدر ملک، جمال (کمال)الدّین ملک، در عهدِ جهانگیر تاریخ کشمیر را به‌رشتهٔ تحریر کشیده است. حیدر ملک که ذکرش در صفحات بالا گذشته است، نیز مؤلّف و مؤرّخ بزرگ بود. تألیف حاضر تاریخ مختصر

کشمیر از آغاز تا سال تألیف است. برای کسب اطّلاعات دربارهٔ جریانات و تحوّلات سیاسی و فعّالیّت‌های شخصی و دولتی حکمرانان کشمیر منبع مستند و معتبر به‌شمار می‌رود.

تاریخ کشمیر حیدر ملک تألیف حیدر ملک کشمیری

رئیس‌الملک حیدر ملک کشمیری یکی از بزرگترین تاریخ‌نویسان عهدِ جهانگیر به‌شمار می‌رود. او تاریخ کشمیر را در سال ۲۱-۱۶۲۰ م به‌رشتهٔ تحریر درآورده است. او در دربارِ شاهی به‌دیدهٔ احترام و توقیر خاصّ نگریسته می‌شد و با خطاب رئیس‌الملک مخاطَب گردید و به‌عهدهٔ استاندار کشمیر منصوب گشت. این تألیف محتوی است بر تاریخ کشمیر از ازمنهٔ قدیم تا شانزدهمین سال جلوس شاه جهانگیر. اطّلاعات دربارهٔ تاریخ عمومی کشورهای همجوار نیز شامل است. حیدر ملک یک جزء تألیف را به‌ذکر واقعات مافوق‌الفطرت اختصاص داده است جغرافیای کشمیر نیز مطرح گردیده است. *تاریخِ* کشمیر حیدر ملک یکی از معتبرترین تواریخ کشمیر است چون مؤلّف خودش در اغلب واقعات و حوادث شرکت داشت و ناظر و مشاهد دقیق بعضی از وقایع تاریخی شامل واقعه انقراض سلطنت کشمیر و الحاقش به‌سلطنت اکبر شاه بود. از این جهت این تألیف از حیثیّت منبع و مأخذ تاریخی مستند، مهمّ، ارزشمند و فوق‌العاده است. منابع و ماخذهایی چون ترجمهٔ *راج‌ترنگنی*، روزنامچه‌های جونا راج و شری‌ور و تواریخ دیگر مورد استفاده قرارگرفته است. واقعاتِ تاریخی و اجتماعی فعّالیّت‌های متفرّق شاهان و کارنامه‌های عظیم آباء و اجدادش به‌سلک تحریر کشیده است. چون در فوق مذکور است مؤلّف خودش شاهد بعضی از واقعات بود و بعضی اطّلاعات از پدر و پدر بزرگ خود که به‌عهده‌ها و سمت‌های عالی شاهی مأمور بودند و ناظر و چشم‌دید گواه وقایع بودند، اخذ کرده است. در ذکر محتویات چون ادوار بادشاهی، بغاوت و شورشها، جنگ‌ها، فتوحات و عروج و زوال سلسله‌های شاهی تسلسل و ترتیب تاریخی دقیقاً رعایت شده است. در میان واقعات اشعار سبق‌آموز و قصص و حکایت متصوّفانه جابه‌جا به‌چشم می‌خورند. از واقعهٔ اشاعتِ اسلام به‌تفصیل سخن رانده است. از فعّالیّت‌ها و احوال مردم عامّه صرف نظر کرده بیشتر به‌ذکر فعّالیت‌های

درباری شاهی اشاره کرده است. اقدامات ظالمانه و سفّاکانه علیه مردم عامّه علّت عمدهٔ زوال میرزا دوغلت حیدر ملک بود. مردم عامّه از ظلم و ستم و تشدّد به‌تنگ آمده علیه حکمران وقت میرزا دوغلت حیدر ملک عَلَم بغاوت بلند کردند و مخافت شدیدی ابراز نمودند. یوسف شاه در طرب و عیش کوشی غرق بود و به‌فعّالیت‌های سیاسی و فلاح و بهبودی مردم عامّه بی‌اعتنایی می‌کرد. همین‌طور یعقوب شاه نتوانست به‌دفاع کشمیر قابلیّت و اهلیّت سیاسی و کشورداری را نشان داده علیه حمله‌آوران ایستادگی بکند. او متعصّب بود و با مرد فرقهٔ سنّی حسن سلوک نمی‌کرد. در این تاریخ جذبه حبّ‌الوطنی و وطن‌دوستی به‌درجهٔ اتم موجود است. مؤرّخ بر فتوحات سلطان شهاب‌الدّین و بر عظمت و بزرگی فرهنگ سلطان زین‌العابدین فخر می‌کند. همین‌طور جذبهٔ وطن‌دوستی ابراز نموده به‌علاقه‌مندی توصیف کوه‌های بلند، آب زلال، چشمه‌های زیبا، رودهای شفّاف و باغات سرسبز و شاداب کشمیر با جوش و جنب زیاد می‌پردازد. مؤلّف یوسف شاه را مورد انتقاد قرار می‌دهد، چون وی نتوانست علیه غاصبان ایستادگی بکند و برعکس آن پیش آنها سر تسلیم خم کرده بود. انداز بیان *بهارستان شاهی* پُرتکلّف و پُرتصنّع است، درحالی‌که زبان تاریخ حیدر ملک صاف و شسته است. مؤلّف فعّالیّت‌های سیّد علی همدانی و پسرش محمّد همدانی راجع به‌اشاعت اسلام در کشمیر را مورد توقیر و توصیف قرار داده به‌تفصیل به‌ذکرش می‌پردازد. ضمناً باید ذکر شود که در بیان فعّالیّت‌های سیاسی و کارنامه‌های سلاطین کشمیر خیلی مبالغه‌آرایی شده است.

تاریخ کشمیر تألیف سیّد علی

سیّد علی جریانات سیاسی کشمیر عهد میرزا حیدر دوغلت را به‌عهدِ یوسف شاه تألیف نمود. ضمناً ذکری از تاریخ مذهبی دورهٔ سلطنت نیز به‌میان آمده است.

تاریخ کشمیر تألیف مجهول‌الاسم

اسم مؤلّف ناشناس مانده است. این کتاب به‌سال ۱۵۹۰ م نوشته شده است و دارای اطّلاعات تاریخی کشمیر دوره شمس‌الدّین می‌باشد.

تاریخ کشمیر تألیف نراین کول عاجز

نراین کول عاجز به‌دستور صوبه‌دار کشمیر، عارف خان، تاریخ کشمیر را تألیف نمود. واقعات کشمیر را پوشاک قصّه تاریخی مسلسل پوشانده است. مؤلّف در دیباچه می‌نویسد:

"واقعات را به‌فارسی لچ‌خالی از تکلّفات مترسلانه و رعایت اختصار و ایجاز به‌قلم عجز رقم آورده..."[1].

ضمناً باید عرض شود شاهجهان به‌تشویق کلّ علوم و فنون عصر خود پرداخته. سخنوران، شاعران و تاریخ‌نویسان را مورد لطف و کرم خاص قرار داد. او شعبهٔ مستقل تاریخ‌نویسی استقرار کرد و تاریخ‌نویسان را به‌نوشتن آثار ارزشمند و ذی‌قیمت مأمور کرد.

احوال کشمیر تألیف ملّا توفیق کشمیری

این تاریخ منظوم است. او به‌عهدِ عالمگیر تاریخ کشمیر را به‌سلک نظم در قالب مثنوی درآورده است. این تاریخ محتوی است بر وقایع مربوط به‌الحاق کشمیر به‌دولت تیموری هند در زمان اکبر شاه کبیر و مسافرت‌های امپراطوران تیموری هند اکبر شاه کبیر، جهانگیر، شاهجهان و عالمگیر به‌کشمیر. از نظر تاریخی این مثنوی زیاد ارزش و اهمیّت ندارد چون از محتویات مذکور در تاریخ‌های منثور به‌تفصیل سخن رانده شده است. همان مشمولات مذکور فقط به‌سلک نظم کشیده به‌نظر می‌رسد.

انتخاب کشمیر تألیف ناشناس

اسم مؤلّف معلوم نیست. مؤرّخ بر بسیاری از مطالب راجع به‌تسخیر کشمیر تأکید کرده است. این تاریخ از کشمیر باستان آغاز می‌شود و به‌حوادث مربوط به‌تسخیر کشمیر به‌دست اکبر به‌پایان می‌رسد.

گلزار کشمیر: تاریخ دلپذیر کشمیر تألیف دیوان کِرپا رام

دیوان کِرپا رام وزیر راجهٔ رنبیر سینگ بود. او در دربارِ مهاراجه گلاب سینگ در سمت دیوان مأمور بود. تاریخ تولّدش معلوم نیست ولی وفاتش به‌سال ۱۷۷۸ م اتّفاق افتاد. او

---

۱. *ادبیّات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ*، سیّد عبدالله، انجمن ترقّی اردو، دهلی‌نو، هند،۱۹۹۱ م، ص ۹۴.

در زمینهٔ زبان و ادبیّات و تاریخ‌نویسی فارسی نقش مهمّی ایفا نمود. آثارش مشتمل است بر *گلابنامه*، *رقّعات کرِپا رام* و *گلزار* کشمیر. *گلابنامه* زندگینامهٔ گلاب است. رقعات کرِپا رام مجموعهٔ نامه‌های وی است. *گلزار* کشمیر تاریخ منطقهٔ کشمیر است و منقسم است به‌شش گلبن. برای کسب اطّلاعات راجع به‌صوبه‌داران کشمیر کتاب مهمّی است. چون از اسم معلوم است منظرنگاری کشمیر به‌درجهٔ اتّم موجود است. این کتاب ذیل آثار مستند تاریخی قرار می‌گیرد. این تألیف را تاریخ دلپذیر کشمیر نیز خوانده‌اند.

کتابنامه

۱. *ادبیّات فارسی میں ہندووں کا حصّہ*، سیّد عبدالله، انجمن ترقّی اردو، دهلی‌نو، هند، ۱۹۹۱ م.

۲. *اردو انسایکلوپیدیا*، قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، دهلی‌نو، ۲۰۰۳ م.

۳. بزم تیموریه، جلد اوّل، سیّد صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، دارالمصنّفین، شبلی اکیدمی، اعظم‌گره، هند، ۱۹۹۵ م.

۴. *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، آفتاب اصغر، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور (پاکستان)، ۱۳۶۴ هـ ش.

۵. *فهرست نسخه‌های خطّی فارسی* کتابخانه‌های عمومی و آرشیو پتیاله، پنجاب، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۹۹ م.

۶. فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ انجمن ترقّی اردو، دهلی‌نو، مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۹۹ م.

۷. *فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیّه*، دهلی‌نو، مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۹۹ م.

۸. متون *تاریخ* در *فارسی*، دکتر واصف احمد، نائس بُکس، دهلی، ۲۰۰۸ م.

۹. مختصر *تاریخ* هند، سیّد ابوظفر ندوی، دارالمصنّفین، شبلی اکادمی، اعظم‌گره، هند، ۲۰۰۹ م.

۱۰. *مغلیہ سلطنت کا عروج وزوال*، آر.پی. تریپاتهی/دکتر ریاض احمد خان شیروانی، ترقّی اردو بیورو، دهلی‌نو، ۱۹۸۹ م.

۱۱. *نگاهی به‌ادب فارسی در هند*، استاد توفیق هـ سبحانی، شورای گسترش زبان و ادبیّات فارسی تهران، ایران، ۱۳۷۷ هـ ش.

۱۲. *ہندوستانی دورِ وسطیٰ کے مؤرّخین*، محبّ الحسن، قومی کونسل برای فروغ اردو، دهلی‌نو.

13. *Dictionary of Indo-Persian Literature*, Nabi Hadi, Indira Gandhi National Centre for the Arts, Abhinav Publications, 1995.

14. *Dreams Forgotten*, Waris Kirmani, Academic Books, Diggi Road, Aligarh, 1986.

15. *Development of Persian Historiography in India*, Prof. S.M. Waseem, Iran Culture House, New Delhi, 2003.

16. *History of Iranian Literature*, Jan Rypka, D. Reidel Publishing Company, Dordrecht, Holland.

17. *Pre-Mughal Persian in Hindustan*, Mohammad Abdul Ghani, The Allahabad Law Journal Press, Allahabad, 1941 A.D.

18. *The Wonder that was India*, A.L. Basham, Picador An Imprint of Pan Macmillan Ltd., Pan Macmillan, 20, New Wharf Road, London, 1954.

جایگاه میر سیّد علی همدانی در کشمیر

نسرین توکّلی[*]

مقدّمه

نوشتهٔ حاضر تلاشی است برای معرّفی میر سیّد علی همدانی که از عرفای بزرگ قرن هشتم هجری است و در مشرق زمین شهرت زیادی دارد. داشتن القابی چون شاه همدان، علی ثانی، امیرکبیر دلالت بر بزرگی مقام و منزلت او دارد. با وجود این شخصیّت میر سیّد علی همدانی آن‌طور که شایسته مقام اوست در جوامع اسلامی شناخته نیست و مورد توجّه واقع نشده است.

سیّد علی همدانی در دوشنبه دوازده رجب ۷۱٤ ق (۱۳۱٤ م) در همدان به‌دنیا آمد. پدر وی امیر شهاب‌الدّین حسن بن محمّد همدانی از بزرگان این سامان محسوب بود. خاندانش از سادات حسینی بودند[۱]. تولّد وی در زمان سلطنت محمّد خدابنده اولجایتو هشتمین پادشاه از سلاطین مغولی ایلخانی و همزمان با حکومت جمال‌الدّین آق قوش افرم، در همدان روی داده است.

دایی او بیش از هرکس دیگر، در امر تعلیم و تربیت وی مؤثّر بوده است. میر سیّد علی در این زمینه می‌گوید: مرا دایی بود ملقب به‌سیّد علاءالدّین و او از اولیاءالله بود و به‌واسطه تربیت او در کوچکی حافظ *قرآن* شدم. وی تحصیلاتِ مقدّمانی را تحت راهنمایی دایی خود دنبال نمود. استادان دیگرش عبارتند از: شیخ محمود مزدقانی، شیخ نقی‌الدّین علی دوستی سمنانی، شیخ نجم‌الدّین محمّد اسفرائینی، شیخ علاءالدّوله

---

* دانشگاه پیام نور، تهران ـ دانش‌آموختهٔ دورهٔ دکتری مطالعات اسلامی دانشگاه همدرد، دهلی‌نو.

۱. ریاض، محمّد، *احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی*، ۱۹۹۱ م، ص ۷-٦.

سمنانی، قطب‌الدّین یحیٰی نیشابوری، شیخ‌الاسلام شرف‌الدّین درگزینی، نظام‌الدّین یحیٰی غوری خراسانی، شیخ رکن‌الدّین سعید حبشی.

سیّد علی همدانی نزد این بزرگان علم و معرفت و حدیث، حکمت و عرفان را آموخت و در تزکیه، تعالی معنوی و سلوک ملکوتی از آنان تأثیر پذیرفت[1]. سیّد علی همدانی، از همدان زاد و بوم خود به‌همراهی هفتصد تن از سادات برای ترویج دین و معارف اسلامی و هنرهای زیبا و فنون ظریف ایرانی به‌کشمیر وارد شد.

وی در سال ۷۸٦ ق از دنیا رفت. بنای نخستین آرامگاه سیّد علی همدانی هم‌اکنون در شهر کولاب تاجیکستان واقع شده است[2]. بعد از درگذشتِ شاه همدان سیّد میر محمّد همدانی (۸۵٤ ق) پسر سیّد علی همدانی ترویج اسلام را در کشمیر دنبال کرد. او به‌سال ۷۹۸ ق در عهد سلطان سکندر به‌کشمیر آمد. سیّد میر محمّد نیز مانند پدر بزرگوارش تقریباً سیصد تن از علما و صوفیان ایران را همراه آورده و آنان برای همیشه در ایالت کشمیر مقیم گشتند. او تا سال ۸۱۱ ق در کشمیر سکونت داشته و قریب چهارده سال مشغول هدایت و راهنمایی اهل این سامان بوده است.

مروّجین اسلام در کشمیر

در اواسط قرن سوم میلادی دین بودائی وارد ولایت کشمیر شد و این سرزمین بزرگترین مرکز دین مزبور در شبه قارّه گردید. آیین بودا از راه کشمیر به‌آسیای مرکزی و چین سرایت و نفوذ کرد. در این دوره از تاریخ صدها عالم و مرتاض بودائی از گوشه و کنار پاکستان و هند در کشمیر تجمع می‌کردند و در جنگل‌ها به‌عبادت و ریاضت می‌پرداختند. در دورهٔ پیش از ورود اسلام به‌کشمیر، مذهب شیوا بیشتر از مذاهب دیگر در آن دیار رونق و رواج داشت[3]. سیّد شرف‌الدّین عبدالرّحمٰن بلبل شاه

---

۱. ریاض، محمّد، *احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی*، ۱۹۹۱ م، ص ۷-٦.

۲. سیّد عبّاس اطهر رضوی، شیعه در هند، ترجمهٔ مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، دفتر تبلیغات حوزهٔ علمیه، ۱۳۷۷ هـ ش، ج اوّل، ص ۲٦٤.

۳. *راج‌ترنگینی*، ترجمهٔ ملّا شاه محمّد شاه‌آبادی، مقدّمه و مصحّح صابر آفاقی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ هـ ش، ص ۵، مقدّمهٔ مصحّح.

ترکستانی اوّلین کسی است که به‌منظور تبلیغ و ترویج اسلام با جمعی از مریدانش در سال ۷۲۵ ق وارد کشمیر شد. رنچنا که راجای کشمیر بوده و دین بودایی داشت، تحت تأثیر اعمال و اخلاق بلبل شاه به‌دین اسلام مشرّف و به‌صدرالدّین ملقّب گردید. وی اوّلین پادشاه مسلمان محلّی کشمیر است. ده هزار تن از سربازان وی نیز به‌پیروی از سلطان مسلمان شدند. مؤرّخان می‌نویسند که این پیشامد در سال ۷۲٦ ق به‌وقوع پیوست. گفتنی است که اسلام در کشمیر از همان روز اوّل به‌زبان فارسی تبلیغ شد و هم اسلام و هم زبان فارسی وارد خطّهٔ کشمیر شدند. تقریباً ۲۳ سال بعد شخصی به‌نام شاه میر که بنیانگذار سلسلهٔ شاهمیری در کشمیر است در ۷٤۳ ق قدرت و اقتدار را به‌دست گرفت. سلاطین شاهمیری در توسعهٔ اسلام و بسط و گسترش زبان و تمدّن فارسی در کشمیر سهم بزرگی داشتند. شاهمیری‌ها مجموعاً ۱۱٦ سال در کشمیر حکومت کردند.

کشمیری‌ها از آغاز کودکی، *گلستان* و *بوستان* سعدی، *دیوان مولانا* و *حافظ* را در مساجد و یا توسّطِ پدران خود فرامی‌گیرند.

شخصی به‌نام شاهمیر در سال ۱۳٤٦ م دولت مستقل کشمیر را تأسیس نمود و ملقّب به‌سلطان شمس‌الدّین گردید. پادشاهان کشمیر، علما، فضلا و شعرا و اهل کمال را حمایت و تشویق نمودند و بر اثر این توجّه، در زمینهٔ علوم مختلف آثار گرانقدری به‌وجود آمد. سلطان زین‌العابدین به‌زبان فارسی، کشمیری و هندی تسلّط داشت[۱]. دوره سلطان زین‌العابدین شاه معروف به‌شاه کبیر (۸۳۳–۷۷۵ ق) دورهٔ زرّین تاریخِ کشمیر به‌حساب می‌آید. سلطان مزبور شیدای علوم و هنر و پشتیبان قوی برای علما و شعرا و نویسندگان بوده است. بعد از خانواده شاهمیر، خاندان چک‌ها (۹۹٤–۹٦۱ ق) ۳۲ سال حکومت کردند. این دوره از این لحاظ قابل توجّه و مهمّ است که در آن دوره مذهب تشیع مذهب رسمی کشمیر گردید و زبان فارسی بیشتر رسوخ پیدا کرد و حاکمان کشمیر در این زمان، لقب شاه را بر خود گذاشتند. مذهب‌های دیگر؛ مثل بودایی، برهمنی، و هندویی از رونق افتادند و اغلب ساکنین آن دیار به‌دین اسلام گرویدند.

۱. نقوی، سیّد علی رضا، *تذکره‌نویسی در هند و پاکستان*، ۱۳٤۳ هـ ش، ص ۱۲۹.

ترویج اسلام توسّطِ ایرانیان در کشمیر

مسلمانان ایرانی از اوایل سدهٔ ششم هجری قمری برای تبلغیات دینی به‌کشمیر وارد شدند. مبلّغان ایرانی چون به‌زبان کشمیری آشنایی نداشتند، نمی‌توانستند به‌راحتی مردم را به‌اسلام دعوت کنند، و به‌تبلیغ اسلام بپردازند. اوّلین کاری که آنان انجام دادند این بود که در سراسر کشمیر مدرسه‌های علمی و دینی دایر کردند. یکی از مدرسه‌های مهمّ آن زمان که در شهر سرینگر مرکز ایالت کشمیر تأسیس شد «عروةالوثقٰی» بود. این مدرسه را، سیّد جمال‌الدین محدّث تأسیس نمود. وی همراه سیّد علی همدانی وارد کشمیر شد. سیّد جمال‌الدین دانشمند بزرگ و عالم سرشناس زمان خود بود و در علوم فقه و تفسیر نبوغ داشت. اکثر عالمان و نویسندگان بعدی فارغ‌التحصیل همین حوزهٔ علمی بودند. این مدرسه مدّت‌ها به‌عنوان یکی از مراکز علمی خدمت شایسته انجام داده است.

بر طبق نظر مؤلّف *واقعات* کشمیر، سیّد علی همدانی با هفت تن (هفتصد تن) از سادات ایرانی به‌کشمیر وارد شد، و اکثر یارانش عالم و فاضل بودند و در علوم متداول به‌ویژه در عربی و فارسی مهارت کامل داشتند. گذشته از ترویج فرهنگ و معارف اسلامی، مبلّغان ایرانی تلاش نمودند تا زبان فارسی و عربی را به‌مردم آموزش بدهند. پادشاه محلّی کشمیر که سلطان قطب‌الدین (۷۹۱–۷۸۰ ق) نام داشت و حامی و طرفدار ادبا، شعرا و فضلا بود، نیز در وسط شهر سرینگر یک مدرسه به‌نام «دارالعلوم» تأسیس نمود. این مدرسه بعدا به‌عنوان یکی از مراکز علمی و دینی شهرت یافت. بعد از مراجعت سیّد علی همدانی به‌ایران، اکثر یاران او در کشمیر ماندند و به‌تربیت مردم پرداختند.

در واقع ایرانیان، میراث و باورهای کهن خویش را به‌مرکز آسیا بردند، با مردم بومی درآمیختند و در کنار زبان فارسی بعدها عقاید اسلامی را نیز در سرزمین پهناور آسیای مرکزی رواج دادند[۱]. در نتیجه روابط صمیمانه مبلّغان ایرانی با مردم کشمیر و آمیزش آنها با مردم این سرزمین، زبان و فرهنگ کشمیر تحتِ تأثیر فرهنگ و زبان ایرانی قرارگرفت.

---

۱. ورهرام، غلام رضا، *تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی*،۱۳۷۲ هـ ش، پیشگفتار.

ترویج اسلام در کشمیر توسّط سیّد علی همدانی

سیّد علی همدانی با همّت خود و تلاش شاگردانش، کشمیر را به‌یکی از پایگاه‌های مستحکم اسلام تبدیل ساخت. امّا عدّه‌ای هم معتقد هستند که سیّد علی همدانی و یارانش به‌صورت دسته جمعی و یا به‌صورت گروه‌های بزرگ چند نفری بر اثر فشارهای سیاسی روز از همدان و نقاط دیگر ایران به‌کشمیر پناهنده شدند و زبان فارسی و دین اسلام را در آن سامان رواج دادند[۱]. در حقیقت سیّد علی همدانی ذخیرهٔ عظیمی از فنون، علوم، معارف و صنایع را از موطن خود، همدان به‌کشمیر انتقال داد و آن سامان را «ایرانِ صغیر» ساخت. امروزه گسترش بسیاری از هنرهای موجود در منطقهٔ کشمیر را با نام سیّد علی همدانی پیوند می‌دهند؛ هنرهایی مانند شالبافی، بافندگی، سفّالگری و خوشنویسی از بازمانده‌های میراث «شاه همدان» و هفتصد همراه هنرمند او به‌شمار می‌آید. زبان و به‌خصوص شعر فارسی سال‌ها پس از اشاعهٔ اسلام در کشمیر ریشه گرفت.

با اینکه دین اسلام در قرن اوّل هجری به‌کشمیر وارد شده است، تابش این دین تا سال ۷۷۴ ق در این سرزمین به‌تأخیر افتاد و از این سال سیّد علی همدانی با فعّالیّت‌های تبلیغی خود، اسلام را در این ناحیه، دین اکثریت مردم نمود. برحسبِ بررسی منابع گوناگون، وی در این سال چند ماهی در آن دیار اقامت گزید. سفر حج رفت و در سال ۷۸۱ ق برای بار دوم به‌کشمیر آمد و در این منطقه مشغول فعّالیّت تبلیغی بود. در نوبت سوم از اوایل سال ۷۸۵ تا اواخر ۷۸۶ ق در این قلمرو ساکن گردید[۲]. جمعی از همراهان سیّد در این سرزمین سکونت گزیدند که امروزه غالب سادات از بازماندگان و یاران سیّد علی همدانی هستند.

استاد مطهّری می‌نویسد: یکی از کسانی که در کشمیر به‌اسلام خدمت کرده است، میر سیّد علی همدانی بوده. این مرد بزرگ که از مفاخر اسلام است هزارها شاگرد در

---

۱. گ.ل. تیکو، «گرداری» *پارسی‌سرایان کشمیر*، ۱۳٤۲ ه ش، مقدّمه.

۲. صدّیق نیازمند، محمّد، *سرچشمهٔ عرفان*، ۱۹۹٦ م، ص ۳۳–۳۲.

کشمیر تربیت کرده که هر کدام برای خود استاد شدند. سیّد علی همدانی هنوز در کشمیر محترم است[۱].

سلطان زین‌العابدین اوّلین پادشاه کشمیر است که منصب ملک‌الشعرایی را در دربار خود دایر نمود و ملّا احمد کشمیری، اوّلین کسی است که به‌این منصب سرافراز گردید.

اوّلین مدرسهٔ علوم دینی در کشمیر به‌دست این مبلّغ توانمند ساخته شد. همچنین سلطان شهاب‌الدّین به‌توصیهٔ میر سیّد علی همدانی «مدرسةالقرآن» را احداث نمود که مدرسه‌ای وسیع و مهمّ بود و از تمام نواحی کشمیر طالبان علم و معرفت به‌این مدرسه می‌آمدند. سیّد علی همدانی در کشمیر کتابخانه‌ای تأسیس نمود و در این مکان بسیاری از منابع علوم و معارف اسلامی را به‌زبانهای عربی و فارسی فراهم ساخت. این کتابخانه اهمیّت شایان توجّهی به‌دست آورد و شخصیّت‌های علمی و فرمانروایان از آن بازدید می‌کردند.[۲]

در دوران اقامتش در کشمیر که مجموعاً پنج سال طول کشید، ۳۷۰۰۰ نفر به‌دست او مسلمان شدند و به‌خاطر نفوذ معنوی و اجتماعی فوق‌العاده‌اش اسلام در این سرزمین گسترش یافت.

علّامه اقبال لاهوری، شاعر پارسی‌گوی شبه قارّه، در جاویدنامه خود قطعه‌ای دارد تحت عنوان «زیارتِ امیرکبیر حضرت سیّد علی همدانی» که در آن نام سیّد علی همدانی را به‌عنوان کسی که از کشمیر هند «ایرانی صغیر» ساخت، یاد کرده است:

سیّدالسادات، سالار عجم — دست او معمار تقدیر امم
تا غزالی درس الله هو گرفت — ذکر و فکر از دودمان او گرفت
مرشد آن کشور مینو نظیر — میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطّه را آن شاه دریا آستین — داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد، ایران صغیر — با هنرهای غریب و دلپذیر
یک نگاه او گشاید صد گره — خیز و تیرش را به‌دل راهی بده

---

۱. مطهّری، مرتضٰی، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، ص۳۹۳.

۲. درخشان، مهدی، *بزرگان و سخن‌سرایان همدان*، ناشر اطّلاعات، ۱۳٤۱ هـ ش، جلد اوّل، ص ۸٦

ترویج اسلام و ادب فارسی توسّط یاران سیّد علی همدانی

تسخیر هند در روند اسلامی شدنِ آن مناطق تأثیر بسزایی گذاشت، زیرا از طریق فتح هند و قسمت بزرگی از پنجاب بود که اسلام به‌صورت قطعی در هندوستان استقرار یافت[1]. در سال ۹۷۶ م و در دورهٔ سبکتگین پدر محمود غزنوی، زمینهٔ ابتدایی پی‌ریزی زبان فارسی در هند مساعد گردید، امّا در امتداد قرون دهم و یازدهم میلادی، در نتیجه حملات محمود غزنوی بر هند در زمان کمی، بخش عظیم هند تسخیر شد، و در همین زمان شرایط بسیار مساعد برای توسعهٔ زبان فارسی و تمدّن ایرانی در هند فراهم گردید، و ایرانیان به‌مسایل فرهنگی هند علاقه پیدا کردند[2]. میر سیّد علی همدانی و پیروانش دسته جمعی و یا به‌صورت گروه‌های بزرگ از همدان و نقاط دیگر ایران به‌کشمیر وارد شدند، و زبان فارسی و دین اسلام را در آن سامان رواج دادند. و در واقع تغییراتی در آداب و رسوم آن خطّه ایجاد نمودند. مثلاً لباس پوشیدن آنها که با رسم قدیم هندوان مطابقت داشت به‌سبک اسلامی ایرانی درآمد. بسیاری از صنعت‌گران، پیشه‌وران، معماران و شاعران که همراه او از ایران مهاجرت نموده وارد کشمیر شدند، یک جامعهٔ سازنده فعّال اسلامی را تشکیل دادند.

یاران سیّد علی نیز در ترویج فرهنگ و ادب فارسی نقش فعّال داشته‌اند؛ زیرا آنان یک محیط بسیار سازگار و علم‌پروری را در کشمیر برای گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و زبان فارسی فراهم ساختند. کوشش‌های این مبلّغان ایرانی، تا آن زمان که مردم محلّی در فراگرفتن زبان فارسی اشتغال نمی‌داشتند، بی‌حاصل و بی‌ثمر می‌ماند. آنان برای گسترش دین و زبان فارسی برپایهٔ اصولی، برنامه‌ریزی نمودند. در نتیجهٔ آن عموم مردم برای فراگرفتن این زبان میل و رغبت نشان دادند و در کمتر زمانی بود که زبان فارسی ریشه‌های خود را در آن سرزمین به‌استواری دوانیده و موجب شد که ریشه‌های زبان سانسکریت را از دربار سلاطین کشمیر به‌درآورد.

---

۱. ابن اثیر، علی بن محمّد، *الکامل فی التاریخ*، به‌کوشش تورنبرگ، لیدن،۱۸۵۰ م، ج ۹، ص ٦٤–٥٩.

۲. زمانی، آصفه، *محقّقین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم*،۱۹۹۳ م، ص ۱۵.

سیّد علی همدانی در ایران، آسیای مرکزی و جنوبی، شاگردانی متعدّد داشته است. از معروف‌ترین و فاضل‌ترین آنان نورالدّین جعفر بدخشی (متوفی: ۷۹۷ ق) است که وقتی سیّد در ختلان (آسیایِ میانه) به‌سرمی‌برد، به‌خدمتش رسید و از محضر علمی و معنویش بهره برد. او مشاهداتِ خویش را از اخلاق و رفتار استادش در کتابی تحت عنوان «خلاصة‌المناقب» گرد آورد.

یکی دیگر از یاران سیّد، خواجه اسحاق ختلانی (متوفی: ۸۲۷ ق) بود. او علاوه بر آنکه حوزه درسی سیّد علی همدانی را مغتنم می‌شمرد، به‌افتخار دامادی وی نایل گردید و در بسیاری از سفرهای تبلیغی و زیارتی ملازم استادش بود. خواجه اسحاق در نیم قرن فعّالیّت ارشادی و آموزشی خود جمع‌کثیری از افراد مشتاق معارف اسلامی را تربیت کرده است[1].

سلطان زین‌العابدین اوّلین پادشاه کشمیر است که منصب ملک‌الشعرایی را در دربار خود دایر نمود و ملّا احمد کشمیری، اوّلین کسی است که به‌این منصب سرافراز گردید. این نکته دارای اهمیّت فراوان است که در زمان همان سلطان بود که زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی شناخته شد و این زبان به‌جای زبان سانسکریت زبان درباری شد. سلطان زین‌العابدین بنیانگذار «سازمانِ دارالترجمه» نیز بود. کتب مهمّ مذهبی هندوان مانند *مهاباراتا*، *رامایانا* به‌حکم همین پادشاه اوّلین بار از سانسکریت به‌زبان فارسی ترجمه شد. کتاب معروف سانسکریت *کتهاسرت ساگر* به‌دستور همان سلطان به‌دست ملّا احمد کشمیری به‌فارسی برگردانده شد و اسم آن کتاب را *بحرالاسمار* گذاشتند. آموزش و پرورش و فراگرفتن زبان فارسی در کشمیر، رایگان گردید. برای فراگرفتن زبان فارسی، به‌اصطلاح امروز «بورسِ تحصیلی» به‌دانشجویان پرداخت گردید. دانشجویان برای دانش‌افزایی گروه گروه رو به‌مدرسه‌ها آوردند. بدین منوال، زبان فارسی در سرزمین کشمیر به‌دست مبلّغان ایرانی رواج یافت.

---

۱. اذکایی، پرویز، *مروّج اسلام در ایران صغیر*، *احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی*، به‌انضمام رساله همدانیه، دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۷۰ هـ ش، ص ٦٤-٦٣.

در طول مدّت شش قرن زبان فارسی در کشمیر به‌عنوان زبان رسمی رایج بوده است. در این مدّت دراز واژه‌های گوناگون و ترکیب‌های متنوّع فارسی به‌صورت گسترده‌ای در زبان کشمیری وارد شده است. اگر به‌دقّت، زبان کشمیری مورد بررسی قرارگیرد، دیده خواهد شد که تقریباً سی در صد از کلمات و امثال و حکم یا ترکیبات آن، از فارسی وارد این زبان شده است. این واژه‌ها یا امثال و حکم را مردم عامی و بی‌سواد نیز در سخنان خود به‌کار می‌برند.

کشمیری‌ها از آغاز کودکی، *گلستان* و *بوستان* سعدی، *دیوان مولانا* و *حافظ* را در مساجد و یا توسّط پدران خود فرامی‌گیرند و این خود باعث حضور فعّال و گسترده فرهنگی، در این خطّه می‌شود.

کشمیر در ادبیّات فارسی نماد زیبایی است. شاعران فارسی‌گوی گاهی سیه‌چشمان کشمیری را مورد توصیف قرار داده‌اند و گاهی بت کشمیری را ستوده‌اند. حتّی شاعرانی هم هستند که آرزو داشته‌اند که به‌کشمیر بروند و از هوای خوب و مناظر طبیعی آن، بهره ببرند. شعرا و ادیبانی دیگر هم از کشمیر به‌عنوان لعبتی طنّاز، نام‌برده‌اند.

حافظ گفته است:

به‌شعر حافظ شیراز می‌کوبند و می‌رقصند　　سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقند

شاعری دیگر گفته است:

پیام دادم نزدیک آن بت کشمیر　　که زیر حلقهٔ زلفت، دلم چراست اسیر؟

صائب تبریزی می‌گوید:

می‌کنم از سر برون صائب، هوای خلد را　　بخت اگر از ساکنان شهر کشمیرم کند

عرفی شیرازی می‌گوید:

هر سوخته جانی که به‌کشمیر درآید　　گر مرغ کباب است که با بال و پراید

ظفر خان احسن تربتی (تربت حیدریّه) می‌گوید:

الهی تا بود کشمیر آباد　　ز گلزار خراسانم، مده یاد
به‌هرکس هرچه خواهی، بی‌سخن ده　　مرا کشمیر و، بلبل را چمن ده

و همچنین گفته شده است:

همشیرهٔ جادوان بابل　　همسایهٔ لعبتان کشمیر

در دورهٔ اسلامی هند، مراکز علمی، ادبی و تحقیقاتی، فراوانی وجود داشته است، بهترین نشانه آن، وجود کتابخانه‌های متعدّدی است که از قدیمی‌ترین دورهٔ حکومت اسلامی در هند پایه‌گذاری شده است و مرکز مطالعه و تحقیق برای دانشمندان و دانش‌پژوهان بوده است.

نتیجه

از آنچه گذشت، چنین به‌دست می‌آید که سیّد علی همدانی و یارانش مروّج اسلام در کشمیر بوده‌اند. و علاوه بر آن زبان فارسی و صنعت و هنر را از سرزمین ایران برای مردم کشمیر به‌ارمغان آوردند. و همچنین عرفان و تصوّفی که سیّد علی به‌آن اعتقاد داشت و عمل می‌کرد نیز توسّطِ او در کشمیر رواج یافت. عرفانی که شریعت و دین هم همراه آن بود و در واقع زبانِ کشمیری در جریان شش قرن در سلسلهٔ تکامل خود، رو به‌تحوّلات و دگرگونی‌ها بوده و در این تحوّل، واژه‌های متعدّد فارسی به‌کشمیری راه یافته است. می‌توان گفت در حقیقت این واژه‌ها مناسب زبان کشمیری بوده است. امّا چیزی که اهل ایران به‌فرهنگ و تمدّن و زبان کشمیری اهدا نمودند، بدون شکّ و تردید سرمایه‌ای بی‌بها است. اگر واژه‌های فارسی از زبان کشمیری استخراج شوند، زبان کشمیری بی‌جان و بی‌مایه خواهند بود. اگرچه این ناحیه دیرتر از دیگر مناطق شبه قارّه با زبان فارسی آشنا شد و از مهد این زبان یعنی ایران نیز دورتر بود، نویسندگان و شاعران پارسی زبان که از میان ایشان برخاسته‌اند بیشتر هستند.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، علی بن محمّد، *الکامل فی التاریخ*، به‌کوشش تورنبرگ، لیدن، ۱۸۵۰ م.

۲. اذکایی، پرویز، *مروّج اسلام در ایران صغیر*، احوال و آثار میر سیّد علی همدانی، به‌انضمام رسالهٔ همدانیه، ص ٦٤–٦٣، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ۱۳۷۰ ش.

۳. اطهر رضوی، سیّد عبّاس، *شیعه در هند*، ترجمهٔ مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، دفتر تبلیغات حوزهٔ علمیه، ۱۳۷۷ ش.

٤. اعظم دیده مری، محمّد، *واقعاتِ کشمیر* (تاریخ کشمیر اعظمی)، ترجمه و حواشی: خواجه حمید یزدانی، کشمیر بُک دپو، سَرینگر، کشمیر، ۲۰۰۳ م.

۵. اعظم، محمّد، *تاریخ کشمیر*، ترجمهٔ منشی اشرف علی، خدابخش اورینتل پبلک لایبریری پتنه، ۱۸٤٦ م.
٦. بدخشی، نورالدّین جعفر، *خلاصةالمناقب* (در مناقب میر سیّد علی همدانی)، تصحیح: سیّده اشرف ظفر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷٤ ش/۱۹۹۵ م.
۷. ریاض، محمّد، *احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی*، با شش رساله از وی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۹۹۱ م/۱۳۷۰ ش/۱٤۱۱ ق.
۸. زمانی، آصفه، *محقّقین و منتقدین معروف زبان و ادبیّات فارسی هند در قرن بیستم* (همراه به‌تاریخ مختصر نقد و تحقیق در ادبیّات فارسی)، مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۹۳ م.
۹. صدّیق نیازمند، محمّد، *سرچشمهٔ عرفان*، انتشارات: اویس وقاص پبلشنگ هاؤس، سرینگر، کشمیر، ۱۹۹٦ م.
۱۰. ظفر، سیّده اشرف، *سیّد میر علی همدانی*، گلشن پبلیشرز، سرینگر، کشمیر، ۱۹۹۱ م.
۱۱. گ.ل. تیکو (گرداری)، *پارسی‌سرایان* کشمیر، انتشارات انجمن ایران و هند، تهران، ۱۳٤۲ ش.
۱۲. مطهّری مرتضٰی، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، انتشارت صدرا، ۱۳٦۲ ش.
۱۳. مهدی درخشان، *بزرگان و سخن‌سرایان همدان*، ناشر اطّلاعات، ۱۳٤۱ ش.
۱٤. نقوی، سیّد علی رضا، *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، مؤسّسهٔ مطبوعات علمی، تهران، ۱۳٤۳ ش.
۱۵. ورهرام، غلام رضا، *تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی*، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ ش.
۱٦. *راج‌ترنگینی* (تاریخ کشمیر)، سدهٔ دهم هجری، ترجمهٔ فارسی ملّا شاه محمّد شاه‌آبادی، مقدّمه و تصحیح: صابر آفاقی، انتشارات: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، پاکستان، ۱۳۹٤ ق، ۱۳۵۳ ش، ۱۹۷٤ م.

احوال و آثارِ ملّا محمّد علی کشمیری مؤلّفِ «تحفةالاحباب»

غلام رسول جان*

نام، نسب و خانواده

محمّد علی نام، ملّا و مولانا لقب، وطن در کشمیر داشتند، تاریخ تولّد، جای ولادت و دیگر حالات زندگی این مشهور زمانه شاعر و ادیب، عالم و فاضل و صوفی بزرگ در گوشهٔ اخفا مانده، دربارهٔ حالاتِ زندگی و دیگر کارنامه‌های وی از مآخذ دستیاب شده هیچ برنمی‌آید، البتّه چند جنبهٔ معاشرتی زندگی وی از کارنامهٔ ادبی *تحفةالاحباب* می‌تابد[1].

---

* استاد مرکزِ مطالعات آسیای میانه دانشگاه کشمیر، سرینگر.

۱. ملّا عبدالباقی نهاوندی در *مآثر رحیمی* ضمنِ شرح و احوال علما و فضلا همنام مصنّف *تحفةالاحباب* ملّا محمّد علی کشمیری را چنین معرّفی می‌کند:

"ملّا محمّد علی کشمیری از ولایت دلپذیر کشمیر بود و خالی از استعداد و حالتی نبود و به‌قدر مقدور در وادیِ طالب علمی کوشیده بود و در انشاء وقوفی تمام داشت و در اوایل حال که از کشمیر برآمده در دکن در احمدنگر در سلسلهٔ سعادت خان دکنی که از ممالک نظام شاه بوده، می‌بود و اعتبار و اقتدار تمام نزد او داشت، یک چندی نیز به‌خدمت برهان‌الملک پادشاه احمدنگر رسید و راه ملازمت یافت و اعتبارِ تمام یافت، چون دکن بر دست این سپهسالار مفتوح شد و سلسلهٔ نظام شاهی مستاصل شد به‌غیر از دربارِ این پناه در ماندگان پناهی ندید به‌وسیلهٔ مقرّبان و باریافتگان ایشان در سلک ملازمان و مجلسان درآمد و به‌علوفه و جاگیر لائقه سرافراز شد و به‌دستور دیگر مستعدان بر ماهیّت می‌گذرانید و از خوان ایشان بهره‌مند بود تا آنکه فضیلت و حالت خود را بر این سپهسالار ظاهر ساخت و به‌تاریخ سنهٔ هزار و بیست و پنج در برهانپور به‌ترجمهٔ کتاب حافش (کذا) از تصانیف مشهورهٔ علامةالعلما خواجه صائن‌الدّین ترکه که از عربی به‌فارسی آرد مأمور گردید و کمال حالت و فضیلت در آن کتاب به‌کاربرده آن خدمت را به‌انصرام رسانید و دیباچهٔ آن را به‌نام نامیِ ایشان مزیّن ساخت و در آن ترجمهٔ *ید بیضا* نموده بود. هنگام معروض داشتن و گذرانیدن آن نسخه راقم در حاشیهٔ آن بزم حاضر بود که غایت مستحسن و مقبول افتاد و به‌صلات و انعامات سرافراز

گردید. از جوانان و خوش ذاتان این روز گار بود تا آنکه به‌تاریخ پانزدهم شهر ربیع‌الثّانی سنهٔ هزار و بیست و پنج در هنگام توجّهٔ این سپهسالار به‌جانب دکن در حوالی ملکاپور (برار) نقد حیات به‌قابض ارواح سپرد و در آن مکان برآسود. راقم تاریخ این قضیه‌هایی را این چنین یافته. تاریخ:

فریـد دهـر محمّـد علـی کـه خامـهٔ او / بجان خصم نمـودی همیـشه شمـشیری
وحیـد خطّـهٔ کـشمیر آنکـه ثـانیِ او / ندیـده دیـدهٔ ایـن روزگـار تـدویری
بمـرگ دانـش پیـشوای اهـل هنـر / سـپهر پیـر بپوشـید جامـهٔ قیـری
زبهـر خـوردنش القـصّه تیـز دنـدان شـد / دهانِ خاک کزین لقمه نیـستش سـیری
چو سال عمرش طی گشت سال تاریخش / بجـو ز «مـرد محمّـد علـی کـشمیری»"

(۱۰۲۶ ه)

(ملّا عبدالباقی نهاوندی، *مآثر رحیمی*، جلد سوم، چاپ کلکته، ۱۹۳۱ م، ص ۹–۵۸)

پروفسور عبدالقادر سروری به‌حوالهٔ *مآثر رحیمی* در ضمن علمای کشمیری به‌عهدِ اکبر ذکر ملّا محمّد علی کشمیری را چنین می‌نماید:

"به‌عهدِ اکبر ذکر ملّا محمّد علی کشمیری قابل ذکراند. وی از کشمیر به‌دکن آمد و در احمدنگر به‌امیر نظام شاهیِ سعادت دکنی متوصّل شد. بعد از آن ملازمت برهان‌الملک نظام اختیار کرد چون عبدالرّحیم خان‌خانان احمدنگر را فتح نمود از علمای آنجایی با ملّا محمّدَ علی ملاقی شد. خان‌خانان از قابلیّتش خیلی متأثّرَ شد و وی را در دربارِ خود شامل نمود به‌فهمایش خان‌خانان ملّا موصوف خواجه صائن‌الدّین علامةالعلّامه را به‌فارسی ترجمه کَرد. ملّا عبدالباقی نهاوندی این ترجَمه را خیلی تحسین کرد و آفرین گفت ملّا (موصوف) در ملکاپور (برار) در سال ۱۶۱۵ م وفات یافت".

(عبدالقادر سروری، *تاریخِ ادبیّات فارسی در کشمیر*، چاپ حیدرآباد، ص ۹۶)

مصنّف *مآثر رحیمی* هرچه دربارهٔ ملّا محمّد علی کشمیری نوشته و پروفسور سروری ادّعای آن نموده از آن هویدا است که ملّا محمّد علی کشمیری همنام مصنّف *تحفةالاحباب* بود و وطنِ عزیز هردو کشمیر بود. با وجودی‌که هردو معاصر بودند، امّا زندگیِ معاشرتی و کارنامهٔ ایشان مختلف‌اند. حال و احوال مصنّف ملّا محمّد که تذکرهٔ وی در اوراق آینده می‌آید، اَین فرق صاف به‌نظر می‌رسد.

غلام حسن بلتستانی نقل دارد که ملّا محمّد علی نام، دو افراد همنام بودند. یکی از آنان خطّاطِ مشهور و معروف به‌خطِّ نستعلیق بود، دوم مصنّف *تحفةالاحباب* است. موصوف مزید نقل می‌نماید:

"به‌شمول ترقیمهٔ کاتب کتاب *تحفةالاحباب* نام کاتب هیچ‌جا درج نشده است. البتّه کاتب همنام مصنّف «تحفةالاحباب» خطّاط معروف و مشهور به‌ملّا محمّد علی کشمیری است که خوشنویس چیره‌دست در خطِّ نستعلیق بود. نسخهٔ خطّی *خلاصةالمناقب* که متاع گرانمایهٔ کتبخانهٔ اینجانب است، در سال ۱۰۹۲ هجری به‌دست وی کتابت شده است. طرزِ تحریر و خط هر در ترقیمه بالکل یکسان است".

(*دانش* فصلنامه، تابستان ۱۳۶۹ ش/سپتامبر ۱۹۹۰ م، چاپ اسلام‌آباد، ص ۳–۱۸۲)

از بیانِ مزبور این نتیجه برمی‌آید که خطّاط معروف به‌نام ملّا محمّد علی کشمیری بعد از سال ۱۰۹۲ هجری زنده بوده باشد که با بیان ملّا عبدالباقی نهاوندی هیچ‌ربط ندارد که مشهور انشاپرداز ملّا محمّد علی کشمیری در سال ۱۰۲۵ هجری درگذشت.

وجاهت خانواده

مولانا جمال‌الدّین خلیل الله والدِ بزرگوار مصنّف بودند. خلیل الله که به‌القاب ملّا، مولانا و جمال‌الدّین متّصف بودند[۱]. دربارهٔ تاریخِ تولّد و جایِ ولادتِ وی مؤرّخان و تذکره‌نگاران

شیخ محمّد اکرام در ضمن تذکرهٔ اکابرین علمای شیعهٔ لکهنو در قرن هجدهمین نوزدهمین، یکی از فقیه مایه‌ناز، علمای کشمیر ملّا محمّد علی کشمیری را چنین یاد می‌نماید:

"در این عهد در فیض‌آباد (اتّراپرادش) ملّا محمّد علی کشمیری شهرهٔ آفاق بود. وی شاگردِ ملّا عبدالحکیم بودند و از کشمیر برآمده در فیض‌آباد ساکن شدند. توجّهٔ او زیاد به‌علم فقه بود و بر فضیلتِ نمازِ جمعه رسالهٔ نوشت". (شیخ محمّد اکرام، *رود کوثر*، چاپِ دهلی، ۱۹۹۱ م، ص ۲۳۳)

می‌گویند که شیخ محمّد علی کشمیری یکی از شاگردانِ قاضی نورالله شوستری بودند.

(*ثقلین* سه‌ماهی، ج ۲، دهلی، ۲۰۰۱ م، ص ۱۳)

معلوم می‌شود که این همان شیخ محمّد علی کشمیری می‌باشد که کتاب *نجوم السّماء* را تألیف کرد و در آن ذکر قاضی به‌این مناسبت آورد که وی کتاب اثبات تشیّع سیّد محمّد نوربخش را به‌قاضی منسوب کرد.

(سیّد محمّد مهدی المرتضوی النگرودی، *تنویرالسراج*، چاپِ مشهد، ص ک)

واضح است که شیخ محمّد علی کشمیری، شاگردِ قاضی موصوف و فقیه مذکور ملّا محمّد علی کشمیری را با صاحب *تحفةالاحباب* هیچ‌مماثلت نیست چنانچه در این بعد زمانی واضح است.

علاوه از این بعضی تذکره‌نویسان محمّد علی نام، ملّا لقب، میر و میرزا کنیّت نامی شعرا و ادبا را ذکر کرده‌اند که در آن مرزا محمّد علی آزاد کشمیری (ز: ۱۲۳۱ ه) محمّد علی مرزا تمکین (م: ۱۱۳۲ ه)، محمّد علی مرزا جم، محمّد علی حشمت تبّتی (سدهٔ دوازدهم)، محمّد علی مرزا رائج سیالکوتی (م: ۱۱۵۰ ه)، محمّد علی مرزا شکیب، محمّد علی مرزا صائب اصفهانی (۱۰۸۱ ه)، ملّا محمّد علی غیرت کشمیری، محمّد علی مرزا ماهر، محمّد علی خان متین (۱۱۶۱ ه) و میر محمّد علی اکبرآبادی (م: ۱۱۸۹ ه) و غیره سرفهرست‌اند.

(راشدی، حسام‌الدّین، تذکرهٔ شعرای کشمیر، ج ۱، ص ۲، ۶۸–۱۶، ۳–۲۱۲؛ ایضاً ص ۶۰۸–۵۱۸، ۳۶–۱۳۲۹؛ اصلح مرزا، *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، چاپ کراچی، ص ۳، ۱۸، ۱۸۹، ۲۵۲، ۲۶۸)

شعرا و ادبا متذکّرهٔ بالا شهرت به‌وجهٔ شاعری داشتند. از میان اینها همچنانکه واضح است، بعضی به‌کشمیر تعلّق نداشتند. البتّه در کشمیر ساکن بودند و در این خاک پیوست شدند. آنها که اصلاً از کشمیر نبودند تعیین زمانهٔ آنها از مآخذ دستیاب شده به‌عهدِ ملّا محمّد علی کشمیری (قرن دهم/یازدهم هجری) بسیار بعید به‌نظر می‌آید. زندگی و شخصیّت ملّا محمّد علی غیرت کشمیری مذکور که تعیین زمانه و دیگر حال و احوال وی از روی مأخذ مستند نمی‌شد البتّه در تذکرهٔ *بی‌نظیر* و *روزِ روشن* ذکر وی چنین درج است.

ملّا محمّد علی کشمیری از ماهران فنّ نکته‌سنجی است و از شعرای کشمیر فردوس نظیر است او می‌گوید یک شعر دارد. (راشدی، حسام‌الدّین، تذکرهٔ شعرای کشمیر، ج ۲، ص ۲۸۱).

۱. "وچون این فقیر علیل خاکراه ذلیل، پرگناه محمّد علی بن مولانا خلیل الله..." (*تحفةالاحباب*، خطّی، ص ۳)

هیچ‌ذکر نکرده‌اند[۱]. البتّه چند خط و خال زندگیِ معاشرتی وی بر رخ *تحفةالاحباب* نمایان‌اند. چنانچه صاحبِ *تحفةالاحباب* یکی از رویدادهای ذاتی به‌زمانِ او نقل می‌کنند که ازو نقش‌گرایی اوّلین زندگیِ وی فراهم می‌شود، محمّد علی می‌گوید:

از مطالعهٔ *تحفةالاحباب* برمی‌آید که ملّا محمّد علی از بابا علی نجاری هم کسب فیض کرده است. وی منازل سیر و سلوک را به‌پیشوایی او طی نمود.

"خالی داشتم مولانا محمّد نام و وی معتقد و مرید حضرت امیر شمس‌الدّین محمّد قدّس‌سرّه بود و پیش از حضرت توبه انابت نموده و دست ارادت و تابعیت بذیل ارشاد و هدایت آنحضرت مستحکم زده و تلقین ذکر خفی ارباب طریقت و تعلیم قواعد اهلِ سلوک و ریاضت آنحضرت گرفته و پیش آنحضرت چند سال اربعین‌ها به‌انواع عزلت و خلوت کشیده و در خدمت و ملازمت آنحضرت پیوسته مداومت و مواظبت می‌نمود و این فقیر را گاه‌گاه همراه خود می‌برد و به‌برکت صحبت و ملاقات آنحضرت مشرّف و سرفراز می‌ساخت و آنحضرت چند مرتبه حالِ من از خالِ من پرسید که این فرزند کیست که همراه تو می‌آید. ملّا محمّد به‌آنحضرت عرض نمود که این جوان خواهرزادهٔ من است و همراه خود به‌جهت شریف شما می‌آرم که تا باشد که به‌برکت صحبت درویشان و یمن ملاطفت ایشان در وی اثر کند و مدّتی بدین نسق همراه خالِ خود می‌رفتم و آنحضرت گاه‌گاه دربارهٔ این فقیر التفاتهای مشفقانه مبذول و ارزانی می‌داشت و نظراتِ مرحمتِ آثار درویشانه به‌حالِ این کمینه می‌گماشت و هیچ‌دقیقه از

---

۱. از روی واقعه که در *تحفةالاحباب* درج است که حضرت میر شمس‌الدّین محمّد عراقی در سال ۸۸۸ ه/۱۴۸۳ م (صحیح است ۸۸۳ ه/۱۳۷۸ م) به‌غرض سفارت اوّلین بار واردِ کشمیر شدند و در توقّف هشت سالهٔ این جابه‌جاهای مختلف سکونت ورزیدند. قبل از برگشتنِ به‌عراق دو سال اخیر در خانقاه شیخ سلطان کبری به‌مقام درگجن (سرینگر) مقیم بودند، (*تحفةالاحباب*، ص ۶۵–۲۶۳) مراجعت حضرت میر عراقی به‌وطن خویش را می‌توان در سال ۹۱–۸۹۰ ه/۶–۱۴۸۵ م قرار داد، لذا در سال ۹۰–۸۸۹ ه/۵–۱۴۸۴ م حضرت میر در خانقاه شیخ سلطان مقیم می‌بودند و به‌همینجا مولانا جمال‌الدّین خلیل الله همراه خالوی خود در خدمت و ملازمت حضرت درآمدند و در آنوقت مولانا در سن سیزدهم سال قدم نهاده بود (*تحفةالاحباب*/۲۶۵) از این رو سال تولّد مولانا را در ۷–۸۷۶ ه/۲–۱۴۷۱ م می‌توان قرار داد.

شفقت‌های کریمانه فرو نمی‌گذاشت و مدّت یک‌سال به‌همین طریقه همراه خالِ خود به‌خدمت و ملازمت آنحضرت مداوت می‌نمودم و به‌شرف لقای آنحضرت مشرّف و سرافراز می‌شدم تا روزی از روزها آنحضرت از نماز پیشین فارغ گشته بر صُفّهٔ صفا که مصلّا و نمازگاه آنحضرت بود با جمعی از درویشان عالیشان خویش نشسته بودند و این فقیر هم همراه خال خود در مجلس شریف آنحضرت بود که یک‌بار آنحضرت چشم شفقت آثار و نظر فیض آثار به‌حالِ این فقیر خاکسار انداخت و به‌خالِ فقیر خطاب مستطاب نموده این فقیر را به‌التفات روح‌افزا بنواخت و فرمود که ملّا محمّد من می‌خواهم که این خواهرزادهٔ تو پیشِ من بیعت کند و به‌دست من به‌شرف توبه و انابت مشرّف شود، فی الحال خالِ من جهت امتثال فرمانِ آنحضرت برخاسته دستِ من گرفت و مرا پیشِ آنحضرت برده. نزدیک آنحضرت بنشاند و خود هم پهلویِ من بنشست و آنحضرت به‌زبان شکر افشان خود فرمودند که ملّا محمّد باید که تو هم دستِ خویش زیرِ دستِ وی بنهی تا من دستِ خود بر دستِ او نهم و باید که تلقینِ بیعتِ تو هم بخوانی تا وی به‌موافقتِ تو تلقین تواند خواند و آنحضرت دستِ مبارکه خود که آیهٔ کریمهٔ یدالله فوق ایدیهم اشارت با دست بر دست این فقیر نهاد و الفاظ متبرکه بیعتِ آنحضرت به‌زبانِ مبارکِ خود تلقین می‌نمود و خالِ من هم همان الفاظ در عقبِ آنحضرت می‌خواند و من همان الفاظ همراهِ خالِ خود به‌متابعت خواندم و بعد از ادای کلمهٔ شهادتینِ آنحضرت فاتحه فایحه برای فتح کار این فقیر خواندند و جمله درویشان آنحضرت که در مجلسِ شریف حاضر بودند هم فاتحه ادا نمودند. پس خالِ من پیشِ آنحضرت سجدهٔ تحیّت به‌تقدیم رسانید و این فقیر هم به‌متابعت خالِ خود سجدهٔ تحیّت بجا آورد و بعد از ادای سجده آنحضرت بر پیشانیِ این فقیر بوسه مشفقانه دادند و در حین تلقین بیعت وجود این فقیر از غایت حیا و کمال آزرم غرق عرق شده بود و آنحضرت پیش از برخاستن این فقیر به‌طریق و صیت نصیحت نموده فرمودند که خلیل باید که در صلوات خمس اوقات مداومت و مواظبت نموده باشی و تلقینِ ذکرِ صفا صوفی جمال گرفته گاه‌گاه بدانهم مشغولی و ممارست

نمائی و همیشه یادِ من به‌خاطر داشته باشی و این محبّت از خاطر فراموش نکنی پدرِ بزرگوار اینِ فقیر می‌گفت که از آن زمان هیچ‌نماز مفروض را از من ناگزارده نماند و احیاناً اگر به‌سبب مهمّی یا به‌ضرورتی نمازی از وقتِ معین از من فوت شدی فی الحال به‌قضای آن مبادرت نموده ادا کردی و از صوفی جمال تلقین ذکر خفی گرفته گاه‌گاه بدان هم مشغولی می‌نمودم و در آن محلّ که به‌دستِ آنحضرت به‌شرفِ بیعت و توبه مشرّف و سرفراز شدم سنِ عمرِ من دوازده سالِ به‌کمال رسیده در سیزدهم قدم نهاده بودم"[1].

از این واقعه این حقیقت آشکار می‌شود که مولانا خلیل الله در آغاز سنین در میدان تصوّف و سلوک قدم نهاده بود و قبل از رسیدن به‌سنِ بلوغیت این نوع اقدامِ عملی در مرتبط شدن به‌لائحهٔ عمل زندگی آیندهٔ وی را ممدّ و معاون می‌باشد.

---

۱. محمّد علی کشمیر، مخطوطهٔ *تحفةالاحباب*، ص ۵–۲۶۴. در واقعهٔ مزبور ذکرِ مولانا محمّد به‌تواتر آمد. معلوم می‌شود که وی در خانوادهٔ مصنّف خیلی محترم بودند دربارهٔ حالاتِ زندگیِ وی تذکره‌نویسان خاموش‌اند، البتّه در تاریخ کشمیر چند علما و فضلا همنام وی بودند. ذکرِ آنها بدینِ نوشته است:

الف:مولانا محمّد، معلّم و استاد سلطان فتح شاه (م: ۱۰۲۵ ه). (نامعلوم، مخطوطهٔ *بهارستانِ شاهی*، ورق ۱۵۶؛ پیر غلام حسن، *تذکرهٔ اولیای کشمیر*، چاپ کشمیر، ص ۲۰۲)

ب: مولانا کمال‌الدّین محمّد گنایی، پدرِ میر حسین منجّم بود. قطعهٔ تاریخی خانقاه نوربخشیه طبع‌زاد اوست. (مخطوطهٔ *تحفةالاحباب*، ص ۳۶۶)

ج: ملّا محمّد علّامه پسر ملّا احمد علّامه بودند در سال ۸۱۵ ه/۱۴۱۲ م درگذشت و در مقبرهٔ حضرت بلبل شاه (م: ۷۲۸ ه/۱۳۲۶ م) آسوده‌اند. (پیر غلام حسن، تذکرهٔ *اولیای کشمیر*، ص ۴۵۳)

د: محمّد و رانام و آنی لقب ز جامی گرفته فنون ادب (شیخ یعقوب صرفی، مخطوطهٔ *مغازی‌النّبی*، ورق ۵) مولد وی در ختلان است. در سالیانِ اواخر دورهٔ شهمیریان به‌کشمیر درآمدند و انتخابِ وی در مدرسهٔ شاهی، سرینگر به‌حیث استاد شد. در سال ۹۴۸ ه/۱۵۴۱ م، داعیِ اجل را لبّیک گفت و در مقبرهٔ بهاءالدّین گنج‌بخش آسوده‌اند. (شایق، عبدالوهّاب، مخطوطهٔ *ریاض‌الاسلام*، خواجه محمّد اعظم، واقعات کشمیر، چاپِ کشمیر، ص ۸۵)

ه: ملّا عالم انصاری از یارانِ سیّد حسین قمی به‌شمار می‌آمدند و در موضعِ براتهه ناحیهٔ سوپور (کشمیر) بود و باش داشتند. ملّا محمّد فرزند ملّا عالم انصاری بودند و پیشِ پدر تحصیل نمودند و بعد از وفات پدر از موضع مذکور به‌تانتری‌پوره متّصل احمدپوره (ماگام، کشمیر) هجرت نمودند و آنجا شغل درس و تدریس اختیار کردند (همدانی غلام صفدر، *تاریخ شیعیان کشمیر*، چاپّ کشمیر، ص ۹).

به‌طور وثوق نمی‌توان گفت که در مذکورهٔ علما و فضلا کدام شخصیّت به‌زیر بحث مولانا محمّد مرتبط می‌شود.

مولانا جمال‌الدّین خلیل الله بیشتر زندگی خویش را در سایهٔ عاطفت پیر و مرشد خود گذرانید وی مصاحبِ خاصٍ او بود و همیشه در خلوت و جلوت از همرهانش[۱] از طرف مرشد خویش به‌طور ایلچی و سفیر در دربار پادشاهان وقت و نزد امرا زمان آمد و رفت می‌داشت[۲] و به‌حیثیّت صوفی بزرگ در نظم و نسق خانقاه نوربخشیه (زدی بل سرینگر) و در انجام دادن کارهای لایقه شریک و سهیم وی بودند. مختصر اینکه وی مدارالمهام میر شمس‌الدّین محمّد عراقی بود و بسا اوقات امیدوار الطاف و اکرام نیز بودند. وی اکثر و بیشتر وقفیات و موقوفه اراضی را نگران بود و متولّی بعضی مساجد هم[۳].

امیر سیّد جعفر نوربخشی، خواجه اسمٰعیل قاری، خواجه جوهر و امیر سیّد بدلا و غیره در زمرهٔ مصاحبین و رفقای ملّا محمّد علی کشمیری به‌شمار می‌آیند.

خلیل الله که از القاب ملّا یا مولانا یاد می‌شد، خالی از معنی نبود، حضرت میر شمس‌الدّین وی را اکثر و بیشتر به‌همین القاب یاد می‌کردند[٤]. مولانا جمال‌الدّین خلیل الله بر همهٔ علوم و فنون ماهر بودند و اکتساب علوم ظاهری را از ملّا فاضل رومی[٥] کردند و زیر تلمّذِ وی بعضی حصّه‌های مطوّل را مطالعه نمود[٦]. در بعضی از شاهکارهای تصوّف و عرفان و رسائل دیگر علمی مهارت داشتند. در خانقاه نوربخشیه

۱. محمّد علی، *تحفةالاحباب*، ص ۳.

۲. بعد از انهدام عمارت جوگی لنگر به‌دربارِ سلطان فتح شاه رفتند و به‌نتیجه بحث و تکرار مستوجب سزا شد. (*تحفةالاحباب*، ص ۵۱۰)

۳. مسجد جامع بزرگ پدر فقیر (محمّد علی) حواله کرده‌اند و مقدار هفت خروار زمین وقف آن مسجد تعین نموده پدر این فقیر سپردند. ... و آن لنگر (جوگیان) و مقام را باهر دوده و آنچه درپی لنگر وقف بود، پدر بزرگوار این فقیر (محمّد علی) حواله کرد. (*تحفةالاحباب*،ص ۱۶–۵۱۵)

۴. محمّد علی، *تحفةالاحباب*، ص ۴۸.

۵. از روم وارد کشمیر شدند. (*تحفةالاحباب*، ص ۳۸۱)

۶. *تحفةالاحباب*، ص ۲۸۱.

کلیّاتِ حضرت امیرکبیر میر سیّد علی همدانی، تصانیف سیّد محمّد نوربخش و دیگر تألیفاتِ تصوّف را به‌درویشان درس می‌دادند[1]، به‌علاوه تعلیم و تربیت مریدان و مشایخِ دیگر را خود داشتند. قاضی محمّد قدسی در یک مثنوی خود مدح و توصیف جامعی از صفات و شخصیّتِ او ذکر کرده است و وی را در راهِ خدا استوار، واقفِ اسرار و رموز، صالح و عابد، مرید با صفا و با وفا، مخلص، ثابتِ قدم و زنده دلِ و غیره توصیف کرده‌اند.

ثانی اثنین خلیل الله است   آنکه ز اسرار خدا آگه است
مخلص ثابت قدم و با وفا   صالح و صافی دل و صاحب صفا
عابد و زنده دل و پرهیزگار   در طلب راه خدا استوار

مولانا جمال‌الدّین خلیل الله متأهل بودند و اولادها داشتند[2]. به‌حوالی خانقاه نوربخشیه در زدی بل (سرینگر، کشمیر) مسکن داشتند[3] از مطالعهٔ *تحفةالاحباب* برمی‌آید که در عهدِ سلطان حسن شاه کشمیری (۸۴–۱۴۸۲ م) در دهلیز خوردسالگی قدم نهاده بودند و در دورِ فترات طوائف‌الملوکی و مناقشهای باهمی سلطان محمّد شاه، سلطان فتح شاه و دیگرِ امرا وزرا کشمیر زندگی می‌گذراند. وی دورهٔ تسلّط مرزا حیدر دوغلت (م: ۱۰۵۸ ه) هم مشاهده کرد و هر ظلم و جبر و غارتگری مرزا به‌حیثیّت گواه چشم‌دید نگران و ناظر بودند بعد از وصال به‌حق حضرت امیر شمس‌الدّین (م: ۹۳۲ ه) چون حضرت شیخ دانیال به‌نفس نفیس تعلیم و تربیت مریدان و درویشان به‌دستِ خویش گرفتند در آن وقت مولانا خلیل الله به‌صاحب *تحفةالاحباب* جوان بودند[4]. از روی واقعهٔ مولانا در سال ۹۶۰ ه/۱۵۵۳ م زنده بودند. به‌هرحال مولانا در کدام سال و کی وفات یافتند و مدفن وی کجا هست، در این ضمن به‌طور وثوق چیزی نمی‌توان گفت.

---

۱. *تحفةالاحباب*، ص ۴۰.
۲. همان، ص ۱۶–۵۱۵.
۳. همان، ص ۴۱۵. از مطالعهٔ *تحفةالاحباب* برمی‌آید که قبل از منتقل شدن به‌مقام زدی بل (سرینگر) مولانا جمال‌الدّین جای دیگر بود وباش داشتند و دربارهٔ مسکن آبائی وی هیچ‌اطّلاعی در دست نیست.
۴. *تحفةالاحباب*، ص ۴۲۸؛ امّا این امر مبنی بر حقیقت نیست چنانچه وی در آن وقت پیر و کهن سال شده بودند.

پرورش، تعلیم و تربیت

با درنظرگرفتن شرافت نسبی و وجاهت حسبی و محیط دینی و عرفانی، علمی و ادبی خانوادۀ وی این امر روشن می‌شود که پرورش، تعلیم و تربیت ملّا محمّد علی کشمیری را به‌طور احسن انجام داده باشند. در درس و تدریس ابتدائی وی والد بزرگوار که خیلی متّقی و صوفی منش بودند، سهیم و شریک بودند. واضح است که ملّا محمّد علی مانند والد بزرگوار خود در آغاز سنین به‌راه سلوک و طریقت گامزن شدند چنانچه واقعۀ ذیل قول ما را تصدیق می‌نماید:

"... یاد دارم که در سن پنج سالگی بودم و مرا به‌جهت سلام آنحضرت و تشریف دیدار پیش آنحضرت بردند و چون نزدیکی رسانیدند درخت توتی بزرگ بود زیر آن درخت فقیر را گرفته منتظر ماندند تا پدر بزرگوار فقیر را خبر کردند و پدر این فقیر متوجّه شده فرموده که نزدیک بیارید چون نزدیک‌تر بردند پدر بزرگوار این فقیر را درکنار خود گرفته پیش آنحضرت برد و برای محافظت ادب اندک دورتر نشاند. آنحضرت فرمودند که نزدیک‌تر بیارید فقیر را اندکی نزدیک‌تر بردند آنحضرت دستِ مبارک خود بیارید و زانوی فقیر گرفته به‌جانب خود کشید چندانکه هردو زانوی فقیر به‌زانوهایِ مبارک آنحضرت متّصل گردید و یاد دارم که آنحضرت چیزی می‌خواندند و دستِ مبارک خود بر وجه نورانی خویش می‌کشیدند و باز بر روی این فقیر می‌کشیدند و عرقهای جبین و خوی روی مبارک خود به‌دستِ مبارک گرفته درود خوانان بر روی فقیر می‌مالیدند و قریب هفت هشت مرتبه همین ملاطفات دربارۀ این فقیر بی‌بضاعت مبذول می‌داشتند و در دهن مبارک آنحضرت نبات بود که آن را می‌مکیدند و جمله آن نبات‌ها از دهن مبارک آبدار و از رطب‌اللسان آنحضرت سیراب شده و شیرینی‌های خود از حلاوت کام و دهن آنحضرت مضاعف ساخته بود می‌خوردم و در حین خوردن آن نبات‌ها آنحضرت سخنی چند به‌این فقیر گفتند که به‌واسطۀ فرح و سرور آن سخنها پدر فقیر خوشحال و خنده شده و آنحضرت هم تبسّم‌ها نمودند و... آنحضرت فرمودند که پارۀ نبات دیگر بیارید یک صوفی رفته پر دو دست خود پر از حبهای نبات سفید آورد و آنحضرت از

دستارِ مبارک خود خریطهٔ خورد برآوردند و یک چار گوشه از آن خریطه برآمد و آنحضرت آن چار گوشه را بدست این فقیر دادند و پدر بزرگوار، آن را چار گوشه کمربند این فقیر بست. پس آنحضرت فرمودند که خوردنی برای وی بیارید صوفی رفته یک طبقی پر از پولا و زرد و پارچه از یخنی‌ها و چند نانی آورده پیش فقیر نهاد و آنحضرت یک لقمه به‌دستِ مبارک خود در دهن این فقیر نهادند و بعد از آن فرمودند که این طبق پولا و همراهش به‌خانهٔ او برید تا با برادران خود به‌هم بخورد. یک صوفی آمده فقیر را بکنار گرفته بخانه رسانید و این نوبت که به‌شرف دیدار آنحضرت مشرّف و سرافراز گشتم بروجه مبارک آنحضرت چندان روشن و منوّر ساختم که تمام صورت و هیکل و شکل و شمائل آنحضرت در خزینه خیال متصوّر و هر صفحه حافظ منقش است"[۱].

ملّا محمّد علی کشمیری دورهٔ تسلّط مرزا حیدر دوغلت بر کشَمیر را درک نمود و این دوره را دوره‌ای تاریک با ظلم و ستم بر پیروان شیعه مذهب نوربخشیه می‌داند.

تحفةالاحباب واقعهٔ دیگری که در آغاز عمر وی رویداد را چنین یاد می‌کند:

"من فقیر مستهام یاد دارم که در ایّام طفولیّت با کودکان و اطفال صوفیان در حریم دروازهٔ شریعت بازی می‌کردیم که ناگاه مردم از سر دروازه غوغا کردند که حضرت میر بیرون برآمدند و همهٔ مردم در آن حریم بودند گریختند و جماعت اطفال و کودکان که بودیم هم پس کلبه دربانِ دروازه پنهان شدیم و آنحضرت برآمده سرِ دروازه نشستند و اطفال از پس آن کله سرها بیرون کرده نظر می‌کردیم که ناگاه چشم مبارک آنحضرت بر ما افتاد و چند صوفی پیش آنحضرت بودند ایشان را فرمود که این کودکان که پس این حجره پنهان‌اند ایشان را بطلبید. صوفی پیش ما آمده همهٔ کودکان را نزدِ آنحضرت برد و آنحضرت فرمودند که ایشان را پارهٔ پولها بدهید از کمرِ خود وا کرد و هر کودکی را چهار چهار پول داد و این فقیر هم چهار پول گرفته بر

---

۱. محمّد علی، *تحفةالاحباب*، ص ۹۱-۳۸۹.

روی مبارک آنحضرت نظّاره می‌کردم و به‌دیدار شریف آنحضرت مشرّف می‌شدم»[1].

سرچشمه‌های عرفان

وقایع مذکور بر این امر دلالت دارند که صاحب *تحفةالاحباب* ملّا محمّد علی کشمیری از کودکی به‌خدمت و ملازمت صوفیان و عرفا درآمدند، وی از حضرت امیر فیّوضات روحانی دریافتند. خانقاه نوربخشیه (زدی بل، سرینگر)، یکی از مراکز بزرگ برای حصول سلوک و عرفان بود. در این خانقاه مذکور در اعتکاف‌نشینی و چلّه‌کشی و در ریاضت و مجاهدات و طاعات و عبادات یکی از مراکزی به‌شمار می‌آمد که به‌زیارتگاه زایران و آموزشگاه مشایخ شهرت داشت و مکان مجالس روح‌پرور و دیگر اوراد و اذکار و وظائف بود. ملّا محمّد علی در این محیط روحانی پرورش یافت.

از مطالعهٔ *تحفةالاحباب* برمی‌آید که ملّا محمّد علی از بابا علی نجاری هم کسب فیض کرده است. وی منازل سیر و سلوک را به‌پیشوایی او طی نمود. چون حضرت میر شمس‌الدّین داعی اجل را لبّیک گفت در رهبری شیخ دانیال چلّه‌کشی و اعتکاف‌نشینی و دیگر اعمال و اوراد را انجام می‌دادند. بسیار محتمل است که ملّا محمّد علی در صحبت و ملازمت وی در میدان سلوک و ریاضت منازلی را طی کرده باشند.

چشمان فیض و مصاحبین

علاوه بر کسب علوم باطنی ملّا محمّد علی علوم و فنون ظاهری و علوم اکتسابی را تحت تعلیم میر حسین منجّم، ملّا فاضل رومی و ملّا حافظ بصیر خنده بهونی (م: ۹۶۴ ه/۱۵۵۷ م) اخذ کردند[2]. وی میر حسین منجّم را به‌القاب استادی و قدوةالاماجد یاد کرده‌اند. حال و احوال این اساتید بزرگ در تاریخ کشمیر به‌نظر نمی‌آید. بعضی از علما و فضلای نامور کشمیر به‌شاگردیِ ملّا حافظ بصیر خنده بهونی[3]

---

۱. *تحفةالاحباب* (خطّی)، ص ۳۸۴.

۲. همان، ص ۴۶۳.

۳. مؤرّخان و تذکره‌نگاران بعضی از جنبه‌های دربارهٔ حیات و کارنامه‌های ملّا حافظ بصیر تذکره داده‌اند.

مفتخر بوده‌اند[۱]، ملّا محمّد علی وی را به‌القاب استادنا، مخدومنا[۲] و مخدومی مرحوم[۳] یاد کرده‌اند. امیر سیّد جعفر نوربخشی، خواجه اسمٰعیل قاری، خواجه جوهر و امیر سیّد بدلا و غیره در زمرهٔ مصاحبین و رفقای ملّا محمّد علی کشمیری به‌شمار می‌آیند.

کمال صحبت و هم‌نشینی این علمای معروف آن زمان بر محمّد علی کشمیری اثر کرد و تحت تعلیم اینها کسب فیض کرد و برمبنای تبحّرِ علمی به‌لقب ملّا مفتخر شد. *تحفةالاحباب* به‌روشنی گواه بر این است که ملّا محمّد علی کشمیری بر علوم و فنون رایج زمان خود احاطهٔ خوبی داشته است. و علوم اینها را با ژرف‌نگری فراگرفته بود و در علمِ تفسیر تبحّر کامل داشت و بر احادیث و روایات به‌خوبی آگاه و در فلسفه و حکمت تسلّط داشت. بعضی از شاهکارهای تصوّف و عرفان و دواوین شعرای نامور فارسی را از برکرده بود و به‌زبان و ادب عربی به‌خوبی آشنائی داشت ذوق شعری هم داشت. *تحفةالاحباب* دلیل روشنی بر کمالات و جامعیّت محمّد علی کشمیری است.

عهد مصنّف

ملّا محمّد علی کشمیری سیر زندگی خود را از اوّل قرن دهم هجری/هفدهمین میلادی آغاز می‌کند، وی در خانقاه نوربخشیه تمام فعّالیّتهایی که زیر نظر حضرت میر شمس‌الدّین عراقی انجام می‌شد را به‌چشم خود مشاهده می‌نمود[۴]. بعد از وفات میر شمس‌الدّین، حضرت شیخ دانیال (م: ۹۵۸ ه/۱۵۵۱ م) و حضرت بابا علی نجاری در خانقاه مذکور و دیگر خانقاه‌ها پیشوائی اعتکاف‌نشینان و چلّه‌کشان را می‌نمود. ملّا محمّد علی ناظر این فعّالیّتها بود و به‌دقّت آنها را ارزیابی می‌نمود. وی دورهٔ تسلّطِ مرزا حیدر دوغلت بر کشمیر را درک نمود و این دوره را دوره‌ای تاریک با ظلم و ستم بر پیروان شیعه مذهب نوربخشیه می‌داند. وی خصوصاً در برخی محافل ادبی دربارِ میرزا

۱. شیخ یعقوب صرفی کشمیری (م: ۱۰۰۳ ه/۱۵۹۴ م) بابا داوٗد خاکی (م: ۹۸۴ ه/۱۵۷۶ م) مولانان شمس‌الدّین پال و مولانا میر رضی‌الدّین (م: ۹۵۷ ه/۱۵۵۰ م) و غیره علمای جید در زمرهٔ شاگردان وی به‌شمار می‌آیند.
۲. محمّد علی، *تحفةالاحباب*، ص ۱۹۸.
۳. همان، ص ۱۹۰.
۴. محمّد علی یکی از روائیدادهای ذاتی بیان کرده است که به‌جانب وی اشاره شد.

حیدر دوغلت شخصاً شرکت داشته و آنها را شرح نموده است[1]. ملّا محمّد علی، حضرت شیخ دانیال را به‌عنوان شیخ شهید یاد کرداند[2]. ملّا محمّد علی تا دورهٔ حکومت سلطان حسین شاه چک (۷۹–۱۵۶۳ م) زنده بود. از *تحفة‌الاحباب* برمی‌آید که وی عمری طویل یافت[3]. از واقعه که در *تحفة‌الاحباب* درج است این نتیجه اخذ می‌شود که مصنّف ملّا محمّد علی کشمیری در سال ۱۰۰۹ ه/۱۶۰۰ م) به‌قید حیات بودند[4].

> ***تحفة‌الاحباب* کتابی جامع و مبسوط است و حیات و کارنامه‌های حضرت میر شمس‌الدّین محمّد عراقی (م: ۹۳۲ ه) را دربردارد.**

از مطالعهٔ *تحفة‌الاحباب* برمی‌آید که مصنّف محمّد علی اطراف و اکناف کشمیر را سیاحت نموده‌اند. خصوصاً به‌آن نواحی که در آن حضرت میر عراقی شخصاً تشریف ارزانی فرموده بودند، به‌مسافرت رفتند، مسافرت به‌این نواحی فقط به‌این دلیل که از زبان افراد معمّر، کهن سال و سن رسیده حالات واقعات و صحّت و درستی روایات را تحقیق نماید.

دربارهٔ سال وفات و مدفن مصنّف دلیل قاطع و روشنی به‌دست نمی‌آید. زندگی خانوادگی وی در گوشهٔ اخفا مانده است. آیا اولاد نرینه داشت یا نه[5]. این هم نیاز

---

۱. صاحب *تحفة‌الاحباب* شاهد عینی یکی از محافل ادبی است که به‌دربار مرزا حیدر دوغلت منعقد شد و موضوع بحث این مجلس ادبی شعر و شاعری مولانا جامی بود و این بحث و تمحیص مابین خود مرزا حیدر و مولانا آنی هروی به‌وقوع آمد. محمّد علی می‌گوید: "من فقیر در این مجلس مرزا حیدر را بودم و تمام جواب و سؤالات این معاملات از زبان ایشان به‌گوش خود شنیدم". (*تحفة‌الاحباب*، ص ۲۸۴)

۲. *تحفة‌الاحباب*، ص ۴۱۱.

۳. مترجم *تحفة‌الاحباب* به‌زبان اُردو حدّ فاصل مصنّف محمّد علی را به‌صد سال کشیده است و وی را مصنّف طویل‌العمر جهان گردانید است. (محمّد رضا آخوندزاده، تحفهٔ کشمیر، چاپ لاهور، ص ۱۲) معلوم می‌شود که مترجم مذکور را در فهمیدن واقعه اصل تسامح شده است.

۴. محمّد علی در طول عمر خود مسافرت به‌یک ناحیه که نامش نبرده، کرده است این همان ناحیه است که حضرت میر شمس‌الدّین برای جمع کردن چوب و حطب برای تعمیر خانقاه نوربخشیه رفته بود. واضح است که حضرت میر به‌یکی از ناحیهٔ دورافتاده به‌نام مهاسن مسافرت نموده بودند و آنجا این کار انجام داده بودند. بعد از گذشتن صد سال محمّد علی به‌این ناحیه مسافرت کرد. (*تحفة‌الاحباب*، ص ۳۶)

۵. مؤلّفین تذکرهٔ *روز روشن* و تذکرهٔ *بی‌نظیر* ملّا ابوالحسن ساطع را فرزند ملّا محمّد علی کشمیری گردانیده‌اند سرطبق گفته بعضی از تذکره‌نگاران وفاتش در سال ۱۱۵۰ و ۱۱۶۵ هجری به‌وقوع آمد. شهرت زیاد او به‌وجهٔ شاعری است. (راشدی، حسام‌الدّین، تذکرهٔ *شعرای کشمیر*، ج ۱، ص ۱۹۱)

به‌تحقیق بیشتری دارد، البتّه وی صاحبِ برادر بودند و دیگر عمّزادها و بچّه‌های آنها از *تحفةالاحباب* ثابت است.

مذهب، عقاید و آراء مصنّف

مصنّف ملّا محمّد علی راسخ‌العقیده نوربخشی صوفی مشرّب، متورّع و متشرّع بودند. وی مؤمنی حقیقی به‌دین اسلام بودند و هر اقدامی که در این زمینه انجام می‌شد نزدِ وی قابل تحسین و پسندیده بود. وی علی(ع) را علی ولی الله و خلیفهٔ رسول الله(ص) می‌داند. چنگ زدن به‌دامن ولایت وی را تأکید می‌کند. به‌خانوادهٔ سیّدالمرسلین عقیدت و محبّت زایدالوصفی دارد. وی محبّ اهلِ‌بیت بود و دشمنانِ آنان را نفرین می‌کنند. نزدِ وی یزید قابل لعن و طعن است و هند جگرخوار مستحق نفرین. علمبردار شریعت، طریقت و حقیقت ملّا محمّد علی به‌اولیای عظّام و صوفیای کرام خیلی محبّت می‌ورزند و دشمنانِ وی را قابلِ نفرین می‌دانند. به‌زعم وی رنجانیدن فقرا و درویشان ناپسند می‌باشد که نفس ایشان خالی از معنی نبود[1]. در نزدِ وی تذکرهٔ مشایخ و اولیا باعث ثواب است و شنیدن حال و احوال آنان فوائد بی‌شمار دارد.

ملّا محمّد علی خود از صوفیان بزرگ بودند. وی داعی و پیرو و ترجمان و حامی سلسلهٔ علیّهٔ همدانیه بودند. سلسلهٔ نوربخشیه را منبعث از سلسلهٔ علیّهٔ همدانیه می‌داند وی معترف به‌امامت و خلافت حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمّدالصادق بودند و وی را به‌لقب امام همام یاد می‌کند و بر وی درود و سلام می‌فرستد. وی قایل به‌اجتهاد سیّد محمّد نوربخش بودند. وی خود را نه تنها از مقلّدین وی می‌دانند بلکه دیگران را هم تقلید از او می‌کند وی حضرت سیّد محمّد نوربخش را اکثر و بیشتر به‌القاب امام همام یاد می‌کند و او را و دیگر آباء و اجداد وی را درود و سلام می‌فرستد. موصوف را به‌القاب امام زمان، صاحب‌الزّمان، قطب دوران، قطب اوتاد و غوث افراد و غیره یاد می‌کند و تمسک به‌تصانیف و تألیفات وی خصوصاً به‌فقهٔ احوط تأکید می‌ورزد و در ضمن مسائل فقهی و تشریحات دیگر آرا و تراجمهٔ فارسی، فقهٔ احوط ملّا حسین کوکبی را مقدّم می‌داند. مصنّف محمّد علی قایل بر جواز سماع است و می‌گوید:

---

۱. *تحفةالاحباب*، ص ۵۱۵.

"آری، سماع آرام دل عاشقان است و سرور سینه صادقان و غذای جان سایران و قوّت جناح طایران و دوای درد سالکان و مرهم داغ والهان و زلال سوزش تشنگان و راحت جگر سوختگان[۱].

وی براساس نظر یکی از احادیثِ مبارک آنحضرت وجد و تواجد را واجب‌الاتّباع می‌داند. وی قایل است که عشق مجازی تعبیر حقیقت است و در ضمن المجاز قنطرةالحقیقت دلائل می‌دهد. اهمیّت پیر و مرشد به‌نظر مصنّف امری بدیهی است وی تعلّق پیر و مرید را به‌عاشق و معشوق چنین تعبیر می‌کند:

"اوّلاًوظاهر مرید طالب پیر، امّا آخراً و حقیقةً پیر طالب مرید می‌باشد"[۲].

بحث پیر به‌جانب مرید زیاد می‌باشد و اندکی از آن چنین است:

"اگر مهر و محبّت صد مادر مهربان که به‌فرزندان خود داشته باشند، جمع کنند هنوز مهر و محبّت پیر به‌جانب مرید زیاده آید"[۳].

تصنیف و تألیف ملّا محمّد علی کشمیری

همچنانکه قبلاً اشاره شد ملّا محمّد علی کشمیری نه فقط یک صوفی بودند بلکه وی شاعر و ادیب و عالم و فاضل هم بودند کتابی به‌نام «تحفةالاحباب» تصنیف کردند و این را به‌عنوان امر عالیشان تعبیر کرده است و آن را کار بی‌حدّ و بی‌پایان گفته است. مصنّف این کارِ ارزشمند را در اواخر زندگی خویش شروع می‌نماید. چنانچه می‌گوید در اعوام عمر و ایّام حیاتِ این فقیر به‌آخر نزدیک‌تر می‌شد و حواس و قوایِ این کمینه به‌ضعف و سستی قریب‌تر می‌گشت، چنین به‌نظر می‌رسد که *تحفةالاحباب* در دورهٔ سلطنت سلطان حسین شاه چک (۷۹–۱۵۶۳ م) تألیف شده است. مؤلّف آرزو داشت که کتابی تألیف کند و چون دوستان و احبابِ وی را وادار نمودند تا کتابی در تاریخ میر شمس‌الدّین عراقی تألیف کند او کتاب را *تحفةالاحباب* موسوم کرد چنانچه خودش معترف است که:

---

۱. *تحفةالاحباب*، ص ۱۸۴، ۲۷۱، ۳۱۶.
۲. محمّد علی کشمیری، *تحفةالاحباب* (خطّی)، ص ۲۱۶.
۳. همان، ص ۲۷۹.

"و چون سبب تحریر این رساله و باعث تسطیر این مقاله التماس احباب و اصحابِ انفاس ارباب بوده بدان سبب این رساله موسوم گشت به*تحفةالاحباب*".

از مطالعهٔ *تحفةالاحباب* برمی‌آید که این کتاب بر یک مقدّمه و چهار باب مشتمل است مصنّف محمّد علی عناوین ابواب را طوری درج کرده‌اند که این عناوین گویای به‌آن موضوعات که در ابواب درج‌اند می‌باشند. باب اوّل و دوم به‌نسبت باب سیوم و چهارم در فصول منقسم شده است:

"*تحفةالاحباب* کتابی جامع و مبسوط است و حیات و کارنامه‌های حضرت میر شمس‌الدّین محمّد عراقی (م: ۹۳۲ هـ) را دربردارد. از حیثِ موضوعِ این کتاب منحصر به‌فرد است. اقتباس ذیل مظهر موضوعات است: چون در اکثر اوقات ذکر محامد ذات و محاسن صفات آن منبع کرامات و مجمع کمالات در مجالس و محافل اربابِ سعادات واقع می‌شد و گاهی از مساعی جمیلهٔ آن مقتدای انام که در احیای مراسم و شعایر اسلام و ترویج و قواعد شرایع و احکام مبذول داشته‌اند، سخن‌ها می‌رفت و گاهی در کیفیّت کسر اوثان و شکست اصنام و تخریب و انهدام معابد کفره و پیوست اهل ضلال، حکایات می‌گذشت و گاهی از کثرت بنای مساجد و جوامع و تعمیر خوانق و صوامع که در منازل دیور کنائس منهدمه دیگر مواضع عمارت نموده‌اند، حدیث می‌کردند و گاهی از قلاع مراسم... اجماع... و ارتفاع الویه دین و ملّت ارتفاع اعلام و اسلام و شریعت... ید بیضا... می‌نموده‌اند، سؤال می‌کردند و گاهی از طریق سلوک راه و ارشاد سالکان درگاه و تربیت طالبان الله و جویندگان قرب الله که از برکت هدایت آن ولایت پناه به‌وقوع انجامیده بود، می‌پرسیدند و گاهی از کثرت کرامات و اظهار معجزات و وفور خوارق عادات که از آنحضرت و سایر متمسّکان ذیل ولایت و معتصمان عروهٔ هدایت می‌فرمودند..."[1]

این اقتباس ادّعای وجهٔ تصنیف است و به‌تخصیص موضوعات را روشن می‌سازد.

---

۱. *تحفةالاحباب* (خطّی)، ص ۸–۷).

مصنّف در تصنیف و تألیف *تحفة‌الاحباب* از مآخذ و منابع متعدّدی استفاده کرده‌اند که تعداد آنها تقریباً به‌چهل می‌رسد و تفصیل آنها بدین ترتیب است:

صحیفة‌الاولیا از سیّد محمّد نوربخش، فقهٔ احوط (عربی) از سیّد محمّد نوربخش، فقهٔ احوط (ترجمهٔ فارسی) از مولانا محمّد حسین کوکبی، *رسالهٔ اقبالیه* از شیخ علاءالدّوله سمنانی، در *بحرالمناقب فی فضائل علی ابن ابی‌طالب* از مولانا برهان‌الدّین بغدادی، *دیوان* اسیری لاهیجی، *شرح گلشن راز*، شرح *دیوان* از قاضی حسین یزدی، مثنوی *اسرارالشهود* از شیخ محمّد نوربخش، *مشارب‌الاذواق* از میر سیّد علی همدانی، *رسالهٔ عقاید و بیان احوط* (عربی) از سیّد محمّد نوربخش، *مرثیهٔ* محمّد غیبی، *واردات غیبی منظوم* از محمّد نوربخش، *کتاب نوریّه* از سیّد محمّد نوربخش، *دیوان* حافظ، مثنوی مولانا روم، *عوارف‌المعارف* از شیخ شهاب‌الدّین، *فتوحات مکّی*، مؤلّفات شیخ مقتول، قصاید ابوحنیفه عمر ابن الفارض، حدائق از شاه کمال‌الدّین، تجلجل‌الذات از شیخ نجم‌الدّین، *نزهت‌الارواح*، *زادالمسافرین*، *کنزالرموز و سی‌نامه* از میر سیّد حسین سادات، اوراد فتحیه از میر سیّد علی همدانی، *خلاصة‌المناقب* از جعفر بدخشی، *اخوان‌الصفا*، *تعریف‌نامهٔ درویشان* از شیخ دانیال، رسالهٔ کشف‌الحقائق از سیّد محمّد نوربخش و غیره.

شرح واقعاتی که مؤلّف خود ناظر آن بوده، نقول بلاواسطه از ملّا جمال‌الدّین خلیل الله و بیانات از میر شمس‌الدّین محمّد عراقی بر اهمیّت این کتاب می‌افزاید به‌علاوه روایات و واقعات که از راویان و ناقلانی چون بابا علی نجاری، ملّا حافظ بصیر، میر حسین منجّم، خواجه اسمٰعیل قاری، امیر سیّد بدلاوا میر سیّد جعفر نور بخشی و غیره قابل ذکراند.

صاحب *تحفة‌الاحباب* از بوستان‌های مختلف گلهای گوناگون را انتخاب کرده چنان گلدسته آماده کرده است که آن محیط تاریخی، اجتماعی، ادبی، عقیدتی و مذهبی و روحانی را به‌نحو شایسته‌ای منعکس می‌کند. مؤلّف حیات و کارنامه سیّد محمّد نوربخش را به‌تفصیل بیان کرده است. محمّد علی احوال و قواعد سلسلهٔ نوربخش، سلوک و ریاضت، نشر و اشاعت سلسلهٔ طریقت نوربخشیه در ممالک دیگر و تعمیر و ترصیص

خوانق و جوامع و مساجد و دیگر موارد را ذکر کرده است. علاوه از این تذکرهٔ خلفاء و مصاحبین و بلاواسطه سیّد محمّد نوربخش را نیز شرح داده است. در این زمره شیخ محمّد سمرقندی المتخلص به«فراقی»، قاضی سمرقند مولانا محمّد شیخ محمود بحری، پیر حاجی بحرآبادی، مولانا حسین کوکبی، شیخ محمود دزفولی، مولانا برهان‌الدّین بغدادی، شیخ محمّد لاهیجی، قاضی حسین یزدی، جلال‌الدّین دوانی، شیخ محمّد غیبی، شیخ بهاءالدّین کشمیری، شیخ سلطان کشمیری، شیخ محمّد الوندی، درویش ابراهیم، شاه قاسم فیض بخش، بابا اسمٰعیل کبروی و شیخ شمس‌الدّین محمّد عراقی و غیره.

همچنانکه اشاره شد *تحفةالاحباب* حیات و کارنامه میر شمس‌الدّین محمّد عراقی را دربردارد و نیز تعلیمات، چشمان فیض، تبلیغ، سلوک و ریاضت، کشف و کرامات نیز خوارق و عادات وی را مشروحاً به‌بیان آورده است. علاوه بر این روابط نهانی مابین پیر و مرید یعنی حضرت شاه قاسم فیض‌بخش و میر شمس‌الدّین محمّد عراقی، اسفار، تربیت مریدان، تبلیغ، تعلّقات به‌حکمرانان وقت و به‌علمای معاصر و افاضل وقت امور سفارت، تعمیر جوامع و خوانق، مساجد و مزارات از دست آنها و غیره مفصّلاً ذکر شده است.

اهمیّت و ارزش تحفةالاحباب

در این کتاب اصول و قواعد سلسلهٔ طریقت نوربخشیه مسائل صوفیانه، اصطلاحات و امور فقهی و دینی را بحث کرده‌اند به‌علاوه تعلیمات نوربخشیه، آداب طریقت، چلّه‌کشی و اعتکاف‌نشینی، اوراد و اذکار و وظائف، کیفیّت مراقبه و غیره را به‌بیان آورده است. بنابراین برای فهم و درک درست سلسلهٔ نوربخش *تحفةالاحباب* گنجینهٔ اطّلاعاتی دارد و مختصر این که این کتاب تفسیر حقیقی شریعت، طریقت و حقیقت سلسلهٔ نوربخشیه است.

تحفةالاحباب نه تنها تذکره‌ای است بلکه جنبهٔ تاریخی هم دارد. در این کتاب واقعات سیاسی و تاریخی هم ضبط شده است لهٰذا این کتاب از لحاظ سیاسی، اجتماعی، مذهبی، آداب و رسوم، زبانی، ادبی و اقتصادی اهمیّت خاصّی دارد و برای مطالعات کشمیر آسیای میانه، ایران، افغانستان، تبّت و غیره خیلی مفید و حایز اهمیّت می‌باشد.

تحفةالاحباب اطّلاعات بسیار مفیدی دربارهٔ دنیای اسلام فراهم می‌سازد و نیز در بابِ رسوم و عادات، عقاید مذهبی هندوان کشمیر دارای اطّلاعات ذی‌قیمتی است به‌علاوه رسوم، عادات و اطوار، عقائد، پوشش مردمان، اوزان پیمائش، نظام نقل و حمل، آلات ساز و آواز، صنعت و حرفت، صنایع دستی ظروف خورد و نوش، زر و زیور، اشیای نفیس، امام و پیام و غیره اطّلاعات سودمندی به‌دست می‌دهد. به‌علاوه فرق و اقوام و مذاهب دیگر، سلسله‌های مختلف تصوّف، اقوام و قبائل مختلف خانواده‌ها، ادویّات، جانوران چرند و پرند، انواع وا قسام گل و غیره به‌تفصیل بیان شده است.

از مطالعهٔ *تحفةالاحباب* چنین برمی‌آید که در آن وقت در کشمیر تعداد بتخانه‌ها چقدر بودند محلِّ احداث و طرزِ تعمیر آنها نیز روشن می‌شود. بر جاهای منهدمه، مساجد، خوانق و جوامع که تعمیر شدند، صاحبِ کتاب محلّ وقوع، حدودِ اربعه و تفصیلِ موقوفه اراضی را به‌بیان آورده است. با درنظرگرفتن نام و محلّ وقوعِ نواحی مختلف، ده‌ها شهر و راه‌ها، کوه‌ها، اسامی رودها و تالاب‌های کشمیر، خراسان، ماوراءالنّهر، افغانستان، ایران و تبّت و غیره *تحفةالاحباب* را از حیث جغرافیای ارزش می‌بخشد.

سهمِ غنی کشمیری در شعر و سخنِ فارسی

سیّد انور حسن زاهدی*

همهٔ پژوهشگران و دانشمندانِ زبان و ادبیّات فارسی جهان می‌دانند که کشمیر در دامنهٔ کوه‌های هیمالیا با درّه‌ها و مرغزارهای سرسبز و کشتزارهای زعفران و جنگل‌های انبوه و دریاچه‌های آرام و شفّاف و باغ‌های زیبا و چنارهای با شکوه و چشمه سارها و آبشارهای خروشان همواره الهام‌بخش شعرای پارسی‌گوی بوده است. به‌همین سبب پادشاهان مغول آن را بهشت روی زمین قرار می‌دهند:

اگــر فـردوس بــر روی زمیـن اســت　همین است و همین است و همین است

و علّامه اقبال لاهوری این سرزمین را ایران صغیر نامیده است:

آفرید آن مـرد ایـران صغیر　با هنرهای غریب و دلپذیـر

خواجه حافظ شیرازی هم به‌این طور گویا است:

به‌شعر حافظ شیراز می‌کوبند و می‌رقصند　سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

کشمیر دارای بسی شعرای فارسی است. مثلاً فصیحی کشمیری، اکمل‌الدّین میرزا محمّد کامل کشمیری، توفیق کشمیری، عبدالوهّاب معروف به‌شایق کشمیری، میرزا داراب فرزند ملّا سامری ملقّب به«جویای کشمیری»، یعقوب فرزند میر حسن گنایی ملقّب به«صرفی کشمیری»، ظفر خان احسن، ملّا شیخ محمّد فانی کشمیری، بینش کشمیری، محسن فانی، اسلام خان، غنی کشمیری، سالم کشمیری و غیره.

از میان سخنوران متذکّره بالا دربارهٔ احوال و آثار ملّا محمّد طاهر غنی کشمیری در این مقاله تذکّر می‌دهم.

---

* رئیس بخش فارسی، اورینتل کالج، پتنا سیتی.

پروفسور ادوارد براؤن در تصنیف خود مسمّی به«تاریخ ادبیّات فارسی» جلد چهارم تذکّر داده است که میان فارسی شعرای هند فقط دو شعرای مستند هستند، یکی امیر خسرو و دیگری غنی کشمیری. علّامه اقبال هم غنی کشمیری را شاعر محبوبِ خود می‌داند و بر اشعارش تضمین می‌نوشت. او در «جاویدنامه» خود به‌توصیف غنی پرداخته و عمل و کردار و حسن سیرتِ او را شایسته گفته و برای حرّیت و آزادی کشمیر غنی را سوی سالار سادات شاه همدان مخاطب کرده می‌گوید:

هنـد را ایـن ذوق آزادی کـه داد؟ صید را سودای صـیادی کـه داد؟
آن بـــرهمن‌زادگـــان زنـــده دل لالـۀ احمـر ز روی شـان خجـل
تیزبین و پخته‌کار و سخت کـوش از نگاه شان فرنـگ انـدر خـروش
اصل شان از خاک دامنگیر ماست مطلع این اختـران کشمیر ماسـت

ملّا محمّد طاهر غنی کشمیری در سال ۱۰۴۰ ه/۱۶۳۰ م در شهر سرینگر متولّد شد. و در ایّام جوانی در سال ۱۰۷۹ ه/۶۹–۱۶۶۸ م فوت کرد. وی با وجود جوانی در کمال بی‌تعلّقی زندگی نمود و او از شعرای منحصر به‌فرد فارسی‌سرای کشمیر است که اشعارش مورد تقلید مکرّر معاصران و متأخّرین قرارگرفته است.

غنی در مورد کشمیر چنین گفت:

کشمیر از صـباحـت روشن گر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است

غنی در مکتب عرفانی ملّا محسن فانی درس خوانده بود. و از مواعظ و مجالس عرفای عصر خود استفاده کامل برد و برای تزکیۀ نفس و تهذیبِ اخلاق به‌مجاهداتی پرداخت.

مولوی محمّدالدّین فوق در کتاب خود مسمّی به«مشاهیرِ کشمیر» یک روایت جاذب به‌طور حکایتی بیان نموده است. این حکایت دربارۀ غنی در تمام کشمیر شهرت دارد که نشانه منتها فقر و گوشه‌نشینی و استغنای اوست. گویند که غنی برای سکونت خود اطاق کوچک و محقری برگزیده بود و هنگامی که خارج می‌شد، در را باز می‌گذاشت، و چون برمی‌گشت درِ خانه را بر روی خود می‌بست، چون از او علّت این کارِ غیرعادّی را سؤال کردند، پاسخ داد که بستن در برای نگهداری مال و متاع خانه

است و چون متاع آن کلبه‌اش جز خود او چیزی نیست. در هنگام رفتن خانهٔ خالی را باز می‌گذارد و چون برمی‌گردد در را می‌بندد، تا در امان باشد.

علّامه محمّد اقبال که هم‌وطنِ غنی کشمیری است، این داستان را در قطعه‌ای زیبا در «پیام مشرق» چنین می‌سراید:

غنی آن سخن‌گوی بلبل صغیر   نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت   چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت...
ز من آنچه دیدند یاران رواست   در این خانه جُز من متاعی کجاست
غنی تا نشیند به‌کاشانه‌اش   متاعی گران است در خانه‌اش
چون آن محفل افروز در خانه نیست   تهی تر از این هیچ کاشانه نیست!

آقا بزرگ تهرانی (پژوهشگر و دانشور و عالم و فاضل و یکتای روزگارِ ایران) در کتابی مسمّی به *الذریعه الی تصانیف‌الشیعه* در جلد نهم و قسمت سوّم، مطبوعهٔ تهران بر صفحهٔ ۷۹۳۰ به‌نسبت غنی نوشته است که او به‌مسلک شیعه تعلّق داشت و در این کتاب یک رباعی از مسلم هم درج کرده است که به‌نسبت وفات غنی است و از او سال وفات غنی ۱۰۷۹ هجری پیدا می‌شود:

از فوت غنی گشت کِه و مِه غمگین   هرکس شده در ماتم او خانه‌نشین
تاریخ وفاتش ار بپرسند بگو   «پنهان شد گنجِ هنری زیرِ زمین»
(۱۰۷۹ ه)

تأثیر شاعری غنی بر صائب بی‌حد بود. او یک بیت غنی را می‌خواست که با سراسر دیوان خود عوض بکند:

حسن سبزی به‌خط سبز مرا کرد اسیر   دام همرنگ زمین بود، گرفتار شدم

صائب در تتبّع غزل‌های غنی غزل‌هایی خود سرود. او دو صد اشعار منتخب کرد و با خود به‌ایران بُرد. غنی بر وفاتِ کلیم چنین قدر متأثّر شد که یک مرثیهٔ المناک سرود:

حیف کز دیوار این گلشن پرید   طالبان آن بلبلِ باغِ نعیم
عمرها در یادِ او زیر زمین   خاک بر سر کرد قدسی و سلیم
عاقبت از اشتیاق یک دگر   گشته‌اند این هر سه در یکجا مقیم
گفت تاریخ وفات او غنی   «طور معنی بود روشن از کلیم»
(۱۰٦۱ ه)

غنی مشاهدهٔ عمیق می‌داشت. او در زندگی خود دوستان و یاران مخلص را ندید. یا مشاهده قلیل کرد. به‌همین علّت می‌گفت:

کـردم هرچنـد جـستجو در عـالم   یـارانِ موافـق بـه‌جهـان دیـدم کـم
افسوس که همچو مهره‌های شطرنج   یـک رنـگ نیـند هم‌نشـینـان باهـم

غنی در زندگی خود خلوص و وفا را بسیار مهم‌تر و ارزشمند می‌داشت. گه گه او به‌حمایت و دستگیری یاران خود هجو هم می‌سرود. یک طنزنگارِ شهیر مسمّی به«ملّا طغرا» (م: ۱۰۷۸ ه) به‌سرودن هجوِ معاصرین خود مشهور بود. او به‌نسبتِ یاران غنی اشعارِ هجو سرود. چنانچه در یک رباعی خود سرزنش «ملّا طغرا» کرد:

طَغرٰی که بود روح کثیفش چو جسد   با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد
گوید که برند شعـرش ارباب سخـن   نامش نبرند، تا به‌شعـرش چه رسـد؟

در دو اشعار غنی تخلّص او «طاهر» را می‌بینیم. این اغلب است که او در غزل خود این واژهٔ «طاهر» را هم برای تخلّص خود به‌کار می‌برد:

چنان گردیـد دامن‌گیـر گرد غربـتم طاهر
که ریگ شیشهٔ ساعت بود خاک مزار من[1]

*

گفـت تـاریخ وفـاتش طـاهر   برد الهی ز جهان گوی سخن[2]
(۱۰٦۳ ه)

پس از مطالعهٔ عمیق دیوان غنی این حقیقت عیان می‌شود که غنی عمر دراز یافته بود و او پیری خود را وبالِ جان می‌شمرد:

از ضعف پیـری اسـت مرا تکیـهٔ عصا   گردم هنوز هرزه چو طفلان نی سوار[3]

به‌سبب ضعف چشم او عینک زیبِ چشم می‌کرد:

نیست عینک که نهادیم ز پیری بر چشم   نگه از شوق جمـال تو زند سر بر سنگ[4]

به‌سببِ ضعف طاقتِ سماعت او بیزار بود و می‌گفت:

---

۱. *دیوان غنی*، ص ۱۱۱.
۲. همان، ص ۱۳۵.
۳. همان، ص ۸۲.
۴. همان، ص ۹۲.

رهینِ منّتِ گوشِ گـرانِ خویشتنم   که تا بلند نگردد سخن نمی‌شنوم[1]

موی سفید شده بود و دندان ریخته بود:

مو گشت سفید و ریخت دندان
در صـبح شـود سـتاره پنهان[2]

«مسلم» که مرتّب دیوان غنی بود و خود را شاگردِ غنی می‌دانست، به‌نسبتِ پیری و ضعفِ جسمانی غنی چنین گویا است:

تأثیر شاعری غنی بر صائب بی‌حد بود. او یک بیت غنی را می‌خواست که با سراسر دیوانِ خود عوض بکند.

"از پیکر هیولایش پوست و استخوان مانده بودی".

آخرش او در یکهزار و هفتاد و نه هجری ۱۰۷۹ هجری رحلت کرد و او را به‌کشمیر در «مقبرةالشعرا» مدفون کردند. به‌سلسلۀ وفات او «محمّد علی ماهر» یک قطعۀ تاریخ چنین گفت:

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی
غنی سـر حلـقۀ اصـحـاب او در نکته‌دانـی شـد
تهی چون کرد بـزم شـیخ را گردیـد تاریخش
کـه آگـاهی سـوی دارالبـقا از دار فـانی شـد[3]
(۱۰۷۹ هـ)

طاهر نصرآبادی یک واقعه بوالعجب به‌سلسلۀ وفات غنی بیان نموده است. می‌گوید که اورنگ‌زیب به‌والی کشمیر سیف خان نامه‌ای نوشت که غنی را به‌دربار بفرست. سیف خان غنی را طلبید، و حکمِ اورنگ‌زیب پیش نهاد. غنی پاسخ داد که شما شهنشاه را این خبر بفرستد که غنی سودایی شده است، چه طور آنجا خواهد رفت. سیف خان گفت که به‌نسبت یک مردِ عاقل من چطور چنین خواهم گفت. غنی این شنید و جامه‌های خود را درید/چاک کرد و به‌عالمِ سودایی بیرون خانه دوید و رفت. بعد از سه روز خبر انتقال او شنیدند.

---

۱. *دیوان غنی*، ص ۲۰۰.
۲. همان، ص ۱۱۲.
۳. *مرأةالخیال*، ص ۱۷۲.

غنی چیره‌دست در علم و فضل هم بود. او حس کرده بود که به‌سبب فنّ شاعری او علم و فضل را پس پشت گذاشته است. می‌گوید:

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من چو میوه‌ای کـه بمـانـد به‌زیـر برگ نهان

غنی برای حصول زر در شانِ هیچ رئیس یا امیر یا سلطان مدح‌سرایی نکرد. او مانند شمع به‌محفل خود می‌سوزد و می‌گدازد. و زینت محفل غیر نمی‌شود:

سعی روزی برنمی‌دارد مـرا از جای خویش
آبرو چو شمع می‌ریزم ولی در پای خویش[1]

غنی فقط یک رباعی در مدح اورنگ‌زیب سروده است:

در عهد تو بس‌که بخت شد یار به‌خلق هرگــز ندهــد ســپهر آزار بــه‌خلــق
در باغ جنان نهـال جـودی که ز فیض هر روز دوبـاره بـدهی بـار به‌خـلـق[2]

تخمین نتوان نزد که غنی چند شعر سروده بود. لکن در دیوان غنی الحال تقریباً یکهزار و نُهصد بیت وجود دارند. همراه با محسن فانی کشمیری، غنی یکی از مهمّ‌ترین شاعران فارسی هند است. اهمیّت و ارزش شاعرانهٔ او در احوالِ حیات و آثار او مضمر است. صائب با یک شعر غنی آماده بود که سراسر دیوان خود را عوض بکُند. گر کسی از هند به‌ایران می‌رسید، صائب جویا می‌شد که آیا آن کس شعر غنی را به‌طور اهدا آورده است؟

طاهر وحید که همعصر صائب بود، دلدادهٔ اشعارِ غنی بود. بیدل هم‌طرزِ شاعری غنی را بسیار عزیز می‌داشت. اقبال به‌خدمت غنی با احترامِ تمام نذرانهٔ عقیدت پیش می‌کند. از اشعار ذیل عیان می‌شود:

شاعر رنگیـن‌نوا، طاهـر غنی فقر او باطن غنی، ظاهر غنی

غنی علّامه اقبال را این پیغام می‌رساند:

زندگی جـولان مِیـان کـوه و دشـت ای خُنک موجی که از ساحل گذشت
تـازه آشـوبـی فـگـن انـدر بهشــت یک نـوا مسـتـانـه زن انـدر بهشـت

---

۱. *دیوان غنی*، ص ۸۸
۲. همان، ص ۲۳۶.

دیدگاهِ غنی دربارهٔ شاعری در غزلیّات او واضح‌تر دیده می‌شود. او مخالفِ سرقت و تکرار است. او اعتراض و نقد با معنی را می‌پسندد. این هم درست است که هر شاعر شهیر و بزرگ دارای اشعار پُرمغز و بی‌مغز و خوب و زشت و بلند و پست هردو می‌باشد. چنانکه در *ید بیضا* می‌بینیم. هر شاعر را باید که زانوی تلمّذ پیش اساتذهٔ فن ته بکند. غنی می‌گوید که:

چون نگینی که به‌کندن شود از رگ خالی کــرد از عـیـب مــرا سـرزنـش یـاران[1]

*

شعر اگر اعجـاز باشـد، بی‌بلند و پست نیست
در ید بیضا همه انگشت‌ها یک دست نیست[2]

*

بهـر خـدمت پـیش اربـاب ســخن آمــاده بـاش
نقش خود را چون قلم بنشان و خود استاده باش[3]

فنّ شاعری غنی به‌تدریج منزل ردّ و قبول و تکمیل و تحسین طی کرده، به‌آن مقام و محل بلند رسید که از آنجا شاعر از هر چهار سو مستحق تحسین و آفرین و تهنیت شد. دانشمندان و دوستان زبان و ادب فارسی از هند وبیرون هند منتظر اشعار او بودند و او را دوست می‌داشتند. لکن چون او بر منتهای شهرت رسید، اجل آمد و او را از محفل زبان و ادب فارسی به‌بالابرد. او بسیار تأسّف می‌خورد که دوستان زبان و ادب فارسی دیوانهٔ شاعری او هستند لکن کسی را فکرِ ذات او نیست:

یـاران بـردنـد شعـر ما را افسوس که نام ما نبردند[4]

مردمان به‌وسیلهٔ شاعری او عزّت و شهرت را فرا می‌گیرند، لکن غنی خود به‌گوشهٔ گمنامی مانده است و ماتمِ تنهایی و پیروی خود می‌کند. از طبعِ غنی ندیمی و مدح‌نگاری

---

۱. *دیوان غنی*، ص ۹۱.
۲. همان، ص۳۷.
۳. همان، ص ۸۷.
۴. همان، ص ۷۹.

هزار فرسنگ دور بود. به‌این سبب او سامان عیش و عشرت دنیاوی نمی‌داشت. او قانع بود، و می‌دانست که:

غـنی چـرا صـلـهٔ شـعـر از کـسـی گـیـرد
همین بس است که شعرش گرفته عالم را[1]

او تفکّر می‌کرد که رتبه شاعری بسیار بلند و بالا و ارفع است. او قطره را بازسازی کرده در دُر تبدیل می‌کند. پس چرا دُر را با گل‌های سیمین عوض کند:

آب بـود مـعـنی روشـــن غـنـی   خوب اگر بسته شود، گوهر است[2]

اساساً غنی شاعرِ غزل‌گو بود. در غزل‌های او، به‌مطابقتِ طبع آن عهد، مضامین اخلاق و تصوّف و فقر و ماورائیت فراوان یافته می‌شود. تفکّرِ خمریه ضدّ طبعِ غنی بود. اگرچه گاه‌گاه او این تفکّر را به‌کاربرده است، در شاعری او یک آب و تاب و درخشنده‌گویی نو پیدا شده است.

آن چشم مسـت باده کشی را چو عام کرد   نرگس زری که داشت همه صرف جام کرد

*

باد صـبا به‌گلشـن حسـن تو ره نیافت   آن غنچه دهن به‌نسیم سخن شگفت[3]

در اشعار ذیل عکّاسی حسن و مرغزار و سبزه‌زار کشمیر موجود است:

پیـرهن گل، تـن گل، عـارض گل، لبِ دلـدار گل
پیکـــرِ ســـاقی ســـراپا گـــویی از گـل ســـاختند
باغبـــان صـنع بـســـته دســـتهٔ ایـــن چـــار گـل
دست گل، پا گل، بدن گل، چهره گل، رخسار گل[4]

*

شوم عریان تن و در جامه از شادی نمی‌گنجم
اگر یک شب دهد آن ماه پیکر تن در آغوشـم

*

---

۱. *دیوان غنی*، ص ۲۲.
۲. همان، ص ۳۴.
۳. همان، ص ٤٧–٥٧.
۴. همان، ص ۹۲.

تا کی آن نازک بدن را تنگ دربرمی‌کشد   روز محشـر دسـت ما و دامـن پیـراهنش

یک عنصرِ اساسی غزل تلمیح است و حسن غزل به‌کاربردنِ تلمیح با خوبی است. در غزل فارسی حکایت یوسف‌ع را به‌حدّ زیاد استفاده کرده‌اند، امّا شعر غنی چنین است:

غـنی روز سـیاهِ پیـرِ کنعـان را تماشـا کن   که نورِ دیده‌اش روشن کند چشمِ زلیخا را[1]

بعضی از اشعارِ غنی سرشار از استعمال ایهام و تمثیل است:

دیده چون آن دو لبِ شیرین دید   مـعـنی قـنـد مـکـرّر فهـمـیـد[2]

نسخه‌های قلمی و نسخه‌های مطبوعهٔ دیوان او بسیار دیده می‌شود و از این هم اندازهٔ مقبولیّت فراوان او ثابت می‌شود و عظمت شاعری او به‌هر دور تابنده و پاینده خواهد بود.

خوشا عهـدی که مردم آدم بی‌سـایه را دیدند
غریب است این زمان گر سایهٔ آدم شود پیدا[3]

غـنی تـا چـند پُرسـی دسـتگاه اهـل دنـیا را
که باشـد وسـعت آن از حصـار جم شود پیدا[4]

منابع

١. *دیوان غنی کشمیری*، خدابخش خان، اورینتل پبلک لائبریری.
٢. *دیوان غنی کشمیری*، مولانا آزاد لائبریری، علیگره.
٣. *دیوان غنی کشمیری*، هتیسی لائبریری، پتنه‌سیتی.
٤. *شعرای مهمّ فارسی کشمیر*، کتابستانِ خانقاه منعمیه، میتن گهات، پتنه‌سیتی.
٥. *شیرازه*، مجلّهٔ کشمیر.
٦. *غنی و همعصر او*، کتابستان خانقاه منعمیه، میتن گهات، پتنه‌سیتی.
٧. *فارسی ادب به‌عهد اورنگ‌زیب*، دکتر نورالحسن انصاری.

---

۱. *دیوان غنی*، ص ۷.
۲. همان، ص ۶۴.
۳. همان، ص ۱۶.
۴. همان، ص ۱۴.

کشمیر، میهنِ فانی کشمیری

ملک سلیم جاوید*

ظهیرالدّین محمّد بابر (۹۳۷–۹۳۲ ھ/۱۵۳۰–۱۵۲۶ م) سلطنت مغول در هند را در سال ۹۳۳ ھ/۱۵۲۶ م تأسیس نمود و همایون (۹٦۳–۹۳۷ ھ/۱۵٥٦–۱۵۳۰ م) آن را وسیع‌تر کرد. در سال ۹٦۳ هجری دورۂ سلطنتِ محمّد اکبر (۱۰۱٤–۹٦۳ ھ/۱٦۰٥–۱٥٥٦ م) حکومت مغول به‌اوج خود رسید و شاهجهان (۱۰٦۸–۱۰۳۷ ھ/۱٦٥۸–۱٦۲۷ م) آن سلطنت را توسعه داد. بعد از تأسیس سلطنت مغول در هند، شاعران و نویسندگان و تاریخ‌نگاران از ایران به‌دربارهای بادشاهان مغول هجرت کردند. بابر خود شخصی دانشمند بود. او شخصیّت‌های معتبر را از جاهای دیگر هند به‌پایتخت دعوت کرد. از این جهت دانشمندان و هنرمندان برای نشان دادن علم و هنر و دانشمندی خودشان را به‌دربارهای بادشاهان هند نزدیک کردند.

در تاریخ ادبی هند و ایران به‌دورۂ شاهجهان در میدان فنّ معماری دورۂ زرّین گفته می‌شود. با این همه برای ترویج زبان و ادب فارسی در هند این دوره مهمّ‌ترین دوره بوده است. داراشکوه (۱۰٦۹–۱۰۲۴ ھ/۱٦٥۹–۱٦۱٥ م) پسر شاهجهان هم به‌مذاهب دیگر اهمیّت می‌داد. خصوصاً او مذهب هندوان را دوست داشت و به‌همین سبب او بسیار کتاب‌های سانسکریت را به‌زبان هندی ترجمه کرد.

شاهجهان در دربارِ خود فرماندارانی را انتخاب کرده بود که مثل ظفر خان احسن، مهابت خان و افضل خان بسیار حامی زبان و ادبیّات فارسی بودند. از میان ایشان خود افضل خان و ظفر خان احسن شاعری بزرگ بودند و ظفر خان در کشمیر مجالس

---

* استادیار فارسی کالج ذاکر حسین (دانشگاه دهلی)، دهلی‌نو.

مشاعره را دایر کرد. شاعرانِ کشمیر مثلِ ملّا محمّد طاهر غنی و محمّد اسلم سالم و ملّا محمّد محسن فانی نیز در این عصر بسیار معروف بودند.

شاهجهان و داراشکوه و ظفر خان احسن سرپرستانِ فانی کشمیری بوده‌اند.

ملّا[1] شیخ[2] میرزا[3] محمّد محسن فانی ولد شیخ محمّد حسن کشمیری بن شیخ محمّد در سال ۱۰۲۳ ه برابر با ۱۶۱۴ م[4] در کشمیر تولّد یافت. تحصیلات مقدّماتی خود را در وطن خود کشمیر به‌پایان رساند. *قرآن* حفظ کرد و گفته است:

چو طفل جان من در مکتب تن　　سواد دیدهٔ دل کرد روشن
زبان من به‌قرآن آشنا شد　　کلید گنج اسرار خدا شد
چو جلد از بس که کردم حفظ قرآن　　به‌زیر پوست دارم دوست پنهان

فانی دستور زبان و منطق را هم خواند و با این همه علم ریاضی، حدیث، فقه و تفسیر را یادگرفت.

ریاضت‌ها کشیدم در ریاضی　　که شد از من ارسطو نیز راضی
لب من تا حدیثی را عمل کرد　　زبانم مشکلات فقه حلّ کرد
به‌هر راهی که می‌رقصم قبول است　　که در دستم چو دف علم اصول است
به‌دل حسن ازل تصویر کردم　　کلام الله را تفسیر کردم

بعضی از نویسندگان رای دادند که شیخ یعقوب صرفی استاد فانی[5] بوده است، ولی دکتر ظهورالدّین احمد این بیان را ردّ کرده و می‌گوید که شیخ صرفی در ۱۰۰۴ ه/ ۱۵۹۵ م درگذشت[6] و مطابق نظر پروفسور عابدی فانی در سال ۱۰۲۳ هجری

---

۱. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، به‌اهتمام پروفسور سیّد امیر حسن عابدی، ص ۲.
۲. همان، ص ۲، مجلّهٔ *شیرازه*، شمارهٔ ۲۰، سیری ۱۰، ص ۵.
۳. غنی فرّخ‌آبادی، محمّد عبدالغنی: *تذکرةالشعرا*، ص ۹۸.
۴. صفای سمنانی، دکتر ذبیح الله: *تاریخ ادبیّات در ایران*، ص ۱۲۸۵.
۵. سروری، پروفسور عبدالقادر: *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، سرینگر، ١٩٦٨ م، ص ١٣٤.
۶. ظهورالدّین، دکتر احمد: *پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ*، لاهور، ١٩٧٤ م، ص ۳۳۷.

تولّد یافت[۱]، با این دلیل شیخ صرفی استاد فانی نمی‌توانست باشد. فانی شاگرد ملّا واصب[۲] و ملّا محمود گافی[۳] بود. فانی تحصیلات مقدّماتی را از استاد نظام‌الدّین محمّد شیخ میرک گرفت. در مثنوی ناز و نیاز فانی گفته است:

که بود استاد من خوش طبع زیرک　　نظام‌الدّین محمّد شیخ میرک
درین عصر اهل دین را رهنما اوست　　چراغ دودمان مصطفٰی ص اوست

تذکره‌نویسان و بعضی دانشمندان بزرگی او را می‌پذیرند. نویسندهٔ تذکرهٔ *عمل صالح* دانشمندی او را اعتراف کرده و می‌گوید:

"شیخ محسن کشمیری جلوه شیخ حسن کلام است و مانند بهار در کشمیر صاحب مقام شاهدان معنی را با حسن وجوه بر صفحه بیان جلوه می‌دهد و سرانگشت قلمش عقده از سررشته معنی به‌نیکوترین وصفی می‌کشاید"[٤].

فانی کشمیری یک بخش زندگی خود را برای خدمت ادب علوم دیگر صرف کرد، او می‌خواست که این علوم را بر سرزمین کشمیر بگسترد. سلطان قطب‌الدّین (۱۳۸۹–۱۳۳۷ م) در زمانهٔ خود در سرینگر کشمیر برای تدریس *قرآن* و حدیث دبستانی به‌نام «مدرسهٔ قطب» بنا کرد که بعد از چند وقت از غفلت حکومت بسته شده بود. محسن فانی آن دبستان را دوباره باز کرد و آنجا دانشجویان خود را درس و تدریس می‌داد. شاگردان خوب‌ترین فانی، غنی کشمیری و محمّد زمان نافع[٥] (برادرِ غنی کشمیری) خواجه قاسم ترمذی و ملّا محمّد کاسه و حاجی محمّد اسلم سالم بودند.

در تذکرهٔ *مرآت‌الخیال* آمده است که:

"شکّ نیست که غنی کشمیری شاگردِ محسن فانی کشمیری بود ولی در ادراک و دانایی و دانشوری او از استادِ فانی بزرگ‌تر بود. غنی کشمیری شاگرد

۱. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۲.
۲. همان؛ خیّامپور تبریزی، دکتر عبدالرّسول تاهباززاده: *فرهنگ سخنوران*، انتشارات طلایه، تهران، ج ۲ زمستان ۱۳۷۲ هـ ش، ص ٩٦٨.
۳. ظهورالدّین، دکتر احمد: *پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ*، لاهور، ١٩٧٤ م، ص ٣٣٧.
۴. صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، سیّد: بزم تیموریه، مطبع معارف، اعظم‌گره، ١٩٨٤ م، ج ۲، ص ۲۲۰.
۵. خیّامپور تبریزی، دکتر عبدالرّسول تاهباززاده: *فرهنگ سخنوران*، ج ۲ زمستان ۱۳۷۲ هـ ش، ص ٩١٦.

با استعداد محسن فانی بود و به‌مدد طبع ادراک در فنون علوم بر استاد چیره‌دستی نمود"[1].

همچنین میر غلام علی آزاد بلگرامی مؤلّفِ *مآثرالکرام* دربارهٔ استعداد غنی کشمیری چنین اظهار عقیده می‌کند:

"از بدو شعور در حلقهٔ درس ملّا محسن فانی کشمیر تلمّذ نمود چون طبع بلند داشت در روزگار مشیّت شایسته به‌هم رسانید"[2].

صاحبِ *واقعات* کشمیر عقیده دارد که او در شاعری یگانه است:

"هرچندَ شاگردَ ملّا محسن فانی بود امّا اتّفاق ارباب سخن است که از خطّهٔ کشمیر بلکه تمام اقلیم هند در آن عهد همچو او خوش‌خیال نازک‌بندی برنخاسته"[3].

فانی پیروی علوم انسانی و نوعدوستی بود و برای صلح و آشتی دیگران را درس می‌داد. او در سلامتی و آشتی و مهر و علاقه و برابری و هم رفتار نیکو با دشمنان اعتقاد داشت. مثل ملک هند که آنجا نوع زبان‌های گوناگون و مردم مذهب‌های متفاوت دارد، تدریس کردن فانی خیلی هم مشرب است.

به‌دوست هرچه کنی از تو رو نمی‌تابد به‌دشمن از برسی در پی مدارا باش
مشو چو گرد کدورت غبار خاطرها چو شمع داغ محبّت چراغ دل‌ها باش
بدی و خوبی عالم ببین و عیب مکن چو چشم صورت دیوار در تماشا باش[4]

خلاصه این که او مردی بشردوست و انسان بود و مذهبی خاص باور نمی‌کرد. فانی در شهرهای گوناگون کشور هند و هم به‌خارج از کشور سفر کرد. اصلاً او اهل کشمیر بود. به‌سرزمین کشمیر که میهن اوست میل و آشتی و علاقه دارد و در شعرهای خود می‌نویسد:

---

۱. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ۱۱۰۲ ه)، ص ۱۶۱.
۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *مآثرالکرام*، ص ۹۵-۹۶.
۳. اعظم کشمیری، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری (دِدّمری) (م: ۱۱۸۵ ه) بن خیرالزمان کشمیری: *واقعاتِ کشمیر*، لاهور. ص ۱۱۰.
۴. ظهورالدّین، دکتر احمد: *پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ*، ص ۳۴۴.

در بهـار گلشـن کشـمیر فـانی هر طـرف   جز شراب ناب شمع مجلس احباب نیست[۱]

او آب و هوای کشمیر را تحسین می‌کرد و آب و هوای جای دیگر را پسند نمی‌کرد.

در کتابت‌هـای کشمیـر از زبـان آه سـرد   شکوه‌ها از کوی هندوستان می‌باید نوشت
فانی از بخـت سـیاهت شده در هند وطن   ورنه جای تو به‌جـز گوشـهٔ کشـمیر نـبود
هوای برشـگال هند خوش آمـد مرا لیکن   نسـیم نـوبهـار کابل و کشـمیـر می‌باید[۲]

بعد از تکمیل کردن تدریس خود او به‌بلخ سفر کرد. آنجا دربارِ نظر محمّد خان، حاکم بلخ را خدمات انجام داد. نظر محمّد خان دانشِ علومِ متفاوتِ فانی را احترام می‌کرد. فانی در ستایش او را چند قصاید نوشته است.

فانی به‌بخارا هم رفت. "فانی بعد از پیروزی فوج شاهجهان به‌بخارا رفته بود"[۳].

بعضی نویسندگان رای دارند که "بعد از اخراج خود او به‌خراسان رفته بود"[۴]. وقتی که او برای گذاردن زندگی بازنشستگی به‌کشمیر کشیده می‌شد از یاد آوردن دهلی چند بیت نوشته بود:

فانی آخـر منـزوی در گوشـهٔ کشـمیر شـد
گرچه جایی خوشتر از شاهجهان‌آباد نیست[۵]

شاهجهان فانی را برای یک زمانی به‌مسئولیّت استاندار اله‌آباد منصوب کرده بود. اینجا با شیخ محبّ الله که صوفی بزرگ آن وقت بود تماس یافت. فانی در راهنمایی او درس معنویّت حاصل کرد. با یاد کردن صوفی بزرگ اله‌آباد می‌گوید:

چو هـر شهـری ز هـنـدم یـاد آمـد   بـه‌یـاد مـن الـه‌آبـاد آمـد
درو شـیخی محـبّ الله نام اسـت   که مشهور جهان از فیض عام است[۶]

ظاهر می‌شود که فانی سفر کابل هم کرده و مقامات مختلف را سیر کرده. با یاد کردن کابل می‌گوید:

---

۱. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۲.
۲. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۲.
۳. سلیم بهوپالی، سیّد علی حسن خان: *صبح گلشن*، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ ه/۱۸۷۸ م، ص ۳۱۸.
۴. مجلّهٔ *شیرازه*، شمارهٔ ۲۰، سیری ۱۰، ص ۷–۶.
۵. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۲.
۶. همان، ص ۵۵.

کی به‌کابـل یـاد فـردوس و ارم فانی کند از برای او جهان آرا و شهر آرا بس است[۱]

شاهجهان و داراشکوه و ظفر خان احسن سرپرستانِ فانی کشمیری بوده‌اند. فانی در قصائد و نظم خود را توصیف می‌کند. او فقط پنج قصیده گفته است. یکی از آنها را در توصیف شاهجهان نوشته است. در این قصیده فانی مهربانی و بخشش و سخاوت بادشاه را شرح داد. در همین قصیده توصیف هنر می‌کند و خود را میهن‌پرست نشان داد. بعد از دریافت کردن سیم و زر و انعام و اکرام می‌گوید:

در تذکرۂ *مرآت‌الخیال* آمده است که: "شکّ نیست که غنی کشمیری شاگردِ محسن فانی کشمیری بود ولی در ادراک و دانایی و دانشوری او از استادِ فانی بزرگ‌تر بود.

سیم و زر را دام می‌گیرد ز چنبیلی و بیل نرگـس از بهـر نـثار ثـانی صـاحبقـران[۲]

فانی در بخشش و سخاوتِ حاتم و عدل و انصافِ نوشیروان با شاهجهان مقایسه می‌کند:

جذبه از کافر گرفتن پیشِ او چون فرض بود
همّت از حاتـم گرفـت و عـدل از نوشیروان[۳]

فانی «مثنوی مصدرالآثار» را به‌نام شاهجهان بادشاه وقف کرده است. در دیباچۂ مثنوی توصیف شاهجهان می‌کند:

"شهنشاهی که فتح معمورۂ ربع مسکون از آبایی گیتی ستایش به‌میراث رسیده و به‌تصرّف دست قدرت در اطراف و اکناف آن طرح‌های گوناگون کشیده از آن جمله نقش بدیعی که از تختۂ خاک مرتبۂ خود را به‌پایۂ نقوش افلاک تواند رساند و ان‌شاءالله تعالی نام و نشانش تا قیام قیامت بر صفحۂ روزگار خواهد ماند"[۴].

فانی ندیمِ دربارِ داراشکوه بوده است[۵] و رشد و هدایت روحانی‌اش را توصیف می‌کند. به‌مطابق ایتهی:

---

۱. ظهورالدّین، دکتر احمد: *پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ*، ص ۳۴۲.
۲. صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، سیّد: بزم تیموریه، ج ۲، ص ۲۲۳.
۳. همان، ج ۲، ص ۲۲۴.
۴. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۲۲۰.
۵. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲۶ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸–۱۰۹۳ ه)، ص ۸۳۰

"فانی با داراشکوه وابستگیِ دوستانه داشت"[۱].

فانی خود را با داراشکوه وابسته کرد سپس دربارِ دیگر رخ نکرد.

فانی کـه سجـدهٔ درِ داراشکـوه کرد   دیگر سرش فرود به‌هر در نمی‌شود[۲]

یکی از غزل‌های فانی راجع به‌داراشکوه احساسِ خود را بیان می‌کند:

مایـهٔ دیـوانــگی در دهــر هــم تأثیــر کـرد
کو به‌جـرم عـاقـلی در پـای مـن زنجیـر کـرد
بـر دمِ تـیـغ قلـم هـم تهمـت خـون می‌کـند
حرف رنگین بعد ازین کی می‌توان تحریر کرد
داغ شـو یوســف کـه مـا را از غــم داراشکوه
عشق بر عکـس زلیخـا در جــوانی پیــر کرد
قاضـی ار دیـباچه‌ای بر نسـخـهٔ فـانی نوشت
فتوی خونیـن رقم زد زهـر را در شـیر کـرد[۳]

ظفر خان احسن حاکمِ کشمیر و شاعرِ معروف دربارِ شاهجهان و معاصر و سرپرستانِ محسن فانی بوده است. او با فانی وابستگی بسیار خوب داشت زیرا که ظفر خان او را پشتیبان سخی بود. وقتی که ظفر خان حاکمِ کشمیر مقرّر شد، فانی برای خوشامدِ وی قصیده‌ای نوشت:

بهـار گلشن کشمیـر باز رنگین شد   که ابر فیض ظفر خان کامگار آمد[۴]

در شاعریِ خود فانی در توصیف حضرت شیح محبّ الله الهآبادی و ملّا شاه بدخشی می‌گوید:

پـیـریم و مـریــد حضــرت الله‌ایـم   یعنی کـه محبِّ خـاصّ ملّا شاهیـم[۵]
محبوب و محبّ و حبّ ما گشت بلی   در سـلسـلـهٔ شـاه محـبّ الله‌ایــم[۶]

---

1. Ethe, Herman: *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, London, Vol. I, No. 1599, p.877.

۲. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۲۰.

۳. صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، سیّد: بزم تیموریه، ج ۲، ص ۲۲۱.

۴. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۲.

۵. صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، سیّد: بزم تیموریه، ج ۲، ص ۲۲۱.

۶. همان.

فانی در ابیات خود صوفی بزرگ شیخ محبّ الله را توصیف کرده است و در سرپرستی آن دریافت کردن هدایت صوفیانه و در بزرگی‌شان می‌گوید:

چـو هـر شـهری ز هنـدم یادآمـد   بـه‌یـاد مـن الـه‌آبـاد آمـد
درو شـیخ محـبّ الله نـام اسـت   که مشهور جهان از فیض عام است
بـه‌خـاک آسـتانش جبهـه سـودم   کـه سـازد پـاک از گـرد وجـودم
ز روح او مـدد جـستم دریـن کـار   کـه از احـوال مـن باشـد خبـردار
چـو رخـصت یـافتم از روحِ پـاکش   بگردانیـد سـوقم گـرد خـاکش
که آداب مُریـدان غیـر ازیـن نیسـت   چه شد گر پیر بر روی زمین نیست[۱]

بسیاری از تذکره‌نویسان و دانشوران و تاریخ‌دانان دربارهٔ دانایی و شاعری و شخصیّتِ فانی رای یکسان دارند. فانی در سال ۱۰۸۲ ه/۱۶۷۱ م در کشمیر درگذشت. پیش از مَردن خود یک مادهٔ تاریخ تصنیف کرد:

رفته فانی به‌عالم باقی[۲]

فانی کشمیری نزدیکِ خانقاه داراشکوه بیرون خانه‌اش در قطب‌الدّین‌پوره به‌خاک سپرده شد. فانی کلیّاتی مشَتمل بر قصیده‌ها و غزل‌ها و رباعی‌ها و چهار مثنوی از خود به‌یادگار گذاشت. قصیده‌ای که در توصیفِ شاهجهان گفته است واژه‌های هندی دارد. پروفسور سیّد امیر حسن عابدی (دانشگاه دهلی) مثنویات او را به‌عنوان «مثنویات فانی کشمیری» تصحیح و چاپ کرد و راقم‌الحروف آن مثنویات را به‌عنوان «بررسی انتقادی مثنویات فانی کشمیری» چاپ کرده است.

اسم چهار مثنوی این طور است:

۱. مثنوی ناز و نیاز.
۲. مثنوی میخانه.
۳. مثنوی مصدرالآثار.
۴. مثنوی هفت اختر.

---

۱. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۵۵.
۲. مجلّهٔ *شیرازه*، شمارهٔ ۲۰، سیری ۱۰، ص ۹.

«مثنوی میخانه» که فانی خود در زمانِ پیری نوشته بود، در توصیف کشمیر است. در این مثنوی باغاتِ کشمیر و رودخانه و جوی و آبشار و جاهای خوشگوار را ذکر کرده است و تعریف و توصیفِ کشمیر کرده است.

فانی کشمیری نزدیکِ خانقاهِ داراشکوه بیرون خانه‌اش در قطب‌الدّین‌پوره به‌خاک سپرده شد.

از اینِ شعر آغاز مثنوی میخانه می‌کند:

به‌نام خـدا ابـتدا می‌کنم   که میخانهٔ نو بنا می‌کنم

کشمیر که بهشت جهان است، موضوع شعرای مختلف بوده است. خصوصاً در زمان شاهجهان شعرای فارسی از فصل‌های کشمیر و باغ‌ها و درخت‌ها و گل‌ها و میوه‌ها و رودها و آبشارها و کانال‌ها شاعری را ترکیب آرایش می‌دادند. فانی زاده و پروردهٔ کشمیر بود. از این جهت علاقه و دلبستگی فانی به‌سرزمین کشمیر نسبت به‌شعرای دیگر بیشتر بوده است. زیبایی و قشنگی گلهای لاله و نسترن که در شعرهای خود صفات آن را ذکر کرده است و می‌گوید که رنگ لاله سرخ است و نسترن مثل پنبه سفید است:

دهـم لاله را پنـبه از نسترن   که داغ دلش گشته جزو بدن

در توصیفِ فصل بهار فانی می‌گوید که مثل کشمیر هیچ‌جایی وجود ندارد که فصلِ بهار این‌طور محبوب و خوشدل باشد، چون مردم این سرزمین صلح دوست و پاکدل هستند قلب ایشان از ریا و تزویر خالی است علاوه از این کشمیر مثل باغ ارم است:

درین فصل جایی چو کشمیر نیست   که آنجـا کس از اهل تزویـر نیست
نخواهـد کس اینـجا زد از مکـر دم   کـــه جـای ریـا نیـســت بـاغ ارم[1]

فانی کشمیر را باغِ جنّت خوانده می‌گوید مردمانی که مثل شیخ جام اینجا شراب می‌خورند مرتکب گناه نمی‌شوند، چون شراب در جنّت ممنوع و حرام نیست:

همه باده نوشـند چون شیـخ جام   که می نیست در باغ جنّت حرام[2]

---

۱. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۱۵۰.
۲. همان، ص ۱۵۰.

فانی از گلهایی که اطراف استخر دَل در فصل بهار کشمیر می‌رویند تصویرکشی می‌کند و می‌گوید که گل‌های کنول آب دَل را رنگین ساخته و به‌نظر می‌رسد که نهر دَل به‌آتشکده مبدّل گردیده است:

گـرو بـرده از سـلسـبـیـل آب دَل کـه رنگیـن شـــده از بهـــار کَوَل
چنان هر گلش سرکش افتاده است که گویی در آب آتـش افتاده است
گلـش آتـش انـداخـــت در آب دَل شـد آتـشـکـده روی تـالاب دَل[۱]

فانی گردش باغ نسیم را یاد می‌کند که اگر کسی در این باغ برای گردش می‌آید او باغ نعیم را فراموش می‌کند:

اگر کس کند سیر باغ نسیم نیارد دگـر یـاد بـاغ نعیـم[۲]

فانی می‌گوید که اگر من توصیف قشنگی باغِ نشاط را شروع کنم من هم از خوشحالی و مسرّت نمی‌توانم خود را کنترل کنم. در باغِ نشاط گلهای لاله این‌قدر زیاد هستند که باغ‌های خلد و فردوس رشک و حسادت دارند.

اگر سر کنـم وصـف باغ نشـاط نگنجـد دلـم در تـن از انبساط
ز جـوش گل و لالهٔ این دو باغ شده گلشن خلد و فردوس داغ[۳]

سپس دربارهٔ قشنگی و دلکشی باغ شالمار می‌گوید که مردم را به‌سوی خود می‌کشاند و علّتش این است که باغ شالمار عروس باغ‌های کشمیر است:

عـروس هـمـه بـاغ‌هـا شـالـمـار که او را گرفته است دل در کنار[۴]

شاعر هم می‌گوید هنگامی که از عیش‌آباد می‌گذرم خوشحالی من دو برابر می‌گردد:

چـو در عیـش‌آبـاد کـردم عـبـور دو بالا طرب شد دو چندان سرور[۵]

باغ شاه از باغ‌های دیگر کشمیر بالاتر است. فانی برتری باغ شاه را نسبت به‌باغ‌های دیگر کشمیر ابراز می‌کند و می‌گوید که این فرق مثل فرقی مابین یک خانه و خانقاه است:

---

۱. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۱۵۱.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان، ص ۱۵۲.
۵. همان.

ازین بـاغ‌هـا به‌بَـوَد بـاغ شــاه   که فرق است از خانه تا خانقاه[1]

در این باغ چشمه‌ای به‌نام چشمهٔ عرفان جاری و ساری است و فوّاره‌ها که در گوشه و کنار آن کار می‌کنند چنین به‌نظر می‌رسد که دست‌های خود را برای دعا بلند کرده‌اند:

درو چشمه‌ای هست دایم روان   که نامـش بـود چشـمهٔ عارفان
دریـن باغ هـر گوشـه فوّاره‌ها   به‌گـردون برآورده دسـت دعا[2]

فانی تازگی و شفّافی آب این باغ را بیان می‌کند و می‌گوید که حوض اینجا مثل حوض کوثر به‌روحانیون نشاط می‌بخشد. این جای برای داراشکوه مناسب است. آبش تمیز و شفّاف است و عارفان از این آب وضو می‌گیرند:

بود حـوض او حوضهٔ فیـل کوه   سـزد گـر بود جـای داراشـکوه
مگر حـوض او حوض کوثر بود   کز آبـش لب عـارفـان تر شود
شـبی کن گـذر از لب حوض او   که باید به‌این آب کردن وضو[3]

آبشار از کانال آب می‌گیرد و بهتر از خواجهٔ جویبار به‌نظر می‌رسد. خانه‌های که اطراف کانال ساخته‌اند مثل درخت‌های چنار معلوم می‌شوند.

ز جویش چنان برده فیض آبشار   که شـد بهـتر از خـواجهٔ جویبار
به‌شب‌های مهتاب از دست حور   توان خوردن اینجا شراب طهور
بـه‌اطـراف ایـن نهـر اهـل دیار   برافراشـته خانـه‌ها چـون چنار[4]

فانی بعد از آن باغِ نسیم و باغِ فتح را هم یاد می‌کند.

فانی خیال دارد که اگر کسی زیبایی و قشنگی باغ‌های کشمیر را توصیف نکند، مثل این است که *گلستان سعدی* را نخوانده است:

درین فصل یک کس ز اهل سخن   نخوانـده کـتاب گلسـتان چو من[5]

به‌صحن باغ فانی از بوی مستی‌آور بهار سرشار می‌شود و می‌گوید:

---

۱. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: *مثنویات فانی کشمیری*، ص ۱۵۲.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان، ص ۱۵۳.
۵. همان.

به‌صحن چمن می‌پرستی کنم   که وصف درختان به‌مستی کنم[۱]

درختان باغ‌های کشمیر نیز از میوه‌ها چون سیب و آلو و شفتالو و پسته و انگور و بادام می‌باشد. خصوصاً دربارهٔ بادام می‌گوید که فقط بادام بادشاهِ همهٔ میوه‌هاست.

خلاصه این است که فانی در ابیات خود از جاهای کشمیر بسیار توصیف می‌کند و بر میهن خود بسیار فخر می‌کند.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *مآثرالکرام*، کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد، ۱۹۱۳ م.

۲. اعظم کشمیری، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری (ددِمّری) (م: ۱۱۸۵ ه) بن خیرالزمان کشمیری: *واقعات کشمیر*، لاهور.

۳. خیّامپور تبریزی، دکتر عبدالرّسول تاهبازاده: *فرهنگ سخنوران*، انتشارات طلایه، تهران، ج ۱ زمستان ۱۳٦۸ و ج ۲ زمستان ۱۳۷۲ ه ش.

٤. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸–۱۰۹۳ ه)، تصحیح صادق علی دلاوری، به‌اهتمام ملک محمّد عارف خان، لاهور (پاکستان)، سپتامبر ۱۹٤۲ م.

۵. سروری، پروفسور عبدالقادر: *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، سرینگر، ۱۹٦۸ م.

۶. سلیم بهوپالی، سیّد علی حسن خان: *صبح گلشن*، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ ه/ ۱۸۷۸ م.

۷. صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، سیّد: بزم تیموریه، ج ۲، مطبع معارف، اعظم‌گره، ۱۹۸٤ م.

۸. صفای سمنانی، دکتر ذبیح الله: *تاریخ ادبیّات در ایران*، انتشارات فردوسی، تهران، چاپ پنجم ۱۳٦۸ ه ش.

۹. ظهورالدّین، دکتر احمد: *پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ*، لاهور، ۱۹۷٤ م.

۱۰. غنی فرّخ‌آبادی، محمّد عبدالغنی (م: ۱۳۳۵ ه): *تذکرة‌الشعرا* (تألیف: ۱۹۱۰ م)، مرتبهٔ محمّد مقتدی خان شروانی، مطبع علیگره، ۱۹۱٦ م.

۱۱. فانی کشمیری، ملّا شیخ محمّد محسن: مثنویات *فانی کشمیری*، به‌اهتمام پروفسور سیّد امیر حسن عابدی، سرینگر، ۱۹٦٤ م.

---

۱. فانی کشمیری، شیخ محمّد محسن: مثنویات *فانی کشمیری*، ص ۱۵۳.

۱۲. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ۱۱۰۲ ه)، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری.
۱۳. مجلّهٔ *شیرازه*، شمارهٔ ۲۰، سیری ۱۰، دانشگاه کشمیر، سرینگر، ۱۹۸۱ م.
14. Ethe, Herman: *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, London, Vol. I, No. 1599.
15. Saleem Javed, Malik: *The Mathnawis of Fani Kashmiri: A Critical Survey*, Indo-Persian Society, New Delhi, 2008.

کشمیر از دیدگاه اقبال

شهناز پروین*

علّامه دکتر محمّد اقبال یکی از بزرگترین دانشمندان و شاعران مشرق زمین است که همواره موارد توجّه فرهیختگان ایران اسلامی بوده و دربارهٔ ابعاد زندگی و آثار ارزشمند وی پژوهشگران ایرانی ده‌ها مقاله و کتاب نگاشته‌اند، امّا برای آشنایی بیشتر از آنچه به‌زبان اردو، انگلیسی دربارهٔ اقبال نوشته شده و نیز آثار اقبال، گزیده‌ای هرچند بسیار کوتاه فراهم آوردیم.

بعضی تاریخ‌ها که در رابطه با زندگی اقبال در نوشته‌های برخی از نویسندگان مذکور است، با توجّه به‌نوشتهٔ خود اقبال بی‌اهمیّت می‌شود، به‌عنوان مثال برخی تاریخ ولادت اقبال را ۲۴ ذی‌القعده ۱۲۸۹ ه‍ ق/۲۲ فوریهٔ ۱۸۷۲ م ذکر می‌کنند امّا تاریخی که خود اقبال در شرح‌حال خود آورده، تاریخ‌های مذکور در نوشته‌های دیگران را از درجهٔ اعتبار به‌کلّی ساقط کرده است، چنانکه خود او در مقدّمهٔ مزبور پایان‌نامهٔ خود آورده که در ۳ ذی‌القعده ۱۲۹۴ ه‍ ق/۱۸۷۶ م در سیالکوت متولّد شده است. آن علّامهٔ عارف مسلمانان جهان را از خواب غفلت قرون بیدار کرد و با شعر خود پیامی از شرف و آزادی به‌یادگار گذاشت که تا ابد در گوش انسانیّت طنین انداز خواهد ماند. رحمةالله علیه.

زندگی علّامه اقبال با سادگی و روحانیّت آغاز شد و به‌همین ترتیب هم پایان پذیرفت. ثروتی نداشت و جز یک خانه و چند کتاب میراثی باقی نگذاشت. از سه ازدواج پیاپی او سه فرزند برجای است دو پسر به‌نام‌های آفتاب اقبال و جاوید اقبال و یک دختر به‌نام منیره.

---

* استادیار بخش زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه دهلی، دهلی‌نو.

او از خانوادۀ برهمنان کشمیر بود. در یک مدرک منحصر به‌فرد خطّی، اقبال قومیّت خود را «سپرو» کشمیری پاندیت[1] نگاشته است. او از پدر خود شنیده بود که او به‌یک خانواده قدیمی برهمن کشمیر تعلّق داشته است. نسل ایشان «سپرو» است و جدّ اعلای ایشان که اسلام را پذیرفت به«بابا لول حج» یا «لولی حاجی» ملقّب شد. از نامه‌های اقبال به‌نام «محمّد دین فوق» که از دوستان اقبال بود و با پدرش هم آشنایی داشت، معلوم است که این آگاهی را اقبال یا پدرش به«فوق» داده است.

«فوق» بر این آگاهی تأکید نموده، در کتاب خود به‌نام «مشاهیر کشمیر» که در نیرنگ خیال، لاهور، چاپ سپتامبر، اکتبر ۱۹۳۲ م می‌نوشت:

"آقای شیخ به‌یک خانوادۀ قدیمی کشمیری برهمن تعلّق دارد... جدّ اعلی آقای شیخ تقریباً دویست و بیست و پنج سال پیش مسلمان شد، ایشان از نسل سپرو بودند".

«فوق» بعد از دو سال، یعنی در سال ۱۹۳۴ م تاریخ اقوام کشمیر را منتشر نمود. در این کتاب او می‌نویسد: برای تحقیق کامل دربارۀ لفظ «سپرو» باید به‌اقبال رجوع کرد. در ۱۶ ژانویه ۱۹۳۴ م نامه‌ای از اقبال در پاسخ دریافت نمود.

اقبال به‌او چنین نوشته بود:

"کشمیری برهمن نسل سپرو دارد. دربارۀ اصل و نسب آن هر آنچه من از پدر شادروان خود شنیده‌ام، عرض می‌کنم. وقتی که مسلمانان بر کشمیر مسلّط شدند، کشمیریان برهمن از روی کهنه‌پرستی و ارتحاح یا به‌علل دیگر به‌علوم و زبان مسلمانان اعتنایی نمی‌نمودند. بدین سبب اوّلین گروهی که به‌طرف زبان فارسی و تعلّقات آن کشانده شد و تا حدّی به‌آن آگاهی پیدا کرد و اعتماد حکومت اسلامی را جلب نمود «سپرو» خوانده شد".

معنی این لفظ عبارت است:

"شخصی که پیش از همه شروع به‌خواندن کند «س» برای پیشوند در بسیاری از زبان‌ها به‌کاربرده می‌شود و ریشه کلمۀ «پرو» همان است که در زبان اردو

---

۱. لقبی مذهبی در برهمن‌ها و بعضی عالم آمده است.

برای مصدر خواندن به‌کار می‌برند. پدر مرحومم می‌گفت که اسم «سپرو» کشمیری برهمن به‌آن عدّه از خویشانش که آداب و رسوم و خصوصیّات قومی خویش را ترک گفته و به‌سوی زبان و علوم اسلامی گرایش پیدا کرده‌اند، برحسب تحقیر گفته شده است و رفته رفته این اسم به‌طور مستقل برای یک نسل به‌کار رفته است و به‌آن نام شهرت یافته‌اند".

اقبال به‌خصوص در زمان شباب اشعار بسیاری سروده است که مظهر وابستگی او به‌کشمیر هستند.

در همین نامه اقبال می‌نویسد:

«دیوان تیک چند[1]» که در پنجاب، فرماندار لاهور «یکی از بخش‌های پنجاب» بود و به‌تحقیق دربارهٔ زبان‌ها خیلی علاقه‌مند بود، یک بار در «انباله[2]» به‌من گفت: کلمهٔ «سپرو» به‌پادشاه باستانی ایران شاهپور تعلّق دارد و «سپروها» در حقیقت ایرانیانی هستند که مدّت‌ها پیش از ظهور اسلام ایران را ترک نموده در کشمیر ساکن شدند و به‌سبب ذکاوت و زیرکی که داشتند در گروه برهمن داخل شدند.

در «روزگار فقیر» جلد دوّم، به‌گفتهٔ شیخ اعجاز احمد (برادرزاده اقبال) نه فقط ذکرِ نامه اقبال به‌تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۲۵ م آمده است، بلکه بنا به‌گفته شیخ اعجاز احمد جدّ اقبال به‌وسیله یک عارف به‌اسلام گروید، و این در واقع دویست و پنجاه سال پیش به‌وقوع پیوست. و از این زمان خانوادهٔ اقبال به‌نور ایمان و اسلام منوّر گردیدند. شیخ اعجاز احمد همچنین بیان می‌کند: پدر بزرگ او روایت می‌کرد که یکی از بزرگان ما چندین بار پای پیاده سفر حج کرد. نام او «لول حج» (عاشق حج) شد.

راجع به«بابا لول حج» بیان «مسکین» با تفاصیل «دیده مری» کمی اختلاف دارد. تا این که ما این خبر را از نوشتهٔ اقبال به‌دست‌آوردیم که پدر او از بزرگان خویش شنید که شیخ «بابا لول حج» یا «لولی حاجی» جدّ اعلای او بود. ولی این معلوم نمی‌شود که تعلّق اقبال به‌بابا در کدام نسل ریشه می‌گیرد؟ آن توجیهی که دیوان تیک چند راجع

---

۱. فوق‌لیسانس (M.A.).

۲. اسم شهر.

به‌لفظ سپرو به‌اقبال گفت: یعنی سپرو اولاد شاهپور یا ایرانی‌الاصل هستند، شواهد تاریخی راجع به‌آن موجود نمی‌باشد. البتّه از یک اقتباس مسکین این مطلب پدیدار می‌گردد که در کشمیر یک راهب آتش‌پرست[۱] به‌اسم شاهپور در یک شهر توسّط «فیض سیّد علی همدانی» اسلام آورد. همچنین «خواجه حسن نظامی» دربارهٔ اقبال در مقالهٔ خود از سخنرانی سفیر مصر مقیم دهلی، به‌مناسبت روز اقبال ذکری به‌میان می‌آورد. او سعی کرد ثابت کند که کشمیریان برهمن به‌مصر تعلّق دارند. طبق تحقیق او:

"در معبد آفتاب‌پرستان در مصر یک رئیس معبد به‌نام «هری هر» بود. در زبان مصری آفتاب را «راء» می‌گویند. سورهٔ یوسف در *قرآن* کریم با «الٓر» شروع می‌شود[۲]؛ یعنی لفظ «راء» را خداوند متعال هم ارشاد فرمودند. همچنین در مذهب هندوان «رام» بسیار اهمیّت دارد. به‌گفتهٔ سفیر مصر، رئیس معبد «هری هر» با دختر قبطی فرعون ازدواج نمود و وقتی که فرعون بدون پسر وفات یافت، آن وقت رئیس معبد «هری هر» فرعونی انتخاب شد و فرزندانش چهار صد سال در مصر حکومت کردند. سپس به‌علّت انقلاب در مصر یک خانوادهٔ جدید حکومت را درست گرفتند و اولاد «هری هر» با قوم یهود همراه حضرت موسٰیع از مصر خارج شدند. حضرت موسٰی به‌فلسطین رفت، ولی اولاد «هری هر» در افغانستان اقامت گزیدند و شهری به‌نام هری بنا نهادند، که بعداً نام آن به‌هرات مبدّل شد. سپس این مردم به‌کشمیر آمدند و از کشمیر به‌هندوستان وارد شدند و در کنار دریای «گنگا» به‌نام جدّ اعلی زیارت‌گاه «هری‌دوار» ساختند. بدین سبب برهمن‌های کشمیری شبه قارّهٔ هندوستان، همگی مصری می‌باشد و «پاندیت جواهرلعل نهرو» هم به‌سبب کشمیری بودنش مصری است".

محمّد دین «فوق» می‌نویسد:

---

۱. آتش‌پرست لفظی است که غالباً ناآگاهان بزرتشتیان داده‌اند. نور و آتش در نزد زرتشتیان محترم و مقدّس است. امّا باید گفت کلمهٔ پرستیدن و پرستش به‌معنای مراقبت کردن است. این نام ایرانی است، بدین سبب شاهپور و سپرو یک کلمهٔ فارسی می‌باشند.

۲. الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ (الف، لام، را) این آیت کتابِ آشکار است.

اجداد اقبال بدین سبب به‌اسلام گرویدند که به‌یک ولی الله اعتقاد داشتند و این حُسن عقیدت اکنون هم در خانوادۀ آنها موجود است. این هم امکان دارد که «بابا» از اسلام آوردن، با یک دختر مسلمان ازدواج نموده باشد. «دیده‌مری» و مسکین با هم اتّفاق نظر دارند که او با همسرش روابط خوبی نداشته است. همان‌طوری که «مسکین» بیان می‌کند. همسرش به‌علّت کج بودن چشم و پایش وی را تمسخر می‌کرده و بابا از وی متنفّر شده، نه فقط زن و زندگی را ترک کرده بلکه تارک دنیا شده. کشمیر را پشت سرگذاشته و روی به‌حرم شریفین نموده و دوازده سال سیاحت کرده است. از این داستان کوتاه مسلّم می‌شود که «بابا» چقدر حسّاس و خوددار بوده است. روش همسرش، شوق را بر او جستجوی حسن باطنی افزود. او شمع ایمان به‌اسلام را با سعی و کوشش خویش و تحت جذبه و تأثیر عارفی روشن دل، در وجود خود روشن نمود. ولی برای تسکین اشتیاق خویش، مرشد لازم داشت. وقتی که بعد از دوازده سال به‌طرف کشمیر بازگشت، به‌اشارت غیبی، مرید «حضرت بابا نصرالدّین» شد و به‌سلسلۀ ریشیان پیوست، کتب ذکر شده از «بابا» فرزندی ذکر نمی‌کند. ممکن است بعد از گسستن از مسائل دنیوی از اولاد خویش هم دور شده باشد. حالا این سؤال پیش می‌اید که جدّ اعلای اقبال کی مسلمان شد؟ بیشتر وقایع‌نگاران که دربارۀ اقبال مطالبی نگاشته‌اند، می‌نویسند: قبل از تولّد اقبال و تقریباً دویست و بیست و پنج یا دویست و پنجاه سال پیش اجدادش اسلام را پذیرفتند. «فوق» می‌نویسد: تقریباً دویست و بیست و پنج سال پیش در زمان پادشاهی «عالمگیر» مسلمان شدند. ولی این گفته صحیح به‌نظر نمی‌رسد، زیرا خود نوشته‌های «فوق» این را غلط و نادرست نشان می‌دهد. «فوق» در تألیف خود تاریخ «بدشاهی» چاپ ۱۹۴۴ م در باب علما و مشایخ بدشاه از مشایخ و بزرگان و صوفیانی که به‌سلسلۀ ریشیان وابستگی دارند، و در زمان بدشاه زنده بودند، یاد می‌کند، در میان آنان ذکری از «شیخ نورالدّین ولی ریشی» و «شیخ نصیرالدّین» و «بابا لولی حاجی» هم هست. «بده شاه» در ۱۴۲۰ م بر تخت کشمیر نشست. و در ۱۴۷۰ م وفات یافت. از این موضوع روشن می‌شود که جدّ اعلای اقبال در قرن پانزدهم مسلمان شدند. یعنی تقریباً چهار صد و پنجاه سال قبل از تولّد اقبال و تقریباً صد سال قبل از ورود «ظهیرالدّین» و بابر به‌هندوستان، وقتی که بر تخت پادشاهی دهلی، سادات

یا «سلطان بهلول لودهی» نشسته بود، در بیشترین قسمت پنجاب «جستر گکهر» حکومت می‌کرد و در دکن خانواده «بهمنی» حکومت داشتند.

طبق تحقیق «فوق»: تاریخ کشمیر بیش از پنج هزار سال قدمت دارد و در این مدّت بیست و یک خانواده از خاندان هندو راجگان یکی بعد از دیگری حکمرانی کردند. سقوط راجگان کشمیر در قرن یازدهم و دوازدهم به‌وقوع پیوست و اسباب علل آن لحظه، سیل، طوفان، توطه‌های درون قصر و جنگ داخلی بود. بالآخره حمله و تهاجم «ذوالقدر خان تاتاری» که اهل کشمیر او را «ذوالچو» می‌نامند، حکومت هندو راجگان را از بین برد. در اوائل قرن سیزدهم خانواده «شهمیری»، کشمیر را تحت تصرّف خود درآورد. تأسیس کننده این ترکی‌النّسل خانوادۀ مسلم شاه میر که بعداً به‌نام «سلطان شمس‌الدّین» پادشاه کشمیر شد از شمال افغانستان خطّه پنج کور «پنج کوره» به‌کشمیر آمد. بنابر عقیده «فوق» زبان فارسی به‌طور زبان رسمی در ۱۲۹۵ م در کشمیر رایج شد. ممکن است در این زمان گروهی از براهمه کشمیری در آداب و سنن قدیمی و تعصّبات قومی و مذهبی را ترک گفته به‌زبان علوم اسلامی تمایل پیدا کردند و این گروه به‌طور یک نسل مستقل به‌نام «سپرو» شهرت یافتند. از خانواده «شهمیری» سلاطینی که شهرت بسیار یافتند، شهاب‌الدّین»، قطب‌الدّین و سکندر بت‌شکن را می‌توان نام‌بُرد. ولی مشهورترین آنها «سلطان زین‌العابدین» بدشاه بود.

«بدشاه» در ۱۴۲۰ م در پایتخت کشمیر «نوشهره» در میان «میراکدل» و «گاندریل» گوشه شمالی «سرینگر» به‌تخت نشست. وی در ۱۴۷۰ م درگذشت. کشمیر در دوران پنجاه ساله این حکمران، در علوم مادّی و معنوی پیشرفت بسیار نمود. پادشاه خود یک عالم و شاعر بود، کتابهای بسیاری را از زبان سانسکریت به‌زبان فارسی و همچنین کتب فارسی زیادی را به‌زبان سانسکریت برگرداند. و به‌تشویق «سلطان ملّا احمد» *مهابهارت* را به‌زبان فارسی ترجمه کرد.

«بدشاه» پادشاهی عادل و وطن‌پرست بود و با مردم رفتار چنان شایسته‌ای نمود که مقبول دو گروه مسلمان و هندوان گشت: طبق بیان «فوق» زبان فارسی در عهد بدشاه اعتباری بسیار یافت و با وجود آنکه صد و بیست و پنج سال زبان فارسی رایج بود، ولی برهمن‌ها در کشمیر آن را زبان پست می‌گفتند و نمی‌گذاشتند. بستگان آنها زبان

فارسی بیاموزند، و یا از کارهای دولتی آنها را منع می‌کردند و بعضی از آنان که زبان فارسی می‌آموختند و در خدمت دولت درمی‌آمدند، از مصاحبت و برادری خویش طرد می‌کردند. پادشاه سعی کرد که هندوان زبان فارسی بیاموزند و برای دانشجویانی که هندو بودند و زبان فارسی می‌آموختند، دست‌مزد معیّن نمود. به‌طوری که در آن زمان بسیاری از هندوان زبان فارسی را یادگرفتند، و مدّت کوتاه تعداد زیادی شاعر و عالم از این خطّه برخاستند و برای اینکه در نزد پادشاه مقرّب گردند، بسیار کتب فارسی نگاشتند و از بارگاه سلطان مقامات و مراتب عالیه دریافت کردند.

کلمهٔ «سپرو» به‌پادشاه باستانی ایران شاهپور تعلّق دارد و «سپروها» در حقیقت ایرانیانی هستند که مدّت‌ها پیش از ظهور اسلام ایران را ترک نموده در کشمیر ساکن شدند و به‌سبب ذکاوت و زیرکی که داشتند در گروه برهمن داخل شدند.

«احمد شاه ابدالی» در ۱۷۵۲ م به‌کشمیر لشکرکشی نمود و آنجا را فتح کرد و خاندان سلطنتی و دُرّانی را بنیان نهاد. حاکم کابل به‌واسطهٔ استانداران بر کشمیر حکومت می‌کرد. بعد از نه سال یعنی ۱۷۶۱ م احمد شاه ابدالی در جنگ سوّم پانی‌پت «مرهته‌ها» را شکست داد. او در ۱۷۷۲ م درگذشت. جانشین او «زمان شاه» بود. در ۱۷۹۸ م رنجیت سنگه حاکم لاهور بود. رنجیت سنگه بعد از آن در خطّه‌های پنجاب و سرحد حکومت افغانان را واژگون کرده، به‌نام مهاراجه «رنجیت سنگه» به‌استقلال در همهٔ این مناطق حکومت را به‌دست‌آورد.

اقبال به‌خصوص در زمان شباب اشعار بسیاری سروده است که مظهر وابستگی او به‌کشمیر هستند و با وجود آن که اشعار اقبال به‌قومیّت و وطنیّت وابسته و متعلّق نیست، زیرا افکار او به‌جهان تعلّق دارد و طرز تفکّرش بین‌المللی و برون مرزی است، ولی انعکاس دردی را که هموطنان و برای کشمیر و تباهی آن کشیده بودند در بعضی از اشعار او منعکس است. همچنین اقبال به‌اصل و نسب برهمن خود در بعضی از اشعارش اشاره کرده است.

هندوان عموماً و برهمنان خصوصاً دربارهٔ برهمن بودن اسلاف او افتخار کرده‌اند. از همین رو پاندیت «رام چندر دهلوی» عالم عربی و سانسکریت در اشعار خود دربارهٔ

اقبال نوشت حالا کشمیر از دیدگاه اقبال می‌پردازم. اقبال مانند شعرای بزرگ دیگر از مناظر طبیعت کشمیر چنین توصیف می‌کند:

رخت به‌کاشمر گشا، کوه و تل و دمن نگر!
سبزه جهان جهان ببین، لاله چمن، چمن نگر!
باد بهار موج موج، مرغ بهار فوج فوج
صلصل و ساله زوج زوج بر سر نارون نگر!
تا نفتد بهزینتش چشم سپهر فتنه‌باز
بسته به‌چهرهٔ زمین برقع نسترن نگر!
لاله ز خاک بر دمید، موج به‌آب جو تپید
خاک شرر شرر ببین، آب شکن شکن نگر!

دربارهٔ نشاط باغ کشمیر چنین سروه است:

خوشا روزگاری، خوشا نوبهاری — نجومِ پرن رُست از مرغزاری
زمین از بهاران چو بال تذروی — ز فوّاره الماس بار آبشاری
نپیچید نگه جز که در لانه و گل — نه غلطد هوا جز که بر سبزه‌زاری
چه شیرین‌نوایی، چه دلکش صدایی — که می‌آید از خلوت شاخساری
به‌تن جان، به‌جان آرزو زنده گردد — ز آوای ساری، ز بانگ هزاری
نواهای مرغ بلند آشیانی — در آمیخت با نغمهٔ جویباری
تو گویی که یزدان بهشت برین را — نهاده‌ست در دامن کوهساری
که تا رحمتش آدمی زادگان را — رها سازد از محنت انتظاری

در عین سرمستی و شوق و درحالی‌که افکار و تخیّلات او در میان آب‌های نقره‌ای و امواج نشاط‌انگیز پرواز می‌کند هیولای نفرت‌انگیز و ملامت بار اوضاع مردم کشمیر در نظرش مجسّم می‌شود و دفعتاً سرود نشاط‌آور و مسرّت‌خیز او به‌نوای غم‌انگیزی مبدّل می‌شود:

کشیری[1] که با بندگی خو گرفته — بتی می‌تراشد ز سنگ مزاری
ضمیرش تهی از خیال بلندی — خودی ناشناسی، ز خود شرمساری
بریشم قبا خواجه از محنت او — نصیب تنش جامهٔ تار تاری

---

۱. مردم کشمیر، کشمیر را کشیر نیز می‌گویند.

نــه در دیــدۀ او فــروغ نــگاهی نه در ســیــنـۀ او دل بی‌قــراری

تأثیرات فوق در نخستین دیوان فارسی اقبال به‌نام پیام مشرق که در سال ۱۹۲۳ م منتشر شده منعکس می‌باشد.

اقبال در مهم‌ترین اثر بعدی خود جاویدنامه که به‌سبک *معراج‌نامه*، ترتیب داده شده به‌راهنمایی مولانا جلال‌الدّین رومی به‌آسمان‌ها پرواز و با ارواح گذشتگان ملاقات می‌کند. خاطرۀ ملاقات اقبال با حضرت شاه همدان، داعی اسلام در کشمیر که «ایران صغیر» را به‌وجود آورده یک صحنۀ بسیار مهیّج را تشکیل می‌دهد، در اینجاست که از گذشته و حال و آیندۀ کشمیر بین اقبال در دلِ خود را که در عین حال دردِ دل ملّتِ ستم دیدۀ کشمیر می‌باشد بیان می‌کند. از کنار حوض کوثر یک صدای غمناک و دردناک بگوش اقبال می‌رسد:

از تــــپ یــــاران تپیـــــدم در بهــــشت کهنــــه غـــم‌هـــا را خریـــدم در بهــشت!
تـــا در آن گلـــشن صـــدای دردمنـــد از کنــار حــوض کــوثر شــد بلنــد!:
«جمع کردم مشت خاشاکی که سوزم خویش را گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان!»
(غنی کشمیری)

اقبال نفهمید که این صدای دلسوز از کجاست، ولی:

گفـت رومــی آنچـه می‌آیـد نگـر دل مده با آنچه بگذشت ای پسر!

و اضافه می‌کند:

شــاعر رنگــین نــوا طــاهر غنــی فقـر او بـاطن غنـی، ظـاهر غنـی!
نغمه‌ای می‌خواند آن مـستِ مـدام در حـــضورِ ســـیّدِ والامقـــام!
سیدالـــسّادات، ســـالار عجـــم دســـتِ او معمـــارِ تقــدیر امـــم!
مرشــد آن کــشور مینـــو نظیـــر میر و درویش و سلاطین را مـشیر!
خطّــه را آن شــاه دریــا آســتین داد علم و صنعت و تهذیب و دین!
آفریـــد آن مـــرد ایـــران صـــغیر بــا هنرهــای غریــب و دلپــذیر!
یـک نـگاه او گشـایـد صـد گــره خیز و تیــرش را به‌دل راهی بده!

اقبال توجّه شاه همدان را به‌زیبایی‌های طبیعت که در کشمیر فراوان است نیز جلب می‌کند:

کـوه و دریـا و غـروب آفتـاب! من خدا را دیدم آنجا بی‌حجاب!

کوه‌های خنک سار او نگر آتشین دستِ چنار او نگر

اقبال یکی از مشاهدات روحانی و معنوی خود را در یکی از باغ‌های کشمیر چنین شرح می‌دهد:

با نسیم آواره بودم در «نشاط» بشنو از نی می‌سرودم در نشاط[۱]!
مرغکی می‌گفت اندر شاخسار «با پشیزی می نیرزد این بهار!»
لاله رست و نرگس شهلا دمید باد نوروزی گریبانش درید!
عمرها گل رفت بر بست و گشاد خاک ما دیگر شهاب‌الدّین نزاد[۲]!
نالهٔ پرسوز آن مرغ سحر داد جانم را تب و تاب دگر!
تا یکی دیوانه دیدم در خروش آنکه برد از من متاع صبر و هوش!

آن دیوانه به‌وسیلهٔ آوازی که می‌خواند اقبال را آگاه می‌سازد که آن طایر در شاخسار روح غنی کشمیری است که در ماتم ملّت کشمیر نوحه‌سرایی می‌کند و آن دیوانه به‌طنزی که از نوک خنجر تیزتر است به‌مجلس اقوام (لیگ آف نیشنز) پیامی می‌فرستد و در آن پیام یادآور می‌شود که چگونه یک ملّت بزرگ (انگلیسی‌ها) کشور و مردمان کشمیر را در مقابل چند مشت پول فروختند و خاک ادبار و بدبختی بر سر مردم این خاک مینو نظر ریختند:

بگذر ز ما و نالهٔ مستانه‌ای مجوی
بگذر ز شاخ گل که طلسمی است رنگ و بوی!
گفتی که شبنم از ورقِ لاله می‌چکد
غافل دلی است اینکه بگرید کنار جوی!
این مشت پر کجا و سرود این چنین کجا؟
روح «غنی» است ماتمی مرگ آرزوی!
باد صبا اگر به‌جنیوا گذر کنی
حرفی ز ما به«مجلس اقوام!» بازگوی!
«دهقان و کشت و جوی و خیابان فروختند
قومی فروختند و چه ارزان فروختند!»

---

۱. اسم باغ زیبا و معروف کشمیر.
۲. شهاب‌الدّین یکی از سلاطین مشهور کشمیر که در زمان او کشمیر به‌انتهای قدرت و عظمت رسیده بود.

شاعر کشمیر «غنی» که همیشه در خدمت اندیشه‌های حضرت شاه همدان بوده و در صحنهٔ فعلی نیز آنجا حاضر است، اقبال را مخاطب نموده می‌گوید: تو نباید از آتیهٔ علّت کشمیر ناامید و نگران باشی؛ نمی‌بینی که فرزندان همین خاک هستند که در هندوستان روح آزادی و مبارزه را زنده کرده و برای به‌دست‌آوردن سرنوشت خود برخلافِ استعمار فرنگی‌ها قیام کرده‌اند؟

هنـد را ایـن ذوق آزادی کـه داد؟ صید را سودای صـیّادی کـه داد؟
آن بـــرهمن‌زادگـــانِ زنـــده دل[1] لالـهٔ احمـر ز روی شـان خجـل
تیزبین و پخته کار و سخت کوش از نگاه‌شان فرنـگ انـدر خـروش
اصل‌شان از خاک دامن‌گیر ماست مطلع این اختران کشـمیر ماسـت

و حرارت و سوز خود اقبال از کجاست؟ از همان خاک کشمیر است. غنی گوید:

این همه سوزی که داری از کجاست؟ ایـــن دمِ بـــاد بهـــاری از کجاســـت؟!
ایـن همـان بـاد اسـت کـز تـأثیر او کوهـــسار مـــا بگیـــرد رنـــگ و بـــو!
ای که خوانـدی خـطّ سـیمای حیـات ای بـــه‌خـــاور داده غوغـــای حیـــات!
ای تـرا آهـی کـه مـی‌سـوزد جگـر تـو ازو بـی‌تـاب و مـا بـی‌تـاب تـر!
ای که از طبـع تـو کـشت گـل دمیـد ای ز امیـد تـو جـان‌هـا پُـر امیـد!
کـــاروان‌هـــا را صـــدای تـــو درا تـــو ز اهـــل خطّـــه نومیـــدی چـــرا؟!
دل میـان سـینه شـان مـرده نیـست اخگر شـان زیـر یـخ افـسرده نیـست!
بـاش تـا بینـی کـه بـی‌آواز صـور ملّتـــی برخیـــزد از خـــاک قبـــور!
غـم مخـور ای بنـدهٔ صـاحب نظـر برکش آن آهی که سوزد خشک و تر!
شـــهرها زیـــر ســـپهر لاجـــورد ســوخت از ســوزِ دل درویــش مــرد!
سـلطنت نـازک‌تـر آمـد از حبـاب از دمـی او را تـوان کـردن خـراب!
از نـــوا تشـــکیـــل تـقـــدیـــر امـم از نـــوا تخـــریـــب و تـعـمـیـــر امـــم!

اقبال برای بیدار کردن کشمیری‌ها بنا به‌توصیهٔ حضرت شاه همدان و غنی اشعار بسیار پُرهیجان و آتشین سروده که در سرنوشت آنها مؤثّر بوده و خواهد بود.

---

۱. اشارهٔ اقبال اینجا به‌کشمیری‌های هند است که در مبارزه برای آزادی هند و کشمیر پیشاپیش بودند.

منابع

۱. اسرار خودی و رموز بی‌خودی، علّامه شیخ محمّد اقبال لاهوری، محمّد حسین مشایخ فریدنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ ه ش.
۲. اقبال‌شناسی، جستاری در اندیشه و هنر علّامه دکتر محمّد اقبال لاهوری، دکتر محمّد سلیم اختر، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اوّل ۱۳۷۷ ه ش.
۳. جاویدان اقبال زنده رود، زندگی‌نامهٔ علّامه محمّد اقبال، ترجمه و تحشّیهٔ دکتر شهیندخت کامران مقدّم (صفیاری) اقبال اکادمی پاکستان، چاپ ۱۹۸۷ م، ج اوّل.
۴. دیدن دگر آموز شنیدن دگر آموز، گزیدهٔ شعرهای محمّد اقبال، محمّد علی اسلامی ندوشن، مؤسّسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۷.

بررسی اجمالی احوال و اشعارِ غنی کشمیری

محمّد نظیر احمد خان*

کشمیر جنّت‌نظیر با زبان و فرهنگِ فارسی رابطهٔ خاصّی دارد و از دیرباز این دیار تحت تأثیر فرهنگ ایران بوده است. بر مبنای این حقیقت در مدّت ششصد سال از این دیار علما و ادبا به‌ظهور آمدند که مقام و مرتبت آنان خیلی منیع و معتبر است. قبل از ورود مغول‌ها به‌کشمیر در اینجا اثر و نفوذ تصوّف خیلی راسخ بود. ولی دوران شاهان مغول در کشمیر، دانشمندان آن دیار به‌شعر و سخن روی آوردند. از خاک کشمیر شعرای برجسته مانند محسن فانی، غنی کشمیری و داراب جویا پا به‌عرصه وجود گذاشتند.

محسن فانی شاعری معروف بود و شاگردانِ او مانند طاهر غنی، ملّا محمّد زمان قانع و حاجی محمّد اسلم سالم هم از شعرای معتبر بودند. مخصوصاً طاهر غنی از نظر فضل و کمال از استاد خود محسن فانی در شهرت و نام پیشی گرفت. این امر شایسته توجّه می‌باشد که طاهر غنی یک شاعر کم نظیر بود و اشعار وی هم مرتبهٔ شعرای ایران هم شد. خصوصاً در نزاکت خیال، نکته‌آوری و لطافتِ بیان و دیگر محسنات سبک هندی کلام غنی بر شعر و سخن همعصران سبقت دارد. بر این بنا بعضی از مبصّرین فکر می‌کنند که در نزاکت تخیّل و معنی‌آفرینی در سراسر هند مثل او برنخاسته است.

دربارهٔ اوایل حیات غنی تذکره‌نویسان زیاد ننوشته‌اند. دربارهٔ سال ولادت غنی جمله تذکره‌نگاران هیچ ننوشته‌اند. فقط تذکرهٔ نصرآبادی دربارهٔ غنی اطّلاع می‌دهد که او به‌خانوادهٔ عشائی تعلّق داشت و پیر غلام حسین اظهار می‌دارد که او از قریهٔ «اشاور» از دیارِ خراسان ترک وطن کرده به‌کشمیر نقل مکان کرد. این خاندان از لحاظ زهد و

---

* استادیار بخش فارسی دانشگاه پتنا، پتنا.

پارسایی شهرت داشتند ولی آقای دکتر صوفی با این فکر و رای غلام حسین اتّفاق ندارد. آقای صوفی فکر می‌کند که طاهر غنی به‌سال هزار و چهل (۱۰۴۰ ه) هجری متولّد شده. به‌هر حال مسئلهٔ تاریخ ولادت طاهر غنی متنازع فیه است.

ملّا محمّد طاهر در آغاز شاعری طاهر تخلّص می‌کرد، ولی بعدها غنی تخلّص اختیار کرد و جملهٔ علوم متداوله را فراگرفت. علاوه بر ادبیّات، فلسفه و علم طب را آموخت و استاد طاهر غنی، محسن فانی این تلمیذ با تمیز خود را در تمام علوم ظاهر و باطن تربیت کرده بود. حیات طاهر غنی از واقعات مسافرت تقریباً خالی است، ولی در یک رباعی طاهر غنی دربارهٔ سفر هند اشاره می‌کند. می‌گوید:

کرده است هوای هند دلگیر مـرا　　ای بخت رسان به‌باغ کشمیر مرا
گشـتم ز حـرارت غریبـی بیتاب　　از صـبح وطـن بـده تباشـیر مرا

و چند اشعار دیگر هم در دیوان غنی موجود است که در آن دربارهٔ مسافرت‌های خود اشاره کرده است. چند شعر بدین معنی به‌قرار ذیل است:

بس‌که شد زنجیـر پایـم رشتهٔ حبّ‌الوطن　　در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

*

در سفر بهره‌ام غم وطن است　　گل با خـار چـیـده را مـــانـم

*

چـون آسـیا مـپرس ز آسـایشـــم غـنـی　　کز چشم من بگرد سفر خواب رفته است

این حقیقت است که غنی بیشتر اوقات زندگی خود را در خانهٔ خود به‌سربرد و در حال افلاس و تنگدستی زندگانی کرد و در یک کلبهٔ کوچک در شهر سرینگر می‌ماند و از این اطاق کوچک وقتی که عنداللزوم بیرون می‌رفت، درِ اطاق خود را باز می‌داشت. شخصی سبب این رویه را پرسید. طاهر غنی در جواب گفت که متاعِ اصلی این اطاق بنده هستم و هنگامی که در آنجا نمانم آن را بسته داشتن هیچ‌معنی ندارد. همین واقعه را اقبال لاهوری به‌خوبی منظوم کرده است:

به‌پاسخ چه خوش گفـت مـرد فقیـر　　فقیـــر و بـــه‌اقلـــیم معنـــی امیـــر
ز مـن آنچـه دیدنـد یـاران رواسـت　　درین خانه جز من متـاعی کجاسـت
غنـــی تـــا نـــشیند بـــه‌کاشـــانه‌اش　　متـــاعی گـــران اســـت در خانـــه‌اش

چون آن محفل افروز در خانه نیست تهی‌تر ازیـن هـیچ کاشـانه نیـسـت

اگرچه طاهر غنی یک شاعر مفلوک‌الحال بود ولی خیلی خوددار و بی‌نیاز بود. در دیوان او در این معنی اشعار فراوان وجود دارد. یک شعر به‌این معنی به‌شرح ذیل می‌باشد:

به‌طور مجموع طاهر غنی شاعری بود که سبک هندی را طرز و آهنگ خاص داد و در معانی و مطالب این سبک نوآوری‌ها کرد.

به‌دسـت خود چنان بسـتم حنای بی‌نیازی را
که همچون پنجهٔ مرجان دُر از دریا نمی‌گیرد

غنی اوقات حیات خود را در گوشهٔ انزوا می‌گذراند و شعر و سخن و درس و تدریس را مورد توجّه و ذوق می‌داشت و هم در ریاضت و یاد ایزد متعال خود را مشغول می‌داشت. غنی تا این درجهٔ تنهایی‌پسند بود که با احباب و خویش و اقارب زیاد معاشرت نمی‌کرد. بیت زیر این معنی را ابراز می‌نماید:

ماندم برون ز مجلس یاران و آشنا آخر چو حلقه بر در بیگـانگی زدم

با وجود فلاکت و مستمندی غنی هیچ‌وقت دامن صبر و شکیب را ترک نکرد. فقیری بود وارسته مزاج و مستغنی، به‌پیش امرا و سلاطین دست سوال دراز نمی‌کرد. شعر را هیچ‌وقت وسیلهٔ معاش نمی‌ساخت. متاع هنر خود را وسیلهٔ اکتساب زر و سیم نساخت. خواهان صلهٔ شعر نمی‌شد. هنگامی که شهنشاه اورنگ‌زیب از استغنا و وارسته مزاجی غنی واقف شد، آرزوی دیدارش در دلش به‌تحریک آمد. به‌این موجب شاه مذکور سیف خان فرمانروای کشمیر را یک فرمان فرستاد که او شاعر طاهر غنی را به‌عزّ و احترام به‌دربار بفرستد. سیف خان از فرمان شاهی طاهر غنی را مسبوق کرد. طاهر غنی دربارهٔ این فرمان شاهی به‌سیف خان گفت که او به‌پادشاه وقت بنویسد که دماغ طاهر غنی سودازده شده است و دیوانه گشته است. سیف خان گفت که یک مرد خردمند را چطور دیوانه می‌توان گفت، غنی فی‌الفور پیراهن خود را چاک کرد و از دربار سیف خان خروج کرد. سوّمین روز این واقعه غنی فوت کرد. چنانکه نصرآبادی در تذکرهٔ خود نوشته است:

"از صحیح‌القولی مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان، به‌سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او «غنی» را روانهٔ پایهٔ تخت نماید. سیف خان او را طلبیده

تکلیف رفتن به‌هند نمود. او با نموده گفت که عرض کنید دیوانه است، خان گفت "عاقلی را چون دیوانه بگویم؟" او فی‌الفور گریبان خود را دریده دیوانه‌وار روانه خانه شد، بعد از سه روز فوت شد".

راجع به‌وفاتِ غنی روایات دیگر هم شهرت دارد. از بعضی تذکره‌ها اطّلاع یافته می‌شود که غنی در ایّام آخر علیل می‌ماند و خیلی ناتوان و لاغر گشته بود. طوری‌که شاگرد غنی، مسلم در دیباچهٔ دیوان غنی این‌طور می‌نویسد:

"از پیکر هیولایش پوست و استخوان مانده بودی".

غنی به‌سبب بیماری اذیّت‌ناک و جان فرسا دائماً در مصیبت و ناراحتی زندگانی می‌کرد و این حقیقت از اشعار وی به‌ثبوت می‌رسد. چنانکه در یک رباعی خود راجع به‌این صورت حال این‌طور می‌گوید:

دارم دردی کـه هـست جانکـاه مـرا   باشـد ای کـاش عمـر کوتـاه مـرا
هرچند که نیست مهلک این درد ولی   دایـم تـا مـرگ هسـت همـراه مـرا

و سرانجام به‌علّت این امراض مهلک این شاعر ارجمند به‌سال هزار و هفتاد و نه (۱۰۷۹) هجری چشم از جهان بست و در خود سرینگر نزدیک کلبهٔ خود به‌خاک سپرده شد. دربارهٔ واقعهٔ وفات طاهر غنی، محمّد علی ماهر یک قطعه نوشته بود که حسب ذیل است:

چو فیض صحبت آن شیخ کامل داشت فانی شدِ
غنی سـرحلـقـهٔ اصـحـاب او در نکـته‌دانی شـد
تهی چون کرد بــزم شـیخ را گفـتنـد تاریخـش
کـه آگــاهی ســوی دارالبــقا از دار فـانی شـد
(۱۰۷۹ ه)

و هم یک قطعهٔ دیگر را یک تلمیذ غنی موسوم به‌مسلم سروده است. تاریخ مندرج بالا را تصدیق می‌کند:

از فوت غنی گشت که و مه غمگـین   هرکس شده در ماتم او خـاک‌نـشین
تــاریخ وفــاتش ار بپرســند بگــو   «پنهان شده گنج هنری زیـر زمـین»
(۱۰۷۹ ه)

دل ز خرد سال رحلتش چو طلب کرد   قــال لنــا أن تقــول «حــی غنیــاً»
(۱۰۷۹ ه)

طاهر غنی در شعرگویی ذوق و قریحهٔ عالی می‌داشت. جمیع ناقدان و فرهیختگان ادب و فرهنگ فارسی غنی را یک شاعر معتبر و مستند محسوب می‌دارند. اوّلین غزل‌های دیوان طاهر غنی از حیث هیئت و معنی خیلی با اهمیّت می‌باشد. به‌این سبب استادان شعر فارسی که بعد از غنی بر منصهٔ ظهور نمودار شدند مصرع‌های این غزل را تضمین کرده‌اند. مطلع و چند شعر این غزل در ذیل درج می‌شود:

جنونی کو که از قید خودی بیرون کشم پـارا   کنم زنجیر پای خویشتن دامان صـحرا را
اگر شهرت هوس داری، اسیر دام عزلت شو   که در پرواز دارد گوشه‌گیری نـام عنقـا را
غنی روز سـیاه پیر کنعـان را تمـاشا کـن   که روشن کرد نورِ دیده‌اش چشم زلیخا را

*

در مکرّر بستن مضمون رنگین لطف نیست   کم دهـد رنگ ار کسی بندد حنای بسته را

*

غنی تار نفس چون رشتهٔ گلدسته می‌گردد   زبانـم گـر به‌تقـریر آورد اشـعار رنگیـن را

به‌سال هزار و چهل و دو (۱۰۴۲ ھ) صائب تبریزی در معیت ظفر خان احسن به‌کشمیر وارد شد و در اثنای اقامت در کشمیر صائب با غنی ملاقات کرد و با یکدیگر رابطهٔ معاشرت و مراودت داشتند. صائب تبریزی از ملاحت و لطافت اشعار طاهر غنی خیلی تحت تأثیر او واقع شد و عظمت و رفعت سخن‌سرایی طاهر غنی را ستود. مخصوصاً این شعر طاهر غنی، صائب تبریزی را از خود رفته کرده بود:

حسن سبزی به‌خط سبز مرا کرد اسیر   دام همرنگ زمـین بود گرفتـار شدیم

بیشتر تذکره‌نویسان بر این امر متّفق هستند که شعر بالا که طاهر غنی سراییده بود نزد صائب فوق‌العادّه پسند افتاده بود. تا این حد که صائب اظهار داشت که اگر طاهر غنی تمام دیوان من را بگیرد و به‌عوض این شعر را دهد، من با دل و جان آماده هستم. صائب وقتی که به‌وطن خود مراجعت نمود، طاهر غنی را فراموش نکرد و اثر و نفوذ طاهر غنی بر ذهن و طبیعت صائب آن درجه مستولی بود که گاهی کسی سفر ایران می‌کرد و صائب را موقع ملاقات با او حاصل می‌شد، از وی طالب اشعار طاهر غنی می‌شد.

به‌طور مجموع طاهر غنی شاعری بود که سبک هندی را طرز و آهنگ خاص داد و در معانی و مطالب این سبک نوآوری‌ها کرد. از لحاظ صورت و معنی و طرز و آهنگ غنی کشمیری یک شاعر مبتکر بود و با محسنات جدّت و بدعت شعر فارسی را غنی‌تر ساخت.

یکی از مختصّات غنی کشمیری این است که در اشعار خود الفاظ و لغات زبان کشمیری را به‌کار برده است. بدین سبب بعضی از اشعار طاهر غنی نزد شعرای ایرانی قابل فهم نیست. مثلاً در شعر ذیل طاهر غنی یک لفظ از زبان کشمیری (کراله‌پن) را به‌کاربرده است. «کراله‌پن» آن نخ را می‌گویند که به‌وسیلهٔ آن سفال‌گر از چرخ ظروف سفالین را جدا می‌کند.

طاهر غنی در ادای مفهوم از تلمیحات با مهارت استفاده می‌کرد و اکثر و تلمیحاتی را که به‌کاربرده است یک دنیای معانی را به‌ظهور آورده است. مثلاً شعر ذیل ملاحظه بشود:

خلق سرگردان همـه از قحط آب و دانه‌اند   هرکه را دیدیم غیر از آسیا در گردش است

غنی کشمیری آرزومند تحوّل و تغیّر در شعر بود که این از شعر زیر استنباط می‌شود:

غنـی در مـلـک دنـیـا انقـلابی آرزو دارم
که خاک از گردش گردون غبار آسیا گردد

اقبال لاهوری به‌سبب افکار تغیّرپسند طاهر غنی او را خیلی محترم می‌داشت و در اشعار خود طاهر غنی را مورد احترام و اکرام ساخته است.

در شعر ملّا طاهر غنی مثال‌های تمثیلات اکثر به‌نظر می‌رسد و در این تمثیلات در مصرع اوّل ادّعا را پیش می‌آورد و در مصرع دوّم برای اثبات ادّعا دلیل می‌آورد و مثل‌های معروف را هم غنی به‌چابک‌دستی تمام به‌استعمال آورده است. مثلاً در شعر ذیل ملاحظه کنید:

در محفل خود بار مده هم چو منی را   افسـرده دل افسـرده کنـد انجمنی را

ماحصل این‌که کلام ملّا طاهر غنی با محاسن تغزّل مزایای مضمون‌آفرینی، فکر و فلسفه، نکته‌آوری و جدّت تشبیهات و استعارات مملو است. اشعار غنی از رموز تصوّف و معانی اخلاق مشحون است. غنی درحالی‌که یک شاعر مفلس و مفلوک‌الحال بوده ولی دامن غیرت و خودداری را از دست نداده بود. اهل کشمیر را در اشعار ذیل این طور پند می‌دهد:

سیلی نخوری تـا ز کـف اهـل زمانـه   چون مهرهٔ شطرنج مرو خانه بـه‌خانـه
هرچند تغافل کند، ایمن مشو از خصم   پیوسته بود پشت کمان سـوی نـشانه
از توشهٔ ره بگذر و سرگرم سـفر بـاش   چـون مـــور منه برسـر پا کنده ز دانه

طاهر غنی اهل کشمیر را برای حرکت و حرارت سعی و جهد و عمل موعظت می‌دهد و می‌گوید:

برخیز و به‌جنگ خصم شمشیر ببند
بر تیـر نظـر بسـان زهـگـیر ببـند

اکنون در آخرِ این مقاله بنده از اصناف گوناگون شعر طاهر غنی اشعار شایستهٔ تحسین را انتخاب کرده‌ام که به‌شرح ذیل می‌باشد:

یکی از مختصّات غنی کشمیری این است که در اشعار خود الفاظ و لغات زبان کشمیری را به‌کار برده است. بدین سبب بعضی از اشعار طاهر غنی نزد شعرای ایرانی قابل فهم نیست.

مـا بـلبـلان بلـنـد نســازیـــم خـــانـه را
خـوش کـرده‌ایـم خـانـهٔ یـک آشــیـانـه را
سنگین دل است هر که به‌ظاهر ملایم است
پـنـهـان درون پنـبـــه نگـر پنـبـه دانـــه را
شد ســنگ آسـتانـهٔ دین هر بـتی که بـود
کافـر بـیـا و سـجـده کـن ایـن آسـتانـه را
روزی کـــه گل ز بـــاغ به‌غارت بـرد خزان
بـلـبـل به‌بـاد ده ســـبـدِ آشــیـــانـــه را
اندیشـه گـر ز تنـگی گــورت بـــود غنــی
در زنـدگـــی ز خـــاک بـرآور خـــزانـــه را

دیگر:

نی چشم مستِ او به‌شکر خواب رفته است — بخت سیاهِ ماست که در خواب رفته است
تـــا دیـــده‌ایـــم صـــبحِ بنـــاگوشِ یـــار را — از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است
این نقش پای نیست که افتـاد بـر زمـین — پای سلوکِ ماست که در خواب رفته است
غفلـت نگـشت محـرمِ خلـوت‌سـرای مـا — بیرون ز چشمِ حلقهٔ در خواب رفتـه اسـت
چـون آســیا مـپرس ز آسـایشـم غنــی — کز چشم من به‌گرد سفر خواب رفته است

دیگر:

بـه‌روز هجـر کی سـیر گلسـتانم هوس باشـد
که گلبن بی‌گل روی تو در چشمم قفس باشد
ز بـزم گفـتگو خـود را نهان سازند خاموشـان
نقـابِ صــورتِ آیینــه ار تـارِ نفـس بـاشـــد

بـــده از سـبـزهٔ خـط مـرغ دل را خـطّ آزادی
چو مغزِ پســته تا کی طوطی ما در قفس باشد

دیگر:

بــه‌راه شــوق تــو ای آفتــاب عــالمگیر چو اشک شمع مرا عمـر رفـت در شـبگیر
کجا ز دست خدنگ تو جان برد نخچیـر پرنــده‌ای ز کمانــت نجــست غیــر از تیــر
به‌خانقه مبـر اسـباب مـی کـشی سـاقی که هست کشتی می را خطر ز موج حـصیر
ز شــرم پــیش لــبِ یــار وا نمــی‌گــردد دهـانِ تنـگِ بتـان گـشت غنچـهٔ تـصویر
غنـی ز تـرکِ محبّـت بسـی پشیـمانـم ز زلــف یــار گــرفتم دل و شـــدم دلگیـر

دیگر:

نیست مـوج جـوی شیـر از سنگ خارا آشکار
کوهکـن را شد سفیـد از گریه چشـم انتـظار
موسـم گل مـی‌رود تا چشـم برهـم می‌زنـی
همچو نرگس جامه‌ها بر سر مکش در نو بهار
عاقبت چشم ترم از گریه خواهـد شـد خراب
خانه ویران می‌شود چون طفل باشد خانـه‌دار
حسـنِ ذاتی را غنـی بیـمی نـباشـد از زوال
کی بشویـد آب بحـر از پنجـهٔ مـرجان نگار

دیگر:

کاسـه خـود می‌کند هـرکـس به‌آب و دانه پُر
دانه‌چین از حرص‌گشتن دست از جان شستن است
مـردم چشـم مـــرا از اشـک شـــد پیـمـــانـه پُـــر
شـــد صـــدف را آخـــر از آبِ گـهـر پیمانـــه پُـــر

چند رباعیّات غنی:

کی سیر ز انعام شود چـشمِ گـدا جز فقر ندارد مـرضِ حـرص دوا
آن را که کند چشم پریدن بیتاب خوش‌تر پرِ کاهی بود از بال هما

*

بـــازار نمـــد پوشـــی اربـــاب ریـــا گرم اسـت گـر امـروز نباشـد فـردا
زاهد که زبور یا به‌دعوی برخاست چـون شعـلهٔ خـس زود نشـیـند از پا

*

سرمایهٔ من در آستین دست تهی‌ست
بر خاتم دولتم نگین دست تهی‌ست
اهل زر و سیم تنگدستند غنی
دستی که فراخ است همین دست تهی‌ست

*

ای جامهٔ فقر زیب و پیرایهٔ تو   وی شاه و گدا توانگر از مایهٔ تو
در خاتم صنع سر نزد نقش دو کون   تا صرف نشد سیاهی سایهٔ تو

منابع

۱. *ادبیّات کشمیر*، علی جوّاد زیدی.
۲. *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ* از پروفسور عبدالقادر سروری.
۳. کشمیر: *ادب و ثقافت* از سلیم خان کمی.
۴. *تذکرهٔ شعرای کشمیر* از سیّد حسام‌الدّین راشدی.
۵. *تذکرهٔ نصرآبادی*.
۶. *دیوان غنی کشمیری*، مرتّبهٔ امین احمد داراب.
۷. *دیوان غنی کشمیری*، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۹۸ م.
۸. *پیام مشرق* از علّامه اقبال لاهوری.

محمّد علی خان متین کشمیری

هومن یوسفدهی *

محمّد علی خان کشمیری متخلّص به«متین» از شعرا و تذکره‌نویسان کشمیر در سدهٔ ۱۲ قمری بود که معروفترین اثر او تذکرهٔ *حیات‌الشّعراء* است که متأسّفانه اکنون نسخه‌ای از آن در دست نیست. آگاهی ما دربارهٔ متین کشمیری و *حیات‌الشّعرای* او اندک است و ظاهراً خود او نیز در *حیات‌الشّعرا* اطّلاعات چندانی از زندگی خویش به‌دست نداده است. زیرا عبدالوهّاب افتخار صاحب تذکرهٔ *بی‌نظیر* (تألیف ۱۱۷۲ ق) که تذکرهٔ متین را در اختیار داشته و خوانده، تنها توانسته اطّلاعات ذیل را از آن استخراج کند:

> "متین محمّد علی خان، با اغرخان ترک متخلّص به‌جنگ دیده به‌سر می‌برد و این اغرخان در آستان فردوس آرامگاه محمّد شاه والی دهلی [حک: ۱۱۶۱–۱۱۳۱ ق] به‌منصب پنجهزاری چهره اعتبار می‌افروخت و به‌داروغگی گرزبرداران لوای امتیاز می‌افراخت. متین به‌نام او تذکرةالشّعرایی مسمّی به*حیات‌الشّعرا* تألیف کرده و صاحب طبعان عهد خلد منزل بهادر شاه را تا عصر فردوس آرامگاه محمّد شاه به‌قید تحریر درآورده. همین‌قدر احوالش از تألیف او مستفاد شد"[۱].

نکتهٔ دیگری که از این عبارات دریافت می‌شود، آن است که متین به‌هنگام نگارش تذکرهٔ *بی‌نظیر* (۱۱۷۲ ق) بدرود حیات گفته بود؛ زیرا همان‌طور که ملاحظه می‌شود، افتخار با فعل ماضی از او یادکرده و کمی پس از این عبارات هم از دعای «رَحْمَةُالله»

---

* دانشجوی دکتری ادبیّات دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. افتخار، تذکرهٔ *بی‌نظیر*، ص ۱۱۳.

برای وی استفاده کرده است[۱] که برای درگذشتگان به‌کار می‌رود. امّا آغرخان که متین *حیات‌الشّعرا* را به‌نام او تألیف کرده که بود؟

آغرخان یا آغزخان[۲] معروف به‌آغزخان مغول متخلّص به«دیده» از امرای تیموری و پسر کوچک امام قلی آغزخان بزرگ بود و خانواده‌اش اصلاً از ترکمانان بودند. پدرش آغزخان (م: ۱۱۰۲ ق) از امرای عهد شاهجهان (حک: ۱۰۶۸–۱۰۳۷ ق) بود که در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه (حک: ۱۱۱۸–۱۰۶۸ ق) به‌منصب چهارهزاری رسید و به‌شجاعت و سخاوت مشهور بود. آغزخان پسر که اهل شعر و ادب و خوشنویسی بود، پس از درگذشت پدرش در سال ۱۱۰۲ ق، به‌دریافت عنوان و منصب او نایل شد و کمی بعد در اوایل سلطنت روشن اختر محمّد شاه (حک: ۱۱۶۱–۱۱۳۱ ق) به‌منصب پنجهزاری و داروغگی گرزبرداران نایل آمد و مخاطب به«بهادر ترک جنگ» شد و پس از آن به‌صوبه‌داری کشمیر منصوب گردید؛ ولی چندی بعد به‌شاهجهان‌آباد بازگشته و حاکم لاهوری او را در سال ۱۱۵۳ ق در همین شهر ملاقات کرده است. نامبرده عاقبت در حدود ۷۰ سالگی در رمضان ۱۱۶۰ ق در شاهجهان‌آباد درگذشت[۳]. بندرابن داس خوشگو نیز در *سفینهٔ* خود که در فاصلهٔ ۱۱۳۷ تا ۱۱۴۷ ق نوشته، متذکّر شده که آغزخان چندی صوبه‌دار کشمیر بوده[۴] و بنابراین می‌توان گفت که صوبه‌داری آغزخان در کشمیر در فاصلهٔ ۱۱۳۱ ق (سال جلوس محمّد شاه) و ۱۱۴۷ ق (سال اتمام تألیف

---

۱. افتخار، تذکرهٔ *بی‌نظیر*، ص ۱۱۳.

۲. بجز در *مردم دیده* و *مآثرالامرا* در بقیه تذکره‌ها «آغرخان» با «ر» نوشته و خوانده شده که به‌نظر حقیر اشتباه است. زیرا آغَر (رود خشک)، اُغُر (فال، شگون)، اَغِر (زبان) (نک: فرهنگ عمید و *لغت‌نامهٔ* دهخدا) تناسبی ندارد و همین آغز یا اُغُز صحیح است؛ زیرا اُغز طایفه‌ای از ترکمانان بودند که در شمال دریاچه آرال و حدود مصب رودهای سیحون و جیحون و دشت میان دریای آرال و خزر سکنی داشتند و سپس جمعی از آنان را سامانیان در بلاد شمال ماوراءالنّهر جای دادند و سلجوقیان عشیره‌ای از همین قبیله‌اند (*لغت‌نامهٔ* دهخدا). بنابراین ضبط آغز در *مردم دیده* که نویسنده‌اش از طریق‌برادر خود با امیر نامبرده آشنایی داشته و شخصاً او را در ۱۱۵۳ هجری دیده و ملاقات کرده و بیشترین اطّلاعات را دربارهٔ او داده، صحیح است و انتساب او به‌ترکمانان هم مؤیّد آن می‌باشد.

۳. حاکم، *مردم دیده*، ص ٤–١٦٣؛ *تاریخ محمّدی*، ص ۱۳۷؛ خوشگو، *سفینهٔ* خوشگو، ص ٦–٢٥٥؛ همدانی، *عقد ثریّا*، ص ٢٦.

۴. خوشگو، *سفینهٔ* خوشگو، ٦–٢٥٥.

سفینهٔ خوشگو) به‌وقوع پیوسته و آشنایی و نزدیکی متین کشمیری با نامبرده نیز در همین دوران محقّق شده است. البتّه خوشگو نگارش تذکرةالشّعرایی را هم به‌آغزخان نسبت داده[۱] که قطعاً نادرست است و احتمالاً منظور او همین تذکرهٔ *حیات‌الشعراء* است که متین کشمیری به‌نام آغزخان نوشته و به‌احتمال زیاد بخشی از اطّلاعات آن را از همین آغزخان کسب کرده است[۲].

سه سال پس از عبدالوهّاب افتخار، حاکم لاهوری در تذکرهٔ *مردم دیده* که در سال ۱۱۷۵ ق نوشته، به‌مناسبتی از محمّد علی خان متین در ذیل شرح‌حال استاد خود شاه آفرین لاهوری (م: ١١٥٤ ق) یاد کرده است و او را متوطّن کشمیر معرّفی کرده و نام پدرش را حسام‌الدّین نوشته است[۳].

یک سال پس از این، آزاد بلگرامی، عارف و شاعر و تذکره‌نویس نامدار، با آنکه در نگارش تذکرهٔ *خزانهٔ عامره* (تألیف: ١١٧٦ ق) از اطّلاعات مندرج در *حیات‌الشّعراء* استفاده کرده؛ متأسّفانه تاریخ تألیف آن را ننوشته و به‌طور مستقل شرح‌حال متین کشمیری را نیاورده است. با این حال اشارات و یادآوری‌های او مطالبی را دربارهٔ متین و *حیات‌الشّعرا* روشن می‌کند.

آزاد در مقدّمهٔ *خزانهٔ عامره* فهرستی از منابع مورد استفاده خود را معرّفی کرده که در ترتیب معرّفی آنها تاریخ تألیف را موردِ نظر قرار داده است. او در این فهرست نام *حیات‌الشّعراء* را پس از تذکرهٔ *همیشهٔ بهار* از اخلاص شاهجهان‌آبادی تألیف ١١٣٦ ق و قبل از *سفینه بی‌خبر* از میر عظمت الله بیخبر بلگرامی تألیف ١١٤١ ق آورده[۴]؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که متین *حیات‌الشّعرا* را در فاصله سال‌های ١١٣٦ تا ١١٤١ ق

---

۱. خوشگو، *سفینهٔ خوشگو*، ٦-٢٥٥.

۲. استاد گلچین معانی ذیل عنوان تذکرهٔ *دیدهٔ سخن*، ضمن نقل مطالب خوشگو، احتمال وجود چنین تذکره‌ای را ردّ کرده‌اند و آن را ناشی از اشتباه خوشگو دانسته‌اند (گلچین معانی، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، ٢٣٩/١)؛ ولی معلوم نیست چرا عنوانی را به‌این تذکره اختصاص داده‌اند.

۳. حاکم، *مردم دیده*، ص ٢٣.

۴. آزاد، *خزانهٔ عامره*، ص ٧-٦.

تألیف کرده است و از قضا این تاریخ با تاریخ تقریبی صوبه‌داری آغزخان در کشمیر که پیش از این یاد کردیم، مطابقت دارد.

حاکم لاهوری در تذکرۀ مردم دیده که در سال ۱۱۷۵ ق نوشته، به‌مناسبتی از محمّد علی خان متین در ذیل شرح‌حال استاد خود شاه آفرین لاهوری (م: ۱۱۵٤ ق) یاد کرده است و او را متوطّن کشمیر معرّفی کرده و نام پدرش را حسام‌الدّین نوشته است.

آزاد همچنین در بخشی از همین کتاب به‌مناسبت دیگری از متین یاد می‌کند و اطّلاعات را دربارۀ او به‌دست می‌دهد. او می‌نویسد:

"چون شاه درّانی در سنۀ سبع و ستّین و مأته و الف [= ۱۱٦۷ق] عبدالله خان آبشک [= ایشیک] آغاسی را از کابل برای تسخیر کشمیر روانه کرد و او کشمیر را از صوبه‌دار جانب عالمگیر ثانی انتزاع نموده و عبدالله خان عرف خواجه کچک را با فوجی از افاغنه نائب گذاشت، دیوانی را سکجیون مقرّر کرد و خود برگشت. بعد چندی سکجیون سردار افاغنه را کُشت و خواجه کچک را اوّل قید کرد [و] سپس از کشمیر برآورد و از عالمگیر ثانی به‌وساطت عمادالملک وزیر قدری زر فرستاده، فرمان صوبه‌داری به‌نام خود طلبید و خطبه و سکّه به‌نام عالمگیر ثانی کرد و تمام صوبه را، چه خالصه و چه جاگیرات منصبداران، ضبط نمود. مشارٌالیه جوان خوشروی متّصف به‌اوصاف شایسته [و] قریب‌الاسلام بود. جمیع مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود و هر روز بعد فراغ از دیوان دوصد کس مسلمین را روبه‌روی خود الوان اطعمه می‌خوراند و در هر ماهی دوازدهم و یازدهم طعام نیاز پخته، به‌مردم تقسیم می‌نمود. وارد و صادر را، چه درویش و چه غیر آن، در خور حال هرکس مراعاتی می‌کرد و در هر هفته یک‌بار مشاعره مقرّر کرده بود. جمیع شعرای کشمیر حاضر می‌شدند... و پنج کس از شعراء نامی را که با هریک از اینها ده ده کس از مستعدان کمکی معین کرده بود، امر فرمود که تاریخ کشمیر از ابتدای آبادی تا زمان او تحریر نمایند. سرحلقه آن پنج کس محمّد توفیق بود که توفیق تخلّص می‌کند و نام اصلی او لاله‌جو... دوم محمّد علی خان متخلّص به«متین» صاحب تذکرۀ *حیات‌الشّعرا* پسر حسام‌الدّین خان قوم مغل ساکن کشمیر. در

سلک منصبداران پادشاهی انتظام دارد. میرزا قلندر برادر خورد [= خُرد] متین گاهی «قلندر» و گاهی «قنبر» تخلّص می‌کند. صاحب یک لک بیت است. سوم محمّد علی ملقّب به‌پنبه. نام دو کس دیگر معلوم نشد"[۱].

از مطالب فوق چند نکته دربارهٔ متین کشمیری قابل استخراج است:

- نخست آنکه پدر متین حسام‌الدّین خان از قوم مغول، ساکن کشمیر و از منصبداران بوده، با این توضیح که در اینجا منظور از قوم مغول ترکمانان و اهالی ترکستان است؛
- دوم آنکه متین حدّاقل تا سال ۱۱٦۷ ق در قید حیات بوده و دوران شاه عالمگیر ثانی (حک: ۱۱۷۲–۱۱٦۷ ق) را درک کرده و در آن زمان در زمرهٔ شعرای درگاه سکجیون صوبه‌دار کشمیر قرار داشته؛
- سوم اینکه نامبرده در این هنگام یکی از پنج شاعر برتر و مطرح کشمیر بوده است؛
- چهارم اینکه وی از طرف سکجیون صوبه‌دار کشمیر به‌همراه چهار تن دیگر مأمور نگارش تاریخ کشمیر شده؛
- پنجم آنکه او برادر کوچکتری به‌نام میرزا قلندر داشته که متخلّص به‌قلندر و قنبر بوده؛
- ششم آنکه متین با آغزخان صوبه‌دار قبلی کشمیر هم تبار بوده که احتمالاً این موضوع در نزدیکی آندو بی‌تأثیر نبوده است.

همچنین با یادآوری این نکته که متین در سال نگارش تذکرهٔ *بی‌نظیر* یعنی سال ۱۱۷۲ ق در قید حیات نبوده، می‌توان گفت که مرگ او مابین سال‌های ۱۱٦۷ تا ۱۱۷۲ ق واقع شده است.

حیات‌الشّعرا

با آنکه *حیات‌الشّعرا* در زمان خود شهرتی به‌هم زده و مأخذ تذکره‌های دیگر از جمله تذکرهٔ *بی‌نظیر*، *خزانهٔ عامره*، *گل رعنا*، *نشتر عشق*، *نگارستان سخن*، اختر تابان

۱. آزاد، *خزانهٔ عامره*، ۵–۱۱٤.

قرارگرفته[۱]؛ ولی متأسّفانه نسخه‌ای از آن در دست نیست. موضوع *حیات‌الشّعرا* چنان‌که افتخار و آزاد در تذکره‌های خود نوشته‌اند، شرح حال شعرای عهد خلدمنزل شاه عالم بهادر شاه (حک: ۱۱۲٤–۱۱۱۹ ق) تا زمان تألیف کتاب در عهد فردوس آرامگاه محمّد شاه روشن اختر (حک: ۱۱٦۱–۱۱۳۱ ق) بوده است.

عبدالوهّاب افتخار از جمله کسانی است که بخش‌هایی از *حیات‌الشّعرا* را در تذکرۀ *بی‌نظیر* (تألیف: ۱۱۷۲ ق) نقل کرده است. از جمله از قول متین کشمیری مطلب ذیل را در مورد شاه آفرین لاهوری آورده است:

"وقتی که [شاه آفرین] یک بیت مؤلّف رساله شنید محظوظ و مسرور گردید و تا مدّتی ورد خود کرده بود. آن این است:

آلـوده دامـنی نیسـت در مشـربی که ماییم
ساغر به‌کف چو تصویر رندیم و پارساییم"[۲]

حاکم لاهوری، شاگرد شاه آفرین، در تذکرۀ مردم دیده این ادّعای متین کشمیری را ردّ می‌کند و می‌نویسد:

"... [متین] این بیت شاه آفرین را به‌اندک تغییر مطلع کرده به‌نام خویش نوشته:

در مشربی که ماییـم آلوده دامنی نیست ساغر به‌کف چو تصویر رندیم و پارساییم

حال آنکه این فقیر سی سال پیش از این بیت مذکوره در دیوان مرحوم [شاه آفرین] دیده و در سخن‌فهمان لاهور بیت مذکور به‌نام شاه مرحوم اشتهار تمام دارد"[۳].

آزاد نیز در *خزانۀ عامره* این مطلب را آورده و اظهار نظر کرده که مضمون مورد نظر بلاشک از شاه آفرین است و متین صاحب تصرّف[٤]. صاحبِ تذکرۀ *بی‌نظیر* همچنین بخش‌هایی از مطالب *حیات‌الشّعرا* را دربارۀ میر عبدالجلیل بلگرامی جدّ مادری آزاد بلگرامی عیناً نقل کرده است:

---

۱. نقوی، *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۳۹۵، ٤۲٦، ٤٤۳، ۵۱۹، ٦۰٤، ٦۱۹، ۷۱۰؛ نک: گلچین معانی، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، ۲۳۹/۱، ۵۱۳، ٤۷/۲، ۳۵۷.

۲. افتخار، تذکرۀ *بی‌نظیر*، ص ۱۱۳.

۳. حاکم، مردم دیده، ص ۲۳.

۴. آزاد، *خزانۀ عامره*، ص ۳۵.

"[میر عبدالجلیل] در جمیع علوم صاحب کمال‌اند. بزرگان و عزیزان ایشان را امیر خسرو وقت می‌گویند... میر قصیده در تعزیت غلام خود که در سفر دکن رخت اقامت بربست، گفته بودند. یک بیت آن نگاشته می‌شود:

روان شد روح او با قاصد آه
به‌سر گلدسته آمنت بالله

... نوبتی در لشکر اعظم شاه ایشان غزلی تصنیف کردند، یک مصراع این بود: «ریختم شمع به‌اندازه کاشانه خویش». شاهزاده ایراد گرفت. میر مذکور از لشکر برآمده باز نرفتند"[1].

با آنکه *حیات‌الشّعرا* در زمان خود شهرتی به‌هم زده و مأخذ تذکره‌های دیگر از جمله تذکرهٔ *بی‌نظیر*، *خزانهٔ عامره*، *گل رعنا*، *نشتر عشق*، *نگارستان سخن*، *اختر تابان* قرارگرفته؛ ولی متأسّفانه نسخه‌ای از آن در دست نیست.

افتخار در تذکرهٔ *بی‌نظیر* به‌این جملات متین نیز ایراد گرفته که: اوّلاً بیت یادشده متعلّق به‌یک مثنوی است و نه از قصیده و ثانیاً میر عبدالجلیل هیچ‌گاه به‌لشکر اعظم شاه نرفته بود[2]. آزاد هم در *خزانهٔ عامره* به‌این اشتباه متین اشاره کرده و موضوع قهر از اعظم شاه را مربوط به‌میر محمّد زمان سرهندی پدر وجدان سرهندی دانسته است[3].

استاد گلچین معانی صرفاً با استناد به‌انتقادات یادشده، اعتبار مطالب *حیات‌الشّعرا* و صلاحیت نویسنده آن را زیر سؤال برده‌اند[4]؛ درحالی‌که معدود بودن این ایرادات را می‌توان حمل بر قوّت مطالب *حیات‌الشّعرا* کرد و نه ضعف آن. زیرا نویسندگان منتقد با توجّه به‌فضای انتقادی آن دوران که در تذکره‌هایشان منعکس است، اگر ایرادات دیگری هم در این تذکره می‌یافتند، از ذکر آن خودداری نمی‌کردند و حتماً آنها را یادآور می‌شدند. دیگر آن‌که ایراداتی از این دست را در هر تذکره‌ای می‌توان یافت و نمی‌توان آن را به‌تمامی اطّلاعات یک اثر تعمیم داد. علاوه بر این، *حیات‌الشّعرا* بارها

---

۱. افتخار، تذکرهٔ *بی‌نظیر*، ص ٤-١١٣.
۲. همان.
۳. آزاد، *خزانهٔ عامره*.
۴. گلچین معانی، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، ٤٦٤/١.

مورد استفاده تذکره‌نویسان دیگر قرارگرفته و نه تنها از منابع تألیف سه تذکرهٔ مهمّ فوق یعنی تذکرهٔ *بی‌نظیر* (تألیف: ۱۱۷۲ ق) اثر عبدالوهّاب افتخار، *مردم دیده* (تألیف: ۱۱۷۵ ق) اثر حاکم لاهوری و *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ق) اثر آزاد بلگرامی بوده، بلکه در تذکره‌های *گل رعنا* (تألیف: ۸۲–۱۱۸۱ ق) اثر لچهمی ناراین شفیق اورنگ‌آبادی، نشتر عشق (تألیف: ۱۲۳۳–۱۲۲٤ ق) اثر حسین قلی خان عاشق عظیم‌آبادی، *نگارستان سخن* (تألیف: ۱۲۹۲ ق) اثر سیّد نورالحسن خان، *اختر تابان* (تألیف: ۱۲۹۸ ق) اثر ابوالقاسم محتشم هم مورد استفاده قرارگرفته است. این موضوع نشان می‌دهد که این تذکره تا پایان سدهٔ ۱۳ قمری یعنی بیش از ۱۵۰ سال مورد استفاده و استناد تذکره‌نویسان بوده است و پس از آن به‌دلایلی که بر ما آشکار نیست، از دسترس خارج شده است.

عبدالوهّاب افتخار از جمله کسانی است که بخش‌هایی از *حیات‌الشّعرا* را در تذکرهٔ *بی‌نظیر* (تألیف: ۱۱۷۲ ق) نقل کرده است.

اشعار متین کشمیری

با آنکه متین شاعری صاحب دیوان بوده؛ امّا تذکره‌نویسان هند از اشعار او، جز همان یک بیت که محلّ نزاع بوده، چیزی نقل نکرده‌اند؛ ولی هم ولایتی‌اش اصلح کشمیری در *تذکرهٔ شعرای* کشمیر که در حدود سال ۱۱٦۱ ق و در زمان حیات متین تألیف کرده، با تعریف و تمجید زیاد از شاعر و بدون درج اطّلاعاتی دربارهٔ وی، ۳۸ بیت از اشعارش را آورده است[۱]. از قضا اشعار متین هم مانند تذکره‌اش مورد بی‌مهری قرارگرفته است و هاشمی سندیلوی در *مخزن‌الغرایب* (تألیف: ۱۲۱۸ ق) اشعار او را بی‌مزه دانسته است[۲] که این اظهار نظر را هم باید بر بداقبالی‌های دیگر متین کشمیری افزود. در

۱. اصلح، *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ص ۹–۳۵۳.
۲. هاشمی سندیلوی، *مخزن‌الغرایب*، ٥/۲٦٤.

اینجا سخن را با درج ابیاتی چند از سروده‌های متین کشمیری به‌پایان می‌بریم و اظهار امیدواری می‌کنیم که درآینده آثار این شاعر و نویسنده نام آشنای سدهٔ دوازدهم بار دیگر در دسترس اهل تحقیق قرارگیرد تا از فواید ادبی و تاریخی آن برخوردار گردند.

لشکر خط بر رخ خوبت شبیخون می‌زند   در پـناه خود نگهـدارد خدا حسـن تو را

*

نـدارد حاجـت اصـلاح مـردم شـعر رنگیـنـم
چو تصویری که ضایع می‌شود از دستکاری‌ها

*

بیت ابرویش به‌ماه نو زند ناخن به‌دل   سرو از مصراع قدّ او ز پا افتاده است

*

هرگز شود که مرده دلان منکرش شوند   لعلت مسیـح وقت به‌اعجـاز بوسـه است

*

وارسـتگی و رنـدی و مسـتی نصیـب مـا   صوم و صلٰوة و سبحه و مسجد از آن شیخ

*

صبح از روی سراپا عرقت گل می‌چید   شام از کاکل مشکین تو سنبل می‌چید

*

بهر قید دل عاشق چه دهی تاب به‌زلف   دزد از خـانـه زنـجیـر بـه‌جـایـی نـرود

*

از غم لیلی نگاهی سر به‌صحرا داده‌ایـم   نام ما پهلوی مجنون ثبت در دفتر کنید

*

تا دمد خط گرد رویش دیده گریان می‌شود
مـاه را هـرگاه گیـرد هالـه بـاران می‌شـود

*

از نظر گر بشکنی ای شوخ چشم آیینه را   خط جوهر بر رخش زخم نمایان می‌شود

*

به‌هیچوجه جدا زان دهان تنگ متین   دلـم چو غنچـه تصویر وا نمی‌گـردد

*

به‌محشر افکنم در کشـتگان آن کمر خود را
به‌این تقریب شاید نام من هم در میان باشد

*

نیست در چشمم کسی روشن کن چشم سخن
ظاهراً این سرمه از خاک صفاهان است و بس

*

بس‌که تنگ است نکته دهنت دیـر فهمیـده‌ایـم مضـمونش

*

می‌کند خون در جگر لعل لب عنّابی‌اش می‌زنـد پهـلو به‌نـور مـه قـبای آبی‌اش

*

کس به‌غیر از موشکافان درنیابد معنی‌اش پیچش مصـراع زلـف یار مـا دانیم و دل

*

بس‌که سودای سرزلفش مرا دیوانه ساخت صحـبت دیـوانگان بسـیار می‌خواهـد دلم

*

به‌سـان تیغ از ما سرکشـی قطـعاً نمی‌آید به‌راه خاکساری همچو نقش پا زمین گیرم

*

سبز گشتم از خط امّا دل به‌زلفش بسته‌ام من ز کشمیرم ولی هندوسـتان می‌سازدم

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی، *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷۶ ق)، کانپور ۱۸۷۱ م.
۲. اصلح کشمیری، *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، به‌تصحیح و تحشیه سیّد حسام‌الدّین راشدی، کراچی، ۱۳٤٦ ش.
۳. افتخار، سیّد عبدالوهّاب، *تذکرهٔ بی‌نظیر*، به‌ترتیب و تصحیح سیّد منصور علی، اله‌آباد ۱۹٤۰ م.
٤. حاکم لاهوری، عبدالحکیم، *مردم دیده*، به‌اهتمام دکتر سیّد عبدالله، لاهور ۱۳۳۹ش/ ۱۹٦۱م.
۵. خوشگو، بندرابن داس، *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد محمّد عطاءالرّحمن کاکوی، پتنا، ۱۹۵۹ م.

٦. گلچین معانی، احمد، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران، ۱۳۵۰ ش.
٧. نقوی، دکتر سید علی رضا، *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، تهران، ۱۳٤۳ش/ ۱۹٦٤ م.
٨. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان، *مخزن‌الغرایب*، به‌اهتمام دکتر محمّد باقر، اسلام‌آباد، ۱۳۷۲ ش.
٩. همدانی مصحفی، غلام، *عقد ثریّا* (تذکره، تألیف: ۱۱۹۹ ق)، به‌ترتیب مولوی عبدالحق، اورنگ‌آباد، ۱۹۳٤ م.

ملّا ساطع شاعرِ برجستهٔ کشمیر

جهانگیر اقبال تانتری*

چکیده

کشمیر یکی از زیباترین و معروف‌ترین جایهای جهان است. این امر مسلّم است که زیبایی کشمیر فقط به‌کوه و سبزه و رودخانه‌های فراوان و هوای خوب آن نیست، بلکه بخشی از زیبایی‌هایش زیبایی‌های معنوی آن است که بخشی از آن در شکوفایی زبان و ادبیّات فارسی این منطقه نمود یافته است. این زبان شیرین در عهد پادشاهان شهمیری که اوّلین خانوادهٔ پادشاهانِ مسلمان محلّی این دیار بودند، و بعد از شهمیریان در خاندان چک‌ها برسر اقتدار بود. یوسف شاه چک آخرین فرمانروای این دوره بود که در دورهٔ او اکبر شاه، یوسف شاه چک را به‌دهلی دعوت و اسیر کرد. از این سبب کشمیر به‌راحتی به‌دست مغولان آمد و آزادی کشمیر ختم شد و کشمیر به‌عنوان یک ایالت هند تعیین گردید. تا این موقع علما، فضلا و شعرا از ایران و کشمیر باهم رفت و آمد داشتند و شاعران و عالمان و مبلّغان محلّی هم تحت تأثیر ایران بودند. وقتی که مغولان به‌کشمیر وارد شدند، بسیاری از شاعران و عالمان و مبلّغان اسلام از هند به‌کشمیر آمدند و مثل دهلی در کشمیر هم محافل و مجالس شعری انجام دادند و شاعران محلّی تحت تأثیر شاعران مغول و دربار قرارگرفتند. لذا در نتیجهٔ تأثیرپذیری و آمیزش با شاعرانِ مغول دربار، سبک هندی که در هند نفوذ فوق‌العادّه پیدا کرده بود و برای شاعران این دیار به‌کلّی تازه و نو بود مورد توجّه و تقلید شاعران محلّی کشمیر قرارگرفت و بعدها شاعرانی مانند مظهری کشمیری، فانی کشمیری، غنی کشمیری، جویا کشمیری و ساطع کشمیری پیدا شدند و سبک هندی را پیروی نموده و رواج دادند و برخی خود از قلّه‌های این سبک ادبی شدند.

* استادیار و مسؤل اداری بخش فارسی دانشگاه کشمیر، سرینگر.

ملّا ساطع، خاندان و ولادت

ملّا عبدالحکیم ساطع ابن ملّا علی غالب ابن ملّا صادق ابن ملّا عبدالرّشید ابن ملّا سعیدالدّین همدانی است که فرد اخیر همراه با حضرت میر سیّد محمّد همدانی در سال ۷۹۵ هـ/۱۳۹۳ م وارد کشمیر شده بود و اهل همدان بود، وی عالم و فاضل و دارای تربیت اعلی بود و در علم تفسیر، حدیث، فقه، منطق، فلسفه و در دیگر علوم از کمال برخوردار بود. میر محمّد همدانی به‌ایشان احترام فراوان می‌کردند و ایشان را متولّی خانقاه معلّی (خانقاه میر سیّد علی همدانی) مقرّر فرمود بودند و در وقف‌نامهٔ ایشان را از افراد ممتاز و معزّز، برادر ارشد و امجد خطاب فرمودند. ایشان در محلّهٔ خانقاه معلّی زندگی می‌کردند و مشغول تدریس بودند. از اولادشان علما و فضلا، حکما و خطّاطان متولّد شدند[1].

راجع به‌اسم ساطع تذکره‌نویسندگان اختلاف نظر دارند، *نگارستان سخن*، همیشه *بهار*، *سفینهٔ هندی*، *مقالات‌الشعرا*، *منتخب‌الاشعار*، *ریاض‌الشعرا*، فقط اسم ساطع را نوشته‌اند. *الذریعه الیٰ تصانیف الشیعه*، *روز روشن* اسم شان را ابوالحسن نوشتند[2]. تذکرهٔ نشتر *عشق* (ص ۷۵۸) اسم‌شان را ملّا ابوالحق نوشته است. ولی مجمع*النفایس* (ص ۵۷)، *تذکرهٔ شعرای کشمیر* و *واقعات* کشمیر، اسم‌شان را ملّا عبدالحکیم آورده‌اند. محمّد اعظم دیده‌مری مؤلّف «واقعاتِ کشمیر» با ملّا ساطع روابط دوستانه داشته است و بیست سال باهم بودند و از یکدیگر استفاده علمی کرده بودند و بعضی جا نوشته‌اند که از وی اصلاح شعر هم می‌گرفت[3] و تأیید می‌کند که اسم ساطع ملّا ابوالحکیم است، بعضی تذکره‌نویسان نوشته‌اند که ابوالحسن کُنیت وی است ولی دربارهٔ این امر دلیل کامل نداریم و در اشعار ساطع هم این امر هیچ‌جا ذکر نشده است.

تذکره‌نگاران هم دربارهٔ احوال زندگانی و ایّام کودکی ملّا ساطع معلومات و اطّلاعات کامل به‌دست نداده‌اند ولی دربارهٔ مسلک، تجرّد، اساتذه، و مسافرت‌شان چند اطّلاعات

---

۱. *تاریخ حسن* از پیر غلام حسن، ص ۳۳۳، نسخهٔ خطّی شمارهٔ ۱۷۱۷، مرکز تحقیقات جامّو و کشمیر.

۲. تاریخ حسن، ص ٤۳.

۳. *نگارستان سخن*، ص ۳۷؛ همیشه *بهار*، ص ۱۲؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۰٦؛ *مقالات‌الشعرا*، ص ٥٤، *منتخب‌الاشعار*، ص ۲۱؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۲۲؛ *روز روشن*، ص ۲۷۹.

پراکنده موجود است. ساطع در خانواده‌ای چشم به‌جهان گشود که منادی اسلام و تدوین و تکمیل و اشاعت علوم دین بودند و بیشتر ایشان مولانا، قاضی، مفتی یا آخوند معروف هستند. در این خانواده نامور شعرا، ادبا، مرثیه‌نگار، خطّاط و حکیم و معلّم متولّد شدند. پدر بزرگوار ملّا ساطع ملّا عبدالرّشید از پدر خودش ملّا سعدالدّین همدانی درس و مشق گرفته بودند. مردم از شهر و قریه‌ها برای کسب علم و هنر پیش این بزرگوار می‌آمدند و از ایشان فیض می‌گرفتند. پسرش یعنی پدر بزرگ ملّا ساطع ـ ملّا محمّد صادق ـ هم راه بزرگان را ادامه داد و مشعل علم و هدایت را روشن ساخت ولی در اواخر زندگانی‌اش کشور خودمختار کشمیر آزادی خود از دست داد. به‌همین سبب در کشمیر خیلی تغییرات افتاد و بعضی از مردم مجبور شدند جایگاه‌های شان را حتّی عوض کنند. بنابراین خانوادهٔ ملّا ساطع هم از محلّ خانقاه معلّی به‌حبّه‌کدل در محلّهٔ باباپور هجرت کردند، ولی سبب از این هجرت را در هیچ‌تذکره‌ای شرح نکردند. پدر ملّا ساطع به‌نام ملّا غالب و عموی ساطع ملّا طالب هردو عالم و ادیب وقت بودند در محافل علمی دعوت می‌شدند. علی‌مردان خان ۱۰۶۱ هجری فرمانروای کشمیر از طرف مغولها در بعضی از محافل ادبی این دو برادر را هم برای مشورت سیاسی و گفتگوی علمی دعوت می‌کرد[۱].

در *کلیّات* توفیق و *تذکرهٔ شعرای کشمیر* نوشته‌اند که بیشتر شعرای دورهٔ مغول و دورهٔ افغانی تربیت شدهٔ ملّا ساطع بودند.

تاریخ دقیق تولّد ملّا ساطع معلوم نشد، امّا از مطالعه معلوم می‌شود که جدّ ایشان از خانقاهٔ معلّی به‌باباپور حبّه‌کدل هجرت کرده بودند. هنوز هم در باباپور خانوادهٔ ایشان حضور دارند که شجرهٔ نسب‌شان به‌ملّا محمّد صادق و آخرینشان به‌ملّا سعیدالدّین می‌رسد. این شجرنامه در پایان‌نامهٔ خانم مسرّت اختر موجود است که از منشی نذیر احمد گرفته است. این شجرنامه به‌حروف طلایی نوشته شده است. ساطع چطور ایّام کودکی خود را به‌سربرده ما دربارهٔ آن اطّلاع درست به‌دست نداریم. اطّلاعاتی که دربارهٔ

۱. سفینهٔ خوشگو از بندرابن داس، ص ۳۳٦، دفتر ثالث، مرتّبهٔ سیّد محمّد عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، ادارهٔ تحقیقات عربی، پتنا (بهار).

ایّام کودکی یک طالب علمی به‌دست می‌رسد این است که وی از خانواده در زبان فارسی و عربی تحصیل علم کرد و از کودکی در محافل شعر و سخن شرکت کرد و طبع موزون داشت. دربارهٔ طبع خودش می‌گوید. طبع خداداد دارم.

جلای طبـع من از فیـض اسـتاد ازل باشد چو مه سرپنجـه خورشـد شد آییـنه پردازم

بندرابن داس در مورد ملّا ساطع می‌گوید "شاعر غرابه به‌عنوان سخنوری بس آشنا بود... بسیار جامعیّت داشته و از اقسام شعر و قصیده غزل خوب‌تر سرانجام می‌داد..." ساطع در جاهای جداگانه دربارهٔ طبع خود می‌گوید:

باعث غم نبود طبع مرا غیر کمال جز گهر عقـده ندارد دل دریا اینجا

*

به‌دامان هنر پرورده شد ساطع سلیم ما ز غلـطانـی بـود گهـواره دُرّ یتیـم مـا

*

زبان شد ناطق و طبعم سلیم اندیشه‌ام صایب
منیر از شمع معنی دل چو فانوس خیالی شد[۱]

اُستادان ملّا ساطع

تذکره‌نگاران این سخن را تأیید کرده‌اند که ساطع در ابتدا از شاعر معروف زمان لاله ملک شهید شاگردی اختیار کرد و مدّت کوتاه از شاگردی این استاد کسب فیض کرد. در فنّ شعرگویی چنان هویّت خاصّی پیدا کرد که لاله ملک شهید خود را شایسته تربیت او نیافته[۲]. تذکرهٔ شعرای کشمیر می‌نگارد که: "بعد از حصول قوّت و ظهور ترقّی نمایان کرد و لاله ملک شهید استعداد و جدّت طبعش را معلوم کرد و خود را شایسته تربیت او نیافته و او را به‌خدمت مرزا داراب جویا که از معروف‌ترین استادان عصر بود[۳] فرستاد. ساطع نزد داراب جویا زانوی تلمّذ فرمود و به‌کمک و معاونت ایشان در

---

۱. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۷٦.
۲. *تذکرهٔ شعرای کشمیر* از صالح مرزا و *تاریخ اعظمی*، ص ۵۲۵، به‌تصحیح و حواشی سیّد حسام‌الدّین راشدی، اقبال اکادمی، لاهور (پاکستان).
۳. *واقعات کشمیر* نسخهٔ خطّی، شمارهٔ 31.85.

جلسه‌ها و محافل علمی و ادبی آن زمان شرکت می‌کرد و با استادان آن روزگار صحبت و مجالست می‌کرد. چون ساطع طبع موزون داشت در شعرگوئی چنان ترقّی کرد که از استاد خود و معاصرین خود جلوتر شد[۱]. عبدالغنی بیگ قبول هم طرح ساطع بود و نزد مرزا داراب بیگ جویا هردو منزلهای ارتقایی طی نمودند و به‌تکمیل رساندند و ساطع از معاصران خود فایق شد[۲]. ساطع در مورد استاد خود و نیز در مورد نکته‌سنجی که از وی اخذ نموده است می‌گوید:

مرا جویند استادان ز بهر نکته سنجیدن
همین بس حجّت ساطع که جویا بود استادم

همهٔ تذکره‌نگاران اتّفاق دارند که ملّا ساطع در کشمیر زندگی خود با نهایت فقر به‌سر می‌برد و برای به‌دست آوردن معاش راه مسافرت را پیش گرفت، به‌پیشاور رفت. در بین راه ملّا با محمّد سعید اشرف که یکی از شاعران آن روزگار بوده است ملاقات نمود. چون طبع را موزون و در شعرگویی استاد یافت شاگردی‌اش اختیار نمود و اصلاح شعر از وی گرفت[۳]. ملّا ساطع یکی از شاعران «سبک هندی» بوده و در اشعار خود پیروی از این سبک نموده و این سبک در روزگار ساطع یکی از متداول‌ترین سبک‌های فارسی به‌شمار می‌رفت و اکثر شاعران فارسی‌گوی آن عصر به‌همین سبک شعر سروده‌اند و این در زمان ساطع قبولیّت عام پیدا کرده بود و ساطع از استادان آن سبک پیروی نموده است و خودش هم در اشعار خود اعتراف می‌کند:

من اسیر آن غزل ساطع که صایب گفته است
حاجتی دارم کمندی نیست در تسخیر ما

*

نکته‌پردازی اگر هست فقیر است امروز
پیش ازین عهد شنیدم که غنی هم بوده است

*

---

۱. *پارسی‌سرایان سدهٔ دوازدهم* از دکتر آصف نعیم، دانش، شمارهٔ ۷.
۲. *واقعات* کشمیر نسخهٔ خطّی، ص ٤١٩، مرکز تحقیقات جامّو و کشمیر.
۳. همان، ص ١٤٩.

تـو از طریقـه صـائب بـرون مـرو سـاطـع   کـنـاره گـــرد خـطـرهــای بیـکـران دارا

*

طرفی از طبـع نبسـتم چو کلیـم ای سـاطع   چه کنـم گوهر مقصـود در ایـن دریا نیست

محمّد وصی اختر در کلیّات ملّا توفیق می‌نویسند که صمصام‌الدّوله هم مربّی ساطع بود و چون ملّا ساطع بیشتر اشعار درباره‌اش سروده‌اند[۱]:

قطـع مشـکل کند از بهـر تو یکـدم ساطع   خان دوران که ظفر خوانده به‌صمصام او را

بیشتر اشعارش که سروده معلوم می‌شود که صمصام‌الدّوله ممدوح ساطع بوده:

رفــعــت درگــه نوّاب ز ســاطـــع بـشـنـو
اطلـس چـرخ فـتاده ســت تـه پــا ایـــنـجا

*

به‌مـدح خـان دوران چون معـانی را بـیان سـازد
به‌ساطع کی رسد سحبان فصاحت هم خبر دارد[۲]

در *کلیّات* توفیق و *تذکرهٔ شعرای کشمیر* نوشته‌اند که بیشتر شعرای دورهٔ مغول و دورهٔ افغانی تربیت شدهٔ ملّا ساطع بودند. کسانی چون ملّا توفیق شاعر معروف دورهٔ افغان که سُکه جیْوَنْ مَل والی کشمیر آن زمان، به‌ایشان دستور داده بود که «شاهنامهٔ کشمیر» را با دیگر شعرا ترتیب بدهند، وی شاگرد ملّا ساطع بود.

ملّا توفیق کشمیری از آغاز شعر خود را از ملّا ساطع اصلاح گرفت و بعداً از محمّدرضا مشتاق این هر دو سر برآورده و پرگو شاعران آن زمان بودند[۳]. تذکره‌نگاران مثلاً *سفینهٔ هندی*، *شمع انجمن*، *تذکرهٔ شعرای کشمیر* و شعرای پارسی زبان، باهم اتّفاق دارند که محمّد مسعود رافع شاگرد ملّا ساطع بود و مانند ملّا ساطع با دربارِ امیرالامرا صمصام‌الدّوله منسلک بود.

---

۱. *کلیّات ملّا توفیق*، ص ۲۵، ترتیب دهنده محمّد وصی اختر، پتنا (بهار).
۲. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی، ص ۲۷، کتابخانهٔ رضا رامپور.
۳. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۲۸؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۲٤؛ *خزانهٔ عامره*، ص ۲٤٦؛ *شمع انجمن*، ص ۱۷۳؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ص ۲۲۸.

شاه خاشع هم از شاگردان ملّا ساطع بود[1]، اصلش از ایران بود و به‌کشمیر هجرت کرد. نوّاب ابوالبرکات صوفی که ناظم کشمیر در عهدِ مغول بود و صوفی تخلّص می‌کرد شاگرد دلپذیر ملّا ساطع بود[2]. مؤلّف تاریخ حسن دربارهٔ مرزا لطیف الله بیگ صهبایی می‌گوید که شاگرد ملّا ساطع و مشتاق در سخنوری طاق و در نظیرگویی شهرت یافت[3]. محمّد رضا کنت از شعرای کشمیر بود هویت عالی داشت اصلاح شعر از ملّا ساطع گرفت در سال ۱۱۸۴ هجری رحلت نمود[4].

نوّاب ابوالبرکات صوفی که ناظم کشمیر در عهدِ مغول بود و صوفی تخلّص می‌کرد شاگرد دلپذیر ملّا ساطع بود.

فقر و تجرّد

قبل از این هم ذکر شده است که تذکره‌نویسان و خانواده‌های ملّا ساطع هم اطّلاعاتی در بارهٔ زن و بچّه‌های ملّا ساطع ندارند و در کلام ایشان هم در مورد این موضوع هیچ‌چیزی به‌نظر نمی‌رسد. امّا در کلیّات ساطع به‌بعضی از اشعارش برمی‌خوریم که از آن ظاهر است که ساطع متأهل نبوده، بلکه در تجرّد زندگی به‌سربرده است. آنجا که در شعر جور و جفای روزگار را بیان می‌کند، در ضمن آن اشاره به‌مجرّد بودن خود هم می‌کند:

پیر گشتم لیک غـافـل از جوانانم هنوز   شد خزان و مست خواب نوبهارانم هنوز

*

هوای عالـم تجـرید در سـر دارم آن طفلم   که باشد دامـن صحـرای امکان کاغذ بادم

*

مزن ای خاک‌نشین لاف تجرّد که به‌خاک   ننشسته‌سـت کسـی کز سـر دنیا برخاست

*

---

۱. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۵۹ (به‌حوالهٔ *واقعات کشمیر*).
۲. *گل رعنا*، ص ٦٥١؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، ص ٢١٦ (به‌حوالهٔ *سفینهٔ خوشگو*).
۳. *تاریخ حسن*، ج ٤، ص ٤٦.
۴. همان، ج ٤، ص ٤٧.

برنـتابـد از تجـرّد کلـبه‌ام سـامـان فـقــر موج سیلاب است نقش بـوریـا در خانـه‌ام

*

منصـب آورگــی دارم تجـــرّد مشـــربــم گردباد دشت عشقـم خانـه بردوش توام[۱]

ساطع در اشعار خودش بیان می‌کند که ایشان زندگی خود را در فقر و فاقه به‌سر می‌برد و به‌طرفهٔ دیگر در اشعار خود از ممدوحان خود لطف مهربانی‌های فراوان ذکر می‌کند و تذکره‌های داخلی مثلاً *واقعاتِ* کشمیر، *تذکرهٔ شعرای* کشمیر و یک مقالهٔ تحقیقی پروفسور جناب محمّد صدّیق نیازمند مطرح می‌کنند که ساطع از کم بودن سرمایهٔ زندگی خود در فقر به‌سر می‌برد و برای به‌دست آوردن معاش راه مسافرت را پیش گرفت. در اشعار ذیل ساطع خودش از فقر و فاقه فریاد می‌کشد:

مانند زخم دوختــه بر وضـع روزگار کـردیم ضبط خندهٔ بی‌اختیار خویش

*

وحشتم دارد بساط فقر گویا بافتند از نی مژگان آهـو بوریـای خانه‌ام

*

چـون تهی دست به‌بازار جنون آمده‌ایم نقـد داغم شده سرمـایـه سـودا اینجـا

*

تن به‌سختی ده ز دست انداز چرخ آسوده باش
مــور نـتـوانــد بریـــدن دانـهٔ زنـجیـــر را

*

فقـر کی ساطع بـرد ما گوشه‌گیران را ز جای
این کشاکش برنیـارد چون کمان از خانـه‌ام[۲]

مسلک و عقیدهٔ ساطع

دربارهٔ مسلک ملّا ساطع در هیچ‌تذکره و در هیچ‌جا ذکر نیست که ملّا ساطع اهلِ سنّت بود یا اهل تشیّع. خانم مسرّت پروین در پایان‌نامهٔ خود نوشته است که ملّا ساطع به‌خانوادهٔ ملّا محمّد سعیدالدّین همدانی (که با امیر سیّد محمّد همدانی در ۷۹۵ هـ مطابق

۱. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۱۲۱.
۲. همان، ص ۱۰٤، ۱۲۱.

۱۳۹۳ م وارد کشمیر شدند و به‌دستور میر سیّد محمّد همدانی متولّی و نگهبانی خانقاه معلّی مقرّر شده بودند) تعلّق داشت. ولی ملّا محمّد سعیدالدّین همدانی اصلاً حنفی بود و همهٔ مبلّغان همراه حضرت میر سیّد محمّد همدانی که از همدان به‌کشمیر تشریف آوردند نیز حنفی بودند. از این دلیل معلوم می‌شود که ملّا ساطع حنفی بوده ولی جابه‌جا در مناقب، غزلیّات، قطعات و قصاید خود با نهایت احترام و تمام جذبه و شوق حضرت محمّد و آل محمّد(ع) را در اشعار ستوده است و بعضی جاها در درگیری‌ها و پیشامدی‌های خود با توسّل به‌محمّد و آل محمّد از خود جذبهٔ خوبی نشان می‌دهد:

به‌ساغر دل ما ریختند مهر علی   چو آفتاب که در جام ماه ریخته‌اند

*

چه غم ز نامه سیاهی چو هست مهر علی   ز صاف نور بود پر سبوی مردم چشم

*

چون آفتاب روز و شب دین و کفر را   از هم به‌تیغ کرده جدا مرتضٰی علی

*

غافل از این که مهر شهنشاه دین علی   محفوظ داردم ز بلاهای روزگار

*

هست چون منظور من مدح علی و آل او   وصف سادات جلیل‌القدر آرم بر زبان[۱]

در مدح اهل‌بیت و ائمّه(ع) این‌طور بیان می‌کند:

مدح آلِ اهل‌بیت از منقبت بیگانه نیست   نیست وصف لاله و گل جز ثنای بوستان

*

هر عاصی‌یی به‌طرف نجف ره نمی‌برد   گردد روان ز شرم گنه آن که آب شد

*

ز هر زخمی‌ست جوی خون روان از تیغ او ما را
شهیدش کربلایی می‌کند دامان صحرا را

در مدح امام ششم حضرت جعفر صادق(ع) می‌گوید:

امام جعفر صادق که از سحاب کفش   چکد به‌مزرع اُمّید سائل آب بقا

---

۱. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۶۵، ۱۲۴ و ۱۴۷.

در مدح امام پنجم حضرت محمّد باقر^(ع) می‌گوید:

چـراغ سـاقی کـوثـر محمّد باقـر	کزو چو ساغر بدرم ز مهر مالامال

در منقبت امام علی الرضا^(ع) گوید:

ساطـع بـیـا و جـبههٔ امّـیـد را بـسـا	در درگــه امــام عـلـی مـوسٰی رضـا
شاهی که از سحاب کفش گر رقم زنم	در بحـر شـعـر خامـه مـن می‌کند ثنا

و امام آخرالزمان حضرت مهدی^(عج) را هم در اشعاری مدح می‌کند.

مدوحان ملّا ساطع

قبل از این ذکر شده است که به‌علت کمبود سرمایهٔ زندگی و برای به‌دست آوردن معاش راه مسافرت را پیش گرفت و در ابتدا به‌پیشاور رفت. در اثنای راه با ملّا محمّد سعید اشرف که یکی از شاعران روزگار بوده است ملاقات نمود. چون طبع ملّا را موزون و در شعرگویی استاد یافت، شاگردی‌اش را اختیار نمود و اصلاح شعر از او گرفت[۱].

محمّد معظّم پسر دوم اورنگ‌زیب عالمگیر در آن روزگار ناظم پیشاور بود، خود شعرشناس بود و هم شاعران و سخن‌سرایان را بسیار دوست می‌داشت. ساطع این موقع را غنیمت شمرد و تقرّب به‌اسلام خان پیدا کرد، اسلام خان میر آتش محمّد معظّم شاه بهادر بود. ساطع یک رساله به‌نثر فارسی به‌نام گلشن اسلام به‌نام اسلام خان نوشت[۲]. ساطع به‌وسیلهٔ اسلام خان به‌دربارِ شاه بهادر پیوست. چون ساطع از اسلام خان احسان فراوان دید بیشتر قصاید خود را در مدح اسلام خان سرود. نمونه‌ها از آن را اینجا می‌آوریم:

مرا ساطع به‌این دون فطرتان کفر است سنجیدن
ز فـیـض تـربـیـت اسـلام خـان ذوفـنـون دارد

*

ساطـع درِ مدیـنه علـم اســت جـدّ او	اسلام خان بود دگری نیست مدح باب

*

---

۱. *واقعات کشمیر*، ص ۱۶۹.
۲. *تذکرهٔ روز روشن*، ص ۳۴۰؛ *تذکرهٔ نشتر عشق*، ص ۴۵۸.

اسلام خان بهادر عالی جناب را　زیبا بود ز حلقهٔ چشم ظفر رکاب

*

من از نوّاب عالی دودمان اسلام خان گفتم　که آمد آسمان را ماه عید از جبهه سایانش

*

یعنی آن نوّاب عالی دودمان اسلام خان　کز محیط همّتش گردون بود کم از حجاب[۱]

وقتی که عالمگیر فوت شد، محمّد معظّم به‌نام قطب‌الدّین محمّد معظّم بهادر بر تخت هند جلوس نمود (۱۱۱۹ هجری) و برای ساطع موقع خوبی فراهم شد. شعر خوبی سرود و به‌دربارِ ایشان منسلک شد. ولی فقط پنج سال معظّم خان برسر اقتدار بود و ۱۹ محرّم ۱۱۲۴ هجری در یک جنگ وحشتناک فوت شد و ولی عهدِ ایشان جهاندار شاه شد که او هم خودش فقط نه ماه حکومت کرد و کشته شد و فرّخ‌سیر به‌کمک سادات به‌تخت شاهی رسید و به‌نام معین‌الدّین محمّد فرّخ‌سیر ۱۱۲۵ هجری بر تخت هند جلوس نمود. ایشان شعر فهم بوده است و از اشعارِ شاعران لذّت می‌برد. ملّا ساطع در مدح ایشان قصایدی نوشت و جایزه هم گرفت.

ملّا ساطع در عهدِ ممدوحش فرّخ‌سیر از دربارِ دهلی قدر و منزلت یافت، اشعار زیر از دیوان ملّا ساطع گرفته شده است که ساطع به‌مدح ایشان سروده‌اند:

ز توصیف شه اقبال‌مندی　به‌دیوان می‌برم شعر بلندی
زبان پیوسته می‌گردد بکامم　دهد نخل ثنا بار سلامم
بدرگاه شهنشاه حق آگاه　شه فرّخ‌سیر غازی جمجاه
بکام ساطع مدحت سرانجام　زبان گویاست بهر شکر انعام

بیا ساطع زبان رنگین بیان کن
رگ ابر قلم گوهرفشان کن!

بمدح آنکه آمد در شهان طاق　شه فرّخ‌سیر غازی آفاق
ز مهر و مه ستاند تاج شه باج　که برد این سرفراز آن را به‌معراج
چو دست شاه آمد گوهرافشان　فلک گردید سر تا پای دامان

*

۱. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۸۳، ۱۲۷، ۱۵۵ و ۱۹۸.

کجـــا یـــاد دارد جهـــان کهـــن　　چـو فـرّخ‌سـیر بادشـاه زمـن...
شـهی بـرج دیـن را فروزنـده مـاه　　شـــهی آفتـــاب کواکـــب ســـپاه
شـهی رونـق‌افـزای فرمـان دهـی　　شهی زینـت تخـت و تـاج شـهی
خوشـــا دور فـــرّخ‌ســـیر پادشـــاه　　به‌خود بالد از مهـر او دل چـو مـاه
ز تمکـین و عـــزم خدیـو جهـــان　　زمین یافت تسکین و سرعت زمان
شهنـــشاه فرمـــان ده بحـــر و بـــر
شـــه هفـــت اقلیـــم فـــرّخ‌سیر[1]

بعد از وفات فرّخ‌سیر و روزافزون شدن قتل و غارت و جنگ و جدل و فتنه و فساد، ملّا ساطع دلتنگ شده بود، چنانکه خود فرمودند:

در چنین عهدی که اوضاع جهان نادیدنی‌ست
دیـدهٔ تصـویر اگر باز است جای حیـرت است

*

تیره بختی به‌هند ننمـاید　　در شب تار سایه ناپیداست[2]

علاوه بر این ملّا ساطع بر مدح عبدالعظیم خان، رضوی خان، خاندوران، و برادر ایشان مظفّر خان هم شعر گفته در دیوان ایشان اشعار متعدّدی در مدح اینها وجود دارد.

در مدح رضوی خان، ساطع می‌گوید:

رضوی خان که مهر مـدحش کـرد　　مطلعـــــم را مـــــشارق‌الانــــوار
رضوی خان که دست او چون مهر　　زرفـشـانـســـت تـا به‌روز شـمار[3]

در مدح عبدالعظیم خان می‌گوید:

کجا به‌هدیه برد طبع من جواهر مدح　　مگـر بـدرگـه عبـدالعظیـم خـان آرد

*

دید آفتاب کوکب عبدالعظیم خان　　شـان مـبارزان فـلک اقـتـدار را[4]

---

۱. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۲۷۳ و ۲۷۹.
۲. همان، ص ۲۹؛ نسخهٔ حیدرآباد، ص ۱۸.
۳. *تاریخ حسن*، ص ٥٦٩.
۴. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۱۹۵.

در مدح نوّاب صمصام‌الدّوله

نوّاب صمصام‌الدّوله آخرین ممدوح ساطع بود. در مدح ایشان ساطع چند قصاید گفتند و از دربارِ ایشان بخشش‌های فراوان دیده است و در کشمیر جاگیر هم یافت[۱].

بەمـــدح خانـدوران چون معـانی را بیـان سـازد
بەساطع کی رسد سحبان فصاحت هم خبر دارد

قطـع مشـکل کـنـد از بهر تـو یکـــدم ساطـع
خـان دوران کـــه ظـفر خوانـد بەصمصام او را

کـــردەام تـدبـیـــر رای خـان دوران را رقــــم
کشور نظـــم مـــرا ساطـع نـظام دیـگر اســـت

*

ثـــنـای خـانـدوران بهـادر پیشـه کـن ساطع
که غیر از مدح او مقصود ما زین فن نمی‌باشد[۲]

ساطع بخشش‌های فراوان از امیران برده و چون دوری از وطن و سفرهای طولانی هند ایشان را ناراحت ساخت چرا که از هوای سوزندهٔ هند بسیار دل شکسته بود. این امر هم مسلّم است وقتی فرّخ‌سیر فوت شد، در دهلی امن و آسایش اندک شد و انجمن‌های ادبی در دهلی هم ختم شد و بسیار شاعران و نویسندگان از دهلی بیرون شدند. ملّا ساطع هم از همین شاعران بود که فکر مراجعت بەکشمیر کرد. بالاخره صمصام‌الدّوله ساطع را اجازه برای مراجعت بەکشمیر داد. در این ضمن می‌گوید:

فرسـتادی بەگلگشـت بهشـت‌آباد کشـمیرم
که غیر از همّتت بخشیده موری را سلیمانی؟

در مدح دیوان تن هم ساطع بسیار شعر سروده‌اند و در دیوان ساطع یک قطعهٔ جداگانه در مدح دیوان تن سروده‌اند. تذکرهٔ *گل رعنا* هم دربارهٔ این سخن تصدیق می‌کند.

در مدح دیوان تن می‌نویسد:

---

۱. تذکرهٔ باغ معانی، ص ۱۰۴.

۲. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۷۲؛ حیدرآباد، ص ۲.

بجز تو مدح و ثنا را به‌درگه که برم	که مرجعی نبود شعر را بجز دیوان
من از مدیح‌سـرایان اگرچه ممتازم	به‌گونه گونه عنایات پادشاه زمان[1]

ملّا ساطع یک رساله به‌نثر فارسی به‌نام گلشن اسلام هم نوشته بود. ولی این رساله حالا در دست ما نیست. علاوه بر این ساطع لغت‌نامهٔ «حجّت ساطع» را هم تحریر کرد.

آثار ساطع

ملّا ساطع شاعرِ برجستهٔ زمان خود بود و در همهٔ اصناف شعر استعداد کامل داشت و دیوان کامل دارد. مؤلّف سفینهٔ خوشگو بندرابن داس دربارهٔ دیوان ساطع می‌نویسد که دیوانی ضخیم دارد. در *ریاض‌الشعرا* متذکّر است که دیوانش از سه‌هزار بیت شعر متجاوز است. امّا سراج‌الدّین علی خان آرزو در *مجمع‌النفایس* و عابدرضا بیدار در باغ معنی می‌نویسد که دیوانی مختصر دارد. صاحب *مخزن‌الغرایب* تعداد اشعار را قریب چهار پنج هزار بیت می‌نویسد[2].

دیوانی که ملّا ساطع از خود باقی گذاشته است مشتمل بر حمد و مناقب، مثنویات، قطعات، قصاید، غزلیّات و رباعیّات است. چهار نسخهٔ خطّی دیوان ملّا ساطع در کتابخانه‌های سراسر هند وجود دارند.

دیوان ساطع (ق) نمبر ۲۶۴ کتابخانهٔ رضا رامپور (اتّرپرادش) هند.

دیوان در کتابخانهٔ رضا رامپور، دواوین فارسی دیوان ساطع (ق) شمارهٔ کتاب ردیف کتابخانه ۳۱۲۴.

دیوان ساطع، کتابخانهٔ آصفیه حالا اورینتل کتابخانهٔ افضل گنج در احاطهٔ دانشگاه عثمانیه حیدرآباد (آندراپرادش) هند.

دیوان ساطع، موزهٔ سالارجنگ، نیاپُل حیدرآباد (آندراپرادش) هند.

دیوان ساطع، شمارهٔ ۵۳۵ شعبهٔ فارسی مرکز تحقیقات و اشاعت کتابخانهٔ مرکزی علّامه اقبال دانشگاه کشمیر، سرینگر (جمّون و کشمیر)، هند.

---

۱. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۱۷۵.
۲. *مخزن‌الغرایب*، ج ۲، ص ۱۸.

ملّا ساطع یک رساله به‌نثر فارسی به‌نام گلشن اسلام هم نوشته بود. ولی این رساله حالا در دست ما نیست. علاوه بر این ساطع لغت‌نامهٔ «حجّت ساطع» را هم تحریر کرد. یک نسخه این کتاب در کتابخانهٔ رضا رامپور و یکی در بخش مرکز تحقیقات فارسی کتابخانهٔ علّامه اقبال دانشگاه کشمیر هم وجود دارد و شاید در دیگر کتابخانه‌های هند و بیرون هند هم دیوان و آثار ملّا ساطع وجود داشته باشد، چون این شاعر ملحوظ توجّه است. تا حال دیوان ملّا ساطع چاپ نشده و کاملاً دربارهٔ این شاعر و کلام او تحقیق کامل و مکمّل صورت نگرفته است.

معاصرین ملّا ساطع

بعضی از معاصران ملّا ساطع استادان ایشان بودند، مثلاً لاله ملک شهید، مرزا داراب بیگ جویا، ملّا محمّد سعید اشرف و بعضی هم از شاگردان ملّا ساطع بودند که می‌شود اسم‌های ملّا توفیق، محمّد مسعود رافع، نوّاب ابوبرکات صوفی، مرزا الطاف بیگ صبا، شاه خاشع و... را نام برد. معاصران ملّا ساطع همانها هستند که با دربار محمّد شاه، فرّخ‌سیر، و صمصام‌الدّوله وابسته بودند. علاوه بر این بعضی معاصران ملّا ساطع اینها هستند. مرزا عبدالغنی بیگ قبول، ملّا عبدالغنی، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری، محمّد علی حزین لاهیجی، شاه محمّد رضا مشتاق، نوّاب صدرالدّین محمّد خان بهادر دهلوی فائز، کامران بیگ گویا، شرف‌الدّین خان فرحت.

بیشتر معاصران او از ملّا ساطع اصلاح شعری می‌گرفتند، مثلاً خواجه محمّد اعظم دیده‌مری و شرف‌الدّین فرحت که خودشان اعتراف می‌کنند:

فرحت می‌گوید:

طبع فرحت کی اسیر دام ساطع می‌شود   این کبوتر هر نفس مشتاق بام دیگر است

خواجه محمّد اعظم دیده‌مری در تاریخ خودش به‌نام «واقعات کشمیر» می‌نویسد که اصلاح شعر خودش را از ملّا ساطع می‌گرفت و در وفات ملّا ساطع شعر هم گفته است، مثلاً:

مهر اوج سخنوری ساطع   از صفا ذهن انورش لامع
رایت عالی فصاحت را   بود رای متین او رافع
صحتش وقت نکته پیرایی   به‌فقیر و غنی بسی نافع

از غلــو فطـــانتش اســـتاد بــود جویــای او زهــی طــالع
بزم آرای شعر شـد یـک چنـد آن بـه‌اصـناف معرفـت جـامع
شده مقراض مـوت آخـر کـار صـــفحات بقـــاش را قـــاطع
پرده جسـم از چه فانی گشت روح قدسش شده به‌حق راجع
گفت اعظـم بـسال تـاریخش
نور ایمـان بمرقـدش سـاطع[۱]

پیروی از سبک هندی

خواجه محمّد اعظم دیده‌مری در تاریخ خودش به‌نام «واقعاتِ کشمیر» می‌نویسد که اصلاح شعر خودش را از ملّا ساطع می‌گرفت و در وفات ملّا ساطع شعر هم گفته است.

زمانی که ملّا ساطع شعر گفتن را شروع کرد این زمان و این سبک یکی از متداول‌ترین سبک‌های فارسی بشمار می‌رفت و شاعران آن زمان در همین عصر و زمینه شعر گفته بودند و به‌این روش افتخار داشتند. بنابراین کلام ملّا ساطع هم تحت تأثیر سبک هندی شد. این سبک تقریباً دو قرن از قرن نهم تا دوازدهم ادامه داشت. سبک هندی بسیاری از ویژگی‌ها را در آن زمان داشت و این ویژگی‌ها در اشعار ساطع هم مورد بحث بود. مهم‌ترین ویژگی‌های این سبک همان باریک‌بینی، خیالبافی، نکته‌پردازی، استعارات مشکل و پیچیده، تشبیهات دوررس و تازه‌آوری است و اشعار ساطع واجد تمام ویژگی‌های فوق هستند. شکّی نیست که اگر ساطع را یکی از اُستادان و مقلّدان این سبک تصوّر کنیم، چون ایشان در اشعار خود نکته‌های باریک و معنی‌های تازه، استعارات لطیف و نازک و تشبیهات نادر را با مهارت کامل به‌کاربرده است و تتبّع از کلیم همدانی، سلیم تهرانی، صائب تبریزی، غنی کشمیری، آشنا کشمیری، طالب آملی، جلال اسیر و هلالی نموده است. ساطع در اشعار خود اسم‌های این استادان را با کمال شوق می‌بُرد و به‌این سبک دلبستگی خاصّ پیدا کرده بود و آماده نبوده است که از طرز و روش شعر صائب تبریزی جدا شود، چنان که می‌گوید:

۱. سفینهٔ خوشگو، ص ۵۹.

تو از طریقهٔ صائب برون مرو ساطع   کناره گـرد خطـرهای بیکـران دارد

*

زبان شد ناطق و طبعم سلیم اندیشه‌ام صائب
منیر از شمع معنی دل چو فانـوس خیالی شد

*

من اسیر آن غزل ساطع که صائب گفته است
حاجـت دام کمـندی نیسـت در تسـخیـر مـا

*

طرفی از طبع نبستم چو کلیم ای ساطع   چه کنم گوهر مقصود در این دریا نیست

*

شده ساطع فغانی لب سحابی چشم گریانم   جنونم آشـنا و دل اسیر و تـن هـلالی شد

*

صائب درین زمین سخنش سبز شد که گفت
اکسـیر دانه‌ای‌سـت زمیـنی که قـابل است[1]

ساطع در نکته‌پردازی و معنی آفرینی دستگاه کامل داشت و در این فن کسی دیگر را غیر از خود ماهر نمی‌دانست، گویا یگانه نکته‌پرداز زمان خود بوده است، امّا اعتراف می‌کند که در این فن غنی کشمیری را تتبّع نموده است و ایشان را استاد خود می‌دانست:

نکته‌پـردازی اگـر هسـت فقـیـر است امروز
پیش ازین عهد شنیدم که غنی هم بوده‌ست

*

غنی یکـدم نشـــد فـارغ ز شـــغل باطل دنـیا
در آبِ خشک خود پیوسته گوهر غرق می‌باشد

ساطع بعضی جاها مفاهیم و مطالب و مضامین اشعار از بعضی شاعران را گرفته و در قالب شعری خود ریخته است. البته مضامین از خود ساطع بوده است، درحالی‌که ساطع از مفاهیم اشعار آنها تقلید کرده است:

---

۱. *نگارستان کشمیر*، ص ۸۱؛ *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، ص ۴۳.

ساطع	غنی
حصار عافیت خواهی برو در کنج درویشی	اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو
که اینجا آفت سر می‌شـود چون شـمع افسرها	که در پـرواز دارد گوشـه‌گیـری نام عنـــقا را

ساطع	صائب
خواهی غنی شوی نکشی خواری طلب	دست نیاز پیش کسان چون کنی دراز
دریا شوی چو جمع کنی آبروی خویش[1]	پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

نازک آفرینی ساطع

قبل از این اشاره شد که خیالبافی و نازک آفرینی یکی از مهم‌ترین ویژگی سبک هندی است و اشعار ساطع از این ویژگی برخوردار است، مثلاً:

دلی دارم نهالی کرده چشم گریه‌آلودش   شده تخم امیـدم سبز از ابر کف جودش

*

از گوشهٔ ابروی تو زاهد چه گشاید   مفتاح هلال رمضان قفل دهانست

*

از سر طوفان حسن، دل نتواند گذشت   پل ز چه رو ساختند ابروی پیوسـته را

*

مرا دیوانه دارد آه دردآلود خود ساطع   به‌رنگ لاله‌ام سودائی دود کباب دل

*

چه سود از وعظ کس ساطع من پامال غفلت را

چو زنبور عسل مرده‌ست دل در خواب شیرینم

*

پیاله‌ای ز تو ای غمگسار می‌خواهم   ز خود کنار و ترا در کنار می‌خواهـم

*

در چنین عهدی که اوضاع جهان نادیده است

دیدهٔ تصـویر اگر باز اسـت جای حیـرت است

*

---

۱. شاه همدان در آیینهٔ مفکّران تاجیکی و کشمیری از مسرت پروین، *دانش*، شمارهٔ ۲۲، ص ۷۱.

بر خیـال نازکـم مجمـع کنند اهـل کمـــال
می‌دهد این رشته ساطع ربط گوهر را به‌هم[۱]

تشبیهات تازه

ساطع جابه‌جا از تشبیهات تازه اشعارش را جاذب نظر ساخت امّا در عین حال ساطع تشبیهات پیچیده هم آورده است که موجب ابتذال و انحطاط شعر وی قرار گرفته است. مثلاً:

ناچـار خط سـبز دودِ گـردِ دهـانت   از تنگی جا مغز درین پسته نگنجد

*

دهن تنگ تو گویا به‌گلسـتان جمال   غنچهٔ باغ عدم در چمن امکان است

*

لبت می‌بوسم و خواهم نگاه سرمه‌سا چشمت
مقیـم در بدخشـان و نظـر بر اصفهان دارد[۲]

استعارات حسن و تعلیل

بعضی محقّقان ادب می‌گویند که شاعر برجسته آن است که در شعرش سوز و درد به‌چشم می‌خورد. آن وقت آن شعر تأثیر هم می‌گذارد، امّا تا وقتی که شعر استعاره خوب نداشته اوج ندارد. ملّا ساطع بعضی وقتها به‌کمک استعارهٔ دل‌انگیز یک دنیا معنی را در شعر خود اظهار می‌کند. مثلاً:

ســپاه هنـد پنـــداری به‌تسـخیـر فـرنگ آمد
شبی خون عجـب آورده خط بر کشـور رنگش
لب آن طوطی شیرین زبان چون در سخن آید
شود پنهان چو مغز پسته در شکر خط سبزش[۳]

---

۱. تاریخ کشمیر از محمّد خلیل مرجانپوری، ص ۱۱۳.
۲. *خلاصة‌التّواریخ* از مرزا کمال‌الدّین شیدا، ص ۱۰۳.
۳. *نگارستان سخن*، ص ۳۱؛ همیشه *بهار*، ص ۱۲؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۰۶؛ *مقالات‌الشعرا*، ص ۵۴۰.

کشید امروز شکر بر شه خاور خط سبزش که البتّه شه خاور استعاره است برای خورشید.

نیست موجـود دهـان تو ز کم حرفیها   هرکه خاموش نشیند بر ما گویا نیست

یا:

نـاچار خط سبـز دود گــرد دهـانـت   از تنگی جـا مغـز درین پسـته نگنجد

شاعر دهان را به‌پسته تشبیه داده است و زبان را به‌مغز. از تنگی دهان پسته هم در آن نمی‌گنجد یعنی زبان در دهان ساکت نمی‌ماند، مثلِ پسته همیشه باز می‌ماند:

خوابیده سبز خط گرد دهانِ تنگش   یا مغز پسته غلطیـد در شکر تبسّم

*

بکن ترک عـیال خود اگر از گوشـه‌گیرانی   نمی‌بینی کمان از خانه‌داری کشمکش دارد

*

هرکه رنجی کشـد از اهـلِ هنر می‌گردد   تن به‌سختی چو دهد قطره گهر می‌گردد

*

شکفتن‌هــای صاحــبدل بــود ســاطــع ز خامـوشی
فریب است اینکه پیش از وا شدن این غنچه گل باشد[۱]

درد و عشق در شعر ساطع

علّامه اقبال گویند که شعر آن است که خود در ذهن پیدا شود. این شعر ″آورده″ است که شاعر بر ذهنش فشار می‌دهد تا شعر را بسازد. این ساخته است و شعر ساخته چاشنی و درد و سوز و سادگی ندارد، اشعار این نوع به‌دل نمی‌نشیند. اگر ما بر اشعار ملّا ساطع یک نگاه بیندازیم، معلوم می‌شود بعضی اشعارش آورده هستند و همین درد و رنگ ویژگی آن است و آن رنگ عاشقانه است. وی از جمال و نگار خوب و زیبا لذّت می‌برد و عشق می‌ورزد. ساطع معتقد بود که تا وقتی که عاشق عشق مجازی را نچشیده باشد به‌عشق الٰهی رسیدن برایش محال است.

وی مثل سعدی شعر عاشفانه هم گفته:

---

۱. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۱۱، ۶–۷۵، ۱۰۵، ۵۲۵.

کبابـم می‌کنـد نـاز آفـریـنی مسـت عـیّاری
نگار تنـدخـویی، فتـنه‌جـویی، شعـله دیـداری
سخن پیرا، تبسّم شـیر، مستی لب شکر طفلی
عجب شیرین زبان طوطی بیان آیینه رخساری
پی‌جان غمزه جاسوسی، نگاری، جلوه طاوسی
قیامت قـامتی، سـروی، تـذروی سبک رفتاری
نظاره وحشـت‌آمیـزی به‌مژگان خون دل‌ریزی
خـم گیســو دلاویــزی، کمـند انـداز جـرّاری
عجـب شمـشـاد بالایی، قیامت جلوه رعـنایی
سیه فامی، گل انـدامی، بهـاری، چهره گلناری
به‌غمـزه ترک غمّازی به‌مـژگان ناوک اندازی
دل عاشق هدف سـازی، کمان ابرو ستم‌کاری
نگه غارتگر هوشی، به‌غمزه مست و مدهوشی
ز رنگ گل قـبا پوشی، بهشـتی جلوه گلزاری[۱]

وفات ملّا ساطع

دربارهٔ ولادت و وصال ملّا ساطع تذکره‌نویسان باهم اختلاف نظر دارند. صاحبِ روش می‌نگارد که ساطع در سال ۱۱۵۶ هجری فوت شد. در *سفینهٔ خوشگو* و *صحف ابراهیم* تاریخ درگذشت وی ۱۱۵۰ هجری است[۲]. بعضی از تذکره‌نویسان این‌قدر اختلاف دارند و گفته‌اند که ساطع در دهلی فوت شده. *نشتر عشق* دربارهٔ وفات ساطع می‌نویسد آخر حال در سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه و شش ۱۱۵۶ هجری وطن عارض خود را گذشته و به‌وطن اصلی رونهاد. راقم قطعه صوری و معنوی به‌سال او می‌نویسد:

عاشقی چون جسـت سال رحلت او هاتفی   گفت سن یکهزار و یکصد و پنجاه و شش[۳]

---

۱. *دیوان ساطع* نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور، ص ۱۰۴؛ *نسخهٔ کشمیر*، ص ۱۲۳؛ *نسخهٔ حیدرآباد*، ص ۵۵.
۲. سفینهٔ خوشگو، ص ۱۹۷.
۳. تذکرهٔ نشتر عشق، ص ۲۵۸.

واقعات کشمیر خواجه محمّد اعظم دیده‌مری که خود معاصر ساطع بوده است، بلکه با ساطع روابطه دوستانه داشته، علاوه بر این از ساطع اصلاح شعر هم می‌گرفت در وقت وفات ساطع، محمّد اعظم دیده‌مری در حیات بود و شواهد عینی به‌مرگ ساطع است و روایت دیده‌مری بر تمام تذکره‌نگاران فوقیت دارد و همچنین غلام صفدر همدانی(ره) که به‌خانوادهٔ ساطع علاقه دارد ایشان گویند که "ساطع بست و یکم رمضان سال هزار و یکصد و چهل و سه (۱۱۴۳) هجری رحلت نمود"[1]. «تاریخ نور ایمان بمرقدش» صاحب واقعات کشمیر دیده‌مری این قطعه و تاریخ را بر وفات ساطع نوشته است:

مهر اوج سخنوری ساطع از صفا ذهن انورش لامع
رایت عالی فصاحت را بود رای متین او رافع
صحبتش وقت نکته پیرایی به‌فقیر و غنی بسی‌نافع...
گفت اعظم بسال تاریخش
نور ایمان بمرقدش ساطع

نور ایمان به‌مرقدش ساطع برابر است با ۱۱۴۳ هجری بر طبق روایت معتبر مذکور ساطع روز بیست و یکم رمضان‌المبارک سال ۱۱۴۳ هجری در کشمیر درگذشت[2]. اگرچه در هیچ‌روایت نیامده که در کدام قبرستان مدفون است و تا حالا نشان قبر وی هم معلوم نشده است.

۱. *شیعیان* کشمیر از غلام صفدر همدانی.
۲. محمّد رجب بت هم در مقالهٔ خودش به‌نام مرزا عبدالرّسول استغنای کشمیری در مجرّد جای قبر ساطع را حسن‌آباد می‌نویسد.

کشمیر و ادبیّاتِ فارسی

محمّد عرفان*

اگـر فــردوس بـر روی زمـیــن اسـت   همین است و همین است و همین است

مقدّمه

کشمیر منطقه‌ای در شمال و در بالاترین منطقهٔ هندوستان است، به‌همین دلیل آن را تاج هندوستان هم می‌گویند این منطقه به‌خاطر هوای خوب، آب زلال، رودخانه‌ها و دریاچه‌هایش، کوه‌های برفی سر به‌فلک کشیده، گل‌های رنگارنگ، باغ‌ها و آبشارهای دلاویز، میوه‌های خوش‌مزه، درخت‌های سایه‌دار چنارش و جنگل‌های وسیعش در سراسر جهان شهرت دارد. وادی کشمیر در پای این کوه‌های سر به‌فلک کشیده قرار دارد. این سرزمین همیشه سیّاحان و جهانگردان بسیاری را به‌خود جلب کرده است.

در همان ابتدا اسم این سرزمین را به‌زبان سانسکریت کشمیر گذاشتند. قدیمی‌ترین ساکنان کشمیر به‌قول راج‌ترنگینی (Rajtrangini) مردمانی بودند به‌اسم تاگار که به‌معنای مار است، و احتمال می‌رود واژهٔ کشمیر از نام کاساها گرفته شده باشد. مهابهارتا اساطیر هندی کاشترا (Kashtra) را جنگجوی شمال هند به‌شمار می‌آورد[1].

علّامه دهخدا در *لغت‌نامه* دربارهٔ کشمیر می‌نویسد: ایالتی است واقع در شبه جزیرهٔ هند در کوه‌های هیمالیا و نهر سند آن را مشروب می‌سازد. کشمیر از نظر جغرافیایی به‌دو اقلیم تقسیم شده و سلسلهٔ جبال عظیم هیمالیا که از شمال شرقی به‌جنوب شرقی

---

* دانشجوی دکتری دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

۱. غنی کشمیری، شیروانی، ص ٤، (انسایکلوپیدیا بریتانیکا).

امتداد دارد، حدّ فاصل آن دو است. اقلیم جنوب غربی آن پُرجمعیت‌تر است و درهٔ کشمیر که از لحاظ زیبایی مناظر طبیعی مشهور است. در آن قرار دارد و اقلیم شمال شرقی کوههای پُربرف قره کوررم را دربردارد. ایالت کشمیر که از نظر سیاسی به«جامّو و کشمیر» شهرت دارد، دارای ٨٦ هزار کیلومتر مربّع وسعت است که از این مساحت ٣١٢٠٠ متر مربّع آن در تصرّف پاکستان است و یک هشتم مساحت کل آن اراضی جنگلی است. ساکنان این ولایت به‌سال ١٩٤١ م به‌چهار میلیون تن می‌رسید که ٧٨ هزار تن آنها از هندوها و سیکها بودند و بقیه مسلمان. مرکز آن شهر سرینگر است با ٢٨٥ هزار جمعیّت، این ایالت از شمال و شرق به‌تبّت و چین و از جنوب به‌هندوستان و پاکستان و از غرب به‌پاکستان و افغانستان محدود می‌باشد و از نظر سوق الجیشی موقعیّتی ممتاز دارد. اقتصاد ایالت جامو و کشمیر برکشت و زرع استوار است و محصولات حیوانی نیز قسمتی از احتیاجات اقتصادی را برآورده می‌کند.

کشمیر به‌سال ١٥٨٦ م به‌امپراطوری سلطان اکبر پیوست، و از سال ١٧٥٧ میلادی افغانها بر آن چیره شدند و از سال ١٨٢٠ میلادی، تحت حکومت سیک‌ها درآمد و در ٢٨ اکتبر سال ١٩٤٧ م مهاراجه کشمیر «هاری سینگ» پیوستن خود را به‌دولت جدیدالتأسیس هندوستان اعلام داشت[١].

غلام محی‌الدّین صوفی دربارهٔ کتاب «راج‌ترنگینی» می‌نویسد:

"راج‌ترنگنی فقط یک هدیهٔ گران قیمت نیست، بلکه از نظر هنر شاعری هم یک کار برجسته‌ای است. مؤلّف آن خود را به‌عنوان شاعر معرّفی کرده است. بدون تردید ما می‌توانیم بگوییم که در این وقایع هیچ‌دستکاری یا تحریفی نشده، بلکه همان‌طور که مؤلّف آن را نوشته، باقی‌مانده است. او تألیف این کتاب را در سال ١١٤٨ میلادی شروع کرد و در طول یک سال تمام آن را به‌پایان رساند. در این کتاب حدوداً فهرست چند دورهٔ حکومت هم ذکر شده است. مؤلّف این کتاب را به‌اسم پادشاه معروفی بنام «گوننداا» اوّل آغاز می‌کند. این پادشاه در سال ٢٤٤٨

١. *لغت‌نامهٔ* دهخدا، ذیل «کشمیر».

قبل از میلاد بر تخت نشست که بعداً در جنگی با کرشنا در شهر ماتورا کشته شد و در آن زمان شیواگرایی در کشمیر مرسوم بود"[۱].

نگاهی به‌کاشی‌های معبد هارون نزدیک شهر سرینگر و همچنین ملاحظه مجسّمه‌های قدیم کشمیر روشن می‌سازد که بناها و مجسّمه‌های قدیم کشمیر و ایران تا چه اندازه باهم شبیه‌اند.

پادشاه اشوک ۲-۲۷۱ ق م، دین بودا را در کشمیر برای اوّلین بار معرّفی کرد[۲]. «کنیشکا» در سال ۷۸ م کشمیر را فتح کرد[۳] و خصوصاً در زمان «کنیشکا» دین بودایی در کشمیر خیلی شهرت یافت. در سال ۵۱۰ م «مهر کلا» تخت کشمیر را به‌زور در دست گرفت[۴]. از او هنوز هم به‌عنوان فردی خشن و ظالم یاد می‌شود. بعد در دورهٔ «مکتاپیدا» (۷۶۱-۷۲٤ م) دین بودا و آئین هندی باهم گره خورده به‌دربار راه یافتند. در دورهٔ «اونتی ورمن» (۸۸۵-۸۸۳ م) کشمیر در فلسفه و هنر معماری خیلی پیشرفت کرد. او با نام «اونتی ورمن» شهر را کشف کرد که هنوز به‌همین نام معروف است. در سال ۹۵۰ میلادی مرد مشروب خور به‌نام «کیشما گیتا» (از خاندان لوهارو) پادشاه کشمیر شد. بعد او در سال ۹۵۸ م همسرش (دیدا) پسر «گپتا ابیمانیو» را بر تخت نشاند و خودش تمام کارهای سلطنت را دست گرفت. و در سال ۹۸۱ م خود «دیدا» بر تخت نشست و بدین ترتیب پنجاه سال حکومت کرد. بعد از مرگ او در سال ۱۰۰۳ م فرزند برادرش «سنگرامی راجه» پادشاه کشمیر شد[۵].

در سال ۱۱۲۲ م «سوسالا» از خاندان لوهارای بر تخت سلطنت جلوس کرد. کلهن «راج‌ترنگنی» را در زمان «سوسالا» نوشت. «مهادیوا» در سال ۱۳۰۱-۱۳۲۰ م بر کشمیر حکومت کرد و همین زمان بود که دین اسلام وارد کشمیر شد و مردم زیادی به‌این دین جدید گرویدند. در دربار «مهادیوا» سه نفر برجسته وجود داشتند، ۱- رام چندرا

---

۱. ملّا محی‌الدّین صوفی، کشمیر، ج ۱، ص ۳٦.

2. *History of India*, Smith, p.154.
3. *Rajtrangini*, English translation, p.30.
4. Early History of India, N. Smith, p.310.
5. *Rajtrangini*, English translation, Introduction, p.221.

(صدر اعظم)، ۲- شاه میر، مرد مسلمانی که به‌قول صاحب *تاریخ حسن* از سوات آمده بود، ۳- رینچن (شهزادهٔ لدّاخ که همراه نظامیان خود به‌کشمیر آمده بود). مؤرّخین رینچن (م: ۱۳۲۰ م) را اوّلین پادشاه مسلمان کشمیر نوشته‌اند.

شهمیر در سال ۷٤۲ ه/۱۳٤۱ م بر تخت نشست. این پادشاه بنیانگذار خاندان شهمیر در کشمیر است. در دورهٔ آنان اسلام و زبان فارسی خیلی پیشرفت کرد. مؤلّف *تاریخ کشمیر* ملّا محی‌الدّین صوفی می‌نویسد که محمود غزنوی ارتش راجه سامگرال را در سال ۱۰۱۵ م شکست داد، امّا نتوانست وارد کشمیر شود[1].

ملّا عبدالقادر بدایونی در تصنیف *منتخب‌التاریخ* می‌نویسد: که محمود غزنوی سه‌بار به‌کشمیر حمله کرده است[2].

کشمیریان طبعاً متمایل به‌تصوّف و عرفان و مردمان با ذوق و متخیّل هستند و این خاصیّت به‌علّت محیطی است که در آن زندگی می‌کنند. کوه‌های پُربرف، رودخانه‌ها و چشمه‌سارهای مصفّا و گوشه‌های ساکت و عاری از هیاهویی که در این وادی به‌کثرت یافت می‌شود، اقتضای خیال‌پروری و شعردوستی در آنان می‌کند. این وادی زیبا و آرام مهد مقدّسین و مردم تارک‌الدّنیا و یوگی‌هایی که به‌ریاضت‌های شاقّه می‌پردازند بوده است.

مذهب بودایی که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعنی برای مدّت هفتصد سال در این سرزمین نفوذ داشت و اصول و فلسفه ودانتا و تعلیمات تصوّف اسلامی عواملی بوده‌اند که یکی پس از دیگری طبع مردم کشمیر را در قالب فلسفه عرفان ریخته و یا در ترویج و تشدید آن کمک کرده‌اند.

تاریخ روابط بین تمدّنهای ایران و کشمیر خیلی قدیمی است، «فرنسیس برنیر» سیّاح معروف فرانسوی در کتاب *سیاحت‌نامه* خود می‌نویسد:

> "کشمیریان مردمان بذله‌گو، نکته‌سنج و زیرکی هستند و نسبت به‌سایر هندیان با هوش‌ترند. در شعر و علوم از ایرانیان دست کم ندارند و در عین حال اشخاص زحمت‌کش و مستعدّی هستند"[3].

---

1. *Kashmir*, G.M.D. Sufi, p.95.

۲. *منتخب‌التوریخ* از بدایونی، اردو ترجمه، ص ۳۹-۳۸.

۳. *غنی کشمیری*، شیروانی، ص ۸؛ *Travels in the Mughal Empire, p11*.

در دوران حکومت هندوها در کشمیر نیز مسلمان‌ها در آنجا وجود داشته‌اند اگرچه تعدادشان خیلی کم بود و با کشورهای اسلامی ارتباط داشتند و با سند و ملتان و تبّت ارتباط راسخ داشتند[۱].

روابط فرهنگی بین کشمیر و سرزمین اسلامی از قدیم‌الایّام مشاهده می‌شود، چنانکه نگاهی به‌کاشی‌های معبد هارون نزدیک شهر سرینگر و همچنین ملاحظه مجسّمه‌های قدیم کشمیر روشن می‌سازد که بناها و مجسّمه‌های قدیم کشمیر و ایران تا چه اندازه باهم شبیه‌اند[۲].

علاوه بر این استعمال اصطلاحات قدیم اداری فارسی در کشمیر مثل دبیر (به‌صورت دویر) و گنج‌آور نیز نشان دهنده نفوذ فرهنگی اسلامی در کشمیر می‌باشد[۳].

"ورود رسمی دین اسلام در کشمیر را به‌ورود میر سیّد علی همدانی در کشمیر منسوب کرده‌اند. در این شکّی نیست که به‌دست مقدّس ایشان جهالت و ظلمت به‌طور کلّ ریشه کن شد. امّا در این هم شکّی نیست که بذر دین مبین اسلام قبل از تشریف‌آوری ایشان نیز در کشمیر کاشته شده بود. تاریخ گواه است که کشمیر جای رفت آمد تجّار و نظامیان مسلمان بوده است، هرچند روابط سیاسی هندوستان و عرب بعد از اسلام استوار شد. امّا قبل از ورود اسلام نیز تجّار عرب با هندوستان در مناطق صحرایی ارتباط داشتند.

ولی روابط کشمیر با ایران از قرن سیزدهم میلادی به‌سبب رفت و آمد مبلّغین دین اسلام به‌طور مستقیم شروع شد. سیّد شرف‌الدّین عبدالرّحمٰن معروف به‌بلبل شاه اوّلین کسی بود که به‌عنوان مبلّغ مروّج دین اسلام وارد کشمیر شد. بعد از آن صوفی‌ها و مبلّغان اسلام گروه گروه به‌این منطقه وارد شدند که مهم‌ترین آنها میر سیّد علی همدانی بود که به‌صورت دست جمعی و در گروه‌های بزرگ چند صد نفری به‌خاطر فشارها از همدان و دیگر نقاط ایران گریختند و به‌کشمیر پناه بردند و دین اسلام را همراه با زبان

---

۱. *معارف کشمیر میں مسلمان*، چاپ ۱۹۸۰ م، ص ۲۳۲ تا ۲۳۸.
۲. غنی کشمیری، شیروانی، ص ۲۰.
۳. همان.

فارسی در این منطقه گسترش بخشیدند. به‌همین دلیل زبان فارسی در میان مردم کشمیر درجهٔ زبان مذهبی را دارا است. حدوداً پس از گذشت صد سال از ترویج اسلام، زبان و مخصوصاً شعر فارسی در کشمیر ریشهٔ خود را محکم کرد و شاهان شهمیری زبان و ادبیّات فارسی را حفظ کردند: (سلطان شهاب‌الدّین ۱۳۷۳–۱۳٥٤، سلطان قطب ۱۳۸۹–۱۳۷۳، سلطان سکندر ۱٤۱۳–۱۳۸۱ م و سلطان زین‌العابدین ۱٤۷۰–۱٤۲۰ م). در زمان سلطان زین‌العابدین فارسی زبان رسمی کشمیر اعلام شد و مؤرّخان و شاعران در همین زبان آثار خود را نگاشتند. سلاطین شهمیری چندین از آثار مذهبی هندوان از قبیل «راج‌تَرَنگِنی» و «مهابهارتا» را از سانسکریت به‌فارسی ترجمه کردند و در عهد سلطنت مغول، تعداد فارسی‌سرایان در کشمیر بسیار اضافه شده، پادشاهان مغول سخن دوست بودند و آنها در گسترش زبان و ادبیّات فارسی نه فقط در کشمیر بلکه در سراسر هند نقش مهمّی را ایفا نمودند[1].

ایم.ای. ستائن می‌نویسد:

"تبلیغ و ترویج اسلام در کشمیر جبراً و قهراً نبوده است، بلکه مردم بتدریج با اراده و اختیار خودشان به‌این دین گرویدند و برای تبلیغ و ترویج اسلام توریستهای جنوبی و آسیایی میانه فضا را سازگار نموده‌اند"[2].

شاعران پارسی به‌عللی چند از کشمیر یاد کرده و اوصاف خاص برای آن برشمرده‌اند و از جهات مختلف کشمیر نزد آنان شهرت داشته است که ذیلا برخی از آن شاعران را ذکر می‌کنیم: فرّخی سیستانی، منوچهری، قطران، خواجوی کرمانی، مولانا جامی، امیرالدّین اخسیکتی، قطران تبریزی، شیخ سعدی، امیر معزّی، شیخ عطّار، نظامی گنجوی، علّامه اقبال، فیضی فیاضی، عرفی شیرازی، ظفر خان احسن ـ شاعر کشمیری (در عهد شاهجهان)، شیح شهاب‌الدّین سندی (شاعر عربی) و غیره.

شیخ سعدی می‌گوید:

آن کیست که می‌رود به‌نخچیر   پـای دل دوسـتان بـه‌زنـجیـر

---

۱. غنی کشمیری، شیروانی، ص ۳٦.

۲. *راج‌ترنگنی*، ستائن، مقدّمه، ص ۱۳۰.

همشیرۀ جاودان بابل همسایۀ گلرخان کشمیر

ظفر خان احسن از صوبه‌داران کشمیر در عهد شاهجهان دربارۀ این قلمرو بهشت آیین خود چنین گوید:

هزاران ناز ای کشمیر بر باغ جنان داری
که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری
هزاران گل بود فصل خزان در باغ کشمیرم
چه می‌نازی تو ای کابل همین یک ارغوان داری[۱]

نخستین بار در سال ۹٤۸ هجری، یکی از فرماندهان نظامی همایون شاه تیموری، میرزا حیدر دوغلت «کشمیر جنّت نظیر» را تسخیر کرد و سپس اکبر شاه بزرگ در سال ۹۹٦ هجری این سرزمین را که بنا به‌گفته سخنوران و نویسندگان عهد تیموریان «فردوس روی زمین» بوده است جزو متصرّفات دولت تیموری هند قرار داد[۲].

بعد از دورۀ شهمیری دورۀ چک شروع شد. شاهان چک هم فارسی زبان بودند و برای رواج و ادبیّات فارسی کمرهمّت بستند. حسین شاه چک ۷۰–۱۵٦۳ م مدرسۀ بزرگی به‌عنوان مدرسۀ حسین شاه تأسیس نمود[۳].

این سرزمین در زمان اکبر شاه از دست شاهان چک کشمیر به‌تصرّف مغول‌ها درآمد و این پادشاه ذوالقدر آن را به‌اسم باغ خاص یاد می‌کرد، جهانگیر پسر اکبر شاه که نسبت به‌سایر پادشاهان آن خانواده خیلی بیشتر به‌کشمیر علاقه داشت، می‌خواست همیشه در کشمیر بماند و آن را از سایر قسمتهای قلمرو وسیع خود بیشتر دوست داشت[٤].

به‌علّت علاقۀ شدیدی که امپراطوران تیموری به‌کشمیر داشتند، بسیاری از مؤرّخان زمان به‌نوشتن تاریخ محلّی این ولایت پرداختند. نخستین کتابی که در تاریخ این ناحیه به‌زبان فارسی نوشته شده «تاریخ کشمیر» بوده که شاه محمّد شاه‌آبادی آن را به‌دستور

---

۱. غنی کشمیری، شیروانی، ص ١٦.
۲. *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۲۷۱.
۳. غنی کشمیری، شیروانی، ص ۳۸.
۴. همان، ص ۱۸.

اکبر شاه بزرگ از تاریخ معروف سانسکریت موسوم به«راج‌ترنگینی» ترجمه کرده و نخستین تاریخ مستقلی که مستقیماً به‌زبان فارسی تألیف شده «نامهٔ شاهان کشمیر» است که نویسنده‌ای ناشناس در عهدِ جهانگیر شاه تیموری در سال ۱۰۲۳ هجری، به‌رشتهٔ تحریر درآورده است[۱].

تاریخ کشمیر تاریخ عمومی کشورهای همجوار و معاصر با دولت تیموری هند و کشمیر مانند ایران و ماورالنّهر را نیز شامل است.

سیّاح معروف برنیئر در سال ۱٦۵۹ م به‌هند آمد و در سیاحت‌نامهٔ خود می‌نویسد: مغول‌ها کشمیر را بهشت روی زمین می‌پندارند[۲]. شاهجهان که دوران حکومت وی از لحاظ امن و ثبات و کارهای آبادنی و عمرانی و ساختمانهای تاریخی عهد زرّین تاریخ دورهٔ میانهٔ هند به‌شمار می‌رود خودش علاقهٔ مفرطی به‌هنر و هنرمندان داشت.

دکتر آفتاب اصغر می‌نویسد:

"در زمان اکبر و خصوصاً جهانگیر ارتباط بین کشمیر و شاهان مغول خوب بود، و تاریخ کشمیر به‌زبان فارسی نوشته شده است"[۳].

جهانگیر در ایّام سلطنتش در ایجاد عمارات و تزئین باغ‌ها و ایجاد تعمیر مدارس و مساجد و حمام‌ها کوششی فراوان نمود و در این کار همسرش نورجهان که دارای شخصیّت مهمّ تاریخی و ادبی بود، ذوق و سلیقه خود را نشان داد که نمونه را می‌توان در ساختمان باغ شالیمار و تعمیر قصرهای «مانسابل» «واچه بل» و «ویر ناگ» و غیره جستجو کرد. جهانگیر در حکومت خود هفت تن از امراء خود را به‌نوبت به‌صوبداری (حکمرانی) کشمیر نامزد کرد که عبارتند:

۱- نوّاب قلیچ خان از ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۹ ه؛

۲- کاشم خان از ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ ه؛

---

۱. *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۲۷۱.

۲. غنی کشمیری، شیروانی، ص ۱۹.

۳. *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۱۹۷.

٣- صفدر خان از ١٠٢١ تا ١٠٢٤ هـ؛
٤- احمد بیگ خان از ١٠٢٤ تا ١٠٢٧ هـ؛
٥- دلاور خان از ١٠٢٧ تا ١٠٢٩ هـ؛
٦- ارادت خان از ١٠٢٩ تا ١٠٣٢ هـ؛
٧- اعتقاد خان از ١٠٢٣ تا ١٠٣٧ هـ (در این سال جهانگیر وفات یافت)[١].

پس از جهانگیر پسرش خرّم بعد از یک سلسلهٔ جنگ‌های داخلی به‌کمک و یاری آصف خان پدر زنش به‌حکومت هند رسید و در تاریخ به«شاهجهان» مشهور است[٢].

شاهجهان در دورهٔ حکومت خود چهار بار به‌کشمیر مسافرت کرد. مسافرت اوّل در سال ١٦٣٤ میلادی صورت گرفت و در حین مسافرت بود که راجهٔ «بهیر» اعلام قبول اسلام نموده، به‌خطاب راجهٔ دولتمند مشرّف گردید. سفر دومین به‌سال ١٦٤٥ م و آخرین سفر به‌سال ١٦٥١ م به‌وقوع پیوست. شاهجهان در ظرف این مدّت هفت حاکم بر کشمیر گماشت که به‌تریب عبارتند:

١- اعتقاد خان از ١٠٣٧ تا ١٠٤٣ هـ؛
٢- ظفر خان احسن از ١٠٤٣ تا ١٠٥١ هـ؛
٣- شاهزاده مراد بخش از ١٠٥١ تا ١٠٥٢ هـ؛
٤- علی مردان خان از ١٠٥٢ تا ١٠٥٣ هـ؛
٥- ظفر خان (بار دوم) از ١٠٥٣ تا ١٠٥٧ هـ؛
٦- تربیت خان از ١٠٥٧ تا ١٠٥٩ هـ؛
٧- حسن بیگ خان از ١٠٥٩ تا ١٠٦١ هـ؛
٨- علی‌مردان خان (بار دوم) از ١٠٦١ تا ١٠٦٧ هـ؛
٩- لشکر خان از ١٠٦٧ تا ١٠٧٠ هـ[٣].

---

١. غنی کشمیری، شیروانی، ص ٤٨.
٢. همان، ص ٥٠.
٣. همان، ص ٥٢.

عالمگیر به‌خلاف پدر و نیاکان خود فقط یک‌بار به‌مسافرت کشمیر پرداخت و آن هم برای اینکه بعد از بیماری شدید در سال ۱۰۷۵ ه/١٦٦٤ م در هوای مطبوع این خطه جنّت نظیر تجدید قوای جسمانی و روحانی بکند. سه ماه در کشمیر ماند و به‌دهلی برگشت.

حاکمان زمان عالمگیر:

۱– لشکر خان که در سال ۱۰٦۷ هجری در زمان شاهجهان مقرّر شده بود تا سال ۱۰۷۰ هجری باقی‌ماند.

۲– اعتماد خان ۱۰۷۰ تا ۱۰۷۳ ه؛

۳– ابراهیم خان ۱۰۷۳ تا ۱۰۷٤ ه؛

٤– اسلام خان ۱۰۷٤ تا ۱۰۷۵ ه؛

۵– سیف خان ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ ه؛

٦– مبارز خان ۱۰۷۸ تا ۱۰۷۹ ه؛

۷– سیف خان (بار دوم) ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ ه.[1]

در دورهٔ جهانگیر چند کتاب تاریخی مهمّ دربارهٔ کشمیر تألیف شده است که عبارتند از: ۱– *نامهٔ شاهان* کشمیر یا *بهارستان شاهی* (مؤلّف ناشناس) ممکن است مؤلّف محمّد حسن قادری بوده است. ۲– *تاریخ* کشمیر از حیدر ملک کشمیری؛ ۳– *تاریخ طاهری* از طاهر محمّد تنوی؛ ٤– *مجهول‌الا*سم در حدود ۱۰۲٤ هجری حسن بن علی کشمیری (تاریخ کشمیری) این تاریخ مشتمل است بر تاریخ کشمیر از عهد باستانی تا سال ۱۰۲٤ هجری مقارن با سال دهم سلطنت جهانگیر و برای آشنایی به‌اوضاع و احوال کشمیر در عهد سلطنت اکبر شاه کبیر ۱۰۱٦–۹٦۳ هجری و شاه جهانگیر ۱۰۳۷–۱۰۱٦ هجری. نسخه‌ای از این اثر مجهول‌القدر در کتابخانه بودلیان به‌شمارهٔ ۳۱۵ موجود است.

تاریخ کشمیر از حیدر کشمیر یا ملک کشمیری: تاریخ مذکور براساس مستندترین تاریخها نوشته شده و معروف‌ترین و در عین حال با ارزش‌ترین تاریخ سلسلهٔ

---

۱. غنی کشمیری، شیروانی، ص ٥٦.

تاریخ‌های محلّی کشمیر است و توسّط یکی از رجال معروف عهدِ جهانگیر به‌نام رئیس‌الملک در سال ۱۰۳۰ هجری به‌رشتهٔ تحریر درآمده است.

پس از روی کار آمدن پادشاهان گورکانی و تسخیر کشمیر استاندارانی که به‌این سرزمین اعزام شدند بیشتر ایرانی‌النسل بودند.

محتویات این اثر مشتمل است بر تاریخ کشمیر از عهد باستان تا شانزدهمین سال جلوس جهانگیر ۱۰۳۰ م (نسخهٔ ایندیا آفیس) علاوه بر این، تاریخ کشمیر تاریخ عمومی کشورهای همجوار و معاصر با دولت تیموری هند و کشمیر مانند ایران و ماوراالنّهر را نیز شامل است[1].

شعرای دربارِ پادشاهان گورکانی همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در مرکب شاهانه به‌مسافرت و سیاحت کشمیر بپردازند و با دیدن مناظر زیبای آن سرزمین الهام‌بخش، روح خلّاق سخن آفرین خود را تازگی و طراوتی بخشند. این مسافرت‌های شاهانه با تشریفات خاصّی همراه بود و مرکب امپراطوری راههای پُرخطر را پشت سر گذاشته به‌کشمیر می‌رسید، شعرای دربار خوش‌آمد می‌گفتند و در عوض آن صله‌های گرانبها اخذ می‌نمودند.

«تذکرهٔ شعرای کشمیر» تألیف اصلح متخلّص به«میرزا» است که در دورهٔ محمّد شاهی (۱۱٦۱–۱۱۳۱ ه) نوشته شده است[2]. در این تذکرهٔ او ۳۰۵ شعراء را ذکر کرده است و چند اشعار به‌طور نمونه آورده است. در این تذکره از عالمگیر تا محمّد شاه شعرا را ذکر است. به‌قول سیّد حسام‌الدّین در این تذکره چند اشتباه وجود دارد. در این تذکره چند نفر ذکر شده‌اند که فقط چند ماه در کشمیر زندگی کرده بودند و چند نفر که حتّی به‌کشمیر نرفته بودند[3]. در این کتاب شرح ۳۰۵ شاعر همراه با شعر آنها ذکر شده است. شاعران که اصلح در تذکره آورده است: آذر هندوی، دلاور خان آزاد، میرزا فقیرالله آفرین، آقا صفی صفاهانی، آگه، صلاح‌الدّین آگه، شیخ عبدالسّلام آگه، ملّا ایکم،

---

۱. *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۱۹۷.
۲. مقدمهٔ حسام‌الدّین، ص ۱۵.
۳. همان.

میرزا شفیعای اثر، نوّاب احترام خان، خواجه احسان، نوّاب اخلاص کیش خان، میرزا ادراک اصفهانی، میرزا استغنا، میر اسدالدّین بخاری، محمّد اصلح اشهر، اطهر خان اطهر، علی اکبر اکبر، شیخ قمرالدّین اظهر، معزّز خان افسر، محمّد اسحاق، قزلباش خان امید شاهجهان‌آبادی، میرزا شریف الهام، خواجه الله‌داد، امیر چک، خواجه انور، مولانا اوجی، میرزا ایما، ایمن، شیخ عطاءالله باقی، میرزا بدیعای سمرقندی، میرزا بقائی طباطبایی، ارسلان بیگ بهادر، میرزا بیانا، بی‌پروا، بیژن خان، بلاقی بیگ بیکس کابلی، شیخ محمّد مؤمن بینا، بالچند بینوا، پرتو، میرزا محسن تأثیر، شاه رضای تسلیم اصفهانی، حبیب الله خان تمکین، مولوی ملّا رحمت الله تمکین، عبدالغنی تمکین، ملک سلطان تمکین، شاه تمنّا، میرزا محمّد فضایل خان تمنّا، عبداللّطیف خان تنها اصفهانی، توفیق، خواجه ضیاءالله جامع، علی قلی بیگ جرأت، میرزا محمّد علی جم، میرزا فتح الله جناب، میرزا ارجمند بیگ جنون، میرزا جوهری، حاجب، میرزا اسمٰعیل حجاب، شاه محمّد رضای حشم، توله راز حشمت، نوّاب حفیظ الله خان، شیخ عبدالحمید، حیدر، محمّد رستم حیدر، میرزا فتح الله حیرت، خادم، شاه خاشع، امتیاز خان خالص مشهدی، خاموش، میر صدّیق خان خان، نوّاب خاندوران، خرسند، ملّا حیدر خصالی، میرزا خلیل، ملّا فخرالدّین دانا، ملّا ذهنی کشمیری، میرزا محمّد علی رایج، عنایت الله راضی، رأفت، میرزا رفیع یزدی، ملّا محمّد رفیع رافع، میرزا صدرالدّین محمّد راقم، راگو پندت راگو، راهب هندوی، ربط قلندر، ملّا ربیعا، محمّد خلیل رضا، مرزا حسین بیگ رسا، محمّد نعیم رسا، میر کمال‌الدّین رسوا، ملّا عبدالرّشید، میرزا رشید، رضا، نوّاب ابراهیم خان رفعت، منشی محمّد رفیع، روح‌الامین، نوّاب روح الله خان، ملّا حبیب الله خان رونق، سلطان علی بیگ رهی، ریاضی، زکی، نوّاب زیب‌النّساء بیگم، حاجی فریدالدّین سابق، ملّا عبدالحکیم ساطع، سالار، ابوالقاسم سالک، اسلم خان سالم، خواجه عبدالله سالی، شیخ شمس‌الدّین سامع، ملّا عبدالحق سامع، میرزا سابر، میرزا محمّد طاهر سخنور، سرشار، سده رینه هندوی، سعید بابای مشکلاتی، سکندر، شیخ سلیم، سوید، نوّاب سیّد صلابت، شاپور، شاپور طهرانی، شادمانی غزالی، میرزا نورالدّین محمّد شارق، ملّا عصمت الله شاکر، محمّد عارف شاکر، نوّاب حسن خان شاملو، شاهد، عبدالعزیز شائق، ملّا عبدالوهاب شائق، حکیم حسن شفائی، نوّاب حکیم‌الملک شهرت، لاله ملک شهید،

صابر، صاحب حکیم کاظم صفاهانی، میرزا صادق دستغیب، حضرت شاه صادقان، میرزا صالح بیگ، صامت صفاهانی، صامت کشمیری، آقا رضای صبا، صفی کلی خان، صلح خان، نوّاب ابوالبرکات صوفی، ملّا محمّد صوفی مازندرانی، شیخ مسلم صنعی، میرزا لطف الله بیگ صهبا، میر صیدی صفاهانی، محمّد طاهر طاقت، طبیعی، میر طبیعی کشمیری، ابوظفر ظفر، شاه عاجز، شاه ابراهیم عبرت، کریم الله خان عاشق، محمّد عاشق، شیخ عبدالرّحیم عاصی، نعمت الله خان عالی، عزیز خان، عشرت، شیخ عطاءالله عطا، میر عطاءالله عطا، میر باقی علوی، میر طاهر علوی، نوّاب نوازش خان رونی غافل، میرزا بیگ غافل، غروری سبزواری، میرزا فیض‌الحق غنا، آقا عبدالله غوّاص، خواجه غیاث، ملّا فرح الله، محمّد بیگ فرصت، محمّد شفیع علیم، میر علی عین، ملّا محمّد علی غیرت، میرزا ابوالفتح فاتح شیروانی، فاخر، میر بدرالدّین فارغ، محمّد بیگ فارغ بدخشانی، محمود بیگ فارغ بدخشانی، فامی، عبدالشکور فائق، میر فائق لاهوری، فخری، شاه عبدالقادر فدائی، ملّا فرّخ الله کشمیری، میرزا فرهاد، میرزا فصیح، بابا فغانی، فوقی، بابا فولاد، ابوالقاسم، میرزا قاسم کاشانی، قانع، عبدالغنی بیگ قبول، قلعه‌دار خان، شاه عارف قلندر، میرزا قلندر، قیصرای هراتی، میرزا سیف الله کافی، میرزا بیگ کامل، میرزا کلامی، حیدر کلوخ، حکیم کوچک، حکیم رحمت الله کوچک، شاه شمس‌الدّین گدا، میرزا گرامی، شاه گلشن، میرزا شریف شام، محمّد حسین لایح، لباس، حکیم لطف الله، میرزا لطف الله اصفهانی، ملّا لکنت، محمّد علی خان متین، میر محمّد هاشم، نوّاب سعدالله خان هدایت، شیخ عبدالله مجرم، شاه مجنون، خواجه محسن خان، میر محمود، قاسم خان مخلص کشمیری، مخلصای کاشی، شاه مدهوش قلندر اصفهانی، میر مرتضٰی حیدر، خواجه امان الله مروّت، مستغنی کشمیری، مستور، شیخ محمّد مسلم، شاه رضائی مشتاق، شاه مشرب، ملّا مشربی، مشفقی، حاجی مطیع، مظهرا، ملّا مظهری، معدوم، ملّا محمّد عالم معرفت، میر محمّد معروف، میرزا حسین بیگ معلوم، معین، میرزا مقصود کاشی، ملتفت خان، شاه ممتاز، شیخ رحمت الله ممتاز، میر شاه حسین مناسب، میرزا روح الله منتخب، ملّا عبدالرّحیم منجّم، نوّاب فاضل خان منصف، حاجی شریف منصور، میرزا منیر، مرتضٰی قلی خان موالی، مؤمنانی شیرازی، مظفّر مهدی، مهری، محمّد زمان نافع کشمیری، ملّا عبدالغفور نامی، میر نجات، نجیبا، میان نورالله

نزهت، نسیم، دلاور خان نصرت، نصیرای اصفهانی، میرزا اسدالله نصیر، نصیر طوسی، مولانا نظمی، قاسم نقاص، علی نقی، سخنور خان نکهت، فرهاد بیگ نیاز، حسن وارسته، نوّاب حفیظ علی خان واراسته، واصب، واصل، ارادت خان واضح، اسحاق بیگ وافی، محمّد طیّب وافی، خواجه نورالله واله، میرزا حسن بیگ واهب صفاهانی، حضرت شیخ عبدالاحد وحدت، محمّد ثناء خان وحشت، وداد دهلوی، ویشه لاله، میرزا عبدالهادی، حضرت خواجه هاشم درویش، خواجه هاشم دیوانی، میمنت خان هما، محمّد زمان بیگ همّت، محمّد اشرف یکتا، میرزا یوسف بیگ شاملو، جلال‌الدّین یوسفی. (*تذکرهٔ شعرای کشمیر* تألیف اصلح متخلّص میرزا، چاپ اقبال آکادمی کراچی، آبان‌ماه ۱۳٤٦ خ. به‌تصحیح سیّد حسام‌الدّین راشدی).

"سیّد حسام‌الدّین راشدی در حواشی این کتاب می‌نویسد که در مورد شعرای کشمیر مختصر ذکری از کتابهای تاریخ و تصوّف داشته است. مثلاً ۱- *واقعات کشمیر* یا *تاریخ اعظمی*؛ ۲- *تاریخ حسن* در سه جلد است. جلد آخر مشتمل بر شعراء است؛ ۳- *تاریخ مشاهیر کشمیر* با *ریشی‌نامه* از داود خاکی. ٤- *تحفة‌الاحباب*، مؤلّف نامعلوم؛ ۵- *اسرار برادر* از داود خاکی؛ ٦- *خوارق‌السّالکین* از احمد بن عبدالصبور کشمیری؛ ۷- *فتحیاب کبرویه* از شیخ عبدالوهّاب؛ ۸- *فتوحات قادریه* از ملّا حسین قادری؛ ۹. *تحفة‌الفقراء* از محمّد مراد تینگ؛ ۱۰- *خلاصة‌المناقب* از نورالدّین جعفر بدخشی؛ ۱۱- منتخب‌الجواهر، حیدر بدخشی"[1].

در مقدّمهٔ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، حسام‌الدّین راشدی می‌نویسد: "در عهد سیک‌ها ادبیّات فارسی کشمیر ضایع شد. ولی چند کتاب برای ادبیّات فارسی و شعرا فارسی چاپ شد. مانند: ۱- *سوانح غنی کشمیری*، به‌کوشش منشی محمّدالدّین فوق مرحوم؛ ۲- *مزارالشعراء* که سنهٔ ۱۹٤٤ م چاپ شد؛ ۳- *بد شاه*؛ ٤- *نگارستان* کشمیر از قاضی ظهورالدّین ناظم سیوهاری ۱۳۵۲ ش. ۵- کشمیر، دکتر غلام محمّدالدّین صوفی در سال ۱۹٤٤ م. (ذکر شعرای کشمیری است)؛ ٦- *بهارستان گلشن* کشمیر، *بهارستان گلشن* کشمیر، این کتاب مشتمل بر شعرای کشمیری فارسی‌گو است و در دو جلد

---

۱. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، اصلح، مقدّمهٔ سیّد حسام‌الدّین راشدی، ص ٦.

ضخیم است. مؤلّف کتاب پندت برج کشن بیخبر و پندت جگموهن ناته رینه. هردو باهم این را تألیف کرده‌اند؛ ۷- تذکرهٔ شعرای پارسی زبان کشمیر؛ ۸- فهرست شعرای کشمیر، در این کتاب ٢٥٤ شاعر را نام‌بُرده است و حکومت پاکستان آن را در سال ١٩٦٣ میلادی چاپ کرد؛ ۹- ادبی دنیا (کشمیر اختصاصی) به‌کوشش محمّد عبدالله قریشی در سال ١٩٦٦ م منتشر شد؛ ١٠- *نصرت* (کشمیر اختصاصی) جناب حنیف رای در سال ١٩٦٠ میلادی منتشر کرد و سه مقاله چاپ کرد: ١. *کشمیر فارسی شاعری میں* (کشمیر در شعر فارسی)؛ ٢. از حفیظ هوشیارپوری؛ ٣. *کشمیر کے فارسی شعراء* (شعرای فارسی کشمیر)؛ ٤. *غنی کشمیری* از جناب منوّر کشمیری؛ ١١- *پارسی‌سرایان کشمیر*، تذکرهٔ دکتر تیکو که در سال ١٣٤٢ ش در ایران منتشر شد؛ ١٢- *پاکستان میں فارسی ادب* (ادبیّات فارسی در پاکستان)، دکتر ظهورالدّین احمد در سال ١٩٤٤ از لاهور چاپ شد در این کتاب چند شعرا و ادبای فارسی کشمیر را ذکر کرده است؛ ١٣- *کشمیر کے فارسی شعراء بعہد مغول* (شعرای فارسی کشمیر در دورهٔ مغول) این پایان‌نامه در انگلیسی برای اخذ درجهٔ دکتری از دانشگاه پنجاب از دکتر محمّد ظفر است. در این پایان‌نامه هم شاهان مغول و شاعران آن عهد را ذکر کرده است. هر باب برای یک پادشاه است. در اینجا ٦٠ شاعر کشمیری را ذکر کرده است[1].

شاهانِ مغول توجّهٔ خاصّی به‌تعمیر و آبادانی کشمیر معطوف داشتند و هرگاه فرصتی پیدا می‌شد برای گذارندن تابستان و گریز از گرمای جانکاه آگره و دهلی و لاهور به‌کشمیر پناه می‌بردند. حکمرانانی که از طرف پادشاهان به‌فرمانداری آن استان مقرّر می‌شدند به‌پیروی از پادشاهان خود به‌پرورش و تربیت علماء و فضلاء و شعرا می‌پرداختند و جنبش‌های ادبی و فرهنگی دربارِ آگره و دهلی آنان را تحت تأثیر خود قرار می‌داد. پادشاهان دهلی و استانداران کشمیر هماره برای اشاعهٔ فرهنگ و علم در این سرزمین کوشا بودند. علاوه بر مساجد و خانقاه‌ها که مرکز درس و بحث علما و صوفیان بود، مدارسی نیز دایر گردید که از آن‌جمله است. مدرسه بنام درسگاه معلّی حیدر که در عهد جهانگیر در نزدیکی باغستان‌های خوش آب و هوای شهر سرینگر

---

١. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، اصلح، سیّد حسام‌الدّین راشدی، مقدّمه.

بنا شد. تشویق و تقدیر این پادشاهان فقط بر شعرا محدود نبود، نویسندگان و علماء را نیز فرصتی اظهار لیاقت و انجام کارهای مهمّ و تخلیق آثار علمی فراهم آورد.

در زمان اقامت ظفر خان در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند: صائب و کلیم و قدسی و غنی و دانش در منزل او گردهم جمع شده، مشاعره تربیت می‌دادند.

"در عصر مغول شعر فارسی در کشمیر وضع خاصّی به‌خود گرفت. پیش از مغول سرپرستان و مشوّقان شعر و ادب فارسی سلاطین بودند و سلیقهٔ قضاوتشان مبنی بر آشنایی کتبی و غیره مستقیم از شعر فارسی بود و برای آنان زبان بیگانه‌ای محسوب می‌شد. آنان شعر را از جنبهٔ اوزان و قوافی و ذکر فلسفه و افکار مذهبی و غیره می‌دیدند و احساس و دلنشینی که برای اهل زبان دارای اهمیّت زیادی است نزد ایشان در درجهٔ دوم قرار می‌گرفت[1]. پس از روی کار آمدن پادشاهان گورکانی و تسخیر کشمیر استاندارانی که به‌این سرزمین اعزام شدند بیشتر ایرانی‌النسل بودند و آنان کسانی را مورد تشویق قرار داده و از کلامشان تقدیر می‌کردند که بر مقیاس آنان درست آیند. از جمله کسانی که در کشمیر به‌پیشرفت و توسعهٔ زبان و ادبیّات فارسی کمک بزرگی کرده‌اند ظفر خان احسن است. میرزا احسن الله پسر خواجه ابوالحسن تربتی خراسان ملقّب به«ظفر خان» که «احسن» تخلّص می‌کرد استانداری کشمیر را دوبار به‌عهده داشت. عهد او اهمیّت خاصی دارد، زیرا مشاعره را در کشمیر رواج داد و این رسم باعث ترقّی و پیشرفت شعر به‌خصوص غزل فارسی گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر به‌غزلگویی پرداختند. ظفر خان خود شاعر بود و دیوانش تقریباً مشتمل بر دو هزار بیت می‌باشد. وی که به‌تربیت و پرورش شعراء همّت گماشته بود بیاضی داشت که هر شاعر با خط خود شعری چند در آن می‌نوشت و در پشت همان اوراق

۱. *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، اصلح، سیّد حسام‌الدّین راشدی، ص ٦٦.

عکسی از آن شاعر ترسیم می‌کرد ولی این بیاض گرانبها اکنون از بین رفته است"[1].

ظفر خان احسن یکی از معروفترین حکمرانان کشمیر عهد شاهجهان خود شعر می‌سرود و در وصف کشمیر چنین گوید:

کشـمیر مگـر رشک پریخـانۀ چین است   القصّه بهشتی است که بروی زمین است

در زمان اقامت ظفر خان در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند: صائب و کلیم و قدسی و غنی و دانش در منزل او گردهم جمع شده، مشاعره تربیت می‌دادند. از جمله شعرای فارسی زبان کشمیر را که در زمان این سه پادشاه گورکانی در کشمیر می‌زیسته‌اند می‌توان اوجی ـ ذهنی ـ محمّد صالح ندیم، فطرتی، ملّا حمدی، محمّد ابراهیم طلوعی، حافظ محمّد خیالی، جمیل بیگ علوی، میر عبد فریبی، ملّا مظهری، حبیب الله گنایی، ملّا محسن فانی، ملّا محمّد طاهر فانی، ملّا فروغی، عبدالرّسول استغنا، ملّا صبحی، محمّد زمان نافع، ملّا محمّد ناطق، درویش یوسف، دیوان شاه، آذر برهمن، میرزا داراب بیگ جویا، میرزا کامران بیگ گویا، میرزا اکمل‌الدّین بدخشانی کامل، محمّد اسلم سالم، لاله ملک شهید و غیره را نام بُرد. از این میان ما شاعری را می‌شناسیم که بر هردو زبان فارسی و کشمیری شعر می‌گفت. او حبیب الله گنایی است که تخلّص فارسی او «حبیب» و تخلّص کشمیری «اوجی» است و مطالب و افکاری که او به‌دو زبان مطرح می‌کرد. از لحاظ معنی و فکر یکی است. بیشتر اشعار او دارای افکار صوفیانه و عرفانی می‌باشد:

زهی حـالی کـه در وی لا نگـجد   چـه حـدّ لا در او الّا نـگـنـجـد
مقامی برتری از چند و چونی است   که در وی کیف و کم اصلا نگنجد
بگویم یک سخن من پوست کنده   کـه آنجـا بنـده و مـولا نگنـجـد[2]

ابوطالب کلیم ملک‌الشعرای شاهجهان (م: ۱۰٦۱ ه) چون به‌کشمیر می‌آمد. تمام رنج و المهای زندگی و خستگی‌های روحی و فکر را از یاد می‌برد. وی این موضوع را

---

۱. *شعرالعجم*، شبلی، جلد سوم، ص ۱۵.
۲. *غنی کشمیری*، شیروانی، ص ٦۸.

در اشعار خود بدین‌گونه بیان می‌دارد. ابوطالب در وصف کشمیر قصیده زیاد سروده است. چند شعر از آن‌ها در ذیل ذکر شده است:

چـرا آشفـتـه‌ای ای چـرخ دلـگـیـر   تماشا کن که کشمیر است و کشمیر

*

پر از گل دشت و کوه و راغ بینی   هـزاران بـاغ را یک بـاغ بیـنـی

*

بیاکـه مجمـع خوبـان دلربا اینجـاسـت   کرشـمه با همـه اینجا و نازها اینجاست

قـدم ز نقـطه کشمیـر برنمی‌گیـــریـــم   مقیم مرکـز عیشیم و جای ما اینجاست

مده به‌غـاوت بیگانـه کشـور دل خویش   که تـرک ناز نگـه‌هـای آشـنا اینجاست

کجـا بـهشـــت کجـا بـزم بـادهٔ زاهـــد   اگر به‌کسب هوا می‌روی هوا اینجاست[1]

حاجی محمّد جان قدسی دورهٔ شاهجهان ۱۰۵۶ هجری در سرینگر مدفون شده است. شعر در توصیف کشمیر زیاد سروده است. جهانگیر شاه برای زیبایی کشمیر عمارات و باغها را تعمیر کرد، چشمه آصف‌آباد به‌دست شاهجهان طرح‌ریزی شده و باغ فرخ‌بخش به‌وسیلهٔ جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرّاحی شد.

می‌بینیم که کشمیر همیشه مرکز صوفیّه و عرفای اسلام بوده است و آنان با زندگی ساده و بی‌آلایش در تبلیغ اسلام و ترفیع احوال روحانی مردم تلاش شایانی می‌کردند و از جمله می‌توان اسم خواجه معین‌الدّین نقشبندی، خواجه محمّد بزاز کشمیری، حاجی مصطفٰی رومی نقشبندی، خواجه حبیب الله کانی، و آخوند ملّا طیب و میان محمّد دار بردا را نام برد. بیشتر این صوفیان پیرو طریقه نقشبندیه بوده، از تعلیمات شیخ احمد سرهندی و خلفای ایشان پیروی می‌کردند و چنانکه خواجه اعظم در واقعات کشمیر در ذیل احوال میان محمّد امین‌دار می‌گوید نام‌بُرده کشف و کرامات از خود ظاهر نمی‌ساخت و به‌آن اعتراض داشت[2].

ملّا محسن فانی شاعر معروف کشمیر در حلقه دوستان و مریدان داراشکوه بود[3].

---

۱. بزم تیموریه، جلد دوم، مرتّبهٔ سیّد صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، مطبع اعظم‌گره، ص ۸٤.

۲. غنی کشمیری، شیروانی، ص ۱۰۰.

۳. همان، ص ۹٤.

علّامه محمّد اقبال به‌کشمیر و شاعران کشمیری ارادت داشت، در شعرش از آنان بسیار یاد می‌کند. کشمیر ایران صغیر گفته می‌شود. اقبال می‌گوید:

امروز کشمیر ہے محکوم و مجبور و فقیر   کل جسے اہل نظر کہتے تھے ایران صغیر[1]

(امروز آن کشمیر محکوم و مجبور و تهی دست است که دیروز صاحبان نظر آن را ایرانِ کوچک می‌گفتند).

علّامه اقبال دربارهٔ میر سیّد علی همدانی نیز می‌گوید:

آفرید آن مرد ایرانِ صغیر   با هنرهای غریب و دلپذیر[2]

در *جاویدنامه* می‌گوید:

غنی آن سخنگوی بلبل صفیر   نواسنج کشمیر مینو نظیر
شاعر رنگین نوا طاهر غنی   فقر او باطن غنی ظاهر غنی

زنان کشمیر از زیباترین زنهای دنیا به‌شمار می‌روند. آنان دارای رنگ سرخ و سپید، چشمان سیاه، گیسوان مشکی و دراز، قامت و قیافهٔ جذّاب می‌باشند. حسن و زیبایی کشمیریان الهام‌بخش شعرا و بالاخص شعرای فارسی زبان بوده است. چنانکه خواجه شیراز فرماید:

به‌شعر حافظ شیراز می‌گویند و می‌رقصند   سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

ملّا ظهوری:

به‌ترکان غارتگر صبر و هوش   به‌کشمیریان ملاحت فروش

طاهر غنی کشمیری می‌گوید:

کشمیر از صباحت روشنگر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است

مردم کشمیر هنرمندان و صنعتکاران نیکو هستند و در امور کشاورزی باغبانی و بستانکاری مهارت دارند. در کارهای دستی چون قلم زنی روی چوب و یا ظروف نقره و مس و برنج و غیره نیز توانا و ماهراند. آنان نیز چون سایر هنرمندان مشرق زمین در فقر و تنگدستی به‌سر می‌برند و به‌قول شاعر، عرفی شیرازی:

---

۱. *ارمغان حجاز*، ص ۲۵۸.
۲. *جاویدنامه*، ص ۵۸.

هر سوخته جـانی که به‌کشـمیر درآید	گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

*

نـدیـدم در بسیط دهر هرگز	هنرمندی چو او محتاج نانی

منابع و مآخذ:

۱. ابوالفضل، به‌تصحیح مولوی عبدالرّحیم، *اکبرنامه*، ۱۸۸۷ م.
۲. اقبال، علّامه محمّد، *جاویدنامه*، لاهور، ۱۹۸۲ م.
۳. جهانگیر، به‌تصحیح سیّد احمد: *توزک جهانگیری*، علیگره، ۱۸٦٤ م.
٤. دهخدا، علامه، *لغت‌نامه*، شرکت چاپ ۱۲۸، تهران، آبان‌ماه ۱۳٤٦ هـ ش.
۵. راشدی، سیّد حسام‌الدّین: *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، چهار جلد، لاهور، ۱۹۷۲ م.
٦. سکسینه، دکتر بنارسی پرشاد، مترجم اردو: سیّد اعجاز حسین، *تاریخ شاهجهان*، قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، آر.ک. پورم، دهلی‌نو.
۷. شوشتری، پرفسور عبّاس مهرین، *تاریخ زبان و ادبیّات ایران در خارج از ایران*، تهران، ۱۳۵۲ هـ ش.
۸. شیروانی، دکتر ریاض احمد، *غنی کشمیری احوال و آثار*، اکیدمی آرت کلچر، سرینگر.
۹. فرشته، محمّد قاسم، تاریخ فرشته، ترجمهٔ اردو عبدالحی خواجه، شیخ غلام علی ایند سنز، کراچی.
۱۰. کمبو، محمّد صالح، *شاهجهان‌نامه*، ترتیب و تحشیه دکتر غلام یزدانی و دکتر قریشی، مجلس ترقّی ادب، لاهور، ۱۹٦۷ م.
۱۱. معانی، احمد گلچین، *کاروان هند* در احوال و آثار شاعران صفوی که به‌هندوستان رفته‌اند، جلد اوّل، مشهد، ۱۳٦۹ هـ ش.
۱۲. نقوی، دکتر سیّد علی رضا، تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، نگارش مؤسّسهٔ مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۹٦٤ م.
۱۳. هربنس مکهیا (رشید ملک، مترجم اردو) *عهد وسطی کا هندوستان*، فکشن رود، ۱۸، لاهور.

Bazmi P N, Kaul: *A History of Kashmir*, New Delhi, 1973.

Kapur, M.L.: *The History and Culture of Kashmir*, Jammu, 1982.

Sufi, GMD: *Islamic Culture in Kashmir*, New Delhi, 1979.

Stein, M.A. Kalhan: *Rajtarangini*, A Cronicle of the Kings of Kashmir, Vol I, Delhi, 1961.

عبدالوهّاب شایق کشمیری

سعیده امان *

سرزمینِ کشمیر دارای تاریخ عالی‌شان و بسیار با ارزش زبان و ادب فارسی بوده است. هرچند زبان گفتاریِ کشمیر فارسی نبوده ولی فارسی نقش مهمّی بر فرهنگ و ادب آن ایفا نموده است و از لحاظ معیار و مقدار در این زبان سرمایه وافی شعری و ادبی موجود است. این زبان امروز هم داستان‌های گرانقدر و پرشکوه ماضی خود را بازگو می‌کند. آثارِ شعرا و نویسندگان الآن هم تصویر همان عصر را جلوه می‌دهد.

احیایِ زبان فارسی در کشمیر بعد از ورودِ مسلمانان آغاز شده بود. اندک اهالیِ این دیار در این زبان مهارت به‌دست آوردند و فارسی زبان علمی و ادبی گردید. هرچند زبان فارسی شاهد بازاری نشده، ولی خانقاه‌ها و دربارِ به‌هر جهت از این زبان سرپرستی نموده. بدین علّت از این خطّه‌دلپذیر همین نوع عالمان بی‌نظیر، شعرا و ادبایی رشد کردند که هرگز کمتر از عالمان و شعرا و ادبای ایرانی نبودند.

شایق کشمیری یکی از شاعران است که در اینجا به‌اختصار دربارهٔ او سخن می‌گوییم.

شرح‌حالِ شایق عبدالوهّاب

اسمش عبدالوهّاب و تخلّص او شایق بود. اسم پدرش پیر فیروزالدّین بود، حدود سه قرن پیش نزد رود ولر که پیوسته از گندوچهنه باندی‌پوره که در ایالت کشمیر واقع است در سال ۱۷۱۵ میلادی چشم به‌جهان گشود و در سال ۱۷٦۸ میلادی در همان دیار چشم از این جهان فروبست. گروهی از عالمان و فاضلان سادات که همراه

---

* دانشیار زبان فارسی دانشگاه کلکتّه، کلکتّه.

حضرت امیرکبیر میر سیّد علی همدانی به‌کشمیر آمدند همینجا سکونت گرفتند. سیّد احمد قریشی در همان زمان در گندوچهنه کهویمامه اقامت نمود و با ایشان صوفی با کمال ملّا میر هم بودند. هردو در همان ده اقامت نمودند، ملّا میر صوفی به‌فرزند خود ملّا فیروز که پدر شایق بودند درس فارسی آموخت، ملّا فیروز بعد از تحصیل علوم حدیث و فقه از حج بیت الله هم سرفراز گردید و بعداً به‌منصب مفتیِ کشمیر فایز شدند در همان روزها میان اهلِ شیعه و اهلِ سنّت دعوی شدیدی جاری بوده و ملّا فیروز را شهید کردند، هنگام شهادت سنّ وی بیش از هفتاد سال بود. شایق آن را در مثنویِ خود همین‌طور ذکر می‌کند:

فزون بود عمرش ز هفتاد سال　　چون ملّای فیـروز گشته شهید

هنگام شهادتِ پدرش عبدالوهّاب شایق چند ساله بوده است بر ما معلوم نیست، ولی حدس می‌توان زد که وی به‌سنّ بلوغ رسیده بود. شایق از بچّگی بسیار ذهین و شریف‌الطّبع بوده و درس عربی و فارسی را از پدر خود ملّا فیروز که عالمِ مذهبی نامورِ عهد محسوب می‌شد، تحصیل کرد، وی دارای صوم و صلٰوة بوده و از مطالعهٔ *قرآن* پاک و احادیث شغف عمیق داشته و در زمینهٔ مسائلِ شریعت مهارت تامّه داشت و به‌زودی شهرتش به‌مرزهای دورتر رسیده بود:

به‌طفلی چو مرغوب نوّاب شد　　از آن نـام او عبـد وهّاب شـد

شاعر مذکور، چشم و چراغ خانوادهٔ معروف پیر بوده است بدین سبب مردم به‌او رجوع می‌کردند. زندگی وی درویشانه بود وی در مسجد ده خود امامت می‌کردند و بعداً به‌عنوان شعرای درباری راجه سُکه جیوَن جای گرفت و این دعوت توسّط مولوی محمّد توفیق که ملک‌الشعرای دربار سُکه جیوَن بوده گرفته شد از حیث ملک‌الشّعرایی مولوی محمّد توفیق از میان شعرای دربارِ جیوَن مَل مقام بالایی داشت:

هم از ریشیان سعادت نشان　　هم از عالِمـان عمـل افتران

ز شاهان به‌تقریب سازم بیان　　که تاریخِ کشمیر یابم عیـان

بعضی از تذکره‌نویسان بعد از غنی کشمیری او را بزرگترین شعرای کشمیر به‌حساب می‌آورند، ولی از حیث یک عالِمِ دین، شاعر عمده و بزرگی با کمال شایق را کمتر می‌توان سراغ گرفت:

بده با مـن آن می که بخشد نشاط　　دهـد ایـن دل نیـک را انـبسـاط
به‌شایق چو بخشد نشاط آن شراب　　شـده خـاتمـه سـنج نظـم کـتاب

شایق مثنوی به‌نام *ریاض‌الاسلام* را به‌فرمانِ سُکهِ جیوَن مَل میان گروه شاعران دیگر نوشته که مشتمل بر چهار جلد بوده، ولی فقط دو جلد به‌صورت نسخهٔ قلمی دستیاب است. این مثنوی که به‌نام *ریاض‌الاسلام* راجع به‌احوال عالمان، صوفیان و اولیاء است و بدین جهت اهمیّت خاصّی دارد. شایق بزرگانِ دین و صوفیانِ عصر خود را در این تذکره بیان نموده است با این وجود از اهمیّت همهٔ جهت آن انکار نباید کرد. در باب حضرت شیخ یعقوب صرفی جایی در رکنِ اوّل نوشته شده است:

”بقیه داستان حضرت ایشان یعنی شیخ یعقوب صرفی که مرتبهٔ سیوم از کشمیر به‌کعبه رفته‌اند سرعت مراجعت فرمود، کتب معتبر آورده‌اند و شرح تصانیف ایشان“.

چندتا اشعار نخستین مثنوی همین‌طور است:

هزار و صد و سال هفتـاد و چـار　　شـد از هجـر پیغمبـر کردگـار
که این رکنِ اوّل بـه‌آخـر رسـید　　دوّم رکـن از ریـشیان سـعید
ازین پس سیوم رکن سازم رقـم　　خدایا تو توفیـق بخـش از کـرم
که این نامه مانـد ز مـن روزگار　　که ذکـری‌سـت از اولـیای کـبار

بعداً تذکرهٔ ملاقات شیخ یعقوب صرفی بادشاه طهماسب و خرقهٔ بغداد حضرت امام ابوحنیفه کوفی هم هست تاریخ تکمیل رکنِ اوّل همین‌طور درج است:

عجب نامهٔ دل پـذیر آمـده　　حکایات این بی‌نظیـر آمـده
ریاض‌الاسلام آمده نام این　　همین است تاریخ اتمام این

عبدالوهّاب شایق را یک دیوان غزلیّات هم هست در غزلیّات وی اخلاق و عرفان جلوهٔ خاصّی دارد. در زمینهٔ تاریخ‌گویی هم تبحّر داشت و در علوم تصوّف، منطق و معمّاگویی هم با کمال بود. جزیی از *شاهنامهٔ کشمیر* که به‌نام «ریاض‌الاسلام» معروف است راقم با چشم خود نگاه کرده است و همراه آن دیوان غزلیّات شایق هم موجود است در آغاز دیوان شایق بسمه الله الرّحمٰن الرّحیم نوشته شده است. نخستین غزل دیوان این‌طور شروع می‌شود:

ای سنگدل ز حـالم غافـل مـشو خـدا را　　تو شاه ملک حسنی رحمی بکـن خـدا را
امروز نیست چون من کس دردمند و نالان　　ظـالم ترحّمـی کـن مظلـوم بـی‌نـوا را
از مـن چـو رم نمـودی آرام دل ربـودی　　جور و ستم فزودی، رسم این بود شما را

در «رازهٔ ترنگ شاهنامهٔ کشمیر» شایق در *ریاض‌الاسلام* نوشته‌اند:

"سبب نظم کتاب مستطاب «ریاض‌الاسلام» و کیفیّت مجلس شاعران راجه فلک کوکب احتشام و مشخّص شدن نظم *شاهنامهٔ* کشمیری و تعیّن شاعران از روی «تواریخِ رازهٔ ترنگ»".

در آغاز مثنوی «ریاض‌الاسلام» به‌حضور سرور کائنات حضرت محمّد[ص] نذرانهٔ درود و سلام را با نهایت سلیقه‌مندی و عقیدت بیان نمود، حقیقت «معراج» را ذکر نمود. حضرت شرف‌الدّین بلبل شاه، حضرت محبوب عالم، و خلفای وی حضرت شیخ یعقوب صرفی و جزء آن اولیای عالِمان، صوفیان، اکابرِ دین مثلِ آنان را هم با غایت احترام و عقیدت تذکره نموده‌اند و در بغل خدمات دینی اکابران کشمیر و از احوال و افکار آنها به‌طور مفصّل ذکر نموده است در جاهای مختلف از نمونهٔ کلام آنها هم منقول ساخت. رکنِ اوّل راجع به*ریاض‌الاسلام* است، رکنِ دوّم راجع به‌احوالِ صوفیان است. اینجا و آنجا حکایت‌های پندآموز به‌نثر هم نوشته شده است.

دربارهٔ تلاش قاتل شخصی به‌نام ملک سیف همین‌طور بیان می‌کند وی می‌نویسد:

"ملک‌الفراست دریافت او را طلبانید و به‌او گفت این مرد را چرا کشته؟ او انکار نمود، بفرمود تا کارد از کمرش کشیدند، خون‌آلود بود آن مرد گفت که برای مهمانی به‌این کارد مرغی کشته‌ام، ملک کسان را به‌خانه‌اش فرستاد، تحقیق کردند نه مهمانی داشت نه مرغی کشته بود..."

در زمانهٔ سلاطین چک برای شیعه سنّی تذکّر کرده‌اند:

"حکومت چکان در کشمیر جنّت‌نظیر به‌منصهٔ ظهور جلوه‌گر گشت و کیفیّت این اختلاف مذاهب اهل تشیّع و ارباب سنّت و جماعت محاربه نمودن، امرای سنّی و شیعه با یکدیگر حقیقت نسل چکان".

شاعرات نامی کشمیر ملکه حبّه خاتون که راجع به‌آن بیشتر معاصران و مؤرّخان خاموش‌اند شایق در اشعار خود تذکره نموده است:

چو بوده است خاتون حبّه به‌نام   یکی عارفه بـود صـاحب مقـام
کلامش به‌سـوز و گـداز آشـنا   هـمی‌داد با مـرده خـان از نـوا

دربارهٔ صفات جنّت کشمیر بی‌نظیر شایق ابیات زیادی سروده است. اشعارِ او را ملاحظه بفرمایید:

مــرا بــاز بــوی بهــار آمــده   شــمیم ســرِ کــوی یــار آمــده
دلم باز چـون غنچـهٔ گـل شـگفت   دمــاغم ز کیفیّــت مــل شــگفت
نــسیمی ز جنّــت وزیــده دگــر   شـمیمی مـرا هـوش بـرده ز سـر
شنو وصف کشمیر جنّـت سرشـت   که در چار فصل است روی بهشت
همــه سـال باشـد هـوا معتـدل   نــوای عنــا دل بجوشــد ز دل
بهـارش بهـار و خـزان هـم بهـار   بهـارِ بهــار اســت و خــرّم بهـار

مدح‌سرایی بهاریه کشمیر شایق گل‌ها، درختان، میوه‌ها، آبشارها، چشمه‌ها، دریاها و دیگر مناظر طبیعی را بیان نموده است. ابیات این‌طور است:

هزار و صد و سال هفتاد و چار   شـد از هجـر پیغمـبر کـردگار

شایق نه فقط یک شاعر عمده‌ای بوده، بلکه یک محقّق بلندپایه و مؤرّخ صفِ اوّل نیز بود. به‌عنوان یک عارف هم شایق اهمیّت خاصّی دارد و آن از نمونهٔ نثر وی عیان است. شایق به‌علاوه محلّ «تعریف فی التّصوّف» و شرح و مواقف بر «شرح شمسهٔ منطق» را تألیف است.

شاعر دنبالِ سبک متقدّمین بوده است، به‌خصوص رودکی، فردوسی، عنصری، معزّی، ظهوری به‌شعرهای وی نفوذ وافی داشته‌اند. بعد از مطالعهٔ مثنوی شایق یادِ فردوسی تازه می‌شود. وی مثنوی با عنوان «دربارهٔ کشمیریان» نوشته است. دربارهٔ رفتار و زبان (کشمیری) شایق عرض می‌کنند:

زبــانی کــه دارنــد کــشمیریان   بــه‌توقیــع و تجنــیس دارد قــران
خیالات شان نازک اسـت و لطیـف   نه هزل است جدّش بدان ای رفیق
و لـیکن بــه‌پــیش سـخن‌پـروران   که هستند در فرس صـاحب زمـان
بــود معنــی بیــت در اصــطلاح   بدینـسان کـه گفتنـد اهـل صـلاح
کلامیــت مــوزون کنـد شــاعرش   در او قافیـه باشـد ای خـورده بـین
که از قـصّهٔ مـوزون کنـد شـاعرش   که مضمون آن هست در خـاطرش

چـو بی‌قافـیه هسـت مـوزون کلام　　نه‌نظم و نـه نثر است ای ذی‌همـام

به‌علاوه پیروی قدما شایق یک رنگ شیوای مخصوص خود هم دارد. به‌حق یکی از خصوصیّات شاعری انداز و فکر و در سخن‌سرایی این‌طور است:

به‌سودای عشقش برو سـود کـس　　همین مایهٔ اصل سود است و بس
به‌سـودای دنـیـای دون دل مبـند　　گرفـتـار ایـن دام باشـی تـو چـند

شایق در احیای فرهنگ کشمیری نیز سعی فراوان کرده است و داستان‌های رسوم و سنّت محلّی را به‌فارسی منظوم ساخته است. «یاون» یک داستان محلّیِ کشمیر است، این داستان او بسیار شهرت گرفته و مردمان اغلب هنگام ورودِ بهار و شادی آن را می‌خوانند:

روان گـــشته آن یـــاون پُـــرفتن　　به‌صد مکر و فن سوی آن برهمن
بـه‌بـت‌خانـهٔ او رسـید آن صـنم　　که در کار زاهـد کنـد یـک دو دم
بـه‌خـادم بگفـت از سـر انکـسار　　کـه مـن همـدم زاهـد و نامـدار
مـرا نـام آن یـاون پُـرفن اسـت　　که حالم به‌شاه و گدا روشن اسـت
مـــنم فتنـــه‌انگیـــز آخـــر زمـــان　　ز مـن آفـت و فتنـه‌هـا در جهـان
همـه عمـر کـردم تبـاه و گنـاه　　بـود نامـه‌ام همچـو گیـسو سـیاه
چه فتنـه کـه در کـشور انگیخـتم　　چه خون‌ها که از بی‌دلان ریخـتم
بسی عابـدان را ز ربـودم ز جـای　　بسی سرکـشان را فگنـدم ز پـای
مــرا در دل افگنـــده لطــف الــه　　که تائب شـوم بعـد ازیـن از گنـاه
چو جذب خدایـم گریـبان گرفـت　　کنون درد من سوی درمان گرفت

این چندتا غزلیّات و اشعارهای تغزّل‌آمیز وی ملاحظه بفرمایید:

طبیب درد دلـم بـا دوا نـشد مربـوط　　سرم به‌صندل راحت فزا نشد مربـوط
طبیعت تو بسی نازک و فغان پـرزور　　از آن بگوش تو فریاد ما نشد مربـوط
طریق عشق ترا بس‌که گرم پیمـودم　　بسوخت خار ازین ره بپا نشد مربـوط
طهارت ارنه به‌خون جگر کنی زاهد　　نمـاز تـو به‌قـبول خـدا نشـد مربوط
طناب مهر تو در گردن است شایق را
به‌سان ذرّه به‌مهـر شـما نشد مربوط

*

هان شمع بدست آر بکـش آه دریـن راه　　شب تیره هـوا تـار نهـان مـاه دریـن راه
هرکس که زنـد چنـگ بـه‌دامـان ارادت　　چون سایهٔ رود از پـس همـراه دریـن راه

هرچند که ره قطع کنی گام نخست است   بشمار گهی سال و گهی ماه درین راه
هیهات تو کوری و عصایی به کفت نیست   هشدار که هرگام بود چاه درین راه
هرگاه سوی کاه‌رُبا می‌پردت چشم   کن بال و پر خود زِ بَرِ کاه درین راه
هشیاری تو باعث دوری‌ست ز دلدار
شایق برو از خود گه و بی‌گاه درین راه
*
لا و الّا بخوان ز روی وِلا   لاچو گنجینه است و گنج الا
لا و الّاست مجمع‌البحرین   مده از چنگ لؤلؤی لالا
لا و الّا که نفی و اثبات است   لاکند نیست، زنده‌ات الا
لا و الّا چو خصر راه تو شد   کی برد دزد از گفت کالا
لا که مقراض ماسوا آمد   می‌برد جامه‌ای ز قد الا
لال از ذکر غیر شو شایق
قل هواللّه بخوان ز روی ولا
*
فتاد از خوی او آتش به‌جانم نیست کس واقف
ز راز شمع با پروانه کی گردد مگس واقف
فراوان ناله دارد این دل صد چاک در راهش
کند فریاد هر دم هست از حالش جرس واقف

کلیّات شایق مشتمل بر غزل و مثنوی است و در زمینهٔ مثنوی‌گویی و غزل‌سرایی شایق در زمانِ خود از شاعرانِ پیش‌رو به‌حساب می‌آمد. میان شعرای هند مقامش از هیچ‌لحاظ از دیگران کمتر نیست. بنا به‌گفتهٔ شبلی نعمانی کمال اصلی شاعری واقع‌نگاری و اظهار جذبات انسانی است. وی هر قصّه‌ای را که بیان می‌کند معلوم می‌شود که در آن از زبان خود حرف می‌زند. شایق بر زبان مهارت وافی دارد و حقیقت واقعات را پیش چشم خود دارد و از تشبیهات و استعارات پیچیده صرف نظر می‌کند. شایق همان‌طور که در غزل‌سرایی مهارت و قدرت خود را جلوه داد همان‌طور در مثنوی هم کامران گردید. بر *شاهنامه* (تاریخِ اسلام) و تواریخِ عمومی دسترس فوق‌العاده‌ای دارد و در زمینهٔ واقع‌نگاری نمونهٔ بهترین جلوه داده است.

در غزلیّات شایق حسّ درد و اندوه، رنج و غم و فراق و هجر به‌خوبی به‌نظر می‌آید. گاهی مثل حافظ ظاهرپرستی زاهدان و ملّاها را به‌فریب‌کاری تعبیر می‌کند و گاهی در تصوّرات ذات الٰهی غرق می‌شوند و گاهی در اندوه حُسن و عشق مجاز غوطه می‌خورد و عکّاس مناظر فطرت می‌شود. در غزلیّات وی هم مضامین متصوّفانه وجود دارد و هم کیفیّات عرفان. چند غزلیّات شایق به‌طور نمونه عرضه می‌شود:

تافت از من روی و با اغیـار دارد التفـات   شد چو گنج از من نهان با مار دارد التفات
تا کی از اغیار نالم زار، بی‌رحم است یـار   همچو کاکل بی‌وفا بـا خـار دارد التفـات
ترک آن موی میان هندوی زلفت کی کند   کــافر بــدکیش بــا زنّــار دارد التفــات
تو نداری رحم بـر حـال خـراب بیـدلان   خود طبیت آخر به‌هر بیمـار دارد التفـات
تازه‌گویی می‌کند شایق چو پیـرانِ کهن   نوجـوانـی او چـو با اشـعـار دارد التفـات

*

غریبم آن نگـار بـی‌وفـا از حـال مـن فـارغ   به‌گلزار است گلِ خندان و از مرغ چمـن فـارغ
غبار کـوی جانـان را صـبا از لطـف گـر آرد   شود از منّت کحل‌الجواهر چـشم مـن فـارغ
غنیمـت دان بهـار نوجـوانی کـامرانی کـن   شراب ارغوانی کش ز غم شو در چمن فارغ
غضب را لطف پندارد رضای یار مـی‌خواهـد   بود شایق ز قهر و مهر آن پیمان شکن فارغ

ظفر خان احسن، حاکمِ کشمیر و شاعرِ پارسی‌گوی

علی رضا خان*

ظفر خان المتخلّص به«احسن» سدهٔ یازدهم هجری در هند متولّد شده بود پسر خواجه ابوالحسن تربتی ملقّب به‌رکن‌السّلطنت بود که در عهد اکبر شاه از خراسان به‌هندوستان آمده بود و به‌وزارتِ شاهزادهٔ دانیال، دیوانی دکن منصوب شد. در *پادشاه‌نامهٔ* خواجه ابوالحسن را بندهٔ معتمد قدیم‌الخدمت می‌گرداند:

"چون جهانگیر بر سریر سلطنت جلوس کرد خواجه را از دکن به‌حضور طلب فرمود و به‌عهدهٔ میربخشی فایز گردانید، آخر به‌حسن عقیدت و خدمت‌گزاری به‌پایهٔ والای دیوانی کلّ و منصب پنج‌هزاری حضرت شاهنشهی مفتخر گشت"[1].

نام اصلی ظفر خان، احسن الله است. به‌سبب این که او نام و خطاب خود را در پایان دیوان نسخ خطّی خود به‌این‌طور نوشته است:

"راقمه احسن الله خان بن ابوالحسن المخاطب به«ظفر خان»"[2].

دربارهٔ ظفر خان احسن، محمّد افضل سرخوش کشمیری در *کلمات‌الشّعرا* ضبطِ تحریر آورده است:

"خلفِ رکن‌السلطنت خواجه ابوالحسن تربتی صاحبِ طبع عالی بود دیوانی رنگینَ با مثنوی پرمضامین ترتیب داده اکثر به‌صاحبِ صوبگی کابل و کشمیر

---

* دانشجوی دکتری دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. ملّا عبدالحمید لاهوری، *پادشاهنامه*، ج ۱، ص ٤٧٣.

۲. دیوان ظفر خان احسن (خطّی)، شمارهٔ ٦٦٤، کتابخانهٔ بانکی‌پور، پتنا، برگ ۲۲۹ (به‌حواله *ظفر خان احسن*، ص ۲۰).

عشرت اندوزی داشت، وقتی که ناظم کابل بود میرزا محمّد علی صائب تبریزی به‌شوق دریافت صحبتش از ایران آمده مدّت‌ها گذرانید. خان قدردان در احوال پروازیش سعی موفوره بجا آورده به‌انواع مراحم و الطاف پیش می‌آمدند. تذکرهٔ اشعار شعرای کامل که با وی ربط آشنایی داشتند مثل صائب و کلیم و سلیم و قدسی و سالک قزوینی و میر دانش و میر صیدی و غیره که در آن زمان کوس سخنوری می‌نواختند انتخاب هر کدام به‌خطّ او نویسانیده بر پشت سر ورق صورت آن معنی‌سنج ترتیب نموده. یک ورق که برو تصویر کلیم بود فقیر دیده‌ام[1]".

در بزمِ تیموریه ذکر شده است صائب هم در نتیجهٔ اکرام و نوازش ظفر خان از دل و جان مدح او می‌گفت و وی را در کرامت و شجاعت بر نامورترین سرداران هند ترجیح می‌نهاد.

ظفر خان احسن از حکیم رکن‌الدّین مسعود طالب آملی و نقی احمد نادم گیلانی درس گرفت و به‌علاوهٔ آن از خالوی خود میرزا سلطان محمود مشقِ خط یادگرفته و در شاعری از صائب تبریزی استفاده کرده است. ظفر خان بر مدح صائب و صائب بر شاگردی ظفر خان افتخار می‌کردند. در بزمِ تیموریه ذکر شده است صائب هم در نتیجهٔ اکرام و نوازش ظفر خان از دل و جان مدح او می‌گفت و وی را در کرامت و شجاعت بر نامورترین سرداران هند ترجیح می‌نهاد:

خـانِ‌خـانان را بـه‌بـزم و رزم صـائب دیـده‌ام

در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست[2]

ظفر خان خود در عهدِ شاهجهان دوبار به‌منصبِ صوبه‌داری کشمیر رسیده بود و صائب تبریزی به‌دعوت وی به‌کابل و هند آمده بود خود از شاعران چیره‌دستی بود که بارها در اشعارش یادِ کشمیر را تازه می‌کرد. وی در دورانِ امارتش در کشمیر که

---

۱. سرخوش کشمیری: محمّد افضل: *کلمات‌الشعرا* (خطّی)، مرکز تحقیقات فارسی، ورق ۲ ب و ۳ الف.

۲. صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، سیّد: بزم تیموریه، مطبع معارف اعظم‌گره، سال چاپ ۱۹۹۱ م، ج ۲، ص ۲۱۱،

بارِ اوّل هشت سال از ۱۰۴۳ تا ۱۰۵۱ هجری و بار دوم چهار سال از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری به‌طول انجامید با شاعران بزرگ ایرانی چون قدسی مشهدی، کلیم کاشانی، صائب تبریزی، سالک یزدی، سالک قزوینی و... مجالس مشاعره داشت.

ظفر خان احسن یکی از معروفترینِ حکمرانِ کشمیر عهدِ شاهجهان خود شعر می‌سرود در وصفِ کشمیر چنین گوید:

کشمیر مگر رشَک پریخانهٔ چین است   القصّه بهشتی است که بر روی زمین است[1]

وی هنگامی که از کشمیر دور بود و در پایتخت شاهجهان به‌سر می‌برد در فرقت کشمیر چنین می‌سرود:

در هند نظّاره بتانم بگداخت   وز آتش عشق استخوانم بگداخت
تنها نه مرا فرقت کشمیر بسوخت   از گرمی هند چشم و جانم بگداخت

وی دربارهٔ کشمیر و خراسان که خود از آن سرزمین است می‌گوید:

الهی تا بود کشمیر آباد   ز گلزار خراسانم، مده یاد

و در جای دیگر می‌گوید:

به‌هرکس هرچه خواهی، بی‌سخن ده   مرا کشمیر و، بلبل را چمن ده

ایشان مدّتی هم صوبه‌دارِ کابل بوده است و گاه در اشعارش کابل را به‌کشمیر حتّی ترجیح می‌دهد:

گرچه احسن گلشن کشمیر رشک جنّت است
مرغ روح من به‌شوق باغ کابل می‌پرد

یا در غزل دیگر چون از دست برخی کشمیریان به‌تنگ می‌آید، می‌گوید:

کنون کارت فتاده با زبان نافهم کشمیری   فغان احسن که قدر اهل کابل را ندانستی

اگرچه در بسیاری جاها نیز در وصف کشمیر و مردمان مهربانش سخنان فراوان نیز دارد:

هزاران ناز ای کشمیر بر باغ جنان داری   که در فصل خزان جوش بهار زعفران داری

احسن دربارهٔ فصل بهار کشمیر می‌سراید:

خوشا کشمیر و فصل نوبهارش   خوشا کشمیر و کشت لاله‌زارش

---

۱. شیروانی، دکتر ریاض‌الدّین احمد: غنی کشمیر، ص ۱۷.

چو کشمیر انتخاب هشت جنّت بهار اینجا کمربسته به‌خدمت
چنین گلشن ندیده چشم اختر بود خلدش پدر فردوس مادر
بهار آمد گلستان را جوان کرد وگر امروز عشرت می‌توان کرد[۱]

مناظر طبعی، گل و بلبل و آب و هوای کشمیر در قلبِ احسن اثر کرده و دربارهٔ باغاتِ کشمیر چنین سروده است:

درو دل گلستان بی‌شمار است که هر یک آب روی صد بهار است
یکی ز آن بوستان‌ها نور افزاست که جنّت را به‌خوبی رشک فرماست
چو باغ عیش‌آباد ارم نیست ازو گلزار شاه‌آباد کم نیست
به‌باغی بلبلم شد نغمه‌پرداز که برگ عیش آنجا می‌شود ساز
ز نام او سخن را می‌دهم بخش فرح‌بخش و فرح‌بخش و فرح‌بخش
ز فیض خود چو جنّت داده بخشش شهشه نام کرده فیض‌بخش‌اش
خوشا گلگشت باغ افضل‌آباد که از سیرش دل از غم گشت آزاد[۲]

شهر سرینگر در میان دو کوه بلند قرار دارد و باغ و بستان زیبا در آنجا فراوان است. در وسط شهر دریاچه‌ای است زیبا به‌نام دَل (Dal) که رابایندهٔ دل و جان بینندگان است. ظفر خان احسن در وصف گلستان دَل این ابیات را سروده است:

ز سیر دَل، دِل و جانَ تازه گردد به‌ساغر عهد و پیمان تازه گردد
گلستان زیر آبش بی‌شمار است مگر آبش نقاب نو بهار است
ز گلها روی دل رشک جنان شد به‌شوقش مرغ آبی می‌توان شد
چنان رنگین نموده روی دَل را که دارد داغ گل‌های کول را[۳]

ظفر خان احسن در مثنوی «هفت منزل» خود حدوداً ۷۰۰ بیت در وصفِ کشمیر از گل و گلزار و کوه و دشت و رود و زعفران زار دارد. و به‌این بیت آغاز می‌کند:

شهنشاه جهان نقد جهانگیر سلیمان وار چون بر تخت کشمیر
شد از ابر عدالت سایه گستر جهان خوابیده در گهواره زر[۴]

۱. کلّیات ظفر خان احسن، نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ خدابخش پتنا، ورق ۳. (به‌حواله *ظفر خان احسن*، ص ٤۱).
۲. کلّیات ظفر خان احسن، نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ خدابخش پتنا، ورق ۳. (به‌حواله *ظفر خان احسن*، ص ٤۲).
۳. اسلم خان، دکتر محمّد: *ظفر خان احسن*، ص ٤۲.
۴. همان، ص ۹۲.

ظفر خان احسن بسیار شوق و اشتیاق و علاقه به‌باغات داشت. او چهار باغ در محلّه‌های مختلف کشمیر بنا ساخته.

ظفر خان احسن از حکیم رکن‌الدّین مسعود طالب آملی و نقی احمد نادم گیلانی درس گرفت و به‌علاوهٔ آن از خالوی خود میرزا سلطان محمود مشقِ خط یادگرفته و در شاعری از صائب تبریزی استفاده کرده است.

باغ اوّل: باغِ ظفرآباد در محلّهٔ سرمه‌دار سرینگر. دربارهٔ باغ ظفرآباد این‌طور سروده است:

ظفرآباد ما کم از جنان نیست
چنین پرفیض باغی در جهان نیست[1]

باغ دوم: باغ گلشن در محلّهٔ بوته کدل. دربارهٔ باغ گلشن این بیت گفته است:

چگویم از ظفرآباد و گلشن ظفرش
که این چنین دو خلف در کنار کشمیر است[2]

باغ سوم: باغِ عنایت متّصل زیارت سیّد همدانی؛

باغ چهارم: باغ حُسن‌آباد در محلّهٔ حُسن‌آباد واقع است. درختهای مختلف گل‌ها و میوه‌دارها از ممالک دور و دراز آورده و در این باغ‌ها در زمین قرار داده شده بود[3].

دربارهٔ باغِ حسن‌آباد این‌طور توصیف می‌کند:

یکی از باغ‌ها باغ الهی است   که رضوان را ز رشکش چهره گاهی است
حسن‌آباد ز آنها هست ممتاز   گلش در دلربایی شوخ و طنّاز[4]

مؤلّف *ملخّص شاهجهان‌نامه* عنایت خان متخلّص به«آشنا»، تذکّرِ باغ‌هایِ کشمیر کرده است که پدرش (ظفر خان احسن) در کشمیر باغ‌های بنا ساخته بود و شاهجهان پادشاه آن باغ‌ها را نظّاره کرده بود، می‌نویسد:

۱. *کلیّات ظفر خان احسن*، نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ خدابخش پتنا، ورق ۱۱–۱۰. (به‌حواله *ظفر خان احسن*، ص ٤٢).

۲. اسلم خان، دکتر محمّد: *ظفر خان احسن*، ص ۱۵۵.

۳. ظهورالحسن، قاضی: *نگارستان کشمیر*، ص ۲۰۱.

۴. *کلیّات ظفر خان احسن*، نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ خدابخش پتنا، ورق ۱۱–۱۰. (به‌حواله *ظفر خان احسن*، ص ٤٢).

"باغ ظفرآباد که والد راقم این *ملخّص* (*شاهجهان‌نامه*) برکنار تالاب جدبیل مشرف بر جلکای عیدگاه تصرّف سه لک روپیه در عرض دوازده سال صوبه‌داری دوبارهٔ کشمیر ساخته. باغِ حُسن‌آباد که آن نیز محدّثات والد راقم است؛ باغِ فیروز خان خواجه‌سرا؛ ناظرِ محلّ؛ باغِ یعقوب (خان)، والی دوّم کشمیر؛ باغ خدمت خان خواجه‌سرا؛ باغ صفاپور که آبش از روشنی و صفا با وجود بسیاری عمق ته‌نماست، احداث یافتهٔ صفاپور از جاهای مقرّری کشمیر است و در سیرگاه‌هایی که نزدیک شهر واقع است، به‌حسب دلگشایی و ارتفاع مکان و خصوصیّت تالاب امتیاز تمام دارد.

دیگر از منزّهات کشمیر باغات جزایر ریشیان است که در بهت واقع شده و بهترین آن جزیرهٔ گنگا ریشی است و آن باغی است بی‌دیوار که به‌بستان طرازی قدرت باری تعالی پرورش یافته..."[1].

جای دیگر می‌نویسد:

"غرّهٔ ربیع‌الاوّل (١٠٥٥ ه) موافق نهم اردیبهشت (٢٧ آوریل ١٦٤٥ م) که ساعت مختار بود رایات جهانگشا به‌مبارکی داخل دولتخانهٔ کشمیر گردید. هشتم این ماه (٤ مه ١٦٤٥ م) به‌ظفرآباد باغ والد این روزنامچهٔ بهروزی و بختیار تشریف بردند و چون صوبه‌داری کشمیر به‌والد متعلّق بود، والد از تحف و نوادر آن ولایت پیشکش شایسته به‌نظر درآورد... و برای آن به‌رضامندی رعایا و سکنهٔ آن دیار از حُسن سلوک والد معلوم رأی عالم آرا گردید بود... منصب والد را به‌اضافه یک هزار سوار سه هزاری ذات و سوار گردانیدند"[2].

ظفر خان احسن علاوه بر صوبه‌داری کشمیر، برای مدّت کوتاه چندین سال صوبه‌دار تهتّه، کابل و سِند هم بود[3].

---

١. آشنا، میرزا محمّد طاهر خان: *ملخّصِ شاهجهان‌نامه*، تصحیح و مقدّمهٔ دکتر جمیل‌الرّحمٰن، ص ١٨٩.
٢. همان، ص ٣٩٨.
٣. اسلم خان، دکتر محمّد: *ظفر خان احسن*، ص ٤٥–٣٨.

ظفر خان خود شاعر بود و دیوانش مشتمل بر دو هزار بیت است، وی که به‌تربیت و پرورش شعرا همّت گماشته بود. میرزا محمّد علی صائب تبریزی (متولّد حدود ۱۰۰۷ و متوفّی ۱۰۸۱ه) در سال ۱۰۳٤ هجری به‌دعوت ظفر خان صوبه‌دارِ کابل به‌کابل آمد. بعد که ظفر خان مأموریّتش تمام شد و به‌اکبرآباد رفت صائب را هم همراه خود به‌آنجا آورد و به‌شاهجهان معرّفی کرد و شاهجهان از ملاقات او بسیار خوشنود شد. بعداً شاهجهان به‌دکن لشکر می‌کشد و صائب هم همراه ظفر خان به‌دکن و برهانپور می‌رود و بعد مأموریّت کشمیر نصیبش می‌شود و صائب هم همراه اوست تا آنکه پدر صائب به‌طلب فرزند به‌هند می‌رسد. صائب به‌محبّت پدر از ظفر خان احسن برای رفتن ایران مرخّصی خواست و این موقع قصیده‌ای در مدح ظفر خان احسن نوشت:

ای آستانت کعبۀ امّیدِ روزگار   دارم امید رخصتی از آستان تو
لب را به‌حرف رخصت من کن دگر نثار   مقصود او ز آمدنش بردن من است
دستِ دعا به‌بدرقۀ راه من برآر[1]   با جبهه کشاده‌تر از آفتاب صبح

در زمان اقامت ظفر خان در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند: صائب و کلیم و قدسی و غنی و دانش را جمع کرده بود و شعرا را پرورش می‌داد. مختصر این که از جمله کسانی که در کشمیر به‌پیشرفت و توسعۀ زبان و ادبیّات فارسی کمک بزرگی کرده‌اند ظفر خان احسن است.

منابع

۱. آشنا، میرزا محمّد طاهر خان پسر ظفر خان احسن (م: ۱۰۷۷ یا ۱۰۸۱ ه)، *ملخّصِ شاهجهان‌نامه*، تصحیح و مقدّمۀ دکتر جمیل‌الرحمٰن، چاپ مرکز تحقیقات فارسی، دهلی‌نو، سال چاپ ۲۰۰۹ م.
۲. احسن تربتی، ظفر خان: *دیوان احسن خان* (خطّی)، شمارۀ ٦٦٤، کتابخانۀ بانکی‌پور، پتنا.
۳. اسلم خان، دکتر محمّد: *ظفر خان احسن*، گروۀ زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۶۸ م.
٤. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (خطّی)، شمارۀ ۲۳۵، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

۱. صباح‌الدّین عبدالرحمٰن، سیّد: بزم تیموریه، مطبع معارف اعظم‌گره، سال چاپ ۱۹۹۱ م، ج ۲، ص ۲۰۵.

۵. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ١١٢٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۰۹۳-۱۱۰۸ ه)، مرتّبهٔ محمّد حسین محوی لکهنوی، دانشگاه مدراس، ۱۹۵۱ م.
٦. شیروانی، دکتر ریاض‌الدّین احمد: غنی کشمیر، چاپ آکادمی فرهنگ و هنر و زبان در سرینگر.
۷. صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، سیّد: بزم تیموریه، مطبع معارف اعظم‌گره، سال چاپ ۱۹۹۱ م.
۸. ظهورالحسن، قاضی: *نگارستان کشمیر*، جیّد برقی پریس، دهلی، ۱۳۵۳ ه/۱۹۳۴ م.

کشمیر و شعرای فارسی‌گوی

شهناز آرا بیگم*

ایالتی است واقع در شبهٔ جزیرهٔ هند در دامنهٔ کوه‌های هیمالیا و نهر سند آن را مشروب می‌سازد. کشمیر از نظر جغرافیایی به‌دو اقلیم تقسیم شده و سلسلهٔ جبال عظیم هیمالیا که از شمال شرقی به‌جنوب شرقی امتداد دارد، حدّ فاصل آن دو است. اقلیم جنوب غربی آن پرجمعیّت‌تر است و درّهٔ کشمیر که از لحاظ زیبایی مناظر طبیعی مشهور است در آن قرار دارد، و اقلیم شمالی شرقی کوه‌های پُربرف قره کوروم را دربردارد. ایالت کشمیر که از نظر سیاسی «جامّو و کشمیر» شهرت دارد، دارای ٨٦ هزار کیلومتر مربّع وسعت است که از این مساحت ٣١٢٠٠ کیلومتر مربّع آن در تصرّف پاکستان است و یک هشتم مساحت کلّ آن اراضی جنگلی است. ساکنان این ولایت به‌سال ١٩٤١ میلادی به‌چهار میلیون تن می‌رسید. پایتخت آن شهر سرینگر است با ٢٨٥ هزار جمعیّت. این ایالت از شمال و شرق به‌تبّت و چین محدود است و از جنوب به‌هندوستان و پاکستان و از غرب به‌پاکستان و افغانستان محدود می‌باشد و از نظر سوق الجیشی موقعیّتی ممتاز دارد[١].

زیبایی‌هایی که نقّاش طبیعت به‌وادی کشمیر ودیعت نموده و بدائع و غرائبی که از فلک صورت‌گر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را در جمال و زیبایی شهرهٔ آفاق

---

* استادیار فارسی موقّتی اسبق کالج ذاکر حسین و اکنون استادیار میهمان کالجِ دهلی هنر و بازرگانی، دهلی‌نو.

١. *لغت‌نامه*، علی اکبر دهخدا، ص ١٦١٩٨.

گردانیده و از فرط صفا و خرّمی ضرب‌المثل خاص و عام ساخته است. شاعران پارسی‌گوی از دیرباز کشمیر را به‌زیبایی و داشتن زیبایان ستوده‌اند و به‌علل چند از کشمیر یاد کرده و اوصاف خاص برای آن شمرده‌اند. نمونهٔ چندین شعر که آنها دربارهٔ مدح کشمیر گفته‌اند به‌قرار زیراند:

۱. چنانکه می‌دانیم سلطان محمود غزنوی به‌کشمیر لشکر کشید و بدین مناسبت شعرایی دربارهٔ وی اشعار سروده‌اند و از آن جمله فرّخی سیستانی است که قصایدی در اغراء محمود به‌فتح کشمیر دارد و از جمله قصیده‌ای است به‌مطلع:

هنگام گل است ای بدو رخ چون گل خود روی
همرنگ رخ خویش به‌باغ اندر گل جوی

که در آن می‌گوید:

ما را ره کشمیر همی آرزو آید ما آرزوی خویش نتابیم به‌یک موی
گاه است که یک‌باره به‌کشمیر خرامیم از دست بتان پهنه کنیم از سربت گوی[1]

و در اکثر مواضع دیوانش هرجا که از کشمیر نام‌بُرده از لشکر فتح و ستدن و جهانگیری سخن به‌میان آورده چنانکه در مدح امیر ابواحمد محمود غزنوی گوید:

باش تا با پدر خویش به‌کشمیر شوی لشکر ساختهٔ خویش به‌کشمیر بری[2]

در ستایش عضدالدّوله امیر یوسف گوید:

او همانست که پیش تو ستد درّهٔ کشمیر از لشکر رای[3]

و نیز در قصیده‌ای در مدح همان امیر می‌گوید:

آن میر جهانگیر که با لشکر کشمیر آن کرد که با کبک کند باز شکاری[4]

---

۱. دیوان حکیم فرّخی سیستانی، ص ۳٦٥.
۲. همان، ص ۳۷۸.
۳. همان.
۴. همان، ص ۳۹۱.

شعرای دیگر که به‌عنوان «فتح» از کشمیر یاد کرده‌اند قاآنی است که در قصیده‌ای در مدح قهرمان مرزا حکمران آذربایجان گوید:

باش تا عزم مملکت گیرش   فتح کشـمیر و قندهار کند[۱]

۲. دیگر موضوعات که شاعران دربارهٔ کشمیر گفته‌اند. سرسبزی و شادابی و آبادانی و خرّمی است چنانکه قاآنی در قصیده‌ای در وصف شیراز و مدح معتمدالدّوله منوچهر خان سروده است گوید:

به‌ویژه اکنون کز عدل حکمران جهان   شدست حیرت کشمیر و غیرت فرخار[۲]

۳. دیگر توصیف کشمیر است به‌داشتن زیبارویان پری‌پیکر و ماهر خان دلبر که به‌وجوه مختلف بیان شده است.

(الف) فرّخی در مدح خواجه ابواحمد تمیمی گوید:

تـا ز کشـمیـر صـنم خیــزد و از تبّـت مشک

هم چو کز مصر قصب خیرد و از طائف ادیم[۳]

دربارهٔ توصیف کشمیر منوچهری گوید:

بیار ای بـت کشَـمیـر شـراب کهـن پـیـر   بده پر و تهی گیر که مان نیک نبرد است[۴]

قطران تبریز گوید:

ای به‌خـوبی بر بـتان کابل و کشـمیر میـر   ماندم از بس کاوری در وعده‌ها تاخیر خیر[۵]

امیر معزّی در مدح یکی از وزرا می‌گوید:

پیـام دادم کـه روی زرد و نـالـهٔ زار   به‌زر و زیر همی‌مانم ای بت کشمیر[۶]

خواجوی کرمانی گوید:

---

۱. دیوان قاآنی، ص ۱۷۷.

۲. دیوان قاآنی، ص ۳۶۹.

۳. دیوان فرّخی، ص ۲٤۵.

۴. دیوان منوچهری، ص ۱۷۵.

۵. تذکرةالشّعرای دولت شاه سمرقندی، ص ۷۸.

۶. دیوان امیر معزّی، ص ۲۳۵.

دامن خرگه بر افگن ای بت کشمیر   سرو قباپوش و آفتاب جهانگیر[۱]

و مولانا جامی می‌فرماید:

ز کشمیر بتان دین بر انداز   دلم بتخانه کشمیر گردد

(ب) نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش و روی مه‌جبینان و پری‌چهرگان کشمیر اثیرالدّین اخسیکتی گوید:

زاغ از تو پر از متاع خر خیز   باغ از تو پر از نگار کشمیر[۲]

امیر معزّی در مدح خواجه فخرالملک می‌گوید:

بلند قامت ایشان چون سرو در کشمیر   بدیع صورت ایشان چون نقش در کشمیر[۳]

قاآنی گوید:

با قامت یاری چو تو گیتی همه کشمیر   با چهر نگاری چو تو عالم همه کشمیر[۴]

نیز او راست:

عشوه یک کابل سماع و غمزه یک بابل فسون
ناز یک شیراز شوخی چهره یک کشمیر فن[۵]

(ج) جادوی کشمیر. فقط در کلام شیخ عطّار مشهود شد گوید:

نرگس جادوت دل من ربود   گفت که این جادوی کشمیر کرد[۶]

۴. در کلام بعضی سخنوران کشمیر به‌عنوان نقطه‌های بعید بل آخرین حدّ جغرافیای یاد شده است چنانک امیر معزّی در مدح سنجر گوید:

ور به‌کشمیر برد حاجب‌تر تاختنی   اوفتد زلزله در جان امیر کشمیر[۷]

---

۱. دیوان خواجوی کرمانی، ص ۳٦۸.
۲. دیوان اثیرالدّین اخسیکتی، ص ۱٦۹.
۳. دیوان امیر معزّی، ص ۲۵۳.
۴. دیوان قاآنی، ص ٤۳٤.
۵. همان، ص ۵۸۰.
۶. دیوان عطّار، ص ۱۵٤.
۷. دیوان معزّی، ۳۳۲.

و نیز در قصیدهٔ دیگر گوید:

آثار اوست از حدّ کشمیر تا به‌روم　　اخبار اوست از در چین تا به‌قیروان[۱]

و خواجوی کرمانی در مدح خواجه زین‌الدّین علی گوید:

موجب حکم ترا مطاع و منقاد　　از در کشمیر تا نواحی طمغاج[۲]

و قاآنی در مدح محمّد شاه غازی گوید:

از سطوت تو ویله به‌خوارزم و بخارا　　از صولت تو مویه به‌کشمیر و لهاور[۳]

قاآنی نیز قصیدهٔ دیگر در مدح عبّاس مرزا گوید:

از چار طرف توپ دژ آهنج ز خاکش　　در چار محل چار که آورده فراهم
یک کوه به‌خوارزم و دگر کوه به‌کرمان　　یک کوه به‌کشمیر و دگر کوه به‌دیلم[٤]

یکی از معروف‌ترین قصایدی که تا اکنون به‌فارسی در تعریف این وادی بهشت آیین نوشته شده همان قصیدهٔ عرفی ملک‌الشّعرای دربارِ اکبر شاه است که مطلعِ آن این است:

هر سوخته جانی در کشمیر درآید　　گر مرغ کباب است که با بال و پر آید[۵]

در آن می‌گوید:

بنگر که ز فیضش چه شود گوهر یکتا　　جایی که خزف گر رود آنجا گوهر آید
این سبزه و این چشمه و این ناله و این گل　　آن شرح ندارد که به‌گفتار درآید

منابع

۱. تذکرة‌الشّعرای دولت شاه سمرقندی، به‌کوشش محمّد عبّاسی، تهران، ۱۳۳۷ ه ش.
۲. دیوان اثیرالدّین اخسیکتی، به‌کوشش همایون فرّخ، تهران، ۱۳۳۷ ه ش.

---

۱. همان، ص ٤٦٠.
۲. دیوان خواجوی کرمانی، ص ۱۸.
۳. دیوان قاآنی، ص ۲۱۲.
۴. دیوان قاآنی، ص ۵۲۵.
۵. کلیّات عرفی شیرازی، ص ۸۵ ۸۶

۳. دیوان اشعار خواجوی کرمانی، به‌اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳٦۹ هـ ش.
۴. دیوان حکیم فرّخی سیستانی، به‌کوشش دکتر محمّد دبیر سیاقی، تهران چاپ دوّم ۱۳۴۹ هـ ش.
۵. دیوان عطّار، شیخ فریدالدّین عطّار نیشابوری، به‌اهتمام و تصحیح تقی تفضّلی، تهران، ۱۳۴۱ هـ ش.
۶. دیوان قاآنی شیرازی، به‌تصحیح و مقدّمه محمّد جعفر محبوب، تهران، ۱۳۳۶ هـ ش.
۷. دیوان کامل امیر معزّی، مقدّمه و تصحیح ناصر هیری، تهران، ۱۳٦۲ هـ ش.
۸. دیوان منوچهری دامغانی، به‌کوشش دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶ هـ ش.
۹. کلیّات عرفی شیرازی، جلد دوّم و سوّم، به‌کوشش و تصحیح پروفسور محمّد ولی‌الحق انصاری، تهران، ۱۳۷۸ هـ ش.
۱۰. لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، جلد یازدهم، تهران، ۱۳۷۳ هـ ش.

معرّفی نسخهٔ خطّی دیوانِ حاجی اسلم سالم کشمیری
خزانهٔ کتابخانهٔ رضا رامپور

محمّد محسن*

کشمیر واقعاً جنّت نظیر است. شاعران فارسی دربارهٔ گلشنِ کشمیر گفته‌اند که خاکِ کشمیر را اگر در مشت بیفشارند از هرِ انگشت آب خواهد چکید. از هر گل گلشنِ کشمیر صفا و جمال و غمزه و کنایه شاهد معنی هویداست. به‌همین سبب است که کشمیر در دامانِ خود شاعران نازک خیال همچون یعقوب صرفی کشمیری، شاهِ همدان سیّد علی همدانی، شیخ محسن فانی، عبدالغنی بیگ قبول، مرزا طاهر غنی، احسن الله خان احسن، فصاحت خان راضی، داراب بیگ جویا و محمّد پناه قابل را پرورانده است. دربارهٔ عهدِ عالمگیر (اورنگ‌زیب) گفته‌اند که این بادشاه به‌شعر و سخن هیچ‌رغبت نداشت، وی به‌این فنّ بی‌اعتنا بود و فنٍّ شعر فارسی در عهدِ خود رو به‌زوال بود و اصحابِ فنّ در انتشار و کساد بازاری به‌سر می‌بردند، ولی این خیال درست نیست. واقعیّت این است که اورنگ‌زیب به‌سبب کار سیاسی و اقتصادی و امور ملکی مهلت مناسی نداشت که مجلس شعر و سخن را آرایش دهد، ولی افراد خانواده‌اش شعر و سخن و دیگر فنونِ لطیفه را سرپرستی نموده‌اند و خودشان سخن سنج و سخن فهم هم بوده‌اند. مزید دیگر این عهد این است که شعر و سخن از قید دربار رسته در فضای آزاد نفس کشیده است و شاعران در اصناف گوناگون به‌راهِ راست رابطه با عوام و وطنِ خود نموده‌اند. اثباتِ این دعوٰی از آثار گرانمایه‌شان به‌دست می‌آید. آقای دکتر

---

* رئیس بخش فارسی کالج بانوان دولتی، قلعه، رامپور (اتّراپرادش).

محمّد عمر درست نوشته‌اند که با بررسی شعر فارسی و تذکره‌های این عهد نقشِ واقعی اجتماع و سیاست آن وقت منقّش می‌شود[1].

اینجا به‌طور دلیل دعوٰی مزبور یکی از شاعر شهیر این عصر (حاجی محمّد اسلم سالم) را به‌حوالۀ نسخه‌های خطّی دیوانش معرّفی می‌نمایم. متأسّفانه دیوانِ نامبرده هنوز به‌زیور چاپ آراسته نشده است. حال آنکه وی شاعری است که تربیت دادۀ شیخ محسن فانی استاد طاهر غنی کشمیری و تجلیل یافتۀ میرزا عبدالقادر بیدل است. یک *دیوانِ حاجی محمّد اسلم سالم کشمیری* به‌شمارۀ ۳۶۳۷ و به‌اندازۀ ۱۲×۲۲ به‌خطِّ نستعلیق زیبا در کتابخانۀ رضا، رامپور نگهداری می‌شود که کاملاً مشتمل بر غزلیّات است و تعداد ابیاتش حدوداً هفت هزار بیت می‌باشد. نسخه دارای ۵۲۶ صفحه است. دربارۀ اسم کاتب هیچ‌اشاره‌ای موجود نیست، ولی از عبارت ترقیمه چنین متبادر می‌شود که این نسخه در سال هزار و صد و سی و سه هجری کتابت شده است. عبارت حسب زیر است:

خوشگو می‌نویسد که مذاقِ شاعر از اینجا تصوّر باید کرد که با همچو مرزا بیدل این قسم حرف زده و مرزای مرحوم در تمام عمر دیوان کسی طلب نفرمود مگر *دیوانِ حاجی* که چند شبانه روز در مطالعه داشت و حساب می‌گرفت.

> "به‌تاریخ بیست و چهارم فرخنده ماهِ شوّال هزار و صد و سی و سه هجری حسب‌الفرمایش سرکار فیض آثار، رِفعت و معالی نشان دستگیر درماندگان، قبله‌گاهِ بی‌کسان میرزا محمّد اصلح سلمه الله الرّحمٰن به‌اتمام رسید"[2].

ارزش نسخه

نسخۀ خطّی دیگر *دیوانِ سالم* که در کتابخانۀ خدابخش پتنا موجود است نسخه‌ای کاملتر به‌نظر می‌آید، چه در آن نسخه علاوه بر غزلیّات، قصاید، مثنویات، رباعیّات،

۱. *نذر مقبول*، مطبع نامی، لکهنو، فوریۀ ۱۹۷۷ م.
۲. *دیوان سالم*، مخزونۀ کتابخانۀ رضا، ص ۵۲٦.

مخمّسات و قطعات هم یافته می‌شود، اگر با استفادهٔ هردو نسخه کلیّات کاملِ *دیوانِ سالم* به‌زیور چاپ آراسته شود یک کارِ عظیمِ شعر فارسی انجام خواهد شد و از این کار تردید این خیال هم خواهد شد که *دیوانِ سالم* مشتمل بر ده هزار بیت است. چه حدوداً هفت هزار بیت غزلهای سالم در نسخهٔ رضا موجود است. بعد از تدوین نسخهٔ کامل ممکن است تعداد ابیات *دیوانِ سالم* تا پانزده هزار بیت هم برسد.

احوال مؤلّف و استاذ عظیم‌المرتبت وی

اسم استاذ محمّد اسلم سالم، شیخ محمّد محسن فانی است. فانی مطابق قول محمّد اعظم مؤلّفِ «واقعاتِ کشمیر» از بنی‌اخوان جامع‌الکمالات شیخ یعقوب صرفی است[۱].

مطابقِ صاحبِ تذکرهٔ *مرأةالعالم* بختاور خان، فانی مسمّی به«شیخ محسن محمّد فاضل» بود. "سخنش خیلی رنگین و مرتّب است"[۲]. چون حاجی محمّد اسلم سالم از پاندیت‌های کشمیر بود به‌راهنمایی محسن فانی به‌اسلام گروید و در فنّ شعر از وی بهره‌مند شد[۳]. وی به‌خدمت پادشاه‌زاده محمّد اعظم شاه پسر میانهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر اعتبار کلّی داشت. شاهزادهٔ مزبور بی‌تکلّف نقّاد سخن و قدردان ارباب این فنّ بود و خود نیز بنابر موزونی طبع زبان را گل فشان می‌نمود[۴]. میرزا بیدل، میر محمّد زمان راسخ و شیخ حسین شهرت همهٔ شعرای دربارِ محمّد اعظم شاه‌اند[۵]. شاعر ما بعد از کشته شدن شاهزاده به‌عزم وطن چون به‌دهلی رسید به‌شوق ملاقات نمودن مرزا بیدل که باهم اخلاص قدیمی بود، رفت و صحبت شعر به‌میان آمد. مرزا مرحوم (بیدل) از دیوانِ خود چند بیت برخواند، حاجی گفت این همه شنیده‌ام آنچه در این روزها نوشته شده از آن هم باید خواند و غرض از این آن داشت که ترقّی فکر وی معلوم کند. خوشگو می‌نویسد که مذاقِ شاعر از اینجا تصوّر باید کرد که با همچو مرزا بیدل این

---

۱. *هلال*، مدیر سیّد محمّد عابد شیر انتشارات ادارهٔ مطبوعات پاکستان، کراچی، شمارهٔ ۱، سال ۱۳۷۸ ش، ص ۳۹.
۲. *مرآةالعالم* (تاریخ اورنگ‌زیب ـ تألیف ۱۰۷۸ ھ)، محمّد بختاور خان، به‌تصحیح ساجده علوی، ادارهٔ تحقیقات پاکستان، لاهور، مطبع ظفر سنز پرنترز، سال ۱۹۷۹ م، جلد دوم، ص ۴۴–۶۴۳.
۳. *نگاهی به‌تاریخ ادب فارسی در هند*، مؤلّفه دکتر توفیق ھ سبحانی، ص ٥٤١.
۴. سفینهٔ خوشگو، مرتّبهٔ سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، ص ٤٤.
۵. همان.

قسم حرف زده و مرزای مرحوم در تمام عمر دیوان کسی طلب نفرمود مگر *دیوان حاجی* که چند شبانه روز در مطالعه داشت و حساب می‌گرفت[۱].

از عبارات مزبور مقام سالم و ارزش کلام وی به‌وضوح می‌پیوندد. سراج‌الدّین علی خان آرزو نوشته است که فقیر فیّوض و برکات بسیار از دیوان ایشان دیده، الحق عجایب معنی‌بندی است. سالم خیلی شگفته، خوش صحبت کسی بود در مضمون‌یابی و خیال‌بندی و خوش محاورگی، وی از کشمیر چه که از جای دیگر هم بسیار کم برخاسته و اکثر اشعارش دو سه تشبیه بدیع تازه دارد که کمال مراعات علیم بیان است و بعضی ابیات به‌سبب نزاکت تشبیه بفهم ناقص فهمان کم می‌آید. فقیر (آرزو) اوایل جوانی مطالعهٔ دیوان او بسیار کرده و فیضها برداشته، افکارش همه انتخابی است[۲].

حاجی محمّد اسلم سالم از پاندیت‌های کشمیر بود به‌راهنمایی محسن فانی به‌اسلام گروید و در فنّ شعر از وی بهره‌مند شد.

از نسخهٔ کتابخانهٔ رضا این بیان دکتر نورالحسن انصاری را تردید می‌شود که در نسخهٔ بانکی‌پور پتنا کم و بیش هشت هزار بیت موجوداند چون خود در نسخهٔ رضا هفت هزار بیت غزلیّات‌اند. انصاری نوشته‌اند:

"در نسخهٔ بانکی‌پور (پتنا) علاوه از دیگر اصناف منجمله و قصاید حمد و نعت، قصیده‌های متعدّد در مدح عالمگیر و اعظم شاه موجوداند"[۳].

افضل سرخوش در تذکرهٔ خود می‌نویسد:

"حاجی اسلم سالم از نوکران عمده اعظم شاه عالیجاه است، بسیار خوش فکر و معنی‌یاب است. این بیت او آیینهٔ خیال بلند اوست:

نبندد بر قفا ادبار دستِ جوَر ظالَم را
همان پیش است پیکان از هوا چون تیر برگردد"[٤]

---

۱. سفینهٔ خوشگو، مرتّبهٔ سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، ص ۳۸.
۲. *مجلّهٔ کتابخانهٔ خدابخش*، پتنا، شمارهٔ ۳، ص ٥٤.
۳. *فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب*، ص ۳۳۳.
۴. *کلمات‌الشعرا*، ص ٤٧.

با بررسی *دیوانِ سالم* موجود در کتابخانهٔ رضا مبرهن می‌گردد که در شعرش گیرایی غنی، خیال‌پردازی و زیبایی‌های بینش و سوز و گداز فانی یافته می‌شود. دیگر اینکه واقعاً وی شاعرِ غزل بوده است. در غزلهای وی سوختگی و گداختگی، کیف و سرمستی و معنویّت به‌طرز احسن است. از خیال‌آرایی بی‌کار و تفنّن‌آمیز شعرش پاک است. سالم در استقبال انداز صایب، کلیم، فغانی و بیدل غزلهای گرانمایه گفته است، ولی انداز وی منفرد بسیار جذاب است. بیشتر شاعرانِ کشمیر در شعرهای‌شان به‌طرف جمالیّات زیاد توجّه داشته‌اند و غزلهای‌شان غیر از سرایش معشوق چیزی نیست. محاکات بر تغزّل غالب است، ولی این غزلِ سالم را ببیند که در این چه خوش امتزاج تغزّل و محاکات نموده است:

خوش مباز ای بوی گل رفتار می‌آیی، بیا مست می‌آیی بیا، هشیار می‌آیی، بیا
نقش پایت جاده را امشب چراغان کرده است از کجا ای شعلهٔ دیدار می‌آیی، بیا
چون سحر از ذوق می‌بالد به‌خود نظّاره‌ام مرحبا ای دولت بیدار، می‌آیی، بیا
می‌چکد از می به‌یادت نشئه چون اشک از کباب می‌گدازد ساغر سرشار می‌آیی، بیا
از تو شد ای فیض معنی بزم سالم نوبهار چون تجلّی از در و دیوار می‌آیی، بیا

یک غزل دیگر به‌طور نمونه تقدیم می‌کنم ملاحظه فرمایید که در ترجمانی جذبه‌های عاشقانه چه مصوّرانه آیینه‌واری نموده است. در این غزل یک ربط مسلسل و کیف جامع جا دارد و در آن توازن و آهنگِ غزل دوچندان شده است:

اگر نور بصر می‌داشتم های بهشتی درنظر می‌داشتم های
به‌دامن می‌شمردم چین زلفت اگر عمر این‌قدر می‌داشتم های
چو شب می‌دیدمت در خواب تا صبح ز بستر ماه برمی‌داشتم های
چه می‌شد گر به‌یاد کج کلاهی گلِ سوری به‌سر می‌داشتم های
خوش آن شبها که چون مهتاب سالم نگاهی در سفر می‌داشتم های

سراسر *دیوانِ سالم* مملو از اشعار حسین و لطیف است و مختلف روزن‌های فنّ شعر و ادب را وا می‌کند. این ابیات عاشقانه را هم وارسی کنید:

به‌کویش شب گداز گریه‌ام می‌کرد طوفانی
که چون ابر بهار از سینه‌ام دل می‌چکید آنجا

*

شبی باشد که در آغـوش ما بی‌انتظار آیی   بغل وا کرده از مستی چو بوی نوبهار آیی

*

جانِ بهار، حسنِ چمـن آفریـن تو   گل می‌خورد قسم به‌سر نازنین تو

دیوان سالم (نسخهٔ رضا) از این بیت نعت آغاز می‌شود:

ای ذات تو مبداء همه آثار عیـان را   اسم تو مصوّر همه اسمای جهان را

و اختتام نسخه هم بر یک نعت می‌شود که در استقبال قدسی مشهدی گفته است:

ای که سردفتر ایجـابی و امّـی لقبـی   نسخهٔ کن فیکون را سـخن منتخبـی
عالمی بار دگر زنده بـه‌ایمـان کـردی   تو که ایجاد همه خلقِ جهان را سـببی
در همه خیـل رُسـل مهرِ نبوّت باشـد   مهر تملیـک تو، بر منصب والانسـبی

از یک نعتِ دیگر سالم حظّ برید:

راز شفاعتت که همه بحر رحمت است   تفـسیر کـرده آیـهٔ عفـو کـریم را
لطـفِ تـو برسـرِ همـه افـراد کاینـات   قسمت نمـوده سایهٔ فـیض عمـیم را
شـاید بـدل شـود بهـوای مدینـه‌ات   از خلد هـر سـحر ملـک آرد نـسیم را
لطفِ نجـات سالم عاصـیت روز حشر   باشد شـفاعتِ تو شـفـا این سقیـم را

رنگِ فانی از حیات و کلام سالم غمّازی می‌کند. فانی که نشیب و فراز حیات را بسیار دیده، سرد و گرم زمانه را چشیده بود، دلش از دارِ فانی سرد شده بود، چنگ بر دامنِ قناعت زده و گوشهٔ عزلت را گُزیده تا آخر عمر از کشمیر پا بیرون ننهاد. در آخرِ عمر در خدمت میان محمّد امین دار مشرّف شده و دست انابت به‌دامن وی زد. ولی احمد علی هاشمی در تذکرهٔ *مخزن‌الغرایب* می‌نویسد که فانی خرقهٔ درویشی از شیخ محب الله اله‌آبادی داشت[۱].

فانی خود را از «اهلِ دین» و دلِ خود را «مخزنِ اسرار عرفان» می‌دانست، چنانکه خود گفته است:

هرکه هست از اهلِ دین گردد ز دنیا گوشه‌گیر
مـن هـم از عالـم گرفـتم گوشـهٔ کشـمیـر را

۱. مجلّهٔ *هلال*، کراچی، شمارهٔ ۱، ص ۴۲.

بدیهی است این طرز حیات وی بر افکار و خیالات اسلم سالم اثرانداز شده بود که در کلام وی پند و اندرز دربارهٔ گوشه‌گیری و قناعت و اظهار بی‌لطفی از جهان فانی جای به‌جای در کلامش به‌مشابه می‌آید:

فقیر (سراج‌الدّین علی خان آرزو) اوایل جوانی مطالعهٔ دیوان او (سالم) بسیار کرده و فیضها برداشته، افکارش همه انتخابی است.

خرابات اسـت بشنو شیخ پندِ سودمند اینجا
صدای قلقل و میناست از هر سو بلند اینجا
*
در مقــام قـرب او نیـرنگها باشـد مــرا
شمع صبحم هر نفس رنگی جدا باشد مرا
*
آواز سفر قافـلهٔ عمـر چـه پرسـی   هیهات بود هر نفسی بانگ درایی
(ص ۵۱۹)

*

چه باغ ایمنی پیری است باید فیض دید اینجا
بهشـت جلـوهٔ مهتـابی است ابرِ سـفیـد اینجا
*
چـراغ دیـر و شـمع و کعـبه را آتـش نمی‌دانـد
غمش یکرنگ می‌سوزد همان دل را همان ما را
*
رَستم ز خویش و غوطه زدم در محیط عشق
گم شـد وجـودِ مـن چو نفـس در هـوا ببین
(ص ٤٦٢)

*

لذّت‌چشِ دعای شبم یامجیب کن   در خلوت نماز حضورم نصیب کن
*
به‌رنگ سایه خواهم سجدهٔ آن خاکِ پا کردن
نمـازی با حضـور دل توان اینـجا ادا کـردن
(ص ٤٥٤)

در جای به‌جای *دیوانِ سالم* رنگِ کلام بیدل نمایان است. این هم سببی بود که بیدل کلامش را می‌پسندید. تشبیهات و ترکیبات، ارسال‌المثل، نزاکتهای خیال و صور خیال چون کلام بیدل در کلامش مشهود است. به‌طور شواهد، ابیات زیر تقدیم می‌شود. لطفاً دربارهٔ مقام و ارزش کلام سالم قضاوت بکنید. بیدل «دل» را عالمِ اکبر می‌شمارد. سالم هم می‌گوید:

مپرس از عالمِ دل شش جهت نور است نور اینجا
حضیض و اوج دشتِ ایمن است و کوهِ طور اینجا

*

بس‌که دل را غوطه دادم در خم نیرنگها   هر خیالـم چون نگاهِ مست دارد رنگ‌ها

*

بجوش آمد شراب ناب و رنگین شد ترنّمها
بهـر میخـانـــه یارب یاربی دارد دلِ خُمهـا

الفاظ و ترکیباتِ خاصِّ بیدل در اشعارِ حاجی اسلم

حیا: می‌کنی رم از حیَا نـازم حیا نـازم حیا
می‌رمی از تابِ زلفِ خو جدا نازم حیا

حیرت: بزم قدس است که حیرت می ناب است اینجا
از ازل تـا بـه‌ابـد عـالـم آب اســـت اینـجـــا

وحشت آباد: خانه بردوش خیـال معـنی بیگانه‌ام
وحشت آبادی بود از وادی عنقا جدا

به‌بال نامه‌بر طوفان بستن: دو عالم برنمی‌تابد شکوهِ شوق سرکش را
چسان بندم بـبالِ نامـه‌بر طوفـان آتش را

رنگِ وحشت: سخت‌تر شد ز رمیـدن گرهِ الفتِ ما
می‌طپد در دلِ صیّاد رگِ وحشتِ ما

آبِ آیینه: سالـم در آب آییـنهٔ ما گـداخت رنگ
گم شد چو هاله نورِ یقین در گمانِ ما

صدای یارب: چمن چه حلقهٔ ذکری است در دلِ شبها
صـدای وا شـدِ گلهـاست شـور یارب‌ها

خواب عنقا: اگر فکرِ سخن‌سازان چنین نازک شود سالم
خیال از تهمتِ پروانه بندد خواب عنقا را

وحدت و کثرت: ماه بدر امشب که از موجِ قدح آیینه ساخت
می‌کند رندانه سیر وحدت در کثرتی

شیشه ساعت: همچو رنگ شیشهٔ ساعت گران جانانِ دهر
سر به‌هم آورده و دارند از هم وحشتی
(ص ۵۲۲)

آغوشِ عریانی: جبین مست است و دارد زیر لب گلبانگ سبحانی
نمی‌گنجم برنگِ شعله در آغوش عریانی
(ص ۵۰۶)

از کتان مهتاب جوشیدن: تجلّی‌خانهٔ معشوق باشد استخوانِ من
چو بو از برگِ گُل مهتاب جوشد از کتانِ من
(ص ۴۶۶)

غبارِ آسیا: نگنجد در کنار هستی‌ام جوشِ صفای من
فروغ صبحدم باشد غبار آسیای من
(ص ۴۶۲)

آب شدنِ نظّاره: چون شمع سوخت دیدهٔ سالم در انتظار
نظّارهٔ آب می‌شود ای بی‌وفا ببین
(ص ۴۵۷)

بیان احوال واقعی و حبِّ کشمیر در کلام سالم

در *دیوانِ سالم* دو غزل با ردیف «گُل» است که شهر گل (کشمیر) را بسیار زیبا جلوه داده است. ابیات زیر را مشاهده نمایید:

سیر دارد در چمن فیض بهار و جوشِ گُل
چون شفق صد رنگ گل می‌روید از آغوشِ گُل

*

می‌کند هر صبح می در ساغر شبنم بهار   از لبِ هر برگِ بشنو بانگِ نوشا نوش گُل
(ص ۳۷۸)

غزل دیگر:

نو بهار است و زمین تا آسمان لبریز گُل　　آشـیانِ بلبلان چـون هاله رنگ‌آمیز گُل

احوالِ واقعی شاعر:

چیسـت دانـی عمـرِ رنجـور به‌غم پـرورده‌ای
از شب و روز جهان صد زخم کاری خورده‌ای

احوالِ واقعی شاعر:

صبحِ شام از سیلی افلاک ایمن نیستیم
شد جوانیهای ما همرنگ خون مرده‌ای

احوالِ واقعی شاعر:

در جای به‌جای *دیوانِ سالم* رنگِ کلام بیدل نمایان است. این هم سببی بود که بیدل کلامش را می‌پسندید.

سـالم ز هنـد منحنـی و پیـر مـی‌روی　　نصفِ دلِ تو خوش که به‌کشمیر می‌روی
در نوبهـار عمـر بـه‌هنـد آمـدن چـه بـود　　بـی‌درد زود آمـدی و دیـر مـی‌روی
از هنـد دلکـشای بـه‌کـشمیر دلپـذیر　　خوش در پناه قـسمت و تقـدیر مـی‌روی
(ص ٥٠٤)

از ابیاتِ محوّله این امر به‌وضوح می‌پیوندد که چون سالم بعد از کشته شدن ممدوح خود از طرفِ شاه عالم، وقایع‌نگار تاریخ کشمیر مفوّض می‌شود و به‌کشمیر باز می‌گردد ولی با وصف دل‌شکستگی و پیری اظهار خوشوقتی می‌کند. آخر شاعر پسندیده همانجا در سال هزار و صد و نوزدهم از بارِ عنصری سبکدوش (بازنشسته) می‌گردد. در شاگردانش محمّد فیضان و محمّد مقیم آزاد مصاحب سیّد امیر خان بوده‌اند. اول‌الذکر اهلِ دهلی و ماهر موسیقی و خوشخطّی بود، وفاتش در سال ۱۱۵۰ هجری واقع گردید.

حالا می‌خواهم نسخهٔ خطّی *دیوان سالم* خزانهٔ کتابخانهٔ خدابخش (پتنا) را بنابر اطّلاعات فهرست‌نگار[1] معرّفی نمایم. ورق ۱ب به‌این غزل آغاز می‌شود:

ای ذات تو مبدأ همهٔ آثـار عیـان را　　اسم تو مصوّر همه اسمای جهان را

از ورق ۲۳۴پ، رباعیّات دیده می‌شوند، اولّین رباعی این است:

---

۱. *وضاحتی فهرست خطّی*، بخش سوم، ص ۱۹۱.

در سایهٔ کعبه فیض‌ها بـود بـسی   دل داشت چو مستجار فریادرسی
یکچـند چـو ریسـمان دلو زمـزم   در خلـد به‌کام دل کشیدم نفسی

تعداد رباعی‌ها تا چهارصد و پنجاه می‌رسد. از ورق شمارهٔ ۲۶۲ب مخمّسات آغاز می‌شود. نخستین مخمّس به‌این‌طور آغاز می‌شود، ع:

نازنینی نازنین ای نازنین دلدار، هی

ورق شمارهٔ ۲۶۶ب، مثنوی گنجِ معانی دارد و چنین شروع می‌شود:

الٰهـی خــاطـــر بـی‌آرزو ده   حبابم را بدریا شست و شو ده

مثنوی به‌این بیت اختتام می‌پذیرد:

چو سالم هرکه شد در وصل فانی   کـند سـیـر بهشـــتِ جــاودانــی

بر ورق ۲۹۶ب، قصیده‌ای طویل در تتبّع خاقانی موجود است، ع:

دلِ من کهنه غواصیست شور عشق عمانش... الخ

بر ورق ۳۰۰الف، قصیدهٔ دیگر به‌این مطلع است، ع:

ای مسلمانان صباح الخیر عید محشر است... الخ

بر ورق ۳۰۴ب، قصیده‌های متعدّد که اغلب آنها در مدح اعظم شاه‌اند به‌این‌طور آغاز می‌شود، ع:

حبّذا شد نیمه رنگینهای فقرم اوج گیر

بر ورق ۳۱۵ب، قطعات تاریخی‌اند که مشتمل بر تاریخهای از ۱۰۱۴ تا ۱۱۱۸ هـ اند. بر ورق ۳۴۲الف مثنوی‌های کوتاه در مدح اسب، شمشیر و در بیان نوروز و جشنِ عید و جشنهای دیگراند. مثنوی اوّل این چنین آغاز می‌یابد:

تعالی الله چه تیـغ نصـرت اسـت این   زهی قدرت چه دستِ قدرت است این

بر ورق ۳۵۴ب، یک مثنوی در مدح «عیدگاه کشمیر» به‌این بیت آغاز می‌شود:

تمـنّای جـنان کـردن گـناه اسـت   درین موسم که فصل عیدگاه است

بر ورق ۳۵۵الف، مثنوی دیگر در «مدحِ اسب» است:

شود آن سبکرو چو مست خرام   نگـردد تر از بحـر نعـلش تمام

آخرین بیت این مثنوی بر آخرین ورق این است:

که هم رونق دین شود آشکار   هم از باغ دنـیا کـند گل بهار

خلاصهٔ کلام نسخه‌های *دیوان سالم* کشمیری بسیار مهم‌اند. از بررسی آنها گوشه‌های پوشیدهٔ ادبی فرهنگی و تاریخی کشمیر وا خواهد شد. لذا لازم می‌دانیم که نسخه‌ای جامع ترتیب داده شود و از زیور طباعت آراسته گردد. در آخر به‌کتابدار کتابخانهٔ رضا و نیز مدیر کتابخانه آقای پروفسور شاه عبدالسّلام هدیهٔ تشکّر تقدیم می‌کنم که شانس استفادهٔ آن نسخه به‌من ارزانی فرمودند. هردو صاحبان در نگهداری کتابهای گرانبهای فارسی، عربی، اردو، پشتو و انگلیسی از صمیم دل و جان فعّال و کوشایند. محقّقان را همکاری می‌نمایند و برنامه‌هایی دارند که در پیشرفت زبان و ادب فارسی و عربی و اردو خیلی مفید می‌باشد. هردو دانشمندانِ شهیر زبانِ فارسی و عربی‌اند، از خداوند متعال آرزومندم که در تکمیل منصوبه‌های ایشان توفیق شایانی ارزانی نماید.

منابع

۱. *سفینهٔ* خوشگو، مرتّبهٔ سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، ادارهٔ تحقیقاتِ عربی و فارسی پتنا، مطبع لیبل لیتو پریس، پتنا، ۱۹۵۹ م.
۲. *فارسی ادب بعهدِ اورنگ‌زیب*، دکتر نورالحسن انصاری، اندو پرشین سوسائتی، دهلی، ۱۹٦۹ م.
۳. *کلمات‌الشعرا*، محمّد افضل سرخوش، مرتّبهٔ صادق علی دلاوری، مطبع دین محمّدی، لاهور، ۱۹٤۲ م.
٤. مجلّهٔ کتابخانهٔ خدابخش، مرتّبهٔ دکتر عابد رضا بیدار، مطبع لیتو پریس، پتنا، ۱۹۷۷ م، شمارهٔ ۳.
۵. مجلّهٔ *هلال*، مدیر سیّد شیر محمّد عابد، انتشارات ادارهٔ مطبوعات پاکستان، کراچی، ۱۳۷۸ ش، شمارهٔ ۱.
٦. *مرآةالعالم* (تاریخ اورنگ‌زیب ـ تألیف ۱۰۷۸ ه)، محمّد بختاور خان، به‌تصحیح ساجده علوی، ادارهٔ تحقیقات پاکستان، لاهور، مطبع ظفر سنز پرنترز، سال ۱۹۷۹ م، جلد دوم.
۷. *نذر مقبول*، دکتر محمّد عمر، مطبع نامی، لکهنو، فوریهٔ ۱۹۷۷ م.
۸. نگاهی به‌*تاریخ ادب فارسی* در هند، دکتر توفیق هـ سبحانی، شعرای گسترش زبان و ادبیّات فارسی، سال ۱۳۷۷ ش.
۹. *وضاحتی فهرست خطّی کتابخانهٔ خدابخش*، پتنا، ۱۹۷۷ م، بخش سوم.

تاریخِ حسن، مأخذِ مهمّ ادبیّاتِ فارسیِ کشمیر

علیم اشرف خان*

ایران صغیر و جنّت‌نظیر یعنی کشمیر از زمان قدیم منطقه‌ای بوده است که افرادی مثل امیر سیّد علی همدانی و عرفای نامی ایران در آن رفت و آمد داشته بودند، شعرا، عرفا، دولتمردانِ قرون میانه حتّی پادشاهانِ تیموری هند کشمیر را بیشتر توصیف کرده‌اند بنا به‌روابطِ نزدیکی، کشمیر را به‌عناوینِ «ایرانِ صغیر» و «جنّت‌نظیر» هم یاد کرده‌اند.

شاعر نامدار ایران حافظ شیرازی هیچ‌موقع کشمیر نیامده است ولی برای کشمیریان سروده بود که عاشق چشم‌های سیاه بوده است:

به‌شعر حافظ شـیراز می‌نازند و می‌رقصند سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

قدیمی‌ترین تاریخ کشمیر *راج‌ترنگنی* تألیف کلهن به‌زبان سانسکریت است و وقایع سال‌های ۵۰–۱۱۴۹ میلادی را دربردارد. بعد از این حدوداً دویست سال بعد در عهدِ سلطان زین‌العابدین مورّخی به‌نام «یون‌راج» تاریخ کشمیر را نوشت و نامِ تاریخ خود را عیناً *راج‌ترنگنی* گذاشت. یون‌راج عالم سانسکریت بوده او به‌دربارِ زین‌العابدین متعلّق بود، ولی این کتاب را به‌فرمایش «شری بَت» نگران محکمهٔ عدل نوشته بود در این تاریخ وقایع سال‌های ۱۱۴۵ تا ۱۴۵۹ میلادی موجود است. این کتاب مأخذ مهمّ تاریخ کشمیر است که از سال ۱۱۵۰ م تا تخت‌نشینی شاهمیر را دربردارد و مشمولات کتاب واقعات سیاسی و فرهنگی آن زمان است که مختصر ولی مورد استفاده است.

از کتابهای تاریخ کشمیر که به‌زبان فارسی تحریر یافته است، *تاریخِ حسن* اهمیّت فراوانی دارد. این تاریخ با کمک تاریخ‌های سانسکریت کشمیر و مآخذهای دیگر

---

* استادیار بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

به‌تحریر درآمده است البتّه بدون شک راج‌ترنگنی کلهن یکی از مآخذ اساسی تاریخ کشمیر است. *تاریخِ حسن* مشتمل بر چهار جلد است. جلد اوّل دربارهٔ جغرافیای کشمیر، جلد دوّم متعلّق به‌تاریخ سیاسی (از عهدِ قدیم تا ۱۸۸۵ م) جلد سوّم متعلّق به‌احوال صوفیای کشمیر و آخرین جلد متعلّق به‌شعرا، ادبا و خطّاطان است که در عهدِ تیموریان در کشمیر بوده‌اند. این تاریخ از مؤسّسهٔ «تحقیق و اشاعت، دولت جامّو و کشمیر، سرینگر» بین سال‌های ۱۹٥٤ تا ۱۹٦۰ میلادی به‌زبان فارسی نگاشته شد. مؤلّف *تاریخِ حسن* پیر غلام حسن کهویهامی است.

یک مقاله مفصّل متعلّق به*تاریخِ حسن* در مجلّهٔ شمارهٔ ۲، Journal of the Pakistan Historical Society هم نوشته شده است که این کتاب را آنجا معرّفی نموده‌اند.

مؤلّف *تاریخِ حسن* دربارهٔ خود در این تاریخ نوشته است: "حسن ابن عبدالرّسول شیوا، ساکن‌الاصل ضلع زونی، شهر سرینگر، کشمیر". از این اطّلاع معلوم می‌شود که وی شاعر هم بوده و «شیوا» تخلّص می‌کرد. وی در مقدّمه تاریخ یادآور شده است که وقتی او *تاریخِ حسن* را می‌نوشت حدوداً ۳۰ تاریخ مهمّ کشمیر پیش او بوده و او اطّلاعات مهمّ را از آنها مختصراً در تاریخ خود گنجانیده است.

وی فهرست کتب مآخذ و منابع را چنین متذکّر شده است:

۱. *تاریخ وقایع کشمیر* از ملّا احمد.
۲. *واقعاتِ کشمیر* از خواجه اعظم (متوفی: ۱۱۷۹ ه) (همین کتاب را منشی اشرف علی استاد کالج دهلی در سال ۱۸۴۶ م به‌زبان اردو برگردانده بود) دو نسخهٔ خطّی واقعات کشمیر در گنجینهٔ کتابخانهٔ رضا رامپور که در سال‌های ۱۸۱۴ و ۱۸۴۷ میلادی کتابت شده، نگهداری می‌شود و یک نسخهٔ خطّی آن در گنجینهٔ عبدالسّبحان در دانشگاه اسلامی علیگره محفوظ است. در گنجینهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه‌های *بهارستان شاهی* به‌شمارهٔ Add.16,706 (ج ۱، ص 296 b) و *واقعاتِ* کشمیر Or.1632 (ج ۳، ص 956 a) مضبوط است نیز نسخهٔ دیگر از آن در کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ ۵۰۷ هم مضبوط است.
۳. *نظام‌الوقایع* از مولوی محمّد.

۴. *تاریخِ شاهنامه* از محمّد توفیق.
۵. *تحقیقات امیری* از امیرالدّین پکلیوال.
۶. *لب‌التّواریخ* از مولوی بهاؤالدّین.
۷. *باغِ سلیمان* از میر سعدالله.
۸. *مختصرالتّواریخ* از ملّا عبدالنّبی.
۹. *تاریخِ هادی* از محمّد حیات.
۱۰. *پنجِ مثنوی* در توصیف کشمیر از سلیم، کلیم، خصالی، میر الهی و احسن.

عهد زرّین برای شعرا در کشمیر عهد حسین شاه چک بوده است که او خودش در سخن گستری مقام اعلی داشته و مربّی و قدردان سخنوران، ادبا و شعرا بوده است.

۱۱. *دو اثر* از کِرپا رام (متوفّی: ۱۸۷۶ ه) به‌نام *گلزار کشمیر* و *گلاب‌نامه* (این *گلاب‌نامه* را دیوان کِرپا رام به‌فرمایش مهاراجه رنبیر سنگه (متوفّی: ۱۸۸۴ م) به‌طرز تقلید از *اکبرنامه* نگاشته است. (ولی مؤلّف در تقلید ابوالفضل موفّق نشده است و در تواریخ معتبره به‌شمار نمی‌آید).
۱۲. *منتخب‌التّواریخ* از نراین کول (به‌فرمایش عارف خان که نائب و دیوان صوبهٔ کشمیر بوده نوشته شد و نسخه آن در کتابخانهٔ موزهٔ پاریس و در گنجینهٔ عبدالسّبحان، دانشگاه اسلامی، علیگره مضبوط است).
۱۳. *مجموعة‌التّواریخ* از بیربل کاچرو.
۱۴. *Valley of Kashmir* از لارنس (در سال ۱۸۹۵ م شائع شده بود).
۱۵. *The Northern Barrier of India* از فریدرک دریو (این هم به‌اهتمام ایدورد استینفورد، در سال ۱۸۷۷ م از لندن چاپ شده است).
۱۶. *تاریخِ فرشته* از قاسم هندو شاه فرشته علاوه بر این کتابها، او چندین مآخذ را هم ذکر نموده است که عبارتند از: *ناسخ‌التّواریخ*، *تاریخ رشیدی*، *واقعاتِ درّانی*، *قصص‌الهند*، *واقعات هند*، *گلدستهٔ کشمیر*، *جام جهان‌نما*، *رنجیت‌نامه*، *خرد افروز* و *مفتاح‌الارض* و غیره.

حسن در مقدّمه تذکّر داده است که در این کتاب‌های مذکوره بالا آنچه در همه مشترک بوده آنها را به‌رشتهٔ تحریر درآورده بود، نیز از قصّه‌های آن کتاب اجتناب ورزیده است. مؤلّف کتاب را در چهار قسمت (تعداد جلد) یا یک مقدّمه آماده کرده است.

در مقدّمهٔ *تاریخِ* حسن آقای دکتر علی کهویهامی چند نکته مهمّ را اشاره کرده است و دربارهٔ هر چهار جلد معرّفی کوتاهی بدین عنوان رقم کرده است:

۱. حصّهٔ اوّل (یعنی جلد اوّل): دربارهٔ جغرافیای کشمیر با احوال کمّیت و کیفیت آن.
۲. حصّهٔ دوّم (یعنی جلد دوّم): دربارهٔ سلاطین و راجاهای کشمیر.
۳. حصّهٔ سوّم (یعنی جلد سوّم): دربارهٔ فضلای تقوٰی شعار و اولیا و بزرگان کشمیر.
۴. حصّهٔ چهارم (یعنی جلد چهارم): دربارهٔ شعرای بلیغ کشمیر.

مؤلّف *تاریخِ* حسن خصایص عمدهٔ تاریخ خود را چنین متذکّر شده است:

۱. بنا به‌علّت وقت مؤلّف حتّی‌الوسع با واژه‌های ثقیل، عبارت مقفّی و مسجّع اجتناب ورزیده و سعی کرده است که عبارات سهل و برای همه مفهوم بنویسد.
۲. بعضی اطّلاعات که متقدّمینِ ما برای چندین راجه‌ها به‌قلم سپرده‌اند ولی بیشتر در ردیف مبالغه و اغراق به‌نظر می‌آید. این چنین اطّلاعات را مؤلّف هم سپردِ قلم کرده است ولی جایی که مبالغه و اغراق بیشتر است آنجا یک واژه در پرانتز [قف] نگاشته است که قاری بفهمد که این اطّلاع جزو مبالغه و اغراق است.
۳. *تاریخِ* حسن در سال ۱۳۰۱ هجری به‌پایهٔ تکمیل رسید و تاریخ آن «خزینهٔ خیال» است که از او ۱۳۰۱ هجری برمی‌آید و از لحاظ تقویم میلادی سال ۱۸۸۴ م و از لحاظ تاریخ سلاطین کشمیر سال بکرمی ۱۹۴۱ م معادل است.
۴. مؤلّف ادّعا می‌کند که اکثر مورّخین کشمیر بنا به‌عصبیت و تفاخر دُچار خودستایی شده‌اند و از اصل منحرف گشته‌اند ولی او سعی کرده است که تاریخش این چنین ایراد نداشته باشد.
۵. تاریخ سانسکریت کشمیر که تألیف پاندیت کلهن به‌نام *رازه‌ترنگنی* معروف است وقتی این کتاب سانسکریت به‌فارسی ترجمه شد اکثراً مترجمین بنا به‌جهل دُچار تصحیف و تحریف شده‌اند ولی مؤلّف *تاریخِ* حسن این کتاب را با اصل نسخه مقایسه کرده و اشتباهات که در آن ترجمه رخ داده بود آنها را با اصلاح برطرف کرده و اطّلاعاتی که برای هیچ‌کس مفید نبوده است آنها را حذف کرده است [ولی اینجا به‌مؤلّف می‌توان ایراد گرفت که او اطّلاعات را

حتماً باید می‌نوشت ولی تذکّر می‌داد که کجا و چطور این اشتباه به‌وقوع پیوسته بود].

۶. اطّلاعاتی که پاندیت کلهن بنا به‌عدم وثوق دربارهٔ احوال راجگان ترک کرده بود من مؤلّف آنها را با کمک از رساله *رتن‌پوران* اخذ نمودم و ذکر کرده‌ام.

۷. متقدّمین و مؤرّخان قدیم ما دربارهٔ سنین زیاد توجّه نکرده بودند ولی بنده با تمام دقّت و عرق‌ریزی هر سه سن یعنی هجری، میلادی و بکرمی را با تطبیق و توجّه خاصّی در تاریخ خود گنجانیده‌ام.

پیر غلام حسن در باب چهارم *تاریخِ حسن* شعرا را ذکر نموده است و دربارهٔ این باب در شعر صراحت کرده، نوشته است:

ختم کردی چو حصّهٔ فقرا　　تازه کن باز قصّهٔ شعرا
حصّهٔ چهارمین به‌صد تعجیل　　کن به‌تند کار شاعران تکمیل

مؤلّف یادآور شده است که تا سال ۷۲۵ هجری در خطّهٔ کشمیر هندوان سکونت داشتند که از زمان قدیم برای نگاشتن، زبان سانسکریت را به‌کار می‌بُردند ولی بعد از وُرودِ مسلمانان در کشمیر زبان فارسی و عربی رواج پیدا کرد و بالخصوص در عهد سلطانِ زین‌العابدین سخنوران چون سیّد محمّد منطقی، ملّا احمد کشمیری، ملّا ندیمی، ملّا فصیحی، ملّا جمیل، ملّا احمد رومی، ملّا محمّد رومی، ملّا نورالدّین، ملّا علی شیرازی، ملّا نادری و مولانا حسین غزنوی به‌منصه شهود رسیدند. پس از صد سال در عهدِ سلطان زین‌العابدین وقتی در کشمیر طوایف‌الملوکی بوده هیچ‌عالم یا سخنور بزرگ در این عهد به‌شمار نمی‌آید.

عهد زرّین برای شعرا در کشمیر عهد حسین شاه چک بوده است که او خودش در سخن گستری مقام اعلی داشته و مربّی و قدردان سخنوران، ادبا و شعرا بوده است. در عهدِ حسین شاه چک شعرای کشمیر خدمات شایانی انجام داده‌اند که تا به‌حال جزو تاریخِ آن دیار به‌حساب می‌آید.

بنا به‌گفتهٔ پیر غلام حسین درین باب ذکر بعضی از شعرای معروف و افراد با کمال است که در دیارِ کشمیر به‌سربُرده بودند.

اوّلین شاعر که درین باب آمده است به‌نام میر علی است که در عهد حسین شاه چک به‌کشمیر آمده بود و کشمیر را بیشتر وصف نموده نیز وی رساله‌ای هم نگاشته و در فنّ خطّاطی هم مهارت داشته او نزدِ باغ علیمردان که محلّه‌ای است به‌نام «بوته کدل» همانجا زندگی کرده و مسجدی را هم بنا کرده بود که تا عهد مؤلّف هم پا بر جا بوده است نیز این شاعر میر علی همانجا مدفون است.

در آن زمان در کشمیر خطّاطانِ معروف زندگی می‌کردند و فنّ خطّاطی در کشمیر رونق و رواج بیشتر داشته.

در عهد حسین شاه چک شاعر دیگر به‌نام ملّا نامی ثانی هم بوده که با حسین شاه چک در شعر پاسخ و پرسش کرده بود. وقتی به‌مناسبت عهد حسین شاه چک او را خلعت بخشید وی اسپ هم درخواست کرده بود و مصرعی را سروده بود:

خلعتِ شاهی مرا اسپی رسد با زین رسد

پاسخ این مصرعه را حسین شاه چک چنین سروده بود:

این چنین کم‌فهم را نی آن رسد نی این رسد

از این مکالمه معلوم می‌گردد که خود حسین شاه چک شعرگو، شعرفهم بود. نیز این اطّلاع هم جالب است که مابین شاه و شعرا در آن زمان گفتگو و پرسش و پاسخ وجود داشته بود.

شاعری به‌نام محمّد امین مستغنی که شرف مصاحبت با حسین شاه چک را داشته، رباعی‌یی را سروده است که در آن زمان کشمیر چگونه بوده است. وی می‌سراید:

دوشینه به‌چشم دل نهان از مـردم   دیدم نه بهشت بلکه کـشمیر دوم
خاکی ز عبیر و مشک آگنده خمیر   آبی ز صفا وجـود خـود یافـته گم

شاعر دیگر به‌نام مظهری کشمیری بوده که مقام اعلٰی و ارفع در فنّ شعر داشته وی بیشتر ایران و هند را سیاحت کرده بود و با شعرای معاصر خود صحبت‌ها داشته وی با محتشم کاشی هم ملاقات کرده و در عهد پادشاه تیموری جهانگیر شاه به‌عهدهٔ میر بحری فایز بوده. حسن ابیات او را ذکر نموده است:

اقبال حُسن کار ترا پیش می‌بَرد   ورنه صلاح کار ندانسته‌ای که چیست

حتّی وی قصیده‌ای هم سروده بود که خاقانی ازو تقلید نموده بود.

مظهری سروده بود:

کو خلوتی که عزلت عنقا برآورم   تا بام آسمان در دنیا برآورم

خاقانی قصیدهٔ معروف دارد:

هر صبح سر ز گلشن سودا برآورم

مظهری دربارهٔ زیست عقیده داشته:

در عشق به‌آه و ناله می‌باید زیست   دل کرده به‌غم حواله می‌باید زیست
آماده کفن فگنده در گردن جان   کم مهلت تر ز لاله می‌باید زیست

دیوانش دارای شش هزار بیت است. وی در سال ۱۰۲۶ هجری چشم از جهان فانی بربست و مرقدش در «مله کواه» وجود دارد. (ص ۶)

خطّاط معروف به‌نام میر حسن بوده که می‌گویند استاد میر حسن در نستعلیق میر علی بوده، وی در نستعلیق طوری مهارت داشته که کتابهایی که او کتابت می‌کرد در ایران مورد پسند بوده است. شاگرد نامی او «محمّد مراد زرّین قلم» بوده.

این اطّلاع مهمّ است که در آن زمان در کشمیر خطّاطانِ معروف زندگی می‌کردند و فنّ خطّاطی در کشمیر رونق و رواج بیشتر داشته. (ص ۷)

حاجی محمّد جان قدسی ملک‌الشعرای دربارِ شاهجهانی از مشهد به‌هند آمده و در دربارِ شاهجهان مشغول گشت او «ظفرنامهٔ شاهجهانی» را به‌نظم کشیده. وی کشمیر را در مثنوی توصیف نموده است:

بود قطع ره کشمیر مشکل   به‌حق نتوان رسید از راه باطل
مگر باریک‌تر زین ره دگر نیست   که گویی کوه را موی کمر نیست
ز بیم این ره باریک و خونخوار   خلد موی کمر در دیدهٔ خار
مسافر کی تواند زین بلا جست   مگر لغزیدن پا گیردش دست
رهی همچون دم شمشیر باریک   جهان در چشم ره پیماش تاریک
رهی پیچیده تر از موی زنگی   به‌تندی چون دم تیغ فرنگی
ز بس در رفتنش تدبیر کرده   فلک را فکر این ره پیر کرده
ازین پیمانه‌های زندگی آه!   که پُر می‌گردد از پیمودن راه

دربارهٔ قدسی این بیان هم مورد اهمیّت است که روزی وی پیش ملّای مکتب غزلی سرود و به‌این بیت رسید:

ساقی به‌صبوحی قدری پیشتر از صبح　برخیز که تا صبح شدن تاب نداریم

یک طفل مکتب ایستاد و به‌ملّا گفت اگر به‌جای «قدری» شما «نفسی» را به‌کاربرید این به‌مناسبت صبح بیشتر موزون می‌شود. حاجی جان قدسی از این اصلاح محظوظ شد.

این واقعه نشان می‌دهد که در آن روزگار در کشمیر حتّی طفل مکتب هم در شعر این‌قدر استعداد داشتند که به‌ابیات حاجی جان قدسی ایراد گرفته بود پس این نشان می‌دهد که چقدر محافل و مجالس علمی و ادبی در سراسر کشمیر برگزار می‌بود. در آخر عمر قدسی بنا به‌مرگ پسر محمّد باقر خیلی تحت تأثیر گرفته و در کشمیر آمد و همینجا فوت کرد و نزد «پل درگجن» جایی به‌نام «مزار شعرا» مدفون گشت. (ص ۱۰، ۱۱، ۱۲)

شاعر معروف طغرای مشهدی که در خیال‌بندی و انشاپردازی شهیر بوده، مثنوی را سروده است که در آنجا مصائب سفر کشمیر را ذکر نموده است و این مثنوی مهمّ است.

رقّعاتی که طغرا نگاشته است به‌این معنی مهمّ است که در این رقّعات توصیف باغات، توصیف میوه‌ها، گل‌ها و بوته‌های کشمیر در آن آمده است طغرا دربارهٔ درخت‌های کشمیر گفته بود:

درخت آبی از بی‌آبی رویی بهی ندیده

و در توصیف ناشپاتی (نوعی گلابی) سروده بود:

کنم تحریر وصف ناشپاتی　نماید صفحهٔ کاغذ نباتی

در آخر عمر به‌خواهش میرزا ابوالقاسم دیوان معروف به‌قاضی‌زاده در کشمیر رسیده و در یکی از مغازه‌های محلّه «ناید یار» به‌سرمی‌برد. وقتی او وفات یافت در محلّهٔ «درگجن» در مزارات شعرا مدفون گشت. (ص ۱۲)

در عهدِ شاهجهان شاعری به‌نام محمّد قلی سلیم از ایران به‌هند مهاجرت نموده و در دربارِ وزیر اعظم به‌نام نوّاب اسلام منسلک شد. او هم در ابیاتِ خود کشمیر را ذکر نموده است به‌طور مثال:

به‌عیش آباد هندوستان غم پیری نمی‌باشد   که مو نتواند از شرم کمرها شد سفید آنجا

یا سروده بود:

کمتر نیم از قیصر و فغفور که من هم   در هند سیه‌بختی خود شاه سلیمم

شاعر دیگر به‌نام مظهری کشمیری بوده که مقام اعلیٰ و ارفع در فنّ شعر داشته وی بیشتر ایران و هند را سیاحت کرده بود و با شعرای معاصر خود صحبت‌ها داشته وی با محتشم کاشی هم ملاقات کرده و در عهد پادشاه تیموری جهانگیر شاه به‌عهدهٔ میر بحری فایز بوده.

محمّد قلی سلیم یک مثنوی به‌عنوان «قضا و قدر» و دیگر در توصیف کشمیر سروده بود که هر دو در بینِ مردم زبانزد است. وی در آخر عمر به‌فرمایش دوستان خود به‌کشمیر آمد و همینجا فوت کرد و در «مزار شعرا» مدفون است.

شاعری از همدان بود به‌نام میرزا طالبای کلیم که از ایران به‌هند آمده، چند مدّت در دکن سکونت کرد و بعداً به‌دربارِ شاهجهان پیوست و پادشاه شاهجهان او را به‌حیث ملک‌الشعرای دربار گزیده بود در آخر عمر او در کشمیر آمده و «شاهنامهٔ شاهانِ چغتاییه» را به‌نظم کشیده بود که کار بزرگی بوده است.

میرزا طالب کلیم «فیل جنگ شاهجهانی» را هم نظم کرده و نیز مثنوی سرائیده به‌عنوان «مثنوی بی‌نظیر» که دربارهٔ احوال هندوستان بالعموم و دربارهٔ کشمیر بالخصوص مورد استفاده است. او در سال ۱۰۶۱ هجری درگذشت و در «مزار شعرا» مدفون گردید.

ملّا طاهر غنی تاریخ وفات را چنین سروده است:

گفت تاریخ وفات او غنی   طور معنی بود روشن از کلیم

قطعه‌ای از میرزا طالب در این کتاب چنین ثبت است:

میان غمگساران سوزم از غم   چو آن کشتی که در دریا بسوزد

*

مفلسان را کس نمی‌خواهد ز مینا کن قیاس

تا تهی شد دیگرش کس دست در گردن نکرد

(ص ١٤، ١٥)

میر الهی مصاحب خاص و ندیم پادشاه جهانگیر بود، وی از سادات ایران است وقتی در عهد شاهجهان پادشاه صوبه‌داری کشمیر به‌ظفر خان احسن مفوّض گشت آن موقع ظفر خان او را با خود به‌کشمیر بُرد. وی شاعر چیره‌دست بوده او تخلّص را به‌نحو احسن در مقطع به‌کاربرده است:

یا الهی ز الهی تو چـه پرسـی در حشر　　آنچه او کرد تو دیدی و چه گفتن دارد

میر الهی *تذکرةالشعرا* را به‌نحو احسن نظم کرده است. (ص ۱۵، ۱۶)

دربارهٔ ملّا فهمی آمده است که وی معاصر فصیحی و ندیمی بود. نیز زیرک و با فهم بود و از اشعار ایشان است:

فکر سرِ زلف تو مرا بـی‌سـر و پـا کـرد　　اندیشهٔ پا بوس توام پـشت دو تـا کـرد
گفتم که به‌وصل تو رسم گر بودم عمر　　نی وصل میسّر شد و نی عمر وفـا کرد

این شکوهٔ روزگار شاعر اندیشمند بوده است. (ص ۱۷، ۱۸)

فطرتی شاگرد ملّا ذهنی و حریفِ فصیحی و ندیم بود وقتی میرزا فطرت به‌کشمیر رسید و ابیاتِ فطرتی را گوش کرد، تَذکّر داد که اگر برای من قبلاً مشخّص می‌بود که کسی فطرتی اَست من ابداً تخلّص خود را فطرت نمی‌گذاشتم، ازوست:

از باغ و گل هوای دماغم فرونشست　　پای هوس به‌کنج فراغم فرونشـست
پرتو فکند عـشق فـروغ خـرد نمانـد　　سر بر زد آفتاب و چراغم فرونشست
(ص ۱۸)

بدیعی از اعیان کشمیر بوده، او علاوه از شاعری مؤرّخ هم بوده و تاریخ او به‌نام *تاریخ بدیعی* معروف است در عهد شاهجهان پادشاه نکته‌سنج و سخندان بود از اشعار اوست:

کم ده شرابِ وصل که پر شد ایاغ ما　　روغن چنـان مریـز کـه میـرد چـراغ مـا
(ص ۱۸، ۱۹)

محمّد مراد زرّین قلم خطّاط بوده و در نستعلیق مهارت داشته با میر حسین بن میر علی اصلاح هم گرفته بود، در عهد خود یگانه و در خطّ شلغمی ید طولیٰ داشت. وقتی شاهجهان پادشاه از کمالات خطّاطی وی آشنا شد او را در دربار دعوت کرد و خطاب زرّین قلم به‌او داد و برای کتیبه‌نویس دربار خود انتخاب نمود. محمّد مراد در باغات شاهی و عمارات آن دورهٔ کتیبه‌ها را یادگار گذاشته است. (ص ۱۹)

ملّا محمّد طاهر غنی

از شاگردان ملّا محسن فانی و از قبیله اشائی متعلّق است. شعر او بهترین نمونه از نازک خیالی دارد. دیوانش را میرزا محمّد علی متخلّص به‌ماهر جمع نموده است. ملّا محمّد طاهر غنی نازک‌خیالی خود را در بیتی به‌کار برده است، می‌سراید:

برنداریـم ز اشـعار کسی مضمـون را   طبع نازک سخن کس نتواند برداشت

دو بیت غنی طوری آمده است:

یاران بـــردند شعـــر ما را   افسوس که نام ما نبردند

*

نگردد شعر من مشهور تا جان در بـدن دارم   که بعد از مرگ آهو نافه بیرون می‌دهد بو را

(ص ۱۹)

محمّد رفیع منشی

از کشمیر بود و در نظم و نثرنویسی شهرت داشت. برای کسب معاش فنّ انشا را انتخاب نموده بود و عمرش را در حضورنویسی حاکمان آن دیار خرج داد.

وقتی شاعری متخلّص به‌تسلّی برای مردم کشمیر هجو را در بحر طویل رقم کرده بود، وقتی این هجو در محضر ناظم صوبه و سر دیوان سیف خان رسید او فوری رئیس شهر خواجه عنایت الله را صدا کرد و رئیس شهر به‌محمّد رفیع امر داد که منشی شما پاسخ آن هجو را بسرایید و در محفل سیف خان آن را به‌آواز بلند بخوانید و بنا بر همین پاسخ تسلّی را از شهر خارج کردند. بحری که در هجو به‌کاربرده شد این‌قدر طولانی است که دو بیت آن هجو در چندین سطر جا می‌گیرد. منشی پاسخ هجو را چنین سروده بود:

مصرع اولی: لعنت الله بر آن تسلّی کم اصل و تبه‌کار و گنهگار که خود را به‌زبان دو سه لک آدم موزون و سخندان و سخن سنج همه آراسته از فضل و هنر داد که گر پای به‌هجوش بفشارند به‌فریاد بیارند جهان را

مصرع ثانی: لیک حیف است که اوقات چنین مردم پاکیزه و دانا و نکو رای و خداترس و حق اندیش که جز ذکر خدا فکر ندارند شود صرف بسازند تر از خون سگی تیغ زبان را

اینجا باید یادآور شد که در قرن هجدهم و نوزدهم وقتی ادبیّات فارسی کم کم مرتبه و مقام شایانی را از دست داده بود ولی در کشمیر آب و تاب آن در آن زمان هم به‌اثبات می‌رساند که فارسی در آن خطّه بیشتر مقبول بوده است. (ص ۲۳، ۲۴، ۲۵)

شایق به‌فرمایشِ راجه سُکه جیون در سه مجلّد دربارهٔ سادات کشمیر، ریشیانِ کشمیر و سلطان‌العارفین و یارانش حدوداً شصت هزار بیت ترتیب داده بود. ولی حیف که هر سه جلد ناقص ماند.

میرزا داراب جویا

میرزا داراب پسر ملّا سامری بود که در سخنوری تتبّع میرزا صائب را ادامه داد، وی با محمّد سعید اشرف و ملّا علی‌رضا تجلّی در رکاب ابراهیم خان به‌کشمیر آمد. او شاعر صاحب دیوان است از اشعار اوست:

بـــدو عـــالم نـــدهم ذرّهٔ خـــاکِ در او　　عالم و هرچه درو هست به‌گـردِ سـردِ او
هرکه شد تاج سـرش خـاک در قنبـر او　　بـر فلـک نـاز کـشد بلکـه بـه‌بـالاتر او
بعد قنـبر ز غلامـانِ علی(ع) نـتوانســت　　کس نـیارد دگـری بـود چو او همسـر او

میرزا داراب در سال ۱۱۱۸ هجری فوت شد، ولی به‌دلیلی که وی در مرثیه‌های اکابرین اهل‌سنّت و الجماعت به‌شوخی گفته بود:

بر سرش گل باد گرز آهنین　　بر تنـش نار جهنّـم نـور باد

پس از مرگ جویا شعرای اهل‌سنّت هم در پاسخ آن سروده بودند:

رافضی تاریـخ جویا نیسـت، هفتش بود کـم
چونکه گز کردند او را گشت تاریخش درست

از این ابیات فوق به‌نظر می‌آید که در آن زمان در میان اهل تشیع و اهل تسنّن رقابت‌ها زیاد مطرح بود که الحمدلله حالا کم شده است. (ص ۲۶، ۲۷)

میر نورالدّین شارق

از سادات ایران بود که بنا به‌قربت از قوام‌الدّین خان به‌هند آمده وقتی برادرش میر رضی‌الدّین دیوان کشمیر شد، نورالدّین شارق هم در کشمیر آمد، ولی مدّتی بعد وی به‌هندوستان برگشت و در عهد فرّخ‌سیر دو مرتبه از حیث داروغه دیوانی دفتر کشمیر بازگشت. او با میرزا صائب و محمّد سعید اشرف روابطِ صمیمانه داشت و

شاعر صاحب دیوان بوده در سال ۱۱۲۷ هجری جهان رنگ و بو را وداع گفت. از اوست:

نامه از سوز دلم کاغذ آتش زده است باشد از خونِ دل و دیده‌ام افشان کاغذ
قاصد آه به‌امید روان کن شارق که مگر آورد از نزد عزیزان کاغذ
(ص ۳۰)

محمّد اشرف یکتا

وی کمگو مگر برجسته‌گو بوده، دیوانش شهرت دارد در دیوانش بیتی دربارهٔ کسبِ معاش طوری آمده است:

حسن تحریر اگر هست ترا نان دهد در همه جا دست ترا
(ص ٣٦)

محمّد حیات هادی

وی می‌فروش‌زاده بود و از ملّا دانا در شعر و انشا استفاده می‌نمود وی ابیات برجسته سروده است او در یکی از بیت‌ها واژه «گرد» را تکرار کرده و از این واژه موزونیت و غناییت شعر را افزوده است، از اوست:

نمی‌خواهم که گردی گرد آن گلبرگ برگردد اگر گردد به‌گرد او نمی‌خواهم که برگردد
(ص ۳۹)

محمّد علی خان متین

محمّد علی خان پسر عصام‌الدّین خان است که نائب صوبهٔ کشمیر بود. عبدالغنی قبول و قاسم خان از استادان اوست. در احوال او این اطّلاع مهمّی آمده است که راجه سُکه‌جیون که حاکم کشمیر و در سخندانی معروف بوده. این حاکم روزی در هفته شب شعر را برگزار می‌کرد و عموماً روز یکشنبه برای شب شعر مخصوص بوده این اطّلاع مهمّ است که حاکمان صوبه هم شب شعر را برپا می‌کردند و دور خود شعرا را جمع می‌نمودند و پاسداری و پاسبانی علم و ادب کرده بودند.

علم دوستی حاکمانِ کشمیر مُسلّم بوده وی هفت تن از شاعران را برای تاریخ منظوم کشمیر انتخاب کرده بود که عبارتند از:

۱. متین ۲. سامی ۳. نوید ۴. راجح ۵. توفیق ۶. شایق و ۷. حسن

راجه سُکه جیون تاریخ کشمیر را هفت قسمت کرده و برای هر شاعر جزوی از آن برای نظم داده بود ولی وقتی شاعران در این کار مصروف بودند وی قول داده بود که برای هر بیت یک روپیه انعام می‌دهد ولی این اطّلاع و عِلّت آن هم معلوم نشده که چطور او ازین قول منحرف شد. مگر شاعران مثل توفیق دو هزار بیت، ساقی ۲۵۰۰ بیت، شایق شش هزار بیت سروده بودند که در «ذکر اولیا» مذکور است. (ص ۳۹)

عبدالوهّاب شایق

عبدالوهّاب شایق در موضع چهنه، پرگنهٔ کویهامه در مسجدی امام بوده و طبع موزون داشت وی شعر ساده می‌سرود ولی در استخراج تاریخ کمال داشت. شایق به‌فرمایشِ راجه سُکه جیون در سه مجلّد دربارهٔ سادات کشمیر، ریشیانِ کشمیر و سلطان‌العارفین و یارانش حدوداً شصت هزار بیت ترتیب داده بود. ولی حیف که هر سه جلد ناقص ماند ولی در کلام او چاشنی دیده می‌شود. از اوست:

راستان را گر به‌زر الفت نباشد بهتـر اسـت   چون الف با زر شود پیوسته نقش آذر است

(ص ٤٠)

محمّد جان بیگ سامی

پسر سعید بیگ و بیرون از دوازده سنگین سکونت داشت از عبدالرّشید بینوا استفاده نمود و بعداً در زمرهٔ شعرای سُکه جیون داخل شد روزی سُکه جیون مصرع طرح از حافظ شیرازی داده بود و همه شعرا را دعوت نموده بود مصرع حافظ این بود:

ای فروغ ماه حسن از روی رخشانِ شما

تا این موقع محمّد جان بیگ سامی در دربار سُکه جیون ملحق نشده بود ولی غزلی به‌این مقطع سروده بود:

سامی از راه حیا بیرون در افتاده است   باز گـردد یا درآید چیست فرمان شما

وقتی سُکه جیون این بیت را شنید، سامی را در حلقهٔ خود جا داد و سامی بعد از آن در مدح سُکه جیون و دیوانش به‌نام پاندیت مهانند سروده بود. پس از خرابی

سُکھ جیون، سامی پیش ابوالقاسم خان در دهلی آمد و در سال ۱۱۹۵ هجری همینجا فوت کرد. محمّد جان بیگ سامی در سلسلهٔ قادریه بیعت کرده و سروده بود:

قادری هستم و غوث‌الثقلین پیـر مـن اسـت   سگ آن شاهم و این سلسلهٔ زنجیر من است
(ص ٤٢)

محمّد یحیٰی حیا

محمّد یحیٰی پسر ملّا امین دانا بود و در عرفِ عام به‌نام «نارو» بیشتر شهرت داشت یکی از بیت‌های معروف او این است:

آیینه خانه‌ای است چراغان ز یک چراغ   عالم تمام پُر ز خدا و خـدا یکـی اسـت
(ص ٤٢)

ملّا محمّد توفیق

ملّا محمّد توفیق از قبیله «جدوها» بوده است. بنا به‌گفتهٔ ملّا طاهر غنی هیچ‌کس همسری ملّا توفیق را در شاعری نداشت. وی در شعر چند رساله تألیف نموده بود که عبارتند از: رساله شیبی، سراپا در بحر طویل، قصائد و منقبت او مشهور است. نیز دو هزار بیت از عهد یوسف چک روزگار عالمگیر بوده بنا به‌فرمایش سُکھ جیون سروده و یادگار گذاشته است.

بیتی از غزل ملّا محمّد توفیق است:

زد پنجه‌ای به‌خون و حنا را بهانه ساخت   انداخت جام و لغـزش پا را بهانه ساخت

ملّا توفیق در یک رباعی مقام و جا را به‌خوبی توصیف نموده است:

نورباغ عارضت بی‌نور شد از جـوش خـط   خود صفاپور رخت ز الور شد از جوش خط
زال‌پور زلـف را یـک تار جمعیّـت نمـاند   مانچهامون لبت مجبور شد از جوش خط

در همین دو بیت چقدر محلّ و واژه کشمیری به‌کاربرده است:

۱. نورباغ: نزد صفا کدل بر لب جهلم.
۲. صفاپور: بر کنار مانسبل.
۳. الور: در پرگنه زینه‌گیر متّصل سوپور.
۴. زال‌پور: متّصل حاجن.

۵. مانچهامون: نزد قصبهٔ ماگام.
۶. لبت: نزد هنده‌واره (ص ۴۴، ۴۵).

محوی

محوی شاگرد ملّا اکبر رفیق بوده که ملّا رفیق شاگرد اشرف یکتا است که در پنجاب مدفون است. وی اکثراً با شاگرد محمّد اشرف یکتا به‌نام ملّا عبیدالله در معارضه درگیر بوده، حتّی برای یک دیگر هزلیّات و هجویات هم سروده‌اند. محوی در ابیات ساده و روان در یک مثنوی چای را توصیف نموده است که بین کشمیری‌ها چای چقدر مهمّ بوده است، از اوست:

چای یا اکسیر تن یا روح راح ماست این / یا دماغ آشفتگان را فرحتِ دل‌هاست این
چا مگو غیرت فزای بادهٔ خلدش بگو / یا رحیق سلسبیل جنّت‌المأویٰست این
چای یا آبِ حیات مردگان خواب‌هاست / یا مگر سرمایهٔ بیداری شب‌ها است این
در نمک یک پرده افزونست از هر نعمتی / جای دارد گر بگویم سیّدالنُعماست این
ذوق ذایق را فزاید کام را لذّت دهد / فی‌الحقیقت در حلاوت نعمتی یکتاست این
دم زدن از مدحت چایی، خطا جای خطاست / تو کجا و وصف چا محوی نه حدّ ماست این
(ص ۵۲)

کبیری

دربارهٔ کبیری صاحب *تاریخ حسن* اطّلاعات زیادی نداده است. البتّه این قدر مشخّص می‌شود که در بین دهقانان هم شعر رواج داشته بود به‌دلیلی که وی نوشته است: "دهباشی بود امّا اشعار خوب می‌گفت". از اوست:

نافرمان گفت با خطای ایمان ز خدا بود عطای

پس در آخر می‌توان نتیجه‌گیری کرد که *تاریخ حسن* دفتر اطّلاعات مهمّ است که در آنجا اطّلاعات به‌طور ضمنی مندرج گردیده است وقتی این اطّلاعات را به‌نحو احسن بررسی می‌کنیم به‌این نتیجه خواهیم رسید که این مرقّعی است که تاریخ ثقافت و فرهنگ کشمیر در آنجا جلوه می‌دهد. نیز مجالس و محافل علمی و فرهنگی چه طور در کشمیر دایر بودند.

محمّد حسن کهویهامی در خاتمه جلد چهارم *تاریخِ* حسن سال تکمیل را در بیتی این‌طور رقم کرده است:

پی سال اتمـامش انـدر نهفـت   خرد صورتِ حال کشمیر گفت
(۱۳۰۵ ه)

باب چهارم *تاریخِ* حسن که احوال شعرا، اُدبا و خطّاطان را دربردارد بنا به‌سرودهٔ حسن:

منم فـارغ از صنع علم کلام   فصاحت بلاغـت ندانم به‌نام

نیز این هم مذکور است که در مشقّت پنج سال این تاریخ را تکمیل نموده‌ام و در تکمیل این تاریخ بسی مصائب و آلام دچار شده‌ام، وی می‌گوید:

بسی رنج بـردم در این پنج عـام   که پُر دُر شد این گنجنامه به‌کام

وی بیشتر عقیده دارد که این *تاریخِ* حسن گنج‌نامه است که در ۶۲ صفحه گنجانیده شده است و موردِ پسند علاقه‌مندان زبان و ادب قرار می‌گیرد.

تاریخِ حسن در چهار جلد، در سال ۱۹۶۰ میلادی چاپ شده است و ناشر آن محکمهٔ تحقیق و اشاعت حکومت جامّو و کشمیر است.

پیر غلام حسن کهویهامی مؤلّفِ تاریحِ حسن مقدّمه نوشته و از حیث عرض ناشر جناب آقای پی.ان پشپ در ۸ صفحه به‌زبان انگلیسی نگاشته است.

متن کتاب بر نسخهٔ ذاتی مؤلّف است که او متن را با نسخهٔ خطّی دیگر در کتابخانهٔ دانشگاه کشمیر مقایسه نموده و اختلافات متن را در پاورقی جا داده است. کار مقایسه و تصحیح از دست جناب آقای محمّد امین رفیقی انجام گرفته و اعلام را هم او درست کرده است.

در جلد چهارم کتاب ۱۱۸ شاعر و احوال آنها با نمونهٔ کلام آمده است که در عهد سلاطین چک در کشمیر آمده بودند و یا از اصل کشمیری بوده‌اند. کتاب دارای احوال شعرای ۱۵۵۵ تا ۱۵۸۵ میلادی مشتمل است.

معرّفی نسخهٔ خطّی گوهرنامهٔ عالم

محمّد امین «عامر» *

نسخهٔ گوهر*نامهٔ عالم* راجع به‌تاریخ کشمیر مخطوطه‌ای است که در موزهٔ انجمن آسیایی کلکته نگهداری می‌شود. این نسخه در مجموعهٔ انجمن (Society Collection) شمارهٔ ۱۸۹ دارد و مشتمل بر ۵۱۲ صفحه است. تحریر نسخه خیلی صاف و عمده و خواندنی است و خطّ نستعلیق دارد. مؤلّف این نسخه بدیع‌الدّین ابوالقاسم محمّد اسلم است که «منعمی» تخلّص می‌داشت. نام پدرش مولوی محمّد اعظم کول بود که لقب «مستغنی» می‌داشت. راجع به‌هردو در نسخه این‌طور درج است:

"امّا بعد بقول العبد الضعیف النحیف الرّاجی الی رحمة الله القوی الغنی بدیع‌الدّین احقرالعلم ابوالقاسم محمّد اسلم المتخلص به«منعمی» ولد مولوی محمّد اعظم کول به‌عرفهٔ «مستغنی»". (ص ۷)

این نسخه که نوشته شد راجع به‌آن هیچ‌تاریخی درج نیست. راجع به‌موضوع دیگر نسخه‌هایی هم به‌قلم مصنّف مذکور با نامهای مختلف بالترتیب در مجموعهٔ مخطوطاتِ فارسی بریتیش میوزیم (ضمیمه) شمارهٔ ۸۵، مجموعهٔ مخطوطاتِ فارسی، ترکی، هندوستانی، پشتو کتابخانهٔ بودلین شمارهٔ ۳۲۰، مجموعهٔ مخطوطاتِ فارسی بریتیش میوزیم جلد ۳–۱، شمارهٔ ۹۵۷–۹۵۶ دستیاب است. ولی این نسخه چاپی است یا نه در این باره هیچ‌اطّلاعی ندارم.

نسخهٔ «گوهرنامهٔ عالم» با بسم الله الرّحمٰن الرّحیم این‌طور شروع می‌شود:

---

* معلّم فارسی هوره هات هایر سکندری اسکول، هوره (بنگالِ غربیِ هند).

"فاتحهٔ تواریخ ابدای و اختراع عالم سپاس بی‌قیاس جناب اقدس خالقی که هو الله الاحد الله الصمد صفتی از اخبار تاریخ بی‌منتهای قدامت وحدانیّت ذات بی‌بدل اوست که به‌کلمهٔ کاف و نون زیر این خرکاه غیرعمد نیلگون و به‌روی بسیط ربع مسکون ریاض و حدایق فردوس مثال در اقالیم ذو اعتدال اکناف و اوسط شرق و غرب و جنوب و شمال مشحون الوان آلای و فواکه گوناگون از مبدء قوّه بخیر فعل آورده اقتضای کرم رزّاقیش کافهٔ ناطق در بلغورخانه بساتین فردوس آئین اویم... اعطای عام کلوا من رزق ربکم و الشکر واله نواخت. دیباچهٔ رسالهٔ مقصود ایجاد آدم محامد قدسی اساس مالک‌الملکی که لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد یکی از صفات وقایع بدایع یکتای شاهی و عالم پناهی اوست". (ص ۲-۱)

یعنی اقتباس فوق‌الذّکر دیباچهٔ رساله است که راجع به‌توصیف و حمد و ثنای خدای متعال و عنایات و نوازش بی‌انتهای وی می‌باشد. بعد از آن راجع به‌تعریف و توصیف کشمیر صفحات طولانی دارد. اقتباسی از آن ذیلاً درج می‌شود:

"مخترعی که بخامه ابداع و قلم اختراع از امصار عجم خیرالبلاد کشمیر جنّت نظیر رضوان فریب از انواع ترتیب نقوش بدیع و اقسام صنایع ازهار و اثمار متلوّن و متنوّع... که سیّاحان بحر و بر و تماشائیان سهل و جبل مثل آن در کون و مکان بچشم تماشا و دیده عبرت بین ندیده بهشت آسا بر صفحهٔ غرا طلسمی نادر منقّش فرموده". (ص ۳)

مطابق به‌رسم و رواج زمانه مصنّف این رساله اقتباسی راجع به‌تعریف و توصیف پیغمبر حضرت محمّد(ص) شامل کتاب کرده است. به‌خاطر فیوض و برکات بنده آن را ذیلاً نقل می‌نمایم.

مصنّفِ *گوهرنامهٔ عالم* در شأن رسالت رقمطراز است:

"صلواتِ ذاکیات و خزاین سیم و زر مسکوک و غیرمسکوک تسلیمات طیّبات نثار مرقد معطّر عرش آسیای و مشهد معنبر ذرّهٔ بیضای صاحب مقام محمود بادشاه عالم گوهر تاج خواقین رفیع مقدار افسر سلاطین کامگار منبوع کاوس و جم فاتح ممالک عرب و عجم قامع شوکت کسریٰ و کی ناسخ شهره حاتم طی

تارک جاه و دولت هفت اقلیم مالک ازمنهٔ امید و بیم فرازندهٔ لوای رسالت فروزندهٔ چراغ جلالت صاحب‌البراق و التاج سایر مدینهٔ معراج مقتدای رسل سلطان جزو کلّ دستگیر در پذیر و برنا و پیر سرمایهٔ امید اهل مدینه و کشمیر چراغ دودهٔ کارخانهٔ قدرت وکیل مطلق عاصیان امّت قاضی محکمهٔ جزا حبیب کبریا امام‌الانبیا ابوالقاسم محمّد مصطفیٰ".

تحریر فوق‌الذّکر در مدح و عقیدت نبوّت بی‌نظیر و لاجواب است ولی مصنّف از آن آسوده نگشته و دوباره به‌زبان نظم گلهای عقیدت و رسالت می‌ریزد. وی می‌سراید:

"شهنشاه سریر قاب قوسین — مطاع عالمین سلطان کونین
رسول الله پناه بی‌پناهان — شفیع عاصیان و دادخواهان
امام الانبیا خیرالبرایا — حبیب کبریا کان عطایا
فروزان مهر افلاک نبوّت — چراغ بزم تخییل و فتوّت
بفرقش افسر لولاک زیبا — قبای قامت پاکش فأوحی
الم نشرح بیان صاف صدرش — ملک مدحتگر اوصاف قدرش
خدا مدّاحیش کرده بقرآن — ترا ای منعمی نقشی چه امکان"
(ص ۷-۶)

راجع به‌تاریخ‌نگاری کشمیر پیشتر از رساله «گوهرنامهٔ عالم» دیگر رساله هم به‌رشتهٔ تحریر درآورده شده بودند، چنانکه مصنّفِ گوهر *عالم* در مقدّمه این رساله راجع به‌موضوع معلومات ارزنده به‌هم می‌رساند. باید که یکنظر به‌آن جانب بیندازیم. مصنّفِ گوهر*نامهٔ عالم* شرح می‌دهد:

"چون خواجه محمّد اعظم دیده‌مری ولد خیرالزمان مجموعه در بیان احوال اعجوبه صنایع خالق قدیر و زیباترین نقوش نگارستان تقدیر یعنی بلدهٔ دلپذیر کشمیر خلدنظیر... موسوم به«واقعاتِ کشمیر» مشتمل بر وقایع ایّام سلطنت طبقات ملوک و حکّام و شمایل اصفیا و اولیاء و فضلاء و شعراء در کمال بلاغت بهتر از تواریخ دیگر که از بعضی اکابر سلف آن دیار مجملاً اشتهار داشت تألیف داده". ص ۸-۷)

مصنّفِ گوهر*نامهٔ عالم* مزید رقمطراز است:

"در کتاب واقعات به‌سبب طول اذکار احوال طبقات انام حال طبقه که مطلوب ضمیر طالب بود به‌سهولت دست نمی‌داد... و چون حالات سلاطین در رساله حاوی متعدّدهٔ مختلف‌الاحوال به‌طریق اجمال نگاشته بود هیچ‌کس را تسلّی خاطر نمی‌شد... چون نوبت حکومت به‌راجها یعنی به‌هنود منتقل گردید مؤرّخان هنود تاریخ قدیم را برهم زده قرن بعد قرن احوال راجها موافق عقیدهٔ خویش به‌قید ضبط می‌آوردند و بر وقایع‌نگاری از سلاطین وظایف و جاگیر داشتند گلچین پندت زنّاردار در عهد خود آن وقایع محترفه و محترفه دور و دراز را به‌زبان سنسکرت جمع نموده برازه ترنگ موسوم گردانید و احوال پادشاهان موحّد سلف بالکل ترک نموده ابتدای بنای آن دیار به‌راجهای کشمیر کفّار نهاده... بعضی اهل اسلام تتبّع مقداری گلچین پندت مذکور مسطور نموده پاره از راه ترنگ مذکور به‌زبان فارسی به‌طرز ترجیهه با بعضی احوال متأخّرین جمع فرمودند... از آنجمله خدمت ملّا حسین قادری تألیفی با جمال ساخته و بعد از آن امارت مرتبت حیدر ملک خاوری به‌تحریر احوال کشمیر پرداخته خدمتش ضروریّات وقایع دور و ادوار را از قلم انداخته دوسه قرن دیگر منقضی گشته که بعضی ارباب کمال رساله‌های موجز در این باب قرار داده چنانکه مذکور خواهد شد و این همهٔ نسخ حاوی احوال مجموعه شاهان آن بلدهٔ فردوس مکان و اخبار خلقت آن شهر مشروحا نبود و تألیف خواجه محمّد اعظم رحمة الله علیه با وجود جامعیّت احوال جمیع طبقات انام غیر از احوال شاهان پاندوان بنا بر تتبّع مصنّف رازه ترنگ تا انتهای سنهٔ هزار و یکصد و شصت هجری بود". (ص ۱۰–۸)

یعنی مطابق به‌مصنّفِ *گوهرنامهٔ عالم* احوال و واقعاتِ کشمیر که در آن عهد مختلف ارباب قلم نگاشته بودند آن همه مکمّل نبود. بعد از قرنها گلچین پندت زنّاردار واقعاتِ کشمیر را به‌زبان سانسکریت نوشته بنام «رازه ترنگ» موسوم گردانید. بعد دیگر اهل قلم از اسلامیان یعنی ملّا حسین قادری و حیدر ملک خاوری «رازه ترنگ» را به‌فارسی درآوردند و در آن احوال زمان بعد قدری شامل کردند و بعد آن تألیف خواجه محمّد اعظم بنام «واقعاتِ کشمیر» در سال ۱۱۶۰ هجری به‌ظهور آمد.

مصنّفِ *گوهرنامهٔ عالم* اغلب در تصنیف این رساله از تصنیفات مذکور استفاده نموده است چنانکه وی می‌نویسد:

"لاجرم جمعی از مخادیم کرام این قلیل‌البضاعت کم نام در مجالس متعدّده از روی ارادت نمودند که ورقی چند در بیان کیفیّت ابتدای آن بلدهٔ متضمّن احوال طبقاتِ سلاطین و حکّام از اوّل ظهور تا زمان حال که در هر وقت چه ظهور کرده اجمالاً به‌تسوید رساند". (ص ۱۰)

بعد از آن مصنّف «گوهرنامهٔ عالم» دیگر منابع و مآخذِ کوچک و بزرگ که مشتمل بر احوال و واقعاتِ کشمیر، صوفیا و اولیای کرام، سلاطین و بادشاهان و ملفوظات بزرگانِ دین می‌باشد آن همه را با خیلی شرح و بسط توضیح می‌دهد. وی می‌نویسد:

"روایات متعدّده متواتره که کیفیّت بنای آن خطّه و حالات شاهان و پاندویه جناب قدوةالعارفین و زبدةالواصلین و اسوةالکاملین و عمدةالمحقّقین آفتاب‌الشریعت و الطریقت حضرت شیخ‌الشیوخ نورالدّین ولی قدّس‌سرّه... حکایات پیشینیان از زبان کرامت بیانش سرزد و به‌زبان کشمیری موبدان و مخلصانش آن کلام الهام ترجمان را جمع ساخته و به‌*نورنامه* موسوم گردانیدند خدمت مولانای احمد علّامه کشمیری که معاصر سلطان زین‌العابدین بود *نورنامهٔ* مذکور را به‌زبان فارسی ترجمه مدقّق نگاشته و آیات و احادیث شواهد اقوال حضرت شیخ ولی را آورده و آن را به«مرآةالاولیا» موسوم نموده و آن رساله مکرّمه در خزاین پادشاهان نبود. سلطان یعقوب که آخرین ملوک آن دیار است و بچگان معروف هنگام فرار از آن دیار آن نسخه ترجمه را با خود به‌هند آورده در دست اولاد آن بادشاه نامدار که از عهد اکبر بادشاه ساکن مستقرالخلافت اکبرآباداند ماند. اتّفاقاً در سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت داعی را کشش آبجو زد بنابر مهمّی از سرکار لکهنو در لشکر نوّاب وزیر که در سرکار اتاوه دایرهٔ دولتش برپا بود... چون بر عزیمت ما فی‌الضمیر مؤلّف مطّلع گردید از روی بزرگ منشی ترجمهٔ *نورنامه* را که به‌دستخط مولانای مذکور و کهنه و مشکوک به‌مرور دهور و کرور عوام و شهود شده بود، حواله داعی نموده". (ص ۱۳-۱۲)

یعنی در روشنائیِ تحریر مصنّفِ *گوهرنامهٔ عالم* ما راجع به‌دیگر تألیفات ارزنده که موضوع احوال و واقعات کشمیر است مثلاً *نورنامه* به‌زبان کشمیری از شیخ نورالدّین ولی، ترجمهٔ *نورنامه* به‌زبان فارسی موسوم به«مرآةالاولیاء» از سلطان زین‌العابدین و غیره اطّلاعات مهمّی داریم که لایق تذکّر باشد.

سپس مصنّفِ «گوهرنامهٔ عالم» آن مأخذ و منابع را که در نوشتن این رساله رجوع کرده است ذکر می‌کند ملاحظه بشود. وی رقمطراز است:

"این بی‌مقدار چون افسانه‌گویان بی‌مزه و قصّه‌خوانان داستان حمزه حکایتی چند غریب که اصلاً از مایده صدق دانهٔ نصیب ندارد در رشتهٔ نظم و سلک تربیت کشیده بلکه آنچه مسطور است از کتب مقبره این فن چون تاریخ سیّد علی و تاریخ رشیدی از مرزا حیدر... و یک دو تاریخ دیگر از بعضی متأخّرین تا عهد محمّد شاه بالتخصیص واقعاتِ کشمیر من تألیف خواجه اعظم دیده‌مری غفران پناه". (ص ۱۴)

نظم:

"سخنها که چون گنج آگنده بود — بهر نسخهٔ دُر پراگنده بود
ز هر نسخه برداشتم مایه‌ها — برو بستم از نظم پیرایه‌ها
گزیدم بهرنامه او نغز او — ز هر پوست برداشتم مغز او
بسی نیز تاریخها داشتم — یکی حرف ناخوانده نگذاشتم
از آن کیمیاهای پوشیده حرف — برانداختم گنج را پی شگرف"
(ص ۱۵)

بعد از آن مصنّفِ *گوهرنامهٔ عالم* که تألیف خودش را به‌بادشاه شاه عالم منسوب داده است این‌طور ویرا به‌زبان نظم مدح‌سرائی کرده است. می‌گوید:

قصیده در مدح بادشاه شاه عالم:

"بوقت اسعد این تألیف خرّم — مرتّب شد بنام شاه عالم
شهنشاه فلک قدر مکرّم — غلام درگهش کیخسرو جم
ملک خصلت سلیمان دستگاهی — رعیت پرور عالم پناهی
کرم پروردهٔ لطف عمیمش — سخاوت دست آموز قدیمش
شد این نسخه چو نام شاه والا — به‌گوهرنامهٔ عالم مسمّٰی

امید است آن‌که آن ذیفضل و اعطاف　　کند این نسخه را منظور الطاف
ثنای لایق شاه خردمند　　به‌صد طومار چون گنجد نه گنجد
همان بهتر کنم ورد سحرگاه　　دعای دولت خاصان درگاه
خداوندا به‌حق احمد پاک　　که هست او صاحب اسرار لولاک
تو این سلطان عالیشان امجد　　به‌تائیدات خود داری مؤیّد"
(ص ۸-۱۷)

از مثنوی فوق‌الذّکر روشن می‌شود که مصنّف چقدر در تعریف و توصیف بادشاه رطب‌اللسان است و از وی امیدوار عنایات و انعام و اکرام هم می‌باشد. نام این رساله هم «گوهرنامهٔ عالم» است چنانکه در یک مصرعهٔ قصیدهٔ فوق‌الذکر مترشّح می‌شود.

بعد از آن یک مثنوی طولانی مشتمل بر چهل و پنج بیت از صفحهٔ ۱۷ تا ۱۹ محیط است. فقط چند بیت بر نقل کردن اکتفا می‌کنم. مصنّف *گوهرنامهٔ عالم* این‌طور می‌سراید:

"تغافل کردن از فرط قصور است　　شروع گَوهر عالم ضرور است
ترا از بعد مردن یاد آرد　　گهی از فاتحه دلشاد دارد
خدا بخشد به‌فضل خود گناهت　　دهد در مأمنِ رحمت پناهت"
(ص ۱۹)

این حق نمکخواری و وفاداری است که مصنّف چطور در غیبتِ بادشاه می‌خواهد اظهار تشکّر بکند و از خدای متعال برای بلندی درجات و مغفرت بادشاه دعاگو هست.

بعد از آن از صفحهٔ ۲۱ تا ۴۰ مقدّمهٔ رساله است. در مقدّمه مصنّف می‌گوید:

"در صفات اماکن منزهات و اعتدال آب و هوای مخصوصات کشمیر خلدنظیر که مصنّف واقعات در خطبه درج ساخته و در این نسخه بی‌تغیّر و تبدیل عبارت مرقوم می‌گردد.

مثنوی:

"بعد حمد و نعت پاک مصطفیٰ　　آل اظهار جناب مرتضیٰ
وصف کشمیر مکرّم سر کنم　　طاعتش را از خجالت تر کنم
وه چه شهر خرّم است و بی‌مثال　　ثانیش در ربع مسکون بس محال
ای خوشا آنکس که آنجا می‌رسد　　ناز او بر اهل‌دنیا می‌رسد"

پس از آن مصنّف در وصف کشمیر شرح می‌دهد:

"مخفی نماند که کشمیر دلپذیر ولایتی است قریب... وسط اقلیم چارم واقع شده چه اوّل آن اقلیم جای است که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر خالدات صد و پنج درجه است به‌این جهت آن را داخل بلاد خراسان به‌شمارند. عرصهٔ آن ولایت طولانی افتاده از جمیع جوانب مملو است بر واسخ جبال گردون مثال کوهستان جنوبی او به‌جانب دهلی و زمین شمالی او به‌طرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربش به‌صوب مواضعی است که به‌پکهلی مشهور است و الحال حمل اقامت اقوام افاغنه است و طرف شرقش منتهی می‌شود به‌مبادی اراضی است و ساحت طولانی آن ولایت آنچه هموار است از حدّ شرقی تا جانب غربی چهل فرسنج است و عرض آن از جانب جنوبی تا حد شمالی بیست و پنج فرسنج در نفس نداشت هموار که در میان کوهسار واقع شده هزاران هزار قریه منزّه معمور است". (ص ۲۳-۲۱)

یعنی عبارت فوق‌الذّکر راجع به‌جغرافیای کشمیر می‌باشد و هرچه در اطراف کشمیر واقع است آن را مصنّف با خیلی شرح و بسط بیان کرده است. اندرون شهر هرچه هست مصنّف آن همه را به‌تذکّر آورده است. به‌اختصار اقتباس ذیلاً ملاحظه بشود:

"در زمان سلاطین سابقه خیلی عمارت و آبادی داشت. در نفس شهر به‌صورت بغداد نهری عظیم جاری است که مقدارش زیاده از دجله بغداد می‌گذرد و عجب آن که چنان آب قوی ابتدا از یک چشمه می‌خیزد و منبع اصلی آن... که در لطافت و گوارای آب ضرب‌المثل الوالالباب است. محمّد نورالدّین جهانگیر بادشاه بر سر آن چشمهٔ حیات جاودانی بخش عمارتی زیبا بنا کرده بود". ص ۲۴-۲۳)

این رساله «گوهرنامهٔ عالم» از علاقه‌مندی خالی نیست. مصنّف آن را جابه‌جا در تعریف و توصیف کشمیر از مثنویها و آیات قرآنی به‌مناسبت و مطابق احوال معمور کرده است. شعرهایی هم از شعرای هند و ایران مثلاً حاجی محمّد جان قدسی، عرفی شیرازی، صائب کلیم، طالب آملی و سلطان محمود غزنوی درج کرده است. به‌علاوه رباعیّات و قطعات هم در وصف کشمیر از شعرای معاصر خود نقل نموده‌اند

که خوانندهٔ این رسالهٔ تاریخ کشمیر خیلی حظّ می‌برد و احساس بیزاری ندارد. پس وی در آخر مقدّمه رقمطراز است:

"چون رشحی مجمل از احوال کشمیر مرقوم کلک بیان شد وقت آن است که شروعی به‌اجمال مبادی حالات سلاطین به‌طریق ایجاز رود و احوال سلاطین پیشین و راجهای هنود که به‌سببِ امتداد قرون... در غایت اجمال و اقتصار نگاشته بعد از آن که نوبت ظهورِ اسلام رسید به‌تحریر تفصیل حالات را که وقایع ضروریت و غریبه است بین‌التفصیل و الاجمال رقمزدهٔ خامه عبرت نگار می‌گردد". (ص ۴۰-۳۹)

بعد از مقدّمه فهرست مطالب درج است که ذیلاً نقل می‌شود:

"طبقهٔ اوّل: در بیان احوال شاهان که پیش از آدم علیه‌السّلام و بعد از طوفان عام در آن سرزمین فرمانروا بودند و ذکر پاندوان و غیرهم که وقایع ایشان در زاره ترنگ و تواریخ متأخّران اهل اسلام آن دیار مذکور نبود.

طبقهٔ دوم: در کیفیّت حالات ارباب حکومت اهل هنود که بعد از پاندوان و قبل از ظهور فرمان‌دهان اسلام در آن ملک حکمرانی کردند.

طبقهٔ سیوم: در ذکر آثار ملوک موحّد شهمیریه که از مطوع و فروغ کوکب دری اسلام به‌سلطنت رسیدند و از آن قبّةالاسلام صاحبان عزم برخاستند.

طبقهٔ چهارم: در بیان تسلّط چکان و وقایع ایّام حکومت ایشان.

طبقهٔ پنجم: در اظهار شمایل و اسباب تصرّف در زمان سلطنت سلاطین علیه عالیه دودمان چغتائیه.

طبقهٔ ششم: در سبب ظهور و خروج کشورگشایان افاغنه دُرّانیه که از ضعف طالع مردم اینجا متصرّف آن بلده فاخره شدند تا زمان اختتام این رساله والله اعلم بالصّواب.

خاتمه: در بیان بعضی عجائب و غرائب که خاصّهٔ آن کشور غریب طلسم نادره صنایع صانع پی آلت است حلبت عظمة و حرسها الله عن النوایب".

چنانکه قبلاً ذکر نموده که رسالهٔ «گوهرنامهٔ عالم» ۵۱۲ صفحات دارد و مشتمل بر شش طبقات است. الآن لازم است که مطالب هر طبقه را مختصراً بیان بکنم.

طبقهٔ اوّل: این طبقهٔ رساله از صفحه ۴۰ شروع شده تا صفحه ۱۳۳ به‌اختتام می‌رسد. مطالب این طبقه این‌طور به‌آغاز می‌رود.

"در ابتدای بنای این نگارخانه صنعت صانع بی‌الست جلّ جلّاله و ذکر ثقاوت بین‌الروایتین اهل اسلام و هنود و بیان سلاطین و فرمانروایان پیشین که قبل از طوفان و ما بعد آن که در آن بلده بدور و زمان خود حکمران نموده‌اند مشتمل است بر دو قسم.

قسم اوّل در بیان فرمان‌دهان که پیش از طوفان نوح و بعد آن از حکومت موحّد و کافر شده‌اند.

قسم دوم در احوال حکومت و ایّام فرمانروای بعضی بادشاهان داودیه و خواقین پاندویه که خاصّه از آن کشور صاحبان عزم برخاستند نگارش می‌رود".

همین‌طور قسم اوّل این طبقه از صفحهٔ ۴۰ شروع شده تا صفحهٔ ۷۸ به‌اختتام می‌رسد و قسم دوم این طبقه از صفحهٔ ۷۸ شروع شده تا صفحهٔ ۱۳۳ به‌اختتام رسد.

طبقهٔ دوم: این طبقه از صفحهٔ ۱۳۳ شروع می‌شود و تا صفحهٔ ۱۹۶ می‌رسد. مطالب این طبقه این‌طور به‌آغاز می‌رود.

"در ذکر راجهای هنود که ائمّهٔ کفر بودند و در آن کشور به‌نوبت حکمرانی نمودند یکصد و سیزده نفر و به‌قولی یکصد و بیست و پنج نفر بودند. اوّل آنها راجه اُوکنند به‌ضمّ همزه و واو ساکن و فتح کاف فارسی و نون مفتوحه بر نون ثانی زده و دال موقوف بعضی مؤرّخان منسوب به‌راجهای جمو است و جمعی از آنها او را از راجهای منهرا می‌دانند که قریه‌ایست مشهور در منهد متّصل مستقرالخلافت اکبرآباد و چون بعد از انقضای دور پاندوان کشمیر از دست ستم اولاد بکره راج ویران گشته در اطراف و نواح آن ملک ملوک‌الطوایف شده بر اهم متغلّب پراکننده فراهم آمد اُوکنند را از مسکن خود برآورده به‌حکومت نشاندند و او مرد مردانه بسیار بود مدّت هفده سال حکمرانی نموده." (ص ۳–۱۳۳)

بعد از آن مصنّف این رساله راجع به‌احوال و حکمرانانِ دیگر این طبقه شرح داده اقتباس ذیلاً درج کرده به‌اختتام می‌رسد. وی می‌نویسد:

"گذشته احوال با اجمال در قلم آمد بجهت آن که مصنّف واقعات نورّالله مضجعه می‌نویسد که راقم این حکایت را در تفصیل راجها که همه در کفر بودند و رسوم قدیمه کافران برخلاف شعار شرع و اسلام داشتند چندان فایده معتدبه ندید لهٰذا... احقر افقر که تابع و پیرو صاحب واقعات در تألیف این مختصر است ایراد آن در این رساله چون داستان حمزه و قصّه‌خوانان بی‌مزه دانست چون جواد خوش خرام خامه به‌ذکر سلاطین اسلام رسید". (ص ۱۹۶)

طبقۀ سوم: این طبقه مشتمل بر احوال سلاطین مسلم می‌باشد و از صفحۀ ۱۹۶ تا ۳۰۶ محیط است. در آغاز احوال این طبقه مصنّف می‌نویسد:

"در احوال سلاطین اسلام سلطان صدرالدّین المعروف به‌رینچوشاه و شهمیریه که در آن کشور فردوس مقام به‌نوبت حکمرانی و بت‌شکنی نموده‌اند".

سپس مصنّف رینچوشاه را این‌طور معرّفی می‌کند:

"اولهم و اقدمهم ناصرالاسلام برگزیده درگاه ربّ‌العالمین سیّدالسّلاطین سلطان صدرالدّین المعروف رینچوشاه است. رینچوشاه اسمی است به‌زبان تبّت که مظفّر و صاحب دولت را گویند و او بادشاهزاده تبّت کلان بود پدرش کنچو تا اقصای لاسه و چین ماچین فرماندهی کوهستان دانست و بیست و پنج راجه کلان آن ضلعه تابع او بودند مال و خراج به‌خزانۀ ایشان هر سال می‌فرستاد. او را دو پسر والاگهر بودند. رینچو از صبیه راجۀ چین و زینچو از دختر وزیر خود چنچو نام چون زینچو فوت شد رینچو بر سریر فرمانروائی نشست، وزیر پدرش غلبه نموده او را آواره دشت اوبار ساخته داماد خود رینچو را راجگی داد. رینچو از خوف وزیر فرار به‌کشمیر نموده در کوهستان لار برسم گوشه‌نشینان سکونت گزیده از اصنام... ملک موروث شد و انتقام اعدای بد سرانجام می‌خورد". (ص ۱۹۶)

بعد از معرّفی سلطان ذکر سلطنت و اوصاف حکمرانی وی بیان کرده مصنّف می‌نویسد:

"مدّت وزارتش پانزده سال و ایّام بادشاهی او سه سال و پنجاه روز بود... تاریخِ وفات او که مصنّف بدایع‌الاخبار موزون کرده نگارش می‌رود:

چو شد شمس دین از جهانی دنی / که بوده است سالار ملک‌الیقین
پی سال وصلِ شهِ دین پناه / بگفتا خرد اشرفِ عادلین"
(ص ۲۱۲)

سپس مصنّفِ «گوهرنامهٔ عالم» دیگر سلاطین اسلام را شرح و توضیح داده مشتمل بر اقتباس ذیل احوال این طبقه به‌اختتام می‌رساند. مصنّف رقمطراز است:

"هرچند از ابتدای دولت سلطان شمس‌الدّین تا عهد تارک شاه چهارده پانزده نفر از این پادشاهان نیک اختر... و ساده مملکت بودند و ترویج دین محمّدی و ملّت حنفی بسیار نمودند لیکن از زمان فوت سلطان ابوالفتح که کلاه حضرت سیّد علی همدانی را در قبر خود برد روز به‌روز فتور دین و قصور به‌کارخانهٔ سلطنت آن طایفه لاحق می‌شد و به‌تدریج قبیله چکان که نوکران و کوکهای ایشان بودند غلبه و اقتدار حاصل نموده رخنهٔ کلّی در امور سلطنت و ملّت رو داده". (ص ۳۰۶)

طبقهٔ چهارم: این طبقه از صفحهٔ ۳۰۶ شروع شده تا صفحهٔ ۳۸۸ می‌رسد. سرِ عنوان این است:

"در تمهید آغاز دولت و حکومت و سلطنت سلاطین قوم چکان وقایع مفصّلاً و مشروحاً ایّام حکومت ایشان به‌تقدیر ربّ‌المستعان". (ص ۳۰۶)

سپس مصنّف سطر زیر این طبقه را این‌طور معرّفی می‌گرداند:

"در نسب قوم چکان اختلاف بسیار است و آنچه به‌صواب اقربهً می‌نمود در این اوراق پریشان قلمی کرده و از دیگر روایات نامعتبر اعراض نموده و هو علیم خبیر. مخفی نماند زی اکثر تفاوت روایات آن که در دور اخیر راجها لنگر چک نام مردی قوی هیکل بلند قامت پیلتن بهمن باز و رستم‌فر اسفندیار صولت از سرحد ملک دارد و به‌سبب گردش گردون ناهنجار خانه کوچ شده با اهل و عیال به‌کشمیر آمده. زن و فرزندانش مثل او فربه و توانا و بلند و بالا بودند. راجهای کشمیر را ترکیب عجیب‌الخلقت او مضحکه به‌دست آمده بجهت انبساط طبع و نشاط خاطر مکانی برای سکونتش دادند و در نسب او و از انساب اجدادش اختلاف بی‌شمار است". (ص ۳۰۶)

بعد از آن مصنّف نه (۹) تا سلاطین آن دوره و واقعاتِ حکومتِ ایشان شرح می‌دهد. اسمهای سلاطین عبارتند از:

۱. ذکر سلطنت غازی خان که اوّل از قبیلهٔ چکان سلطنت و حکمرانی نمود. (ص ۱۸–۳۰۹)

۲. ذکر سلطنت حسین شاه برادر کهتر غازی خان. (ص ۲۵–۳۱۸)

۳. ذکر سلطنت علی شاه. (ص ۳۲۶)

۴. ذکر سلطنت سلطان علی. (ص ۳۱–۳۲۶)

۵. ذکر سلطنت سلطان یوسف شاه. (ص ۳۳–۳۳۲)

۶. ذکر سلطنت سیّد مبارک. (ص ۳۹–۳۳۴)

۷. ذکر سلطنت و حکومت معین‌المسلمین والدّین ابونصر بوهر شاه انارالله برهانه. (ص ۵۹–۳۳۹)

۸. ذکر سلطنت و حکومت سلطان یعقوب خان ولد یوسف شاه سلطان غفرهم الله. (ص ۷۲–۳۵۹)

۹. ذکر سلطان ابونصر معین‌الدّین. (ص ۸۸–۳۷۲)

طبقهٔ پنجم: بیان این طبقه از صفحهٔ ۳۸۸ شروع می‌شود و تا صفحهٔ ۵۱۲ تمام می‌شود. سرِ مطلب این‌طور درج است:

"طبقهٔ پنجم در بیان آغاز تصرّف سلاطین عادلین تیموریه و اظهار سلسلهٔ علیّهٔ عالیه آن طایفه و وقایع مفصّلاً و مشروحاً ایّام سلطنت با برکت ایشان".

سپس مصنِّف «گوهرنامهٔ عالم» دربارهٔ این طبقه توضیح می‌دهد:

"بر ضمیر منیرِ مؤرّخان صحیح‌الاخبار واضح و لایح باد که چون اکبر بادشاه متصرّف آن دیار سراسر نوبهار گردید چگونگی حقایق تسلّط آن بادشاه معدلت اوتار با اولاد کامگار آن والاتبار به‌طریق اختصار مرقوم ساخته تصانیف بلاغت آئین... به‌مطالعهٔ *اکبرنامه* و تواریخ دیگر نموده شد شروع مطلب اصلی واقعاتِ کشمیر نموده می‌آید چون آتش فساد و فتنه چکان شور بخت به‌آب استعمالِ تیغ و نشان میرزا یوسف خان رضوی و محمّد قاسم خان فرو نه نشست اکبر بادشاه در سنهٔ نهصد و نود و شش رایات عالیات جانب ملک کشمیر افراخته

بعد از طی منازل و قطع مراحل در دارالامارت آن دیار بدولت و سعادت نزول اجلال فرموده ارکان سلطنت را که این بلدهٔ دلپذیر را صوبهٔ کشمیر جنّت نظیر در دفاتر می‌نوشته باشند. مصنّف *نوادرالاخبار* تاریخ نزول او را در شهر کشمیر چنین به‌نظم آورده".

تاریخ نزول:

"داور آفـــاق اکبـــر بادشـــاه اختر برج و سپهر عقل و هـوش
گلـشنِ کـشمیر را زینـت پـذیر بلبل فکرت شده گـرم خـروش
سال میمون نـزولش گفـت زود خیرمقدم از سرِ بهجت سروش"
(ص ۹–۳۸۸)

در اقتباس فوق‌الذّکر مصنّف پس از معرّفی اکبرشاه ذیلاً احوال سلاطین آن دوره را ذکر می‌نماید که آن عبارتند از:

۱. ذکر نورالدّین محمّد جهانگیر خلف‌الصدق اکبر بادشاه به‌میرزا سلطان مسمّٰی بود. (ص ۴۰۵–۳۹۷)
۲. ذکر ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان صاحبقران ثانی سلطان خورم. (ص ۲۲–۴۰۵)
۳. ذکر مجملی از حالات ابوالمظفّر محی‌الدّین محمّد اورنگ‌زیب بهادر عالمگیر خلف شاهجهان. (ص ۶۱–۴۲۲)
۴. ذکر ابونصر قطب‌الدّین محمّد معظّم شاه عالم بهادر شاه فرزند برومند دوم عالمگیر است. (ص ۹–۴۶۱)
۵. ذکر ابوالغازی معزّالدّین محمّد جهاندار شاه بادشاه غازی خلف بهادر شاه. (ص ۷۲–۴۶۹)
۶. ذکر ابوالمظفّر معین‌الدّین عالمگیر ثانی سلطان سعید محمّد فرّخ‌سیر پسر دوم سلطان عظیم‌الشّان است. (ص ۹–۴۷۲)
۷. ذکر ابوالفتح ناصرالدّین محمّد شاه بادشاه نام اصلی او سلطان اختر ابن جهان شاه است. (ص ۵۱۲–۴۷۹)

سپس مصنّف «گوهرنامهٔ عالم» جانشینان سلطان مذکور را شرح میدهد و در آخر از نژاد سلطان مردی بنام ابوالبرکات خان را تذکره می‌کند که در عهد وی در ایالت کشمیر شورش برپا شد و میان خان مذکور و میر محمّد جعفر محاربه وقوع پذیر گشت. مصنّف رقمطراز است:

"میر جعفر لشکر مظفّرآباد باز سر به‌شورش برداشته ابوالبرکات خان منصبدارانِ پادشاهی را... به‌دفع غنیم روانه باره‌موله نموده پسر صغر خود را به‌سرداری همراه آن جیش فرستاد. منصبداران بعد القای فریقین متوقّع کمک بودند. چون از طرف مدد ایشان نرسید بنابر بعض توهّمات و تحرکاتِ بی‌اجازت حاکم به‌شهر برخاسته آمدند... تا چند روز طایفتین آماده پیکار بودند غرّهٔ رجب محاربه جانبین اتّفاق افتاده شکست بر لشکر نایب واقع شده بعد چندی باز جمعیّت بهمرسانیده هر جا قدرت یافت آتش کشیده زیاده بر یازده روز قابوجوئی نمودند... اوایل رجب سنهٔ هزار و یکصد و چهل و نه این هنگامه برپا شده تا سه ماه... صف آرای قائم بود... میر محمّد جعفر کنت با برادرانِ خود به‌سببِ جمعیّت شجاعت هدف شده اکثر منصبداران و سران فرزانه را با خود متّفق ساخته و مردم سرکار پونچ به‌اعانت خویش آورده به‌تحریک محمّد فاروق خان پسر امانت خان که با ابوالبرکات خان با وصف عمّزادگی مخالفت داشت. چهاردهم محرّم سنهٔ هزار و صد و پنجاه هردو سیاه کینه خواه". (ص ۲-۵۱۱)

یعنی از اقتباس فوق‌الذّکر روشن گشت که جنگی میان میر محمّد جعفر کنت و نایب ابوالبرکات خان در سال ۱۱۴۹ هجری برپا گشت که تا ماه ۱۴ محرّم‌الحرام به‌سال ۱۱۵۰ هجری ادامه داشت. سپس مصنّف *تاریخ* کشمیر را به‌اینجا اختتام می‌رساند و هیچ‌تذکره راجع به‌طبقهٔ ششم و خاتمه نمی‌کند که از آن معلوم می‌شود که این رساله نامکمل است و حاجت تکمیل دارد.

گرچه هیچ‌تاریخ تصنیف در شروع و اخیر این رساله درج نیست ولی مطابق ایوانف فهرست‌نگار این نسخه در سال ۱۱۶۰ ه/۱۷۴۷ م نگاشته شده است.

آشنایی با نسخهٔ خطّی مثنوی «ریشی‌نامه»

تذکرهٔ منظوم فارسی در احوالِ ریشیانِ کشمیر

رضوان الله آروی*

نویسنده شهیر و رُمّان‌نویس اردو، شادروان قرةالعین حیدر، راجع به‌ایران صغیر، کشمیر جنّت‌نظیر، نوشته است که دختران کشمیر آن‌قدر زیبا و جذّاب هستند که نظیر آن، در جهان کمتر دیده می‌شود. امّا با وجود این حُسن و جمال، آنها عفّت و پاکیزگی را دارا بوده‌اند و از همهٔ فسق و فجور محفوظ و مصون مانده‌اند. نویسنده توجیه می‌کند که این از برکات قدوم میمنت لزوم صوفیان و عرفای کشمیر است که به‌این جهت، خداوند بزرگ، عصمت و عفّت دختران کشمیر را، محفوظ داشته است. این دلیل نویسندهٔ یادشده، صد در صد درست می‌باشد، برای اینکه مبلّغان اسلام و صوفیان که به‌کشمیر نزول کردند، اثر جاودانی گذاشته‌اند و از انفاس پاک آنها در کشمیر یک جامعهٔ اسلامی تشکیل شده که هنوز به‌نظر می‌آید و ان‌شاءالله تا روز آخر موجود خواهد بود. نویسندهٔ دیگر، دربارهٔ نزول صوفیان کثیر به‌کشمیر و اسباب مختلف آن می‌نویسد که آن کوه و وادی و آن غارها که خدا به‌کشمیر ارزانی داشته است، برای صوفیان خیلی جذبه و کشش دارد. از این است که آنها به‌کثرت در کشمیر وارد شده‌اند و برخی شان از خلق دور، نزد کوه در بُن غار در عبادت و ریاضت زندگی کرده‌اند. راجع به‌این صوفیان که در میان آنها، شاه همدان میر سیّد علی همدانی، و شیخ‌العالم حضرت شیخ نورالدّین ولی شهرت به‌سزا دارند، اثرهایی مهمّ و بهترینی، در زبان فارسی و اردو و هم در زبان

---

* استادیار بخش فارسی کالج هر پرساد داس جین، آرا (بیهار).

انگلیسی وجود دارد. یکی از آنها، اثر مهمّ فارسی «ریشی‌نامه» است که از آنِ حضرت بهاءالدّین «متّو» است که ایشان خود از صوفیان بزرگ بود.

حضرت ملّا بهاءالدّین «متّو» کشمیری، به‌خانوادهٔ علمای بزرگ کشمیر وابستگی داشت. این خانواده «متّو» از اسم نسبتی خویش معروف بوده است. علمای مهمّ دیگر کشمیر مانند، ملّا نصرالله آخوند، ملّا عبدالحق و مفتی هدایت الله و... به‌همین خانواده تعلّق داشته‌اند. ملّا بهاءالدّین، در سلسلهٔ تصوّف، مرید شاه عنایت الله بود و در صلاح و تقوٰی و تجرید و تفرید زندگی می‌کرد. حضرت ملّا بهاءالدّین شاعر چیره‌دست زبان فارسی و کشمیری هم بود و در شعر فارسی «بها» تخلّص می‌کرد. او، به‌اصناف شعر بویژه به‌مثنوی علاقهٔ فراوان داشت و مثنوی شاهکار او، موسوم به«ریشی‌نامه» در احوال ریشیان کشمیر خیلی معروف و ممتاز است. به‌علاوه، حضرت بهاءالدّین خمسه‌ای نوشته است، مشتمل بر پنج مثنوی، که اسم آنها ازین قرار است:

- ریشی‌نامه : در احوال حضرت نورالدّین ولی و دیگر ریشیان کشمیر؛
- سلطانیه : در احوال حضرت مخدوم شیخ حمزه؛
- غوثیه : در احوال غوث اعظم حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی؛
- نقشبندیه : در احوال صوفیان سلسلهٔ نقشبندیه که از احوال حضرت خواجه یوسف همدانی آغاز می‌شود و به‌حضرت خواجه عنایت الله نقشبندی به‌پایان می‌رسد؛
- چشتیه : در احوال بزرگان سلسلهٔ چشتیه که آغاز این مثنوی ذکر مبارک حضرت ابوبکر صدّیق و اختتام آن به‌حضرت میان هاشم کشمیری است.

حضرت ملّا بهاءالدّین در سنهٔ هزار و دویست و چهل و هشت (۱۲۴۸) هجری از دنیا به‌جنّت رفت و در محلّهٔ پتوان کشمیر به‌خاک سپرده شد. خدایش رحمت کند.

در کتابخانهٔ خدابخش پتنه، نسخه‌های خطّی مثنوی *ریشی‌نامه*، سلطانیه و غوثیه نگهداری می‌شود. این سه مثنوی در یک جلد و مشتمل بر سیصد و هفتاد و هشت برگ است. «ریشی‌نامه» از برگ یک شروع می‌شود و تا برگ یکصد و پانزده، ادامه می‌یابد. نسخهٔ خطّی مثنوی «ریشی‌نامه» در کتابخانهٔ خدابخش پتنه، تحت شمارهٔ ۱۹۲۸

(یکهزار و نُهصد و بیست و هشت) ضبط شده است. دربارهٔ مطالب و موضوعات «ریشی‌نامه» نویسنده و شاعر حضرت ملّا بهاءالدّین می‌نویسد:

"ابتداء ریشی‌نامه عنبر شمامه در شرح احوال منزویان خلوتخانهٔ تجرید و باده نوشان پیمانهٔ توحید و تفرید حضرات ریشیان کشمیر رحمةالله علیهم که هریک دُردانهٔ عشق دریای توحیداند:

ریشـیان نور مطلـق‌اند همه   خاصهٔ حضـرت حق‌اند همه
نامشـان شهـرهٔ جهانگیـری   هر طرف ریشـیان کشمیری
همهٔ شاهـان ملک تجریداند   همه مستان جام توحیداند"[1]

مثنوی «ریشی‌نامه» در سنهٔ هزار و دویست و هشتاد و پنج (۱۲۸۵) هجری به‌نگارش آمده است. کاتب سیّد ابراهیم قادری، در ترقیمهٔ نسخهٔ خطّی مثنوی «ریشی‌نامه» می‌نویسد:

"کتاب *ریشی‌نامه* من تصنیفات محبّ‌الاولیا صادق و صفا آیین ملّا بهاءالدّین کشمیری به‌ید اضعف‌العباد مسمّٰی سیّد ابراهیم قادری خلف سیادت پناه میر احمد شاه المعروف به‌السّادات‌اند و القادری بالتحقیق از اولادان قطب‌الاقطاب حضرت شیخ سیّد عبدالقادر جیلانی فی ساعته اسعد هنگام ظهر یوم الاثنین فی التّاریخ ثانی عشر من شهر جمادی‌الاوّل سنهٔ ۱۲۸۵ من هجرةالنبویّه علیه‌الصلوٰة و السّلام و علی آله و اصحابه الی قیام قیامة تحریرپذیر گردید"[2].

مثنوی «ریشی‌نامه» از ذکر حضرت نورالدّین ریشی ولی شروع می‌شود و به‌ذکر حضرت بابا نوروز ریشی به‌پایان می‌رسد. نویسنده و شاعر حضرت بهاءالدّین بها، از آغاز تا زمان خود همهٔ ریشیان و صوفیان کشمیر را تذکّر داده است که بیشتر از آنها خلفا و معاصرین حضرت شیخ نورالدّین ولی بوده‌اند. مانند: بابا زین‌الدّین، بابا بام‌الدّین، بابا لطیف‌الدّین، بابا دریاءالدّین، بابا ناصرالدّین، بابا شرف‌الدّین، بابا نجم‌الدّین. بابا قیام‌الدّین، بابا روپی ریشی، بابا سزن ریشی، بابا شمس‌الدّین، میر بابا ریشی،

---

۱. *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، از پروفسور، عبدالقادر سروری، انتشارات مجلس تحقیقات اردو کشمیر، سرینگر، چاپ ۱۹۲۸ م، ص ۴۲–۲۴۱.

۲. نسخهٔ خطّی «ریشی‌نامه»، مخزونهٔ کتابخانهٔ خدابخش، پتنه، برگ ۵۱۱.

بابا حیدر لاری، بابا شکورالدّین، بابا رجب‌الدّین، بابا حاجی ریشی، بابا زیب‌الدّین، بابا حنیف‌الدّین، بابا مبارک، بابا پیام‌الدّین، بابا بهرام ریشی، بابا نیکی ریشی و…

حضرت شیخ‌العالم نورالدّین ریشی در کشمیر به‌عنوان مؤسّس فرقه ریشیان به‌شمار می‌آید. اهل اسلام و اهل هنود، هردو به‌آن جناب عقیده دارند. هندوها، حضرت نورالدّین ولی را «نند رشی» می‌گویند.

فهرست‌نویس تشریحی کتابخانهٔ خدابخش پتنه، نسخهٔ خطّی مثنوی «ریشی‌نامه» را همان‌طور معرّفی می‌نماید:

"The work consists of three Daftars, the first of which i.e. *Rishinama* is devoted to the account of Nuruddin, his followers and contemporaries"[1].

پس از حمد و نعت و منقبت اهل بیت اطهار و مؤسّس سلسلهٔ قادریه حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی، ذکر حضرت شیخ نورالدّین ولی، سرحلقهٔ ریشیان کشمیر، آغاز می‌شود. دربارهٔ حضرت شیخ نورالدّین معروف به‌علمدار کشمیر همان فهرست‌نویس تشریحی کتابخانهٔ خدابخش مسمّٰی به‌مولوی عبدالمقتدر اطّلاعاتی هم می‌دهد که پدرش، مسمّٰی به‌سالار دو پسر داشت، شش و کندرو. این هردو بدبختانه سارق شدند. سپس خداوند بزرگ در سنهٔ هفت صد و هفتاد و نُه (۷۷۹) هجری پسر سیوم به‌او اعطاء کرد. همان پسر نورالدّین سالار ریشیان کشمیر شد. راجع به‌این واقعیّت‌ها فهرست‌نویس مزبور می‌نویسد:

"The account of the Rishis begins foll. 9^b with Shaikh Nuruddin Alamdar Kashmir. His father Salar was married to a woman Sudur Salar became the father of two sons Shash and Kandaru, both of whom turned out thieves. Subsequently, in A.H. 779 = A.D. 1379, Salar was provided with a third son called Nawindah Rishi, who later on became known as Nuruddin the first Rishi of Kashmir"[2].

نویسندگان کشمیر می‌گویند که پدر حضرت شیخ نورالدّین ولی، قبلاً هندونژاد بوده است، بعداً به‌دست حضرت یاسمین ریشی اسلام آورد و سالار دین نام گرفت.

---

1. *Descriptive Catalogue of Persian Manuscripts*, Vol. 31, compiled by Molvi Abdul Muqtadir, published by Khuda Bakhsh Library, Patna, 1932 A.D., p.154.
2. Ibid.

حضرت شیخ‌العالم نورالدّین ریشی در کشمیر به‌عنوان مؤسّس فرقه ریشیان به‌شمار می‌آید. اهل اسلام و اهل هنود، هردو به‌آن جناب عقیده دارند. هندوها، حضرت نورالدّین ولی را «نند رشی» می‌گویند حضرت نورالدّین به‌دست مبارک حضرت سیّد میر محمّد بن سیّد علی همدانی بیعت نمود و خلیفه و مجاز او گشت و به‌خطاب «قطب‌الآفاق» مشرّف گشت. حضرت شیخ در سنهٔ هشتصد و چهل و سه (۸۴۳) هجری به‌عقبٰی شتافت و نزد سرینگر در چرار شریف آسوده شد. شاعر مثنوی *ریشی‌نامه*، عدّهٔ کثیری از ریشیان کشمیر را مفصّلاً تذکّر داده است که از آغاز تا زمان ایشان در کشمیر زیسته‌اند. ما در اینجا، چند تن از آنها را به‌اختصار معرّفی می‌کنیم:

حضرت بابا بام‌الدّین ریشی: ایشان، قبلاً یک نفر از قوم برهمن بود و بوما سادو نام داشت. در یک بتکده کشمیر ریاضت می‌کشید که در آن بتخانه سیصد و شصت اصنام وجود داشتند. امّا به‌کوشش حضرت نورالدّین ریشی او اسلام آورد و بام‌الدّین نام گرفت. از خلق دور زندگی می‌کرد. در روستای کشمیر موسوم به‌بومه مزار مبارک ایشان هست.

بابا زین‌الدّین ریشی: ایشان خلیفهٔ خاصٍ حضرت شیخ نورالدّین ریشی بود. میهن او کشتوار بود و شجرهٔ نسب ایشان به‌راجگان کشتوار می‌رسد. در عهد طفولیّت، پدرش درگذشت. همان شب، مادرش در خواب حضرت شیخ نورالدّین را زیارت کرد. روز دیگر به‌خدمت حضرت نورالدّین به‌همراه بچّهٔ خویش حاضر شد. بابا زین‌الدّین ریشی از ملاقات امرا و پادشاهان ابا می‌نمود و شاهان دنیا را تکریم نمی‌کرد. به‌همین جهت، پادشاه سلطان زین‌العابدین بدساه، بابا زین‌الدّین را از کشور خود بیرون کرد و ایشان به‌جانب تبّت رفت. امّا پس از چندی، پادشاه ناراحت شد و پسر خود را به‌خدمت بابا زین‌الدّین فرستاد و ازیشان عذرخواهی کرد. بابا زین‌الدّین به‌کشمیر بازگشت. در محلّ عیش‌پوره زندگی کرد و همانجا فوت شد.

بابا شکورالدّین: ایشان مرید و خلیفهٔ بابا بام‌الدّین و برادر کلان بابا رجب‌الدّین ریشی بود. بابا شکورالدّین، یکی از صوفیان شهیر کشمیر به‌شمار می‌رود. او همواره در باغات می‌گشت. در عهد سلطان زین‌العابدین به‌دنیا آمد و در عهد سلطان محمّد شاه به‌عقبٰی رفت. مزار ایشان در جبل ویر موجود است.

بابا نوروز ریشی: ایشان در کشمیر در زمرۀ امراء به‌شمار می‌رفت و در ظلم و جور شهرت داشت. امّا، یک نگاه فیض اثر بابا شیخ نیک ریشی کارکرد و او تایب گشت و در زمرۀ مریدان او شامل شد و تمام زندگی را در عبادت و ریاضت به‌سربُرد. در سنۀ نُهصد و نود و هشت به‌جنّت رفت.

بابا دریاءالدّین ریشی: ایشان مرید و خلیفه بابا زین‌الدّین ریشی بود. علمای آن زمان، ایشان را خیلی تکریم می‌نمودند. بابا دریاءالدّین از فیّوضات ریشیان دیگر آن دوره، مانند بابا شکورالدّین ریشی، بابا پیام‌الدّین ریشی، بابا حنیف‌الدّین ریشی و شیخ شمس‌الدّین ریشی مستفیض شد. او عمر خود را دربُن غار تمام کرد. چهل روز قبل از وفات خویش، بابا دریاءالدّین ریشی همۀ را منع کرد که در غار نیایند و بعد از چهل روز بیایند. بعد از چهل روز دیدند که غار خالی است و هیچ نیست. همانجا زیارتگاه ساختند.

در اینجا فقط چند تن از ریشیان کشمیر معرّفی شدند و بیشتر از آن ممکن نیست. معرّفی همه ریشیان کشمیر، که در کتاب «ریشی‌نامه» حضرت بهاءالدّین بها آمده، خیلی طول خواهد کشید. امّا خالی از فایده نیست اگر ما فهرست عناوینی را، که نویسنده در احوال ریشیان مختلف کشمیر درج کرده است، نقل کنیم. این عناوین مثنوی «ریشی‌نامه» نشان می‌دهند که نویسنده و شاعر حضرت بهاءالدّین بها، در جمع‌آوری احوال ریشیان کشمیر و حکایات و واقعات منسوب به‌آنها چقدر زحمت کشیده است. بدون شک، نویسندۀ مزبور، به‌صوفیان و ریشیان کشمیر، محبّت قلبی داشت. به‌همین جهت، ایشان را «محبّ‌الاولیای» گفته‌اند.

در ضمن این عناوین درج شده، درخور تذکّر است که به‌یک نگاه آن عناوین، محتوا و مطالب کامل این کتاب روشن می‌شود و به‌ویژه برای پژوهشگران خیلی مفید و سودمند خواهد بود. این تذکرۀ منظوم «ریشی‌نامه» از حمد خدا آغاز می‌شود و به‌مناجات شاعر ختم می‌شود. شمارۀ ترتیب این عناوین ازین قرار است:

- در بیان آنکه ظهورات و تعینات مرآت کمالات است و شیونات ذات واجب‌الوجوداند به‌لفظ کن همه را به‌ظهور آورده‌اند. (برگ ۱)
- در نعت حضرت سیّدالمرسلین حضرت محمّد رسول الله(ص). (برگ ۲)

- در بیان منقبت زبدةالابرار خلیفةالتحقیق حضرت ابوبکر صدّیق. (برگ ۳)
- در بیان منقبت امیرالمؤمنین خلیفهٔ ثانی حضرت فاروق اعظم. (برگ ۴)
- در بیان منقبت جامع‌القرآن حضرت عثمان ذی‌النّورین. (برگ ۵)
- در بیان منقبت امیرالمؤمنین حضرت علی مرتضیٰ کرم الله وجه. (برگ ۵)
- در بیان مناقب جگرگوشه مصطفیٰ و قرةالعین علی مرتضیٰ و نوردیده فاطمه زهرا.
- امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما. (برگ ۶)
- در بیان مناقب ائمّهٔ اثناعشر. (برگ ۶)
- در بیان مناقب زبدةالعاشقین حضرت امام محمّد مهدی. (برگ ۷)
- شجرهٔ حضرات قادریه جناب غوث‌الاعظم حضرت سلطان شیخ عبدالقادر جیلانی. (برگ ۸)
- در ذکرِ معارف و حقایق آگاه مخدومی و مطاعی جناب حضرت شاه عنایت الله نوّرالله مرقده. (برگ ۸)
- ابتداء *ریشی‌نامهٔ* عنبر شمامه در شرح احوال منزویان خلوتخانه تجرید باده نوشان پیمانه توحید و تفرید که هریک دُردانهٔ عشق دریای توحیداند. (برگ ۹)
- ذکر در بیان حسب و نسب جناب شیخ‌العالم شیخ نورالدّین علمدار کشمیر و شرح احوالات والدین و برادران ایشان اشارت به‌آن و مناجات کردن پدر ایشان و اجابت شدن به‌درگاه حق. (برگ ۱۰)
- ذکر در بیان تولّد جناب حضرت شیخ نورالدّین نورانی قدّس‌سرّه و شرح احوالات ایشان در عهد طفولیّت تا عهد جوانی. (برگ ۱۱)
- ذکر در بیان کشیدن برادران حضرت شیخ را به‌جهت کار دزدی و عیاری و پرهیز و اجتناب نمودن حضرت ایشان به‌جهت ترسناکی و پرهیزگاری. (برگ ۱۲)
- شکایت کردن برادران حضرت شیخ در پیش والده و متنّفر شدن ایشان از اطوارهای حضرت شیخ و پند دادن به‌حضرت ایشان. (برگ ۱۳)
- ذکر در بیان رفتن حضرت شیخ در پیش بافنده به‌همراه والده خود به‌جهت آموختن کسب و هنر و هدایت یافتن بافنده از حضرت شیخ. (برگ ۱۴)

- ذکر در بیان آمدن حضرت شیخ در پیش والده و پرسیدن او از آموختن کسب و هنر و جواب دادن شیخ از احوالات باطنی و علم لدنّی و گفتگوی با دیگران. (برگ ۱۶)
- طلوع نمودن آفتاب جهانتاب شاهد لولاک لما خلقت‌الافلاک بر حضرت شیخ و کامیاب مستفید شدن او. (برگ ۱۷)
- در بیان ترک نمودن حضرت شیخ خانمان تبار خویش و یافتن ذات ازلی. (برگ ۱۸)
- آمدن والده از کمال اشتیاق و محبّت نزد غار به‌جهت استفسار آن در شهود و عجزوزاری کردن به‌جهت بیرون آمدن و اعتذار و عذر خواهی نمودن حضرت شیخ والدهٔ ماجدهٔ خود را. (برگ ۱۹)
- در بیان بانوی حضرت شیخ و رفتن وی بر در غار و باهمدیگر گفتگو کردن و پرهیز کردن حضرت شیخ از صحبت آن و جواب دادن. (برگ ۱۹)
- در بیان آمدن بانوی حضرت شیخ همراه کودکان شاید که به‌آن بهانه حضرت شیخ را از غار برآورد و کودکان در آنجا گذاشتن و ایشان جان به‌جان آفرین خود را دادن و شرح آن. (برگ ۲۱)
- استغاثه نمودن قوم به‌جهت فوت شدن اطفال درپیش سلطان سکندر بت‌شکن و متهم داشتن حضرت شیخ را. (برگ ۲۳)
- شیر طلبیدن والدهٔ حضرت شیخ و بیرون آوردن شیر از میان سنگ و دعواکردن والده که به‌شیر من گوشت و استخوان پوست پیدا کردی و انداختن شیخ وجود خاکی. (برگ ۲۵)
- ذکر احوالات خادم‌الفقرا حضرت بابا نصرالدّین و هدایت یافتن او به‌عنایت ایزدی و توجّهات سرمدی به‌واسطهٔ حضرت شیخ قدّس‌سرّه. (برگ ۲۷)
- در بیان شهرت یافتن حضرت شیخ در عالم و عالمیان و عزم نمودن سلطان به‌جهت امتحان. (برگ ۲۹)
- در بیان آمدن لولی به‌جهت فریفتن حضرت شیخ و مکالمه و مجادله نمودن وی با حضرت شیخ و هدایت یافتن لولی. (برگ ۳۱)

- شهرت یافتن حضرت شیخ به‌جهت هدایت یافتن لولی و از غار برآمدن و بومهٔ سادو که عبارت از بابا بام‌الدّین است، به‌اسلام آوردن. (برگ ۳۴)
- رفتن حضرت شیخ در بتخانه چمره گاو بردوش گرفته مجادله و مکالمه نمودن همراه بومهٔ سادو به‌جهت اسلام دین متین. (برگ ۳۵)
- اشارت کردن حضرت شیخ طرف بتان و همهٔ کلمهٔ شهادت بر زبان راندن و به‌یکتایی او سبحانه و رسالت رسولِ خدا(ص) اقرار دادن و مسلمان شدن بومهٔ سادو و ملقّب به‌بابا بام‌الدّین شدن. (برگ ۳۸)
- بیگاری گرفتن بابا بام‌الدّین را دوکس از خاصگان سلطان و کوزه شراب بردوش او نهادن و هدایت یافتن به‌برکت او. (برگ ۳۸)
- رفتن برهمن از صفای باطن به‌طرف بهشت و رفتن حضرت شیخ به‌دنبال وی و از احوال وی پی بُردن و مکالمه باهمدیگر کردن. (برگ ۳۹)
- هدایت یافتن دو دختر آهنگران. هردو در درج معرفت مهر برج حقیقت بودند. نام یکی وسد و نام دیگری دت بوده. شاگردان جناب حضرت شیخ‌العالم بودند. (برگ ۴۲)
- ذکر احوالات بابا سزن ریشی و مستفید شدن او از نظر فیض اثر حضرت شیخ. (برگ ۴۳)
- هدایت یافتن آن جوانان که بار بردوش گرفته بودند و حضرت شیخ تفقّد حال ایشان نمودن و آنها از اشاره حضرت شیخ ترک دنیا نمودن. (برگ ۴۳)
- ذکر زاد و بوم سرحلقهٔ یقین زبدهٔ ریشیان روی زمین جناب حضرت بابا زین‌الدّین. (برگ ۴۴)
- پدرود نمودن والدهٔ ماجده خود را آن قطب‌الواصلین جناب زین‌الدّین ریشی و هم احوالات‌شان. (برگ ۴۸)
- در بیان حقیقت آن غار که جناب بابا زین‌الدّین نشستن آن از مرشد مأمور شد. چون در آنجا دیوی مجسّم نشسته و آن دیو مردم شهر را اذیّت می‌داد و کشته شدن آن دیو از دست عیش سن که پهلوانی در عهد ماضی بود و شرح آن. (برگ ۴۹)

- در بیان بیرون آمدن ماران از غار و قرارگرفتن بابا زین‌الدّین ریشی با شکوه و وقار و در شرح احوالات ایشان. (برگ ۵۱)
- در بیان اسلام آوردن و ترک دنیا نمودن آن پیشوای عارفین بابا لطیف‌الدّین در پیش آن آفتاب جلی جناب حضرت شیخ نورالدّین ولی قدّس‌سرّه. (برگ ۵۳)
- ذکر در بیان سیاحت نمودن حضرت شیخ به‌قدم تجرید و تفرید در همهٔ پرگنات و دهات و مقام گرفتن در قریهٔ دریگام موجب اشارهٔ غیبی. (برگ ۵۵)

حضرت نورالدّین به‌دست مبارک حضرت سیّد میر محمّد بن سیّد علی همدانی بیعت نمود و خلیفه و مجاز او گشت و به‌خطاب «قطب‌الآفاق» مشرّف گشت.

- ذکر در بیان آمدن سیّدالسّادات، محرم بارگاه سبحانی حضرت سیّد محمّد همدانی قدّس‌سرّه با مشایخ پدر بزرگوار جناب امیرکبیر میر سیّد علی در پیش شیخ نورالدّین ولی و کامل و کامیاب نمودن ایشان. (برگ ۵۷)
- ذکر در بیان بیرون آمدن حضرت شیخ از کمال وجدان و غریق بحر وحدت شدن دم از مطلق زدن. بابا نصرالدّین در خدمت او اظهار نمودن و ایشان به‌موجب شریعت کار فرمودن. (برگ ۶۰)
- ذکر رحلت و تکفین و تدفین آن آفتاب روی زمین و شاهباز سدره‌نشین جناب شاه نورالدّین قدّس‌سرّه و تب و تاب جماعهٔ ریشیان. (برگ ۶۲)
- ذکر در بیان فرستادن دختران عارفهٔ بابا نصرالدّین بعد از وفات جناب شیخ نورالدّین قدّس‌سرّه به‌جانب بابا زین‌الدّین که به‌جهت تکفین و تجهیز حضرت شیخ حاضر شود و ابا نمودن او و باز رفتن بابا نصرالدّین وکیفیّت آن. (برگ ۶۳)
- ذکر سلطان‌الوفا، خلیفهٔ اوّلین جناب بابا بام‌الدّین قدّس‌سرّه و آمدن پادشاه اسلام سلطان زین‌العابدین در خدمت ایشان. (برگ ۶۵)
- ذکر سرحلقهٔ آگاهان و عارف بالیقین بابا شمس‌الدّین. (برگ ۶۶)
- ذکر نوبهار درویشی جناب میر بابا ریشی که خادم و شاگرد حضرت بابا شمس‌الدّین بود. (برگ ۶۷)

- ذکر خاص درگاه باری بابا حیدر لاری ریشی که خلیفهٔ حضرت بابا بام‌الدّین بود و عاشق شدن زنی که در خانهٔ خادم او بود و اجتناب نمودن ازو. (برگ ۶۸)
- ذکر سپهسالار کشور یقین یگانهٔ گوهر تمکین بابا شکورالدّین. (برگ ۶۹)
- ذکر حقایق آگاه پیشوای اهل یقین بابا رجب‌الدّین قدّس‌سرّه. (برگ ۶۹)
- ذکر عارف بالله محرم راز درویشی بابا نوروز ریشی قدّس‌سرّه. (برگ ۷۱)
- ذکر سپهسالار ملک درویشی، بابا هروِیر ریشی که جانشین بابا نونده ریشی قدّس‌سرّه بود. (برگ ۷۳)
- ذکر زبدهٔ نیکوکیشان، جناب بابا نونده ریشی قدّس‌سرّه. (برگ ۷۳)
- ذکر حاجی‌الحرمین بابا حاجی ریشی. (برگ ۷۴)
- ذکر حالات بابا حاجی ریشی نشستن به‌جای مرشد و کارهای دشوار به‌جهت کشف اسرار. (برگ ۷۵)
- ذکر وفات پیر طریقت، رهبر اسرار معانی جناب بابا بام‌الدّین قدّس‌سرّه. (برگ ۷۶)
- ذکر کرامات و مقامات بابا زین‌الدّین ریشی و آب آوردن ایشان از چشمه که به‌جهت او از فضل الٰهی صادر شده و رسیدن آب در لنگر. (برگ ۷۷)
- ذکر عارف پُرنور حضرت بابا اوتر تهاکور و شرح حسب و نسب ایشان. (برگ ۷۸)
- در بیان بیگاری گرفتن خادم خاص آن زبدةالعارفین بابا زین‌الدّین و آب بندشدن به‌جذبهٔ ایشان. (برگ ۷۸)
- ذکر برگزیدهٔ ربّانی مولانا شمس‌الدّین و رفتن در کعبهٔ شریف و یافتن شیخ‌الحرم شیخ عبدالحکیم و دیدن مرتبهٔ پیر خود بابا زیب‌الدّین و شرح آن. (برگ ۷۹)
- ذکر سرحلقهٔ مشایخان طریقت حضرت بابا شکورالدّین قدّس‌سرّه. (برگ ۸۱)
- ذکر از نور معرفت پُر بابا دُر قدّس‌سرّه. (برگ ۸۲)
- ذکر پادشاه ملک درویشی جناب بابا ریگی قدّس‌سرّه. (برگ ۸۳)
- ذکر خادمان بابا ریگی ریشی. (برگ ۸۳)
- ذکر خضر دریای هدایت و الیاس رهنمای طریقت بابا حنیف‌الدّین ریشی. (برگ ۸۴)

- ذکر حضرات سادات قدّس اسرارهم که در کشمیر جنّت نظیر جلوه پیرا شده‌اند. (برگ ۸۵)
- ذکر در بیان خراب نمودن بتخانه کشمیر جناب حضرت امیرکبیر و طرز خانقاه نمودن به‌جهت تعلیم و تدریس. (برگ ۸۸)
- ذکر حضرات سادات که همراه جناب حضرت میر سیّد علی همدانی قدّس‌سرّه تشریف آورده بودند و خلق را رهنمائی نمودند. (برگ ۸۹)
- ذکر شیخ‌الاصفیا بابا مبارک ریشی. (برگ ۹۴)
- ذکر قطب‌العارفین بابا پیام‌الدّین. (برگ ۹۵)
- ذکر هدایت‌الواصلین بابا دریاءالدّین. (برگ ۹۶)
- ذکر قلزم امامت بابا لدی قدّس‌سرّه. (برگ ۹۷)
- ذکر سرحلقهٔ ارباب یقین جناب بابا زین‌الدّین قدّس‌سرّه و تکلیف نمودن پادشاه زمانهٔ ایشان را و رفتن تبّت و شرح حالات او و ذکر وفات ایشان قدّس‌سرّه. (برگ ۹۹)
- ذکر زبده اهل یقین جناب بابا لطیف‌الدّین و در اوصاف خادم ایشان یعنی شیخ بابا هرباز. (برگ ۱۰۱)
- ذکر آن ستوده بهمه کمال بابا لچم‌الدّین ریشی و بابا اننت ریشی قدّس‌سرّه. (برگ ۱۰۴)
- ذکر آن کبار مشایخ بابا نوری قدّس‌سرّه. (برگ ۱۰۵)
- ذکر وفات بابا جندی که از یاران جناب نوروز ریشی بود. (برگ ۱۰۵)
- ذکر بابا بهرام ریشی که از خادمان برگزیده جناب بابا نوری ریشی بود. (برگ ۱۰۵)
- ذکر آن زبدهٔ اولیای زمان جناب بابا نصرالدّین قدّس‌سرّه. (برگ ۱۰۶)
- ذکر آن شهسوار ولایت جناب بابا لولی حاجی قدّس‌سرّه. (برگ ۱۰۷)
- ذکر آن دو برادر که یکی را روپی ریشی نام و دوم را ازینه ریشی نام بوده از یاران جناب بابا نصرالدّین ریشی قدّس‌سرّه. (برگ ۱۰۷).
- ذکر حالات شیخ زمان حضرت بابا گنگ ریشی قدّس‌سرّه. (برگ ۱۰۹).
- ذکر رابعهٔ ثانیه عارفهٔ زاهده سنگا بانو. (برگ ۱۰۹)

- ذکر بدرقهٔ کاروان توکّل بابا نیکی ریشی قدّس‌سرّه. (برگ ۱۱۰)
- ذکر کامل طایفهٔ پرهیزگار جناب بابا نوروز ریشی قدّس‌سرّه. (برگ ۳-۱۱۱)
- مناجات و تحیات حضرت قاضی‌الحاجات در آمرزش تقصیرات که از این مجرم عاصی به‌ظهور آمده است. (برگ ۱۱۴)
- تمّت شد کتاب مستطاب بعون عنایت ملک‌الوهاب. (برگ ۱۱۴)

شاعر «ریشی‌نامه» حضرت ملّا بهاءالدّین، توسّط این مثنوی، نه تنها ا حوال ریشیان کشمیر را روشن کرده است، بلکه تاریخ تصوّف در کشمیر را هم زنده کرده است. راجع به‌این مثنوی، این نکته درخور یادآوری است که بعضی از ریشیان کشمیر، معاصر ملّا بهاءالدّین بوده‌اند و او دربارهٔ آنها اطّلاع اساسی داده که از مآخذ دست اوّل است و از جایی نگرفته است. اگر این مثنوی «ریشی‌نامه» نبود، احوال بعضی از ریشیان کشمیر از دست می‌رفت. حضرت ملّا بهاءالدّین در فنّ شعر و بلاغت سلطهٔ کامل داشت و در زبان سهل و سخن مختصر افکار تازه خویش را به‌خوانندگان می‌رساند. شعر حضرت ملّا بهاءالدّین، با وجود آنکه ساده و سهل است، تأثیر و نفوذ فراوان دارد. مثنوی «ریشی‌نامه» از لحاظ محتوی و مطالب و تسهیل کار، نه تنها در ادبیّات کشمیر بلکه در ادبیّات فارسی، سراسر جهان، فناناپذیر و ماندنی است

در آخر این مقاله، به‌طور نمونه چند اشعار از «ریشی‌نامه» نقل می‌شود که شاعر در تحت عنوان «بیان تولّد جناب شیخ نورالدّین نورانی قدّس‌سرّه و شرح احوالات ایشان در عهد طفولیّت تا عنفوان جوانی» سروده است:

چون تولّد شد آن خجسته نهاد   بود یک کم ز هفتصد و هشتاد
آن زمان که ظهور او گردید   خانه روشن ز نور او گردید
سه شبانروز قطره‌ای از شیر   نکشید از کمال نور ضمیر
بعد سه روز مست جام شهود   لله دیوانه سوی او فرمود
ز آمدن چون نه شرمساری تو   از چشیدن چه شرمساری تو
خنده‌ای زد ز تیز هوشی‌ها   گشت مشغول شیر نوشی‌ها
تا که آن آفتاب تابنده   شد چو سر و سهی خرامنده
پدر از این جهان سفر کردش   مادر از جان و دل بپروردش

چـون جـوان شـد بـدرّ یکتـایی   منعقـــد ســـاختندش از جـــایی
یافـــت همخوابـــۀ ســـراپا نـــور   چـشم بـد دور غیـرت صـد حـور
در همین یک دو سال پی در پی   شـــد تولّـــد دو گـــوهرش از وی
پـــسری همچـــو مـــاه رخـــشنده   دختـــری همچـــو مـــاه تابنـــده
مــــــادر از ر اه مهربانیهــــــا   داد پنـــدش بخـــوش زبانیهـــا
کای پسر چـون عیالمنـد شـدی   بکمنـــد عیـــال بنـــد شـــدی
حرفـــه‌ای کـــرد بایـــدت ناچـــار   تـا کـه آسـان شـود تـرا ایـن بـار
گفت با چیـز هـیچ کـارم نیـست   دزدی و رهزنـــی شـــعارم نیـــست
گفـت آخـر چـه میکنـی بـاری   بکـن از بهـر قـوت خـود کـاری
گفـت قـوتم خـدای خواهـد داد   هـــم ثبـــوتم خـــدای خواهـــد داد
همـــه را رزق مـــی‌رســـاند او   قـــسمت رزق نیـــک دانـــد او
کـی فرامـوش مـی‌کنـد مـا را   خـود صـفا نـوش مـی‌کنـد مـا را
چـشم دارم ز پـای تـا فـرقم   کنـــد از نـــور معرفـــت غـــرقم
مـادر مهـربـان مـبـاش غـمـین   از پـی قـوت مـن بـدیـن آئـین
بخـــدای خـــودم ســـپار کنـــون
تا چه آیـد ببـین ز پـرده بـرون[۱]

منابع

۱. نسخۀ خطّی «ریشی‌نامه»، مخزونۀ کتابخانۀ خدابخش، پتنه.

۲. سروری، پروفسور عبدالقادر: *کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ*، انتشارات مجلس تحقیقات اردو کشمیر، سرینگر، چاپ ۱۹۲۸ م.

3. *Descriptive Catalogue of Persian Manuscripts*, Vol. 31, compiled by Molvi Abdul Muqtadir, published by Khuda Bakhsh Library, Patna, 1932 A.D., p.154.

---

۱. نسخۀ خطّی «ریشی‌نامه»، مخزونۀ کتابخانۀ خدابخش، پتنه، برگ ۱۱.

شاعرانِ کشمیر در دفترِ دوّمِ سفینۀ خوشگو

کلیم اصغر*

خطّه زیبا و جنّت نشان کشمیر در هندوستان، همواره و از گذشته‌های دور در معرض توجّه عرفا و متصوّفان اسلامی، شاهان و امرا، نویسندگان و متفکّران قرار داشته است. هوای خنک و ملایم این دیار با صفا و زیبارویان آن از موضوعاتی بوده که اغلب شعرا و نویسندگان را بر آن داشته تا پیرامون آن قلم فرسایی نمایند. همچنین مزیّت‌های فراوان این سرزمین زیبا باعث شده، تا شاهان، امرا، شعرا، عرفا و نویسندگان از شهرها و سرزمین‌های مختلف روی به‌صوب آنجا نهاده، گاه حتّی به‌صورت دایم ماندگار آن بلد گردند. چنانچه در دوره‌های متوالی شاهان قدرتمند هندوستان دارای دو مرکز سیاسی (تابستانی و زمستانی) در هندوستان بوده‌اند. یعنی زمستان‌ها را در دارالخلافه دهلی و تابستان‌ها را به‌کشمیر می‌گذراندند.

ما در این نوشته تنها به‌معرّفی آن دسته از شعرایی می‌پردازیم که در سفینۀ خوشگو دفتر دوّم تألیف بندرابن داس خوشگو در صف شعرای کشمیر معرّفی شده‌اند. این دسته از شعرا شامل سه گروه خواهند بود:

۱. آن عدّه از شعرایی که اصالتاً کشمیری بوده، در همانجا متولّد گردیده و در همانجا هم به‌دار حق پیوستند.

۲. آن عدّه از شعرایی که از شهرهای مختلف ایران و مناطق فارسی به‌کشمیر مهاجرت نموده، در آنجا ماندگار شده‌اند یا مدّتی را به‌کشمیر بوده‌اند.

---

* استادیار فارسی جامعۀ ملّیّۀ اسلامیّه، دهلی‌نو.

۳. معرّفی شعرایی که از سایر شهرهای هندوستان به‌کشمیر آمده، در آن شهر ماندند تا آنکه در همانجا رحلت نمودند.

> **عبدالعلی طالع و عبدالغنی بیگ قبول و ملّا ساطع و اکثری از خوش فکران کشمیر از تلامذه جویا اند در عصر عالمگیر پادشاه در خانهٔ او هنگامهٔ صاحب سخنان کشمیر گرم بود.**

عنایت خان آشنا

خواجه محمّد طاهر نام داشته، خلف رشید ظفر خان احسن است. جوانی در کمال قابلیّت و فهمیدگی بوده، امّا نصرآبادی در تذکره خود آورده که وی شوخی را از حد می‌گذرانید. بزرگان وقت مثل ابوطالب کلیم و سایر موزونان را به‌خانه برده، شوخی‌های بیجا می‌کرد.

وقایع سی‌ساله شاهجهانی را در نثر از ملّا حمید و دیگران فصیح‌تر نوشته و آن کتاب به‌مطالعه فقیر مؤلّف رسیده به‌قدرت و سامان نوشته بود و مشق سخن از پدر به‌مراتب گذرانیده آخر ترک منصب کرده به‌جنّت‌نظیر کشمیر بسرمی‌برد و همانجا به‌سال هزار و هفتاد و هفت به‌جنّت خرامید. صاحب دیوان ضخیم و سه مثنوی است، بسیار پاکیزه‌گو است. این مثنوی در صعوبت راه کشمیر گفته:

درین ره نیست ممکن پیش رفتن		مگر گاهی توان از خویـش رفتن
به‌کوه او ز بس سنگ است دربار		بغیـر جـاده کـس نبود زمیـندار[۱]

آنی کشمیری

از مستعدّان زمان اکبر شاهی بود. شصت سال در وطن گذرانید این دو شعر در *هفت اقلیم* به‌نام وی نوشته‌اند:

عـرق نشسته ز پندم رخ نکـوی تو را		ز من مرنج که می‌خواهم آبروی تو را

*

ما خـود از ضعف به‌دل‌ها نتوانیـم رسید		یاد ما گر نکند کس ز فراموشی نیست[۲]

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۱۰.
۲. همان، ص ۱۵.

نوّاب ظفر خان احسن

نام نامیش میرزا احسن الله، خلف امجد ارشد خواجه ابوالحسن مخاطب به‌آصف خان اکبر شاهی که رکن دولت آن حضرت بود. از ولایت تربت است. بعد از پدر در عهدِ جهانگیری و شاهجهانی اعتبار تمام داشته به‌والا پایگی صوبه‌داری کابل و کشمیر و دکن و منصب هفت هزاری پنج هزار اسب سوار سه اسبه و دو اسبه سرافرازی داشت. در شعر فهمی و شاعرنوازی دست عظیم داشت. وفات وی در سال هزار و هفتاد و سه در لاهور واقع شد و در مقبره پدر خود مدفون گشت. صاحب دیوان و مثنوی است. نمونهٔ کلام این است:

چون تبسّم می‌کند بر طبع داغم می‌خورد   بی‌دماغم خنـدهٔ گل بر دماغـم می‌خورد[۱]

استغنای کشمیری

میر عبدالرّسول نام داشت. در عهد شاهجهان ظهور یافته، در خدمت محمّد شجاع خیلی تقرّب داشت. بعد از او به‌ملازمت عالمگیر پادشاه همی رسیده، مصدر خدمات گردید بختاور خان خوجه‌سرای عالمگیر در «مرآت عالم» می‌نویسد که به‌تقریب مطلب به‌عرض رسانیدن این رباعی برای من گفته آورد:

ای خان بلندقدر اکسیر سـخن   فرمان زمان تو خـوانین زمـن
تا خاطر آشفته‌دلان جمع شود   یکبار بگو حـرف پریشانی من

میر استغنا عجب مرد ساده‌ای بوده، هرچه از هرکس می‌شنید، باور می‌کرد. در آخر عمر ترک تعلّق کرد. به‌عمر شصت سالگی در دهلی از حیات مستعار استغنا گزید[۲].

اوجی کشمیری

صاحب هفت اقلیم در زمان اکبر شاهی تألیف نموده، از شعرای آن وقت می‌نویسد که از سخنوران مسلّم وقت خود است. دیوان مختصری دارد. از اوست:

هر سر که بستهٔ غـم فتراک او بود   دانم یقین که روز جزا سرخ‌رو بود[۳]

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۲-۲۱.
۲. همان، ص ۲۳.
۳. همان، ص ۳۰.

بینش

اگرچه اسلاف او از ایران بودند، لیکن به‌سبب بودن کشمیر که تمام عمر در آنجا به‌سربرده به‌کشمیری مشهور شده از استادان وقت بوده، مشق بسیار پخته کرده در اشعارش تازگی و نازکی بسیار است. چنانکه:

هـر پـارهٔ دلـم چمـنی از نـگاه اوسـت   آیینه چون شکسته شد آیینه خانه است
دریــن محیط شــنای مــن از ره تدبیــر   به‌هیچ جا نرسـد چون شنای کشتی‌گیر
در راه حصــال تــو ز بس چــشم براهم   چــون چاره بود خاک‌نشین مدّ نگاهم[۱]

جنونی کشمیری

خواجه ابوالفتح خان «جنون» تخلّص، کشمیری است. به‌فضایل و کمالات آراسته در لباس نوکری از درویشی بهره داشته در عهد عالمگیر به‌خدمت دیوانی گورکپور سن اعمال صوبهٔ اَوَده سرافراز بود در آنجا توطّن گزید و در عهد شاه عالم بهادر شاه به‌دیوانی صوبهٔ عظیم‌آباد رسید. بعد از معزولی همانجا در اوایل عهد فرّخ‌سیر درگذشت. نعش او را به‌گورکپور نقل نموده و مقبره که خود ساخته صاحب دیوان است. امروز نبیرهٔ ایشان خواجه ابوالمظفر در عظیم‌آباد معزّ و مکرّم زندگانی می‌نماید. یک شعرش نوشته شد.

پیــر کار تیــشهٔ فـرهـاد از ســـوزن کنـد   ما به‌مژگان سفیدی جوی شیر آورده‌ایم[۲]

جویا

اسم شریفش داراب بیگ. اگرچه مغل‌زادهٔ ایرانی است چون توطّن در کشمیر اختیار کرده بود آنجایی مشهور شده صاحب سخن عالی همّت بود. عشق به‌کمال رسانیده، داراب بیگ جویا و کامران بیگ گویا دو برادر تخلّص از ابوطالب کلیم اختیار کرده‌اند امّا مشق کامران بیگ گویا بیشتر در خدمت سامری تبریزی درست شده و فتح بیگ تسکین نیز برادر ایشان است. به‌همه حال میرزا جویا دیوانش قریب به‌هفت هزار بیت

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۱۳۲.
۲. همان، ص ۸–۱۶۷.

به‌نظر آمده اگرچه تبدیل در شعرش بسیار واقع شده لیکن چون معنی بند است این قسم اتّفاق افتاده عرض استاد فن خوش خیال و پخته‌گو است. مهدی بیگ صحبت تخلّص برادرزادهٔ او درین زمان شاعر خوش سلیقه و خوش صحبت و با خان آرزو بسیار آشنا بود عبدالعلی طالع و عبدالغنی بیگ قبول و ملّا ساطع و اکثری از خوش فکران کشمیر از تلامذه جویا اند در عصر عالمگیر پادشاه در خانهٔ او هنگامهٔ صاحب سخنان کشمیر گرم بود. از اساتذه مقرره است. این قطعه از قصیده او است:

کمند را چو تو کار سنان به‌فرمایی   اگر بود به‌مثل دشمن تو رویین تن
گهی به‌معرکه سرپنجه عدد بندد   گهی گذر کند از وی چو رشته از سوزن[1]

حیرتی

مولانا تقی‌الدّین، حیرتی تخلّص از ولایت لون بوده، خیلی شاعر زبردست ایهام‌بند، نازک‌خیال، خوش فکر، معنی‌یاب، صاحب تلاش است. بسیار بذله‌گو و شیرین‌گفتار، حاضر جواب بوده، همراه همایون پادشاه به‌هند آمد و در رکاب می‌بود. در عهد اکبر شاهی در اثنای سفر کشمیر بر لب آب چنپات به‌سال نه صد و هشتاد و نه به‌حیرتکدهٔ فنا واصل شد. از فکرهای برجسته اوست:

همه را لطف تو چون مژده رحمت داده است   من اگر غرق گناهم گنهی نیست مرا[2]

سرخوش

افضل‌الشعرا حضرت محمد افضل، سرخوش تخلّص، خلف ارشد محمّد زاهد است که در سرکار عبدالله خان منصب میر سامانی داشت. بعد از واقعهٔ خان مرحوم چون مردم او داخل نوکران شاهی شدند، هر پنج پسر محمّد زاهد نیز به‌خانه‌زادگی و سرکار عالمگیر پادشاه اشتهار یافتند میان سرخوش پسر ثانی محمّد زاهد است. ولادت با سعادتش در سال هزار و پنجاه به‌عهد شاهجهانی در جنّت‌نظیر کشمیر بود. عبارت «افضل اهل زمانه» که از میر معزّ موسوی خان بنابه‌رعایت نام خود جبراً گرفته، تاریخ

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۱۷۱.
۲. همان، ص ۲-۲۰۱.

تولّد اوست. آنچه محمّد طاهر نصرآبادی در احوال ایشان نوشته که لاهوری است و در لاهور می‌باشد، غلط کرده، به‌هرحال از آغاز شباب دردِ سخن دامن‌گیر طبع بلندش بود و به‌صحبت استادان این فن رسیده، فایده‌ها برداشته تا از اساتید روزگار گردید. سررشته عالم معنی به‌دست آورد، طرز میرزا صائب را پخته کرده، در رسانیدن پیش مصرع کارها می‌نمود. اوایل پیش منعم حکاک شیرازی مشق می‌گذرانید. بعد از آن به‌خدمت محمّد علی ماهر پیوست و از صحبت آن نشئهٔ فیض ازل سرخوش کیفیّت معنی گردید. از یاران قدیم میان ناصر علی و میر معزّ فطرت بود. و با دیگر استادان عصر صحبت‌های شیرین داشت و آخر عمر به‌منصب چهار بیتی و تحویل‌داری اجناس صوبهٔ مدرس سرافراز شده به‌دارالخلافه درآمد و متّصل چوک سعدالله خان حویلی ساخته اقامت ورزید و بر هر دو تخته دروازه این دو فقره به‌خط جلی نوشته بود که الیوم خوانده می‌شود:

اگـر بیـایی در بـــاز اسـت اگر نیایی حق بی‌نیاز است

به‌عمر هفتاد و شش سالگی آزادانه جان به‌جهان آفرین سپرد. متّصل به‌قدم گاه رسول مدفون گشت. پاک بود و پاک ماند و پاک رفت.

لاله سکراج

سبقت تخلّص، تاریخ وفاتش از عبارت «آه افضل دهر» یافته و حکیم چند ندرت که از شاگردان آن جناب بود، از این مصرع برآورده:

از جهان رفت آه عارف پاک

کلّیاتش قریب پنجاه هزار بیت است و صاحب تصانیف مثل نور علی نور، جواب مثنوی مولای روم، مطلع‌اش این است:

شیشه از قلقل حکایت می‌کند غـمزهٔ سـاقی روایت می‌کنـد

و دیگر حسن و عشق نام که آغازش این است:

الهی سـوزش دردم فـزون کـن نمک‌دانی به‌داغم سرنگون کن[1]

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ٦-٤٧٤.

سلیم

محمّد قلی، سلیم تخلّص، از تهران است. من اعمال ری، سلیقهٔ سخنوری عالی داشته، اصطلاح‌بند، زبان‌دان، نازک‌خیال، معنی‌یاب بود. در اوایل عهد شاهجهانی به‌هندوستان رسیده، در خدمت نوّاب اسلام خان وزیر اعظم اعزاز تمام یافت. شعر بسیار در مدح او گفته... در جنّت‌نظیر کشمیر به‌سال هزار و پنجاه و هفت سفر واپسین اختیار نمود. مثنوی که در تعریف لاهیجان گفته بود، چون به‌هند آمد آن را به‌نام کشمیر کرد و نیز نوشته که شهرتی در اخذ معانی مردم دارد. امّا اکثر معانی لطیف و غریب مخصوص ذات طبع او هم هست.

مؤلّف سفینهٔ خوشگو دربارهٔ سلیم تهرانی می‌گوید:

لفظ «رضوان» تاریخ وفات اوست. پهلوی کلیم و قدسی و ملّا غنی آسوده است.

مؤلّف سفینهٔ خوشگو دربارهٔ سلیم تهرانی می‌گوید: این بیت در منقبت از قصیده او بسیار خوب واقع شده نوشته می‌شود:

غرض ز بیت بغیر از ظهور معنی نیست　　چو معنی آمد بیرون علی ز بیت الله[۱]

سالک

محمّد ابراهیم قزوینی، سالک تخلّص، سالک، سالک آدمیّت بود. مدّتی در اصفهان جلیس میرزا اسیر شهرستانی بود. از آنجا عازم هندوستان شد، سیرکنان به‌جنّت‌نظیر کشمیر رسید. چنانچه در مثنوی احوال آمدن و بود و باش آنجا مفصّل منظوم نموده، لهذا به‌هندوستان رسید. با طالب و کلیم و قدسی مشاعره‌ها کرده، چندی رفاقت مهابت خان داشته، بعد مدّتی به‌دکن رفت، از همان به‌طرف عزم وطن کرد، آنچه اندوخته بود، به‌غارت خویشان داد باز به‌هند آمد. چنان مانده باز کامیاب به‌قزوین مراجعت کرد و همانجا فوت شد. غرض بسیار پاکیزه‌گو است از اشعار اوست:

با ناز تو سر گرم نیاز است دل ما　　مجموعهٔ محمود و ایاز است دل ما
عمری به‌خطّ و خال تبه کرده‌ایم ما　　حاصل همین که نامه سیه کرده‌ایم ما[۲]

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ٤–۲۸۳.
۲. همان، ص ۲۹۸.

ملّا شیدا

از هندوستان بوده، صاحب طبقات شاهجهانی نوشته که مولد و منشا او قصبهٔ سیکری عرف فتح‌پور است. اوایل به‌دهلی آمد و به‌لشکر رفته با شعرا صحبت‌ها داشته و داخل احدیان سرکار پادشاهی گردید. شیدا استاد فن و بسیار پخته‌گو است. اگرچه نصرآبادی نوشته که قریب پنجاه هزار بیت نوشته و از بی‌دماغی آنها را به‌پاره کاغذ نوشته لیکن کلّیاتش صد هزار بیت شنیده می‌شود. به‌هر حال ملّا شیدا در خاتمه دیوان خود نثری به‌تعریف کشمیر نوشته است. بالجمله شیدا آخرکار از سرکار والا وظیفه گرفت، در کشمیر جنّت‌نظیر گوشه‌گیر گردید و هم آنجا رحلت کرد. تاریخ وفاتش به‌نظر نیامده لیکن اواسط عهد شاهجهانی است. مثنوی در جواب مخزن اسرار به‌دو هزار بیت تمام کرده سرآغازش این است:

آمده سرچشمهٔ فیض عمیم   بسـم الله الرّحمٰن الرّحیـم[1]

میرزا صائب

ابوالآبای تازه‌گویان حضرت میرزا محمّد علی صائب تبریزی استاد اساتذه روزگار و سرآمد معنی‌بندان نادره‌کار از فرزندان شمس‌الدّین شیرین قلم بود[2] در عهد صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه به‌عزم سیر و سیاحت به‌هندوستان تشریف آورد. گویند باعث آمدن ایشان استدعای ظفر خان احسن بود. چندی با خان مشارٌالیه در کابل و کشمیر بوده و همراه وی تا دکن رفته[3].

ملّا طغرا

اگرچه نصرآبادی نوشته که تبریزی است و باز هم به‌قلم آورده که شخصی می‌گفت از مشهد مقدّس است و مشهور است و همین صحیح است. در اکثر اشعارش شیفته هم تخلّص می‌نماید که...

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۳۲۷.

۲. همان، ص ۳۷۰.

۳. همان، ص ۲۷۲.

بالجمله در اوایل عهد جهانگیری به‌هندوستان رسید. در نظم و نثر کوس استادی نواخت. از وقتی که به‌هند آمد همانجا بود آخر عمر به‌کشمیر جنّت‌نظیر متوطّن شد. و همانجا درگذشت و رساهای منشآتش جدا جدا مشهور است. و آن قدر قبول یافته که در مکتب‌ها می‌خوانند. اکثر به‌طریق و طرز خاصی خود هم می‌نگارد و متبع ملّا ظهوری است و اصطلاحا نیز بسیار به‌کار برده، مثنوی در تعریف کشمیر گفته از آنجا است:

سواری کز ره گلزارش آید سمندش در نظر گلگون نماید
به‌جایی قلّه کوهش رسیده که رنگ از چهرهٔ رفعت پریده
چنان در وی برودت پا فشرده که آتش در میان سنگ مرده
فضای لامکان بارگاهش هجوم بی‌نیازی‌ها سپاهش[1]

علوی

میر محمّد طاهر، علوی تخلّص، کاشانی است. بسیار به‌قابلیت و صلاحیت موصوف بود. فی‌الجمله تحصیل کرده، در اوایل عهد عالمگیری از وطن به‌کشمیر رفته و همانجا درگذشت. نام او در زمرهٔ شعر وی مشهور است:

امشبم چون شیشهٔ می دل ز تنهایی پر است
همچو ساغر همدلی کو تا دلی خالی کنم[2]

ملّا غنی کشمیری

ملّا محمّد طاهر، غنی تخلّص، اصل آن جناب از جنّت‌نظیر کشمیر است. صاحب سخن پرکار استاد فن جادونگار است. چنانچه جواد درویشی اکثر می‌فرمود که کلامش دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است. آن قدر پایهٔ او بلند افتاده، جایی که به‌عرصهٔ گفت و گو می‌آید. مثل میرزا صائب و استادان قدیم قدم فهمیده می‌گذاشتند. چنانکه مشهور است که میرزا صائب بر این بیتش آن قدر رشک برد که می‌گفت: ای کاشکی آنچه من در عمرم گفته‌ام، به‌این کشمیری می‌دادم و این یک بیت عدیم‌الجوابش را به‌من می‌داد:

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ٤١٣.
۲. همان، ص ٤٧٦.

خط سبزی به‌رخ سبز مرا کرده اسیر   دام هم رنگ زمین بود، گرفتار شدم

امروز حضرت میرزا بیدل بر این بیتش رشک می‌برد:

خبر آمدن لشکر خان است به‌دشت

خیمهٔ آبله گـر دسـت دهد برپا کن

و او شاگرد رشید محمّد محسن فانی است. شیخ فانی دو شاگرد داشته که حاجی اسلم و مسلم باشند، با هم مشق می‌کردند و هم طرح بودند. به‌خدمت شیخ مشق می‌گذرانیدند. ملّا غنی در طرف ایهام‌بندی استاد برآمد و حاجی اسلم خیال به‌عرش کمال رسانید و مسلم همچنان به‌سلامت روی می‌ماند. گویند ملا غنی واحد العین بود و فقر به‌اختیار کرده بود. چنانچه فقر اختیاری داشت و تا بود از کشمیر بیرون نیامد و به‌در ارباب دنیا نرفت. در کلمات‌الشّعرا آمده که لفظ غنی تاریخ ابتدای شعر گفتن است و تخلّص کردن اوست و هم در آنجا است که دیوان او را میر محمّد علی ماهر ترتیب داده. بعد از آن غنی مطلعی پیش میرزا مذکور خواند:

داراب بیگ جویا و کامران بیگ گویا دو برادر تخلّص از ابوطالب کلیم اختیار کرده‌اند.

بی‌چـراغ اسـت اگـر بـزم خیـالم غـم نیست

مصرع ریخته شمعی است که در عالم نیست

ماهر بر ایهام شوخی کرده، گفتار ریخته همین خواهد بود. نصرآبادی نوشت که از صحیح‌القولی استماع شد که شاهجهان پادشاه به‌سیف خان صوبه‌دار کشمیر فرمان فرستاد که ملّا غنی را روانه حضور نماید. چون تکلیف این معنی به‌میان آمد. مولانا غنی ابا و امتناع نمود، خان فرمود که در جواب سلطان چه باید نوشت. غنی گفت: عرض کنید دیوانه است. خان فرمود که چون تو عاقلی را چگونه دیوانه نویسم. غنی فی‌الفور گریبان دریده که چنین بنویس و روی به‌صحرا نهاد. بعد از چند روز فوت شده امّا این روایت فوت شدنش در عهد شاهجهان پادشاه غالباً درست نیست. چه وفات مولانا غنی در سال هشتم عالمگیری موافق هزار و هفتاد و هفتم هجری به‌مریض حنّاق واقع شده، چنانچه از کشمیریان کهن سال شنیده‌ام که مسلم شاگرد ماهر دیوانش جمع کرده و در آنجا نوشته. مصرع تاریخ فوتش این است:

بی‌سخن‌دار سخن‌دار غنی

در تخت سلیمان جنّت‌نظیر پهلوی قدسی و سلیم مدفون است. و آن سیرگاه صاحب طبعان آنجاست. گویند شش ماه صاحب فراش مانده در آن ایّام تمام اشعار خود را به‌گوش تأمل شنیده، آنچه تازه و کارآمد بود نگاه داشته و باقی به‌حضور خود ضایع ساخت. بر این بیت ملّا غنی، خان صاحب آرزو حاشیه نوشته:

حمایل کرد شیرین دست خود بر گردن خسرو
مگر میـل حـنا بسـتن به‌خـون کـوه‌کـن دارد

پیش فقیر این بیت ملّا غنی عدیم‌الجواب است. عجب معنی تازه و عجب اندازه دارد گویا ما فوق طاقت بشری‌ست، نزدیک بدین حکیم شفایی گفته. امّا به‌این رتبه نیست:

کشمیر در صباحت روشـن گر جمال است   حسن سیاه آنجا گر هست خال خال است

*

یار در بـزم آمـد و مـا از حـیـا بـرخـاسـتیـم
چون نگین تا نقش ما نبشست، ما برخاستیم[1]

غنی بیگ

غنی تخلّص، از اسدآباد همدان است. آبا و اجداد همیشه معزز و مکرّم بوده‌اند و وی به‌عهد شاه عبّاس ماضی عظمت تمام داشته... به‌عنوان تجارت سفر اختیار نموده، در خراسان با حسّان زمان، ملّا نظیری نیشابوری برخورده، نقش صحبت و رفاقت درست نشانیده، همراه او به‌هندوستان آمده، به‌صحبت سپه‌سالار پیوسته ملازم بزم و رزم گردید، شعرا از او اعتبار تمام گرفتند. از اتّفاقات به‌تاریخ هزار هجری به‌ولایت کشمیر افتاد و در آنجا با میرزا یادگار گل که از اقوام نوّاب سیّد یوسف خان مشهدی بود، در کشمیر لوای بغی افراشته، مکرّر با افواج قاهره جنگ‌ها می‌کرد، نسبت خاصّی به‌هم رسانید و در روز جلوس او در تخت سلطنت کشمیر این رباعی گذرانید:

بر تخـت مـراد می‌نشـینی، بنشـیـن   خوش، خرّم و شاد می‌نشینی، بنشین
دولت بـه‌کـنار می‌نشـانی بـه‌نـشـان   بر جـای قـباد مـی‌نیشنی، بنـشین[2]

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ٨–٤٧٦.
۲. همان، ص ٤٩١.

فروغی

کشمیری است. از شعرای معتبر عهد شاهجهانی است. در تاریخ شاهجهانی نامش داخل است. مثنوی در تعریف آبادی دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد بسیار به‌آب و تاب گفته از نظر اقدس گذرانید... حسن افتاد از آنجاست:

جهان را گر به‌از خود یاد باشد همین شاهجهان‌آباد شد[1]

فانی کشمیری

شیخ بزرگوار شیخ محمّد محسن، فانی، تخلّص، از اکابر جنّت‌نظیر است. از علوم الهی و طبیعی و منطق بهرهٔ وافی داشته و از مشرب فقر چاشنی بلند ساخته بود. در اوایل عهد جهانگیری صدر اله‌آباد باز به‌سببی بی‌منصب شده در وطن خود اقامت گزید. از مثنوی وی چنان ظاهر می‌شود که مرید شیخ محبّ الله، اله‌آبادی است و شاگرد ملّا صرفی کشمیر بوده، پادشاه‌زاده بلند اقبال کتب تصوّف در خدمت شیخ گذرانیده. به‌همه حال شیخ مردی بزرگ بوده دیوانش به‌دو هزار بیت مشهور و متداول است از آنجاست:

دیده نهان داشت نقش آن کف پا را اشک به‌مردم نمود رنگ حنا را[2]

فرصت

کشمیری‌الاصل بوده از شاگردان شاه گلشن الله است. مشق سخن به‌پایه درستی رسانیده در مشاعره‌ها حاضر می‌شد به‌خدمت شاه گلشن الله اکثر دیدنش اتّفاق می‌افتاد. خیلی گرم‌جوش بود. مرد آدمی‌زاده، بر فقیر توجّه بسیار می‌فرمود در هزار و صد و سی و هشت از جنّت‌نظیر کشمیر به‌جنّت حقیقی خرامید، از او است:

پیری رسید و رفت سیه‌مستی شباب موی سفید من نمک این شراب شد[3]

قبول

مروج‌الایهام، رفیع‌المقام، غنی نام، قبولِ تمامِ استادان، رهنمای دانایان و نادانان، حاوی‌الفروع والاصول، میرزا عبدالغنی بیگ، قبول تخلّص، نازکی ایهامش چون صبح

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۵۲۴.

۲. همان، ص ۳۱-۵۳۰.

۳. همان، ص ۵۳۷.

رنگ قبول بر چهرهٔ عالم بسته و براق معانیش چون مهر منیر شان تابش انجم شکسته، اصل آن جناب از جنّت‌نظیر کشمیر است. در تمام اقسام سخن بی‌نظیر شاعر غرّا و شاگرد میرزا داراب بیگ جویا تخلّص بوده، شگفته‌پیشانی و بزرگ‌منش، فراخ‌حوصله بلندهمّت و آراسته و خوش‌خیال، نازک‌تلاش ایهام‌بند صاحب کمال بود. طبعش نظر بر ایهام لفظی توجّه تمام فرموده بود بلکه این طرز را در این جزو زمان به‌خصوصیّت رواج داده چنانچه این معنی شعری گفته. در آن شعر رعایت طرز خود از دست نداده.

در هزار و صد و سی و هشت دعوت حق را لبّیک اجابت گفت. در مقبرهٔ حضرت نظام‌الدّین اولیا مدفون است. کلّیاتش از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی قریب بیست هزار بیت تدوین یافته[1]:

کلیم

استاد استادانِ هفت اقلیم، ابوطالب کلیم همدانی مولد و کاشانی موطن به‌سبب بودن چنانکه گفته:

در دامـن الـوند اگر غنچه شـود گل　ز نهار مگویید کلیم از همدان نیست

فقیر آرزو را شبهه بود که نام این استاد ابوطالب است یا نه، چنانچه اشتهار دارد از نثر ملّا طغرای مشهدی وغیره و کتب تواریخ ظاهر می‌شود لیکن از مصرع قطعهٔ تاریخ خودش که در باب رفتن خود از هندوستان به‌سمت ایران گفته: «توفیق رفیق طالب آمد» و از این مصرع که ملّا غنی در قطعهٔ تاریخ وفات او گفته:

طالبا آن بلبل باغ نعیم

چنان به‌ثبوت می‌رسد که نام نامیش طالب است. به‌هرحال شاعر عهدهٔ پایتخت استاد فن، نیک‌بخت در اقسام سخنوری طاق و گل سرسبد انفس و آفاق بود. در شاعری طرز وی بر معاصران غالب افتاده شعرش درد و سوز بسیار دارد. در آغاز جوانی به‌شیراز شتافته دانش‌آموزی پیش گرفت و از تحصیل علوم فراغ حاصل کرده مشق به‌کمال رسانید. در اوایل عهد جهانگیر به‌هندوستان آمد در خدمت میر جلمه

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۶۱–۱۵۹.

روح‌الامین بسرمی‌برد و همراه او در هزار و بیست و هشت به‌عراق رفت. دو سال ماند باز به‌هند تشریف آورد رفته رفته منظور نظر صاحب قران‌ثانی گردیدو به‌خطاب ملک‌الشّعرایی نام آورد و «ظفرنامۀ شاهجهانی» را بسیار به‌قدرت منظوم کرده و صلۀ آن زیاده از توقّع یافته و آن هما را صرف فقرا و شعرا کرد.

در آخر عمر از سرکار والا وظیفه گرفته به‌کشمیر جنّت‌نظیر گوشه‌گیر شد در سال هزار و شصت و یک همانجا ودیعت حیات سپرد و در مقبره‌ای که الحال کلیم و سلیم و قدسی و غنی هر چهار شاعر آسوده‌اند و جای بلندی است سیرگاه اهل معنی است. کلّیاتش با مثنویات سی هزار بیت است. نمونۀ کلام این است:

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
گویم کلیم با تو که آن هم چه‌سان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به‌این و آن
روز دگر به‌کندن دل زین و آن گذشت[1]

معنی کشمیری

حاجی حیدر علی، معنی تخلّص، ولد حاجی علی کشمیری، نصرآبادی نوشته که پدرش کر بود، به‌زیارت مشهد مقدّس رفت. شب امام را به‌خواب دید که می‌فرماید عوض گوش فرزند صالحی به‌تو دادم. بعد از آنکه به‌کشمیر رفت حاجی حیدر علی معنی متولّد شد و نفع بسیاری از او به‌مردم کشمیر رسید. امّا صاحب کلمات‌الشّعرا که او را دیده بود آوده که ملّا معنی خود کر بود آنچه از انگشت به‌روی هوا می‌نوشتند دریافته جواب می‌داد. به‌همه حال ما را کار با زبان اوست که هر دو گوشش کر باشد. شاعر خوش نقط صاحب فن بلند تلاش است. از اوست:

صدای دل طپیدن از شکست رنگ می‌آید   زبان خامشی در پرده پیدا می‌کند ما را

*

در گلشن زمانه ز نیرنگ حسن و عشق   بوی بهار گشتم و نخل خزان شدم[2]

---

۱. پایان‌نامۀ دورۀ دکتری سفینۀ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۵۸۰.
۲. همان، ص ۶۲۴.

مولانا محمّد ماهر

در فضل و کمال و شعر و انشا از بی‌همتایان خود بوده، شاهد استادی‌اش همین بس که همچون سرخوش کسی شاگرد اوست در هندوستان کوس انا ولاغیر می‌نواخت. در مثنوی جامع‌نشأتین بیتی در تعریف پیر خود گفته مؤلّف خوشگو بسیار از آن محظوظ است این است:

در زنـدگی از حـیات رسـته　خود بر سر گور خود نشسته

در مثنوی دیگر که در مدح بیگم صاحب است بیتی گفته که بیگم بعد از هزار تحسین و هزار آفرین به‌هزار روپیه خریداری نمود این است:

بـه‌ذات او صـفـات کـــردگار اســـت　که خود پنهان و فیضش اشکار است

به‌هرحال خیلی صاحب طبع‌رسا بود. آخر عمر در کشمیر جنّت‌نظیر فروکش کرد تا در سال هزار و هشتاد و نهم به‌جنّت خرامید. میان سرخوش این قطعه در تاریخ وفاتش گفت:

حیـف ز بـزم جهـان مـاهـر معـنی طـــراز
مســت بـه‌کنـج وصـــال از قـدح مـوت شد
سرخوش غمدیده خواست سال وفاتش ز دل
گفـت خـرد آه آه مـاهـــر مـا فـــوت شـــد

شاعر ماهر خوش سلیقه شیرین کلام بود. دیوانی ضخیم و مثنوی‌های رنگین گذاشته از اوست:

ز آمد شد نفس که بر او شد مدار عمر　باشـد دو اسبه تاختن شهـسوار عمـر[۱]

ماهر کشمیری

از شعرای زمان اکبر شاهی بوده، این دو بیت از اوست:

از ســـر کـوی تـو دل با دیـــدهٔ تـر می‌رود　شعله در جان، ناله بر لب، خاک برسرمی‌رود
شعله در پـروانه افـتد بلـبل آیـد در خروش　گـر بگویم آنچـه ما را بی‌تـو برسر می‌رود[۲]

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۵–۶۴۳.
۲. همان، ص ۶۶۰.

مستغنی

مولانا امین، مستغنی تخلّص پسر علی صیرفی کشمیری است. در عهد اکبر شاهی کوس سخنوری می‌نواخت. یک بیت از او به‌هزار سعی به‌دست آمده. این است:

برهمن گـرد تو گـردم ره کفرم بنما   که ز ایمان چنین تا به‌قیامت خجلم[۱]

مولانا مظهری

عندلیب خوش‌الحان کشمیر جنّت‌نظیر است. صاحب مآثر رحیمی نوشته که تا حال همچو او، از کشمیر برنخاسته و در میدان شاعری و دانش‌وری علم مفاخرت نیفراخته. در عنفوان شباب به‌قصد زیارت امام رضا علیه السّلام و سیر ایران از وطن سفر اختیار نمود به‌هرات رسید. در آن زمان خواجه حسین ثنایی و میرزا قلی میلی و ولی دشت بیاضی و محمّد میرک صالحی و میر مغیث و عبدالعلی نجاتی در خراسان کلاه گوشهٔ سخن‌دانی بر آسمان می‌شکسته وی با وجود صغر سِن و مشق کم این قصیده را که:

چـه حـالتست ندانم جمال سلمی را   که پیشِ دیدنش افزون کند تمنّا را

بر جمیع مستعدّان خواند، مسلّم همگنان گردید. این چند بیت از غزلیات اوست:

فـدای آینه گـردم که دلستان مـرا   درون خانه به‌گلگشت بوستان دارد

*

هرکس که به‌چشم ما گران شد   بر خـاطـر آسـمان گران اسـت

*

ببست دیدهٔ مجنون ز خویش و بیگانه   چـه آشـنا نگهی بـود چـشم لیلی را[۲]

مشرب اصفهانی

مولانا حکیم عبدالرزّاق مشرب متخلّص از سادات عالی درجات اصفهان است. در اواخر عهد عالمگیری پادشاه به‌هندوستان رسیده، در قصبهٔ بریلی توطّن گزید و با سادات آنجا قرابت پیوند در میان آورد. چندی در لکهنو به‌سرمی‌برد. مدّتی در

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۶۸۰.

۲. همان، ص ۶۸۲.

خدمت نوازش خان، طالع تخلّص به‌کشمیر جنّت‌نظیر گذرانید. در اواخر عمر به‌ولایت سند رفت. در فن سخنوری و سخن فهمی از هیچ کس پای کم نمی‌آورد، بلکه زیادتی داشت. در تذکرهٔ سیّد غلام علی آزاد او آمده که دیوانی صد و بیست هزار بیتی ترتیب داده و آن قدر قدرت داشته که روزی هفت هشت غزل می‌گفت. این دو سه شعر به‌فقیر رسیده:

دل از شوق شهادت اضطراب ساکنی دارد
چو جوهر جسم من شد موجهٔ دریای شمشیرش

*

آن طایر مجروح ضعیفم که درین باغ   امید نگه داشتن از هیچ کسم نیست[۱]

ندیم

مولانا کشمیری بوده، از اکابر این فن است. با ملّا غنی هم طرح بود. شاعر خوش طبیعت بلند تلاش معنی‌یاب نکته‌سنج بود. نصرآبادی در تذکرهٔ خود آورده که ملّا ندیم تاریخ فوت کمال نامی که رفیق او بود. ازین مصرع مشهور برآورده در قطعه بسته:

شد کمال از دهر بی او دلگشا   نی نوای چنگ و نی بانگ نی است
سال تاریخ وفاتش شد رقم   هر کمالی را زوالی در پی است

لیکن در این معنی فقیر خوشگو شبهه دارد که عدد این مصرع از هزار و دویست تجاوز است و تعمیه در قطعه نیست والله اعلم. این اشعارش پسند افتاد:

ذوق مردن بود اندک چو هوس بسیار است
خواب کم رو دهد آنجا که مگس بسیار است

*

آن رفت که دل به‌صوت بلبل بندند   مضمون خوشی بر صفت گل بندند
وا شده ره فوج غم ز کم‌یابی می   چون آب نهد رو به‌کمی پل بندند[۲]

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۶۹۶.
۲. همان، ص ۷۲۸.

ناطق

کشمیری است. ایشان چهار پنج برادر بودند. سه کس موزون شدند. دو کس گرفتگی بر زبان داشتند. یکی لکنتی و یکی ابکم تخلّص کرده بوده‌اند. اما اشعار ایشان کم‌یافت می‌شود. ملّا ناطق تتبّع انوری می‌کرد و با ملّا طاهر غنی هم هم طرح بود. از اشعار اوست:

دل آن زلـف اگـر راه نیابـد غـم نیست　　گو به‌ما باش پریشانی ما هم کم نیست

*

جـنونم نالـهٔ زنجـیر را افـسانه مـی‌دانـد　　دلم سرگشتگی را گردش پیمانه می‌داند[۱]

مولانا نامی

کشمیری گم‌نام فقیر بوده. از اوست:

هرگز دلـم به‌غیر تـو مـایل نمی‌شـود　　وز دیده نقش روی تو زایل نمی‌شود[۲]

اسلام خان واله

میرزا ضیاءالدّین مخاطب به‌اسلام خان بهادر واله تخلّص از امرای عهد شاهجهانی و عالمگیری بوده مصدر کارهای نمایان گردیده از اولاد شیخ بزرگوار سلیم چشتی است. بعد از صوبه‌داری کشمیر ناظم مستقرالخلافه اکبرآباد بود هم در آنجا در سال هزار و هفتاد و چهار وفات یافت در مقبرهٔ میر نعمای اکبرآبادی به‌مسجدی که خود بنا کرده بود مدفون گردید. مولانا غنی کشمیری تاریخش گفته این است: «مُرد اسلام خان والا جاه» سلیقه سخنوری درست داشته از اوست:

وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش
لشـکـر آه مـن از دل خیمـه بیـرون می‌زنـد[۳]

درویش یوسف

کشمیری است. از اکابر شعراست، به‌اصفهان رفته میل به‌تأمّل نمود، مدّتی در مدرسه به‌واقع به‌تختگاه هارون بود. بعد از آن که به‌امداد واقع‌نویس اصفهان خانه به‌هم رسانید

---

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۴۱–۷۴۰.
۲. همان، ص ۷۴۵.
۳. همان، ص ۶–۷۵۵.

و در آنجا می‌گذرانید. استعداد وافر فراهم آورده بود، بسیار مجلس‌آرا و نمکین بود. سلاطین صفویه مهربانی تمام به‌او می‌داشتند طبعش خالی از لطفی نیست. این دو رباعی از او نوشته می‌آید:

در بادیهٔ عشق که اندر شادی‌ست	درد و غم او غزال رعنا بادی‌ست
از عـف عف غیر بـر نگردی زنهار	که آواز سـگان نشـانهٔ آبـادی‌ست

*

ای آنکه تـرا دیـدن رویـش هـوس اسـت	نالان دلت از بهر رخش چون جرس است
زنهــار مکــن تکیــه بــه‌لطفــش زنهــار	هر آهی شـعله آفـت خار و خـس اسـت[1]

۱. پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری سفینهٔ خوشگو دفتر دوّم، بندرابن داس، تصحیح سیّد کلیم اصغر، ص ۸۰۵

معرّفی دو نسخهٔ خطّی از تاریخ‌های کشمیر محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، حیدرآباد

عزیز بانو*

در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، در شهر حیدرآباد، از نسخه‌های خطّی ارزشمندترین و مهم‌ترینِ آثارِ زبانِ فارسی که در آنجا جمع‌آورده شده است، دو نسخهٔ خطّی نادر و پُرارزش دربارهٔ تاریخِ ایالتِ کشمیر وجود دارد.

اوّل آن کتابِ «واقعاتِ کشمیر» است، از محمّد اعظم بن خیرالزّمان خان، که در سالِ ۱۱۶۰ هجری تألیف شده و به‌نامِ بادشاه هند محمّد شاه بادشاه غازی معنون شده است، و مضامینِ آن محیط بر واقعاتِ ایالتِ کشمیر از ابتدا تا زمانِ معاصرِ نویسنده است.

دومین نسخهٔ خطّی تاریخ کشمیر به‌نامِ «گوهرِ عالم تحفة للشاه» موسوم است که نویسنده بدیع‌الدّین عبدالقاسم محمّد اسلم منعیمی بن محمّد اعظم کول این اثرِ تاریخی را در سال ۱۲۰۳ هجری قمری تکمیل کرد و به‌نام بادشاه تیموریه شاه عالم دوم معنون گردید. بنابراین که کتابِ بدیع‌الدّین منعیمی مبتنی بر مطالبِ «واقعاتِ کشمیر» است، این کتابِ تاریخِ کشمیر نیز به‌عنوان «واقعات کشمیر» معروف گشته است.

در اینجا، این دوتا کتابِ ارزشمند و مهمّ تاریخی که به‌صورتِ نسخهٔ خطّی در موزهٔ سالارجنگ محفوظ است، معرّفی خواهد شد.

* رئیس بخش فارسی دانشگاه ملّی مولانا آزاد، حیدرآباد.

معرّفی نسخهٔ خطّی «واقعات کشمیر» از محمّد اعظم بن خیرالزّمان خان

الف: قیافهٔ نسخه: از شرحِ حالِ مؤلّف کتاب «واقعات کشمیر» اطّلاعی بسیار به‌دست نیامد. او نام خود را محمّد اعظم ولد خیرالزّمان خان می‌نویسد. (برگ ۲ب) این نسخهٔ خطّی با خط خوشِ نستعلیق در سالهای اخیرِ سدهٔ سیزدهم هجری قمری در ۱۷۳ برگ مشتمل بر ۳۴۶ صفحه و بر روی صفحات ۲۰ سطری و در اندازه ۱۲×۷/۹ اینچ/۲۰×۳۰/۳ سانتی‌متر نوشته شده است و خطِ نفیس به‌قلم آورده‌اند. کتاب به‌شمارهٔ ۴۵۲ در فنّ تاریخ از رده‌بندی فنواری، ثبتِ شده است. عنوانِ این کتاب بسیار زیبا و با روشنای طلای و نیلگون حاشیه کشیده و سرخی‌های مطالب با روشنای قرمز نوشته شده خیلی قشنگ و پُرشکوه است. نسخهٔ مجلّد مقوای، ضخیم و زیبا است، گاهی اثرِ کرم خوردگی هم به‌چشم می‌خورد. ولی کتاب به‌بغایت درستگی در گنجینهٔ نسخه‌های خطّی کتابخانه نگهداری می‌شود و این کتاب در حدودِ دو صفحهٔ چاپی در جلد اوّل *فهرست نسخه‌های خطّی موزه سالارجنگ* معرّفیِ شده است[1].

ب: آغاز و پایان: نسخه با حمد و سپاسِ خداوندِ متعالِ آغاز می‌شود و اوّلین جملاتِ آغاز کتاب چنین است:

"زینتِ صفحات دفتر ابداع و ایجاد و نزهتِ طبقاتِ منظر عالم کون و فساد سپاس و ثنای مالک‌الملکی است که لایمومیتِ بقا لازمهٔ ذاتِ اوست و قیومیت اشیاء یکی از صفات او یگانه است که تاریخ ازلیّت و ابدیّتش بیگانه است از سبب غرّه و سلخ و از بهارِ فیض او بسیط عزا یک گلزینتِ چه عرب و عجم چه کشمیر و بلخ". (برگ ۱)

پس در حمد و نیایش آفریدگار این روزگار در معرفت خالقِ مطلقِ این کون و مکان شعرهای نغز و شیوا سروده است. بیت:

"ز فیضش بشگفد گلهای اسرار ز موزون مصرع بی‌مانعِ خار
کتابِ قدرتِ او را به‌معنی بود سرو خیابان یک الف بی

۱. *فهرست نسخه‌های خطّی موزهٔ سالارجنگ*، ۱۹۶۵ م، جلد اوّل، ص ۴-۵۰۲.

در هیچ پـرده نیسـت نباشـد هـوای تـو عالم پر است از تو و خالی‌ست جای تو
در مشـت خـاک من چـه بود لایقِ نثار هم از تو جان سـتانم و سـازی فدای تو
غیر از نیاز و عجز که در درگه تو نیست این مشت خاکِ تیره چه دارد سزای تو"

نگارشِ مؤلّف با نعت پیامبر صلّی الله علیه و سلّم ادامه می‌یابد، به‌این شعرهای مدحِ رسول(ص) و اصحابِ عالی مقام رضوان الله علیهم.

محمّد کـه بی‌دعـوت تخت و تـاج ز شـاهـانِ آفـاق بسـتـد خـراج
چـه گـویـم ز بـاغِ جـمـالـش خـبـر چـه جـویـم ز بـحـر کـمـالـش اثـر
کـه خورشـید بـرگی زبسـتانِ اوسـت فـلک یک حـبابـی ز عـمّـانِ اوسـت
بر سریر لی مع الله تا ابد سلطان تویی در دیار قُم فانذر صـاحبِ فرمـان تویی
همـیـن چـار تـن نـایـبِ سـرورنـد همـین چـار تـن خـاص پیغـمبرند

و پس رجوعِ به‌موضوعِ کتابِ خود می‌گردد و دربارۀ زیبائی ارضِ کشمیر شرح می‌دهد:
"این مجموعه‌ای است در بیانِ اعجوبۀ احوال صنایع خالقِ قدیر زیباترینِ نقوشِ کارخانۀ تقدیر یعنی بلدۀ کشمیر جنّت نظیر که به‌اتّفاق اربابِ سیاحت و کافۀ اصحابِ درایت و نزهت و صفا، امنیّت و لطافتِ هوا از اکثر بلاد عالم ممتاز بلکه بی‌انباز است". (برگ ٢ب)

نویسندۀ این تاریخ، محمّد اعظم بن خیرالزّمان خان، سالِ آغازِ تصنیفِ آن یکهزار و یکصد و چهل و هشت (١١۴٨) هجری می‌نویسد و از عنوانِ آن «واقعاتِ کشمیر/١١۴٨» مادۀ تاریخ می‌یابد و به‌شعرِ زیبا سالِ شروع کردنِ این کتاب را نظم کرده است:

بر مخزنِ فیض است براتِ کشمیر دور جـهـان بـاد ثـبـات کشـمیـر
شد سـال شـروع وارداتِ کشـمیـر بـا نـام کـتـاب «واقعاتِ کشمیر»
(١١۴٨ ه) (برگ ٣)

بنام بادشاه هند ابوالفتح ناصرالدّین محمّد شاه غازی از دودمانِ تیموریه معنون کرد. کارِ تألیف این تاریخِ مبسوط در دوازده سال تکمیل شد. در پایانِ کتاب یک مثنوی مهمّ نظم کرد که سالِ اتمامِ این کتاب را دربردارد:

"به‌سـالِ اهتمـامش بـاز فـرمـود که زیب و زینتِ کشمیر این بود"
(١١۶٠ ه)

ج: محتوای کتاب: از مطالعهٔ مطالب کتاب می‌توان استنباط کرد که نویسندهٔ دبیری با تجربه و مؤرّخی باریک‌بین، اهلِ قلمی آزموده و شاعرِ شیرین بیان بوده و این کتاب را در موضوعاتِ تاریخی و محلّی و فرهنگی ایالتِ کشمیر فراهم آورده است. مضامینِ اینِ اثرِ تاریخی «واقعاتِ کشمیر» بر احوالِ این بلدهٔ بی‌نظیر، از ابتدا تا زمان معاصرِ نویسنده یعنی ۱۱۶۰ هجری قمری محیط است. مشتمل بریک مقدّمه و سه فصل بنام «قسم» و یک خاتمه.

بدیع‌الدّین در بیان مطالب تاریخی بسیار دقّت نموده و نکته‌های مهمّی را به‌شرح و بسط بیان می‌کند و بنابراین کتابِ وی بر کتابِ محمّد اعظم فوقیّت و اولیّتِ صمیمانه دارد.

♦ **مقدّمه:** «در بیانِ اجمال احوال و صفاتِ این شهر». در این باب توصیفِ بلدهٔ کشمیر و محلِّ وقوعِ آن را بیان کرده است و حدودِ اربعهٔ و طول و عرضِ کشمیر را توضیح می‌دهد که:

"وسطِ اقلیم چهارم واقع شده، چه اوّل آن اقلیم که عرضش جای است سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه عرضش خط استوای و پنج درجه است با، این جهت آن را داخلِ بلادِ خراسان می‌شمارند".

"کوهستانِ جنوبی او بجانبِ دهلی و زمینِ شمالی به‌طرف بدخشان و صوبِ خراسان و جانب فرش به‌صوب مواضعی است که مشهور است به‌پکهلی والحال اقامت اقوام افاغنه است و طرفِ شرقیش منتهی می‌شود". (برگ ۳ب)

و در اثنای بیانِ احوالِ ارضِ کشمیر و بناها و چمنزازهای آن بلدهٔ جنّت نظیر، مؤرّخ، شعرهای شعرای سابق که در توصیفِ کشمیر سروده بودند نقل می‌کند. مثلاً: در ذکر چشمه‌ای که آبِ خنک دارد و نامِ آن «ویر ناگ» است، در بیانِ آن می‌نویسد:

"یک چشمه برمی‌خیزد و منبع اصل آن ویرناگ است که در لطافت و گوارایی ضرب‌المثل است طالبِ کلیم گفته:

انتخـابـی کـرده‌ام از گـرم و ســرد روزگار
اشکِ چشم خویش و آب چشمهٔ ورناک را"

نوعِ زمین و ارضِ این بلده را شرح می‌کند و دربارهٔ هوای کشمیر و فصلِ بهار و تابستانِ این گلزار توضیح می‌دهد که:

"باغ گلزار باشد یا میوه زار یا میدان‌های هموارِ سه برگه و دامنهٔ بانسترن و لاله و ریاحین و بنفشه و انواعِ گلها در کنارِ رودخانه‌ها و کوه‌هاست".

"حرارتِ هوای کشمیر در تابستان در کمالِ لطافت است، چنانچه اقسام مروّجه در اکثر اوقات نمی‌شود. و بر سبیل دوام نسیم که می‌وزد، که شمیم آن نفحه روحِ بمشام ساکنان آرد و از نسایم لطافت شمایم این علی‌الاستمرار نکهت صبا". (برگها ۳ب و ۴)

عرفی گفته است:

"هر سوخته جانی که به‌کشـمیر در آید گر مرغ کباب است که با بال و پر آید"
(برگ ۴)

یکی از سلاطین گفته:

"کشمیر مگو رشک پری خانهٔ چین اسـت القصّه بهشتی‌ست که بر روی زمین است"
(برگ ۴)

- **قسم اوّل:** «در حالاتِ ارباب حکومت که پیش از دورِ ظهور اسلام در این ملک حکمرانی کردند مشتمل بر چند باب». (برگ ۶)

در این باب احوالِ کشمیر در ابتدا و بیانِ فرمانروایانِ هنود را بیان کرده است و برای این توضیحاتِ از کتابهای بسیار قدیم و از زمانِ سابق قرنا بعد قرن به‌قلم می‌آوردند، استفاده کرده. از قبیل. ازه ترنکست و بعضی کتابهای تاریخی که مسلمین قدری از این تواریخ به‌زبانِ فارسی به‌طرز ترجمه نگاشتند.

- **قسم دوم:** "در حالاتِ سلاطین که بعد از سطوع فروغ اسلام به‌سلطنت رسیدند و از کشمیر برخاستند". (برگ ۱۹ الف)

در این قسم حکمرانانِ کشمیر، غیر از سلطنت تیموریّه که مسلمان بودند احوالِ آنان را بیان کرده است، در این باب دربارهٔ خاندانِ چک و حکمرانی این قبیله و

غازی خان، بنیانگذارِ دولتِ چکان در کشمیر و دودمانِ شاهیّهٔ اینان را بیان کرده است.

- **قسم سوم:** «در ذکر دودمانِ سلاطین علیه چغتائیه تیموریّه که متصرّف این شهر شدند».

این باب در بیانِ احوالِ بادشاهانِ مغل و تیموریّه است از عهدِ تصرّفِ اکبر بادشاه غازی بر ایالت کشمیر تا به‌زمانِ بادشاه محمّد شاه غازی. در تفصیلاتِ این بادشاهانِ مهتم بالشأن، مؤرّخ نه تنها دربارهٔ ورودِ اکبر بادشاه در بلدهٔ کشمیر را می‌ستاید بلکه بنابر میلانِ طبعی خودش، ندیمانِ شاه و بزم آرایِ آن را هم توضیح می‌دهد. و به‌عنوان

"ذکرِ جمعی از شعراء و سخندانان که از ابتدای عهد چکان تا اوائل تسخیرِ سلاطین چغتائیه، بزم آرای کمال و چمن آرای قیل و قالِ بودند". (برگ ۷۵ب)

احوال و امثالِ شعرای بزرگ و شیوا بیان را بالتفصیل ذکر می‌کند. مثلاً شاه فتح الله بیگ، میر ابوالفتح، بابا طالب اصفهانی، مولانا میر علی، محمّد امین و غیره.

در این نسخهٔ خطّی قسم سوم کامل نقل نشده است. ذکرِ اکبر بادشاه غازی بر برگ ۷۲۶ می‌آید که در بیانِ احوالِ حکومت گوهر شاه تذکّر داده است و نام شاه نورالدّین جهانگیر بادشاه، بر برگ ۷۱۸) به‌روشنای سرخ نوشته شده است ولی دیگر احوالِ دولتِ این شاهانِ مغل به‌شرح و بسط بیان نشده است.

- **خاتمه:** «در بیانِ بعضِ عجائب و غرایب که خاصهٔ این شهر است» (برگ ۱۷۰)

در این باب داستانها و اشیای شگفت و زیبای کشمیر و خصائصِ گلهای و درختان و عجائبِ حیرت‌انگیز را بیان کرده است. در این تاریخ ذکر اولیا، صوفیا، علماء و مشایخِ کشمیر هم بیان شده است.

معرّفی نسخهٔ خطّی «گوهرِ عالم تحفة للشاه» معروف به«واقعات کشمیر»

معرّفی نسخهٔ خطّی «گوهرِ عالم تحفة للشاه» معروف به«واقعاتِ کشمیر» از بدیع‌الدّین عبدالقاسم محمّد اسلم منعیمی بن محمّد اعظم کول.

الف: قیافهٔ نسخه: این نسخهٔ نادرِ تاریخِ کشمیر «گوهر عالم تحفة للشاه» با خط نستعلیق در سالِ ۱۲۰۶ هجری قمری در ۲۸۰ برگ مشتمل بر ۵۶۱ صفحه، و بر روی صفحات ۱۵ سطری، و در اندازه ۸/۵×۷/۴ اینچ / ۲۱/۵×۱۸/۹ سانتی‌متر، نوشته شده است. نسخه‌شناسانِ کتابخانه، این نسخه را باعنوانِ «نسخه نایابِ قدیم» (Rare) و خطِ نفیس به‌قلم آورده‌اند. کتاب به‌شماره (۴۶۳) ثبت شده است و بسیار پُرارزش و از مهمّ‌ترین تواریخِ کشمیر است. عنوانها با روشنای سرخ نوشته شده خیلی زیبا است. بر کاغذِ نسخه، سوراخ‌های کرم خورده دیده می‌شود، ولی بعد درستگی و جلدبندی، حالتِ کتاب سالم است. در صفحاتِ آغاز و آخرِ کتاب دوتا مهر «منیرالملک» ثبت شده است با تاریخ سال کتابتِ این نسخه ۱۲۰۶ هجری که نزدیک‌ترینِ زمانِ تألیف (یعنی ۱۲۰۳ ه) است. سال نیروی این نسخهٔ خطّی را می‌افزاید.

در هر صفحه کلمهٔ آغازینِ صفحهٔ بعد آمده است که نوعی شماره‌گذاری سنّتی نسخه‌های خطّی است و تسلسل صفحات را نشان می‌دهد. ولی در سالهای اخیر صفحاتِ کتاب شماره‌گذاری به‌هندسهٔ انگلیسی هم شده است. این کتابِ نادر و نایاب را، در جلد اوّل *فهرستِ نسخه‌های خطّی موزهٔ سالار* جنگ دو مرتبه، یک باره در حدود یازده سطر چاپی (صفحهٔ XXV) و بارِ دگر مفصلاً در بیشتر از سه صفحهٔ چاپی (صفحهٔ ۵۰۴ تا ۵۰۷) معرّفی شده است.

ب: آغاز و پایان: نسخه با ثنا و تحمید خالق و ستایشِ ایزد پاک بر آفرینش این عالم رنگارنگ شروع می‌شود. و عنوان و جمله‌های آغازی این کتاب این‌طور است:

«ربّ یسّر بسم الله الرّحمٰن الرّحیم و تمّم بالخیر»

فاتحه تواریخ ابدای و اختراعِ عالم سپاس بی‌قیاس جنابِ اقدس خالقی که هوالله الاحد الله الصمد صفتی از اخبار تاریخ بی‌منتهای قدامت، وحدانیت ذاتِ بی‌بدل او که به‌کلمهٔ کاف و نون زیر این حرکات غیرعمد نیلگون و به‌روی بسیط ربع مسکون ریاض و حدایق خرد و...

بعد از اسم خودش «بدیع‌الدّین ابوالقاسم محمّد اسلم به‌منعیمی ولد مولوی محمّد اعظم کول» (برگ ۳ب) منابع و مآخذ کتاب خود را نشان می‌دهد. که از کتاب «واقعات کشمیر» از خواجه محمّد اعظم ولد خیرالزّمان، دربارهٔ ایّام سلطنت طبقات ملوک و حکام و شمایل اصفیا و اولیا و فضلا و شعرا در کمال بلاغت، و از تواریخ دیگر که از بعضی اکابر سلف تألیف داد، استفاده کرده است.

منابع و مآخذ معتبره بدیع‌الدّین منعیمی برای تاریخ او، غیر از «واقعات کشمیر» از محمّد اعظم، درج ذیل می‌شود: (برگ ۷ و ۸)

تاریخ سیّد علی، *تاریخ رشیدی* از مرزا حیدر، ترجمهٔ فارسی *نورنامه* از ملّا احمد علّامه، *منتخب‌التواریخ* از حسن بیگ، *تاریخ امارت منزلت* از حیدر بیگ، *درویشی‌نامه* از جناب بابا نصیب، *درجات‌السادات* از خواجه محمّد اسحٰق، *اسرارالابرار* از بابا داوود مشکوی، *تحفة‌الفقرا* و *رسالهٔ شیخ محمّد مراد*، *مآثر عالمگیری* از مستعد خان، *اقبالنامهٔ جهانگیری* از معتمد خان، *نوادرالاخبار* از خواجه محمّد امین بلخی، *دستورالعمل سلاطین* از سیّد مبارک خان، در اثنای تحقیق در مطالب تاریخی که از این کتابهای معتبر استفاده کرده و در تفحص و انتخاب نکات پُرارزش و نقل کردن مطالب مهمّی و درست، مؤلّف دقّتهای پژوهشی و سختیهای انتقادی برداشته و در این ابیاتی دربارهٔ آن نشان می‌دهد. (برگ ۷ب)

سخنها که گنج پراکنده بود   ز هر نسخه برداشتم مایه‌ها
به‌هر نسخه دُر پراکنده بود   برو بستم از نظم پیرایه‌ها
گزیدم بهر نامه نغز او   زهر پوست برداشتم مغز او
بسی نیز تاریخها داشتم   یکی حرف ناخوانده نگذاشتم

سپس به‌مدح بادشاه شاه عالم دوم می‌پردازد. (برگ ۸) و عنوان کتاب خودش را «گوهر عالم تحفة للشاه» می‌نامد. (برگ ۹ب)

این نسخه در پایان، بدون قرینه ختم می‌شود. ولی بر آخرین صفحه بر حاشیه آن، این شعرهای پُرمعنی نوشته شده است که اعلام پایان این نسخه می‌دهد.

پایان

"همه چون دفتر گل عشرت‌انگیز همه چـون دسـتۀ سـنبل دلآویز
قلـم آســا دریـن سـودا دویدام بسی رنج از سـیه بختی کشـیدم
ز راه صـــدق نـز روی ریـــایـی کند بر حال این مسکین دعایی"

ج: محتوای کتاب: بدیع‌الدّین منعیمی، کتابِ «گوهر عالم تحفة للشاه» را در سال ۱۲۰۳ هجری یعنی چهل و سه سال بعد از تألیف «واقعات کشمیر» نوشت، محیط است بر واقعات بلدۀ کشمیر از ابتدا تا وقتِ تألیف این کتاب از مطالبِ کتاب این امر هویدا است که نویسندۀ آن اهل قلمی با هنر، تاریخ‌نویسی با دقّتِ نظر، و شاعر نغز، بود و با وصفِ این، او مضامینِ «واقعات کشمیر» را از نظرِ پژوهشی و مورخانه، از سر نو تدوین کرد و آن مطالب و معانی که در «واقعاتِ کشمیر» اصلاً ثبت نشده بود یا سرسری ذکر شده بود. آن را مفصّلاً بیان کرده است. و برای این توضیحات و تشریحات، بدیع‌الدّین منعیمی، از کتابهای دیگر استفاده کرده و بر مضامین تاریخی «واقعاتِ کشمیر» (یعنی تا ۱۱۶۰ ه) واقعات و احوالِ تاریخی چهل و سه ساله را تا وقتِ تألیف این کتاب (یعنی تا ۱۲۰۳ ه) افزود و تا زمانِ بادشاه شاه عالم دوم واقعاتِ مهمّی دربارۀ کشمیر بیان کرده است و مشتمل بریک مقدّمه، شش طبقه و یک خاتمه است.

♦ **مقدّمه:** در توصیفِ بلدۀ کشمیر و آب و هوا و بناهای این شهر است. به‌عنوانِ «در تعریف و توصیف مخصوصات و لطایف و صفات آب و هوای و اماکن منزّهات آن کشور نزهت بهر». (برگ ۱۰)

♦ **طبقۀ اوّل:** «در بیانِ احوال شاهان که بیش از آدم ثانی علیه‌السّلام و بعد از طوفان عام در آن سرزمینِ فرمان روا بودند و ذکر پاندوان و غیرهم که وقائع ایشان در ازه ترنک و تواریخ متأخّران اهلِ اسلام آن دیار مذکور نبود». این باب را در دو حصّه منقسم کرده از این جمله‌ها شروع می‌کند:

"در ابتدای این نگارخانه صنعت صانع بی‌آلت جلّ جلاله که ذکر تفاوت بین‌الروایتین اهلِ اسلام و هنود و بیان سلاطین و فرمانروایانِ پیش که قبل از

طوفانِ و ما بعد آن که در آن بلده بدور و زمان خود حکمرانی نموده‌اند مشتمل است بر دو قسم:

قسم اوّل: در بیان فرماندهانی که پیش از طوفان نوح و بعد آن از حکومت موحد و کافر شده‌اند.

قسم دوم: در احوال حکومت و ایّام فرمانروایی بعضی بادشاهان داودیه و خواقین پاندویه که خاصّهٔ از آن کشور صاحبان عزم برخاستند. نگارش می‌شود".

- **طبقهٔ دوم:** «در کیفیّت حالات ارباب حکومت اهل هنود که بعد از پاندوان و قبل از ظهور فرماندهانِ اسلام در آن ملک حکمرانی کردند».

این فصل در ذکرِ راجه‌های هنود که ائمّهٔ کفر بودند و در آن کشور به‌نوبتِ حکمرانی نمودند، دربارهٔ احوالِ آنان ذکر می‌کند. روایت است که تعداد اینِ راجگان بیشتر از یکصد و سیزده نفر بود. (برگ ۶۴) و به‌قولی یکصد و بیت و پنج نفر بودند. اجمالاً توضیح می‌دهد.

- **طبقهٔ سوم:** «در ذکر آثار ملوک موحّد شهمیریه که بعد از سطوح و فروع کوکب دری اسلام سلطنت رسیدند و از آن قبّةالاسلام صاحبان عزم برخاستند». (برگ ۱۰۳ب)

در این باب احوالِ شاه اسلامی را بیان کرده است و با عنوانِ این طبقه «در احوالِ سلاطین اسلام سلطان صدرالدّین المعروف به‌رنجو شاه و شهمیریه که در آن کشور فردوس مقام به‌نوبت حکمرانی و بت شکنی نموده‌اند.

دربارهٔ تعمیر اوّلین خانقاهی در بلدهٔ کشمیر و بنا کردنِ مساجد در آن شهر بدیع‌الدّین منعیمی، مفصّلاً توضیح می‌دهد که «توسّل بلبلِ شاه، رینجو شاه و تبعهٔ او به‌حکم سر بر گوار خانقاهی بر کنار دریا تعمیر کرده (۷۲۵ ه) و این اوّل خانقاهی است که در قبّةالاسلام کشمیر بنا یافته». (برگ ۱۰۷)

- **طبقهٔ چهارم:** «در بیانِ تسلّط چکان و وقایع ایّام حکومتِ ایشان».

دربارهٔ بنیانگذارِ خانوادهٔ چکان و دولتِ ایشان در ایالتِ کشمیر اطّلاعاتی پُرارزش و مهمّی را شرح می‌دهد و باعنوانِ «در تمهیدِ آغاز دولت و حکومت و

سلطنتِ سلاطین قوم چکان و وقائع مفصّلاً و مشروحاً ایّام حکومت ایشان به‌تقدیرِ ربّ السان». (برگ ۱۶۵ب)

- **طبقهٔ پنجم:** «در بیان آغاز تصرّفِ سلاطین عادلین تیموریه و اظهار سلسلهٔ علیه عالیه آن طائفه و وقائع مفصّلاً وَ مشروحاً ایّام سلطنت با برکتِ ایشان» و بعداً دربارهٔ نزولِ اکبر در کشمیر می‌نویسد: "اکبر بادشاه در سند نهصد و نود و شش رایاتِ عالیاتِ جانب ملک کشمیر افراخته... و سعادتِ نزولِ اجلال فرموده". (برگ ۲۱۱ب)

دربارهٔ نزولِ اکبر بادشاه غازی در بلدهٔ کشمیر، به‌حوالهٔ *نوادرالاخبار*، بدیع‌الدّین تاریخ نزولِ را نقل می‌کند:

"اختر برج و سپهر عقل و هوش گلشن کشمیر را زینت‌پذیر
بلبل فکرت شده کر خروش سال میمونِ نزولش گفت زود
خیرمقدم از سر بجهت سروش جلال‌الدّین اکبر بادشاه اصلاحِ فساد"
(برگ ۲۱۲)

این نسخهٔ خطّی ناقص‌الآخر است که تاریخ کشمیر را تا زمانِ محمّد شاه (۱۱۵۰ ﻫ/ ۱۷۳۷ م) (برگ ۱۳۴) فراهم آورده است. ولی بعد از آن واقعاتِ بادشاهانِ مغل تا زمانِ تألیف و طبقهٔ ششم و بابِ خاتمه، موجود نیست. ولی از روی مقدّمه که عنوانهای طبقه و مقدّمه و تفصیلاتِ آن نشان داده شده است.

- **طبقهٔ ششم:** دربارهٔ تاریخِ کشمیر در فرمانروایانِ افاغنه تا زمانِ تألیف نوشته شده بود. عنوان آن «در سبب خروجِ کشورکشایان افاغنه در آینه که از صفت طالع مردم اینجا متصرّف آن بلدهٔ فاخر شدند تا زمانِ اختتام این رساله الله اعلم بالصواب».
- **خاتمه:** در بیان بعضی عجائب و غرائب که خاصّهٔ آن کشور غریبه طلسم نادره صنائع صانع بی‌الت است جلّت عظمته و هرس الله عن النوائب.

دربارهٔ عجائبِ کشمیر دربارهٔ درختی ذکر آورده است که نام «مله تل» است که مانند بید باریک و لچکدار است. یک شعری دربارهٔ آن درخت هم نقل کرده است. (برگ ۱۷۰)

" باینـاری که بدستش نبود نیم درم تنش از فاقه بلرزد چو درخت مله تل"

نتیجه‌گیری

بدیع‌الدّین در بیان مطالب تاریخی بسیار دقّت نموده و نکته‌های مهمّی را به‌شرح و بسط بیان می‌کند و بنابراین کتابِ وی بر کتابِ محمّد اعظم فوقیّت و اولیّتِ صمیمانه دارد. اینجا برای مثال ذکرِ یک واقعه‌ای را از هردو کتاب نقل می‌کنیم تا ارزشِ مؤرّخانهٔ نگارشاتِ بدیع‌الدّین منعیمی واضح شود.

در ذکر احوالِ غازی خان چک، که اوّلِ قوم چکان بود که به‌سریرِ سلطنت رسید، مؤلّفِ «واقعات کشمیر» اجمالاً ذکر می‌کند که غازی خان اوّلاً در صوبهٔ کوهستان سلطنتِ خود را استحکام داد و از دختر یکی از سردارانِ کوهستانی عقد کرده و حکومتِ خود را توسعه داد[1]. و بعد از زمانِ همایون بادشاه خاندانِ تیموریّه، لشکرِ شاه دهلی به‌کشمیر حمله آورد ولی پیروزی تمامِ نیافت. سپس در زمانِ اکبر بادشاه ایالتِ کشمیر در تصرّفِ شاهان تیموریّه افتاد.

در ذکر این احوال. مؤلّف واقعاتِ کشمیر ذکر «شمس رینه» که قبلاً در خدمتِ غازی خان بوده، باغی گشته و با لشکرِ دهلی به‌راه‌های دشوارگذار کشمیر رهمنونی کرد و لشکر را در کشمیر درآورد. در کتابِ واقعاتِ کشمیر. فقط یک حواله‌ای دیده می‌شود، دربارهٔ این شخص مهمّی که بر تحریک و تشویق او حملهٔ تاریخ‌سازِ لشکر دهلی واقع شد. دربارهٔ این واقعه می‌نویسد:

"بندگانِ همایون بادشاه در همان ایّام از بام افتاده به‌خلدبرین رحلت گزین شده بودند. میرزا ابوالمعالی پسر خوانده پادشاه، برهمنونی کسی «شمسی رینه» لشکر عظیمی بر غازی خان آورده بغته در موضع پتن رسید. غازی خان به‌زودی هرچه تمامتر در موضع‌ها بجنو ویره لشکر کشید... لشکر غازی خان در پی مقاتله شدند"[2].

همین واقعه در تألیف بدیع‌الدّین منعیمی بسیار واضح و مفصّل ذکر شده است و اسباب و عللِ بغاوتِ «شمس رینه» راهم توضیح دهد و چگونگی آن حمله را هم بیان می‌کند:

---

۱. محمّد اعظم. واقعاتِ کشمیر. شمارهٔ نسخهٔ خطّی: ۴۵۲، کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، برگ ۵۹.

۲. همان.

"چون غازی خان، دفترِ عقیدهٔ او بر اعتقاد اهل‌بیت المطهّرین صلوٰة الله علیهم اجمعین طریقهٔ امامیه عالیهٔ مسطوی بود، و در ترویجِ مذهبِ اثناعشریه سعی موفوره نموده از این جهت دلها به‌هم برآمده، قلوب امرای موافق و مخالف مذهب از خدمتش به‌گردیده، ملک شمس جادوری، از شدّت معاندت و کینه جویی، پیشتر از ملک دولتِ چک به‌درگاه همایون بادشاه رجوع نموده بود. بعد از رحلت همایون، میرزا ابوالمعانی، به‌تحریک و راهنمونی شمس رینه لشکری عظیم برسر غازی خان آورده، بغته در موضع پتن و صید بار اقامت کشاده غازی خان به‌زودی هرچه تمامتر در موضع مابجی لشکر کشید"[1].

دربارهٔ این شخص شمس‌الدّین رینه جادوری بدیع‌الدّین منعیمی در کتابِ خودش اطّلاعاتی بسیار مهمّی می‌افزاید که او در دربارِ همایون مقدّم و نواخته شده هم بود.

"شمس از همایون بادشاه به‌خطابِ «معزّالدّوله» مخاطب بود"[2].

۱. بدیع‌الدّین، گوهر *عالم تحفة للشاه*، نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، برگ ۱۶۸.
۲. همان، برگ ١٦٨ب.

کشمیر از دیدگاه شاهجهان‌نامۀ جلالای طباطبایی

عبدالرّحمٰن قریشی *

اگـر فـردوس بر روی زمـیـن اسـت   همین است همین است همین است[1]

اکبر در سال ۹۹٤ ه‍/١٥٨٦ م کشمیر را گرفت. چون قبلاً در روزهای آوارگی با پدرش همایون در منطقۀ افغانستان فعلی سرگردان بود، متوجّه شد. از دیدگاه جوّی هوای کشمیر بسیار شبیه منطقه‌ای که در آن او با پدرش سرگردان بود، می‌باشد، بنابراین بسیار موردِ پسند وی قرارگرفت و به‌صنایع ظریفۀ آن توجّه خاصّ داشت. او نه تنها استادانِ چرب‌دست بلکه اطبّا و معاونانشان که عطّار نامیده شده بودند را همراه خود به‌اکبرآباد آورده بود. وقتی که نوه‌اش شاهجهان پایتخت را از اکبرآباد به‌دهلی انتقال داد و اسمش را «شاهجهان‌آباد» گذاشت، این عطّارها به‌شاهجهان‌آباد آمدند و تقریباً بیشترشان شغل آبایی خود را ادامه دادند. حالا بیشتر این خانواده به‌کار تجارت گرائیده‌اند.

جهانگیر بیش از اکبر این منقطه را موردِ توجّه قرار داد. او امرای خود را تشویق کرد که در آنجا باغها بنا کنند، او خود توجّۀ خود را به‌آبشار و چشمه گذاشت و در دورِ آنها حوضها بنا نمود. همچنین پسرش شاهجهان این سنّت را ادامه داد. دربارۀ آن جلال‌الدّین طباطبایی در اثر خود مفصّل نگاشته که بعضی از آنها را در زیر می‌آوریم.

می‌دانیم گورکانیان هند از منطقۀ کوهستانی سردسیر ماوراءالنّهر وارد شبه قارّه شدند و چون در این سرزمین دولت خود را استحکام و استقرار دادند و بر وادی کشمیر تسلّط یافتند، توجّه خود را بیشتر از مناطق دیگر به‌این خطّۀ زمین گذاشتند.

---

* کارمند و پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

١. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ١٠٨٥ ه‍): *عمل صالح* موسوم به‌*شاهجهان‌نامه*، ج ٣، ص ٤٨.

هدف اصلی تیموریان بابری هند نشاندن باغها بود. برای سرسبز و شاداب داشتن آنها فراهم کردنِ آب لازم بود. بنابراین از کوهها و رودخانه‌ها نهرها را کشیده تا باغها آوردند. اگرچه این کار در عهدِ جهانگیر شروع شده بود. ولی شاهجهان بر وی سبقت گرفت. او خود می‌دانست که باغ تنها در آن موقعی شاداب می‌تواند بماند که اوضاع اقتصادی مردم بالا رفته باشد و زندگی آنها مرفّه باشد. شاهجهان (١٠٦٨-١٠٣٧ ه) اوّل توجّه خود را به‌وضع اقتصادی این منطقه گذاشت و در این وادی صنعت شال‌بافی را رونق بخشید:

صنعت شال‌بافی در کشمیر بسیار مهمّ است. سهمی که در این کار شاهجهان داشت دربارۀ آن در *شاهجهان‌نامه* چنین آمده است:

"مجملاً سایر اشیای این ملک از جزئی گرفته تا کلّی الحال از حضیض مرتبه نقص، اوج کمال گرفته دقائق آن درجۀ اهلی پذیرفته، چنانچه در این کشور که جز شال و شالی و میوۀ جنگلی چیزی دیگر به‌هم نمی‌رسید امروز به‌یمن تربیت این خدیو معدلت‌گستر رعیّت‌پرور (شاهجهان) همه چیزش حتّی میوه به‌حدّ کمال رسیده است. از جمله شالی که به‌شیر خان قلّت نرخ و کمی کمیّت عدد مردم به‌خاک برابر بود امروز بنابر کثرت خلائق و فرط آبادانی با وجود وفور حاصل به‌بهای کلّی گرائیده، شال به‌حکم عدم تصرّف طبیعت و دقّت سلیقۀ مردمش در نهایت سهولت بود در اینولا به‌جایی رسیده که بالاتر از آن در تحت تصوّر خرد والا نمی‌آید و از این دو راه اهل این ملک که فلوس چه جای درم و دینار بر پشت ماهی فلسدار دیده بودند آن نیز در جویبار الحال که درجۀ نرخ شالی عالی شده و شال مال گشته و معهٰذا مراتب داد و دهش خدیو روزگار سرمایۀ افزایش اموال ایشان آمده"[1].

پس از بالابردن سطح اقتصادی اهالی کشمیر، تیموریان بابری هند توجّۀ خود را به‌باغها گماشتند و میوه‌های ایران و توران زمین را در اینجا آورده پرورش دادند. چنانکه جلالای طباطبایی می‌نویسد:

---

١. جلالای طباطبایی، محمّد بن محمّد محمود، *شاهجهان‌نامه*، تصحیح دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، ص ٢٦٤.

امّا میوه‌ای که ترقّی کیفیّت آن محسوس است در وفور کمیّت نیز به‌جایی رسیده که اطراف شهر تا هر جا که چشم کار می‌کند باغ در باغ و بستان در بستان به‌یکدیگر پیوسته به‌نظر می‌آید. سراسر درختان میوهٔ پیوندی همه در کمال خوبی و نفاست است. از جمله شاه‌آلو که عبارت است از گیلاس، با وجود نهایت لطافت و شادابی و رنگینی و خوش طعمی در کلانی همچند آلوچهٔ گیلانی می‌شود. انواع سییش که همگی از اقسام سیب همه جا بهتر می‌باشد در سالی که از آفت سماوی بماند به‌غایت کلان و شاداب و لذیذ و لطیف می‌شود، چنانچه سیب سمرقند و ارایس سپاهان بل سیب ذقن سهی غبغبان زود سیری می‌آرد و خوردن سیب آن افزایش خواهش ثمره می‌بخشد. زردآلو در لطافت و شیرینی میانه می‌شود. امّا به‌غایت کلان نمی‌باشد، چنانچه در اینولا انواع میوه‌های اعلای آنجا به‌وزن درآید، زردآلو به‌نوزده مثقال کشید. شاه‌آلو زیاد از یک مثقال برآمد و وزن شفتالو شصت مثقال و سیب پنجاه و هفت مثقال و بهی به‌نود و پنج مثقال رسید و دیگر ناشپاتی که نوعی است از امرود، به‌غایت لطیف و شاداب و نازک به‌صورت نظیر نظری چنانچه فرط لطافت آن که از باب لطف لطیفهٔ نازک وجدانی است به‌بیانی به‌مثابه‌ای است که مانند بر روی نازنین شاهدان طنّار تاب نگاه گرم ندارد و خربزه‌اش هر ساله ژاله زده و کرم خورده می‌شود و اگر سالی از این دو بلای مبرم ارضی و سماوی سالم برآید از عالم خربزهٔ فرد اوّل عراق می‌شود بلکه در شیرینی بر خربزهٔ بهشتی طهران می‌چربد و در شکنندگی و نزاکت از خربزهٔ بخارا کاریز پای کم نیاورده در لطافت از دست خربزهٔ بخارا می‌شود بلکه به‌همه وجوه از خربزهٔ سنگ بست مشهد مقدّس دست می‌برد. انارش وسط مایل به‌اعلی است. هندوانه‌اش به‌غایت کلان و اکثر شهیدی می‌باشد. در سرخی لون به‌رنگی است که چون بطیخ شامی حلب هدر کرده و در شیرینی از نبات مصری گرو برده و سایر میوه‌های مغزدار از عالم فندق و بادام و گردکان و امثال آن که شمار مراتب ذکر هریک به‌دور و دراز می‌کشد به‌شیر خان کیفیّت و کمیّت بی‌حساب و شمار بهم می‌رسد. از جمله وفور گردکان به‌مراتبه‌ای است که در تمام آن ولایت و نواحی آن روغن گردکان در

چراغ می‌سوزانند و برخی از مساکین روغن تازهٔ از آن را در طعام صرف می‌کنند.

از جملهٔ ارمکده‌های بقعهٔ سراپا انبساط کشمیر دلپذیر سرابستان معروف به‌باغ نشاط است که به‌آصف خان متعلّق است. بی‌تکلّف از فرح‌بخش گذشته آن‌گونه نزهت گاهی گشاده فضای طرب‌افزای شاید که به‌روی زمین موجود نباشد...

چنانکه دربارهٔ آن جلالای می‌نویسد:

"سرتاسر درختان میوه‌دار از دست سیب و به و امرود و انار و امثال آن به‌طول دو گز و سه گز گُندگی بازو و ساعد آدمی قلم کرده نهال می‌کند و در اندک وقتی سرسبز و بارور می‌گردد و از این بدیعتر آن‌که درختان سالخورده از هر دست مثل چنار و سفیدار و امثال آن از فرط تنومندی به‌بغل آدمی تن آورد درنیاید از بیخ و ریشه کنده به‌هرجا که خواهند نقل می‌کنند و به‌همان شادابی می‌ماند که برگ آن نیز پژمرده نمی‌شود"[1].

دربارهٔ آبادی شهر چنان افزوده:

"شهر کشمیر آنچه کشمیر که به‌سری‌نَگَر اشتهار دارد معموری است در نهایت طول و عرض و کمال وسعت و عظمت و بنابر آن‌که سایر ابنیهٔ آن که مانند خانه‌های چشم دیوار به‌دیوار و در به‌در است در هم اساس یافته که از این نهایت عدم فسحت ساحت و گشادگی فضا دارد و با وجود این معنی در کمال دلگشایی و فرّخ فزایی و روح و راحت است، و اکثر منازل این کشور که اشکوب بر اشکوب از تخته و چوب بنیاد یافته بعینه از عالم مراتب حدقهٔ هفت طبقه است که همگی در کمال صفا و نور به‌مردم‌نشینی معمور، نشیمن‌های عالی آن که اکثر مخرجهای مفتوح ساحت گشاده فضا بر اطراف آن منصوب است بنابر وفور در و پنجره و فرط روزن و منظره در کمال خوش هوائی است، همچنین جمیع بامها که خرپشته ساخته روی آنها را توز پوش می‌کنند و خاک بر آن ریخته در میان سبزه‌های خدا کار و سوسن و لاله جوغاسی می‌کارند و

---

۱. جلالای طباطبایی، محمّد بن محمّد محمود، *شاهجهان‌نامه*، تصحیح دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، ص ٢٦٦.

جوش آن گل که صنفی است از اصناف لاله و معهٰذا از وفور نشو و نمای این سرزمین در کمال بالیدگی و خوش رنگی می‌شود بی‌تکلّف آن‌گونه درنظر می‌آید که گویی آتش به‌بام و درگرفته:

به‌شهرش خانه‌ها رنگین ز لاله چو از میخانه‌ای چشم پیاله
زده گل برسر دیوارها صف ز سُنبل روی دیوارش مزلّف
چو آساید کسی در خاک پاکش نکشته خاک گل روید ز خاکش

و از جمله مزایای شهر، نهر بَهت است که یکی از انهار خمس مشهوره به‌پنجاب است و این رودبار که منبع آن چشمه‌سار کوثر آثار وِیرناگ است و مَصَبّ آن دریای شور، از سمت شمالی کشمیر راهی می‌شود و رفته رفته چندین نهر پهناور به‌آن می‌پیوندد، چندان‌که آبی عظیم به‌این روش فراهم می‌آید و قریب سی کروه راه در نوشته به‌شهر می‌رسد و از میان آن خطّهٔ پاک گذشته به‌سوی شمال مایل می‌گردد و در ده کروهی شهر به‌تالابی محیط فسحت موسوم به«اولَر» در غایت طول و عرض که محاط آن از روی تخمین قریب بیست و پنج بلکه سی کروه باشد، ملحق می‌شود و از یک جانب آن برآمده تا موضع باره موله بر مجاری زمین هموار جاری می‌شود. آنگاه به‌کوهستان درآمده از حوالی جبال پَهگلی و دَمتور می‌گذرد و در زمین هندوستان به‌آب چناب می‌پیوندد و اهالی شهر کشمیر از ادنی و اعالی برکنار این جویبار خانه‌های سافل و عالی درخور قدر و حال و تفاوت مراتب مال و منال ساخته‌اند و بر این آب پهناور ده پل عظیم که به‌لغت کشمیر آن را «کدل» می‌خوانند به‌فتح کاف و دال، از چوب بسته‌اند به‌طریق غریب و روش بدیع بی‌گچ و آهک در کمال استحکام و استواری که سالهای بسیار ایست می‌کند"[1].

در *شاهجهان‌نامه* دربارهٔ تالابهای کشمیر چنین آمده است:

"تالابی است واقع در سمت شرقی که نام نامی آن تال که دَل به‌فتح دال است".

جلالای طباطبایی بابت گلهای کشمیر می‌نویسد:

---

١. جلالای طباطبایی، محمّد بن محمّد محمود، *شاهجهان‌نامه*، تصحیح دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، ص ٢٦٩.

"جملهٔ دَل از پرتو گل آتشی کَوَل که داغ رشک بر دل لاله جوغاسی سوخته و شعلهٔ غیرت در مجمرهٔ یاقوت رمّانی گلنار فارسی بل در جان آتشکده فارس افروخته به‌مثابه‌ای درمی‌گیرد که گویی از انعکاس شعاع آفتاب جهانتاب بر آینه خانهٔ دل آتش در آب افتاده"[۱].

دربارهٔ خیابانهای کشمیر چنین است:

"همچنین خیابانهای ممتد در عین آب ترتیب داده و درختهای چنار و بید که مانند سبز فام طائران اولی اجنحهٔ نشیمن قدسی پر در پر بافته‌اند یا بهشتی طاوُس دل چتر سبز بر سرکشیده نهال نموده‌اند چنانچه به‌هنگام گرما کشتی‌نشینان که از میان این خیابان می‌گذرند از سایهٔ ساحت آن میوهٔ راحت می‌چینند"[۲].

سبزه و باغهای شهر کوهستانی اهمیّت خاصّی دارند و همچنین باغهای کشمیر در شاهجهان‌نامه این‌طور ذکر می‌شود:

"و از اینها گذشته هم در دِل دَل باغهای فردوس فضای نزهت فزا خصوص باغ عیش‌آباد و بحر آرا که بسرکار تعلّق دارد، طرح انداخته‌اند و همچنین جزیره‌هایی مشجّر که در معنی سرابستانهای فیض گستر است مثل جزیرهٔ شاهزادهٔ اصغر اعظم سلطان مراد بخش و جزائر چندی از امرای عظام سمت وقوع دارد. بی‌تکلّف سرتاسر کشمیر از کثرت اشجار و انهار و آبگیرها خصوص از پهلوی دَل مذکور یا آب است در خیابان یا خیابان در آب.

اکثر روی این آبگیر دلپذیر که محیط آن از راه تخمین دلفریب قریب هفت کروه باشد، انواع گلها روپوش می‌شود از قسم نیلوفر و گل کَوَل که نوعی است از لالهٔ آتشی از دست لالهٔ جوغاسی که غنچهٔ آن خالی از تکلّف هردو مشت را پر می‌کند و تخمی از عالم فندق در میان آن هست که آن را کَوَل گَتّه[۳] می‌خوانند و بسیار خوش طعم و برگ آن...

---

۱. جلالای طباطبایی، محمّد بن محمّد محمود، *شاهجهان‌نامه*، تصحیح دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، ص ۲۷۳.
۲. همان.
۳. کَوَل گَتّه (Kawal Gatta): میوهٔ گل کَوَل.

نه همین تنها روی این آب پر گل و سبزه است بلکه از ته تا بالا همه جا بغل بغل سبزهٔ شاداب به‌انواع و اشکال غیرمکرّر بلند و پست رسته...

همچنین سایر منزّهات این شهر و اطراف و نواحی آن را به‌رکوب سفائن که حقیقةً راکب آن مسافر و مقیم است سیر می‌کنند چنانچه پیوسته روی دریای بَهت و دَل از کشتیهای منقّش مزیّن ملبّس به‌پوششهای فاخره ملوّن رشک سراپای چمن می‌شود بل از روی رنگینی روکش پشت طاوُس و چشم خروس می‌گردد و شبانروز خاصّه شبهای مهتابی که عکس ماه منیر از حلقه‌های موج شوخ چشم دام نظر بند نظّاره‌گیر به‌روی آب می‌کشند جابه‌جا از تفرّجیان سفینه گزین هنگامهٔ باده و ساز گرم بازار است و هر گوشه حلقهٔ دامی از اهل ناز و نیاز درکار.

در هر سرزمین درویشان مرتاض که ایشان را به‌لغت کشمیر ریشی خوانند طلباً لمرضاة الله تعالی دهقانی و باغبانی پیشه نموده‌اند بی‌توقّع مزد و منّت به‌اندیشهٔ تحصیل صواب درختان میوه‌دار نهال کرده به‌طریق وقف میوهٔ آن را بر ابنای سیل سبیل نموده‌اند.

مجملاً هیچ‌وقتی نیست که از غنای مطربان کشتی‌نشین و سرود سرایان اطراف و سواحل و بحر و تال خصوص کنجی نشینان هندوی است که از شورانگیزی اداهای شیرین و حرکات موزون و پیچ و خم تام کمرهای پرتاب آتش در دل آب می‌اندازند...

قصّه کوتاه، سرتاسر تماشاکده‌های شهر و اطراف آن را که زیور صفحهٔ دهرند تا موضع کهنه بل بلکه تا اپنج که از بالا رویهٔ رود بَهت قریب شانزده کروه است از طرف نشیب تا باره موله دوازده کروه از این راه به‌کشتی می‌توان گشت و نیز چون از بَهت به‌دیگر آبگیرها راهست از این راه به‌همین روش گلگشت می‌توان نمود، خصوص تال عظیم‌القدر اولَر و تالاب نور صفاپور که عنقریب طرفی از فسحت و نزهت آن زبانزد خامه می‌گردد و همچنین تالاب پهناور یمه سرکه و تال مشهور بهاکر که یازده کروه مسافت ساحل آن به‌مساحت درمی‌آید و دیگر تالابهای خورد و کلان مثل تال نو سر و غیره، سوای تالاب چه پل و نوشهره که بر سمت غربی شهر وقوع داشته به‌بَهت راه پیوند ندارد.

و از منتزهات این نزهت آباد فردوس بنیاد پادشاه جهان‌بخش کشورستان ثانی صاحبقران است که آنحضرت در ایّام سعادت فرجام پادشاهزادگی چنانچه سبق ذکر یافت در سرزمین خلد آیین شاله‌مار بی‌قرین آن قرینهٔ بهشت‌برین را احداث فرموده‌اند...

بر سمت بالای باغ فرح‌بخش بهشتی روضهٔ دیگر موسوم به‌فیض‌بخش سمت طرح پذیری یافت و مهندسان سطرلاب نظر مقیاس قیاس مأمور شدند که بعد از طرح باغ در وسط آن حوضی چهل ذرع در چهل ذرع قرار داده نشیمنی عالی در حاق وسط آن اساس افکنند...

و از جملهٔ ارمکده‌های بقعهٔ سراپا انبساط کشمیر دلپذیر سرابستان معروف به‌باغ نشاط است که به‌آصف خان متعلّق است. بی‌تکلّف از فرح‌بخش گذشته آن‌گونه نزهت گاهی گشاده فضای طرب‌افزای شاید که به‌روی زمین موجود نباشد...

و از این عالم است باغ بحر آرا و عیش‌آباد که نخستین روبه‌روی جروکهٔ دَرشَن واقع است...

دومین باغ نورافشان که برکنار رودبار بَهت احداث کردهٔ نور محل است و از زمان حضرت جنّت‌مکانی تا اکنون که به‌سرکار آن مریم دوم و بلقیس ثانی تعلّق‌پذیر گشته به‌نوعی عمارت و ترتیب یافته که مزیدی بر آن متصوّر نباشد...

سیومین باغ صفا که بر روی پشته‌ای مشرف بر تال آسمان مثال صفاپور که بر سمت شمال شهر در هفت کروهی آن سمت وقوع دارد احداث یافته...

دیگر باغ کرنه (به‌کسر کاف و فتح را و نون). این سرزمین ارم آیین در ایّام پادشاهزادگی به‌سرکار خدیو روزگار متعلّق بود و اکنون به‌مهین شاهزاده بلنداقبال همایون بخت مرحمت شده به‌شاه‌آباد مسمّٰی گشته...

و از اعظم منتزهات این خطّه که از جهات خوبی آن است باغ نسیم و افضل‌آباد است که در هردو شمال رویهٔ تال دَل شرف بر آن واقعند.

دیگر باغ الهی آن را میرزا یوسف خان مشهدی به‌هنگام حکومت کشمیر در شمال رویهٔ شهر برکنار شعبهٔ پهناور از جویبار مشهور به‌نهر لار که گواراترین

آبهای این کشور است احداث کرده، این چنار از همه وجه چشم و چراغ چنارستان نور باغ و خیابان چنار شهاب‌الدّین‌پور است.

در هر سرزمین درویشان مرتاض که ایشان را به‌لغت کشمیر ریشی[1] خوانند طلباً لمرضاة الله تعالی دهقانی و باغبانی پیشه نموده‌اند بی‌توقّع مزد و منّت به‌اندیشهٔ تحصیل صواب درختان میوه‌دار نهال کرده به‌طریق وقف میوهٔ آن را بر ابنای سیل سبیل نموده‌اند. چنانچه همانا به‌شیر خان این حساب پرستش ایزدی و ریاضت کشی را در غرس اشجار مثمّره و پخش اثمار آن حصر می‌شمارند و به‌این طریق باغات بی‌شمار و اشجار در شهر و ده این کشور سبز کرده و برآورده ایشان است.

در این سرزمین چندین ییلاق بهشت آیین واقع است که همانا قرین هیچ‌یک در روی زمین موجود نباشد. از جمله ییلاق «گوری مرگ» است که در عهد باستان چراگاه اسبان مرزبانان این ملک بوده.

الحاصل اگرچه در کشمیر آبشارهای نمایان و دلاویز بسیار است امّا این آبشار به‌مثابه‌ای امتیاز دارد که هیچ‌یک طرف نسبت آن نمی‌تواند شد و از آن گذشته آبشار سک ناگ است که بر یک دست ییلاق توشه مرگ مذکور واقع است چنانچه ده آسیا آب از قریب پانزده ذرع بلندی به‌دریاچهٔ پایین آن که کمال صفا و نزهت دارد می‌ریزد. بالجمله خیل سعادت و اقبال به‌راه گریوه پیر پَنچال از مقام هیره‌پور کوچ به‌کوچ قطع مراحل در عرض نه روز قصبهٔ بَهنبَر به‌ورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساخت.

رفع بدعتی چند ناپسند در صوبهٔ کشمیر توسّطِ شاهجهان

شاهجهان کارهای اصلاحیی که از دیدگاه اسلامی بسیار سودمند بود در آن منطقه انجام داد. آنهایی که جلالای طباطبایی قید گردانیده عبارت‌اند از:

"دادار گیتی آفرین که بنای عمارت خراب آباد عالم کون و فساد بر اساس عدل بنیاد داد سلاطین نصفت آیین نهاده و رفع خرابی معمورهٔ خاک را به‌تهیّهٔ مصالح

۱. اصل تلفظ این واژه به‌زبان سانسکریت رِشی (rishi) است.

لطف و قهر ایشان که همانا نازل به‌منزلهٔ آب و گل این عمارت است منوط داشته در هر حالی از احوال که به‌مقتضای فضل و افضال فراغ بال و رفاه حال عباد بیشتر خواهد لا محاله از این طبقهٔ والاجهانبانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادی بلاد سازد که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را در هر حالت بر سرکار دارد و در هر صورت که روی دهد تمهید قواعد سیاسات مدنی که همانا قوائم استقامت ارکان نظام کلّ است بر وجه احسن از قوّهٔ به‌فعل آرد چنانچه اگر کار با عنف و شدّت و قهر و سطوت افتد از جویبار تیغ آبدار کل رفع مظالم در آب گرفته ابواب جور و تعدّی از همه رهگذر به‌کل برآرد تا آنگاه که رفته رفته دفع مفاسد کلّی که عمده‌ترین مصالح این کارخانه است... شاهد حال رفع شنایع بدعتهای شایع است که از جور اندیشه‌های حکّام جزو در دارالملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود و رفته رفته به‌مبلغ‌های کلّی رسیده چون درینولا حقیقت آنها از انهای منهیان صوبهٔ مذکور و عرضه داشت صوبه‌دار آن دیار به‌موقف عرض اعلی رسید بی‌توقّف فرمان قضا نشان در این باب به‌نام ظفر خان زیور صدور یافت که سایر ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحهٔ روزنامچهٔ روزگار محو نمایند و من بعد به‌این علّت سوای آنچه در عهد قدیم مقرّر بوده نیم پشیز بلکه هیچ‌چیز از رعایا نگیرند و تفصیل این فصول و ابواب وجوب هر باب مشتمل بر این موجب و معنون بدین عنوان است که متصدّیان مهمّات سرکار عموم اهل این شهر خصوص عجزه و مساکین و عجوزان سالخورده و خورد سالان، بیوهٔ پُردرد بی‌زور را به‌جهت چیدن گل زعفران کار بل بیگار می‌فرمایند و از این رو آزار بسیار و تشویش و اضرار بیش از حد به‌احوال سایر مردم سیّما پیشه‌وران که روزگار ایشان از کسب یومی می‌گذرد و از هیچ‌رهگذر روزی مقرّر ندارند راه می‌یابد. در این باب حکم اقدس صادر شد که دیگر به‌تکلیف متعرض این جماعه نشده کارگران این شغل ضروری را از سرکار خاصّهٔ شریفه مزدوری بدهند.

از عهد باستان باز معهود بوده که برسر هر خروار شالی دونیم دام که فلسی است به‌وزن خاص می‌گرفته‌اند و در این ایّام چهار دام قرار یافته مقرّر شد که چون در عهد دولت ابد پایان به‌عنوان زکات و بر سبیل رهداری که مبلغهای کلی می‌شود در سایر ممالک محروسه «حرست عن الطوارق الحدثان» راه گرفت و گیر در کل مسدود شده که بجهت این فروعات جزوی که در جنب آنها اصلاً نمود ندارد مزاحم کسی نشده در اصل از این باب چیزی به‌وصول نرسانند.

و دیگر از هر موضعی برسر هر چهار صد خروار شالی حال حاصل دو سر گوسفند حسب‌المقرّر زمان ماضی می‌گرفتند و الحال از تعدّی صوبه‌داران سابق در ازای قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازی بهای سه گوسفند است نقدی از رعایا بازیافت می‌نمایند، فرمودند که حسب‌الصدور امر نفاذ قرین دستور سابق معمول بوده در این باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند.

دیگر در هر قریه چندین قانونگوی بی‌خرد بهم رسیده‌اند چنانچه همگنان هر ساله مبالغ کلّی به‌صیغهٔ قانون‌گویی از رعایا می‌گیرند و از این راه زیان بسیار به‌جاگیردار نیز می‌رسد. امر اعلی به‌صدور پیوست که اکتفا به‌یکی از آنها نموده دیگری را در آن ده دخل ندهند.

دیگر از پیر و جوان و خرد و کلان کشتیبانان به‌عنوان سرشمار هفتاد و پنج دام به‌صیغهٔ میر بحری نام نهاده می‌گیرند. فرمان همایون بر این جمله توقیع نفاذ رسید که از این پس، قانون پیش را دستورالعمل ساخته در این باب نیز ابواب بدعت مسدود نمایند و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام و از خورد سالانه سی و شش دام زیاده نطلبند.

مجملاً ظفر خان در آن ولایت به‌نیابت پدر صوبه‌دار آن ولایت بود بر وفق مضمون فرمان همایون عمل نموده ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاقّه دوام مطالبات بی‌حساب آزاد ساخت و به‌استصواب طبع خیراندیش سواد فرمان قضا نشان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در درگاه مسجد جامع نصب گردانید که بنای بقای آنحضرت چون پایهٔ بنیان عدل و احسان پایدار باد و اساس قواعد و

قوانین معدلت آیین ثانی صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و برقرار بماند.

اعتقاد خان در زمانِ صوبه‌داری خود در ولایتِ کشمیر چندین هدایای قابل ارزش برای شاهجهان آورد عبارت‌اند از:

"صوبه‌داری ولایت کشمیر ارم نظیر در این احیان از او تغییرپذیر شده بود به‌سعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه به‌صیغهٔ نذر گذرانید و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مرصّع آلات و نفائس و نوادر کشمیر کشید. از جمله چندین کلکی پر اقار که از مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کلاله کاکل لاله رویان را بیتابی رشکش چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه‌وار و کمربند طرح‌دار که همانا مصوّران را به‌قلم مو از آن دست نقش و نگار بدان‌گونه درستی دست ندهد و از این عالم شال و کرته‌وار و گوش پیچ توس که کورک و آن جانوری است وحشی ماکول للحم که در ولایت قرا تبّت بهم می‌رسد و نرمی آن در پایه‌ای است که شکم قاقم به‌پشت گرمی آن مایه ملائمت او حرف درست دعوای برابری آن نمی‌تواند آورد و از این دست قالین خوش طرح و جانمازهای قالی‌باف از جنس پشم مذکور که درینولا به‌یمن هنرپروری و هنرنوازی و برکت نزاکت و دقّت تصرّفات طبع اقدس دقیقه رس به‌جایی رسیده که از آن بالاتر فوق مراتب توهم خرد والاست، چنانچه در کارخانه‌های سرکار خاصّه شریفه گزی قالی به‌نود روپیه که سه تومان عراق باشد تمام می‌شود و از همان جنس پشم شیر خان الامر اعلی در کارخانجات سرکار عالی در دارالسلطت لاهور نیز قالی می‌بافند که آن از دست قماش کار کشمیر پای کم نمی‌آرد.

ظفر خان در زمانی که به‌عنوان نایب پدر خود مسئولیّت به‌عهده گرفته بود و کار نمایانی که انجام داد پیروزی بر ابدال خان والی تبّت بود. صاحب صوبگی خطّهٔ کشمیر که به‌نیابت خواجه داشت من حیث‌الاصاله بدو حواله شد و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه پایهٔ اعتبارش افزوده به‌عنایت علم و نقّاره که خواجه داشت سرافرازی و بلند آوازگی پذیرفت.

درینولا چون ابدال خان والی تبّت به‌حسن سعی ظفر خان صوبه‌دار کشمیر اطاعت‌پذیر شده بل به‌راهنمایی بخت کارفرما برسر راه آمده سلوک طریقهٔ انقیاد فراپیش گرفت. لاجرم لوازم فرمانبرداری و وظائف طاعت گزاری به‌جایی رسانید که روی زر را سکّهٔ نام نامی و سرمنبر را از خطبهٔ القاب سامی پادشاه هفت کشور زینت و زیور داد و نُه اشرفی مسکوک به‌این سکّهٔ مبارکه که بر سبیل نمودار با پیشکش بسیار از نفائس آن کشور ارسال داشته بود در روز هفدهم ماه مذکور به‌نظر انور درآمد و هم در این روز رستم خان دکنی از عنایت خلعت رعایت پذیرفته به‌معاودت سَنبهل دستوری یافت. سپهدار خان که از احمدنَگَر متوجّه قبلهٔ سعادت و وجهه ارادت خود شده بود در این روز رسیده از پرتو ادراک شرف زمین‌بوس درگاه والاچهره به‌نور اعتبار تازه افروخته تارک به‌عزّ افتخار بی‌اندازه افراخت و هزار اشرفی بر سبیل نذر گذرانیده به‌موقع قبول وصول یافت.

در کشمیر آنچه به‌چشم می‌خورد آن سبزه‌زارها و فراوانیِ لاله و گل‌ها است:

از جمله همه جا در کوی و برزن بام و در و باغ و راغش سبزهٔ دلکش که بی‌اغراق خضروش آب حیات ابد خورده گویا فرش سندس خضر و بساط استبرق اخضر گسترد و در بوم و برو صحرا و کشت و هامون و کهسارش سرو و چنار و صنوبر و سایر اشجار سدره آسای طوبی کردار سر در سر یکدیگر کشیده‌اند. همانا مرغان اولی اجنحهٔ نشیمن قدس‌اند که از شاخهای اخضر بال در بال و پر در پر بافته‌اند. نی نی، سرتاسر این شاهد سبز فام خضر لباس طوطی است بهشتی که از شاخسار طوبی هوا گرفته و در فضای این رشک رضوان آرام و قرار پذیرفته و کوهسار مشجّر و باغ و راغ سراپا شجرش از وفور تراکم سرو و صنوبر همانا یکه سروی است خورشید تذرو که نسرین چرخ بر اطراف آن طائر واقع گشته و مرغ زرّین آفتاب و نوری سهیل یمانی آشیان برآن بسته‌اند و قمری سفید قمر بل فاخته خاکستری سپهر چنبری در پیرامون آن بال پرواز گشاده.

کشمیر نام سرزمینی است در غایت رفعت مکان وسعت شأن محاط به‌چار دیوار کوهسار سپهر آثار که از روی ارتفاع تیزی قلّه با قمهٔ چرخ چنبری حرف برابری می‌گوید و طول آن خطّهٔ پاک که از جنوب به‌سوی شمال کشیده به‌اعتبار مسافت قصبهٔ ویرناگ تا موضع دواره کیل از مضافات وچهن و کهاوره باره نزدیک به‌یک صد کروه رسمی است و عرض آن از موضع ککنه‌گیر که در مشرق رویه آن واقع است تا فیروزپور از توابع پرگنهٔ نانگل قریب سی کروه و این گل زمین بهشت آیین بنابر اختلاف اقوال بعضی از محالش داخل اقلیم چهارم است و برخی از اقلیم سیوم با مجموع قریب به‌حاق وسط اقلیم چهارم اتّفاق افتاده و طولش از جزائر خالدات یکصد و هشت درجه است و عرضش از خط استوا سی و پنج درجه، شرقی حدود آن جبال تبّت و بعضی از بلاد کاشغر است و غربی جبال افغانان بنگش و نغر و جانب آن ارض الله واسعه هندوستان است و شمال رو به‌بدخشان و سمت خراسان.

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر — که می‌ریزد بهشت از خاک کشمیر
سوادش سرمهٔ چشم بهار است — بهشت و جوی شیرش آب لارست
ز جوش سبزه در دشت و بیابان — زمین کشته و ناکشته یکسان
نظر چندان که بر دشتش گماری — بجز آب زمرّد نیست جاری
به‌زیر سبزه ره در کوه و صحرا — چو از عقد زمرد رشته پیدا
ارم از سبزه‌اش یک شاخ سُنبل — بهشت از گلبنش یک دسته گل
بود نشو و نما اینجا روان را — بهار دیگر است این بوستان را
کند گل برسر دستار ریشه — شود پولاد سبز از آب تیشه
به‌مینا گر کند فیض هوا کار — ببالد چون کدوی تازه برتار
گر افتد از کف ساقی پیاله — دواند ریشه در گل همچو لاله
ز فیض ابر می روید درین کاخ — ز تار شمع گل بیش از رگ شاخ
درین گلشن ز جوش سبزه و گل — نمی‌آید به‌گوش آواز بلبل
جز آن گلها که مشهور جهانست — گل اینجا بوستان در بوستانست
گلش را یک به‌یک می‌بردمی نام — زبان را گر بقا می‌بود در کام

خوشبختانه صنایعی که موردِ توجّهٔ شاهجهان در زمانِ وی فروغ یافت. چنانکه در شاهجهان‌نامه آمده است:

دوازدهم شهریور پیشکش ظفر خان صاحب صوبهٔ کشمیر مینو نظیر که مشتمل بر انواع ظرائف آن ولایت از اقسام پشمینه مثل شال و کمربند و گوش‌پیچ طرح‌دار و ساده طوس و از همه اقسام و انواع شالهای ترمه وجامه وارهای الچه ترمه که به‌کربلائی معروف است از بابت زرباف و ساده و انواع پتوی پرزدار و ساده و قالیچه و جانماز از پشم شال همگی در کمال نفاست و گرانمایگی که تعریف هیچ‌یک از آن به‌توصیف راست نمی‌آید و همچنین زعفران و اتاقهٔ پرکلکی اقار که به‌آن نفاست در جایی دیگر کمیافت است و از این عالم انواع چوبینه آلات مثل تخت و پالکی و تخت روان و سندلی و امثال اینها که نظیر آنها در عالم یافت نمی‌شود و آن را از چوب وتل ساده و کنده کاری و ابلق آن نوع می‌سازند و سایر نفائس آن دیار از نظر مهر آثار گذشت و چوب وتل از خصائص این کشور است که ساده و ابلق آن در کمال نفاست و ندرت می‌شود چنانچه سفیدیش در نهایت بیاض است و در شفافی و صافی از عالم عاج به‌همان سنگینی و نقش ابلق آن به‌غایت بدیع و دلکش می‌شود و در کمال خوش طرحی و نوعی از آن تحریرهای خط سیاه می‌دارد به‌باریکی خط قلم موکه همانا نقوش آن از دست تشبه نگارانگیزان فرنگ است چنانچه اغلب اوقات استنباط تصاویر غریبه و تماثیل بدیع از آن می‌توان نمود.

دربارهٔ هوای کشمیر چنین می‌گوید:

دادار گیتی آفرین که بنای عمارت خراب آباد عالم کون و فساد براساس عدل بنیاد داد سلاطین نصفت آیین نهاده و رفع خرابی معمورهٔ خاک را به‌تهیّهٔ مصالح لطف و قهر ایشان که همانا نازل به‌منزلهٔ آب و گل این عمارت است منوط داشته در هرحالی از احوال که به‌مقتضای فضل و افضال فراغ بال و رفاه حال عباد بیشتر خواهد لامحاله از این طبقهٔ والاجهانبانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادی بلاد سازد که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را در هر حالت بر سرکار دارد و در هر صورت که روی دهد تمهید

قواعد سیاسات مدنی که همانا قوائم استقامت ارکان نظام کلّی است بر وجه احسن از قوّهٔ به‌فعل آرد چنانچه اگر کار با عنف و شدّت و قهر و سطوت افتد از جویبار تیغ آبدار کل رفع مظالم در آب گرفته ابواب جور و تعدّی از همه رهگذر به‌کل برآرد تا آنگاه که رفته رفته دفع مفاسد کلّی که عمده‌ترین مصالح این کارخانه است از همه جهت به‌عمل آید و چون وقت لطف و رفق در رسد نخست به‌رشحه‌فشانی سحاب تفقّد و تلطف سرشار گرد کدورتی که از غبارانگیزی ظلم و بدعت جور پیشگان بر صفوتکدهٔ صدور مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد و به‌تدریج جبر دلهای شکسته و خاطرهای خسته از مومیایی عاطفت و مرهم مرحمت به‌ظهور آرد تا در این ضمن معمورهٔ خواطر مقبلان و بیت‌المعمورهٔ قلوب صاحبدلان که همانا مقصود از فروچیدن دکان کون و مکان وجود ایشان است با مرمّت و عمارت گراید و به‌ضرورت شاهد آبادانی گیتی که تابع این معنی است در این صورت به‌عرصهٔ شهود جلوه‌گر آید.

مصداق این سیاق حکمت انطباق موافق قوانین ملک رانی و آیین جهان بانی والاحضرت صاحبقران ثانی و پیوسته آگاهی از سایر جزئیات امور ملکی و مالی و دستورالعمل کلّی متصدّیان اعمال دیوانی و متکفّلان اشغال سلطانی این دولتکدهٔ جاودانی است.

راه‌های کشمیر:

چون از بَهنبَر تا کشمیر سرتاسر مراحل کوهسار دشوارگذار است به‌نحوی که اکثر راهگذر بر کمر کوه می‌افتد در نهایت تنگی عرض و بسیاری خم و پیچ و بنابر آن عبور شتر از آن کمال تعسّر بل تعذّر دارد و معهٰذا باربردار آن راه منحصر در فیل و اسب و اشتر و آدمی است، لهٰذا حمل پیشخانه‌ای که حشمت این دولتکده را کفایت کند به‌غایت دشوار است و با این معانی هم بارندگی و سرمای صعب نیز هست، لاجرم در تمام آن راه که چهل و هفت کروه است به‌دوازده منزل پادشاهی پیموده می‌شود. یازده جا به‌عهد حضرت جنّت‌مکانی لری که در زبان کشمیری زبان عبارت است از عمارتی که به‌وضع و شکل خاص می‌سازند و مهندسان هند به‌طرح و هندسهٔ معهوده خود مشتمل بر

غسلخانه و محل خواص‌پوره یعنی آرام جای پرستاران و خدمۀ خدمات بنا نهاده بر این موجب به‌اتمام رسانیده‌اند: (۱) جَوگی هتّی، (۲) نوشهره، (۳) چنگر هَتّی، (٤) راجور، (٥) تَهنه، (٦) بیرم کله، (۷) پوشانه، (۸) لری محمّد قلی، (۹) هیره‌پور، (۱۰) شاجه مرگ، (۱۱) خان‌پور و بنابر آن‌که در این مدّت متمادی اندراس به‌اساس آنها راه یافته بود بندگان حضرت در مبادی ارادۀ سیر کشمیر و مرمّت هر لری به‌عهدۀ اهتمام یکی از امرای عظّام فرمودند و چون هر مرتبه‌ای که حضرت جنّت‌مکانی را طی این راه رو می‌داد همگی اردو یک دفعه به‌کوهستان درمی‌آمدند و از تنگی گذارها همگنان مزاحمت و تشویش یکدیگر داده ضعفا از قوی‌دستان زحمتها و آزارها می‌دیدند، چنانچه بار مردم از گریوه‌های تنگ‌گذار و همچنین سوار با مراکب افتاده بود و ناچار آن را با چهارپایان به‌جا گذاشته می‌گذشتند و دیگران از سوار و پیاده بر روی بار و باربردار بلکه بر روی مرد و مرکب گذاشته همگی را پی سپر و پایمال کرده به‌این طریق راه می‌نوشتند و از این دست بارها در تنگنای آن مراحل بنا بر هجوم مردم و کثرت فیلان بارها با راحل و راکبان با مرکب از کوه می‌پریدند از این راه ضرر بسیار به‌عجزه عسکر می‌رسید و چندین بار بندگان حضرت خود به‌رأی‌العین مشاهده فرموده بودند.

و دیگر روز موکب جاوید فیروز مصحوب بخت و اقبال که همه جا از همراهی رکاب ظفر انتساب پادشاهی سعادت اندوز می‌باشد راهی شد و بعد از طی چهار کروه در مقام شاجه مرَگ «به‌فتح ر» که به‌اعتبار گشادگی فضا و حسن منظر سرآمد سایر منازل دیگر است و متعهد عمدة‌الملک شایسته خان در تقدیم تزیین و مرمّت آن به‌شایستگی تمام قیام و اقدام نموده بود قرین دولت منزل گزیدند و از آنجا به‌سمت خان‌پور که عمارت آن بنابر سرکاری گماشتگان خان عظیم‌الشأن آصف خان در خاطر پسندی و دلنشینی از روضۀ رضوان و غرفۀ قصور حدائق حور نشان می‌داد روان شدند و در سرتاسر راه که از فرط سبزه و سه برگه و الوان گلهای ییلاقی مرغزار جنّات عدن را به‌یاد می‌آورد از وفور عقده‌های مروارید شبنم غلطان که گرد روی عذار شاهدان لاله‌زار شده رخشان

و درخشان بود آب و رنگ جگر گوشهٔ بدخشان و قرّةالعین عدن را از یاد می‌برد تفرّج کنان می‌خرامیدند تا آن‌که بر مزار شیخ مومنای بغدادی که از اقران معاصرین حضرت علی ثانی میر سیّد علی همدانی است و اطراف مرقدش از فرط جوش سبزه و گل و لاله و سُنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبی مثال و سیلان انهار سلسبیل آثار از مرغزار جنان و ریاض رضوان دلنشین‌تر می‌نمود گذار کوکبهٔ برکت آثار افتاده به‌غایت نظر فریب و دلپسند آمد و لمحه‌ای در آن دامگاه ظاهر نگاه به‌توقّف گذشته چندان‌که ملتزمان رکاب سعادت انتساب در عین کشمیر تفرّج منزّهات بامشان رود همدان و گلگشت کوه دامان الوند که چشم و چراغ منزّهات روی زمین است، نمودند و چون سه کروه راه به‌این طریق پی سپر نعال مراکب موکب اقبال شد سرمنزل خان‌پور مذکور برکت قدوم فیض لزوم دریافت.

دربارهٔ خانه‌ها چنین آمده است:

بسط اقسام ارزاق به‌مقدار نصاب استحقاق کرده‌اند و تقسیم انواع سعادات درخور اقدار استعدادات به‌ظهور آورده چنانچه از محیط افلاک گرفته تا مرکز عالم آب و خاک ذرّه تا خورشید و ماه تا ماهی را درخور کماهی حقائق احوال از دقائق کمال بهره‌ور و نصیبه برساخته‌اند. افاضهٔ انواع فیوضات بر سایر جزئیات کائنات بر طبق مصلحت کاملهٔ ازلی و وفق حکمت بالغهٔ لم یزلی نموده‌اند. لاجرم هر آنچه به‌هرکس و هر چیز عطا کرده‌اند زیاده از مراتب قدر و درجات منزلت آنها داده‌اند مگر نزهت‌آباد کشمیر ارم‌نژاد که فروغ اقبال بی‌منتهای مبدای فیّاض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین به‌مراتب از مرتبهٔ امکان قابلیّت آن تافته و آن گلزار جاوید بهار زیاده از درجات فرض وهمی احتمال عقلی فوز نظر فیض دریافته و از اینجاست که محسنات آن بهشتی مقام به‌جایی رسیده که از فرط نزهت ساحت و وفور افاضهٔ روح و راحت نمونهٔ تصویر حدائق جنان است و از غایت فرح فزایی فضا و فیض بخشی آب و هوا حجّت تصدیق ریاض رضوان، چنانچه مشاهدهٔ شاهد و عیان دلیل صدق بیان است که آن منتسخ اصل فردوس برین مظهر کمال قدرت و آئینهٔ شاهد حسن و

صنعت آفرین است و چگونه چنین نباشد که دهقان آفرینش سرتاسر منزّهات روی زمین در ضمن آن سرزمین بهشت آیین بر وجه احسن تعبیه نموده و نظائر سایر خصائص جنّات عدن و نفائس حدائق ثمانیه از عیون جاریه و قطوف دانیه و اشجار و اثمار و بساتین و انهار و ریاض و حیاض و ریاحین و ازهار و شراب ظهور و منازل و قصور و ارائک و سریر و جوی شیر و غلمان و جواری جنان و کواعب اتراب حورعین و ماء معین و آن و این در این ارمکده خاطرپذیر به‌ودیعت نهاده، از خصائص این بهشت خاص وفور آب است، از چشمه‌سار و انهار و آبشار و تالاب و غدیر و آبگیر و سر همه سرچشمهٔ ویرناگ است و آن دو منهل فیض که هریک آب تسنیم و کوثر برده‌اند و آب بر سلسبیل سبیل کرده‌اند. دیگر جویبار لار است همانا که در جنب شیرینی آب نوشگوارش جوی لبن سائغ آب در شیر کرده و از تصوّر سلاست و صفای آن منهل نهر عسل مصفّی آب به‌دهان آورده و از صفای عذوبت آب گذشته و فرط خضرت و نضرت و رطوبت خاک پاک و هوای جانفزا از مزایای این گل زمین است، چنانچه زمین و آسمان چندان که نظر کارگر می‌شود سبزهٔ تر و اشجار سرسبز سایه‌دار و بارور است که درنظر جلوهٔ نمود می‌کند بلکه از عکس سبزهٔ زمرد پیکر جوهر هوای شاداب جوهر معاینهٔ لوحی از زمرد اخضر ملحوظ تماشاگر می‌گردد.

و بالجمله با آن‌که در خوبیهای آن سخن نیست چندان‌که به‌تصوّر اندیشهٔ سخنور نکته‌پرور درآید سخن در خوبیهای آن هست. لاجرم اکنون عنان سرخنگ خامه را از پویه مبادی این وادی منعطف ساخته برخی از محسنات آن را در ضمن بیان خصائص و باقی را در خاتمه این عنوان به‌اندازه و دسترش بنان و بیان ادا می‌کند و بالفعل به‌ناگزیر وقت پرداخته از ذکر حد و رسم و کم کیف خواص و مزایا و آیین و وضع و مقدار طول و عرض آن ادای حق مقام می‌نماید.

با همین تاریخ به‌حساب جمل موافق می‌آید و در بعضی ابیات آن ورود مسعود آنحضرت به‌دارالملک دهلی و توجّه خجسته آثار به‌شکارگاه پالم و انعطاف عنان دولت از آنجا به‌دارالسلطنهٔ و نهضت کشمیر دلپذیر و معاودت به‌دارالخلافهٔ کبریٰ و جلوس

اسعد بر تخت مرصّع ایراد یافته، چنانچه از مضمون چند که از آنجمله به‌رسم نمونه در این مقام ثبت نمود ظاهر می‌گردد، قصیده:

خدای واحد بی‌چون جهان نموده عیان　　برای شان جهان پادشاه کلّ جهان
بداد وجود و باحسان شهنشه آفاق　　علیم و عالی و دانا نواز و ملک ستان
هزار ساله بماناد آن‌که هر دم ازو　　بود بدور جهان صد هزار جان شادان
بمدح شاهجهان طبع این دوازده بیت　　ز قسمت ازل آورد از دلم به‌زبان
از آن دوازده هر مصرعی بگاه نگار　　کند تولّد شاهجهان پناه بیان
به‌اکبرآباد از جهد کامران بسریر　　جلوس کرد ز تأیید عالم منّان
هزار بود و چل و سه بسال از هجرت　　که شد بدهلی با شاهی و سپاه گران
به‌نوبهار بیامد بگلشن سرهند　　گل بهار ابد با هوا چو گل خندان
ز کامرانی نوروز کرده عزم نمود　　سوی مدینه لاهور بر جهان شادان
ز جود شاهجهان داد ده سوی کشمیر　　بداد برق تگ باد پای را جولان
هزارگونه بود گل بکوه و هر قدمش　　هزار چشمه ولی به‌ز چشمه حیوان
بسوی هند عنان تاب زود شد با جاه　　جهانده برق‌نما ابری اش چو باد وزان
به‌داد و جود بدارالخلافه آمده باز　　فلک بدور رکاب و ملک بدور عنان
هزار رشک بیفزود باز حسن جهان　　ز نوبهار سریر جواهر الوان
بهر زمی که از آن سایه‌ای فتاد فلک　　بداد تا به‌ابد دستگاه و مایه کان
جمال و رنگ ز اورنگ پادشاه زمن　　بداد گیتی صد رنگ بر زمین و زمان
خدیو ملک و ملل پادشاه دین و دول　　جهان گشاد بامداد قوّت ایمان
جهان‌پناها شاهنشهی و دریا دل　　محیطی از کرم و جود لیک بی پایان
ز سهم گرد و سنانت دل عدو جاوید　　شود بزیر زمین چون رگ جهنده طپان
از آن بود سردشمن برنگ سنگ سیاه　　که از برای حسامت بود مدام فسان

منابع

۱. جلالای طباطبایی زوّاره‌ای، محمّد بن محمّد محمود: *شاهجهان‌نامه*، تصحیح و تحشی از دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، آبان‌ماه ۱۳۸۸ ﻫ ش/نوامبر ۲۰۰۹ م.

۲. خالدی، ابوالنصر محمّد: *تقویم هجری و عیسوی*، به‌اهتمام مولوی محمود احمد خان و ضیاءالدّین احمد دیسایی، انجمن ترقّیِ اردو هند، دهلی‌نو، مارچ ۱۹۷۷ م.

۳. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به‌*شاهجهان‌نامه* (تألیف: ۱۰۷۰–۸۰ ه)، حواشی دکتر غلام یزدانی، تصحیح دکتر وحید قریشی، مجلس ترقّی ادب، لاهور، جلد اوّل ۱۹۲۳ م، جلد دوم ۱۹۳۷ م، جلد سوم ۱۹۳۹ م، جلد چهارم ١٩٤٦ م.

4. Beal, Thomas William: *An Oriental Biographical Dictionary*, Revised and enlarged by Henry George Keene, Kitab Mahal, Darya Ganj, New Delhi, 1996.

معرّفی کتاب
«تذکرهٔ شعرایِ پارسی زبان کشمیر» یا «ایرانِ صغیر»

اشتیاق احمد*

بدون تردید «ایرانِ صغیر» یعنی کشمیر مهمّترین سرزمین فرهنگ و تمدّن و علمدار زبان و ادبیّات فارسی در سراسرِ جهان به‌شمار می‌آید. علاوه بر آن که:

اگــر فـردوس بـر روی زمـیـن اســت　　همین است و همین است و همین است

وادیِ کشمیر گاهوارهٔ شعر و ادب فارسی نیز بوده است. در این مقالهٔ مختصر ما به‌معرّفی و بررسی کتاب «تذکرهٔ شعرای پارسی زبان کشمیر» یا «ایرانِ صغیر» می‌پردازیم.

این کتاب تألیف دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی است که رایزن فرهنگی سفارت کبرای پاکستان در ایران بوده است و در تهران به‌توسّط کتابفروشی ابن سینا در سال ۱۳۳۵ ش به‌چاپ رسید[۱]. مقدّمهٔ کتاب دانشمندانه است و نشان می‌دهد این اثر چه طور در زمینه‌های مختلف تاریخ اسلام، فلسفه، کلام و شعر و ادب تأثیراتی دیرپا گذاشته است. مؤلّفِ کتاب علم دوست و دانش‌پرور نیز بوده است. مؤلّف در مقدّمهٔ خود می‌نویسد:

> "پنج سال پیش مقالاتی چند دربارهٔ شعرای کشمیر نوشتم که در روزنامه‌های مهر ایران و بهرام منتشر شد، و مورد توجّه بعضی از دانشمندان ایران قرارگرفت، مرحوم ملک‌الشعرای بهار بالاخص اینجانب را تشویق نمودند و خواستار شدند که رساله‌ای راجع به‌شعرای کشمیر برای استفادهٔ برادران ایرانی

---

* استادیار فارسی دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

۱. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، نگارش: دکتر سیّد علی رضا نقوی، تهران ۱۳۴۳ ش، ص ٦٨٤.

و شعردوستانِ هند و پاک منتشر کنم. به‌علّت گرفتاری‌های گوناگونِ اداری و در دسترس نبودنِ آثار بعضی از شعرای کشمیر نتوانستم این کار را انجام بدهم، تا این اواخر تصمیم گرفتم با استفاده از مطالب و منابع مختصری که در دست می‌باشد این رساله را انتشار دهم. تا شاید این شرح مختصر بعضی از دانشمندان و نویسندگان ایرانی را تحریک نموده وادار به‌تألیف کتاب‌های مفصّل‌تر و جامع‌تری در این باره نماید"[1].

عبدالحمید معروف به‌خواجه (دکتر) عبدالحمید و متخلّص به«عرفانی» به‌تاریخ ۴ نوامبر سال ۱۹۰۷ م (۲۷ رمضان ۱۳۲۵ ه) در دهکدهٔ مغلان والی، چهار میلی جنوب شهر سیالکوت چشم به‌جهان گشود. پدرش خواجه محمّد دین شغل تجارت داشت. نیاگانِ مؤلّف اصلاً از خطّهٔ کشمیر بودند و از آنجا به‌ایالت پنجاب مهاجرت کرده در ناحیه شهر سیالکوت اقامت داشتند. وقتی که خواجه عبدالحمید عرفانی دورهٔ دبستان را در مدرسه کوتلی امیر به‌پایان رسانید، پدرش فوت کرد و سپس وی در شهر چکوال با عموزاده‌اش مقیم شد و در سال ۱۳۳۴ هجری در مدرسهٔ عالی دولتی چکوال دورهٔ متوسّطه را تمام کرد و در کالج صادق اجرتن (Sadiq Egerton College) درس خوانده و بالاخره در کالج پرنس آف ولز، جامّو دورهٔ لیسانس را تمام نمود. پس از چند سال دورهٔ فوق لیسانس فارسی و دورهٔ فوق لیسانس انگلیسی را از کالج اسلامیّهٔ لاهور، دانشگاه پنجاب تمام کرد و دکترای فارسی را از دانشگاه پنجاب، لاهور فراگرفت. دکتر عبدالحمید عرفانی در سال ۱۹۳۱ م در سازمان فرهنگ بلوچستان وارد شد و در مدرسهٔ عالی کویته به‌تدریسِ انگلیسی پرداخت و در سال ۱۹۴۵ م به‌مسؤلیّت فرهنگی به‌ایران مسافرت کرد. دکتر عرفانی هیچ‌وقت و هیچ‌جا از درس و تدریس دور نماند و به‌همین علّت در ایران هم به‌تدریس انگلیسی پرداخت و پس از انجام خدمت فرهنگی، به‌کویته مراجعت کرد و دوباره در کالج سرگرم کار شد. دکتر عرفانی در زمینه‌های مختلف علم و ادب، سازمان فرهنگ و علمی فعّالیّت داشت و بارِ دیگر به‌کار نمایندگی پاکستان در ایران پرداخت. در پاکستان کارِ مدیریّت مجلّهٔ فارسی «هلال» را که از طرف وزارت

۱. احمد گلچین معانی، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران ۱۳٤۸ ش، ج ۱، ص ۸۱

اطّلاعات و مطبوعات پاکستان انتشار می‌شد، به‌عهده گرفت. دکتر عرفانی از حیث شاعر زبان اردو و فارسی نیز معروف بود و دفتری از رباعیّات فارسی وی به‌نام «حدیث عشق» در تهران چاپ شده است و «ضرب کلیم» اقبال لاهوری را به‌فارسی ترجمه کرده است[1]. آثارِ وی عبارت‌اند از:

۱. *حدیثِ عشق یا رباعیّات عرفانی*، تهران، ۱۳۳۳ ش.
۲. *اقبال درنظر ایرانی‌ها*، اقبال اکادمی، ۱۹۵۷ م.
۳. *داستان‌های عشقی پاکستان*، تهران، ۱۳۴۵ ش.
۴. *رومی عصر، شرح حال و آثارِ اقبال لاهوری*، تهران، ۱۳۳۲ ش.
۵. *تذکرهٔ شعرایِ پارسی زبان کشمیر یا ایرانِ صغیر*، تهران، ۱۳۳۵ ش.
۶. ترجمهٔ *فارسیِ ضرب کلیم*، اثر اقبال لاهوری به‌زبان اردو، ۱۹۵۷ م.
۷. *شرح حال و آثار ملک‌الشعرا بهار*، تهران، ۱۹۵۷ م.
۸. *ترتیب و تألیف کتب فارسی* برای سال اوّل و دوّم و سوّم دبیرستان‌ها مشتمل بر انتخاباتی از کتب مختلف فارسی.
۹. *شعرای معاصر فارسی*، لاهور، ۱۹۵۷ م.
۱۰. *نوای سرمد*، تهران، ۱۳۴۱ ش.
۱۱. *فارسی امروز*، به‌سه زبان: اردو، فارسی و انگلیسی، لاهور، ۱۹۵۶ م.
۱۲. *نثر فارسی* (در دو جلد[2])

پس از شرح مختصری از احوال مؤلّف اینک به‌معرّفی کتاب «تذکرهٔ شعرای پارسی زبان کشمیر» یا «ایرانِ صغیر» می‌پردازیم.

«ایرانِ صغیر» یا «تذکرهٔ شعرای پارسی کشمیر» حاوی احوالِ ۳۲ شاعر است و این کتاب به‌سال ۱۳۳۵ ش چاپ شده است. مناسب به‌ذکر است که از آن‌جمله سه شاعر هندو هستند: چندر بهان برهمن، پاندیت بیربل کاچرو وارسته و پاندیت بهوانی داس نیکو. تقریظات کتاب نوشتهٔ دکتر رضازاده شفق و دکتر ناظرزاده کرمانی است. علاوه بر

۱. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، دکتر سیّد علی‌رضا نقوی، تهران، ص ۶۷۹.
۲. همان، ص ۶۸۰.

تراجم شعرا، حدوداً یک سوّم کتاب مشتمل است بر بیان و توضیحات راجع به‌کشمیر و کشمیری و اسم نژاد و زبان و تشهیر اسلام در وادی و احوال مختصر از تقسیم هند تا انتشار کتاب. سپس مؤلّفِ «کشمیر در ادبیّات فارسی»، را موردِ بحث و بررسی خود قرار داده است و ابیاتی در وصفِ کشمیر از طالب و کلیم و قدسی و عرفی و فیضی آورده است، در همین ادامه کشمیر را از دیدگاهِ محمّد اقبال لاهوری نیز بررسی نموده و ابیاتی از وی را که در توصیف این «فردوس بر روی زمین» است، آورده. گرایش‌های شعر کشمیر را نیز بررسی نموده و سپس بر موضوعِ اصلی خود یعنی تذکرهٔ شاعران پرداخته است.

این کتاب با ترجمهٔ غنی کشمیری آغاز می‌شود و بر ذکر عبدالوهّاب پارسی به‌اتمام می‌رسد. اسامی شاعران که رونق این تذکره‌اند به‌قرار زیر است:

۱. غنی کشمیری
۲. جویا تبریزی
۳. شیخ یعقوب صرفی
۴. ملّا حسین فانی
۵. حاجی اسلم سالم
۶. بابا خانگی
۷. میرزا اکمل‌الدّین کامل
۸. نجمی
۹. خواجه حبیب‌الله حبّی
۱۰. بابا نصیب‌الدّین غازی
۱۱. ملّا ساقی
۱۲. اویس
۱۳. ملّا محمّد توفیق
۱۴. مظهری
۱۵. فروغی
۱۶. محمّد معین مستغنی
۱۷. ملّا نامی
۱۸. ملّا ذهنی
۱۹. اوجی
۲۰. میرزا محتشم خان فدا
۲۱. خواجه رافع
۲۲. عبدالوهّاب شایق
۲۳. ملّا اشرف دایری بلبل
۲۴. ملّا بهاءالدّین بها
۲۵. ملّا حمیدالله
۲۶. میرزا مجرم
۲۷. چندربهان برهمن
۲۸. پاندیت بیربل کاچرو وارسته
۲۹. پاندیت بهوانی داس نیکو
۳۰. عبدالوهّاب پارسی

مؤلّف در ترتیب و جمع‌آوری تذکرهٔ خود از آثار زیر استفاده کرده است:

۱. تذکرهٔ سرخوش
۲. تذکرهٔ نصرآبادی
۳. تذکرهٔ ریاض‌الشعرا
۴. تذکرهٔ صبح گلشن
۵. میخانه ملّا عبدالنّبی قزوینی
۶. تذکرهٔ خزانهٔ عامره
۷. شرح احوال و آثار جویا، تألیف دکتر محمّد باقر
۸. تاریخ کشمیر، تألیف محی‌الدّین مسکین
۹. گزارش مبسوطی راجع به‌اهالی کشمیر، مرتّبهٔ متین‌الزّمان، ۱۹۱۱ م
۱۰. رساله در فنّ شالبافی
۱۱. دیوان غنی
۱۲. دیوان جویا[۱]
۱۳. دیوان سالم اسلم[۲]

مؤلّف شرح‌حالِ عبدالوهّاب پارسی را مختصراً بیان نموده است و متأسّفانه هیچ‌شعری از وی نیاورده است. برعکس آن، شرح‌حالِ شاعرانی مانند ملّا نامی و ملّا حمید و پاندیت بیربل کاچرو وارسته و بهوانی داس نیکو را نیاورده و فقط به‌نقل ابیاتی از آنان اکتفا نموده است.

۱. به‌اهتمام دکتر محمّد باقر، پنجاب اکادمی، لاهور ۱۳۳۳ ش/۱۳۷۹ هجری.
۲. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، علی‌رضا نقوی، ص ۶۸۲.

نگاهی به«ذخیرةالملوک» تألیف میر سیّد علی همدانی

سیّد نقی عبّاس «کیفی» *

سیّدالسّادات سالار عجم   دست او معمار تقدیر امم
آفرید آن مرد ایران صغیر   با هنرهای غریب و دلپذیر
(محمّد اقبال لاهوری)

میر سیّد علی همدانی (۷۸٦–۷۱٤ هـ ق) که به‌نام‌های «شاه همدان» و «امیرکبیر» و «علی ثانی» و «بانی ایران صغیر» و «شاه کشمیر» هم شناخته می‌شود، مشهورتر از آن است که نیازی به‌معرّفی داشته باشد. این عارف ایرانی بیش از ۱۵۰ اثر ارزشمند در موضوعات اجتماعی، سیاسی، دینی، عرفانی و ادبی به‌زبان‌های فارسی و عربی بر جا گذاشته است. نقش میر سیّد علی در معرّفی عرفان ایرانی در شبه قارّهٔ هند بسیار چشمگیر است. چنین تصوّر می‌شود که در واقع نخستین جرقّه‌های راه یابی عرفان ایرانی به‌هند با ورود میر سیّد علی زده شد. او شاگرد علاءالدّوله سمنانی، عارف بزرگ ایرانی بود. شاه کشمیر در قرن هشتم هجری، تقریباً همزمان با حیات حافظ در شیراز و کمی پیشتر از ظهور نورالدّین عبدالرّحمٰن جامی در هرات، به‌هند رفت.

میر سیّد علی نزدیک به‌سیصد تن از بزرگان ادب و هنر ایرانی را نیز با خود به‌کشمیر برد و این گروه، پیش از روی کار آمدن خوانین مسلمان مغول در هند، بنیادهای عرفان، ادب و هنر ایرانی را در آن کشور پایه‌گذاری کردند. بعدها و براساس همین پایه‌ها بود که بزرگانی چون سیّد محمّد گیسودراز و شیخ احمد سرهندی در هند ظهور کردند.

---

* دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

سبک هندی نیز که با تلاش شاعرانی چون غنی کشمیری و بیدل عظیم‌آبادی در قرن‌های بعد در هند رواج عام یافت، بیش از همه از آن سنّت‌های فکری تغذیه کرد که میر سیّد علی و همراهیانش در هند پایه گذاشته بودند. حتّی بنای تاج محلّ، شاهکار معماری جهانِ اسلام، از همان سنّت‌های هنری به‌ظهور رسید که گروه هنرمندان همراه میر سیّد علی با خود به‌هند انتقال داده بود.

دربارهٔ این عارف بزرگ در منابع فارسی در دسترس، اطّلاعات چندان زیادی موجود نیست. با این حال، کتابی با عنوان «باغبانِ عرفان» به‌قلم علی جهانپور در سال ۱۳۸۳ از سوی انتشارات سفیر نینوا در ایران به‌چاپ رسیده که داستان زندگی و نگارش آثار او را دربردارد.

همچنین پایان‌نامهٔ دکتری «آقای محمّد ریاض خان» که هم‌اکنون در مرکز همدانی اختصاص دارد. این پایان‌نامه در سال ۱۳٤۷ در دانشگاه تهران ارائه شده است[۱].

در این مقالهٔ کوتاه ما به‌معرّفی یک اثر پُرارزش و مهمّ میر سیّد علی همدانی بنام «ذخیرةالملوک» می‌پردازیم.

«ذخیرةالملوک» کتابی است از آثار میر سیّد علی همدانی در موضوع اخلاق و سیاست و بی‌تردید آن را می‌توان از بزرگ‌ترین و مهمّ‌ترین آثار وی به‌شمار آورد. رسالهٔ مذکور به‌علّت ارزش و اهمیّتی که دارد به‌زبان‌های مختلف نیز ترجمه شده است. دربارهٔ اهمیّت آن دکتر محمّد ریاض می‌نویسند:

"... شاید دومین کتاب مهمّ فارسی باشد که در سیاست مدنی تألیف گردیده است. پس از اخلاق ناصری تألیف خواجه نصیرالدّین طوسی، (م: ٦٨٢ ه ق) ولی از لحاظ لهجهٔ ناصحانه و بی‌باکی که دارد در میان کتب معروف فارسی که در علم اخلاق نگاشته شده است، این یکی بی‌نظیر و با هیچ‌یک قابل مقایسه نیست و از حیث موضوع باید جزو کتب بسیار مهمّ فارسی در فلسفهٔ اخلاق و سیاست مدنی به‌شمار آید"[۲].

---

۱. خبرگزاری کتاب ایران [ایبنا]، ۲۲ تیر ۱۳۸۷ ه ش.

۲. *احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی* (چاپ دوم)، مؤلّف دکتر محمّد ریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱٤۱۱ ه ق/۱۹۹۱ م، ص ۹۹.

سبب تألیف این اثر مهمّ، راهنمایی و نصیحت به‌سلاطین و امرا بود که به‌التماس ارادتمندانی نگاشته شده است:

«ذخیرةالملوک» کتابی است از آثار میر سیّد علی همدانی در موضوع اخلاق و سیاست و بی‌تردید آن را می‌توان از بزرگ‌ترین و مهمّ‌ترین آثار وی به‌شمار آورد.

"... امّا بعد فیقول البعد الجانی الموصوف بالتقصیر و التوانی علی بن شهاب الهمدانی عفی عنه بکرمه... که مدّتی بود از ملوک و حکّام اهل اسلام و اماجد و اشراف نوع انسان که در استصلاح امور دین اهتمام می‌نمودند... به‌سبب عقدهٔ محبّت و رابطه مودّت که باین ضعیف داشتند از این فقیر هر وقت التماس تذکره مفید می‌کردند... عوارض و حوادث و مصادف و صوادف مانع آن می‌گشت تا در این وقت به‌موجب التماس عزیزی آن عزم متجدّد گشت و به‌مقتضای آن التماس این مختصر تحریر افتاد".

«ذخیرةالملوک» مشتمل بر ده باب زیر است:

باب اوّل: در شرایط و احکام و لوازم کمال ایمان.

باب دوم: در ادای حقوق عباد الله تعالی.

باب سوّم: در مکارم اخلاق و وجوب تمسّک پادشاه و حاکم اسلام به‌سیرت خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم.

باب چهارم: در حقوق والدین و زوج و ازواج و اولاد و عبید و اصحاب و اقارب و غیره.

باب پنجم: در احکام سلطنت و ولایت و امامت و حقوق رعایا و شرایط حکومت به‌عدل.

باب ششم: در شرح سلطنت معنوی و اسرار خلافت انسانی.

باب هفتم: در بیان امر بالمعروف و نهی عن المنکر و فضایل و شرایط این نوع.

باب هشتم: در بیان شکر نعمت و ذکر انعام و فضایل حضرت صمدیت تعالی.

باب نهم: در بیان صبر بر مکاره و مصائب دنیوی.

باب دهم: در مذمت کبر و ضمایم اخلاق.

اگرچه «ذخیرةالملوک» کتابی است دارای مباحث عرفانی و متصوّفانه مانند «کشف‌المحجوب» یا «کیمیای سعادت» یا «احیاء علوم الدّین» و غیره امّا از لحاظ مطالب و سبک نگارش به«گلستان سعدی» شباهت‌هایی دارد. مثلاً مؤلّف کتاب در میان مطالب مختلف اشعاری هم آورده است که به‌قول استاد علی اصغر حکمت شاید همهٔ اشعار از خود سیّد باشد و او این کار را به‌تقلید «گلستانِ سعدی» انجامیده باشد[1].

سبک هندی نیز که با تلاش شاعرانی چون غنی کشمیری و بیدل عظیم‌آبادی در قرن‌های بعد در هند رواج عام یافت، بیش از همه از آن سنّت‌های فکری تغذیه کرد که میر سیّد علی و همراهیانش در هند پایه گذاشته بودند. حتّی بنای تاج محلّ، شاهکار معماری جهانِ اسلام، از همان سنّت‌های هنری به‌ظهور رسید که گروه هنرمندان همراه میر سیّد علی با خود به‌هند انتقال داده بود.

در «ذخیرةالملوک» علاوه بر اشعار خود میر سیّد علی، ابیاتی از سنایی و نظامی و رومی و سعدی نیز به‌فراوانی دیده می‌شود. بیت زیر سعدی دو مرتبه در این کتاب آمده است:

ابرو و باد و مه و خورشید و فلک درکارند   تا تو نانی به‌کف آری و به‌غفلت نخـوری

از لحاظ محتوا نیز می‌توان مطالبی را در این کتاب مشاهده نمود که با برخی از مطالب «گلستان» خیلی نزدیک است و یا با تغییری چند از آن گرفته شده است. مثلاً سعدی در باب دوّم «گلستان» حکایتی آورده راجع به‌حکمت لقمان حکیم که ادب را از جاهلان یادگرفته، همین حکایت در «ذخیرةالملوک» به‌حضرت عیسٰی^(ع)^ منسوب گردیده است[2]. همین‌گونه میر سیّد علی در نگارش این اثر گرانبها از «بوستانِ سعدی» نیز استفاده کرده است، مثلاً سعدی در باب چهارم «بوستان» حکایت پادشاه صالحی را آورده که چنین آغاز می‌شود:

«ملک صالح از پادشاهان شام برون آمدی صبحدم با غلام».

---

۱. *احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی*، مولّف دکتر محمّد ریاض، ص ۱۰۲.
۲. همان، ص ۱۰۰.

این حکایت را میر سیّد علی در اثر خود به‌نثر نوشته است. امّا به‌گفتهٔ دکتر محمّد ریاض:

"محتویات مبسوط این کتاب دو برابر «گلستان سعدی» است و مطالب نو و ارزنده در آن زیاد است"[1].

در «ذخیرةالملوک» علاوه بر اشعار خود میر سیّد علی، ابیاتی از سنایی و نظامی و رومی و سعدی نیز به‌فراوانی دیده می‌شود.

پیشاپیش ارزش و اهمیّت همین کتاب است که محمّد اقبال لاهوری، میر سیّد علی همدانی را «محرم اسرار شاهان» خوانده است:

مرشد معنی نگاهان بوده‌ای «محرم اسرار شاهان» بوده‌ای

این کتاب چند مرتبه به‌چاپ رسیده است: چاپ امرتسر به‌کوشش نیاز علی خان، ۱۳۲۱ هـ ق؛ چاپ بمبئی که تاریخ چاپ ندارد؛ چاپ بهاولپور ۱۹۰۵ م و چاپ تهران. این چاپ‌ها دارای اغلاط زیادی‌اند و چاپ تهران از همه چاپ‌های قبلی بهتر است، امّا هنوز چاپ معتبری از آن تهیّه نشده. پس باید کتابی چنین ارزشمند و گرانبها با کمال محنت و دقّت، تصحیح و چاپ شود و همین‌طور رسائل و کتب دیگر میر سیّد علی همدانی "که هنوز در پردهٔ اختفا مستور می‌باشد و چون شاهدان خوبرو در گوشهٔ کتابخانه‌ها چهرهٔ زیبای خود را از دیدهٔ عاشقان معرفت پوشیده است"[2]. جای خوشوقتی است که دکتر محمّد ریاض در کتاب «احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی» خود شش[3] رسالهٔ وی را نیز تصحیح و چاپ کرده است.

---

۱. *احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی*، مولّف دکتر محمّد ریاض، ص ۱۰۱.

۲. *یغما*، شمارهٔ ٦، ص ٨–٢٤٥، سال ۱۳۳۰ ش.

۳. ۱: رسالهٔ فتوتیه.

۲: مشارب‌الاذواق (شرح سیّد همدانی بر قصیدهٔ میمیهٔ ابن فارض).

۳: مرادات دیوان حافظ (با توضیح اصطلاحات آن از میر سیّد علی همدانی).

۴: رسالهٔ درویشه.

۵: السبعین فی فضایل امیرالمومنین (هفتاد حدیث در مناقب امام علی(ع) با ذکر سخنی از آنحضرت(ص) در ذیل هر حدیث).

۶: رساله ذکریه.

با عالمانِ کشمیر

آشنایی با عالم بزرگوار سیّد عبدالکریم کشمیری(ره)

جناب سیّدالعارفین آیت الله کشمیری در تاریخ ۱۳۴۳ ه‍.ق در یک خانواده کاملاً روحانی و سیادت در نجف اشرف چشم به‌جهان گشود، از طرف پدر و جدّ بزرگوارش به‌اعجوبهٔ علم و عرفان آیةالله سیّد حسن کشمیری و از طرف مادر به‌فقیه بزرگ آیةالله سیّد محمّد کاظم یزدی صاحب کتاب *عروةالوثقٰی* منتسب بود.

پدرِ وی استاد سیّد محمّد علی کشمیری بود که در کربلا به‌دنیا آمد و پس از مراحلِ تحصیل، داماد آیةالله سیّد محمّد کاظم یزدی شد و به‌زهد و تعبّد و روحانیّت معروف بودند.

استاد فرمودند: شبی در خواب دیدم تسبیح به‌دست من است و پاره شد، تعبیر آن را پرسیدم گفتند: بزرگ قوم شما از دنیا می‌رود و بین اقوام فاصله می‌افتد و سیّد حسن کشمیری جدّ پدری استاد بود و استاد در مورد ایشان می‌فرمودند: جدّ ما خیلی وجیه‌المنظر و زیبا روی بودند تا جایی که شیخ عبدالکریم حائری وقتی در درسش شرکت می‌کرد می‌گفت: نمی‌دانم به‌درسش توجّه کنم یا به‌تماشای جمالش بنشینم.

مادر استاد زنی پاکدامن و مؤمنه بود. صبیّه آیةالله سیّد محمّد کاظم یزدی بود و حضرت استاد در مورد شجرهٔ سیادت خود می‌فرمودند: ریشه سیادت ما به‌حضرت موسٰی مبرقع فرزند بلافصل امام جواد(ع) می‌رسد که در قم مدفون است. ما اصلاً قمی هستیم لکن اجداد پیشین ما به‌هند رفتند که یکی از آنان بسیار ممتاز و فرزانه بود به‌نام آقا سیّد حسین قمی کشمیری که الان قبرش در کشمیر هند است و برای او نذر می‌کنند و قبرش را زیارت می‌کنند.

آیت الله سیّد عبدالکریم کشمیری دوران کودکی را در دامان پُرمحبّت مادر و پدر سپری کردند و مطابق کشش درونی و سیرهٔ خانوادگی تحصیلات مقدّماتی حوزوی در ابتدای سنین خردسالی آغاز شد. ابتدا والدش دروس مقدّمات فارسی و عربی را بدو آموخت. پس متون متوسّط و عالی سطح را از اساتید مبرّز حوزهٔ نجف همچون حضرات آیات شیخ مجتبٰی لنکرانی و شیخ راضی تبریزی (درس مکاسب)، شیخ محمّد تقی بهجت مؤمنٰی (درس رسائل) شیخ محمّد حسین تهرانی از افاضل تلامذهٔ آخوند خراسانی (کفایةالاصول) حاج فیض خراسانی (منظومهٔ سبزواری) شیخ صدرا بادکوبی (متون فلسفی) و شیخ عبدالحسین رشتی (اسفار) را فراگرفت.

در اوان جوانی در دروس عالی خارج فقه و اصول اساتید حوزهٔ کهن نجف همچون آیات عظام سیّد ابوالقاسم خویی، سیّد عبدالاعلی سبزواری، شیخ علی محمّد بروجردی و میرزا حسن بروجردی حاضر شد و با جدیّت و تلاش شگرف به‌تحصیل علوم و معارف اسلامی همّت گمارد و در اندک زمانی اجازه اجتهاد از آیةالله خویی دریافت نمود.

حجّةالسّلام مروّی نقل کرد: آیةالله خویی به‌آقای کشمیری فرموده بود:

«حُرّم علیکَ التقلید»

همزمان با تحصیل علوم ظاهری در فراگیری علوم غریبه نیز شائق بود و در فرصت‌ها و اوقات مقتضی بسیاری از رشته‌های علوم غریبه چون: جفر، علم اعداد، تکسیر، حروف، زبر، منبیات و مربّعات و اسماءالله را از افراد متعدّد فراگرفت و تبحّر خاصی در آنها پیدا کرد.

وی همزمان با تحصیل، در تدریس علوم مرسوم حوزوی نیز مهارت به‌سزایی داشت، چنانکه دروس تدریسی وی در متون فقهی، اصولی و فلسفی به‌یازده مورد در روز می‌رسید. در تدریس کفایةالاصول و فهمّ و هضم دقایق و ظرایف علمی این کتاب تبحّر ویژه‌ای داشت، چنانکه یکی از استوانه‌های علمی گفته بود: (مطلب عمیق و پیچیدهٔ کفایه در گوشت و پوست و خون آقای کشمیری نفوذ کرده و با آنها عجین شده است).

تأثیر معنویت و نورانیّت باطنی وی نیز در دروس ظاهری معروف بود، چنانکه در میان شاگردان و دوستداران وی مشهور بود که در محضر ایشان نباید به‌صورت

جُنُب ظاهر شد، چرا که ایشان آگاه می‌شوند. انتسابش از دو جهت به‌دو مرجع بزرگوار و معروف عصر، وی را بسیار محبوب و مقبول ساخته بود به‌طوری که مدّتی از سال تابستان را در حرم حسینی در جایگاه جدّش به‌اقامهٔ جماعت می‌ایستاد، در ایّام اعیاد نیز نمازهای با شکوهی اقامه می‌کرد. چنانکه در یکی از نمازهای عید فطر از شدّت کثرت جمعیّت و وسعت منطقهٔ مصلّی ۳۰ نفر همزمان به‌تکبیر گویی نماز وی می‌پرداختند.

حضرت استاد در مورد شجرهٔ سیادت خود می‌فرمودند: ریشه سیادت ما به‌حضرت موسٰی مبرقع فرزند بلافصل امام جواد(ع) می‌رسد که در قم مدفون است.

در مسائل معرفتی و سلوکی نیز همزمان با سیر مراتب عرفانی با اجازه اساتید خود به‌تربیت و راهنمایی برخی سالکان همّت گمارد، چنانکه مرحوم سیّد هاشم حدّاد برخی را به‌سراغ وی فرستاده و ایشان به‌آنها دستور ذکر می‌داد.

یکی از نزدیکان آیت الله کشمیری نقل می‌کرد: ایشان ایام تعطیلی حوزه به‌کربلا می‌رفتند و یکی از سالها ما شهریهٔ مختصری گرفته در کربلا تقدیم شان کردیم ولی ایشان وقتی فهمید شهریه است چهره‌اش متغیر شد و فرمودند: شهریه را برگردانید چون ایّام تعطیل است و ما درس و بحث نداریم! عرض کردیم: آقا! شما به‌تحقیق مشغولید و اشکالی ندارد از شهریه استفاده کنید. فرمودند: برگردانید من نمی‌توانم استفاده کنم.

در اوائل زمامداری صدّام حسین، روزی از مرحوم کشمیری دربارهٔ صدّام سؤال می‌شود، وی می‌فرماید: «اِنه کلبٌ عقورٌ» یعنی او سگ گزنده است.

چند روز بعد یکی از نزدیکانش اطّلاع می‌دهد که نام وی در لیست سیاه دستگیر شوندگان داخل شده و به‌زودی به‌سراغ وی خواهند آمد، بدین سبب ایشان تمام خانه و زندگی‌اش را رها ساخته و به‌همراه خانواده مخفیانه به‌ایران مهاجرت می‌کند، ولی از بخت بد در مرز ایران و عراق در پاسگاه بازرسی، تمام نوشته جات و دفاتر وی که مهم‌ترین آنها دفتر (تقریرات درس اخلاق شیخ مرتضٰی طالقانی) بود ضبط می‌شود و ایشان با دست خالی وارد ایران شده و در شهر قم اقامت می‌کند، از آن سوی در نجف اشرف هم مزدوران بعثی منزل وی را غارت کرده و سپس ویران می‌سازند.

مرحوم کشمیری پس از ورود به‌قم شیوه انزوا و گوشه‌گیری را انتخاب کرد، طوری که در این مدّت مدید جز عدّه‌ای، کسی وی را نمی‌شناخت.

آقا سیّد افضل حسین هندی یکی دیگر از استادان معنوی ایشان بود که در اوقات خاصّی برای زیارت در نجف اشرف می‌آمد.

معظّم له در ایران نیز مطابق روال پیشین خود به‌تربیت نفوس متعدّده پرداخته و در این مدّت تعدادی از طلّاب فاضل را در این راه راهنمایی نموده که به‌حمدالله از ذخایر معنوی حوزهٔ علمیّه به‌شمار می‌روند. در عین حال درب منزل وی همیشه به‌روی عموم سالکان و طالبان حق باز بود و وی گاهی با بیان مطالب معنوی و بیشتر اوقات به‌ویژه اواخر با سکوت دائمی خود به‌ارشاد و راهنمایی پویندگان راه دوست می‌پرداخت.

اگرچه در آن زمان جوّ عمومی حوزهٔ نجف به‌شدّت بر علیه مقولهٔ عرفان و تهذیب نفس به‌معنای خاص خود ملتهب و حسّاس و بازار تکفیر و اتّهام صوفی گری رایج بود، چنانکه به‌مرحوم سیّد عبدالغفّار مازندرانی و مرحوم آقای میرزا علی قاضی اتّهام صوفی‌گری زده بودند با این حال مرحوم کشمیری به‌جهت کشش عمیق درونی و جاذبهٔ باطنی و استعداد شایان از اوان خردسالی به‌این امر بسیار توجّه داشت و به‌خاطر طهارت باطن و سیرت پاکیزه الهامات غیرعادّی بسیاری بدو روی می‌داد. چنانکه خود می‌فرمودند:

"یک‌بار با پدرم خواستیم سوار ماشینی شویم و به‌جایی برویم ولی من اصرار کردم که من این ماشین را سوار نمی‌شوم، هرچه پدرم می‌گفت: من قبول نمی‌کردم تا این‌که آن ماشین رفت و اندکی بعد خبر تصادف آن ماشین به‌ما رسید".

حتّی در ایّامی که ۷ یا ۸ سال نداشت و در مدرسه (سیّد) (مدرسهٔ جدّش صاحب عروه) به‌بازی باهم سن و سالهای خود اشتغال داشت مورد توجّه پیری روشن ضمیر و پاک‌دل به‌نام شیخ مرتضٰی طالقانی واقع شده بود، طوری که روزی خطاب به‌وی فرمود:

"آی پسرک! تو به‌درد بازی نمی‌خوری، تو کلّه‌ات پر از نور است".

مرحوم کشمیری دربارهٔ استادش آقای قاضی می‌فرمود:

”علاقهٔ ایشان به‌من مثل علاقهٔ پدر به‌فرزند بود، گاهی در منزل‌شان که روضه بود می‌رفتم و پس از رفتن همه می‌ماندم و موقع نماز پشت سرش نماز می‌خواندم، آقای قاضی مرد الهی و ملکوتی بود“.

استاد دیگری که به‌تصریح خود حق بزرگی از لحاظ معنوی و عرفانی بر گردن ایشان داشت مرحوم آیت الله شیخ مرتضٰی طالقانی بود.

مرحوم کشمیری تقریرات دروس اخلاق شیخ مرتضٰی طالقانی را که حاصل سالها تدریس مسائل اخلاقی و معنوی بود به‌رشته تحریر درآورده بود که متأسّفانه در جریان هجرتش به‌ایران در مرز عراق توسّط مأمورین بعثی مصادره گردید.

از دیگر استادان عرفانی وی مرحوم آقا سیّد هاشم حدّاد بود که خود از تلامذهٔ برجسته و کامل مرحوم آقا سیّد علی قاضی بود و پس از وفات استاد به‌امر تربیت عدّه‌ای از سوخته دلان و سالکان همّت گمارده بود.

استاد دیگر ایشان، آیت الله شیخ علی اکبر اراکی بود که ایشان در موردشان فرمودند: آقای اراکی مردی فاضل، عارف، قوی و صاحب ریاضت ولی در عین حال کتوم بود و احتمال علم بر اسم اعظم الهی بر وی بود، اصولاً علما وی را کمتر می‌شناختند. وی گمنام و ناشناخته در میان حوزه و مردم باقی‌ماند.

آقا سیّد افضل حسین هندی یکی دیگر از استادان معنوی ایشان بود که در اوقات خاصّی برای زیارت در نجف اشرف می‌آمد.

استاد دیگر مرحوم کشمیری از مرحوم آقا شیخ علی زاهد قمی دستور خاص تلاوت *قرآن* و از آقا سیّد عبدالغفّار مازندرانی دستور ذکر یونسیه و از مرحوم شیخ محمّد حسین کمپانی اصفهانی دستور قرائت زیاد سورهٔ قدر و از شیخ ذبیح الله قوچانی دستور زیارت قبرستان وادی السّلام و ذکر مخصوص آنجا را اخذ کرده بود.

مکاشفات

از آنجایی که اهل معرفت را به‌سبب تهذیب و صفای باطن و رفع حجب، مکاشفت و معاینات با اختیار و بی‌اختیار دست می‌دهد و مشاهدات رحمانی از چشمهٔ فیّوضات جمالی و جلالی به‌شهود می‌رسد و معانی و حقایق برایش کشف می‌شود، حضرت

استاد از این نعمت برخوردار بودند به‌حدّی که قابل حصر نبود. به‌چند نمونه اشاره می‌شود:

خود می‌فرمود: شخصی در نجف به‌نام شیخ مالک بود که در ظاهر به‌کسوت اهل علم نبود، ولی دارای بصیرت و معرفت باطنی بود، روزی به‌من گفت: من در وادی السّلام زیارت امام حسین را می‌خوانم تو هم با من بیا و به‌من اقتدا کن، من هم قبول کردم، وقتی که همزمان زیارت عاشورا می‌خواندیم من کربلا را به‌رأی‌العین مقابل خود می‌دیدم.

نیز می‌فرمود: احضار ارواح بارها در ایران و عراق برایم اتّفاق افتاده است و بیشتر اوقات آقای قاضی و پدرم را می‌بینم که آنها صحبت می‌کنند و من گوش می‌دهم.

و ایشان نیز قدرت استخاره خوبی داشتند که آن را بر اثر ریاضت خاص و مراقبت ویژه‌ای که داشتند به‌دست آورده بودند و آن از طریق استاد معنوی‌اش آیة‌الله شیخ علی اکبر اراکی به‌او عطا شده بود.

نکته‌های عرفانی

قرائت ذکر یونسیه در سجده و ادامهٔ آن تا یک سال سبب تجرّد روح از جسم و اتّصال به‌ارواح و باز شدن چشم برزخی می‌شود.

۱. قرائت سورهٔ «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۝»[۱] برای رفع حجابها بسیار خوب است.
۲. قرائت ادعیه و اذکار مأثوره همه خوب هستند، ولی در دعاها از (دعای یستشیر) در صبح و شب و در اذکار از ذکر «یا حیُّ یا قیُّوم» بیشتر استفاده می‌کردند.
۳. تلاوت چهارصد مرتبه آیهٔ نور در حرم امام رضا(ع) به‌نیّت هدیه به‌امام بسیار مؤثّر است.
٤. قرائت یک حمد و یازده مرتبه سورهٔ توحید و هدیهٔ آن به‌ارواح مؤمنین بسیار مؤثّر است.

---

۱. فتح (٤٨)، آیه ۱.

۵. در زمان هجوم مشکلات قرائت سوره و یا ذکری به‌نیّت هدیه به‌امام جواد(ع) مؤثّر است.

٦. برای حدیث نفس ذکر تهلیل بسیار مؤثّر است.

۷. با انجام و مداومت عمل (مراقبه) نفی خواطر صورت می‌گیرد.

۸. قرائت بیست و یک مرتبه آیةالکرسی در روز برای تقویّت حافظه بسیار مؤثّر است.

نیز نکته‌های دیگر که این تعدادی که ذکر شد مقداری از آنها بود.

استاد قریب ده سال کسالت داشتند و چند بار هم سکته کرده بودند.

آخرالامر این چراغ هدیت در اواخر ماه مبارک رمضان ١٤١٩ هجری در قم سکته می‌کنند، دوستان ایشان را به‌بیمارستان شرکت نفت تهران انتقال می‌دهند و حدود سه ماه در بی‌هوشی بودند تا این‌که در روز چهارشنبه ۱۸ فروردین‌ماه ۱۳۷۸ خورشیدی در سن ٧٤ سالگی به‌لقاءالله شتافت.

بعد از تغسیل و تکفین جنازهٔ شریفش، حضرت آیةالله بهجت بر جنازه‌اش نماز گزاردند و در قسمت بالا سر حرم حضرت معصومه(س) جنب قبر دیگر تلمیذ آقا سیّد علی قاضی یعنی علّامه سیّد محمّد حسین طباطبایی وی را دفن نمودند.

با عالمانِ کشمیر
آشنایی با آیت الله سیّد مرتضٰی کشمیری

یکی از گل‌های بستان علم و اخلاق و عرفان نحلهٔ نجف، عالم ربّانی مرحوم سیّد مرتضٰی کشمیری است. او که مردانه در این مسیر کوشش کرد، الگوی بسیار مؤفّق برای مشتاقان و تشنه‌کامان شراب زلال وصل به‌شمار می‌رود. در زمانه‌ای که بعضی مکاتب دروغین عرفان با الگوهای ساختگی و بدلی انسان‌ها را سرگشته‌تر و مضطرب‌تر می‌ساختند، از میان پرورش یافتگان این نحلهٔ عرفانی گل‌هایی خوشبو تربیت یافتند که نه به‌دنبال فراخواندن دیگران به‌خود، بلکه به‌دنبال قرب به‌معبود بودند؛ آنان که همهٔ عالم را فدای یک شب عشق‌بازی با محبوب می‌کردند. از همه آسایش‌ها و خوشی‌ها و سختی‌های عالم ملک می‌گذشتند تا یک شب در ملکوت سیر کنند. مرحوم سیّد علی قاضی، عارف نامی و استاد بزرگِ اخلاقِ حوزهٔ علمیهٔ نجف در وصف سیّد مرتضٰی کشمیری می‌فرماید:

"در مسجد سهله او را زیر نظر گرفتم. پس از فراغت از نماز واجب و تناول اندکی غذا، به‌طرف مقام حضرت مهدی عجّل‌الله‌فرجه رهسپار شد. آن شب، شبی سرد و زمستانی بود و بادهای تندی می‌وزید. او را از نزدیک مشاهده کردم که به‌سوی قبله نشسته و نگاه خود را به‌طرف نقطهٔ مشخّصی دوخته بود. اشک‌هایش بر روی محاسنش قطره قطره می‌چکید، چندین بار از مقابل او ردّ شدم؛ حالت نشستن و عبادات او تا نزدیک سپیده دم تغییری نکرد. آنگاه برای نماز شفع و وتر و سپس نماز واجب از جای خود برخاست"[1].

---

۱. *آیةالحق*، سیّد محمّد حسن قاضی، ص ۲۷۱.

ولادت

در خانوادهٔ پاک‌دامنی، تقوٰی، علم و سیادت در سال ۱۲٦۸ ق در ایالت کشمیر هندوستان فرزندی دیده به‌جهان مادی گشود که نام او را سیّد مرتضٰی نهادند. پدر ایشان سیّد مهدی شاه، از علمای زاهد و ربّانی بود که به‌اتّفاق همسر فاضلهٔ خود به‌امر ترویج و تبلیغ مکتب تشیّع در شهر لکهنو مشغول بودند. جدّ هفتم آن بزرگوار مرحوم سیّد ابوالحسن شاه است که از قم برای امر ترویج احکام به‌مشهد مقدّس رضوی و از آنجا به‌کشمیر هندوستان هجرت کرد و خدمات شایانی انجام داد و در نزد مردم آنجا بسیار محترم بود و قبر ایشان از زیارتگاه‌های معروف است. سیّد مرتضٰی در محیط بسیار مناسب، تحت مراقبت‌های دینی پدر و مادری عالم به‌دین رشد کرد و با توجّه به‌اصالت و سیادت و استعداد، به‌خوبی در مسیر رشد و کمال قرارگرفت و خیلی زود به‌تحصیل علوم همّت گمارد و از همان ابتدا، محبّت و انس به‌حضرت ربّ‌العالمین سراسر وجودش را فراگرفت.

هجرت

سیّد مرتضٰی با عشق و علاقهٔ زیاد به‌کسب علوم و معارف الٰهی و اسلامی مشغول شد و اکثر کتب متداول را در علوم مختلف در محضر پدر بزرگوار و بعضی دیگر آموخت. کسب علم آن قدر برای او شیرین و دلپذیر بود که او را همچون عاشقی به‌دنبال معشوق روانه کرد. او برای کسب کمالات علمی و معنوی، شهر و کاشانه خود را در شانزده سالگی به‌قصد عتبات عالیات رها ساخت و به‌سرچشمهٔ علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام که در آن زمان حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف بود، هجرت کرد تا از پیمانهٔ ساقی کوثر، شراب وصل بنوشد. شیفتگی و عطش محبّت، او را به‌تلاش شبانه روزی برای قرب به‌خدا و تحصیل علوم و معارف الٰهی واداشت. او خیلی زود مدارج عالی علوم را طی کرد. در جوانی، حدود ۲٤ سالگی، به‌حضور عالم سترگ حوزهٔ مرحوم میرزای بزرگ شیرازی رسید و از دانش او بهره گرفت.

سیّد مرتضٰی بر دانش‌های مختلف احاطه و تخصّص یافت، تا آنجا که از جایگاه علمی خاص در میان علما برخوردار گشت و در علوم حدیث، فقه، اصول، فلسفه،

رجال و سایر علوم و زبان‌های فارسی، عربی و هندی، تسلّط شگرفی پیدا کرد؛ به‌طوری که در وصف او گفته‌اند: با هیچ‌یک از فقیهان و فیلسوفان، عالمان اخلاق، روایت‌شناسان و دیگر دانشمندان نمی‌نشست، مگر آنکه آنها بر تخصّص و احاطهٔ کامل او بر همهٔ دانش‌های اسلامی اعتراف می‌کردند.

از جمله شاگردانِ آیت‌الله سیّد مرتضیٰ کشمیری می‌توان به‌مرحوم سیّد علی قاضی طباطبایی، سیّد جمال گلپایگانی، شیخ حسن علی نخودکی، شیخ علی قمی، آیت الله سیّد محمود مرعشی پدر آیت الله سیّد شهاب‌الدین مرعشی رحمه‌الله، شیخ مرتضیٰ طالقانی و... اشاره کرد.

تحصیل و اساتید

مهم‌ترین استادان آیت الله کشمیری عبارت‌اند از:

- پدر بزرگوارش سیّد مهدی که مربّی و مشوّق خاص ایشان به‌شمار می‌آید؛
- سیّد محمّد کشمیری دایی ایشان؛
- آیت الله میرزا حسن شیرازی (میرزای بزرگ)؛
- استاد عرفان و اخلاق آیت الله مرحوم ملّا حسین قلی همدانی؛
- میرزا حسین خلیلی تهرانی.

برنامهٔ مطالعاتی و علمی ایشان بسیار پُربار بود. او در کنار انجام واجبات و تعداد معیّنی از مستحبّات، باقی وقت را به‌کسب علم می‌گذراند. گاهی هنگام شام غذایی را برای او می‌گذاشتند، امّا او چنان مشغول مطالعه و غرق در فکر بود که ناگهان متوجّه می‌شد صبح دمیده است. دربارهٔ ایشان گفته‌اند که "کان... شدیدالولع بمطالعة‌الکتب؛ به‌مطالعهٔ کتاب بسیار حریص بود"[1]. در محفل استادالعارفین آخوند همدانی حضور می‌یافت و برای کسب دانش فقه و اصول از شیخ انصاری بهره می‌برد و در اخلاق و عرفان از شاگردان مرحوم سیّد علی شوشتری بود.

---

۱. برگرفته از زندگی‌نامهٔ مرحوم کشمیری، مؤسّسهٔ دارالهدیٰ.

مرحوم کشمیری از سال ۱۲۸٤ ق که برای تحصیل وارد حوزهٔ نجف شد تا زمان رحلت مرحوم ملّا حسین قلی در سال ۱۳۱۱ ق که حدود ۲۷ سال می‌شود، استفاده‌های وافر علمی و معنوی از محضر و محفل نورانی ایشان برد و در کسب مقامات عرفان عملی جدیّت و همّت والایی گماشت؛ چنانکه در عرفان و سلوک الی الله و زهد از کاملان زمان خود گردید. او در احیای حیات روحانی حوزه تلاش بسیار کرد. آیت الله سیّد علی قاضی ده سال دلباخته و ملازم مجلس ایشان می‌شود و آن به‌خاطر حضور ذهن سیّد مرتضٰی در احادیث و روایات وارد از ائمّهٔ اطهار علیهم‌السّلام بود. گویی هرچه را می‌خواند یا می‌شنید، هرگز فراموش نمی‌کرد[1].

مرحوم قاضی می‌فرمایند:

"ایشان توجّه و انقطاع به‌سوی خداوند، به‌زیارت عتبات عالیات و مساجد معظّمه رفتن و نیز بردباری و قانع بودن به‌اندک از مال دنیا را از ایشان آموخته‌اند و این در حالی بود که راه‌های زیاده طلبی و گشایش در امور زندگی و به‌دست آوردن منزلت و مقام مناسب، همیشه برای او باز بود... او مردی آرام و مؤقّر بود که با صدای آرام و در نهایت متانت سخن می‌گفت. هرگز از ذکر خدا باز نمی‌ایستاد و دائم در حال ستایش از او و قرائت *قرآن* و درود فرستادن بر پیامبر و خاندان پاکش بود"[2].

"اندیشهٔ او دارای افق تازه‌ای بود و در تشخیص امور توانایی فوق‌العاده داشت. او در عمل هم نمونه بود؛ نمونه‌ای در پرهیزگاری و اندوه و ترس از خدا و توکّل و توسّل به‌خدا، بریدن از مخلوقات و متوسّل شدن به‌حق و خلوص نیّت و صفای باطن، و مجاهدت‌های بسیار در تربیت خود و به‌کاربردن نهایت سعی خود در جهت کمالات معنوی و علم توأم با عمل، و دقّت و مراقبت در عبادات و طاعات و نماز و دعا و وردها و متوسّل شدن به‌حضرات ائمّه اطهار علیهم‌السّلام که واسطهٔ کسب فیّوضات از ناحیهٔ خداوند هستند. بدیهی است که

---

۱. *آیةالحق*، سیّد محمّد حسن قاضی، ص۲۷۲.

۲. همان، ص۲۷۷.

دارا بودن هریک از صفات نامبرده، امری بسیار دشوار است، چه رسد به‌اینکه یک فرد به‌تنهایی دارای کلیّهٔ صفات کمال مذکور بوده باشد»[1].

جدّ هفتم آن بزرگوار مرحوم سیّد ابوالحسن شاه است که از قم برای امر ترویج احکام به‌مشهد مقدّس رضوی و از آنجا به‌کشمیر هندوستان هجرت کرد و خدمات شایانی انجام داد.

تربیت شاگردان

به‌دلیل جامعیّت سیّد مرتضٰی در علوم مختلف و برخورداری از طهارت نفس و کمالات روحی، شاگردان زیادی به‌حضورش راه یافتند و مشتاقانه و پروانه‌وار، از شمع وجودش طلب فیض کردند و او نیز عاشقانه، از همه دستگیری می‌کرد و راهنمایی دل‌سوز در تعلیم دادن علوم و چگونگی سیر و سلوک بود. او توانست از آنها عالمان و سالکانی تربیت کند که پرورش‌یافتگان او نیز به‌حق الگوهای بس وزین و عالی برای طالبان هدایت در عصر غیبت به‌شمار می‌آیند از جمله شاگردان آیت‌الله سیّد مرتضٰی کشمیری می‌توان به‌مرحوم سیّد علی قاضی طباطبایی، سیّد جمال گلپایگانی، شیخ حسن علی نخودکی، شیخ علی قمی، آیت الله سیّد محمود مرعشی پدر آیت الله سیّد شهاب‌الدین مرعشی رحمه‌الله، شیخ مرتضٰی طالقانی و... اشاره کرد.

تألیفات

ایشان در تعلیم علوم دقیق و کوشا بود و همزمان، به‌تدریس و تحقیق و تألیف می‌پرداخت. بعضی حواشی و تعلیقات ایشان در پانزده سالگی است. تألیفات او در علوم مختلف است؛ از جمله فقه، رجال، هندسه، ریاضی، ادبیّات، فلسفه و...[2]

کرامات

زندگی عرفا و علمای ربّانی سراسر لطف و کرامت است و ما در اینجا به‌یکی از کرامات مشهور مرحوم کشمیری اشاره می‌کنی:

---

۱. همان، ص۲۷۳.

۲. *الذریعة*، ج ۲، ص ۲۳۷.

"یکی از طلّاب، آیت الله عارف سیّد مرتضٰی کشمیری را به‌مهمانی دعوت کرد. آن طلبه همراه آیت الله کشمیری به‌سوی حجره‌اش راهی شد. امّا وقتی به‌در حجره رسیدند، دیدند در حجره بسته است؛ چرا که هم حجره‌ای او در را قفل کرده و کلید را با خود برده بود. آن طلبه از این واقعه بسیار ناراحت شد و از آیت الله کشمیری عذرخواهی کرد و گفت اگر اجازه دهید قفل را بشکنم. آیت الله کشمیری فرمود: مشهور است که اگر نام مادر حضرت موسٰی را به‌قفل و در بسته بخوانند، باز می‌شود. قطعاً نام و مقام مادر ما حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها از نام و مقام مادر موسٰی علیه‌السّلام بالاتر است. او پس از گفتن این جمله، دستش را بر روی قفل در حجره گذارد و گفت: «یا فاطمه!» در این هنگام قفل فوراً باز شد".[1]

غروب غمگین

آیت الله سیّد مرتضٰی کشمیری عارف ملکوتی و دلدادهٔ ربّانی، پس از نیم قرن مجاهده و تلاش در مسیر کسب محبّت و معرفت و قرب الٰهی، در ماه شوّال ۱۳۲۳ هجری در شهر مقدّس کاظمین دارِ فانی را وداع گفت و مشتاقانه به‌حضور اولیا و اجداد طاهرینش شتافت. با رحلت او حوزه علمیه نجف به‌سوگ نشست. پیکر مطهّر او را در حجرهٔ هندی‌ها نزدیک باب زینبیّه در حرم حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام به‌خاک سپردند. از ایشان چند فرزند به‌یادگار ماند. از جمله فرزندان وی سیّد محمّد رضوی کشمیری است. که او نیز از زمره عرفا و علمای ربّانی و معروف به‌کرامت است. از سیّد محمّد کشمیری دستورالعمل معروفی برای برآوردن حاجات نقل شده است. وی برای توسّل به‌امام عصر علیه‌السّلام، ذکر شریف «أغِثْنِی یا صاحبَ الزّمان أدرِکْنِی یا صاحبَ الزّمان» را سفارش می‌کردند و آن را اسم اعظم می‌دانستند.

---

۱. *گلشن ابرار*، ج ٦، ص ۲۸۳.

شاه فریدالدّین بغدادی: بانیِ اسلام در کشمیر

عابد گلزار*

کشتوار یکی از زیباترین منطقهٔ ایالت جامّو و کشمیر می‌باشد. تا سال گذشته کشتوار با دوده پیوسته بود، ولی بعد از تجدید مرزبندی مناطق ایالت جامّو و کشمیر، دولت کشتوار را یک موضع مستقلی قرار داد و اکنون شهرک کشتوار مرکز انتظامیِ دولت است. کشتوار از سرینگر، پایتخت گرماییِ ایالت جامّو و کشمیر ۲۸۰ کیلومتر و از جامّو ۲۲۹ کیلومتر فاصله دارد و از سطح دریا ۵،۳۰۰ فیت ارتقاع دارد. کشتوار در وسط قرن نوزدهم ملحق به‌کلٍّ ایالت جامّو و کشمیر شد ولی در طول تاریخ، پادشاهان مختلف، مستقلاً حکومت کشتوار را در دست داشتند. به‌علاوه کشتوار خاص، منطقه‌های که زیر تسلّط سلطنت کشتوار بوده از جمله ناگیسی، پادر، زانسکار مرواه (وارون)، دچهن، اُودیل، کونتواره، سرور سرتهل، بونجواه–دوده (سراج) می‌باشد.

کشتوار طوری که گفته شد پر از زیبایی چشمه‌ها و کوه‌ها است. زمین حاصل‌خیز دارد و بنابراین پژوهشگران و مؤرّخان گمان دارند که «کشتوار» از دو واژه ساخته شده (کشت، واژهٔ فارسی به‌معنی اراضی که برای کاشت به‌کاربرده شود) و (وار، واژهٔ کشمیری به‌معنی باغ) پس واژهٔ «کشتوار» به‌معنی زمین حاصل‌خیز می‌باشد.

شهرک کشتوار کنار رودخانهٔ چناب واقع است، و از لحاظ وسعت، بزرگتر از دوده و بهدرواه می‌باشد. بازار شهرک به‌دو قسمت تقسیم شده است. شهیدی رود (خیابان) و صدر بازار. ساختمانِ شهرک هم قدیمی است و هم جدید. همهٔ دفاتر دولت، در محیط بازار می‌باشد. شهرک کشتوار در ۴۹ وارد (ناحیه‌ها یا بلوک‌های انتظامی) منقسم است.

---

* رئیس بخش فارسی کالج دولتی، دوده (جامّو و کشمیر).

دربارهٔ مسافرت شاه فریدالدّین بغدادی از بغداد به‌کشتوار و فعّالیّت تبلیغی آنجناب در کشتوار مؤرّخان طوری نظر دارند که سیّد محمّد فریدالدّین بغدادی پسر سیّد مصطفٰی از اولاد شیخ سیّد عبدالقادر جیلانی بوده.

هر سال بتاریخ هفتم هار (یکی از ماه سنهٔ بکرمی هندی) عرس مبارک شاه موصوف با شکوه بسیار برگزار می‌شود.

در سال ۱۰۰۰ هجری مطابق ۱۵۹۱ م به‌مقام بغداد (عراق) دیده به‌جهان گشود. بعد از حفظ *قرآن* و تحصیل علوم دینیّه، عازمِ حج شد و در مکّهٔ مکرّمه از شیخ جلال‌الدّین عربی کسب فیض کرد. از مکّه به‌مصر مسافرت کرد و آنجا در مجالس شیخ محی‌الدّین قادری مراتب عرفانی و روحانی را پی نمود. در زمانِ کودکی، می‌گویند شاه فریدالدّین در خواب از جدِّ اعلٰیِ خود شیخ عبدالقادر جیلانی دستور گرفت که او باید برای تبلیغ دین مبین اسلام عازم کشتوار شود.

چون تصمیم مسافرت کرد و با چندین بزرگان و همسر اوّلش شاهزاده بی بی از بغداد به‌سوی سند (یکی از استانهای پاکستان کنونی) حرکت نمود. در این سفر یکی از بازرگانان مشهور، مال و متاع خود را کنار گذاشت و همرکاب شاه بغدادی شد که موصوف وی را به‌درویش محمّد ملقّب نمود. در سند، والی سند «شاه ابدال» از شخصیّت پُرجمال و پُرکشش شاه فرید متأثّر گشت و حکومت را رها کرد و همرکاب وی شد. این قافله از سند به‌سوی آگره سفر نمود و در این جهت رفیق سوم حضرت بهاءالدّین سامانی را پیدا کرد. از آنجا عازمِ دهلی شد و از دهلی تا پانی‌پت پیاده سفر نمود و آنجا یار محمّد همرکاب شاه فرید شد و بنابراین چهار رفیق با هوش و کمال برای شاه موصوف میسّر شدند. منتهٰی در سال ۱۰۶۷ هجری یعنی ۱۶۵۷ میلادی به‌سن ۷۵ سال از راهِ سیالکوت با رفیقان خود واردِ ایالت جامّو و کشمیر شد. قبل از ورود شاه فرید به‌کشتوار، مقاماتی که شاه فرید قیام فرموده از جمله مهور، گول، سنگلدان، رام بن، راج‌گر، و آخرش شهرک دوده رسید و اینجا دو و نیم سال قیام فرمود و مشغول به‌اشاعت اسلام شد. آخر قصد کشتوار فرمود و به‌راهِ بَهرَت و سَدهِ وَن به‌کشتوار رسید. اینجا پادشاه کشتوار از او استقبال نمود و تعداد بسیاری از مردم کشتوار

که هندو مذهب داشتند مشرّف به‌اسلام شدند. زندگیِ اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و سیاسی کشتوار منقلب شد. کشتوار بعد از آن مرکز روحانیّت و معرفت خوانده شد.

کشف و کمالات روحانی سیّد فریدالدّین بسیار است و اندکی در کتب تاریخ هم جا یافته است، ولی بیشتر از این سینه به‌سینه به‌مردم رسیده است که اینجا محلّ تذکّر نیست. همین کافی است که پادشاه کشتوار کیرت سینگ با ارکان دولت از منزلت سیّد موصوف تحتِ تأثیر گرفت و مشرّف به‌اسلام شد. در سالِ ۱۶۸۷ هجری اورنگ‌زیب پادشاه مغول هندوستان موصوف را ملقّب به‌سعادت یار خان نمود. کشتوار طبق دستور کیرت سینگ (سعادت یار خان) یک جایگاه امن و مرکز اشاعت اسلام شد. در آن زمان چندین خانواده‌های کشمیری‌الاصل از درّهٔ کشمیر به‌کشتوار هجرت نمودند و در جامعهٔ کشتوار عزّت و اعتبار پیدا کردند.

در سند، والی سند «شاه ابدال» از شخصیّت پُرجمال و پُرکشش شاه فرید متأثّر گشت و حکومت را رها کرد و همرکاب وی شد.

مؤرّخان معتقداند که قبل از ورود شاه فرید در کشتوار، تعداد اندکی از افراد مسلمان در آنجا وجود داشتند. اوّلاً به‌علّت اینکه یعقوب شاه چک (آخرین پادشاه مستقل کشمیری) وقتی که به‌کشتوار حمله بُرد، چندین افسران و ارتشهای او در کشتوار سکونت اختیار کردند. دوّم به‌علّت این که علما و مشایخ از درّهٔ کشمیر منجمله حضرت شاه همدان، شیخ نورالدّین نورانی، زین‌الدّین ریشی، بابا لطیف‌الدّین، زین‌الدّین علی دار، بابا داؤد گهنی با کشتوار ارتباط داشتند. گفته می‌شود که حضرت سیّد علی همدانی (شاه همدان) بشارت داده بود که در کشتوار، شاه فریدالدّین بغدادی برای اشاعت اسلام تشریف خواهد آورد.

شاه فریدالدّین بغدادی بالاخره جان خود را به‌جان آفرین سپرد و در کشتوار جایی که دربارِ فریدیه یا آستان بالا نامیده شده، مدفون است. هر سال بتاریخ هفتم هار (یکی از ماه سنهٔ بکرمی هندی) عرس مبارک شاه موصوف با شکوه بسیار برگزار می‌شود. مردم از اطراف و اکناف جامّو و کشمیر برای زیارت تبرّکات و آثار شاه مرحوم از جمله

عمّامه، کلاهِ مبارک، شمشیر، عصا، قمیص، مسواک و غیره می‌رسند و از خداوند بخشش گناهان و نزول رحمت می‌طلبند.

منابع

۱. *روضةالعارفین* از ضیاءالدّین.
۲. *تاریخِ کشتوار* از دکتر غلام محی‌الدّین صوفی.
۳. *تاریخِ کشتوار* از سیّد نجم‌الدّین.
۴. *احوالِ کشتوار* (فارسی) از پندت شیوه جی در.
۵. *تاریخ کشتوار* از عشرت کشمیری.
6.*Ocean of Spirituality*,. by Zubair Ahmad.
7.*A Cultural History of Kashmir & Kishtwar*. by Fida Mohammad Khan Hasnain.

آشنایی با برخی مقالاتِ تحقیقی فرهنگی دربارهٔ کشمیر در مجلّاتِ ایرانی و فارسی زبان

ادبیّات فارسی در شبه قارّهٔ هند و پاکستان (نویسنده: محمّد ریاض)؛ مجلّات: هنر «هنر و مردم»، شمارهٔ ۱۵۷، آبان ۱۳٥٤ هـ ش، (۷ صفحه از ٦٦ تا ۷۲).

ادیان و مکاتب: تشیع در شبه قارّهٔ هند (نویسنده: حیدر رضا ضابط)؛ مجلّات: فلسفه، کلام و عرفان «اندیشه حوزه»، شمارهٔ ۱۲، بهار ۱۳۷۷ هـ ش، (۲۱ صفحه از ۸۲ تا ۱۰۲).

از همدان تا کشمیر (سخنران: علی اصغر حکمت)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «یغما»، شمارهٔ ٤۲، آبان ۱۳۳۰ هـ ش، (۷ صفحه از ۳۳۷ تا ۳٤۳).

اسلام در شبه قارّه (نویسنده: مرتضٰی رزم آرا)؛ مجلّات: اطّلاع‌رسانی و کتابداری «آینهٔ پژوهش»، شمارهٔ ۹۳، مرداد و شهریور ۱۳۸٤ هـ ش، (۱۳ صفحه از ۱۱ تا ۲۳).

اندیشهٔ سیاسی میر سیّد علی همدانی (نویسنده: عبدالرّضا احمدی)؛ مجلّات: علوم سیاسی «علوم سیاسی»، شمارهٔ ۲۷، پاییز ۱۳۸۳ هـ ش، (۱۰ صفحه از ٦۹ تا ۷۸).

با اوضاع شیعیان کشمیر آشنا شویم (گزارشگر: شمس‌الدّین حسینی نایینی)؛ مجلّات: فلسفه، کلام و عرفان «درسهایی از مکتب اسلام»، شمارهٔ ۱۰، دی ۱۳۵۷ هـ ش، سال هجدهم، (٤ صفحه از ٦۷ تا ٦۹ و ۷۳).

بازتاب روایت‌های همسان در کتاب راج‌ترنگینی و آثار ایرانی و سامی (نویسنده: مریم خلیلی جهان‌تیغ)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «پژوهشهای ادبی»، شمارهٔ ۱۱، بهار ۱۳۸۵ هـ ش، (۱۲ صفحه از ۸۱ تا ۹۲).

تذکرهٔ شعرای کشمیر؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «وحید»، شمارهٔ ۵۵، تیر ۱۳٤۷ هـ ش، (۱ صفحه از ٦۸۸ تا ٦۸۸).

ترمه‌های سلطنتی ایران و کشمیر (ناقد: ایرج افشار)؛ مجلّات: اطّلاع‌رسانی و کتابداری «راهنمای کتاب»، شمارهٔ ۱۸۷ و ۱۸۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۷ هـ ش، (٤ صفحه از ٦٤ تا ٦۷).

جامع‌التّواریخ و مؤلّف واقعی آن (نویسنده: منوچهر مرتضوی)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «دانشکده ادبیّات و علوم انسانی تبریز»، شمارهٔ ٥٦، بهار ۱۳٤۰ هـ ش، (٦۲ صفحه از ۳۱ تا ۹۲).

چند غزل از فانی (شاعر ناشناخته از کشمیر)؛ مجلّات: فقه و اصول «وقف میراث جاویدان» شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۲ هـ ش، (۲ صفحه از ۱۱۰ تا ۱۱۱).

حدیثِ کشمیر در شعرِ فانی کشمیر (نویسنده: ملک سلیم جاوید)، مجلّات: فصلنامهٔ قند پارسی، شمارهٔ ۳٤–۳۳، بهار ـ تابستان ۱۳۸۵ هـ ش، (۷ صفحه از ۲۲۲ تا ۲۲۸).

در آستانه تحقیق: جامع‌التّواریخ و تاریخ عالم (نویسنده: محمّد روشن)؛ مجلّات: تاریخ «آیینهٔ میراث»، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۲۳، زمستان ۱۳۸۲ هـ ش، (۱۰ صفحه از ۲۰۵ تا ۲۱٤)

دربارهٔ ملخّصِ یا شاهجهان‌نامه محمّد طاهر «آشنا» معروف به‌عنایت خان (نویسنده: توفیق سبحانی)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «نامهٔ انجمن»، شمارهٔ ۱۷، بهار ۱۳۸٤ هـ ش، (۹ صفحه از ۱۰۹ تا ۱۱۷).

دریای اسمار (نویسنده: حسین مطیعی امین)؛ مجلّات: اطّلاع‌رسانی و کتابداری «کتاب ماه ادبیّات و فلسفه»، شمارهٔ ۱۷، اسفند ۱۳۷۷ هـ ش، (۲ صفحه از ٤٦ تا ٤۷)

ذخیرةالملوک (از نفایس آثار منثور فارسی در قرن هشتم) (نویسنده: علی اصغر حکمت)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «یغما»، شمارهٔ ٤۰، شهریور ۱۳۳۰ هـ ش، (۱۰ صفحه از ۲٤۱ تا ۲۵۰).

ریشه‌های مسألهٔ کشمیر و چشم‌انداز آینده (نویسنده: علی کوثری)؛ مجلّات: علوم سیاسی «سیاست خارجی»، شمارهٔ ۵۱، پاییز ۱۳۷۸ هـ ش، (۲۰ صفحه از ۷۸۹ تا ۸۰۸).

زعفران‌زار کشمیر نسخهٔ نویافته تاریخی و ادبی (نویسنده: کریم نجفی برزگر)، مجلّات: علوم انسانی «پیک نور»، زمستان ۱۳۸٤ هـ ش ضمیمه، (٦ صفحه از ۱۳۰ تا ۱۳۵).

سفرنامهٔ کشمیر (نویسنده: علی‌رضا قزوه)، مجلّات: فصلنامهٔ قند پارسی «ویژه‌نامهٔ سفرنامه‌های هند»، شمارهٔ ٤٤–٤۳، زمستان ۱۳۸۷ ـ بهار ۱۳۸۸ هـ ش، (۵ صفحه از ۵۰۱ تا ۵۰۵).

سیّد علی همدانی، مبلّغِ اسلام در کشمیر (معرّف: غلام رضا گلی زوّاره قمشه‌ای)، مجلّات: فقه و اصول «مبلّغان»، شمارهٔ ۸۲، شهریور و مهر ۱۳۸۵ هـ ش، (۱۱ صفحه از ۱۰۵ تا ۱۱۵).

شعر فارسی در کشمیر (معرّف: ایرج دهقان)؛ مجلّات: اطّلاع‌رسانی و کتابداری «راهنمای کتاب»، شمارهٔ ۱٦۰ و ۱٦۱ و ۱٦۲، دی و بهمن و اسفند ۱۳۵٤ هـ ش، (٦ صفحه از ۹۰٤ تا ۹۰۹).

شعرای اصفهانی شبه قارّه (نویسنده: سیّد عارف نوشاهی)؛ مجلّات: علوم انسانی «معارف» شمارهٔ ۳۱ و ۳۲، فروردین ـ آبان ۱۳۷۳ هـ ش، (۱۱ صفحه از ۱۳٦ تا ۱٤٦).

ضرورت پی‌ریزی دایرةالمعارف فرهنگ و زبان فارسی در شبه قارّهٔ هند (نویسنده: محمّد حسین مشایخ فریدنی)؛ مجلّات: اطّلاع‌رسانی و کتابداری «آیینهٔ پژوهش»، شمارهٔ ۱۰، آذر و دی ۱۳۷۰ هـ ش، (۹ صفحه از ۵٦ تا ٦٤).

ظهور تشیع در شبه قارّه (نویسنده: بهروز صاحب اختیاری)؛ مجلّات: فلسفه، کلام و عرفان «کیهان اندیشه»، شمارهٔ ۲٦، مهر و آبان ۱۳٦۸ هـ ش، (۳ صفحه از ۱۵۷ تا ۱۵۹).

فردوسی کشمیر (نویسنده: صابر آفاقی)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «وحید»، شمارهٔ ۷٦، فروردین ۱۳٤۹ هـ ش، (۱٤ صفحه از ۳۹٤ تا ٤۰۷).

قلمرو خاندان رستم (تحقیق دربارهٔ برخی از سرزمین‌های مرزی ایران و هند بر مبنای شاهنامهٔ فردوسی) (نویسنده: مهدی غروی)؛ مجلّات: هنر «هنر و مردم»، شمارهٔ ۱۵۸، آذر ۱۳٥٤ هـ ش، (۹ صفحه از ۱۸ تا ۲٦).

کشمیر (شاعر: فرخی سیستانی)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «هلال»، شمارهٔ ۱۷، آبان ۱۳۳۵ هـ ش، (۲ صفحه از ۲٦ تا ۲۷).

کشمیر در آینهٔ شعر فارسی (نویسنده: حمید رضا سیّد ناصری)، مجلّات: فصلنامهٔ قند پارسی، شمارهٔ ۱۲، پاییز ۱۳۷٦ هـ ش، (۱٦ صفحه از ۱۲۷ تا ۱٤۲).

کشمیر: زبان، خون، سیاست و ادبیّات (نویسنده: ع.ا. بهرامی)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «چیستا»، شمارهٔ ۱٤٦ و ۱٤۷، اسفند ۱۳۷٦ و فروردین ۱۳۷۷ هـ ش، (۸ صفحه از ۵۵۲ تا ۵۵۹).

گزارش موقعیّت کنونی زبان فارسی در کشمیر (نویسنده: غلام رسول جان)، مجلّات: فصلنامهٔ قند پارسی، شمارهٔ ۳۷–۳٦، بهار ـ تابستان ۱۳۸٦ هـ ش، (۷ صفحه از ۸٤ تا ۹۰).

مسئلهٔ کشمیر (نویسنده: دره میر حیدر)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «وحید»، شمارهٔ ۲۵، دی ۱۳٤٤ هـ ش، (۱۵ صفحه از ٦ تا ۱٦ و ۸۱ تا ۸٤).

مقایسهٔ آثار عرفان ایرانی با آثار عرفان ریشیان کشمیر (نویسنده: محمّد صدّیق نیازمند) مجلّات: زبان و ادبیّات «سخن عشق»، شمارهٔ ۳۳ و ۳٤، بهار و تابستان ۱۳۸٦ هـ ش، (٦ صفحه از ۱۳۵ تا ۱٤۰).

ملّا طغرا مشهدی و رسالهٔ تجلیّات وی در انشاء (معرّف: محمّد ریاض)؛ مجلّات: هنر «هنر و مردم»، شمارهٔ ۱۵۱، اردیبهشت ۱۳٥٤ هـ ش، (۷ صفحه از ۷ تا ۱۳).

نامه‌ای از کشمیر (نویسنده: شمس‌الدّین احمد)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «آینده» سال هفدهم، شمارهٔ ۹–۱۲، آذر تا اسفند ۱۳۷۰ هـ ش، (۲ صفحه از ۸٥٦ تا ۸۵۷).

نثرنویسی فارسی در کشمیر (از ۷٤۷ تا ۱۳۰۰ هـ ق) (نویسنده: صابر آفاقی)؛ مجلّات: هنر «هنر و مردم»، شمارهٔ ۹٦ و ۹۷، مهر و آبان ۱۳٤۹ هـ ش، (۱٤ صفحه از ۱۸ تا ۳۱).

نقش ایرانیان در ترویج عزاداری در شبه قارّهٔ هندوستان (نویسنده: حیدر رضا ضابط)؛ مجلّات: علوم انسانی «مشکوٰة» شمارهٔ ٧٦ و ٧٧، پاییز و زمستان ١٣٨١ هـ ش، (١٢ صفحه از ١٠٢ تا ١١٣).

نقش برجستهٔ کشمیر در نظم پارسی و خدمات شایستهٔ دکتر حسام‌الدّین راشدی (نویسنده: عبدالغنی میرزایف)؛ مجلّات: زبان و ادبیّات «وحید»، شمارهٔ ٩١، تیر ١٣٥٠ هـ ش، (١٤ صفحه از ٥٦٧ تا ٥٨٠).

نگاه (کتاب): سلطان مهره و ترمه‌های سلطنتی ایران و کشمیر (نگاهی به‌کتاب «ترمه‌های سلطنتی ایران و کشمیر») (نویسنده: محمّد صادق میرزا ابوالقاسمی)؛ مجلّات: هنر «آینه خیال»، شمارهٔ ٨ تیر ١٣٨٧ هـ ش، (٦ صفحه از ١٠٤ تا ١٠٩).

نوربخشیان (نویسنده: مولوی محمّد شفیع، مترجم: سیّد محمّد مهدی)، مجلّات: علوم انسانی «معارف»، شمارهٔ ٢٧، آذر ـ اسفند ١٣٧١ هـ ش، (٣٢ صفحه از ٧٧ تا ١٠٨).

هند از نگاه مسعودی (در آغاز قرن چهارم هجری) (نویسنده: حامد منتظری مقدم)؛ مجلّات: تاریخ «نامهٔ تاریخ پژوهان»، شمارهٔ ٢، تابستان ١٣٨٤ هـ ش، (٤٤ صفحه از ١٦٥ تا ٢٠٨).

قصیدهٔ کشمیریه

علّامه محمّد شبلی نعمانی*

دوستان! ای که ره و رسم وفاکیش شماست
هیچ دانید که شبلی به‌چه حال است و کجاست؟
ور ندانید و نه دارید ز حالش خبری
باید البتّه پژوهش که پژوهش ز وفاست
از سیه‌کاری ایّام و ز خود رایی خویش
هست یک سال که بیچاره گرفتار بلاست
بود در گوشهٔ تنهایی خود فارغ و شاد
که به‌ناگاه به‌عزم سفر از جا برخاست
سوی کشمیر روان گشت بدان گرم روی
که نمی‌خواست در آن ره نفسی کردن راست
گرچه شک نیست که آن ناحیه در زیبایی
گر تنزّل بکنم خِلدبرین را ماناست
بس‌که جوشید ز هر سوی گل و لاله به‌دشت
از کران تا به‌کران روی زمین ناپیداست
هیچ جایی ز گل و لاله تهی نتوان یافت
پای دیوار اگر هست و گر سقف[1] سراست

* شمس‌العلما محمّد شبلی نعمانی (م: ۱۳۳۲ هـ/۱۹۱٤ م)، شاعر و نویسندهٔ معروف هندی.

۱. اینجا از قدیم‌الایّام رسم است چنانکه جهانگیر شاه در توزک هم ذکرکرده که بامها را خاکپوش کرده لاله می‌نشانند و سال به‌سال در موسمِ بهار می‌شگفت.

جـــاده را خـــود ز خیابـــان نتـــوان کـــرد تمیـــز
بس‌کـه گـل صـف زده سرتاسـرِ او از چـپ و راسـت
جـــامِ گلرنـــگ کـــه در بـــزم بـــه‌آیـــین چیننـــد
هـم بـدان‌گونـه گـل از پهلـو گـل جلـوه نماسـت
نقـــشبند چمـــن طبـــع ز تردســـتی فـــیض
دشـت را هـم بـه‌گـل و لالـه و شمـشاد آراسـت
ســبزه بــر کــوه فروریختــه از ســر تــا بُــن
یـا قبـایی‌ست کـه بـر قامـتِ شـخص آیـد راسـت
راهـــرو را ندهـــد دل کـــه نهـــدگام بـــه‌راه
بـس‌کـه بـر هـر قـدمش لالـه و گـل در تِـه پاسـت
دیـــدهٔ طِفـــل کـــه بـــر دامـــن مـــادر غلطـــد
جنـــبش بـــاد بـــدان‌گونـــه بـــردی صحراســـت
گـل بـه‌هـر شـاخ ز بـرگ اسـت فـزون‌تـر گـویی
همـه بـر گـل بفـزود آنچـه کـه از بـرگ بکاسـت
سـرو اگـر پـای بـه‌دامـن نکـشد خـود چـه کنـد
زانکـه از جـوش گـل و لالـه چمـن تنـگ فـضاست
بــس‌کــه بــر هــر قــدم از لالــه چراغــی بنهنــد
در شـــب تـــار کـــسی گـــم نـــشود از رهِ راســـت
آبگیـــری کـــه بـــه‌شـــهر اســـت و بـــود نـــامش دل
گوییـــا آینـــه در دســـت عروســـی زیباســـت
ســـینهٔ صـــاف دلان اســـت همانـــا کـــز لطـــف
هرچـــه در بُـــن بـــود، از صـــفحهٔ رویـــش پیداســـت
گِـــرد بـــر گِـــرد دل آن صـــف زدن لالـــه و گـــل
چـون طـراز بـست کـه بـر دامـن شـوخی رعناسـت
شالمار است و نـشاط اسـت و نگـین اسـت و نـسیم
باغهـــایی کـــه بـــه‌پیـــرامن دل غالیـــه‌ساســـت

شـالمار اسـت از آن جملـه فـزون‌تـر بـه‌جمـال
که چو نُـه چـرخ طبـق[۱] بـر طبـق و تـا بـر تاسـت
آب[۲] بـالای زمـین باشـد و اینجـا بینـی
کـه زمـین برسـر آب اسـت و همـان پـا بـر جاسـت
در بُـنِ آب و مـد سـبزه و نیلـوفر و گـل
قـوّتِ نامیـه بنگـر ز کجـا تـا بـه‌کجاسـت
گرچـه دانـم کـه سـخن خـود بـه‌درازی بکـشید
چـه تـوان کـرد سـخن هـم ز سـرِ نـشو و نماسـت
بخـت بنگـر کـه از آن بـزم گـه مـستی و نـاز
بهـره‌ام هرچـه بـود درد و غـم و رنـج و عناسـت
بعـد یـک هفتـه کـه آسـود تـن از رنـجِ سـفر
تـپ بـه‌مـن تـاختن آورد و بـه‌کیـنم برخاسـت
هـی چـه تـپ بـود کـه فرقـی نتوانـستم کـرد
کـاین مگـر آتـش سـوزنده بـود یـا ختمـی‌سـت
درد آن مایـه بیفـشرد، سـراپای مـرا
کـه تـوان گفـت کـه یـک بهـره ز انـدامم کاسـت
گرچـه بـا مـن نـه رفیقـی بُـد و نـه خـادمکی
ایـزدم لیـک تبـاهی زده و خـوار نخواسـت
بـه‌عزیـزانِ دیـار آگهـی آمـد کـه فـلان
آمـد از هنـد و ز رنجـوری تـپ شـکوه سراسـت
هریـک از مهـر، دوان آمـده وز غمخـواری
پُـرس وجـوی بـسزا کـرد و پـی چـاره بخاسـت

۱. شالامار (و هم نشاط) نُه طبق دارد که بالای هم است و ارتفاع هر طبقه از طبقهٔ دیگر البتّه کم از بست قدم نخواهد بود.

۲. این تصرف مخصوص کشمیر است که دروی آب نوعی از گیاه می‌گسترند و او را خاکپوش کرده درو از هر جنس ترها می‌کارند.

حاضـــرانِ از رهِ اخـــلاص ســـخن‌هـــا گفتنـــد
کـــه ســـخن از ره اخـــلاص هـــم انـــدوه رباســـت
آن یکـــی گفـــت کـــه چـــون تـــازه ز راه آمـــده‌ای
خـستگی خـود سـببِ درد و تـپ و رنـج و عناسـت
آن دگـر گفـت همانـا کـه شـبت خـواب نـه بُـرد
خـــواب نـــاکردن شـــب از رخ و رویـــت پیداســـت
چـــاره‌گـــر آمـــد و بنشـــست، وز اســـباب و علـــل
حالیـا پـی بـه‌مـرض بُـرد کـه دردم ز کجاسـت
چون هم از نـبض و هـم از رنـگِ رُخ انـدازه گرفـت
گفــت اندیــشه مکــن هــیچ کــه امّیــد شفاســت
هرچـــه از چـــاره و تیمـــار و دوا مـــی‌بایـــست
در زمـان جملـه مهیّـا شـد وز انـسان کـه سزاسـت
رســـم بیگانـــه نـــوازی بـــود آیـــین عـــرب
مـی‌تـوان گفـت کـه کـشمیر عـرب را ماناسـت
خاصـــه آن پیـــشروِ جـــادهٔ معنـــی یعنـــی
سـعد دیـن آنکـه پـسین قافیـهٔ بیـت[1] قـضاست
خاصــه مخــدومِ مــن و یــارِ مــن و یــاورِ مــن
میـــرزا ســـعد کـــه در شـــهر امیرالامراســـت
آنچـه بـا مـن ز سـرِ خـسته‌نـوازی کـرده اسـت
هــر بُــنِ مــوی هنــوزم بــه‌سپاســش گویاســت
بـــه‌شـــدم گرچـــه بـــزودی و تـــسلّی گـــشتم
کـاین چنـین بـه‌شـدنِ زود خـود از لطـفِ هواسـت
لیـــک آن بـــه‌شـــدن از روی حقیقـــت ســـنجی
همچـو ناراسـتی‌یـی بـود کـه مانـد بـا راسـت

۱. منصبِ قضا از پاستان زمان در دودمان ایشان بوده است.

بـــاز تـــپ کـــردم و تـــا آخـــر ایّـــامِ قیـــام
آن تـپم گـاه فـزون گـشتی و گـاهی مـی‌کاسـت
لاجـرم رو بـه‌وطـن کـردم و گفـتم بـا خـود
کـه اگـر چـاره، وگـر درد، بـه‌فرمـان قـضاست
یـک شـبم آن‌قـدر از ضـعف زبـون گـشت احـوال
کـه بـه‌کـس حـرف زدن هـم نتوانـستم راسـت
چـون یقـین شـد کـه مـرا نوبـتِ رفـتن پرسـید
بـه‌وصـیّت ورق و خامـه نمـودم درخواسـت
شـکر ایـزد کـه در آن حالـت آسـیمه سـری
از زبـان هرچـه برآمـد همـه آن بُـد کـه سزاسـت
هرچـه از سـیم و درم بـود وز امـلاک قـدیم
و آن کتـب خانـه کـه انـواع کتـب را داراسـت
زان همـه بیـشتری وقـف نمـودم کـو را
صـرفِ آن کـار تـوان کـرد کـه در شـرع رواسـت
خاصـه بـر مـسجد پارینـه کـه در خانقـه اسـت
کـه ز بـی‌مهـریِ مـا خـسته و بـی‌بـرگ و نواسـت
خاصـه آن مدرسـه‌ای[۱] کـز پـی ابنـای وطـن
طـرحش افگنـدم و امـروز بـه‌آیـین و بهاسـت
طرفـه تـر زیـن همـه افـسانه حـدیثی بـشنو
چـه حـدیثی کـه شـگفت‌آور و هـم خنـده فزاسـت
مـن بـه‌ایـن حـالِ تبـه بـودم و از یـارانم
ملـک‌الحـاج علیگـر کـه بـه‌دانـش یکتاسـت
مـی‌شـنید ایـن همـه احـوال و نکـردی بـاور
خـود نـدانم کـه ز جـانِ مـن بیچـاره چـه خواسـت

۱. محمّدن ناشینال هائی اسکول (دبیرستانِ مسلمانانِ ملّی)، اعظم‌گره.

تـا بـه‌حـدّی کـه بـه‌مـن نامـه فرسـتاد و چـو مـن
آنچـه رو داد نوشـتم همـه را بـی‌کـم و کاسـت
بـاز بـاورش نیامـد و بـه‌مـن نامـه نوشـت
کاین چه حرف است؟ که شوخی نه درین کار رواست
ایـن همـه بیهـده بهتـان نتـوان بـست بـه‌خـویش
بـه‌ظرافـت نتـوان گفـت حـدیثی ناراسـت
تنگـدل گـشتم و از غـصّه بـه‌خـود پیچیـدم
کـاین چنـین بیهـده انکـار چـه آیـینِ وفاسـت
مـن سـتوه آمـدم از نامـه و پیغـام آخـر
لـیکن آن یـار همـان بـر سـخنِ خـود برجاسـت
آخـر کـار ز لطـف و کـرم بـار خـدای
مـردی از غیـب بـرون آمـد و کـارم شـد راسـت
مصطفٰی خـان کـه اسـتنت[1] سِوِل سُرجن هـست
از رهِ لطـف بـه‌اعظـم‌گـره آمـد ناخواسـت
داشـت چـون سـابقهٔ معرفتـی بـا اسـحاق
کـه اخِ اصـغرِ مـن هـست و بهـر پایـه سزاسـت
آنکـه از دولـتِ او بـازوِ مـن هـست قـوی
آنکـه از نـسبتِ او نـازش مـن هـست و بجاسـت
از پـی دیـدنِ مـن آمـد بـر رسـمِ فرنـگ
دیـد اعـضای درون را کـه مـرض را مبدأسـت
رو بـه‌مـن کـرد و بفرمـود کـه از غایـت ضـعف
کـار خـود مـی‌نکـد دل کـه رئـیس الاعـضاست
لیـک بـا ایـن همـه از کـار نرفتـه‌سـت هنـوز
مـی‌کـنم چـارهٔ و از ایـزدم امّیـد شفاسـت

۱. اسستنت سول سرجن (Assistant Civil Surgeon).

از سـرِ مهـر بـه‌تـدبیر و علاجـم پرداخـت
هـم بـدان شـیوه کـه طـرز و روش اهـل صفاسـت
تـا دو مـه رسـم چنـین بـود کـه هـر روز مـرا
امتحان کـردی و جُـستی خبـر از هـر کـم و کاسـت
بـاری از فـضل خداونـدِ جهـان بعـد سـه مـاه
بـه‌شـدم گرچـه هنـوزم اثـر ضـعف بجاسـت
مـژدهٔ صـحتِ مـن هـان برسـانید کنـون
هرکـسی را کـه بـه‌مـن دعـویٰ اخـلاص و وفاسـت
مـی‌تـوان گفـت بـه‌مهـدی و بـه‌حـالی و عزیـز
بـه‌شـد آن بنـده کـه از حلقـه بـه‌گوشـانِ شماسـت
شـبلی امـروز بـود بلبـل بـستانِ سـخن
کـه ازو گلکـدهٔ هنـد پـر از صـوت و نواسـت
بعـد یـک عمـر کـه از بنـد غـم آزاد شـده اسـت
همچنـان بـاز بـه‌آهنـگ کهـن نغمـه‌سراسـت

در صفتِ کشمیر

محمّد ولی‌الحق انصاری*

اگر خواهی که فردوسِ برین را در جهان بینی   برو کشمیر تا هر آنچه می‌خواهی همان بینی
«ولی» تو شعرگو هستی، برو آنجا مناظر بین   ز بهرِ تیغ طبع آن جلوه‌ها را چون فسان بینی
ز یخ تیغ و سرِ هر کوه دارد پوششِ سیمین   به‌هر وادی ز برفِ حل شده آبِ روان بینی
شعاعِ اوّلینِ مهر چون اُفتد به‌کوهستان   چه گویم رنگ‌های برف را آن دم چه‌سان بینی[۱]
به‌هر میدان میانِ سبزهٔ شاداب گلشن‌ها   به‌هر سو لاله و گل، یاسمین و ارغوان بینی
به‌هر گلشن گل و سبزه، به‌هر مسکن پری‌رویان   خزان رنگ است هم اینجا بهارِ جاودان بینی
میانِ سبزه و گل بر زمین، مستانه جهیلم[۲] را   مثالِ میکشان لغزیده لغزیده چمان بینی
سپیده[۳] با سرِ افراشته یابی سرِ راهی   کنارِ آب، نَی را سرفکنده چون زنان بینی
رَوی چون پیشِ دَل[۴]، بینی بسی کشتِ شناور را   به‌سطحِ آبِ دریاچه نه کشتی‌ها مکان بینی
رَوی گر در میانِ کوهساران، بر بلندی‌ها   صنوبر را چو خوبان جابه‌جا جلوه‌کنان بینی
چنارِ دیوقامت سایه‌افگن در همه وادی   به‌هر میدان به‌دریاچه پرنده ماهیان[۵] بینی
به‌گلزار و چمن رنگینی از گلهای گوناگون   به‌بازار و خیابان‌ها هجومِ گلرُخان بینی
گلستان است هر مسکن، کم از گل نیست هر انسان   به‌پشتِ پا و دست و چهرِشان سرخی عیان بینی

---

* استاد بازنشستهٔ زبان فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۱. بر قلّه‌های کوه از لمسِ شعاع مهر برف رنگین می‌شود و رنگ‌ها لمحه به‌لمحه متغیّر می‌گردد.
۲. جهیلم (Jhelum): رودخانه.
۳. اسم درختی بلندقامت.
۴. دریاچهٔ دَل (Dal Lake).
۵. آزادماهی (trout) که به‌وقت جست چون از آب بیرون می‌آید چنان می‌نماید که می‌پرد.

ز فیضِ گردشِ شام و سحرگه بر کنار دَل[1] گراستی پیرِ صد ساله خودت را نوجوان بینی
به‌شکل میوه‌های تر چو آلو، سیب و خوبانی ز اهلِ خلد بهرِ ابنِ آدم ارمغان بینی
علاماتِ دماغ و دیده را یابی به‌هر جانب نظر آید گهی بادام، گاهی گردکان بینی
برو گُلمَرْگ[2] و منظرهای دلکش را نظاره کن به‌هر جانب به‌سبزه حُسنِ گلها را عیان بینی
سَوَن‌مَرْگ[3] است جایی کان نماید قدرتِ ایزد ز رودِ یخ از آنجا چشمهٔ کوثر روان بینی
عروسِ شعر می‌خواهد سکون و امن و خاموشی به‌دکسم[4] گر روی ای یارِ من، هریک از آن بینی
بیابی در ککرناگ[5] و پَهَلْگام[6] آبِ نهرِ خلد به‌این جاها نماید خویشتن را در جنان بینی
روی گر پامپور آنجا به‌شکلِ زعفران[7] زاری نظر آید گل و سبزه، بهاری در خزان بینی
به‌کشمیر آی و از الفاظ پیکرساز بهرِ آن رَوان شعر را آنجا به‌رنگ و بو نهان بینی
«ولی» تا کَی سخن‌سازی، «ولی» تا کَی غزلخوانی
درِ[8] شیون زن اکنون، مرگ خود را چون عیان بینی

---

۱. دریاچهٔ دَل (Dal Lake).
۲. گلمرگ (Gulmarg): یکی از مقامات زیبا و دلکش در کشمیر.
۳. سَوَن (Sawan): یکی از مقامات زیبا و دلکش در کشمیر. [احتمالاً همان سونامرگ (Sonamarg) باشد که ضرورتِ شعری «سَوَن مرگ» آمده.]
۴. دکْسَم (Diksam): یکی از مقامات زیبا و دلکش در کشمیر.
۵. کَکرناگ (Kokarnag): یکی از مقامات زیبا و دلکش در کشمیر.
۶. پَهَلْگام (Pahalgam): یکی از مقامات زیبا و دلکش در کشمیر.
۷. درخت زعفران تنها در موسم خزان شکوفه می‌کند و آن در هند فقط در منطقهٔ پامپور (کشمیر) یافته می‌شود.
۸. معذرت با عرفی که گوید: «درِ شیون زن آخر مردنِ دل چون عیان بینی».

صبور سبز من! ایران کوچک! خانه‌ات آباد

فریدون مشیری*

زمرّد فام دریایی‌ست پای سرگران کوهی
عبیرآمیز شهری در کنارش در بخور عود و گل پنهان
سیه‌چشمان مشکین موی نغز نازنین دارد
پرند و پرنیانی خوشتر از دیبای چین دارد
گل و گوهر، می و شکّر
بهشتی آسمانی در زمین دارد...
به‌پرواز آمدم از شوق دیدار تو دست و پای گم کرده!
همه حیران ناباور
که گیتی آرزویی را برآورده
به‌پای کوهساری صخره‌های سبز را تا آسمان برده
تو را از آسمان دیدم!
فراتر آمدم
اینک:
فضا از عطر شرق آشنا سرشار
شگفتا!
این گذر، این کوچه، این بازار، این دیوار
همینجا بود گویی خانهٔ ما، پار یا پیرار!
همینجا هست
ای همراه، اگر رفتی، مرا بگذار!

---

* شاعر معاصر ایرانی (۱۳۷۹-۱۳۰۵ خورشیدی).

سلام همزبانان بود و نور بوسهٔ لبخند
نگاه مهربانان، دست گرم دوستی، پیوند
خدایا خواب می‌بینم؟
که با راهی به‌آن دوری و دیداری به‌این دیری
هنوز اینجا
چو دستی می‌رود بر ساز و قولی می‌شود آغاز
به‌شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند
سیه‌چشمان کشمیری
گذر بر خاک حافظ کن هلا ای باد شبگیری!
قضا سوی سمنزار تو می افکند راهم را
گل از گل می‌شکفت آنجا نگاهم را
نسیم آبشارت را چراغ افروز جان دیدم
همه آغوش،
همه ایثار
همه دریا و ابر و باد و باران را در آنجا باغبان دیدم
صبور سبز من!
ایران کوچک
خانه‌ات آباد و جان مردمانت شاد
دلت را روشنایی‌ها فزون‌تر باد
چراغی را که غرب از ما به‌غارت برد
به‌آیین‌دار
که ما در دود غفلت راه گم کردیم
تو باری پاس آیین‌های دیرین‌دار
اگر عمری بود باقی، به‌سویت باز می‌گردم
که یاد و یادگاران کهن را در تو باغ بی‌خزان دیدم

سحرگاه بهشت است سپیده دم این خاک

علی‌رضا قزوه*

خوشا عشق و خوشا عشق، خوشا میر و خوشا میر
خوشـا خلـوت خـتلان[1] و خوشـا جلـوت کـشمیر
چه بشکوه دیـاری‌سـت، عجـب آینـه زاری‌سـت
شب و این همه جلوت، شب و ایـن همـه تـصویر
سـحرگاه بهـشت اسـت سـپیده دم ایـن خـاک
به‌هر رودش جـاری‌سـت گـلاب و عـسل و شـیر
خوشـــا درگـــاه میـــر، خوشـــا خانقـــه غـــوث[2]
کـــه روحانیـــت آن فـــزون اســـت ز اجمیـــر[3]
ز میـــر همـــدانی، چـــه داننـــد و چـــه دانـــی
دلـــش مـــزرع اوراد، نگـــاهش گـــل تکبیـــر
کبیـــر همـــدان بـــود و امیـــر همـــه دان بـــود
یکـــی عـــالم اخـــلاق، یکـــی صـــاحب تفـــسیر

---

* شاعر و نویسنده و مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو.

۱. ختلان: دیاری است در شمال بلخ و در جنوب تاجیکستان فعلی با مرکزیت کولاب که مرقد میر سیّد علی همدانی آنجاست. من آن مزار را زیارت کرده‌ام.

۲. خانقاه غوث اعظم «عبدالقادر جیلانی» در سرینگر کشمیر.

۳. اجمیر شریف محلّ خانقاه و مزار خواجه معین‌الدّین چشتی در هند و در فاصله حدود چهارصد کیلومتری جنوب دهلی.

یکـــی عـــارف کامـــل، یکـــی صـــوفی صـــافی
یکـــی شـــاعر ســـالک، یکـــی واجـــد اکـــسیر
چـــرا آن همـــه ایثـــار، نـــشد دیگـــر تکـــرار؟
نـــه در دوره بـــابر[۱]، نـــه در عهـــد جهـــانگیر
امیـــر همـــدان رفـــت، حـــلاوت ز زبـــان رفـــت
دل خـــستهٔ خـــود را ســـپردیم بـــه‌تقـــدیر
کجاییـــد، کجاییـــد! جوانـــان خـــداجوی!
مبـــادا و مبـــادا فرامـــوش شـــود پیـــر
خوشـا آن کـه رهـا گـشت از ایـن وادی دلتنـگ
خوشـا آن کـه بـرون رفـت از ایـن خانـهٔ دلگیـر
ببین این چه غروبی‌ست که میـر همـدان نیـست
خـدایا چـه تـوان گفـت بـه‌ایـن بغـض گلـوگیر
ســـر کـــوه ســـلیمان[۲] نشـــستیم و شکـــستیم
مـــن و مـــاه و مـــن و ابـــر، مـــن و رود ســـرازیر

(فروردین ۱۳۸۹ ـ کشمیر)

۱. بابر مؤسّسِ سلسلهٔ بابریان یا پادشاهان مغول هند بود که معاصر صفویان در ایران بود و جهانگیر پسر همایون و نوهٔ بابر بود که هم او و هم پسرش شاهجهان همسران ایرانی داشتند و هردو از مروجان فرهنگ ایرانی در هند بودند.

۲. کوه سلیمان: کوهی سرسبز در سرینگر کشمیر. در دامنهٔ این کوه و بر تپه‌ای مقبره الشعرای کشمیر قرار دارد که کلیم کاشانی و سلیم تهرانی و قدسی و طغرای مشهدی و... در آن مدفون‌اند.

معرّفی برخی از کتابهای چاپ شده با موضوع کشمیر

آئینهٔ کشمیر؛ محمّد امین خان، گلشن پبلیشر، سرینگر (کشمیر).

آثار کشمیر با زبان سانسکریت در عصر هفت و سیزده (روسی)؛ ا. سرب ریوکاف، ماسکو، ۱۹۸۲ م.

احوال و آثار خوشنویسان (فارسی)؛ دکتر مهدی بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ١٣٤٦ هَ ش.

احوال و آثار ملّا اشرف بلبل [کشمیری] (فارسی)؛ محمّد امین رفیقی، انتشارات تعمیر، سرینگر، کشمیر، چاپ ۱۹۶۰ م.

اخبارالاخیار فی اسرارالابرار (تذکرهٔ فارسی)؛ شیخ عبدالحق محدّث دهلوی (م: ۱۰۵۲ ه/ ١٦٤٢ م): تصحیح و توضیح دکتر علیم اشرف خان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ایران، ۱۳۸۳ ه ش.

ادب فارسی در هند بعهد جهانگیر و شاهجهان (انگلیسی)، استاد لطف‌الرّحمٰن، انتشار دانشگاه بروده، بروده (گجرات، هند).

ادبیّات خلق‌های هند (روسی)؛ ا. سرب ریوکاف، انتشارات مکتب عالی، مسکو، ۱۹۸۵ م.

ادبیّات فارسی در میان هندوان (فارسی)، دکتر سیّد عبدالله، ترجمه از اردو به‌فارسی دکتر محمّد اسلم خان، مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی، موقوفات دکتر محمّد افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۱ ه ش.

ادبیّات فارسی میں ہندووں کا حصّہ، سیّد عبدالله، انجمن ترقّی اردو، دهلی‌نو، هند، ۱۹۹۱ م.

ادبیّات کشمیر؛ علی جوّاد زیدی، ...

اسلام در کشمیر (از قرن چهاردهم تا قرن شانزدهم میلادی) (انگلیسی)؛ محمّد اشرف وانی، اورینتل پبلشنگ هاؤس، سرینگر، ۲۰۰۵ م.

بزم تیموریه (اردو)، سیّد صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن، چاپخانۀ معارف، اعظم‌گره، ۱۹۷۳ م.

بهار عرفان؛ تألیف میرزا اکمل بیگ کامل، تدوین جلد اوّل از میرزا حبیب الله کاملی، سرینگر، ۱۹۶۳ م.

بهارستان شاهی (وقایع‌نامۀ کشمیر در دورۀ میانه/انگلیسی)، کاشی نات پاندیتا، چاپ فیرما ک.اَل.ام. پرائویت لمیتد، کلکته، ۱۹۹۱ م.

بی‌نظیر (تألیف: ۱۱۷۲ ه) (تذکرۀ فارسی)؛ تألیف سیّد عبدالوهاب افتخار بخاری دولت‌آبادی، ترتیب و تصحیح سیّد منظور علی، سنیت هاؤس، الهآباد، ۱۹٤۰ م.

پارسی‌سرایان کشمیر؛ گردهاری لال تیکو (تکّو)، انجمن ایران و هند، چاپخانۀ راستی، تهران، شهریور ۱۳۴۲ ه ش.

پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ (اردو)؛ دکتر احمد ظهورالدّین، لاهور، ۱۹۷٤ م.

تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی (فارسی)؛ ورهرام، غلام رضا، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ ش.

تاریخ ادبیّات مسلمانانِ پاک و هند، مرزا مقبول بیگ بدخشانی، لاهور، ۱۹۷۱ م.

تاریخ اعظمی؛ خواجه محمّد اعظم دیده‌مری، سرینگر، ۱۸۸۶ م.

تاریخ بزرگان کشمیر؛ پیرزاده عبدالخالق طاهری، شیخ عثمان ایند سنز تاجران کتب، سرینگر.

تاریخ تذکره‌های فارسی (تذکرۀ فارسی)؛ احمد گلچین معانی بن علی اکبر تهرانی (ت: ۱۲۹۵ ش)، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳٤۸ و ۱۳۵۰ ه ش، دو جلد.

تاریخِ حسن (در بیان جغرافیۀ کشمیر) (فارسی)؛ جلد ۱ و ۲، پیر غلام حسن کهویهامی، دولت جامّو و کشمیر، سرینگر، ۱۹۵۴ م.

تاریخِ حسن (تذکرۀ اولیای کشمیر)؛ (جلد سوم)، پیر غلام حسن کهویهامی، مدیر لائبریریز، سرینگر (جامّو و کشمیر)، ۱۹۹۷ م.

تاریخ حکمرانِ اسلامی در کشمیر (انگلیسی)؛ آر.ک. پارمو، دهلی، ۱۹۶۹ م.

تاریخ دعوت و عزیمت (چهار جلد) (اردو)؛ ابوالحسن علی میان ندوی، مجلس تحقیقات و نشریات اسلام، لکهنو، ۱۹۸۸ م.

تاریخ زبان و ادبیّات ایران در خارج از ایران (فارسی)؛ پرفسور عبّاس مهرین شوشتری، تهران، ۱۳۵۲ هـ ش.

تاریخِ سیاسی، اجتماعی و فرهنگیِ کشمیر (از اوایل تا روزِ حاضر/انگلیسی)؛ تألیف پرتهویَ نات کول بامزیا، مقدّمه ازَ جواهرلعل نهرو، شرکتَ میترو پولیتیکل بُکس، دهلی‌نو.

تاریخِ سیاسی و فرهنگیِ کشمیر (از اوایل) (انگلیسی)؛ (جلد اوّل و دوم)، تألیف پرتهویَ نات کول بامزیا، امَ.دی. پبلیکیشن، دهلی‌نو.

تاریخ شاهجهان (اردو)، تألیف دکتر بنارسی پرشاد سکسینه، ترجمه از انگلیسی به‌اردو سیّد اعجاز حسین، قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، وزارت آموزشِ پرورش، جسولا، دهلی‌نو.

تاریخ فرشته (اردو)؛ محمّد قاسم احمد فرشته گجراتی بن غلام علی هندوشاه استرآبادی، ترجمهٔ اردو از عبدالحی خواجه، مکتبهٔ ملّت، دیوبند، ۱۹۵۳ م.

تاریخِ کشمیر؛ سیّد علی بن سیّد محمّد ماگری، شعبهٔ تحقیق و اشاعت، ناظم لائبریریز، جامّو و کشمیر، سرینگر (جامّو و کشمیر)، ۱۹۹۳ م.

تاریخِ کشمیر معروف به«**بهارستان شاهی**»؛ ترتیب و مقدّمه از دکتر اکبر حیدری کاشمیری، صدرَ انجمن شرعی شیعیان کشمیر، سرینگر (کشمیر)، ۱۹۸۲ م.

تاریخِ کشمیر (خطّی)؛ تألیف نرائن کول متخلّص به«عاجز»، شمارهٔ ۷۶۰، آرشیوی ملّیِ هند، دهلی‌نو.

تاریخِ کشمیر (چاپِ عکسی از چاپِ سنگی در ۱۸۴۶ م/اردو/۳۶۰ ص)؛ تألیف محمّد اعظمَ، ترجمه از منشیَ اشرف علی، کَتابخانهٔ خدابخش، پتنا، ۲۰۰۰ م.

تاریخِ کشمیر (اردو)؛ تألیف محمّد اعظم، ترجمهٔ اردو از منشی اشرف علی، مطبع‌العلوم مدرسهٔ دهلی، ۱۸۴۶ م.

تاریخ کشمیر (انگلیسی)؛ پی.ان. کول، دهلی‌نو، ۱۹۷۳ م.

تاریخِ کشمیر (انگیسی و فارسی)، تألیف حیدر ملک چادوره، ترجمه و تصحیح رضیه بانو، بِهاونا پرکاشن، دهلی، ۱۹۹۱ م.

تاریخ کشمیر اسلامی عهد میں؛ دکتر صابر آفاقی، شاهین بُکسال ایند پبلیشر، سرینگر (کشمیر).

تاریخ مسلمانان پاکستان و بهارت (اردو)؛ سیّد هاشم فریدآبادی، کراچی.

تاریخ‌نویسیِ فارسی در هند و پاکستان (۱۱۱۸–۹۳۲ ه)، دکتر آفتاب اصغر، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور، پاکستان، آذرماه ١٣٦٤ ه ش.

تاریخ و فرهنگ کشمیر (انگلیسی)؛ ام.ال. کپور، جامّو، ۱۹۸۲ م.

تاریخ هند (اردو)؛ عبدالله یوسف علی، الله‌آباد، ۱۳۳۹ هجری.

تاریخ هند (انگلیسی)؛ ماجومدار، لندن، ١٩٥٨ م.

تاریخِ هندوی کشمیر (انگلیسی)، ویلسون، کلکته، ۱۹۶۰ م.

تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان (فارسی)؛ آفتاب اصغر، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور (پاکستان)، ۱۳۶۴ ه ش.

تحفة‌الاحباب (اردو/جلد اوّل/۶۱۴ ص)؛ تألیف محمّد علی کشمیری، ترجمه و حواشی دکتر غلام رسول جان، جان پبلکیشنز، پاندریتهن، سرینگر، فوریهٔ ۲۰۰۶ م.

تحقیقات چشتی؛ نور احمد چشتی، لاهور، ١٩٦٤ م.

تذکرهٔ خوشنویسان، تألیف غلام محمّد هفت قلمی دهلوی، به‌تصحیح محمّد هدایت حسن، کلکته، ۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰ م.

تذکرة‌الشعرا (تألیف: ۱۳۲۸ ه/۱۹۱۰ م) (تذکرهٔ فارسی)؛ مولوی محمّد عبدالغنی خان غنی مئو فرّخ‌آبادی (م: ۱۳۳٤ ه/١٩١٦ م)، تصحیح دکتر محمّد اسلم خان، انتشارات مسعود احمد دهلوی، دهلی، ۱۹۹۹ م.

تذکرهٔ شعرای پارسی زبان کشمیر یا **ایران صغیر** (فارسی)؛ تألیف خواجه عبدالحمید عرفانی سیالکوتی بن خواجه محمّد دین، باَ مقدّمه دکتر رضازاده شفق و دکتر ناظرزاده کرمانی، کتابفروش ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵ ه ش.

تذکرهٔ شعرای کشمیر (فارسی)؛ تألیف اصلح بن حاجی محمّد اسمل خان میرزای کشمیری، به‌تصحیح و تحشیهٔ سیّد حسام‌الدّین راشدی، کراچی، آبان‌ماه ۱۳۴۶ هـ ش/ ۱۹۶۷ م.

تذکرهٔ حسینی (تألیف: ١١٦٣ هـ/١٧٥٠ م) (تذکرهٔ فارسی)؛ میر حسین دوست حسینی سنبهلی مرادآبادی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۲ هـ/۱۸۷۵ م.

تذکرهٔ صوفیای سرحد، اعجازالحق قدسی، لاهور، ١٩٦٦ م.

تذکرهٔ علمای هند (تحفةالفضلاء فی تراجم‌الکملاء)؛ محمّد عبدالشّکور رحمان علی ریوانی (ت: ١٢٤٤ هـ)، چاپ نولکشور، لکهنو، ١٣٣٢ هـ/١٩١٤ م.

تذکرهٔ نصرآبادی (عصر صفوی) (فارسی)؛ میرزا محمّد طاهر «طاهر» نصرآبادی اصفهانی؛ چاپخانهٔ ارمغان، تهران، ۱۳۱۷ هـ ش.

تذکرةالشعرا (تألیف: ۱۹۱۰ م) (تذکرهٔ فارسی)؛ تألیف محمّد عبدالغنی غنی فرّخ‌آبادی (م: ۱۳۳۵ هـ)، مرتبهٔ محمّد مقتدی خان شروانی، مطبع علیگره، ١٩١٦ م.

جلوهٔ کشمیر؛ دکتر صابر آفاقی، سنگ میل پبلیکیشنز، لاهور.

جهانگیرنامه (تاریخ حکمرانی نورالدّین جهانگیر و نورجهان) (فارسی)؛ نورالدّین محمّد جهانگیر، به‌کوشش خواجه ابوالحسن صاحب، لکهنو، ۱۳۱۶ هـ/۱۸۹۸ م.

جهانگیرنامه (تزک جهانگیری) (فارسی)؛ نورالدّین محمّد جهانگیر، به‌کوشش محمّد هاشم، تهران، ۱۳۵۹ ش.

چهل اسرار غزلیّاتِ شاه همدان، دکتر م.م. مسعودی، انیس آفسیت پرنترز، دریاگنج، نئی دهلی.

خدمات متقابل اسلام و ایران (فارسی)؛ مرتضٰی مطهّری، انتشارت صدرا، تهران، ١٣٦٢ ش.

خزانهٔ عامره (تألیف: ١١٧٦ هـ/٦٣-١٧٦٢ م) (تذکرهٔ فارسی)؛ میر غلام علی آزاد بلگرامی (م: ۱۲۰۰ هـ)، مطبع نولکشور، کانپور، چاپ دوم ۱۹۵۵ م.

خلاصهٔ ویس و رامین (فارسی)؛ فخرالدّین گرگانی، به‌تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ هـ ش.

خلاصة‌المناقب اور مناقب میر سیّد علی همدانی، تألیف نورالدّین جعفر بدخشی، به‌تصحیح دکتر سیّده اشرف ظفر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۴ هـ ش/ ۱۹۹۵ م.

دانشنامهٔ ادب فارسی، ادب فارسی در آسیای میانه (فارسی/جلد اوّل)؛ به‌سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اوّل ۱۳۸۰ هـ ش.

دیوان غنی کشمیری (فارسی)؛ سرودهٔ ملّا محمّد طاهر غنی کشمیری (م: ۱۰۷۹ هـ/ ١٦٦٨ م)، به‌کوشش احمد کرمی، انتشارات ما، تهران، ١٣٦٢ هـ ش.

دیوان غنی کشمیری (فارسی)؛ سرودهٔ ملّا محمّد طاهر غنی کشمیری (م: ۱۰۷۹ هـ/ ١٦٦٨ م)، مطبع آصفی، لکهنو، ۱۲۸۲ هجری.

دیوان غنی کشمیری (فارسی)؛ سرودهٔ ملّا محمّد طاهر غنی کشمیری (م: ۱۰۷۹ هـ/ ١٦٦٨ م)، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۹۳۱ م.

دیوان غنی کشمیری؛ سرودهٔ ملّا غنی کشمیری، مرتبه امین احمد داراب، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۹۸ م.

دیوان غنی (فارسی/۱۴۴ ص)؛ سرودهٔ ملّا غنی کشمیری، به‌اهتمام بابو کیسری داس، مطبع منشی نولکشور، لکهنو، ژانویهٔ ۱۹۳۱ م.

دیوان فانی؛ سرودهٔ شیخ محمّد محسن فانی کشمیری، گردهاری لال تکّو، تهران، ۱۹۶۳ م.

راج‌ترنگینی (تاریخ کشمیر)، سدهٔ دهم هجری، ترجمهٔ فارسی ملّا شاه محمّد شاه‌آبادی، مقدّمه و تصحیح: صابر آفاقی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، پاکستان، ١٣٩٤ ق، ۱۳۵۳ ش، ١٩٧٤ م.

راج‌ترنگینی (انگلیسی)؛ ستائن، دهلی، ۱۹۶۱ م.

رباعیّات عمر خیّام (منظوم ترجمه به‌زبان کشمیری)، غلام نبی خیال، سرینگر (کشمیر)، ۱۹۵۹ م.

رشحات کلام صرفی (فارسی/۲۴۰ ص)؛ مرتبه و مؤلّفهٔ محمّد طیّب صدّیقی ضیغم، محمّد طیّب صدّیقی، سرینگر (کشمیر)، ۱۳۸۳ هـ/۱۹۶۴ م.

روز روشن (تألیف: ۱۲۹۷ ه/۱۸۸۰ م) (تذکرهٔ فارسی)؛ محمّد مظفّر حسین صبای لکهنوی، کتابخانهٔ رازی، تهران، ۱۳٤۳ ش.

ریاض‌الشعرا (تألیف: ۱۱٦۱ ه/۱۷٤۸ م) (تذکرهٔ فارسی)؛ تألیف علی قلی خان واله داغستانی (م: ۱۱۷۰ ه)، مقدّمه و تصحیح و ترتیب پرفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۱۳۸۰ ه ش/۲۰۰۱ م.

ریشی‌نامهٔ عنبر شمامه؛ تألیف مرحوم کمال بابای ساکن مقام چرار شریف، سرینگر (کشمیر).

ریشی‌نامه؛ بابا داود خاکی، چاپ درکا، سرینگر.

ریشی‌نامه؛ مخزونهٔ کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

رینچن سے رنجیت تک (تاریخِ کشمیر)؛ م.م. مسعودی، بُک میدیا، سرینگر، ۱۹۹۳ م.

سخن و سخنوران؛ بدیع‌الزمان محمّد حسن فروزانفر بن شیخ علی خراسانی بشرویه‌ای (م: ۱۳٤۹ ش)، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۰ ش، (جلد دوم).

سرچشمهٔ عرفان (مجموعهٔ مقالات فارسی/۱۲۸ ص)؛ پروفسور محمّد صدّیق نیازمند، انتشارات اویس وقاص پبلشنگ هاؤس، بمنه، سرینگر (کشمیر)، ژانویهٔ ۱۹۹۶ م.

سرخوش کشمیری؛ میر محمّد افضل، دانشگاه مدراس، مدراس، ۱۹۵۱ م.

سرمایهٔ حیات (مجموعهٔ مقالات تنقیدی و تحقیقی/فارسی- اردو/۲۱۶ ص)، پروفسور محمّد صدّیق نیازمند، اویس وقاص پبلشنگ هاؤس، بمنه، سرینگر (کشمیر)، ژانویهٔ ۱۹۹۶ م.

سرو آزاد (تألیف: ۱۱٦٦ ه) (تذکرهٔ فارسی)؛ میر غلام علی آزاد بلگرامی (م: ۱۲۰۰ ه)، مطبعَ رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.

سفینهٔ خوشگو (تألیف: ۱۱٤۷ ه/۵-۱۷۳٤ م) (تذکرهٔ فارسی)؛ تألیف بندرابن داس خوشگوی دهلوی، به‌تصحیح سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، رمضان‌المبارک ۱۳۷۸ ه/مارس ۱۹۵۹ م.

سفینة**الاولیا** (اردو)؛ شاهزاده محمّد داراشکوه قادری هندی، نولکشور، ۱۸۸٤ م.

سیّد میر علی همدانی، سیّده اشرف ظفر، گلشن پبلیشر، سرینگر، ۱۹۹۱ م.

شاه ہمدان: حیات اور کارنامے؛ دکتر شمس‌الدّین احمد، حاجی شیخ غلام محمّد ایند سنز بُکسیلرز.

شاهجهان‌نامه (فارسی)؛ محمّد بن محمّد محمود جلالای طباطبایی زوّاره‌ای، تصحیح و تحشی از دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، آبان‌ماه ۱۳۸۸ ه ش/نوامبر ۲۰۰۹ م.

شبابِ کشمیر؛ محمّدالدّین فوق، گلشن پبلیشر، سرینگر (کشمیر).

شعرایِ فارسی در کشمیر (۱۸۴۶–۱۳۳۹ م) (انگلیسی)؛ تألیف گردهاری لال تکّو، ترجمهٔ برکلی، لوس آنجلس، ۱۹۷۱ م.

شمع انجمن (تذکرهٔ فارسی)؛ امیرالملک سیّد محمّد صدّیق بن حسن نوّاب قنّوجی بخارایی، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هجری.

شیعیان کشمیر؛ حکیم غلام صفدر همدانی، علی محمّد ایند سنس، سرینگر.

شیعیانِ هند (انگلیسی)؛ جون نورمان هولستر، لندن، ۱۹۵۳ م.

ظفر خان احسن؛ دکتر محمّد اسلم خان، گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۶۸ م.

عقد ثریّا (تألیف: ۱۱۹۹ ه/۱۷۸۵ م) (تذکرهٔ فارسی)؛ شیخ غلام مصحفی همدانی امروَهوی (م: ١٢٤٠ ه): مرتّبهٔ مولوی عبدالحق (علیگ) و معتمد اعزازی، انتشارات انجمن ترقّی اردو، اورنگ‌آباد دکن، ١٩٣٤ م.

عکس کشمیر؛ صابر آفاقی، ج.ک. بُک شاپ، نَوَاکَدَل، سرینگر.

عمل صالح موسوم به‌شاهجهان‌نامه (تألیف: ۸۰–۱۰۷۰ ه) (تذکرهٔ فارسی)؛ محمّد صالح کنبوه لاهوری (م: ۱۰۸۵ ه)، حواشی دکتر غلام یزدانی، تصحیح دکتر وحید قریشی، مجلس ترقّی ادب، لاهور، جلد اوّل ژانویه ١٩٦٧ م، جلد دوم مارس ١٩٦٧ م، جلد سوم ۱۹۷۲ م.

غنی کشمیری (احوال و آثار و سبک اشعار)؛ به‌کوشش دکتر ریاض احمد شیروانی، سرینگر، ۱۳۴۹ هجری.

غنی کشمیری (حیات اور شاعری/فارسی ـ اردو/۱۲۷ ص)؛ به‌اهتمام نیلوفر نازنحوی (قادری)، نیلوفر نازنحوی (قادری)، سرینگر، ژانویهٔ ۲۰۰۲ م.

فارسی ادب بعهدِ اورنگ‌زیب (فارسی)؛ دکتر نورالحسن انصاری، اندو پرشین سوسائتی، دهلی، ۱۹٦۹ م.

فرهنگ اسلامی در کشمیر (انگلیسی)؛ جی.ام.دی. صوفی، دهلی‌نو، ۱۹۷۹ م.

فرهنگ خوبکارکنی عصرهای میانه در هند (روسی)؛ ا.یو. وانینه، ۱۹۹۱ م.

کاشُر سرگرم (موسیقی صوفیانه و هنر صدابندی/جلد اوّل/۳۳۶ و دوم/۳۶۸ ص)؛ مرتبهٔ شیخ عبدالعزیز، دبیر اکادمی آف آرت، کلچر و لینگویجز، جامّو کشمیر، سرینگر، ۱۹۶۴ م.

کشمیر (جلد اوّل و دوم) (انگلیسی)؛ دکتر صوفی، لاهور، ۱۹۴۹ م.

کشمیر زیر سلاطین (انگلیسی)؛ تألیف محبّ الحسن، کلکته، ۱۹۵۹ م.

کشمیر سلاطین کے عہد میں (اردو)؛ تألیف محبّ الحسن، ترجمهٔ علی حمّاد عبّاسی، نیشنل بک فاؤندیشن، اسلام‌آباد، ۱۹۹۰ م.

کشمیر کے فارسی شعراء (۱۵۸۶ تا ۱۶۲۸ م) (فارسی ـ اردو/۲۷۶ ص)؛ پروفسور محمّد صدّیق نیازمند، اویس وقاص پبلشنگ هاؤس، سرینگر، چاپ اوّل اکتبر ۱۹۹۴ م.

کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ (اردو)؛ به‌کوشش پروفسور عبدالقادر سروری، مجلس تحقیقات اردو، سرینگر، ۱۹۶۸ م.

کشمیر میں فارسی شاعری (ابتدا و ارتقاء و مع تاریخ کشمیر ۹۹۴ هجری تک)؛ دکتر سیّد رقیّه، شالیمار آرت پریس، رید کراس، سرینگر.

کلمات‌الشعرا (تألیف: ۱۱۰۸–۱۰۹۳ ه) (تذکرهٔ فارسی)؛ تألیف میر محمّد افضل سرخوش کشمیری، تصحیح صادق علی دلاوری، به‌اهتمام ملک محمّد عارف خان، لاهور (پاکستان)، سپتامبر ۱۹٤۲ م.

کلیّات ملّا توفیق کشمیری؛ تصحیح و تحشیه و مقدّمه محمّد وصی اختر، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا.

کلیّات میرزا داراب بیگ جویا (فارسی)؛ ویرایش و تدوین از دکتر محمّد باقر، تهران، چاپ ۱۳۳۹ هـ ش/۱۹۶۰ م.

کاروان هند (فارسی)؛ احمد گلچین معانی بن علی اکبر تهرانی (ت: ۱۲۹۵ ش)، مؤسّسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، دو جلد، چاپ اوّل ۱۳٦۹ هـ ش.

گلزار کشمیر؛ کِرپا رام، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸ هـ ش.

گنج عرفان، به‌کوشش شمس‌الدّین احمد، انتشارات گلشن، سرینگر.

لغت‌نامه (فارسی به‌کشمیری/کشمیری به‌فارسی)، به‌کوشش دکتر محمّد یوسف لون، انتشارات دکتر محمّد یوسف لون، سرینگر، ۲۰۰۷ م.

مآثر رحیمی (فارسی)؛ تألیف ملّا عبدالباقی باقی نهاوندی (م: ۱۰٤۵ هـ)، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۱۸ هـ ش.

متون تاریخ در فارسی، دکتر واصف احمد، نائس بُکس، دهلی، ۲۰۰۸ م.

مثنویات فانی کشمیری؛ شیخ محمّد محسن فانی کشمیری، به‌اهتمام استاد سید امیر حسن عابدی، سرینگر، ۱۹۶۴ م

مثنویّاتِ فانی کشمیری کا تنقیدی جائزہ (اردو)، به‌اهتمام استاد عراق رضا زیدی، استاد عراق رضا زیدی، لکهنو، ۱۹۹۴ م.

مجلّهٔ ادبی دنیا (اردو) «کشمیر نمبر»؛ لاهور، ۱۹۶۶ م.

مجلّهٔ ثقافةالهند (عربی)، المجلدالثانی ـ العددالاوّل، دهلی، ینایر ۱۹٦۱ م.

مجلهٔ شیرازه (شمارهٔ ۲۰، سیری ۱۰)، دانشگاه کشمیر، سرینگر، ۱۹۸۱ م.

مجلّهٔ شیرین قلم (جلد اوّل)؛ محمّد یوسف تینگ، مقدّمه، انتشارات (فرهنگستان) اکادمی آف آرت، کلچر ایند لنگویجز، استانِ جامّو و کشمیر، سرینگر.

مجلّهٔ هلال، کراچی، ژوئن ۱۹٦۳ م.

مجلّهٔ همارا ادب و مشاهیر نمبر (۷۷–۱۹۷۶ م)، جامّون ایند کشمیر اکیدمی آف آرت، کلچر ایند لینگویجز، سرینگر، ۱۹۷۸ م.

مجمع‌النّفایس (تذکرهٔ شعرای کشمیر)؛ سراج‌الدّین علی خان آرزو، تصحیح و مرتّب عابد رضا بیدار، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، چاپ دوم ۱۹۹۲ م.

محقّقین و منتقدین معروف زبان و ادبیّات فارسی هند در قرن بیستم (همراه به‌تاریخ مختصر نقد و تحقیق در ادبیّات فارسی) (فارسی)؛ دکتر آصفه زمانی، مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۹۳ م.

مختصر تاریخ کشمیر؛ محمّد امین پندت، گلشن پبلیشر، سرینگر (کشمیر).

مخزن‌الغرایب (تألیف: ۱۲۱۸ ه/۱۸۰۳ م) (تذکرهٔ فارسی)؛ شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی، به‌اهتمام محمّد باقر، لاهور، ۱۹٦۸ م.

مرآت‌الخیال (تألیف: ۱۱۰۲ ه) (تذکرهٔ فارسی)؛ امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی هروی، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری.

مردم دیده (تذکرهٔ فارسی)؛ حکیم بیگ خان ملقّب به«شاه عبدالحکیم» حاکم لاهوری، به‌اهتمام دکتر سیّد عبدالله، انتشارات پنجابی آکادمی، لاهور، ۱۳۳۹ ه ش/۱۹٦۱ م.

مروّج اسلام در ایران صغیر (فارسی)؛ احوال و آثار میر سیّد علی همدانی، (به‌انضمام رسالهٔ همدانیه)، دکتر پرویز اذکایی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ۱۳۷۰ ه ش.

مسلم ثقافت ہندوستان میں (اردو)، عبدالمجید سالک، لاهور، ۱۹۵۷ م.

مطلع‌الانوار؛ به‌اهتمام دکتر محمّد یوسف لون، انتشارات دکتر محمّد یوسف لون، سرینگر، کشمیر، ۲۰۰۴ م.

مغلیہ سلطنت کا عروج و زوال (اردو)؛ آر.پی. تریپاتهی/دکتر ریاض احمد خان شیروانی، ترقّی اردو بیورو، دهلی‌نو، ۱۹۸۹ م.

مقالات حیدری؛ به‌کوشش دکتر اکبر حیدری کشمیری، مکتبهٔ ادبستان، سرینگر، ۱۹۷۷ م.

ملّا حمیدالله شاه‌آبادی (مثنوی‌نگار فارسی کشمیری)، به‌کوشش دکتر محمّد یوسف لون، انتشارات دکتر محمّد یوسف لون، سرینگر، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۴ م.

ملخّص شاهجهان‌نامه (فارسی)؛ تألیف میرزا محمّد طاهر خان پسر ظفر خان احسن آشنای شاهجهانی، (م: ۱۰۷۷ یا ۱۰۸۱ ه)، تصحیح و تحشیه دکتر جمیل‌الرّحمٰن، مرکز

تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، اردیبهشت ۱۳۸۸ هـ ش/آوریل ۲۰۰۹ م.

منتخب‌التّواریخ (فارسی)؛ تألیف عبدالقادر بن ملوک شاه بدایونی (م: ۱۰۰٤ هـ/۱۵۹٦ م)، تصحیح مولوی احمد علی، کلکته، ج ۱، ۱۸٦۸ م، ج ۲، ۱۸٦۵ م، ج ۳، ۱۸٦۹ م.

موسیقی کشمیر؛ تألیف موهن لال آیما، ۱۹۵۴ م.

میراث فرهنگی کشمیر (انگلیسی)؛ بنرجی، کلکته، ۱۹۶۵ م.

نجوم السّما؛ میزرا محمّد علی کشمیری، چاپ لکهنو، ۱۳۰۳ هجری، جلد اوّل.

نشتر عشق (تألیف: ۳۳–۱۲۲٤ هـ) (تذکرهٔ فارسی)؛ حسین قلی خان عاشقی عظیم‌آبادی، مرتّبهٔ اصغر جانفدا، دوشنبه، تاجیکستان، ۱۹۸۱ م.

نگاهی به‌ادب فارسی در هند (فارسی)؛ استاد توفیق هـ سبحانی، شورای گسترش زبان و ادبیّات فارسی تهران، ایران، ۱۳۷۷ هـ ش.

واقعات کشمیر (تاریخِ کشمیرِ اعظمی/اردو/۵۷۶ ص)، تألیف خواجه محمّد اعظم دیده‌مری، ترجمه و حواشی از دکتر خواجه حمید یزدانی، کشمیر بُکدپو، سرینگر، چاپ اوّل ۲۰۰۳ م.

واقعات کشمیر (ترجمهٔ اردو/۱۰۰۸ ص)، تألیف خواجه محمّد اعظم دیده‌مری، ترجمه به‌زبان اُردو از استاد شمس‌الدّین احمد، جامّو ایند کشمیر اسلامک ریسرچ سنتر، سرینگر، چاپ اوّل اپریل ۲۰۰۱ م.

وجیزالتّواریخ (تاریخِ کشمیر از عهد راجگان تا عهد دوگره/فارسی)، مرتبهٔ دکتر محمّد یوسف لون، دکتر محمّد یوسف لوَن، مطبع شالیمارَ آرت پریس، ریدکراس، سرینگر، چاپ اوّل ۲۰۰۶ (۲۷۴ ص) و دوم ۲۰۰۷ م (۲۹۰ ص).

ہندوستانی دور وسطیٰ کے مؤرّخین (اردو)، محبّ الحسن، قومی کونسل برای فروغ اردو، وزارت آموزش پرورش، جسولا، دهلی‌نو.



The Quarterly Journal of
Persian Culture, Language and Literature
No. 47-48, Winter 2009-10 – Spring 2010

SPECIAL ISSUE ON KASHMIR AND MIR SEYED ALI HAMADANI

....

Published by
Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran, New Delhi

Publisher and Supervisor: Karim Najafi Barzegar
Director & Chief Editor: Ali Reza Ghazveh



Title calligraphy: Kaveh Akhavein
Designing of the cover page: Majid Ahmady & Aisha Fozia
Composing and page setting: Abdur Rehman Qureshi & Ali Raza
Printed at: Alpha Art, Noida, U.P.



18, Tilak Marg, New Delhi-110 001
Tel.: 23383232-4, Fax: 23387547

ichdelhi@gmail.com
newdelhi@icro.ir
http://fa.newdelhi.icro.ir



THE QUARTERLY JOURNAL OF
PERSIAN CULTURE, LANGUAGE AND LITERATURE
NO. 47-48, WINTER 2009-10 – SPRING 2010

SPECIAL ISSUE ON KASHMIR AND MIR SEYED ALI HAMADANI

The publication of ***Qand-e-Parsi*** is an attempt to introduce the valuable work of Indian scholars and writers in Persian, and also of some noted Iranian scholars from the medieval to the modern period. This journal will also undertake to publish the biographies of the scholars who have produced their valuable work in Persian, particularly those from India.

CENTRE OF PERSIAN RESEARCH
OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR
ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN
NEW DELHI